باز سی شد
۲۷ - ۶

۸۱۹۰-ن
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب تفسیر قرآن
مؤلف بهاء الدین محمد بن عبد الرزاق دمشقی
موضوع
شماره قفسه ۱۲۱۲۶
شماره ثبت کتاب ۷۸۵۰۶
۱۱۱۴۹
۱۱۰۲۹
فیلم و عکس تاسیس ۱۳۲۰

خطی - فهرست شده
۱۲۱۲۶

۱۸

ورد که از مرشد رسیده برای کشایش امور و مشکل و عما هر قدر خواهد بخواند
یا علی ادرکنی بلطفک الخفی الله اکبر من اعدائه بی بی بی بی بی

هو
الواهب
قد وهبنا یا ای المغال المفضال
احمد اقا فی سنه ۱۳۴۷

مجلس شورای ملی
کتابخانه
بازدید شد
۱۳۸۴

مبین • یعنی انا الله الرحمن او انا الله الرحیم بنم خدای بخشنده و بنم خدای مهربان جمیع افعال بندگان را
این سوره آیتها قرآنست مشتمل بر حکمت محکم و متیقن که در وی تناقض و اختلاف نیست و باهرگز
قلم نسخ بروی کشیده نشود • و یک باد از مثال آن قادر نبوده • مروی است که چون بنا بر اسباب نبوت
حضرت محمد صلعم تاکید یافت • و حضرت عزت او را برسالت اختصاص داد صنادید قریش از روی
نفاق و انکار گفتند بجهت رسول را خدا از جنس آدمیان بما لیان فرستد • و نیم ابوطالب
را اختیار نماید حقتعالی رد انکار ایشان کرده فرمود آیا هست مردم را تعجب از آنکه امر کردیم
بسوی مردی از قبیله ایشان که از عقوبت آتش بترسان مردم را • و مژده ده آنانرا که ایمان آورده
اینکه مر ایشان راست سابقه پیش رو نیک نزد پروردگار ایشان و آن سابقه از ایشان است
و نعیم جنت است حقتعالی بآن وعده داده مؤمنانرا مروی است که حضرت را از قیم صدق گفتند
فرمود که آن شفاعت منست که بآن متوصل شوید برحمت پروردگار خود • و مقررست که کفار را
که هیچ وسیله آمرزش بر از شفاعت نیست • و بدانکه تعجب ایشان از فرط قصور نظر ایشان است در امور
آخرت • چه اعتقاد ایشان آن بود که مزیت ایشان و فضیلت ایشان بکثرت مال و جاه و ثروت
جوهر ملک آنست • حقیر و شمردن مال و دنیاست از این جهت پیغمبران که مبعوث شدند بصفت فقر
متصف بودند تا بدانند کفار را نماند که مال دنیا را دخلی در مزیت • و مزیت منت کفار از فرط
جهالت این را فرا گرفتند و تعجب میکردند حقتعالی رد تعجب ایشان فرموده • گفتند ناگرویدگان تا بعد
از آمدن پیغمبران ایشان و نزول معجزات • بدرستیکه این مرد هر آینه ساحریست آشکار او در
اعترافست باینکه ایشان مشاهده معجزات آنحضرت را که عاجز کننده ایشان بود از معارضه
ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ایام ثم استوی
علی العرش یدبر الامر ما من شفیع الا من بعد اذنه ذالکم الله ربکم
فاعبدوه افلا تذکرون • الیه مرجعکم جمیعا وعد الله حقا انه یبدؤا
الخلق ثم یعیده لیجزی الذین آمنوا وعملوا الصالحات بالقسط والذین
کفروا لهم شراب من حمیم وعذاب الیم بما کانوا یکفرون • بدرستیکه پروردگار
شما خداست آنچنان خدایی که بقدرت تمام آفرید آسمانها و زمینها را که اصول ممکنات اند
و بزرگترین اجسام این عالم • در مقدار آنش روز از ایام دنیا و درین مدت او را آفرینش
فرمود با چندین بدایع و عجایب با آنکه قادر بود بر یک طرفة العین آفریند تا تعلم
بندگان نماید که در کارها تعجیل نکنند • پس مستولی شد بر عرش تدبیر میکند امر انیت
هیچ شفاعت کننده مگر بعد از اذن او سبحانه رد کلیت • کان ایشان آن بود
که آلهه باطله ایشان شفیع خواهند بود نزد حضرت عزت انیت خدا پروردگار شما پس
بپرستید

بپرستید او را آیا پند نمیگیرید • و یا تفکر نمیکنید بسوی جزا او است بازگشت شما همه وعده داده خدا
وعده حق • بدرستیکه او سبحانه در اول بار آفرید خلق را • پس بعد از مردن باز میگرداند او را
تا جزا دهد آنانرا که ایمان آوردند با و کردند کارهای شایسته را بعدل • و آنانکه کافر شدند
مر ایشان راست شربتی از آب جوشان و عذاب بر دردناک بسبب آنکه بود که کافر میشدند • هو
الذی جعل الشمس ضیاء والقمر نورا وقدره منازل لتعلموا عدد
السنین والحساب ما خلق الله ذلک الا بالحق یفصل الآیات لقوم
یعلمون • ان فی اختلاف اللیل والنهار وما خلق الله فی السموات
والارض لآیات لقوم یتقون • اوست سبحانه آنکه ایجاد کرد آفتاب را روشنایی
و ماه را روشنی و تقدیر کرد بر طریق منزلها سیر و حرکت مشهور ماه تا بدانید شمار سالها
و حساب آن منازل • شرطان نیست و بطلین و ثریا و دبران و جبهه و سعد و وراع
و نثره و طرفه و جبهه و زبره و صرفه و عوا و سماک و عفر و زبانا و اکلیل و قلب و شوله و نعائم
و بلده و سرادق و سعد ذابح و سعد بلع و سعد و سعود و فرغ الدلو و الفرغ و بطن الحوت و برج
نیز دوازده است حمل و ثور تا آخر و ثبات احکام شرع بسیر شمس قرار است درین بروج و منازل
مذکور نمایند عدد سنین و شمار سالها را و چون سال مشتمل بر شمار ماه بود ذکر ماه کرد بقوله تعالی
والحساب یعنی و تا بدانند شمار اوقات از ماهها و روزها در عبادات و معاملات • و نیافرید
خدا تعالی آنچه ذکر شد مگر بحق بر وفق حکمت بالغه نه بازی و عبث • تفصیل میدهد خدا
و روشن میکند آنها را از برای جمعی که دارند صیدانند یعنی در آن اندیشه میکنند و بسبب تامل
در آن نفع میگیرند • چه هر کس تامل کند می یابد در شمس و قمر علامت اند از آیات الهی
و از اعظم دلالات اند بر وحدانیت و علم و قدرت حضرت عزت • عالم از آنها زیاده
و بشعاع شمس نمای نباتات و طبخ ثمار شود و منقصان قمر در اول و آخر ماه معلوم کرد حساب
شهور و ایام صیف و شتا • بدرستی در آمدن شب و روز عقب یکدیگر و یا در مخالفت
آنها بنور و ظلمت و آنچه او سبحانه آفریده در آسمانها و زمینها از انواع کائنات چون افلاک
و ماه و ستارگان سیار و غیر سیار و انواع فرشتگان و عرش و کرسی و لوح و قلم و انواع
حیوانات و نباتات و جمادات هر آینه نشانهاست بر وجود حضرت موجود و وحدانیت
و کمال علم و قدرت او سبحانه مر کسی را که ترسند از عاقبت احوال بعد از زوال
و تامل و صلاح و از روایت حشر • ان الذین لا یرجون لقاءنا ورضوا
بالحیوة الدنیا واطمانوا بها والذین هم عن آیاتنا غافلون
اولئک ماؤهم النار بما کانوا یکسبون • ان الذین آمنوا

هو الله الثانی

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم • بسم الله الرحمن الرحیم • الحمد لله رب العالمین • والصلوة والسلام علی
خیر خلقه محمد وآله الطاهرین • خصوصا وصیه ووصیه لیث الوغی • بدر الدجی علی الکرام •
غیر القرار • ولعنة الله علی اعدائهم وظالمیهم وقاتلیهم اجمعین الی یوم الدین • ولعنة
مرتب وبانی مجدی عبد الرزاق بن محمد علی الدینی الشیرازی
عفی الله عنه خواست معانی کلام رباند و بیان
آیت سبحانی را در طبق هر سوره • بالفاظ خوش و عبارات دلکش با اطناب در جلد لب یکان زمین آید
مطالعه کننده مانا از زیاد برکت تفسیر استغنا و استحسان دست دهد • و بسیار تشویش بر اگر چه خوب
نوشته شده • ولیکن چون بطور قدیم اجوار الفاظ نموده اند • این قلیل المؤنة بطرز جدید بهر جا یعنی محل
مناسب مقام در مدح ائمه انام • و تعریف جور • و قصور • و شراب طهور از قصیده و غزل
از اشعار عرب • و جمع کشته اخوان کلام نمو • و احادیث غریبه و قصص عجیبه در خصوص جان ها علیهم
صلوة الرحمن • نوشت • مرغوب از بار دانش کرده • و چون اوی طالب شراه نشری از فاکه الکتاب
آخر سوره بقره • نوشته بودند برحمت ایزدی پیوسته ناقص ماند • و این حقیر خواست با تمام
رساند • فلهذا چند فوزی از قرآن مجید نوشته باقی ماند • اگر ان شاء الله تعالی در اجل باخیر شد
بیاری حضرت باری • و توسل طفل ائمه • و هادیان طریقه علیهم السلام آنچه نوشته خواهد شد • امید
از اخوان صفا و خلان وفا هر کس رغبت مطالعه نماید • از خواندن فاتحه و سوره این حقیر قصور
جانی فاذا را مضایقه و از یاد فراموش نفرماید • شاید از برکت انفاس قدسیه ایشان •
این قلیل الاضاعة • و کثیر الاضاعة • اقل الخلایق حقیر ماه • و اکثر هم خطاء و جرم ما موفق و شاب
کرده • نظم • ماندستها این نظم و ترتیب • زما هر ذره خاک افتاده جایی • عرض تفسیر کرم با بانه
که هستی بنیم بقایی • مگر صاحب دلی روزی برحمت • کند درحق درویشان دعایی • قطعه • چون
سخن خواهی شدن کریا بالذکر جان سرور • چون سمر خواهد شد ز کنبد از جوز اکمر • چهد کنی تا چون خبر
باشی نکو بند خبر • سعی کنی تا چون سمر گردی نکو شد سمر • مذاهب اظهر دوا دانی را اگر زینت حیات
دنیا اقارب و اولاد است • و یا بدعت نکو هیده جور و بیداد • و یا عادت پسندیده عدل و داد •
و یا شیوه مستی و حسن و داد • و یا خزینه مال و یا ذخیره حسن مآل • و خرطیه ضیاع و عقار • و یا لاله
زرنگار • و هری هر کمان مشکین خال گل رخسار • همه فانیست گر توانی بی توانی • جز خط وحدت
و آیت نفرت نخوانی • فاذا و عاقل دل از این کهنه منزل بر داشتی • و مقتنیات مستعار
این جهان بدیگران بگذاشتی • روزی جام فنا نوشیدنی • و حقه عنا بوسیدنی • عاقبت کفن
پوشیدنی • و قالب فنا گزیدنی است • قال الوالد الماجد علیه رحمة الله
الفرد الواحد نظم • آنچه ماند درین وطن سخن است • یادگار از ذوکهن سخن است • هر
بحث سعید منی فرانست • بر سر اهل فضل فرمانست • تاج بخش ممالک هنرست • رهنمای
هنرست

هنرست • زینت بارگاه عزت و شرف • گوهرست او جهان برد جو صدف • سخن اندیش بر زبان آید
عقل عشق او در میان آید • نژاد آبای فرقانی • فیض قدسی و نور یزدانی • نظم او گوهر سپهر نما
مهر پرتوش خفتر جهان • کمند سنجان در وصف او گفته • ذره وصفش این نمط سفته
گر بدر گو هر سوی سخن • او فرود آمدی بر سخن • نظم کاروان رفت و در خواب بیابان درش
یک دو روزه رنگ رسی چه کنی چون بنی • تلف فی کل یوم فی الارض حبیبا • وتذب علی ظهرها تیبا
کانه لیکن بینک و بینه علاقة • وما کان یوما بینکما موانسة • وصدا فه • ان الاصدقاء
وان الخلان والاحباء نظم • واین جمع محالی النجم مجمعهم • واصبح الدهر اجلاء فرقا
والله ما ذکرت یوما مآثرهم • الا استهلت نصوب الدمع اجفانی • یا مادی
العیس منه رفقا مضطرب • تعدو ابیر الهوی فی اثر رکبان • ویا برید
الحی ان تاهت فی سفر • ارضا بها حل جیران واخدان • انشدهم من لسان فنه
صبتهم • مقالة من رخی وهی بتبان • لولا تذکر اوطان بذی سلم • وهنه
دامر اوطاری واوطان • لما قدحت بناب الوجد من کبدی • ولا بللت جماء الدمع
اجفانی • تجشمی دار سلمی بار • وزبانه دار عذبی بار • وناما سر دار غامه در بنان آر •
و عرض حال در بیان • تا فرست در دست هست و بر مراد درشت • رقب ادخلنی مدخل
صدق • واخرجنی مخرج صدق • واجعل لی من لدنک سلطانا نصیرا • ربنا
لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا • ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین
من قبلنا ربنا ولا تحملنا ما لا طاقة لنا به • واعف عنا واغفر لنا
وارحمنا انت مولینا فانصرنا علی القوم الکافرین انک علی کل شیء قدیر
سورة یونس علیه السلام مائة وتسع آیة وهی مکیة فی مجموع الرازی من طلب الائمة
من کتبها وحملها فی منزله وسخی جمیع من فی المنزل وکانت بهم عیوب ظهرت
علیهم واشیر بها الیه من ای الوجوه کانت وابانت بقیه وامانیه • واین کتب
از حضرت رسالت روایت کرده • هر کس این سوره را قرائت کند بعدد هر کس که تصدیق یونس
کرده • و تکذیب نموده • و هر کس با فرعون غرق شده • ده حسنه برای او بنویسند • و از او
در روایت است هر که قرائت سوره یونس نماید در هر دو ماه • و یا سه ماه از جمله جاهلان
نباشد • و روز قیامت از مقربان بارگاه حضرت عزت • و نزدیکان درگاه صمدیت شود
فرمود تبارک و تعالی بسم الله الرحمن الرحیم • الر تلک آیات الکتاب الحکیم اکان
للناس عجبا ان اوحینا الی رجل منهم ان انذر الناس وبشر الذین
آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم قال الکافرون ان هذا لساحر

با هلاک بجهت تکذیب پیغمبران جزا خواهیم داد مشرکان مکه را که تکذیب پیغمبر میکنند پس گرداندیم
شما را اگر و هر محمد بنی مبعوث گشته جانشین گذشتگان در زمین از پس بسیاری هلاک شدند
تا ببینیم بعد از آنکه دانسته ایم در عالم غیب هر شما مکه عذر خواهید کرد از خیر و شر با تقضای
آن کردار جزا دهیم شما را • مرویست عبد الله بن ابی امیه مخزومی و ولید مغیره و نضر بن حفص
و عمرو بن عبد الله عامری و امثال ایشان از کفار قریش به پیغمبر گفتند آیتی بیار
سادات عرب را از عبادت لات و منات و عزی باز دارد و دشنام بتان در آن
نباشد حقتعالی آیه فرستاد و آن قول اوست تعالی • واذا تتلی الآیة • و چون خوانده شود بر ایشان
آیات قرآن در حالی که واضح است معنی آن گویند آنانکه ایمان ندارند بر رسید نه ثواب و عقاب
در روز حساب بیارای پیغمبر قرآن را بجز این که بر ما میخوانی یعنی کتاب بدهد • در وذکر حشر و نشر
ثواب و عقاب و معایب لات و منات و سایر اصنام بنشانیم بجای محمد در جواب ایشان
سزاوار نیست مرا تبدیل کنم قرآن را از قبل نفس خود و متابعت نمیکنم مگر آنچه را که وحی
میشود بر من از حقتعالی بدرستیکه من میترسم اگر نافرمانی کنم از پروردگار خود
تبدیل و تغییر قرآن عذاب روز بزرگ را که قیامت است • قل لو شاء الله ما تلوته
علیکم ولا ادراکم به فقد لبثت فیکم عمرا من قبله افلا تعقلون • فمن اظلم
ممن افتری علی الله کذبا او کذب بآیاته انه لا یفلح المجرمون • ویعبدون
من دون الله ما لا یضرهم ولا ینفعهم ویقولون هؤلاء شفعاؤنا
عند الله • قل اتنبئون الله بما لا یعلم فی السموات ولا فی الارض سبحانه
وتعالی عما یشرکون • وما کان الناس الا امة واحدة فاختلفوا
ولولا کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم فیما فیه یختلفون •
ویقولون لولا انزل علیه آیة من ربه فقل انما الغیب لله
فانتظروا انی معکم من المنتظرین • بگو که هستی خدا مرا و ادم و اولاد
و دانا نگرد مرا خدا شما را بقرآن پس از فضل و رحمت اوست مرا امر کرده بخواندن
و شما را اعلام کرده بزبان فصیح • مراد آنست که این بمشیت الله است نه بمشیت تابر و مهر
کرده ام موافق آرزو شما است • پس بدرستیکه درنگ کردم در میان شما عمری دراز
که چهل سال بود پیش از نزول قرآن در بلد آن مبعوث نبودم • نه من قرآن میخواندم
و نه شما دانا بودید • آیا چرا نمی بینید و تعقل در خصوص کسی نمیکنید • چهل سال در میان
شما بوده و حارست علم نموده و با عالم مصاحبه نکرده کلام مثل میخواند • فصحای عرب
از اجمال و بلاغت آن حیران اند و بلغای اعراب از کمال و فصاحت او انگشت در دندان

با وجود

با وجود این از احوال ماضی و مستقبل خبر میدهد • تا در یابید • صدق و حقیقت کلام از مردم جهان
که فارق عادت است نازل شده از جانب خالق جهان و موجد زمین و آسمانست و مثل از فاقت
عادت افترا گوید • قرآن کلام منست نه از جانب خدا • پس کیست ستمکارتر از کسی که افترا
گوید بر خدا دروغ و با وی بیگانه کافر شود و گوید او شریک دارد و صاحب او لدست • بدرستیکه
که نجات نیابد مجرمان یعنی کافران • غرق بحر جزیره کن • اند و پرستند جز خدا چیزی را که
ضرر رساند بترک عبادت او و سود ندارد پرستش او زیرا که جمادات • معبودان ایشان
است قادر بر نفع و ضرر و مبدء خیر و شر نمیباشند • و میگویند بت پرستان این بتان
سرمایه شفیعان نزد حضرت یزدان در امور دین • و درخواست میکنند ناحاجات ما را
کفایت کنند اگر فرضا بعث و حشر و نشر باشد بزعم باطل مسلمین از ما عذاب ما را باز دارند
حقتعالی بر سبیل الزام ایشان فرمود • بگو آیا خبر میدهید خدا را آنچه نمیداند در آسمانها
و زمینها یعنی شما میگوید • خدا را شریک هست و اثبات شفاعت بتان نمیتواند و خدا را
در عالم هست بجمیع معلومات • بودن شریک را نمیداند • چه شریک او معنی نه وجود ندارد و عالم
او معنی نه با و تعلق گیرد اگر موجود میبود هر آینه معلوم او میبود • چون شریک ندارد و شفاعت
شریک هم معقول نباشد پس کیست خدا از آنچه او را شریک میدانند • و نبود او در آسمان
مگر امتزیانه همه بفطرت اسلام • از ابن عباس مرویست که میان آدم علیه السلام و نوح
ده قرن بود • میان ایشان اختلاف افتاد بعد از طوفان بعضی کافر شدند و بعضی
در ایمان ماندند • و اگر سخنی که پیشی گرفته است از آفریدگار تو نبود یعنی اگر حکم از واقع
نشده بود تا خبر عذاب تا روز قیامت که روز قیامت هر آینه حکم شدی میان ایشان
در آنچه در آن اختلاف میکنند در آن یعنی عذاب نازل میشد بر مبطلان هلاک
گفته و محق ماندند • و مشرکان اقتراح آیات میکنند از تو و میگویند چرا فرستاده نشده
بر محمد معجزه از پروردگار او از آن معجزات • ما میطلبیم نه آنچه خود مینماید • مطلوب ما
نیست پس بگو در جواب ایشان • غیب مر خدا راست پس منتظر باشید • علم او معلوم
علاقه گرفته شد بعدم صلاح آن پس اقتراح شما معقول نیست پس شما بانتظار نزول
نزول مقرر باشید و بدرستیکه من نیز با شما از منتظرانم تا ببینیم نتیجه جحود و عناد و انکار
و مکابره شما خدا ایشان چه خواهد کرد • واذا اذقنا الناس رحمة من بعد
ضراء مستهم اذا لهم مکر فی آیاتنا قل الله اسرع مکرا ان رسلنا
یکتبون ما تمکرون • پس از افعال و نعمه ایشان چنین میدهد که چون بچشانیم
مردم را صحت و فراخی بعد از بیماری و قحط و تنگ دستی که بایشان رسیده باشد چون در

وعملوا الصالحات يهديهم ربهم بايمانهم تجري من تحتهم الانهار في جنات
النعيم • دعواهم فيها سبحانك اللهم وتحيتهم فيها سلام • وآخر دعواهم
ان الحمد لله رب العالمين • بعد از آن در تکذیب معاندان معاد و تکذیب ایشان بعذاب
میفرماید بدرستی آنانکه امید ندارند بثواب و عقاب ما یعنی منکران آخرت • و خشنود
شدند بزندگانی فانی دنیا و دل آرام گرفتند بآن یعنی همت خود را صرف لذات محسوسه
و زخارف فانیه کردند و از نعیم جاودان جنان غافل شدند و آرام گرفتند که ما هر از آنجا
ایشان را رحلت نخواهد شد • و آنانکه از آیتهای کتاب ما بیخبر اند بجهت اشتغال ایشان
بزخارف دنیا سریع الزوال و اشتغال آنکروه مشغول بحطام دنیا غافل از امور
جاودانه عقبی جای ایشان آتش دوزخ است بآنچه کسب میکردند از معاصی کفر و شرکت
و سایر خطیئات • پس بعد از وعید کافران باطنان وعده مؤمنان میفرماید • بدرستی
آنانکه ایمان آوردند و کارهای شایسته کردند راه نماید ایشان را بر ورد کارشان بایمان
در آخرت طریقی که در بهشت بشوند جاری شود از زیر سر ایشان جویهای آب
در بوستانهای نعمت و در بلا رخنها نکرده خواندن ایشان خدا را در بهشت این باشد که بار بار
میکنیم ترا از هر بلایی حضرت کبریائیست و این تحیت لذت ایشان باشد چون این کلمه
گویند آنچه آرزو در ایشان نیست حاضر باشد و شادی ایشان نکند مگر یاد و تحیت ملائکه ایشان را سلام
باشد که مشتملست بر سلامتی از جمیع آفات و نقایص و مضار • و آخر دعای ایشان آن باشد
که گویند حمد مر خدایست که پروردگار عالمیانست • مرویست جوینده نشان بهشت در آینه
انوار عظمت حضرت عزت را مشاهده کنند زبان بنعت و تسبیح گشایند و ملائکه
و با حقعالی ایشان را سلام رسانند بانواع کرامات و علو مقامات حمد الهی را بجا آرند
و هر آینه لذت تسبیح ایشان از جمیع لذتها رجاء دانا بهشت خوشتر باشد • مرویست چون
مرغ روح بالهای سرای سر بر پرواز آید ایشان آرزو کرده گویند سبحانک
اللهم فی الحال بر بان شده پیش ایشان افتد و چون بخورند و گویند الحمد لله رب العالمین
فی الحال بپرواز در آید • از مجاهد نقلست یهدیهم ربهم در این آیه • و فرموده • انیست
که راه نماید ایشان را خدا بنور ایمان تا از صراط گذرند • روایت شده • از حضرت رسالت
صلعم که جبرئیل را فرمود چگونه از صراط گذرند در جواب آسان شده برکت • حقعالی ترا
سلام میفرستد • تو از صراط بنور من گذر و علی بنور تو و امت تو بنور علی و نور
امت تو از علیست و علی از تو و نور تو از من بهشت در آیند و هر چه آرزو کنند در آن
یابند • و لو یعجل الله للناس الشر استعجالهم بالخیر لقضی
الیهم

بشما ایشان را کمر در آیتها یعنی طعنه زنند و مکر نمایند درباره پیغمبر و مولیت • اهل مکه هفت سال بقحط و تنگی
مبتلا بودند تا نزدیک بهلاکت رسیدند حقعالی ایشان را رحم کرده باران رحمانی شد قحط بفراخی و ولایت
آبادی بدل شد صاحب جمعیت و ثروت شده زبان طعنه بپیغمبر صلعم گشودند و قدح آیات آلهی و نبوت
حضرت رسالت پناهی زدند و بانواع مکر و حیله تمسک جستند تا ضرر بآن حضرت رسانند حقعالی
فرمود بگو الحمد • خدا را ذوترست از شما در رسانیدن جزا بشما پیش از ظهور کید شما • و بنزول عذاب
شما را خواهد فرمود • بدرستیکه پیغمبران ما یعنی ملائکه حفظه مینویسند آنچه مرا ندیشید از مکر و حیله
چه تدبیر حفظ شر و شما مخفی نمیباشد پس ما چگونه پوشیده • و پنهان نخواهد شد • هو
الذی یسیرکم فی البر والبحر حتی اذا کنتم فی الفلک وجرین بهم بریح طیبة
وفرحوا بها جاءتها ریح عاصف وجاءهم الموج من کل مکان وظنوا
انهم احیط بهم دعوا الله مخلصین له الدین لئن انجیتنا من هذه لنکونن
من الشاکرین • فلما انجیهم اذا هم یبغون فی الارض بغیر الحق یا ایها
الناس انما بغیکم علی انفسکم متاع الحیوة الدنیا ثم الینا مرجعکم فننبئکم
بما کنتم تعملون • انما مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط
به نبات الارض مما یاکل الناس والانعام حتی اذا اخذت الارض زخرفها
وازینت وظن اهلها انهم قادرون علیها اتاها امرنا لیلا او نهارا فجعلناها حصیدا کان لم تغن بالامس کذلک نفصل الآیات
لقوم یتفکرون • والله یدعوا الی دار السلام ویهدی من یشاء الی
صراط مستقیم • بعد از آن در ذکر نعمت خود میفرماید اوست آنکه ایشان را میراند و قدرت
میدهد شما را در قطع مسافت در خشکی بسوار اسب و شتر و در تر بکشتی تا چون باشید در کشتی
و کشتیها روان شوند با آنانکه در آنها اند بباد خوش ملایم و زود و شادمان شوند بآن باد
ناگاه آید بآن کشتی بادی سخت تند و آنکه دریا و بیاید باد بی موج از هر مکانی از جهت و سمت
پیش و پس • و نقاش کنند که فراگرفته است ایشان را بلا از همه جوانب • و طریق فلاص ندارند
بخوانند خدا را بدفع بلا از ایشان در حالتیکه پاک کنندگان باشند اعتقاد و اسبحانه دینی را یعنی از خوف
دین خود را خالص سازند و فطرت اصلی ایشان بر بروز کند • و عوارض نفسانی و وحی جنس شیطانی
زایل گردد • و گویند اگر ما را نجات دهد ازین بلا هر آینه باشیم از سپاس داران نعمت
نجات را چون باز رهانید ایشان را خدا از آنچه نیز بسند ناگاه ایشان ستم کنند در زمین و شایند
بهمان کارها که بود دین از شرک و فساد با حق و ناروا این قول اعتراف است از خواب کردن
مسلمانان دیار کافران را و سوختن مزروعات و کندن اشجار ایشان نیز جهت این فساد اصلا و تبع و ذلک

ای مردم

ای مردم جز این نیست که ستم شما بر نفس شما است بارتکاب معاصی یا بتعیش زندگانی دنیا است این منفعت
و متاع روزه • لذتش زود بگذرد و عقوبتش با قی مانده • پس بسوی ما است بازگشت شما در قیامت پس آگاه
کنیم شما را بآنچه بود که میکردید • جز این نیست مثل زندگانی دنیا در سرعت زوال و انتقال و ادبار
بعد از اقبال مانند آب بارانست که فرستادیم آنرا از آسمان و بارانرا پس آمیخت بآن آب گیاه رسته
از زمین از آنچه میخورند آنرا آدمیان چون حبوب و اثمار و از آنچه میخورند آنرا چهارپایان چون گیاه تر
و خشک تا وقتیکه فراگرفت زمین بیراید خود را از اصناف نباتات باشکال و الوان مختلفه آن و باز نیست
کشت زمین بسوی کرنا کون و گمان برد مردم اهل زمین که ایشان قادر اند بر کردیدن گیاه و چیدن میوه
ناگاه آمد بدان زمین عذاب ما یعنی فرمان ما بخرابی آن در شب و یا روز پس کردانیدیم زرع آن زمین را
شبیه آنچه درویده شود و بالذاصلی کنده گویا که هیچ نرسته و موجود نگشته و اثر آن نبوده در زمان پیش
چنانکه درین تفصیل مثال زدیم تفصیل میدهیم آیات قدرت خود را بکروهی که تفکر کنند درین ضرب امثال
و آن نفع گیرند • حضرت عزت درین آیت مال دنیا را تشبیه کرده در زوال بعد از اقبال بحال زمین در
خشکی و تری آن بعد از نضارت و طراوت در خزان بعد از بهار پس مبدء بهار دنیا حالت است و منتهای
خزان آن بلیت و نکبت و از اینجا معلوم میشود تشبیه الحیوة الدنیا بماء و اسیکه عاریست در دست پاکیزه
است و چون منقطع شد و نکبت در جایگاه خود متعرض شود مال دنیا نیز باتفاق جوانمردان بهمین طریق است
و باسک بخلاف نکوهیده و از حصال ادوان • مال چون آب است تا باشد روان • فیض بخشد چون
جند روز چون گذارد کند • و بیماصلست و تیره رنگ • و یا باران چون باندازه آید سبب صلاح
گردد و آرامش عالم و اطمینان آدم اما چون از حد گذرد سیلاب خرابی دهد و باب بر دمال دنیا نیز اگر بقدر
احتیاج بدست آید مقاصد دین و دنیا از آن بر آید • و چون زیاده باز دهند و خزانه شاه کرد موجب
مضرت و تفاخر ان الانسان لیطغی ان رآه استغنی • و معنی دیگر گفته باران چون بنزول آن کار
گردد لطائف و طراوت افزاید • و چون از حد بگذرد صدمت • و مال دنیا نیز چون بصلح رسد صلاح
افزاید نعم الصلاح للرجل الصالح • و در مفسد مایه فساد و عناد • در تیسیر آورده • اعتقاد
بندگان را بدنیا نخواند که دار آفات است و بلیات • بلکه بدنیا نگرند که دعوت آخرت • موجب سلامتی
و لذات است • والله یدعوا الی دار السلام • بهشت را دار السلام گویند که تحت خدا
و ملائکه بر اهل آنست • و یا بهشتیان تحیت ایشان بیکدیگر سلامست است کقوله تعالی سلام
علیکم طبتم فادخلوها خالدین • وقوله سلام علیکم بما صبرتم فنعم عقبی
الدار • وقوله تحیتهم فیها سلام • وقوله الا قیل سلاما سلاما • و یا سلام نام
خداست و اضافه دار بهشت است بجهت تعظیم اوست پس بنده خود را از سرای
میخواند اولش بسلامت و وسطش سلامت آخرش فاز بر الهی اولش بسلامت وسطش رضا آخرش

وهدایت میکند که راه سیر اهل از طالبان حق بنور فضل و اسباب لطف در دنیا و در عقبی سوی راه
راست و طریق شریعت است و بدار صلاح • لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ
وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ • أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيهَا
خَالِدُونَ • و از برای آنانکه نیکی کردند و ایمان آوردند و اقدام بعمل صالح نموده از برای هر جناب
کردند مثوبت نیکوست در دار سعادت و زیادتی پاداش در تشریف کرامت فرماید تفسیر
یزید بن فضله و گویند حسنی جزای حسنه است یکی را بیکی و زیاده تا هفتصد و یا بیشتر و یا حسنی
مغفرتست و زیاده خشنودی حضرت عزت عز شانه و در روایت آمده زیاده دیدن است
که از اهل بهشت کند و هر قدر خواهند بیارد و از امیر المؤمنین علی مرویست که زیاده خرقه ایست در بهشت
که از یکدانه مروارید است و اگر اجیاد در باشد و پوشیده نگرداند روها را از حق و بخار بعضی
روی ایشان در کمال نضارت و طراوت باشد • و نه اثر غبار و ذلت در بشره ایشان باشد • آنگروه نیکوکاران
اهل بهشتند ایشان اند در آن جاوید ماندگان نه ایشان را ست انتقال بغفت و نه زوال حالت تغیر
بغفت زمین و حالت فریبنده آن در معرض فنا و زوال است • وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ
جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا
أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ
هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ • بعد از وعده مطیعان در وعده نیکوکاران میفرماید • و آنانکه کرده اند
بدیها پاداش آن بدیها باشد آنست بذلت و کم و عذاب نمودن بقدر استحقاق و پوشیده ایشان را
خواری و رسوایی یعنی آثار مذلت بر ایشان ظاهر گردد و منیت ایشان را از عذاب خدا هیچ نگهدارنده
و مانع کس عذاب از ایشان نمی تواند و هیبت و خشم خدا دفع نتواند کرد گویا پوشیده شده است
روهای ایشان بپارهای از شب در حالتیکه آن تاریک شده یعنی روهای ایشان از غم و اندوه و حزن
حزن چون شب شده بغایت تیره و سیاه آنگروه کسب کنندگان سیئات و شرکان و منافقانند
یاران دوزخ اند جاوید ماندگان در آن • وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا
مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا
تَعْبُدُونَ • فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ •
هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ وَضَلَّ
عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ • قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ
السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ
وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ • فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ
رَبُّكُمُ الْحَقُّ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ • كَذَٰلِكَ حَقَّتْ

كَلِمَةُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ • قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ
الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ • قُلْ هَلْ
مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ
أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ •
و یاد کنید روزیرا که حشر کنیم شیطان و بدان را همه پس گوییم آنرا که شرک آوردند بایستید بر جای خود
شما و شریکان شما تا بدان که بجز من پرستیده اید تا به بینید شما چه خواهم نموده پس جدا کنیم میان کفار و بیزاری
ایشان از بتان و بپرسیم از کافران که چرا پرستش بتان کردید • گویند کافران که بتان ما را پرستش
خواندند پس حقتعالی بتان را سخنی آرد گویند نبودید شما یکانگان ما را پرستندگان بلکه هوای نفس
خود را پرستش میکردید و فرمانده شما بود و بشرک • و گویند مراد بشرکا ملائکه اند و مسیح که پرستش آنها
کردند • مرویست که کافران عدول کنند و گویند چنین نیست بلکه شما ما را به پرستش خود امر کردید بتان
گویند پس کافیست بخدا گواه میان ما و شما چه او سبحانه عالم است بکنه حال ما بدرستیکه بودیم ما از پرستش
شما بیخبران زیرا که جمادیم و نه بینندیم و نه شنویم و نه عقل و فهم و ادراک نداشتیم و یا ملائکه و مسیح گویند نیستیم
که شما پرستش ما میکردید در انتقام پاداش یابد و بماند هر نفس آنچه پیش فرستاده از اعمال پس نفع و ضرر آنرا بیابد
به بیند و یا یابد جزای کردار ما مقدم خود را و باز گردانیده شوند همه نفسها بسوی ثواب و عقاب حضرت
رب الارباب که خداوند و متولی امر ایشانست بحقیقت و گم گردد و ناپدید شود از کافران آنچه
بودند که افترا می بستند از شفاعت بتان و دعوی الوهیت ایشان • بعد از آن ادله توحید و ثبوت
معاد سخن قول مذکور کرده میفرماید • بگو کیست که شما را روزی میدهد از آسمان که باران میفرستد
و از زمین که گیاه میرویاند چه ارزاق حاصل نمیشود بدیگر اسباب شما و یه و ارضیه • آیا که مالک
و قادر میباشد آفریدن شنوا را و حفظ آن از آفات • و کیست که بیرون میآورد زنده را که حیوانست
و نباتات از نطفه و از فلک • و مرده را که نطفه و دانه است از زنده که حیوان و نباتست
و کیست که تدبیر میکند کارهای عالمیان را • و چون این سؤالها را نماید کافران از غایت ظهور نتوانند
که فساد و منکابره کنند پس زود باشد که گویند در جواب که خداست و چون این اقرار بزرگترین
حجت است بر بطلان طریق ایشان که شرکت • پس بگو بجهت ایشان را بعد از این اقرار آیا نمیترسید
از چنین خداوندی که شما را شریک و میپرستید • پس آنکه او را این صفات ثابت است الله
است پروردگار شما ثابت در ربوبیت که شک را در آن راه نیست • پس چیزیست
بعد از روشن و بیان حق مگر گمراهی یکی گردانید • میشوید از حق بباطل و از توحید بشرک مراد
انکار است یعنی نیست بعد از حق مگر ضلال پس هر کس که گذرد از حق و عبادت الله است بجز
دلایل و حجج و برهان بر وحدانیت خالی جهان از هدایت ضلالت اقامه همچنانکه ربوبیت حق را

سزاوارست نه غیر حق را • سزاوار شده است حکم پروردگار تو و وجب گشته بر آنانکه بهر و نزد فسق از ذکر
ایمان بدرستیکه ایشان ایمان نمی آرند و یا معنی آنست که عذاب الهی واقع شد بر اهل کفر و عدوان بجهت
آنکه ایمان نمی آرند بعد از آن اثبات دلیل بکر میکند در توحید و علم و قدرت خود و میفرماید
بگو آیا هیچ یک از شریکان شما آنها که شریک خدا اگر قادر
کسی هست که اول بیافریند خلق را پس باز زنده سازد بعد از موت چنانکه آفرینش ابتدا
مقرند و اعاده را انکار میکردند و از روی عناد و لجاج بآن اعتراف نمیکردند حقتعالی فرموده
بگو الله ایشان را خدا برحق این صفت دارد که بآغاز آفرید خلق را پس زنده گرداند آنها را
بعد از فنا پس از کجا برگردانید میشوید از راه حق و نیز بجهة الحجت میفرماید بگو آیا نزد
هست از بتان شما که شریک نام نهاده اید که راه نماید بسوی حق و بسوی حجت و دلیل و نزول کتب و توفیق در
نظر به دلایل قدرت یعنی نصب حجج کند تا راه نماید بسوی حق و این معاندان میدانند که این صفتها
الهیه باطل ایشان منسوب است اگر چه عناد و لجاج و اعراض نمیشده نیکدارد و معترف شوند
بگو خدا برحق راه نماید باطل نه و باندگان دارد از تمکین ایشان و نظر کردن در ادله و هدایت و توفیق
ایشان در تدبیر حجج حقه چون بعلت هر سر از جانب الهی است همانا • آیا پس آنکه راه نماید بحق
از اسباب توفیق و الطاف سزاوارتر است که متابعت کرده شود یا کسی که راه نماید بخودی
خود مگر آنکه راه نمایند او را و از اضلال مذکور حال اشراف شرکا شباهت چون سؤال نکند مسیح
و عزیر پس جمادات بطریق اولی شایسته عبودیت و عبادت نشده • و در تفسیر آید
مذکورست که بت پرستان بت را بر چهار پایها می بستند و از جایی بجایی نقل میکردند
پس حقتعالی فرمود آیا برابر بود آن که راه نماید بحق که تواند آنرا راه نماید پس چیست
شما را و چگونه حکم میکنید در تسویه میان کسی که شما او را شریک میخوانید با کسی که او بشما محتاج است
میشوید قادر را با عاجز • و در این آیه دلیل است روشن بر عدم جواز تقلید مفضول
بر فاضل در امامت و خلافت و ریاست عامه دینیه و دنیویه • وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ
إِلَّا ظَنًّا إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ •
وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي
بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ • أَمْ يَقُولُونَ
افْتَرَاهُ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ
اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ • بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ
تَأْوِيلُهُ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ •
وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ •

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ •
وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ •
و پیروی نمیکند اکثر کفار مکه کافرا که منم، آن ضلالت موجود مفسده و قبایحات باطل
نباشد و مراد از اکثر جمیع کفار اند و پاک نیکه نیاز مذهب خود را بدقت و نظر و تمیز نهاده بود
و راضی بتقلید صرف نشده • بدرستیکه گمان بنیاز نگرداند و کفایت نمیکند کسی را از علم و اعتقاد
درست چیزی • یعنی ظن و تخمین بکار حق و یقین نباشد • و گویند ظن کفار آن بود که بتان شفاعت
ایشان خواهند نمود حقتعالی فرموده که گمان ایشان سود ندهد و باز ندارد از عذاب خدا
چیزی را بدرستیکه خدا داناست بآنچه میکنند از شایعت و اعراض از حجت و برهان و همه سزا
جزا و سزا خواهد داد • بعد از آن در رد قول کفار میفرماید و نیز بدین قرآن با وجود دلایل
و اعجاز که بدروغ بسته نمود و بر باطل کرده و کی تواند گفت بجز از خدا تعالی • نیست سزاوار نیست
که این سخن افترا شده و لیکن جهت تصدیق کننده آنچه را که پیش از وی بوده از توریة و انجیل
و زبور • یعنی با وجود آنکه مصدق کتب سالفه شده باشد بر اهل شاد و اظهار آنچه نوشته
از اوامر و نواهی حج شکی و شبهه در حقیقت آن نیست • نازل شده از پیش پروردگار عالمیان
باز بجهة الزام حجت میفرماید آیا میگویند مشرکان بر بافته است آنکه را از پیش خود بگو اگر این شخص را بر آسمان
بافته چنانکه زعم شماست پس بیارید شما و بیافرید سوره مانند آن در بلاغت و فصاحت یعنی شکل
در نظم بلیغ و فصیح و سر آمد بلغا و اگر خود معارضه نتوانید نمود و استعانت جوید و بخواهید
برای معاونت خود در آوردن سوره مثل قرآن هر کرا دانید از وی یاری بخواهید از حضرت باری تا شما را
مدد کاری کند در ساختن مانند قرآن اگر هستید راست گویان در آنکه میگوید محمد خود
میسازد بلکه از فرط عناد و انکار تکذیب کرده اند آنچه را که نرسیده اند بدانش آن مراد آنست
که بعد از استماع قرآن و تدبر در آن تکذیب آن مشغول شدند • چه قرآن متضمن ذکر
و قرائت و سایر آنچه مخالف است بدین ایشان • و هنوز ظاهر نگشته بر ایشان تاویل و عقبی
دیباچه دیباچه ایشان نرسیده باسرار و دقایق آن • تا اول علم بحقیقت آن ندانستند
اما آخر اعجاز قرآن بر ایشان ظاهر و نمایان شد وقتیکه حضرت رسالت مکرر با آن دعوی تحدی
نمود و ایشان قوا خود را شمار معارضه آن صرف کرده عاجز ماندند • و بسنده دون
و آوردن مثل آن فوق طاقت ایشان است • اما چون خوض غلط و انکار بتکذیب آن
کوشیدند و چشم از دین و ایمان خود شان پوشیدند و ماند نکشیدند کفار زمان تو از اینها
تکذیب کردند اخبار خود را آنانکه بودند پیش از اینها پس ببین چگونه بود سرانجام
مکذب پس ایشان نیز مثل آنها معذب و معاقب خواهند شد • و بعضی آیه تسلی خاطر حضرت

وتهدید کفار زیان و از آنها که تکذیب میکنند کسی هست که ایمان بقرآن می‌آرد در نفس خود و میداند
که حقست و لیکن از روی عناد اظهار نمیکند و از ایشان کسی هست که ایمان نمی‌آرد از روی جهل و جهالت
نادانی • و بر روی دلکاه تو دانا ترست لف و نشر کان یعنی نادانان هر مصر اند در تکذیب
و گفته اند معنی آنست که بعضی از قوم تو ایمان آورده اند بقرآن و از کفر توبه کرده اند و بعضی
ازین معاملت محروم مانده اند و در شقاوت مردند • و اگر تکذیب کنند ترا و در آن اصرار
نمایند و تو نا امید شوی از ایشان • پس بگو ای ترا مراست جزای کردار من و شما راست بار آن
عمل شما تو نیست از آنچه من میکنم و شما را بعمل من نخواهند گرفت و من با خود
عمل شما نخواهم شد • و در تفسیر بعضی این آیه بآیه سیف منسوخ است بجهة آنکه اعراض است
از ایشان و تخلیه ایشان و نزد بعضی منسوخ نیست بلکه مراد وعید است مانند اعملوا
ما شئتم • و از اهل شرک و یا از یهود کسانی هستند که گوش میدارند بسوی تو و تمسک
که قرآن میخوانی استهزا کنند بآن آیا تو میشوانی کر را آنکه در عدم سماع حق بمنزله
کرانند • و اگر چه هستند با وجود کری در حس یا بعقل • یعنی بکری عدم فهم هم منضم
شده چون سمع و عقل هر دو از کف مفقود شود بدیهی است هر حال بر چه منوال ترا آید
و منهم من ینظر الیک افانت تهدی العمی ولو کانوا لا یبصرون •
ان الله لا یظلم الناس شیئا ولکن الناس انفسهم یظلمون • و یوم
یحشرهم کان لم یلبثوا الا ساعة من النهار یتعارفون بینهم قد
خسر الذین کذبوا بلقاء الله وما کانوا مهتدین • و از ایشان کسانی
هستند هر نظر میکنند بسوی تو و از غایت عناد و انکار چنان می‌نمایند که یا از دلایل
نبوت هیچ ندیده اند آیا پس تو را میتوانی که کور را از آنکه در عدم انتفاع از مشاهده آیات
مانند کور اند و اگر چه هستند با وجود عدم ابصار بینند بدیده بصیرت یعنی قادر نیست
بهدایت کسی که بصیرت از ایشان مفقود است بدیدیکه خدا ستم نمیکند مردم را
از عاطله نمودن حواس و عقول ایشان و عذاب نمیکند ایشان را بدون استحقاق و نقص ثواب
و حسنات و لیکن مردم ستم می‌نمایند بر نفسهای خویشان بکسب سیئات و استعمال عقل
که آلت ادراک آیات قدرت است در ملاحظه و مناهج • و یاد کن روزی را که جمع میکنیم
و حفظ بغیبت خوانده یعنی یاد کن روزی را که خدای تعالی جمع میکند کافران را و از هول آن روز
مدت مکث ایشان در دنیا و قبر کوتاه و اندک نماید بر وجهی که یاد نمیکنند مگر ساعتی از روز • بعضی
مکر ساعتی از روز که مکث دنیا اگر چه طویل است و لیکن در جنب مکث آخرت مکث
قلیل است پس از قبر برانگیخته میشوند در حالتیکه میشناسند یکدیگر را چون در گیتی تعارف

اوست مدت مدارم مگر او بیخبر تکلمی دهد مرا بآن پس چگونه استعجال کنم در وقوع عذاب
عقوبت و عدت برشما • هر گروهی را وقتی معین باهلاک ایشان چون بیاید وقت عذاب
ایشان پس تاخیر نکنند از اهلاک خود اندک زمانی و بیشتر نگیرند چون آفت در رسد • این آیه
مشرکانست که ساعت بساعت عذاب آلهی فرود آید و شکست تکذیب در رسد • بگو آیا دید
آیا دیدید و دانستید شما اگر بیاید بشما عذاب خدا اگر بنزول آن تعجیل میکنید وقت مشغولی و تردد
یعنی شب یا روز زمان اشتغال شما است بطلب معیشت هر آینه بشما نمی‌دارند استعجال عذاب
و چون چنین است چه چیز را استعجال خواهند و از کدام نوع عذاب استعجال کنند کافران یعنی مشرکان
آیا بعد از استعجال چون واقع شود عذاب و آنرا ببینید ایمان آورید بآن و حال آنکه بوده اید
شما که از روی تکذیب و استهزا بنزول عذاب شتاب میکردید پرسیده تکذیب و استهزا
شود بعد از نزول عذاب مر آنرا که ستم کرده اند بخود بشرک و تکذیب چشید عذاب جاودان را
داده نمیشوید یعنی جزا نمیدهند شما را مگر بسبب آنچه کسب میکردید از کفر و معاصی • از ابن جبیر
روایت است هر مراد ازین عذاب است که نازل خواهد شد بر قریش و اهل قبله در آخر زمان
نعوذ بالله من غضبه • آورده اند حسن احتطب از یهود مدینه قبل از هجرت حضرت تجارت
مکه بود و چون بحرم در رسید آواز و منادی بنبوت حضرت رسالت را شنید بمجلس آنحضرت حاضر
شده بعد از استماع قرآن از آنکه در حرمان در رسید • آنچه این دعوی نبوت هر میکند راست
و یا نه و از کلام هر میخوانی راست و یا باز • آیا آمد چیزی بسوی تو از قرآن
و اوامر و نواهی نبوت آیا حقست و راست • بگو ای محمد آری بر وردگار من بدرستی
هر دعوی من و یا قرآن و یا نعت من راست و درست است • و نیستید شما عاجز
کنندگان مر خدا را یعنی عجز بقدرت او بهر وزن نتوانید رفت • و لو ان لکل
نفس ظلمت ما فی الارض لافتدت به واسروا الندامة
لما رأوا العذاب وقضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون •
الا ان لله ما فی السموات والارض الا ان وعد الله حق ولکن
اکثرهم لا یعلمون • هو یحیی ویمیت والیه ترجعون • و اگر
هر نفسی را که ستم کرده است بر خود یعنی اگر کافری را باشد آنچه در زمین است از جمیع
مال و منال و متاع و خزاین آن هر آینه فدیه دهد تا خود را از عذاب باز خرد
و هر آنگاه که ببینند پشیمانی خود را از هول آنچه خود مبادا از ایشان سر زنش
و ملامت شنوند و یا مبهوت شوند از هول عذاب و بر لطف قادر نباشند

مفارقت یکدیگر را میشناسند اگر چه مدت طویل است و این در اول بعثت شده • و بعد از
تواتر احوال قیامت آشنایی منقطع میشود و یکدیگر را فراموش نمایند • و بتحقیق که زیان کردند
بر خود در حظوظ خیرات ابدیه • آنانکه تکذیب کردند خواری در روز حساب را و نبودند راه یافتگان
بایمان بوسیله استعمال حواس و عقول خود در تحصیل معارف حضرت یزدان • بلکه بجهت فرط غفلت
حطام دنیا مغرور شده از تفکر در آیات و تجارات غافل شده خود را بهلاکت عذاب ابدی
افکندند • و اما نرینک بعض الذی نعدهم او نتوفینک فالینا مرجعهم
ثم الله شهید علی ما یفعلون • ولکل امة رسول فاذا جاء رسولهم
قضی بینهم بالقسط وهم لا یظلمون • ویقولون متی هذا الوعد ان
کنتم صادقین • قل لا املک لنفسی ضرا ولا نفعا الا ما شاء الله لکل
امة اجل اذا جاء اجلهم فلا یستاخرون ساعة ولا یستقدمون • قل
ارأیتم ان اتاکم عذابه بیاتا او نهارا ماذا یستعجل منه المجرمون •
اثم اذا ما وقع آمنتم به آلآن وقد کنتم به تستعجلون • ثم قیل
للذین ظلموا ذوقوا عذاب الخلد هل تجزون الا بما کنتم تکسبون •
ویستنبئونک احق هو قل ای وربی انه لحق وما انتم بمعجزین •
و اگر بنمایم ترا بعضی از آنچه وعده داده ایم کفار را از عذاب مانند هلاک بدر
از ایشان در روز بدر • و یا متوفی سازیم ترا عقوبت بایشان نرسیده یعنی انتقام از ایشان
در دنیا کشیم و تو آنرا نه یعنی پس بسوی ما است بازگشت ایشان و ترا در آخرت بنمایم
عذاب ایشان را • پس خدا تعالی بعد از نمودن ایشان بتو و یا پس از متوفی شدن تو گواه
است آنچه ایشان میکنند • و فرا خورعمل جزا خواهند یافت و هر گروهی را از امم سالفه
رسولی مبعوث بود تکذیب او کردند حکم کرده شد میان رسول و مکذبان برسالت
و عدل یعنی رسول نجات یافت و اهل تکذیب هلاک شدند و ایشان یعنی رسول و مکذبان
او ستم دیده نشوند یعنی از ثواب رسول کم و بعذاب مکذبان زیاده مستحق
ایشان حکم نفرمایند • آورده اند هر بعد از نزول آیه و انا نریک آنکه کفار مکه
استعجال عذاب موعود کردند آیه آمد که میگویند کافران از روی استعجال
و استبعاد که باشد این عذاب موعود چرا فرو نمی‌آید اگر هستید راست گویان
درین وعید خطاب برسول مستطاب و مؤمنانست هر مشرکان را تخویف میکردند
بگو ای محمد من مالک نیستم بنفس خود زیان را از مرگ و بیماری و مخلص و نه دیگر از
و نه دست دارم از زیان مگر آنچه خدا خواهد هر من مالک آن شوم یعنی همه اینها در تحت تصرف

آنحکام که ببینند عذاب را و حکم کرده شود میان مؤمنان و کافران و یا میان رؤسا و اتباع و میان
ظالمان و مظلومان بعدل و راستی ایشان ستم دیده نشوند بنقصان ثواب و افزونی عذاب
آگاه باشید بدرستیکه مر خدا راست آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است • پس بعد از آنکه
احتیاج ندارد و بر ایصال ثواب و عقاب قادر است • آگاه باشید وعده خدا از ثواب
و عقاب درست و راست است و در آن خلاف ممکن نیست و لیکن بیشتر اهل کفر و ظلم نمیدانند
بجهت قاصر بودن عقل ایشان و صرف کردن نعم دنیویه ایشان را و مغرور شدن بآن • اوست
زنده میکرداند و میمیراند پس قادر بالذات است بر حیات و ممات از و ممکن شد
و بسوی او باز گردانیده خواهید شد در بعث • یا ایها الناس قد جاءتکم
موعظة من ربکم وشفاء لما فی الصدور وهدی ورحمة للمؤمنین •
قل بفضل الله وبرحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما یجمعون • قل ارأیتم
ما انزل الله لکم من رزق فجعلتم منه حرما وحلالا قل آلله اذن لکم
ام علی الله تفترون • وما ظن الذین یفترون علی الله الکذب یوم القیمة
ان الله لذو فضل علی الناس ولکن اکثرهم لا یشکرون • وما تکون
فی شأن وما تتلوا منه من قرآن ولا تعملون من عمل الا کنا علیکم
شهودا اذ تفیضون فیه وما یعزب عن ربک من مثقال ذرة
فی الارض ولا فی السماء ولا اصغر من ذلک ولا اکبر الا فی کتاب
مبین • پس در بیان حقیقت قرآن میفرماید ای همه مردم بدرستیکه آمد بشما پند از نزد
پروردگار شما و شفایی و هدایتی مر آنچه را که در دلهاست از امراض و جهالت و ضلالت
و راه نمودن بسوی حق و رحمتی برای گرویدگان یعنی قرآن که نازل شده مؤمنان را که جامع جمیع
این صفات مذکوره است • هر آینه چنین کلام عین هدایت و محض رحمت خواهد شد
بگو ای محمد شاد گردید بفضل خدا و رحمت آنکه ما را از اهل آن گردانیده و یا کرامت
فرموده و مغفرت و توفیق و یا نعمت ظاهر و باطن و یا دخول جنت و نجات از عقوبت
و یا کشف غطا و کمال قرب بحضرت مولا • در کشاف آورده هر حضرت عزت از روی
کرامت میفرماید مر ای بنده من بر فضل و رحمت من اعتماد کنند نه بر طاعت خود و اعتماد
بر هیچ اعتماد جز بفضل من و منت آسایش جز رحمت من و هر کسی امیدوار است
و سرمایه مؤمنان فضل منست • و هر کسی را خانه ایست و خزانه مؤمنان رحمت
منست و از ابا قرعه مرویست هر مراد از فضل پیغمبرست • و از رحمت اقرار بولایت المرتضی
و نزد بعضی منی منت هر بفضل و رحمت من فرود آمده موعظه و شفا پس باین فضل

ورحمت ناشتاهی حضرت باری یابید و شوند مؤمنان • آن فضل و رحمت و یا قرآن که مقتضی
بآن هدایت از آنچه جمع میکنند از متاع دنیوی که در معرض زوالست • بگو بجهت خبر دهید را
آنچه فرستاده خدا برای شما از روزی پس چهار بان که خوردنی حلالست پس ساختید و نام
نهادید از آن روزی بعضی را حرام و بعضی را حلال چون بحیره و سائبه و غیر آن که در
سوره مائده گذشت و بعضی را گفتید که بر بعضی حلالست و بر جمیع حرام و گفتید و ما
یظن هذه الأنعام خالصة لذکورنا و محرم علی ازواجنا • بگو آیا خدا دستوری
داده شما را در تحریم و تحلیل و یا بر خدا افترا میبندید و میگوئید • والله امرنا بها
و جبت کان آنها که میبندند بخدا دروغ افترا بر تحلیل و تحریم یعنی کان دارند خدا بشان
که کند روز رستخیز روز مکافاتست بدرستیکه خدا خداوند رحمت بمردم بنازل
کتب و ارسال رسل و تکلیف شریعت و مسلم کرده این نعمت را • بعد از آن بیان میکند
که مهلت داده شده اند از عذاب نه بجهت جهلت بحال ایشان و میفرماید و بشارت
تواند در کار از کارها خود و مخالف ایشان کرد خدا از دانش و نکند از جمیع آدمیان
هیچ کار از کارها که هستید با رسول کاهان و یا نکهبانان شما که شروع و خوض میکنید
در میروید در آن کار • و پوشیده نمیشود از علم پروردگار هیچ سنگ مورچه خورد
و یا مقدار ذره از هوا در زمین و نه در آسمان و نیست خورد تر از آن ذره و نه بزرگتر
مراد آنست که هیچ چیز از امور مذکوره که مکتوبست در کتاب روشن یعنی لوح محفوظ
مخفی نیست که هیچ قول و فعلی بر وی پوشیده و پنهان نیست و هر کس بر وی
عمل خواهد یافت و این وعده مؤمنانست بکمال مثوبت و وعید مشرکان بغایت
عقوبت از صادق ع مرویست که هر وقت پیغمبر این آیه را تلاوت نمودی بسیار
گریستی • الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون •
الذین آمنوا و کانوا یتقون • لهم البشری فی الحیوة الدنیا
و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات الله ذلک هو الفوز العظیم •
بعد از ذکر مجازات اهل ایمان و مشرکان خبر میدهد که آگاه باشید بدرستیکه دوستان
خدا را که منقاد جمیع اوامر و مجتنب از جمیع نواهی و بند هیچ ترسی از رسیدن مکاره
و مشوید بنیت و اندوهناک نشوند از فوت مطالب و مقاصد در کشف
الاسرار در صفت اولیا و ابرار گوید که بدان عنوان شریعت و برمایه حقیقت ظاهر
باحکام شرع آراسته و باطن شان بانواع فقر و فاقه پیراسته جمع اند که ترا
رضای خدا با یکدیگر کنند • ابو سعید خدری از حضرت رسالت ص پرسید من اولیاء الله
فرمود

ولا یحزنک قولهم ان العزة لله جمیعا هو السمیع العلیم

فرمود آنانند که چون ایشان را ببینند خدا را یاد کنند و طریقه ایشان را گیرند و حدیث شهر انظم
علی وجه عباده فرمود این است که در دیدار ایشان لطف حضرت یزدان • از امیر المؤمنین ع
از صفت اولیا پرسیدند فرمود که اندوه اولیا کثرت بیداری و خوف حضرت باری و خشیت ایشان
در آنست و آرزوی بنده جز بهای روز کار و عرصه این جهان ناپایدار پیش چشم ایشان تیره و تار
رنگ ایشان چون زر زرد زیرا و قلب ایشان نورانی چون در آتش کوشه گیری • از کثرت رجوع و ورود
سکر ایشان باریک و از نشکی لبهای ایشان چون خشک ریگ • و سید عابدین و سید
عارفین که فرموده اولیاء خدا آنانند که اداء فرایض حضرت داور کنند و مطلوب حق
سعی • از محرمات متورع و متحرج • و از حطام دنیا منکف و مجتنب • و آنچه از عبادت
راغب و آنچه از خدمت ناظر و راغب • از کسب حلال روزی خورند • و مال حلال خود را
روزی سرمایه تقوا فخود نکنند • و آنرا در حقوق واجبه و مندوبه صرف کنند • و حضرت
سبحان بسبب این صفات حسنه و اخلاق مستحسنه در کسب ایشان افزاید و ایشان را
در آخرت بدرجات عالیه رساند • نقل شده است که در خدمت پیغمبر ص پرسیدند از حضرت پیغمبر ص
خدا که است حضرت دست مبارک بر کتف و بر بازوی شاه اولیا نهاده فرمود هذا ولی
الله حق تعالی اولیا را که پدید و بر ادرت کنند شبه • چون آنحضرت جامع جمیع صفات مذکوره
بود باسم ولی الله موسوم شد و بجهت سبق ایمان و کمال تقوی در راه حضرت یزدان
آنحضرت را امیر مؤمنان فرمود امام متقیان گفتند قال الصدوق فی الامالی حدثنا محمد
احمد السنانی الی قوله عن سعید عقیصا عن سید الشهداء الحسین عن سید
الاوصیاء امیر المؤمنین ع قال قال لی رسول الله ص یا علی انت اخی و انا اخوک
انا المصطفی للنبوة و انت المجتبی للامامة و انا صاحب التنزیل و انت صاحب
التاویل و انا و انت ابوا هذه الامة یا علی انت وصی و خلیفتی و وزیری
و وارثی و ابو ولدی شیعتک شیعتی و انصارک انصاری و اولیاء
اولیائی و اعداء اعدائی یا علی انت صاحبی علی الحوض غدا و انت صاحبی
فی المقام المحمود و انت صاحب لوائی فی الآخرة کما انت صاحب لوائی فی الدنیا
لقد سعد من تولاک و شقی من عاداک و ان الملائکة لتتقرب الی الله
تقدس ذکره بمحبتک و ولایتک و الله ان اهل مودتک فی السماء اکثر منهم
فی الارض یا علی انت امین امتی و حجة الله علیها بعدی قولک قولی و امرک
امری و طاعتک طاعتی و زجرک زجری و نهیک نهی و معصیتک معصیتی
و حزبک حزبی و حزبی حزب الله و من تولاه الله و رسوله و الذین آمنوا

فان حزب الله هم الغالبون • و حسبنا الله و نعم المعین • و گفته اند اولیاء الله همه مؤمنان
پرهیزکارانند • بدلیل آنکه حق تعالی در صفت ایشان بیان میفرماید که اولیا آنانند که دیده اند خدا
و رسول و هستند در پرهیزکاری مسلم کنند • از آنچه خدا حرام کرده • و ماه و سرایش نزاست مژده کاند در زندگانی
دنیا بشارت • و آخر زبان مبارک حضرت رسالت ص عمار و قرآن حضرت سبحانه بآن ناطق است بقوله
و بشر الذین آمنوا ان لهم قدم صدق عند ربهم و قوله یبشرهم ربهم برحمة منه و
مراد روایات صادقه است که مؤمن آنرا بینند و بشارت او بینند او را بشارت است • گویند بایشان
ملائکه در وقت نزع لا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا بالجنة التی کنتم توعدون •
و در بیان بیان کرده بشر آنست که مؤمن جای خود را در بهشت پیش از مرگ بیند • و بر این
در آخرت مژده • و آن سلامتست از ملائکه ایشان را که گویند سلام علیکم طبتم فادخلوها
خالدین • و از ابی جعفر ع روایت است که بشارت آخرت مژده فرشتگانست بر ایشان در وقت
خروج از قبر خویشان و سخنان فرح افزا تا ایشان را در بهشت آرند و رسانند • و در خبرست
که چون مؤمن را بقبر نهند در سرای بهشت بروی گشاده بیند • و وی پیش از روشن آنکه جمیع نعم آنرا
مشاهده کند • در خبرست که عقبة بن خالد از ابی عبد الله ع روایت کرده که آنحضرت فرمود
ای عقبه حق تعالی در روز قیامت هیچ دینی را قبول نکند مگر این دین شما را و در بهشت نعمتها
برای شما آماده است که هیچ چشم ندیده • و گوش نشنیده • و بخاطر احدی خطور نکرده • منبه
آنرا در دنیا نبینید تا روح آن بر شما کرده نرسد • بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود الذین
آمنوا و کانوا یتقون لهم البشری فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة لا تبدیل لکلمات
هیچ بدل مر سخنان خدا را یعنی در وعده او هیچ خلف نیست • و تغیر و تبدیل را در آن راه
نه این بشارت وعده داده آنست رستگاری بزرگ که نفهم هیچکس در نیابد • و عقل
نکند او رسد پس تسلی حضرت رسالت فرماید • باید که اندوهگین نکند ترا انکار کفار
کفار در شرک ربوبیت • و تکذیب نبوت • و یا سخنان که بآن اهانت تو را میخواهند
بدرستیکه • غلبه بر همه مر خدا راست یعنی غالب مطلقست پس ترا و دین ترا عزیز و ارجمند
سازد و یاری دهد بر ایشان • و اوست شنوا مر اقوال شما را دانا باحوال ایشان بر وجه
قصد کند • فراخور آن ایشان را جزا دهد • الا ان لله من فی السموات و من
فی الارض و ما یتبع الذین یدعون من دون الله شرکاء ان یتبعون
الا الظن و ان هم الا یخرصون • هو الذی جعل لکم اللیل
لتسکنوا فیه و النهار مبصرا ان فی ذلک لآیات لقوم یسمعون •
قالوا اتخذ الله ولدا سبحانه هو الغنی له ما فی السموات
و ما فی

ولا یحزنک قولهم ان العزة لله جمیعا هو السمیع العلیم

و ما فی الارض ان عندکم من سلطان بهذا اتقولون علی الله ما لا تعلمون •
قل ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون • متاع فی الدنیا ثم الینا
مرجعهم ثم نذیقهم العذاب الشدید بما کانوا یکفرون • و اتل
علیهم نبأ نوح اذ قال لقومه یا قوم ان کان کبر علیکم مقامی
و تذکیری بآیات الله فعلی الله توکلت فاجمعوا امرکم و شرکاءکم
ثم لا یکن امرکم علیکم غمة ثم اقضوا الی و لا تنظرون • فان تولیتم
فما سألتکم من اجر ان اجری الا علی الله و امرت ان اکون من
المسلمین • فکذبوه فنجیناه و من معه فی الفلک و جعلناهم خلائف
و اغرقنا الذین کذبوا بآیاتنا فانظر کیف کان عاقبة المنذرین •
بدانید بحقیقت که مر خدا راست هر که در آسمانهاست از ملائکه و هر که در زمین است از جن و انس
چون همه اشراف ممکنات و افراد کائنات مملوک او هستند در بندگی و مقهوری پس هیچکس
نسزد دعوی ربوبیت • و چون اشراف را صلاحیت شرکت ربوبیت او نمانده باشد پس چگونه
داود را جز جمادات بطریق او باشد و شریک ساختن آنها در ربوبیت از غایت جهالت و
عدم ادراک و ضلالت و برگشتن از راه هدایت باشد • و هیچ چیز را متابعت نمیکنند آنانکه
میپرستند بجز از خدا شریکان را یعنی آنانکه از فرط ضلالت و جهالت شریک خدا میخوانند
پیروی نمیکنند در عبادت مشرکان مگر گمان را یعنی به تابع گمان شرک بخدا میکنند
اند نیستند مگر دروغ میگویند در نسبت آن شرکت و تکذیب و تخمین و تقدیر شرکت
او سخنان میکنند و سخن محال و باطل بنسبت شریک باری میدهند • و بعد از تقریر شرکت
تنبیه بکمال قدرت و حکمت خود کرده تا بآن استدلال بر وحدانیت حضرت ذو الجلال
کنند • و دانند که استحقاق عبادت او راست و بس پس میفرماید اوست که
بقدرت کامله خود آفرید برای شما شب را تا آرام گیرید در و و از تعب و تر در روز
آسوده باشید • و روز را روشن تا بسر انجام مهمات خود قیام نمایید بدرستیکه در
آفریدن شب و روز و نور و ظلمت هر آینه نشانهاست بر توحید صانع حکیم مر گروهی را
که شنوند و بر وجه تدبر و اعتبار در آن تفکر کنند • و کفار از غایت عناد و انکار
در آیات دالّه بر وحدانیت و قدرت اندیشه نکرده • گفتند که خدا
فرزندی و گفتند الملائکة بنات الله این قول بنی مدلج است و یا جهودان گفتند
که عزیر ابن الله است • و یا ترسایان گفتند که مسیح ابن الله است • تا گفت خدا را که پادشاهی
ایشان اوست بی نیاز از کسی که او را ولد طلب فرزند ضعیف کند که بآن قوت گیرد و یا فقیری
ایشان اوست

که با عانت او در روزگار گذرانده و یاد للی که با او عزت و شرافت یابد و با حقیر که با او سوء رسم و رسم بهاء نماید
و با شخصی که خواهد نسب او باز ماند مجموع اینها علامت احتیاج و صدوث است و او سبحانه
غنی بالذات است پس آنکه او لازم و متفرع شد • بعد از آن خالق او در روز مالکیت آنچه که او آنها
از علویات • و آنچه در زمین است از سفلیات نیست پیش شما مشرکان هیچ چیز و بی
نفرند کرده‌ای خدا • آیا میگوید برخدا دروغ و افترا بآنچه نمیدانند و علم بآن ندارند • بگو
آنانکه افترا بندند بر خدا دروغ را بآنکه ولد و اضافه شریک بر و پرستگاری نیابند و هرگز
از رنج بهشت برسند • این افترای خود دارا اندکست در دنیا که بآن آقا مدد یابند
خود کنند و کفر عقب آنرا صد حسرت و ندامت گذارند • پس سوی جزای ما باشد
بازگشت ایشان یعنی مرجع ایشان شقاوت ابدی شد • پس بچشانیم ایشان را عذاب سخت
و جواره بعذاب الیم و عقاب عظیم کفار شدند بسبب آنکه بود عداوت خدا و کتاب
او و پیغمبر و روز بعث کافر شدند • بعد از آن پیغمبر را امر میفرماید که بخوان بر کفار
لحظه خبر نوح را و یاد کن چون گفت نوح گروه خود را که مشرک بودند ای گروه من اگر
هست بزرگ و گران بشما اقامه من در میان شما و طول مکث و دعوت حضرت مبادی
چنین کلام را تا نوح هفتصد و پنجاه سال قوم خود را بخدا دعوت کرد و جفا و آزار ایشان را
متحمل شد و چون ایذا و آزار نهایت رسید • و بصدد قتل حضرت آمدند گفت ای قوم
اگر بر شما ثابت است مکث من در میان شما و پند دادن من بدلالت نهای روشن بر وحدانیت
حضرت عزت • و تصدیق نکرده مرا میرانید پس کدام تو کل کردم و اعتماد کلی بر
سبحانه نمودم در دفع کید شما و نصرت من بر اعداء و چون اعتماد کنداکرده ام و همه
کار با و سبحانه واگذاشته ام پس همه عزم کنید در امر خودتان در هلاک من و باشریکان
خود که زعم خود شریکان خوانید خدا را • پس باید باشد کار شما در قصد من بر شما پوشیده
یعنی در خفیه بهلاک من مکر مکنید بلکه آشکارا بهلاک من مکر کنید ثم اقضوا پس ادا
کنید و برسانید بر من آنچه میخواهید و آرزو دارید در باره من بجا آرید و مرا مهلت
مدهید • در کار من تا نزد تر خلاص شوید از مشقت کلام من و محنت مقام من اصلا
از آن اندیشه ندارم و توکل کلی بخدا خود کرده ام و خود را بالکلیه با و واگذاشته ام
پس ای کید و ضرر و آزار و ایذا و شما چه اندیشه دارم • این خود دلیل است بر آنکه
نوح ع در طریق توکل ثابت قدم بود • و اعتماد تمام بخدا داشته و خواسته که قوم وی
با و بدیده قدم در متابعت وی نهند • و ایشان از فرط عناد از قول وی اعراض کردند
چون نوح ع اعراض ایشان را دریافت فرمود پس اگر از قبول قول من اعراض کردید

پس نمیخواستم از شما پاداش رسالت خود چه مزد من باعراض شما از زیاده فوت شده باشد بلکه مزد آن
بخدا است • و مأمورم که بگردم خدا و اسلام نه مرا بر آن ثواب خواهد خواهان ایمان آرید و خواه نارید
و فرموده شده ام آنکه باشم از گردن نهادگان مر حکم حضرت سبحان را پس تکذیب آن نکنم
و اجر رسالت خود را غیر از خواهم • پس تکذیب نوح در شستند قوم نوح او را و هر ار تکذیب نمودند
از الزام حجت لاجرم مستوجب عذاب شدیدند • پس نجات دادیم نوح را و از غرق و آنانکه
با او بودند در کشتی نجات ابدی هشتاد نفر مؤمن بودند از مرد و زن و گردانیدیم اهل آن
کشتی را باز ماندگان در زمین بعد از هلاک شدگان و غرق کردیم بطوفان آنانکه تکذیب
کردند آیات ما را بتمام این معجزات نوح • پس در نگر ای مکذبه و بدیده عبرت بین بین که چگونه شد
سرانجام هر شدگان مشرکان از قوم نوح در دین آنچه هر تنبیه حضرت رسالت است و هم تهدید
کافران • ثم بعثنا من بعده رسلا الی قومهم فجاؤهم بالبینات فما کانوا
لیؤمنوا بما کذبوا به من قبل کذلک نطبع علی قلوب المعتدین •
ثم بعثنا من بعدهم موسی و هرون الی فرعون و ملائه بآیاتنا فاستکبروا
و کانوا قوما مجرمین • فلما جاءهم الحق من عندنا قالوا ان هذا لسحر
مبین • قال موسی أتقولون للحق لما جاءکم أسحر هذا و لا یفلح
الساحرون • قالوا أجئتنا لتلفتنا عما وجدنا علیه آباءنا و تکون
لکما الکبریاء فی الارض و ما نحن لکما بمؤمنین • و قال فرعون ائتونی
بکل ساحر علیم • فلما جاء السحرة قال لهم موسی ألقوا ما أنتم
ملقون • فلما ألقوا قال موسی ما جئتم به السحر ان الله سیبطله
ان الله لا یصلح عمل المفسدین • پس برانگیختیم بعد از نوح فرستادگان را بسوی قوم
ایشان هود را بقوم عاد و صالح را بقوم ثمود و ابراهیم را بقوم بابل و شعیب را باصحاب
ایکه و اهل مدین • پس آمدند رسولان با بشان خود معجزها و روشن و مبین بود صدق
ایشان • پس خودند اهم این رسل آنچه آورده بآن پیغمبران فرستاده بایشان بسبب
آنکه بر تکذیب کرده بودند قبل از بعثت • پس بعد از آن نیز همان طریق سلوک کردند
حق را عادت کرده بودند قبل از بعثت • پس بعد از آن نیز همان طریق سلوک کردند
اطاعت رسولان نکردند • و یا ایشان مانند قوم نوح بودند در تکذیب و عناد تا
هر فلانی که بر دلها تکذیبان اهم ماضیه نهاده بودیم از فرط عناد و اصرار بر کفر و عدم
تدبر در آیات و اضمحلال بر دلها که زندگان از حد در تکذیب یعنی تکذیبان و مثال
قریش و امثال ایشان را نیز تخلیه نموده در وادی فلان گذاریم و یا چنانکه علامت

لیلفتنا
تا بگردانی ما را

کفر و دلها تکذیبان اهم ماضیه نهادیم که دلالت کند بعدم ایمان ایشان و در کفر بمیرند و بسبب آن
فرشتگان ایشان را همه قت بر لعن و طعن نمودند • بعد از آن و جاحدان زمان تو نیز خبر کنیم
پس برانگیختیم بعد از پیغمبران موسی و برادرش هرون را بسوی و بدین مصحف هرون زمان
موسی بود و بسوی اشراف قوم او با معجزهای روشن چون عصی و ید بیضا و غیر آن از معجزات
نه گانه • پس کفر ورزیدند از قبول آن و تابعت موسی و هارون نکردند و بودند ایشان گروهی
که کاران یعنی عادت داشتند بتکذیب انبیا و تهاون در آیات حضرت کبریا و مقصر بودند
بر معاصی • پس آنهنگام که آمد بر ایشان سخن راست و درست از نزد ما یعنی چون موسی
با ایشان آمد و سخن حق را با ایشان القا کرد و بر وفق آن معجزه با ایشان نمود گفتند
از فرط عناد و از تمرد و طغیان بدرستیکه این آورده و معجزه نام نهاده هر آینه سحر و
اشکارا گفت موسی قائلان این قول را آیا میگوئید شما سخن راست و معجزه ظاهر را چون آمد شما
آیا سحر است این • موسی ع در جواب لطیف انکار گفت آیا این سحر است یعنی بدیهی سحر
نیست این بلکه آیات قاهره الهیست بجهت صدق دعوی من و در دست من
ظاهر ساخته • و فرود نرسانید سحران و مرا در نرسند این همه از جمله کلام موسی است
بجهت دلالت بر آنکه آنچه از وصادر شده سحر نیست چه اگر سحر بود پس شما مضمحل شد
چه سحر را باطل میسازد و گفتند شرافت قوم فرعون • موسی ما را آیا آمده تا گردانی
ما را از آنچه یافته ایم پدران خود را تا ما را از پرستش فرعون باز دارد و معبود بدران
ما است و تا باشد هر دو برادر را پادشاهی در زمین مصر و ما نیستیم شما هر دو برادر را
تصدیق کنندگان زعم قطبیان آن بود که دعوی موسی بر سلطنت است
و گفت فرعون جمع را از ملازمان خود باید بجمع هر ساحر بسیار دانا در فن سحر
تا معارضه کنند با موسی • پس ساحران را جمع کردند بر وجه در سوره اعراف گذشت
و وعده مال و جاه داده بموضع معین آوردند • پس چون جادوگران در مقابله
آمدند گفت موسی مر ایشان را بیفکنید آنچه افکندگانید از رسنها و عصاها • پس چون
افکندند رسنها و عصاها را که میان آنها را از زیبق کرده بودند و بسبب حرارت
هوا بحرکت آمده در چشم مردم تاریخ نمودند گفت ایشان را موسی آنچه آورده اید
شما آن سحر است نه معجزه قاهره که من آورده ام هر فرعون و صحاب او او را سحر
میکنند • بدرستیکه خدا زود تباه کند سحر شما را و همه آنرا باطل سازد و لطلان آنرا
بهمه مردم ظاهر گرداند • بدرستیکه خدا اصلاح نمیدارد و تقویت نمیدهد کار تباه
کاران را بلکه آنرا تباه و نابود گرداند • و یحق الله الحق بکلماته ولو کره المجرمون

فما آمن لموسی الا ذریة من قومه علی خوف من فرعون و ملائهم
ان یفتنهم و ان فرعون لعال فی الارض و انه لمن المسرفین •
و ثابت میکرداند خدا آنچه که آورده ام سخنان خود را از امر و قضایا یا وعده و یا وعده
نصرت و غلبه من اگرچه کراهت دارند کافران و دشوار آید بر ایشان یعنی حقعالی وعده نصرت
دوستان و فاکند و از خشم و کراهت دشمنان باک ندارد • القصه معجزه موسی سحر قبطیان را
باطل کردند و حق بر باطل غالب شد و ساحران بموسی ایمان آوردند و قبطیان در
اصرار خود ماندند • پس ایمان نیاوردند بموسی در آن حال مگر فرزندان از قوم موسی نه
بدران ایشان و آن جوانان بودند موسی چون از مدین مصر آمد و بنی اسرائیل بحق دعوت
فرمود پیران و بزرگان قوم اجابت نکردند لیکن بعضی از جوانان ایشان بموسی گرویدند بدان
ایشان از فرعون و از کرده خود از بدران و رؤسای خود مراد آنست که جمعی از بنی اسرائیل ایمان
بموسی آوردند با آنکه میترسیدند از فرعون و از کرده خود تا آنکه ایشان را از دین برگردانند
و بدرستیکه فرعون متکبر و باغی بود در زمین مصر و غالب و قاهر باهل آن • و بدرستیکه او بود
از حد گذرندگان در کبر و سرکشی بحدی که دعوی ربوبیت کرد و بنی اسرائیل را بنده گرفت •
و قال موسی یا قوم ان کنتم آمنتم بالله فعلیه توکلوا ان کنتم مسلمین
فقالوا علی الله توکلنا ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین • و نجنا
برحمتک من القوم الکافرین • و أوحینا الی موسی و أخیه أن تبوءا
لقومکما بمصر بیوتا و اجعلوا بیوتکم قبلة و أقیموا الصلوة و بشر
المؤمنین • و قال موسی ربنا انک آتیت فرعون و ملأه زینة
و أموالا فی الحیوة الدنیا ربنا لیضلوا عن سبیلک ربنا اطمس
علی أموالهم و اشدد علی قلوبهم فلا یؤمنوا حتی یروا
العذاب الألیم • قال قد أجیبت دعوتکما فاستقیما و لا تتبعان
سبیل الذین لا یعلمون • و گفت موسی مر آن مؤمنان را و فکر آنا حرف
از ایشان مشده کرد • اگر هستید شما در باعتقاد ایمان آورده اید بخدا
همانا که اظهار میکنید و دانسته اید در رسانندگان منافع و دفع مضار در قصه قدرت
خدا است پس بر او توکل کنید و بلطف او وثوق نمائید چه دعای توکل کننده
مقرون باجابت است اگر هستید گردن نهنده • پس گفتند بخدا توکل کردیم
ای پروردگار ما مگردان ما را محل امتحان بر وجه عذاب برای گروه ستمکاران و ایشان را
بر ما مسلط مگردان تا در دست ایشان معذب نگردیم و خلاصی ده ما را بخشش خود

از کید کرده ناگرویدگان در تقدیم توکل بدعا تنبیه است در آنکه دعا سر اسرار است در اول توکل
کند تا دعا او مستجاب شود آورده اند که چون قوم موسی ایمان آوردند مساجد بنا کرده
اوقات خود را صرف عبادت نمودند و همه شب در مساجد بعبادت الهی مشغول بودند فرعون
امر نمود تا مسجدهای محلات و بازارها را خراب کردند خراب کرده ایشان را از آزار خانه منع نمود
حقتعالی موسی را فرمود تا در اندرون خانهای ایشان مسجد بنا کنند تا گمراهان ● بعبادت ایشان
اطلاع نیابند چنانکه میفرماید و وحی کردیم بموسی و برادر او هارون را ای تبوّءا لکما بیوتا
خانها برگشت برای قوم خود در شهر مصر بیوتا خانها که رجوع کنند بآن برای پرستش خدا و دیگر
حکم کردیم رطب زید گفت هر برادر و قوم شما خانهای خود را قبله مسجدهای متوجه قبله یعنی کعبه
چون موسی نماز را جانب کعبه گذارد و بیاران دید نماز را در آن موضع وقت رت دو
ایموسی مؤمنان را بنجات دنیا و درجات عقبی و گفت موسی در دعای خود ● ای پروردگار
ما بدرستیکه دادی تو فرعون و گروه او را چیزی که بآن آرایش مینمایند از لباس و پیرایه
گران مایه و متاع خانه و مراکب جمیله ● و داده ایشان را مالها از نقود و انعام و ضیاع
در زندگانی دنیا ابن عباس گفته از مصر و زمین حبشه گوهرها و در آنها معادن ذهب
و فضه ● و زبرجد بوهم تعلق بفرعون داشت و بدین سبب مال بسیار تصرف
قبطیان در آمد و همه متمول شدند ● و سبب ضلالت ایشان شد ان الانسان لیطغی
ان رآه استغنی پس موسی بعد از آنکه در دعا خود گفت ای پروردگار ما فرعون را مال
بسیار دادی دیگر باره بتضرع تکرار کرد ای پروردگار ما ایشان را این مال دادی تا گمراه
سازند گمان ترا از راه عبادت تو و بعبادت فرعون خوانند بسبب مغرور شدن
ایشان بمال دنیا و میتواند لام لیضلوا برای علت باشد چه اعطای نعم بر کفار استدراج
است ● ای پروردگار ما اطمس اثر محو و نیست بر مالهای ایشان و ثروت ایشان را نقد
بدل کن تا نوکت شان شکنند از قتاده روایت است حقتعالی درهم و دینار ایشان را
همه سنگ نمود همان شکلی و نقشی داشت ● و سدی گفته همه اموال ایشان از
نقود و امتعه و اشجار و انهار سنگ شد و دیگر باره در دعای ایشان فرمود
و سخت گیر دلهای ایشان را بجهت اصرار بر کفر و فرط عناد و مهر خذلان و تخلیه
بر دلهای ایشان نهاده پس ایمان نیارند ● موسی ع بوحی معلوم کرده بود که ایشان
ایمان نخواهند آورد لاجرم دعا کرد که دلهای ایشان را سخت ساز تا بایمان متشرح
نشود تا آنکه ببینند عذاب را در دناک که آن غرق بود در بحر قلزم چون موسی دعا را
تمام کرد گفت خدای تعالی بدرستی اجابت کرده شد دعای شما هر دو برادر مروی است که موسی
دعا

دعا میکرد و هارون آمین میگفت و آمین گوینده در دعا شریکست از جهت گفت دعای هر
مستجاب شد فاستقیما پس ثابت قدم باشید در دعوت و الزام حجت و تعجیل مکنید
که مطلوب شما در وقت خود ظاهر خواهد شد گویند بعد از چهل سال اثر این دعا ظاهر شد
و پیروی مکنید در تعجیل راه آنانرا که از فرط جهالت بمنه اند که وعده حقتعالی بوفا
انجامد در وقت آن ● و از ابو عبید الله مروی است که حقتعالی در این آیه موسی و هارون را
نهی کرد از متابعت کسانیکه نمیدانند و او را بوعد انجاز نشناخته و ابنای او را تصدیق
نکرده یعنی با کفار مداهنه و مساهله مکنید و در دعوت خود ثابت قدم باشید تا برسیدن
وقتیکه مقرر و معین کرده ایم برای استیصال ایشان ● آورده اند که چون وقت
عذاب ایشان در رسید و خبر آمد بموسی با قوم خود از مصر بیرون رو که قبطیان را هلاک
عذاب رسیده ● وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ
وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا حَتَّى إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ
لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ●
آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ ● فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ
بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا
لَغَافِلُونَ ● و بگذرانیدیم موسی و بنی اسرائیل را از قلزم بسلامت پس زیاد آمدند
ایشان را فرعون و لشکریان او بجهت ظلم و ستم کردن بر بنی اسرائیل و عدوا و بجهت
از حد و چون بکنار دریا رسیدند اسب فرعون بمیان دریا در جهید بر آن سوار بود
بدریا در آمد و لشکر متابعت وی نمودند و همه خود را بدریا افکندند فرعون بنخوت
در دریا در آمد اما پیش از اهل او سایر تا آنکه دریافت او را غرق و دانست که
هلاک خواهد شد گفت بر وجه الجا و یاس ایمان آوردم آنکه شان آنست
که نیست معبود در مستحق عبادت مگر آنکه ایمان آوردند بدعوت موسی ایمان آوردند
با بنی اسرائیل و من از جمله گردنهادگانم حکم او را ● و در مدارک گفته که فرعون
این کلمه را بعبارت تکرار کرد از غایت حرصی که بقبول آن داشت و بجهت
فوت زمان تکلیف قول شد چه در وقت تکلیف مرة واحده
کافی باشد ● بعد از آنکه فرعون این سخن را گفت حقتعالی فرمود ● و اصح آنست
که جبرئیل پاره گل در دهان فرعون زد بجهت انکار ایمان او و گفت
اکنون که اضطرار نمانده ایمان مرا آورده و حال آنکه نافرمانی کردی پیش از این و فرمان شیطان
نشنیدی و بودی از جمله گمراهان و گمراه کنندگان ● و در تفسیر ابو الفتوح و مجمع

بدنت ترا از فرود رفتن در آب
یعنی همه قوم ترا بقعر دریا بریم
و بدنت ترا بر روی آب آریم

و ذکره مذکور است که اول حال حقتعالی موسی را امر فرمود بنی اسرائیل را از مصر بیرون برد و موسی
ایشان را خبر داد ایشان حلی و جواهر قبطیان را ببهانه آنکه عروسی داریم گرفتند و در شب از شهر
بیرون آمدند حقتعالی آن شب را دراز گردانید و خواب گران بر قبطیان فرستاد
تا هیچ از رفتن ایشان خبر نیافتند و بنی اسرائیل ششصد و بیست هزار مرد بودند غیر
از هفتاد ساله و بیست ساله ● و آن شب در اکثر سرای قبطیان که کودک و شیرخوارگ مردند
و بجهت مشغول نگهبانی و غوغای ایشان که بگریه پرداخت و از بنی اسرائیل نمردند روز دیگر
که برخواستند انتظار بنی اسرائیل را میکشیدند تا بعادت خودشان هر یکی ایشان بکاری
که معین بودند مشغول نمایند که پیدا نشد پس از ایشان رفتند کسی را نیافتند فرعون
مطلع ساختند بر آشفت همه لشکر خود را جمع کرده با هزار هزار و ششصد هزار مرد
ایشان را گرفته روان شدند از محمد بن کعب روایت شده که در لشکر فرعون صد هزار
اسب سیاه بود و غیر از رنگ دیگر و بجماعت اسب سیاه از خواص فرعون بودند که شعار فرعون
پوشیدن جامه سیاه بود و بر اسب سیاه سوار شدن و این صد هزار مرد با اسب سیاه و جامه
سیاه و رایتهای سیاه بودند ● چون بنی اسرائیل کنار دریا قلزم رسیدند در عقب
خودشان مقدمة الجیش فرعون را هفتصد هزار مرد دیدند مشاهده نمودند هر یک با اسب
تازی نشسته و خودی بر سر نهاده و حربه بدست گرفته چون بنی اسرائیل ایشان را دیدند موسی را
گفتند چاره چیست از پیش دریا خواهد بود از پس لشکر فرعون بلشکر ● موسی فرمود
کلا ان معی ربی سیهدین ● پس حقتعالی وحی فرستاد که عصی را بدریا زن چون
موسی عصا را بدریا زد دوازده راه خشک از دریا پدید آمد بعدد اسباط بنی اسرائیل
پس اسباط را هر دوان شدند چون قدری راه رفتند گفتند از بنی اعمام خود جدا
نداریم مبادا که غرق شدند حقتعالی فرمان داد آبها طاق طاق شده ایشان
یکدیگر را مشاهده کردند چون ساقه لشکر موسی بدریا فرو رفتند مقدمه لشکر فرعون
بدریا در رسیدند فرعون دریا را دید که طاق طاق شده و راههای خشک پیدا
گشته دانست که آیات خدا ایست ترسید لشکر فرعون گفتند ما نیز بدریا زنیم
فرعون تعلل نموده جواب نگفت جبرئیل ع بر مادیانی نشسته پیش اسب فرعون
رانده بدریا فرو رفت اسب فرعون سرکش کرده بر مادیان بدریا فرو رفت
فرعون هر چند اسب را کشید فرمان نبرده فایده ندید لشکر چون دیدند فرعون
بدریا رفت همه یکبار فرو ریختند ● و در مدارک و بیان و غیر آن از تفاسیر آورده اند
که روزی جبرئیل بصورت شخصی بدیوان خانه ظلم فرعون در آمده گفت منی از راه دور آمده
بجهت

بجهت پرسش مسئله از تو پس رقعه باین مضمون بفرعون داد که حکم امیر چیست در خصوص
بنده که در میان مال و نعمت خواجه خود نشو و نما یافته باشد و بجهت اختصاص از رجال
مملکت و همتا نگردد پس این بنده کفران نعمت نماید و خود دعوی خواجگی کند و دنیا مولای خود
نزد فرعون بخط خود در ذیل آن رقعه نوشت که میگوید ابو العباس ولید بن مصعب که این
بنده که بر وی سید خود است و کفران نعمت او نماید باید بدریا غرق کنند جبرئیل رقعه را
گرفته از مجلس بیرون آمد حکمی فرعون بگرداب فنا و بلا در افتاد و اطرافیان منهو
جبرئیل رقعه را بدستش داد گفت این خط تست گفت آری گفت بفتوای خودت با تو آن
معامله کرده اند پس امر نمود بحکام نزول عذابست بر فراعنه تو ننجیک ببدنک میفرماید
بدنت را از فرود رفتن در آب یعنی همه قوم ترا در قعر دریا بریم و بدنت را بر روی آب آریم ● آورده اند
که فرعون و قوم او غرق شدند بنی اسرائیل و غیره غرق کردند که فرعون غرق نشده و همان دم
که کشتیها را رانده کرده لشکر را از دریا گذرانند و از عقب آمده بتازند حقتعالی بدن
فرعون را بر روی آب آورد باز هر از دم که در بر داشت و بدن او را میشناختند تا بنی اسرائیل
بدن فرعون را با روح دیدند که در روی آب موج میزد تا آب مادیان افتاد و تلی بافتند
و در زاد المسیر آورده که تقبار فرعون در مصر غرق شدن فرعون را باور نداشتند و میگفتند
فرعون در جزیره بحر بصید ماهی مشغول است از این جهت حقتعالی وحی فرمود بدریا تا او را
کنار اندازد تا مصریان او را ببینند و آرام گیرند پس دریا او را بر سر بلند افکند چنانکه
همه کس او را دیدند جبرئیل گفت امروز ترا می اندازیم بر تلی بلند تا همه ترا ببینند تا باشد
برای کسی که از پس تو در آیند نشانه از تو عبرت گیرد و داند که ملک مقهور و دور است
ادعای ملک و قاهریت و عارف شود بآنکه بنده خود را از غرق آب بلا و خلاص
نتواند نداری انا ربکم الاعلی جرا بگوش هوش جهانیان رساند ● و بدرستیکه بسیاری
از مردم از علامات قدرت باخبر اند نه در آن فکر کنند و نه از آن عبرت گیرند ● علی بن ابراهیم
بن هاشم باسناد از حضرت صادق ع روایت کرده که جبرئیل در وقت پیش پیغمبر آمد علی بن
بودی از وقت غرق شدن فرعون تا وقتیکه این آیه بعد آن حضرت رسالت آورد حضرت
فرمود ای جبرئیل مگر زیادی که مرور آمده پس مگر این بار فرج و سرور با تو یاری عرض کرد
یا محمد ع در حینی که فرعون غرق شد گفت آمنت انه لا اله الا الله الذی آمنت به
بنو اسرائیل من پاره از گل سیاه بر دهن آن دل سیاه دین تباه زدم و گفتم الآن و قد
عصیت قبل و کنت من المفسدین ● بعد از آن ترسیدم که مبادا از اهل آل فرعون
بنود که من کردم و رحمت الهی او را دریافته بود و پیوسته این اندوه را میخوردم و این فکر را

میکردم تا حقتعالی امر فرمود بتو رسانم آنچه بفرعون گفته بودم دانستم که رضاء الهی آن عادت کرده
بود من کردم ازین سبب مسرور شدم • وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ
وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي
بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ • فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا
إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ
فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ • وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ
مِنَ الْخَاسِرِينَ • إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَةُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ • وَلَوْ جَاءَتْهُمْ
كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ • فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا
إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ • بیاوردیم بنی اسرائیل میکند بعد از غرق شدن فرعون
و لشکریان او بدرستیکه جای دادیم بنی اسرائیل را بعد از هلاک شدن فرعون و قوم او منزل
خوب و شایسته چنانکه شایسته وعده صدق ما بود و آن بیت المقدس و سایر ولایت شام
بود و روزی دادیم ایشان را از چیزهای لذیذ و پاکیزه پس اختلاف نکردند در امر دین خود تا وقتیکه
آمد ایشان علم توریت و احکام آن و ایشان آن را خواندند و دانستند و در آن اختلاف
کردند تا دیل • و قراء گفته اند که مراد از علم حضرت رسالت است زیرا که آنحضرت معلوم
بود نزد ایشان بنعوت و صفات • و چون مبعوث شد اختلاف کردند در تصدیق او و اکثر
ایشان کافر شدند بدرستیکه پروردگار تو حکم کند میان ایشان در روز حساب و فیه در آنچه
بودند در دین خود در آن اختلاف میکردند از حکم توریت و یا از امر پیغمبر و حکم خدا در
آن روز میان ایشان بتمیز محق بشد از مبطل و نجات مؤمنان و عذاب کافران بعد از آن
در بیان صحت نبوت محمد میفرماید اگر هست تو در شک بر سبیل فرض و تقدیر از آنچه فرستادیم
بر تو از قصص و اخبار پس بپرس از آنانکه میخوانند کتاب را مراد جنس کتب است پیش
از تو یعنی از اهل کتاب پرس چه این محقق است در نزد ایشان و ثابت در کتب آنها مراد
تحقیق آیه است یا آنچه در کتب متقدم است و اشعار بر آنکه قرآن مصدق آنچه است
که در آن کتب است نه آنکه مراد امکان وقوع شک است از آنحضرت و گویند خطاب
با آنحضرت است و لیکن مراد امت اند • و در زاد المسیر گفته که ان بمعنی نفی است یعنی تو در
شکی نیستی اما برای زیادتی بصیرت سؤال کن از اهل کتاب • بدرستیکه آمد بتو بیان راست
و درست از آفریدگار تو پس مباش از شک آورندگان واضح اقوال آنست که در امثال
این خطاب متوجه آنحضرت است و مراد غیر اوست چه آنحضرت معصوم و محفوظ است
انتهی

از شبهات بآنچه نازل شده و ازین قبیل است خطاب و لا تکونن یعنی مباش از آنکه
تکذیب کردند آیتهای خدا را که تو آنستی پس باشی اگر تکذیب نمایی از زیان کاران و گویند مثال
این از برای آنست که تا کافر قطع طمع کنند از آنکه آنحضرت باشی سلک کند • بدرستیکه
واجب شده بر ایشان سخن پروردگار تو یعنی قول او در لوح محفوظ نوشته شده که ایشان
در کفر میرند و یاد در زخ مخلد مانند و ملائکه آن خبر داده و گفته اند کلمه اینست لأملأن جهنم
من الجنة والناس أجمعين • و هیچ باک ندارم علم ازل متعلق گرفته بعدم ایمان ایشان را
نیارند پس امید دل بر ایشان مبند در تصدیق نکنند و اگر بیاید بایشان هر آیتی که اقتراح میکنند
تا ببینند عذاب دردناک را و بعد از نزول عذاب ایمان ایشان نفع نرسد چنانکه قوم
فرعون و سایر امم ماضیه را سودی نداده • بعد از آن بیان قبول ایمان قوم یونس را میکند قبل از
نزول عذاب و میگوید پس چرا نبود اهل هر قریه از دهها عاصیه آمنت که ایمان آورند قبل
از معاینه عذاب تا سود رساند اهل ده را ایمان ایشان و عذاب از ایشان رفع شود مگر قوم
یونس • چون ایمان آوردند یعنی در وقت مشاهده علامت عذاب برداشتیم از ایشان
عذاب رسوایی در زندگانی دنیا و برخوردار گردانیدیم ایشان را تا هنگام رسیدن اجلهای ایشان
در تبیان گفته که اکثر نحویان گفته اند که لولا در اینجا بمعنی لای نفی است و مستثنی متصل
است یعنی نبود اهل دهها در عین نزول عذاب ایمان آوردند آن ایمان ایشان
نفع برسانید مگر قوم یونس • چون بعد از مشاهده علامت عذاب ایمان آوردند
رفع عذاب کردیم از ایشان و متمتع ساختیم ایشان را بحیوة دنیا تا حین اجل ایشان و شهید
نیست که ایمان قوم یونس بر سبیل اخلاص و اختیار بود نه بر وجه اجبار چه ایشان قبل
از نزول عذاب ایمان آوردند مانع رفع عذاب از ایشان کردیم و چنانکه علامت زوال
آن را دیدند پس تکذیب ایشان متکلم مریض است در مرض خود توبه کند و امید عافیت
داشته باشد و از موت ترسد مجمل این قصه بروایت صحیحه متواتره آنست که حقتعالی
یونس را با اهل نینوی فرستاد و ایشان را بخدا دعوت نمود ایشان ابا و امتناع کردند
و ایمان نیاوردند و او را رنجانیدند پس یونس از شکایت ایشان را بحضرت یزدان
نمود حقتعالی فرمود ای یونس قوم خود را خبر ده که اگر از امروز تا سه روز ایمان
نیارند عذاب بر ایشان فرود خواهد آمد یونس ایشان را خبر داد و از میان قوم خود بیرون رفت
و در شکاف کوهی پنهان شد چون روز سیم رسید حقتعالی ملائکه را در زخ و عذاب
خطاب فرمود که مقدار چوبی از سموم دوزخ باین قوم فرست ملائکه فرمان حضرت سبحانی

را بجا آورده بسموم را بصورت ابر سیاه و باد و دود سیاه و پاشاره آتش دور شهر نینوا فرو گرفت
چون قوم یونس باین حال بر خاستند علامات عذاب را شناختند ترسان و لرزان رو بپادشاه
خود نهادند و چاره امر از او خواستند وی مردی عاقل بود فرمود یونس را جوید چندانکه
طلب کردند نیافتند پس فرمود اگر خدای را یونس را باو دعوت نکرد باقیست و دانا نیست
با و طلب او را بایمان آوردن ما بخدا است بدفع عذاب از ما دفع فرماید اکنون گرفته و از ما
دور نمیگردد بیاید تا بصحرا رویم و بعجز و نیاز و زاری و شکستگی رو بدرگاه حق نهیم و توبه بحضرت
او کنیم شاید که بر ما رحم کند • و از سر تقصیرات ما بگذرد پس سر و پا برهنه بلاسی پوشیدند و عا
و بر آنچه همه باین صورت کردند رو بصحرا نهادند مرد و زن و خورد و بزرگ از هر گروه و بزرگ گشته
فریاد و خروشی جانکاه برکشیدند گوسفندان از مادران و شیرخوارگان از مهربانان و ستوران
جدا کرده • رو بخدا یکبار نیت خالص نموده آواز و اولیه کشیده که ایمان آوردیم بآنچه یونس
بما آورده • و از اول ذی حجه الحرام تا دهم محرم الحرام همین منوال بنالیدند و رو بخاک مذلت
میمالیدند و در این اثنا روز از ناله و فغان و زاری بنالیدند و در دمندی بیچاره که
بعرض رسانیدند بادشاه در درگاه حضرت آله رو بخاک نهاده مزالیده خداوندا ما میدانیم
یونس را تا در دفع این عذاب وسیله سازیم و در چاره درد خود بوسطه او سر دوش صلاح
بازیم و او بشومی کفران ما از میان ما بیرون رفته و راه فرار و جدایی از ما گرفته بدرگاه
تو آمده ایم و خود را بتو تسلیم کرده ایم و بصدق تمام و اراده مالا کلام بوحدانیت
گرویده ایم خداوندا برحمت و سعه جود و بخشش و عنایت و مغفرت یونس در درگاه تو این
عذاب را از ما باز دار و توبه کنند خدایا یونس بگفت خدا من گفته بند کانرا بخوانید
و در راه خدا آزاد کنید ما بند کانرا بکرم عیب خود آزاد فرما و جماعتی مالیدند خداوندا
یونس را گفته که تو خداوند مایی فرموده که دردمندان و بیچارگان را دست گیری کنید نفضل
خود ما را دستگیری کن و دیگر عرض میکرد پروردگارا یونس از قول تو میفرمود هر که تبلیغ
کند از دو درگذرید خداوندا آنگاه بسیار خود و دور و سیاهی شرمندگی خویش بخود دستم کردیم بر ما عفو
فرما و آمرزگار خدایا یونس ما را میگفت سالها از محروم مدارید ما را بیان بلیان بحرم
رو بدرگاه آورده ما را در مغفرت • پس صدق نیت ایشان بر آن داشت که حضرت
در گردن یکدیگر دست بند کرده دست بر داشتند تا آنکه مردان از جهت سنگی
در دفاع خود زیر پا نهاده گنبد صاحبی در داد بیرون از نقیه علما ایشان در میان
بود گفت چون ایمان آوردید این کلمات بر زبان رانید • یا حی و یا قیوم لا إله إلا
انت

انت تا عذاب از شما دفع شود ایشان خدا را باین کلمات خواندند مستجاب شد بلا شبهه اگر زنده
مؤمن باین نامها خدا را خواند حاجت دین و دنیا او بر آورده گردانند • القصه روز چهارم جمعه
و روز عاشورا بود مناجات دل سوزان ایشان را نموده برات نجات از دیوان رحمت حضرت
عزت صادر شده ظلمت سحاب عذاب مرتفع گشته ابر رحمت بر سر ایشان سایه گستر شد
و یونس بجهت ترک اولی بیرون رفتن او بود از میان قوم خود باذن الهی چهار روز در شکم
ماهی محبوس ماند و چون روز چهارم ماهی او را از شکم خود بیرون افکند و در زیر درخت کدو
حقتعالی در کنار آن دریا رویانیده بود قرار گرفت ناقوت یافته و عمر الهی در رسید که
بیان قوم خود رو بسبب ایمان آوردن عذاب از ایشان مرتفع شد جویای لقای تو اند
یونس میان قوم آمده پادشاه و سایر رعایا و سپاه خوشحال و خوش وقت شدند و در طریقت
آنحضرت بطاعت حضرت عزت برداشتند تا برحمت الهی پیوستند تفصیل این داستان
در سوره و الصافات از قرآن سمت بحر و قدر خواهد یافت بعون حضرت سبحانی • وَلَوْ شَاءَ
رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ
قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ
قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ • فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ
قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ • ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ
آمَنُوا كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ • قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي
شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ
اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ • وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ
لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ • وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ
وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ • وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ
يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ • قُلْ يَا أَيُّهَا
النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ
وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ • وَاتَّبِعْ
مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ •
آورده اند حضرت رسالت بر ایمان آوردن قوم خود بسیار حریص بود چون ایمان نمی آوردند

غیر ملال باشد خاطر آنحضرت مرنشست حقتعالی این آیه فرستاد • و اگر خواست خدا که با جبار ایمان آورند
هر آینه ایمان می‌آوردند بر وجه الجا بدون اختیار هر که در زمین است همه ایشان آمدی اگر اکراه
میکنی مردمان را باشد که ایمان آورند کان یعنی نتوانی مردم را باکراه بایمان بدار چه این درجه قدرت
تو نیست و خدای را برین قادرست نیز ایشان را باکراه بایمان نداری چه منافی حکمت و تکلیف
است و نیز بدیهی نفی را انکه ایمان آرد مگر بتوفیق و لطف خدای تعالی و آن اعطای تمکین
و نصب ادله عقلیه است تا عقول خود را کار بسته تفکر در آیات قدرت نموده ایمان
آرند و گویند اذن یعنی علم است یعنی هیچکس ایمان نیاورد مگر بعلم الهی یا آن علم که فرموده در
ازل دانسته که او باختیار خود ایمان آورد و میگوید اینهم عذاب خود را و خشمی بیاورنده
یعنی خدای تعالی مسلط میسازد عذاب و غضب خود را آنانکه تعقل نمیکنند در آیات
قدرت او تا بشرف ایمان رسند و یا حکم میکنیم بغایت کافران بکوی بحد شرکا که آنرا در
آیات مقترحه میخواهند بنگرید بچشم سر و یا بدیده بصیرت که هیچ چیزیست در آسمانها از عجایب
فطرت و در زمین از بدایع قدرت تا شما را دلالت کند بکمال صنع و حکمت بادنا هر و کلاب
میکنید دیدن آیتها و استماع کلام هم کنند کان یعنی بمیرانیم از کرده هر قوم می‌گویند
گروید و بر کفر خود خواهند مرد پس چشم میدارند این مشرکان مکر آیات مرا یعنی واقعها را
مانند واقعها آنانکه گذشتند پیش از ایشان چون قوم عاد و ثمود و اصحاب الکهف و اهل
مؤتفکه مراد نزول عذابست بر ایشان بگو پس انتظار برید عذاب را که نازل شده
بدرستیکه من با شما از منتظران هلاک شایم • پس رهانیدیم پیغمبران خود را و آنکه عذاب بگذشتن
ایشان فرود آمد • و نجات دادیم آنانرا که گرویده بودند با ایشان اینجا نکته نجات دادیم
رسل و مؤمنان ایشان را وعده راست برماست که در وقت هلاک مشرکان نجات
میدهیم گرویدگان و مؤمنان را محمد و اصحاب او بنده • بگوای مردم مراد اهل مکه اندکه
هستید شما در کمان از صحت دین من که پیغمبرانم بر شما پس می‌پرستم آنانرا که شما
میپرستید بجز از خدا از بتان و ملائکه و مسیح و غیر و غیر آن و لیکن می‌پرستم خدای را
آنکه ایشان میمیراند شما را و ماموره شده ام که باشم از گرویدگان باحکام الهی و دیگر امر
کرده اند مرا که راست گردان روی خود را بدین حق یعنی عمل خود را موافق دین اسلام
گردان و خود را مصروف دار بر کشیدن بار نبوت و یاد نماز روی را بقبله گردان
در حالتیکه آن دین مایلست از همه ادیان باطله باسلام و مباش از مشرکان آرندگان
خطاب متوجه است بغیر حضرت چنانچه که میفرماید مخوان بجز از خدا آنچیز را که سود نکند
ترا پرستیدن آن و زیان نرساند بتو فرو نکند بهانه آن پس اگر بجز آنچنین چیز را بخوانی

آنرا پس باشی تو آنگاه از ستمکاران بر نفس خود یا کنند بر نفس در هلکه عقوبت و اگر رسانید خدا
بتو مرضی و شدتی و فقری پس هیچ باز دارنده نیست آنرا مگر او و اگر خواهد بتو
صحت و راحت و دولت و نعمت پس هیچ باز دارنده و دفع کننده نیست مر آن فضل را
میرساند فضل را بآنکه خواهد از بندگان خود بر وفق حکمت و مصلحت و اوست آمرزنده
پس نا امید شوید مهربانست پس بطاعت امیدوار حکمت او باشید • بعد از آن ختم
سوره میکند بموعظه حسنه بجهت تسلی خاطر حضرت رسالت پس میفرماید بگوای مردم بتحقیق
آمد بشما حق از نزد پروردگار شما و هیچ عذری نماند شما را پس هر که راه یافت بایمان و متابعت
حضرت سبحان پس جز این نیست که راه نمود برای نفس خود یعنی منفعت آن عاید
اوست و هر که گمراه شد بانکار و تکذیب و عناد پس جز این نیست که گمراه میشود بر نفس
خود یعنی وبال گمراهی و ضلال بر اوست و نیستم من بر شما نگهبان که امر شما را بمن گذاشته باشند
و بر من واجب و لازم باشد که صلاح و فساد شما را کنم و شما را جبرا هدایت نمایم و یا نگهدارم
شما را بمنع عذاب از شما چه من بشری هستم مثل شما و بر من همین تبلیغست و آنرا ابلاغ رسانیدم
و در پیش دیگر طرف آیه یا بر سیف منسوخ است • و پیروی کن آنچه بتو وحی کرده
میشود بسوی تو باتمثال و تبلیغ آن و صبر کن در دعوت • و آزار و ایذا که از تو برسد
متحمل باش تا وقتیکه حکم کند خدا بنصرت و یا امر کند بقتال و سبی و جزیه اهل کتاب
و اوست بهترین حکم کنندگان زیرا که حکمش است در حکم او خطایی و میلی و ستمی بجهت
اطلاع او سبحانه بر سرایر و ضمایر سورة الهود مکیة وهی مائة وثلث وعشرون
آیة فی مجمع الرایق من صلت الائمة من کتبها فی رق غزال وعلقها علیه
اعطاه الله قوة وصلا ولو قابله مائة علیهم وان کتبها فی رق غزال
نزعفران وعلقها علیه قوی قلبه • و ابی بن کعب از حضرت رسالت روایت
کرده هر که این سوره را خواند بعدد هر کس تصدیق نوح و هود و صالح و شعیب و لوط
و ابراهیم و موسی نموده و هر که تکذیب ایشان کرده ده حسنه برای او نویسند و در روز قیامت
از سعدا باشد و حسن بن وشا از جعفر بن محمد روایت کرده هر کس هر جمعه سوره هود خواند
در زمره پیغمبران مبعوث باشد • و حساب او را آسان کنند و در آن روز همچکس گناه او را
نشود و جعفه روایت کرده حضرت رسالت را عرض کردند یا رسول الله پیری
شدی در سوره حکم فرموده بقول خود واستقم کما امرت و در سوره‌های دیگر بحث
از اهوال و شدائد قیامت فرموده • بسم الله الرحمن الرحیم • الر کتاب احکمت
آیاته ثم فصلت من لدن حکیم خبیر

نازل کشته از نزد خداوند حکم کننده دانا

الا الله انی لکم منه نذیر
وبشیر وان استغفروا ربکم ثم توبوا الیه یمتعکم متاعا حسنا الی
اجل مسمی ویؤت کل ذی فضل فضله وان تولوا فانی اخاف
علیکم عذاب یوم کبیر الی الله مرجعکم وهو علی کل شیء قدیر
الا انهم یثنون صدورهم لیستخفوا منه الا حین یستغشون
ثیابهم یعلم ما یسرون وما یعلنون انه علیم بذات الصدور
وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها ویعلم مستقرها
ومستودعها کل فی کتاب مبین وهو الذی خلق السموات والارض
فی ستة ایام وکان عرشه علی الماء لیبلوکم ایکم احسن عملا
ولئن قلت انکم مبعوثون من بعد الموت لیقولن الذین کفروا ان
هذا الا سحر مبین ولئن اخرنا عنهم العذاب الی امة معدودة
لیقولن ما یحبسه الا یوم یاتیهم لیس مصروفا عنهم وحاق
بهم ما کانوا به یستهزءون

بدانید بدرستیکه من فرستاده شده‌ام بسوی شما از جانب او سبحانه و امر او بیم کننده
ام بعقوبت شرک و طغیان • و مژده دهنده ام بمثوبت توحید و ایمان و نازل
قرآن برای آنست که آمرزش طلبید از پروردگار خود بگناهان گذشته پس توبه کنید
و باز گردید از معاصی بطاعت و امتثال او • و باستغفار کنید از شرک بعد از آن
بوسیله طاعت رجوع نمایید باو سبحانه تا برخوردار دهد شما را برخورداری نیکو تا
عمر دراز از زمان دارد تا برفاهیت در امنیت و صحت و وسعت روزی معیشت کند شما را
تا وقتیکه نام برده شده که آخر عمر مقدر است • یعنی پیش از اجل مقدر شما را بعذاب
استیصال هلاک نکرداند • و تا بدهد صاحب فضل را خدا در دنیا و آخرت هزار او
و فضل هم در دنیا و هم در عقبی • ابن مسعود گفته فضل کسیست حسنات او
فاضل

فاضل سیئات باشد • و عبد الله مسعود گفته هر کس گناه کند یک گناه برای او نویسند و هر کس ثواب
نماید حسنه بروی نویسند و اگر بسبب آن سیئه گرده عقوبتش نمایند و حسنه خالص برای
او بماند ابن عباس گفته هر کس حسناتش بسیار است افزاید بهشت رود و هر کس سیئاتش
افزاید حسنات بدوزخ رود و هر کس را برابر باشد از اهل اعراف است و مدت در آنجا
بماند و بعد بهشت رود • و اگر شما اطاعت من کردید از مخالفت من پس
بدرستیکه من میترسم بر شما از عذاب روز بزرگ در قیامت است و گفته اند روز بزرگ روز
مشقت و شدت کفار است که کشیده شدند آنرا از قحط تا بحدی که مرده و مردار میخوردند
بسوی جزای خدا است بازگشت شما و او سبحانه بر همه چیز از ثواب و عقاب توانا است پس قادر
باشد بعذاب شما • آورده اند که جمعی از مشرکان با بلک عداوت حضرت رسالت مرتکب شدند
و برای مصلحت زنان او را مهر بوشیدند روزی یکدیگر را ملاقات کرده گفتند چون رسالت
بر شکم و خود را بجا میرسانیم و سینها خود از عداوت بجا زنیم در خصوص محمد که طبع او اطلاع
یافتیم آیه الا انهم یثنون • بدانید بدرستیکه مرفو دند و فراهم میکنند سینهای خود را بکفر
و یا روی از حق گردانیده صدر بکفر میکنند مراد آنست که دشمنی پیغمبر را در درون خود میکنند
تا نهان دارند از خدا سر دل خود را و رسول و مؤمنان را بر آن مطلع گردانند یا مراد بسناد
خود از ابن جعفر مورد روایت کرده که جار گفت چون مشرکان رسول الله را دیدند روی
پوشیدند تا بغیر انه بنده حقتعالی فرموده که ایشان متعطف میشوند بکفر و نفاق و عداوت
پیغمبر تا آنزمان که مبعوث شدند بدانند آن حکام که ایشان در سر میکشند جامها خود را و آنچه
خود پنهان میکردند خدا میداند آنچه پنهان میکنند در سینها و آنچه آشکارا مینمایند در زبانها
و مستور علم ایشان نسبت بعلم حضرت یزدان یکسان است • بدرستیکه او سبحانه دانا است
باسرار درونها و سینها و نیست هیچ جنبنده در زمین مراد جمیع حیوانات است مگر بر خدا است
روزی آن که و جهت روزی ایشان رسانند و الا خلاف حکمت او باشد و او حکیم است
بخلاف حکمت کار نکند و میداند قرارگاه حیوانات را از زمین در حال حیوة و آرامگاه
او را بعد از ممات • درک قف گفته که مستقر مسکن و مأوی حیوانات است از زمین و آب
و هوا و مستودع موضع قرارگاه ایشانست قبل از استقرار چون صلب و رحم و بطن
یاد کرده شده از حساب و ارزاق و مستقر و مستودع مسطور است در کتاب لوح
لوح محفوظ است و اوست آن خداوندی که آفرید آسمانها و زمین را و آنچه در
درشش روز از ایام دنیا که اول آن یکشنبه و آخر آن جمعه بود با آنکه قادر بود که
یکلمه خلق کند و لیکن بجهت تعلیم بندگان که تعجیل در کارها نکنند تا خلق شوند

وبود پیش از آفریدن آسمان و زمین عرش و بر آب یعنی قبل از خلقت سموات و ارضین در زیر عرش غیر
نبود غیر از آب و گویند عرش بر آب بود و آب بر باد • و بعضی تفاسیر آمده در حقتعالی در میان عرش
یاقوت سبز آفریدند و بنظر هیبت بر وی نگریست آن جوهر آب شد پس آسمان آفرید و بر بالای
هوا داشت و عرش را در هوا بالای آن جا داد • و در وقوف عرش بر آب و استقرار آب بر باد را
اعتبار عظیم است • اهل تفکر را جلت قدرتش از حیثیه تعقل است در عرش مانند کشتی در روی
آب سیر کرد بعد از آن لوح و قلم و فرشته را خلق فرمود و آنرا امر کرد تا جمیع کائنات را
که موجود شده اند در لوح نوشت • بعد از آن فرشته هزار سال تسبیح او سبحانه نمود
آنگاه جمیع موجودات را آفرید تا بیازماید شکر را یعنی با شکر معامله آزماید کان کند ظاهر گردد
بر عالمیان که کدام از شما نیکوترست از روی عمل قلب و اعضا یعنی علم و عمل که اهم شریعت است
مراد آزمایش حق تعالی در تبدیر و تفکر عالم مشهود بوحدانیت و قدرت و علم حضرت عزت و در طاعت
و عبادت او میکوشد • و کدام بسبب عدم تدبر در کفر خود اصرار مینماید و در تکذیب عمل میفرماید
و اگر گویی تو ای محمد قوم خود را بدرستیکه شما برانگیخته شمائید از پس مرگ از برای مجازات عمل نیک
و بد هر آینه گویند آنانکه نگرویده اند نیست این سخن که در باب بعثت میگویی مگر مانند
سحر آشکار • در بطلان و یا در فریب • یعنی همچنانکه سحر باطل است و فریب حقیقت ندارد
این سخن تو نیز که در باب بعث میگویی باطلست حقیقت ندارد و اگر تاخیر کنیم از زمان
عذاب استیصال را که وعده داده ایم هر آینه گویند از روی استهزا چه چیز باز میدارد
عذاب را از نزول • از ابو عبدالله و ابو جعفر مرویست که مراد از امت اصحاب
مهدی اند که سیصد و سیزده تن باشند • بعد و اصحاب بدر که در یک ساعت در نزد
آنحضرت جمع و حاضر شوند و بعضی کفار ایمان بیارند و بوعده عذاب ما استهزا کنند
تا آنکه در دست مهدی و اصحاب او مستاصل شوند • بدانید آنروز که بیاید عذاب
باشان نه روز بدرست و با همین ظهور مهدی نباشد عذاب باز داشته شده
از ایشان یعنی چون وقت آن در رسد بهیچ حیله از ایشان مندفع نگردد و احاطه کرده
خواهد شد بایشان آنچه بودند که از روی جهل و فرط ضلالت آن استهزا میکردند
و بوقوع آن تعجب مینمودند • وَلَئِنْ أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً ثُمَّ
نَزَعْنَاهَا مِنْهُ إِنَّهُ لَيَئُوسٌ كَفُورٌ وَلَئِنْ أَذَقْنَاهُ نَعْمَاءَ بَعْدَ
ضَرَّاءَ مَسَّتْهُ لَيَقُولَنَّ ذَهَبَ السَّيِّئَاتُ عَنِّي إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ
إِلَّا الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ
كَبِيرٌ • فَلَعَلَّكَ تَارِكٌ بَعْضَ مَا يُوحَى إِلَيْكَ وَضَائِقٌ بِهِ

صدرك

و یا گواه کسیست که کار خود را باو گذارد و نگهدارنده آنکه خود را باو سپارد پس توکل از اسماء زمانی
و از کلفت رستن و خود را پاک مدار • و یا میگویند کافران که محمد باطل است آنچه میگوید
که جن و انس میکشند یعنی قرآن را از خود میسازد بگو پس بیارید ده سوره مانند قرآن در کمال بلاغت
و حسن نظم و فصاحت بر بافته شده و از زد شما یعنی زعم شما آنست که قرآن را از خود میتوان
بافت • و بعضی این کان میبرید که من از خود میسازم و شما فصحای عرب پس باید شما نیز فرا آرید
برای استکلام بلکه شما از من قادرترید بسبب وقوف شما بر قصص و اخبار و عادت رانی
اشعار و بخوانید برای معاونت هر کرا خواهید بجز از خدا اگر هستید راست گویان که این
کلام بر بافته است چون ایشان از معارضه بعشر سوره عاجز شدند آیت دیگر آمد
فاتوا بسورة مثله چون باز ایشان عاجز شدند عجز ایشان بر همه جهانیان ظاهر شد پس اگر
اجابت نکردند شما را در آنچه گفتید از آوردن سوره مثل قرآن و متعرض جواب آن نشدند
پس بدانید آنچه فرستاده شده بعلم خداست و بدانید که نیست معبودی بسزا مگر خدا
که عالمست بآنچه غیر او نداند و قادرست بر آنچه غیر او نتواند پس آیا هستید شما ثابتان بر اسلام
مراد امرست یعنی چون اعجاز قرآن بر شما متحقق شد پس بر اسلام ثابت باشید • هر که باشد
از پستی همت خواهد زندگانی دنیا را و آرایش آنرا در مقابل اعمال خیر خود مراد منافقانند
و یا اهل ریا و یا یهود و نصاری و یا مطلق مردم یعنی هر کس از مردم اعمال حسنه خود را وسیله
حطام دنیوی و زینت آن گردانیده باشد نه بثواب اخروی تمام بدهیم ایشان را جزای
کردارهای ایشان در دنیا از صحت و ریاست و فراخی روزی و کثرت اولاد و ایشان
در دنیا کاسته نشوند یعنی ایشان را از مزد دنیوی چیزی کم نکنند آنگروه آنانند نیست
مر ایشان را در آخرت مگر آتش دوزخ و تباه گشت آنچه کرده اند در دنیا چه ثواب
آخرت منقطع است بر اخلاص و ایشان بر وجه اخلاص عمل نکرده اند بلکه از برای
غرض دیگر بآن اقدام نموده اند که ریاست و حب آن و امثال آن و باطل است
در نفس الامر آنچه بودند که میکردند از ریا و غیر آن از حضرت رسالت روایت
است که روز قیامت خلایق را در زمین محشر بدارند حقتعالی ایشان را بحکم خواند
همه بندگان در زمین افتاده باشند اول گروه را که نزد خداوند برند سه کس
باشند مردی که قرآن حفظ کرده باشد و شخصی را که در راه خدا کشته باشند
و کسی که بذل مال در راه حضرت ذوالجلال نموده باشد حافظ قرآن را فرماید نیز ترا
توفیق دادم تا قرآن حفظ کردی چه کردی بآن گوید بار خدایا در نماز شب قرائت
میکردم و در میان شب میخواندم حقتعالی فرماید بلی چنین است اما برای قصد آن
کرده

کردی که گویند فلان قاریست پس برای من حق نیست مزد تو همان ثنای اهل زمان بود که کردند و صاحب
مال را گویند ترا مال بسیار دادم چه کردی گوید خدایا نفقه نمودم چه بدادی و لیکن قصد تو آن بود
که گویند فلانکس سخیست پس ترا امروز نصیبی نیست بعد از آن شهید را فرماید ترا موت
و شجاعت دادم چه کردی عرض کند جهاد در راه تو نمودم فرماید قصد تو آن بود که گویند فلان
شجاع است و ترا بیش از آن مدح نصیب نباشد پس بفرماید تا هر سه را بفرا اندوزخ کشند
• أَفَمَنْ كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِنْهُ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ
مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً أُولَئِكَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمَنْ يَكْفُرْ بِهِ مِنَ
الْأَحْزَابِ فَالنَّارُ مَوْعِدُهُ فَلَا تَكُ فِي مِرْيَةٍ مِنْهُ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ
رَبِّكَ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ • وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَى
عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَى رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَؤُلَاءِ
الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَى رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ • الَّذِينَ يَصُدُّونَ
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ • أُولَئِكَ
لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ
يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ
آیا پس هر که باشد بر برهانی روشن در عقلست از نزد پروردگار خود که او را دلالت کند آن
برهان بطریق ثواب و از پی درآید آن برهان را گواهی از خدا که بصحت آن برهان گواهی دهد
که آن گواه قرآنست بر این باشد چنین کس یا کسی که زینت دنیا را طلبد • و گویند صاحب
بینه مؤمنان اهل کتاب اند • و یا هر مؤمن مخلص • و شاهد پیغمبرست • و یا فرشته حافظ او بوده و یا صورت
و نزد یا حضرت رسالت شاهدست چه هر صاحب دیده بدیده اضافه آرد و
نگریست انوار حق و آثار صدق از جبین پیغمبر و از نشر آن سرور بشرش بدهد و معنی
مقصودی • و بروایت متواتر از موافق و مخالف مراد از صاحب بینه رسول الله
است و از شاهد امیر المؤمنین • و نقل از امام اصحاب حدیث است • و از علی علیه السلام
جنیف در تفسیر خود باسناد از کلبی و ابو صالح از ابو عبدالله عباس و حبیب ابن یاسر
نیز از زادان روایت کرده که امیر المؤمنین علی فرجلی فرموده کجایید دانه در زمانکه
زمان شکافت و در رحم صورت نگاشت چه اگر باشد گذارند و مرا بر آن نشانند
حکم کنم میان اهل توریة بتوریة و با اهل انجیل بانجیل و با اهل زبور بزبور و با اهل قرآن
بقرآن و مرد برازقریش نیست مگر که من میدانم آیتی که در شان او نازل شده در لیلت

کند بر آنکه او بهشتیست و یا رفض مردی بر خواست در آیت نوکدامست فرمود افمن کان علی بینة من ربه و یتلوه شاهد
بینه رسول خداست در حجت روشنست از نزد خدا و شاهد منم از قوم و تابع قوم و نیز
صفین یعقوب از اهل سنت است روایت از پدر و او از پدرش علی بن عبد الله از ابن عباس
که مراد از افمن کان علی بینة رسول الله است و شاهد منه علی بن ابی طالب است و حافظ ابو نعیم
نیز در حلیة الاولیا نوشته مراد از یتلوه شاهد علی بن ابی طالب است و بر عاقل کامل
مخفی نماند که او را حضرت داور شاهد پیغمبر خود کرده اند و معاونت و مساعدت او مطابق
نبوت و رسالت را اثبات نماید او مراتب فضیلت و مدارج کمال شرافت متصف و دارا است
پس ترا باد در مسالک انصاف قدم استوار داری و اقتدا بهادیان سبیل هدی و اهل
بیت مصطفی و مرتضی نموده دیده و دل را بمحبت شاه اولیا که مرتضی و منصب امامت
و خلافت را باو اولی و انسب دانی و او را بخود پیش و او امام و مولا خوانی در ظواهر آیات
قرآن و اخبار رسول حضرت یزدانی دلالت دارد بر آنکه خلافت و امامت است بآن
سرور لیاقت دارد فلا تتبع الهوی فتضلک عن سبیل الله ای بعد از آن در صفت توریت
و شاهد است بر حقیت قرآن و پیغمبر آخر زمان میفرماید و پیش از قرآن و یا پیغمبر کتاب
موسی بود توریت مصدق قرآن و سبب انس و جان و بشارت دهنده آن بود در حالتیکه
توریت هشدار بود مر اهل دین را و سبب بخشایش و واسطه فیض الهی در دنیا و عقبی انکار
که بر بینه اند از جانب حضرت سبحان میگویند بقرآن و یا بمحمد پیغمبر آخر زمان است و هر
کافر شود بقرآن و یا بمحمد از گروه یعنی از اهل ملل متفرقه از یهود و نصاری و دهری
متفق اند بر عداوت پیغمبر پس آتش مرجع و وعده گاه اوست و لا محاله بآن خواهد رسید
پس مباش در گمان از این موعود و یا از قرآن خطاب به پیغمبر حضرت رب الارباب
است و مراد امت اند بدرستیکه این موعود و یا قرآن وعده راست و درست است
از نزد پروردگار تو و لیکن بیشتر مردم نمیگروند و بآن تصدیق نمیکنند بجهت
قلت نظر و تدبر و تفکر و از فرط عناد و جحود و کیست ستمکارتر از آنکه افترا بندد
بخدا دروغ را یعنی نفوس و حرام او سیاه کند و یا اثبات شریک نماید او را انگروه در پیش
گویندگان عرض خواهند شد در موقف پروردگار خود در موقف عرض
حبس ایشان کنند و عرض اعمال ایشان نمایند و خواهند گفت گواهان یعنی حفظه
و کرام الکاتبین و یا پیغمبران بر اشتر و یا اعضا و جوارح ایشان و یا ائمه معصومین
عم که اینها آنانند در فرط عناد و انکار دروغ گفتند پروردگار خود را بفرا گرفتن
شریک و ولد بدانید در لعنت خدا ستمکاران را است یعنی بکافران آنانند در فرط
عناد

عناد باز میدارند مردم را از راه خدا که دین اسلامست در راه مصلحت نهایت حضرت عزت
و میخواستند و وصف میکردند راه خدا را بکجی و انحراف از حق و صواب و یا طلب اعوجاج
انحراف کنند تا ایشان نرا از راه اسلام بگردانند و حال آنکه ایشان بآن سرای جاودان
منکران و ناگرویدگانند • آنگروه کافران نیستند عاجز کنندگان مر خدا را از عذاب
در زمین یعنی در دنیا و نیست مر ایشان را بجز از خدا هیچ دوستان در عقوبت الهی را از ایشان
باز دارند و لیکن خیر عذاب ایشان کرده تا روز قیامت عقوبت ایشان سخت تر و بیشتر
تر باشد • افزوده شود برای ایشان عذاب یعنی بار معذب شوند بجهت گمراه شدن
و گمراه کردانیدن • نبودند بتوانندگی شنیدن حق را و از شنیدن آن کر بودند
بودند در بدیدن آیات قدرت را و از دیدن آن کور بودند یعنی خود را کور و کر گردانیدند
از دیدن و شنیدن حق • مراد آنست در بروجه تامل و تدبر نظر در آیات خالق سموات
منکر بودند تا بدان راه یابند پس گویا کور و کر بودند از آن • اولئک الذین خسروا
انفسهم و ضل عنهم ما کانوا یفترون • لا جرم انهم فی الآخرة
هم الاخسرون • ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات و اخبتوا
الی ربهم اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون • مثل الفریقین
کالاعمی و الاصم و البصیر و السمیع هل یستویان مثلا افلا
تذکرون • آنگروه آنانند در بازار معاملت زیان کردند بنفسهای خود یعنی زیان ایشان
بخویشان باز گردد و گمشد ایشان آنچه بودند افترا میکردند از شفاعت بتان و دختران
ملائکه • پس جز از حیرت و ندامت ایشان را چیزی باقی نخواهد ماند بدرستیکه ایشان
در آن جهان ایشان زیان کارتر از همه زیانکاران در ایشان بر پرستش بتان بر پرستش
حضرت یزدان برگزیده اند و متاع دنیا یا فانی را بنعیم سرمدی باقی اختیار کرده اند بعد
ذکر کفار و عذاب آن اشرار بیان احوال اخیار و ثواب ابرار میفرماید بدرستیکه
آنانکه از روی اخلاص و ایقان ایمان آوردند و کردند کارهای شایسته از مندوبات
و اخبتوا و آرام گرفتند بذکر پروردگار خود و خضوع و خشوع برای خدا کرده آنان ملازمان
بهشتند باقی ماندگان در آن • و مثل و صفت آن دو گروه مومنان و کافرانند
چون کور و کر اند از دیدن و شنیدن حق مراد کفارند و چون بینا و شنوا اند صفت
مومنان آیا برابر اند این دو فریق از دو طریق و از روی صفت یعنی مساوی و برابر
نیستند • آیا پند نمیگیرند باین مثلها و تامل نمیکنند در آن پس عمر آنست حق
را باطل و باطل را حق بیند • و اصم آنکه باطل را حق و حق را باطل شنود و بآن عمل

کند بصیر کسیست در حق را حق و باطل را باطل بیند و بآن عمل کند و سمیع کسیست حق و حق و باطل
باطل شنیده از آن احتراز نماید • و لقد ارسلنا نوحا الی قومه انی لکم
نذیر مبین • ان لا تعبدوا الا الله انی اخاف علیکم عذاب یوم
الیم • فقال الملأ الذین کفروا من قومه ما نراک الا بشرا مثلنا
و ما نراک اتبعک الا الذین هم اراذلنا بادی الرأی و ما نری لکم
علینا من فضل بل نظنکم کاذبین • قال یا قوم ارأیتم ان کنت علی
بینة من ربی و آتانی رحمة من عنده فعمیت علیکم انلزمکموها و انتم
لها کارهون • و یا قوم لا اسئلکم علیه مالا ان اجری الا علی
الله و ما انا بطارد الذین آمنوا انهم ملاقوا ربهم و لکنی اراکم
قوما تجهلون • و یا قوم من ینصرنی من الله ان طردتهم افلا
تذکرون • و بدانکه حضرت ذکر وعد و وعید و ترغیب و ترهیب نموده در عقب
آن بیان اخبار انبیا نموده برای تاکید و تخویف خلایق و تسلی حضرت رسالت ابتدا
بقصه نوح ما شیخ الانبیا بود کرده که ایذا و آزار او از سایر پیغمبران بیشتر بوده و تکذیب
امت او فضیحت فرمود رب و دود • و بدرستیکه ما فرستادیم نوح را بسوی قوم خود پس گفت
مر ایشان را بدرستیکه من شما را بیم کننده ام هویدا و یا روشن کننده موجبات عذاب
و بیان کننده که نپرستید مگر خدا را بدرستیکه من میترسم بر شما از عذاب روز بسیار درد
الم • پس گفتند اشراف و روسا آنانکه نگرویده بودند از قوم نوح ما نمیبینیم ترا مگر آدمی مانند ما
یعنی مزیت تو وقتی بود در سبب تخصیص چیزی از ما ممتاز باشی و بر ما واجب کرده اند طاعت
ترا و این را از تو نمی یابیم آنکافران نظر بصورت ظاهر آن پیغمبر حضرت رحمن کرده از معنویت
آن جان جهان غافل شدند و گمان چنان نمودند که رسول باید از جنس ایشان نباشد و بجهت
این تعجب کرده گفتند ای نوح تو نیستی مگر مانند ما در احتیاج اکل و شرب و نکاح
و جز آن و معترف بمحتاج است بآن پس ترا چه مزیتی بر ما است که موجب اختصاص تو
باشد باو نه ما و نمی بینیم ترا متابعت کرده باشند ترا مگر آنانکه ایشان فرومایگان و فرو
مانگانند • در ظاهر رای یعنی بتوایمان آوردند از آنکه در این باب تامل و تفکر نکنند و در کار
حقیقت و بطلان تو بر ایشان ظاهر کرده و یا آنکه هر که بتو ایمان آورد بنزد صفت رذالت
در ایشان نیابند • و یا آنکه چون اتباع نوح از نعم دنیویه فانیه اعراض کرده بودند بدولت
از مهمات آن باز داشته و همت خود را صرف طاعت و عبادت حضرت عزت
ساخته در سرمایه نعم باقیه اخرویست و از این سبب بفقر و فاقه سلوک و رفتار میکردند بنظر ایشان
قوم نوح

قوم نوح گفتند • نمی بینیم تابعان ترا مگر اراذل و فرومایگان شما و پیروان ترا بر ما افزونی نداشت
مال و منال در دنیا شرف و حسب در بآن تابع شما باید شد • و ادعای نبوت تو باید
کرد ملکه گمان میبریم شما را دروغ گویان در دعوت نبوت و پیروان زاد علم بصدق
تو • گفت نوح القوم خبر دهید مرا اگر باشم بر حجتی هویدا و دلیلی روشن از نزد پروردگار
من و بر صحت من گواهی دهد و داده باشد مرا فضل یعنی از نزد خود و نبوت است
و بینه و آنچه بر آن پس پوشیده مانده ثم عمیت و خفیت و شدید میم خوانده یعنی
پوشانده شود آن حجت بر شما بجهت قلت تدبر شما در آن پس یعنی آنست در اگر کان
شما خالفست در من کاذبم پس چه میگوید اگر من بخلاف ظن شما باشم از حجتی روشن و معجزه
هویدا از جانب خدا و شما از غایت عناد و انکار تصدیق من ندارید پس آیا ملزم کنیم شما را
آیا الزام کنیم شما را بر راست • و حال آنکه شما آن حجت را کاهیده اید اگر آه و اخبار شما
تکلف است • پس بر من همان تبلیغ است و اظهار معجزه بر وفق آن • اگر و من نخواهم
از شما بر تبلیغ رسالت مالی در دنیا بشرف و حسب در بآن تابع شما باید شد • و ادعای نبوت تو باید
اگر اهل شما نباید • نیست مزد من مگر بر خدا آن ثواب اخرویست • آورده اند اشراف
قوم نوح مسلمانی نوح را و اراذل را از مجلس خود دور کنی تا با تو مجالست نماییم
نشان ما باین گروه بدسر و بانگ و عار باشد • چنانکه کفار زمان خاتم انبیا نیز تابعان
را مسلمانی • و من دفع و جواب ایشان • و نیستم من رانده آنها را که گرویده اند بخدا
و پیغمبر او بدرستیکه ایشان ملاقات کنندگانند پروردگار خویش هر که نه ایشان را لیکن
من میبینم شما را گروهی نادانید قدر این را و ایکروه میگیست مرا یاری کند
از عذاب و انتقام خدا اگر برانم ایشان را آیا در نمی یابید • و اندیشه نمی نمایید اندیشه
ایشان ناصوابست گفتند از نوح و صف ایشان بنگ و حال آنکه در ظاهر ایشان با تو
موافقند و در باطن مخالف • و لا اقول لکم عندی خزائن الله و لا
اعلم الغیب و لا اقول انی ملک و لا اقول للذین تزدری
اعینکم لن یؤتیهم الله خیرا الله اعلم بما فی انفسهم انی اذا
لمن الظالمین • قالوا یا نوح قد جادلتنا فاکثرت جدالنا
فاتنا بما تعدنا ان کنت من الصادقین • و نمی گویم شما را که
خزینه های علم خدا و نمیگویم که میدانم غیب را تا از بواطن مردم خبر دهم بلکه نظر من بظاهر
است پس هر کس که قایل شود بوحدانیت حضرت عزت و بنبوت من او را
مومن دانسته حکم بایمان وی میکنم • و نمیگویم شما را بدرستیکه من فرشته ام تا شما گوید

ما انت الا بشر مثلنا • ونمیکویم آنرا نخواهد بخواهد سیکه دانش نراجشمهای ما و بسبب شرف ما را از دل
میکوید نخواهد و نمیدهد خدا ایشان را نیکویی را چنانچه خدا ایشان را آماده کرده بهترست
از آنچه شما را در دنیا داده • خدا داناترست بآنچه در نفسهای ایشانست از صدق و اخلاص
و اگر من ملکم نکنم باسلام ایشان ظاهر ابدرستیکه بشم آنکسانرا که از ستمکاران بخود هم خیارا
حکم بظاهرست • گفتند قوم نوح نوح را ای نوح بما بدرستی مجادله و مخاصمه کردی بسیار
کردی جدال را با ما و درین باب از اندازه بیرون رفتی و سخن سوء گوئی نکردی • پس بیار آنچه
ما را وعده دادی از عذاب اگر هستی از راستگویان در دعوی نبوت و وعید چه بنا نظر
تو ما را اثر نکند • قال انما یاتیکم به الله ان شاء و ما انتم بمعجزین • ولا
ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان یغویکم هو ربکم
و الیه ترجعون • ام یقولون افتریه قل ان افتریته فعلی اجرامی
و انا بریء مما تجرمون • و اوحی الی نوح انه لن یؤمن من قومک
الا من قد امن فلا تبتئس بما کانوا یفعلون • و اصنع الفلک باعیننا
و وحینا و لا تخاطبنی فی الذین ظلموا انهم مغرقون • و یصنع
الفلک و کلما مر علیه ملأ من قومه سخروا منه قال ان تسخروا
منا فانا نسخر منکم کما تسخرون • فسوف تعلمون من یاتیه عذاب
یخزیه و یحل علیه عذاب مقیم • گفت نوح مر جزا این نیست که پاورد خدا عذاب
بشما اگر خواهد در دنیا و یاد آفرت که آورد آن در دست من نیست پس چه فتنه
مشت حضرت عزت بوقوع آن قرار گیرد لفعل آید و از آن مقدم و مؤخر نشود و نیستید
شما عاجز کنندگان مر فرار از عذاب او شما را با آنکه در دفع عذاب او کوشیده باگریزید
و سود نبرسانند شما را نصیحت من اگر خواهم نصیحت کنم شما را اگر هست خدا میخواهد آنکه اغوا
کند شما را یعنی اگر خدا تعالی بسبب فرط عناد شما هلاک شما را خواسته باشد پس اگر من نصیحت کنم شما را
نرسانند • او است گمراه آورنده کار شما و متصرف در امور شما بر وفق ارادت و بسوی او باز
گردانیده خواهید شد و بکردار خود جزا خواهید یافت ایشان از اسلام نیز تنفر نشده
بلکه گفتند بر بافته نوح و عمر از پیش خود • ما نوح را گفتیم که ایشان نرا اگر بدروغ نسبت
فتنه و حرام پس هست وبال گناه من و من بیزار هستم از گناه هر چه شما میکنید • و وحی کرده شد بسوی
نوح آنکه ایمان نخواهند آورد از کسی که ایمان آورده پس اندوهگین مباش
بآنچه هستند که میکنند از تکذیب و ایذا چه ایشان هرگز ایمان نیارند پس چه کنم
کشتی را بدیدهای ما و بکمال حفظ و رعایت ما نرا و بوحی ما نرا در ساختن کشتی چه طریق

باز

باز • ابن عباس روایت کرده که نوح مهندس بود کشتی را چگونه ساخت و چه آمد چوب
چون سینه مرغ و خطاب کنند با من درباره کسانیکه ستم کردند یعنی از من درباره عذاب ایشان در خواست
مکنید بدرستیکه ایشان غرق شدگانند • از ابو عبد الله مرویست که چون حقتعالی اراده هلاک قوم نوح
نمود حمل زنان ایشان سی عقیم ساخت چهل سال تا دیگر فرزند از ایشان بوجود نیامد و حضرت
که چون نوح کشتی را از خدا طلبید فرمان حضرت سبحان در رسید که درخت ساج بکار و مدت سیصد
سال که درخت رسید هیچ فرزند از قوم نوح متولد نشد درین مدت اطفال ایشان بالغ شدند
و ایمان نیاوردند • چون نوح بساختن کشتی مشغول شد • بود که میبرید درخت کشتی را و هر روز
که میکنند بروز که مهتران از قوم او استهزا میکردند نوح را که در بیابان کشتی را میسازی
که از آب ایشان بر بود بسخریت میگفتند ای نوح کشتی میسازی که بر آب کو و بعضی طعنه میزدند که اول
نبی بودی آخر نجار شدی • گفتند نوح اگر استهزا میکنید با ما پس بدرستیکه ما استهزا خواهیم
کرد بشما در وقت غرق شدن شما در دنیا و در وقت سوختن در عقبی بر وجه سخریت نه بر طریق
چنانکه امروز شما استهزا میکنید بر ما در ساختن کشتی • و روایتست که نوح در میان قوم
نهصد و پنجاه سال مکث بود و درین مدت قوم را بخدا دعوت نمود حضرت عزت فرمود
تا درختی بنشاند چون بزرگ شد بفرمان یزدان آنرا بریده کشتی ساخت مردم میخندیدند
و میگفتند نوح خانه زمستان میسازد تا در سرما از تیزی نبرد دیگری میگفت نهان خانه میسازد
و دیگری میگفت انبار بنا مینماید و جمعی میگفتند دیوانه است و از عقل و شعور بیگانه که در زمین
خشک کشتی میسازد نوح مر فرمود پس زود باشد که بدانید آنکس که بیاید باو عذاب
که او را رسوا میکند در دنیا که آن عوقست • و فرو میآید بر او عذابی دایم در عقبی که حرقست از ابن
عباس روایتست که نوح مدت سه سال از جوب ساج کشتی ساخت که طول آن سیصد ذرع
بود و عرض آن پنجاه ذرع و بقولی ششصد ذرع و ارتفاع آن سی ذرع و آنرا سه طبقه
ترتیب داد و بقیر بیندود و بحکم آلهی زوجین هر نوع مرغ جمع کرد طیور را در طبقه علیا و گاو و شیر
در طبقه سفلی و اهل ایمان آدمیان را با اغذیه و امتعه در طبقه وسطی قرار داد و در روایت
است که حضرت عزت نوح را وحی فرستاد که بدانکه طوفان وقت آن آید تنور حوا جوشد
ریزه جوشد با قوم خود در کشتی نشین نوح منتظر اینحالت بود • حتی اذا جاء امرنا و فار
التنور قلنا احمل فیها من کل زوجین اثنین و اهلک الا من
سبق علیه القول و من امن و ما امن معه الا قلیل • تا وقتیکه
آمد امر ما بعذاب و بجوشید تنور و آن تنوری بود از سنگ که حوا در آن نان پختی و میراث
بنوح رسیده بود و آن تنور میسوخت ناگاه آب از میان آن برجوشید فضل بن عمرو

از ابو عبد الله مرویست که آن تنور در خانه عجوزه مؤمنه بود در طرف راست مسجد کوفه مرغی
کردم باین رسول الله مسجد کوفه در آن زمان بود و فرمود بلی آن مسجد مصلای انبیاست شب معراج
هم بمن آنجا رسید جبرئیل گفت یا رسول الله اینجا فرود آی و مسجد بدرست آدم علیه السلام
حضرت رسالت بآنجا فرود آمده نماز کرد بعد از آن آنحضرت را باسمان بردند و جبه مرا داد از
ابو جعفر مرویست که مسجد کوفه روضه ایست از روضهای بهشت یکنماز کردن در آن
مقابل هفتاد نماز است در غیر آن و هزار و هفتاد پیغمبر در آن نماز گذارده و در روایت از
تنور جوشید و نوح کشتی را در آن ساخت • القصه چون علامات طوفان ظاهر
گفتیم نوح را که بردار در آن کشتی از هر نر و ماده که نفع ایشان متصور است تا تا نوح
حیوانرا از آن نسل حاصل شود و منقطع نگردد و نیز در آرک ان خود را و ایشان
زن و پسران و زنان پسران او بودند مگر آنکس را که پیش گرفته است گفتار ما یعنی علم
ازلی ما بهلاک او علاقه گرفته و بجهت آن حکم بغرق شدن او صادر شده مراد کنعان
و داغه است که پسر و زن نوح بود که کافر بودند و نیز بکشتی بردار هر کس را که ایمان آورده
از غیر اهل او • و ایمان نیاورده بودند یا نوح مگر اندک از مردم که زوجه مسلمه او بود و هشت نفر
پسر او حام و یافث و سام و زنان ایشان و هفتاد و نه نفر دیگر از اهل اسلام و نوح
هشتاد سن بودند • پس نوح ایشان را نزدیک کشتی آورد و سر پوشی که قرار داده بود
بر بالای کشتی کشیده و پسر انرا گفت که در کشتی با زنان خود فلوت منمایید حام مخالفت
کرده باز نزد خود مقاربه نمود حضرت نوح دعا کرد خدایا نطفه او را متغیر گردان حقتعالی
نطفه او را متغیر ساخت در رحم زنش و سیاه گردانید فرزندی که از او بوجود آمد و اهل
هند و حبشه از اولاد اویند و عرب و روم و فارس و اصناف عجم از سام و ترک
و چین و یاجوج و ماجوج ولد یافث • و قال ارکبوا فیها بسم الله مجریها
و مرسیها ان ربی لغفور رحیم • و هی تجری بهم فی موج
کالجبال و نادی نوح ابنه و کان فی معزل یا بنی ارکب
معنا و لا تکن مع الکافرین • حاصل چون آب از زمین جوشید و کشتی
و از آسمان آب بلا ریزیدن خطاب رب الارباب خطاب بنوح فرمود و گفت با قوم
خود سوار شوید کشتی را در حالتی که گوئید بنام خداست راندن کشتی و هنگام باز داشتن
آن یعنی بنام خداست رفتن و ایستادن کشتی در حرکت هر چون خواستند که کشتی
برود بسم الله گفتند کشتی روان شدی و چون خواستند که ساکن شود باز بسم الله
گفتند می ایستادی پس ایشان را برین وجه تعلیم بسمله داده گفت حقتعالی بکوئید ایشان

بدرستیکه

بدرستیکه پروردگار من هر آینه آمرزنده مؤمنانست و مهربان ایشان که از بلای طوفان نجات یابند
باین کشتی سیر ایشان را در میان موجها که از عظمت چون کوهها بود در بلندی و بزرگی و مشهور
آنست که کشتی نوح از بالای کوه جودی بلند بازده ذرع بلند بود و بروایت دیگر چهار ذرع و یک سال کشتی
در روی آب سیر میکرد • و آواز داد نوح پسر خود کنعان را و او در گوشه از در ایستاده بود و نوح
او را مسلمان میدانست • پس در ابتدای طوفان از موجها بالا در افتاد جنان باو گفت ای پسر من
سوار کشتی شو یا مباش با کافران تا غرق شوی در حضرت که آن پسر منافق بود و در طریقه پدر
غیر موافق اظهار اسلام در ظاهر کردی و در کیش کافران در باطن راه رفتی و نزد بعضی نوح میدانست
کفر او را و باو گفت ای پسر سلام آر و با ما یکجا نشین و با کافران مباش • قال سآوی
الی جبل یعصمنی من الماء قال لا عاصم الیوم من امر الله الا من رحم
و حال بینهما الموج فکان من المغرقین • و قیل یا ارض ابلعی ماءک
و یا سماء اقلعی و غیض الماء و قضی الامر و استوت علی
الجودی و قیل بعدا للقوم الظالمین • و نادی نوح ربه فقال
رب ان ابنی من اهلی و ان وعدک الحق و انت احکم الحاکمین
قال یا نوح انه لیس من اهلک انه عمل غیر صالح فلا تسئلن
ما لیس لک به علم انی اعظک ان تکون من الجاهلین • قال
رب انی اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم و الا تغفر لی
و ترحمنی اکن من الخاسرین • قیل یا نوح اهبط بسلام منا
و برکات علیک و علی امم ممن معک و امم سنمتعهم ثم
یمسهم منا عذاب الیم • تلک من انباء الغیب نوحیها الیک
ما کنت تعلمها انت و لا قومک من قبل هذا فاصبر ان العاقبة
للمتقین • و الی عاد اخاهم هودا قال یا قوم اعبدوا الله
ما لکم من اله غیره ان انتم الا مفترون • گفت در آب بدر زود
بشد که باز کردم و بنا برم بسوی کوه که از غایت بلندی نگهدارد مرا از غرق شدن در آب
گفت نوح نگهدارنده نیست امروز که باز دارد چیزی از فرمان خدا مگر آنکس که مرحوم شد یعنی
خدا رحمت بش صفت اوست در اثنای این گفتگو طوفان شدت نمود و حایل شد میان
پدر و پسر پس گشت از جمله غرق شدگان ابو الفتح گوید در ارباب حدیث نوشته اند
که این گفتگو میان پدر و پسر چهل روز بود که آب از زمین بر جوشید و از آسمان فرو ریخت
و در هوا معلق می ایستاد بعد از چهل روز که آب بهم رسیدند کنعان غرق شد

وهمه عالم را آب گرفت و از سرکوههای عالم گذشت و همه عالم خراب شد و هیچ کافر در روی
زمین نماند چون قصه طوفان بآخر رسید و کفار بد کردار غرق شدند امر الهی در رسید و گفته شد
یعنی حقتعالی و یا ملائکه ای زمین فرو بر آب خود را که بیرون آورده و ای آسمان باز گیر آب را
که فرو مکش و کم کرده شد آب در روی زمین و گذارده شد کار و نشستن بر جودی بدان
علامت کرده از هلاکت کفار نابکار و نجات یافتن ابرار نیکوکار و قرار گرفت کشتی بر کوه
جودی که از موصل است یعنی هست روز عاشورا یعنی دهم محرم هنوز بعضی مدت طوفان نشسته
بود و نوح ع در دهم رجب بکشتی نشست و در دهم محرم فرود آمد و گفته شد حق سبحانه و تعالی هلاک کرده
ستمکاران را یعنی کافران را و نجات داد نوح ع و پروردگار خود را پس گفت ای پروردگار من بدرستیکه
پسر من کنعان از اهل من بود و تو فرموده بودی مرا اهل مرا نجات میدهم و او هلاک شد بدرستیکه وعده
تو درست است و تو بهترین حکم کنندگانی حکمت در این جهت ما وردی گفته که نوح ع از کفر پسر
خود خبر نداشت اگر خبر داشتی این سؤال نمیکردی حقتعالی فرموده بود و لا تخاطبنی
فی الذین ظلموا چون این سؤال نمود حقتعالی فرمود ای نوح بدرستیکه او نبود از اهل دین یعنی از
اهل دین تو بدرستیکه او صاحب کردار بود ناشایسته پس مپرس از من از آنچه نیست
ترا بآن دانشی یعنی چیزی را که علم بصلاح و فساد آن نداری از من طلب و آن عدم علم نوح ع
بود بصواب و فساد اعتقاد کنعان نه از نبوت بدرستیکه من پند میدهم ترا آنکه
نباشی از جاهلان و نادانان از آنکه بذنب در ترک این سؤالست و اولی عدم آنست گفت
نوح ای پروردگار من بدرستیکه من پناه میبرم بتو بعد از این از آنکه بپرسم از تو آنچه نیست
مرا بآن دانشی یعنی از سؤال مرسل ترک ذنب است پس بر سبیل انقطاع بسوی
موجد جمیع انواع و از غایت خشوع و خضوع گفت و اگر نیامرزی مرا و نبخشایی بر من ایم
از زیانکاران در نقص ثواب که از ترک اولی صادر شده و بعد از ذکر عتاب و خطاب
بر ترک ذنب مرهم راحت بجراحت نوح ع نهاده گفته شد حقتعالی و یا ملکی ای نوح فرود
آی از کشتی بسلامتی حاصل از نزد ما و تحقیق از ما بر تو و برکتها و یا زیادتیها در نسل تو
تا آدم تا زنده شد و قولی آنست که از اهل کشتی نوح ع هشتاد پسر او را نسب ماند و تمام
نسب علم باین سه پسر منتهی میشود سام پدر عرب و فرس است و یافث پدر ترکان و حام
پدر هندوان و سلام و برکت بگروهی چند از ایشان که باقی اند و یا از آنها یی که ناشی شوند
از جمعی که باقی اند یعنی مؤمنان تا روز قیامت و انقطاع این امران و از آنها امتی چند
اند یعنی از ذریه ایشان جمعی خواهند شد که برخوردار دهم ایشان را در دنیا
بفراغ عیش و معیشت پس برسد ایشان را از جانب ما عذابی دردناک در آخرت

مراد کفار اند و گویند مراد قوم هود و لوط و صالح و شعیب و مراد بعذاب آنچه بر ایشان نازل شده
از قرار نقلست در هیچ مؤمن و مؤمنه نیست مگر در امت باین نعمت و عذاب • این قصه
نوح از خبرهای غیب است که بواسطه جبرئیل وحی کردیم بسوی تو ای محمد ای بنده ما آنرا
نه تو و نه گروه تو ای قریش از پیش این وحی کردیم بتو و بدین تنبیه است بآنکه آنحضرت ص
را از کسی تعلیم نکرده بود پس صبر کن بر مشقت رسالت و اذیت قوم چنانکه نوح صبر کرد بدرستیکه
سرانجام نکوست دنیا و در آخرت کسانیرا که بپرهیزند از شرک • بعد از آن قصه هود و قصه
نوح عطف کرده فرمود و فرستادیم بسوی قوم عاد برادر ایشان را که هود بود ای گروه من
بپرستید خدای را سبحانه و تعالی نیست مر شما را معبودی بجز او سبحانه و تعالی شریک قرار مدهید
نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدا با خدا شریک • ای قوم لا اسئلکم علیه
ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا تعقلون • و یا قوم استغفروا ربکم ثم
توبوا الیه یرسل السماء علیکم مدرارا و یزدکم قوة الی قوتکم و لا تتولوا
مجرمین • قالوا یا هود ما جئتنا ببینة و ما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک
و ما نحن لک بمؤمنین • ان نقول الا اعتراک بعض آلهتنا بسوء قال
انی اشهد الله و اشهدوا انی بری مما تشرکون • من دونه فکیدونی
جمیعا ثم لا تنظرون • ان توکلت علی الله ربی و ربکم ما من دابة
الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم • فان تولوا
فقد ابلغتکم ما ارسلت به الیکم و یستخلف ربی قوما غیرکم و لا
تضرونه شیئا ان ربی علی کل شیء حفیظ • اقدم نمودیم ایشان را
رسالت مزدی پس همه رسولان قوم خویش را از بطلان خود خبر داده اند بجهت دفع تهمت و طلب
نصیحت بدعوت و موعظه و فقی فایده بخشد و بطمع فاسد آلوده نگردد از این جهت بود
سنت مزدی نگر بر انکس که بمحض قدرت با فرید مرا آیا پس چرا در تعریف بدعوت و عقل خود
کار نفرماید تا مجرا را از مطالب مزد دهید در جزیت چون عادیان دعوت هود را قبول
نکردند حقتعالی بسوی آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم
ساخت چون ایشان از ارباب زراعت بودند و دشمنان دست بر زراعت باران
و برای دفع اعادی بفرزندان محتاج شدند هود ع فرمود • ای گروه من استغفار کنید
و آمرزش طلبید از پروردگار خود بوسیله ایمان پس باز گردید از پرستش غیر او تا بفرستد
از آسمان بر زراعت شما باران را پی در پی و بیفزاید قوت شما را بفرزندان و مدد شما را
بمدد ایشان بدفع دشمن قادر شوید و از من بر گردید و اعراض نکنید از پیغام الهی

مراد کفار اند و گویند مراد قوم هود و لوط و صالح و شعیب و مراد بعذاب آنچه بر ایشان نازل شده
از قرار نقلست در هیچ مؤمن و مؤمنه نیست مگر در امت باین نعمت و عذاب • این قصه
نوح از خبرهای غیب است که بواسطه جبرئیل وحی کردیم بسوی تو ای محمد ای بنده ما آنرا
نه تو و نه گروه تو ای قریش از پیش این وحی کردیم بتو و بدین تنبیه است بآنکه آنحضرت ص
را از کسی تعلیم نکرده بود پس صبر کن بر مشقت رسالت و اذیت قوم چنانکه نوح صبر کرد بدرستیکه
سرانجام نکوست دنیا و در آخرت کسانیرا که بپرهیزند از شرک • بعد از آن قصه هود و قصه
نوح عطف کرده فرمود و فرستادیم بسوی قوم عاد برادر ایشان را که هود بود ای گروه من
بپرستید خدای را سبحانه و تعالی نیست مر شما را معبودی بجز او سبحانه و تعالی شریک قرار مدهید
نیستید شما مگر افترا کنندگان بر خدا با خدا شریک • ای قوم لا اسئلکم علیه
ان اجری الا علی الذی فطرنی افلا تعقلون • و یا قوم استغفروا ربکم ثم
توبوا الیه یرسل السماء علیکم مدرارا و یزدکم قوة الی قوتکم و لا تتولوا
مجرمین • قالوا یا هود ما جئتنا ببینة و ما نحن بتارکی آلهتنا عن قولک
و ما نحن لک بمؤمنین • ان نقول الا اعتراک بعض آلهتنا بسوء قال
انی اشهد الله و اشهدوا انی بری مما تشرکون • من دونه فکیدونی
جمیعا ثم لا تنظرون • ان توکلت علی الله ربی و ربکم ما من دابة
الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم • فان تولوا
فقد ابلغتکم ما ارسلت به الیکم و یستخلف ربی قوما غیرکم و لا
تضرونه شیئا ان ربی علی کل شیء حفیظ • اقدم نمودیم ایشان را
رسالت مزدی پس همه رسولان قوم خویش را از بطلان خود خبر داده اند بجهت دفع تهمت و طلب
نصیحت بدعوت و موعظه و فقی فایده بخشد و بطمع فاسد آلوده نگردد از این جهت بود
سنت مزدی نگر بر انکس که بمحض قدرت با فرید مرا آیا پس چرا در تعریف بدعوت و عقل خود
کار نفرماید تا مجرا را از مطالب مزد دهید در جزیت چون عادیان دعوت هود را قبول
نکردند حقتعالی بسوی آن سه سال باران از ایشان باز گرفت و زنان ایشان را عقیم
ساخت چون ایشان از ارباب زراعت بودند و دشمنان دست بر زراعت باران
و برای دفع اعادی بفرزندان محتاج شدند هود ع فرمود • ای گروه من استغفار کنید
و آمرزش طلبید از پروردگار خود بوسیله ایمان پس باز گردید از پرستش غیر او تا بفرستد
از آسمان بر زراعت شما باران را پی در پی و بیفزاید قوت شما را بفرزندان و مدد شما را
بمدد ایشان بدفع دشمن قادر شوید و از من بر گردید و اعراض نکنید از پیغام الهی

در ملکه مقرر شد بر کنعانیان • و از جانب معاویه شفاعت در حسن بن علی ع عرض کردم مرد مال دارم
و فرزند ندارم چیزی عطا فرما بشد حقتعالی برکت آن مرا فرزند دهد فرمود استغفار بسیار کن هیچ
استغفار کرد روزی شد از وی حقتعالی صادر شد حضرت داود آن شخص را پسر داد پسر
عطا فرمود این خبر بعاویه علیه اللعنة و النار رسید گفت چرا نرسیدی ما این سؤال از کجا کفر بعد از ملاقات
منت و این سؤال از آن حضرت پرسید فرمود نشنیده در تورات و دود در قصه هود فرموده ویا قوم
قوة الی قوتکم • و در قصه نوح فرموده یمددکم باموال و بنین الحاصل جز قوم این نصیحت
از هود و شنیدند گفتند ای هود نیاوردی با حجتی در دلالت کند بصحت دعوی تو هود ع بایشان
معجزات بایشان نموده بود ولیکن ایشان بسبب بسیاری غفلت آنرا بچیزی نمیگرفتند و انکار
مینمودند چنانکه بغیر ما گفتند لولا انزل الیه آیة من ربه • و نیستیم ما ترک کنندگان عبادت
خدایان خود را از اقوال تو چنین که تو بخدا ایرستید و ترک آلهه خود کنید و نیستیم ما
ترا گرویدگان بآنچه میگوئی • نمیگوییم ما در شان تو مگر آنکه رسانیده اند بتو بعضی از خدایان ما بخبط
و کژندی و علت گویند مراد جنون است یعنی چون تو خدمت آلهه ما را نمیکنی و دشنام میدهی ایشان ترا
دیوانه و از عقل دور شده بجا نیست و از این سبب سخنانی در طریق عقل نسبت از تو شنیده
میشود گفت هود بدرستیکه من گواه میگیرم خدا را و شما نیز گواه باشید بر آنکه من بیزارم از آنچه شما
انباز میکنید بدون خدا یعنی در عبادت او شریک میسازید پس مکر کنید مرا و همه مجتمع شوید در کید
رسانیدن من • مراد آنست که شما و خدایان شما در هلاکت من اتفاق نمایید پس مرا مهلت
مدهید بلکه هر چه خواهید در قصد کید من بکنید که باکی ندارم و بحمایت نصرت حضرت
عزت از حضرت شما نیندیشم و این از جمله معجزات هود ع بود که بتن تنها در برابر جمعی کثیر از جبابره
و اهل سطوت و شوکت که همه بخون او تشنه بودند ایستاده این همه مبالغه را فرمود
ایشان با وجود شدت قهر و اجبار از رسیدن ضرری عاجز شدند چون هود ع دیگر ایشان
شوق تمام داشت گفت بدرستیکه من توکل کردم بخدا که پروردگار من و شما است و متهم خود شما
با و اگذاشتم هیچ جنبنده نیست مگر خدا فرا گیرنده ناصیه موی پیشانی او و این تمثیل است
بمالکیت و قادریت حضرت عزت جلت قدرته بر جمیع موجودات و تصرف او سبحانه در
آنها بهر وجه که خواهد یعنی او سبحانه قادر و مالک و غالب و قاهر است بر همه بدرستیکه آفریدگار
من بر طریق حقیقت و عدل و آجر هیچ متوکل نزد او ضایع نشود و هیچ طاغی از او فوت نشود
پس اگر بر گردید و اعراض کنید از این نصیحت و هر فرار شت خود را سبع باشید پس بتحقیق
رسانیدم بشما آنچه را که فرو فرستاده شد بسوی شما از دین و هر آینه پروردگار من
حجت گرفتم چون قبول نکردید حقتعالی شما را هلاک نماید و جانشین شما گرداند آن گروه را

گروهی را غیر شما و زیان نتوانید رسانید خدا را چیزی باعراض شما از من و باز قبول دعوت حق بدرستیکه
پروردگار من بر همه چیز نگهبانست یعنی اقوال و افعال همه را میداند و هیچ چیز از وی فوت نشود چون
قوم باین سخنان پند پذیر نشدند حکم حضرت سبحان بعذاب ایشان نافذ گشت • و لما جاء
امرنا نجینا هودا و الذین آمنوا معه برحمة منا و نجیناهم من عذاب
غلیظ • و تلک عاد جحدوا بآیات ربهم و عصوا رسله و اتبعوا
امر کل جبار عنید • و آنهنگام که آمد فرمان ما بعذاب ایشان نجات دادیم هود ع
و کسانیرا که گرویده بودند با او و ایشان چهار هزار نفر بودند که همه را با هود از میان کفار بیرون
برده رهانیدیم بتخشش از ما یعنی بطف الطف و توفیق رسیدیم اهتدای ایشان شد و بسبب آن
از عذاب رهیدند و نجات دادیم ایشان را از عذاب درشت و قوی و آن سموم تند
بود که بهیز کفار در آمده از مقعد ایشان بیرون رفت و اعضای ایشان را پاره پاره ساخت
و همه بعذاب الیم و عقاب جهنم بردند • و این قبیله عادیان انکار کردند و کافر شدند
بآیات پروردگار خود و عاصی شدند فرستاده خود را نیز هود و سر فرستادگان را تصدیق
نکردند در و گفته هود و ایشان را تصدیق رسولان میفرمود و پیروی کردند فرمان هر گردنکش
ستیزه کار سرکش یعنی عاصی شدند از کسی که ایشان را بحق دعوت میکرد و مطیع شدند آنانرا که ایشان
کفر و ضلالت میخواندند از رؤسای کفر • و اتبعوا فی هذه الدنیا لعنة و یوم
القیمة الا ان عادا کفروا ربهم الا بعدا لعاد قوم هود • و الی ثمود
اخاهم صالحا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من اله غیره هو انشأکم
من الارض و استعمرکم فیها فاستغفروه ثم توبوا الیه ان ربی
قریب مجیب • قالوا یا صالح قد کنت فینا مرجوا قبل هذا اتنهانا
ان نعبد ما یعبد آباؤنا و انا لفی شک مما تدعونا الیه مریب • قال
یا قوم ارأیتم ان کنت علی بینة من ربی و آتانی منه رحمة فمن
ینصرنی من الله ان عصیته فما تزیدوننی غیر تخسیر • و یا قوم
هذه ناقة الله لکم آیة فذروها تأکل فی ارض الله و لا تمسوها
بسوء فیأخذکم عذاب قریب • فعقروها فقال تمتعوا فی
داریکم ثلثة ایام ذلک وعد غیر مکذوب • و پیروی کرده شدند
از پی ایشان در آمد لعنت در این سرای و روز از گفت هلاکت است و لازم ایشان گشت
در روز قیامت لعنت و عذاب ابدی و عقاب سرمدی • آگاه باشید بدرستیکه قبیله
عاد نگرویدند بپروردگار خود آگاه باشید که هلاک و دور باد مر عادیان را که از رحمت

کرده بود • و فرستادیم بسوی قبیلهٔ ثمود برادرش برادر نسب که صالح بود گفت صالح ای گروه
من بپرستید خدا را و بوحدانیت حضرت عزت بگروید نیست شما را معبودی غیر او و او آفرید شما را
از زمین یعنی آدم را که پدر شماست و مر شما را که نطفه‌ها است از زمین خلق و پیدا فرمود و زندگانی
و بقا بخشید و عمر دراز داد شما را در روایت است که عمر هر یک از قوم ثمود سیصد هزار
سال و یا شما را قوت داد در عمارت زمین تا منازل چوب و دکش ساختید و انهار
جاری و شجارت ندید در آن پس آمرزش خواهید از و بغیر ایمان آرید تا شما را بیامرزد پس
رجوع کنید بسوی او از عبادت غیر او بدرستیکه آفریدگار من نزدیکست بامید و اران برحمت
اجابت کننده داعی بنفس منست • گفتند ای صالح بدرستیکه تو بودی در میان ما امید
داشته شده یعنی بامیدها داشتیم در باب خیر و صلاح و رسیدن منافع از تو بما پیش از این
که دعوی پیغمبری کردی یعنی علامت رشد از جبین مبین تو میدیدیم و میگوییم و امید وار میداشتیم
که ترا پادشاه و پیشوا خود سازیم و امید داشتیم که دین ما در آید حالا که این سخنان میگویی امید ما از تو
منقطع شد و بر سبیل انکار گفتند • آیا نهی میکنی ما را آنکه بپرستیم آنچه می‌پرستیدند پدران
ما و تحقیق که ما در شکیم از آنچه تو میخوانی ما را بسوی آن از توحید و ترک پرستش اصنام شکی
تهمت افکنده یعنی گمان و نفس سوء مضطرب سازد و دل سوء آرام نمیدهد و عقل ما را بر آن
و شوریده میگرداند چه بیقین چه بدان ما در جهالت و ضلالت بوده اند پس این سخن
موجب تردد و نفس است و تزلزل آن و مستدعی انتفاع و آرامش یقین ما نیست • گفت ای
قوم من خبر دهید مرا اگر باشم بر حجتی روشن از نزد پروردگار خود و داده باشد مرا از نزد خود نبوتی
که مستند هم رحمت واسعه است • پس کیست که یاری کند و باز دارد مرا از عذاب خدا اگر نافرمانی
کنم او را و تبلیغ رسالت و منع شما از شرک آوردن پس نیفزایید و فرو دمر اخبر نسبت زیانکاری
دادن بمن یا بطال و تضییع شما آنچه را که حقتعالی بمن داده از نبوت و بخواندن شما مرا بدین و طلب
بدران خود • آورده اند که قوم ثمود بعد از عداد بسیار طلب معجزه کردند چنانکه در سورهٔ اعراف
گذشت و بدعای ایشان از سنگ ناقه بیرون آمد صالح بر ایشان حجت گرفت و در باب ناقه
نصیحت آغاز کرد و گفت ای گروه من این ناقه ایست حضرت عزت بمحض قدرت خود خلق فرموده
برای شما حجت در حالتیکه نه است بکمال قدرت بحضرت • پس بگذارید او را تا بچرد
و آب بیاشامد در زمین خدا یعنی روزی او بر شماست و نفع او شما راست و مرسانید
آزاری اگر بدو قصد وی کنید پس فرا گیرد شما را عذابی نزدیک یعنی در عقد آن زود معذب
شوید و مهلت نیابید مگر تا اندک مدتی سه روز شد چه ناقه بچه‌اش روزی هفت آب خوردی
و همان قدر شیر بایشان میدادی و روزی آب برای ایشان گذاشتی و گروه هفتم میکشتی ایشان

بدفع

بدفع آن کوشیدند • پس پی کردند ناقه را و تفصیل او در سورهٔ قمر یاد ایشان الله پس بعد از پی کردن
ناقه بچه او بالای کوه آمده سه بار بانگ بر زد و صالح در آن وقت در میان قوم نبود و چون باید
و مال ناقه را تقریر کرد پس گفت زندگانی کنید در سرای خود سه روز چهار شنبه
و پنجشنبه و جمعه و روز شنبه بنزول عذاب فرود آید این وعده ایست غیر دروغ آورده اند که روز
چهارشنبه روی ایشان زرد شد و پنجشنبه سرخ و جمعه سیاه گشت و روز شنبه عذاب نازل
شد • فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا صَالِحًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ بِرَحْمَةٍ
مِنَّا وَمِنْ خِزْيِ يَوْمِئِذٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ الْقَوِيُّ الْعَزِيزُ • وَأَخَذَ
الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دِيَارِهِمْ جَاثِمِينَ كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا فِيهَا
أَلَا إِنَّ ثَمُودَ كَفَرُوا رَبَّهُمْ أَلَا بُعْدًا لِثَمُودَ • پس هنگام آمد فرمان ما
بعذاب ایشان رهانیدیم صالح را و آنانرا که با او بودند از مؤمنان برحمت و بخشش از جانب
ما که آن عطای لطف و توفیق بود ایشان را بسبب آن مهتدی شده از آن عذاب
رها شدند و از رسوایی آن روز هلاک شوند بصیحه و یا از عذاب روز قیامت مصون
مانند • بدرستیکه پروردگار تو اوست توانا بر نجات مؤمنان غالب بر هلاک کافران
و فرا گرفت آنانرا که ستم کردند بخود بگفر فریادی عظیم که آن صیحه جبرئیل بود • و در زاد
المسیر روایت کرده که در آن سه روز بعدهٔ حیاة داشتند در خانها خود فرو کنده منتظر
عذاب نشسته بودند چون روز چهارم آفتاب طالع شد عذاب نازل گردید از منازل خود
بیرون آمده یکدیگر را میخواندند که ناگاه جبرئیل بصورت اصلی خود با پر صیحه زنان در
در تارک آسمان بر پای خود از مشرق تا بمغرب گسترده بالهای سبز و دندانهای سفید
براق و پیشانی با جلال نورانی و رخساری بر افروخته و موی سر سرخ چون مرجان ظاهر شده
افق سویهوش نیه قوم ثمود آنحال سوء مشاهده نموده رو بمنازل خود نهادند و بقیه را در
جبرئیل نعره زد موتوا علیکم لعنة الله همه یکبار بمردند و زلزله بنیانها افتاده سقفها
بسر آنها فرو آمد پس شدند در سرای خود مردگان و بر زمین چسبیدگان گویا هرگز
نبوده اند در آن • و در وسیط آورده که فراتر از آن صیحه هلاک کرد از قوم ثمود آنکه بود
در مشارق ارض و مغارب آن مگر مردی را که آنرا بوذعال گفتندی از پیغمبر پرسیدند
که بوذعال کیست فرمود بدرستیکه قبیله ثقیف است آگاه باشید بدرستیکه ثمود انکار کردند
پروردگار خود را بدانید که ثمود رحمت قوم ثمود را از رحمت • وَلَقَدْ جَاءَتْ رُسُلُنَا
إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا سَلَامًا ۖ قَالَ سَلَامٌ ۖ فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ بِعِجْلٍ
حَنِيذٍ • فَلَمَّا رَأَىٰ أَيْدِيَهُمْ لَا تَصِلُ إِلَيْهِ نَكِرَهُمْ وَأَوْجَسَ مِنْهُمْ

خِيفَةً ۚ قَالُوا لَا تَخَفْ إِنَّا أُرْسِلْنَا إِلَىٰ قَوْمِ لُوطٍ • وَامْرَأَتُهُ قَائِمَةٌ فَضَحِكَتْ
فَبَشَّرْنَاهَا بِإِسْحَاقَ وَمِنْ وَرَاءِ إِسْحَاقَ يَعْقُوبَ • قَالَتْ يَا وَيْلَتَىٰ أَأَلِدُ
وَأَنَا عَجُوزٌ وَهَٰذَا بَعْلِي شَيْخًا ۖ إِنَّ هَٰذَا لَشَيْءٌ عَجِيبٌ • قَالُوا أَتَعْجَبِينَ مِنْ
أَمْرِ اللَّهِ ۖ رَحْمَتُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ۚ إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ • فَلَمَّا ذَهَبَ
عَنْ إِبْرَاهِيمَ الرَّوْعُ وَجَاءَتْهُ الْبُشْرَىٰ يُجَادِلُنَا فِي قَوْمِ لُوطٍ • إِنَّ
إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ • بعد از آن بیان قصهٔ ابراهیم و لوط را میفرماید بدرستیکه
آمدند فرستادگان ما از ملائکه که نه نفر و یا دوازده و یا هفت و یا هشت نفر بودند و در مناظر
گفته‌اند فرشته بودند بصورت جوانان ساده رو صاحب جمال بسوی ابراهیم آمدند بمژده
دادن فرزند و یا بهلاک قوم لوط و مورد گفته جبرئیل بهلاک قوم آمده بود و سارا در آن وقت
ولد ابراهیم و میکائیل محافظت لوط و اهل او و بیرون بردن ایشان از مؤتفکات • القصه چون
از نزد پروردگار جلیل پیش ابراهیم خلیل آمده گفتند سلام میکنیم بر تو سلام گفتند
ابراهیم جواب فرمود سلامت بر شما ابراهیم ندانست که فرشتگانند پس درنگ نکرد
تا آنکه آورد گوساله بریان کرده در سنگ پس چون خوان گسترد و ایشان را بطعام اشارت
نمود ایشان دست بطعام نبردند حضرت پرسیدند حضرت پرسیدند که ای پیشوای حضرت
ابراهیم آمدند بصورت زنانی که چشم مانند ایشان نشنیده با بوی خوش و دکش گفتند یا خلیل
الله همان میخواهید حضرت فرمود چرا ایشان را بیش انداخته در مهمانی نوش نشدند و سارا از خود
فرمود مرا مهمانان عزیز امروز آمده اند در همه عمر خود از ایشان نیکوتر و خوش‌تر ندیده ام
برای ایشان طعام بریان عرض کرد در مذوقت طعام چگونه میتر شود و گوشت بی طعام
پخته شود و لیکن مرا گوساله ایست که میپرورم و خانه بدست و پا بسته و مهره در گردن او انداخته
و نهایت شوق و محبت با او دارم او را برآرم فرمود او را کشتند و بریان کردند نزد ایشان
آورده ایشان دست بآن دراز نکردند و از آن بریان نخوردند • پس چون دید ابراهیم دستهای
ایشان را که بطعام نمیرسد بآن ناخوش گرفت ایشان را و بدل آورد از ایشان ترسی چه در آن
زمان هر کس قصد کسی داشتی از آنجای حرمان متناول نکردی از ما حضر آن چون ایشان نخوردند
از طعام آن ترسید مبادا باشند از طایفه دزدان و ضرری رسانند بآن پس فرشتگان
احساس این معنی نموده گفتند • ای ابراهیم مترس بدرستیکه ما فرشتگانیم فرستاده
شده بسوی گروه لوط تا ایشان را عذاب نمائیم و تناول نمودن طعام بسبب آنست
که ما از طعام بی نیازیم و زن حضرت ابراهیم سارا بایستاده بود در پس پرده
و سخن ملائکه را میشنید و بار خدمت ایشان قیام مینمود چه سارا هیچ گرسنه بود و در پس پرده

البیت صحن
اهل بیت ابراهیم

ابراهیم مجادله فرشتگان یعنی
طور نمود در آنکه ملائکه مینماید
اهل قریه را در آن صدد
مؤمن باشند

رو نیکوتر همین که سخن فرشتگان شنوید لرزه بر اندام بسبب زوال خوف از ابراهیم و بالذات
هلاک اهل قریه و یا بجهت نزول ملائکه بمنزل او پس بشارت دادیم او را بزبان ملائکه بوجود
فرزندی اسحق نام و از پس اسحق یعقوب و بخصوص بشارت بسارا بجهت آنست که بجهت سوء
مادر بغیر ندیده شرست • و دیگر آنکه ابراهیم سوء از هاجر بود بسمعیل نام و سارا را ابراهیم فرزندی
نبود چون اسحق فرزند شنید گفت ای عجب آیا من بزایم و حال آنکه پیرزنم و در آن حال نود و نه
سال داشت و این شوهر من است در حالتیکه پیر بود است و صد و بیست سال داشت و بدرستیکه
چیزی عجیب میگوید چیزیست عجیب تعجب وی از عادت بود نه بقدرت حضرت عزت از رحمت
گفتند آیا شگفت میداری از کار حضرت باری چه تعجب در آنکه او سبحانه از صنع بی آلت
و فضل بی سبب و علت خود از میان چه پیر فرزندی جوان بیرون آرد • رحمت و بخشش خدا
و برکتها و زیادتی خیرات او سبحانه بشما باد ای اهل بیت ابراهیم از برکات ابراهیم و سوء
اسباط جمیع بنی اسرائیل که از ابراهیم پیدا و پدید گشتند و بوجود آمدند و در جمیع آورده که از
از اهل بیت مرد نیست و لیکن چون سارا دختر ابن عم ابراهیم بود او را از اهل بیت او شمرد
بدرستیکه خدا ستوده است باعطای نعم بزرگ که آنرا عطا و کرم • مرویست که سارا زن ابراهیم
بابت مژده و وقوع ولد علامتی در حوالت جبرئیل چوب خشک بدست گرفته در میان انگشتان
آورده فی الحال بحرکت آمده سبز شد • پس آنهنگام که زایل گشت از ابراهیم ترسی که داشت
و آمد بوی بشارت ولد مجادله و مباحثه میکرد با فرشتگان مادر شان قوم لوط باین وجه
که آیا هلاک میباید اهل قریه سوء در وصف نفر مؤمن باشند • فرمودند فرمود اگر نود
نفر باشند گفتند نه همچنین ده ده کم کردند تا ده نفر رسید بعد از آن به پنج پس ملائکه گفتند
اگر در هر یک نفر مؤمن باشد • هلاک کردن آمده‌ایم نیست ابراهیم گفت لوط و دختران
او آنجا مؤمن باشند گفتند ما لوط و اهل او را بیرون خواهیم کرد • بدرستیکه ابراهیم و اهل او
بود و نجات یافت در انتقام از بدکاران بسیار آه کشنده بود از گناه بندگان و تأسف
خورنده بر ایشان بازگشت کننده بحضرت عزت و بجهت این صفت که موجب رقت قلب
و فرط ترحم اوست با ملائکه مباحثه میکرد بامید آنکه شاید عذاب قوم لوط بتعویق افتد
و توبه کنند • یَا إِبْرَاهِيمُ أَعْرِضْ عَنْ هَٰذَا ۖ إِنَّهُ قَدْ جَاءَ أَمْرُ رَبِّكَ ۖ وَإِنَّهُمْ
آتِيهِمْ عَذَابٌ غَيْرُ مَرْدُودٍ • وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ بِهِمْ
وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالَ هَٰذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ • وَجَاءَهُ قَوْمُهُ يُهْرَعُونَ
إِلَيْهِ وَمِنْ قَبْلُ كَانُوا يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ ۚ قَالَ يَا قَوْمِ هَٰؤُلَاءِ بَنَاتِي هُنَّ
أَطْهَرُ لَكُمْ ۖ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تُخْزُونِ فِي ضَيْفِي ۖ أَلَيْسَ مِنْكُمْ رَجُلٌ رَشِيدٌ

گفتند ای ابراهیم درگذر از این جدال بدرستیکه آمده است فرمان پروردگار تو بعذاب ایشان و واقعاً
است بایشان عذابی که بدرستیکه آمده است بایشان عذابی که بازگردانیده نشود بحال
و دعا و خواهش • پس ملائکه ابراهیم را رو کرده روی بقصبات نهادند و آن پنج شهر بود در هر یکی صد
هزار مرد و شصت هزار زن بود چون نزدیک سدوم که یکی از آن شهرها بود رسیدند و لوط در آنجا متوطن بود
دید لوط در زمین خود زراعت میکرد پیش وی رفته سلام کرده گفتند امروز مهمان تو ایم و دوستی
آمدند فرستادگان ما لوط اندکی شد بسبب آمدن ایشان و تنگدل در کار از سینه بیرون رفت
سینه است و از تنگی سینه کنایت است از بسیار رفتن خاطر و اندوه لوط بر مهمانداری ایشان و تنگدل
برای خوش رویی و بشاشت ایشان از بدرویی قوم خود مرا نیدیشید با وجود آنکه قوم با او شرط کرده بودند
که هیچ مهمان غریب بمهمان خانه نبرند • و گفت لوط این روز سختیست مرا • آورده اند که حضرت
ملائکه امر نموده بود که تا لوط مهمان را نوبت بدر قوم خود اقرار نکند ایشان را هلاک نکنید پس لوط بایشان
گفت که بشما نرسیده خبر اهل این شهر و کار بد ایشان گفتند کار بد ایشان چیست لوط را ترسم
آمد • گفت گواهی میدهم که این قوم بدترین اهل عالمند جبرئیل میکائیل سوگند ایشان را شارت نمود که این
یک اقرار و نهاد • پس لوط با ایشان رو بشهر نهاد چون بدروازه رسید همان سخن سوی باز
گفت و چون بشهر درآمده اعاده مدعا نمود و چون بکانه رسیدند باز اقرار کرد مهمانها اقرار بر گرفتند
بعضی از قوم مهمانان لوط را دیدند جز بدیگران نمودند گویند لوط ایشان را از راه بشهر آورد
که کس ایشان را ندید مگر اهل سرای خود پس زن لوط ایشان را بدید بالدراع آمده مرد را جز داد
که بسرای لوط کس را آمده اند هیچ چشم بایشان را ندیده • و آمدند بلوط قوم او در حالتیکه میدویدند
بشتاب بسوی او بی شرمی و بی خوفی نفس ایشان میدوانید بسوی لوط و پیش از این وقت بودند
که میکردند عملها ردیه از لواطه و کبوتربازی و صفیر زدن در مجالس و در سر راهها نشستن و امثال
این قبایح پس یکبار بدر خانه لوط ریختند و گفتند ای لوط مهمانها را از سرای خود بیرون کن و بسوی
ما بده گفت لوط ایکروه من اینها دختران منند این ناریجا جهت ایشان پاکیزه ترند مر شما را پس
بترسید از خدا ترک فواحش و مرا رسوا مکنید در شان مهمانان من آیا نیست از شما مردی که
یافته هوشیار اینند دهد و از عملهای ردیه باز دارد • تزویج دختران بایشان که لوط تکلیف نمود
بشرط ایمان بود و یا در شریعت او تزویج مؤمنه بکافر جایز بود چنانکه در بدایت اسلام
پیغمبر علیه السلام دختران از دختران خود بعتبه داد و دختر دیگر بابو العاص و بعد از
آن این حکم منسوخ شد و گویند لوط از دختران دختران امت بود و اضافه ایشان
بخود برای آنست که انبیا بمنزله آبا اند در شفقت و حرمت بدختران قوم خود ملاطفت
لوط بسبب دفع فساد ایشان گفت که این دختران را تزویج کنید • قالوا

لَقَدْ عَلِمْتَ مَا لَنَا فِي بَنَاتِكَ مِنْ حَقٍّ وَإِنَّكَ لَتَعْلَمُ مَا نُرِيدُ • قَالَ لَوْ أَنَّ لِي
بِكُمْ قُوَّةً أَوْ آوِي إِلَى رُكْنٍ شَدِيدٍ • قَالُوا يَا لُوطُ إِنَّا رُسُلُ رَبِّكَ
لَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ فَأَسْرِ بِأَهْلِكَ بِقِطْعٍ مِنَ اللَّيْلِ وَلَا يَلْتَفِتْ مِنْكُمْ
أَحَدٌ إِلَّا امْرَأَتَكَ إِنَّهُ مُصِيبُهَا مَا أَصَابَهُمْ إِنَّ مَوْعِدَهُمُ الصُّبْحُ
أَلَيْسَ الصُّبْحُ بِقَرِيبٍ • فَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا جَعَلْنَا عَالِيَهَا سَافِلَهَا وَأَمْطَرْنَا
عَلَيْهَا حِجَارَةً مِنْ سِجِّيلٍ • مَنْضُودٍ مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ وَمَا هِيَ
مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ • گفتند در جواب لوط بدرستیکه تو میدانی که ما را در خود
تو حقی و بدرستیکه تو میدانی آنچه میخواهیم از لواطه • گفت لوط کاشکی میبود مرا بدفع شما قوتی
و یا اگر مرا رفیقی میبود تا بسوی دالة شما را دفع میکردم و یا پناه میگرفتم و باز میکردیم بر کسی
یعنی قبیله و عشیره • بدرستیکه ایشان منع شما توانا نبودند در حضرت که چون جبرئیل این سخن سوز لوط
شنید • گفت ای لوط رکن تو شدید است هیچ غم مخور آورده اند که لوط در خانه بسته بود
و از پس در با ایشان مجادله مینمود ایشان دیوار سور شکافتند و خواستند بکانه در
آیند لوط بسیار مضطرب و اندوهناک شد • ملائکه چون او را بآن اندوه و اضطراب دیدند
گفتند ای لوط بدرستیکه ما فرستادگان پروردگار توایم و برای عذاب نازل شده ایم در دل قوم
دار ایشان نخواهند رسید بتو اضرار و ایذا لا قدم از میان بیرون نه و ایشان را بما گذار
پس لوط در سر گشودن ایشان را افتاد شدند و قصد فرشتگان کردند جبرئیل پیش آمد پر خود
بر روی ایشان مالید همه کور شدند و از خانه بیرون دویدند و میگفتند که حذر کنید مهمانان
لوط ساحرند و ما را بسحر کور کردند جبرئیل گفت ای لوط پس به برکت خود را دوباره
از شب یعنی بگذشتن بعضی از شب ابن عباس گفته که بر آنها را در تاریکی شب تا کسی شما را
نه بیند و باید که واپس نه نگرد از تاریکی پس همه را باین وجه بر مکر زنی خود که کافر است
و در روایت آمده که چون لوط با اهل خود از شهر بیرون آمد ایشان را گفت باز پس مگرید
تا عذاب بشما نرسد چون باره راه رفتند آواز سخت شنیدند هیچکس باز پس نگریست
مگر زن لوط که باز پس نگریست و گفت واقوماه و بر ایشان تأسف خورد ناگاه سنگی
بر سر او فرود آمده هلاک شد و صحیح آنست که لوط آنرا با خود نبرد • بدرستیکه
است او را آنچه رسید بایشان یعنی او نیز چون با قوم کفار هلاک خواهد شد و لوط از غایت
دلتنگی فرمود که کی خواهد شد هلاک آن جبرئیل گفت بدرستیکه موعد ایشان صبح است
آیا نیست صبح نزدیک • پس آنوقت که آمد فرمان ما بعذاب ایشان جبرئیل را فرمودیم
تا پر خود را در زیر شهر ایشان کرده برداشت • اهل آسمان بانگ سگ و خروس

شنیدند • پس حکم کردیم تا بفکنند • و ما بقدرت کامله خود گردانیدیم زبر آن شهر را زیر آن یعنی سرنگون
ساختیم و باریدیم بر آن شهرها بعد از سرنگون شدن سنگی از گل سخت شده چون آجر و آن
سنگها یا بود بر هم نهاده یعنی پاره پاره آمده و در حالتیکه نشان کرده شده بود بخطوط سیاه و سفید
و یا سیاه و سرخ و در زاد المسیر آورده که بعضی از آن سفید بود و در آن نقطهای سیاه و بعضی
سیاه و در آن نقطهای سفید • و یا نام کسی که بر باریدن در آن نوشته بود از پیش پروردگار تو
یعنی در علم او و یا در خزاین او و در بعضی تفاسیر آمده که سنگ بزرگ آن مساوی خود بود و خورد
آن چون سبو بود • و قولی آنست که سنگ با آنها باریده که در دیار خودشان نبودند پس هر کس از شان
در دیار خودشان نبودند سنگی مقرر نام وی بر سرش آمده هلاک شد • و نیست آن سنگ عذاب
از ستمکاران در رحمت ایشان سوی استحقاق آن جهت که ایشان سنگ باران نموده از ابو سعید خدری
روایت است که آنکه از کسی که لواطه میکردند از قوم لوط از سی نفر بیشتر و از چهل نفر کمتر بودند در حضرت
چهل هزار مرد سوی هلاک ساخت بسبب آنکه ترک امر معروف و نهی از منکر میکردند ابو بکر عباس گفت
از ابو عبد الله مبارک سید هم که زنان ایشان را بکنار مردان مواخذه فرمود گفت چنانکه مردان بدان
مشغول بودند زنان نیز بزنان مشغول بودند • وَإِلَى مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا قَالَ
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ وَلَا تَنْقُصُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ
إِنِّي أَرَاكُمْ بِخَيْرٍ وَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ مُحِيطٍ • وَيَا قَوْمِ
أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ
وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ • بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ
مُؤْمِنِينَ • وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِحَفِيظٍ • قَالُوا يَا شُعَيْبُ أَصَلَاتُكَ
تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا أَوْ أَنْ نَفْعَلَ فِي أَمْوَالِنَا مَا
نَشَاءُ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْحَلِيمُ الرَّشِيدُ • و فرستادیم بمردم مدین برادر ایشان شعیب بود گفت ای قوم
بپرستید خدای را که مر شما را نیست خدایی جز او و مکاهید یکدیگر را در پیمانه و ترازو و مستنجید بر نبوت
بدرستیکه من مر شما را تواناگر و در فراخی نعمت و محتاج نیستید تا خیانت شما و رسم حق
گذاری آنست که مرد مر اموال خود را بهره مند سازند و نه آنکه از حقوق ایشان باز گیرند بدرستیکه
من میترسم بشما بین خیانت در مال یکدیگر که میکنید از عذاب روز احاطه کننده شما
که کس از آن نرهد و ایکروه من تمام بپیمائید پیمانه را و تمام بسنجید ترازو را بعدل و راستی و آنقوم
با وجود خیانت در کیل و وزن هر چه میخریدند از بها آن چیز کم میکردند و اطراف درهم و دینار
را میبریدند و کم میکردند مردم را جز بنا ایشان را یعنی هر چه میخریدند یکمنی از قیمت و از درهم

و دینار ببرید و بناهی مجید در شهر خود در حالتیکه پناه گارانید در امر دین و در مصالح آخرت • بجهت آنکه
که هشت بر شما بعد از ترک حرام بهتر است مر شما را از آنچه بخیانت جمع کنید اگر هستید باور دارندگان
گفتار مرا و نیستم من بر شما نگهبان که شما را بقهر و جبر از قبایح باز دارم • و باز از عذاب محافظت
نمایم • چون شعیب هیچ نماز و طاعت میکردانید از جهت گفتند قوم او کرای شعیب آیا نماز
تو که میگذارد میفرماید ترا آنکه ترک کنیم ما آنچه میپرستیدند پدران ما از بتان و یا دست
بداریم از آنچه میکنیم در مالهای خود و آنچه میخواهیم از نقصان کیل و وزن و غیر آن بدرستیکه
تو هر آینه بردباری در امور و راه یافته و صف کردن قوم شعیب سوی جهت آنست که او
نزد ایشان بصفت علم و رشد مشهور بود یعنی چون علم و رشید نزد مردم پس
این دعوی خیانت از تو بعید و بدیع است • قَالَ يَا قَوْمِ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كُنْتُ عَلَى
بَيِّنَةٍ مِنْ رَبِّي وَرَزَقَنِي مِنْهُ رِزْقًا حَسَنًا وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ
إِلَى مَا أَنْهَاكُمْ عَنْهُ إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي
إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ • وَيَا قَوْمِ لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شِقَاقِي
أَنْ يُصِيبَكُمْ مِثْلُ مَا أَصَابَ قَوْمَ نُوحٍ أَوْ قَوْمَ هُودٍ أَوْ قَوْمَ صَالِحٍ وَمَا
قَوْمُ لُوطٍ مِنْكُمْ بِبَعِيدٍ • وَاسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ إِنَّ
رَبِّي رَحِيمٌ وَدُودٌ • قَالُوا يَا شُعَيْبُ مَا نَفْقَهُ كَثِيرًا مِمَّا تَقُولُ وَإِنَّا لَنَرَاكَ
فِينَا ضَعِيفًا وَلَوْلَا رَهْطُكَ لَرَجَمْنَاكَ وَمَا أَنْتَ عَلَيْنَا بِعَزِيزٍ • قَالَ
يَا قَوْمِ أَرَهْطِي أَعَزُّ عَلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَاتَّخَذْتُمُوهُ وَرَاءَكُمْ ظِهْرِيًّا
إِنَّ رَبِّي بِمَا تَعْمَلُونَ مُحِيطٌ • وَيَا قَوْمِ اعْمَلُوا عَلَى مَكَانَتِكُمْ إِنِّي عَامِلٌ
سَوْفَ تَعْلَمُونَ • مَنْ يَأْتِيهِ عَذَابٌ يُخْزِيهِ وَمَنْ هُوَ كَاذِبٌ
وَارْتَقِبُوا إِنِّي مَعَكُمْ رَقِيبٌ • گفت شعیب ای قوم من خبر دهید اگر باشم
بر بصیرت و حجت از نزد پروردگار خود و روزی داده باشد از نزد خود روزی نیکو یعنی نبوت و رسالت
با مال حلال بی خیانت چه مرویست که شعیب صاحب مال و منال بود و یا مراد حلال
ارزانی داشته و سعادت روحانی و جسمانی فرموده روا باشد که من در دعوی خیانت
کنم و در امر و نهی او مخالفت نمایم و نمیخواهم که مخالفت کنم شما را و بروم بسوی آنچه من شما را
از آن نهی میکنم از خود مرتکب آن شوم بلکه از بهر چه شما را باز میدارم خود نیز از آن باز
ایستم نمیخواهم مگر بصلاح آوردن کار شما را مادام که توانم اصلاح را یعنی غرض من نیست
مگر اصلاح شما بامر معروف و نهی از منکر و نیست توفیق من در امور و یاری رسیدن
بسر حد صلاح و صواب مگر بهدایت خدا بر وی تکیه کردم که قادر است بر همه چیز

وغیر او عاجز شد • و بسوی او باز میگردد هر هر بنیت کنم پس ایذا و آزار شما را نمی‌ورزم
و اگر وی من باید شما را بر آن ندارد دشمنی و ستیزه کاری من با شما بجهت صلاح آنکه برسد شما را
مانند آنچه رسید گروه نوح را از طوفان و یا گروه هود و صالح را در صرصر و یا گروه صالح را در صیحه
و ستیزه گروه لوط از شما دور نیست نزدیک اند در زمان و مکان یا و اگر از امم السابقه عبرت
نمیگیرید باری از ایشان عبرت گیرید و طلب آمرزش کنید از پروردگار خود با ایمان پس
رجوع کنید بعبادت او بی‌انباز و از پرستش غیر او برگردید بدرستیکه پروردگار من مهربانست
بر مستغفران صلت دارنده و افاضه کننده لطف و احسان بایشان چنانکه بود
کسی بود شته شد با و عطا و احسان کند • گفتند قوم او و هنگام استماع این وعظ کردند
ای شعیب ما فهم نکنیم بسیاری از آنچه میگویی از وجوب توحید و حرام بودن کم سنجیدن و ایمان
از روی عناد و انکار میگفتند • و بدرستیکه ما میبینیم ترا در میان خود ما بی‌قوت در دفع
ما و یا ضعیف و بجهت این آزار بتو نمیزنیم و اگر نبودی قوم تو بدین ما و ما ایمان ترا میزنیم
نمیشتیم هر آینه ترا سنگ رسکوبیم و در حط عبارت از سه نفر است و یا ۵ نفر و گویند
تا هفت نفر و ایشان چندین هزار بودند • و نیستی تو بر ما عزیز و ارجمند و مکرم از عزت تو
مانع رجم تو بشود و این کلام از عادت سفهاست که در مقابل حجت زبان تهدید بگشایند
گشتند • گفت شعیب در جواب ایشان ای گروه من آیا عشیره من عزیزتر نزد شما از خدا
و فراگرفته اید شما امر خدا را در قفا و پس پشت افتاده مانند چیز فراموش شده بدرستیکه
پروردگار من بغیر علم او با آنچه شما میکنید احاطه کننده است بر وجهی که هیچ چیز بر او پوشیده
و پنهان نیست و شما را بر آن جزا خواهد داد • و ای گروه من بکنید در حالت و مهلت
خود از شرک و استقامت و حیات در کیش و روش بدرستیکه من نیز عامل کننده ام در کار خود
زود باشد که بدانید آنکه من بر حقم نه شما و کیست که بیاید او را عذاب رسوا کننده
و کیست او دروغ گوینده است و انتظار برید و چشم در راه باشید چیزی را که میگوئید از آمدن
عذاب بدرستیکه من نیز با شما از جمله منتظرانم • و لما جاء امرنا نجینا شعیبا
والذین آمنوا معه برحمة منا • و اخذت الذین ظلموا الصیحة
فاصبحوا فی دارهم جاثمین • کان لم یغنوا فیها الا بعدا لمدین
کما بعدت ثمود • و هنگام آمدن عذاب ما نجات دادیم شعیب را و آنرا که
ایمان آورده بودند او را بجنبش لشی از ما که آن اعطای توفیق و الطاف بود و ایشان
هدایت میافتند و از عذاب میرهیدند و بگرفت آنرا که کافر بودند آواز جبرئیل آواز
بلند ایشان را صدا کرد و گفت همه بمیرید همه پس گشتند در سرای خود مردگان و بزمین
افتادگان

وصفناه ناجینه بالفتح ثلاث
ای نامنه و گرسنی اقام و بنی
والتی والمغنی المنزل الذی
غنی به اهله ثم طعنوا اوام
ح

افتادگان و بکار ماندگان گویا هرگز اقامت نکرده بودند در آن دیار • بدانید که دوری از رحمت هلاک
است رفتن مدین سو • چنانکه دور از رحمت و هلاک شدند قوم ثمود و ایشان را بقوم ثمود تشبیه کرد
بجهت آنکه عذاب هر دو قوم صیحه بود و از این مجانست ثقلست هر عذاب هیچ امت یکی نشد
مگر قوم شعیب و صالح • و البته بتحقیق فرستادیم بجانب ایشان رسول و اهل مدین سو از قوی • و لقد
ارسلنا موسی بآیاتنا و سلطان مبین • الی فرعون و ملائه فاتبعوا
امر فرعون و ما امر فرعون برشید • یقدم قومه یوم القیمة
فاوردهم النار و بئس الورد المورود • و اتبعوا فی هذه لعنة
و یوم القیمة بئس الرفد المرفود • ذلک من انباء القری نقصه
علیک منها قائم و حصید • و ما ظلمناهم و لکن ظلموا انفسهم
فما اغنت عنهم آلهتهم التی یدعون من دون الله من شیء لما
جاء امر ربک • و ما زادوهم غیر تتبیب • و کذلک اخذ ربک
اذا اخذ القری و هی ظالمة ان اخذه الیم شدید • ان فی ذلک لآیة
لمن خاف عذاب الآخرة ذلک یوم مجموع له الناس و ذلک یوم
مشهود • بعد از آن بیان قصه موسی و هارون و بیان
و معجزات خود فرمود که صحت نبوت آنحضرت بود و بر حجت غالب و روشن که آن
عصا بود و تخصیص آن بذکر بجهت زیادتی وضوح آنست الی صدر سفر یاد • ما موسی
با آیات و حجج بینه فرستادیم بسوی فرعون و گروه او رشد افراد از قوم او پس پیروی
کردند آنگروه فرمان فرعون را در کافر شدن و نکردند موسی • و نبود کار فرعون بر نهج
رشد و صواب • پیش رو میکرد قوم خود سو ایشان را تابع او شوند در روز رستخیز
پس ورود ایشان با آتش دوزخ است بدمکانیست آنجا ورود یافته شده آتش
دوزخ هر هر کس سو عاقبت این باشد در امر او رشد و رشادی نیست • و از پی در آمده
شدند فرعون و قوم او در دین سر را لعنت سو هر دو از رحمت است و هلاک
و در روز قیامت نیز هر دو از رحمت هر موجب عذاب ابدیست و عقاب سرمدی
در پی این لعنت • بد عطا یست داده شده بایشان یعنی لعنت هر جهان • این خبر از اخبار دیهای
که رفته مرد و لعنت است بعد از لعنت یعنی لعنت پی در پی • این خبر از اخبار دیهای
هلاک شده است که میخوانیم قصه آنرا بر تو که از آن دیها باقیست و بعضی آبادان
مانند زرع قایم ایستاده و بعضی از آن مفقود و خراب و درهم کشته چون کشت درو
و گویند قایم آنست که اثر آن دیده شود چون دیار عاد و ثمود و حصید آنکه آثار آن

ومنها نوح هو الا
معلوم

باقی باشد چون دیار قوم نوح • و بستم نکردیم بر اهل دیهای هلاکت ایشان و لیکن ایشان ستم کردند
بر نفسهای خود بارتکاب آنچه موجب عذاب ایشان باشد پس نفع نرسانیدند و قدرت
دفع ندشتند از ایشان آن خدایانی که از فرط غوایت و جهالت میخواندند و میپرستیدند بجز از
ارخدا یعنی آلهه باطله باز نداشتند از ایشان از هیچ چیز و هنگامیکه آمد فرمان پروردگار تو بعذاب
ایشان و نیفزودند ایشان را جز هلاک کردانیدن و زیان رسانیدن • و ماند این گرفتن است
گرفتن پروردگار تو چون بگیرد اهل دیهای سو • و حال آنکه اهل آن دیها ظالمانند بر خود بارتکاب
کفر و شرک بدرستیکه گرفتن خداوند دردناک و سخت و از آن گرفتن کسی را یارای دفع
نیست بدرستیکه در یکی یاد کردیم از نزول عذاب بامتان گذشته هر آینه عبرت است مر کسی
که ترسد از عذاب آخرت یعنی تامل و تفکر کند در آن تا عالم شود بآنچه بامتان گذشته گذشته
و رسیده نمونه و خبریست هر حقیقتا برای مجرمان مهیا شده در آخرت تا از آن عبرت
شوند و بعمل صالح کوشند • و آن روز قیامت و زمان آخرت روزیست که جمع کرده شود در آن
مردم یعنی همه خلایق سو در آن جمع کنند و آن روزیست حاضر کردانیده شده در وی اهل
آسمان و زمین و باز پس نداریم آنرو سو مگر برای گذشتن مدت آشمرده و معین و مقرر
آمده هر حکمت مقتضی است تاخیر شود قیامت حاضر کردد • یوم یأت لا تکلم
نفس الا باذنه فمنهم شقی و سعید • فاما الذین شقوا ففی
النار لهم فیها زفیر و شهیق • خالدین فیها ما دامت السموات
والارض الا ما شاء ربک ان ربک فعال لما یرید • و اما الذین
سعدوا ففی الجنة خالدین فیها ما دامت السموات والارض
الا ما شاء ربک عطاء غیر مجذوذ • فلا تک فی مریة مما یعبد
هؤلاء ما یعبدون الا کما یعبد آباؤهم من قبل و انا لموفوهم
نصیبهم غیر منقوص • و لقد آتینا موسی الکتاب فاختلف
فیه و لولا کلمة سبقت من ربک لقضی بینهم و انهم لفی شک
منه مریب • و ان کلا لما لیوفینهم ربک اعمالهم انه بما یعملون
خبیر • فاستقم کما امرت و من تاب معک و لا تطغوا انه
بما تعملون بصیر • روزی که آید برای خدا که سخن نگوید هیچ کسی تا او را نفع رساند آن سخن
از جواب و یا از شفاعت مگر باذن و دستور خدا و این در موقف خاص شده و اما
در موقف دیگر شده در اجازت سخن گفتن نشد لقوله یوم لا ینطقون و لا
یؤذن لهم فیعتذرون پس بعضی از ایشان بدبخت شده هر مقر ضار و مبتلا دوزخ
خالدین

جای او شده و ایشان اهل کفر و طغیان باشند • و بعضی نیک بخت هر بموجب و علم و مشیت ازل
او گشت • و آنها مؤمنان و متقیان باشند • در حضرت هر روز قیامت چون خلق را باز زنده کند در قبل حضرت
رب الارباب بدارسد که همه انبیا و صدیقان و شهیدان حاضر باشند و فرشتگان صف
کشیده ندارسد کیست پرستیده باشد مراجعی پرستش کسی را زهره جواب نباشد دیگر
ندارسد فرشتگان هر جمع عمر خود شان از بدایت خلق عالم تا نهایت فنا طاعت پرورده
باشند آواز کشند و بزبان ذلت و عجز اعتراف نمایند که سبحانک ما عبدناک حق
عبادتک و این هنگامیکه آنان باشند همه عمر خود را بیک سجود و رکوع بسر برده باشند • و یا
تسبیح که یسبحون اللیل والنهار • اشاره بآن است از شفیق بخیر نفسست که هلاکت
سعادت بیخ است • مرد دل و بسیاری گریه و نفرت از دنیا • و گاهی اهل و شرک
و نه شقاوت نیز بیخ است • سختی دل و خشکی دیده • و رغبت بسیار بدنیا و اعتبار
و طول امل و بیحیایی • پس اما آنانکه بدبخت شده پس در آتش هر خواهند
در آن آتش فریاد سخت و ناله زار زفیر صوت شدید را گویند و استعمال آن در اول صوت
حمار است • پس شبیه فرموده آواز شقیان را بانگ حمار • جاوید باشند در آن تا دامیکه
آسمانها و زمینها باشند • اینکلمات در عرف عرب برای تابید و خلود است • پس ام دوزخیان
بدوام آسمان و زمین بسته باشد • چه نصوص دال تابید اهل نار است • و انقطاع دوام
ارض و سما وارد است • و گویند مراد سموات و ارض آخرت است و یا مراد از سموات
ارض فوق و تحت اند یعنی تا دام هر دام بالا و زیر ایشان در دوزخ باشند • مگر آنچه خواهد خدا
که ایشان را از عذاب نار بعذاب زمهریر منتقل سازد • و یا بعذاب دیگر غیر از عذاب
آتش دوزخ از انواع عذاب و عقوبت و یکی از آنها عذاب آتش دوزخ است پس
استثنی از خلود از عذاب نار باشد • نه از خلود در دوزخ • بدرستیکه پروردگار تو کننده
است هر چیز را که خواهد از عذاب بدون اعتراض معترض و منع مانع • و اما آنانکه
بخت شدند پس ایشان در بهشت باشند جاودان در آن تا دامیکه آسمانها و زمینها
اینها نیز عرض تابید و تخلید است • و یا آسمان و زمین آخرت و باقی و تحت • مگر آنچه خواهد
پروردگار تو ایشان را از انواع نعمت هر فوق حسنت باشد • عطا خواهد خدا
و یا مرتبه ایشان باشد • و یا مراد تعلیق امر محال است هر آنی مشیته الله بخروج ایشان
از بهشت • عطا داده خدا اهل بهشت را عطا منقطع یعنی ممتد الی غیر النهایه • و چون
حقیقت ایمان قصه کفار فرمود • و آنچه بر ایشان نازل شده از عذاب دنیا و عقبی
در عقب آن برای تسلی حضرت رسالت و تهدید کفار • که میفرماید • پس مباش

در کان بعد از آنکه بر حال امم سالفه واقف شده‌ای و بدی عاقبت ایشان را دانستی خطاب بحضرت رسالت
و در حقیقت راجع بامت یعنی در شک مباش از آنچه میپرستند آنها دنی را پرستند آنها مگر همچنین
میپرستند پدران ایشان پیش از این و بتحقیق رسیده آنچه بپدران ایشان نازل شده
از انواع عقوبت و نکال پس حال این پسران نیز چنان خواهد شد و بدرستیکه تمام رسانیدیم
ایشان نیم بهره ایشان را از عذاب چنانکه بپدران ایشان رسانیدیم در حالتیکه آن نصیب
ناکاسته باشد و یا مراد نیز ابوجهل تمام باشد ایشان رسانیدیم و لیکن ایشان کفران نموده
بعبادت اوثان مشغول شدند پس وقوع عذاب ایشان را لازم شد و هر آینه
دادیم موسی را تورات پس اختلاف کرده شد در آن یعنی قوم او اختلاف کرده بعضی
بآن گرویدند و بعضی کافر شدند مانند جحاف قوم تو یا پیغمبر در قرآن پس قول اندوهگین
مباش و بار غم بر دل منه و اگر نبود کلمه پیش کرده از پروردگار تو بتاخیر عذاب کافران
تا بقیامت برای مصلحت هر آینه فیصله کرده شدی میان قوم موسی در دنیا بنزول عقاب یا
یعنی مطلقا بعذاب مستاصل کننده و بحق از آن نجات نیافتی و بحق از باطل ممتاز نشدی و بدرستیکه
کفار قوم تو هر آینه در گمانند از قرآن گمانی بریب افکننده دل را مضطرب عقل را
شوریده و یقین را زایل نماینده شبهه و یا قوم موسی در شک اند از نبوت تو و یا از قرآن
و بدرستیکه همه مختلفان مؤمن و کافر را خواه از امت موسی و خواه از امت تو خواهد داد
ایشان را پروردگار تو بالتمام جزای عملهای ایشان را بدرستیکه او بآنچه میکنند دانا و آگاه
است و چیزی از او فوت نشود اگرچه مخفی و خفی باشد و بعد از بیان امر مختلفان در توحید
و نبوت و شرع و عد و وعید پیغمبر خود را امر میفرماید باستقامت در شرایع بر نهجیکه نازل
شده بر و میفرماید پس بیفتم و ثابت باش همچنانکه فرموده شده و باید که مستقیم
شوند آنانکه برگشته اند از کفر و ایمان آورده اند بتو و بیرون مروید از حدود خدا
و در مگذرید بزیاده و نقصان و بدرستیکه خدا بآنچه میکنید بینا است پس خواهد داد
بر آن و بدانکه مستقیم در طریق شرع و قرآن کسیست که بر اوامر و نواهی آن ثابت و قدم باشد
و از راه راست حق بر نگردد تا آنکه مرحله قبله و قال بمنزل وصال رسد و چون سلوک
حقیقی سلوک است در جمیع احوال بر جاده شرع حضرت ذو الجلال و بر نهج مأمورات
او سعی نماید و هیچ وجه شبهه اعوجاج و انحراف نباید و از طریق افراط و تفریط محفوظ
باشد و چشم از ماسوی حضرت بالکلیه بتوجه حضرت مولی شود و این غایت شرف دارد
از این جهت در جمیع قرآن آیه سخت تر از این آیه بآن حضرت نبود و لهذا فرمود شیطانی
سورة الهود و بعد از امر باستقامت نهی مردم میکند از مداهنه در امور دین و از تمایل

فی الدین میفرماید ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وما لکم من دون الله
من اولیاء ثم لا تنصرون ۞ واقم الصلوة طرفی النهار
وزلفا من اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک
ذکری للذاکرین ۞ و بمیل مکنید چه جای میل بسوی آنانکه ستم کردند بخود و بمنع خود
و مقاومت ایشان نکنید در ظلم و راضی بآن نشوید و شریک در آن در جزیرت که سبب نمود
هر که ظالم را دعا کند و بقای عمر او را حاجت دارد ظاهر گردیده است در زمین او و از جمله میل
است تعظیم و اختلاط و اظهار محبت و طمع در هدایای ایشان سفیان ثوری گفته هر کس
برای ظلمه قلم تراشد و یا مرکب بدوات ایشان ریزد و یا کاغذ بایشان دهد که موجب
ظلم در آن کاغذ نویسد با ایشان شریک است و مرویست در جهنم وادیست در
سکان نشوند مگر ظالمان که در آن که بر ملوک و سلاطین باشند الی صاحب حقیقی میفرماید در میل اندک
نظلمه مباشید پس رسید بشما آتش دوزخ پس میل اندک در سبب وصول بنیرانست چگونه شبهه
حال متوجه نفوذ باشد و نیست مر شما را بجز از خدا دوستان در عذاب از شما بازدارند پس
شما یاری کرده نشوید و مرویست روز قیامت منادی از خدا ندا نماید این الظلمة و یاران ایشان
پس همه را جمع کرده حتی قلم تراشندگان را در تابوتها از آتش قعر دوزخ اندازند و مرویست در زبر
خدا چیزی کمتر از رفتن عالمی نزد عالمی نباشد ابن دباب گفته سر مرد را نشستن بهتر
از در سرای ظلمه نشستن و از سفیان پرسیدند اگر ظالمی در بیابان تشنه باشد میترسد موت
آب توان داد مزبور و نه گفتند اگر دهند ببرد گفت ببرد و آورده اند در موفق و زیر عراق
در پس امام نماز میکرد امام آیه ولا ترکنوا آه خواند موفق ضربه زده بر هوش شد بعد سؤال کرد
گفت آیه در باب ظالمان آمده است ابطالم پس حال ظالمان چگونه باشد و چون توبه نماز موجب
رقت قلب و خوف و خشیت و ترک علم و بر فلاح است در عقب این میفرماید و بپای
دارید نماز را با شرایط و ارکان در هر دو طرف روز و ساعتهای نزدیک بروز از شب مراد
از دو طرف روز نماز صبح و ظهر و عصر است و مراد از زلفه نماز مغرب و عشا ابن عباس
گفته که مراد از طرفه‌ها نماز فجر و مغرب است و از زلفا اقبال نماز عشا است بدرستیکه حسنات
و خوبیها یعنی نمازهای پنجگانه مر برده بدیها و سیئات را و در وه انه که ابو الیسر هر روز هر بامدادی
زنی صاحب جمالی برای قرض بخدمت فرما آمد گفت زن بهتر در خانه دارم همراه من بیا تا بدهم چون زن
بخانه آمد در بر گرفته بوسید زن گفت از خدا بترس فرمود الی ابو الیسر پشیمان شد بمجلس پیغمبر آمده
گریان بعرض حضرت رسانید همه میفرمایند حق کسی که زن بیگانه را بوسیده باشد
حضرت جواب نداده منتظر وحی بود تا وقت نماز دیگر رسید جبرئیل آمده این آیه آورد

بدرستیکه نیکیها یعنی از نماز پنجگانه میبرند بدیها را حضرت رسالت از ابو الیسر پرسید آیا این نماز برای ما
گذاردی عرض کرد بلی فرمود این نماز کفاره آن گناه است گفتند یا رسول الله اسمی مخصوص
وی است فرمود نه همه مردم را فلذه و نیز در حدیث صحیح وارد شده که از نماز تا نماز دیگر
کفاره گناهانست در میان آنها واقع شده کبیره نباشند و ابو حمزه ثمالی گفته
که امیر المؤمنین فرمود در حضرت رسالت صلعم شنیدم که فرمود آیه واقم الصلوة آه
امیده وار این آیه قرآنست بخدا ایا مرا بشر و نذیر مبعوث گردانیده اگر یکی از شما وضو نماید
نماید ذنوب از اعضای او بریزان شود و چون بوجه قلب متوجه قبله شود از قبله منقلب
نشود تا جمیع گناهان او بریزان شود و هیچ گناهی در صحیفه عمل او نماند همچنان روزی که متولد
از مادر شده و اگر در مابین خانه از نمازهای پنجگانه کسی صادر شده باشد همچنین و بعد
فرمود یا علی منزله صلوة خمس بر امت مانند نهریست در خانه کسی روان باشد
اگر در بدن شخصی چرک باشد و هر روز پنج بار در آن غسل کند هیچ از آن در بدن آن باقی
میماند عرض کردم نه فرمود همچنین نماز پنجگانه مر امت را همین است و آن بسبب
و اقامت صلوة بندست مر بندگیرند گناهان را و اصبر فان الله لا یضیع اجر
المحسنین فلولا کان من القرون من قبلکم اولوا بقیة ینهون عن
الفساد فی الارض الا قلیلا ممن انجینا منهم واتبع الذین
ظلموا ما اترفوا فیه وکانوا مجرمین ۞ وما کان ربک لیهلک
القری بظلم وأهلها مصلحون ۞ ولو شاء ربک لجعل الناس
امة واحدة ولا یزالون مختلفین ۞ الا من رحم ربک ولذلک
خلقهم وتمت کلمة ربک لاملأن جهنم من الجنة والناس اجمعین
وکلا نقص علیک من انباء الرسل ما نثبت به فؤادک وجاءک
فی هذه الحق وموعظة وذکری للمؤمنین ۞ و صبر کن بر اشکال اوامر و نواهی
از ذاهب پس بدرستیکه خدا ضایع نگرداند مزد نیکوکاران را ۞ پس چرا نبودند از اهل
قرنها پیش از شما بودند خداوند عقلا و ورع و دارای حاجت اندیشی نهی کنند
مفسدان را از فساد در زمین تا عذاب باشان فرو نیامد و نازل نشدی مگر
اندکی از ایشان که نجات دادیم ایشان را از عقوبتها از کشتگان و از هر یکی از انبیا و اهل
ایمان ۞ و پیروی کردند آنانکه کافر بودند آنچیزی را که گردانیده شدند در آن یعنی شاهد
آرزوهای نفس کرده اهتمام در تحصیل اسباب شهوات نمودند و بودند کافران
و بجهت آن مستاصل شدند ۞ و نبود پروردگار تو یعنی شایسته حکمت و مصلحت او نبود

که هلاک کند اهل شرک و کفر و حال آنکه اهل آن تصلح آرند کان حقوق باشند و کر
خستی خدا ۞ هر آینه گردانیدی بجبر و قهر و الجا مردم را یک گروه یعنی یک دین و آیین و لیکن
این از تکلیف دور است ۞ و از شروط تکلیف اختیار است ۞ و زایل نشوند یعنی همیشه باشند
اختلاف کنندگان در حق و باطل چون یهود و نصاری و مجوس بجهت عدم تدبر در دلایل
واضحه ۞ مگر آنکه رحم کرده پروردگار تو او را بلطف و توفیق بواسطه تدبر در دلایل و ادله
مراد اهل ایمانند ۞ اختلاف در میان ایشان نیست و از برای تمکین و اختیار ۞ اختلاف
از ایشان ناشی است آفریده است ایشان را تا ثواب دهد اختیار کنندگان حق را و معاقب
کند اختیار کننده باطل را ۞ و یا معنی آنست و از برای رحمت خود در احسان و فضل است
آفریده است ایشان را ۞ و تمام شد سخن پروردگار تو یعنی وعید او ۞ فرموده هر آینه پر سازم
دوزخ را از دیوان و جنیان و آدمیان همه ایشان را یعنی از عاصیان ایشان ۞ و هر قصه و خبری
که میخوانیم بر تو خبرهای پیغمبرانست از آنچیزیست که ثابت میگردانیم بآن دل ترا تا بیارامد
و یقین تو بیفزاید و بر ادای رسالت ثبات نمایی و از ایذاء کفار شکیبا باشی ۞ و آمد
بتو در این سوره آنچه راست و درست و سند و نصیحت و یاد بودنیست مر گروندگان را ۞ و قل
للذین لا یؤمنون اعملوا علی مکانتکم انا عاملون ۞ وانتظروا
انا منتظرون ۞ ولله غیب السموات والارض والیه یرجع
الامر کله فاعبده وتوکل علیه وما ربک بغافل عما تعملون
۞ بگو ای محمد بوجه تهدید مر آنانرا که ایمان نمیآورند بکنید بر حالت و در آن تمکن اید و قدرت دارید
بدرستیکه ما عمل کننده‌ایم بهمان حالی که داریم و منتظر باشید چشم دارید بما انقلاب زمانی
و گردش روزگار را ۞ بدرستیکه ما منتظریم نزول عذاب را ۞ و مر خداراست علم
جمیع آنچه پنهان و غایب است از آسمانها و زمینها و هیچ چیز بر وی مخفی نیست ۞ و بسوی او
نه بغیر او بازگردد همه کارهای ایشان پس پرستش کن مر او را و توکل کن بر او در مقدم و پیش بنا
توکل شبهه است بر آنکه نفع توکل بعبادت است و بعبادت میرسد و توکل هیچ دخلی
بعبادت ندارد ۞ و نیست پروردگار تو بخبردار آنچه میکنند بندگان و حقیقی خطاب بمحمد و بواسطه
همه مردم اند یعنی خدا بخبر نیست از آنچه شما میکنید ای مردم سورة یوسف ۴
مکیة مائة واحدی عشرة آیة بالاجماع فی حدیث ابی بن کعب من قرأ سورة
یوسف فانه ایما مسلم تلاها وعلمها اهله وما ملکت یمینه هون الله علیه
سکرات الموت واعطاه القوة ان لا یحسد مسلما ومن قرأها فی کل یوم
او لیلة بعثه الله یوم القیمة وجماله مثل جمال یوسف ۞ ولا یصیبه فزع

وکان من خیار عباد الله الصالحین من مجموع الرایق من طب الائمة من کتبها
وحملها فی منزله ثلاثة ایام ثم حرقها فی بعض حلها ران بلته استحلها میر
السلطان وصار له قدرا وجاها • بسم الله الرحمن الرحیم • الر تلک آیات الکتاب
المبین • انا انزلناه قرآنا عربیا لعلکم تعقلون • نحن نقص
علیک احسن القصص بما اوحینا الیک هذا القرآن وان
کنت من قبله لمن الغافلین • اذ قال یوسف لابیه یا ابت
انی رأیت احد عشر کوکبا والشمس والقمر رأیتهم لی
ساجدین • قال یا بنی لا تقصص رؤیاک علی اخوتک فیکیدوا
لک کیدا ان الشیطان للانسان عدو مبین • وکذلک یجتبیک
ربک ویعلمک من تأویل الاحادیث • ویتم نعمته علیک
وعلی آل یعقوب کما اتمها علی ابویک من قبل ابراهیم
واسحق ان ربک علیم حکیم • لقد کان فی یوسف واخوته
آیات للسائلین • الر از دو بعضی اینکه یعنی انا الله اعلم و با الف عبارة از الله است و لام
لطیف و را از رؤف و با الف اشاره بانفراد است و لام لطف و را برحمت لطیف
بانفراد و بربوبیت و لطف منی بالهم مغفرت و رحمت منی بجاذبه و قول اول اصوب
این آیات و با این سوره آیهای کتابیست واضح است منه آن و با ظاهر اعجاز آن و بارشاد
کننده حلال و حرام • در روایت آمده که یهود از بعضی اشراف عرب پرسیدند در اجتهاد
سؤال کنید که سبب انتقال آل یعقوب از شام بمصر چه بود این سوره نازل شد بدینکه
ما فرستادیم کتاب را مراد این سوره است در حالتیکه قرآن تازیست بعضی از قراء
گفته که تسمه جزو باسم تکلمیست یعنی ما این سوره را بلغت عرب فرستادیم تا باشد که شما
فهم کنید و حجت بشما لازم شود چه اگر بلغت دیگر میفرستادیم در فهم آن عذر می آوردید
معنی آنیم ترا بهترین قصه‌ها را • در معالم آورده که بهتر است باشتمال عجایب و غرایب و نکتها
و عبرتها چه آن متضمن ذکر انبیاست و صلحا و ملائکه و شیاطین و جن و انس و انعام
و طیور و سیرت ملوک و آداب ممالک و طریقه تاجران و ذکر عقلا و سفها و اطوار
احوال آدمی و مکر زنان و ذکر توحید و فقه و علم تعبیر خواب و آداب سیاست
و تدبیر معیشت است و لهذا درین سوره بطنابها گسترده قصه یوسف بتفصیل
ذکر خواهد یافت حقتعالی میفرماید ما بر تو میخوانیم نیکوترین قصه‌ها را بوحی کردن ما
بسوی تو این سوره را که خوانده میشود و بدرستیکه تو بودی پیش ازین از بی‌خبران

از دانستن

نزد بدر آمد • گفت ای پسر تا چه رسیده که رکعت بر بنده و یوسف خواب خود را تقریر کرد چون برادران شنیدند
حسد زیاد کردند • و با خود گفتند این خواب دلالت بر بیش و افزون وی بر ما دارد و بهمه مردم و بر تو بلند
و در جه از حسد و حکم بود زیرا که ما تمام او از دو قبیله است • فرط محبت یعقوب بیوسف بود که شاخص
یوسف را از خود غایب نمی‌نمود • در اوایل روز ده سالگی شب جمعه در کنار یعقوب خوابیده بود
دید آفتاب و ماه و یازده ستاره از آسمان فرو آمده سجده وی کردند یوسف از دهشت بیدار شد
تقریر بدر کرد یعقوب گفت • امر تو بلند خواهد یافت و ستاره اشاره برادران است و شمس و قمر
اشاره بیعقوب و عائله که بر وی بر تعظیم و تکریم یوسف کنند • فکر کرد که اگر برادران یوسف
این را شنوند و این تعبیر خواب وقوف تمام • و حاضر جواب اند در آینه قصد وی کنند •
گفت ای پسر که تصغیر از روی شفقت • و کمال محبت است و رافت حکایت مکن و خواب
خواب خود را ببرادران خود که حیله کنند هلاک تو حیله کردن بسبب وسوسه شیطان بدرستیکه
شیطان آدمیزاد دشمنیست عیان و همچنانکه برگزید ترا و تمام نعمت بر تو و بر فرزندان یعقوب یعنی آنها
تست برادران بر خواهد گزید ترا بر پروردگار تو بنبوت و پادشاهی و بیاموزاند ترا از تعبیر خوابها
از قتاده نقلست که در عهد یوسف که تعبیر خواب را بهتر از یوسف نمیدانست و تمام گفت نعمت
خود را که بنبوت است و نعمت دنیا بنعمت عقبی ضم کند بر تو و بفرزندان یعقوب یعنی آنها
که بعد بودند از اولاد اولاد او مراد برادران یوسف اند حقتعالی ایشان را باسلام و توبه از گناه
صادر شده بود و بمثوبات و مغفرت رسانید • و باجماع امامیه برادران یوسف پیغمبر
نبودند و لیکن حقتعالی توفیق داده نعمت توبه و مغفرت یافتند • همچنانکه تمام کرد
نعمت نبوت را بر پدر تو پیش ازین مراد جد است و پدر جد یعنی ابراهیم را خلت و رسالت
و نجات از آتش نمرودی و اسحق را بنبوت • و افراج یعقوب و هبوط وی از صلب او
بدرستیکه پروردگار تو دانا است باینکه استحقاق اجتبا دارد • استوار کار و درست کردار
آنچه کند بوفق حکمت و مصلحت باشد • بعد از تمهید مقدمه شروع بقصه نموده میفرماید
بتحقیق است در قصه یوسف و برادران او نشانهای قدرت و دلایل برای سؤال
کنندگان از این قصه • و یکی از برادران یوسف بنیامین بود مادری
که بسر ایشان حاله بودند • و آنها یهودا و روبیل و شمعون و لاوی و زبالون و یشجر بود
و چهار دیگر پدر سر ایشان از زنان کنیز دیگر بودند و آنها دان و نفتالی و جاد و اشر
بودند • و یوسف در حسن از همه بیش بود • مرویست که حقتعالی چهار دانگ حسن
بیوسف داد و دو دانگ دیگر بجمیع بندگان ابو سعید خدری از حضرت رسالت
روایت کرده که فرمود شب معراج مرا بآسمان بردند یوسف را دیدم با حسنی عجب
ولا فخر

و لطافتی غریب تعجب کرده پرسیدم جبرئیل گفت یوسف است • اصحاب آن سید احباب پرسیدند یوسف
چگونه دیدی فرمود چون ماه شب چهارده • و میان ستارگان آسمان کعب الاخبار روایت کرده
که خدا صورت همه پیغمبران آدم نمود جدا جدا در طبقه ششم یوسف را دید تاج بر سر نهاده
و چوب دست پادشاهی در دست و ردای کرامت بر دوش بهفتاد هزار فرشته در پیش و هر فرشته از نسبت
هفتاد هزار از چپ همه آواز تهلیل و تسبیح برکشیده و در دست سبز سعادت در پیش • جبرئیل
در دست تیر شرف • آدم عرض کرد خدایا این کیست خطاب مستطاب از حضرت رب الارباب
در رسیده که نور دیده • و سرور سینه تست • و شخصیست از فرزندان تو • همه مردم او را
حسد برند و رشک خورند بعطا که باو خواهیم کرد عوض کرد چه عطا و نمود حفظ تمام از خشم
مالا کلام آدم عم و برادر برگرفت و بوسه از چشم و سر گرفت گفت لانا سف یا بنی
و انت یوسف • در حسن نادره زمانه و در صباحت سر آمد زمان پس اول کسی که او یوسف
نام نهاد آدمست • در حضرت که آدم اول دم در جمال یوسف بود • جوز از شیوه تهمه جزو
ان نود و دو حسن زیاده شده حقتعالی بیوسف آنرا داده • و گفته اند در جمال یوسف که
شب تار در روی آن یار ابرار چون روز شب از روشن می‌نمود • و او جعد مو و فراخ چشم
سرو قد و سطبر ساعد و باریک میان و خورد دندان و تیز بینی در رخ راست او خالها سیاه
بود • و در میان هر چشم او نوری بود که بند شبی ماه تابانست چون در حال سخن گفتن و خندیدن
او را در یافتی نوری از دندانهای او تافتی که و دیوار را روشنایی اند خبر • و لطافت اهالیست
در اندام آنحضرت چه بود که اگر آب خوردی بید اکشتی گویند حسن از حد بیش آسمی بر اثر
گرفته و اسحق از اندیشه سیاه او را بصورت حور العین آفریده بود القصه چون یوسف
بسد تقریر کرد بگمان آن وصیت فرمود • و باجتبا و اتمام نعمت حضرت عزت او را
مژده داد و بعضی از زنان برادران وی این قصه شنیدند نماز شام بر برادران صورت
حال باز گفتند عرق حسد ایشان بنده بر دفع آن برگزیده حضرت بزدان جهان گشت

اذ قالوا لیوسف واخوه احب الی ابینا منا ونحن عصبة
ان ابانا لفی ضلال مبین • اقتلوا یوسف او اطرحوه ارضا
یخل لکم وجه ابیکم وتکونوا من بعده قوما صالحین • قال
قائل منهم لا تقتلوا یوسف والقوه فی غیابت الجب یلتقطه
بعض السیارة ان کنتم فاعلین • قالوا یا ابانا مالک لا تأمنا
علی یوسف وانا له لناصحون • ارسله معنا غدا یرتع ویلعب
وانا له لحافظون • قال انی لیحزننی ان تذهبوا به واخاف

عاقبت توانا در جان کارزار
وانیان کو دکان

تا فراگیرند او را
تا خلق
اندوهگین دارد مرا آنکه ببرید او را

آن یأکله الذئب وأنتم عنه غافلون • قالوا لئن أکله الذئب ونحن
عصبة إنا إذا لخاسرون • فلما ذهبوا به وأجمعوا أن یجعلوه فی غیابت
الجب وأوحینا إلیه لتنبئنهم بأمرهم هذا وهم لا یشعرون • وجاءوا
أباهم عشاء یبکون • قالوا یا أبانا إنا ذهبنا نستبق وترکنا یوسف
عند متاعنا فأکله الذئب وما أنت بمؤمن لنا ولو کنا صادقین
وجاءوا علی قمیصه بدم کذب قال بل سولت لکم أنفسکم أمرا
فصبر جمیل والله المستعان علی ما تصفون • و بنو ایام گفتند بدر
یوسف با یکدیگر که هر آینه یوسف و برادر مادری و پدری او بنیامین دست برند پدر ما و حال
آنکه ما جماعتی توانا و مردان کارزاریم و ایشان خورد سالان و کفایت نکنند کان • پس بار
مبالغت که استر دارد و چون دو نفر عاجز را بدو نفر توانا اختیار کرد • پدر ستیکه پدر ما
هر آینه در گمراهی ظاهر در افتاده است از راه صواب آشکارا • پس با یکدیگر گفتند چاره
درین باب باید کرد تا او را از پدر دور انداخت و بسبب نیافتن پدر او را مارا می ستاند
یکی گفت تدبیر امر آنست بکشید یوسف را و در تیسر آورده که شیطان بصورت پیری
از آن ن بر ایشان ظاهر گشته گفت بخواهید که یوسف شما را بیند که بر کرد گفتند پس
تدبیر چیست گفت بکشید او را • و باید از پدر زنی که راز عادت که بسیار زده
باشد • تا خالی ماند برای شما روی پدر شما و بجز شما کسی را التفات نماند و باشید بعد از
ساختن امر او گروهی شایستگان بنی توبه کنندگان از این عمل • این تیر از مکر شیطان
بود میگوید امروز کنه کنید و فردا توبه عاند سازید زیرا از آنکه عذر تو از اعراض فردا
مرا بدو و بر عمر اعتباری نیست • گفت گوینده از ایشان یهودا که در عقد و رای از ایشان
بیش بود نکشید یوسف را که قتل یکی از آن گناه عظیم است و بیفکنید او را در قعر
چاه تا فرا گیرند او را بعضی از رهگذران که آنجا می آیند و او را بیرون کرده تا جیه دیگر رسد
و شما بر جهد اگر هستید شما کنندگان بصورت من • پس برین قول متفق شدند و مروت
که یعقوب روزی طعام بخشیده بود و درویشی در جوار دهشت بوی آن طعام شنید و کسی
نصیبی بوی نداد خطاب حضرت رب الارباب در رسید که درویش را از طعام محروم
ساختی بتلای بلا راضی باش و رضا بقضا در ده • در همان شب یوسف و واقعه مذکور
دید • القصه برادران نزد پدر شان آمده گفتند فصل بهار است و عهد طراوت
سبزه و گلزار چه شود که یوسف را با ما بصحرا فرستی برای نشاط یعقوب • فرمود روا
مدارید که شما باشید در گلزار و من بنظاره رخسار یوسف گرفتار فرزندان از آوز یعقوب
ماه و پس

ماه و پس شده پیش یوسف آمده با نواع بازیها و صحبت صحرا و تماشا یوسف میل کرده با هم پیش
پدر آمدند یوسف التماس اجازت نمود یعقوب بگفتن رد افتاده گفتند پدر ادران ای پدر مشفق
مترا که امین نمیداری مارا بر یوسف و تا امشب که در فرستادن او و حال آنکه ما دوراندیشی خواهانیم و خوش
نفرت او را با ما فرد اسباب صحرا تا نقلها و میوها خورد بست و فراخ معیشت و بازی که میترا
و شتر تا فتن و دوان از انواع بازیها • و بدرستیکه ما او را نگاه دارندگانیم از هر ضرر و بلیه • گفت
یعقوب به پدر ستیکه اندوهگین دارد مرا آنکه شما ببرید او را از نزد من چه صبر بر جدائی او
دشوار است • و میترسم آنکه بخورد او را گرگ چه تا آن زمان او میرود که گمان درنده بسیار اند
و شما از آن بیخبران بسبب مشغول شدن بلهوات خودتان • گفتند فرزندان یعقوب بخدا اگر
او را گرگ خورد و حال آنکه ما گروه هر توانا ایم • هر یک باده شیر محاربه کنیم بدرستیکه ما الوث
که برادر را بچنگ گرگ دهیم هر آینه زیانکار ایم • چون یعقوب مبالغه فرزندان و میل یوسف را
دید • دل با لم بجران نهاد و بقضای ربانی رضا داد فرمود سر و تن یوسف را شسته
و موشانه کرده و جامهای نو پوشیدند و پیراهن ابراهیم که در وقت اندافتن آتش نمرود
جبرئیل از بهشت آورده بود بوی پوشانیده تعویذ بر بازو بسته برادران سپرده گفت بیرون
دروازه کنعان در زنجیره الوداع توقف کنید تا من نزد شما بیایم و آن درخت بود که هر کس
بسفر میرفت یاران آنرا آنجا وداع مینمودند و تا آنجا بشایعت میرفتند که با بیخ و شاخ و
برگ آن درخت در بلا نایافته بود و پسران یعقوب در سایه آن درخت نشسته یعقوب
نشیند پوشیده با عمامه پشم میان بسته عصا در دست گرفته رو بدروازه نهاد چون هر کس
نبود که یعقوب مشایعت فرزندان کند هر کس میدید تعجب میکرد چون فرزندان مشایعت
پدر سو دیدند دست و پای پدر سو بوسیدند یعقوب یوسف را در بر گرفته و روی او
نهاده گفت الفراق فرزندان معذور دارید مرا که بوی پدر و قدم ازین میشنوم و از سر
ازین کناره نمیکنم پس گفت الفراق فرزندان چند اگر تو انستمی ترا در گردن گرفته بر دوش میبردم و آن
و لیکن ضعیف و سخیفم زنهار تا تاب در جدائی یوسف پشت خم کرده تا بار پدر بوسه
پدر سر یوسف بر داشته بر شانه نورانی او بوسه داده گفت ای نور دیده ساخته در بغلم
قرار گیر کس نداند فردا چه بر سر تو خواهد آمد • شاه دار زمانی زمام کشتی وصل
که بحر حادثها را کناره پیدا نیست • ای یوسف ترا چهار وصیت کنم • اول آنکه خدا را در همه
حال فراموش مکن و در هر کار رضا باشی ذکر آفریدگار از زبان و دل در دار • هشتم
جز دل و شکر خدا در سفر و حضر بهتر نیست • دوم اگر بلائی رسد تا آید یاری از فضل
حضرت باری جوی که هر کس سر رشته تدبیر از دست دهد اگر چنگ بحبل متین او زند

رود از پای در آید حسبنا الله ونعم الوکیل را بسیار گوی • هدیت ابراهیم را با آتش
انداختند این کلمه را گفت ضرر آتش فرودی بوی نرسید • وصیت آخر آنکه مرا فراموش مکنی
که ترا فراموش نکنم • آورده اند در یوسف و خواهر بود دنیا نام در ساعت رضی پدر و برادران خواب
بود و دیدکه ده گرگ یوسف را از گله پدر ربودند از بیم از خواب برجست بر سید و یوسف کجا
گفتند با برادران بصحرا رفت گفت با جازت پدر گفتند آری گفت آه زمانه جفا و بیوفا
بجهان یوسف گرفتار ساخت پس بتعجیل رو بدروازه نهاد و بشجره الوداع رسیده پدر سو دید
که با یوسف در سخن است بپای یوسف افتاده متضرع از سر گشته بود زنان فکر و گفتند ای برادر و کنیز
قرما همراه بر تا جان قدم ترا بزنان رویم و اگر مرا نخواهی در زنهار دل این عاجزه سو با آتش فراق
مسوزان سخن ان خواهر یوسف او سو بکریه آورد القصه یوسف و یعقوب میگریستند و دنیا
منالید در های آسمان گشوده چوب العین در خروش بود مگر از ما میگفت ای یعقوب لیک بجهان شبه
منالید در و بر دی یوسف مرا لیکن از فراق جهان سالم نه در فکر و خیال پس یعقوب یوسف سو در
گرفت گریه و نالهٔ از سر گرفت گفت ای پدر سبب ناله چیست گفت ای نور دیده از فراق تو بوی
اندوه عظیم بشام جان ناتوان میرسد نیدانم سر انجام کار چیست • یوسف دست پدر روی
خواهر بوسه داده وداع کرد • بار دیگر فرزندان از مبالغه در باب یوسف کرده برادران یوسف
بر داشتن گرفته رو براه آوردند • یعقوب آواز در داده که من نخواهم رفت تا شما بیاسد رو بیک
رو کرده گفت تو از همه مهتر و بزرگتر یوسف سو بتو میسپارم زنهار از حال وی غافل نشوی
رو بدل قبول کرده چون قدمی چند رشدند یعقوب آواز داد که آهسته روید و زود از نظر
من غایب مشوید یعقوب بر اثر ایشان میگریست چون نزدیک بغیبت شدند آهی کشیده گفت شما
دارید یوسف را نزد پدر آرید در بر گرفته گفت ای فرزند دل از وصال بر ریختی و مرا تنها گذاشتی
یوسف پدر سو وداع کرده تسلی داده رو براه نهاده یعقوب با سوز تمام بر گشته در زیر درخت دوای
از هر شش فرزای الفراق میشنید • دید در زیر پرده غیب رنگی عجیب است • مروارید که فرزندان
در نظر پدر یوسف سو از یکدیگر میگرفتند و بر دامن میریختند و بر فرق نهادند و چون از نظر پدر
غایب شدند بر زمین رو نهاده تا چند بار تراشیم و رنگ تلخ تر اشیم یوسف بگریه در آمده
گفت چه کرده ام در این خواری رو امید دارید و بیاد مرا میدوانید • آغاز طعنه نهادند که از ستارها
و شمس و قمر ترا سجده کردند در خواست کنی بفریادت رسند • و از ما رانند گفت ای برادران از سر
کنعان اندیشید • و بکودک و ضعف عالم رحم کنید • التفات نکرده سیلی بر رو زدند و بیدو انیدند
چون پاره رفتند بدنبال یوسف برهنه پا بر دان و خون بر دیده فاروغانک از پای وی روان شده
و ماندگی رسیده و تشنه در روی خاک خواری و مذلت میکشیدند و هر چند جزع و فزع میکرد شنیدند

و نزد هر برادر میدوید تا او را شفاعت کند سیلی زده میدوانیدند • آفتاب بلند شده همراه چون
دیدن سوزان آتش تشنگی بر یوسف غالب شده رو بر و پیلی نموده گفت ای برادر تو از همه بهتر
و مرا بسر فاده و برادری و پدر مرا بتو سپرده • بسی جهد و رنج رحم آری • مو بخوردی بیخ یا التفات کرده
بزد برگ گلش جز نیفتد که بود کشت بیش شمعون آمده از تشنگی جانم بلب رسید شربتی مرا بده تا آب
خورم و آن شربت یا یعقوب قدری آب و شیر با هم آمیخته بود و شمعون سپرده بود برای یوسف
چون از شمعون آب طلبید هر چه بود بجنت گفت مارا داعیه نیست • خون تو بریزم تو نشنه آب او
ما تشنه خون یوسف چون حدیث کشتن شنید بلرزید و از بیم جان آب و نان فراموش کرد
و از تشنگی بر طاق شسته از پا در افتاده آغاز ناله و زاری نهاد • چون او را قصد برادران محقق
شد رو بقبله دعا کرده گفت ای خداوندی که جد و پدرم سو از شر آتش نمرودی خلاص
کردی و پدر پدر مرا مرده • و بار کبا علیه و علی اسحق و ستادی بر پدر پیرم رحم آور
و مرا از کشتن نجات ده • یهودا این مناجات شنید عرق برادری وی بحرکت آمده محرکی
مروت بر جیبش نشسته رو بر برادر کرده گفت ای یوسف دلخوش دار تا جان در بدن من جهت
نگذارم که قصد کشتن ترا کنند پس یوسف را زیر دامن حمایت خود گرفته و برادران گفت
دست تعدی در آستین نکشید آخر با من عهد کردید که قصد کشتن یوسف نکنید غضب برادران
ساکن شده از قتل وی در گذشتند • و رای خود را محکم نمودند تا یکی بیفکنند او را در قعر چاه
که با تفق روایت در تیه کنعان بود و سر چاه تنگ و بن آن گشاد و مغاک گرفتی
داشت و زیاده نیز گفته اند • و از جاده تردد در بود پس بر آن چاه آمده یوسف را
بآنجا کشیدند هر چند دست بر دامن یکی میزد فایده نمیکرد • گاه قرب و بزرگی پدر گاه
عجز و خواری خود را شفیع مرا آورد و سود نمیکرد • چون دیده از رسیدن نمیکردند • و بنظر رحمت
بر حال زار او نمیکردند فرمود پس مهلت دهید که رکعت نماز گذارم گفتند تو نماز
هم دانی گفت آری بغیر زاده ام • و باید در محراب طاعت بعبادت ایستاده ام بعد از
برادران در خواست کرد تا یوسف نماز گذارد • بعد از نماز رو بخاک نهاده گفت خداوندا
خود را بتو سپرده ام و زمام اختیار بقبضه رضای تو داده • چون از مناجات فارغ شد
گفتند پیرهن بیرون کنی گفت الهیات زنده راست تر عورت و مرده را کفن زیبا
پیرهن بجنگ کنارید اگر مردم بیکفن نمانم و اگر زنده ماندم ساتری دوشه باشم گفتند چون
پیرهن بانی یازده ستاره و شمس و قمر ترا بر جهت نگذارند یوسف مبالغه از حد گذرانید
گفتند البته بیرون کنی عرض ایشان آن بود که پیرهن وی را چون آلوده کرده پیش پدر
برند و گویند که یوسف را گرگ دریده و پیرهن خون آلود گواه تو یوسف بدو دست

کریبان برهن کرده فریاد و زاری میفرود و ایشان بزور دست او را کرفته پیرهن از برش برکشید ندرین
بر میان بسته بچاه انداختند گفت ای برادران هر چه خواستید از خیر و جفا نوید شکرا انصفی کنم
بشنوید و ازین سخن در مروید بدر را نیکو دارید و من بعد جانب او را فرو مکذارید و او نیز داند
شما بمن چه کردید اکر داند دعای بد کند اکر شما را قوت جفا هست مرا طاقت نه و شما یعقوب
پدر کرفتار آمید روبان روی در هم کشید و ریسمان را بر بید در نیمه راه رسن بریده شد
گفت دست و دو دیدار پدر ندیده رشته امید زندکانی بریده شده در چاه هلاکت افتادم
پس دست از جان برداشته خود سو بکلی بچی و اکذاشت غذای غم زدا بچه مثل این در رسید
مرا در یاب بیک بر زدن از سدره المنتهی میان چاه رسیده یوسف را در هوا کرفت
چون بهوش آمد سر خود بر کنار پدر دیده بر جست و دست بکردن روح الله ملک آورده
فریاد برکشید که ای پدر کجا بودی برادران برمن چها کردند مرا از تو جدا و ترا بفراق مبتلا و مرا بسوی
برهنه در بیابان هلاک خواستند و آنچه از ظلم و ستم ممکن بود بسر مرا آوردند و آن زنان از من باز
باز داشتند و سیلی بر رخ من زده کیسوی مرا بخاک کشیده و پیرهنی که بدست خود برین پوشانیده
بودی از تنم برکشیدند و رسن خواری بر میان بسته لکد بسیار بر پشت زده سر نکون بچاه انداختند
ای پدر در دریای تغیر طپانچه کفر از من سخن از درد و دیوار چاه آواز نالد و آه شنیدند جبرئیل غریو شنید
و ملائکه بکریستند آواز جبرئیل بطاق شده کفت ای یوسف من یعقوب نیستم جبرئیل امین
سلام الهی باو رسانیده و طعام و شراب جنت بوی چشانید و پیرهن که و پوشانید و مژده
نجات از چاه و رسیدن بمرتبه عز و جاه بکوشش رسانید حقتعالی میفرماید و ما وحی کردیم بیوسف که
جبرئیل اندوهکین مباش که بزودی ترا از حضیض چاه بذروه جاه رسانیم و برادران را حاجتمندی
پیش تو آریم هر آینه تو خبر دهی برادران را باخباری که تو ورسانیده و حال آنکه
ایشان ندانند که تو کی بجهت علو شان و بلندی مکان تو و این وقتی بود که بسبب قحط و غلا ایشان
بطلب غله بخدمت یوسف آمدند و او را نشناختند وهم لا یشعرون ولما بلغ اشده و چون
جبرئیل خواست انتقام خود باز کرد مقرر از حضرت عزت در رسید که روزی در بن چاه
قرار کیر و سر یوسف در کنار کیر و غریب است و تنها از یار و دیار و دل بکرست بغربت نهاده
آورده اند که فرزندان یعقوب آن شب بکنعان نرفتند و یعقوب همه روز بانتظار در زیر
شجره الوداع نشسته و با خواهر یوسف سخن شوق در پیوسته و نیمه شب در آمد از ایشان کسی نیامد
و اثری پدید نشد و در آنها دیعقوب بر آمد گفت ای دنیا تجدید مفارقت یوسف آتش محبت
باشتعال آورده کشتی قرار در کرداب اضطراب افتاده دنیا بدستوری میداد و انواع
عذرها ترتیب میداد القصه یعقوب شب آنجا بسر برد و بامداد برشته بلند در آن صحرا امیدوار

بود در آمد

بود بر آمده با دختر خود نشسته دیده براه فرزندان نهاده و آن شب فرزندان در سر رمه بودند
خواب بر ایشان غالب شده یهودا فرصت یافته بسر چاه شتافته آواز داد ای برادر یوسف
حی انت ام میت یوسف گفت تو کیستی و از حال بیچارگان پرسی گفت برادرت یهودا ام
ای برادر حال تو چیست یوسف بکریه آمده گفت ای برادر چون بود حال کسی که از کنار پدر
مهربان جدا شده در ته چاه از خوف فنا نه او را یاری و نه مونسی و نه کمک ری و نه هدی
و نه او را شریک در غمی و نه در روی زمین از زندگان و نه زیر روی از مرکان یهودا از درد دل یوسف
بجوش آمده بخودی و غریبی و تنهایی و بیکسی و بی یاری بکریست یوسف از قعر چاه آواز
داد که ای برادر وقت وصیت است نه هنگام تعزیت گفت بکو گفت چون نانم شام بار او
در خانه نشیند از بیکسی بر اندیشید و در طعام از کرسنکی و در باده در جام مرو شید از مرا
من یاد آرید و در شادی و عیش و نهایی و بیکسی و بی یاری من یهودا از سوز این وصیت بخروشید
و آه دردی بلند آواز بود آوازش بکوش برادران رسیده از خواب برجستند و برآشوب آواز بچاه
رسیدند و دیدند یهودا نشسته میکرید کفتند چرا کریه میکنی گفت بر حال رازی غریب تیم
بیمار آواره میکریم برادران یهودا را ملامت کردند و خواستند سنگی چند بچاه افکنند یهودا
منع کرده آن سنگی بزرگ بسر چاه نهاده و بکنعان نهادند و پیرهن یوسف سوی بخون آغشته
بیالوده نزدیک یعقوب بود بآن نشسته یعقوب در آن بود رسید ندیم همه روز در
انتظار بود و دیده تر اشک بار ناکاه کردی در آن صحرا پیدا شد یعقوب دختر را
گفت چه کردید دختر کریست لرزه بر اعضا افتاده دید گفت ای دختر ترا چه رسید گفت
ای پدر برادرانند یوسف نیست یعقوب آه سوزناک برکشید گفت بکو با من ای شیر
دنیا نه زد ایشان دانستند که پدر شان آنجاست در بیان وادی کریبان چاک کرده خروش و فغان
بر آوردند یعقوب سراسیمه و حیران قوت از پا رفته بدختر گفت این فریاد و فغانت مرا
آتش بجان است دنیا کوش فرا دهشت از مضمون فریاد یعقوب سوی خبر داد آن بیزاران از پا
افتاده بیهوش شد دنیا نفره زد که ای برادران پدر خود تا برادر یا بید در حال او در کردن
شد و خان افتی را از کف وی بیرون این بکفته او نیز بیهوش شد ایشان خان جان
رسان بشانها میکرفتند و میکفتند وا یوسفا پدر سوی آن حال دیدند فریاد و شور
کردند رو بدیده سر بدیده سر در کرفته دست بدامنش کرفته اثر نفس نداده
ناله و خروش برکشید یهودا کفت این همه حرکت بود در باخود کردید و در تعرض بیکانه و خویش
بروی خویش کشودید و برده خود بدست خود دریدید پس فریاد کنان پدر سوی بر خانه
بردند یعقوب بیهوش بود تا صبح چشم باز کرد و کفت نور چشم من کیست ایشان همه متفق الکلمه

کفتند ای پدر ما بدر سنگ مار نیم صحرا میشی میکرفتیم بیکدیگر در دویدن و تیر اندازی افتاده که نشستیم
تنها نزد رخت و بار خود پس بخرد او را کرک و نیش تو باور دارند ما را و اکر چه ما هستیم در بیت
کریان در همه کارها اما اینجا جهت بدکمانی و بادای ما را دروغ کو میپنداری و دلیلت میکرد خورد
کرک بر پیرهن اوست و آورده بر بالای پیرهن یوسف بخون دروغ بخون کوسفندی آلوده
ساخته و نزد پدر آوردند و آنرا چنان فرانمودند خون یوسف است یعقوب چون قول
ایشان را شنید و پیرهن خون آلود دید دیگر بار بیهوش شد و نیاب این پدر آمد کریان
بر فراق او نهاده نعره و اویلاه و وامصیبتا بر آورد و قطرات چند از چشم او بر صحف یعقوب
افتاده دیده برگ دو کفت من در کجا یم کفتند در منزل خود در میان فرزندان و عشیرت خود
کفت یوسف من اینجا نیست کفتند نه کفت چه حاصل پس پیرهن یوسف را طلبیده بدید
و آهی کشیده بیهوش کردید چون بهوش آمد پیرهن را بروی خود افکنده انفرد کریه کرد
که درویش از خون پیرهن کلکون کشت و نیک بکرید جایی دریده در پیرهن ندید کفت شبی
کرکی بوده که یوسف را دریده و پیرهن او را ندریده پس از بسیاری غم و الم عادت پیرانی
کرده کفت نه چنین است که میکوید بلکه آراسته است برای شما نفسهای شما کاری بزرگ حلال
یوسف است پس کار من صبر است شکوه نیز شکیبایی و شکایتی نباشد بآن مکر خدا و خدایا ای
شده است از روی آنکه شما صفت بکنید از هلاک یوسف مرویست که چون برادران این سخن
از پدر شنیدند منفعل کشته روز دیکر بصحرا رفته با خود کفتند چه بهتری باید کرد تا این اندیشه
از دل پدر رود و تصدیق ما کند بعضی کفتند یوسف را از چاه آورده پاره پاره نزد پدر آریم
تا این تهمت رفع شود یهودا کفت با من عهد کرده اید که یوسف را نکشید پس منع ایشان نمود
نمازش چون بخانه آمدند پدر کفت اکر راست کویانید آن کرک یوسف خوار اکر کشته نزد من آرید
تا صدق قول شما را معلوم کنم پس بصحرا رفته کرک را کرفتند نزد یعقوب آوردند یعقوب
کفت دست و پا را و آتش نید کفت ای کرک پیش آی آمده ایستاد کفت شرم نداری
که نور چشم مرا دریدی کرک باواز آمده کفت بحق موی سفید تو و من فرزند ترا نخورده ام
و خون و کوشت بنجدان بر طایفه کرکان حرام است و من مظلوم و بر من دروغ بسته اند و در من
سر زمین من غریبم مرا در خانه خویش نشاند بزیارت ایشان آمده بودم پیران تو مرا کرفتند یعقوب
درین حال کفت بل سولت لکم انفسکم آه القصه یعقوب در فراق یوسف چند از پیرانت
که فرشتکان بفریاد آمده کفتند الهی یوسف را بیعقوب رسان و یا یعقوب را خوش
کردان و یا ما را اجازت فرما بدنیا رشته با یعقوب بنالیم مرویست هر صبح یعقوب
بصحرا رفته در حوالی کنعان کشت و کفتی ای نور دیده فی اق بئر طرحوک و فی اق بصحرا غرفوک

وبای

وبای سیف قتلوک و باق ارض دفنوک پس سر کشته در آن وادی میکشت و اشک
از دیده میبارید و سوز دل هزار بدجبرئیل رسید کفت ای یعقوب فرشتکان را بنالهٔ آورده
کفت چون نالم که جان غم فرسود دارم و آه در دل آورده آورده اند که جبرئیل در چاه سه روز رفیق یوسف
بود در تنکی و اضطرار مغرور و مژده بوی میرسانید چون خواست که از وی مفارقت کند یوسف
از وحشت و بیکسی نالید جبرئیل کفت این را بخوان تا خلاص شوی از زندان یا صریخ المستصرخین
و یا غیاث المستغیثین و یا مفرج کرب المکروبین قد ترى مکانی و تعرف
حالی و لا یخفى علیک شیء من امری فرحما و منحوما و ان ترزقنی من حیث
احتسب و من حیث لا احتسب حقتعالی او را از برکت این کلمات نجات داد مرویست
که چون یوسف را بچاه افکندند جبرئیل نازل شده کفت ای پسر تا که باین چاه آمدی
کفت برادران من از حسد ایشان بقتل و نازل شده کفت اکر خلاصی خواهی
از بلا مداومت کن باین دعا اللهم انی اسئلک بانک الله لا اله الا انت بدیع السموات
والارض ذو الجلال والاکرام و ان تصلی علی محمد و آل محمد من امری فرجا و مخرجا
و ان ترزقنی من حیث احتسب و من حیث لا احتسب حقتعالی برایشان کلمات
او سوز از چاه خلاصی کرد بادشاه مصر کرده اند القصه روز چهارم نوید نجات از نهیب لطف
حضرت قاضی الحاجات رسید وجاءت سیارة فارسلوا واردهم
فادلى دلوه قال یا بشری هذا غلام و شروه بضاعة
والله علیم بما یعملون و شروه بثمن بخس دراهم معدودة
و کانوا فیه من الزاهدین و قال الذی اشتریه من مصر
لامرأته اکرمی مثواه عسی ان ینفعنا او نتخذه ولدا
و کذلک مکنا لیوسف فی الارض و لنعلمه من تاویل
الاحادیث والله غالب علی امره و لکن اکثر الناس لا یعلمون
و آمدند کاروان بنزدیک آن چاه و وارد آن جمع بودند که از مدین بمصر میرفتند پس
وارد خود سوی بوی آن چاه و وارد کسیت در آب کشیدن کاروان بآن است
و وارد ایشان مالک بن ذعر خزاعی بود از اهل مدین چون بسر چاه آمد پس فرو کذاشت
بچاه دلو خود سوی بوی یوسف رسید در دلو نشین که این دلو از برای تو باین چاه آمده
یوسف بآن نشست و در معالم آورده در دیوارهای چاه در فراق یوسف میکریست
انیس الملوک مذکور است که مالک در کشید نزد دلو حیران بود چه دلو بنایت کران چون
بچاه نکرید آن ماه را در دلو تابان دید و کفت ای مژده و شادمانی این بشارت که دلو

کیست خود بیرون آورد کاروان
حالت شد بعد از آن کاروان
کار او رفت
او بود بر آمد اهل کاروان
در حالتیکه متاع و تجارت بود
مژده مالک را بر خود بدید
در آمد و بر آورد و بدید
و عادت اهل کاروان این است
که کنز را جلد و اهم اشیاء
و نزد ناده بر آورند

کران ساختند پس یوسف را از چاه بیرون آورد و اسیر وی • و پنهان داشت و وارد و اصحاب او یوسف
از رفقای خود که اهل کاروان بودند جماعت در حالیکه متاع تجارت بود بیع ایشان را برای فروختن
مناسب میشود • و پنهان ساختند و از اهل کاروان • و گفتند که اهل آب آنرا بما داده اند
تا او را برای ایشان بمصریان فروشیم • و با برادران حال او را از کاروانیان پنهان داشتند و گفتند
کاروانیان که بنده مالست و از مالک گریخته و فراد انست با آنچه میکردند بر وی مخفی نبود و بر سبیل
پنهان کردن یوسف و تکبر کاروانیان و اولاد یعقوب • آورده اند که یهودا را عادت بود
که هر روز بکار بسر چاه آمدی و یوسف را بعد از ندادن طعام دادی و در آن روز که کاروان بآنجا
رسیدند و یوسف را بیرون کشیدند • یهودا بسر چاه آمد • طعام بوی دهد هر چند ندا کرد
جواب نشنید • پس بطلب یوسف میان کاروان آمد و او را در پیش مالک بن ذعر
برادر از اخبر داد آمده مالک را گفتند این غلام مالست از مالک گریخته مالک گفت اگر بخرید
او را بیشتر مرحم • والا او را بمن فروشید گفتند بتو میفروشیم • ولیکن این غلامیست گریزپا
و ما او را باین عیب بتو میفروشیم • مالک گفت باین عیب چند میفروشید گفتند هر چه
خواهید بدهید اما بشرط آنکه او را از ولایت بیرون برید و زنجیر بگردن زنید و دست و پا
بزنجیر کشید و گرسنه و تشنه گذارید • تکبر و سرکش و گریزپائیست تا رام گردد یوسف ایشان را
بشکرید • و سخنان غضب آلود از ایشان نشنید و با رای سخن گفتن نداشت پس زبان
عبری بیوسف گفتند اگر در آنچه بگیریم خلاف آن گوید سرت را بشمشیر جدا کنیم یوسف
خاموش بود • القصه او را بعرض بیع آوردند مالک گفت منزدی که درهم صاف و خرم
و باز در چند نسره هست گفتند تو میدانی اما این غلام بسیار است ولیکن با تو میسازیم
هر چه داری پس دست یوسف را بدست او دادند • و بفروختند او را بهمان نسره و انگ بجهان
در چند بود شمرده شده و عادت اهل آن روز کار آن بود که کمتر از چهار درهم هم را بشمرده
و زیاده بر آنرا وزن میکردند • مالک درهای خود را شمرده هفده درهم بود و گویند بیست درهم بود
و درهم بر سه شمرده • و از ابو عبد الله ع مرویست که هجده درهم بود و در وسیط آورده که ابو دا
هیچ نگرفت • القصه مالک یوسف را بخرید • و بودند برادران در یوسف از بدرفتاری ایشان
قلت درهم و یا نخواستند در یوسف با ایشان باشد • و با کاروان در خریدن آن بدرفتاری
بودند بسبب گریختن و نافرمانی آن • و حضرت یوسف روزی بآینه نگاه کرد و جمال دل آرای
خود را دیده تعجب نموده بخود گفت اگر بنده بودم اینها از حد من افزون بود پس حقتعالی بر سبیل
امتحان تمکین بخش باو نمود • و ابو حمزه ثمالی در تفسیر خود آورده که چون مالک یوسف را خرید
در جمیع سفر نفع با او میرسید تا آنکه او را در مصر بفروخت جمیع آن منافع از او بریده شد

که از برکت یوسف بوده نزد وی آمده گفت تو کسی و اصل و نسب تو چیست گفت من یعقوب
بن اسحق بن ابراهیم مالک او را اکرام کرده بسیار گریست • و مالک را فرزند نمیشد التماس
نزد یوسف نمود تا دعا کند خدا فرزندی بوی دهد یوسف دعا کرده حقتعالی • از وی فرزند داد
کرامت فرمود و در مرطبه بسر القصه در اول حال مالک یوسف را چند کلمه بر آن
گفت زنجیرها حاضر کنید چون چشم یوسف بزنجیر افتاد فریاد و فغان بر داشت مالک گفت
الغلام اضطراب مکن از بند گمان گریزپا را جز زنجیر چاره نیست • یوسف گفت من از زنجیر
نمیتالم بلکه از حال مرا یاد آمده حقتعالی • بنا بنه رنج را زیاد بکشید این بنده مرا و غلام
بگردن می نهید • گردن از فرمان من بپیچید • و پایش را بزنجیر کشید • قدم از دایره فرمان
ما بیرون نهاد مالک از این گفتار بجوش آمده آهسته بود گفت اغلام دلجوش دار من
ترا در پیش خواجگان بند میکنم چون ایشان روند و از این منزل کوچ کنیم بند از پایت برداریم
پس حضور برادران بند کردند فرزندان یعقوب خاطر جمع شد • و بکنعان نهادند یوسف
بار دیگر گریه کرده مالک گفت چرا گریه میکنی گفت ای مالک تحمل فراق ندارم اذن ده
تا فروشندگان خود را ببینم و ایشان را وداع کنم مالک گفت از ایشان اثر مهر و محبت تو
ندیدم تو چرا رغبت ایشان داری گفت اگر ایشان از من نفرت دارند مرا با ایشان الفت
است و اگر مرا دوست ندارند من ایشان را دوست میدارم • ایشان را بکو تا توقف کنند مالک
گفت جوانان آهسته تر • این غلام وداع شما میخواهد • یوسف زنجیرکشان نزد ایشان آمد
گفت ای عزیزان هر چه کردید تحمل کردم • لیکن توقع از شما آنست • وقت گریه کردن بدرستی
دهید • و بهر وجه آن پیر بیخبر سوء • عاقبت کنید و من غریب مبتلا را از یاد فراموش نمایید
یهودا بگریه آمده یوسف را کنار گرفت گفت ای جان برادر مروت باش و کار بکردگار گذار
پیش تر آورده یوسف سوء با پلاس و زنجیر بالای شتر افکندند • و غلام رشت روی تند خوی
برو موکل کردند کاروان جانب مصر روان • و یوسف یعقوب نگران سکینه ای پدر
بدرود از تو در غربت بذلت گرفتارم ای خواهر مرا فراموش مکن • من همیشه شفقت ترا
یاد دارم کاروان همیشه روان و در آن وقت سحر بود بقبایل آل اسحق رسید بنده یعقوب
قربانی خود دیده بی اختیار خود سوز از شتر افکنده بقبر پدر در رسانید از تربت جد بزرگوار
یاد آمده مهر و محبت مادری خاطر آورده قطرات عبرت چون باران بروی ارغوان
بارانیده گفت ای مادر مهربان سر بردار بحال پسر ناتوان نگاه کن انا انت المغلول
زنجیر در گردن اسیر و پلاس در تن دست و پا بسته زنجیر در است بند کمر فروخته دل
بدرید در آتش فراق سوخته • از قبر یا حیاه لیف آواز بر آمد کجای فرزند پسندیده وای از

هر دیده غم دیده • الم افزودی صبر کن ان الله مع الصابرین • اما چون روز روشن شد
غلام موکل بیوسف نگاه کرد یوسف سوء روی شتر ندیده • و دید در سر قبری نشسته و بدیده زار
زار میگریست • آن بدرحم جفا کار سیه روزگار از روی قهر طپانچه بر رخسار یوسف و در خشانش زد
شلاقت • و خون روانش • گفت یا غلام خواجگان راست گفتند تو گریزپا یوسف هیچ
نگفت و لیکن بدر دنیا لیده غلامش بملکوت اعلا رسید • فی الحال تندبادی از قهر الهی وزید
و غباری بر خواست و صاعقه با ابر در هوا پدید گشت • خروش رعد و جوش برق بآفتاب
ظاهر شد کاروانیان گفتند ما در این چند روز کمی هیچ موجب چنین عقوبت نکرده ایم
آن غلام سیاه سنگدل گفت بشومی معامله بد نیست • بروی این غلام جبری سبیلی زدم
اشک در دیده گردانیده بدرد درون نالید • و این حال روی نمود • گفت سبب چیست
چه بود گفت خود را از شتر افکنده بود اراده گریختن داشت • مالک گفت ای بیخبر
بزنجیر کسی چگونه تواند گریختن پس پیش یوسف آمده گفت اراده گریختن داشتی گفت
من سر تیز و پای گریز ندارم و لیکن بخاک مادرم رسیدم • هبوب شکیب از من رسید و رشته طاقتم
بریده • مادر هرگز این اندیشه نکرده بود • من با غلام و زنجیر بسر خاکش خواهم رسید و با دفع
بند که بر رخ فرزند دلبندش خواهند کشید غم دل مادر بگفتم • غلام بر آمده طپانچه بر رویم زد نفرین نکردم
آخر از دل پر درد بر آوردم الا مدد کاروانیان که سر و ناز نمودند که ای جوان • کرد و بر وعده
برخواسته را وفا نمودن یوسف بهر انگیزه بود • خنده فی الحال باد آرام گرفته هوا صاف شد
مالک اعمال دیده زنجیر از یوسف بر داشت • بجای زنجیر پوشانیدند و براحله تندتر نهادند
القصه مالک او را بمصر آورد پادشاه مصر ریان بن ولید عمالیقی بود از اولاد غلاف
بن لاوی بن سام بن نوح • و گویند او ایمان بیوسف آورده بود • و پیش از یوسف زمان
یافت و پس از وی پادشاهی بر قابوس بن مصعب • افتاد که فرعون زمان موسی بود یوسف
او را بایمان دعوت کرد قبول نمود • و ریان زمام امور ملک و مملکت بدست قطفیر
مصری باز داده بسبب زیاد آمرتبه و رفعت شان او نزد پادشاه مصر او را عزیز مصر گفتند
چون کاروان بمصر روان شدند کاروانیان عزیز مصری بکاروان رسیدند کان یوسف را
دیده از لمعان انوار جمال او آشفته و حیران • و شیفته بعزیز مصری خبر دادند و او زنده
و اعیال نام که اسم مشهور او زلیخا بود چون عزیز خبر یوسف شنید بمالک پیغام داد که غلام را
پیش من آر • مالک یوسف را بحمام برد و سر و تن شسته جامهای گران پوشانیده بازار آورده
از جلوه آن جمال نور از مصریان برخاست خریداران جوشان هر کس قیمتی بر بها افزودند
و همسنگ زر و نقره و مشک و دیبا در بها دادند عزیز مصر قدم پیش نهاده بایمان قیمت

نمانده آورد و گفت آنکس که خرید یوسف را از اهل مصر • عزیز زنی خود زلیخا که کرامت دار نشستن
این غلام را صورت بندد که بکار نیکو دلیل فرست است • شاید که سود رساند ما را در کار ما ضایع و عقار
و سر انجام روزگار ما و یا منظور شویم در مصالح حال و مآل چه علامات رشد از ظاهر
و یا کریم او را فرزند گفته اند که عزیز عقیم بود و نزد بعضی عنین و از بعضی اکبار است • عزیز امر
کرد زلیخا را بنشاندن یوسف در بهترین اماکن و او دل خود سوز بهترین اماکنی یافت • در درون
دل خوش نشد • و همچنانکه عزیز را بیوسف مهربان بودم یوسف را نیز شفقت حال او دوستیم
بعد از آنکه ویرا از بند چاه و تعب سوء خلاص بودیم • چاره دادیم یوسف سوء در زمان مصر
و یاد آن ولایت تا تصرف کند در آن بعدالت و تا یاور زانیم او را از تعبیر خوابها و بیان
کتب الهی و یا تعبیر خوابها نموده تبیان آن کند از حوادث پیش از آنکه واقع شود یا ماند تدبیر او
در سالهای قحط بر تفصیلی که ذکر خواهد یافت • و خدا غالب است بر کار خود و بیشتری از امر آن
رد نمیشود • و یا غالب است بامر یوسف که خلاف مراد برادران نماید و آنچه مشیت خود است
جاری میکند • و لیکن اکثر مردم نمیدانند • زمام اختیار تفویض اقتدار اوست • ق ولما بلغ
اشده آتیناه حکما و علما و کذلک نجزی المحسنین • و راودته
التی هو فی بیتها عن نفسه و غلقت الابواب و قالت هیت
لک قال معاذ الله انه ربی احسن مثوای انه لا یفلح
الظالمون • و لقد همت به و هم بها لولا ان رای برهان ربه
کذلک لنصرف عنه السوء و الفحشاء انه من عبادنا
المخلصین • و استبقا الباب و قدت قمیصه من دبر و الفیا
سیدها لدی الباب • قالت ما جزاء من اراد باهلک
سوء الا ان یسجن او عذاب الیم • قال هی راودتنی
عن نفسی و شهد شاهد من اهلها ان کان قمیصه
قد من قبل فصدقت و هو من الکاذبین • و ان کان
قمیصه قد من دبر فکذبت و هو من الصادقین •

دعاء هیت لک صاح وهیت لک مثلثة الاول وهیت لک وهیت لک ای هلم لی

و احکام • و یوسف را دست ثابت است و بعد بلوغ است • و بروایت صحیحه
از ابن عباس از هجده سالگیست تا سی سالگی • و ادیم او انبوت و یا حکمت و آن
علمست مؤید بعمل و یا حکم کردن میان مردم و دانشی که آن تاویل احادیث است از

دیفه و علم بصالح بندگان و تعبیر خواب • مرویست که چون مردم مرا بعزیز میبردند او بیهوش شده
مغمور بسبب کمال عشق و صبابت او • و مانند این بادهش میدهیم نیکوکاران را این پاداش است
بآنکه حفظ بجهت بادهش احسان او در عمل این مرتبه عظیمه را و خشنودی حق را باو داده • و در بعضی
از روایات آمده که یوسف هفده ساله بود و که عزیز او سی و چند ساله بود که زلیخا
بی ولید او را وزارت داد و جهان را بدو که خدای تعالی او را بنبوت داد و صد و بیست ساله بود
وفات شد • آورده اند چون یوسف بخانه عزیز در آمد عشق او دل زلیخا را فرو گرفت فتاد اختیار
و صبر و قرار از دست رفت صورت حال را با یوسف در میان نهاد و مراودتش طلب مراد خود
خواند یوسف را آن زن که یوسف در خانه او بود و یعنی زلیخا از نفس او • یعنی جمله مراد آمد و رفت
تا بانواع حیله مطلوب خود را از یوسف حاصل کند • از ابن عباس روایت است که از جمله
مراوده زلیخا آن بود که میگفت بیوسف چه موی نیکو داری یوسف میگفت اول چیزی
که در خاک پراکنده شود موی است زلیخا میگفت ای یوسف چه روی نیکو داری میگفت خدا
او را در رحم مادر نگاه داشته و میگفت ای یوسف حسن تو مرا لاغر کرده او میگفت که شیطان
ترا برین داشته میگفت ای یوسف حسن تو آتش بر دل من زد این آتش را بآب لطف خود
بنشان یوسف میگفت اگر آب بر آتش تو ریزم و آتش تو رخ سوخته شوم میگفت اندرون
خانه بیا و آب برای من آر که تشنه ام غرض آتش آن بود که از پس او رفته مراد خود حاصل کند
یوسف میگفت کسی اندرون خانه رود که صاحب خانه بیشه من حلوکم • مالک چیزی نیستم
میگفت در فلان خانه بستر چرب و دیبای لطیف گسترده ام بآنجا بیا مراد خود حاصل کن
میگفت چگونه خود را مستوجب عذاب دوزخ گردانم و منزل خود را از بهشت دهم میگفت ای
یوسف این بهانها بگذر و بامن در آن بر ده در آنکه کسی را در آن برده راه نیست میگفت
خدای من بر همه سرایر مطلع است من از او چگونه پوشیده و پنهان دارم میگفت دست
بر روی دل من نه تا اطمینان یابم میگفت عزیز بآن اولا ترست میگفت من عزیز سو
بشرتی میدهم تا بمرد • و من علیه تو بشم گفت چگونه من از عذاب دوزخ رهایی یابم از
نفاست مراده او بیوسف آن بود که خود را مرآت است و بیوسف عرض میکرد که ماهرو عیب
و گاهی بر عیب و میگفت ای یوسف بحسن و جمال من نیکوی میگفت چگونه بجمعی نگرم
که شغوب پوسیده و با خاک یکسان خواهد شد و میگفت موی مجعد مرا مشاهده میکنی
میگفت چه فایده که با خاک آمیخته خواهد شد و چون از مراوده ی جز شد مشروع بحیله
دیگر کرده بوجهی خانه ساخت زیر و زبر و دیوار آنرا از آبگینه ترتیب داد و صورت خود
و یوسف را در آن نقش کرده هر یکی کمر را تنگ در بر گرفته چون تمام شد از یوسف التماس کرد
که اندرون آید

که اندرون رود یوسف بخانه در آمد زلیخا از عقب آن روان شده بهت در بارا و مرویست که آن حفت
خانه بود اندرون یکدیگر در هر یکی دری نشده بود زلیخا از عقب او همه درها را بست و گفت بیش
من آی • بشتاب که من ترا بم • گفت پناه میبرم بخدا بناه که تن بر جرام • بدرستیکه او است پروردگار
من نیکوی حق منزل مرا نزد بارگاه خود و مرا مرتبه رفیعه داده چگونه در حق او عاصی شوم و این امر
قبیح اقدام نمایم • و یا عزیز مصر حق تربیت در گردن من دارد پس چگونه دست خیانت بحرم او دراز
نمایم • بدرستیکه ستمکاران نمیشوند رستگاران که در مقابل نیکی بدی کنند • و یا فایز نگردند ظالمان
بهترین ظلمهاست • و بدرستیکه قصد کرد زلیخا بآنطلب یوسف و قصد کرد یوسف
بدفع او بطریق فرار اگر ندیدی و نیافتی یوسف برهان پروردگار خود را که روشن بود و آیه قصد
مخالطه او نمودی • و آن برهان بقول اصح نور عصمت الهی و لمعه نبوت یوسف بود که حایل شد
میان یوسف و آنچه سبب خشم خدا بود • و نیفتاد بود که بشه مراد از لهم بها قصد یوسف
بمخالطه زلیخا بود و نه عصمت است و جمیع انبیا از گناه صغیره و کبیره معصومند و معرا و منزه از قصد
معصیت • در روایت است که آنگاه ملکی بصورت یعقوب بیوسف نمود و انگشت خود بدندان گزید
چون یوسف آنرا بدید از خانه بیرون دوید • همچنین نمودیم او را برهان را روشن تا بگردانیم از
بدی را یعنی خیانت سوء و جرم عزیز و عمل زشت را یعنی زنا بدرستیکه او از بندگان صالح خالص است
و بدیهیست که قصد زنا اگر بوده و قبح شناعت است و منافی خالص بودن او از قبایح حق یوسف
و قصد زنا نکرده • مرویست از علی بن الحسین که برهان یوسف که او را از خطا باز داشت
آن بود که در آن خانه بتی بود و زلیخا در هان و قصد مراد برده بر سر آن بت انداخت و
گفت چرا چنین کردی گفت تا از سر تا آگاه نشوم و شرمنده در پیش او نگردم یوسف
فرمود من سزاوارترم از آنکه شرم دارم از خداوند یا مانند بتی که قهارست بر عاصیان
در حدیث که چون زلیخا مراوده بیوسف کرد یوسف روی از او بگردانید بسقف خانه صورت خود را
نازلیخا دید که رکوه دید مضطرب شده • روی بیرون نهاد • زلیخا از پی او دوان شد پیش
بسوی در یعنی یوسف بسبب فرار از زلیخا میل خروج نمود و زلیخا مساعدت کرد از پی او تا مانع گردد
او را از خروج و مراد این در در هفتمین بود که خارج خانه بود چنانکه از کعب مرویست که
یوسف رو بگریز نهاد و بهر در که میرسید قفل آن باز کشاینده و واکننده • و امید و بر زبان
مراقبت قاید آخرین هفتمین رسید • زلیخا دست بر دره بیراهن او را از پس شد و در
و یافتند هر دو شوهر زن را یعنی عزیز سو که شوهر زلیخا بود در پیش حاضر بنزدیک
در بیرون چون عزیز زلیخا را مضطرب دید دانست که صورت او نموده هر دو حقیقت
اند پیش از آنکه از ایشان تفحص کند زلیخا پیش دستی نموده دلیرانه بسخن آمده گفت

جزا خدای کسی که خواهد با تو بدی را مراد وی از این سخن آن بود که براه و نیت خود از گناه کار
و چنان نماید که گناه از یوسف سر زده • نیست مکافات یوسف مگر آنکه زندان انداخته شود
و یا عذاب دردناک • و مردن تازیانه • و این سخن را بجهت امتناع یوسف از مراوده و پاک دامن او بر زبان
راند و یوسف بجهت دفع عقوبت از خود گفت ای عزیز زلیخا درخواست کرد از من نفس و امتناع
کردم و گریختم عزیز گفت راستی این سخن از چه دانیم و کسی این واقعه مشاهده نیست یوسف گفت
در آنجا نه کودکی چهار ماهه بود در گهواره و آن پسر خاله زلیخا بود گواهی نیست عزیز گفت چگونه
ماهه چه داند یوسف گفت خدای من قادر است که او را بسخن آرد عزیز از آن کودک پرسید
بقدرت حضرت ربانی کودک بسخن در آمد • فذا اعیر یا ید و گواهی داد از کسان زلیخا سخن
آمده گفت ای عزیز اگر حقیقت پیرهن یوسف دریده از پیش پس زلیخا راست میگوید
از دروغ گویانست • و بدین دلیلست که زلیخا دفع یوسف میکرده که گریبان از پیش دریده
و اگر پیرهن یوسف از پس دریده شده پس زلیخا دروغ میگوید • یوسف از راست
گویانست چه اینحال دلیلست که یوسف از وی گریخته و او از پی کشیده و پیرهن از پس
دریده شده • پس هنگامیکه دید عزیز پیرهن یوسف را دریده از پس از سر غضب
گفت بدرستیکه این از مکر و حیله شما زنانست • بدرستیکه مکر شما بزرگ است
ای زلیخا استغفری ذنبک گفت زلیخا گفت بدرستیکه مکر شما زنانست
لذنبک انک کنت من الخاطئین • گفت زنان نمود مؤنث است و مرد مذکر و زنان بمردان رو بروست و وسوسه
و قال کشوة فی المدینة امرأت • شیطان بوده خفاست • و از بعض علما منقولست که گفت خوف من از زنان بیشتر
العزیز تراود فتاها عن نفسها • از شیطان اصح خدا فرموده • ان کیدکن عظیم • و در کید شیطان و مردان • ان کید الشیطان
قد شغفها حبا انا لنراها فی ضلال مبین • و هنگامیکه شنید زنان شهر یوسف قرار گرفت جز بلاء و رنج
کان صعیفا • در حدیث چون نبوت • و با شهر یوسف قرار گرفت جز بلاء و رنج
فلما رأین اکبرنه • در بزرگی یوسف نشسته بود جوانی از فاد مان مطبخ با جامه قرب چرکین جز از آلات مطبخ
و قطعن ایدیهن • و بریدند بزرگ بافتند او را در جمال و حسن او
و اعتدت لهن متکا • و آماده کرد ایشان را بالشی و تکیه گاهی
و آتت کل واحدة منهن سکینا • و داد هر یکی از آن زنان کاردی تا گوشت بریده کرده تناول نمایند و ترنج
و قالت اخرج علیهن • و گفت یوسف را بیرون آی و بیرون کرده • و خلعت کران در پیش افکندند و او را فرو خود نمودند • القصه چون صدق او
فلما رأینه اکبرنه • و گذر نیکو ظاهر شد عزیز متوجه یوسف شده بروجه اعتذار گفت ای یوسف اعراض کن
و قطعن ایدیهن • و گفتند زلیخا ظاهر شد عزیز سخن و پنهان دار آن کار سو و ای زلیخا آمرش طلب مکن خود • بدرستیکه تو بودی
و قلن حاش لله ما هذا بشرا • این سخن و پنهان دار آن کار سو طلب مکن خود • بدرستیکه تو بودی
ان هذا الا ملک کریم • از کنه کاران آورده اند که اگر چه عزیز این قصه را پنهان و ساکن نمود • و لیکن سخن عشق
قالت فذلکن الذی لمتننی فیه • پنهان کرد ماند • سمعه دراهوا مرد و زیر افتاد گفتند که هر زنی خواهان خواهی ملک
و لقد راودته عن نفسه • مصر در صرف
فاستعصم و لئن لم یفعل ما آمره لیسجنن • گویند که زنان پنج زن از زنان بودند از زنان خواص ملک یکی زن حاجب بود و دیگر زن ساقی
و لیکونا من الصاغرین • و زن خباز و زن زندان بان و زن صاحب دواب • با یکدیگر نشسته گفتند در مصر در صرف
از خواص ملک

از نور که واز حسن آدم • وما خلقت خلقا احسن منك • و آنحضرت را کمال بود و یوسف را جمال
پس دیدن هده جمال یوسف دستها بریدند • و در ظهور کمال مهدی زنارها دریدند • القصه چون زلیخا
حیرت زنان را دید گفت بایشان • پس این آن بنده که شما ملامت کردید مراد در حق او
واکنون دانستید حق بر من بوده • و بدرستیکه من مراوده کردم او را از نفس او و آرزو کردم • مراد
مراد بدل پس خویش را نگهداشت و سر فرو نیاورد • و اگر چنانچه نکند آنچه فرمایم او را از حاصل کردن
مراد من هر آینه بزندان کرده شود و باشد از خوارشدگان یعنی داخل زمره زندانیان گردد پس یوسف
این سخن بشنید روی از آن مجلس برتافت • و زنان از عقب آن بیرون دویدند • بعد از آنکه در ملاقات
نمودند هر یک جدا جدا او را بخود دعوت کردند یوسف از ملاقات ایشان تمنک آمد

قال رب السجن احب الی مما یدعوننی الیه و الا تصرف عنی کیدهن اصب الیهن و اکن من الجاهلین • فاستجاب له ربه
فصرف عنه کیدهن انه هو السمیع العلیم • ثم بدا لهم من بعد ما رأوا الآیات لیسجننه حتی حین • و دخل معه السجن
فتیان قال احدهما انی ارانی اعصر خمرا • و قال الآخر انی ارانی احمل فوق رأسی خبزا تأکل الطیر منه نبئنا بتأویله
انا نراك من المحسنین • قال لا یأتیکما طعام ترزقانه الا نبأتکما بتأویله قبل ان یأتیکما ذلکما مما علمنی ربی انی ترکت ملة قوم
لا یؤمنون بالله و هم بالآخرة هم کافرون • و اتبعت ملة آبائی ابراهیم و اسحق و یعقوب ما کان لنا ان نشرك بالله من شیء
ذلك من فضل الله علینا و علی الناس و لکن اکثر الناس لا یشکرون •

گفت ای پروردگار من زندان نزد من دوست تر است از آنچه میخوانند این زنان مرا بسوی آن
از مطاوعت و میل بایشان • و اگر نگردانی از من مکر ایشان را و دور نه بناه عصمت خود بگیری میل
میکنم بسوی ایشان بطبع مقتضای شهوت خود و باشم از نادانان باز نکاب آنچه ایشان بدید
پس اجابت کرد دعای او را آفریدگار او پس گردانید از من مکر آن زنان را بقوت عصمت
بدرستیکه او شنوا است دعای را بادانه برد دانا بحال کسی را از همه باو گرید آورده اند
که زنان بعد از نومیدی زلیخا را گفتند • صلاح آنست • که مدتی روزی او را در زندان
بداری که شاید بریاضت رام تو گردد و قدر نعمت و راحت را دانسته سر تسلیم بر خط
فرمان تو نهد زلیخا این سخن را قبول کرده نزد عزیز آمده گفت از غلام کنعانی بدنام شدم
و طبعم را از خدمت او نفرتیست صلاح آنست • او را مقید کرده بزندان افکنی تا مردم

آورد ساقی گفت مخور که زهر دارد طباخ گفت شراب وی زهر دارد و بیاشام ملک ساقی را گفت
این شراب را بخور چون بخورد ضرری بوی نرسید طباخ را گفت طعام را بخور امتناع از خوردن کرد جاریه را بخورانید
و داد ندی الحال هر دو هلاک فرمود طباخ را بزندان برند و ساقی نیز مقتضای تهمت با او بار کردند القصه
و تیکه یوسف را بزندان آوردند ایشان را نیز بزندان آوردند یوسف جست و جوی احوال زندانیان
کردی و بعیادت بیماران ایشان رفتی و معالجه فرموده و جامه پاره شده ایشان را میدوختی و دلجوئی
دادی در خدمت یوسف اهل زندان را دلتنگ یافت ایشان را گفت خوش دل و باصبر باشید
تا خدا شما را مزد دنیا و ثواب عقبی دهد خوشحال شدند و گفتند • رحمة الله علیك
چه بزیارت و نیکو خوی خلقی و از چه دیاری گفت انا یوسف بن اسحق بن ابراهیم
خلیل الله • عاملان زندان گفت ای پسر زاده اگر تو استمی ترا ما کرد مرا کنون در خدمت تو
تقصیر نخواهیم کرد • پس زندانبان و زندانیان همه روز نزد یوسف آمده حدیث شنیدندی
و اظهار محبت کردندی • یوسف گفت ای یاران نقود محبت بکنید • هر که محبت ورزید از وی
محبت دیدم هر عمری مراحلت بیهشت • و نزد خویش مرا گذارد دیگری از ابراهیم و اسحاق و یعقوب
رسیده بود میان من و نسبت من حقیقت بودم بخبر بآن سهم ساخت هر ایک ال نکه دانست چه جواب
دهند در شرح ماجرای بیت • و بدرستیکه است محبت برادران اقدام • زلیخا محبت بیاند
بحبت زندان گرفتار شدم • گفتند ترا الفت کرد ام با تو زندان کاند مکلی بیت القصه بازار
سخنان مستغنی شدندی و اگر خواب دیدندی تعبیر فرمودی • و موافق افتادی شبی این هر دو
خانه و ساقی خواب دیدند • و گفتند که هر یک خواب دیگری را بر خود بسته بود و در نزد یوسف
همگی خواب ندیده بودند و با همان یوسف گفت یکی از ایشان بدرستیکه من دیدم در خواب
در باغی یک اصله تاک بود و در دسته خوشه انگور رسیده و پیاله ملک در دست من فشرده
انگور سرخ برای شراب و تسمیه انگور دیگر • باعتبار آنست • قال آن بخبر میکند • و گفت
دیگری یعنی طباخ • بدرستیکه من دیدم خود را در سطح ملک که بر میداشتم بر بالای سر خود سفره
نان میخوردند مرغان از آن نان و میربودند • جز ده مارا از تاویل خواب بدرستیکه ما
بینیم ترا از نیکوکاران • یا اهل زندان و بقدر ایشان • و یا دانا در علم تعبیر چه هر خوابی هر که دیدی تعبیر
آن کردی • و موافق افتادی چون یوسف نخواست • تعبیر خواب ایشان را بر وی ایشان گوید
در آن هلاکت یکی از ایشان بود پس پیش از تعبیر ایشان را بتوحید ارشاد نمود تا در سهام میبرند
و اول معجزه خود را بیان فرمود که خبر دادن وی بود از غیب • تا دلالت بر صدق قول او کند
در دعوت ایشان با سلام و در صفت تعبیر او چنانکه طریقه انبیاست که اول اظهار معجزه کنند بعد
و بعد از آن امت را باسلام دعوت میکردند پس از این راه اول از تعبیر خوابی کرده یا بمعجزه فرمود

گمان برند که او کنه کار است و نیز از ملامت ایشان زبر هم عزیز را سخن بقول کرده بزندانش فرمود پس چون
مراد ایشان از این عزیز و اهل را پس از آنکه دیدند دلایل عصمت را بدلالت یوسف ماندند گرا هر دادن کودکان
بر من و قطع دستها و امتناع او از زنها و با وجود مشاهده این همه نشانها رای ایشان قرار گرفت که برای
مصلحت زندان افکنند او را تا مگر مرتفع شود • پس زلیخا آهنگ خواسته گفت بندگان بلند
این غلام عبری است تا بر بندهم و چند روزی که شما دهم • آنگه گفت ای ملک زنان این طاقت بندگان
و رنج زندان ندارد • زلیخا بانگ بر وزد که زندانیان را حرمت کنید • پس بند ترتیب داده بدست و پای یوسف
نهاد • زلیخا گفت او را باندوه بخیر بستوی نشانده در بازار مصر گردانند و ندا کنند • هر که بخواهد عزیز
خیانت روا دارد سزای او اینست و خود جاهل گرفته پوشیده که کک او را نشاند در سر راه یوسف
ایستاده تا یوسف چه خواهد گفت پس یوسف را سوار مرکب کرده دست بگردن بسته و بند گران در پای
یوسف مرتاب و میگفت آنهمه از سر خود آگاهی از غم بدر فغانم و از جفای برادران در غربت گردان
جز سختی نزدان چاره ندارم جبرئیل آمده گفت ای یوسف از بند و زندان غم مخور • سلسله بند
شیر ولا بگردن زیور است • زنهار از تنگنای زندان اندیشه مکنی و از جفای بندگران ملال منزول
زندان • موجب وصول ریاض جنان است ای یوسف زلیخا آمده در بگذر تو نشسته • تا بچند چه میکنی
و کرا شفیع فلان می خواهی زنهار روی ترش مکنی و گره بر ابرو نزنی • با طراف ملتفت نشوی خندان
باش تا زندان کلستان کنم چون یوسف را از سرای عزیز ببازار بردند قریب صد هزار از مرد
و زن در هر کوچه و بر زنی بتماشا روی بیرون نهاده بودند • خروش از اهل مصر بر آمد چون ببازار آمد یکی میگفت
غریب است • یکی میگفت مظلوم • یکی گفت آه این عزیز کیست • و دیگری ناله • دریغ از غم این اسیر زندان
کردند که دست جوانان حمایل او سود حسرت است • با طوق آهن جگار و دستی که گردن دلبران
مسکین حال در حمایل آن در خیال بزنجیر بست چشم هر کس بجمال آن یوسف کسی فتادی و ملال
شیفته و دیوانه گشتی و دل از دست داده بابت شدی • مرویست که چون بزلیخا رسید
بزبان منادی در آن وادی جاری گردید • هذا غلام من کنعان • والعزیز علیه غضبان
جبرئیل آمده گفت ای یوسف جواب منادی باز ده که • هذا امین من غضب الرحمان
و دخول النیران • و سرابیل القطران • تا با کمال قدرت خود آواز ترا بگوش زلیخا
رسانیم و دیگری نشنود یوسف چون این بگفت زلیخا شنیده بخود پیچیده نعره برکشید
پیغام بزندانبان فرستاده این غلام را در جای تنگ تیره بدار و طعام و شراب تنگ دار
پس بیست • بزندان آوردند • و در آمدند با و بزندان • بنده از بندگان زندان
یکی ساقی ملک که او را بونا گفتندی و دیگری طباخ • او را حجله میگفتند چون ملک کنعان
برده بود در صدد آنکه با و زهر دهند مرویست • طباخ بعادت ماه الوف خود طعام زهر

که نیاید بشما خورد نه روزی داده شوید بآن مگر خبر دهم شما را بعاقبت آن پیش بگویم رنگ و مزه آن
طعام را پیش از آنکه بیاید بشما • جز از غیب بدهم • ایشان گفتند • ما هرگز از کاهنان اشال این
نشنیده ایم یوسف معجزه دفع کراهت از خود فرمود آنکه من گفتم شما از آن چیزیست • که پروردگار
مرا پروردگار من با الهام و وحی آگهی نه از قبیل کهانت پس در بیان انکار کهانت فرمود • بدرستیکه
من ترک کرده ام کیش گروهیرا که نمیگروند بوحدانیت خدا و ایشان بسرا آخرت ایشان نگرویدند
بکرار ضمیر جهت تاکید کفر ایشان نسبت بآخرت • و پیروی کرده ام دین پدران خود را ابراهیم و اسحق
و یعقوب اظهار این نکته قصد زیادت رغبت ایشان است باستماع کلام وی و قبول کردن
سخن او هر آنچه گوید • و نیست ما را که بیفزائیم آنکه شریک کنیم بخدا چیزی • ملک بیکانگی بر شرک او
کنیم • این توحید از فضل خداست بر ما و بر همه ما بآن آگاهی داده و از فضل اوست بر مردم
که ایشان را بآن فرستاده • و لیکن بیشتر مردم • بیفزایان بایشان آمده سپاس او را نکنند
و بآن تنبه نشوند پس در ترغیب ایشان بتوحید و تنفر از شرک میفرماید • یا صاحبی
السجن ءارباب متفرقون خیر ام الله الواحد القهار • ما تعبدون
من دونه الا اسماء سمیتموها انتم و ءاباؤکم ما انزل الله بها من سلطان • ان الحکم الا لله امر الا تعبدوا الا ایاه ذلك
الدین القیم و لکن اکثر الناس لا یعلمون • یا صاحبی السجن اما
احدکما فیسقی ربه خمرا • و اما الآخر فیصلب فتأکل الطیر
من رأسه قضی الامر الذی فیه تستفتیان • و قال للذی
ظن انه ناج منهما اذکرنی عند ربك فانسیه الشیطان
ذکر ربه فلبث فی السجن بضع سنین • ای یاران زندان آیا خداوندان پراکنده
که شما دارید از زر و نقره و آهن و چوب و سنگ بهترند • یا خدای یگانه قهار ذات و صفات
که هیچکس مقاومت او نتواند کرد نمی پرستید ای اهل زندان بدون خدا مگر شما مهابیف
چیزی چند را باعتبار رسم اند بدون مسمی و دلیلی نام نهاده اید شما و پدران شما مراد
آنست • همان اسم خدا • دارند و از حقیقة الوهیت میرا و عرا اند نفرستاده خدا بر آنها
هیچ حجتی که دلالت کند بر آنکه ایشان شایسته معبودیت اند • پس شما مر پرستید اسمی
چند بامسمی را نیست حکم پرستش مگر خدا را فرمان داده بزبان پیغمبران آنکه پرستش کنید
ای کافه مردم مگر او را • حجت او روشن دلالت میکنند بر وجوب عبادت و وحدانیت او
امنیت دین حق راست و در لیکن بیشتر مردم نمیدانند راه حق را بعدم تعقل در دلایل
عقلیه و مجرد تقلید و تبعیت هوای نفس و وساوس شیطان و بعد از تنبیه ببطلان کیش ایشان

دامن بعادت خالی نگذاری جهان شروع بتعبیر خواب ایشان نموده فرمود ای یاران زندان اما یکی از شما که ساقی
ملک مصر شده روز دیگر خداوند یا مدبر سیراب کننده بر تربیت کننده خود سوی ملک را از شراب سیراب کند
چنانکه پیشتر بود یعنی باز ساقی ملک شود • اما دیگری طباخ است پس بر آویخته شود و بر دارد و مرغان
او را در آن گذارند پس بخورند مرغان شکاری از گوشت او یکی از ایشان گفت ما دروغ گفتیم
و هیچ خوابی ندیده بودیم و بازی میکردیم و یا گفتند ما خواب خود را سوگند میکردیم یوسف گفت
که حکم کرده شده است و حکم گشته حکم خواب شما در آنچه طلب تفسیر نمودید و خلاف آنچه
من حکم کرده ام بخدا بدشد • و این دلیل است باخبار یوسف از غیب بطریق وحی نه از تعبیر
معبران و در حدیث آمده که خواب بر مرغ پرنده بسته شده است • مادامیکه تعبیر آن نکرده باشد
چون تعبیر کنند بیفتد و بر زمین آید و بجای خود واقع شود و خواب جزویست از چهل و شش جزو
پیغمبری • باید خواب را که بغیر خدا توان دانستن راز و مقفل نگهدارد پس مروتست که چون شد روز گذشت
کارشکان ملک ریان آمده ایشان را از زندان بیرون بردند • و گفت یوسف در وقت بیرون
رفتن ایشان مر آنکس را که دانست بو خواهد که او رستگار است از آن هر دو و ظن بعضی لغویان
در کلام عرب بسیار است و نتوانند بود ظن بعضی خود که گمانست بشد چه تعبیر یوسف بطریق وحی بود
نه بصواب دید و رای خود الحاصل ساقی را یوسف گفت یاد کن مرا در نزد مولای خود یعنی بگناهی مرا
بعرض ملک ریان رسان تا مرا از این محنت زندان رهاند وی این معنی را قبول کرد پس ملک
فرمود طباخ را که خیانت او ظاهر شده بود بر دار کردند و ساقی را که صفت امانت او
محقق گشته بجای منصب اول خود باز دادند • و چون یوسف ترک ادب کرده خالی و گذشت
متوسل بخلق شد در نجات خود از زندان جبرئیل نازل شده یوسف را بگوشه زندان برده
بر خود سوی زمین زده طبقه اول تا طبقه هفتم شکافته شد یوسف سوی گفت تو و نگر چون نگریست
مستی عظیم دید گفت جبرئیل چه گفت مستی عظیم دیگر زد طبقه سیم پیدا شد و همچنان تا طبقه هفتم
گفت مستی عظیم مرتبه جبرئیل بر آن سنگ زده شکافته شد از زبان آن سنگ گرم بیرون آمد بر کنار بود
دهان گرفته گویان یا ظاهر الظاهر هو • خدای عالم ترا سلام میرساند و شما مکروه از فرمان
ملک مصر استعانت طلبیدی بلال خود را هفت سال ترا در این زندان بدارم یوسف از ری
سخن متاثر شده گفت ای جبرئیل فدا از فرمان شما نیست گفت آری نیست گفت چون چنین است
اگر هفتاد سال در زندان مانم باکی ندارم • و از ابو عبد الله عامر روایت که جبرئیل نزد یوسف آمده
گفت ای یوسف که ترا چنین حسنی داده • هیچکس در روی زمین در حسن مانند تو نیست
گفت فدای تو که محبت پدر بر دل وی افکند و که مرا از چاه رهانید و کاروان را بتو رسانید
و که در چاه سنگ را از تو باز داشت • مرا در اثنا بسر تو نیفکند و هلاک نکردند و که کید زنان از تو

باز گردانید

باز داشت گفت پروردگار من پس تعجب میفرماید چه چیز ترا بر آن داشت که حاجت خود را
بمخلوق عرض کردی نه بخالق • من بجهت این ترا هفت سال در زندان بدارم چون یوسف این
شنید چندان گریه کرد که دیوارهای زندان از آن ساخت • و باید دانست که استعانت
از مخلوق در دفع مضار و خلاص از مکاره جایز است با جماع و غیر قبیح است بلکه گاهست
که واجب شود پس روایات مذکوره دلالت بحرمت استعانت نمیکند • بلکه عتاب
حضرت رب الارباب یوسف را بجهت ترک مذب و عادت جمیله او بود در صبر و توکل
بخدا در جمیع امور که میکرد • و قبح استعانت در جاهلیت که ترک توکل بخدا کرده اعتماد
کلی بمخلوق نماید و اگر با وجود توکل بخالق مخلوق را وسیله و فع بلیت سازند موجب اثم
نمی شد • القصه چون ساقی بمرتبه تقرب رسید از سر جاه سرخوش گردیده
از زندان و زندانیان غافل شد • پس فراموش کرد اندیشه یاد کردن یوسف را
نزد تربیت کننده خود که پادشاه بود • پس درنگ کرد یوسف در زندان چند سال
و اصح عدد ولیست میان سه و نه • و گویند یوسف هفت سال بعد از این واقعه در زندان
ماند و مشهور آنست که از اول تا آخر هفده سال در زندان ملک کرد و از کل نعمت
پنج سال قبل از بیرون رفتن ساقی • و هفت سال بعد از رفتن او در زندان بماند و در این
مدت شش روز یکریست فاقدی که زندانیان به تنگ آمده گفتند ای یوسف
یا روز نگریه کنی شب فراموش باش • و یا شب گریه کنی روز فراموش تا ما را آسایشی باشد
پس یعقوب را از این حال آگاه ساختند فرمود تا در زندان جا بدهند خالی کردند و دو چشمه بر چ
عام نهادند • و بر تفکر و آن دریچه نشاندند • تا بدیدن مردم مشغول شده گریه نکند
تا ما را آرام حاصل آید • قضا را روز نه شب شمع کنعان واقع شده بود شبها بر پیشی
روز نه نشستی و آغاز گریه نهادی و از هر یتیم کنعان بزبان حال از حال یعقوب رسیده
و پیغام فرستادی • شبی دیده انتظار براه بوده • از در دیده عرق بشتر بوار در بادیه
میرود و شتر سرکشیده بکاین زندان روان شد هر چند اعرابی زد و بهار چیند بکاین
نداده اعرابی تنگ آمده پیاده شد • شتر زمام از دست کشیده متوجه زندان شده
در پیش روزنه ایستاده بزبان فصیح گویان شد السلام علیک یوسف سلام کرد
گفت از کنعان بمصر آمده بودم و حال از مصر کنعان میپرسم به بر محنت زده بنالش
داری • یوسف چون نام پدر و وطن کنعان شنید خروش و فغان برکشید زار زار گریست
تا گاه اعرابی از پس در رسید و صبا برکشید • شتر را از زمین تا نیمه ساق او را برکشید
اعرابی فرو ماند و آیه حیرت فرو خواند یوسف آواز داد یا اخ العرب زنا باش تا تحیه کنم

یوسف گفت از کجا مرا آیه گفت از کنعان فرمود شتر در کدام چراگاه چریده گفت در چراگاه آل یعقوب و آب از چشمه کنعان گفت در کنعان دانه درختی هر او را هفده شاخ بود
یکی از آنها گم شد و چندین سال است هیچ آن در فراق آن نسالد اعرابی گفت این صورت حال
یعقوب پیغمبر است هر هفده پسر داشت یکی از آنها غایب شده مدتیست در فراق آن میگرید
و در سر چهار راه ملک الاحزان ساخته هر کس گذر دارد گم شده خود پرسد و کسی نشان ندهد
یوسف را از استماع این سخن درد افزود گفت ای اعرابی عزم کار داری گفت بادیه تا
متاع مناسب از اینجا خریده ام آنجا فروشم • و بعد بکنعان روم گفت درین معامله چند
سود داری گفت صد درهم • گفت یا قوتی ترا دهم هر بیست هزار درهم از دار اینجا
باز گرد بکنعان و بیت الاحزان • بگوای سفیر خدا من رسول جداشدگانم و غریبان و
زندانیان وقتیکه دردت طغیان و سوز فراقت از حد بپایان شود موسم تضرع بما برده
ما را بدعا یاد کنی هر ما ترا فراموش نکرده ایم اعرابی گفت چه نام داری گفت مرا
اذن نام بردن نیست • لیکن بروی من نظر کنی صورتم را بر ورق دل ثبت کرده آن
بر صاحب کرامت را خبر کنی • و اگر از حال خال رخسار راست پرسد بگو در بلاد
سیلاب افکار از پس در فراق خون جگر از دیده بدامن ریخت محو شد سلام من بر غریب
بدان هر رسان هر از زشت دی که بر دل وی رسانی برکت بدانجا رسد و چون بجهت
خانه یعقوب رسی صبر کنی یاسی از شب گذرد و غوغای مردم فرو نشیند و نفس ان
رخت استیناس از شب طوس برچیند و یعقوب از ورد نماز فارغ آید بدیدگاه
رفته بگو السلام علیک ایها المغموم من الغریب المهموم از زبان این غریب
تا از غربت محروم از گریه بناسوده مهموم و تا حال ترا نه بینم درب طاقت شکیبایی
اعرابی پای یاقوت از فرستان و خود سوی کنعان رسان و از یعقوب هر دعا خواهی
بخواه که مستجابست و در راندن بیغام غریبان ثواب اعرابی گفت چگونه آیم هر پای روشن ندارم
گفت اندیشه رجا بیاندن شتر از دل بیرون کن تا زمین رهاند و پیش من رساند و این
شتر را مرکبان هر از مخزون بیت الاحزان خبر بمهجوران رسانید گفت از زبون شد که شتم
ذوالجلال پا از زمین بر آمد هر از دیدن یوسف بر آمد از شعاع روی یوسف آنچه مرا بایست نشاند
بدید یاقوت از دست گرفته راه کنعان را فرا مان کردید یوسف از عقب میگریست
و میگریست و میگفت یا لیت را حیال لم یلدنی • پس اعرابی بکنعان آمده
صبر کرده پاسی از شب در گذشت • بدیت الاحزان نشست و گفت السلام
علیک یا نبی الله یعقوب را از آن ندا راحتی بدل در رسید بر جسته از فرش بیرون آمد

گفت السلام

گفت السلام علیک و رحمة الله و برکاته • کسی واز کی مرا آیه گفت پیغام آورده ام
رسول غریبانم و یک مهجوران و زندانیان از مصر مرا آیم تمام قصه باز گفته یعقوب چون
حکایت سوختند فریاد برکشید • که اگر تو یک مهجوران من سوخته آتش هجرانم معنی بیت
الا خوان • مژده که دادی بوی وصال بشام رسید • مژده گانی چه خواهی گفت یا نبی الله
آنچه مقصود بود از و یافته ام • تا بیش نوشانیده ام • از تو توقع دعا دارم یعقوب گفت
الهی سکرات موت برین بنده آسان گردان شتر اعرابی بسخن آمده گفت سبب پیغام
من بوده ام و اعرابی را بدر زندان من برده ام از تو طمع دعا دارم فرمود الهی این شتر را
از نعمتها رحمت گردان اعرابی گفت ای برگزیده حضرت یزدان آن غریب زندانی را
دعا کنی گفت الهی او را از زندان خلاص کردان و بخویش خویشان رسان پس مژده های
یعقوب بیوسف رسیده مدت محنت و غم و کدورت بسر آمد • ملک ریان خواب
عجیب دید • حکما و ندمای خود سوی طلبید • وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ
بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ وَسَبْعَ سُنْبُلَاتٍ
خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَفْتُونِي فِي رُؤْيَايَ
إِنْ كُنْتُمْ لِلرُّؤْيَا تَعْبُرُونَ • قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ وَمَا نَحْنُ
بِتَأْوِيلِ الْأَحْلَامِ بِعَالِمِينَ • وَقَالَ الَّذِي نَجَا مِنْهُمَا وَادَّكَرَ
بَعْدَ أُمَّةٍ أَنَا أُنَبِّئُكُمْ بِتَأْوِيلِهِ فَأَرْسِلُونِ • يُوسُفُ أَيُّهَا
الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ
وَسَبْعِ سُنْبُلَاتٍ خُضْرٍ وَأُخَرَ يَابِسَاتٍ لَعَلِّي أَرْجِعُ إِلَى
النَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَعْلَمُونَ • قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأَبًا فَمَا
حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُنْبُلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ
ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ
إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ • ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ
يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْصِرُونَ • و گفت ملک ریان بدرستیکه من در خواب دیدم
بخواب دیدم هفت گاو فربه که از جوی خشک بیرون آمدند و بعد از آن منجر رند
و فرو میبردند آن را هفت گاو لاغر و در شکمهای ایشان هیچ زیاده نشد و دیدم
هفت خوشه تر و تازه که دانهای آن منعقد شده بود و هفت خوشه دیگر خشک
رسیده • و بدر و آمده پس این خوشهای خشک بر آن خوشهای سبز پیچیدند و زرد

زبرکردند و پوشیدند ایشان را • و ملک بعد از زمان این خواب گفتای کروه کاهنان و معبران
که اشراف و تمهید فتوی و تهدید مرا و جواب گوییده در تعبیر خواب من اگر هستید شما
مر خواب را تعبیر کنندگان • و بعبارت آن عالمان • و آن را نیک بیان • گفتند معبران در
جواب ملک که این خوابهای شوریده و پریشان است و نمیدانیم ما بتعبیر این نوع خوابها و اما آن
چه ما تعبیرهای خوابهای راست را میکوییم و این از قبیل خوابهای پریشان است ملک تر بیان از جواب
ایشان عاجز شده فکر میکرد که آیا این مشکل را که قدر زاید • یا ببین خواب پریشان مرا
تعبیر هست • ساقی که ملک را متفکر دیده حال یوسف را متذکر گردید • و گفت آنکس که صاحب
یافته بود از آن در بنده زندان یوسف را و یاد کرد از قول یوسف که گفته بود مرا نزد در خود یاد
کنی بعد از زمان دور و دراز • من خود هم شما را بتعبیر این خواب • پس بفرستید مرا بزندان
که در آنجا کسی هست که تعبیر خواب را نیکو داند ملک شاد گشته حکم فرمود که زود رفته خبر آرد
ساقی سوار شده بزندان آمده گفت ای یوسف ای نیک رهبر که بنده وصف او
صدیق در صیغه مبالغه است بجهت آن بود که احوال او را تجربه کرده و بود صدق او را دانسته
بود در تعبیر خواب • و لهذا گفت ارایت که بنده فتوی ده مرا در هفت گاو فربه که خوردند
ایشان را هفت گاو لاغر و هفت خوشه سبز و هفت خوشه دیگر خشک که بر آن پیچیده
خشک ساخته • و همه گاو درین چراگاه بودند تو چه میگویی تا باشد که باز گردم با جواب تا تعبیر
راست بسوی مردم یعنی ملک و زیان و نادانان آن شاید یعنی امید هست که ایشان ببرکت
تو بدانند تعبیر این واقعه را و باشرف فضلت را معلوم کنند یوسف گفت که شما کشت
کنید هفت سال تمام که بعادت سال اشاره بآن است زراعتی بر عادت مستمر خود پس آنچه
بدرو دارید از غلات پس بگذارید آنرا در خوشه آن یعنی خوب آنرا پاک نکنید تا از آفت
ایمن باشد • پس غله ها را با خوشه ذخیره کنید مگر اندکی بقدر حاجت از آنچه بخورید درین
سالها آنرا تنها پاک کنید و ما بقی را با چوب خود ذخیره کنید • پس بیاید بعد ازین سالها
هفت سال سخت و صعب جماعت عبارت از آن است بخورند درین سالها پاک نکنید در آن
باشند آنچه پیش فرستاده باشید و ذخیره نموده برای آن سالها • مگر اندکی از آنچه نگاه دارید
و ضبط کنید برای تخم زراعت • پس بیاید بعد ازین سالها قحط سالی که در آن
بفریاد رسیده شوند مردم یعنی خدا بفریاد ایشان برسد و درین سال بفشرند آنچه
افشرده باشد مثل انگور و زیتون و کنجد و امثال آن و این کنایه از کثرت اغاثت است
و گویند اشاره بدو شیدن شیر است از پستان گاو و گوسفند • و این عبارت از خواب
سالیست • چون یوسف تعبیر خواب خود ساقی برگشته بخدمت ملک رفته وقتی رسید

که جمعی از اکابر و اصاغر در خدمت ملک ایستاده بودند سخنانی که از یوسف شنیده بود
بهمان وجه معروض داشت ملک را خوش آمده خواست که یکی خود تعبیر از یوسف شنیده
بطلب یوسف فرستاد • وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ فَلَمَّا جَاءَهُ الرَّسُولُ
قَالَ ارْجِعْ إِلَىٰ رَبِّكَ فَسْأَلْهُ مَا بَالُ النِّسْوَةِ اللَّاتِي قَطَّعْنَ
أَيْدِيَهُنَّ إِنَّ رَبِّي بِكَيْدِهِنَّ عَلِيمٌ • قَالَ مَا خَطْبُكُنَّ إِذْ رَاوَدْتُنَّ
يُوسُفَ عَنْ نَفْسِهِ قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ
قَالَتِ امْرَأَةُ الْعَزِيزِ الْآنَ حَصْحَصَ الْحَقُّ أَنَا رَاوَدْتُهُ عَنْ
نَفْسِهِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الصَّادِقِينَ • ذَٰلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ
بِالْغَيْبِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِنِينَ • وَمَا أُبَرِّئُ نَفْسِي
إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي إِنَّ رَبِّي غَفُورٌ
رَحِيمٌ • وَقَالَ الْمَلِكُ ائْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصْهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ
قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ • قَالَ اجْعَلْنِي عَلَىٰ
خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ • و گفت ملک بیارید یوسف را پس
آن زمان که آمد باو فرستاده ملک یعنی ساقی • گفت ای یوسف اجابت ملک کن و تعبیر خواب
شنو و یوسف خواست تا اول با گواهی خود سوء بر ملک معلوم کند تا کسی احمال تهمت نماند پس
گفت یوسف تو باز گرد بسوی مهتر خود و بپرس که چه بود حال آن زنان که دست
زلیخا بریدند دستهای خود را • بدرستیکه پروردگار من بکر زنان و بفریب ایشان دانا است
و درین دلیلست که در نفس تهمت از خود اجتناب نمایند • و از ابن عباس روایت است که یوسف
اگر بدرنگ شک از ایشان بیرون آمدی ملک هرگز او را بدیدی تصور کردی
که این آن مردست که بزن عزیز خیانت کرد اما چون ساقی باز آمد پیغام یوسف رسانید
ملک فرمود تا آن زنان را جمع کردند و زلیخا را نیز آوردند برای تحقیق حال پس گفت بایشان
چه بود حال شما وقتیکه طلب کردید بفریب یوسف را از نفس وی گفتند زنان ای ملک
ملک پاکست خدا از آنچه عاجز باشد در آفریدن مردی پاکیزه مانند یوسف بدانستیم ما
بر یوسف هیچ بدی چون زلیخا دید که جز راستی چاره نیست او نیز بپاکی یوسف اقرار کرد
گفت زن عزیز یعنی زلیخا • اکنون ثابت شد آنچه راست و درست است • من مراوده کردم
یوسف را از نفس او و بدرستیکه او از راستگویانست • و از ابو عبدالله مروزی که یوسف

در حبس یوسف را بند ما تعلیم کرد و در عقب هر نماز اللهم احبلی فرجا و مخرجا و ارزقنی
من حیث احتسب و من حیث لا احتسب • حقتعالی او را نبات داد و سبب
عرقی از آنحضرت نقل کرده که چون مدت حبس سر آمد حقتعالی اذن داد بدعای فرج یوسف
رخ بر زمین نهاد گفت • اللهم ان کانت ذنوبی قد اخلقت • وجهی عندک
فانی اتوجه الیک بوجه آبائی الصالحین ابراهیم و اسحق و یعقوب
من گفتم با من رسول الله انک خواهی بهذه الدعاء فرمود بخوانید اللهم ان کانت
ذنوبی قد اخلقت وجهی عندک فانی اتوجه بنبیک نبی الرحمة و علی
و فاطمة و الحسن و الحسین و الائمة علیهم السلام • القصه حقتعالی ببرکت دعای مذکور
یوسف را از زندان ملک ریان خلاص کرد و ملک پیغام داد که زنان بگناه خود شان اقرار
نمودند از زندان بیرون آی در حضور قبایح شان عقوبت کنم • یوسف رسول ملک گفت غرض من
نه عقوبت است • بلکه در خواست من برای آن است عزیز بداند آنکه من خیانت او در غیبت نکردم
و حرمت تربیت او را نگاه داشتم • و بدرستیکه خدا هدایت نمیکند و صواب نیارد مکر خیانت
کنندگان را و این تعریض است بزلیخا در خیانت او بشوهر خود و تنبیه باینکه امر خود و بعد از آن
اشاره کرد بر آنکه بوسیله خیانت ربانی و عصمت نزد او یوسف از خیانت مراد میتواند
نه آنکه نفس او مستقل بود در این امر • و از این قول مذکور استنباط در آورد و بری و تنزیه
شکم نفس خود را که بطبع خود مقرر و میرانست • بدرستیکه نفس غدار و فریبنده است بدی و مایل
است بشهوت پس قصد مقاصد کرده جوارح را بآن امر میکند در جمیع اوقات مگر وقتیکه
پروردگار من که اعطای توفیق کند و یا مگر نفس رحمت کند خدا آنرا بعصمت بدرستیکه او آمرزنده
من آمرزنده است بندگان را و مهربان بایشان • آورده اند در این سخنان یوسف که شنیدند و بملک
گفتند اشتیاق ملک بدیدن وی زیاد شده • و گفت باز نزد ملک مصر بارید یوسف را نزد
من تا خاص و خالص گردانم او را برای مهمات خود • در تیسیر آمده که ملک هر فتاد حاجب با یوسف
مرکب آراسته • با تاج و لباس پادشاهانه بزندان فرستاد تا یوسف را بتعظیم تمام از زندان
بایوان و بارگاه شاه رسانیدند • آورده اند که وقت بیرون آوردن یوسف زندانیان
گریکنان بودند که بیتو چگونه زندگانی خواهیم کرد ای زاد انوار کرده دعا نمود تا چون
دلهای ایشان را بر ایشان مشفق و مهربان گردان • و از بندگران در امان و مستخلص از آزار آنان
و بر در زندان نوشت که این قبر است بزندگان و خانه است بر غمگینان و بحر است بر کشتیان
و سلامت بر دوستان • پس حمام رفته خلعت ملک پوشید متوجه بارگاه شاه گردید
چشم ملک افتاد گفت • اللهم انی اسئلک بجمالک و اعوذ بک من شره و شر غیره چون

نزد ملک رسید سلام کرد و ملک احترام یافته استقبال نموده در کنار گرفت و با جلال تمام بر تخت
در تخت خود نشانید و بزبان عربی با او سخن گفت ملک گفت این چه زبانست گفت زبان عجم
است سعید ملک کلام را بلغت جرانده نقل کرد باین زبان ملک را دعا کرد گفت این چه زبانست
گفت زبان پدران من وهب • روایت کرده اند که ملک هفتاد زبان میدانست بهر زبان
که سخن گفت بهمان زبان یوسف جواب داد و ملک تعجب کرد یوسف سی و سه ساله بود
ملک جمال و صورت و کثرت علم او را مشاهده کرده بود و تعجب گفت این آن شخص است که تعبیر خواب
نموده • پس گفت میخواهم تعبیر خواب خود را • ملک فهمیده از تو شنوم و آرام گیرم یوسف گفت
اول خواب ترا گویم چه دیدی بعد از آن تعبیر آن کنم • ملک گفت بگو گفت هفت گاو دیدی
سفید و فربه که دریای نیل را شکافته بیرون آمدند • با ستانهای دراز شیر و توانا ناگاه
میکردند و از حسن ایشان تعجب داشتی ناگاه دیدی آب نیل در زمین فرو رفت و زمین
آشکارا شد و از میان گل و لای هفت گاو لاغر برآمدند خاک رنگ مشکها پشت
چسبیده بلرزه و بستان مهر بگ بچه و دندان چون سگان داشتند و خرطوم چون سباع
بر گاوان سمان حمله کردند استخوان ایشان را شکسته مغزهای ایشان را مکیدند و تو تعجب میکردی
و هفت خوشه گندم سبز از زمین و هفت دیگر سیاه و خشک همه را در بگلی و تو از روی
تعجب با خود میگفتی چگونه در یکجا شیر سبز و خشک رست • بعد از آن بادی برآمد خوشهای سیاه
خشک را سبز و تر زده آتشی بیرون آمده پاک بسوخت پس از دهشت این واقعه بیدار
شدی • ملک حیران فرو ماند و گمان کرد که واقعه جهان بود که گفتی گویا این واقعه را تو دیده
هیچ خطا نکرده و مرا بعضی فراموش شده بود پس تعبیر آنرا بطریق سابق تقریر کرد پس
ملک گفت اکنون ای صدیق روزگار • رای تو درین کار تا معول شود یوسف فرمود ای
ملک بفرما تا همه گندم و جو را که در مملکت است جمع کنند • و آنچه در خزینه داری خرج زراعت
کنی چه اضعاف مضاعف آنرا باز خواهی یافت و چون وقت درویدن علم رسد بفرما
بدروند و با خوشه در انبارها نهند تا از شپش ایمن باشد • و اندک آن برای مردم بماند و نگاه آن
برای چهارپایان تا در معرض تلف نشوند • و درین هفت سال آنچه حاصل شود هیچ یک آنرا
از برای قوت آن بردار و باقی آنرا از برای سالهای قحط ذخیره کنی و چون این هفت
سال فراخی منقضی شود هفت سال دیگر قحط باشد • و مردم از اطراف آن ارض عالم رو آورده
از تو قوت طلبیده خواهند پس آنچه در فراخی نهاده بمراد خود بفروش و فرینه از زر و سیم
برگشود هیچ پادشاهی ندیده باشد • ملک این سخنها از یوسف شنیده گفت ای یوسف
بدرستیکه تو امروز نزد ما با جاه و قدر و در نهایت قربت امین بهمه چیزها و هر چه مصلحت

بخواه و هر آرزو داری گوی • تا موافق مدعا ساخته و برد و خشنود گفت یوسف بگردان مرا کمینه
بر خزینها زمین مصر از من صاحب ولایت از نفقه و اطعمه با طریق مذکور صرف مزارع کنم • بدرستیکه من
نگهدارنده ام دانا بمصالح ملک • و یاد آن بلغت هر کس شد • و در تفسیر مرتبه و کس باشد که ملک
تخت از زر سرخ مرصع بجواهر بیوسف داد • و تاج بر سر نهاد • و کلید مال قرابن و دفاین و زمام اختیار
مملکت بقبضه قدرت وی سپرد و آخر عزیز معزول گردد و مهمات او را بدان نهاد و در اندک زمانی عزیز
درگذشت و تخلم و عدالت یوسف محبت ملک روز بروز افزون میشد • از این ملک آن روایت
حضرت رسالت صلعم فرمود و هم الله اعلم یوسف • که اگر از ملک التماس منصب نکرد در حال این منصب
وی قرار میگرفت • و لکن چون التماس کرد بعد از یکسال این منصب باو مقرر شد • و درین یکسال
با ملک مجالست میکرد • و ملک استفاضه میشد از صحبت • مردی ملک گفت • آرزوی حاجت بکلمه
ترا دارم • و در صدد دانیم • باز موا کلمه بایم • و لکن نگفت بر زبان مرآید یوسف گفت مرا دو ترا نام پسر
یعقوب صفی الله ام ابن اسحق ذبیح الله است • و او پسر ابراهیم خلیل الله گفت بهست گفت پس یوسف
موا کلمه بنویدی چون یکسال بر این منوال گذشت تاج بر سر و جامه هر چه و در بر و شمشیر طلا
خود را حاضر آن سرور کرده بخت مرصع از یاقوت زنده قبه الله بستر بالای سر او بیاد
طول او سی گز و عرض او ده گز دشت • و او را بسلطان خود سپرد بخدمت او نصب کرده بهمه بست
و خود در خانه نشست • و زمام اختیار با دشاه هر را بکف کفایت او داد و کار مصر و اعمال او سپرد
با تمام او نهاد • و در سال قحط عزیز فوت شد و ملک با التماس تمام و سعی مالا کلام زلیخا را بیوسف
داد تفصیلی که آید و بشرح بیان نماید چون یوسف با او بخلوت شتافت و بر آنکه یافت
منت بر سید جواب شنید • عزیز نه از افراد رجال روزگار زمین بود بلکه عنین و مقطوع از رجولیت که علت
تصور صورت جنین است • پس تضفلا یوسف را از زلیخا بسپرد او مینا و افراسیم را بدو
بزلیخا گفت این مرتبه که مرا بعد بهبست با آنکه مرا بآن دعوت میکردی زلیخا گفت ای صدیق
وای رفیق صدیق مرا بآن حال ملامت مکن • زنده بودم جوان بودم • نعمت عزیز در ران
و با جاه و مال و منال و شوهر هم طایفه نسوان میلی نداشت چندان • و تو بودی نیکوترین
اهل زمین جهان از فرط محبت تو مبتلا ببلا شدم • کسی جهان بلا با چون من مبتلا باشد
القصه با دشاه هر یوسف قرار گرفت بر جرد صدر مجلس صدر تو ملک قرار گرفت و همه حاکمان بحکم
وی شدند حضرت عزت میفرماید • وَكَذَٰلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ
يَتَبَوَّأُ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ • نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَلَا نُضِيعُ
أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ • وَلَأَجْرُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا
يَتَّقُونَ • وَجَاءَ إِخْوَةُ يُوسُفَ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَعَرَفَهُمْ

وَهُمْ لَهُ مُنْكِرُونَ • وَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ قَالَ ائْتُونِي بِأَخٍ
لَكُمْ مِنْ أَبِيكُمْ أَلَا تَرَوْنَ أَنِّي أُوفِي الْكَيْلَ وَأَنَا خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ
فَإِنْ لَمْ تَأْتُونِي بِهِ فَلَا كَيْلَ لَكُمْ عِنْدِي وَلَا تَقْرَبُونِ
قَالُوا سَنُرَاوِدُ عَنْهُ أَبَاهُ وَإِنَّا لَفَاعِلُونَ • وَقَالَ لِفِتْيَانِهِ
اجْعَلُوا بِضَاعَتَهُمْ فِي رِحَالِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا إِذَا انْقَلَبُوا
إِلَىٰ أَهْلِهِمْ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ • فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَىٰ أَبِيهِمْ
قَالُوا يَا أَبَانَا مُنِعَ مِنَّا الْكَيْلُ فَأَرْسِلْ مَعَنَا أَخَانَا نَكْتَلْ وَإِنَّا
لَهُ لَحَافِظُونَ • قَالَ هَلْ آمَنُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَمَا أَمِنْتُكُمْ عَلَىٰ أَخِيهِ
مِنْ قَبْلُ فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ • و همچنین
کرد یوسف را در زمین مصر یعنی بپادشاهی هر جا که گرفت و در آن زمین جهان فسیح در جهان
فسیح هر جا که میخواست • میرسانیم رحمت خود را از نعم دنیا و حقی آنرا که نمودیم
و ضایع گردانیم مزد نیکوکاران را در دنیا و آخرت • و هر آینه مزد آخرت از حیثیت ثقا
بهتر است از برای آنکه ایمان آورده اند بخدا و هستند پرهیزکار از فواحش • القصه
یوسف بهمات ملکی را پیش گرفت حکم میکرد • و مردم بزراعت و فلاحت مشغول شدند
و انبارهای غلا بنا نمود • هفت سال از هر غله بقدر کفاف مردم میداد و باقی را باخود
نگهمیداشت • تا سالهای قحط در آمد • و در شب اول سال قحط در میان شب یوسف
امر کرد طعام طباخان بپختند • و گفتند ایها الصدیق ملک را این وقت طعام خوردن
عادت نیست فرمود آنچه میگویم قیام و اقدام کنید چون نصف شب گذشت ملک
از خواب بیدار شد • فریاد الجوع برآورد • یوسف فرمود طعامها پخته را حاضر
آوردند • ملک گفت درین نیمه شب دانستید • من طعام میخواهم گفتند یوسف
ما را برین امر کرد ملک یوسف را خواسته گفت چون دانستی که سیمی مرا فرمود چون
امشب اول سالهای قحط است و از علامات قحط کلی آنست • مردم مبتلا
بیشتر کنند از سالهای فراخی • از این جهت دانستم ملک تعجب کرده و از علم او تحیر
و از امام رضا علیه السلام نقلست که چون سالهای فراخی در آمد زمین مصر و شام را قحط گرفت
اهل مصر رو بیوسف آوردند سال اول از نقدهای ایشان غله بآنها فروخت سال دوم

کلی و طلا آلات ایشان • و سال سیم بغلامان و کنیزان • و سال چهارم بدواب و مواشی • و سال پنجم بضیاع
و عقار • و سال ششم بفرزندان ایشان • و سال هفتم خط بندگی دادند • پس یوسف مالک
حاصل شد که کسی را ملکی نبوده • و خزینه که کسی را تصور نبوده • پس یوسف صورت حال را بدین
ملک رسانید • ملک گفت همه بنده تواند و اقربای این زنده عبید و احرار باشند یوسف
در حضور ملک همه را آزاد کرد • و اولاد و احفاد و اموال ایشان را بخودشان رد کرد و چون
ملک این احسان را از یوسف دید معتقد گردید گفت اشهد ان لا اله الا الله و انک
رسوله • و ملک درین فروخت و بندگی و آزادی آن بود • مصریان یوسف را
در وقت خرید و فروخت آن صورت نبنده دیده بودند پس قدرت حضرت از ازل
و خالق لم یزل طوق بندگی او بر گردن همه آنها نهاد تا کسی را در باره او یارای سخن گفتن
سخنی موافق نباشد • و در خبر وارد شده که یوسف درین هفت سال هر گز طعام سیر نخورد
تا گرسنگان را فراموش نکند • و ملک را هم روزی یکی را طعام پیش پیش نبردی تا از حال
درویشان خاموش نه نشیند آورده اند چون اثر قحط بکنعان رسید • کار معیشت
روز بکار بادلا بیعقوب تنگ گردید • یعقوب را گفتند در شهر مصر ملکیست
رؤف • و عطوفت همه ما را اجازت فرما تا طعام تا بکنعان آریم اجازت داد
و بنیامین را با فراق یوسف را بخود تسلی میداد برای خدمت خود نگه داشت • و ده پسر
دیگر را با بضاعت و شتر از شیر رنگ شده و کنگ و بنیر برداشتند مصر بازگذاشت پس رو
براه آوردند و یک شتر هم برای آوردن غله بنیامین با بضاعت همراه بردند • و آمدند
برادران یوسف از کنعان • پیش پادشاه مصریان یعنی پیش یوسف پس داخل شدند پیش او
و بزبان عبری تکلم کرده رسم خدمت در پیش آنحضرت بجا آوردند • پس شناخت یوسف
ایشان را در نظر اول • و ایشان او را نشناختند بسبب طول عهد • بقول اصح چهل سال
از واقعه آن سرور بدیهال گذشته بود که کودک و کودکی رها کرده بودند یوسف و ایشان
پادشاه با اقتدار دیدند در سریر سلطنت نشسته و تخت شاهی در بر و کمر مرصع و تاج مرصع در سر و طوق بکردن او بخته زرین و جبین فرو آورده در جبین • و همگی
نشانها فاش برادران کوبان • بسبب معصیتی که کرده بودند • نه شناختند چه مصیبت
دیده عمر یا رنگ پیش سوزنا رنگ سازد • و گفته اند در یوسف بایشان از پس پرده بیننده
که چگ بیند گفتند جوانانیم قحط رسیده آمده ایم تا توانش فرموده از طعام محفوظ
گردانی ای پادشاه بیننده یوسف گفت مبادا جاسوسانید باین صورت آمده باکیفیت
مملکت مرا بدشمنان رسانید • قفه و فد بمصر انداز زید • گفتند ای ملک ما پسر یکپدریم

که یعقوب صفی الله است • گفت پدر شما چند فرزند دارد گفتند حرا ده پسر داشت یکی
در خورد وی کرک خورد و یکی دیگر را که از مادر اوست پدر برای خدمت خود نگهداشت و باده
نفر بلازمت خدمت تو آمده ایم • یوسف گفت اینجا کسی هست در شما راستاسد
گفتند نه • گفت تا آن برادر دیگر را نیارید صدق و کذب شما معلوم نشود • یوسف گفت
یکی از شما اینجا بماند تا بروید و او را بیارید • تا حال شما بر ما معلوم شود • فرو کشیدند در ماندن
نام شمعون بر آمد وی بابتدا یوسف فرمود تا بضاعات ایشان را کرده در عوض آن
گندم بایشان دادند • و چون یوسف بساخت کار ایشان را گفتند برادران بکشتن گندم
برای برادر ما بنیامین که در خدمت پدر مانده بدهید • یوسف گفت بشما مردم گندم من
میدهم نه بشما شتر ایشان مبالغه کردند • گفت یوسف که بیارید بنیامین برادری که شما راست
از پدر شان آیا نمیبینید که من تمام پیمانه را • و حق کسی را نمیکنم و من بهترین
مهمانان و دود آرندگانم از اکرام و احسان • پس اگر نیارید نزد من آن برادر شما پس
پیمانه و کیلی و طعامی مر شما را نزد من و نزدیک مشوید و بولایت من نیایید • گفتند
زود بشما چاره جویا و حیله و تدبیر کنیم از وی برادر را از دست پدر باز گیریم • و پدر سنگدل
گفتند کنیم آنچه را گوییم • و گفت یوسف غلامان خود را که کیسه غله در دست ایشان بود
نهید مایه تجارت و بها کنیم ایشان را که بعوض گندم آورده بودند در بارهای ایشان و کشاده
پوستی و کفشی چند بود • چون یوسف بخواست که گندم را بقیمت بایشان فروشد و چون
که دیانت ایشان اقتضای آن خواهد کرد • که آن بضاعتها را چون قیمت گندم بود باز آرند
و رد یوسف کنند • و یا پدر باز فرستد از این جهت گفت شاید که ایشان بشناسند
بضاعت خود را یعنی حق رد آنرا چون باز گردند بسوی کسان خود تا بایشان • و باز گشایند
شاید که باز گردند برای رد بضاعت و برادر مرا آرند • پس چون بانگ شتند پسران یعقوب
بسوی پدر شان گفت پدر احوال ما چون گذشت گفتند احسان ملک مصر را نتوانیم
شمرد که اگر یکی از فرزندان یعقوب بودی پیش از آن نگردی • یعقوب گفت
شمعون کی است گفتند ای پدر ما منع کرده شد از ما بیمودن طعام بغیر ملک مصر
شمعون را نگهداشت تا بنیامین را بر بریم پس بفرست با ما برادر ما را تا فراگیریم بملک را
و پدر سنگدل او را نگهدارند کانیم از رسیدن مکروه • پس یعقوب گفت با شما مصر فرستادنت
که تو را برادر دست گفتند ای پدر ما را بجاسوسی متهم کرد چون شرح حال خود کردیم گفت
چون تو بنیکو تر ده از ده برادریم یکی را کرک خورد پس یکی را گفتیم پدر با او را برای قدرت
خود نگهداشته گفت اگر او را نیارید قبل طعام ندهیم اکنون او را با ما بفرست • ما حافظ او هستیم

گفت یعقوب بفرزندان آیا امین کردانم شما را برو مگر همچنانکه امین کردانیدم شما را بر برادر او پیش
این گفتند انا له لحافظون و معد گفتند که او اگر که خورده پس الله بهترین نگاه دارنده است
و او رحم کننده ترین رحم کنندگان باشد که مرا بمصیبت فرزند مبتلا نکند •
وَلَمَّا فَتَحُوا مَتَاعَهُمْ وَجَدُوا بِضَاعَتَهُمْ رُدَّتْ إِلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَبَانَا
مَا نَبْغِي هَٰذِهِ بِضَاعَتُنَا رُدَّتْ إِلَيْنَا وَنَمِيرُ أَهْلَنَا وَنَحْفَظُ
أَخَانَا وَنَزْدَادُ كَيْلَ بَعِيرٍ ذَٰلِكَ كَيْلٌ يَسِيرٌ • قَالَ لَنْ أُرْسِلَهُ
مَعَكُمْ حَتَّىٰ تُؤْتُونِ مَوْثِقًا مِنَ اللَّهِ لَتَأْتُنَّنِي بِهِ إِلَّا أَنْ يُحَاطَ بِكُمْ
فَلَمَّا آتَوْهُ مَوْثِقَهُمْ قَالَ اللَّهُ عَلَىٰ مَا نَقُولُ وَكِيلٌ • وَقَالَ يَا بَنِيَّ
لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ وَمَا أُغْنِي
عَنْكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِنِ الْحُكْمُ إِلَّا لِلَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَعَلَيْهِ
فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ • وَلَمَّا دَخَلُوا مِنْ حَيْثُ أَمَرَهُمْ أَبُوهُمْ
مَا كَانَ يُغْنِي عَنْهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا حَاجَةً فِي نَفْسِ يَعْقُوبَ
قَضَاهَا وَإِنَّهُ لَذُو عِلْمٍ لِمَا عَلَّمْنَاهُ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ
وَلَمَّا دَخَلُوا عَلَىٰ يُوسُفَ آوَىٰ إِلَيْهِ أَخَاهُ قَالَ إِنِّي أَنَا أَخُوكَ
فَلَا تَبْتَئِسْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ • وچون گشادند متاع و بار خود را که تسلیم ملک کرده بودند که باز پس داده شده باشد
در بار خود یافتند تجارت خود را که تسلیم ملک کرده بودند که باز پس داده شده باشد
که بملک یوسف باز گردانیده بودند باشد گفتند ای پدر ما چه چیز طلبیم از احسان ملک
مصر زیاده از آنکه این است بضاعت ما که غله باین بضاعت ما فروخته اند که باز پس
داده شده باشد پس ما باین اکرام و احسان رجوع کنیم با و و طعام آریم اهل و کسان خود را
و نگهداری میکنیم برادر خود را و زیاده میکنیم و میگیریم بپیمانه پیش شتر
و این بار برادر زیاده گیریم • این شتر و اربپیمانه است اندک و ملک این قدر سوار کردن
با ما یقینا خواهد کرد • و گفت یعقوب نخواهم فرستاد بنیامین را با شما تا آنکه
بدهید مرا پیمانی مؤکد از خدا و در بلندیست که سوگند بخورید بخدا سوگند آید حاتم
الدین که هر آینه بیارید او را مگر آنکه احاطه کرده شود و بگیرد دشمن با شما که دفع آن
نتوانند کرد یا همه هلاک شوید • القصه سوگندان غلیظ خوردند • پس چون دادند پیمان
خود را در محافظت بنیامین • گفت یعقوب خدا بر آنچه ما میگوییم وکیل و گواه است پس
بنیامین

بنیامین سوی چهره ایشان کرد یعقوب و در وقت خروج وصیت کرد بایشان • و گفت از روی شفقت
ای فرزندان من داخل مشوید بشهر مصر از یک در تا چشم بد بشما نرسد چون باین جمال و اعتدال
و شوکت و طول قامت و عزیز در حضرت سلطنت شما را ببینند • و داخل شوید هر وقت از دو
جدا گانه براکنده و شهر مصر چهار دروازه دارد • و این سخن یعقوب دلالت دارد بر آنکه چشم
زخم را اثری هست • و در لطایف آورده که یعقوب اول هر بدی بما آورد و آنچه
بند کرد و گفت من دفع نمیکنم از شما باین نصیحت از حکم و مشیت خدا چیزی را نیست حکم مگر
خدا را در هر چه خواهد • بر تو توکل کنم نه بغیر او و بر او باید توکل کنندگان که توکل کنند کان چه حصول
جمیع مهمات و مرادات از نتیجه توکل است • و آنهنگام که داخل شدند اولاد یعقوب
از جایی که فرموده بود ایشان را پدرشان یعنی از دروازه شهر فرقه • نبود که کفایت و دفع کند
از ایشان از حکم خدا هیچ چیزی و اراده که از سبحانه در باره ایشان و شهمند بود حصول
با جبار و اکراه منع حسد حاسدان • و دفع چشم زخم از ایشان نکرده پس اثر چشم زخم حسد
و چشم زخم کردند و تهمت دزدی به بنیامین زدند و برادران عملی شدند • و مصیبت یعقوب
مضاعف گشت • پس تدبیر یعقوب در دفع مکاره و منع حوادث فایده نداد مگر حاجتی در نفس
یعقوب بود یعنی شفقت در باره اولاد داشت و قلبش مضطرب بود بسبب خوف وقوع بلا بفرزندان
از چشم بد و حسد که ظاهر کرد آنرا در آن وقت و بآن وصیت کرد • و بدرستیکه یعقوب خداوند
علم بود و میدانست آنچیزی را که با او آموخته بودیم بطریق وحی و ادله عقلیه و از آن بود که گفت
ما اغنی عنکم من الله من شیء • ولیکن بیشتر مردم نمیدانند قدر و مرتبه او را و در حه یعقوب را
مراد مشکل نمیدانند • و منکر میخوانند • و یا بیشتر مردم مستقدر نمیدانند و جاهلند در منع و دفع
و دفع قدر نتوانند نمود • و از حضرت رسالت روایت است که اگر چیزی بقضا سابقه ترجیح
چشم بد بودی و از اینجا معلوم میشود که چشم زخم را اثری عظیم است و از این راه بنوعی و مالیه
سوء آن از حقتعالی استعاذه کرده اند • و چون داخل شدند اولاد یعقوب بیوسف
و بارگاه او رسیدند در تخت بود نشسته و نقاب بر و فرو هشته گفت یک شد گفتند
کنعانیان که فرموده بودی برادر خود آوریم • آورده ایم بعهد و پیمان آنکه در محافظت وی تقصیری
نکنیم از پدر که فرمان ملک در کار بنشستند • و شش خوانچه طعام آراسته پیش ایشان نهادند یوسف گفت
هر برادر از یک پدر و مادر در سر یک خوانچه نشینند هر برادر انفرد نشستند بنیامین تنها ماند اشک از دیده
بر افشاند و بیهوش شد • فرمود که لاب زدند بیهوش آوردند گفت ای جوان که چنین از کنعان چرا بیهوش شدی
گفت ای ملک مرا برادر مادری بود یوسف نام یاد آمد که هم اگر او بودی با من در طعام موافقت نمودی
یوسف گفت بیا من برادر تو باشم و با تو هم کاشانم • فرمود خوانچه برادر داشته در پیش پرده نهادند و او را

تنها بنیامین بهانه جابر داد بسوی خود برادر خود • یوسف نقاب بسته نشسته بود و دست بطعام دراز
کرد چون بنیامین بدست یوسف نگریست بگریست یوسف گفت گریه تو چیست گفت ای ملک چه
است دست تو بدست برادر من یوسف همین که این شنید بیطاقت شده خود نتوانست نگاه داشت و اشک
از چشم بر داشت گفت بدرستیکه منم برادر تو پس اندوه هناک مباش آنچه کردند برادران در حق ما
پس بنیامین چون روی یوسف را دید بار دیگر بیهوش گردید چون بهوش آمد دست در گردن یوسف کرده
بزبان حال گفت • و آنچه بر من رفته بیداریت یار بیاخواب • خوابش را در چنین راحت پس رنجیدن صواب
آنگاه دست بداغ یوسف زد که از تو مفارقت نکنم • یوسف گفت اتهام پدر سوء بتو دانسته ام اگر بتو
ترا باز دارم غم پدر زیاده از بیشتر خواهد شد اگر مصلحت دانی ترا با مر صنیع متهم سازم و پیش خود
دارم بنیامین گفت باک ندارم یوسف فرمود پیش برادران رو و این امر از ایشان پنهان دار
و چون طعام شب حاضر شود مدبطور اول او را پیش خود خوانده و وقت خواب پدر بهر لبر بستر
آورده • جامه خواب بنیامین را نزد خود روز دیگر آشکار گفت • ای فرزندان شما را بهم ثانی مادر
من هم جزا این برادر نان تنها است و برادر خود خوانده در عزت حرمت فرمود کرامت کرد
پس ملازمان حکم کرد چنان که کار ساز کنعانیان کنند • فَلَمَّا جَهَّزَهُمْ بِجَهَازِهِمْ جَعَلَ
السِّقَايَةَ فِي رَحْلِ أَخِيهِ ثُمَّ أَذَّنَ مُؤَذِّنٌ أَيَّتُهَا الْعِيرُ إِنَّكُمْ لَسَارِقُونَ
قَالُوا وَأَقْبَلُوا عَلَيْهِمْ مَاذَا تَفْقِدُونَ • قَالُوا نَفْقِدُ صُوَاعَ
الْمَلِكِ وَلِمَنْ جَاءَ بِهِ حِمْلُ بَعِيرٍ وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ • قَالُوا تَاللَّهِ
لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا جِئْنَا لِنُفْسِدَ فِي الْأَرْضِ وَمَا كُنَّا سَارِقِينَ
قَالُوا فَمَا جَزَاؤُهُ إِنْ كُنْتُمْ كَاذِبِينَ • قَالُوا جَزَاؤُهُ مَنْ وُجِدَ
فِي رَحْلِهِ فَهُوَ جَزَاؤُهُ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الظَّالِمِينَ • فَبَدَأَ بِأَوْعِيَتِهِمْ
قَبْلَ وِعَاءِ أَخِيهِ ثُمَّ اسْتَخْرَجَهَا مِنْ وِعَاءِ أَخِيهِ كَذَٰلِكَ كِدْنَا
لِيُوسُفَ • مَا كَانَ لِيَأْخُذَ أَخَاهُ فِي دِينِ الْمَلِكِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ
اللَّهُ نَرْفَعُ دَرَجَاتٍ مَنْ نَشَاءُ وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ
قَالُوا إِنْ يَسْرِقْ فَقَدْ سَرَقَ أَخٌ لَهُ مِنْ قَبْلُ فَأَسَرَّهَا يُوسُفُ
فِي نَفْسِهِ وَلَمْ يُبْدِهَا لَهُمْ قَالَ أَنْتُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَاللَّهُ أَعْلَمُ
بِمَا تَصِفُونَ • قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ إِنَّ لَهُ أَبًا شَيْخًا كَبِيرًا

پس فراگیر یکی از ما را بنده بجای او و او را رها کن بدرستیکه ما می بینیم ترا از نیکوکاران گفت یوسف پناه
فَخُذْ أَحَدَنَا مَكَانَهُ إِنَّا نَرَاكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ • قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ نَأْخُذَ
إِلَّا مَنْ وَجَدْنَا مَتَاعَنَا عِنْدَهُ إِنَّا إِذًا لَظَالِمُونَ • پس چون سازنده
ایشان را ساز انجام کرد بنهاد سقایه شربه و آب خوری که از طلا و یا نقره و یا از هر دو صنع بود
که ملک از آن آب خوردی • و در قطعی بعزت طعام آراسته غله خشه بودند بفرموده یوسف
آنرا پنهان در بار برادر خود نمودند • و بار هاء دیگر را هم درست کرده اجازت رفتن داد و چون
از مصر بیرون رفتن شروع رفتن نمودند • بعضی از راه رفتن بودند • جمعی از ملازمان یوسف از عقب
کاروان رسان • پس ندا کردند ندا کننده از ملازمان که ای قافله و کاروانیان بدرستیکه
هر آینه دزدانید • باشخصی که یوسف را از پدر دزدیدید و کشته اند که این را یوسف بعنوان صورت
نمود نه بخواهش خود بجهت حقیقتا خواست حقیقت یعقوب بنهایت رسد • تا از آن فرج یابد
و عادت الله جاریست که چون سختی و کدورت بنهایت رسد فرج و فرح روی نماید القصه
چون این ندا بگوش فرزندان یعقوب رسید • گفتند در حالی که ایشان روی بملازمان
آوردند که چه گم کرده اید • گفتند که گم کرده ایم آنچه را ملک را که پیمانه غله در و بعد از آن
ندای گفت باید کاروان • و برای کسی که آورد او را یعنی شربه را یکبار شتر طعامست و ضامن کننده است
بآن طعام کفیل و ضامن که بدهم • گفتند بر و تعجب بخدا هر آینه تحقیق که شما میدانید که ما دزدان
این ایم و ما بجهت فساد در بار ما نیامده و دزد بار اول این بار آورده ایم و میبینید در دهن شتر را البته ایم
که تا از زراعت مردم نخورند • و نیامده ایم از کنعان که فرض کنیم در زمین مصر و مال مردم سو
ناحق خریم و بستیم مادر دان • گفتند ملازمان یوسف پس چیست جزای دزدان اگر باشید
دروغ گویان در بیرون نمودن ذمه خود یعنی اگر در میان باز باشید و بیرون آیید که سکافات باشد
گفتند جزای او آنکسی را یافت شود مال دزدیده در بار او پس آنکس جزا و اوست که یک سال او را به بندگی
با بدکرفت در دین پدر ما همچنین فرامید هم ظالمان را یعنی ذدانا پس بر تحقیق ایشان را
بمصر باز کردانیدند و در بارگاه پادشاه بدشتند • پس ندا کننده نظر نهاد و بار ایشان
بار برادران بیش از طرف بار برادرش بنیامین بسبب رفع تهمت پس بیرون در بار ایشان
و آنگاه جستجو بار بنیامین اقدام نمودند • پس بیرون آورد آنرا از ظرف برادرش بنیامین همچنین
تدبیر حیله کردیم و تعلیم نمودیم از برای یوسف بالهام در باره کنعانیان برادر خود و باکید برادران
بیوسف کردند باین نوع جزا کیدا ایشان را سزاوار دیم • و این دلیلست که تدبیر مذکور بار آورده
پس برادران یوسف سرزنش بیا پیش افکندند و زبان طعن بنیامین کشودند • و خود دزد
که بگیرد برادر خود را و حبس کند او را در پیش کوتوال یعنی حکم پادشاه مصر در باب جزا نمی دانستند
و خلاف کرد نمی بودند حبس کردن و بندگی کمال پس گرفت یوسف برادر خود را بندگی کمال

مگر خواست خدا پس هر بنده را که آن بود که بزبان برادران جاری شود که فرار دهد در نزد مایه بنده که دادن است
دزد را تا مراد یوسف حاصل شود • و در مجمع گفته که کید عبارت از آن فعلیست که بسبب آن ایذا بغیر رسد
در خفیه که او علم بآن ندا شده باشد • و چون یوسف هم این ماجرا را وسیله اخذ برادر خود نمود در خفیه
منفعت خود و مضرت برادران بود لهذا کیدش نگفت • بلند و بالا میکنیم مراتب و درجات کسی را که خواهیم
چنانکه درجه یوسف را که به برادران بلند گردانیدیم • و بالای هر صاحب دانشی دانایست که در علم او
بلندترست تا منتهی شود بجناب رب الارباب که جمیع موجودات عالم است و فوق او عالمیست و بلند
ظهور آب خوراز بار بنیامین یوسف گفت ای کنعانیان این چه علتست که کرده اید گفتند در پاسخ ای کاهن
ایشان سفله کشیده بود جناب به بنیامین گفتند ای پسر را حال این چه فعل قبیح بود که از برادر
ما را بردی و هتک حرمت ما را کردی و این مشربه را چگونه در میان بار خود نهادی و از کسی آن
واقف شدی • بنیامین گفت شما همیشه منش محنت و بلیت و کدورت اید نه بر ایشان را حال هر
برادر مرا برده در بیابان کریان و نالان در معرض هلاکت گذاشتید و گفتید که او را گرگ
خورده • و اکنون مرا بدزدی متهم میسازید پس از رو کردانید متوجه یوسف شده بروی
سرزنش بنیامین گفتند اگر این دزدی که بنیامین است پس تحقیق که دزدی کرده بود
برادر دیگر او بود پیش از این یوسف و در هلاک آورده که در خانه یعقوب مرغهای خانگی بود
سایلی بدر خانه آمد یوسف از آن مرغهای نان داد برادران بدزدی متهم شدند و گفتند که هم
مرغ و بانو خانه بود که بدرویشی داده بود • و از وهب روایت است که یوسف در یکی از
داشت که چون خوان مینهادند پاره از نان برای سائلان پنهان میداشت باین سبب
بدزدی نسبت دادند و اصح اشهر آنست که چون راحله مادر یوسف رحلت کرد یعقوب
خواهر خود را که دختر اسحق بود به تربیت یوسف واگذاشت و چون یوسف پنج و شش ساله
شد یعقوب خواست که به تربیت او خود قیام نماید خواهر خود را گفت یوسف را بیار
خواهرش از محبت یوسف داشت از آوردن او امتناع نمود و در آب مفارقت یوسف نداشت
هر چند آزرم یعقوب مبالغه کرد خواهرش گفت پس چند روزی صبر کن تا آب یوسف را به بینم بعد هم
یوسف بنزد پیش عمه خود جوانیده و عمه‌اش کمربند حرز از استخوان بر میراث مانده بود میان
یوسف بست چون یعقوب آمد و یوسف را بخانه خود به برد خواهرش را نزد دیده
منش رسیده گفت کمربند حرز پیدا نیست بجستجوی آن مشغول چون قدری جستجو کرد
گفت هر کس درین سرا است یک یک برهنه شوند تا نوبت بیوسف رسید چون بر
ساحت کمربند را در میان یوسف یافت • و در مذهب ابراهیم مقرر بود که دزد
صاحب متاع به بندگی گیرد تا یک سال یعقوب گفت یوسف نزد تو باشد الی اجل و چون

نسبت دزدی بیوسف دادند • پس پنهان داشت این مقاله را یوسف در نفس خود و ظاهر
نکرد آنرا برادران بنیامین سخن سو در دل گرفت و رشکها کرد و با خود گفت شاید در مانید از راه
منزلت در دزدی که پسر را از پدر دزدیده و جدا گردانیده • و یا شاید برین مرد مانند که پدر
عاق شده برادر را بمکر از او گرفتند و در چاه افکندند • فروختند و هر چه او را خوانی آورد
کرد پیش پدر برده که او را گرگ خورده • و خدا داناترست بآنچه وصف میکنند • پس خدا
میداند که نه چنانست که شما میگوئید • یوسف از پدر ماذون بود که کوب کلاه طعام داد
و غلبه‌اش کمربند در میان بسته که و بر انتظار داد نه خودش در خبرست که چون مشربه را پیش
ملک بردند و او را جام گیتی نما گفتند و آن نگاه کردند و کهانت و فال گرفتند بر یوسف
بر و نگاه کرده انگشت بر زده آواز بر آمد رو بر برادران کرد و گفت میدانید که این
مشربه چه میگوید گفتند نه گفت میگوید شما دزد بود یکی را جدا کرده
بفروختید • بنیامین پنهان خواسته گفت ای ملک از این صواع و مشربه معلوم کن که برادر من زنده
است یا نه یوسف دست بصواع زده گفت میگوید زنده است و تو آنرا مبین بعد از آن
یوسف برخواسته وضوی نماز کرده باز آمد بنیامین گفت ملک از تو پرسیده که کدام
صواع را در بار نهاده • گفت صواع خشمناک است دیگر چیز نخواهد گفت پس یوسف
برادر سوم بملازمان خود سپرد • برادران هر چند در خلاصی او کوشیدند • و آتش بر آتش
بجا رسید • رو بیلا را آتش غضب بشعله در آمد مو بمو زنی او سر از قابه بدر کرد
گفت ای ملک برادر مرا رها کنی والا نفرین زنم که حامله‌ها شهر بار نهند و جان دهند
یوسف دید که رو بیلا و مسر قرست پسر کوچک خود گفت که دست بر شر رو بیلا
نه چون دست وی بر تیشه رو بیلا رسید نه الفور آتش غضب آن نره پیل فرو نشسته
افسرده گردید رو به برادران کرد و گفت هر شما دست بر اعضای نهاده مشی بدن
گردید گفتند نه گفت بخدا از اولاد یعقوب درین شهر هست • چه اگر یکی از این نزاع
خشم غالب شد • و غضب غالب چون دیگر از آل یعقوب او را در نظر آورد گرم و سرد کرد
نه الحال ساکن شدند • در عالم گفته هر رو بیلا دیگر بار غضبناک شده آهنگ تخت
یوسف نموده آواز داد • یوسف نقاب بسته از تخت فرود آمده رو بیلا را بر دست
برداشته بر زمین نهاد • گفت ای کنعانیان شما بزور خود مغرور میدانید • تهمتها بر شما
از پیش میرود • و چون دیدند هر تهمتهای بزور از پیش میرود نزاع بیش فرود آمده گفتند
العزیز • بدرستیکه بنیامین سو بدرست پیر بزرگ سال و عظیم القدر و بعد از هلاک
یوسف باین پسر الفت دارد پس اگر یکی از ما را به بندگی بجای او و او را رها کنی بدرستیکه

ما مرتبه نزد از نیکوکاران نسبت ما به احسان عادت نسبت در باب ملک برادر ما عادت خود و تعدی نظر
گفت یوسف معاذ الله پناه میگیرم بخدا پناه نگیرم از آنکه بگیریم مگر آنرا که یافتیم متاع خود نزد پیش او
و اگر بجای دیگر را بگیریم بدرستیکه ما آنگاه هستیم از ستمکاران در مذهب ما چه فتوای ما کرده‌ای غیر
عوض کسی ظلم است • پس چون ناامید شدند از یوسف و دانستند که برادرشان زاینده بدر کنان شدند
در حالتی که راز گویندگان بودند و تدبیر کنندگان و از جمله اسرارشان در خلوت این بود که گفت بزرگ
در سن که در پدر بود و یاد خود که بود ایرا و علی بن ابراهیم گفته که لاوی بود آیا ندانید آنکه پدر
بتحقیق گرفته است از شما عهد و میثاق و بیاد محکم از خدا اینکه سوگند خورده بخدا و عهد کرده در محافظت
بنیامین و مجدد سوگند خورده اید بر تقصیر آخر زمان • و سر در باب او آنست که در باره او مکر کنید
و کوشش این صورت و قصه شده و پیش از این آنچه تقصیر کردید در باب یوسف پس چون صورت
حال چنین است نروم هرگز و جدا نشوم از این زمین مصر تا وقتیکه اذن دهد مرا پدرم
در آمدن و یا حکم کند خدا مرا بعد و هر کند بر حضرت رجوع من بکنعان بترک برادر و یا برادر
از دست یاوت و مصر رساند و یا بمکر مرا امر فرماید • و یا بمکر بر مصریان تا برادر را از دست ایشان
ستانم و یا کشته شوم • و او سامانه بهترین حکم کنندگانست چه براستی حکم میفرماید و بمکر
حکم روا نباشد • باز گردید بسوی پدرتان پس بگوئید ای پدر ما بدرستیکه پسر تو بنیامین
دزدی کرد و آگاه نمیدهیم ما مگر بآنچه دانستیم هر مشربه ملک از بار او بیرون آمده و نیستیم ما غیب
و باطن حال را نگاه دارندگان • یعنی در ظاهر دزدی او را دیدیم ولیکن از نفس الامر خبر نداریم
بر و تهمت نزده مشربه را بار او نهادند و یا خود مباشر این امر بود و یا در وقتیکه با تو عهد
کردیم نمیدانستیم که او دزدی خواهد کرد • و بپرس از اهل آن شهر که بودیم در وی از مصریان
و از آن قافله که آمدیم کنعان در میان آن و اثبات آن جمع بودند از کنعانیان که همراه
یعقوب بودند در آن • و بدرستیکه ما راست گویانیم • پس فرزندان یعقوب حکم و پیش یوسف
و بالای رو بکنعان نهادند • و آنچه برادر گفته و بعرض رسانیدند یعقوب را و باور نکرده

قال بل سولت لکم انفسکم امرا فصبر جمیل عسی الله ان
یاتینی بهم جمیعا انه هو العلیم الحکیم • و تولی عنهم و قال
یا اسفی علی یوسف و ابیضت عیناه من الحزن فهو
کظیم • قالوا تالله تفتؤا تذکر یوسف حتی تکون حرضا
او تکون من الهالکین • قال انما اشکوا بثی و حزنی الی الله
و اعلم من الله ما لا تعلمون • یا بنی اذهبوا فتحسسوا
من یوسف و اخیه و لا تیاسوا من روح الله انه

باز گذارید • در روایت است که چون یعقوب از غایت حزن کور شد و نهایت سوز و فرقت
اسکله بگفت خدای تعالی باو وحی فرستاد که ای یعقوب بعزت و قدرت و جلال خود
که اگر یوسف و بنیامین هر دو مرده بودند بایشان ناله و زاری و سوز و گداز و گرفتاری ایشان را
زنده کرده بتو رسانیدمی سبب این مژده یعقوب گفت می‌دانم از وحی حضرت
حق آنچه شما نمیدانید از حیات یوسف و رسیدن او بمن • و گویند روزی هاتف یعقوب آمده
بوی گفت ای یعقوب بی‌هم و مشکنه مرهم ترا و هنوز تو بآن سن نرسیده که چنین بی‌کسی گفت
خدا ابراهیم یوسف مبتلای محنت و بلا شد حقتعالی و عز گرد که یا یعقوب لا تشکو
الی خلقی • آیا شکایت مرا بمخلوق نمیبری • عرض کرد بار خدایا انابه کردم و عهد نمودم که بعد
عم یوسف بکس نگویم • و شکایتی جز بتو نجویم بعد از آن هر کس از حال او پرسیدی گفتی اشکو بثی
و حزنی الی الله • در خبر است که بعد از آن از بیت الاحزان بیرون نیامد و سوز و گداز او از خبر درگاه
خداوند کارساز عرض کرد • و در احادیث موثقه وارد شده که سبب امتحان یعقوب چنان
بود که خطاب حضرت رب الارباب نور رسید که ای یعقوب روزی در دنیا بی‌بلا
توانمند بود باو چیزی ندادی • و فی زمان مخلوق و جهانیان آنچه داشت میدارم نمرده نشکر
و چون این امر از تو صادر شد و طاعت هر گشت ترا باین بلا مبتلا ساختم پس طاعت دادند
و بشارت دادن و همه اهل بیت را بخوان نان آنرا آخر نه تا به برکت آن فراق تو وصال مبدل گردد
پس یعقوب طعام حاضر نموده منادی در فرستاد که هر درویشی بیاید خانه یعقوب
بیاید • پس همه حاضر شده طعام خوردند تا حقتعالی از آن محنت و فراق او را خلاص کرد
کرد روی ملک الموت ع بزیارت یعقوب آمد سوگند داد که آیا یوسف را قبض کرده
یا نه گفت نه یعقوب بامیدواری آن • گفت ای پسران من بروید پس تفحص
کنید از حال یوسف و برادرش و ناامید مشوید از رحمت خدا که موجب سترحمت
بنده است • بدرستیکه ناامید نباشد از رحمت خدا مگر گروه کافران و بخدا و صفات
کمال او عارف نیستند همه عارف باو سبحانه از رحمت او نومید نیست • در جمع احوال
و این دلالت دارد بر اینکه فی اهل ایمان از رحمت حضرت یزدان نومید نمیشوند
و در روایت است که یعقوب نامه بیوسف نوشت که این نامه است از یعقوب بن
اسحق ذبیح ابراهیم خلیل الی بسوی ملک مصر اما بعد بدان ایها الملک ما اهل بیتیم
که همیشه بلا موکل ما است جدم ابراهیم را دست بسته بآتش نمرود انداختند حقتعالی
او را نجات داد • پدرم اسحق سوگند بکارد بحلق نهادند خدا فدا فرستاد و مرا پسری بود
دوستترین همه فرزندان برادران بصحرا بردند و بیابان برده هر چه خون آلود آن آوردند

که گرگ خورده و در فراق آن چندان گریستم که سفید شد چشم • و مرا برادر مادری بود
که با دلتنگی مرا شام بدزدی کرده پیش خود نگاه داشتند و ما نه از آن فاندانیم که از مادر دزدی سرزند
فرزند مرا فرستادی فیها و الا • دعا یا کنم که اثر آن بفرزندان هفتمین تو رسد والسلام پس
نامه را بفرزندان خود داده با تنگ بضاعتی از پشم و کشک و غیره ترتیب داده بمصر فرستاد
ایشان بمصر آمد و برادر خود را که آنجا بود ملاقات نموده باتفاق روی بیار گاه یوسف نهادند
پس چون داخل شدند برادران یوسف برو گفتند ای عزیز رسیده است ما را و کسان ما را آزار
و سختی و گرسنگی و بینوایی • و آورده ایم مایه تجارت و متاع اندک بقدر اعتبار و از غایت رداءت
و قلت هر کس ندهند او را نستاند و رد کند و این عباس گفته در هم چند سفت پوش بود که کسی آنرا
نستاند و حسن گفته چیزی رد و پیش بیاوران و صحرا اشتیان مرسته از صوف و کشک و پشم
و موی بهر قدر گفتند که بضاعت ما نیست و آن نگاه مکن • پس تمام ده مرا با پیمانه طعام
و تصدق کن بر ما زیاده از بهای این متاع • ابن جریج و ضحاک گفته که تصدق کن بنیامین بر
ما • بدرستیکه خدا باو جزا میدهد شکر آنرا که از روی تصدق و احسان می‌نمایند
آنگاه نامه یعقوب را بگوش تخت یوسف نهادند چون نامه بدر باز خواند که بر رو غالب شد
بخشم آمده عنان اختیار از دست رفته ضبط خود نتوانست کرد روی برادران آورده
قال هل علمتم ما فعلتم بیوسف و اخیه اذ انتم جاهلون • قالوا
ءانک لانت یوسف • قال انا یوسف و هذا اخی قد من الله
علینا انه من یتق و یصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین •
قالوا تالله لقد اثرک الله علینا و ان کنا لخاطئین • قال لا تثریب
علیکم الیوم یغفر الله لکم و هو ارحم الراحمین • اذهبوا بقمیصی
هذا فالقوه علی وجه ابی یات بصیرا و اتونی باهلکم اجمعین •
و لما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولا
ان تفندون • قالوا تالله انک لفی ضلالک القدیم • گفت ای
ای برادران آیا دانستید که چه کردید بیوسف و برادر او و خطا که شما دیدید نادانان بیفه و سفیه
و سرخ و جاهل که عاق پدر و قطع رحم و مرافقت هوای نفس خود کردید • و اینکلام را بوجه عتاب
و ترغیب توبه و استغفار و شفقت بر ایشان گفت نه بر وجه عتاب و خطاب و سرزنش
از روی کردانیدن یوسف از پدر و اندافتن او بچاه و فروختن بمثل بس و فناء بردن بنیامین
آن بود که او را خواند و بیقرار و بی‌اختیار میدانستند و بر رو و قفس نهاد پس
نقاب از رخ آفتاب برافکند • و تاج که بتاج شهریاری از سر برداشت و این را

نظر که بآن شاد و شاد یافت • گفتند آیا بدرستیکه تو ای یوسف و ایکلام برای تقریر نفس الیه
ای یوسف که این جمال و کمال دیگر را نتواند بود • گفت منم یوسف و این است برادر من بتحقیق
که منت نهاد خدا بر ما بسلامت و کرامت گفته اند که چون یوسف رقع از رخ برافکند و تبسم کرد
ایشان از دندانهای آن جان جهان که چون مروارید منظوم بود در وقت تبسم و از برق آن
نوری هستی گرفته متحیر نشستند و گفتند که او یوسف است و گفته اند که یوسف قاله در سر داشت
که آیا و اعداد وی نبرد هشت چون تاج برداشت ایشان آن فال را دیدند گفتند ای یوسف
گفت آری منم یوسف • بدرستیکه کسی که بترسد از خدا و صبر کند بطاعت و بلیت و شکیبایی
ورزد از معصیت پس بدرستیکه خدا ضایع نمیکند مزد نیکوکاران را و چون برادران یوسف را
شناختند رو بخجالت آورده خواستند که پای یوسف را ببوسند یوسف از تخت فرود
آمده ایشان را کنار گرفت • گفتند بخدا سوگند هر آینه برگزیده ترا خدا بر ما بخوبی صورت و کمال
سیرت و غایت جاه و مرتبه نبوت و ملک بهر و اگر چه ستم ما که گناهان بآن علما کرده
ایم • گفت یوسف در جواب ایشان لا تثریب علیکم سرزنشی بر شما امروز بر من هر گز گناه شما را
روی نمی‌آرم • بیامرزد خدا شما را که معترف بگناه خود و اوست رحم کننده ترین رحم کنندگان
و بخشنده ترین بخشندگان از ابن عباس نقلست که در روز فتح مکه حضرت رسالت صلعم داخل
حلقه خانه کعبه بدست گرفت و اهل مکه آن روز از ترس مسلمانان از زمان دنیا بخانه کعبه آورده
بودند فرمود ای اهل مکه مرا نشناختید • و تعجب کردید و از شهر خود بیرون نمودید آیا گمان
امروز بمن چیست که با شما چه معامله خواهم کرد گفتند گمان خیر تو داریم که کریم و پسر کریم
و امروز قدرت همه را بکشی و هلاک نمایی • و لیکن اعتماد بکرم عم و خلق عظیم تو داریم حضرت
فرمود من امروز همان کنم که برادرم یوسف به برادران خود کرد و گفت لا تثریب علیکم
الیوم یغفر الله لکم • و چون یوسف بنوازش ملوکانه برادران را بنواخت پس بکار بدر نگار
خود پرداخت گفت • ببرید بفرمان من مرا و آن پیراهن خلیلی بوده که جبرائیل آنرا در قصر جاه
بوی پوشانید چون امر شد مژده بیعقوب رسانید جبرائیل نازل شده گفت ای یوسف
این پیراهن که در وی بهشت است هیچ بیمار و مبتلایی را واقع نشود مگر آنکه شفا یابد
این را بکنعان بفرست تا بدیده چشم مالیده روشن گردد از این بهشت یوسف فرمود که ببرید
آنرا پس بفکنید آنرا بروی پدر فرح تا باز گردد بینا و چشمش بحال اول عود کند و روشن گردد
و بیارید نزد من کسان تا همه از ذکور و اناث و خدم و حشم • آورده اند که یهودا گفت
ای یوسف پیراهن خون آلود را پیش پدر بردم و این پیراهن را بمژده به پیرهن شاد فرح
این پیراهن بتدارک ترح و حزن آن پیراهن نماید پس پیراهن را بدی داده و بسبب اجتماع

پدر و متعلقان او و جهاز حشم بر برادران تسلیم نمود • مرویست که حسب راحله و ما یحتاج
سفر ایشان را داده بود از مصر • با برادران متوجه کنعان شد در مجمع آورده که یهودا با کاروان
نزدیک هفت قرص نان لبان لبسته سر و پا برهنه رو بکنعان روان مسافت میان مصر و کنعان
هشتاد فرسخ بود و بروایت ابو حمزه ثمالی آورده روز بوده یهودا از غایت شفقت و شادی یک نان
بیشتر نخورده بود که بسرعت تمام شادمانی خود سوی کنعان رسانید • و از قدم صدا
شد کاروان بنی از عمارت مصر بفضای صحرا رسیدند باد صبا از خدا اذن خواسته بوی
پیرهن یعقوب متمتع رسانید • و از بیخبر انسبت ایشان رت اعیاد داده اند و چون
بوی یوسف بمشام یعقوب رسید • گفت بدرستی جمعی را حاضر بودند نزد او
از بیخبران وی بدرستیکه من می‌یابم بوی یوسف را اگر شما را بنقصان عقل نسبت ندهید
و نگوید که این پیر خرف شده • گفتند آنها بخدا بدرستیکه تو هر آینه و هنوز در غفلت قدیم
و حیرت که سابق بودی و از راه صواب دور و در فرط محبت یوسف از بسیار ذکر او و فوت
ملازمت بوی بعد از چهل سال • فلما ان جاء البشیر القیه علی وجهه
فارتد بصیرا • قال الم اقل لکم انی اعلم من الله ما لا تعلمون •
قالوا یا ابانا استغفر لنا ذنوبنا انا کنا خاطئین • قال سوف
استغفر لکم ربی انه هو الغفور الرحیم • فلما دخلوا علی
یوسف اوی الیه ابویه و قال ادخلوا مصر ان شاء الله
آمنین • و رفع ابویه علی العرش و خروا له سجدا • و قال یا
ابت هذا تاویل رؤیای من قبل قد جعلها ربی حقا
و قد احسن بی اذ اخرجنی من السجن و جاء بکم من البدو
من بعد ان نزغ الشیطان بینی و بین اخوتی ان ربی
لطیف لما یشاء انه هو العلیم الحکیم • پس آنشام که آمد بشیر نفس بود
انداخت پیرهن یوسف را بروی پدر خود پس گشت بینا و چشم از ضعف گشوده
که پیری یعقوب بجای بازگشت گفت به پیرهنان خود آیا نگفتم مرسلا بدرستیکه من
میدانم از الهام خدا آنچه نمیدانید از خبره یوسف و ملاقات من باو • پس متوجه راه
مشغول شده هر کس اندکی علاقه خویشی بیعقوب داشت از مردم زن متوجه مصر شدند
و برادران دیگر هم رسیدند و بدست و پای پدر افتاده از روی عجز و مذلت و زاری
گفتند ای پدر ما آمرزش طلب از برای ما از خدا که ما نادانان ما را بدرستیکه ما هستیم گناه
کاران و چون از حق معترف بگناه خود آنست که از سر گناه او درگذرند و برای آن

پس گفتند تو عقوبت جرم ما کش و از گناهان ما درگذر و از حضرت غفار استغفار کن • گفت یعقوب
زود باشد که آمرزش خواهم از برای شما از پروردگار خود • هم بدستیکه اوست آمرزنده تایبان بخوف
ایشان مهربان بندگان بکشف کرب آنان • و از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که سبب
در توقف استغفار در تاخیر آن این بود که یعقوب در شب جمعه وقت سحر استغفار برای ایشان
کند چون دعا اوقات باجابت مقرون است • و از وجه قلت که یعقوب زیاده از سال
در شبهای جمعه از برای فرزندان استغفار میکرد تا متعلق از سر گناهان ایشان در گذشت مرویست
که چون روز جمعه وقت سحر شد • فرزندان را جمع میکرد و عقب یعقوب صف میکشیدند یعقوب دعا
و استغفار کرده ایشان آمین میگفتند • تا بعد از بیست سال توبه ایشان قبول شد و بعضی
از علمای تفسیر گفته اند • یعقوب تاخیر دعا فرمود تا ببیند که یوسف ایشان را عفو نموده یا نه بعد از
آنکه بمصر آمد و علم یعقوب یوسف رسانید بنماز برخاسته بعد از تهجد رو بقبله ایستاده یوسف را
در قفا برادران از عقب و ایستاده و دست بدعا برداشت و ایشان آمین گفتند تا حق تعالی
اجابت فرمود و در روایت آمده • که دعا وقت سحر زود تر باجابت رسد القصه چون
یعقوب با اولاد و احفاد و سایر اقربا نزدیک مصر رسیدند یوسف ملک زمان
اطلاع یافت که مرا پدر است بغداد و بغداد راه و میدان ماهه بتعداد اند و امروز با همه
اهل بیت از کنعان بزمین مصر رسیدند گمان نداشت که استقبال او بیرون آیی
و نوازش فرمایی پس ملک با چهار هزار نفر از خواص خود با زینت تمام و شوکت بالاکلام سوار
باستقبال قیام نمود • و یوسف نیز با کمال و اشتیاق مصر امر کرده تا ایشان نیز آراستگی
و بیراستگی باستقبال روان شدند و یعقوب با فرزندان در سه تلی بر آمده تفرج کنان
بر آن لوکبه و شوکت شاهرا نظر میکردند و تعجب مینمودند • جبرئیل آمده گفت ای یعقوب نیز از بین
تجمل و لوکبه لشکر نظر دار بالا نگر که خود ملائکه از زمین تا آسمان فوق یکدیگر صف کشیده
رفرف بفرح آمده بسر و زنی چنین جنین • چنانکه درین مدت از اندوه تو رنجور و از فراق تو محزون
بودند • و چون یعقوب یوسف را در ملوک شاهده نمود گفت این ملک حضرت یهودا گفت
نه نیست • پس یوسف بعد از مشاهده پدر پیاده شد یعقوب نیز پیاده شد یوسف خواست سلام
کند جبرئیل گفت بگذار تا پدر ترا سلام کند و گفته اند که یوسف خواست سلام کند یعقوب بر او
سبقت نمود و چون چشم یعقوب بجمال کمال یوسف افتاد گفت السلام علیک یا مذهب
الاحزان • و هر دو دست بگردن یکدیگر آورده از غایت شادی بهای بهای گریستند • و در کتاب
النبوة باسناد از محمد بن عمیر از هشام بن سالم از ابی عبد الله ع ذکر کرده که چون یعقوب بنزدیکی
مصر رسید یوسف بکوکبه و جلال تمام باستقبال آن بزرگوار بیرون آمد و چون پدر دید قصد پیاده

در دل

در دل وی کرد ولکن نظر بسیار شاهی و عظمت دین خود کرده پیاده نشده یکدیگر را رسید جبرئیل
نازل شده که حقتعالی میفرماید که منع کردم ترا که از پدر ایستاده صالح تر از اب خود نیابد در دست
خود یک • یوسف چون گشود دست • نوری از میان انگشتانش بیرون جست • گفت این چه
نور بود • گفت نور نبوت که در صلب تو بود بسبب این ترک او اخذ الارض طلب تو در بود دیگر
بیرون از صلب تو بیرون خواهد آمد • و حکمت در مامور شدن یعقوب برفتن پیش یوسف
نه یوسف پیش یعقوب آن بود که اگر یوسف پیش پدر رفتی بیت الاحزان و تکلیف پدر بنظر
آمدی و از راحت برنج افتادی • پس یعقوب را امر کردند در پیرت تو رنج و اندوه
کرفتار پیش پسر رود تا ملکت و ولایت و بسطت ید و سر انبطر آمی که گوید از پیش
تو بردیم • امروز پادشاه مصر کرده بدست تو سپردیم • در حضرت که چون آمدن یعقوب
و استقبال پسر بدیدار و در مصر منتشر شد • زلیخا آنروز نابینا شده و نابینا گشته بود از غم
یوسف و موحشه و گداخته فرد و ضعیف و احوالش مختل • و جمعیت و شوکت وی بفقر و فاقه
مبدل • کسی را شفاعت برده و دست او را گرفته سر راه یوسف برده نشاند هر کرا دید
از لشکر و از عقب • یکدیگر بگذشتند فاندان لشکر گفتند بر بغیر که یوسف رسید زلیخا گفت
حضور آمد یوسف نزدیک نیست گفتند چه دانستی جواب داد که من بوی او در مشام
تا خود چند گذشت چون کوکبه یوسف نزدیک شد • آواز برکشید که بر یوسف رسید مرا پیش
برید • چون پیش بردند یوسف زلیخا را دیده عنان باز کشید برای حرمت و رفت وی
گفت زلیخا چرا گفت چنین که مرا شیخ گفت مالت کجا رفت گفت بعرصه تلف آمد گفت
آن حالت چه شد گفت در فراق تو زار گشت گفت چشمت را چه رسید گفت از بسیار
گریه در فراق تو تباه کرد • گفت ملک و مال • و مال و حسن و جمال همه رفتند آیا رجعت
من چیزی باقی مانده گفت هر روز که میگذرد مضاعف میشود یوسف گفت سبحان الله
من جعل العبید ملوکا بطاعته • و جعل الملوک عبیدا بمعصیته جبرئیل نازل شد
که ای یوسف اکنون وقت آن شد که مرهم راحت بجراحت زلیخا نهی و پیش از این او را در
فراق نسوزی دعا کنی تا حقتعالی چشم او را روشن و جوانی و جمال او را دست زیاده و از آن سخن
نماید یوسف دست بدعا برداشت • و از حضرت عزت این استدعا را خواست فی الحال چشم او
بینا شده جوانی و جمال او عود نمود پس یوسف او را عقد نموده • پس بر آورد بغنا و خرام
القصه یوسف در نزدیکی مصر فرود آمد • و قصر رفیع در آنجا بنا کرده بود در آنجا فرود آمد
پس چون در آمدند پدر و خاله و برادران یوسف • در آن قصر بیرون شهر بنا نموده بود جای
داد بسوی خود پدر و خاله را که در حرمت بجای مادر بود و مع هذا از پدرش هم بود پس گرمابه

و کنی رکرف و خاله را رسید و برادر زادگان را نوازش فرمود و گفت داخل شوید بمصر اگر خواهد
خدا و اراده او بآن علاقه گرفته باشد • در حالیکه ایمن باشید از قحط و رنج و عنا و مشقت و اصناف
مکاره یعنی اگر اراده الهی علقه گرفته باشد بنیت و استراحت و فراغت بشهر مصر در آیید و الا فلا و الحال
گفته • تعلیق دخول مشیت حضرت عزت بجهت آن بود که در آنوقت مردم از ملوک مصر خائف
بودند و بدان اذن نفوا انتهی بمصر در آیند • و مراد از دخول اول در قول او تعالی فلما دخلوا علی
یوسف آوی الیه ابویه در فاج شهر چنانکه گذشت • مرویست که در وقت آمدن ایشان
بر یعقوب و اولادش هفتاد و سه تن بودند • و وقتیکه یوسف ع از مصر بیرون میرفت مردان
ایشان شش صد هزار و پانصد نفر و زنان و کودکان ایشان صد هزار بودند و فاصله
میان آن آمدن و رفتن چهار صد سال بود • و چون بمصر در آمدند ایشان را در منزل خود فرود
آورد و بر دهشت و بالابرد والدین یعنی پدر و خاله خود را بر عرش بر تخت خود و بر دو افتاده
پدر و خاله و برادران برای تعظیم یوسف در حالتیکه سجده کنندگان بودند • و تعظیم ایشان
در آن زمان سجده کردن بود و چون یوسف آنحال راست شده نمود مسرور گشته • و گفت ای
پدر من این سجده کردن شما را تعبیر و تاویل منست که دیدم پیش از این در ایام صبی تحقیق که
او را پروردگار من حق و راست و درست • و از حسن بصیرت فقلت که حقتعالی احلام ترا بر یوسف
زنده کرده اند و بر یوسف سجده کردند تصدیقا للرؤیا • مرویست که تخت شاهی را بمیدان
بردند و همه مردم و زنان مصر را حاضر کردند و چون یوسف تخت بر آمد جمله پیش او بسجده
در افتادند • و پدر و مادر و خواص مصریان سجده کنان نعوذ بالله گفت ای یوسف
اینها کنند سجده کردند گفت بندگان منند همه ادر ایام قحط خریده ام و امروز
برادر کرامت توجه را آگاه نمودم • و در حضرت جبرئیل ع حضرت رسالت را اظهار این
قصه نمود آنحضرت از کرم یوسف تعجب فرمود جبرئیل بار دیگر نه سیم سوره نازل شده
گفت حقتعالی ترا سلام میرساند و تعجب میکند بعزت و جلال خود م در روز قیامت ترا
چندان اذن شفاعت دهم که گویند حسبی حسبی بنده که پیش بحضرت این سجده خدا را
بود و یوسف چون قبله بود و نزد دیگر این سجده سجده تعظیم بود نه سجده عبادت چون
سجده ملائکه آدم را علی بن ابراهیم از محمد بن عیسی بن عبید بطائنی روایت کرده
یحیی اکثم از امام محمد بن علی بن موسی الرضا ع مسند چند رسیده از جمله این بود که یعقوب
و فرزندان چگونه یوسف را سجده کنان بودند و حال آنکه سجده خدا بود و اولاد او همه مومن
آنحضرت جواب داد که سجده یعقوب و فرزندان او نه از برای اطاعت خدا و تحیت
یوسف بود مانند سجود ملائکه آدم را و نزد کلبی سجده ایشان در آن زمان مانند وصایای که بود

چون فلان عالم و اعیان • و پیش پادشاهان الی قصه یوسف مسرور گشت که سجده شاکرانه حضرت
منت • و قبل از این دیده بودم که آنرا اظهار نکرده • و تحقیق که نیکو میکرد بنده خدا تنها
که پرورش آورد مرا از زندان دیگر و نکرد تا برادران منفصل شوند • و آورد شما را
از بادیه و آن موضعی بود از زمین فلسطین از ولایت شام که یعقوب در آنجا کشت و آن
قریه کنعان بود و یوسف شکر گذار نعمت حقتعالی فرمود • مرا از زندان تخت پادشاهی
و ایشان نمود و شما را از بادیه پیش من آورد تا بلکه مکر شیطان بعد از آنکه اغوا و کرد شیطان و مخالفت
افکند میان من و برادران من • بدستیکه پروردگار من نیکو تدبیر است و رسانده نیکو هر کرا که خواهد
بدستیکه او دانست و بوجود تدبیرات • محکم کار در تعیین مواقع تقدیرات مرویست که یوسف
یعقوب را بخزانی میگردانید و اسباب و اموال پادشاهی خود بروی عرض میکرد چون کاغذ
او بدفترخانه افتاد و کاغذ پاره در هم گردید گفت این یوسف چه چیز ترا غافل ساخت
که درین مدت پاره کاغذ بمن نفرستادی با آنکه میان من و تو هشت منزل بیش نبود
گفت جبرئیل مرا امر کرده بود که کاغذ نفرستم گفت وجه آنرا سوال میکنی گفت تو جبرئیل
از من گستاخ تری یعقوب پرسید گفت حقتعالی امر فرمود چه وقت مفارقت تو
از یوسف گفت انی اخاف ان یاکله الذئب چرا از گرگ ترسیدی و از من نترسیدی
بعزت و جلال خود مفارقت بعید میان تو و یوسف انداختم با وجود مسافت اندک
در کتاب نبوت باسناد از ابی عبد الله ع نقل کرده که یعقوب بیوسف گفت مرا خبر
ده که برادران بتو چه کردند گفت ای پدر مرا معاف دار از این خبر یعقوب گفت ترا
سوگند میدهم مرا خبر ده یوسف گفت مرا بسر چاه آوردند و گفتند سر بهمن از تن
بکن و الا این کارد بتو زده کشیم چون این بگفت یعقوب شاد و بیهوش شد و چون
بهوش آمد گفت آخر بتو چه کردند گفت التماس دارم مرا بحرمت ابراهیم و اسمعیل و اسحق
معاف دار پس مکرر این سخن بگفت • و در خبر دیگر که یوسف گفت از من مپرس
برادران بتو چه کردند بلکه بپرس که خدا ترا چه کرد گفت چه کرد گفت وقد احسن
بی اذ اخرجنی من السجن • و در الطایف آورده که چون هیبت وجه رسالت از این
واقعه گذشت یعقوب را وفات رسید • و ابو حمزه ثمالی از ائمه هدی ع روایت کرده
که یعقوب صد و چهل و شش سال عمر داشت که بمصر آمد • و پیش یوسف هفده سال
بماند • و بروایت ابن اسحق هیبت وجه رسالت با یوسف بسر برد و چون وفات کرد
بزمین شام بردند و در بیت المقدس دفن کردند و باز بمصر باز گشتند و باسناد از
ابی خالد از ابی عبد الله ع مرویست که یوسف صد و ده ساله بود که بمردند و زندان گرفتار شد

نزد پیرس حال ایشان چون
از دیدن پیرس حال ایشان در خدمت

وهجده سال در آن ملک کرد و بعد از آنکه از زندان بیرون آمد هشتاد سال زیست پس عمر او صد و
سال شد و در بعضی تفسیر بر آورده است که چون مدت سه سال از وفات یعقوب که نشسته بود
در واقعه دید که پدر میگفت ای یوسف بقایت مشتاق لقای توام بشتاب و تا سه روز دیگر
نزد من آی و یوسف از خواب بیدار شد برادران را طلبیده وصیتها فرمود و لهو دارا
و لاحهد خود کرد و اندیشه فرزندان را با او سپرده و طریق مناجات تضرع الحاجات گفت
رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ وَعَلَّمْتَنِي مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ
فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ أَنْتَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
تَوَفَّنِي مُسْلِمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ۞ ذَٰلِكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ
نُوحِيهِ إِلَيْكَ وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ أَجْمَعُوا أَمْرَهُمْ وَهُمْ
يَمْكُرُونَ ۞ وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ
وَمَا تَسْأَلُهُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ ۞ وَكَأَيِّنْ
مِنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا
مُعْرِضُونَ ۞ وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ
أَفَأَمِنُوا أَنْ تَأْتِيَهُمْ غَاشِيَةٌ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ أَوْ تَأْتِيَهُمُ
السَّاعَةُ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ ۞ ای پروردگار من بدرستیکه دادی مرا
از پادشاهی و مملکت داری در مصر و زاهر آن و امور خیر را از تعبیر خوابها و یا حکم حلال و حرام
شرایع اسلام ۞ ای پدید آرنده آسمانها و زمینها تو یار و مددکار منی در دین و دنیا و آخرت
بمیران مرا در حالتیکه گردن نهاده باشم امر ترا یعنی مسلمان باشم و برسان مرا به پدران
شایسته من و با بعامه صلحا در رتبت و کرامت ۞ آورده اند که بعد از شدت و زاری
واقعه یوسف برحمت ایزد در بیست انا لله و انا الیه راجعون ۞ و او را در رود نیل
در صندوقی از رخام دفن کردند و سبب آن بود که چون وفات شد اهل مصر
با یکدیگر نزاع نمودند و هر یکی میگفت او را در محله خود دفن میکنیم و نزدیک بمقاتله
شد پس قرار دادند که او را در رود نیل دفن کنند تا آب از آن گذشته بمحلات
آید و برکت و خیر بآنها رسد و چون موسی مبعوث شد او را از آنجا بیرون آورده
در مقبره آبا و اجداد او دفن کرد ۞ و بعد از بیان قصه یوسف خطاب مستطاب
بحضرت رسالت کرده میفرماید ۞ آنچه یاد کرده شد از قصه یوسف از خبرهای غیب است

که ما بجهت ظهور وحی بر تو وحی میکنیم تو آنرا ۞ بعد از آن اجداد و بلاد بیان کرده بر آنکه آن اخبار
میفرماید بقول خود و بنوی قرای محمد شمس برادران یوسف هنگام مرجع کردند رایها و کارها و شور
در افکندن یوسف بچاه و اتیان ن مکر میکردند بیعقوب تا یوسف را از وی جدا سازند و با خود برند
و چون تو آنجا نبودی ای پیغمبر مکذبان تو میدانند که تو آنرا از کس دیگر نشنیده و از آن چیزها
بر وجهی که بوده پس این دلیل روشن و برهان مبین است بر آنکه آنرا بوحی دانسته و شنیده
بیشتر مردم اگر چه حرص بسیار بایمان آوردن ایشان در اظهار معجزات روشن کردند گمان
بجهت فرط عناد ایشان در کفر و طغیان ۞ و مراد از حرص اجتهاد و کوشش است بایمان ایشان
و نبوت تو یا بیغمبر ایشان با دای تبلیغ رسالت و احکام شریعت و یا بخواندن قصص قرآن
هیچ مزدی چنانکه قصه خوانان میخواهند نیست قرآن مگر پندی از خدا مر عالمیان را که بخواندن
آن پند گیرند ۞ و بسا از نشانهای قدرت بوجود صانع و حضرت عزت بحکمت بالغه و توحید او
در آسمانها و زمینهاست از انواع حیوانات و نباتات و جمادات که مشتمل اند بانواع نفع
و مصالح که میگذرند معاندان دین و ایمان بر آنها و اتیان ن از آن آنها اعراض کنندگان
و روی گردانندگانند یعنی در آن تفکر نمیکنند و از آن عبرت نمیگیرند و ایمان بخدا آورند بیشتر
مردم بصفات کمال او و اقرار بربوبیت او جانب شرک میکنند مگر که ایشان مشرک آن گمانند
بر پرستش غیر او و ابن عباس گفته که مراد مشرکان مکه اند که چون ایشان را میگفتند که شما را
که آفریده میگفتند خدا و بعد از آن اقرار اقرار بر پرستش بتان کرده میگفتند که اینها
انبازان خدا اند و شفیعان ما ۞ و از امام رضا منقول است که مراد اهل کتاب اند که ایمان
داشتند بخدا و بروز رستخیز و بتوراة و انجیل و بعد از آن شرک مر آورند بجهت انکار
ایشان بقرآن و نبوت پیغمبر آخر زمان پس رسیدن تهدید میفرماید ۞ آیا ایمن شدند مشرکان
از آنکه بیاید بایشان عقوبتی پوشیده و حجاب فراگیرنده ایشان را از عذاب خدا که حادث را
فراگیرد و کسی را نگذارد و یا بیاید ایشان را قیامت ناگهان بدون سابقه ظهور علامت
آن و ایشان نداند آمدن آنرا و آماده آن نشده کار خود را آن حشر شدند ۞ سبحان
قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي وَسُبْحَانَ
اللَّهِ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ ۞ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا
نُوحِي إِلَيْهِمْ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ
اتَّقَوْا أَفَلَا تَعْقِلُونَ ۞ حَتَّىٰ إِذَا اسْتَيْأَسَ الرُّسُلُ وَظَنُّوا
أَنَّهُمْ قَدْ كُذِبُوا جَاءَهُمْ نَصْرُنَا فَنُجِّيَ مَنْ نَشَاءُ وَلَا يُرَدُّ بَأْسُنَا
بعد از آن ایشان را بخدا میخواند بر وجه بصیرت و آماده آن نشده کار خود را در آن حشر شدند
بگو این راه من است که میخوانم بخدا بر بصیرت من و پیروان من و پاک است خدا و من
از مشرکان نیستم ۞ و نفرستادیم پیش از تو ای محمد مگر مردانی را که وحی میکردیم
بایشان از اهل شهرها ۞ مردمی است ۞ هر کز خدای تعالی پیغمبری از اهل بادیه و از جن و از زنان بخلق این جهان
نفرستاد ۞ آیا پس سیر نمیکنند کافران در زمین شام و یمن و در دیار عاد و ثمود تا پس بینند
بنظر عبرت ۞ چگونه بود سرانجام و عاقبت کار آنانکه بودند پیش از ایشان از مکذبان
و منکران که بجهت تکذیب و عناد بعذاب این جهان و آن جهان گرفتار شدند و آثار هلاکت
ایشان در آن شهادت است ۞ و هر آینه سرای آخرت یعنی بهشت و نعمت آن بهتر است از دنیا
فانیه و دنیا و مر آنرا که پرهیز کنند از شرک پس ای محمد ایشان را بگو آیا تعقل نمیکنید
تا بدانید که آن بهتر است ۞ پس برای تسلی خاطر حضرت رسالت بیان احوال مکذبان امم گذشته
کرده میفرماید که باید معاندان زمان تو بتاخیر ایام و بطول حیات و شهور و عوام مغرور
نشوند ۞ امم سابقه را نیز مهلت دادیم تا وقتیکه نا امید شدند فرستادگان و رسولان
از ایمان ایشان و پنداشتند رسولان آنکه ایشان بتحقیق تکذیب کرده شدند یعنی کفار
رسولان را بوعده ایمان ایشان میدادند ایشان را دروغ گوی دانستند و یا کافران گمان بردند
که رسولان بایشان دروغ میگویند در وعید و وعید تا آمد بیغمبران یاری کردن با یمان
یعنی عذاب بر آن قوم فرود آمد پس رهانیده شد هر که را که میخواستیم از پیغمبران و مؤمنان
ایشان ۞ و باز گردانیده نشود عذاب ما از گروه کافران کنه کاران و فتنه گر و آمد ایشان
بتحقیق که بشد در قصه‌های انبیا و امم ایشان و یاد قصه یوسف و برادران آن اعتباری
و پندی مر صاحبان عقول خالص را که آنها پند آنچه برادران کردند جنایت کنند و بلاها
و مصایب صابر آیند و یا از شدائد و کفار اسرار و انکار ایشان اجتناب نمایند تا
بسعادت دارین فایز گردند و حضرت صادق فرموده که مراد از الباب آل محمد است

پس عبرت گیرنده از این قصه‌ها ارباب بصیرت باشند ۞ و حقایق کلام در آینه دل ایشان صورت
بسته گمانند ۞ نیست قرآن حدیثی و سخنی که بدروغ بر افترا شده باشد ۞ و لیکن هست تصدیق
کننده آن چیزی که بوده است در میان ۞ و تفسیر پیش از او از کتب الهی یعنی موافق است
الهیه در راستی و درستی و بیان کننده همه چیزهاست ۞ بندگان با آن محتاجند در دین
و دنیا صریح امر دین و دنیا نیست که مستند است بقرآن بواسطه و یا بوسطه و راه
نماینده و هدایت کننده مسلمانان راه حقیقت و وسیله رحمت و بخشش است از برای
گروه هر که ایمان مر آورند بدین خدا و به نبوت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله

سورة الرعد مكية ثلاث و اربعون آية

من جموع الرابعون
طب الائمة من لبسها في ليلة مظلمة بعد صلوة العتمة وتلقمها من ساعته
على باب من مخافة قام الناس عليه وحقروه باذن الله تعالى ولا يحتمل الا
على باب كافر مستحق والعتمة محكية ثلث اول الليل بعد غيبوبة الشفق او وقت
صلوة العشاء الآخرة وعن الصادق ع من اكثر قراءة الرعد لم يصبه الله
بصاعقة ابدا وادخل الجنة بغير حساب ۞ و از ابی بن کعب از حضرت رسالت
روایت کرده هر که سوره رعد بخواند حقتعالی بعدد هر ابر که در هوا نازل شده و خواهد شد باو
قیامت و حسنه بر او نویسند و در قیامت از حمله بیزمان باشد و بحق رسالت و حقوق
زاید جمیع اهل بیت و اولاد و عترت خود ۞ بسم الله الرحمن الرحیم ۞ الْمَرَ تِلْكَ آيَاتُ
الْكِتَابِ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يُؤْمِنُونَ ۞ اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا
ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ
مُسَمًّى يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ
وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا
وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ يُغْشِي اللَّيْلَ
النَّهَارَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ ۞ وَفِي
الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ
وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ
بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

منم خدایی که میدانم احوال خلق را و اقوال بندگان را • این آیها آیهای کتابست یعنی قرآن از آنجهت
که فرو فرستاده شده بسوی تو از پیش پروردگار تو که حق یعنی راست و درست است آن
آیها ولیکن اکثر مردم از اهل مکه ایمان نمی آرند بسبب عدم تفکر در معانی آن • خدا بحق آنست که
آسمانها را بی ستون بیافرید بدون ستونی که ببینید آنرا یعنی ستونی که مرئی شما باشد ندارد و یا ستونی
که قرآن دید ندارد • در فواید الملوک مذکور است که اوستمانیه سقفهای آسمانرا بی قائمه
که ادراک توانند کرد برافراشت یعنی ستون هست ولیکن مخفی ثم است پس قصد کرد باستوا
عرش و یا مستوی شد بر و باقتدار تمام و یا مراد از عرش پادشاهیست و قصد او بحفظ
و تدبیر • و رام و مسخر کرد آفتاب • و ماه را بجهت مصالح بندگان بحرکات مستمر زمان
که آن تابع است در حدوث و بقا کائنات هر یک از آنها میروند تا وقت نام برده شده
یعنی تا مدت معین یعنی آفتاب هر ازده برج خود سیر در عرض یک سال تمام کند و ماه در یکماه
و هر یک هر روز از مطلع دیگر بر آیند و از مغرب دیگر فرو روند تا قیام قیامت و اگر نه
سیر آنها منقطع نشود • تدبیر میکند امر ملک و ملکوت خود سوا از ایجاد و اعدام و اذلال
و اعزاز و احیا و اماتت بیان میکند آیتها قرآن را و تفصیل میدهد بامر و نهی یا بعدات
دلایل قدرت پی در پی شاید که شما ای بندگان برسید بلقا و جزای پروردگار خود
در قیامت یقین کنندگان باشید و دانید که کسی که قادر شد باختراع این
اشیا قادر خواهد بود باعاده و احیا • و اوست آنکه کشید و وسعت داد زمین را
در روی آب و بسط داد در طول و عرض بعد از آنکه جمع شده بود در زیر یکه منطبق با
حیوانات در آن جا بگیرند و سیر کنند و قدمها قرار گیرد و آفرید در آن زمین هر جفت و هر صنف
چون سیاه و سفید و خورد و بزرگ و ترش و شیرین و سرد و گرم و هستی و بستانی
و زمستانی و تابستانی بلیوش شاند بر وه شب بر روز و در سکشد بعد از آنکه روشن
بوده و از اینجا میتوان یافت که در آوردن روز و شب عقب یکدیگر از باب اوست شاید
بدرستیکه در این آثار قدرت مذکوره هر آینه آیتهاوند نهایت روشن برای گروهی
که تفکر میکنند و میدانند پس وجود این اشیا و تبلیت روشن بر وجود صانع حکیم
و در زمین پارهای و خطهای نزدیک • و پیوسته بیکدیگر بعضی شایسته زراعت و بعضی
صالح غرس و بعضی شوره زار و بعضی ریگ زار و قطعه سنگ لاغ و برخی گرم و بعضی سرد
یعنی این نیز یکی از دلایل قدرت است که قطعها مختلف زمین با هم پیوسته است ولیکن اختلاف
ظاهر دارد در آن راه نباتات بجهت مشترک این قطعها در طبیعت ارضیه • و در بعضی از نسخ
کلمه

کلمه او بر اینکه در بعضی است پرستنها از انگور و کشت و فرمایان یعنی درخت خرما صنوان یعنی چند شاخ
از یک بن و اصلها رسته و غیر صنوان یعنی متفرق الاصول یعنی هر یکی از بیخ رسته • و نخل زرع
و نخل بفتح میخوانند و عطف بجنات میکند • آب داده میشوند این اشجار و زروع بیک
آب و تفضیل میدهیم بعضی آنها را بر بعضی دیگر در میوه بودن و در مزه بحسب شکل و رنگ و
طعم یعنی با وجود اینکه همه این میوها بیک آب سیر میشوند مختلف الصفات اند پس این نیز دلالت
دارد بر وجود صانع حکیم که اختلاف آنها با بقای بودن آب و هوا بمشیت مخصوص
قادر مختار • بدرستیکه در آنچه مذکور شد هر آینه دلیلها و عبرتها مر گروهی را که تعقل و تامل
کنند در اختلاف این میوها با آنکه اشجار یک آب از انهار میخورند نمیشود یکی بار داده
دار تعالی • در بیان آورده که این تمثیل شاهد است بر آنکه اختلاف
ایشان در الوان و اشکال و هیات و صور و اخلاق و مقادیر از طول و قصر و وسط
بدرستی یکیست این ایراد از اوبان شرح روایت کرده از احمد بن عطا که از عبد الله بن محمد
نقل کرده که جابر عبد الله فرمود که از حضرت رسالت شنیدم که خطیب بالا منبر میفرمود
فرمود یا علی مردم چهار دسته شده اند و من تو از یکدسته خبر میدهم احمد و فرع آن
خوش حال آنکس که باصل آن شجره متصل نماید • و از ثمره شاخهای آن محظوظ گردد و بلذت
ذکر او تقدیر کامل خود نفس مرتبه از تنبیه بسکران بعث و نشر و میفرماید •
وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ
أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ
وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ • وَيَسْتَعْجِلُونَكَ
بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ وَإِنَّ
رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ
• وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ إِنَّمَا أَنْتَ
مُنْذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ • اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا
تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ • عَالِمُ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ • سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ
وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ
و اگر تعجب کنی ای محمد از انکار کفار بعث و نشور را عدم تدبر ایشان در دلایل و حدوث
و قدرت باقیست و اعجاب کرده شود از قول ایشان یعنی تعجب کردنی بجاست
چه هر کس که قادر است باختراع چیزی بر آنچه بخواهد • هر آینه بر همان شیء اعاده بر هر کاه او کاهی

قادر شد بر ابتدا کردن اشیاء از عدم بدون ماده و مدت پس بطریق اولی جای آنست که تعجب
کنند از سخنان ایشان که میگویند بسبیل انکار • آیا آنوقت که ما باشیم خاک بعد از مردن
آیا بدرستیکه ما هستیم هر آینه در آفرینش تازه یعنی ما را باز زنده گردانند • آنگروه با وجود آنکه
خدا را خالق آسمان و زمین میدانند بجهت عناد و انکار هیچ تفکر نمیکنند که کسیکه قادر شد
بر ایجاد اولی بماده بر اعاده بطریق اولی قادر خواهد شد • و آنها آنانند که کافر شدند و کفر ورزیدند
بپروردگار خود شان بسبب نکردن ایشان تقدیر حضرت یزدان و بجز و نشان کفر
زنان و آن گروه پیشند غلها در نجیر یا در گردن ایشان یعنی مقید باقید سلاسل اند و بسبب غرق
شدن ایشان در خطا و آن خصوص بار اند • و یا در روز قیامت زنجیرهای آتشین بگردن
ایشان نهند و بسوی دوزخ کشند و این از علامات و آیات کفار شده دنیا و آنگروه
ملازمان و اهل آتشند و ایشان در آن آتش جاویدانیان • و بشتاب خواهند از تو
عقوبت و بدی را که خدا بر ایشان مقرر کرده پیش از خوبی و عافیت و بجهت استعجال
عذاب استعجال را از این امت مرحومه صرف کرد و عذاب مکذبان آنحضرت را تا قیامت
تاخیر فرمود کافران آن زمان استعجال عذاب میکردند قبل از احسان الهی بایشان
بوجه استهزا و انکار • و حال آنکه بتحقیق گذشته است پیش از ایشان عقوبتهای امثال
ایشان از مکذبان چون خسف و مسخ و رجفه و صیحه پس چرا ایشان بعبرت نمیگیرند
و جواز نمیدهند آنرا بخود و سزاوار نمیدانند و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه صاحب آمرزش
است مر مردم را یعنی کافرانرا چون ایمان آرند و تصدیق حضرت میکنند بسبب آمرزش ظلم ایشان
یعنی کفر شان را و از سر معاصی ایشان در گذرد چه ایمان هادم جرایم کفر و طغیانست
و مراد حقوق الله است نه حقوق الناس چه باجماع ایمان رفع حقوق الناس نمیکند
و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه سخت عقوبت است کافرانرا بانکار و استکبار ایشان
و بعضی سبب روایت کرده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت فرمود که اگر عقوبت
و مرحمت حضرت عزت جلت قدرته بنودی عیش احدی گوارنده نبودی بعد از آن
فرمود که اگر نه کمان حضرت قدر رحمت و مغفرت حضرت عزت را و نبستدی
خشمهای ایشان بدان روشن شدی • و اگر قدر عذاب و عقاب و نکال آنها خشنودی
هرگز چشمهای ایشان از گریه و زاری باز نیستادی و هیچ چیز روشن نشدی • و میگویند
آنانکه کافر شدند چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد آیه و نشانه و معجزه از پروردگارش
که ما میطلبیم چون عصای موسی و احیای عیسی • جز این نیست که تو بیم کننده یعنی فرستاده
شده برای بیم بر تو همین ابلاغ است و بس و یا اظهار معجزه دالّه بر صدق ابلاغ
در

و ترا اظهار آیات مقترحه بدون اراده ما چه اختیار • و از برای هر گروهی هدایت کننده
و راه نماینده یعنی پیغمبری که مخصوص بشد بمعنی در صورت تحقیق غالب بود بر قوم او چون
محمد در زمان موسی و طیبات در زمان عیسی پس مخصوص موسی و عیسی و مکلف طلب خصوصا
بر زمان ایشان نه دیگر و چون فصاحت بر تو قیاس و ادب غالبست پس قوی ترین معجزه
وی قرآنست تا مثل آنرا بیارند و ابطال آن نمایند فخر رازی از بزرگان اهل سنت است
در تفسیر خود گفته چون این آیه نازل شد حضرت رسالت دست مبارک خود بر سینه زد
و فرمود منم منذر و بعد دست مبارک بر علی نهاده فرمود یا علی بعد از من مردم بتو هدایت
شوند نه بغیر تو و ابو نعیم اصفهانی از بزرگان اهل سنت در تفسیر خود از سعید جبیر و ابن عباس
نقل کرده که چون این آیه نازل شد سرور انبیا فرمود انا المنذر و علی الهادی
و قبلی بر این حدیث را در تفسیر خود آورده و سعید بن مسیب از ابو هریره روایت کرده هادی
هذه الامة علی بن ابی طالب • بعد از آن حقتعالی در بیان علوم قدرت خود میفرماید
خدا میداند آنچه بردارد هر ماده از فرزندان نر و ماده و سفید و سیاه و خوش رنگ
و دراز و کوتاه و غیر آن و داند آنچه را که کم میکند رحمها و بیکاهد از کودک که تمام خلقت
بیرون نیاید و آنچه زیاد میکند در جثه ولد از اصغار زاید • و گویند مراد از زیاد و کم عدد
ولد است چه رحم مشتمل بیک ولد تا بچار و نزد بعضی اغلب اولاد چهار است و هیچ
آنست که زیاده بر آن حمل نیست چه نقل کرده اند که در بطن زنی پنج بطن بزاد و در بطن
پنج دختر و از بعضی اقامت نقل کرده اند که زنی در خرابه بکی زاده بسر آورد و خانه
که در آن وضع حمل شده بود بیت العشرة نام نهادند • و هر چیز نزد او معلوم
است که از آن زیاده کم نمیشود یعقوب تعالی انا لکل شیء خلقناه بقدر • و دانای نهان
و آشکارا است یعنی داننده پوشیده از حس است و ظاهر بر حواس بزرگوار و عظیم الشان
برتر از همه و یا بلند مرتبه از جهت مخلوقات • یکسان است از شما در پیش علم او هر که
پوشیده سخن خود سازد نفس خود و هر که آشکارا کند آنرا بر دیگری و کسی که او نهان
کننده علم خود است در شب و کسی که آشکارا کننده قول و فعل خود است در روز
یعنی هیچ چیز از قول و فعل از سر و علانیه بر وی پوشیده نیست آیه محاسبه تقریر کننده
کمال علم او است بسخنان و شمول آن بجمیع امور • لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ
وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ
يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ
لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ • هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ

برای ترسانیدن مردمان باران ضرر رساند و زیاده بر اطمع رسد و ابر بر آن خیزد و بدید کند و هوا بر آن خیزد ابر باید آن ابر بان

والملائكة خوفا وطمعا ويرسل الصواعق فيصيب بها من يشاء وهم يجادلون في الله وهو شديد المحال ● ويسبح الرعد بحمده

من خيفته ويرسل الصواعق فيصيب بها من يشاء وهم يجادلون في الله وهو شديد المحال ● مر آنکس را که میرسد و با آنکه

سکند قول بد فعل خود را فرشتگان اند از بادآیندگان که آنکس را در حفظ اول و افعال از بیش

و از پس او نگه میدارند بفرمان حضرت سبحان و تدبر آن و آنچه از وصاف شود و مرسند

و ایشان را کرام الکاتبین و بررسه گویند ● و در بیان آورده که ایشان ده ملک اند

در روز و ده در شب و در خبر وارد شده که حقتعالی فرشتگان آفریده تا نبند کار انجهد ارند

از مضاره و مکاره و در زاد المسافر چنین روایت شده که اگر حضرت یزدان فرشتگان

را موکل بر آن نکردی جنیان ایشان را از زمین ربودندی ● و در خبر است

که حقتعالی فرشتگان بر آدمیان مقرر فرموده تا شب طیبین را از بنی نوع آن نبرانند

چنانکه کس را از آنکین و یکی از بزرگان از صحابه پیغمبر آخر زمان پرسید که بر ما کروبیان

چند ملک موکلند از روحانیان ● فرمودند هفت ملک نیکی از راست و یکی از چپ چون حسنه

از بنده صادر شود فرشته دست راست بگیرد و ده نویسد و چون سیئه فرشته دست چپ

گوید نویسم یا نه فرشته راست گوید توقف کن شاید پشیمان شود و توبه نماید و اگر توبه نماید

نویس و گویند حقتعالی ما را از این عمل ریا نه دهد همین است این نه ملحظه خداوند شرم

از ما کند و ذلک قوله تعالی ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید و در فرشته

دیگر نه ده ما را نگاه میدارند و ذلک قوله تعالی له معقبات من بین یدیه و من خلفه

و فرشته دیگر است که موی پیشانی تو در دست اوست یعنی مسلط بر تست چون تواضع کنی

رفع و چون تکبر کنی وضع نماید و فرشته دیگر است که دل تو نشسته و حفظ جبر میکند چون

صلوات بر محمد و آل محمد را و فرشته دیگر موکلند تا دهان تو بگیرند و فرشته هم بر چشمهای

تو و این ده فرشته در روز است و ده هم در شب که مجموع بیست فرشته اند بعدد آن

میفرماید ● بدرستیکه خدا تغییر نمیدهد آنچه بقوم و جمعی بخشیده از عافیت و نعمت تا وقتیکه خود

آنکروه تغییر دهند آنچه در نفسهای ایشان است یعنی بدل کنند احوال جمیله خود و بر ذمه میگیرند

که تغییر دهند زیرا از ذکر او بیگانه و دلها را زیاد او و مادام که دل و زبان را با او خانه راست

نکرده غفلت ورزند و آثار فیض باب ایشان نرسد ● و ابن عباس گفته که خدا تعالی

بقوم نعمت عطا فرماید و چون ایشان بکفران آن قیام نمایند بر ایشان زیاده کرداند و چون

کفران نماید از ایشان سلب کند ● و در خبر است که چون تحریم جمعه مؤکد شد حضرت رسالت

در کوچه از مدینه میگذشت جوان انصاری قرابه از خمر بسر گرفته میآمد چون رسول الله را

بدید

بدید که متغیر شده در دل خود نیت با خدا نمود که خدایا اگر بار دیگر پرده بر سر کار کنم

دیگر ترا معصیت نکرم و بب طاین آن آب در نورد و پس پرده ترسان و لرزان سر آمد چون حضرت

رسالت باو رسید پرسید هیئت و سر گفت یا رسول الله سر که است فرمود بیار تا بچشم

ترسش تمام قرابه را از سر گرفته بکف و نیت رسول الله بریخت که سرکه مانده شده بود حضرت

و یاران ملازم خدمت چشیدند و بنابت بسنده بدند مرد تعجب کرده عرض کرد یا رسول الله

خدایا که ترا بحق خلق فرستاده که من خمر در قرابه کرده بودم حضرت فرمود راست گفتی چون

مرا دیدی و قصد توبه نصوح کردی حقتعالی بصدق نیت تو خمر را خل کرداند پس این

آیه را ملازمت فرمود ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم و چون

خواهد یعنی ملک او سبحانه تقاضا کند که بر سر بندگی و بر عذاب و عقوبت هلاکت

پس باز کردانیدن نیست مر آنرا یعنی کسی آنرا رد نتواند نمود آنرا از خودش و از دیگری و نیست

مر آن قوم را بجز از خدا کسی که متولی امر ایشان باشد در دفع عذاب و نیز از کمال قدرت خود

خبر میدهد ● اوست آنکه مینماید شما را برق و آن لمعه بریق از زمال که از ابر ظاهر شود

و علامات نزول باران از آسمان باشد و خدا ابر را مینماید برای ترسیدن مسافران و باران

ضرر میرساند بر ایشان و برای طمع دامیدوار کردانیدن مقیمان و حاجتمندان و میدهد

مر آنرا در هوا بر سبیل اختراع ابرها یا از آب کران بارند ● و تسبیح میکند رعد

بحمد او یعنی تسبیح با مقرون بحمد سازد و این معنی که رعد ملکیست ابر را میراند و برق تازیانه

اوست ● و در حدیث آمده رعد صاعقه فرشتگان و برق آه پرسوزان و باران آب

دیده گریه ایشان مراد آنست که شنوندگان آواز رعد بسبب ترس با آواز بلند تسبیح

و تحمید خدا کنند و یا حال رعد و آواز او کمال ذاکر و صاعقه حضرت عزت و کمال

قدرت را نماند و دلالت دارد بنزول رحمت و بنابرین تسبیح و تحمید آنها مانند سجده

جمادات اند چه همه مکونات و جمیع ممکنات از جهت امکان ذاتی آیت ان ذالک لآیات

آورید کار ضمیر جمیع صفات کمال است ● وارد شده است در روایت که چون

حضرت رسالت آواز رعد شنید فرمودی سبحان من یسبح الرعد بحمده

تا کما خداوند اکه تسبیح میکنند فرشتگان و آنها که اجوان رعد اند از ترس حضرت سبحان

از ابن عباس هر کس آواز رعد شنود گوید سبحان الذی یسبح الرعد بحمده والملائکة

من خیفته وهو علی کل شیء قدیر و اگر او را صاعقه رسد دیت او بر من است

و هم او گفته که رعد فرشته است که چون آواز بر دارد فرشته اند بگریه آواز بر آید به تسبیح خدا

و آنگاه حضرت یزدان باران فرستد ● و میفرستد صاعقه را از ابر پس میرساند او را بهر که

میخواهد که آن بلاک سازد در روایت است که عامر بن طفیل و اربد بن ربیعه نزد حضرت رسالت

بقصد قتل آنحضرت آمدند در وقتیکه تنها بوده و از اصحاب کسی در پیش نداشت پس عامر مجادله آنحضرت

مشغول شد و اربد بمشغول ساختن و از عقب آنحضرت شمشیری کشیده خواست

که آن سرور را بکشد پیغمبر ملتفت بار خدایا بکفایت این هر دو را از من کفایت کن حضرت سبحان

صاعقه سوزان باربد فرستاده او را بسوخت و عامر چون سوطاعون دریافت هر چند پیغمبر

این آیه نازل شد له معقبات یعنی حضرت رسالت را فرشتگانند که از پیش و پس محافظه

او کنند از ضرر اعدا ● و ایشان یعنی معاندان بدایمان مجادله میکنند در حق خدا تعالی

که او سبحانه از هر چیز بریست ● و یا جدال ایشان بکذب پیغمبر و آن نات در آنچه وصف میکنند

خدا را بآن از کمال قدرت و تفرد در الوهیت و در ذکر معاد و اوست تعالی سخت

عقوبت و بسیار قوت در عذاب کردن مجادلان ● له دعوة الحق والذین

یدعون من دونه لا یستجیبون لهم بشیء الا کباسط کفیه

الی الماء لیبلغ فاه وما هو ببالغه وما دعاء الکافرین

الا فی ضلال ولله یسجد من فی السموات والارض طوعا

وکرها وظلالهم بالغدو والآصال ● قل من رب السموات

والارض قل الله قل افاتخذتم من دونه اولیاء لا یملکون

لانفسهم نفعا ولا ضرا قل هل یستوی الاعمی والبصیر

ام هل تستوی الظلمات والنور ام جعلوا لله شرکاء

خلقوا کخلقه فتشابه الخلق علیهم قل الله خالق کل شیء وهو

الواحد القهار ● در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله جمعی از بنی معاندی

از عرب فرستاد تا او را باسلام دعوت کنند گفت بگوید بمن که خدای محمد چه حضرت

از مروارید است و یا از زر سرخ گفتند خدا بیمثل و بیمانند و بیمانند

و آمدند پیغمبر را باین خبر دادند فرمود بار دیگر دعوت کنید تا حجت لازم آید گفت معاند

تا معاینه خدا را نبینم با و نگرویم پیغمبر حضرت رسانیدند فرمود بار دیگر دعوت کنید باز

همان جواب شنیدند فی الحال از جهت سحاب قهر الهی صاعقه ظاهر شده پاک بسوخت

و این آیه نازل شد له دعوة الحق یعنی مر خدا راست خواندن حق که کلمه لا اله الا الله

است و یا مر او راست سزاوار بودن عبادت که خلق را بعبادت آنحضرت

خوانند و یا خدا راست اجابت کسی که با خلاص او را خواند و آنانکه میخوانند

غیر او را یعنی بتان را که مشرکان میخوانند اجابت نمیکنند مر ایشان را بچیزی از مرادات

مگر

مگر مانند اجابت کردن کسی که بگشاید هر دو کف خود را بسوی آب در جایی که آب از دور باشد

چون تشنه که بر سر چاهی رسد و آب در ته چاه باشد و او دارای تشنگی و دلوی همراه نباشد و هر چند

خود را بسوی آب در ته چاه کشاید و بگیرد و ناری آب طلبد و بغیر آب بده تا برسد آن آب بدهن

او و نفت و باشد آب رسنده بدهن او چه آب جماد است ادراک ندارد خواهنده خود را

و قدرت ندارد تا اجابت کند ● و همچنین اند اصنام در هر خود شان را ادراک ندارند ● و همین

آنست که همچنانکه کسی که دستها و انگشتان را بگشاید آب در کف او قرار نگیرد و نماید چون خود را

همچنین است اجابت اصنام دعای کفره سو و نیست خواندن کافران بتان را سوی کردن و بطلان

و نا امید و ضایع بودن ● بعد از آن در بیان قدرت و وسعت ملک خود فرماید ● و مر خدا را سجده

میکند آنکه در آسمانهاست و زمین است از روی فرمان برداری و آنها خواهند از ملائکه و جن و انس

آسانی و دشواری خدا را فرمان برند و سجده کنند و از روی کراهت و عدم رغبت مراد

گفته اند که در وقت شدت و محنت الضرورة سجده کنند و سجده میکنند سایه‌های ایشان

آنان و زمین بر تعبیت سجده کنندگان در وقت صبح و سایه‌ها بسمت مغرب کشیده میشود

و مشاهده یعنی مابین عصر و مغرب که سایه بسوی مشرق کشیده میشود و مراد حاصل است

یعنی حدیث و تخصیص این سه وقت بجهت آنست که امتداد ظلال در این سه وقت ظاهرتر است

و چون حقتعالی در این آیه بیان فرمود که اوست سبحانه مستحق عبادت بوجود سموات و ارض

او راست در عقب آن بیان حجت میکند بر آن بقوله ● بگو چه کیست پروردگار آسمانها

و زمین یعنی از کافران بپرس که خالق آسمان و زمین کیست اگر جواب بوجه صواب

دهند هو الله المطلوب و اگر از عناد جواب نه دهند از قبل ایشان بگو الحمد آفریدگار عالم

علوی و سفلی خدا در تحقیق است ایشان را جز این جواب نباشد اگر جز عناد نمایند

در جواب جواب دیگر ایشان این خواهد بود و از لزام حجت کنی ایشان را بر وجه تبکیت

و بکلمات ایشان آیا پس فرا گرفتید بجز از خدا معبودان و مددکاران که ایشان را مالک

و از بدیهی چون میدانید که آفریننده زمین و آسمان حضرت سبحانست نه غیر آن پس

چرا غیر او را پرستید بتان غیر که مالک نفع و ضرر نیستند مر ایشان را بر نفسهای خود نفع و ضرر

یعنی جالب نفع و دافع ضرر از خودشان نیستند پس چگونه سود بدیگری میرسانند

و زیان باز دارند و بعد از الزام حجت بگو آیا برابر شد نابینا صفت پرستیدن

و تاریکی کفر و شبهات کفار و بینایی که پرستنده خدا در حقیقت بر وجه حضرت

و روشنایی ایمان و حجت و برهان آشکارا آیا برابر شد تاریکیها کفر و انکار

و روشنی توحید و معرفت پروردگار پس بر وجه انکار میفرماید آیا گردانیدند

کافران برای حضرت سبحان شریکان که آنها نیز مر آفریدند چون آفریدن خدا پس شبیه شد آفرینش
برش ن بعد بر کافران قادر است و کافران شریکان را بر خدا انکار نمودند مانند خدا آفریدند و آفرینش
تا امتیاز میان آفریننده هر یک شبیه شد و باین سبب گویند آن شریکان نیز مر آفریننده
چنانکه خدا مر آفریننده پس مستحق عبادت باشند چنانکه خدا مستحق عبادت است و تمکین
ایشان فرا گرفته اند شد بکانی که قادر نیستند بر آنچه خلق خدا بر آن قادر است
جبار آنکه قادر باشند بر آنچه خالق بر آن قادر است • بگو الله که خدا آفریننده
همه چیزهاست از آسمان و زمین و حیوانات و جمادات و نباتات و اصناف خلق
از جواهر و اعراض و شریک در آفریدن اینها ندارد تا شریک او باشند در پرستیدن
و او بیست یگانه در الوهیت غالب همه چیزها بعد از آن بیان شد حق و باطل کرده میفرماید
أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ
السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ
حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ
فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ
فِي الْأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ
الْحُسْنَى وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا
وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ أُولَئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمِهَادُ • فرو فرستاد از ابر و باران آسمان آبرا پس روان
شد رودها بقدر آن آب باندازه خود یعنی هر وادی بقدر خود بزرگی و بزرگی و تنگی و فراخی
آب بر دهشت باندازه که خدای تعالی مقرر کرده که سود رساند و زیان نرساند پس برداشت
سیل بالای آب زبد آن کف بلند و زبد آنرا بعبارت از آنست این کف را بر روی آب و از زیادت
موج و جوش • و بعضی از آنچه در کوره نهاده مر فرو زنید از فلزات نیز کف بر آرد و مصفی فرو زنید
یا مواد یعنی مردم مر فرو زنند بر آتش و آتش چون زر و نقره و مس و آهن و غیر آن از برای
طلب پیرایه و یا برای ساختن آلات و آلات محاربه و ادوات زراعت کفیست
مانند آن کفی که در روز آبست • همچنین که ذکر کرده شد مثل میزند خدا حق و باطل را
تشبیه فرموده حق حق را در افاده و ثبات با آب بجهت منافع خلق از آسمان بزمین
فرود آید و با نقره از برای پیرایه محتاج الیه باشد • و قول باطل را در قلت نفع و سرعت
زوال تکلف در روی آب و زبد در فلزات شبیه کرده چنانکه میفرماید فاما الزبد
اما کف روی آب و خبث در بالای فلز پس بر دود در حالت طرح و ساقط شود و اما آنچه

سود و نفع میرسانند مردم را چون آب صافی و یا فلز که خبثش پس مانده و در کنار ایشان بر زمین
تا بآن منتفع شوند همچنین که ذکر کرده شد میزند خدا مثلها را برای تفهیم و تا بدرآن مثلها
مختصر صفت آنست که اهل باطل اگر چه بسیار باشند در مدت اندک نابود و مضمحل شوند
مانند کف روی دریا و فلزات در حین جوشیدن و اهل حق اگر چه اندک باشند مانند
آب مکث بسیار نمایند و بمردم نفع رسانند زوال خدا مثلها را از برای آنست که اجابت
کردند فرمان پروردگار خود را سوی تکلیف و آنانکه اجابت نکردند مر خدا را اگر باشد
مر ایشان را آنچه در زمین است همه آن از نقود و اجناس و امتعه و متاع و عقار و مانند آنها
و مثل آنرا بآن اضافه کنند و همه در تصرف کافران باشد و در روز قیامت مر آنرا فدا کنند
آنرا و خواهند که خود را باین حیله باز خرند و از عذاب آخرت باز رهند کسی از ایشان نستاند
و قبول نماید آنگروه مر ایشانرا سخت حساب و حساب ایشان را قبول نکنند
و سیئات ایشان را بنامرزند و جایگاه و بازگشت ایشان دوزخ باشد و بد جایست دوزخ
و بد جایگاه قرار است
أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ
كَمَنْ هُوَ أَعْمَى إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ الَّذِينَ يُوفُونَ
بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا
أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ
سُوءَ الْحِسَابِ وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ
وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً
وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ
جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ
وَذُرِّيَّاتِهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ
سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ آیا پس کسی که
بدرستیکه آنچه فرو فرستاده شده بتو از پروردگار تو برحق است
چون کسیست که او کور باشد در دل و انکار قرآن نماید پس مراد عدم ایمان ایشان
است جز این نیست که پند پذیرند بقرآن صاحبان عقول صافه از معارضه و وهم
و شبهات آنانکه وفا میکنند بعهد خدا و نمیشکنند پیمانرا که عقلا بر ایشان
بان دلالت کرده از جهت اقرار بربوبیت و اقرار بوحدانیت حضرت عزت و بطهوری
در حضرت سبحان از ایشان فرا گرفته نقض آن نمیکنند و آنانکه وصل میکنند
آنچه امر کرده خدا بآن از صله رحم و از موالات مؤمنان و ایمان آرند بجمیع پیغامبران

آیا کسانی که میدانند که آنچه بر تو فرستاده شده از پروردگار تو حق است همچون کسی که کور است و نمیداند که آنچه بر تو فرستاده شده از پروردگار تو حق است نه همچون کسی که کور است و نمیداند که آنچه بر تو فرستاده شده از پروردگار تو حق است

توکلت و الیه متاب ولو ان قرآنا سیرت به الجبال
او قطعت به الارض او کلم به الموتی بل لله الامر جمیعا
افلم ییأس الذین آمنوا ان لو یشاء الله لهدی الناس
جمیعا ولا یزال الذین کفروا تصیبهم بما صنعوا قارعة
او تحل قریبا من دارهم حتی یأتی وعد الله ان الله لا یخلف
المیعاد آنانکه گرویدند و کردند کارهای شایسته مژده باد ایشان را
و نیکوی بازگشت و باحادیث صحیحه ثابت گشته که طوبی در حقیقت درختی است
آن در منزل حضرت رسالت است و عرفه و قصری در بهشت علیین که حق تعالی
بنشانده و چشمه سلسبیل و کافور از زیر آن روانست و شکوفه و میوه غلیظ که در آن باشد
و ابو سعید خدری روایت کرده که مردی از حضرت رسالت پرسید از طوبی و فرمود نام درختیست
در بهشت هر صد ساله راه سایه اوست و جامه اهل بهشت از شکوفهای آن بیرون آید
و از مغاله تفلست که هر بر که از آن خلق بگیرد سایه افکند و فرشته در سر شتر موکل است
که تسبیح خدا کند بانواع لغات و وهب بن منبه گفته در بهشت درختیست که اورا طوبی
گویند اگر سوار سبک رو صد سال در سایه او دوده از آن در نگذرد و منش از نباتات
و گلش از مشک است و از بیخ آن جویهای شیر و شیر بیرون آید و آن مکان اهل بهشت
است ایشان در موضع خود نشسته باشند که مشتاقان بایشان آیند با شتران از نور
و زمامهای ایشان از زر و پشتهای ایشان از زبرجد الواح آن از یاقوت و جامها از سندس
و استبرق باشد پس بر آن ناقها نشسته سوار بگردند تا بقرب خود رسند و در آنجا الوان از
نعمتها بینند که از خاطر کسی خطور ننموده و از دل ایشان نگذشته و ثعلبی در تفسیر خود از
کلبی روایت کرده که ابو صالح از عبد الله عباس روایت کرده که درخت طوبی در سرای
علی بن ابی طالب است و در سرای پیغمبر است و چون ارسال خاتم انبیا وسط و وصول نعمت جنت
است از این جهت در شعب آن میفرماید همچنین که رسولان پیش از تو فرستادیم ایشان را
هدایت فرستادیم ترا بسوی امتی که گذشته اند پیش از آنها امتهای دیگر تا بخوانی
بر ایشان چیزی را که وحی فرستادیم بتو و ایشان قرآن را از ضلالت بهدایت رسند و حال
آنکه ایشان کافر میشوند و میگویند که این رحمن نام اوست یعنی بلغ الرحمن که نعمت او بجا محیط
است همه بندگان را مراد مشرکانند چون نگفتند بایشان که چرا نمیسجدید حضرت یزدان گفته
که چیزیست رحمن بگوای محمد رحمن اوست پروردگار من نیست خدای سزاوار پرستش مگر او
بر او توکل کردم نه بغیر او و یاری کردن من و شکر خالق سایه خلق و بسوی اوست بازگشت من و نظر

مردمی جمعی از اهل عناد و انکار چون ابو جهل و اتباع او از کرده کفار بحضرت رسالت گفتند اگر این
ما ترا متابعت نمایم پس بخوان قرآن که خود نیکو بلا از نزد حضرت سبحان است بگو که کوههای تکلیف را
از حوالی آن بردارد و زمین ما را شق کرده و چشمها بدید آید و بسهولت و فراخی تکلیف
کرده شود و وقتی بن کلاب را که قدمت زنده کن تا بدران ما در حقیقت نبوت تو
شهادت کنند چه ترسیکه و حزن از عیسی بترسم و بعد موجود است تهور و برای عیسی مرده زنده
میشد آیه اگر بودی که بدور علم و برکت آن رانده شدی کوهها از مواضع خود در
خواندن و باشکافته شدی زمین اورا چون بر وی خواندندی و یا بسخن در آمدی بر برکت آن
مردگان هر آینه این قرآن بودی که در غایت عجائب است و در نهایت انذار و یا اگر قرآن
کوههارا روان شدی و زمین شکافته گشتی و مردگان بسخن در آمدی کفار که ایمان نیاوردند
نه چنانست که حضرت یزدان با آیات مقترحه ایشان قادر نیست بلکه هر مقدور است
همه کارها بیقین که قدرت حضرت عزت بهر چیز رسنده و موجود سازنده است پس اگر خواهد و مصلحت
داند آن آیات مقترحه را ظاهر سازد و چون مصلحت آن مقتضی اظهار نیست بجهت
علم او که نه بعدم ایمان مقترحان آیات در وقت وقوع آن از این جهت اظهار آن
نمی نماید چنانکه میفرماید آیا نا امید نشدند آنانکه گرویده اند یعنی مؤمنان از ایمان
مقترحان و در پیش دلهای ایشان قلم بعلم است یعنی آیا نه شنیدند مؤمنان که اگر خواهد حضرت یزدان
هر آینه راه نماید همه مردمان را بر وجه حسب رای ایشان و بنا بر معنی اول تفسیر بجهت است
برین وجه خواهد بود که آیا نا امید نشدند مؤمنان از ایمان آوردن معاندان مقترحان
بسبب علم ایشان باینکه اگر خدا خواهد همه را هدایت نماید باجبار و چون این مناط
اختیار و تکلیف است از این جهت اراده آن نفرمود و جهت آنانکه کافر شدند
میرسد ایشان را بسبب آنچه کردند از تکذیب و فساد مصیبت سخت کوبنده یا ملیت
از رنج کننده از قحط و قتل و سرقت و غارت و یا فرود آید که محمدی نزدیک خانه
از سرای ایشان یعنی بموضع حدیبیه حلول کند مراد از این کفار مکه اند که بعد از تکذیب و انکار
بلا و مصایب گرفتار شدند و سردار ایشان حضرت رسالت بحوالی ایشان رفت و اموال
و مواشی ایشان را غارت و تاخت و تاراج نمودند و یا ضمیر تجارت راجع بقارعه است یعنی میرسد
ایشان را بلیه که بدو از جای بر کند و یا فرود آید آن بلیه نزدیک سراهای ایشان و
از آن خائف شوند که مبادا شامل آن بایشان برسد الی ان یأتی وعد الله بلا ایشان را خواهد
رسید تا وقتیکه بیاید وعده خدا که موت است و یا قیامت بدرستیکه خدا
خلاف نمیکند وعده را بجهت امتناع کذب در کلام او پس کار حضرت صلی الله علیه و سلم

ولقد استهزئ برسل من قبلک فأملیت للذین کفروا ثم أخذتهم
فکیف کان عقاب أفمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت وجعلوا
لله شرکاء قل سموهم أم تنبئونه بما لا یعلم فی الأرض أم بظاهر
من القول بل زین للذین کفروا مکرهم وصدوا عن السبیل
ومن یضلل الله فما له من هاد لهم عذاب فی الحیوة الدنیا ولعذاب
الآخرة أشق وما لهم من الله من واق مثل الجنة التی وعد
المتقون تجری من تحتها الأنهار أکلها دائم وظلها تلک
عقبی الذین اتقوا وعقبی الکافرین النار وتحقیق که استهزا کردند
بپیغمبران پیش از تو چنانکه این قوم مؤمنانند پس مهلت دادم مر آنرا که کافر شدند پس گرفتم
یعنی عذاب ایشان را در راحت و فراغت و تا که اشتم تا ایشان بدعقوبت شوند پس گرفتم
ایشان را بعقوبت بجهت فرط عناد و انکار پس چگونه شد عقوبت من ایشان را و انکار
بر وجه توبیخ است آیا پس کسی که او نگهبانست بر هر نفسی بآنچه کسب کرده از نیکی
و بد برابر است با کسی که چنین نیست یعنی خدا یکه نگهدارنده و سازنده کارهاست
برابر نیست با آنکه عاجز و ضعیف و ناتوان ترین موجودات است که تبان باشد و میگرداند
کافران برای حضرت سبحان شریکان یعنی بتانی که میپرستند بگو بجهت نام نهید و صف
کنید این شریکان را یا اسماء و اوصافی که لایق ایشان باشد بگوید که ایشان استحقاق
شرکت و الهیت عبادت دارند که مرشید و میگویند یا نه یعنی مراد آنست که حقتعالی
قرو قادر و عالم و خالق و رازق و سمیع و بصیر و علیم است و این اسمیت مستحق عبادت
است پس چنانرا صفات که در ایشان نیست متصف دارند نه یعنی که ایشان الهیت
شرکت و عبادت دارند یا نه بلکه خبر میدهید خدا را بآنچه نمیداند در زمین یعنی
علم شریک خود ندارد یعنی هرگاه کسی که عالم بجمیع مکونات زمین و آسمان است علم وجود
شریک خود نداشته باشد بجهت عدم وجود آن در نفس الامر پس چگونه او را شریک باشد
و یا نام نهید تبان را شریکان بظاهر سخن یعنی بجهت نام نهادن بلا اعتبار چون نام
زنگی بکافور بلکه آراسته شده یعنی شیطان آراسته برای آنانکه کافر شدند مکر و فریب
و کید ایشان را و آن آراستن آباطیل و اکاذیب است در نظر ایشان بصورت
صواب و حقایق و صوادق و باز داشته شده اند یعنی وسوسه شیطان مانع
ایشان است از راه راست و دین درست و رسیده نه بر بران و ایقان و کسی را که
که اضلال کند و دور گذارد خدا بجهت فرط عناد و انکار او و نظر لطف و توفیق از وی پس هیچ

مر کافرانرا است عذابی در زندگانی دنیا بقتل و اسر و قحط و سایر مصایب و هر آینه عذاب آخرت دشوار
سخت و دشوارتر است و نیست مر ایشان را از عذاب خدا هیچ نگهدارنده تا عذاب را از ایشان دفع کند
و بعد از ذکر وعید میفرماید شان و صفت بهشت که وعده داده شده اند پرهیزکاران را
میرود از زیر درختان و بالای کاخ آن جویها میوه اش دایم است که هرگز منقطع نشود و چون
میوه جنات دنیا و سایه اش نیز زوال ندارد و چون آب بهار و نالین بهشت موصوف بطراوت
و تازگی و منهار نیست که بر هم زند و عاقبت آنکافران آتش دوزخ است حزب
والذین آتیناهم الکتاب یفرحون بما أنزل إلیک ومن الأحزاب
من ینکر بعضه قل إنما أمرت أن أعبد الله ولا أشرک به
إلیه أدعو وإلیه مآب وکذلک أنزلناه حکما عربیا ولئن
اتبعت أهواءهم بعد ما جاءک من العلم ما لک من الله من ولی
ولا واق ولقد أرسلنا رسلا من قبلک وجعلنا لهم
أزواجا وذریة وما کان لرسول أن یأتی بآیة إلا بإذن
الله لکل أجل کتاب یمحو الله ما یشاء ویثبت وعنده أم الکتاب
وإما نرینک بعض الذی نعدهم أو نتوفینک فإنما علیک
البلاغ وعلینا الحساب و آنانکه داده ایم ایشان را کتاب مراد مؤمنان اهل
کتاب اند چون عبد الله سلام و اصحاب او از یهود و دشمنان از نصاری شاد میشوند
بآنچه فرو فرستاده میشود از قرآن بتو و از طایفه نصاری چون قرین احطب از یهود و از
نصاری کسی هست که انکار میکند بعضی از قرآن را که مخالف شریعت ایشانست بگو بجهد
مرا ایشان را جز این نیست که مامور شده ام من بآنکه بپرستم خدا را بیگانگی و شرک نیارم
بوی چنانکه شما آورده اید از عزیر و مسیح بسوی خدا اینجا میخوانم خلق را و بسوی او
بازگشت من و همچنانکه فرستادیم انبیای سابق را بکتابها بزبان امم ایشان فرو فرستادیم
قرآن را حکم و کتابی عربی محکم که تغییر و نسخ بر آن راه نیابد و یا کتابی بحکم کننده میان حق
و باطل لغت عرب تا ایشان را حفظ آن آسان باشد و اگر بر سبیل فرض پیروی کنی آراء
و آرزوهای آنها بیشتر کسانرا که ترا بدین آیا دعوت میزنند بعد از آنکه آمد ترا از علم
بطلان کیش ایشان و نسخ قبله یهود نیست مر ترا از عذاب خدا هیچ یاری که نفع رساند
و نه یاوری و نگهدارنده و عقاب از تو باز دارد و برداره اند جمعی از یهود
سر زنش بحضرت رسالت میکردند و میگفتند که اهمت این مرد مصروف است بهمین
با مر نکاح و امتزاج با زنان و اگر او پیغمبر از نزد حضرت داور مربوب هر آینه نبوت او را

از شغال قوم زنان با زمید هست آیه آمد و تحقیق که فرستادیم ما پیغمبران را پیش از تو و دادیم ایشان را
حقیقی و زنان زیاده از زنان تو و فرزندان چون سلیمان که هزار زن داشت و نباشد هیچ رسولی را
یعنی قادر نیست آنکه بیارد آیه و معجزه که از و اقتراح کنند و حکم خواهند مگر باذن خدا و خواست او
و این جواب مشرکانست که تحکم طلب معجزات از آنحضرت میکردند یعنی هیچ پیغمبر خود معجزه نتواند
آورد مگر خدا خواهد و بقدرت خود بدهد و تمکین صلاح داند و از برای هر وقتی کتابی و حکمت
نوشته شده بر بندگان بر وفق مصلحت ایشان مراد مشرایع کتابهاست و یا مراد اجل از آجال
هذه یعنی و این نیست نزد حضرت عزت که خدا سبحانه کسی را اطلاع نیست محو میکند خدا
آنچه میخواهد و صواب میداند نسخ آنرا و ثابت میگرداند آنچه مصلحت است بودن آنرا و نزد اوست
اصل کتاب که لوح محفوظ است و چیزی نیست مگر نوشته شده است در و و جایز است از حضرت
رسالت روایت کرده که محو میکند از دیوان حفظه و کرام الکاتبین آنچه را که خدا بر آن متعلق
نباشد و ثابت دارد بعد آنرا و چون حفظه آنچه از بندگان صادر شود از اقوال و افعال همه را ثبت
کنند و آن دفتر را موقف عرض حضرت عزت رسانند هر قول و فعل که ثواب و عقاب
بر آن مترتب نیست محو کنند و ما قدر ثابت گذارد و یا سیئات ثابت را محو کند و بدل آن
حسنات ثبت نماید و یا بعضی از حکام شرایع را بحکم آن نسخ کند و حکم دیگر بجای آن ثابت نماید
و یا محو کند عزت و قوت جوانان را و ثابت کند پیری و ضعف پیری را و از ابن عباس
نقلست که خالق خود وحید لوح محفوظ را از یک در سفید آفرید درازی آن با فاصله راه
هر روز مبدع قدر و بصر سیصد بار در آن لوح نظر فرماید آنچه خواهد محو و آنچه خواهد ثابت دارد
بحسب مصلحت اشخاص مثلا اهل را برانند و نوشته شده باشد چون آن بنده دعا کند و یا صدقه
دهد و یا طاعت نماید مصلحت مقتضی آن باشد عمر او دراز تر از آن نوشته باشد پس آن
مدت کمتر بود آنچه و بکار آن زیاده بر آن نویسد و تفصیل و اثبات در منهج مذکور است بعد از
آن بر سبیل تهدید میفرماید و یا بنمایم ترا یا بمیرانیم ترا یا پیغمبر پیش از آن بر وجه
مصلحت پس ترا بر آن کار نیست پس جز این نیست بر تست رسانیدن پیغام و تبلیغ
احکام پس و بر ماست حساب کردن کفار و ابرار و پاداش آن مراد آنست که جزا دادن حساب
و سیئات هم بر ماست نیز بر تو پس اعراض مکن از تبلیغ رسالت و مجال عذاب که انذار ایشان را
بخواهی سزا خواهیم رسانید در زمان حیات تو و یا بعد از وفات تو بعد از آن با تو تنبیه کرده میفرماید
آیا ندیدند اهل مکه که ما آمد نزد کفار مکه ما
از اطراف آن و تصرف
مسلمان دهیم و خدا حکم کند نقصان زمینهای کفار و یا زیادتی زمینهای مؤمنان و حالتیکه
هیچ رد کننده نیست مر حکم خدا را و اوست زود حساب در دنیا و آخرت

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ
لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ

فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ
عُقْبَى الدَّارِ وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَى
بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ

بکر ایشان را نزد خود رد کند
از هر چیز و شر و آماده
از بهر دوست بهر دوست

بند اهل مکه آنکه ما می آییم یعنی فرمان ما می آید و می آییم بزمین کفار که میکنیم و میکاهیم ما
را از اطراف و کنارهای آن یعنی از تصرف ایشان بیرون کرده بتصرف مسلمانان دهیم و خدا
حکم میکند بنقصان زمینهای کفار و بازدیاد زمین اهل ایمان در حالتیکه هیچ رد کننده
نیست مر حکم خدا را و اوست زود حساب ایشان را در آخرت و در دنیا عذاب بقتل
و جلا و از ابن عباس نقلست که نقصان زمین و خرابی آن بمرگ علما شد و در سلافه
رفته از مرگ عالم بزرگتر نیست تا روز قیامت بعد از آن بسبب قتل حضرت
رسالت میفرماید و بتحقیق مکر کردند مشرکانی که پیش از یهودان و مشرکان زمان
تو بودند با پیغمبران خودشان پس مر خداراست جزای مکر همگی ایشان پس بکردار ایشان را
بخواهد ایشان را رد کند میداند آنچه کسب میکند هر نفسی از خیر و شر و آماده میسازد
جزای آنرا و بزودی بدانند کفار از یهود و هست روز قیامت و یا در وقت
نزع که برای کیست عاقبت پسندیده آن سرای و میگویند آنانکه کافر شدند
از مشرکان و یا رؤسای یهود که تو محمد نیستی فرستاده شده از نزد خدا بنبوت
و دعوت بگو خدا میان من و شما بانکه من پیغمبرم
چه اوست آنکه اظهار معجزات بدست من نموده برای تصدیق دعوای من و دیگر نیست
کسی که نزد اوست علم کتاب یعنی لوح محفوظ و یا مراد جبرئیل است که وحی از لوح
فرا میگیرد و یا کسی که در پیش اوست علم قرآن و آن مؤمن است و یا کسی که در نزد او
علم توریة ابن سلام باشد و اصحاب او و در زاد المسیر آورده که من عنده علم الکتاب
علی بن ابی طالب ع و ابو سعید خدری روایت کرده که از حضرت رسالت پرسیدم
از فرموده علم الکتاب حضرت فرمود ذاک اخی علی بن ابی طالب و از ثعلبه
که یکی از صلحاء اهل بیت و اهل سنت است از اعمش روایت کرده و او از ابی صالح
که مراد علی بن ابی طالب ع است چه او عالم بود بعلم تفسیر و ناسخ و منسوخ
و حلال و حرام و ثعلبی نیز در تفسیر خود از حضرت رسالت روایت کرده و از ابن عباس
هم دست مبارک خود بسینه نهاد و فرمود و عندنا و الله علم الکتاب

سورة ابراهیم علیه السلام مکیة اثنان وستون آیة

من مجموع
الرایق من طب الائمة تکتب علی خرقة حریر بیضاء و یعلق علی الطفل فانه یؤمن

علیه الکابوس و الفزع و قیل و یؤمن شر الجن و من الموت فی المنام و من الحمار کلها و فی حدیث
ابی بن کعب من قرأ سورة ابراهیم اعطی من الاجر عشر حسنات بعدد من عبد الاصنام
و من لم یعبدها و من قرأ سورة ابراهیم و الحجر فی رکعتین جمیعا فی کل جمعة لم یصبه
فقر و لا جنون و لا بلوی ثم یتلو الآیات الر کتاب انزلناه الیک
لتخرج الناس من الظلمات الی النور باذن ربهم الی صراط العزیز الحمید
الله الذی له ما فی السموات و ما فی الارض و ویل للکافرین من عذاب
شدید الذین یستحبون الحیوة الدنیا علی الآخرة و یصدون عن سبیل
الله و یبغونها عوجا اولئک فی ضلال بعید و ما ارسلنا من
رسول الا بلسان قومه لیبین لهم فیضل الله من یشاء و یهدی
من یشاء و هو العزیز الحکیم

از حروف مقطعه هم قرائت نیز آن کتابیست که فرستادیم آنرا بسوی تو تا بیرون
آری مردم را بسبب دعوت نمودن بمضمون آن از تاریکیها کفر و نفاق و یا شک بروشنی
ایمان و یا اخلاص بفرمان پروردگار ایشان یعنی بتوفیق و تیسیر او یعنی بیرون آری مردم را
از جمیع انواع کفر بهر راه خداوند غالب که ستوده است آن راه یعنی راه اسلام قول ابن عباس
الله الذی تفسیر است بقول او سبحانه العزیز یعنی راه خداوند بحق که متصف است بانکه مراوست
آنچه در آسمانهاست از موجودات علوی و آنچه در زمین است از مکونات سفلی و وای مر
و مشقت مر ناکردید کافران را بقرآن از عذاب سخت که بدیشان رسد کافران آنانند
که از فرط ضلالت دوست میدارند و برمیگزینند زندگانی دنیا را بر آخرت و آنست باز
میدارند مردم را از راه خدا یعنی منع میکنند از ایمان به پیغمبر و قرآن و میطلبند راه حق
کج یعنی میگویند که این راه کج است و بمنزل مقصود نمیرسد آنگروه در این صفتهای
مذموم اند در گمراهی دور از حق اند و در زاد المسیر آورده که قریش میگفتند چرا پیغمبر
منزله بلغت عجم فرود آمد اما کلام محمد صلی الله علیه و آله فرود آمده عربیست آیه آمد و نفرستادیم
هیچ پیغمبری مگر بزبان قوم او یعنی گروهی که او از ایشان بوده و در میان ایشان متولد گشته
و بر ایشان مبعوث شده چه هر پیغمبر اول دعوت نزدیکان خود بود تا بیان کند برای
ایشان اوامر و نواهی الهی را بایشان فهم کنند و عذر نگویند که سخن این پیغمبر را نمیفهمیم
و نمی فهمیم

و نمی فهم پس در ضلالت فرو میگذارد خدا هر کرا میخواهد یعنی از فرط عناد او را فرو میگذارد و نظر
لطف و توفیق از و باز گیرد تا در نزد او گمراه گردد و راه نمیابد هر کرا میخواهد یعنی توفیق دهد
کسی را که طالب هدایت تا راه یابد و اوست غالب در حکم خود راست کار و درست
کردار از تمام احوال وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَى بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ
مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ
لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ وتحقیق که ما فرستادیم موسی را با دلالت قدرت و معجزات
روشن با شهرت چون عصا و ید و بیضا و امثال آن آنکه بیرون آر ای موسی گروه خود را
که بنی اسرائیل اند از تاریکیهای ضلالت بروشنایی علم و یقین و هدایت و بیندیشه ایشان را
بروزهای خدا یعنی وقایع آن روزها که بر امم سابقه نازل شد تا از آن متذکر شده
از معاصی اجتناب کنند و بطاعت حضرت عزت سبقت نمایند بدرستیکه در آنچه یاد کردیم
هر آینه دلالتهاست بقدرت الهی مر هر صبر کننده را در بلا و هر شکر کننده را در آلا و نعما
وَإِذْ قَالَ مُوسَى لِقَوْمِهِ اذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ أَنْجَاكُمْ مِنْ آلِ
فِرْعَوْنَ يَسُومُونَكُمْ سُوءَ الْعَذَابِ وَيُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَكُمْ وَيَسْتَحْيُونَ
نِسَاءَكُمْ وَفِي ذَلِكُمْ بَلَاءٌ مِنْ رَبِّكُمْ عَظِيمٌ وَإِذْ تَأَذَّنَ رَبُّكُمْ
لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَلَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ وَقَالَ مُوسَى
إِنْ تَكْفُرُوا أَنْتُمْ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا فَإِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ حَمِيدٌ أَلَمْ يَأْتِكُمْ
نَبَأُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ
لَا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا اللَّهُ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَرَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ
وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ
مُرِيبٍ

و یاد کن ای موسی را که گفت موسی مر قوم خود را و یعنی بنی اسرائیل را که گروه
یاد کنید نعمتهای خدا را که انعام فرموده بر شما و قتیکه رهانید و نجات داد شما را از کسی
فرعون که عذاب میکردند شما را بدترین عذابها شما را میرسانیدند و به بندگی گرفته
کارهای سخت بشما میفرمودند و میکشتند پسران شما را و قتیکه نجات آن گفته بود و دراز
بنی اسرائیل پسر متولد نشود که هلاک فرعون بسبب او شد پس زنی مهیب پسر را
میکشتند و زنده میگذاشتند دختران شما را تا خدمت زنان ایشان کنند
و در آن محنت و شدت آزمایشی بود شما را از آفریدگار شما عظیم و یاد آن نعمت

مثل از آن محنت و شدت نفع بود بزرگ و با مقدار و یاد کنید ای بنی اسرائیل شکر را اعلام
و آگاه شوید بر وردگار شما اگر شکر کنید بر نعمتها هر آینه زیاد و افزون میکنم بر شما نعمت را و اگر کفر
ورزید و ناسپاسی کنید بر آن بدرستیکه عذاب من سخت است بر ناسپاسان و از امیر المؤمنین مولی المتقین
مرویست که چون او ایه نعمت لئن شکرتم لازیدنکم رسید آخر آنرا بگوش شکر مرتبه نهاد و در حدیث آمده
که شکر قید نعمت است و صید ثروت بنعمت موجود و نگه داشته بند کند و از زوال منع کند
و بنده را صید نماید و گفت موسی اگر همه مردم اگر کافر شوند و ناسپاسی ورزند شما و هر که
در زمین است همه از حق و انس پس بدرستیکه خدا بی نیاز است از عبادت و شکر گذاری
شما ستوده و سزاوار ستایش است اگر بستایش او کنند چه همه مخلوقات نیم او ما خلقنا
والسنن جمیع ملایک و موجودات بتسبیح و حمد او مشغولند پس بکفران شما ضرر نرسد
خبر شما آیا نیامد بشما ای بنی اسرائیل نبأ الذین آنبه آمد خبر آنانکه پیش از شما بوده اند گروه نوح و قبیله
عاد و گروه ثمود و خبر آنانکه بعد از ایشان بوده اند نمیدانند عدد ایشان را الا الله بسیاری مگر خدا
و از ابن عباس نقل است که میان عادیان و ابراهیم هشتصد قرن گذشته بود و از امام آن قرون
هیچکس خبر نداشت مگر حنظله آمدن رسولان بنزد ایشان با آیتها و حجتهای روشن و کتب
الهی بود و با معجزات ایشان پس برگردانیدند دستهای خود را در دهنهای خود از خشم بر
ایشان از این دلیل بدندان از خشم گرفتند یعنی از خشم رسولان و باز دارند دستهای ایشان
چون کسی بر دهنش غلبه نموده باشد و گفتند بدرستیکه ما کافر شدیم و نگرویده ایم
بآنچه فرستاده شده اید آنرا بزعم خود و بدرستیکه ما در شکیم از آنچه میخوانید ما را
بسوی آن از توحید و ایمان شکی گمان اندازنده که آن اضطراب و تزلزل دل است
و عدم اطمینان آن بخبر رسیدن پیغمبران قالت رسلهم افی الله شک
فاطر السموات والارض یدعوکم لیغفر لکم من ذنوبکم ویؤخرکم
الی اجل مسمی قالوا ان انتم الا بشر مثلنا ترید ون ان تصدونا
عما کان یعبد آباؤنا فأتونا بسلطان مبین گفتند رسولان
که ما را بخدا دعوت میکنیم آیا در وجود خدا شکی هست همه بر آن اطاعت یعنی اقرار
او و بر ایمان در وجود او و سازنده آسمانها نه آفریننده و پدید آرنده آسمانها
و زمین است میخواند شما را بایمان تا بیامرزد مر شما را چون ایمان آرید از گناهان شما
یعنی بشرط ایمان بیامرزد بعضی از گناهان شما را مراد تقصیرات است در حقوق الله
نه در حقوق الناس چه اسلام قطع آن نمیکند و تا بازپس دارد شما را یعنی مهلت دهد

و عذاب نکند تا وقتیکه نام برده شده که آخر اعمار شما باشد گفتند ایشان در جواب رسولان
نیستید شما مگر آدمی مانند ما در صورت و هیأت و هیچ فضیلتی نیست شما را بر ما ظاهر آنکه
چرا مخصوص شدید بنبوت از میان ما و اگر خدا خواهد که پیغمبر فرستد از جنس فرشتگان مثل شما
فرستادی میخواهید باز دارید ما را بدعوت پیغمبر از آنکه بود ندارد پیغمبر از جنس ما
پس بیارید ما را حجتی روشن بصحت دعوی خود و یا باستحقاق بفضیلت نبوت و فرق رسالت
و آنها هر چند معجزه میدیدند قبول نمیکردند و از عناد و لجاجت قبول نمیکردند
چنانکه معاندان زمان پیغمبر ما قالت لهم رسلهم ان نحن الا بشر مثلکم ولکن
الله یمن علی من یشاء من عباده وما کان لنا ان نأتیکم بسلطان الا
باذن الله وعلی الله فلیتوکل المؤمنون وما لنا الا نتوکل علی الله
وقد هدانا سبلنا ولنصبرن علی ما آذیتمونا وعلی الله فلیتوکل
المتوکلون وقال الذین کفروا لرسلهم لنخرجنکم من ارضنا
او لتعودن فی ملتنا فاوحی الیهم ربهم لنهلکن الظالمین ولنسکننکم
الارض من بعدهم ذلک لمن خاف مقامی وخاف وعید
واستفتحوا وخاب کل جبار عنید من ورائه جهنم ویسقی
من ماء صدید یتجرعه ولا یکاد یسیغه ویأتیه الموت من
کل مکان وما هو بمیت ومن ورائه عذاب غلیظ گفتند پیغمبران
بیغمبران ایشان نیستیم ما مگر آدمی مانند شما در صورت و هیأت را قبول داریم و تکلم
خدا است مر بندگان خود بنبوت و کرامت رسالت هر کرا میخواهد از بندگان خود و نیست
ما را یعنی نمیتوانیم آنکه بیاریم برای شما حجتی و معجزه که مطالبه میکنید بر وجه اقتراح مگر بفرمان خدا
و مشیت او یعنی ما از نزد خود بدلالت اراده خدا آنچه میتوانیم ساخت و بر خدا نه غیر او باید
توکل کنند کرویدگان بصبر کردن بعناد و عداوت معاندان و چیست ما را یعنی
چه عذر آریم در آنکه توکل نکنیم بر خدا و حال آنکه راه نموده است ما را براههای راست
و هر آینه صبر خواهیم کرد بآنچه ایذا میرسانید ما را بتکذیب و مخالفت و بر خدا نه غیر او پس باید
که ثابت باشند متوکلان و بر آن راسخ شوند آنچه بایشان برسد و گفتند آنانکه کافر شدند
مر رسولان خود را هر آینه بیرون کنیم شما را از زمین خود یا آنکه عود کنید یعنی موافقت نمایید

وحی کنید بکشش ما پس وحی کرد بپیغمبران بر وردگار ایشان و سوگند یاد کرد که هر آینه هلاک میکردانم
ظالمان یعنی کافران را که کفر ورزیده اند و ساکن میگردانیم شما را در زمین ایشان بعد از هلاک ایشان
این امر مقرر است و وعده ثابت و درست برای کسی که بترسد از ایستادن در مقام حکم یعنی از آنکه
روز قیامت در موقف حکم حکم کنند و باز دارنده ام بترسد و برای کسی که بترسد از وعید و عذاب
و یا عذاب مرا موعود است بر کفار و طلب فتح کردند پیغمبران از حضرت حق استعانت از خدا
بر هلاک دشمنان و یا طلب حکم کردند میان خود و اعدا و نومید ماند و یا بهلاک شد از خلایق
هر گردنکش متکبر بخدا و ستیزنده با حق و اعراض کننده از طاعت او در پس عاقبت او دوزخ
است بنیر جرع او بجز جرع او چرکین و کندان ایشان را بر آن و بیاشامانند آنچه از آب دوزخیان
از آبها روان نمودار بوت کار خیانی یعنی ریم و خون و آنچه از تن ایشان میگذرد و بیرون میآید
تمام جرعه جرعه تمرش بدو نتواند بگلو فرو برد از غایت تلخی و گندگی بلکه در گلو گیر شود
و فرو نشکند و همیشه باین عذاب گرفتار باشد و میآید او را آلام و شدائد مرگ از هر جایگاه
از جوانب او یعنی احاطه کند همه اطراف او را انواع عذاب سخت و نیست او مرده و نه
بآسانی از این عذاب خلاص شود مرویست که روح او در حنجره میماند نه بیرون آید تا بمیرد
و نه چنان باز گردد تا زنده شود مراد آنست که اگر بمیرد هم زنده نکنند و از پیش او است
یا وجود چنین محنت عذاب سخت بعد مرگ و بهره عذاب او سخت تر از عذاب او شود در قیامت
از آن چنین مثل بوده مثل الذین کفروا بربهم اعمالهم کرماد اشتد
به الریح فی یوم عاصف لا یقدرون مما کسبوا علی شیء ذلک
هو الضلال البعید الم تر ان الله خلق السموات والارض
بالحق ان یشأ یذهبکم ویأت بخلق جدید وما ذلک علی الله بعزیز
و آنچه بر تو خوانده میشود صفت عجیبه و حالت غریبه آن است که کافر شدند بپروردگار ایشان
و آن صفت غریبه آنست که کردار ایشان مانند خاکستر است که سخت بگذرد و باد در روزی
که سخت باشد باد آن یعنی عملهای کافران در صورت نیک و خیر مزاید چون صله رحم و آزاد
کردن بنده و اکرام مهمان و امثال آن از صدقات چون توده خاکستر است که باد سخت
بر وی گذرد و بهوا برده باطراف پراکنده نماید و کسی بر جمع آن قادر نباشد و از آن نفع
نگیرد همچنین در روز قیامت قادر نباشند کافران از آنچه کرده اند در دنیا بر هیچ چیز
یعنی مطلقا ثواب آنرا در نیابند چه اعمال ایشان بر وفق قربت حضرت یزدان نبوده
تا ثواب بر آن مترتب شود آن ضلالت و یا آن بندگی است ایشان را میگویند یا نگویند کرام

آنست که اجر را یعنی در غایت بعد از راه حق بعد از آن بیان میکند غرض از خلق سماوات
و ایمان نه معصیت و کفران میفرماید جل علا آیا ندیدی ای بیننده آنرا که خدا آفرید آسمانها
و زمینها را بر وجه حق بر وجه حکمت و مصلحت مقتضی آنست اگر خواهد و مشیت او بمقتضای تقاضا کند
ببرد شما را ای اهل مکه و بیاورد آفریده و خلق تازه که بر شما شما را در کفر و تکذیب نباشد بلکه
همه مؤمن مصدق باشند و نیست این بردن و نیست کردن کافران و آفریدن گروه دیگر
کار آن حضرت سهل و دشوار بلکه بجهت آن چه او است قادر بالذات بر همه توانا محیط بر آن
و برزوا لله جمیعا فقال الضعفاء للذین استکبروا انا کنا لکم تبعا
فهل انتم مغنون عنا من عذاب الله من شیء قالوا لو هدانا الله
لهدیناکم سواء علینا اجزعنا ام صبرنا ما لنا من محیص وقال الشیطان
لما قضی الامر ان الله وعدکم وعد الحق ووعدتکم فاخلفتکم
وما کان لی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم لی فلا
تلومونی ولوموا انفسکم ما انا بمصرخکم وما انتم بمصرخی انی
کفرت بما اشرکتمون من قبل ان الظالمین لهم عذاب الیم
وادخل الذین آمنوا وعملوا الصالحات جنات تجری
من تحتها الانهار خالدین فیها باذن ربهم تحیتهم فیها سلام
و ظاهر شوند و بیرون آیند از قبرها از امر خدا و جمع شوند همه مردگان از کافران و مؤمنان
ابن عباس روایت کرده که همه پیش خدایان در روز قیامت با اتباع خودشان محشور شوند پس
گویند ضعیفان و ضعیفان از اهل کفر و طغیان یعنی اتباع و سفله گان مر آنانرا که بودند بزرگ
از اشراف و رؤسا قوم یعنی آنانکه پیروی ایشان کفر کرده باشند پیشوایان خود گویند بدرستیکه
ما بودیم در دنیا مر شما را پیروان در تکذیب پیغمبران و در اعراض از فرمان ایشان پس آیا
هستید شما دفع کننده مر ما از آخرت دفع کنندگان از ما از عذاب خدا چیزی را یعنی چون ما در
آن عالم تابع شما بودیم شما دفع این عالم از ما عذاب خدا چیزی را از ما بردارید و دفع کنید گویند بزرگان
القوم اگر خدا راه نمود ما را بطریق از عذاب هر آینه ما نیز شما را هدایت و راه مینمودیم همان
ولیکن راه خلاص میدهد و شفاعت دادن در گاه مرد پس ایشان نا امید شده
گویند بیاید تا باتفاق بجزع شویم تا شاید بر ما رحمت کنند و راه خلاص نمایند پس تصدیق

زیاد کنند این را زیادی دهد و گویند صبر کنید تا بدر فرج گشاده شود یا نصر سبل دیگر بگیرند مژده نجات رسد تا بخوریم یا میگریم و بعدم فایده منیت ما را گر نجات و نیاهی از آتش دوزخ و گوید دیو سرکش ابلیس ستمگار که گذارده شود ما را بیخ حساب خلق کنند و علم الهی صادر شود با نکه اهل بهشت بهشت آیند و اهل دوزخ بدوزخ روند همه در جهان زبان ملامت شیطان دراز کرده گویان پس شیطان بنبری از آتش سوزان برآمده گوید ای جماعت کنندگان بدرستی که خدا وعده داد شما را وعده راست و درست که شرط جزا خواهد شد و من هم وعده دادم شما را و دروغ که نداشت بود و من حساب و اگر بر سبیل فرض باشد بان شما را شفاعت خواهند کرد پس عده دیگر دادم شما را و امروز ظاهر شد که دروغ گفته بودم و نبود مرا بشما هیچ تسلطی شما را اجبار کنم بکفر و معصیت و حجتی مرا نبود بصدق قول من مگر وسوسه و فریب خواندم شما را بی دلیل و برهان پس اجابت کردید مرا زودی و تامل در عاقبت کار نمی نمودید مگر دید پس ملامت نکنید وسوسه که کردم شما را زیرا که نه دشمن شما بودم پس بنفس که کردم ستمی ملامت مکنید مرا و دشمن هر چه بدتر از آن نباشد در حق دشمن خود میکند و ملامت کنید نفسهای خود را که مرا فرمان بردید و قول قبول کردید و فریفته بود شیطان دشمن ثابت از وعده کنندگان نشنیدید و نفهمیدید امروز رهاننده و فریاد رس شما را نه و فریاد نمیرسید رهاننده و فریاد رسنده مرا بدرستی که من امروز کافر شدم بانچه شریک گرفتید مرا خدا پیش از این در دنیا و کافر شده بودم پیش از آن آوردن شما و نشنیدم قول امر خدا را نکردم در سجده بدرستی پس امروز نیز از شما بیزارم و بدرستی ظالمان بیشک گمراهان سخت در راه راست بادوام و خلود ابن عامر روایت از حضرت رسالت صلعم شفاعت نموده که حضرت فرمود که جمیع امت در عرصه گاه قیامت برای شفاعت خود گویند یا خاتم النبیین بر حضرت شفاعت خاصیان امت بیشتر بر حضرت برای شفاعت کنی تا خلایق منتهی بدید آید در شنوندگان بوید از آن خوشبو تر نشنیده باشند پس شفاعت کنی حضرت اجابت فرماید و مرا وزی دهد از شرا قدم که هیچ اهل عرصات آنرا ندیده و چون کفار آن را بشنوند و شفاعت نیز بایشان نرسد و نوید شده پیش شیطان رفته گویند اهل ایمان را شفعی پدید آمده شفاعت ایشان کرد ما جز تو کسی را نداریم برای ما شفاعت کنی شیطان از تلبیس بر خیزد خطبی عظیم بر خیزد و کس شنیده باشد و گوید یا معشر الکفار ان الله وعدکم وعد الحق و وعدتکم فاخلفتکم آیه پس هر طعنه و جرح کنند پس بعد از وعید کفار وعده ابرار فرماید و در آورده شوند آنانکه گردیده اند بوده انیت حضرت عزت و کرده اند کارها شایسته بهشتها یی هر رود از زیر درختان و مکانی آن جویهای آب شیر و انگبین در حالتی که جاوید باشند در آن و آورندگان مؤمنان بجنان فرشتگان باشند که ایشان را تعظیم و اکرام تمام و فرحناکا کلام آرند بفرمان پروردگار ایشان تحیت ملائکه باشد ایشان در جنان و یا تحیت حضرت پروردگار و یا تحیت هر یک بر آن سلام باشد که دال است بر سلامتی از جمیع آفات و بیان آلم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها

مثل زد خدا مر کلمه طیبه را بدرخت خرما و یا بمیوه بسیار درخت خرما آن در زمین محکم شده و شاخهای آن در آسمان

و میزند خدا مثلها را از برای مردم تا بیدار شوند و اعتبار گیرند و بعد از آن فرماید

ربها ویضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون وبعد از آن بان ضرب الامثال آیا ندیدی و ندانستی ای بنده و بنیاد دانا گرای نمایکه نزد خدا مثلی که کرد کلمه پاکیزه را که توحید و کلمه لا اله الا الله است یا دعوت اسلام مانند درخت پاک که آن درخت خرمات یا شجره ایست در مسجد آن در زمین پابرجا باشد و شاخ آن در جانب آسمان این بسالها است در بلندی میدهد میوه خود را در وقت خود اگر مراد درخت خرما باشد گفته اند که جهان نشاه است از وقت سکونه تا وقت مبعوث دادن و رسیدن بیش میوه میدهد در این مدت مارا دانه آفریننده و پرورنده آن میزند خدای لا شریک از برای مردمان شاید که ایشان در یابند همچنین مثل آنست که چنانکه درخت آب از عروق میکشد و شاخ او در رفعت سر بآسمان برد همچنین کلمه شهادت در دل مؤمن ثابت و راسخ شده آب از شبهه تصدیق خورد و فرع او که اقتدا است چون از زبان جریان برود بآسمان رسد بدون حاجبی و مانعی کقوله والیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح در تفسیر کاشی آورده که حنظله شبیه فرموده که اصل آن کلمه در دل مؤمن ثابت است و اعمال آن با علوی علیین مرتفع و ثواب آن هر زمان بدو واصل چون درخت خرما که بیخ آن مستقر در رفعت خود و فرع متوجه جانب علوی و نفع آن هر وقت بخلق رسد از حضرت رسالت مرویست که مثل اسلام چون در قضیت اصل آن ایمان است بخدا و شاخ آن نماز پنجگانه زکوة تاج آن روزه پوست شیخ بر کهای آن و از ابو جعفر ع روایت است که مراد از شجره رسول خدا است فرع آن علی بن ابی طالب ع و عنصر شجره فاطمه ع و ثمره آن اولاد او و اغصان و اوراق آن شیعیان ایشان بعد از آن فرمود مردی که از شیعه ما بمیرد و آن درخت بر گیفته و چون مولود شود بر گ برود ابن عباس از حضرت رسالت روایت کرده که حنظله مرا گفت تو شجره و علی اغصان و حسن و حسین میوه آن ومثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجتثت من فوق الارض ما لها من قرار یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة ویضل الله الظالمین ویفعل الله ما یشاء الم تر الی الذین بدلوا نعمت الله کفرا واحلوا قومهم دار البوار جهنم یصلونها وبئس القرار وجعلوا لله اندادا لیضلوا عن سبیله قل تمتعوا فان مصیرکم الی النار قل لعبادی الذین آمنوا یقیموا الصلوة وینفقوا مما رزقناهم سرا وعلانیة من قبل ان یأتی یوم لا بیع فیه ولا خلال ومثل کلمه ناپاک که کلمه کفر است مانند درخت ناپاک است چون حنظل که تلخ و ناخوش و بدبوی و کرده طبع است و با وجود خبث و کراهت چیزی بریده و بر کنده شده از زمین نیست او را ثبات و استقرار کلمه کفر است در حقیقت تشبیه فرموده کلمه کفر را بعبادت اصنام و یا دل کافر مقلد را که بعد حجت و برهان ثابت ندارد

و علی ع الصدق قبول شود از و صادق نشود و شجره خبیثه که نه اصل او را قرار است و نه فرع آن را اعتبار بعد از آن صاحب کلمه طیبه را بیان میکند بقول خود ثابت میکند خدا آنانرا که ایمان آورده اند بسخن راست و محکم بحجت ثابت شده و دلهای ایشان مطمئن گشته در زندگانی دنیا تا در زمان ابتلای مصایب صابر بشند و از جاده مستقیمه توحید نلغزند و ثابت دارد مؤمنان را در دنیا نیز مردن تا ختم عمر ایشان بکلمه توحید بشد و ثابت دارد ایشان را در قبر که منزل آخرت است بجواب نکیر و منکر بطریق صواب ثبات باز دهد و در موقف مشاهده و قیامت و حشت بر و غالب نشود و گویند مراد از دنیا قبر است و از آخرت موقف حساب مرویست که چون مؤمن را قبض روح کنند روح او در قبر عود کند دو ملک نزد او حاضر شوند و او را بنشانند و گویند که خدای تو کیست و پیغمبر و امام تو کیست اگر جواب طابق گوید منادی از آسمان ندا کند که بنده مؤمن راست صواب گفت اینست معنی قول خدا تعالی یثبت الله الذین آمنوا بعد از آن روزنه از بهشت بقبر او باز کنند بهم بهشت برود و زندگی بهشت نزد او آرند و گویند بجواب چنانکه عروس در خانه خود خسبد و اگر جواب صواب گوید و گوید پروردگار من خدا و امام من محمد است گویند که تا زنده بودی عاقل بودی و چون مردی شقی مردی پس چنانکه بار کشیده خسبد پس هر چه از جرح بر قبر او کنی بیند و گرز آتشین بسر کوبند در او بر آتش شود فریاد کنند که همه حیوانات زمین فریاد او را شنوند و او را لعنت کنند از این است که میفرماید و اگر اندیشه ایشان کافران ساعتی را و نظر لطف و توفیق از آنها باز گیرد پس در دنیا بکلمه توحید راه نبرده در وقت سؤال قبر و حساب خود را مانند و میکند خدا تعالی از هدایت مؤمن مخلص و کار مساعد که از آن در دل کفار میفرماید آیا ندیدی و نگاه نکردی بسوی آنانکه تبدیل کردند نعمت خدا را بکفران و ناسپاسی مراد ابو جهل و کلمه که حنظله ادب نزاع کنان حرم خود کردند و جواب رزق بر ایشان کم و ده سنت بود حضرت رسالت صلعم ساخت ایشان نه سپاسی کردند لاجرم مدت هفت سال در سخت قحطی مبتلا شدند و خوار و بیمقدار گشتند و بعضی در جنگ بدر مقتول شد و از صادق ع مرویست که ما یم نعمت خدا بر بندگان و ما ما نیز شویم کسی که راست کار کرده اما کافران ما را که اشتند و اتباع خود را در ضلالت افکندند و فرود آوردند قوم خود را بیخ اتباع خود را بجهت حمل ایشان بکفر و ضلالت بسرای هلاک و آن دار بوار جرح است در آیند در آن و بد آرام گاهیست جرح و گرفتند بخدای یکتا همتا شریکان در عبادت یاد است که الهه نام نهاده اند تا گمراه کنند مردمان را از راه خدا که طریق توحید است بگو ای محمد بر خود بدهید آرزوی خود یا بکنید بعبادت تا بیخ روزی چند و سرانجام بشیطان بگذارید بعبادت بتان پس بدرستی که بازگشت شما با آتش جرح است بگو ای محمد بیخ اگر گوید بندگان مرا که ایمان آورده اند که نماز بپا دارند و زکوة دهند تا ایشان بامر قرار نماز فریضه گذارند و نفقه دهند مراد زکوة مفروضه است و بر نفقات واجبه از آنچه عطا فرموده ایم ایشان را نفقه کنند نهان و آشکارا بیخ همه حال با نفاق اشتغال نمایند و در نزد اکثر مراد بسر نفقه تطوع است و علانیه صدقه واجبه در نزد جفا است بیت آنکه از زیاده است

و در فریضه علانیه بهتر بیخ نعمت حاصل حقیقتا سر فرماید که ای راکه نماز گذارند و نفقه دهند پیش از آنکه آید روزی که در آن خرید و فروخت نباشد تا تقصیر خود را تدارک کنند و نماز ترک نکنند و نفقه دهند بیخ شفاعت نباشد و نه دوستی نفع باشد کافران را نتوانند در آن روز بیخ که شفاعت ایشان کند الله الذی خلق السموات والارض وانزل من السماء ماء فاخرج به من الثمرات رزقا لکم وسخر لکم الفلک لتجری فی البحر بامره وسخر لکم الانهار وسخر لکم الشمس والقمر دائبین وسخر لکم اللیل والنهار واتاکم من کل ما سألتموه وان تعدوا نعمت الله لا تحصوها ان الانسان لظلوم کفار بعد از آن بیان نعمت میفرماید خدای یکتا که آسمانها و زمین را آفرید و از آسمان آب آورد بسبب آن از انواع میوه ها روزی برای شما و رام کرد برای شما کشتی را تا بسر رود در دریا بفرمان او و هر جا که میخواهید و مسخر کرد برای شما جویبارها را تا بسر رود کرد برای انتفاع شما کشتی را تا بسر رود در دریا بفرمان او و هر جا که میخواهید و مسخر کرد برای شما جویبارها را تا بسر رود و مسخر کرد برای نفع کردن شما آفتاب و ماه را در حالتی مستمر بدائم خود در سیر کردن و نور دادن و اصلاح آوردن مکونات از نبات و میوه ها و پرورش کشتها و غیر آن از منافع و رام کرد برای شما شب را و روز را مراقب یکدیگر برای خواب و استراحت و دیگری برای کسب معیشت و بداد شما بعضی از آنچه خواستید از خدا بقول قول فرمود بسؤال شما هر چیز را که متضمن مفسده و مخالفت حکمت باشد و اگر خواهید که بشمارید نعمت خدا را که افضال و کرم خود بشما داده نتوانید شمرد و قدرت تعداد آن ندارید بدرستی که انسان هر آینه ستمکار است و بسیار ناسپاس که ظلم میکند بنفس خود و کفران و طغیان ورزد و در خیر و صلاح نکوشد واذ قال ابراهیم رب اجعل هذا البلد آمنا واجنبنی وبنی ان نعبد الاصنام رب انهن اضللن کثیرا من الناس فمن تبعنی فانه منی ومن عصانی فانک غفور رحیم ربنا انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع عند بیتک المحرم ربنا لیقیموا الصلوة فاجعل افئدة من الناس تهوی الیهم وارزقهم من الثمرات لعلهم یشکرون ربنا انک تعلم ما نخفی وما نعلن وما یخفی علی الله من شیء فی الارض ولا فی السماء الحمد لله الذی وهب لی علی الکبر اسمعیل واسحق ان ربی لسمیع الدعاء رب اجعلنی مقیم الصلوة ومن ذریتی ربنا وتقبل دعاء ربنا اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین یوم یقوم الحساب چون گفت ابراهیم دعا حاجات ای پروردگار من گردان این شهر مکه را ایمن از تفاوت و مخاصمه تا آنکه بعبور با نزد مرگ با بیشی راه روند و تعرض بهم نرسانند و اگر ترک خوف و هراس داشته باشد و دل گیر دایمن کرد از تعرض ضرر و دعا کرد ان مراد و فرزندان مرا از آنکه بپرستند بتان را بیخ لطف

وتوفیق ده تا از جادت بهسنام جهان کنند ابراهیم بخیه بگفت که فرزندان اسمعیل بجهت ما ابراهیم بت نشانده
بکعبه ایشان را سکنی بود گرد آن گرد بندی و گفتندی که خانه کعبه از جهت خانه است پس هر جا بگیر انصب کنیم نیز بر
کعبه پیش بگیر انبیه الحجر اسمیده اند و این قول ضعیف چه باشد قریش از نسل اسمعیل بودند و قدوت بنی اسمعیل
مشهور است وحق آنست که چون دعای انبیا مردود نمیباشد و بی فایده نشود نباید بن سؤال تخصیص
اولا یطلبوا ذریتک تیکه علم الهی بایمان ایشان تعلق گرفته باشد از اولاد او و یا حقتعالی ذکر داده باشد اگر تکه
در حق ایشان و دعای او بر وجه انقطاع و تذلل و تعبد باشد والا دعای وی بی فایده شود و مانند این دعا است ربنا
مقیم الصلوة بنی ذریتی بعد از آن فرمود ای پروردگار ما بدرستیکه تبان کرا او کرد ند بسیار بی فایده بسیار
کشتند از مردمان و لکنی از فرزندان بیچیم با منلال ایشان و از تو سؤال عصمت بنیام از آن پس سر کس بی
در دین کند پس بر سبیل اولاد زنی است یعنی از اهل بلاد مکه و هر که نه فرمانه کند مراد غیر شرک پس بدرستیکه تو
امرزنده مهربانی یا قادری که بسامرزی ایشان را و بجهت کنی بر ایشان بتوفیق ایمان و طاعت و اتقان
و قبر انکفر و معصیت ای پروردگار ما بدرستیکه فرسانی کردم بعضی از فرزندان خود را مراد اسمعیل است
که بعد از قبله اولاد بر دو نبود با ابراهیم و دلم خان میخواهد که بر جا بر ابری بوجه که بر آن
آب و آبادانی نباشد ابراهیم هاجر را تا مکه شد تا هجر نبات آنجه و وی آورد که هر جا سامکه بدهان کنی از ابراهیم
سوار براق شده با جرد اسمعیل سوار کرده با مادر زنانه از شام بر زمین حرم مکه آمد و در آن وادی بی آب و بی
بکه نشست و تفسیر این قصه در سوره بقره گذشت القصه چون ابراهیم ایشان را در زمین حرم که نشست دعا نمود
خداوندا من بفرزندان تو عیال خود را ساکن ساختم در وادی و دامنه که هیچ زراعت ندارد یعنی آب ارد که در کشت
توان کرد نزدیک خانه تو که در و حرام کرده شده است صید و قتال و یا حرام است هتک حرمت آن
و تعرض جباران در آن مراد موضع خانه است که در زمان آدم ع بود و چه وقت دعای ابراهیم خانه نبود نسبت
خانه بجهت تعظیم آنست و تسلیه بیت با آنکه بنا با آنها نبود بجهت علم ابراهیم و دیگر سابق آنکه در آنجا خانه باشد
که مردم عالم بطواف آن متوجه شوند و در روایت معتبر مقرر شده که آن خانه را در وقت طوفان نوح بآسمان
برد پس ندا کرد بنوده فرمود ای آدم کار ایشان زاد بن سکنی ساکن کردانیدم تا بپای دارند نماز را و پرستش
ترا کنند پس گردان دلها بعضی از مردمان را تا بکشش بجهت ایشان بدسوی ایشان از غایت شوق حضرت رب
الارباب دعای اجتماب استیجاب فرموده بعد از رفتن ابراهیم و کدشتن ایشان در آن سرزمین بی سامان با ملک
زنان حبشه زنم بقدم اسمعیل بدست آمد چنانکه مفصلا در سوره بقره گذشت و قبیله جرهم هم آنجا لنگر قامت
افکندند و روز بروز شوق مردم بآنجا زیاد شد و روزی ده اهالی شهرها که فرزند نوح است از انواع میوه ها بایشان
سکر کنند فقهاء از این دعا بر هدف اجابت پیوسته با آنکه مکه وادی غیر ذی زرع بود انواع میوه ها در وی پیدا میشود
فواکه سعیه و فریقه و صیفیه و شتویه در مکه در یک روز توان یافت دیگر پروردگار ما بدرستیکه
تو میدانی آنچه نهان میکنیم ما و آنچه آشکارا میکنیم و با حوال مصالح ما اعلم از ما و بقصه ها را بر هم از ما پس چه

ما را

آنکه ظلم کردند بر نفسها خود بشرک چون قوم عاد و ثمود و ما ظاهر شد برای ایشان در هلاک کردیم
اللذین ظلموا انفسهم وتبین لکم کیف فعلنا بهم وضربنا لکم الامثال وقد مکروا
مکرهم وعند الله مکرهم وان کان مکرهم لترول منه الجبال فلا تحسبن
الله مخلف وعده رسله ان الله عزیز ذو انتقام یوم تبدل
الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله الواحد القهار وتری
المجرمین یومئذ مقرنین فی الاصفاد سرابیلهم من قطران
وتغشی وجوههم النار لیجزی الله کل نفس ما کسبت ان الله
سریع الحساب هذا بلاغ للناس ولینذروا به ولیعلموا انما
هو اله واحد ولیذکر اولوا الالباب پس گمان مبر آنکه بستم کرد بدرستیکه
و تکذیب ای پروردگار ما مهلت ده ما را اندک زمانی که ایمان توان آورد تا اجابت کنیم دعوت ترا
تا که ما را بتو میخواند و پیروی کنیم فرستادگان را یا فرستادگان را آیا نبود یدید از روی مبالغه سوگند
میخورد پیش از این در دنیا که هیچ خواهید بود و نباشد شما را زوال مراد آنست که میگفتند که ما
در دنیا خواهیم بود و بسرای دیگر نخواهیم شد این قول را بر سبیل غرور میگفتند و ساکن بودید
شما در مسکنهای آنکه ستم کردند بر نفسها حرج بکفر و شرک چون قوم عاد و ثمود و ظاهر شد شما را بیش بود
در منازل ایشان از آثار آنچه با ایشان نازل شد از عذاب که چگونه کردیم با ایشان یعنی بچه وجه ایشان را
هلاک کردیم و بنا ما ایشان را از بار آوردیم بجهت کفر و طغیان ایشان و نشانیدیم برای شما در احوال
ایشان و بدرستیکه کوشش میکردند در حیله آنچه نهایت مکر ایشان بود در ابطال حق و اثبات
باطل و نزد خدا است جزای مکر ایشان و یا نزد خدا مکر و تست فعل ایشان و ویران جزا خواهد داد آثار را
و اگر چه بود مکر ایشان در شدت و عظمت بر تبه سخت و بر دشت تا زیاد شد و از رفتار بر دد از آن مکر کوهها
این تمثیل است با آنکه جدا انگیختند که احکام شرایع انبیا و معجزات رسل با او حضرت سالت با قوام
که در ثبات و رسوخ چون کوهها ثابت و بر جایست زایل کردانند در معالم از ابن الزبیر نقل کرده
که این آیه در قصه نمرود بن کنعان بن کنعانست و صورت آنست که چون نمرود لعین سلطنتی
ابراهیم را از آتش دید گفت بزرگ خدا دارد که او را از این آتش ایمن میخواهم بآسمان رود و او را
بنیم اشراف مملکت و ارکان سلطنت گفتند که آسمان نهایت بلند است و بآسمان رفتن آن میسر
نمرود نشنید فرمود صرصر خشنده بلند در دست بدید بالای آن برآمد آسمان را چنان دید در دو از زمین
روز دیگر صرصر بیفتاد و خلق بسیار هلاک شدند و افتادن آن در سوره انعام مذکور خواهد شد الله تعالی
القصه چون بیفتاد نمرود بجهت افتادن آن و هلاک شدن خلایق بسیار غضبناک شد و گفت که بر
آسمان رویم و بخدای ابراهیم که نماز مرا میکند جنگ نیام چهار کرس را پرورش داد تا ثوم

ومثلهای زدیم از برای احوال ایشان
و بدرستیکه مکر کردند بر خدا و رحله
آنچه بنا ترک مکر ایشان بود
و نزد خدا جزای مکر ایشان
و اگر چه بود مکر ایشان در شدت
مرتبه سخت تا زایل شود
از آن مکر کوهها پس چگونه
خدا را خلاف کننده وعده
پیغمبران خود را بدرستیکه خدا
غالب است بر اهل انتقام کشنده
از ظالمان در روزی که بدل
شود زمین بزمین دیگر و آسمان
مراد روز قیامت است
با آسمان دیگر و بیرون آمدند
در آن روز همه بندگان
بر خدای یکتا غالب
و دیدی مجرمان را
قطران است و میپوشد
روی ایشان را آتش
تا جزا دهد خدا هر نفسی را
جزای آنچه کرده بدرستیکه خدا
زود حساب است این قرآن
سوره است رسانیدنی است
مردم را تا بیم کرده شوند بآن
و تا بدانند که او خدای یکتا
است و تا پند گیرند
صاحبان خرد

گرفتند و صندوقی چهار گوشه ساخت و دو در ترتیب داد یکی بالا و یکی پایین و بر چهار طرف آن چهار نیزه
نصب کرد پس کرکس را گرسنه داشتند و چهار گوشت مردار بنیزه زده اطراف صندوق قرار کرد تا
بستند ایشان از غایت جوع میل بالا کرده کبابی گوشت پرواز کردند و صندوق را که نمرود با یکنفر دیگر
در آن نشسته بود بهوا بردند یکشبانه روز در بالا رایک دو نگاه کرد و کسان را بهان صورت دید که از
زمین دیده بود رفیق خود را گفت در پایین رایک و گفت بنگر تا چه بینی آنکس گفت چیزی از آب بر
می بینم بعد از شبانه روزی دیگر از دو بالا مشاهده کرد جهان قسم روز سابق دید رفیق وی را در پایین رای
بجز دود و تاریکی چیزی ندید نمرود تیر سه نیزه را با گوشت سر نگون او بخشند کرکسان میدان برگرد نمرود
فرود آمدن آواز مهیب با های کرکس ظاهر شد که کوهها از فزع آن تاریک بود از موضع خود زایل گردید
و از آنکه بقدر است که در وقت برکشتن رفیق خود را گفت تیری بیندازی تیری انداخت آن تیر بخون
آلود فرود آمد گفت کار اسمعیل را کفایت کردم و گفت امان آن تیر باهر آمد از در یا ما رسکان چون حقتعالی
از این جزا داد که مکر نمرود بر وجهی بود نزدیک بود که از آن زایل گردد در عقب آن خطاب به پیغمبر علیه السلام
فرمود پس مدار خدا را خلاف کننده وعده پیغمبران خود را بدرستیکه خدا غالب است بر اهل انتقام کشنده
از ظالمان در روزی که تبدیل کرده شود زمین بزمین دیگر مراد روز قیامت است و آسمانها بآسمان دیگر
از امیر المؤمنین روایت است که زمین را بدل بزمین نقره کنند و آسمان را بآسمان از زر و بروایت
ابن مسعود مردمان محشور شوند بزمینی که هیچکس در آن گناه نکرده باشند و بروایت دیگر زمین را در آن
روز مبدل سازند با آتش که هر آن آتش شد و بهشت در پس آن زمین باشد و عرق از سر مردم
بدهن ایشان رود و ظاهر شوند مردم از قبرها خود برای محاسبه خدای یگانه قهر کننده این آیه دلالت
دارد بدقت صعوبت آن روز و بیرون آمدن گناهکاران را که شرکا مانند در آن روز بهم بسته در بند و بیرون
بر چهار ایشان از قطران است آن روغنیست سیاه و گویند که صنعتیست بر زند و بر شتر کرکی مانند
تا بدرجت جرب را بسوزاند که بر پوستهای ایشان افتد و کنند تا بدرجت جسد که دوختی شود
افروخته شود آتش با آن معذب شوند و تفاوت میان قطران دوزخ و قطران دنیا مانند آتش دوزخ
با آتش دنیا و بپوشد روهای ایشان را آتش یعنی آتش در آن جسد تا جزا دهد خدا هر نفسی را بجزای آنچه
کرده است بدرستیکه خدا زود حساب است مر بندگان را زیرا که حساب کلی را زایل کلی باز ندارد
و آنچه در این سوره است از نوع اعظ رسانیدن و کفایت مردمان را تا بند داده شوند بآن و بهم بر
شوند بآن و تا بدانند بتامل در آن دلایل قدرت را اینکه اوست خدای یکتا و باید که بندگی نصیحت جان
خود و باز دلستند از مناهی و قیام کنند باوامر الهی سورة الحجر تسعون آیة وهی تسع وهم
مکیة بمجمع الرواق من طلب الائمة من لبنهان عفران وسقاها الاء مراة قلیلة اللبن
در ترتیب باذن الله تعالی ومن جملها کثیر کسبه و تعدل اعداء فما ملة ورعنوا فی البیع مندوب الشراء

آیا نبود ایشان را در احوال ایشان
و بدرستیکه مکر کردند بر خدا و رحله
آنچه بنا ترک مکر ایشان بود
و نزد خدا جزای مکر ایشان
و اگر چه بود مکر ایشان در شدت
مرتبه سخت تا زایل شود
از آن مکر کوهها پس چگونه
خدا را خلاف کننده وعده
پیغمبران خود را بدرستیکه خدا
غالب است بر اهل انتقام کشنده
از ظالمان در روزی که بدل
شود زمین بزمین دیگر
و آسمان بآسمان دیگر
مراد روز قیامت است
و بیرون آمدند در آن روز همه
بندگان بر خدای یکتا غالب
و دیدی مجرمان را
قطران است و میپوشد
روی ایشان را آتش
تا جزا دهد خدا هر نفسی را
جزای آنچه کرده بدرستیکه خدا
زود حساب است این قرآن
سوره است رسانیدنی است
مردم را تا بیم کرده شوند بآن
و تا بدانند که او خدای یکتا
است و تا پند گیرند
صاحبان خرد

ابن کعب از حضرت رسالت روایت کرده هر که این سوره بخواند حقتعالی بعدد هر واحد از مستمعان حسنه دهد
او را حسنه نویسد بسم الله الرحمن الرحیم الر تلک آیات الکتاب وقرآن مبین
ربما یود الذین کفروا لو کانوا مسلمین ذرهم یاکلوا ویتمتعوا ویلههم
الامل فسوف یعلمون وما اهلکنا من قریة الا ولها کتاب معلوم
گوینده الف در الر آیات بانه ولام جبرئیل و را بهم حضرت رسالت است و آیات اشارت بآیه انبیاء کلام
جبرئیل رسول رسید این آیتهای این سوره است و آیتهای قرآن است روشن و باید کنند حق از باطل
و مبین حلال و حرام ای اب و شبکه آرزو کنند آنانکه کفر ورزیدند یعنی کافران که کاشکی بودندی مسلمان و ایمان
آرزوی ایشان در دنیا باشد در وقت نزع و غلبه نومان بر ایشان و یا در وقت طول موت و یا در وقت قرار
در روز قیامت و یا در وقت حساب و یا در وقتیکه عاصیان اهل توحید را از دوزخ بیرون آرند و در
جهنم را بر ایشان بندند و دانند که فرج ایشان از آن میسر نمیشود تمنا کنند که کاشکی هم از اهل ایمان بودندی
بعد از آن از وعید اهل کفر بعجب خود خطاب میکند بکذار ایشان را و یا امر بی تعجب یعنی کافران
خاسر باشند در دست ایشان باز دار تا در دنیا بخورند آنچه خواهند و برخوردار باشند از انواع منافع آن و مشغول
کردند ایشان را آرزو یعنی توقع بودن طول عمر و استقامت حال ایشان را باز دارد از تهیه روز معاد و تفکر در
آمال و مآل پس زود باشد که بدانند عاقبت کردار بد خود را و آنروز عرض اکبر مشغول نویسد کردن بیان
رسول است از زبان ایشان و اشعار بر آنکه ایشان از اهل خذلان اند و عدم انتفاع نصیحت ایشان و
کنیم هیچ دهی را مگر که هلاک ایشان را زمانه مقدر بود نوشته شده و ثبت گشته در لوح محفوظ که مدت
ایشان چه قدر بود و هلاک ایشان که باشد ما تسبق من امة اجلها وما یستاخرون
وقالوا یا ایها الذی نزل علیه الذکر انک لمجنون لو ما تاتینا بالملائکة
ان کنت من الصادقین ما ننزل الملائکة الا بالحق وما کانوا اذا
منظرین انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون ولقد ارسلنا
من قبلک فی شیع الاولین وما یاتیهم من رسول الا کانوا به یستهزءون
کذلک نسلکه فی قلوب المجرمین لا یؤمنون به وقد خلت سنة الاولین
ولو فتحنا علیهم بابا من السماء فظلوا فیه یعرجون لقالوا انما سکرت ابصارنا
بل نحن قوم مسحورون ولقد جعلنا فی السماء بروجا وزینها للناظرین
وحفظناها من کل شیطان رجیم الا من استرق السمع فاتبعه شهاب
مبین پیش بیفتد هیچ امت و گرد هر از اجل و مدت هلاک خود آن و باز پس نماند از آن یعنی هلاک آن نشود مسموع

پیش از وقت مقدر و بعد از اجل مقدر پس باید که کفار از مهلت داد زمین مغرور نشوند پس لامحاله
عذاب در وقت مقرر بایشان رسد و گفتند کفار عرب برای آنکه فرود آمده است بر وی قرآن
بدرستیکه تو دیوانه که ما را از تقلید پیغمبر معجزانه اسلام را بطریق استهزا میگفتند چه اعتقاد بنزول
قرآن و نسبت جنون با هم راست نمیآید چرا می آری با فرشتگان را بگواهی رسالت خود اگر
هستی از راست گویان در دعوی پیغمبری تا حضور ما گواهی دهند بر رسالت تو حقتعالی در جواب ایشان
فرمود فرود آمده نشوند ملائکه یعنی فرو نفرستیم ملائکه را مقترن بعض نزول کرزانیه باید فرستاد
مگر بر وجه مناسب ملک را بصورت اصلی خود و وقتی توانند دید که بجهت عذاب نازل شوند چنانکه قوم هود
جبرئیل را در زمان صیحه دیدند یا در وقت مرگ چنانکه همه کس میبینند و بشنوند آنهمه کلام که ملائکه را بصورت
اصلی فرستیم از مهلت داده شدگان یعنی فی الحال معذب شوند چه ایمان ایشان در آن حال
اجبار باشد نه اختیار و این هم خلاف تکلیف است بدرستیکه ما فرستادیم قرآن را که اگر کردن ایشان
است و ما بر حفظ آن خواهند کافران و بدرستیکه ما او را نگاه دارندگانیم از تغییر و تبدیل یعنی شیاطین نتوانند
باطل افزایند و از حق کم کنند و ما نگهدار اویم از تطرق خلل و تحقیق که ما فرستادیم پیش از تو در
گروه پیشینیان پیغمبران و نیامد ایشان را هیچ فرستاده مگر آنکه بودند از روی فساد و کبر بآن پیغمبر مسخره
چنانکه این ماندان نکنند یعنی از میان پیغمبران تو مخصوص نیستی باید اقوام بلکه همه ایشان با استهزا
همچنانکه در آوردیم در کفر را در دلهای کفار بدعوت پیغمبران و ایشان در آن حال در زمان ایمان نیاورند
همچنین در میآریم کفر را که قرآنست در دلهای کفار زمان تو و ایشان نیز از کثرت عناد و تکذیب
با وجود اعراض ایشان از ذکر از انقلاب ایشان میآریم بحجت اتمام حجت و تاکید بر ایشان و بدرستیکه
گذشته است سنت اولین خدا در هلاک پیشینیان بکذیب پیغمبران عادت امم سالفه آن بود که تکذیب پیغمبران
خود کنند از روی عناد و نظر در معجزات ایشان نکرده اقتراح معجزه دیگر کنند و اگر بگشاییم بر ایشان
مقترحان دری از آسمان پس شناسند همه روز در آن بالا روند کافران و عجایب قدرت ما را بینند کافران
هر آینه از غایت عناد و تشکیک در حق گویند جز این نیست که بسته اند دیدهای ما را و این صورت در خارج
وجود ندارد بلکه ما کرده هر جادو کرده شده کانیم یعنی مجذوب ما را جادو کرده بعد از آن در بیان توحید خود میفرماید
و بدرستیکه ما پیدا کردیم در آسمان بروجها و آراسته کردیم آن را بکواکب سیارات مختلفه که منازل شمس و قمر اند در آن
بصورت ماه و آسمان را زینت ساختیم بشمس و قمر و بر کواکب برای نگرندگان بصیرت تا قدرت صانع
و وحدانیت صانع استدلال کنند و نگاه داشتیم آسمان را از هر دیوی رانده شده از رحمت حق تعالی تا نتواند
بر آن بر آیند و از اخبار علوی مطلع شوند مگر دیوی که بر آسمان رود و بدزدد و باید بشنود مسموع را
یعنی نشود شنوی را مگر پس از به آن در آید آن را و بسوزد ستاره روشن در حال از این حالت نفاذ

که از وقت آدم تا زمان عیسی دیوان بآسمان میرفتند و از ملائکه اخبار لوح محفوظ میگرفتند و بزمین
و بر زمین آمده دوستان خود را از کاهنان میگفتند چون روح الله متولد شد شیاطین را از رفتن منع کردند
ولادت با سعادت حضرت رسالت و ختم نبوت دست داد از همه آسمانها منع کشتند و بر هم ایشان بسته
ناقه مقرر شد و ابواب کهانت مسدود ماند والارض مددناها والقینا فیها رواسی
وانبتنا فیها من کل شیء موزون وجعلنا لکم فیها معایش ومن لستم
له برازقین وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم
وارسلنا الریاح لواقح فانزلنا من السماء ماء فاسقیناکموه وما انتم
له بخازنین و زمین را بگستردیم و افکندیم در آن کوههای بر جا و روانیدیم در آن از هر چیزی که
بسزا باشد یعنی حکمت یعنی مقدر بمقدار معین بوجهی که موافق حکمت و مصلحت باشد و یا موزون یعنی سنجیده یعنی روانیدیم
از زمین چیزها که مشتمل بر منافع بسیار اند از بخار و انار و مزروعات و امثال آن و گردانیدیم برای شما در زمین
اسباب معیشت یعنی آنچه عیش شما بآن باشد از مطاعم و ملابس و هم برای شما ساختیم کسی را که نیستید شما مر او را
روزی دهندگان از اولاد و غلام و خدم و مملوک و سایر چیزهایی که تو هم چنان میشود که روزی دهنده آنها باشد
و حال آنکه نه خازنانست بلکه ما روزی آنها را میدهیم و نیست هیچ چیز از موجودات مگر آنکه نزد ماست یعنی در
فرمان ماست خزینهای آن مانند چیزی که در خزینه نهاده باشند که در اخراج آن احتیاج بحرکت نباشد و
نفرستیم آن را از خزینه قدرت خود مگر باندازه دانسته شده که نه کم از آن شاید و نه زیاد از آن باید
باد ما را آبستن و بارور اند که ابر و یا آبستن کنندگان درختان بیوه پس فرو فرستادیم از آسمان آبی
که بارانست پس پیاشامیدیم شما را از آن آب و مقدر نساختیم شما را بآن و نشانیدید آن آب را نگاه دارنده
در چاه و چشمه و قدرت ندارید آن را که در خزینه ذخیره کنید برای روز احتیاج بلکه ما حافظ آنیم که آن را
نازل میکنیم و در زمین حفظ آن نمائیم بعد از آن بقدر حاجت از چشمه بیرون میآریم و انا لنحن نحیی
ونحن الوارثون ولقد علمنا المستقدمین منکم ولقد علمنا المستاخرین وان
ربک هو یحشرهم انه حکیم علیم ولقد خلقنا الانسان من صلصال من حمإ
مسنون والجان خلقناه من قبل من نار السموم واذ قال ربک للملائکة
انی خالق بشرا من صلصال من حمإ مسنون فاذا سویته ونفخت فیه من
روحی فقعوا له ساجدین فسجد الملائکة کلهم اجمعون الا ابلیس ابی
ان یکون مع الساجدین قال یا ابلیس ما لک الا تکون مع الساجدین قال
لم اکن لاسجد لبشر خلقته من صلصال من حمإ مسنون و بدرستیکه ما زنده کنیم
اجسام قابل را بایجاد حیات در آن و میمیرانیم اجسام کهنه را بازاله حیات از آن و ما هیم وارثان یعنی باقی بعد از

اتباع کردی پس پروردگار آسمان و پروردگار بهشت و پروردگار زمین که دوزخی پس بدرستیکه تو رانده شده از خدا و رحمت
و بدرستیکه بر تست دوری از رحمت و رانده که از آن تا روز جزا مراد آنست که تا روز قیامت لعنت بر تو کنند و بعد
از آن عذاب بتو رسد که لعنت را فراموش کن گفت ابلیس که ای پروردگار من پس مهلت ده مرا تا روزی که برانگیخته
شوند مردم بعرض ابلیس لعین بحق آن بود که نمیرد و بعد از بعثت موت نیست حقتعالی اجابت این سؤال کرد
گفت بدرستیکه تو از مهلت داده شدگانی تا روزی دانسته شده و مقدر گردیده و آن زمان انقراض عالم
باشد بنفخه اول که آنرا نفخه صعقه خوانند بقول جمهور آنست که نفخه اول نفخه موت باشد و نفخه ثانیه نفخه احیا و میان
دو نفخه بقول اشهر چهل سال باشد پس بنابرین قول الی یوم الوقت المعلوم چون ابلیس مهلت داده شد گفت
پروردگار من سوگند بخورم بسبب اغوای مرا و اغوا اسباب فاعل از رحمت و هدایت آراسته گردانم برای ایشان در زمین و البته
بازدارم ایشان را همگی مگر بندگان تو از ایشان که خالص شدگان باشند از شرک جلی و خفی که مکروه پاداشان
اثری نباشد مراد از اغوا معصیت اند از انبیا چون ابلیس بغوایت مشرف شدند و بندگان خالص حق را استثنی کرد
قال هذا صراط علی مستقیم ان عبادی لیس لک علیهم سلطان الا من اتبعک
من الغاوین وان جهنم لموعدهم اجمعین لها سبعة ابواب لکل باب منهم جزء
مقسوم ان المتقین فی جنات وعیون ادخلوها بسلام آمنین ونزعنا ما
فی صدورهم من غل اخوانا علی سرر متقابلین لا یمسهم فیها نصب وما هم
منها بمخرجین نبئ عبادی انی انا الغفور الرحیم وان عذابی هو العذاب الالیم
ونبئهم عن ضیف ابراهیم اذ دخلوا علیه فقالوا سلاما قال انا منکم وجلون
گفت حقتعالی این اشارت راه راست است که حق است بر من رعایت آن راه راست بعضی گویند راه روزه و حساب
خود را بمنزل مراد میرساند بدرستیکه بندگان من نیست مر تو را بر ایشان قوت و تسلطی مگر اغوا و اضلال
جز ایشان که معصیت من از کنند و وساوس تو معصوم باشند مگر آنکس که تابعت کرده از گمراهان که تو بر
مسلط توانی شد سفیان عیینه در تفسیر این آیه گفته که تو بندگان مرا بمانند هر بنگی که عقوبت من آن نرسد
و آنرا از امید نمیراند از تو و هست و از رحمت غفران نیست و عفو هر گز اطول عمر اغوا کنی مرا و اراده دیگر عاصی
باشم و لیکن آنکس که پیروی تو کند از غاویان و بدرستیکه دوزخ وعده جمیع ایشانست یعنی تابعان تو را همه
بدرستیکه دوزخ هفت در است و هر در از آن دوزخ را هفت در است هر در
از گمراهان باز بهشت قسمت کرده شده که از آن دوزخ شوند مراد از ابواب در کاملست که بمرتبت
در آن در آیند طبقه اول جهنم است و آن جای گنه کاران اهل توحید است دوم لظی که مقام مشرکانست
سیم حطمه که مقام جهودانست چهارم سعیر که برای صابیانست پنجم سقر که مقر گبرانست ششم جحیم
که مقام مشرکانست هفتم هاویه که درک اسفل است نامزد جمیع منافقان از امت مسلمان بود تا جنان
جنان که دوزخ را هفت در است بعضی بر بالای بعضی از حضرت رسالت روایت است که آنحضرت نهاد در مسجد تا

میکرد زنان اعرابیه بگذشت آمده اند آنحضرت که چون باین آمد رسید آن زن نعره زده بیهوش شد بعد از
چون حضرت رسالت صلعم آنرا نه کذا رد آن حال را مشاهده کرد فرمود تا آب بروی وی زده بخود آمد گفت
واویلا هر عضوی از اعضای من منقسم خواهد شد بهر دری از دروازه های هفتگانه دوزخ حضرت فرمود چنان
است بلکه مراد آنست که هر فرقه را از مکلفان بدری از دروازه های دوزخ داخل کرده عذاب کنند تقدیر دروازه
از اهل زن گفت یا رسول الله دوزخ هفت بنده دارم و دیگر چیزی ندارم و تراکاه اگر شما را هدیه آزاد
هر یکی را برای خلاص از دری از دروازه های دوزخ خبر نازل شد گفت یا رسول الله بشارت ده این زن را
همه درهای دوزخ را بر وی حرام کرده شد و درهای بهشت را بروی او گشاده و بعد از رسیدن در بیان رسیدن
بدرستیکه پرهیزکاران از پیروی شیطان و کفر و فحش نه در باغ و ذنوب چه نه تا در خیابان و نهرها
در بوستانها اند بهشت باغهای پر از درختان که در آن جنتها روانها باشند از آب و شیر و خمر و غیر آن
که وصف در نیابد فرشتگان آب را که بنده در آمده در این بوستانها بسلام از همه آفتها و عاهی که
باشد از زوال و بیرون کشیم آنچه در سینهای بهشتیان باشد از کینه که در دنیا با هم داشته باشند و با
صفت حسد را از ایشان نزع کنیم تا بدرجات یکدیگر رشک نبرند و حسد نورزند در حالیکه برادران گردیده باشند
در پهلوی تختها نشسته رو بسوی یکدیگر آورده نرسد ایشان را در بهشت رنجی
و مشقتی و بهشت برای آنست حرامست و نیستند ایشان از بهشت بیرون کرده شدگان جاوید در آن بهشت مرتب
که روزی بیفتد رسول الله صلعم بمسجد الحرام در آمد جمعی صحابه را دید خندان فرمود هیئت که نشاط خندیدن شما
عنا بازین عین در یافتند حضرت از آنجا گذشت جمعی بجایی نرسیده باز گشت گفت چیزی شما را خوش
که چرا بندگان مرا نمیدانید بر نیز خبر نه بندگان مرا بگوئید که من آمرزنده ام کسی را که آمرزش طلبد و بر ایشان
بر کسی که توبه کند و بگوئید که عذاب من بر عاصی که از توبه و استغفار ابا کند آن عذابیست دردناک پس صحابه
و در وحید قصه ابراهیم و لوط را ذکر میکند که مشتمل بر چهار است و میفرماید الجمله خبر بنده بندگان از مهمانان
ابراهیم که هشت یا ده زنده بودند که بشارت ابراهیم و هلاک قوم لوط بر وی نازل شدند چون در
آمدند بر پس گفتند سلام بگیریم بر تو سلام کردند گفت ابراهیم بدرستیکه ما از شما ترسانیم و سبب آن بود
که بوقت دیدن آن آمده بودند و با آنکه با حضرت که ابراهیم آورده بود نخوردند قالوا لا توجل
انا نبشرک بغلام علیم قال ابشرتموني علی ان مسني الکبر فبم تبشرون
قالوا بشرناک بالحق فلا تکن من القانطین قال ومن یقنط من رحمة
ربه الا الضالون قال فما خطبکم ایها المرسلون قالوا انا ارسلنا
الی قوم مجرمین الا آل لوط انا لمنجوهم اجمعین الا امرأته قدرنا
انها لمن الغابرین گفتند ترس بدرستیکه ما ترا مژده میدهیم به پسری دانا نام و دانا
بلوغ رسیده علم نبوت باو خواهد رسید گفت آیا بشارت میدهید مرا در وقتیکه رسیده بمن

پیری و بزرگ سالی یعقوب را در این وقت که پیر بزرگ سال را پسر حاصل شود و یعنی باز جوان خواهم شد یا بر آن
پیری که هستم این صورت وقوع پذیرد خواهد شد پس بچه نوع مژده میدهید مرا گفتند مژده دادیم ترا بسخنی
درستی بیشک و شبهه پس مباش از ناامیدان و امیدوار باش مژده باش که آنچه که قادر بخلق است یاد بفرمود
هر آینه توانست با فراج ولد از مرده زن پیر گفت ابراهیم من نیستم از امید از رحمت پروردگار و کیست
که ناامید شود از بخشش پروردگار خود مگر گمراهان که طریق رحمت نشناختند و کثرت رحمت و کمال قدرت
راه ندانستند و چون در بشارت یکفرشته کافی بود از تعدد ایشان ابراهیم تا تذکره تعجب که آیا آمدن
این جماعت پس متوقف ایشان شده گفت پس حاجت کار بزرگ ثانی فرستادگان وجه آمده اید
و بکجا میروید گفتند بدرستیکه ما فرستاده اند بسوی کافران یعنی قوم لوط که ایشان را هلاک کنیم مگر آل
لوط یعنی خاندان او بدرستیکه ما نجات دهندگانیم همه ایشان را مگر زن او را تقدیر کردیم و حکم فرمودیم که آن
زن از بازماندگان باشد در شهر برای عذاب فلما جاء آل لوط المرسلون
قال انکم قوم منکرون قالوا بل جئناک بما کانوا فیه یمترون وأتیناک بالحق
وانا لصادقون فاسر باهلک بقطع من اللیل واتبع ادبارهم ولا یلتفت
منکم احد وامضوا حیث تؤمرون وقضینا الیه ذلک الامر ان دابر
هؤلاء مقطوع مصبحین وجاء اهل المدینة یستبشرون قال ان
هؤلاء ضیفی فلا تفضحون واتقوا الله ولا تخزون قالوا اولم ننهک
عن العالمین قال هؤلاء بناتی ان کنتم فاعلین لعمرک انهم لفی سکرتهم
یعمهون فاخذتهم الصیحة مشرقین فجعلنا عالیها سافلها وامطرنا علیهم حجارة
من سجیل ان فی ذلک لآیات للمتوسمین وانها لبسبیل مقیم
گفت لوط بدرستیکه نمیکردی شما فرستادگان
و نیامده ایم بسوی شما که از شما ضرری بما رسد گفتند ما بیامده ایم و از ما ضرری بتو نمیرسد
بتو بآنچیزی که بودند قوم تو که در زوری عناد و جحود در آن شک میکردند و آمده ایم بعذاب که ایشان را وعده داده بودیم
و آورده ایم بتو براستی یا یقین عذاب ایشان را که حق است در تحقق وقوع و بدرستیکه ما راست گویانیم در این خبر پس بیرون بر
اهل خود را از شب در پاره که از شب بگذرد و بر دار پس ایشان یعنی هر یک از خود را پیش نداری و خود بشتاب
تمام از عقب ایشان آنکه از این شهر بیرون کن و باید که باز پس نگرند از شما یکی تا هول عذاب را نه بینند و بروید
آنجا که فرموده شده و اینجا بشتابید و یا بصفر که شهرستان شام است و اهل آنجا هلاک نخواهند شد و حکم کردیم
ما و خبر دادیم بسوی لوط این امر را یعنی تقدیر هلاکت بدرستیکه دنبال و بنیاد آنکه بریده و بر کنده خواهد شد
در حالیکه صبح در آیند یعنی قوم تو و تقدیر مستاصل خواهند شد که یکی از ایشان باقی نمانند مروی است که چون زن لوط
مهمانان نیکو رو را دید خبر بقوم فرستاد و آمدند اهل شهر بدر خانه لوط مژده میدادند یکدیگر را بآن مهمانان در

طمع داشتند بایشان گفت لوط بدرستیکه این گروه مهمانان منند پس رسوا مکنید مرا بفضیحت ایشان چه بی مهمانی
موجب ایذا میباشد پس بترسید از خدا و از رنجانیدن مرا بعضی خوار و خجل مسازید مرا پیش مهمانان گفتند آیا
ترا نهی نکردیم از حمایت عالمیان یعنی زبان جهان کار بدان ایشان بگیر یا بوده باشد گفت لوط اینک دختران
منند زنان قوم هر چه بنظر ایشان است خود را بنزد بدرست و با گفت دختران خود را بشما میدهم بشرط اسلام
اگر رسیده کنند کان آنچه را امر میکنم قسم بزندگانی تو ای محمد بدرستیکه بودند هر آینه قوم لوط در بیهوشی و سرگشتگی
و گمراهی خود ترسان سرگردان از ابن عباس نقلست که حقتعالی بآنکه مرتد از پیغمبر محمد صلعم و بحق
این بجایت کسی قسم نخورد مگر بحیات آنجناب و بعض اگر گرفت ایشان را صیحه یا بانگ جبرئیل بآواز بلند
بر ایشان زد در حالیکه بروشنی روز در آمده بود یعنی و فیکه آفتاب بر مطلع خود در خشان و بود آواز
مهیب جبرئیل ایشان را فرا گرفت مرویست که جبرئیل بال خود را زیر شهر ایشان کشیده با آسمان برداشت
نزدیک آسمان برده سر نگون ساخت پس گردانیدیم زیر و آنشهر را زیر آنشهر و زیر و زبر کردیم
او را و بارانیدیم بر ایشان و گوئند بر قومی که آن شهر ما غایب بود سنگ از گل حکم شده و باسنگ نوشته
نام هر کس در آن سنگ که نامزد او بوده و تفصیل این در سوره هود گذشت ان فی ذلک لآیات
للمتوسمین وانها لبسبیل مقیم ان فی ذلک لآیة للمؤمنین
در هلاک قوم لوط هر آینه نشانیست برای عبرت مر خداوندان فراست را که بفطانت در یک حقیقت
آثار ایات و علامات آن بشناسند و بدرستیکه شهرهای مؤتفکه در سر راه ثابت و دایم السلوک یعنی
واقع اند که قافله روند و علامات آنرا ببینند بدرستیکه در آنچه یاد کردیم هر آینه نشانیست برای مؤمنان
تصدیق رسالت خصوص مؤمنان در آیه بجهت آنست که ایشان منتفع میشوند نه غیر ایشان وان کان
اصحاب الایکة لظالمین فانتقمنا منهم وانهما لبامام مبین ولقد کذب
اصحاب الحجر المرسلین وآتیناهم آیاتنا فکانوا عنها معرضین وکانوا
ینحتون من الجبال بیوتا آمنین فاخذتهم الصیحة مصبحین فما
اغنی عنهم ما کانوا یکسبون وما خلقنا السموات والارض وما بینهما
الا بالحق وان الساعة لآتیة فاصفح الصفح الجمیل ان ربک هو الخلاق
العلیم ولقد آتیناک سبعا من المثانی والقرآن العظیم لا تمدن
عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم ولا تحزن علیهم واخفض جناحک
للمؤمنین و بدرستیکه بودند یاران ایکه یعنی گروه شعیب همگی یاران ایکه درختان بسیار در هم رسیده اگوند و ملازم ایشان با عتاب را بر میان بیشه ها و مغاره ها بود ایکه مسکنند
و شعیب با اهل ایکه مبعوث بود اهل مدین نکذیب نمودند و بصیحه هلاک شدند

چنانکه در سوره هود گذشت اصحاب ایکه نازل شد پس انتقام کشیدم از ایشان بعذاب یوم الظلة چنانکه در
سوره مذکور خواهد شد انشاء الله و بدستیکه سدوم و ایکه یا مدین هر آینه در راه مدینه ایشان و هو بیدا واقع شده اند که
مردم از آنجا میگذرند و بر میشینند و تسلیه طریق با مام بجهت آنست که هر کرا اتهام نبوده پیروی کرد و قایع آن شد
بمقصود رسید و بدستیکه تکذیب کردند اهل حجر یعنی قوم ثمود فرستادگان را یعنی صالح را و کذب بیک
از رسل تکذیب جمیع رسل است و با آنکه مراد صالح است و هر که با او بوده از مؤمنان و حجر وادیست میان مدینه
و شام که آنجا ساکن میبودند و دادیم بمؤمنان آیه خود که ظاهر بود مانند خروج ناقه از سنگ بمعجزه طاقت
که هرگز شتری با آن بزرگی نبود و راسیدن آن بعد از بیرون آمدن و زیادتی شیر آن که قوم ثمود را کفایت
میکرد و آمدن آب بسر چاه در روز نوبت خودن شتر آب را و خوردن شتر تمام آب را پس بودند از آن
معجزات روی گردانندگان و بودند که میتراشیدند از کوه جاها نهاد عالی که ایمن بودند از فرود
آمدن آن و نقب زدن دزدان و در آن و باید دانست که آن خانها حایت ایشان نمایند از عذاب الهی
در آن پس فرا گرفت ایشان را صیحه عذاب در حالیکه صبح کنندگان بودند یعنی اول روز گشته بصبحه
جبرئیل کشاشد ند چنانکه در سوره هود گذشت پس دفع نکرد هرگز از ایشان آنچه بودند که کسب میکردند
از امتعه و اموال و یا آنچه میکسب فتند از بنای خانها و نیاوردیم آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست مگر
بحق مشتمل بحکمت و مصلحت و رفع مفسده فلهذا حکمت مقتضی هلاکت آنجماعت شد و بدستیکه قیامت
هر آینده آینده است پس حقتعالی انتقام ترا از تکذیب ایشان خواهد کشید پس در گذر که تشبیه نیکو یعنی بعقوبت ایشان
تجهیل کنندگان و صدد مکافات ایشان مباش و گویند این آیه بآیه السیف منسوخ است و بدستیکه پروردگار
تو اوست آفریننده تو و خلایق و در بدقدرت اوست امر تو و ایشان را با اهل وفاق و نفاق و کمال

وطیور و بالوران و کوه نبرد از هفت هشت هست این عباس گفته که مراد هفت که در طرف راست شب و یا
مقابل هفت آسمان و هفت زمین که جبرئیل در تشیع آن فرود آمد و نوردی بنور سابق و جلالش بکمال ایمان
افزاید بعد از آن خود را بیفکند هر قطره که از پر او چکد هزار فرشته آفریده شود هر روز هفتاد هزار
بار به بیت المعمور روند و هفت هزار بار بکعبه تا روز قیامت نوبت بایشان نرسد و بر روایت
نه بغیر او بیان کردن راه راست برای بندگان که موصلست بحق که طریق اسلامست بواسطه الطاف
و سایر مقدمات تکلیف از صلت و تکلیف و نصب دلایل دفع موانع و بعضی از آنها کج و منحرف هست
از مقصد چون اظهار کفر و انواع بدعتها و اگر خواستی خدا که بر همه اجبار و اکراه راه نماید هر آینه راه نمودی
همه شرایع لیکن این مناقی تکلیف و خلاف حکمت و مصلحت است هُوَ الَّذِي أَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
لَّكُم مِّنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ يُنبِتُ لَكُم بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ
وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ
وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ
فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ
لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا
مِن فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا
وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ

آنکه فرستاد از جانب آسمان و باران از ابر آبی یعنی باران تا از آن باشد و از روست درخت نیز سبب پدید کند
و بر روش با نفی درختان نباشد در آن بچرانید چارپایان میرویاند خدا از برای شما بآن آب کشت
که حبوب غذا بدست از گندم و جو و برنج و امثال آن و درخت زیتون و خرمایان و تاک انگور را و بعضی از همه
میوه ها که در زمین ممکن باشد چه هر میوه را نباشد مگر در هشت بدرستیکه در این رویانیدن حبوب و اشجار
هر آینه دلیل است روشن بکمال و قدرت الهی مگر و هر آنکه تفکر و تامل کنند در آنکه دانه بر زمین افتد
و آب بر او نفوذ کرده متعفن شود و طرف بالای آن شکافته شده شاخ از آن بهوا آید و پایین آن
کشیده شده بجی در زمین راسخ شود و نشو و نما ساعت بساعت زاید شده تا دیگر شکوفه و میوه
در و پدید آید و هر میوه را شکلی و رنگی و مزه دیگر باشد جلت قدرته و عظمته و مسخر و را کرد شب و روز برای
انتفاع شب روز را یکی برای آرامش و دیگری برای آسایش و آفتاب و ماه را جهت بررسش میوه
و زراعت و معرفت حساب سال و ماه و ستارگان را برای شناختن راهها و زینت و این همه نفع
اند در حالیکه هستند رام شدگان بامر خدا که پروردگار همه است بدرستیکه در اینها هر آینه علامتها و دلیلها

بر وحدانیت و قدرت و علم و سلطنه مگر گروهیرا که تعقل کنند در احوال نباتات و جمادات که مختص بعضی بعضی
و عجایب پیشمارند و رام کرد شب و روز را که آفریده است برای شما در زمین آنچه بآن حیات جسد یعنی آسمان کرده اند
برای نفع بردن شما با آثار مطاعم و مشارب و ملابس و مراکب و امثال آن از زیر حیوانات و نباتات و جمادات
در حالیکه مختلف است حیات و اشکال و اصناف آن بدرستیکه در اختلاف مخلوقات از روی علم
و حیات و خواص هر آینه دلالت و علامتست بر قدرت صانع بیچون و وحدانیت آن مگر و هر آنکه یاد کنند
و تامل نمایند در آن و اوست که بقدرت کامله خود را کرد آنچه در بار بحیثیتی که شما ممکن باید منفعت او
که صید کنید و بیرون آرید تا بخورید از آن گوشت تازه یعنی ماهی را و تا بیرون آرید بغوص کردن در آن زیورها
که بپوشید و هر آینه می بینی کشتیها را که در آن شکافنده آب دریا و دیگر تسخیر کرد برای شما دریا را تا بجوید در نشستن کشتیها را از آنها
و تا باشد و شاید شکر کنید خدا را بر این نعمت و افکند در زمین کوههای بزرگ بلند بجهت که اهل زمین
میل کنند بشما زمین یعنی بر کرد و متحرک نشود و بر نگرداند شما را و در اخبار آمده که چون حق تعالی زمین را بنا
کوهها را خلق کرد تا قرار گرفت و باز دید در زمین نهادن جوهها چون نیز و طرفات و دجله و چون و سیحون
و امثال آن و دیگر پدید کرد در آن زمین راهها تا از موضعی بموضعی رسند بجهت آمد و رفت قاصد جوانان
که شما راه یابید بمنازل و مقاصد و دیگر پدید کرد برای روندگان نشانهای راه از کوهها و پشتها و غیر آن
تا در بیابانها و بادیها هلاک نشوند و بمنزل مراد رسند و بستارگان چون نثر یا و بنات النعش و عدد فرقدین
و مانند آن ایشان یعنی کرده اند در خشکی و تری راه مرا بیابند نقل است که ستارگان را برای سه چیز خلق کرده
اند زینت آسمان رجم شیاطین علامات راهها و دریابان آفَمَن يَخْلُقُ كَمَن لَّا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ
وَإِن تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ
وَمَا تُعْلِنُونَ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ
أَمْوَاتٌ غَيْرُ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ آیا پس کسی که آفریند چون نسبت شبیه
مراد آنانند که مشرکان ایشان را می پرستند چون بت و غیر و ملائکه و صنام یعنی خالق را با مخلوق مشابه
پس عاجز را شریک قادر ساختن غایت فساد و ضلالت باشد آیا پس یاد نمیکنید آنها را یعنی یاد کنید و
اعتقاد خود نمازد یابید چه خدا را شریک نگرفته و تعطیل هر کرد و اگر خواهید که بشمارید نعمتهای خدا را
که بشما ارزانی فرموده نتوانید شمرد و ضبط آن نتوانید کرد و چون شما از شمار آن نعمتها عاجزید پس کی بشکر
قیام توانید کرد بدرستیکه خدا آمرزنده است اگر در ادای شکر او تقصیر کنید هر آینه تقصیر شکر کنند
نعمت را از شما نگیرد بتقصیر شکر و خدا میداند آنچه پنهان میکنید از عقاید حق و باطل و آنچه آشکارا
میکنید از اعمال حسنه و سیئه و آنانکه میخوانند کفار بکه و می پرستند بجز از خدا تا از آنچه منزه آنچه چیزی را
یعنی نتوانند آفرید و چگونه آفریننده و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر که او مخلوق باشد محتاج بود

در وجود خود بدیگری و محتاج بمکر مخلوق باشد نه خالق و خالق واجب الوجود است و پس پس ایشان شریک حق را
نشایند نیستند ایشان مردگانند نه زندگان یعنی حیات ایشان عارض نشده است بلکه جماد اند نه شنوا
و نه بینند و خدا حق الذات باشد که اصلا موت بر وطاری نشود و نمیدانند که کی برانگیخته خواهند شد پس حق
وقت بعث خود و عبد خود را نمیدانند چگونه جزا توانند داد پرستندگان خود را یعنی بعبود باید بخشند کان
خود دانا و با اعمال جزای ایشان توانا باشد إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ
بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ
وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ
قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ
الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَى
اللَّهُ بُنْيَانَهُم مِّنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ
مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ
الَّذِينَ كُنتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ
عَلَى الْكَافِرِينَ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ
مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ
پس بگیرید ایشان را مرگ بافت یعنی قصد بعث نکنند و راههای ایشان نشناسند و باید زنده
و ایشان مرگ شدند از مناقبت حضرت رسالت صلعم و اگر کردن کشی از قبول ایمان نا چار بدرستیکه
خدا میداند آنچه پنهان میسازند مگر رسول و قرآن از عقاید باطله فاسده و آنچه آشکارا میکنند
از خاصه او پس جزای ایشان خواهد داد بدرستیکه خدا دوست نمیدارد متکبران را که از توحید خدا
و تصدیق پیغمبر سرکشی کردند و چون گفته شود کافران را یعنی اتباع و سفله کان ایشان از روسا
و اشراف پرسیدند که چه چیز فرستاده پروردگار شما گویند آن فرستاده اف ثم پیشینیانست و بیان
سخن قرآن بسیار اکراه میسازد فتنه عظیم فرمود که این غلط را کردند تا بردارند بار گناهان ایشان را
تمام و کامل روز قیامت و بردارند بعضی گناهان آنانرا که گمراه میسازند ایشان را بدون علم یعنی نادانان
نمیدانستند که رؤسای ایشان گمراه کننده اند آگاه باشید که بد باریست آن باری که ایشان میکشند
از عقوبت و ضلالت و وبال اضلال تحقیق که مکر و گمراه کردند آنانکه بودند پیش از اهل مکه که قصد
انبیا و آزار انبیا کردند و در تکذیب ایشان می کوشیدند پس آمد فرمان خدا آن بنا را که برآورده
بودند یعنی امر خدا آنچه بنا کرده ایشان صاف در شد از قاعده ها و اساس بنا و همه که اول متزلزل و متحرک
شد اصل آن خانها پس بیفتاد بر ایشان سقف خانها از بالای سر ایشان و فرو ریخت بعضی از
این بنا

از بن بنا و فرود هست که در بابل ساخته بود و بنای آن هزار گز بود و عرض آن دو فرسخ تا ترسد امور آسمانی کند
و بنای ابراهیم مطلع شود و بادی مقابله و مقاتله نماید بعد از اتمام آن صرصر باد مهیب از جهت بابت
الهی وزید بنا را از بیخ و بنیاد بر کند سر آن بدریا افکند و بنای آن کاخهای نمرود بان افتاد و آواز مهیب
از آن بر آمد و بجهت این زبانهای مردم مختلف شد و هر قومی زبان آغاز کردند و هیچ یک زبان دیگر را ندانستند
و از آنجا شناد و دو زبان مختلف در عالم پدید آمد و آمد ایشان را عذاب از جایی که نمیدانستند
و فارغ البال و آسوده احوال نشسته بودند و گمان نزول عذاب نداشتند و در مثالی گفته که مراد از این
عذاب لشکر پشه بود که نمرودیان را مستاصل شد و در باب ذکر کرده که حقتعالی نمرود را مبتلا ساخت
بپشه که بینی او رفته در مغز او قرار گرفت و بزرگ شد و مدت چهار صد سال در بینی او
ماند و در این مدت مطرقه بسر او میزدند تا آرام میگرفت پس روز قیامت رسوا گرداند ایشان را
یا عذاب کند با آتش صرح چنانکه در دنیا او را معذب کرده اند و گویند از آن روز کجا اندیشه کنند
یعنی آنها که گمان میبردند که مشرکان منند آن شرکا که بودند که از روی تیزه خلاف میکردند با پیغمبر
و مؤمنان در شان ایشان می گویند آنانکه داده شده اند ایشان را علم یعنی اهل علم از انبیا و ملائکه و اتباع
که خلق را بتوحید میخواندند بدرستیکه خواری و رسوایی در این روز و بدی عذاب بر کافرانست آنانکه
قبض روح میکند ایشان را ملائکه یعنی اعوان ملک الموت در حالیکه ایشان ستمکارانند بر نفسهای
خود بکفر چون مرگ را دیدند پس در انداختند صلح را و اقرار کردند بر بوبیت و وحدانیت حضرت
عزت و گفتند نبودیم ما عامل کننده هیچ بدی از کفر و شرک یعنی منکر معصیت کردند آری شیوه و کافران پیش خود
بدرستیکه خدا میداند آنچه بودید که عمل میکردید و بر آن شما را باد پس خواهد داد فَادْخُلُوا
أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا
مَاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرًا وبازپرس ایشان آنست که گویند پس در آیید در درهای صرح
و بانید کمانها که آماده است برای شما در حالیکه جاوید باشید در آن پس بد مقام و آرامگاه است متکبران را
دوزخ و بعد از بیان احوال مشرکان و گمراهان مؤمنان میفرماید و گفته شود یعنی هر گاه گویند در آنانرا
که پرهیزگار کردند یعنی مؤمنان را چه چیز فرستاده پروردگار شما گویند فرستاده شده است نیکویی یعنی قرآن که
جامع جمیع خیرات و برکات و حسنات دنیا و عقبی است مرویست که از احیاء عرب و سوسمار چاه
میفرستادند بلکه آخر حضرت رسالت را تحقیق کنند و بیان می رسانند و چون فرستادگان از آنها
بپرسند که بر محمد چه چیز فرود می آید میگفتند اف نهای که گذشتند لِلَّذِينَ
أَحْسَنُوا فِي هَٰذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ
جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ
كَذَٰلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ
همچنین جزا میدهد خدا پرهیزگاران را پرهیزگاران را در حالیکه پاکیزه باشند از آلودگی بکفر و شرک

سلام خدا بر شما باد داخل بهشت شوید بآنچه میکردید در آخرت منتظر نیستند مشرکان مگر آنکه بیاید بایشان ملائکه بقبض ارواح

سَلَامٌ عَلَيْكُمُ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ
أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا
وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ
إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا
الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي
الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ

مرآنانرا که نیکوکردند در اقوال و افعال و میگفتند لا اله الا الله محمد رسول الله دین سرائی لمکافات ایشان نیکویست از نکهداشتن خون و مال و عزت و عزت و ثواب ایشان در آن سرای دیگر بهتر است از این سرای و نیکو سرایست پرهیزکاران را بهشتها روان در آیند در آن سرود از زیر منازل آنها جویها آب و شیر و انگبین مراد نزاید در بهشت آنچه میخواهند از انواع آرزوها و این را در جزا کسی گویند که خواهد بدیدن انبیا و اولیا و صلحا برسد و کفار اند در بهشت چیزی که موجب تمنا باشد نیست بلکه هر یک از بهشتیان آنچه خواسته باشند داشته باشند همچنین پادشاهی و مانند این جزا پاداش مرد بد خدا متقیان را آنانند که قبض روح میکند ایشان را ملائکه بامر خدا در حالیکه پاک و پاکیزه باشند از ثواب شرک و عصیان و مسرور شدند بقبض روح خود تا نفوس ایشان بالطف متوجه شوند بحضرت قدس و فرشتگان بروجه تعظیم ایشان گویند که سلام خدا بر شما باد سلامتی از مهلکات و مهلکات و بعد از سلام گویند که چون بعوث شدید در آیید بهشت که برای شما آماده است بسبب آنچه که بودید میکردید از خیرات و حسنات مروی است که چون روح مؤمن بحنجره رسد کار بروی سخت شود فرشته بیاید و گوید السلام علیک یا ولی الله سلام بر تو باد از طرف خدا در آی بهشت نعیم فارغ از همه علها آیا انتظار میبرند یعنی منتظر نیستند مگر آنانرا که بیایند فرشتگان بقبض ارواح و یا بیاید فرمان پروردگار تو بعذاب استیصال ایشان یا قیامت بر ایشان آید همچنین یعنی مانند شرک و تکذیب ایشان کردند آنانکه بودند پیش از ایشان و بدین سبب رسید بر ایشان آنچه رسید و ستم نکرد خدا بر ایشان و میکند ایشان بودند که بر نفسهای خود ستم میکردند کبر و معاصی پس رسید ایشان را جزای آن بدیها که کردند و احاطه کرد و فرود آمد یعنی فرا گرفت ایشان را جزای آنچه بودند که بدان استهزا میکردند یعنی عذاب موعود و گفتند آنانکه شرک آوردند اگر خواستی خدای را پرستیدیم ما بجز از حکم خدا هیچ چیز را از بحیره و سایبه و غیر آن و این را بر وجه استهزا میگفتند ما و نه پدران ما و حرام نمیکردیم بغیر حکم او هیچ چیز را آنانند این گروه را اهل مکه کردند آنانکه پیش از ایشان بودند از شرک و تکذیب رسل و تحریم حلال و تحلیل حرام پس نیست بر فرستادگان مگر رسانیدن پیغام آشکارا

و ایشان آنرا تصدیق نکردند سنوح بشقوت شدند و بتحقیق که فرستادیم در میان هر گروهی رسولی چنانکه ترا باین امت فرستادیم و فرموده بودیم همه رسولان را بقوم خود بگویند آنکه پرستید خدا را و بپرهیزید از پرستیدن طاغوت که شیطانست و از هر کس که خوانده است بکراهی پس از ایشان کسی است که بوسید الطاف و توفیق هدایت کرد و راه نمود خدا آنرا بایمان و بعضی از ایشان کسیست که بواسطه فرط عناد و جحود او با وجود شدت هدایت آیات و معجزات ظاهره او بدیدار و جهت قلب شد بر ضلالت و کفر او هر تا در ضلالت خود فرو ماند پس بگردید ای مشرکان در زمین پس بنگرید ای مشرکان عهد رسول که چگونه بود منتهای کار تکذیب کنندگان یعنی بدیار عاد و ثمود بگذرید و بنظر عبرت در آن در نگرید تا بدانید معلوم شود و روشن گردد که هر کس مانند ایشان باشد رود بهلاک شود چنانکه ایشان هلاک شدند اِنْ تَحْرِصْ عَلَى هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ
مِنْ نَاصِرِينَ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ بَلَى وَعْدًا
عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ
كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ
وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَلَأَجْرُ
الْآخِرَةِ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ وَمَا
أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ
بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ
يَتَفَكَّرُونَ أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ
الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ
أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ

پس مسیکه خدا را نمایند بروجه اکراه آنکس را که خلیفه کرده باشد بجهت عناد و جحود ایشان و نیست دانستن کمرانان راجع بار کننده در دفع عذاب ابو الله لیه شد کرده که یکی را از مسلمانان بر کافری قرضی بود بتقاضای آن رفته بود در اثنای مکالمه مسلمان گفت بآن خدای که مرا بعد از مرگ زنده کند کافر گفت تو امیدواری که بعد از مرگ زنده خواهی شد مسلمان گفت آری کافر سوگند شدید که در کیش خود مقرر بود قسم خورد که هیچکس بعد از موت زنده نخواهد شد آیه آمد و سوگند خوردند بخدا سخت ترین سوگندان خود یعنی جهد کردند در تغلیظ مؤمن سوگند که بر نمیانگیزاند خدا کسی را که بمیرد حقتعالی برایشان رد کرده خواهد آری بر انگیخته شوند همه مردم برای ثواب و حساب و عقاب وعده کرده است خدا وعده کرده نیز زنده شدن مردگان و رسیدن ایشان بدوزخ و یا به بهشت وعده درست و راست که هیچ شبهه در وقوع آن

نیست و لیکن بیشتر مردم از غایت جهالت و ضلالت نمیدانند که مبعوث خواهند شد و خلف وعده از روی سخاوت و حکمت پس البته بر انگیزد خدا ایشان را تا بیان کند برای ایشان آنچیز را که خلاف میکنند در آن از امر بعوث و حشر و نمانند آنانکه نکرده اند آرا که ایشان بودند دروغ گویان در انکار قیامت و در آنکه حقتعالی مردگان را زنده کند جز این نیست که گفتار ما مر چیزی را چون خواهیم آفریدن آنرا آنست که گوییم مر آنرا باش پس باشد مراد آنست که چون اراده الهی بوجود چیزی علاقه گیرد فی الحال موجود شود و اصلا تاخیری در آن نباشد و آنانکه هجرت کردند از وطنها خود در گذاردن حق حقتعالی و برای رضای او پس از آنکه ستم دیده بودند مراد اصحاب حضرت رسالت اند که بجهت ستمهای قریش بحبشه هجرت کردند حقتعالی میفرماید که مهاجران هر آینه جای دهیم ایشان را در دنیا سرای بلده نیکو که مدینه طیبه است و هر آینه مزد آخرت ایشان بزرگتر است از حطام دنیوی و امتعه فانیه آن و باز غنیمتی که در دنیا بدست ایشان در آید اگر بدانند کفار که بدانند آنچیز را که حقتعالی برای مهاجران آماده فرموده و با اکرام صبر کنند آنچه برای ایشان نهاده شده از خیرهای بهشتی در راه خدا و افزایند و در بلای مفارقت اوطان خویشان صبر کنند مهاجران آنانند که صبر کردند بفراق وطن و آثار کفار و بر پروردگار خود توکل کنند و کار خود را باو واگذارند آورده اند که کفار مکه گفتند که خدا بزرگوارتر است که بشر را پیغمبری فرستد بلکه ملائکه را مبعوث کرد انکار خلق را بر وجود حوت کند حقتعالی در رد قول ایشان فرمود و نفرستادیم ما پیش از فرستادن تو مگر مردانی از آدمیان که بزبان ملائکه وحی فرستاده میشد بایشان و حقتعالی وحی میخواند که وحی میفرستادیم مراد از آدمیان که بزبان ملائکه وحی فرستاده میشد بایشان و حقتعالی وحی میخواند که وحی میفرستادیم مراد آنست که سنت الهی و عادت رباندجاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک چنانکه کفار میگویند پس بپرسید اهل کتاب را یعنی علمای تاریخ را که باخبار امم سالفه عالمند تا شما را بدین اعلام کنند اگر نمیدانید که فرستادیم بتو قرآن را که سبب یاد کردن خدا را بجهت آنکه روشن و هویدا کنی برای مردم آنچه فرو فرستاده شده قرآن بسوی ایشان از اوامر و نواهی و هر چه بر ایشان مشتبه است بجهت آنکه باشد و شاید ایشان تفکر کنند در آن و بدانند که این کلام مخلوق نیست آیا پس ایمن شدند آنانکه کردند مکرهای بد و برای هلاک انبیا و مؤمنان حیله انگیختند از آنکه فرو برد خدا ایشان را بزمین چنانکه قارون را فرو برد و یا بیاید ایشان را عذاب از جایی که ندانند و امید ندارند چنانکه بقوم لوط آمد و یا بگیرد ایشان را بلا در حالت آمد شد ایشان در سیر و تجارت خود یعنی در وقت سودا و معامله که تردد میکنند ایشان را و آنرا فرا گیرد پس نیستند ایشان عاجز کنندگان ما را یا بگیرد ایشان را بترس چنانکه گیرد هیرا بعذاب هلاک کند و گیرد هیرا رمانند بعد از آن بهمان عذاب که ترسیده باشند بآن هلاک شوند پس بدرستیکه پروردگار شما هر آینه مهربان و بخشاینده است که تعقیب تعجیل نکند و مهلت دهد ایشان را تا اندیشه کنند و براه حق باز آیند اَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا

آفریده خدا از چیزی که میخلق آفریده میگردد سایهای ایشان از راست و چپ سجده کنان بخدا و ایشان خوار و ذلیلان

خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ
وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ
يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا
إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ
ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا
فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ
تَفْتَرُونَ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ

آیا ندیدند این کافران یعنی البته نظر نکرده اند بسوی آنچه آفریده است خدای تعالی از چیزی که کلامی که میگردد سایهای ایشان از راست و چپ سجده کنان خدا را و حال آنکه ایشان خوار و ذلیلانند یعنی متواضع و منقاد مراد بسجود امثال و انقیاد ایشان است و تعظیم و مغلوبیت خواه بطبع و یا باختیار و در تفسیر زاهدی آورده که مفسران آنست اگر کافران سجده کنند باختیار سایهای ایشان مر اطبع سجده کنند و مر خدا را سجده میکنند آنچه در آسمانهاست و آنچه در زمین است از جنبندگان این بیان هر چه زیرا که دابه بمعنی حرکت مسامتیست خواه در زمین و خواه در آسمان و مراد بسجود انقیاد و ادراک و غیر ارادی و دیگر سجده میکنند فرشتگان و این از قبیل ذکر خاص است بعد از عام جهت تعظیم و یا از عطف مجردات است بر مادیات و فرشتگان سرکشی نمیکنند از عبادت او سبحانه و صاحب تبیان گفته که سجود بر نوع بود سجود عبادت که وضع جبهه است از روی تعظیم و آن سجده ذوی العقول است و سجود تذلل و خضوع و تسخیر و آن سجده غیر ذوی العقول است میترسند از عذاب پروردگار خود که ناگاه فرود آید آن عذاب از بالای سر ایشان یا میترسند از حالتیکه از فوق ایشان است بقهر و غلبه و میکنند بطوع و رغبت آنچه فرموده شده اند ایشان از پرستش و دیگر و تدبیر امور کلبی در تفسیر خود از حضرت رسالت روایت میکند که حقتعالی را در آسمان فرشتگانند که در سجود اند از زمانی که ایشان را آفریده تا روز قیامت که گوشهای دوش ایشان میلرزد از خوف خدای تعالی آب از چشمهای ایشان جدا شود دیگر آنکه فرشتگان مر آفریدند چون روز قیامت شود سر از سجده بر دارند و گویند بار خدایا نپرستیدیم ترا چنانکه حق پرستیدن تست بعد از آن بیان وعده خود میکند بقوله و گفت خدای تعالی

ما بیاید امر پروردگار تو بعذاب ما نمانند شرک و تکذیب ایشان که کردند آنانکه بودند پیش از ایشان و ظلم نکرد ایشان را خدا و لیکن بودند ایشان که بر نفسهای خود ستم میکردند

وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ
وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ
وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْأَرُونَ
ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرَّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ
لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ
وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ لَتُسْأَلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ
تَفْتَرُونَ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ

مراد آنست که هر آینه مرد بسوی کار خود توکل کنند و کار خود را باو واگذارند آورده اند که کفار مکه گفتند که خدا بزرگوارتر است که بشر را پیغمبری فرستد بلکه ملائکه را مبعوث کرد انکار خلق را بر وجود حوت کند حقتعالی در رد قول ایشان فرمود و نفرستادیم ما پیش از فرستادن تو مگر مردانی از آدمیان که بزبان ملائکه وحی فرستاده میشد بایشان و حقتعالی وحی میخواند که وحی میفرستادیم مراد از آدمیان که بزبان ملائکه وحی فرستاده میشد بایشان و حقتعالی وحی میخواند که وحی میفرستادیم مراد آنست که سنت الهی و عادت رباندجاری شده که بشر را برسالت فرستد نه ملک چنانکه کفار میگویند پس بپرسید اهل کتاب را یعنی علمای تاریخ را که باخبار امم سالفه عالمند تا شما را بدین اعلام کنند اگر نمیدانید که فرستادیم بتو قرآن را که سبب یاد کردن خدا را بجهت آنکه روشن و هویدا کنی برای مردم آنچه فرو فرستاده شده قرآن بسوی ایشان از اوامر و نواهی و هر چه بر ایشان مشتبه است بجهت آنکه باشد و شاید ایشان تفکر کنند در آن و بدانند که این کلام مخلوق نیست آیا پس ایمن شدند آنانکه کردند مکرهای بد و برای هلاک انبیا و مؤمنان حیله انگیختند از آنکه فرو برد خدا ایشان را بزمین چنانکه قارون را فرو برد و یا بیاید ایشان را عذاب از جایی که ندانند و امید ندارند چنانکه بقوم لوط آمد و یا بگیرد ایشان را بلا در حالت آمد شد ایشان در سیر و تجارت خود یعنی در وقت سودا و معامله که تردد میکنند ایشان را و آنرا فرا گیرد پس نیستند ایشان عاجز کنندگان ما را یا بگیرد ایشان را بترس چنانکه گیرد هیرا بعذاب هلاک کند و گیرد هیرا رمانند بعد از آن بهمان عذاب که ترسیده باشند بآن هلاک شوند پس بدرستیکه پروردگار شما هر آینه مهربان و بخشاینده است که تعقیب تعجیل نکند و مهلت دهد ایشان را تا اندیشه کنند و براه حق باز آیند اَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى مَا

دو خدا بنداید جز این نیست که خدای یکی معبودیست یگانه بی وحدت لازمه الوحدت است چنانکه باد او فهمیده ثابت
گشته پس از نیز بترسید نه از غیر من و مر خدا راست آنچه در آسمانهاست و زمینها بی همه خلق و ملک
وی اند و مر او راست طاعت و فرمان برداری در حالتیکه لازم و واجبست همیشه قدرت است که او را وجوب حصر
است در او پس سزاوار است که او را بپرستند نه غیر او را آیا پس از غیر خدا میترسید و حال آنکه غیر او
عقوبت و عذاب نمیکند همچنانکه غیر او نفع نمیرساند و آنچه بشما رسیده است از نعمتها چون صحت
و غنا و ارزانی پس از خداست زیرا که منعم اوست و نعمت همه منعان موقوف است بنعمت او
پس چون برسد بشما سختی چون مرض و فقر و قحط پس باو مینالید و تضرع و زاری بدرگاه او میکنید
پس چون بردارد آن سختی را که از رو مرسانید از شما آنگاه گروهی از شما بی کفار به پروردگار خود شرک میورزند
بعبادت غیر او ناکفر ورزند با آنچه داده ایم ایشان را از نعمت و کشف مضرت پس برخورید ای کافران
نعمت دو روزه را و کام و بهره خود از دنیا بردارید پس زود باشد که بدانید عاقبت امر خود را
و میگردانید بی مقرر میکنید کافران برای آنانکه نمیدانند بی تبان که ایشان را علمی و عقلی نیست بجهت آنکه بتها
حاوند بهره از آنچه داده ایم ایشان را از زراعت و چارپایان چنانکه در سوره انعام گذشت سوگند بخدا
که پرسیده خواهد شد روز قیامت از آنچه هستید که افترا میزدید و دروغ می بافتید که بتان خدایانند
و ما تعیین نصیب از زراعت و انعام بدیشان تقرب بسوی جحیم و میگویند برای خدا دختران قرار داده
و کاش نه میگفتند که ملائکه دختران خدا اند و سخن بنویسیم این بود که حقتعالی باعث مواصله کرده ملائکه
متولد شده اند پاک است خدا از آنچه ایشان میگویند که خدا دختران دارد و مر ایشان راست آنچه
آرزو کنند و بآن نازند بی منزه و مبرات حقتعالی قسمت که دختران را نسبت باو دهند
و پسران را اسناد بخود وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنْثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ
يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي
التُّرَابِ أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ
وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ پس چون خبر داده شود یکی از ایشان را بولادت
دختران نبی چون یکی از کافران را خبر دهند که ترا دختری متولد شد میگردد روی او سیاه از اندوه
و غم و شرمنده که در میان قوم خود و او بشد بر از خشم باز میگردد و میگوید آیا نگاه دارد آن مولود را بخواری
و خود را پیش ندارد از کرده و آهستگی یا نه و خوشی ان از مذمتی و ناخوشی آنچه او را خبر داده اند بآن آیا پس
زنده در گور کند آنرا یا نه بدانید که بد است آنچه حکم میکنند که دختران نزد ایشان قدری و حرمتی ندارند
موجب کم آهش و سرزنش ایشان میشود بگذاشت میدهند چون کفار در زمان جاهلیت دختران را

و چون مژده داده شود یکی از
ولادت دختر میگردد روی او
سیاه از اندوه و غم و شرمنده
در میان قوم خود و او بسبب
خشم باز میگردد خود را
زاییدی نهان میشود از قوم
از مذمتی آنچه مژده داده شده
آنگاه دارد آن مولود را بخواری
و ذلت یا نهان کند او را و هلاک
و زنده در گور کند آگاه باشید
بدست حکم عادت جاریست
نزد ایشان قدر و حرمتی ندارد

زنده در گور میکردند بجهت سرزنش قوم بعد از اسلام آنحضرت این قاعده را از میان ایشان برداشت
فرزند شاعر اعور بود صعصعه نام چون خبر یافتی که کسی را دختر زاییده شده چند شتر پیش آن پدر
فرستادی تا آن دختر را زنده در گور نکنند بعد از آن فرمود مر آنانی را که میکردند برای آنحضرت
صفت بد است که آن احتیاج ایشانست بزن و فرزند و کراهت ایشان از دختران و زنده در گور
کردن ایشان بجهت سرزنش و ترس درویشی و مر خدا راست صفت بلند که آن قدرت
و غنای مطلق و تقدس از زن و فرزند اوست و غالب و قادر بهلاک کفار و حکم کننده بعلت
دادن ایشان تا وقت معلوم چه او منفرد است بکمال قدرت و حکمت وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ
النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَٰكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ
أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ
مَا يَكْرَهُونَ وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَا جَرَمَ أَنَّ
لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُفْرَطُونَ تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِنْ قَبْلِكَ
فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ
وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ
وَهُدًى وَرَحْمَةً لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ
وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا
خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ
مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

بگیرد و مواخذه کند خدا مردمان را بی کافران را بسبب ظلم و کفر و معصیت و لیکن باز میدارد
در زمین رنج جنبنده از اهل شرک و عصیان بشومی کفر و معصیت و لیکن باز میدارد
خدا ایشان را و مهلت میدهد تا وقت نام برده شده که موت است یا عذاب ایشان پس چون
باید وقت مقدر ایشان برای عقوبت یا در رسد مرگ ایشان باز پس نرود ساعتی
از آن و پیشی نگیرد ساعتی بر آن بلکه بمیرند و یا معذب شوند در همان لحظه و حکم کنند میگردانند
برای خدا آنچه را نمیخواهند و ناخوش میدارند و کراهت دارند که از برای ایشان شهد بی دختران
با شرک در مهتری و سروری و با وجود این وصف میکنند زبانهای ایشان دروغ را بی میگویند
که برای ایشانست خوبی و بهشت و با شوبتی نیکو چه کافران میگفتند که اگر قیامت رجوع بخدا باشد ما را نزد او

مر تنها نیکو خواهد بود حقتعالی رد قول ایشان کرده فرمود ناچار حق است بدرستیکه برای ایشانست فردای قیامت
آتش دوزخ و تحقیق که ایشان نزدیک فرستاده کان باتش دوزخ بی قدر از جهه ایشان باتش سوزان روان و شتابان
شوند این بجای گذشته که ایشان متروکان باشند در آتش سوزان بی حقتعالی ایشان را در دوزخ گذارد و در آن
بیرون نیایند چنانکه کسی چیزی را فراموش کند و هرگز بخاطرش نخطد و بعد از آن بجهت خاطر حضرت رسالت
فرمود که ما فرستادیم پیغمبران را بسوی امتانی که بودند پیش از تو پس بیارائست برای ایشان
دیو سرکش شیطانست کردارهای بد ایشان را تا بجهت آن اقدام نمودند بر قبایح و کافر شدند برسولان
و تکذیب کردند پس شیطان دوست ایشانست امروز در دنیا و یا روز قیامت قرین و یار و مصاحب
ایشان باشد در دوزخ و مر ایشان راست بی شیطان و شایان آن عذاب دردناک در قیامت و نازل
نمودیم آن کتاب را بر تو آنکتاب را بیان کنی و روشن سازی برای مردمان آنچیز را که خلاف کرده اند در آن از امر توحید
و احوال معاد و نفرستادیم ترا قرآن مگر بجهت راه نمودن بحق و برای رحمت از برای جمعی که ایمان میآورند
بآن و خدا فرستاد از آسمان آبی را پس زنده کردانید بآن آب زمین را با انواع نباتات بعد از خشکی
و پژمردگی آن بدرستیکه در آنچه مذکور شده در آیندگان نه البته آشکارا مگر و عبرت که بشنوند بگوش
تدبر و استماع کنند بگوش انصاف و بدرستیکه مر شما راست در وجود چارپایان دلالتی که بدان
عبرت گیرند و از جهت عمل عبرت گیرند که مر آن شما نیز تا از آنچه در شکم ایشانست از میان سرگین
و خون شیر خالص پاک از رنگ خون و بوی سرگین گوارنده مر آشامندگان را از زبان خالص بقلب
است که همه چون علف خورد در شکم او بجهت شود و بسته طبقه در و پیدا شود اسفل آن فرث است
و وسط آن لبن است و اعلای آن خون و چون خون در عروق جاری گشود شیر و پستان شود
و از مجرای خون جدا از خون سرخ شیر بیفتد آورد بیرون و رخسارها خشک تر گردد پدید و از میوه های
خرما و تاک یا نیک و تاک را بگیرید فرا میگیرند از آن سکری و روزی نیکو را چون خرما و میوه و چون شراب
و سرکه و رزق حسن در مقابل سکرات آل است بجهت عبرت بدرستیکه درین میوه های خشک
و فواید ایشان هر آینه دلیلی روشن است بر قدرت کامله حضرت یزدان مر کرده بهر آنکه تعقل کنند سرانجام
و بنظر تامل در آن نگرند وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ
الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا
يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ
الْعُمُرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ وَاللَّهُ فَضَّلَ بَعْضَكُمْ عَلَىٰ
بَعْضٍ فِي الرِّزْقِ فَمَا الَّذِينَ فُضِّلُوا بِرَادِّي رِزْقِهِمْ عَلَىٰ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَهُمْ
فِيهِ سَوَاءٌ أَفَبِنِعْمَةِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ
لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ أَفَبِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ
وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا
مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ
إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

افکنده که فرا گیر از آشیانها گوهها خانهای سنگ سادی آراسته بجز صفت و صحت قسمت و از میان
دختان نیز خانه گیر یعنی در میان کوه و درخت خانه سازند و فیکه مالک نداشته باشند و خانه سازند
از آنچه مردم بنا میکنند از چوب و فیکه مالک داشته باشند پس بخور از هر میوه که خواهی
تلخ یا شیرین مراد شکوفهای آنهاست پس برو راههایی که پروردگار تو بآن الهام کرده و تعلیم فرموده
یعنی بخانهای خود باز گردید در حالتیکه منقادید و رام شدگان او را چون زنبوران امر الهی را بکار بسته از
شکوفها و گلها و لاله ها چرند و در درون ایشان مستعمل شده شیره شیرین برای و زنبور دستان
کنند بیرون می آید از شکمهای ایشان بطریق لعاب شیرینی مختلف یکی کمر در رنگ های سفید
عسل زنبور جوانست و زرد که آن عسل زنبور میانه سالست و سرخ که عسل زنبور پیر است و سیاه و تیز
نادر نیست و گویند که چهل الوان بحسب اختلاف فصولست پس در آن شربت شفا مردم را
و یاد خود عسل همچنانکه در امراض بلغمیه و یاد خلط بلغمیه خود چنانکه در سایر امراض و گرم بوده باشد که عسل خود
آن باشد و ابن بابویه در اعتقادات خود آورده که اعتقاد ما در عسل آنست که او امراض بلغمیه را
شفا میدهد و راجح آنست که عسل با ادویه حاره و یا بدون آن شفا میدهد بلغم را و با ترشیها
شفای صفراست و با روغنها شفای سوداست بدرستیکه در امر زنبور عسل هر آینه عجیبست رسیدن
قدرت ربانی برای کرمی که تفکر کنند در خصائص ظاهر این دقایق علوم و نیت اینا معلوم مگر الهام قادر
حکیم و چون که چندین حکمت و آثار قدرت در جانور ضعیف و ودیعه نهاد و از جمله هرگز از زبان جانوران
ندارند و سخن نشنوند و امانتی دارند که میوه تلخ خورند عسل شیرین دهند و پاک اند که عرق در سنگ آنکه
و چیز پاک چیز خورند تقاذرات طاعتی دارند که خلاف ریا و عیوب بی ناشر ایشان نکنند و نکنند دارند
که دستها طی کنند باز بوطن خود رجوع نمایند صنعتی دارند که اگر جمیع ثقلان عالم جمع شوند در
بکاری آرند نتوانند بطریق خانهای مسدس ایشان خانه سازند پادشاهی ایشان چون ملوک جهان نیست
فرمان و جمیع زنبوران تابع ایشان اند بی فرمان آنان اقدام بامری نکنند و بیکاری نروند و دیگر آنکه
از تفکر احوال ایشان در مرض باطنی راغب و دوا باشد که جهل بعد از علم رسیدن با حوال مقدور است
جبیبه الهی و اینکه مولای ما امیرالمؤمنین ع فرموده انا عسوب المؤمنین یعنی پادشاه ایشانست یعنی چنانکه نمیخورد
جز پاک را و نشنیند جز پاک و بیرون نیاید از جز پاک و بدل کنند لطیف را بکثیف مگر با لطیف و بدل
طهارت نیالاید بنجاسات و بشاخ خوشبو و شکوفهای عنبر نشیند و از برگهای شکوفهای لطیف غذا جویند

و دراندک وقتی در شکم ایشان مانند لعاب تازه خوش مزه شهد جمع شده شیرهای شیرین بیرون آمد آنحضرت
نیز متصف این صفات بود مؤمن قلوص تابع اوست باید مانند زنبور عسل شد در اکمال طیبت جناب
نجابت بنی آنحضرت خود را در کمال لطافت و نزاف تشبیه بصوب کرده که امیر نور ای ملک
و خدا آنچه شما را و از عدم بوجود آورد پس میرانند شما را با حوال مختلفه و از شما کسیکه بیرکرده
میشود بسوی خوارترین زندگانی یعنی سوی پیری و نقصان عقل و قوة و قدرت که مشابه سن طفولیت است و آن
حفاظ و ضبط یا هشتاد یا نود سال است پس عاقبت از زال عمر باین منتهی شود که بعد از دانستن چیزها کامل
طفولیت باز گردد و همه را فراموش کند و خداوند قوت حافظه و فهم و ادراک از وی ساقط
شود و مباطی گفته که مراد این آنکه از رند تا مسلمانان را زیاده تا کنند و در طریق نامیزدار شده که
مؤمن را هرگز این حالت رو ندهد بدرستیکه خدا دانا است بمقادیر احوال بندگان توانا است که جوانان را
راهبر اند و بر کهن سال را باقی میدارد در دین تنبیه است بر آنکه تفاوت احوال مردم بیت چیز تقدیر
قادر حکیم است که ترکیب بنیه و تعدیل امزجه بقدر معلوم نماید بعد از آن جان تفاوت ارزانی بندگان نماید
بحسب مصلحت بقول خود و خدا افزونی داد بعضی شما را بر بعضی در روزی یعنی در مال دنیا تا یکی توانگر و دیگری
درویش و یکی بهتر و دیگری خاکسار شد پس نیستند آنانکه فزونی یافتند در اموال آنکه برگردانند و بدهند
روزی خود را مال خود را مر آنانرا که مالک شده هست برابر آن و دستها را بر آن یعنی جانهای مالها خود را
به بندگان خود نمیدهند زیرا که اگر مالکان مملوکان را در مال خود شریک سازند پس بندگان خواجگان
در مالداری شریک باشند پس بجهت استیلای خواجگان بر مملوکان و عدم رضا مساواة بندگان با ایشان
مال را با ایشان نمیدهند و شریک خود نمیسازند تا موجب نقص خواجگان نشود مرویست که خطاب
بمشرکانست پس میفرماید که ای اهل شرک شما چیزی نمیکنید بندگان شما شریک باشند با شما در اموال پس
چگونه روا میدارید که بتان و بندگان حق شریک حق باشند در الوهیت و نزد بعضی مراد آنست که آنانکه
بر ایشان در روزی تفضل فرموده بر مملوکان نمیدهند پس حق تعالی رازق همه مالک و مملوک است چه نفاق
بر مملوک از چیزیست که حق تعالی روزی او کرد اینده پس حق تعالی رازق ایشان باشد و همه در روزی مساوی باشند
آیا بتان خدا را انکار میکنید و چون ثابت شد که منعم جمیع نعم اوست پس هر که بت را شریک او سازد منکر نعمت
او شده و نیز در تعداد نعمت جز میفرماید و خدا کرد اند برای شما از نفسهای شما جفتها و زنان و کرد اینده برای
شما از زنان شما پسران و از اولاد اولاد یعنی نواگان و یا دختران و گویند مراد داماد اند بر دختران و روزی
داد شما را از پاکیزه‌ها از اموال حلال یا از طعامهای لذیذه و ملابس طیبه فاخره آیا پس باطل و بیهوده ایمان آرند
مشرکان اعتقاد مشرکان آن بود که بتان شفاعت ایشان نمیکنند حق تعالی انکار اینچنین فرموده میفرماید
که آیا باین امر باطل میکنند و نعمت خدا ایشان کفران نمیورزند و مشرکان اضافه نعمت به بتان میکنند
و میپرستند بجز از خدا آنچیزی را که مالک شیء نیستند یعنی نمیتوانند بر ایشان روزی دادن از آسمان یعنی

و از زمین یعنی نبات حاصل که کافران عبادت بتان میکنند که ایشان نمیتوانند روزی دادن چیزی را
بپرستندگان خود از باران و گیاه و اصلا قوت و توانایی ندارند پس چگونه کافران را روزی میدهند مثال
حج نعمت عظیم تر از آفریدن و روزی دادن نیست پس نمیزنید مسازید برای خدا مثلها یعنی چون خدا را بتها
بیندازید پس چگونه بتان را شریک او میگردانید بدرستیکه خدا میداند و قول شما را و شما
شما را در آنچه میکنید و نمیدانید بطلان قول خود را و عظیم عقوبت آن را و اگر بروید تا ندید تقدیر
بشرک قرار دادن خدا چیزی را میکنید ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ
شَيْءٍ وَمَن رَّزَقْنَاهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ
يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا
أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ
هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ وَلِلَّهِ
غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ
إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ
شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ أَلَمْ
يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

بعد از آن ایراد مثلی کرده بمولای خود و معبودان باطل فعل
بنده خدا اصلی یعنی بیان کرد و آن مثل این است که بنده و مرد فریده غیر مملوک که او قوت ندارد
بچیزی از نفع و ضرر و شخص آزادی که روزی داده باشیم آنرا از نزد خود روزی نیکوی بسیار بخشیده
که در آن روزی تصرف تواند نمود و بر حسب خواهش خود خرج میکند و از کسی نمیترسد آیا هر دو برابر اند یعنی البته
مساوی نیستند بندگان باعتبار باندازه ذوی الاقتدار پس چون مملوک عاجز با مالک قادر
برابر نشد پس بتان که عاجزترین مخلوقات اند شریک قادر علی الاطلاق چگونه تواند شد
و شاعر عبارت است که ما را با تو توحید راه نمود بلکه بیشترین مردم یعنی مشرکان نمیدانند و بجهت جهالت
و نادانی اضافه نعمت باوثان مینمایند و بواسطه او سمانه غیر او را پرستند پس شما و دیگران را یاد کرده میفرماید
و بیان کرد خدا مثلی را و آن این است که دو مردی باشند که یکی از ایشان گنگ باشد و بیشتر گنگ
مادرزاد نشنود و سخن نگوید که قادر نیست بهیچ چیز از سخن و فهمانیده نشود صنایع و تدابیر بجهت نقصان
حواس و عقل و آن ابکم گنگ و گرانست بر صاحبش بر کسی که متولی امر اوست یعنی ولی او بر عایت حال
او درمانده باشد هر جا که متوجه سازد او را بر امر خیر نیاید و هیچ چیز و منفعت نرساند و کفایت نمیکند بمری

چه نه از مانع الخیر خیر تواند داد و نه احوال که او را گویند تواند دریافت آیا برابر است این شخص گنگ کسی
که میفرماید براستی یعنی با کسی که سخن گوی باشد بر شد تمام و عقل درست بالاکلام که امر میکند بعدل و عمل
صفت جامع جمیع فضایل و مکارم و اوست در نفس خود بر راه راست و سیره درست و در طریق پسندیده
مطلقی که رد آرد و مقصد مقصود رساند پس ابکم چگونه مقابل این کامل باشد پس بتان
باعتبار نسبت مساوات بحضرت قاهر الجابات نباشند و چون کفار قدرت بتان از روزی ستدن استعمال
و وقوع قیامت میکردند آیه آمد و مر خدا راست دانستن نهانهای آسمانها و زمین یعنی او میداند
آنچه شما مخفی دارید و گویند مراد روز قیامت است که علم آن غایب است اهل سموات و الارض را و نیست
امر قیامت یعنی آمدن او بسرعت و سهولت مگر مانند نظر اندافتن چشم از اعلا بسفلی که آنرا در اصطلاح
چشم زدن گویند یعنی آوردن خدا قیامت را بهان نزدیک است از آنکه شما دیده بر هم زنید بلکه آن نزدیکتر است
صبح بصر و خدا است از هاون چشم و بر دشمن و واقع قیامت یک فعل است پس تکلم است و قوع
آن در نصف زمان این حرکت پس بدرستیکه خدا بر همه چیز از ضعف و حشر و نشر توانا است قادر
باحیای خلایق دفعة واحدة چنانکه قادر است باحیای ایشان تدریجا پس از ابتدای وجود ایشان
خبر داد تا از عبد و بر معاد استدلال کنند بقول خود تا و خدا بیرون آورد شما را از شکمهای مادران شما
نمیدانستید هیچ چیز را از جزئیات و دفع مضار از خود و داد برای شما گوش شنوا و چشمهای بینا و دلها
دانا یعنی آلات دانش و ادراک آنها تا جزئیات ایشان را بحواس دریابید پس مقاله کنید
مصنوعات او را و در تدبیر معاش و معاد خود نظر کنید شاید که شاکر گشتید بنعمتها آنکه دیدند
آدمیان برای استدلال بقدرت الهی و نگاه نکردند بسوی مرغان در حالتیکه رام شده‌اند در
پریدن در هوا میان آسمان و زمین نگاه نمیدارد ایشان را در هوا مگر خدا و اگر نه حالت ایشان
مقتضی سقوط ایشان نیست و چیزی از رخت و فوق نیست که نگاه دارنده ایشان باشد بدرستیکه
که در تسخیر طیر برای پریدن یعنی آوردن ایشان بر وجهی که ممکن است پریدن ایشان در هوا بلکه آنکه
نگه دارنده باشد بر خلاف طبع نشانه است گروهی را که گرونده اند پس بیال این تفکر در هوای
معرفت پرواز کن تا خود را بآشیان کرامت رسانی و در آنجا باطمینان جنان نشانی الآن

تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّن بُيُوتِكُمْ سَكَنًا
وَجَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ
وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ وَاللَّهُ
جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ
وَسَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا
عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ
وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ
يُسْتَعْتَبُونَ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا
هُمْ يُنظَرُونَ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ
شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِن دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ
لَكَاذِبُونَ وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ
بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ
وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ
شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ

و خدا اندازی شما از
شتر و گاو و گوسفند خانها
چون خیمه و قبه که بر شتران
میدانند آنها را در سفرها
روز سفر شما و در روز
حضر و از شبهای آن
و پشمهای شتر و موی
پوشش و فرش و مایه تجارت
و خیمه که قرار باشد صرف نفع توان برداشت؟

و پیدا کرد از برای منافع شما از شبهای جاریان یعنی از شبهای شبهای نرم که شتر از آن باشد و مواشی که
باشد رختها از پوشیدنی و گسترنی و برخورداری و مایه تجارت از خرید و فروخت تا هنگامی که
برقرار باشد و از آن نفع توان برداشت که کهنه و دریده نشده باشد وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ
ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ
تَقِيكُم بَأْسَكُمْ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ فَإِن تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا
عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ
وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا وَلَا هُمْ
يُسْتَعْتَبُونَ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا
هُمْ يُنظَرُونَ وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَٰؤُلَاءِ
شُرَكَاؤُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُو مِن دُونِكَ فَأَلْقَوْا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ
لَكَاذِبُونَ وَأَلْقَوْا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُوا يَفْتَرُونَ
الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ الْعَذَابِ
بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ
وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ
شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ

و چون بینند در قیامت آنانکه
عذاب خارج را پس تخفیف داده
نمیشود از ایشان عذاب خارج تا
و نه ایشان را مهلت داده میشود
پس نمیدانند بتان سوی
شاکران حق را یعنی خدا که با کرام
ایشان سزا میدهد بتان شرکا را
در روز که بانید مگر جواب گفتن
پرستش میکردند ما را
الزوجه‌ها آنانکه میفرستند و بیارم ترا
شاهد بر آنکه کرده و در فرستادیم
بر تو قرآن را بیانی کامل هر چیز را
از امور دین و هدایت و رحمت
و بخشایش بهمه و بشارت بهشت

و چون دیدند برای شما بهره‌ها از موصوف
و گاه دارد شما را از ضرر گرما و از
آسیب شما از تیغ و شیوه نیزه

ازگواه بخیلند از اهم پس بعد از اقامت بینات بشهادت او دن و دستوری ندهند مر آنان را که گواه شدند
در عذر خواهی یا در بدی که کرده اند و نه ایشان طلب کرده شوند باستر ضایه که بنده باشد ان
که شما خشنود سازید خدا را بایمان و بعمل که عمل کنید خدا از شما راضی شود و زیرا که آخرت سرای تکلیف
نیست و باد کن چون ببینند در قیامت آنانکه شرک آوردند عذاب دوزخ را پس سبک
نشود از ایشان عذاب دوزخ و نه ایشان مهلت داده شوند زمانی که بعذر بکذرانند
و چون ببینند آنانکه شرک آوردند انبازان و شریکان خود را یعنی بتان را که ایشان را شریک خدا میگفتند
گویند مشرکان ای پروردگار ما اینکه بودیم ایشان را میپرستیدیم غیر از تو
پس القا کنند بتان بسوی همه مشرکان سخنی را یعنی خدا ایشان را گویا کرده اند تا جواب مشرکان را رد
کنند بدرستیکه شما دروغ گویان یعنی شما را نمیپرستید بلکه هوای نفس خود را پرستش میکردید
در بیان بیان نموده که نصاری و یهود چون ملائکه و عیسی عزیر را پرستش میکردند مشرکان
حجت بر ایشان لازم شود و بیفکنند بسوی خدا آن روز صلح را یعنی از در صلح در آیند و منقاد
شوند باو کردن نهند حکم خدا را یا اسلام آورند هیچکدام سود نه دهد و گم کرده و از ایشان یعنی ملائکه
و زایل گردد آنچه بودند که دروغ می بافتند از شفاعت بتان و دستگیری ایشان و نیز از حال
مشرکان در آخرت خبر میدهد آنانکه بکفر دیدند و باز داشتند مردم را از راه خدا یعنی از ایمان و دین
بوحدانیت حضرت سبحان و نبوت پیغمبر آخر زمان بیفزاییم ایشان را عذابی بالای عذاب بسبب آنچه بودند
که میفساد مردمان از ایمان فساد دیگر دند پس بیفزاید برای کفر ایشان لعنت و عذابهای دیگر برای منع ایشان
از ایمان و گفته اند که زیاد تر عذاب آنست که ماران بزرگ فلق باشد هر یک مانند درخت خرما
بلند قد تن آور و عقربان عظیم مقابل چند شتر بر ایشان کارند و ایشان را از آن گزیرند و خواهند
که در میان آتش سوزان پنهان شوند و یاد کن ای محمد روز را که بر انگیزیم در میان هر امتی گواهی
گواهی بگیرد از گفتارات ان از نفسهای ایشان یعنی از پیغمبرانی که از ایشان مبعوث بودند بایشان
و بیاریم ترا گواه بر این گروه یعنی بر امت تا بتکذیب مشرکان و تصدیق پیغمبران گواهی دهی
بتو فرو آزاد حالتیکه بیان کننده روشن است هر چیز را از امور دین بتفصیل یا اجمال به بیان ظاهر
و هدایت و رحمت و بشارتی همه را که آن بگروند و مژده ایست بهشت مر مسلمانان را خاصه

بدرستیکه خدا امر میکند بعدل
و راست در همه چیز و نیکوکاری
در طاعات
و احسان
و بدرستیکه خدا امر میکند بعدل و احسان و ایتاء ذی القربی و ینهی عن الفحشاء والمنکر والبغی یعظکم لعلکم تذکرون ۞ و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم ولا تنقضوا الایمان بعد توکیدها وقد جعلتم الله علیکم کفیلا ان الله یعلم ما تفعلون ۞ ولا تکونوا کالتی نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم ان تکون امة هی اربی

اعمال
و مباشد چون زنی که رشته
نام بر شکافت رشته
خود را بعد از محکم کردن آن تارها تاب باز داده
سکیرید سوگندهای خود را مفسده و خیانت و دغل و مکر در میان شما
کفار
از دیگر

از گروهی دیگر در عدد و مال مستانند جز این نیست هر آینه بیازماید شما را خدا بآن یعنی وفای عهد و هر آینه بیان خواهد کرد برای شما روز قیامت آنچه بودید
در آن اختلاف میکنید
در بعث و جزا ۞
من انبائه انما یبلوکم الله به ولیبینن لکم یوم القیمة ما کنتم فیه تختلفون
بدرستیکه خدا میفرماید بتحقیق راستی در همه چیز خواه در اعتقاد بتوحید و خواه در اخلاق چون جود که متوسط است
میان تبذیر و تقتیر و شجاعت میان جبن و تهور و میفرماید به نیکویی در طاعات بحسب کمیت چون
نطق نوافل و یا بحسب کیفیت چون تفنن اخلاق و محض امتثال و گوید بعدل توحید است و احسان
ادای فرایض و دیگر امر میکند بطاعتی نزدیک و رسیدن باین آنچه آن محتاج باشند این
تخصیص بعد از تعمیم است بجهت مبالغه و ابو جعفر ع فرموده که مراد قرابت رسول است که تعظیم
در آیه کریمه فرموده فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی برای ایشان خمس فرض نموده و نیکان
و نهی میکند شما را از عادت زشت چون زنا و لواطه که قبیح ترین افعال است و از فعلی که انکار آن کنند بعضی
از مباشرت آن و ناپسند و شنیع و مقبح است چون قتل نفس و غصب اموال و از ستمکاری که صفت شیطان است
چون استیلا بر مردم و جبر و کبر بر ایشان بند میدهد خدا شما را بامر و نهی شاید که پند گیرید و باوامر و نواهی
قیام نمائید و از منهیات اجتناب کنید این آیه موعظه ایست جامع جمیع مواعظ و از اخبار که خطبا
روز جمعه در آخر خطبه این آیه را میخوانند مرویست که سبب اسلام اکثم بن صیفی که از اکابر عرب و از حکما
ایشان بود همین آیه شد بجهت جامعیت آن جمیع مکارم اخلاق با وجود قلت الفاظ و کثرت معانی
و فصاحت و بلاغت و ذکر اقوال علما و غیر ایشان در کتب مبسوطه در منهج مذکور است و در تفسیر
آیه اکتفا شد در تقریر بقول صاحب لطایف التفسیر و آن اینست که استقامت ملک بسه چیز
ماء مورد است و اضطراب همه آن بسه چیز منتهی و هر یک نتیجه دارد ثمره عدل ظفر و نصرت
و انتظام عالم است نتیجه احسان مدخل و ثواب اکبری و فایده صله رحم انس و الفت است و نتیجه
فحشاء فساد است در دنیا و ثمره منکر بر انگیختن اعدا است از هر دو پس آیه شریفه مذکوره جامع جمیع
آنست عمل کردن بآن موجب فراغت دنیوی و مثوبت اخروی خواهد شد و وفا کنید بپیمان
خدا چون عهد بستید مراد عهد الست است که ثابت بر ایمان است و یا عهدی که در میان مردمان است
و مشکنید سوگندها را یعنی پیمان خودتان را بعد از آنکه بتاکید و استوار کردید آنها را بسوگند خدا و حال
آنکه گردانیده اید خدا را به پیمانهای خودتان گواه بدرستیکه خدا میداند آنچه میکنید از نقض عهد و سوگند
و شما را بآن جزا خواهد داد و مباشید چون زنی که بشکافت و باز گذاشت ریسمان رشته خود را
بعد از قوت استحکام آن تارهای تاب باز داده را یعنی مانند زنی نباشید که رشته را بعد از تاب باز
و هد بعکس پاره پاره سازد مرویست که در قبیله عربی زنی بود نام او ریطه بحد فراق رسیده
و باین سبب او را حمقا میگفتند و او را کنیزان بود و آن زن از اول روز تا ظهر پشم میریست
و کنیزان را نیز بریشتن امر مینمود و بعد از ظهر میگفت تا آن ریسمانها را تاب میدادند تا خراب میشد
میکردند و همیشه عادت او این بود پس حقتعالی تشبیه میفرماید شکستن عهد را پاره کردن ریسمان

و میفرماید که چنانکه حمقا ریسمان تاب داده خود را پاره میکردند مردم عاقل باید رشته عقل خود را بنکث
نقض پاره نکند پس سرزنش ایشان مینماید در عهد شکنی بقول خود سبحانه و فرا گیرید بعهد و سوگند
خود را مفسده و غدر و خیانت و دغل و مکر در میان خود و اصل و دغل آنچیزیست که در چیزی داخل سازند
و حال آنکه از جنس آن نباشد یعنی در عهد و سوگند خود خیانت بکنید بسبب آنکه باشد گروهی که ایشان زیادتر
از گروه دیگر در عدد و مال یعنی کفار که از مسلمانان بیشتر بودند و مال ایشان بیشتر بود و افزون تر و جهت آن
حیله کرده میخواهید که باز بکفر رجوع کنید و طریق اهل جاهلیت پیش گیرید جز این نیست که خدا
مر آنرا بیاید شما را بمکروه کردن بوفای عهد خدا و بیعت حضرت رسالت تا بر عالمیان ظاهر گردد که کیست
که دست بر مقام بریان وفای عهد زده و کیست آنکه بکثرت و ثروت و مواهب قریش و قلت
و عدم مؤنت و ضعف مؤمنان مغرور شده نقض آن عهد میکند و هر آینه پیدا کند برای شما روز
قیامت آنچه هستید که در آن اختلاف میکنید در بعث و جزا و فیکه پاداش شما بدهد در اعمال
ثواب و عقاب ولو شاء الله لجعلکم امة واحدة ولکن یضل من یشاء
ویهدی من یشاء ولتسئلن عما کنتم تعملون ۞ ولا تتخذوا ایمانکم
دخلا بینکم فتزل قدم بعد ثبوتها وتذوقوا السوء بما صددتم
عن سبیل الله وکم عذاب عظیم ۞ ولا تشتروا بعهد الله ثمنا قلیلا
انما عند الله هو خیر لکم ان کنتم تعلمون ۞ ما عندکم ینفد وما عند
الله باق ولنجزین الذین صبروا اجرهم باحسن ما کانوا یعملون ۞ من
عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه
حیوة طیبة ولنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون ۞ فاذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم ۞ انه لیس له سلطان علی الذین
آمنوا وعلی ربهم یتوکلون ۞ انما سلطانه علی الذین یتولونه والذین
هم به مشرکون ۞ واذا بدلنا آیة مکان آیة والله اعلم بما ینزل قالوا
انما انت مفتر بل اکثرهم لا یعلمون ۞ قل نزله روح القدس من
ربک بالحق لیثبت الذین آمنوا وهدی وبشری للمسلمین ۞ ولقد نعلم
انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی وهذا
لسان عربی مبین ۞ ان الذین لا یؤمنون بآیات الله لا یهدیهم الله ولهم
عذاب الیم ۞ انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله واولئک
هم الکاذبون ۞ من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان
ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم ۞

وداکر خواسته بود خدا هر آینه گردانیده بود
شما را بوجه اجبار و اکراه که گروه
متفق بر اسلام ولکن وقتیکه
و اضلال میکند و کسی را که خواهد
و هدایت میکند کسی را که خواهد
آیات الهی کند و هر آینه پرسیده
میشود در محشر از آنچه بودید
عمل میکردید
پس نلغزد
قدم شما از شارع اسلام بعد از ثابت
و بچشید رنج و اندوه را بواسطه دنیا
در دنیا بسبب آنچه باز داشتید
از راه خدا که آن وفا بعهد است
و مر شما راست در آخرت عذاب
عظیم
بدرستیکه صعفاء اهل اسلام
را راست
میفروشند از اسلام
بر گردند

برای وفای عهد از نصرت و نعمت دنیا و ثواب آخرت او بهتر است از آنچه قریش شما وعده میدهند
اگر میدانید که بدانید آنرا از امام بحق ناطق حضرت صادق ع مرویست که این آیه در ولایت سیدنا
امیر المؤمنین علی ع و بیعت او نازل شده و نیز در ترغیب وفای بعهد میفرماید آنچه نزد شماست
از اموال دنیویه منقضی و فانی گردد و آنچه نزد خداست از خزاین رحمت جاویدانست و هر کس صبر
و هر آینه جزا دهیم آنانرا که صبر کردند بفقر و فاقه و بر مشقت تکالیف و یا بر آزار کفار و شکیبایی
بر وفا بعهد مزد ایشان نیکوترین آنچه بود که از روی خلوص عمل میکردند یعنی مزد
که راجع بهمه بر عادت ایشان من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن فلنحیینه
حیوة طیبة ولنجزینهم اجرهم باحسن ما کانوا یعملون ۞ فاذا قرأت
القرآن فاستعذ بالله من الشیطان الرجیم ۞ انه لیس له سلطان علی الذین
آمنوا وعلی ربهم یتوکلون ۞ انما سلطانه علی الذین یتولونه والذین
هم به مشرکون ۞ واذا بدلنا آیة مکان آیة والله اعلم بما ینزل قالوا
انما انت مفتر بل اکثرهم لا یعلمون ۞ قل نزله روح القدس من
ربک بالحق لیثبت الذین آمنوا وهدی وبشری للمسلمین ۞ ولقد نعلم
انهم یقولون انما یعلمه بشر لسان الذی یلحدون الیه اعجمی وهذا
لسان عربی مبین ۞ ان الذین لا یؤمنون بآیات الله لا یهدیهم الله ولهم
عذاب الیم ۞ انما یفتری الکذب الذین لا یؤمنون بآیات الله واولئک
هم الکاذبون ۞ من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره وقلبه مطمئن بالایمان
ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم ۞

و در دنیا بسبب آنچه بودید
و هر آینه بدهیم
آورانیدیم دنیا
و هر آینه زنده بداریم او را
زندگانی خوش و عیش
آنکه گردانیم
پیدا از شیطان و طعن
سکنید
و هر آینه بدهیم مؤمنان صالح را مزدهای ایشان به بهتر از آنچه بودند میکردند مکرر رحمت آنکه
است و بعد از امر بطاعت بندگان را باستعاذه میفرماید که تا از شر وسوسه شیطان
ایمن گردانید مکر و دسیسه
پس چون بخوانی ای محمد قرآن را پس
یعنی بگو اعوذ بالله من الشیطان الرجیم تا در قرائت از وسوسه او ایمن باشی خطاب بحضرت

ومراد است بدرستیکه نیست مر او را تسلط و غلبه بر آنانکه گرویده اند بخدا و مؤمنان بنا بحق بپروردگار شان
و بر پروردگار خود در فرع وساوس او توکل میکنند جز این نیست که تسلط شیطان بر آنان است که دوست
میدارند و اطاعت او میکنند و آنانکه ایشان بسبب شیطان شرک آورده اند بخدا آورده اند کفار
در وقت نسخ بعضی از احکام که گفتند که محمد تا ران خود استهزا میکند صبا مر و زاب نزا کاری فرموده روز دیگر آن
نهی مر نباید غالب است که او افترا میبندد بخدا و از پیش خود سخن میگوید آیه آمد و چون بدل کنیم آیه نسخ را بجای
آیه منسوخ در لفظ و یا در حکم و خدا داناتر است بآنچه فرو میفرستد از نسخ بجهت حکمت و مصلحت گویند کفار
جز این نیست که تو افترا کننده بخدا و از خود سخن میگوئی نه چنین است که میگویند بلکه بیشتر ایشان نمیدانند
حکمت تشریع را بگمان محمد مر ایشان نزا فرود آورد قرآن را روح القدس پاک است که جبرئیل است از نزد پروردگار
بدرستی در راستی و حق و صواب نه باطل و خطا حاصل که حقتعالی قرآن را بواسطه جبرئیل نازل ساخت بجهت آنکه
ثابت کرداند آنانرا که ایمان آورده اند و اعتقاد ایشان را راسخ سازد که این کلام حق است یعنی چون راسخ شوند
در هدایت و حکمت آن و تذکیر نمایند دل ایشان مطمئن شود و عاقبت ایشان راسخ و بجهت هدایت و بشارت
دادن است مر مسلمانانرا که مسلم آرند کافران آورده اند که کافر مضر مغلام رومی بود که خبر میگفتند و گویند
دو غلام بودند خبر ایشان رومیوسته توریت و انجیل خواندندی چون حضرت رسالت بر ایشان گذشتی ایشان
قرائت ایشان نمودی قریش گفتندی که محمد از این دو غلام کلام مر آموزد و بما میگوید آیه آمد و هر آینه
میدانیم آنانرا که میگویند جز این نیست که او را مر آموزند آدمی یعنی خبر پس حقتعالی در رد قول ایشان میفرماید
زبان کسی که میگرداند گفتار خود را از راست بسوی او یعنی لغت کسی که نسبت قرآن را بوی میدهند عجمی است
یعنی فصاحت ندارد و کلام او فهمیده نمیشود و این قرآن زبان عربی روشن است و مثل ای فصحای عرب
با وجود فصاحت و بلاغت و نهایت مهارت و عربیت از آوردن مثل آن عاجزند پس ای کافران
آنکه مر آورد آن را عجمی شکسته زبان با حضرت طاهر الطلالت ملحصل معنی آنست که آنچه از خبر میشنوند
کلام غیر فصیح است که نه بنیاد او رامی فهمد و نه مثل و قرآن عربیست در نهایت فصاحت و بلاغت که باندک
تاملی مستوران فهمید پس چگونه پیغمبر آنرا از خبر فرا گرفته بدرستیکه آنانکه نمیگروند بآیات کتاب خدا
و تصدیق آن نمیکنند بجهت فرط عناد و جحود راه ننماید خدا ایشان را بنجات که وصول است
بنجات و یا جا بر ایشان را بایمان باز ندارد و مر ایشان راست در آخرت عذابی دردناک بجهت کفر
ایشان بقرآن و نسبت افترا بپیغمبر آخر زمان و حال آنکه اهل افترا خود شانند جز این نیست که مر افترا
دروغ را آنانکه نمیگروند بآیات خدا بجهت فرط عناد و جحود و آنگروه مفتریان ایشانند دروغ گویان
که میگویند آموخته است از بشر آورده اند که قریش بعد از تعرض پیغمبر علیه السلام ایشان با آلهه باطلات ایشان
بایذا و آزار درویشان صحابه که مر خدا بودند چون عمار و بلال و حباب و پدر و مادر عمار مشغول شدند
و ایشان را در رجوع نمودن بکفر اکراها ایذا میکردند و جماعت در راه ایمان ثابت قدم شده بکفای قوم ظالمان

صبر نمودند

صبر نمودند تا بحدی که پدر و مادر عمار را بشکنجه کشیدند و ایشان بشربت شهادت چشیدند و عمار
بجهت مطاوعت و ضعف بدن بحکم ایذا نداشت چون مشرف موت شد باختیار کلمه کفر رضای قوم داد
بگفت این خبر بپیغمبر رسید که عمار کشش کفر را اختیار کرده از دین خود برگشت حضرت فرمود نه چنین
بلکه عمار سرتا پا پر از ایمان و ایمان بگوشت و خون او سرشته دارد عمار گریه کنان نزد حضرت
رسالت آمد و حضرت بدست مبارک اشک چشم او را پاک میکرد و میگفت ترا چه شده اگر باز گرد
کرده کفار ترا باکراه باز گرد باز ایشان بهمان کلمه مقصود دست باز ایشان آیه آمد هر که کافر گردد بخدا
بعد از ایمان و مرتد گردد در معرض غضب ربانی باشد مگر کسی که اکراه کرده شود باشرت بقرآن
و یا بپیغمبر آخر زمان و غیر آن از کلمات کفر و حال آنکه دل و عقیده او آرمیده باشد بایمان و لکن
هر که شرح کرده باشد بکفر سینه خود را یعنی برضا و رغبت نفس کافر شده و بدان اعتقاد کند پس ایشان
است خشم از خدا و مر ایشان راست عذابی بزرگ بجهت گناه بزرگ ایشان که ارتداد است

ذلک بانهم استحبوا الحیوة الدنیا علی الاخرة وان الله لا یهدی القوم الکافرین
اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم وسمعهم وابصارهم واولئک هم الغافلون
لا جرم انهم فی الاخرة هم الخاسرون ثم ان ربک للذین هاجروا من بعد ما فتنوا ثم جاهدوا
وصبروا ان ربک من بعدها لغفور رحیم یوم تاتی کل نفس تجادل عن نفسها وتوفی
کل نفس ما عملت وهم لا یظلمون وضرب الله مثلا قریة کانت امنة مطمئنة
یاتیها رزقها رغدا من کل مکان فکفرت بانعم الله فاذاقها الله لباس الجوع والخوف
بما کانوا یصنعون ولقد جاءهم رسول منهم فکذبوه فاخذهم العذاب وهم ظالمون
فکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا واشکروا نعمت الله ان کنتم ایاه تعبدون
انما حرم علیکم المیتة والدم ولحم الخنزیر وما اهل لغیر الله به فمن اضطر
غیر باغ ولا عاد فان الله غفور رحیم

آنعذاب بسبب آنست که ایشان
دوست داشتند و برگزیدند زندگانی دنیا را بر نعیم عقبی و دیگر بجهت آنست که خدا راه ننماید طریق
جنت و یا بر وجه اجبار و اکراه هدایت نمیکند گروه ناگرویده کافران را یعنی مرتدان را آنگروه آنانند که نهاده
مهر خدا بر دلهای آنها که قبول حق را در نیافتند و بر گوشهای آنها و بر چشمهای ایشان یعنی کفا که بر گوش
بر وجه عناد و انکار نمایند در امر حق نگروند و آنرا نشنیدند و بدیده اعتبار نظر در آن نکردند غفلت
علامتی بر آنها نهاد تا مؤمنان حضرت بیمان بآن علامت نمایان علم بعدم ایمان ایشان پیدا کرده
لعن ایشان کنند و آنگروه ایشانند غافلان و یا جبران که سرمایه عمر خود را ضایع کرده در بازار اعتبار
دنیا بچیزی بدست نیاوردند و غلبه او در روز قیامت خبر بدست آنی و دل از حسرت و ندامت
بخواهند بود و هیچ نکند حقتعالی میفرماید ناچار و حقا که ایشان بی شبهه در آخرت و قیامت ایشانند زیانکاران

پس بدرستیکه آوردیم کار تو مر آنانرا که هجرت کردند بسوی مدینه چون عمار و حباب و صهیب و از آنکه عذاب
کشیده بودند و از کفار آزار تمام دیده پس جهاد کردند و صبر نمودند بجهاد و بر مشقات بدرستیکه پروردگار
تو بعد از جهاد و هجرت و صبر هر آینه آمرزنده است و عفو کننده از ایشان گناهان گذشته را مهربانست
و ایشان را توفیق طاعت دهد در زمان آینده و یا رحمت خود را بر ایشان شامل کند روزی که
هر نفسی یعنی هر انسانی جدال کند از نفس خود یعنی ملامت کند خود را مثلا میگوید که چرا معصیت کردم
و مطیع گوید چرا طاعت بیشتر نکردم و بقول اکثر مفسران هر کس در حلال نفس خود سعی کند و مجادله نماید
و گوید نفسی نفسی و بتمام داده شود هر نفسی را جزای آنچه کرده است و ایشان ستم کرده نشوند در مکافات
و زود خدا یعنی بیان کرد برای کافر فرقت آن مثلی و آن اینست دهی که باشد ایمن از نزول جابران و ستمکاران
و آرمیده و اهل آن آسوده و بآسایش تمام باید بر آن ده روزی اهل آن و وقت ایشان فراوان یعنی فراخ
و بسیار از هر جانب پس کافر شوند اهل آن یعنی کفران نعمت ورزند بنعمتهای خدا و سرکشی کنند پس بچشانید
خدا اهل آن را پوشش گرسنگی و بیم و ترس بسبب آنچه بودند که میکردند از عملهای زشت اهل مکه
که مراد حقتعالی از این مثلها اهل مکه اند که ایمن بودند از قتل و غارت و بر فراهمیت و از آنکه میکردند
همین که بنعمت وجود حضرت رسالت کافر شدند حقتعالی فراخی ایشان را بدل بقحط کرد و خشک سالی
و ارزانی تبدیل مردار میخوردند و خون مر آش میدیدند و مع هذا حقتعالی ترس سلامت را در دل ایشان
افکند بمکه که از ترس اسلام ترک سفر و تردد کردند و بر نفس و مال خود ایمن نبودند و بدرستیکه
آمد ایشان را پیغمبری از ایشان یعنی محمد صلی الله علیه و آله پس تکذیب کردند او را پس فرا گرفت ایشان را عذاب
یعنی قحط و ترس و حال آنکه ایشان ستمکاران بودند بر نفس خود بشرک و تکذیب بعد از آن خطاب
با اهل ایمان کرده فرمود پس بخورید ای مؤمنان از آنچه خدا روزی داده شما را در حالتیکه بی شبهه بود
از پاکی و پاکیزگی و شبهه حرمت در آن نباشد و شکر کنید نعمت خدا را اگر هستید که خدا را
پرستید و فرمان میبرید بعد از آن بیان محرمات میکند بقوله تعالی جز این نیست که خدا حرام کرده
بر شما مردار و خون روان را و گوشت خوک و آنچه از آن نام غیر خدا برده شود و آنچه بانگ و آواز بر داشته شده
باشد در غیر خدا را بآن در وقت ذبح آن یعنی نام بتان گفته باشند پس هر کس مضطر
شود و محتاج گردد بخوردن یکی از محرمات در حالتیکه طالب لذت نباشد و بیرون نیامده باشد
بر امام عادل زمان و نه در گذرنده باشد از حال استرزاق پس بدرستیکه خدا آمرزنده است
کن مضطر را مهربانست برخصت دادن اکل محرمات در وقت ضرار

ولا تقولوا لما تصف السنتکم الکذب هذا حلال وهذا حرام لتفتروا علی الله
الکذب ان الذین یفترون علی الله الکذب لا یفلحون متاع قلیل ولهم عذاب
الیم وعلی الذین هادوا حرمنا ما قصصنا علیک من قبل وما ظلمناهم
ولکن کانوا انفسهم یظلمون

مراد حرمت در سوره بقره و سنانیه باشد

ظلم کردیم ما ایشان را بجرم آن و لیکن بودند که خود ستم کردند بکفر و گناه ناستحق عقوبت شدند
و لیکن کانوا انفسهم یظلمون ثم ان ربک للذین عملوا السوء بجهالة ثم تابوا
من بعد ذلک واصلحوا ان ربک من بعدها لغفور رحیم ان ابراهیم
کان امة قانتا لله حنیفا ولم یک من المشرکین شاکرا لانعمه اجتبیه
وهداه الی صراط مستقیم واتیناه فی الدنیا حسنة وانه فی
الاخرة لمن الصالحین ثم اوحینا الیک ان اتبع ملة ابراهیم حنیفا
وما کان من المشرکین انما جعل السبت علی الذین اختلفوا فیه
وان ربک لیحکم بینهم یوم القیمة فیما کانوا فیه یختلفون

میکنید بزبانهای خود یعنی بجحود و صفت زبان مگوئید دروغ را بدون دلیل که این حلال است و این حرام است
که در شکم بچه و ساشد شبهه چنانکه در سوره مائده گذشت و این حرام است یعنی آنچه حلال است خدا مگوئید
حرام است و آنچه حرام کرده مگوئید حلال است تا بدید بر خدا دروغ را و آنانکه افترا میبندند بر خدا دروغ
رستگاری نیابند از عذاب خدا در دنیا و آخرت آنچه افترا میبندند بخدا تحصیل آن برخورداریست
اندک و ناپایدار که زود منقطع گردد در دنیا و مر ایشان راست عذاب دردناک در آخرت و بر آنانکه
بدین یهودی در آمده اند حرام کردیم آنچه خواندیم بر تو پیش از نزول این سوره یعنی در سوره انعام و هود و نحل
قوله تعالی وعلی الذین هادوا حرمنا کل ذی ظفر و ستم نکردیم ما ایشان را بجرم آن و لیکن ایشان بودند
بواسطه کثرت گناه بر نفسهای خود ستم میکردند تا مستحق عقوبت شدند یعنی بجهت عصیان و کفران
نعم الهی و تحریم هر چه حلال بود و تحلیل آنچه حرام بود بر خود ستم کردند تا مستحق عذاب شدند پس بدرستیکه
پروردگار تو مر آنانرا که گناه کردند بسبب غفلت و نادانی و بعدم تفکر در عاقبت کار پس توبه کردند
و باز گشتند بخدا بعد از آن عمل بد و اصلاح کردند کار خود را بدرستیکه پروردگار تو بعد از توبه هر آینه
آمرزنده است آن گناه را بسبب توبه مهربانست که قبول توبه کند از بنده و بعد از نهی کفار
از تحلیل محرمات و تحریم حلالات امر میکند ایشان را بطریق ابراهیم و میفرماید بدرستیکه
ابراهیم خلیل بود امتی جامع کمالات و فضایلی که یافت نمیشد مجموع آن مگر متفرق در مستحق
بسیار هر خصلت نیک که در امتی باشد مطیع و فرمان بردار مر خدا را حق گرای مایل از دینهای باطل
بدین حق و نبود از مشرکان آنانکه زعم قریش است چه اعتقاد ایشان آن بود که ایشان در ملت
ابراهیم اند شکر کننده بود نعمتهای خدا را بر گزید او را خدا به نبوت و راه نمود او را در دعوت
بسوی راه راست که توحید است و دادیم او را در دنیا نیکویی که ذکر جمیل است و یا محبت او را در
دلهای خلایق انداخت که همه او را دوست دارند و بر دوستی کنند تا آنکه خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله

انس او کرده اند و بدرستیکه ابراهیم در آن سرای آخرت از جمله شایستگانست در درجات عالیات
و در بالا مرتبه و شرف روضات پس چون ستودیم تو را آنکه پیروی کن در توحید و تبرا از شرک کیش
ابراهیم را در حالتیکه مایل بود از جمله کیشها بدین اسلام که طریق حقست و نبود ابراهیم از جمله مشرکان آنزمان
این تعریض کفار قریش است که میگفتند ما در کیش پدر خودیم آورده اند که حقتعالی امر کرد موسی را
که روز جمعه از مهمات دینوی دست کشیده و بر کیش حق بایستد چون فرمان حضرت سبحان بر ایشان رسید
اندک از ایشان قبول آن نمودند و بسیاری سرکشیدند در میان ایشان اختلاف افتاد و همی گفتند
روز شنبه را فنا کنیم چه حقتعالی در آن روز از آفرینش خلق عالم فارغ شد و قومی فرستند که یکشنبه
اولیست که در آن روز ابتدای آفرینش شده حقتعالی بجهت تأدیب تا فرمانی و مخالفت
ایشان تعظیم شنبه بر ایشان فرض کرد چنانکه فرمود جز این نیست که گردانیده شد تعظیم
شنبه و نوشته نگشته و مفروض شده بر آنانکه اختلاف کردند در آن و تعظیم سبت آن بود
که در آن نسبت کنند و بهیچ وجه بهم خویش مشغول نشوند و این تکلیف شاق بود بر ایشان مروی است
که موسی یکی را دید که در روز شنبه شاخ بریده بکاید میبرد و بفرمود تا گردنش را زدند و زن او را در حرص
افکندند که فرمان مردار خوار خواره بیمدار جهل و بی حیائی و امعاء و احشاء او را میخوردند و در سنگه
شنبه برای عبادت

ادْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم
بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

بعد از آن پیغمبر خود را بحقوت حق مبعوث میفرماید یعنی بخوان ای محمد خلق را براه پروردگار خود که اسلام است بدلیلی
که حق را ثابت کند و شبهه را باطل سازد و بموعظه و پند نیکو و سخنان نافع اول برای دعوت خواص
است که طالب حقایق اند و دوم برای دعوت عوام و مجادله و مباحثه کن با ایشان بطریقی که نیکوترین
مجادله باشد یعنی برفق و خوشخویی و ملایمت چه این انفع است در تسکین آتش عناد بدرستیکه پروردگار
تو اوست داناتر بکسی که او گمراه شده باشد از راه حق که سلامت است و اوست داناتر براه یافتگان
یعنی مجتهد تر است بتبلیغ احکام اما نه حصول هدایت و ضلالت و جزا دادن بلکه خدا عالمست کسی را
که او گمراه شد و کسی را که او هدایت یافت و جزای ایشان خواهد داد آورده اند که مشرکان در جنگ
احد بسیاری از مسلمانان کشتند و مثله کردند یعنی شکم و بینی ایشان را شکافتند مسلمانان گفتند
که اگر خدا ما را بر ایشان مسلط سازد بدتر از آن کنیم که در عرب کسی کرده باشد و در آن روز شکم حمزه
بن عبد المطلب را شکافتند و هند دختر عتبه جگر او را بدندان خود اندک چند تا بخورد و در دهن آن
ملعونه سنگ شد بعد از آن پیغمبر از زبان ماهی خواهد دند و فرمود خدا حمزه را زنده گرداند در قیامت که بعضی
از اعضای او را در آتش دوزخ سوزاند زیرا که حمزه از اهل بهشت است و هند از اهل دوزخ خدا نگاه داشت

که خون حمزه با حشای هند رفته بعضو او مخلوط شود

وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّابِرِينَ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوا وَّالَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ

بعد از آن حضرت رسالت فرمود که اگر خدا مرا نصرت دهد بهفتاد
کس بر خون حمزه مثله کنم و شکم ایشان درم آید و اگر عقوبت کنید با دشمن کسی را که شما عقوبت
کرده بشد پس عقوبت کنید مانند آن عقوبتی که کرده شده اید یعنی اگر یکی از شما را مثله کنند
شما هم در مقابل یکی را مثله کنید نه زیاده و اگر صبر کنید و از عقوبت ایشان درگذرید هر آینه آن صبر
بهتر است صابران را از انتقام و صبر کن بآنچه در روز احد بتو رسید و نیست صبر تو مگر بتوفیق و تیسیر
خدا و اندوهناک مباش بر اعراض کافران از تو و باستطراب ایشان مشکر تو و مباش در تنگی از
آنچه مکر میکنند از بدی بدرستیکه خدا با بصیرت و یاری با آنهاست که پرهیزکرده اند از شرک
و معصیت و با کسانیکه ایشان نیکوکارانند

سورة بني اسرائيل الاسرى مكية

مائة واحدى عشر آية

من بجح الآيات من طلب الائمة من كتبها وحملها في خرقة خضراء
وجعلها في بيت مظلم بالليل اصابت ولم يخطئ ابدا من كتب از حضرت رسالت روایت کرده
هر کس سوره بنی اسرائیل را بخواند و بشنود نزد خود بنویسد و نگاه دارد و بر مادر کرده و حقتعالی در بهشت او را قصرهای
مزین دهد و قنطار هزار و هفت اوقیه بهشت هر اوقیه او بهتر از دنیا و ما فیها و از صادق علیه السلام روایت
که هر کس شب جمعه این سوره را بخواند بنده را با آل محمد را به بیند و از یاران او باشد قسم بالله

سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى
الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ وَآتَيْنَا
مُوسَى الْكِتَابَ وَجَعَلْنَاهُ هُدًى لِّبَنِي إِسْرَائِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُوا مِن
دُونِي وَكِيلًا ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا
وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ
وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا
لَّنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا
ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُم بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ
أَكْثَرَ نَفِيرًا

بعد از آن پیغمبر را بمعراج بردند و آن در شبی بعضی در زمانی اندک از ساعات لیل از مسجد حرام
که محیط است بحرم کعبه و نزد آن سرای خانه تا مکه حرم آن همه مسجد است بسوی مسجد اقصی که در زمین
از روی عدد و نفر

و اگر عقوبت کنید در عوض عقوبت پس عقوبت کنید بمانند آنچه عقوبت کرده شدید
و اگر صبر کردید از عقوبت
و صبر کن بآنچه در جنگ احد
بتو رسید با معیت
صبر و تمکین تخذا اندوه
مخور بایشان در تعریض
ایشان یعنی کافران از تو
و مباش از تنگی از آنچه
مکر میکنند بدرستیکه خدا
نصرت با آنانست که پرهیز
کاری کردند و گناه نکردند

بخوان ای محمد مردم را خلق را
بر دین پروردگار خود که حکمت
و بدلیل حق را ثابت کند
و به پند نیکو و سخنان نافع
دعوت نما بحکمت دعوت خواص
است و حکم برای دعوت عوام

پاک و منزه است آن خدائی که بنده خود را شبی از مسجد حرام بمسجد اقصی که در زمین شام است
که گرد او را برکت داده ایم تا بنمایانیم بر او از آیات خود که او شنوا و بینا است
و دادیم بموسی کتاب را و گردانیدیم آن را هدایت و راهنمائی برای بنی اسرائیل که
مگیرید بجز من وکیلی را ای ذریه کسانی که برداشتیم با نوح در کشتی
بدرستیکه او بود بنده شکرگزار و او را مدح
و قضا کردیم بسوی بنی اسرائیل در کتاب که البته فساد کنید در زمین شام دو بار
و البته بلند شوید بلندی بزرگ
پس چون آمد وعده اول از آن دو بار فرستادیم بر شما بندگانی را که ما را
صاحبان زور و قوت اند و بسیار سخت کوشند پس در میان خانه ها در آمدند
و بانجام وعده واقع شونده

از آنکه بیت المقدس کوه ورای آن مسجدی دیگر نیست آن مسجدی که برکت دادیم بر اطراف آن را که زمین شام است
که مهبط وحی و انبیا ساختیم و هم برکت در دنیا است در آن از کثرت میوه ها و آثار و انهار و فراخی معیشت پس
از چهار هزار انبیا آن بیت مبعوث شدند تا بنمایم او را از دلایل قدرت خود که در اندک زمانی از مکه تا بیت المقدس
و بیت المقدس را مشاهده نمود و انبیا را دید و وقوف بر مقامات ایشان کرد و عجایب
و غرایب آسمان که بعضی از آن در این سوره بمجزات مطور خواهد شد تفصیل و بیان و اطلاع یافت اگر خطا
بر آسمان که معراج در سال دوازدهم از نبوت بود بقول اشهر و در شب بیست و هفتم شهر رجب و رفتن
آنحضرت از مکه به بیت المقدس بنقل قرآن و بفرموده حضرت سبحان ثابت شده مگر آن کافران
و وصول آن باسمانها و مراتب قرب حضرت رب الارباب باحادیث صحیحه مشهور بمتواتر و از رسیدن
و ثابت گشته مگر آن ضال و متبع در دین مبین است و باجماع امامیه رضوان الله علیهم بقول اکثر جمهور
عروج آنحضرت بجسد و روح بوده و در بیداری و هشیاری بدرستیکه خدا اولست ستوده کفار کفار را
و مکذب معراج و جز آنرا و بینا و دانا باحوال مؤمنان در تصدیق آن و نوزده آیات است روایت کرده اند که در شب معراج
حضرت رسالت در خانه من بود چون نماز خفتن گذاردم من خفتم و آن پادشاه مجازات در خانه که نشستم تا آنکه بخواب
مرا بیدار کرده فرمود ای ام هانی خواب میکنی عجب شب کسی بر خواستم که کاغذ بامداد بودم حضرت فرمود بدانکه قریش
جبرئیل نزد من آمده گفت برخیز غسل کن و وضو را مجدد ساز من جان کردم و در رود بحی آنست که فرمود
آب کوثر را با آب زمزم ممزوج کردند غسل نمودم و وضو ساختم و از منزل بیرون آمدم فرشته را دیدم استاده
عنان بهمی در دست و آن اسب از دواب بزرگتر و از خر کوچکتر بود و رویش چون روی آدمی و چشمانش
چون زهره و مریخ و دمش چون دم شیر و پشتش چون پشت اسب دست و پایش چون دست پای شتر
چون سم گاو و سینه اش از یاقوت سرخ و زینی از زین مار بیشتر بر او نهاده و بر او نشست چون طاوس
آن اسب را بیش می کشید و گفت بنشین بشتاب که روز حشر بر و نشینی راضی شد نشستم ساعتی بجام
میرفت ساعتی می پرید و ساعتی بدست راست تا به بیت المقدس رسیدم حقتعالی ارواح جمیع انبیا را
از عهد آدم تا روزگار عیسی در مسجد بیت المقدس جمع کرده بود پس جبرئیل مرا پیش داشت تا بیت را
امامت کردم و دو رکعت نماز گذاردم پس جبرئیل دست مرا گرفت نزد آن سنگ برد که با بیت معراج
بر آنست و آن صخره بیت المقدس است بالای آن بآسمان پیوسته است بکیا نه آن از یاقوت سرخ
از زمرد ملک الموت چون قبض روح کند از آن معراج بر آید محلی که میت را چشم باز مانده و بجز
یا لا اله الا الله الحی القیوم از آن معراج بآسمان دنیا برد آنجا فرشتی دیدم موی کردن او سبز
و بدن او سفید که از آن نیکوتر سبزی و سفیدی ندیده بودم پاهای او در هفتم زمین سر او در زیر عرش
چون شب باخر رسید با مهار خود را کشید و بهم زند و خدا را تسبیح گوید بگوید سبحان الله الملک القدوس
المتعال لا اله الا الله الحی القیوم از آنجا بگذشتم و بفرشته رسیدم نیمه او از آتش و نیمه او از برف

نه آتش برف را میگداخت و نه برف آتش را فرو مینشاند ندا از آنجا گذشته فرشته دیدم در سر نشسته و ورقی
در کنار با بیست نام و چهل در جبین جبرئیل گفت این ملک الموت است مرا دید و رسم بخشیت بکیا آورده گفت
الحمد لله که هنوز آثار در امت قومی پیغمبر گفتم الله الله المنان بالنعم پرسیدم ارواح چیست ذکر ایشان برای چیست
گفت لوح آب است که مرغ آنها که قبض کرده ام در لوح دیگر گفتم چگونه قبض ارواح اهل زمین کنی که در جای
خود نشسته گفت دست من همه جا رسد و دنیا نزد من چون خوانست در پیش نهاده پس او را وداع کردم فرشته
گریه منظر دیدم ترش روی جبرئیل گفت ملک دوزخ است او را وقت خلقت نخندیده و هرگز خشمگین
زیاده نشود سلام کردم اکرام کرد گفت چند است دوزخ را می نالد گفت از وقت خلقت دوزخ تا قیامت
خود هم تا قف گفت بعضی از دوزخ را بمن بنما گوشه برگشود آتش سیاه دیدم و دودی بغایت تیره که آنکافی
از آن پرسید هول تمام در دلم نشست نزدیک بود که روح از بدن من مفارقت کند پس آنجا بالا رفتم فرشته
دیدم که عدد آنها جز خدا نداند و در میان آنها فرشته دیدم هزار هزار سر و دست در هر سری هزار هزار روی
و در هر رویا هزار هزار دهن و در هر دهنی هزار هزار زبان و بهر زبانی هزار لغت تسبیح خدا میکرد خطاب آمد
که هر بنده مؤمن از امت تو که در عقب هر فریضه توبه بگوید سبحان الله کلما سبح الله شیء و کما
یحب الله ان یسبح و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الحمد لله کلما حمد الله
شیء و کما یحب الله ان یحمد و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و لا اله الا الله
کلما هلل الله شیء و کما یحب الله ان یهلل و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله و الله
اکبر کلما کبر الله شیء و کما یحب الله ان یکبر و کما هو اهله و کما ینبغی لکرم وجهه و عز جلاله له
ثواب این تسبیح زیاده از آن ذکر شده که آن فرشته گوید تا قیامت پس بنیا ملاقات کردم و از آنجا
بآسمانها رفتم و بسدرة المنتهی رسیدم از زیر آن درخت چهار چشمه جاری میشد آب کوثر و انهار
چون شاخ بزرگ آن نگاه کردم دیدم که سدره المنتهی است نوری از انوار الهی در آن میدرخشید که وصف
در نیاید و او را هزار هزار شاخ گرد و در هر شاخی هزار هزار کوچک و در هر یکی هزار هزار فرشته و در آنجا
جبرئیل با ستاد و در آنجا پیش رو که مقام من از آنجا پیش نیست پس مرا بفرشته حجاب الذهب سپرد
و خود بیرون حجاب ایستاد و گفت اگر سر موی پیش روم بسوزم پس آن فرشته مرا بفرشته حجاب الفضه
رسانید آن فرشته بفرشته دیگر همچنین تا مرا از هفتاد حجاب گذرانید هر حجابی هر چه بالا تا حجاب زیر
سالها راه پس بحجاب رفرف رسیدیم که نور او بر نور آفتاب غلبه میکرد چشم در آن زیر شود و آنجا
براق از رفتن ماند مرا بر رفرف سوار کرده بعرش رسانید چون عرش را دیدم هر چه پیش از زمین
بودم در چشم حقیر گشت حقتعالی مرا بسدره عرش رسانید هزار نوبت از حضرت عزت خطاب نوازش شنیدم
که نزدیک تر آی در هر نوبت مرا از زمین خطاب ترقی دیگر دست داد تا قدم بسر رسانید فتدلی
و تجلیات فاصل فکان قاب قوسین او ادنی در آمده استماع فاوحی الی عبده ما اوحی کردم

پس از عرش نظر کردم بگمید و زبانم برسید بطور که دانقه خیلی شیرینی نچشیده بودم حقتعالی مرا از احوال اولین
و آخرین خبار فرمود و زبان من بکث و تاز رغبت و عظمت گفتم التحیات لله والصلوات
الطیبات الطاهرات حقتعالی فرمود السلام علیک ایها النبی و رحمة الله و برکاته
من گفتم السلام علینا و علی عباد الله الصالحین بعد از آن گفتم آمن الرسول بما انزل
الیه من ربه نه مانند ایمان آوردن یهود و نصاری و ترسایان که گرویدند بعضی و کافر بعضی
شدند خطاب آمد که مؤمنان چه گفتند گفتم آنکه سمعنا و اطعنا خطاب رسید بخواه هر
خواهی گفتم ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطأنا فرمود آمرزیدم ترا امانت ترا از خطا و نسیان
و از آنچه ایشان ترا باکراه بامری دارند گفتم ربنا لا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین من قبلنا
هدایا بار گران برما منه چنانکه پیش از ما نهادی فرمود این کرامت بتو دادم و ترکردم گفتم ربنا ولا
تحملنا ما لا طاقة لنا فرمود این را نیز بامت تو کرامت کردم عفو کردم و اعف عنا من الخسف
واغفر لنا من القذف از بدگوی و ارحمنا من المخزیات مولانا فانصرنا علی القوم الکافرین
فرمود این نیز ترا است و امت ترا است عرض کردم بار خدایا کرامتها به پیغمبران پیش فرستی کردی مرا هم
خلیل موسی را کلیم آدم را پاکان بلند سلیمان را ملک احمد را دود از نور و قلب و دل را روشن و پر نور
بار خدایا مرا چه عطا فرمودی فرمود ترا حبیب کردم چنانکه ابراهیم را خلیل و ترا سخن از هر چیز بیش گفتم چنانکه
با موسی از هر باب و ترا دادم سوره بقره و ام الکتاب چنانکه داود را زبور و آن از کنجهای عرش است
و بعد از تو بهیچ نفرستم و برتر و بهتر عالم را مسجد کردم و شفیعت برات و حلال نودم و بجای توریت
مثانی و بجای انجیل سورها و رویت آیت بتو دادم و شرح صدر تو کردم و امتان ترا بر امتان هم کردم
پس از نهاد رقص کن و برآنها شکر کن و بعد از آن بیست رکعت فرمود و نفی فرمود مرا از آنکه با یکوم بعد از آن
پنجاه رکعت نماز فرض فرمود و صبح شفاعت کردم تا هفده رکعت مقرر شد و قبول نمودم و پنج چیز بیش عطا فرمود
و پنج نیکو مرا جوامع الکلام و علی را جوامع العلم مرا نبی علی را وصی مرا اکرم علی را سلسبیل مرا وحی علی را الهام
داد و شبی که مرا بآسمان بردند و مرا در آسمان گذاشتند و جمیع حجابها برداشتند تا نظر بعیان میکردم و خط
نظر بمن و در آمالی شیخ طوسی نقل کرده از ابن عباس که آنحضرت فرمود که چون بمقام قاب قوسین رسیدم
اول سخنی که خدا بمن گفت این بود الحمد لله بیان نمی نظر کردم همه حجابها و در های آسمان گشوده بود علما
و دیدم سر بر سجده منکر است و سخن مرا شنید پس گفت یا رسول الله حقتعالی بتو میفرماید گفتم
خطاب کرد که علی را وصی و وزیر و خلیفه تو کرده اند تو دانی و او را علم کن که سخن ترا میشنود و فرزند بر کار
خود علی را نداکردم و اجتمع ملوک رسیدند علی در خانه من بود و من منکر است و سخن مرا میشنید پس
من گفت یا رسول الله من قبول امر الهی کردم و فرمان برداری او نمودم پس حقتعالی بملاء اعلا امر
کرد تا همه بعلی سلام کردند و امیر المؤمنین جواب ایشان را باز گفت و من همه فرشتگان را دیدم

که مگر ایشان را میدانند و بهایت و الاحیطی و بهیچ کروهی از فرشتگان نگذشتم که مرا تهنیت کرده نگفتند
الحمد لله الحمد لله آنکه ترا بخلق فرستاد و که فرشتگان را سرور و خوشحالی تمام است با اینکه این هم
ترا حقتعالی خلیفه تو کردانید و عالمان عرش را دیدم که همه سر بر زمین انداخته منکر است بهیچ شکل
گفتم سبب چیست که همه بزمین مینگرند جواب داد که از خدا اذن طلبیده اند که بروی علی نظر کنند
اکنون همه متوجه علی اند و چون از آسمان آمدم بزمین در صدد آن شدم که قصه معراج و آنچه دیده
بودم بعلی بگویم او بمن سبقت نموده آنچه دیده و شنیده بودم مرا خبر داد دانستم که هیچ جا قدم نهاده
ام مگر که حقتعالی آنرا بعلی نموده و واقف ساخته بعد از آن ابن عباس گفت که من عرض کردم یا رسول
الله مرا وصیتی فرما تا دستگیری من کند در دنیا و آخرت و سبب فزونی رستگاری من گردد فرمود
علیک بحب علی بن ابی طالب ع ۱۲ پس آگاه باش که مرا بحق خلق فرستاده که آتش دوزخ غضبناک
است بر دشمن علی بن ابی طالب ع ۱۲ و بکسی که قائل شود که خدا را فرزند است و اگر بفرض محال همه
ملائکه صفیرین و انبیاء مرسلین بدشمنی علی جمع شوند حقتعالی همه را بآتش دوزخ عذاب نماید گفتم
یا رسول الله کسی باشد که علی را دشمن دارد فرمود بلی قومی هستند که گمان برند که از امت منند و حال
آنکه ایشان رافضیند در اسلام نیستند و بیان ابی عباس که نشانه ایشان در دشمنی علی آنست که غیر
او را بر تو فضیلت دهند و آگاه باش که حقتعالی هیچ پیغمبر را گرامی تر از من نیافریده و هیچ وصی را گرامی تر
از علی خلق نکرده پس مخالفت کن هر کرا که علی را مخالفت کند و با او دوستی و یاری نمایان عاصی
خواهی که بخدا ملاقات کنی و از تو خشنود باشد بطریقه علی سلوک کن که نگذشتی علی کفر است بخدا
و از ابن عباس مرویست که با مداد آن شب ۲۷ پیغمبر را بمعراج بردند آنحضرت دلتنگ نشسته بود بجهت
آنکه کسی از او باور نکند که یک شب همه آسمانها را سیر کرده و بزیارت وحی و خبر مطلع شده در اثنای
ابو جهل ملعون بیامد و در پهلوی آن سرکوب قادر بچون بنشست و بطریق استهزا گفت بیا آنچه از خدا
تبارک بتو رسیده آنحضرت فرمود مرا دوش بهیت المقدس بردند گفت در یک شب رسیدی
فرمود بلی ابو جهل لعین گفت آنچه بمن میگویی بقوم بگو حضرت ندا کرد یا معشر بنی کعب بن لوی جمع شدند
و گفتند چه میگویی آنچه از تو شنیدیم فرمود که بدانید مرا بیت المقدس بردند و باز آوردند آنها از آن متعجب
شدند یکی دست بر دست میزد و یکی صفیر زدن آغاز نمود و جمعی مستضعفان که اظهار ایمان و کفر
پنهان میداشتند بالکلیه برگشتند و گفتند که این دروغ صریح است ابو جهل گفت الحمد لله اگر راست
میگویی نشانی آنرا بگو فرمود که من شروع کردم از علامات راه بیت المقدس گفتن و نزدیک شد
که بعضی از علامات آن بر من مشتبه شود خدای تعالی مثال آنرا بر من تصور میکرد من آن را میدیدم
و بقوم میگفتم باخود میگفتند که همه علامات آنرا راست میگوید پس گفتند که از خبر کاروان ما
که بجانب شام متوجه شده اند خبر داری بگو فرمود منزل ایشان را در رود حاذ هشتم شتری گم کرده بودند

و طلب آن میکشتند و در میان ایشان قدری آب بود و من نشسته بودم طلبیدم ایشان قدح آب
دادند آب خوردم قدح تهی شد باز ایشان دادم چون باز کردند بپرسید گفتند این علامت دیگر است
و بعد از آن فرمود که فلان و فلان بشتر نشسته بودند شتر ایشان از هر رسید و فلان بیفتاد و دستش
بشکست ایشان گفتند این هم آیت دیگر است باز گفتند و صف کاروان کنی که بچه صفت اند
من یک یک را وصف میکردم چون اوصاف بعضی مشتبه میشد حقتعالی در برابر مثل کرده هر چه
میدیدم میگفتم که ایشان چند اند و عدد شتران ایشان چند و اکنون بجزیره رسیده اند و در
پیش کاروان شتریست خاکستر رنگ و بره دو قراره نهاده اند چون آفتاب طالع میشود کاروانیان
میرسند از پس این کوه پس نظر بودند که آفتاب برآید کاروانیان نیامدند گفتم آنکه
که کاروان برسید و شتر خاکستر رنگ در پیش است پس چون از کاروان علامتی که آن سفید و قرمز تا
فرموده بود مشاهده کردند گفتند والله ما مانند این ندیده ایم و نشنیده و این سحر روشن است
که ما هر دو این فن است لعنهم الله از غایت بیحیائی که داشتند معجزه را سحر پنداشتند حقتعالی اول فرمود
که من محمد را بمسجد اقصی بردم و گفت که با آسمان بردم چه اگر اول باو گفتمی که با آسمان بردم تعجب بیشتر
بیشتر شده در تکذیب بالغتر میشد تکرر کردندی پس اول در این سوره گفت و را بمسجد اقصی بردم
چون آیات و علامات مذکوره بجز بر آن کردند حقتعالی بیان حدیث معراج و را برایشان بر
را در سوره النجم بیان فرمود بقوله دنی فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی و باقی روایات
و اخبار معراجیه بطریق مبسوط در کتب مبسوطه است و در منهج بنده کرد بعد از آن میفرماید که ما هیچ اکه
محمد را بمعراج بردیم و آیات و معجزات بر او نمودیم تا موجب هدایت خلایق شد موسی را بر آیت
بینه تکریم ساختیم و دادیم موسی را کتاب توریه و کردانیدیم کتاب را بموسی راه را نمایند و هدایت کنند
از برای بنی اسرائیل بن فرزندان یعقوب که فرا گیرید بغیر از من وکیلی و خدایی که کار خود را باو گذارید
فرزندان آنکسی که حمل کردیم او را با نوح در کشتی مراد سام است که جد ابراهیم است و ابراهیم جد نبی
اسرائیل هم همه از نسل یعقوبند که بنیه ابراهیم است یعنی نجات از طوفان که بعد بر شما از زمانه
داشتیم یاد کنید و شکرگذاری آن نمایید بدرستیکه نوح عبد بود بنده شکرکننده مرویست که
آنحضرت در همه حال در خوردن و آشامیدن و جامه پوشیدن و نشستن و برخواستن تکفر الحمد لله
از این جهت حقتعالی او را شکور فرمود و اعلام و پیغام نمودیم به بنی اسرائیل در کتاب توریه
بیان کردیم که هر آینه فساد خواهید کرد در زمین شام دو بار اول نقل کرده اند یحیی دوم بقصد
هلاک عیسی و هر آینه سرکشی خواهید کرد سرکشی بزرگ از طاعت الطاف منع پس چون بیاید
وعده عقوبت افساد اول از آن دو فساد میفرستیم بوجه تخلیه بر شما بندگانی را مراد بخت نصر
النصر و لشکر او بودند مرا را صاحبان کارزار سخت را پس تجسس کنند و در آیند میان خانه‌های شما

برای

برای قتل و غارت و هر طبقه کبار شما را بکشند و صغار شما را اسیر کنند و توریه را میسوزانند
و مسجد را خراب کنند مراد آنست که ما ایشان را بوجه اجبار و قهر منع نمیکنیم چه این منافی تکلیف
است بلکه تخلیه ایشان کنیم و باختیار خودشان بگذاریم و بجهت این بنا مسلط شوند
و بشد این وعده وعده کرده شده یعنی علم ما تعلق گرفته باینکه این مقدمه واقع شود پس باز
کردانیم برای شما حضرت و غلبه را بر ایشان و آن چنین بود که بهمن بن اسفندیار پادشاهی را از بعد
گشتاسب بن لهراسب گرفته بود حقتعالی در دل او افکند که شفقت و رزیده بنی اسرائیل و بر آن
ایشان رأفت برده دانیال بر ایشان پادشاه شده بر اتباع بخت النصر مسلط شدند و مدد
کنیم شما را باموال و پسرها و کردانیم شما را بیشتر از روی عدد و نفیر عدد و نفر شما را زیاده کردانیم
که شما از فرقه دوم تا بحد شده تواند با خصما مقاومت کردن إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ
لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ
وَلِيَدْخُلُوا الْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا مَا عَلَوْا تَتْبِيرًا
عَسَى رَبُّكُمْ أَنْ يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ حَصِيرًا
إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ
الصَّالِحَاتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا
ثواب بزرگ بدست خواهد رسید و اگر بدی کنید پس وبال آن مر نفسهای شما راست در مدارک از سدیا
امیر المؤمنین علی ع نقل کرده که هرگز من بکسی نیکویی نکرده ام و بدی بکسی نرسانیده ام پس این
آیه بر خواند که هر چه بکسی کند بخود کند پس چون باید وعده عقاب نوبت دیگر که نوبت قدم است بعد
فساد دوم و میان این دو فساد دویست و ده سال بود حقتعالی فرمود که چون وعده عقوبت ثانیه
در رسد برانگیزیم بوجه تخلیه طیطوس بن رومی و قوم او را تا آن فرستادن و برانگیختن بد سازند
روهای شما را یعنی آثار غم و الم بشره شما پیدا شود و تا داخل شوند به بیت المقدس چنانکه
داخل شدند او را اول بار قوم بخت النصر و تباه کرده اند و هلاک کنند آنچه غالب شوند بر آن
هلاک کرده اند شاید که پروردگار شما بعد از عقوبت دوم که رحم کند شما را اگر توبه کنید
و باز شما منعم سازد و اگر عود کنید نوبت دیگر بنا فرمانی عود خواهیم کرد بعقوبت بنا بر آنچه
ستم بعقوبت ایشان و عود کردن ایشان نوبت دیگر آن بود که تکذیب حضرت مالک کردند حقتعالی
عود کرد بر ایشان بانکه آنحضرت را بر ایشان مسلط کردانید و آنحضرت بنی قریظه را قتل کرد و بنی نضیر
را از فدک و نمان آواره کرد و جزیه بر بوابه آنها نهاد و این عقوبت دنیوی ایشان بود و کرد و بنیمی دوزخ
برای کافران جای حبس و بیفراش و بساط بدرستیکه این قرآن هدایت میکند بطریقه اسلام آنرا

راست و درست تر است از سایر طایفها و ملتها و نیکوترین مذهبهاست و بشارت میدهد قرآن مؤمنان را
آنانکه میکنند کارها خوب را بسته بدرستیکه مر ایشانراست مزد بزرگ که بهشت نعیم است و ان
الذين لا يؤمنون بالآخرة اعتدنا لهم عذابا اليما ويدع الانسان
بالشر دعاءه بالخير وكان الانسان عجولا وجعلنا الليل والنهار
اية فمحونا اية الليل وجعلنا اية النهار مبصرة لتبتغوا فضلا
من ربكم ولتعلموا عدد السنين والحساب وكل شيء فصلناه
تفصيلا وكل انسان الزمناه طائره في عنقه ونخرج له
يوم القيمة كتابا يلقاه منشورا اقرأ كتابك كفى بنفسك اليوم
عليك حسيبا من اهتدى فانما يهتدي لنفسه ومن ضل فانما
يضل عليها ولا تزر وازرة وزر اخرى وما كنا معذبين حتى
نبعث رسولا
و بشارت میدهد بجانب دوستان مؤمنان را بانکه نیکو میکنند برای آخرت
آماده کرده ایم برای ایشان عذابی دردناک یعنی آتش دوزخ پس دوستان را دو بشارت میدهد یکی
ثواب ایشان که جنت نعیم است و دیگری حفاظت کردن اعدای ایشان که عذاب الیم و دعا میکند
و میخواند آدمی خدا را در وقت غضب و دل تنگی بدی بر نفس و اهل و مال خود مانند دعا کردن در خیر
خدا را بنیکویی مراد نضر بن حارث است که عذاب را بدعا از خدا میخواست و هست آدمی بسیار شتاب
کننده در دعا بصبر و تأمل از بدی عاقبت آن و یا تعجیل دارد در انقلاب حال بحالی که تحمل صبر
دارد نه در جهد و نه بکرباستیاست و نه برما پس در بیان حکمت باهره و قدرت قاهره خود میفرماید
و گردانیدیم شب و روز را دو علامت که دلالت میکند تعاقب یکدیگر بقدرت حکیم مطلق
پس محو کردیم آیت شب را یعنی ظلمت و را محو ساختیم شعاع آفتاب و گردانیدیم آیت روز را روشن
که هر چیز را توان دید تا طلب کنید در روشنی آن افزونی در معیشت از پروردگار خود
و تا بدانید لذا اختلاف حرکات شمس و قمر شما سالها و آجال و رسم اعمال و هر چیز را که بیان
محتاجید در امر دنیا و عقبی تفصیل دادیم و بیان کردیم و هویدا ساختیم آنرا بیان کردنی تمام و آن
آنجمله محو کردن آیت شب و روز است که اگر چنین نبودی شب و روز از یکدیگر امتیاز نیافتندی و حاجت
ندانستی که تا کار کنند و روزه دار معلوم نگردی که کی افطار باید و وزن عده دار انقضای عده
خود ندانستی و قرض دار انقضاء اجل آن ندانستی و کسی که انتی که بهر زمان زمان استراحت است
و بهر وقت طلب معیشت او پس حق تعالی برای رفاهیت بندگان شب و روز را آفریده و گردانیده
یکدیگر

یکدیگر میتازند بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید و هر آدمی را خواه مؤمن و خواه کافر لازم کردیم و ایم عمل
او را در گردن او یعنی عمل بنده لازم اوست و از وجود انیشود چنانکه طوق لازم گردنست تا آنکه
که حساب را کرده شود و گویند طایر کتابیست که روز قیامت بر آن و طیر کتاب بدست آدمی دو بند
و معنی نه عنقه اینست که عهده او در گردن اوست و بیرون میآوریم برای هر آدمی در روز قیامت
نوشته که صحیفه اعمال اوست بلند آن کتاب را که ده و در تبیان آورده که چون آدمی در
قید حیات باشد اعمال را در آن کتاب ثبت میکنند و چون بسکرات موت افتد او را بهم بچسبند
و چون مبعوث شود باز کشاده بدست او دهند و گویند بخوان نامه اعمال نوشته خود را و در آن روز
همه مردم خوانند و بیاد شوند خطاب بهر کس رسد که نامه خود را بخوان پس بس نفس تو
امروز بتو حساب کننده یعنی خودت بین که چه کرده مستحق باداشی در حدیث آمده حاسبوا
قبل ان تحاسبوا یعنی امروز دنیا دفتر اعمال خویش و بیش نه بین که از یک بد چگونه چون هست
در دست هست و تیر مرادت در شست بسیار آت توبه کن و بحسنات افزا و بقدر ادراک خود کن
و چشم از هوا و هوس بپوش که فردا در تمامی فیافی عالم نیستی مجالی نیافی و حال زمان هیچ خواهی خود
و در کشف الاسرار آورده که بدی مخور اگفت امروز هر چه خلق را گویند دشنامی و هر عملی که محبت
شام بمیکو آن سپر وقت شام عشقت تمام کرد در خود را بهد بزرگوار خود فرو خواند روز دیگر باز در
خواست سپر زنهار خواست که هر چه بیخ خواهم شم و لیکن از این تکلیف ثبت برگشم که طاقت آن ندارم
که بر فرمایش بکار آرم هدیه گفت من ترا دیدی تا کار بیدار نمود تا هشیار شده از حساب پروردگار غافل
حساب کرده را باید و طاقت ندارد پس حساب همه عمر با حقش چگونه بیاد آری کسی که هدایت یافته
هر که راه باید و راه راست رود پس جز این نیست که راه یابد برای نفس خود یعنی راه یافتن او را
نجات خواهد داد پس و هر کس گمراه شود پس جز این نیست که گمراه میشود بر نفس خود که آن
او را هلاک خواهد نمود پس و بر ندارد هیچ بار بردارنده بار گناه گناه دیگری را مؤاخذه
که ولید مغیره کافران را میگفت که ثابت میکنید مرگ نامان شما را بر میدارم پس حق تعالی میفرماید
هر نفس بار گناه خود را بر خواهد داشت نه بار دیگری را و نیستیم ما عذاب کننده تو مر عذاب استیصال
تا وقتیکه بر انگیزانیم و نفرستیم فرستاده و رسول بر ایشان تا ایشان را براه راست خواند و حجت بر ایشان
لازم کرد و معنی مراد آنست که حضرت رب الارباب عذاب نکند هیچکس را نه در دنیا و نه در عقبی مگر
بعد از بعثت رسول اگر اتمام حجت از جهت عقل شد که آن ایمانست و نخواهد بود
عذاب شرک آن عقل و ایمان اگر چه بعثت رسول نفرماید و اذا اردنا ان نهلك
قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها فحق عليها القول فدمرناها تدميرا
وكم اهلكنا من القرون من بعد نوح وكفى بربك بذنوب عباده
و چون هلاک کردیم اراده هلاک کردیم در سال ۱۰ از هجرت بعد از اهل عاد و ثمود و قوم نوح چون عاد و ثمود و قوم نوح
بگناهان بندگان کافی اگاه بذنوب ایشان

بروجه مصلحت آنها را و آنها را بقدر حکمت یعنی هیچکدام را محروم نگردانیم از بخشش پروردگار تو
و نیست عطای پروردگار تو منع کرده و باز داشته شده از مؤمن و کافر در دنیا و از مؤمن خاصه
در عقبی بنگر بدیده بصیرت که از روی مصلحت چگونه افزونی دادیم بعضی را در دنیا و بعضی
دیگر از ایشان در روزی که بعضی در فراخی اند و بعضی در تنگی و با بعضی در صحت اند و بعضی در
مرض و با تفضیل دادیم بعضی را که جویای عقبی اند بتوفیق و لطف بر بعضی که طالب دنیا اند
بر وجه تخلیه و هر آینه سرای آخرت بزرگتر است از روی درجها و مرتبها و بزرگتر است بر وجه تفاوت
یعنی تفاوت در آخرت بیشتر است زیرا که تفاوت بهشت بدرجات است و از درجه بدرجه تر
از زمین تا آسمانست و تفاوت دوزخ بدرکات پس از درکه بدرکه تر از آسمان تا زمین است
مگردان و فرا مگیر ای بنده با خدای بحق خدای دیگر را در الوهیت و عبادت پس بنشین در دوزخ
جاودان نکوهیده یعنی نکوهش شده و بهمه بدیها متصف گشته و واگذاشته شده و محروم از رحمت نیکوها
و قضى ربك الا تعبدوا الا اياه وبالوالدين احسانا اما يبلغن عندك
الكبر احدهما او كلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا
كريما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما كما
ربياني صغيرا ربكم اعلم بما في نفوسكم ان تكونوا صالحين
فانه كان للاوابين غفورا
و حکم کرد پروردگار تو الا بعبادت او و بانکه نیکو کنید بپدر و مادر نیکو کردنی و قدم احسان والدین
بعبادت خود بجهت مبالغه است در کمال احسان باشد از جهت آنکه پدر و مادر سبب تربیت اند
و وجود تربیت اولاد را اگر البته برسد نزد تو به پیری و کبر یکی از پدر و مادر یا هر دو یعنی چنان
زنده مانند که پیر شوند و محتاج بخدمت تو شوند پس مگو مر ایشان را هیچ کلمه اف که آزار کند
که از چیزی به تنگ آید و یا بر دگران آید یعنی از ایشان به تنگ میا و خدمت ایشان را کن
مشار و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت مده و بگو مر ایشان را سخن نیکو از
روی ادب و حکمت یعنی ایشان را بنام خوان بلکه بگوای پدر و مادر من سعدی بیت گفتند
سخن آنست که با ایشان سخن گویند که بنده عاجز کند کار با خواجه خشمناک درشت
سخن گوید و فرود آر برای پدر و مادر بال تواضع و تذلل خود را یعنی با ایشان تکبر و ناز مکن بلکه
ملایمت و فروتنی کن از فرط بخشش تو بر ایشان برای آنکه تو در روز محتاج ایشان بودی در بدایت
و حالا ایشان بتو محتاج اند در خدمت و بگوای پروردگار رحمت کن و ترحم فرما بر آنها هر
و عجب ایشان را چنانکه پرورده اند ایشان مرا در خوردی و گوید که یعنی بر ایشان رحمت کن که ما
بعبادت خود بجهت مبالغه است در کمال احسان باشد از جهت آنکه پدر و مادر سبب تربیت اند
و وجود تربیت اولاد را اگر البته برسد نزد تو به پیری و کبر یکی از پدر و مادر یا هر دو یعنی چنان
زنده مانند که پیر شوند و محتاج بخدمت تو شوند پس مگو مر ایشان را هیچ کلمه اف که آزار کند
که از چیزی به تنگ آید و یا بر دگران آید یعنی از ایشان به تنگ میا و خدمت ایشان را کن
مشار و بانگ بر ایشان مزن و سخن ایشان را جواب درشت مده و بگو مر ایشان را سخن نیکو از
روی ادب و حکمت یعنی ایشان را بنام خوان بلکه بگوای پدر و مادر من سعدی بیت گفتند
سخن آنست که با ایشان سخن گویند که بنده عاجز کند کار با خواجه خشمناک درشت
سخن گوید و فرود آر برای پدر و مادر بال تواضع و تذلل خود را یعنی با ایشان تکبر و ناز مکن بلکه
ملایمت و فروتنی کن از فرط بخشش تو بر ایشان برای آنکه تو در روز محتاج ایشان بودی در بدایت
و حالا ایشان بتو محتاج اند در خدمت و بگوای پروردگار رحمت کن و ترحم فرما بر آنها هر
و عجب ایشان را چنانکه پرورده اند ایشان مرا در خوردی و گوید که یعنی بر ایشان رحمت کن که ما

مراد نضر بن حارث
عذاب بجای عذاب
میخورد است

بعضی خواهیم بعضی را تعجیل میکنیم در آن دنیا آنچه خواهیم از اهل او کسی
خبیرا بصیرا من كان يريد العاجلة عجلنا له فيها ما نشاء لمن
نريد ثم جعلنا له جهنم يصليها مذموما مدحورا ومن اراد
الآخرة وسعى لها سعيها وهو مؤمن فاولئك كان
سعيهم مشكورا كلا نمد هؤلاء وهؤلاء من عطاء ربك
وما كان عطاء ربك محظورا انظر كيف فضلنا بعضهم على
بعض وللآخرة اكبر درجات واكبر تفضيلا لا تجعل مع الله
الها آخر فتقعد مذموما مخذولا
و چون خواهیم که هلاک کردنیم اهل دیهی
را بعد از قیام حجت و ارسال رسل بر ایشان بفرمایم منعمان و سرکش آن شهر را بعبادت و فرمان
برداری بزبان رسول که مبعوث شده بر ایشان و تخصیص منعمان و رؤسا بذکر بجهت آنست که منعمان
تابع ایشانند پس ایشان را امر میکنیم بایمان و بفرمان برداری سپس بزبان پس ایشان از حق
آن رسول بیرون روند و سرکشی کنند در آن شهر پس واجب شود بر اهل آن ده حکم یعنی کلمه عذاب
که سبقت گرفته است در حکم ازلی یعنی مستوجب عقوبت شوند پس از بیخ و بنیاد برکنیم آنرا و آنچه
را خراب کنیم و اهل آن را هلاک نمایم هلاک کردنی و از بنیاد بر کندنی و بسیار هلاک کردیم
از اهل قرنها بعد از قوم نوح چون عاد و ثمود و امثال ایشان و قرن صد و بیست سال است و یا هزار
و یا چهار و یا سی سال و بس است پروردگار تو بگناهان بندگان خود داناو آگاه که ذنوب پنهان ایشان
داند و بیناست که خطیئات آشکارای ایشان را بیند و بر وفق آن همه را عذاب کند آورده اند
که منافقان بدایمان در غزوات با مؤمنان در ظاهر موافقت میکردند و بیرون میرفتند و غرض
ایشان از آن حصول غنیمت بود نه خلوص مجاهدت و مصادقت حقتعالی فرمود هر که بشتابد
از روی حسرت همت که بخواهد نعمت و لذت باشتاب دنیا را تعجیل میکنیم برای او در دنیا یعنی
تعجیل میدهیم مال و منال و متاع دنیا را آنچه خواهیم از آن برای آنکسی که خواهیم از طالبان دنیا
پس آماده میکنیم برای او دوزخ را در آخرت در آید بدوزخ در حالتیکه نکوهیده است رانده
شده از رحمت خدا و هر که خواهد آخرت را یعنی بهشت و بشتابد بآن و کوشش کند
یعنی با عمال نیکو در طلب بهشت آنچه سزاوار آن باشد که آن عمل کردنست با امر و با نیاز استادن از روی اخلاص
و مناهی در دنیا و حال آنکه آن سعی کننده مؤمن باشد یا با صحیح فالی از شایبه شک و ریب
قبول عمل فرع ایمان صحیح است پس آنگروه که طالب آخرت اند و ایمان و سایر عمل صحیح
هست شتافتن ایشان مقبول و پسندیده نزد خدا یعنی مثاب و مشکور از جانب خدا اعطای
ثواب است بطاعت هر یکی را از این دو گروه که طالبان دنیا و جویندگان عقبی اند مدد کنیم

بروجه

بعضی خواهیم بعضی را تعجیل میکنیم در آن دنیا آنچه خواهیم از اهل او کسی

رحمت ایشان بشد بر تو در تربیت و شفقت وارث د وازابی عبدالله ع مرویست که اگر حقتعالی چیزی
کمتر از کلمهٔ اف میدانست در عقوق والدین آن را نهی میکرد پس کمترین عقوق والدین با یکلمه است و در
حدیث صحیح آمده که عاق والدین هرعمل کنند هرگز بهشت نرسد و نیز از ابی عبدالله ع مرویست
که باید پر نگرید هر چشم خود را از نظر بپدر و مادر بنگرد برحمت و مهربانی و آواز خود را بلند تر از
بالای آواز ایشان و دستها بایشان نگستری و مقدم ناشتری بر ایشان در رفتن و از حضرت
رسالت ص مرویست که هر کس در وقت پیری پدر و مادر خود تفقد احوال ایشان نکند بهشت نرود
و در حدیث قدسی آمده که ای عاق والدین هرچه خواهی کن که ترا نیامرزم وای نیکوکننده در حق
پدر و مادر هرچه خواهی کنی که من ترا بیامرزم و در خبر است که مردی نزد حضرت رسالت آمده گفت
یا رسول الله مرا علمی آموز که برحمت خدا نزدیکتر شوم فرمود پدر و مادر داری عرض کرد بلی فرمود
بایشان نیکو کن که نیکویی در حق ایشان نزدیکترست برحمت خدا از زهد چیز پروردگارا
دانا ترست بانچه در نفسهای شماست از برّ والدین و از عقوق ایشان اگر باشید نیکوکنندگان
بوالدین پس بدرستیکه خدا هست مر آنانرا که نیکوکنند کانرا از عقوق والدین و رجوع کنندگانرا
بحضرت او بمانه در جمیع اوامر آمرزنده تقصیرات توبه کننده تقصیراتی که قبل از توبه از و صادر شده
و بروایت صحیحه مراد از اوابین کسانند که میان نماز مغرب و عشا نماز گذارند و بعد از امر بر احسان
حال پدر و مادر و نهی از عقوق ایشان ترهیب بندگان میکند بدادن مستحقان بحقوق ایشان

وَآتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا إِنَّ
الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُورًا وَإِمَّا
تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاءَ رَحْمَةٍ مِنْ رَبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُلْ لَهُمْ قَوْلًا مَيْسُورًا
وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا
مَحْسُورًا إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ
خَبِيرًا بَصِيرًا وبده صاحب قرابت را آنچه حق اوست مراد اقارب پیغمبر و حق ایشان
اعطای خمس است بر ایشان و از رصادق ع مرویست که مراد درین آیه ما هستیم که اهل بیت رسولیم
در خبر است که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت فدک را بحضرت فاطمه ع بخشید و در
خبر است که آن سرور در تحت تصرف او بود و منافع آن را صرف فرزندان خود میکرد و چون آنحضرت
از دار دنیا رحلت نمود آنرا از حضرت فاطمه ع گرفتند و قیلی که از علمای اهل سنت است در
تفسیر خود آورده که مراد از ذی القربی درین آیه اهل بیغمبر ند پس خلاصه معنی آنست که خمس
مالهای خود را باولاد پیغمبر دهید و بدر و پیش بیچاره را و راه گذران را که در غربت چیزی ندارند باشد

که امید میدار در آنکه پروردگار
وقربایش ترا دهی

قوابش ترا و نیز ثعلبی در تفسیر خود از زهال ابن عمر نقل کرده که امام زین العابدین را رخمی رسیدم
فرمود مولانا آن ما راست که اهل بیت ایم گفتم حقتعالی میفرماید وللمساکین فرمود مساکین
و مسکینها را الله و داد حمس بدیته و اولاد پیغمبر که ناشیانند شرط است برانکه قادر نباشند بر قوت
سال خواه یتیم باشند و خواه ابن سبیل چنانکه در کتب فقه مسطور است و بعد از ارباب ایمان حقوق بقربای
میفرماید و اسراف مکنید یعنی بر اکنده مسازید مال خود را بر اکنده ساختن که غیر مشروع باشد و رضای
خدا در آن نباشد از مجاهد نقلست که اگر مقابل کوه احد زر در راه خدا صرف کنند اسراف
نباشد و اگر جوی در باطل صرف کنند اسراف باشد بدرستیکه اسراف کنندگان مال در معاصی
هستند برادران دیوان یعنی امثال ایشانند در شرارت و اتلاف مال در معاصی مروی که کفار
عرب اعاظم مال خود را بر یاخرج میکردند و برای یکنفر مهمان شتران بسیار میکشتند نامزم
ستایش ایشان را کنند حقتعالی ایشان را نکوهش کرده که در تضییع اموال همانند دیوانند و همت
دیو سرکش بعصیان پروردگار خود را بسیار بعثت او و ناسپاس باید کسی فرمان شیطان نزد
در خبر است که بلال و صهیب حباب و بعضی دیگر از فقرای صحابه بعض اوقات از حضرت رسالت
چیز طلب میکردند که حاضر نداشت آنحضرت از غایت شرم و آزرم متوجه جانب دیگر میشدی
و اندیشه کردی که آنچه را از جانب و جای دیگر بایشان رساند آنچه آید و اگر اعراض میکنی از حاجات
صحابه برای انتظار روزی و رحمت از پروردگار خود امید داری که آنرا بتو رساند بایشان دهی
پس بگو مرایشان را گفتار نرم و نیکو یعنی ایشان را وعاکن بفراخ روزی بعد از نزول این آیه هر وقت که از
حضرت رسالت چیزی میطلبیدند که حاضر نبود آنحضرت فرمودی حقتعالی روزی دهد ما را و شما را
پس بیان تشبیه عادت برای صرف و بخل و مسازدست خود را بسته در گردن تا و نیکه بر سبط
آن تو ناتوانی این کنایه از امساک است و تنگ دست خود را همه گشاده ساختن عبارت از اسراف است
یعنی اسراف مکن که بر نشینی ملامت شده نزد خدا و نزد بندگان درمانده و محتاج مفهوم مرویست
که زن مسلمه با زن یهودیه نذر بسته بودند که حضرت محمد ص و آله از حضرت موسی ع استخراج کنند بجهة
امتحان زن مسلمه دختر خود را بمیش آنکس و رو نهاد و عرض کرد که یا رسول الله مادرم پیر من شمارا
میطلبد که در برسالت حضرت بجهة آمده پیر من بیرون کرده بوی داد خود بر نشست بلال
مؤذن آن روز نماز فرو گفت یاران منتظر خروج آنحضرت بودند بسبب بر هنگی بیرون نمیتوانست بیاید
آیه مذکوره نازل شد حقتعالی آنحضرت را باعتدال صفت سخاوت امر فرمود و از تبذیر منع فرمود
بدرستیکه پروردگار توگشاده میکرداند روزی را برای هر که میخواهد و تنگ میکرداند بر هر که اراده نماید بسط
و قبض او سبحانه محض حکمت است و کسی را زهره اعتراض باو سبحانه نباشد بدرستیکه او بشد بر بندگان
خود دانا و بینا پس میداند مصالح ایشان را آنچه بر ایشان مخفیست وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ

تا بنگرید ره باید و بنفرود ایشان را بکمر نفرت در سید نزد خدا

خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا وَلَا تَقْرَبُوا
الزِّنَىٰ إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ
إِلَّا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلَا يُسْرِفْ فِي
الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا و مکشید فرزندان خود را از ترس درویشی گویند آیه در حق اهل
جاهلیت است که دختران را زنده در گور میکردند بجهت آنکه نباید انفاق و جهاز ایشان قادر باشند
ملامت زده مردم باشند حقتعالی ایشان را از آن نهی کرده و فرمود ما روزی میدهیم ایشان را و شما را
پس غم روزی ایشان را مخورید بدرستیکه کشتن ایشان باشد گناهی بزرگ و نزدیک مشوید
بزنا و بر امور آن مگردید بدرستیکه زنا هست خطا زشت و بسیار قبیح و بدست از جهت راه بد
موجب قطع انسابست و سبب فتنه و نزاع و قطع صله رحم و قطع حقوق آبا بر اولاد را میل مویدی مرویست
که حضرت رسالت فرمود که در زنا شش خصلت زشت است سه در دنیا و سه در عقبی اما سه که در دنیاست
آبروی را ببرد و روزی را قطع کند و اجل را نزدیک کرداند و آن سه که در آخرت است حقتعالی را
خشمناک باشد و در حساب تنگ گیرد و او را بآتش دوزخ آرد و مکشید نفس را که حرام کرده
خدا قتل او را و آنها که اهل ایمان باشند و ذمی و معاهد را نیز بد کشت مگر بحکم شرعی که قصاص است
یا ارتداد یا زنا بشرط احصان و هر که کشته شود در حالتیکه ستم رسیده باشد یعنی مستوجب کشتن نباشد
پس بدرستیکه گردانیدیم یعنی در شرع مقرر کردیم وارث آن مقتول را تسلط و قوت بر اخذ بعضی
قتل که آن قصاص است در قتل و اخذ دیت اگر خطا باشد پس نباید که اسراف کند ولی خون و از
اندازه بیرون رود در کشتن یا بکشد مرویست که در جاهلیت چون کسی کشته شدی وارث
مقتول قاتل را بکشتی و قصد قبیله قاتل را نیز کردی حقتعالی باین آیه نهی فرمود که باید ولی مقتول قاتل را
بکشد پس بدرستیکه ولی چون حمایت یافته کرده شده در قصاص بموت قاتل کان شرع او را
وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ
الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولًا وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ
ذَٰلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ
وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَٰئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ
مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الْأَرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولًا كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ
سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا ذَٰلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَلَا تَجْعَلْ
مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ فَتُلْقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ
وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَٰذَا
الْقُرْآنِ

در بیان شش خصلت زشت در زنا

اولاد ذاین خلاف آنچیز نیست که عقول ناقصه شما بر آنست و عادت شما بر آن جاریست بخدا چگونه روا باشد
بدرستیکه شما میگوئید سخنی بزرگ که نسبت اولادست باو کاذبه و نفس حق و نا زا تقصیر داده مجهول بخود
مکروه را با و نسبت میدهید و بدرستیکه گردانیدیم ایشان گردیم در چند جا از این قرآن بیکر تا فهم
براوت خود را از زنج فرزند تا پند پذیرند و راه یابند و نمی افزاید ایشان را تکرار این سخن مگر رمیدن
و نفرت کردن و از حق دور شدن قل لو کان معه آلهة کما یقولون اذا لابتغوا
الی ذی العرش سبیلا سبحانه و تعالی عما یقولون علوا کبیرا
تسبح له السموات السبع والارض و من فیهن و ان من شیء الا یسبح بحمده
ولکن لا تفقهون تسبیحهم انه کان حلیما غفورا
مشرکان شفرماید بگو ای محمد اگر بودی با خدای حق خدایان دیگر چنانکه میگوئید مشرکان میگوید و مخصوص باشد
بنی چنانکه مشرکان نمیگویند آنگاه آن خدایان طلب کردندی و جستندی بسوی خداوند عرش ملک
ملک راهی بدرجه او چنانکه ملوک در روی زمین میکنند حقتعالی در گوش ایشان میفرماید که اگر آنها که
شریک قرار میدهید بودندی خدا و یا شریک خدای با یست نفرت نمیکردند و عجز الله خود دفع
نمایند پاکست خدا و برتر از آنچه ایشان میگویند برتر و بزرگتر بود و عظیم بنی تا عدد دارد
تا عدد چه او سبحانه در اعلی مراتب وجود است تسبیح میکنند و پاکیزه یاد میکنند خدا را هفت آسمان
و زمین و هر که در ایشانست از ملائکه و جن و انس و حیوانات هیچ چیز از مخلوقات مگر که تسبیح میکند خدا را
تسبیحی مقترن بحمد او بنی تنزیه میکنند او را از صفات نقصان و ستایش میکنند او را بصفات کمال و یکی
ثنای مشرکان در نمی یابید تسبیح ایشان را چه شما بنظر صحیح و عقل کامل نمیتوانید فهم تسبیح ایشان نمایید
بدرستیکه حق خداوند بردبار تحمل بعقوبت شما کند بجهت علم آنکه زنده شوند در ضایع او آمرزنده مرا زانرا که تامل
در مصنوعات حضرت رب الارباب کرده بصانع عالم و آدم و وحدانیت او اعتراف نمایند سلی میدهد
که جمیع مکونات باختلاف لغات تسبیح الهی مینمایند و لکن نشنود آنرا اولاد مکر عالم ربانی و خلیفه زمانه
صوت آنرا و مراد از تسبیح ایشان کیفیت دلالت ایشانست بر وجود صانع با چون و تقدیر و علم و قدرت
او جلت قدرته آورده اند که حضرت رسالت صلعم وارد که شب نزدیک خانه کعبه نشستی و تلاوت قرآن میکردی
بعضی از راهای مشرکان مسنگ با حضرت انداختندی و قصد ایذا و آزار آنحضرت کردندی حقتعالی شر ایشان را
از آنحضرت کفایت کرده جسم شریف آنحضرت را از چشم بد نظر ایشان پوشیده آیت فرستاد و اذا
قرأت القرآن جعلنا بینک و بین الذین لا یؤمنون بالآخرة حجابا مستورا
و جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا و اذا ذکرت ربک فی
القرآن وحده ولوا علی ادبارهم نفورا نحن اعلم بما یستمعون به اذ
یستمعون الیک و اذ هم نجوی اذ یقول الظالمون ان تتبعون الا رجلا
وقتیکه کوشیدند بسوی حق و انکار ایشان کلام مجید را کردند و مجوز

کرده که عقلش زایل شده باشد

انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا یستطیعون سبیلا وقالوا
ءاذا کنا عظاما و رفاتا ءانا لمبعوثون خلقا جدیدا قل کونوا حجارة او حدیدا
او خلقا مما یکبر فی صدورکم فسیقولون من یعیدنا قل الذی فطرکم اول مرة
فسینغضون الیک رؤسهم و یقولون متی هو قل عسی ان یکون قریبا
یوم یدعوکم فتستجیبون بحمده و تظنون ان لبثتم الا قلیلا
قرآنرا میگردانیم بنی پیدا میکنیم بیان تو و انکار میکردند با سرای پرده پوشیده از حق تا مانع نباشد و آواز
ترا نشنوند و گردانیم بر دلهای ایشان پوششها بنی کفار بجهت عناد و لجاج تا تامل نکنند در آیات باهره و حجت
ظاهره پس کو یا بر دلهای ایشان پوششهاست که مانع است از آنکه دریابند قرآن را و نهاده ایم در گوشهای ایشان
گرانی تا استماع قرآن نمیکنند و یا علامتی بر گوشها و دلهای ایشان نهاده ایم تا ملائکه آن عالم شوند
ایشان از فرط عناد تدبر در آیات نکنند و آنرا بسمع قبول نشنوند و بجهت آن ایشان را لعن نکنند چون
ذکر کنی با پیغمبر پروردگار خود را در قرآن تنها بود آنرا که ایشان بر گردند گان از بر پشتهای خود بنی باز پس روند
در حالتیکه نفرت کنندگان باشند از شنیدن تو و توحید چه قصد ایشان آن بود که آلهه باطله آنها را تا
خود یاد کنی ما دانا تریم بآنچه میشنوند قرآنرا بسبب آنچه که بحیرت است مراد آنست که قرآنرا بر لباس استهزا
و طعن کردن در قرآن میشنوند و فکر کرش میدارند بسوی تو و فکر ایشان را رد کنند گانند بنی تنها
بیکدیگر میگویند که کلام وی سحر است و شعر یا دکن ایجد چون گفتند سیاه کاران مشرکان مجاب تر اگر آنست
نیکنید مگر مردی سحر کرده شده را بنی کسی که با و سحر کرده باشند شده بین بگو نزد
برای تو مثلها بنی مختلفه بنی و صف میکنند ترا بجنون و ساحر و شاعر و کاهن پس گمراه شدند از طریق حق
در جمیع این اشکال پس نتوانند یافت راهی بطعن تو مگر بهتان صریح بعد از آن در بیان ذکر انکار ایشان بنی تعجب
در بعث و گفتند کافران آیا آنگاه که بشویم بعد از مرگ بمرور زمان استخوانها و تلهای خرد شده ریزه
ریزه آیا ما برانگیخته خواهیم شد خلقی تازه و نو بگو ای محمد در جواب ایشان نه الامر اگر باشید در دل خود
سنگ یا آهن و یا آفریده از آنچیز که بزرگست از روح در سینهای شما مانند آسمان و کوه و امثال آن
یا هر چه قبول حیات از او بعید است بنی اگر نه حقتعالی شما را بمیرانید و باز زنده میکرد اندر زیر که و قتیکه علاقه
گرفت قدرت تا مر حضرت عزت بجمله ممکنات و پرکار ایشان پس تعلق قدرت او بمرگ نیز نشود
گردانیدن استخوانهای پوسیده شما که موصوف بحیات بوده بطریق اولی خواهد شد پس زود
باشد که گویند بوجه انکار گفت که باز آورد ما را بنی زنده میسازد پس از مرگ بگو در جواب ایشان که
باز آورد و زنده میسازد شما را آنکسی که بار فرید شما را اول بار که خاک بودید پس آنکس که تواند خاک را
جان دهد در بدایت هم تواند خاک را زنده سازد در نهایت چه این آسان تر از اول است پس زود باشد

فطالما نام حجاب آنکه میرود نکنند مورد

که بجنبانند بجانب تو سرهای خود را چنانکه کسی در تعجب سر خود را می جنباند و گویند که کی خواهد بود این عشق و شوق
بگو ای محمد شاید که بعث و نشر نزدیک باشد چه هر چه لا محاله آینده است آنرا نزدیک توان گفت و بعث
البتة خواهد شد روزی که میخواند شما را خدا برای محاسبه یا اسرافیل در نفخه ثانیه شما را آواز دهد پس شما
اجابت کنید خدا را یا اسرافیل را حالتیکه قایل باشید بستایش حق تا بکمال قدرت او مانند چنانکه در
آمده که خلایق از قبور برخیزند خاک از سر ایشان نافض نشود گویند سبحانک اللهم و بحمدک و گاه
برند آن هنگام که در نزدیک گردند بکر زبان اندک و قل لعبادی یقولوا التی هی احسن ان
الشیطان ینزغ بینهم ان الشیطان کان للانسان عدوا مبینا ربکم اعلم بکم
ان یشأ یرحمکم او ان یشأ یعذبکم و ما ارسلناک علیهم وکیلا و ربک اعلم
بمن فی السموات والارض ولقد فضلنا بعض النبیین علی بعض و آتینا داود
زبورا قل ادعوا الذین زعمتم من دونه فلا یملکون کشف الضر عنکم
ولا تحویلا اولئک الذین یدعون یبتغون الی ربهم الوسیلة ایهم اقرب
و یرجون رحمته و یخافون عذابه ان عذاب ربک کان محذورا و ان من
قریة الا نحن مهلکوها قبل یوم القیمة او معذبوها عذابا شدیدا کان ذلک فی
الکتاب مسطورا و ما منعنا ان نرسل بالآیات الا ان کذب بها الاولون و
آتینا ثمود الناقة مبصرة فظلموا بها و ما نرسل بالآیات الا تخویفا
و بگو مرید گان مرا بنی بگو بندگان خدا که بگو بندگان خدا بگو از آن پیغمبر و بگو تربیت کرده شده
آورده اند که مشرکان بپیوسته در ایذاء اصحاب یقول و فعل میکشیدند مؤمنان صورت حال را بحضرت
ارادت نمودند بجدال و قتال ایشان دستور نداد فرمود که حقتعالی مرا بمحاربه ایشان نفرموده این آیت
آمد که مؤمنان را امر کن باحسن اقوال بنی در مقابل جفای کفار درشتی منما مد بلکه ایشان را بگو مد خدا شما را
براه راست دارد بدرستیکه شیطان دشمنی افکند میان آدمیان پس از دشمنی کردن باز آی که دشمنی
موجب ستیزه و عناد گردد و آنحضرت باز دادن فدا دشمن و بدرستیکه شیطان هر آمیزد
آشکارا هر کس صلاح او جز هلاک آنکس نکوشد پروردگار شما داناتر است بحال شما اگر خواهد
رحم کند بشما و اگر خواهد عذاب نماید شما را بآزار و ایذاء کفار باینوجه که تعلق ایشان کند شما را آزار کنند
و این موجب اذیت شما باشد و نفرستادیم ترا ای محمد بر ایشان نگهبان که کافر از کفر نگهداری و یا جبرا
ایشان را باسلام آری و داری پس واجد نخواهی شد بکفار و کردار ایشان و تعبیر است بتسلیت
اصحاب حضرت صلعم با قوال و افعال حسنه امر کن و با کفار مدارا کنی و پروردگار تو داناتر است بآنکسی که در
آسمان و زمین است بنی احوال ایشان را داند و مصلحت ایشان را فرو نگذارد و در آوار کفه که قریش

استعاد

استعاد میکردند که چرا نیم ابوطالب پیغمبر شد و بر چه و کرسته چند تا بعث او کنند حقتعالی این آیت فرستاد
که ما دانا تریم باهل آسمان و زمین و هر کرا خواهیم بنبوت دهیم و بتحقیق که افزونی دادیم بعضی پیغمبران را
بر بعضی چنانکه ابراهیم را بخلت و موسی را بمکالمت و محمد را بمحبت و خاتمیت و علوم رسالت و شفاعت
و معراج و دادیم داود را زبور پس شرافت آنحضرت بآن کتاب بزرگست نه بیاوش ها ظاهری و ظهور نبوت
که زبور صد و پنجاه سوره است که در او احکام حلال و حرام و حدود و فرائض نیست بلکه در ثنای الهی موعظه
و نصیحت و صفت بعد با حضرت رسالت و ستایش و نیایش اوست آورده اند که چون قریش بقصد تعجیز
شدند حقتعالی بحجت الزام ایشان این آیه معجزه ان فرستاده فرمود بگو ای محمد بکافران که بخوانید آنانرا که
گمان برید که ایشان خدایان شما اند از ملائکه و عزیر و مسیح و صنم بجز از خدا تا این بلا را از شما کم کنند
پس ایشان نمی توانند بردارند سختی قحطی و درویشی و بیماری را از شما و نمی توانند تغییر دادن آنرا از قبیله
شما بقبایل دیگر آورده اند که بنو ملیح طایفه ملائکه و فراعه جن را می پرستیدند اجر خود شان ایمان آوردند
و پرستندگان ایشان و دیگر خود باز ماندند آیه آمد آنکه از ملائکه و جن آنانند که میخوانند کافران
ایشان را و می پرستند میجویند آن ملائکه و جن بسوی پروردگار خود وسیله و دست آویز بنی تقرب میجویند
بطاعت و عبادت بحق هر کدام که از ایشان نزدیکترند بدرگاه حق بنی رتبه و مرتبه و مقربان درگاه اند
پس غیر مقرب از ایشان نزدیک طریق او باید توجه بآنحضرت نماید ما حصل آنست که معبودان شما
محتاج معبود بحقند و امید میدارند بخشش او را و می ترسند از عذاب او بدرستیکه عذاب پروردگار
تو حقست سزاوار آنکه از او حذر کنند و چون معلوم شد که ایشان در بیم و امید پس چگونه ناز
پرستش توان بعد از آن بر سبیل تهدید میفرماید و نیست هیچ ده و شهری مگر آنکه ما هم هلاک کننده
اهل آنرا بمرگ و فنا پیش از روز رستخیز یا عذاب کننده آن بقتل و قتل و عذاب آن عذاب بسخت بنی اگر
مؤمن صالح اند بموت و اگر کافر فاسق اند بعذاب حق این حکم در لوح محفوظ نوشته شده آورده اند
که قریش از حضرت رسالت معجزه میطلبیدند از جمله آنکه کوه صفا را آنحضرت زر خالص سازد و کوههای
مکه را بحق کند تا زمین کشاده گردد و صلاحیت زراعت داشته باشد و جویها روان کند تا باغ و بستان
سازند حقتعالی فرمود و باز نمیدارد ما را از آنکه بفرستیم معجزات مقترحه قریش را مگر آنکه تکذیب
کردند آیات مقترحه خویش آنانکه پیش بودند بنی امم گذشته معجزات طلبیدند و مدت معجزات
ظاهر کردیم و آنانرا که تکذیب کردند مستاصل نمودیم پس اگر آنچنان این امت مطالبه از معجزات
فظهور آنرا میدهیم که ایشان نخواهند گرویده هر آینه عذاب استیصال باید فرستاد و ما در ازل
حکم کرده ایم که ایشان نیز امت صالح نیم بجهت شرف پیغمبر و یا از نسل ایشان مؤمنان
بیرون خواهیم آورد بعد از آن ذکر بعضی از امم ماضیه مینماید که بتکذیب آیات مقترحه هلاک شدند
میفرماید بنی و دادیم قوم ثمود را ناقه با فراغ ایشان از صالح پیغمبر در حالتیکه بینا کننده و چشم بود

که از سنگ بیرون آوردیم بمعاینه دیدند پس ظلم کردند بآن ناقه و کافر شدند و او را بکردند و تمامی هلاک شدند
و ما نفرستادیم بمعجزات مقترحه را مگر برای ترسانیدن از عذاب استیصال پس اگر کفار رنج باشند بعد از
نزول آن معجزات هر آینه مستأصل شدند وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ وَمَا جَعَلْنَا
الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَنُخَوِّفُهُمْ
فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا و یاد کن ای محمد آنگاه که گفتیم ترا بتحقیق که پروردگار تو
بر دور کار تو بقدرت و علم احاطه کرده است و ما نگردانیدیم آن رؤیا که نمودیم ترا در شب معراج مگر
آزمایش مردمان را و نگردانیدیم درخت زقوم را که در جهنم است مگر آزمایش مردمان را و ترسانیدن
ایشان را از عذاب و عقاب و نمی‌ترسانیم ایشان را مگر طغیان و سرکشی بزرگ و بسیار و بعضی گفته‌اند
مراد از رؤیا خواب است که بچشم دیدم که بر منبر بنی امیه بوزینگان بر آن منبر می‌جهند و بر آن
خواب که در سال حدیبیه آنحضرت دید و آن چنان بود که آنحضرت در خواب دید که عمره گذارده و خانه را
طواف کرده و سعی و طلق بجا آورده صحابه بنظر عمره طواف بودند در آن سال سیزده منافقان زبان
طعن دراز کردند که این خواب راست نشد و حال آنکه حکم الهی آن بود که تعبیر خواب در سال آینده بظهور
رسد و تفسیر این در سوره الفتح مذکور خواهد شد ان شاء الله و از ابو سعید خدری هم مرویست که آنحضرت در خواب آن بود
که آنحضرت در واقعه دید که جمعی بوزینگان بمنبر او میدویدند و وی نشیند آنحضرت از آن تنگ شد جبرئیل آمده خبر
داد که این بوزینگان بنو امیه اند که بعد از تو بامت تو نهند در حدیث که بعد از این واقعه آنحضرت را
هیچکس خندان ندید و بنا بر این مراد از فتنه آن فتنه باشد که در ایام حکومت ایشان از قتل اولاد و ذریه
سید ابرار واقع شد که در هیچ قرنی کسی مثل آن ندیده و نشنیده بود و نزد امامیه مخفی نیست که بعضی مراد
از شجره ملعونه که بعد از این واقع شده بنو امیه اند یعنی نگردانیدیم درخت لعنت کرده شده را که یاد کرده
شده در قرآن که مراد بنی امیه اند مگر برای فتنه مردمان تا محن خود را نزد آن آزمایش کنیم و بر عالمیان
ظاهر سازیم که کدام از ایشان صابر بندند بر آن و کدام جزع کننده و در بعضی تفاسیر است که چون مشرکان
ذکر درخت زقوم شنیدند که از دوزخ رسته میشود بوجهل گفت محمد میگوید آتش دوزخ سنگ را
میسوزاند با وجود این درخت در دوزخ میروید این نهایت عجب است و لیکن تعجب ایشان بی‌جهت
زیرا که از درخت سبز آتش میگیرند هیچ نگفتند که کسی که آتش در درخت ودیعت نهاده
تعجب که درخت در آتش رویاند و یا قادری که بر دبال سمندر از سوختن آتش نگهدارد و حرارت آتش را
مرتفع گرداند و فرو بردن حرارت آتش نگهدارد قوانائیت بر رویانیدن درخت در آتش زقوم را
شجره ملعونه گفت باعتبار آنکه خورنده آن کافرانند و لعنت متوجه ایشان و میترسانیم کافران را
بانواع تخویفات چه جز دادن از استیصال امم سالفه و یاد کردن دوزخ و یا زقوم و یا امثال آن پس
نمی‌افزاید در تخویف ایشان مگر سرکشی بزرگ یعنی گناه کاری و سرکشی از حد متجاوز
وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ قَالَ أَأَسْجُدُ لِمَنْ
و یاد کن چون گفتیم ملائکه را که سجده کنید آدم را سجده تعظیم پس سجده کردند مگر شیطان

کفت

کفت طینا قال أَرَأَيْتَكَ هَذَا الَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ
خلقت طینا قال أرأيتك هذا الذي كرمت علي لئن أخرتن إلى يوم القيامة
لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُ إِلَّا قَلِيلًا قَالَ اذْهَبْ فَمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَاؤُكُمْ
لأحتنكن ذريته إلا قليلا قال اذهب فمن تبعك منهم فإن جهنم جزاؤكم
جَزَاءً مَوْفُورًا وَاسْتَفْزِزْ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ
جزاء موفورا واستفزز من استطعت منهم بصوتك وأجلب عليهم بخيلك
وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ وَعِدْهُمْ وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ
ورجلك وشاركهم في الأموال والأولاد وعدهم وما يعدهم الشيطان
إِلَّا غُرُورًا إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَى بِرَبِّكَ وَكِيلًا
إلا غرورا إن عبادي ليس لك عليهم سلطان وكفى بربك وكيلا
رَبُّكُمُ الَّذِي يُزْجِي لَكُمُ الْفُلْكَ فِي الْبَحْرِ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا
ربكم الذي يزجي لكم الفلك في البحر لتبتغوا من فضله إنه كان بكم رحيما
وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّاكُمْ إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ
وإذا مسكم الضر في البحر ضل من تدعون إلا إياه فلما نجاكم إلى البر أعرضتم
وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا أَفَأَمِنْتُمْ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ الْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ
وكان الإنسان كفورا أفأمنتم أن يخسف بكم جانب البر أو يرسل عليكم
حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ وَكِيلًا أَمْ أَمِنْتُمْ أَنْ يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَى فَيُرْسِلَ
حاصبا ثم لا تجدوا لكم وكيلا أم أمنتم أن يعيدكم فيه تارة أخرى فيرسل
عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِنَ الرِّيحِ فَيُغْرِقَكُمْ بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُوا لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِ تَبِيعًا
عليكم قاصفا من الريح فيغرقكم بما كفرتم ثم لا تجدوا لكم علينا به تبيعا
کمگمراهان از وسوسه شیطان ترسانیدن عاقبت آن اراده استیلای عاقبت شیطان کرده میفرماید
یاد کن چون گفتیم فرشتگان را که سجده کنید آدم را سجده تعظیم و تکریم پس سجده کردند همه ایشان مگر شیطان که از ما
سجده نکرد چون حقتعالی گفت چرا سجده نکردی گفت بروجه انکار و سرکشی را یا سجده نکنم آنکسی را
که آفریدی از گل پس سجده نکنم پس حقتعالی او را لعنت کرد و از درگاه خود براند گفت ابلیس دیگر
که ای پروردگار من آیا دیدی و پسندیدی این آدم را که گرامی کردی و فضیلت دادی او را بر من
و بچه وجه فضیلت دادی و حال آنکه او از خاک است که خبیث ترین عناصر است و من از آتش شریف
ترین آنست بخدا که اگر واپس داری مرا و مرگ مرا تا اخیر کنی تا روز قیامت هر آینه مستولی شوم
بگمراه ساختن فرزندان او را و بهمه را در تحت تصرف آورده ما موخود سازم مگر اندکی که نتوانم
ایشان را گمراه کردن بسبب عصمت که از ایشان داشته باشی گفت خدا مر او را
برو از درگاه و این امر اهانت و دوری تو او را و براند او را از درگاه رحمت و قرب خود
بروجه تهدید گفت از پی تهدید خود و پس هر کس ترا متابعت کند و فرمان برد از ذریه آدم پس
بدرستیکه آتش دوزخ پاداش شما است یعنی جزای تو و ایشان خواهد بود تمام و عذاب با دوام
و بر از جا و بلغزان و بجنبان هر کرا توانی از ایشان با آواز خود خواند نفس در آن هدی
در تفسیر خود از ابن عباس نقل کرده که هر آوازی که در راه خدا از دهن بیرون نیاید و بر جای
او نباشد آواز شیطان است و هر داعی که بمعصیت دعوت کند لشکر ابلیس است و بر انگیزنده
و بخوان بآواز سخت بانگ ایشان سواران و پیادگان خود را در جمع کننده هر سواره و پیاده از ایشان

وانس که در معصیت خدا سعی کنند از خیل و رجل شیطانند و شریک کن با ایشان در اموال و اولاد ایشان را
بر آن دار که از حرام جمع کنند و بار دهند و بر معصیت خرج کنند و در فرزندان ایشان نیز
شریک باش تا از ایشان حاصل کنند یا عبد الشمس و عبد العزی نام نهند یا ایشان را بملت باطله ترغیب کن و وعده
ده ایشان را بوعده های دروغ از درازی اهل و شفاعت بتان و یا تاخیر توبه و انکار بعث و نشر
و وعده نمیدهد ایشان را شیطان مگر فریب و خطا را در صورت ثواب بایشان مینماید تا مرتکب آن شوند
بدرستیکه بندگان خالص برگزیده من که از برای بهشت آفریده شده اند نیست ترا بایشان
تسلط و قدرت یعنی همه کس را توانائی فریفتن مگر بندگان مرا و کافیست پروردگار تو نگهدار بندگان خود را و باو
واگذارند از وسوسه تو و باو ملتجی شوند و باری از و خواهند پروردگار تو آنکسی است که بقدرت کامله
میراند و روان میکرداند برای شما کشتی را در دریا تا بجوئید از فضل او روزی را که ربح معاملات است یا تا
که بعبور دریا بدست نیاید بدرستیکه او است بشما مهربان که کارهای دشوار بشما آسان میکرداند و بالجاج شما را
تهاسی زد و چون برسد شما را سختی که خوف غرق است در دریا گم میشود آنچه خاطر شما هر که میخواندید
مگر او که خداوند یگانه است یعنی در آنجا چیزی را نمیخوانید پس چون نجات داد و رسانید شما را از غرق و رسانید
به بیابان برگشتید از توحید و باز روی به ترس بتان آوردید و هست آدمی بسیار ناسپاس مر نعمت خداوند
خود را آیا پس ایمن شدید و نجات یافتید بعد از رسیدن از دریا بصحرا از آنکه فرو برد شما را بطرف از
زمین یعنی کسی که قادر است شما را بآب فرو برد و توانائیت که در خاک نهان کند
و یا بفرستد بشما تند بادی
که سنگ بارانست پس نیابید برای خود کارسازی که حفاظت کند چه هیچکس در قتل حقتعالی نتواند بود
آیا ایمن شدید از آنکه باز گرداند شما را در آورد بدریا بار دیگر یعنی در دل شما افکند که دیگر باز بسفر دریا کنید
و در کشتی نشیند پس فرستد بشما شکننده از باد تا کشتی را بشکند پس غرق کند شما را بسبب آنکه بتهای
کردید و کفران نمودید پس نیابید برای خود بر ما آن غرق کردن از ما آنانه که ما کنند و خواهد که انتقام کشد
از ما یا زبان اعراض دراز کند که چرا چنین کردی وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ
وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا
يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَأُولَئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَابَهُمْ
وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلُّ سَبِيلًا
وَإِنْ كَادُوا لَيَفْتِنُونَكَ عَنِ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ لِتَفْتَرِيَ عَلَيْنَا غَيْرَهُ وَإِذًا
لَاتَّخَذُوكَ خَلِيلًا وَلَوْلَا أَنْ ثَبَّتْنَاكَ لَقَدْ كِدْتَ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا
إِذًا لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا
وَإِنْ كَادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا وَإِذًا لَا يَلْبَثُونَ

گاه است چون حرم کعبه حرم ما نگردانی و ما را در نماز از رکوع و سجود معاف نداری و اگر از تو بپرسند که چرا
چنین کردی بگو خدای مرا چنین فرموده آیه آمد و اگر چه نزدیک بودند ثقیف که ترا فتنه اندازند و بگردانند
از آنچیزی که وحی کردیم بتو تا افترا کنی بر ما بر بندی بما جز آنچیزی که وحی کرده ایم بتو یعنی بگو یا این را خدا امر
کرده و آنگاه که تو چنین کنی هر آینه ترا گیرند ترا دوست خود بجهت موافقت تو با ایشان در سلوک
طریق ضلالت و اگر ثابت نگردانیده بودم ترا بعصمت خود بدرستیکه نزدیک بود که میل کنی
بسوی ایشان میلی اندک یعنی بحکم کمدلی ایشان نزدیک بود که در صدد میل شوی بسوی ایشان و بکنی
عصمت ما ترا نگاه داشت در مجمع آورده که آنحضرت معصوم بود بتخویف امت میل بسوی ایشان
نکنند آنگاه اگر میل میکردی هر آینه بچشانیدیم ترا دو چندان عذاب زندگی در دنیا و دو چندان
عذاب مرگ در عقبی یعنی در آخرت دو چندان بود عذاب تو که واقع شود بغیر تو اگر مرتکب این امر
شود زیرا که خطا از تو خطیر است پس غیر مایفق برای خود دفع عذاب یاری که بسبب آن از آن
باز رهی چون این آیت آمد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود اللهم لا تکلنی الی نفسی طرفة عین بار خدایا
مرا بخود وا مگذار چشم زدنی مرویست که اهل مکه در اخراج آنسرور یعنی حضرت رسالت از مکه مشورت
کردند و رای ایشان قرار گرفت که در دشمنی خدا افراط کنند و گفتند که باید بالضروره حضرت
بیرون رود آیه آمد و اگر چه نزدیک بودند اهل مکه تا بلغزانند ترا و پراکنده کنند در دشمنی تا
از این زمین تا بیرون کنند ترا از آن و آنگاه که چنین کنند درنگ نکنند پس از تو مگر اندکی
از زمان و آن چنان هم شد چه از هجرت اندکی گذشته بود واقعه بدر اتفاق افتاد که هلاک
گشتند و از ابن عباس روایت است که جماعت یهود را از اقامت آنحضرت در مدینه حسد آمد گفتند
یا ابا القاسم مقام انبیا پیشین زمین شام است و اگر تو پیغمبری و میخواهی که ما ترا تصدیق کنیم بشام رو
و در آنجا سکنی باش حضرت عزم سفر شام نموده آیه آمد که یهود میخواهند ترا از زمین شریف
دور کنند اگر چنین باشد بعد از تو چندان امان نیابند که معذب شوند حضرت عازم شد بتبوک و
در اندک زمانی قاتل بود قتیل و هلاک شدند سُنَّةَ مَنْ قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِنْ
رُسُلِنَا وَلَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا أَقِمِ الصَّلَاةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَىٰ غَسَقِ اللَّيْلِ
وَقُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كَانَ مَشْهُودًا وَمِنَ اللَّيْلِ فَتَهَجَّدْ بِهِ نَافِلَةً لَكَ عَسَىٰ
أَنْ يَبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَحْمُودًا وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي
مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ
الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ
لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا رفت وطریقه آنها دیدیم ما سنتی برای آنها دیدیم

پیش از تو از فرستادگان ما و آن سنت هلاکت ایشانست تکذیب پیغمبران و اخراج ایشان از دیار خودشان
و نیابی تو مر عادت و سنت و طریقت ما را تغییری و تبدیلی چون عادت الله جاری شده است که تا پیغمبر در میان
امت باشد از عذاب ایمن باشند و اگر او را بیرون کنند معذب گردند پس چرا قصد میکنند که ترا
بیرون نمایند و بعد از اقامه حجت بذکر وعد و وعید امر میفرماید بمداومت بر اقامه صلوة بپای دار نماز را وقت
آن کن در وقت زوال آفتاب و میل او بجانب مغرب که آن اول ظهر است تا تاریکی شب که اول نماز شام
و خفتن است و غسق لیل وقت نماز شام و عشاست و بدرستیکه نماز بامداد جهت دیده شده یعنی
ملائکه لیل و نهار آنها را مشاهده میکنند چه آن وقت نزول ملائکه روز است و وقت بالا رفتن ملائکه
شب ملائکه شب آزاده در آخر دیوان اعمال لیل آزاده میکنند و ملائکه روز آنرا دیده در اول دیوان
نهار می نویسند و بعضی از شب پس بیدار شو نماز شب در حالتیکه فریضه زاید است برای تو نمازهای
یومیه چه وجوب آن مختص است بتو و برای امت تو مندوب است پس نماز شب را بر تو فریضه گردانیدیم یا بیفزاید
برای تو شاید که بپروردگار تو مقام پسندیده یعنی مقامی که پسندیده باشد همه ستایش کنندگان
و آن مقام شفاعت است که حضرت رسالت را در آن مقام خلق اولین و آخرین ستایش کنند و بدرجه شرف
باشد بر وجهی که جمیع خلق او را بینند و در زاد المسیر آورده که حقتعالی روز قیامت حضرت رسالت را
بعرش نشاند و عبد السلام گفته که روز قیامت کرسی آورده در زیر عرش نهند خاتم انبیا در آن نشسته
اذن شفاعت دهند هر کس اگر گوینده لا اله الا الله باشد و در دل او ایمان باشد حقتعالی او را از
دوزخ خلاصی دهد بعد از آن آنحضرت را خطاب کرده میفرماید و بگو ای پروردگار من داخل کن مرا
بقبر داخل کردن پسندیده و با کرامت و بیرون آر مرا از آن در وقت بعثت بیرون آوردنی ستوده
و با کرامت و از ابن صادق ع مرویست که حضرت رسالت این دعا را در غار کرد یعنی خدایا مرا آرام
از غار با منیت و باز بمکه بر با ظفر و خفیت و بگردان مرا از نزد خود حجتی یاری دهنده و قوت
کننده و غالب شونده بر جمیع اهل خلاف و عنا و قتاده گفته که مراد از سلطان سلطنت و پادشاهیست
که ناصر اسلام باشد بر کفر چه رواج اسلام بدون آن میسر نشود پس حضرت عزت اجابت دعای حضرت
فرموده بقوله تعالی فان حزب الله هم الغالبون و بقوله لیظهره علی الدین کله و بقوله لیستخلفنهم فی
الارض و بگو آمد دین حق و ناچیز شد باطل یعنی شرک و گویند حق قرآن و باطل شیطان است
چه هر جا قرآن ظهور کند شیطان گریزد بدرستیکه باطل هست نیست شده و ناچیز گشته ابن مسعود گفته
که چون حضرت رسول فتح مکه نمود بر اطراف کعبه صد و شصت بت نهاده بودند هر قومی بصنم خود در آورده
پس آنسرور چوبی در دست داشت سر آن نیزه بود چون نشتر میزد پاره پاره میگردید و میگفت جاء
الحق و زهق الباطل و هر بتی که بکلمتی بر دو افتادی مشرکان درباره آن سخن آخر زمان میگفتند
ما هیچ مردی ساحرتر از این ندیده بودیم و در بالای خانه کعبه بتی از مس بود که فراعنه پرستش آن میکردند و حضرت

فرمود یا علی آنرا از بام خانه کعبه بزیر انداز امیر المؤمنین آنرا بر زمین انداخت بعد از آن در لغت قرآن میفرماید
و فرو میفرستیم بر تو از قرآن آنچیزی که آن شفاست امراض را مانند فاتحة الکتاب یا آیات شفا و شفاست
مر بیماری جهل را واضح آنست که لفظ من بیانیه است یعنی همه قرآن شفاست مر مرضهای صوری و معنوی و بیماری
و قلبی را و بخشایش است مر مؤمنان را که بدان نفع گیرند در دین و در صلاح نفوس خود و در هدایت
آمده که قرآن شفاست و هر کس بقرآن طلب شفا نکند خدا او را شفا نمیدهد مرویست که هر کس
بیماری باشد باید که چون صبح روی از نماز صبح گرداند هفت بار الحمد بخواند و بر دو دست و اگر بر سر شود در روز دیگر
هفتاد نوبت بخواند مرض صاحب شفای آنکس بگیرد و من ینزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة
یعنی مؤمنان را مگر زیانکاری و هلاکت بجهت کافران بآن شدن است و لم یزدهم ذکر ما انزل الا فرارا
بعد از آن اگر کافران مشرکان بلا و عذاب شدن میدهد تعالی وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَىٰ
بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ كَانَ يَئُوسًا قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ
هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ
مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا و چون انعام کنیم انواع نعمت را بر آدمی یعنی کافر روی گرداند از یاد ما و بگیرد آن
مشغول شود و دور گرداند نفس خود را از شکر گذاری آن و ما را بالکلیه فراموش کند و سست شود از یاد ما و اگر
برسد او را بیماری و فقر و ترس شدید بسیار نا امید از رحمت ما و فضل ما آنا مؤمن در نعمت شکر کننده
و در محنت نا امید و جزع صبر نماید پس آیه خاص است بکافر اگر چه بحسب ظاهر علی الاطلاق و اقعه بگو
هر کس از مؤمن و کافر کار میکند بطریقه کوشش کار حال و اعتقاد او باشد از خیر و شر یعنی کافر در نعمت
اعراض کند و در محنت نا امید باشد و مؤمن در سراسیمه در و در صبر اصرار کند همچنین هر کس بر وفق اعتقاد
و بر طبق صوابدید خود عمل میکند از شبلی پرسیدند که ام آیه در قرآن امید وار تر است گفت قل کل یعمل
علی شاکلته گفتند در این آیه رجا کجاست گفت از بنده خطا و جفاست و رحمت مقتضی طمع است و از
خدا عطا و وفا و رحمت کریم را و سزد پس پروردگار شما داناتر است بکسی که او راه یافته است و جواب
نزدیک تر و مانیکوتر است از جهت دین و مذهب آورده اند که کفار عرب نضر بن حارث و ابی بن خلف
و عتبه بن ابی معیط را بمدینه فرستادند تا از یهودان احوال حضرت رسالت را بپرسند چون با ایشان
ملاقات کردند و احوال باز گفتند یهودان گفتند که ده کلمه از ما بیاموزید و بگویید که اگر جواب
شدن پیغمبری نزدیک است و از سخنان شما را خبر احوال آن نبی استمام شود و شما را امتحان از و رسید
که طوف کنند مشرق و مغرب که بود و احوال جوانانی که در زمان پیشین گم شدند چگونه است و روح چیست
اگر از هر سه سؤال را جواب داد و هیچ یک را جواب نداد پیغمبر نیست و اگر هر سه را جواب داد
و یکی را جواب نداد باید که پیغمبر است چه ما در کتاب خود چنین خوانده ایم پس ایشان بمکه آمده مجلس
ساختند و از آنحضرت این سؤال نمودند حقتعالی در باب جوانان پیشین این آیه فرستاده است حسبت

ان

ان اصحاب الکهف والرقیم کانوا من آیاتنا عجبا و در باب آنکس که در مشرق و مغرب عالم گردید
فرموده تعالی وَيَسْأَلُونَكَ عَنْ ذِي الْقَرْنَيْنِ قُلْ سَأَتْلُو عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا و در باب روح فرموده
و بپرسند ترا از کیفیت روح که آن چه است بگو روح از امر پروردگار منست یعنی از مبدء عالم امر است
که بامر کن موجود شده یا ماده و از ذکر است که مخصوص است بعلم خدا و جز او سبحانه بر دانا نیست و آورده شده
اند شمار از دانش مگر اندکی که نسبت بعلم خدا که استفاده آن میکنند بتوسط حواس خود مرویست که چون کفار
این جواب بکفار راستیدند گفتند انجناب مختص است بما یا غیر ما نیز باین داخلند حضرت فرمود نه ما
حقیقت روح را میدانیم و نه شما گفتند عجب است از کفار تو که بار دیگر میگوید و من یؤتی الحکمة فقد اوتی
خیرا کثیرا بار دیگر و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا و بجهت آن گفته اند بجهت کمی فهم ایشانست زیرا که مگر
آن نه چنین است که علم بحق و عالم مطلق حاصل کند بقدر طاقت بشریه و بجهت سبب نظام معاد و معاش تو بسته
و چنین علم نسبت بعلومات حضرت عزت در غایت قلت است و لئن شئنا لنذهبن بالذی اوحینا الیک ثم لا تجد لک به علینا وکیلا الا رحمة من
ربک ان فضله کان علیک کبیرا قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا
بمثل هذا القرآن لا یأتون بمثله ولو کان بعضهم لبعض ظهیرا ولقد صرفنا
للناس فی هذا القرآن من کل مثل فابی اکثر الناس الا کفورا وقالوا لن نؤمن
لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا او تکون لک جنة من نخیل وعنب
فتفجر الانهار خلالها تفجیرا او تسقط السماء کما زعمت علینا کسفا او تأتی
بالله والملائکة قبیلا او یکون لک بیت من زخرف او ترقی فی السماء ولن
نؤمن لرقیک حتی تنزل علینا کتابا نقرؤه قل سبحان ربی هل کنت الا
بشرا رسولا و بعد از آن بیان امتحان خود میفرماید و اگر خواهیم ما هر آینه ببریم آنچه را که وحی کرده ایم بتو
که قرآنست از سینه ها و مصحفها و محو کنیم پس نیابد تو برای خود از آن یعنی نیابد بعد از بردن آن برای تو وکیلی که آنرا از ما
استرداد کند و سینه ها و مصحفها باز آورد مگر رحمت و بخشایش از خدای تو که آنرا رد کند و در سینه تو و در
مصاحف محفوظ دارد و یا منع آنست که لیکن رحمت خدا آنرا باقی میدارد بدرستیکه فضل خدا
بر تو بزرگ است که ترا مستید و لد آدم و خاتم پیغمبران ساخت و لوای حمد و مقام محمود بتو داده و قرآن را در میان
امت تو باقی گذاشته تحریک کرد ابن مسعود گفته اول چیزی که شود در دین یا بید امانت است و آخر آن
نماز و روزی شود آمد که نه قرآن را در دلها یابید و نه در مصحفها آیه و لئن شئنا تا آخر خواند و اگر
قیامت قائم کند مگر آنکه قرآن از آن مکان که آمده باز گردد حقتعالی فرماید ترا چه شده عرض کن بخدا
آمده ام بجهت آنکه مرا میخوانند عمل نمیکنند و این در نزدیکی قیامت باشد بعد از آن بیان اعجاز قرآن

میکند بقوله بگو اگر جمع شوند همه آدمیان و پریان هر توبه‌ی ایشان مبعوث شد بر آنکه بیارند مانند این قرآن
در فصاحت و بلاغت و حسن نظم و کمال معنی و اخبار از غیب نیاورند مانند آن را در این صفتها با آنکه در بیان
ایشان فصحا و بلغا هستند و این آیه در باره جواب نضر بن حارث فرود آمد که میگفت اگر خواهیم مثل قرآن بگوییم
حقتعالی رد قول او فرموده که حق و انس مثل این نتوانند گفت و اگر پشتیبان بعضی از ایشان بر بعضی باشند
و مدد کار و بدرستیکه ما مکرر کردانیدیم بوجوه مختلفه بجهت زیادتی تقریر و بیان برای مردمان در این قرآن
از هر نوع مثلی چون ترغیب و ترهیب و قصص و اخبار و ذکر حجت و نادر مانند آن پس باز زدند بیشتر مردم
و نخواستند مگر ناسپاسی را که آن انکار حقست آورده‌اند که صنادید قریش برونی پیغمبر را طلبیده و جمعی
آراستند و گفتند الحمد ما ترا طلبیده‌ایم تا تو نوعی کنیم که نزاع از میان ما برخیزد و الله در عرب با کمتر کرده‌ای
که تو میکنی و دشنام باجداد ما میدهی و نزاع میان ما سازگار و سنگ تفرقه میان جمعیت ما می‌اندازی اگر تو
برای مالست ترا چنین در میان عرب کردانیم که کس از تو غنی‌تر نباشد و اگر ریاست خواهی میدهیم و اگر
جنیان ترا حجت می‌دهند طبیبی حاذق آورده بعلاج تو کوشیم حضرت فرمود هیچکدام نیست بلکه مصطفی
مرا بکتاب نزد شما فرستاده که شما را از بهشت مژده دهم و از دوزخ ترسانم اگر سخن مرا قبول کنید
در دنیا و آخرت مرفه و کامل باشید و اگر رد کنید من صبر میکنم تا خدا میان من و شما حکم کند گفتند تو میدانی
که زمین ما تنگ است و کم آب اگر تو در دعوی نبوت صادقی دعا کن حقتعالی این کوهها را از میان ما بردارد
و چشمها جاری کرد چنانکه درشام و عراق و پدر و مادر ما را زنده کنی از جمله قصی بن کلاب را که پدر
صادق القول بود تا احوال ترا از او پرسیم اگر او را بیاید گوید تو راستی آوریم حضرت فرمود که مرا بایشان
اند بلکه برسالت شما فرستاده‌اند و قرآن بمن داده‌اند که معجزه من شد اگر در نبوت من شک دارید
مثل این قرآن را بیارید چون نتوانید آورد البته من پیغمبر خدایم بجهت عناد و استکبار نگرویدید گفتند اگر
این آیات را نمیتوانی پس از خدا بخواستن طلب کن تا از آنجا رانگه رود خرما و سیر میوه و جویها و نهرها
این را هم نخواهی بخواه تا ترا بر کنجهای زمین راه نماید تا از در دیگر خلاص شده غنی شوی و اگر این را هم نکنی
پاره از آسمان بر ما افکن تا هلاک شویم یا خانه از زر ساز در و نشینی رسول الله گفت اگر خدا
خواهد اینها را میکند یکی از ایشان گفت بتو ایمان نیاریم تا خدا را یا فرشتگان را با ما بیاری بعد از آن گفتند
که ما شنیده‌ایم که این قرآن را آن مرد که در یمامه است رحمن نام بتو می‌آموزد و مادت از تو برداریم
تا ترا هلاک نکنیم حضرت دلتنگ از میان ایشان بیرون آمد عبدالله بن امیه که پسر عم آنحضرت بود
برخواست و با او روان شد و گفت بخدا آنچه این قوم بتو گفتند قبول نکردی بخدا من بتو ایمان نمی‌آرم
تا نزد بانه‌ای بآسمان و من بتو نگرم و از آنجا نامه بیاری و با جمعی فرشتگان بر آن گواهی دهند بتو
و با وجود این گمان من چنان خواهد بود که ترا باور نکنم او جهد کرد گفت هر چه طلبیدند نتوانی کرد الا
چون فرو آرد و بکعبه آرد که نماز گذارد و بسجده رود دستکی بر آن بردارم بسوی زنم تا از رجعای او هم
رسول الله

رسول الله از این سخن دلتنگ شده باز آمد گفتند مفترحان قریش بعلت الزام حجت بقرآن یا بقرآن از معجزات تصدیق
نکنیم ترا تا دیگر روان سازی برای ما از زمین مکه چشمه آب که هر زمان کمی نکند یا باشد ترا بوستانها از درخت
و انگور پس روان کردانی جوی آب در میان آن بوستانها روان کردانیدند یا دیگر بیکی آسمانرا
چنانکه گمان میبردی داد و وعید میکردی بر ما پاره یا باری خدا و ملائکه را کفیل و ضامن آنچه دعوی میکنی
یا ایشان را بیان یا بنایی یا باشد ترا خانه از زر که در آن نشینی یا بالا روی بآسمان و ایمان نمی‌آریم بالا
رفتن بآسمان تا دیگر فرود آری بر ما کتابی بگوییم آرا و در آن تصدیق تو نوشته باشد بگو از روی تعجب پاک است
پروردگار من از آنکه روی حکم کنند یا آنکه کسی را قدرت شریک او سازند و شما آنچه از من میطلبید
جز روی بشری کسی قادر نباشد آیا هستم بغیر من مگر آدمی فرستاده شده مانند سایر رسولان و ایشان
نیز ظاهر کردند مگر معجزه که مناسب ایشان بود و اظهار آیات باراده حقست نه باختیار و مشیت ایشان

وَمَا مَنَعَ النَّاسَ أَن يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَن قَالُوا أَبَعَثَ اللَّهُ بَشَرًا
رَّسُولًا ۝ قُل لَّوْ كَانَ فِي الْأَرْضِ مَلَائِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم
مِّنَ السَّمَاءِ مَلَكًا رَّسُولًا ۝ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ ۚ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ
خَبِيرًا بَصِيرًا ۝ وَمَن يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَاءَ
مِن دُونِهِ ۖ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا ۖ مَّأْوَاهُمْ
كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيرًا ۝ ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا

بیان حق بر زبان محمد صلی الله علیه و آله که فرستاده است مگر آنکه گفتند از روی عناد آیا برانگیخت خدا آدمی را رسول
و ایشان از غایت جهالت در این مسئله خطا کردند و ندانستند که جنس ایشان موجب تأنس و تألف
میگفتند که رسول خدا فرشته باید بشر پیغمبر ایشان بدید حقتعالی در رد قول ایشان فرمود
بگو اگر بجای آدمیان می‌بود در زمین فرشتگان که میرفتند مانند آدمیان بر برقهای خود شان در فلک
آرام گیرند و زندگی مقیم در زمین هر آینه می‌فرستادیم بر ایشان از آسمان فرشته را بعنوان رسول
رسول ایشان می‌فرستادیم تا با هم مجتمع توانستندی شد و از و تعلیم توانستندی گرفت چه در تعلیم
و تعلم جنسیت شرط است و چون ساکن زمین آدمیانند پس رسول ایشان را آدمی باید در باب
آورده که کافران گفتند گواه برسالت تو کیست آیه آمد بگو بس است خدا در حالیکه گواه است
میان من و شما بدرستی خدا اظهار معجزات است در دست آنحضرت و معجزه نشان حال صدق
تا که محمد رسول است پس معجزه جاریه گواه حقیقت صدق دعوی او و بدرستیکه خدا است بندگان
خود دانا که احوال پوشیده ایشان را میداند بلکه اعمال آشکارا ایشان را می‌بیند پس آنها را

برونی کرد راه بدش خواهد داد و کسی را که راه نماید خدا این حکم کند بهدایت او و باراه اثبات باو نماید توفیق
دهد او را بایمان پس او راه یافته است و هر کرا خذلان کند بجهت عنادی که داشته باشد بخذلان او نماید تا آنکه
در گمراهی رانچ شود یا هر کرا حکم بضلالت او کند از راه بهشت برگرداند پس بیابی تو قوم ایشان را دوستی بخود را
و حشر کنیم ایشان را روز قیامت بر روهای ایشان مرویست که از حضرت رسالت پرسیدند که
چگونه روی خود روند فرمود آنکس که قادرست ببردن ایشان بر قدمها قادرست ببردن ایشان بر روهای شان
و چون ایشان بر پهلو میکشند از روهای خود شان از هر چند بر دیدنی و فاری که پیش ایشان آید پس ایشان را
حشر کنیم در حالیکه نابینا اند و بهر که چیزی که قدرت چشم باشد نبینند و کلمان نمی‌گویند چیزی که از
ایشان قبول کنند و کران نمی‌شنوند که قدرت سمع باشد نشنوند زیرا که در دنیا نظر آیات یا دیگر چیزی که حق
حق را بسمع قبول نشنیدند مقاتل گفته که چون کفار را بدوزخ آرند حواس ظاهر از ایشان نزع کنند
جای ایشان دوزخ است هر گاه ساکن شود زبانه دوزخ یعنی چون آتش کوشت و درست ایشان را بسوزد
مانند نکشت شوند زبانه آتش فرو نشیند چنانکه آتش نیابند پس از وقتی همه بیغمبر ایشان را آتش
سوزان یعنی روز نیم یعنی بعد از تبدیل کوشت و پوست تا باز آتش بر ایشان بجهد و بهشت برین و جهنم
ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ
خَلْقًا جَدِيدًا ۝ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰ
أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ ۖ فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا
آن عذاب جزای ایشان است بسبب آنکه ایشان کافر شدند و نگرویدند بدلیلها و اضعاف بصدق پیغمبر
که معجزات او است یا مراد آیات قرآنست و گفتند از روی انکار آیا آنوقت که شویم استخوانهای پوسیده
و خاکهای ریزه شده آیا ما برانگیخته شدگانیم آفریده‌ایم نو خلق جدید را میکنند در حشر عرض
صد بار زنده شوند و زنده کردند و کوشت و پوست بر ایشان تازه سازند تا عذاب کنند آیا
ندیدند آنرا که خدای حق آنکس است که آفرید آسمانها و زمینها را با آن عظمت و بسط طلت با ماده و
توانست بر آنکه بیافریند مانند ایشان را یعنی دیگر باره ایشان را مثل اول خلق کند و کردانید برای
فنا ایشان مدتی که هیچ شکی نیست در آن و آن زمان مرگ است یا بجهت اعاده ایشان اجلی
که قیامت است پس سر باز زدند و نخواستند ظالمان با وجود وضوح حق مگر انکار حشر و نشر را

قُل لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَائِنَ رَحْمَةِ رَبِّي إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ الْإِنفَاقِ ۚ وَكَانَ
الْإِنسَانُ قَتُورًا ۝ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ ۖ فَاسْأَلْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
إِذْ جَاءَهُمْ فَقَالَ لَهُ فِرْعَوْنُ إِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا مُوسَىٰ مَسْحُورًا ۝ قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ
مَا أَنزَلَ هَٰؤُلَاءِ إِلَّا رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بَصَائِرَ ۖ وَإِنِّي لَأَظُنُّكَ يَا فِرْعَوْنُ مَثْبُورًا
فَأَرَادَ أَن يَسْتَفِزَّهُم مِّنَ الْأَرْضِ فَأَغْرَقْنَاهُ وَمَن مَّعَهُ

بدرستیکه ایشان را بیافریدند و زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند
و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند و بعد از آن زنده کردند و بعد از آن بمیرانند

وصدق قول من روشن و یکنی فرعاد فینا یا و بدرستیکه من یقین میدانم ترا ای فرعون هلاک کرده شده
یعنی مشرف مرگ یا ناصح عقل یا مصروف از خیر و مصر بر شر پس اراده کرد فرعون آنکه را بیرون کند و دور کند
موسی و قوم او را از زمین مصر یا از زمین مطلقا تقدیر و استیصال پس غرق کردیم او را و هر کس را بود
و گفتیم بعد از غرق شدن او مر فرزندان یعقوب را که شما ساکن شوید در زمین مصر که آب ن
میخواستند شما را از آن بیرون کنند پس چون آمد وعده قیامت بیاریم شما را و ایشان را بحشر
در حالتیکه جماعت آمیخته باشید بهم پس حکم کنیم میان شما تمیز اشقیا از سعدا حقعالی قصه موسی را
درین مقام برای دلخوشی پیغمبر ارادفرمود و گفت اگر چه کفار قریش ترا از مکه بیرون کردند قبل از تو
فرعون نیز در صدد اخراج موسی شد ما او را و قوم او را استاصل ساختیم و مصر را بایشان دادیم
پس ترا بر دشمنان مظفر گردانیم و نعمت خود را بر تو تمام کنیم و بحق فرستادیم قرآن را و بحق فرود
آمد قرآن در بیان آورده که یا مرا دعلی است و مراد بحق تا نه پیغمبر است و در مدارک آورده که محمد
رحمه الله بما رشد قاروره او را بطبیب ترسا بردیم در راه مردی خوش روی و خوش خوی بما برسید پرسید
صورت حال را بیان کردیم و فرمود سبحان الله در حرم دوست خدا از دشمن خدا استعانت طلب میکنید
برگردید و بمحمد ستاک بگویید دست خود را بموضع وجع نهد و بگوید و بالحق انزلناه و بالحق نزل الآیه تا آخر
بگفت و از چشم ما غایب شد بازگشتیم قصه عرض رسانیدیم وی دست بر آن موضع نهاده و بکلمات
بگفت فی الحال شفا یافت و گفت اندکه آن شخص حضرت خضر بود و نفرستادیم ترا مگر در حالتیکه
مژده دهنده مطیعان را بثواب و بیم کننده عاصیان را بعقاب سعی کنید مژده دهنده بهشت آنرا
که از ما روی بگردانید و بیم کننده آنرا تا روی بما آرد یا بدکاران را مژده دهنده بهشت بسبب عبادت
و کمال عقوبت ناری بدرگاه ما آرند و بیگانرا انذار کننده بهشت از هیبت قهر ما تا بر اعمال خود اعتماد نماید
و قرآن را بر کنده فرستادیم یعنی آیه آیه و سوره سوره تا بخوانی او را بر مردم با هستگی و آرام و تا نی
تا در آیه و سوره نیک تامل کنند و غایت تفکر را در آن مرعی دارند و فرستادیم قرآن را بحق و حوادث
فرود فرستادن در مدت بیست سال پس رسید تهدید میفرماید بگو ای محمد بکفار مکه ایمان آرید بقرآن
یا ایمان نیارید یعنی ایمان شما بآن موجب کمال آن نشود و از عدم ایمان شما هیچ نقصی بر وی راه نیابد
چه مؤمنان حقیقی بآن عمل کنند و انقیاد می نمایند چنانکه فرموده بدرستیکه آنانکه داده شده اند علم پیش
از نزول قرآن یعنی آنها که کتب سماوی خوانده اند و حقیقت وحی را شناخته و امارات نبوت را
معلوم کرده هستیا زحق از باطل عوده نعت و صفت قرآن را در کتاب خوانده اند چون ابن سلام
و اتباع او از یهود و نجاشی و اصحاب او از نصاری و سلمان فارسی و ابوذر غفاری
و ورقه بن نوفل و اخراب ایشان چون خوانده میشود قرآن بر ایشان می افتند بر زنخهای خود یعنی
بر رویهای خود سجده کنندگان برای تعظیم امر خدا یا بجهت شکر یا نجاز وعده الهی که در کتب خود داده
بودند

بودند از ارسال محمد و انزال قرآن و میگویند پاکست پروردگار ما از خلاف وعده خود بدرستیکه
هست وعده او آفریدگار ما کرده شده یعنی واقع شده لا محاله و می افتند بر رویهای خود در سجده و بر
زنخ برای آنست که اول جزء که از روی سجده بزمین رسد زنخ است مکرر بند در حالت سجود و زیاده
میگردانند شنیدن قرآن آنها را فروتنی را یکی از علامات فرمود که علم هر کس را باشد و آن علم او را بهتر
نازد و از آن علم نافع نباشد بلکه سبب ضرر او باشد قل ادعوا الله او ادعوا الرحمن ایا ما تدعوا
فله الاسماء الحسنی ولا تجهر بصلاتک ولا تخافت بها وابتغ بین ذلک
سبیلا وقل الحمد لله الذی لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک
ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا آورده اند که حضرت رسالت در مکه بسجود میرفت
یا الله یا رحمن مشرکان یکدیگر را گفتند محمد ما را از پرستیدن دو خدا منع میکند و می گوید خود دو خدا
میپرستد آیه آمد بگو ای محمد خدا را یا بخوانید رحمان را که مراد از هر دو لفظ ذات الهیت هر کدام را
که بخوانید نیکوست ثواب او بدان حق را خوانده اید پس مر او راست نامهای نیکو بعضی دال بصفات جلال
و بعضی بصفات جمال مرویست که آنحضرت در جمیع نماز ها قرائت بجهر میفرمود و شبکه نماز و صبح را
در مسجد الحرام گذاردی اهل شرک بلهو و لعب مشغول شده بدست زدن و صفیر کشیدن تا نماید
آنحضرت را غلط اندازند ترک قرائت نماید حقعالی فرمود آشکارا مکن قرائت نماز خود را بلند
خوان تا مشرکان استهزا نکنند و آهسته مگو و آواز فرو مدار بحدی که آنانکه در عقب تو نماز میگذارند
آواز ترا نشنوند و طلب کن میان جهر و اخفا راهی میانه چه قدر وسط در همه امور مستحسن است
نزد بعضی آنست که در همه نماز بلند یا آهسته خوان و میان هر دو راهی بدید کن یعنی نماز شام و خفتن را
بلند خوان و پیشین و عصر را آهسته بنابرین آیه مجمل شد و بیان آن موقوف شد بعقل صحیح و اهل
بیت او صلوات الله علیهم و بگو همه ستایش و ثنا مر خدا راست آنخدایی که فرا نگرفت فرزند مر او را بود
و نصاری و بنی ملیح اند که اثبات فرزند میکنند بر و کمانه و نیست مر او را انبازی در پادشاهی
یعنی در الوهیت رد مشرکانست که بتان را شریک حقعالی میگویند و نیست مر او را دوستی از
جنس او از جهت مذلت و عجز نا بسبب اعانت آن دوست عزیز و ارجمند گردد تا صفات
که میگویند اگر خدا را دوستان نبودی ذلیل بودی علم الهدی رحمه الله فرموده حقعالی را دوست نیست
تا بدد آن از ذلت بعزت رسد بلکه خدا را دوست دارند تا بطاعت وی از حضیض ذلت
باوج عزت رسند و تعظیم کن او را تعظیم کردنی یعنی بزرگ دان او را از وصف اصفیا و مشرکان
عارفان گویند مکبر آنست بگو الله اکبر ثعلبی در تفسیر خود گفته در روایت است که بنده را گفتن الله اکبر بهتر
است از دنیا و ما فیها این آیه را آیة العز گویند مرویست هر که ذلیل از بنی عبد المطلب بمیرد آمد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله

وما یعبدون الا الله فاووا الی الکهف ینشر لکم ربکم من رحمته ویهیئ
لکم من امرکم مرفقا وتری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم
ذات الیمین واذا غربت تقرضهم ذات الشمال وهم فی فجوة منه
ذالک من ایات الله من یهد الله فهو المهتدی ومن یضلل فلن
تجد له ولیا مرشدا ودر سورة الاسری مذکور شد که یهودی قریش را سؤال اعظم
که از حضرت رسالت پرسید یکی آنکه قصه جوانان کهف بس عجب است وی جواب آن داد
آیه آمده آیا پنداری آنکه بدرستیکه اصحاب غار و رقیم که سیصد و نه سال در خواب ماندند بودند
از دلایل قدرت ما چیزی شگفت یعنی قصه ایشان نسبت بآیات قدرت ما در آفرینش ارض
و سما چندان عجیب و غریب نیست مراد از غار یست جرم نام واقع در کوه بناغلوس در حوالی شهر
که دار الملک دقیانوس بود و رقیم بقول ابن عباس و ضحاک اسم وادیست که کوه بناغلوس
در آنجاست و بروایت سعید خبیر لوح است از رصاص یا از حجر که نامهای اصحاب کهف در آن رقم
کرده بودند و از در غار آویخته و نعمان بن بشیر در حدیث مرفوع به حضرت رسالت روایت کرده که
اصحاب رقیم سه کس بودند که از شهر بیرون آمدند بجهت بعضی حوایج خود یاران ایشان را کرد پناه غاری
بردند چون باندرون غار رفتند سنگی عظیم بدر غار افتاده راه بیرون آمدن را مسدود ساخت ایشان
مضطر رسیدند و با خود گفتند که طریق موجب فتح این باب جز اخلاص و تضرع و زاری بحضرت
رب الارباب که یاری کننده بر افتادگانست نیست صلاح آنست هر یک که عمل صالحی کرده باشیم
شفیع آریم شاید حقتعالی رحم کرده خلاصی دهد یکی گفت خداوندا تو عالمی که من روزی مزدوری چند
داشتم مردی وقت نماز ظهر آمد گفتم با او تو نیز کار کن مزد بستان چون شام شد هر یک را مزد دادم
یکی از اجیران گفت او نیم روز آمده مزد من و او یکسان میدهی گفتم ترا با مال من چه کار مزد خود را
بستان او در خشم شده مزد خود نگرفت رفت من مزد او را بجهت کاوی دادم و در میان رمه گاوان
خود را کردم از وی بچه متولد شد بعد از مدت طویل آمد باز آمد ضعیف و بد برگ و نوا گفت مرا از مزد
تو حقیقت که مزد خود را پیش تو گذاشتم دست آمد گرفته بصحرا بردم که این گله گاوان مر راست گفت
بر من استهزا میکنی گفتم بخدا مال تست و قصه را فرو خواندم و همه را تسلیم وی نمودم مرا بخدا یا اگر میدانی که این
کار برای رضای تو کردم و هیچ غرض دیگر نداشتم ما را خلاص کن در حال از قدرت حضرت ذو الجلال سنگ
کشاده شده دو دانگ از آن جدا شد دیگری گفت خدایا سال قحط بود زن جمیله نزد من آمد تا گندم
بخرد من او را گفتم مرا در ما هلک کنی تا گندم بتو دهم والا باز گرد زن صالحه ابا کرد و رفت باز از غایت اضطرار

باردیگر

باردیگر نزد من آمده گفت ای برادر بر من دریغ مدار رحم کن که همه هلاک میشویم همان سخن اول را گفتم باز امتناع
کرده برفت نوبت سیم باید همان گفتم برفت نوبت چهارم بیتاب از غایت گرسنگی و اضطراب با همه بالکه زود
راضی شد بآنکه بردم و خواستم مقاربت کنم لرزه بر اندامش افتاد گفتم چه حالت است که موجب چندین خلاف است
گفت از حضرت عزت میترسم با خود گفتم ای نفس خبیث ظالم این زن در حالت مردن و وقت ضرورت است از خدا
میترسد و تو با چندین مکنت و قدرت و نعمت اندیشه در کار و ترس از پروردگار نداری پس پیش او رفتم
و زیاده از آنچه میخواست دادم و رها نمودم خداوندا ای پروردگار اگر این کار برای رضای تو کردم ما را از این
تنگنا برهان آنحضرت صلی الله علیه و سلم فی الحال دو دانگ دیگر از آن سنگ جدا شد سیمی گفت خداوندا مرا پدر و مادر پیر
بودند من گوسفند داشتم وقت شام شیر پیش آن پیران بردم ایشان را خفته یافتم دلم قوی نداد ایشان را بیدار کردم
بر بالین ایشان نشستم گوسفند را سر خود گذاشتم ظرف شیر را در دست داشتم تا روز روشن شد ایشان را از
آن شیر سیر کردیدم آنحضرت گفت کار اگر این کار از برای رضای تو کردم ما را از این ورطه نجات ده سنگ بالمره
زایل شده ایشان از آن مکان بیرون آمدند و قصه اصحاب کهف بر من وجه بود که ترسایان تعدی
و طغیان آغاز کردند و از حد و احکام انجیل در گذشتند تا آنکه فواحش در میان ایشان بسیار شد بت
پرستی آغاز کردند و جمعی در میان ایشان بودند که در دین عیسی بودند و بزهد و عبادت میکوشیدند و ایشان را
پادشاهی بود طغیانوس نام بت پرست و جبار و ستمگر بود و خلق را از دین عیسی منع مینمود و هر کس را
که میدید که در دین عیسی سلوک مینماید میکشت و بجهت تسخیر ممالک در هر شهر میگشت تا بشهر افسوس رسید
که اصحاب کهف در آنجا بودند ایشان از ترس آن کافر با طغیان پریشان شدند و نماز ظاهر را در خانه
آمده بتضرع و زاری بدرگاه حضرت باری میگفتند خداوندا شر این طاغی را از ما کفایت کن جمعی از
کاشتگان طغیانوس قضیه مطلع شدند و وی را خبر دادند کسی را فرستاده ایشان را باکسوت شاهانه
حاضر آوردند باروی خاک آلود از کثرت سجود طغیانوس ایشان را تهدید کرد ایشان گفتند ما خود را
بحق رانیدیم که فریدگار آسمان و زمین است هر چه خواهی با ما جاری کن طغیانوس گفت روزی چند بشما
مهلت دادم اندیشه در کار خود کنید که اگر بدین من آیید بفبها و الا شما را سیاست نمایم که همه خلایق عبرت
گیرند ایشان از مجلس آن بی ایمان بیرون آمده گفتند تدبیر آنست توشه گرفته و از دست این ظالمان
گریخته رفتن پس هر یک از خانه پدر قدری مال برداشته از آن شهر بدر رفتند و در نزدیکی آن شهر کوهی
و در آن غاری بود متوجه آن شدند و راه نمای راه سگی دنبال ایشان گرفت هر چند زدند باز نگشت
تا آنکه باد را آمده گفت ای یاران مرا مزنید که من دوستان خدا را دوست میدارم چون بخدمت شما
باسباب نمایم ایشان آن سگ را با خود برده بغار رسیدند و بمناجات ظاهر الحاجات و بانواع
طاعات و عبادات مشغول شدند و بخدا توکل کردند و چون سر بسجده بر نهادند بجناب
رب الارباب خواب بر ایشان مستولی ساخت تا سیصد و نه سال بخفتند و بعد از چند روز

طغیانوس ایشان را طلبید و نیافت پدران ایشان را بگرفت گفتند ما لهای ما را برداشته نمیدانیم کجا رفتند
گفت نیکو ایشان را دیده بودند گفتند در فلان غار بند طغیانوس لشکر متوجه آنجا شد چون بدر غار رسید
هیچکس از زهره آن نشد که اندرون غار رود گفتند ای ملک ترا بخیر کشتن ایشان چه کار است در
غار را محکم سازند از کرسنگی و تشنگی بمیرند بفرمان طغیانوس در غار را گرفتند در میان لشکر طغیانوس
دو مرد مؤمن بودند با هم و نیمهای اصحاب کهف را دلی مراز از در نزد شته در بنای آنشهر نهاده بودند
باشد که آنشهر را بشکافند و از احوال ایشان خبر دهند تا خلق جهان از ایشان عبرت گیرند و آن بود تا خلق
هلاک شد و چند قرن از آن بگذشت پادشاهی در آن شهر پدید آمد مؤمن و صالح نام و تندرو روش خلق
در زمان او بعضی مؤمن و بعضی کافر بودند و ایشان را بخدا دعوت میکرد و بعبث و نشور میترسانید ایشان
گفتند ما حاجات و مهمات را بهمان دانیم که در دنیاست پس آن پادشاه بخدا مناجات کرد تا آیتی بما نماید
تا بحقیقت بعث و نشور دلالت نماید حقتعالی بدل یکی از خلق آن شهر افکند نام او الیاس بود تا آن سیدا
بشکافند و خلق را گوسفندان نماید پس غار را بشکافت جماعتی دیدند خفته و سگی هم بدر غار خفته
چون خواست اندرون غار رود سگ برخاسته روی بها داد آن مرد ترسید برگشت حقتعالی
ایشان را بیدار ساخت نشستند و بیکدیگر سلام کردند چنان پنداشتند که یکروز یا بعضی از روز خوابیده
اند چون خود را بهمان صورت یافتند که خفته بودند و جامها کهنه نشده چنان پنداشتند که در خوابند
طغیانوس اندر غار گذاردند تلیخا را گفتند برو برای ما طعامی بیار و نیکو نگر که این طاغی را طلبید یا نه
تلیخا در می چند برداشته از کوه پایین آمده تا بشهر رسید همه علامات را بخلاف اولین یافت
ترسان و لرزان از خوف طغیانوس بود مردم شهر را دید در دین عیسی بر و صلوات میفرستد تعجب
کرده حیران و سرگردان فرو ماند بخود گفت من دوش از این شهر بیرون رفتم کسی نمیشناخت
نام عیسی بر دیدم پس کرد میکرد بدکان رفته نشناخت و رسم و آیین شهر را همه بخلاف گذشته
میدید بخود میگفت گویا شهر را گم کرده ام و یا خواب می بینم موجب این حال چیست از کسی پرسید
نام این شهر چیست گفت افسوس دانست آنشهر است و لکن اهل آن اهل نیستند آخر در
چند بیرون آورده طعام خرد بخرید و دید در هر شکل پای شتر و مهر طغیانوس بر آن زده و سیصد
سال قبل از این مسکوک گشته با و آویخت که گنج طغیانوس یافته او را نزد حاکم شهر بردند
وی تصور کرد که پیش طغیانوس میبرند بالضرورت دل بهلاک نهاد گفت بار خدایا بفریاد
رس و مرا از ستم طغیانوس خلاص کن پس نزد طغیانوس بنیت مساکی شد پس آن دو مرد را
بحاکم دادند گفت ای جوان مرد کجا این گنج را از کجا یافته که نقش کرا میدهد گنج یافتن تو تلیخا گفت من
از گنج خبر ندارم و این درهم از خانه پدر خود بیرون آورده ام حاکم بانگ بوی زد که اگر اقرار کردی
که این گنج را از کجا یافته از عذاب خلاص شدی و الا بشکنجه عذاب از تو میستانم سیصد و نه سال است

که این

که این درهم زده شده خزینه این شهر در دست منست یکدینار از این دارم تلیخا گفت بحق آنکه ایزد برسید
بگو بینید طغیانوس کیست گفتند دیوانه یا خود را بجنون زده گنج را تنها تصرف کنی از زمان طغیانوس
سیصد و نه سال گذشته است تلیخا گفت شما چنین راست میگوئید اما بدانید که ما چند رفیق مصاحب بودیم
پادشاه این شهر با ستم میکرد و ما را از دین مسیح منع مینمود و ما بدر و از ذکر عیسی بهم بوث در غار خفته و ای مرد زنهار
آمده ام برای ایشان طعام خرم و شما مرا این تهمت میزنید اگر او را ندارید باشد غار را بشما بنمایم چون از کوس
که حاکم شهر بود این سخن بشنید گفت گویا این مرد راست میگوید و آیین آیت آیت است از حقتعالی حاکم
با خلق آنشهر متوجه غار شدند چون بدر غار رسیدند تلیخا گفت شما اینجا ملک کنید تا من خبر ایشان
رسانم از این خلق نترسند چون تلیخا این خبر را بایشان رسانید فکر فتند در اشای این حال
مردم شهر رسیدند و از آنحال متحیر گشتند و چون نظر کردند لوحی دیدند از از زیر نامهای ایشان
در آن نوشته باین وجه که در فلان تاریخ در عهد طغیانوس گشتند و تلیخا و دیرونس و مرنوس و مرطوس و کشلمینا
و مهیاسلینا از ترس پادشاه مصر گریختند برای دین خود در این غار پنهان شدند چون اهل این شهر باین حال
شدند تعجب ایشان زیاد شده ایشان را بآن جهات که تازه رو و یاقوت و رنگ و روی ایشان
نگردیده و علامتهای ایشان کهنه و چرکین نشده دیدند یقین نمودند که حقتعالی زنده کردن مردگان قادر است
پس حاکم نامه نوشت پادشاه صالح و تندرو بود که بزودی متوجه آن شهر شد تا آیتی بصحت بعث و نشور
بیند القصه نامه بپادشاه رسید بسجده نموده با لشکر متوجه غار شد جوانان کهف را بعادت آن مشغول
دیدند که تسبیح و تهلیل میکردند پس پادشاه ایشان را سلام کرد بعد از ملاقات گفتند ای ملک ما را تو دانم
که حقتعالی ما را بحال اول خواهد بدین بگفتند پهلو بزمین نهادند حقتعالی جان ایشان را گرفته ملک فرمود
تا حلی و حلل و جواهر قیمتی کفن ایشان را کنند و تا بها از زر سازند ملک را چنان نمودند که ایشان را بجهت
که ارید و زر و دیبا را دور دارید پس حقتعالی ایشان را از چشم خلایق محجوب کرد اندیشه و ترس در دل خلق
افکند تا کسی نتواند که ایشان را کرد پس پادشاه فرمود در غار مسجدی بنا کردند مردم آنجا نماز میکردند و حاجت
میخواستند روا میشد و بروایت صحیحه ثابت شده که حضرت خاتم رسالت آرزوی دیدن ایشان نمود جبرئیل
آمده عرض کرد یا سید بزیارت ایشان نرود و تنها خواهی دید اما جمعی از اصحاب بعزت تا ایشان را ببین تو نخواهند
حضرت فرمود دیگر شرم عرض کرد چون سلمان که بر باب طاهی نشست برب طاهی نشست و باد صبا که مسخر
از خدا در خواه تا ایشان را با تمکان رسانند رسول خدا فرمود تا آب طهارت و سید ما ابو بکر و عمر و عثمان
و ابو ذر و ابو بکر و عمر و عثمان را بر آن نشاندند و حضرت رسالت فرمود هر کس را اصحاب کهف جواب سلام
دهد او وصی من باشد پس از خدا در خواست تا باد صبا بر اشتر فنا را اصحاب کهف رسانید
چون فرود آمدند سگی بر در غار بود بر داشتند سگ ایشان را روشنایی دید بانگ زده حمله آورد تا
چون جنبش ایشان را دید دم خود را جنبانیده بسر اشتر رسانید که در آید ایشان نزد آمدند پس لوی کرد عمر و سلمان

سلام کردند جواب شنیدند پس امیر المؤمنین سلام کرد گفتند وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته
آنحضرت فرمود من رسولم از رسول خدا بشما آمده ام تا شما را بدین او دعوت نمایم گفتند مرحبا به
وبک آمنا وصدقنا حضرت امیر فرمود که بفرستید بشما سلام میرساند گفتند علی محمد رسول
الله الصلوة والسلام ما دامت السموات والارض وعلیک بما بلغت وچون جوانان دین
اسلام کردند وبه نبوت خاتم النبیین وولایت سید الوصیین ایمان آوردند باز بخوابگاه تکیه کردند وبار
دیگر وقت خروج حضرت مهدی ع پیدا خواهند شد وحضرت مهدی بریشان سلام دهد جواب شنوند
پس بمیرند ودر قیامت مبعوث گردند پس امیر المؤمنین ع بادرا امر کرد تا ابطا را برداشته بمسجد پیغمبر
آورد وپیش از آنکه جناب امیر خبر دهد از آنچه میان او وصحابه کهف گذشته بود حضرت رسالت نوعی حضرت
عزت با اصحاب کهف فرمود وتفصیل قصه در کتب مبسوط مسطور است وحضرت عزت این قصه را بعجوبات
را برین وجه درین سوره بیان میفرماید اذ آوی الفتیة الآیه همگی که بار گشتند جای گرفتند آن
جوانان در غار جرم پس گفتند ای پروردگار ما بده ما را از نزد بخشش ورحمت روزی وامن از عدو
وآمرزش وآماده کن برای ما از کار ما که مفارقت کفار اشرار است رهبری هدایت وراه یافتن حق که سبب
آن رشد هدایت یابیم پس فرمودیم ما بر گوشهای ایشان بخواب که سخن نشنوند یعنی خوابانیدیم ایشان را
در آنغار سالهای شمرده مقرر ومعین پس بیدار کردیم ایشان را تا بدانیم حالی آنچه حاصل شده در
ازل که کدام یک از دو گروه از کتابیان که اختلاف کردند در آن مدت ویا کدام از مؤمن وکافر وبا کدام از اصحاب
کهف که اختلاف کردند در مدت لبث خود کما قال قائل منهم کم لبثتم قالوا لبثنا یوما او بعض یوم
بهر تقدیر تا معلوم گردد از نهایت کدام شمارنده وشمارنده تر است قرآن مدت که درنگ کردند در غار یعنی
دانسته شود که ضبط زمان درنگ ایشان کدام کرده وشمارنده کدام بهتر است ما میخواستیم بر تو
که حقیقی جزاء ایشان را بصدق وحق بهر سنگ ایشان بود جوانانی که از روی راستی ایمان آورده
بودند به پروردگار خویش وبیفزودیم ایشان را هدایت یعنی ثبات یقین بر سیدن زیادتی لطف وتوفیق
وبستیم بر دلهای ایشان یعنی استوار ساختیم وقوت دادیم با طمأنینت حق وجرأت دادیم در رد جواب
بطنیانوس دلهای ایشان را چون ایستادند در پیش وی واو ایشان را بپرستش بتان دعوت کرد
وگفتند پروردگار ما پروردگار آسمانها وزمین هرگز بجز او بپرستیم جز او بسبب آلهی ومعبودی
تحقیق که گفته باشیم وشکوک دیگر را پرستیم سخنی دور از نوابی وحقی محض خطا ودروغی اینها یعنی اینگروه
که قوم ما اند دست بخیر از اهل شهر افسوس فرا گرفتند بسبب تهدید طنیانوس وبیم قتل از غیر خدای بجای
دیگر که باطل اند چرا نمی آرند گمان بپرستش بتان وستحقاق بعبادت ایشان حجتی روشن یعنی طنیانوس
وکاشکان او بوعید قتل مردم را تکلیف به بت پرستی میکنند نه بحجت وبرهان پس کیست
ستمکارتر وظالمتر از آنکه بسته وافترا کند وبربندد بر خدا دروغ را که آن نسبت شریک است بوی قیل
ادنی

این گفت که طنیانوس بعد از معارضه ایشان را مهلت داد وایشان فرار کردند تلخی که مهتر ایشان بود
در اثنای راه بایشان گفت چون کار رشد بعد از اهل شرک ودوری جستید واز آنچه می پرستیدند
مگر خدا که روی با وجانب آوردید پس جای بگیرید بآن غار تا بگستراند برای شما وبسیار کرداند پروردگار
شما از رحمتش در هر دو سرا الزفاقی روزی وثواب اخروی وآماده کند برای شما از کارتان مایه
که بدان انتفاع کنید در دین ودنیا ذکر این بجهت قوت وشوق ایشان بود بفضل خدا القصه
چون جوانان اتفاق کرده بکوه برآمدند چنانکه گذشت سگی وشبانی ملازم ایشان شده بغار آمدند
وقرار گرفتند حقیقة احوال را بر ایشان کما شت جانها نخفتند طنیانوس بعد از دو سه روز از
احوال ایشان پرسید راه بایشان نبرده بدر غار آمده در غار را سنگ محکم گرفته تا بهمان جا مانده
هلاک شوند طنیانوس برگشت غار در سمت جنوب آنکوه که بناطنوس مکفتند واقع شده بود لاجرم
آفتاب در طلوع وغروب بهر دو طرف آن غار میگردید وعفونت او را تحلیل داده هوا را معتدل میساخت
وباندرون آن می تابید تا ابدان وجسد ایشان را متغیر وتباهی ایشان را کهنه نماید چنانکه میفرماید بنا بر آنکه
وآیه شریفه وتری الشمس اذا طلعت تزاور عن کهفهم ذات الیمین واذا غربت تقرضهم ذات الشمال وهم فی فجوة منه
آفتاب را بینی که چون طلوع کند تزاور میشود ومیل کند از غار ایشان بجانب
دست راست چه او بطرف قطب شمالی افتاده وچون غروب کند قطع کند از ایشان وبگردد بجانب
ایشان در فراخی اندازه غار در وسط آن که هوا نسیم وخنکی آن بایشان میرسید این حدیث بوده
ایشان در آن غار بهیات مذکوره از آیات قدرت خداست کسی را که هدایت میکند خدا بتوفیق
ولطف پس اوست هدایت یافته بفلاح در روز معاد مانند اصحاب کهف وکسی را که اضلال میکند یعنی بهر تو
غار نظر لطف وتوفیق از وی بردارد وبیراه وادی ضلالت گذارد پس نیابی هرگز مر او را یاری ارشاد
دهنده که از ضلالت بهدایت رسانند چون طنیانوس واتباع او وتحسبهم ایقاظا وهم
رقود ونقلبهم ذات الیمین وذات الشمال وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید
لو اطلعت علیهم لولیت منهم فرارا ولملئت منهم رعبا وکذلک بعثناهم لیتساءلوا
بینهم قال قائل منهم کم لبثتم قالوا لبثنا یوما او بعض یوم قالوا ربکم اعلم
بما لبثتم فابعثوا احدکم بورقکم هذه الی المدینة فلینظر ایها ازکی طعاما
فلیأتکم برزق منه ولیتلطف ولا یشعرن بکم احدا انهم ان یظهروا
علیکم یرجموکم او یعیدوکم فی ملتهم ولن تفلحوا اذا ابدا وکذلک اعثرنا
علیهم لیعلموا ان وعد الله حق وان الساعة لا ریب فیها اذ یتنازعون بینهم امرهم
فقالوا ابنوا علیهم بنیانا ربهم اعلم بهم قال الذین غلبوا علی امرهم لنتخذن علیهم
مسجدا سیقولون ثلثة رابعهم کلبهم ویقولون خمسة سادسهم کلبهم
رجما بالغیب ویقولون سبعة وثامنهم کلبهم قل ربی اعلم بعدتهم ما یعلمهم
ومن ندا آورد این سخن را اندخته بپوشید که دیگر بندگان مسلمانان با خبار رسول از جنابش یکی با پیغمبر بود وکارنی دانا تر بعدد ایشان مر

کرانند که در پیغمبر اصحاب اند پس تو جدال مکن در شأن اصحاب کهف اگر اهل کتاب جدال کنند بگو خدا اعلم بکار ایشان هر وقت عدد ایشان را
از اهل کتاب که با تو عالم شده بطریق وحی
الا قلیلا فلا تمار فیهم الا مراء ظاهرا ولا تستفت فیهم منهم احدا ولا تقولن
لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله واذکر ربک اذا نسیت
وقل عسی ان یهدین ربی لاقرب من هذا رشدا ولبثوا فی کهفهم
ثلثمائة سنین وازدادوا تسعا قل الله اعلم بما لبثوا له غیب السموات
والارض ابصر به واسمع ما لهم من دونه من ولی ولا یشرک فی حکمه
احدا و نیاری تو اصحاب کهف را بدارا ان چشمهای ایشان کشوده است وحال آنکه ایشان نیستند
خفتگان واین قبس کنند که اصحاب کهف را در هر شبانه از جانبی بجانبی میگردانند تا زیاده کسی صاحب ایشان
حسد های ایشان را نخورد وگویند هر سال روز عاشورا میگردانند بهر تقدیر بقلب شدن ایشان نه ثابت است
چنانکه میفرماید ویگردانیم ایشان را یعنی طائفه با مر ما ایشان را میگردانند بدست راست وبدست چپ
تا زمین مرور ایام جسد ایشان را نخورد وسگ ایشان گسترانیده است دستهای خود را وسر مان در دهن
خود نهاده بر پیشگاه غار یا در دست آن وآن سگ زرد یا سرخ یا خاکستر رنگ بود وهر زاد المسیر آنکه
که سرش سرخ پشتش سیاه وشکمش سفید وموش الحق وناش الطیر یا قطور یا حمران یا صهبا یاران
بود وقول اخیر از امیر المؤمنین است وقیل وتفسیر خود آورده که هر کس در شبانه روزی بحضرت
نوح ع درود فرستد که سلام علی نوح فی العالمین از عقرب ضرر بوی نرسد وهر کس کلمات
وکلبهم باسط ذراعیه بالوصید نوشته با خود دارد از سگ متضرر نشود وچون چشمهای
اصحاب کهف کشاده است وموهای بدن شان دراز ودر مکان مظلم وحشی خوابیده اند از بیم جهت
میفرماید که اگر اطلاع یابی ونظر کنی بر ایشان هر آینه روی گردانیدی از ایشان بگریختی وهر آینه پر شوی از ایشان
یعنی دل تو از ترس وبیم یعنی خوف عظیم در دل تو از ایشان راه یابد مراد آنست که کسی را طاقت رؤیت ایشان
نیست خطاب بحضرت رسالت است مراد امت مرویست معاویة بن ابی سفیان عن رسول الله ص انزل عزوة المصیصة
روشه بود از ولایت روم از آن مرز وبوم گذار آن یاغار بر آن غار افتاد وخواست تا حال ایشان را اطلاع یابد این عباس
گفت فتوانی مطلع شوی چه حضرت سبحان بهترین عالمیان وسیلة آن زمان را از آن منع نمود که لو اطلعت علیهم لولیت
منهم فرارا وی قبول کرده بجمعی از دستیاران چون بدر غار رسیدند باد مسموم وزیده همه را بسوخت القصه چون
طنیانوس در غار بدست الیاس نام شبان آن شهر مفتوح شد واصحاب کهف را از خواب بیدار ساخت چنانکه
میفرماید وکذلک بعثناهم لیتساءلوا بینهم وچنانکه ایشان را خواب داده بودیم بر انگیختیم ایشان را که بطول زمان حال ایشان قبر یاد وجاهای ایشان
فرسوده مکشته بود تا سؤال کنند میان وکمال ایشان را شناسند ویقین ایشان بکمال ما افزاید گفت گوینده
از ایشان یعنی یکی از همه بزرگتر بود چند وقت درنگ کردید درین غار تا نمازهای فوت شده را اصحاب

مردم پوشیده شوند و بآن بناء مواضع ایشان را شناسند پروردگار ایشان داناتر است بکار ایشان
از جمعی که نزاع مینمایند در باب ایشان گفتند آنانکه غالب شدند بر دین ایشان بر جای که مشتبه
اجب و قائل بودند گفتند هر آینه فرا گیریم بر ایشان مسجدی که در آن نماز گذارند بعد از آن از نزاع
کنندگان عصر پیغمبر در باب اصحاب کهف سفر باید رفت و شد که گویند یعقوبیه و یا یهود
و یا نصاری بخوان که اصحاب کهف سه بودند چهارم ایشان سگ ایشان بود و میگویند نسطوریه
از ترسایان پنج تن بودند ششم ایشان سگ شان بود و می اندازند این سخن را اندر خفی بر سبیل
و پنهانی بی گفتاری به بندار و اختراع خود شان و اصلا بر آن اطلاع ندارند و میگویند سبحان
بخدا پیغمبر آخر زمان باش از بهر مثل از حضرت سبحان ایشان هفت بودند هشتم ایشان سگ شان
حقیقتا قبل از آنکه اصحاب نزاع کنند پیغمبر خود را خبر داد تا یقین ایشان زیاده شود بعد از آن وفد
نجران آمدند و حدیث عیسی و اصحاب کهف در میان آوردند بزرگ ایشان که کس بود کی
ستیه نام و دیگری عاقب سید نسطوری بود بزعم خود گفت سه کس بودند چهارم ایشان
سگ شان بود و عاقب بزعم خود گفت پنج تن بودند ششم ایشان سگ شان اهل اسلام گویند
هفت بودند هشتم ایشان سگ شان عبد المسیح این سخن شنید گفت اهل اسلام حق میگویند
چنانکه حقیقت ایشان را فرمود بدلالت آن قال بقول خود تعالی رجما بالغیب و شاید
سفر باید که صدق قول مسلمانان بقول خود سبحانه بگواهد آخر بدیگار مرغ داناتر است بشمار
ایشان نمیدانند ایشان را بکراند که از آدمیان که پیغمبر و اصحاب آن فانه دان اند
و از ابن عباس نقلست که فرمود انا من ذلک القلیل و امیر المؤمنین علی علیه السلام فرموده
که اصحاب کهف هفت نفر بودند تملیخا مشلینا مثلینا و اینها اصحاب دست
راست پادشاه آن عصر بودند و مرنوش و دبرنوش و شاذنوش اینها
اصحاب دست چپ و هفتم مرطونس و بروایتی کنسطنطوش که راعی بود
و اسم سگ او قطمیر که در راه با سگ خود همراه اصحاب کهف شده بود و در راه
در راس سر ایشان هست و لیکن صحت نرسیده از ابن عباس مرویست هر کس اسمای صاحبان
کهف همراه داشته باشد از خوف ایمن گردد و اگر آتش در جایی افتد این نامها را بخرقه نوشته
در آتش اندازند باذن الله فرو نشیند و اگر در میان زرع نصب نمایند از آفت محفوظ ماند
و اگر کسی خواهد نزد پادشاه رود و نوشته بر ران راست بندد پادشاه عزیز دار دو از بر
تبدیع و صداع و غنی شد از وجاه رسیدن نیز بر ران راست بندد و بر عسر الولاده بر ران چپ
بندد دشواری آسان گردد و نشستن در کشتی و نجات از قتل بر ران چپ بندد
فلدعی باید بفرمان حقتعالی چون بر تو ظاهر شد که اصحاب کهف چند بودند پس بدلال

در دو خبر اسمای اصحاب کهف

مکن در شان اصحاب کهف اگر اهل کتاب جدال کنند مگر جدال ظاهر و غور در تاویل که بکار ایشان
خوان آنچه هست در قرآن و بجدل و در ایشان اشتغال مکن و فتوی مجو و پرسش در شان اصحاب کهف
از اهل کتاب کسی را چه عالم شده بطریق حق و وحی و ایشان آنچه میگویند بوصرح بغیب میگویند و اصلا
علم بآن ندارند در آیه دلیلست بجدال بحق بدون مجادله بباطل جایز نیست در مجمع گفته خطاب
مستطاب بحضرت رسالت است مراد امت چه آنحضرت را پرسید نه اهل کتاب اصحاب نشست
آورده اند چون اهل مکه بتعلیم یهود مدینه سه سؤال را که در سوره اسری گذشت از حضرت رسالت پرسیدند
حضرت باذن وحی نتوانست تجویز بگمان نزول جبرئیل امروز یا فردا باید جبرئیل هم ایشان را تعالی
نگفت یازده روز گم بایش وحی نیامد قریش طعنه زنان گفتند که خدا محمد را فرو گذاشت
و دشمن گرفت لهذا غبار ملال بآئینه دل آن پیغمبر حضرت ذوالجلال نشست جبرئیل نازل شد و بروی
چند روز گیاه بود ای که نفاست مشتاق بودم عرض کرد یا رسول الله من مشتاق ترم و لیکن حکم الهی
بنزول نبود آیه ما تنزل الا بامر ربک بر خواند و بعد از آن خواند و مگو البته کاری را هرگز
که قصد داری بدستگی بنکنند آن فردا مگر آنکه خدا خواهد آنرا بکنیم حق سبحانه و تعالی پیغمبر خود را
تادیب و ندب فرمود که بگو بدانی فاعل شیئا غدا الا ان شاء الله تعالی این تادیب است
از و سبحانه مر بندگان خود را که حکم جزم نکنند تا مفتشه کند و نشود اگر بجهت ما نفی این فعل را
نتواند نمود و نهی حضرت تنزیهست نه فرضی و یاد کن مشیت پروردگار خود را بنگر آیت الله تعالی
بگو و فشکه فراموش کن آنرا در وقت خاطر رسیدن تو بعد از روزی یا بعد از ماهی یا بعد از سالی
چون بدلایل عقلیه ثابت شده که یهود و نصاری بر پیغمبران روا نباشد پس طلب حضرت
و مراد امت گویند آنست که یاد کن پروردگار را و فشکه غیر او را از یاد مش کن و بیاد
و گوش بدیگر هدایت کند مرا پروردگار من مر آنچه را که نزدیک تر است از رشد نهمار کهف
از روی ثواب بی بدهد بجز آیات بینات و دلالات و اخبار بر نبوت من که قرب و اقع
باشد از قصه اصحاب کهف و آن آیات خبر دادن حضرت عزت باشد حضرت را از
قصص انبیا که مدت مدید و عهد بسیار بعید بود در میان آنحضرت ایشان و نیز خبر دادن الله
بود آنحضرت را از حوادث نازله که در اعصار مستقبله آنچه تا قیامت واقع خواهد شد بعد از آن
از مقدار درنگ اصحاب کهف در کهف خبر میدهد بقوله سبحانه و درنگ کردند اصحاب کهف
در غار خود و فشکه در خواب بودند سیصد سال و زیاده کردند نه سال دیگر بر سیصد و نه
سال از زمان دخول ایشان غار تا وقت بیدار شدن ایشان و در لباب آورده که سیصد
سال شمسی بود و سیصد و نه سال و ماه و نوزده روز قمری مرویست که یهودی از اهل طبرستان
از مدت لبث اصحاب کهف پرسید آنحضرت آنچه در قرآن عظیم واقع بود خبر فرمود یهودی گفت

مادر کنار خود سیصد سال یا شیر ایم فرمود آنچه در قرآن هفتم سال قرینست آنچه نزد تو نه سال شمسیست در خبر آمده
که ترسایان گفتند ما سیصد سال و اینهم نه را نمیشناسیم حقتعالی فرمود بگو الله که خدا داناتر است
بآنچه درنگ کردند مر او راست پوشیده های آسمان و زمین و همه مخفیات اید اند پس چگونه عالم
باشد بمدت لبث اصحاب کهف چه بنیاست خدا بر موجودی و شنوا است بر مسموعی و هیچ
چیز مانع علم او نیست و نزد او همه لطیف و کثیف خفی و جلی یکسانست نیست اهل آسمان
و زمین را بجز از وی هیچ دوستی که باشد امور ایشان باشد و شریک نگیرند بخدا در حکم او
که از جمله حکم اوست تعیین مکث اصحاب کهف یکی را از موجودات علوی و سفلی
واتل ما اوحی الیک من کتاب ربک لا مبدل لکلماته و لن تجد
من دونه ملتحدا واصبر نفسک مع الذین یدعون ربهم بالغداة
والعشی یریدون وجهه ولا تعد عیناک عنهم ترید زینة الحیوة
الدنیا ولا تطع من اغفلنا قلبه عن ذکرنا واتبع هویه وکان امره
فرطا وقل الحق من ربکم فمن شاء فلیؤمن ومن شاء فلیکفر
انا اعتدنا للظالمین نارا احاط بهم سرادقها وان یستغیثوا یغاثوا
بماء کالمهل یشوی الوجوه بئس الشراب وساءت مرتفقا
و بخوان آنچه وحی کرده شده است بسوی تو از کتاب پروردگار تو که قرآنست و التفات مکن بقول کافران
و بخوان آنچه وحی کرده شده است بسوی تو از کتاب پروردگار تو که قرآنست و التفات مکن بقول کافران
و نخواهد یافت هیچ تغییر دهنده بیت سخنان او را یعنی هیچکس قادر نیست بتغییر قید بدل آن و نیابی تو بجز او
پناهی که بآن ملتجی شوی در کشاف آورده که قومی از رؤسای کفر حضرت رسالت را گفتند که این
پشینه پوشان بیقدر را چون صهیب عمار و خباب که بوی عرق فرقهای ایشان ما را
شادی میسازد از مجلس خود دور کن تا با تو مجالست نمائیم و چون ما که اشراف عرب تو
میکنیم لاجرم همه عرب بصحبت تو میل کنند حضرت بجهت اهتمام که در باب ایشان داشت
بخاطرش گذشت که با ایشان نه مجالست نماید و در خفیه با اصحاب صحبت بدارد آیه آمد
باز دار خود را و شکیبا کن با آنانکه میپرستند پروردگار خود را بامداد و شبانگاه مراد
از طرف روز است یا جمیع اوقات شب و روز که بپرستش او سبحانه شغول اند میخواهند خلص
او را با او را سبحانه چون بندگی غیر او را در جمیع اوقات و باید در نگذرد چشمهای تو از ایشان
یعنی نظر از ایشان باز نداری و بغیر ایشان التفات نکنی در حالتی که نگاه کردن تو
بجانب ایشان خواهد آرایش زندگانی دنیا را بباید دانست که آن سرور هرگز مدنیا
و زینت آن مایل نبود بلکه منع آنست که علم خود را مشتبه بعلم کسی که بزینت دنیا

مایل

مایل اند مه مایل دنیا از فقر احتراز نماید و با اغنیا توده الفت کند و اطاعت مکن کسی را که غافل گردانیده ایم دل
او را از یاد مان مراد امیه بن خلف و اتباع اوست که آنحضرت را امر براند از اصحاب از مجلس مگر نه
حقتعالی فرمود که او را بطریق تخلیه غفلان غافل گردانیده ایم و او پیروی کرده است آرزوی نفس خود را
و غافل شده است از ذکر او سبحانه و یا فرمان میبرد او را که ما غفلت را نسبت بدو داده ایم یعنی ایشان را
در صفت غفلت یافته ایم و هست کار آن معاند جاحد که در وادی غفلان و غافلان سرگردان است
تباه و پیش افتاده بحق و از حد گذشته از قتاده نقلست که فقرای اسلام هفتصد تن بودند همواره
در مسجد ملازم حضرت رسالت و صفت بجا آورده اشتند و پیوسته نماز میکردند مشغول بتعقیب
بوده منتظر نماز دیگر میشدند چون این آیه نازل شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود الحمد لله که دلیلست من
که نه از امتان مرا امر کرده که چشم از ایشان بر ندارم و با ایشان هم و بگو
که نه از اصحاب فقرا منع میکنند قول درست و سخن راست را که قرآنست از نزد پروردگار شما است گوئی
بعضو بآن عمل کنم نه بآنچه موافق مقتضی هوای شما باشد پس هر که خواهد بگرود و هر که خواهد
پس کافر گردد و این امر با جماع امت برای تهدید و وعید است بدستگی آماده کرده ایم برای
ظالمان و نگرویدگان آتشی که احاطه کند آن سراپرده های آن تشبیه فرموده آتشی را که محیط
کافران باشد بسراپرده که مشتمل بر آن باشد و ابو سعید خدری از حضرت رسالت روایت کرده
که سرادق چهار دیوار است که غلظت هر دیواری چهار صد ساله راه و آن گرد کافران گردد
ابن عباس گفته که سرادق دود غلیظ دخانیست و اگر در زنجان فریاد رسی خواهند از تشنگی فریاد
رسیده شوند بآبی که مانند دردی زیت باشد یا مس که جوشیده و یا چرک و زنجان که جوشان باشد
چون پیش ایشان برند بریان کند رویهای ایشان را از بسیاری حرارت بد شرابیست
مهل و بد جایگاهیست تکیه گاه ایشان دوزخ است از سعید جبیر مرویست که چون اهل دوزخ
از گرسنگی فریاد کنند ایشان را از درخت زقوم میوه دهند که چون بخورند گوشت و پوست تن
ایشان بجهت تلخی بارهای گوشت با عرق از ایشان بریزد بعد از آن تشنگی بر ایشان مستولی
شود چندین سال فریاد کنند ایشان را آبی دهند بغایت گرم چون نزدیک دهن برند گوشت روی
ایشان در آن افتد پس بهد از ذکر وعید در بیان وعد میفرماید ان الذین آمنوا
وعملوا الصالحات انا لا نضیع اجر من احسن عملا اولئک لهم
جنات عدن تجری من تحتهم الانهار یحلون فیها من اساور
من ذهب ویلبسون ثیابا خضرا من سندس واستبرق
متکئین فیها علی الارائک نعم الثواب وحسنت مرتفقا
واضرب لهم مثلا رجلین جعلنا لاحدهما جنتین من اعناب
و بزن بایشان مثل مردی را که برادر بودند در بنی اسرائیل یهودا نام مؤمن بود و دیگری قطرس نام کافر بود گردانیدیم برای یکی از ایشان

وفرود کردیم آن دو بستان را بدو خرما و گردانیدیم آن دو باغ کشت را از جامع قوت و انواع فواکه باشد آن دو بستان مرآورد و ثمر خود را نیاورد و نیکو
وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ
مِنْهُ شَيْئًا وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَرًا وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ
يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا
وکرده اند کارهای شایسته بدستیکه ما ضایع نگردانیم مزد آنکس را که نیکوترست از روی کردار
انگور و مؤمنان و بسندیدگان ملایت نرماست بوستانها یعنی بهشتها می که در مقیم بشند حرید
از زیر منازل ایشان جویها روان پیدا بسته شود مدد آن بوستانها از دست و بخانها ساخته شده
از زر و در زاد المسیر از ابن عباس خبر نقل کرده که هر یک از بهشتیان را سه دستوانه بود یکی از زر و یکی از نقره
و یکی از لؤلؤ تر و یاقوت و میپوشند جامهای سبز از دیبای نازک و دیبای ستبر فراخ آرایش
و تخصیص خضر در میان الوان برای آنست که حسن الوانست و طراوت آن بیشتر نگه نزد کمان شهد
در بهشت بر تختها چنانکه عادت متعالیانست نیکو پاداش است بهشت و نعیم آن و نیکوست آن
تختها از زردی نگه کاه و یا نیکوست بهشت از منازل و آرامگاه بعد از آن برای مطیعان شاکر
و عاصیان ناسپاس قاصر بیان مثلی میفرماید و بیان کن ای محمد برای مؤمنان و کافران مثلی
و آن مثل دو مرد است که برادر بودند در میان بنی اسرائیل یکی یهودا نام که مؤمن صالح بود و دوم
قطروس که کافر طالح بود هشت هزار دینار از پدر بآن دو برادر میراث رسیده بود هر یکی را
چهار هزار زر برادر کافر آن ضیاع و عقار و متاع و خانه خرید مؤمن گفت میراث و صرف بیکار
از عطا نقلست کافر هزار دینار خانه خرید مؤمن گفت خدایا من از تو در بهشت سرایی هزار عظیم
پس هزار دینار را تصدق نمود در راه خالی اگر کافر هزار سرای خانه این دینار فرد و هزار آخرت
زند مؤمن هزار را تصدق بوجه حسنی که مرا تعدد آخرت و حوری بهشت پس کافر هزار ضایع
آب و زمین مؤمن تصدق کرده باغ و بستان بهشت برین حضرت سبحان از حال ایشان
خبر میفرماید کردانیدیم برای یکی از ایشان یعنی قطروس کافر دو بوستان از تاکهای انگور
و فرو گرفتیم و محفوف ساختیم آن دو بوستان را بخرمابنان درختان نخل نیکو زینت تمام و گردانیدیم
میان آن دو باغ کشت زاری تا آن موضع جامع قوت و انواع فواکه بشد آن دو باغ مرآورد
میوه و محصول خود را تمام و ستم نکرد یعنی کم نشد حتی از میوه معهود و خود چیزی را بخلاف عادت
که میوه سالی تمام آید و سالی ناقص و اندک یعنی همیشه میوه آن دو باغ تمام آمد و یکی کسر در آن
نبودی و روان کردیم میان آن دو بوستان جوی آب تا شراب دائم شد و بود
قطروس کافر را همه میوه دیگر سوای انگور و خرما خصاص آنها که در جهت غالبست آنها بود
آورده اند که یهودا محتاج شده رجوع برادر کافر کرده از در حشمت مستمر توقع اعانتی نمود
قطروس

قطروس گفت من تو برادر بودم من این همه باغ و اسباب پیدا کردم و فانان درست نمودم تو چرا
تنگدست و پریشان شدی یهودا گفت ای برادر تو آن مال باغ دنیا خریدی من بوستان مغفرت
توسرای عیش و بهجت که فتی من حرام جنت تو محبوب خوش صورت که فتی من حور العین آن حضرت
تو غلام و کنیز و نعوی من غلمان و ولدان اخروی قطروس از روی آن ملامت آغاز نموده گفت
زر لقد را بوعده نسیه دادی و خود را جامع دنیا و ذلیل و بیمقدار پس گفت قطروس بیار
خود را برادر حالیکه او مجادله میکرد بالو و در سخن با باز میکرد این از سیکفت و او جواب
پس میداد پس گفت من بیشترم از تو از جهت مال و متاع و منال و عزیزترم از جهت
اولاد و قدم و حشم پس دست یهودا را گرفته وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِنَفْسِهِ
قَالَ مَا أَظُنُّ أَنْ تَبِيدَ هَذِهِ أَبَدًا وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ
رُدِدْتُ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْرًا مِنْهَا مُنْقَلَبًا قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ
يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ
رَجُلًا لَكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَدًا
و قال آنکه او سخن کننده بود که بر قطروس و بعجب و فخر از روی محبت دنیا گفت گمان نمیبرم
آنکه فانی شود و بسر آید و نابود گردد این بوستان من هرگز و یا مضمحل نمیدانست که دنیا سپری
نگردد و گمان نمیبرم قیامت را قائم و اگر باز گردانیده شوم من بزعم تو بسوی پروردگار خود
چنانکه تو میگوئی و مرا برابر نگیرانند بخدا هر آینه که یابم بهتر از این بوستان نهایی بازگشتن یعنی استحقاق
و منزلت آنست که فردا بهشت بمن دهد چنانکه امروز این باغ را بمن داده است گفت قطروس
یا او یهودا و حال آنکه جدال میکرد با او آیا کافر شدی با نکار ربوبیت و بسبب تردد آن بانکار آخرت
ترا از خاک یعنی پدر ترا که اصل مادهٔ تست از خاک آفرید یا خود مادهٔ اصل ترا از آن خلق کرد
پس از نطفه که مادهٔ قریبست پس ترا راست کرد بسر تمام قامت مردی یعنی آدم
بدر در رسیده کفر او را بسبب منکر کفر او کردانید در کذا شد بجهت آنکه نشان آن کفر
شکر دی بود بکمال قدرت حضرت عزت لهذا مرتب ساخت انکار او را بخلق و از ترا پس
کسی که قادر شد بخلق کردن از تراب او تا هر آینه قادر خواهد بود بر آنکه او را اعاده کند ثانیا
لیکن من میگویم که اوست خدا و نیست کسی بر پروردگار و آورنده کار منست از خاک و نطفه و شریک
نمیسازم و انباز نمیگیرم آن خداوند خود را احدی وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ
مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِنْ تَرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنْكَ مَالًا وَوَلَدًا
فَعَسَى رَبِّي أَنْ يُؤْتِيَنِ خَيْرًا مِنْ جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَانًا مِنَ السَّمَاءِ
پس شاید پروردگار من بدهد دنیا و یا عقبی بهتر از بوستان تو بجهت ایمان و بفرستد بر بوستان تو صاعقها از آسمان
بغداد آنگاه ناگهان انگور رو آمد بهر تقدیر چون قطروس آن عذاب را بدید دست بر دست میزد و میگفت کاش
شریک نمیشدم بپروردگار خود دیگر را تا بوستان من خراب نمیشد شاید شاری رجوع از کفر
بوده و یا عذر خواه و ندامت و حسرت تقاضای مال دنیوی نه قصد ایمان بحضرت سبحان و نبود آورد
گروهی که یاری کنند او را در دفع عذاب از باغ او بجز از خدا که او خود بر آن قادر بود پس نبود
منع کننده و یاری دهنده خود را و انتقام کننده از خدا آنگاه یعنی در وقت نزول آن عذاب
و حضرت و یاری دادن مر خدا راست پس که قدر راست که و در دست کردار است یعنی در آن وقت همچنین
قادر نبود دیگر او یا در روز قیامت یاری دهد بستان خود را بکفر چنانکه یاری داد یهودا مؤمن را بر
کافر و او در بهترست از روی یاد کش و او نیز دوستان را و بهترست از جهت عاقبت طاعت بنده و بهتر
که فرا روا باد رسد بعد از آن سیم خود را امید فرماید نصر مثل برای رغبت کردانید از دنیا و رغبت
سلطان بعقبی و بیان کن برای مؤمنان مثل زندگانی دنیا را که برای اثبات دنیا و جهان در
زینت و سرعت زوال آن مانند آبیست که فرو فرستادیم آنرا از ابر یا از آسمان پس آمیخت
بآن آب سبزه زمین یعنی گیاه بسبب سیرابی در هم چید و از غایت کثرت و تیکه تر افتاد یا گیاه با آب
آمیخت یعنی آب جمع اجزای آن در آمده طراوت و نضارت را دلپسند کرد آن گیاه تر و تازه
خشک شده در هم شکسته پراکنده کند آنرا باد و میکند از زمان و هر طرف میبرد و وقت
خدا بهمه چیز از اثبات و افنا توانا حاصل که عقبی را در این آیه تشبیه کرده زندگانی دنیا را
بگیاه که آب باران سبز شود و بکمال نمو رسد و وقت آن شود که از آن تمتع گیرند ناگاه آب از او
منقطع گردد و خشک ماند بیفایده همچنین آدمی دنیا باعث جوانی و کامرانی با مال و فرزند و حشم
چون همه کارها حسب و برآمده مرادها حاصل آمد ناگاه نعمت و نقمت بدل شود و گاه
بدرویشی و تندرستی بیماری و قضیه در جمیع متعلق کرده سطور صحیفه عمر وی از عنوان بیابان
نهال اعتدال وجودش بصرصر فنا خشک شود و خرمنهای آرزو و سرسبزی معدوم گردد و یکی
از صلحا گفته وقتی مرا در کوفه مشغول بود بخرق و سدر بر یکدشتم سرا زعفران منذر دیدم خراب
شده و چیزی از رسوم عمارت آن باغ نمانده ساختن نظر آن کاشتم و از روی تعجب و تفکر و عبرت
گفتم کوشکان جهیزان و همسایگان و خدمتکاران و مال و منال تو کجا رفت غیبی ندا داد که ای جوانمرد
روزگار فانی ساخت عبد الله بن ملک غیر روایت کند که سر مبارک حضرت امام حسین را نزد عبد الله
زیاد لعنه الله در قصر الاماره کوفه دیدم و سر عبید الله را پیش مختار و سر مختار را در نزد مصعب و سر مصعب
در نزد عبد الملک مروان و این همه را در مدت دوازده سال دیدم از حضرت رسالت و آیات
است که سرا یاد خرمن بر شد و از شهر بر نشد و لیدا از دختر نعمان بن منذر رسیده که حال
شما در نهایت شوکت بود و حکومت حلکو بنا این حال رسید گفت همچنان شنیده آنست که روزگار

طلوع کرد در خورنق و سدیر رونده و ایستنده نبود مگر در زیر پای ما بود و همین که آفتاب غروب کرد چشم ما
که هر کس با امید بر پروردگار خود کار دل بر زندگانی دنیا نبندد و مال فرزند خویش که در پیش است مقصود
گمرد المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر
عند ربک ثوابا وخیر املا ویوم نسیر الجبال وتری الارض بارزة
وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا وعرضوا علی ربک صفا لقد جئتمونا
کما خلقناکم اول مرة بل زعمتم ان نجعل لکم موعدا مال و پسران آرایش
زندگانی دنیا اند نه زاد فردا و توشه معاد و صاحب آن که زمانه بهدف رواج خواهند شد از حضرت رسالت مع رسالت
است که آدمی در دنیا دو طبقه اند اول جماعتی که جمع مال رغبت کنند و در دنیا بقوت اکتفا و سد
رمق اکتفا کنند و در آخرت خواهند و اینها کسانی اند حرب و دود در حق ایشان فرمود لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون دوم مال دوست باشند و لیکن از حلال و در رضای خدا صرف کنند و واجبات
مواسات نمایند و صله رحم رعایت کنند و از حرام اجتناب کنند آنها بعد از حساب بهشت حضرت رب العالمین
داخل شوند طبقه سیم آنانند که هر چند مال منال اند بر رعایت حلال حرام بلکه بهم خلط ساخته در راه خدا
صرف کنند ایشان آنانند که دنیا را نام دلهای ایشان را که رشته بدوزخ کشد و کارهای شایسته و ایمان
که ثمره آن ابدا باقی باشد بهتر است نزد پروردگار تو از روی پاداش عظیم و بهتر است از روی طلب امید داری
یعنی صاحب اعمال صالحه هر چه امید دارد از حضرت عزت در آخرت باید نزد بعضی از علما مراد
از باقیات صالحات نمازهای پنجگانه است و این قول از ابو عبد الله ع مرویست و گویند مراد
کلمات خمسه است یعنی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر لا حول ولا قوة
الا بالله العلی العظیم مرویست چون بنده باین کلمات گریان گردد گناهان از وی بریزان شود
چون برگ از درختان و نیز از آنحضرت مرویست که شب معراج ابراهیم ع گفت که امت خود را
بگو در زمین بهشت عرش بنا کنند گفتم عرش بهشت چیست گفت لا حول ولا قوة الا بالله
العلی العظیم انس نیز از آنحضرت روایت کرده که باقیات صالحات تسبیحات اند بدرستیکه
واصحاب ما نیز از ابو عبد الله ع نقل کرده اند در روایت از حضرت رسالت که فرمود اگر عاجز شوید
از برخواستن تهجد و جهاد باری عاجز شوید از گفتن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله
واستغفر الله وصلی الله علی محمد وآل محمد و باغنای خویش که بسبب فرح قلوب شاد باشد
پسندیده و یا دختران صالحه که سبب خشنودی والدین اند و یا هر عملی که خالصا لوجه الله باشد
و این عقیده از ابو عبد الله ع روایت کرده که فرمود دوستی محبت ما را امر حقیر مدان بلکه عظیم
دان و شبهه نیست که قبول جمیع اعمال صالحه فرع محبت اهل بیت است ع پس بر دوستی ما
باد

باد کن روزی را که برانیم کوهها را از بیخ و در هوا پراکنده سازیم و بینی زمین را ظاهر شده از زیر کوهها و گردانیم
بر روی زمین آمده در حشر است که نزد قیامت اسرافیل صور بر دمد کوهها بامر خدا بر پا شوند و بادی
آید که کوهها را بامر خدا پراکنده سازد چون پشم زده و حشر کنیم همه ایشان را در موقف پس فرو نگذاریم
و ترک نکنیم یکی از ایشان حشر کرده و عرض کرده شوند بحساب آخر بندگان پرستیده و موقف
همچنین از روی بیان نیست و حقیقت افزاید هر آینه آمدید بر حضرت و چشم و مال خیانت آفریده بودیم
شما را اول بار حضرت رسالت فرمود در قیامت مردم محشور شوند بر حضرت و مکشوف العورة
بشنید گفت یا رسول الله زنان نیز بر حضرت باشند فرمود آری گفت و اسوأتا چه رسوایی است
حضرت فرمود آن روز از احوال قیامت همه اهل آنست بخود گرفتار باشند و یکدیگر متوجه نشوند بعد از
آن متکبران بعتاب خطاب کرده میفرماید بلکه گمان بردید و داد عاکرد دیانکه شکر را نهم برای شما وقتی
انکار وعده ما کنانکه موعود و برای محاسبه نیز نخواهیم که ما گمان بردید و بند آشنه وضع
الکتاب فتری المجرمین مشفقین مما فیه ویقولون یا ویلتنا مالهذا
الکتاب لا یغادر صغیرة ولا کبیرة الا احصاها ووجدوا ما عملوا
حاضرا ولا یظلم ربک احدا واذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم
فسجدوا الا ابلیس کان من الجن ففسق عن امر ربه افتتخذونه
وذریته اولیاء من دونی وهم لکم عدو بئس للظالمین بدلا
ما اشهدتهم خلق السموات والارض ولا خلق انفسهم وما
کنت متخذ المضلین عضدا ویوم یقول نادوا شرکائی
الذین زعمتم فدعوهم فلم یستجیبوا لهم وجعلنا بینهم موبقا
و نهاد شود نامه اعمال در دست راست و چپ اهل محشر تا بهار اعمال ایشان را بر ایشان
کردار نهند پس گناه کاران از ترسان و هراس کنند کان بشند از آنچه در کتاب ایشان باشد
از گناهان فراموش شده یعنی چون بر آن مطلع گردند خوف بر ایشان مستولی شود و از روی
تعجب گویند وای بر ما چه بود این نامه را که اصلا فرو نگذاشته است گناهان خرد و بزرگ را
مگر که شمرده است همه آنرا و ضبط کرده و نگاه داشته و بیاند آنچه کرده اند حاضر نزد خود یعنی
مکتوب در آن نامه و ستم نکند پروردگار تو احدی را بنوشتن آنچه بنده نکرده باشد و یا بنقصان ثواب حسنه
وزیاد تر عذاب سیئه در آیه دلیل است که اطفال معذب نشوند بعد از آن تهدید مکلفان میکند از عبادت
شیطان نه که نخست بیان مکلفان و شیطانست از عداوت قدیمه فرمود تبارک و تعالی و یاد کن هنگامی
که گفتیم مر ملائکه را که سجده کنید مر آدم را پس سجده کردند مگر ابلیس و سرکش که بود از جن یعنی از قوم
بنی جان یا جن گروهی از ملائکه که از آتش آفریده شده اند ابلیس از ایشان نبود و بعضی از ابن عباس
محقق اند از نور و قول اول اصح است چه همین آیه اثبات فتنه میکند و ملائکه از فتنه نیست و دلیل دیگر
پس بیرون رفت از فرمان پروردگار خود بجهت آنکه در اصل جن بوده و درین آیه دلیل است بر آنکه
ملائکه معصومند از عصیان و تحقیق این در سوره بقره گذشت آیا بعد از آنکه عداوت شیطان بر
محقق گشته فرا میگیرید آنرا و فرزندان او را دوستان بجز از من که آفریدگار شما ام یعنی ایشان را دوست
میگیرید و فرمان ایشان میبرید و با من که آفریدگار شما ام عصیان میشوید و حال آنکه ابلیس دشمن است و شما را
دشمنانند بدست بر ستمکاران از ذریت شیطان بدل از خدا و نهند و در بیان آورده که چون خدا ابلیس را
از رحمت خود دور کرد از پهلوی چپ او زوجه او را که آدم نام داشت بیافرید و او را بشر ریکهای
بابان فرزندانند و از اولاد او یکی مرتد نام است و یکی لاقیس و یکی داهان در علی الحاما آورده که لاقیس
وسوسه کننده و ضدیت و داهان وسوسه کننده در نماز است و بعضی عکس نیز گفته اند و احمد غزالی در
اربعین آورده که شیطان مانع نماز است و زنبور یکی از اولاد اوست صاحب سواق است که اهل
بازار را بدروغ و کم فروشی و خیانت وسوسه میکند و یکی عور مالک در مال زنا است و نوحه در دیگر
جامه و طبا بخیر بر زند در ما امر میکند و سوط که از حیف در میان مردم اندازد و آثم که با خورده طعام
میباشد اگر بسم الله گویند در خورد زیاد و شریک میشود و مدهش که مرکب علامت ایشان را بهوا
مختلف میدارد و دسر که مانع سلام کردن مردمانست در خانه رفتن و نام خدا بر روی وقت طعام خوردن
و هیچ آدمی نباشد مگر که با او یکی از ایشان باشد و او را بکار دارد و بعضی از کاهنان و کفار گفته اند که
جن از علوم غیب مطلع اند حقتعالی نفرین فرموده گفت
وقت آفریدن آسمان و زمین تا بایشان مشورت کنیم و مدد کار طلبیم و نه وقت آفرینش نفسهای
ایشان یعنی ایشان در آفرینش آسمان و زمین حاضر نبودند تا غیب آنها را دانند و از آفرینش
نفس خود چه جای پس چگونه ایشان را در آفرینش شریک یکدیگر بدانیم و فرا گیرنده گمراه کنندگان
که ابلیس و ذریه او بیند یاران و مددکاران یعنی من در خالقیت بدینانم از یار و مددکار این نفرشاد
که نیست که شیطان را شریک خدا میدانند و بجهت این عبادت ایشان فنا یابند و یاد کن
روز را که گوید خدا یا فرشته با مر خدا شرکا را که برای شفاعت خود بارای دفع عذاب از خود
بخوانید و ندا کنید تا آواز بلند شریکان مرا که گمان برید شریکان منند مر آدم و جمیع معبودان یا طلبند
یا ابلیس و ذریه او بیند گمان کنند که ایشان تابع را با ابلیس و تابع او را و استغاثه کنند پس اجابت نکنند
مراد ایشان را

مراد ایشان را و بفریاد نرسند و گردانیم میان کفار و آلهه ایشان جای هلاک یعنی همه را در وادیهای دوزخ
که موضع هلاکت عظیم باشد جمع کنیم و در آنجا معذب سازیم و یا مغاک است که مانع پیدا کنیم میان کفار و معبود
ایشان که ملائکه و مسیح و عزیر است یا نبود که ایشان را بهشت بریم و اینها را در دوزخ هلاک گردانیم
و یا مطلقا میان اهل هدایت و ضلالت را جدا کنیم یا نبود که اهل ضلال را جدا کنیم و موبق
عمیق است در دوزخ در آریم و اهل حق را بهشت بریم از این روایت است که موبق وادیست
در جهنم سرازیر حرکت دریم و رأی المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها
ولم یجدوا عنها مصرفا ولقد صرفنا فی هذا القرآن للناس من
کل مثل وکان الانسان اکثر شیء جدلا وما منع الناس ان
یؤمنوا اذ جاءهم الهدی ویستغفروا ربهم الا ان تأتیهم
سنة الاولین او یأتیهم العذاب قبلا و بینند مشرکان آتش دوزخ را
معاینه از جهل است که راه پس نکنند ایشان کافران کانند در آن و نیابند از آن آتش گاه
که باز گردند بآن و گریزگاهی که گریزند بآن جز از همه جهت احاطه بکنند ایشان را و بدرستیکه ما
بیان کردیم درین قرآن برای مردم از هر مثلی که بآن محتاجند از قصص امت ایشان که شبهت
که دود و لابد قدرت کامله که موجب ازدیاد بصیرت شود و حقیقتی نه و تا فرموده که خدای عالم
بمحض فضل عظیم و کرم کریم آنچه جمله بندگان را نیاز است بدو بکار آید گفته است که آدمی بیشتر از هر چیز
که خدا آفریده جدال کننده تر و خصومت او در کار حق بیشتر از همه کس گفته که مراد نضر بن حارث است
که در قرآن جدال میکرد و یا ابن خلف که در امر بعث و حشر خصومت مینمود و یا مراد مطلق اهل
جدال و عناد و منع نکرد اهل مکه را و یا بنده نداشت از آنکه ایمان آرند و تصدیق کنند پیغمبر
آمدن ایشان را راه نمانده بجز که سنت است مر اولین و منع نمود از آنکه استغفار کنند از گناهان و از
طلبند از پروردگار خود از ایمان بوی مگر انتظار آنکه بیاید بایشان عادت خدا در هلاک کردن ایشان
در دنیا یا بیاید بایشان عذاب آخرت روبرو و معاینه وما نرسل المرسلین
الا مبشرین ومنذرین ویجادل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا
به الحق واتخذوا آیاتی وما انذروا هزوا ومن اظلم ممن ذکر
بآیات ربه فاعرض عنها ونسی ما قدمت یداه انا جعلنا علی
قلوبهم اکنة ان یفقهوه وفی آذانهم وقرا وان تدعهم الی الهدی
فلن یهتدوا اذا ابدا وربک الغفور ذو الرحمة لو یؤاخذهم بما
کسبوا لعجل لهم العذاب بل لهم موعد لن یجدوا من دونه موئلا
و فرمان میکنند کافران بتاز با باطل تا بدان حق را بر دارند و بگیرند آیات

وَتِلْكَ الْقُرَى أَهْلَكْنَاهُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِمْ مَوْعِدًا وَإِذْ قَالَ مُوسَى
لِفَتَاهُ لَا أَبْرَحُ حَتَّى أَبْلُغَ مَجْمَعَ الْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِيَ حُقُبًا

بنگال سر در مجاهدت نهادند آنانکه کافر شدند به بهوده که اقرار بمعجزات است وانبیا بشر و سحر
وکهانت بقوت ازایل کردند مقصود و باطل سازند بآن جدال سخن رات و درست را بزرگ
یا دین قوم محمد را صلعم و آله یعنی قرض ایشان از جدال آنست که حق را بوشند و باطل را آشکارا نمایند
اگر بصیر آن قدرت ندارند و فرا گرفتند آیتهای کتاب را و دلایل قدرت ما را و آن چیزها که
بآن کرده شد بدان از قیامت و عذاب یعنی قرآن و موعید اخروی را که فرستند ستم آنکه کرده شد
وکیست ظالم تر از کسی که بند داده شود تا آیات پروردگارش که قرائت پس روی بر تابد از آن
وقبول نکند و فراموش کند و نظر نیارد عاقبت آن عملها را که پیش فرستاده است هر دو دست او
از کفر و معصیت بدرستیکه ما نهاده ایم بر دلهای ایشان پوششها بجهت آنکه در نیابند قرآن را و یا بجهت
کراهت آنکه فرا نیابند و نهاده ایم بر گوشهای ایشان گرانی تا نشنوند حق شنیدن را یعنی فرط عناد
وجحود ایشان نهایتی رسیده که با دلهای ایشان نرا از دیاد ایشان حق و گوشهای ایشان نرا از شنیدن
آن باز داشته ایم و بیان این معنی در آیهٔ ختم الله علی قلوبهم در اوایل بقره مذکور گشت و اگر خوانی
تو ایشان نرا بآنچه سبب هدایت است یعنی با یمان و قرآن پس نیابند آنانکه ام کنند که دعوت کنی بعد از
تو راه نیابند هرگز مراد کفار معاند اند که از فرط عناد و غایت جحود ایمان نیارند و بر رد و کار تو
بسیار مغفرت است و عیب پوش خداوند و مغفرت و بخشش بجهت این در عذاب ایشان تعجیل نکند
اگر بگیرد ایشان را خدا یعنی کافران را بآنچه کرده اند از کناهان که شرک و تکذیب پیغمبر و قرآن است عاجل
ایشان نی نهد هر آینه تعجیل نمودی برای ایشان عذاب را در دنیا بجهت افراط ایشان در شرک و عداوت
حضرت رسالت ولیکن تعجیل نفرماید بلکه مشرکان را وعده یارانی وعده که روز بدر است
یا قیامت که چون آن وعده در آید نیابند بگریز از خدا اگر زنگاهی که بآن باز گشت اینند و آن دهها
که قصه ایشان را بر تو خواندیم یعنی جحود و احقاف و مؤتفکات و امثال آن هلاک کردیم اهالی آنرا
آنهنگام که ستم کردند خود و بکفر و تکذیب مجادله و مصر و مقرر کردیم برای هلاک ایشان وقتی معلوم
که چون در رسید آن وقت پیش و پس نرفتند بلکه در همان وقت متصل هلاک شدند پس چرا ترسی
از آن عبرت نگیرند و از شرک و نافرمانی دست باز نشینند و تا خیر عذاب مغرور میشوند علی الاسلام
در تفسیر خود آورده که چون پیغمبر صلعم و اصحاب را بقریش خاندان ایشان فرستاد بعد از آنکه بخبر داده از غلبه
که حقتعالی موسی را امر کرد تا بنی اسرائیل را بیرون برد بجهت آنکه برای فرا بنده آمده قصه خضر
و موسی را بطریق که درین سوره است بر آن سرور نازل گردانید و ماحصل این قصه آنست

که چون

که چون موسی بعد از هلاک فرعون قبطیان را جمع کرد خطبه فصیح و بلیغ ادا فرموده بر وحی که قرآن
از دستمان بر آمد و بعد از ادای کلام و تا تمام معلوم آن تحیر آمد و آن خطبه مقتضی انعام
بنی اسرائیل بالغرق کردن دشمنان و نجات دادن ایشان و تفضل آنها بر مردمان
در اعطای توریة و غیر آن پس در ادای کلام موسی تاملی کرده متحیر شدند و گفتند یا کلمه الله
در روی زمین باشد از تو داناتر موسی فرمود نمیدانم و نمیدانم و گذشت که در عرصه عالم از زمین
عالم تر نخواهد بود و گویند که اظهار تنعم نمود که من داناتر از خود را در نیابم فالحال جبرئیل نازل
شد که ترا حقتعالی سلام میرساند و میفرماید چرا نگفتی که خدا عالم تر است یکی عالم تر از زمین
یا نه موسی روی بمناجات نهاده گفت خداوندا در روی زمین بنده عالم تر از من هست خطاب
آمد بسیار بندگان دارم از تو اعلم کلی از آنها حضرت است که او را علم خاص خود اختصاص داده
وخضر در ایام فریدون بوده مقدمه لشکر ذوالقرنین و در ایام موسی در مجمع البحرین بسر میبرد
موسی از خدا درخواست یا رب ایذن لی اورا بیابم و از و علمی یاد گیرم فداذن داد و نشانی
گفت کجا یابم ندا رسید در مجمع البحرین صخره است و علامت آن صخره آنست که چون ماهی بریان
کرده در سفره نهند بشی آن صخره نهی زنده شود و بدریا رود و نیز بعقب آن ماهی روان شود
که او ترا بآن بنده رساند و گویند که حقتعالی فرمود که ماهی بریان کرده را برای زاد راه مصاحب خود
ده هر جا آن ماهی را فراموش کرد حضر آنجا باشد پس موسی یوشع بن نون بن افرایم بن یوسف را
که یکی از خاصان او بود در رفیق خود ساخته تهیه اسباب سفر دیده رو براه آورد چنانکه میفرماید
وباذکر الحد چون گفت موسی مر خادم خود را یوشع اهیشوا هم رفت در طلب خضر تا برسم مجمع البحرین
که مکان اوست و آن موضعیست که دریای فارس و روم در آنجا بهم میرسند در جانب مشرق
و گویند آن موضع افریقیه است و نزد بعضی مراد از مجمع البحرین موسی و خضر اند علم موسی بحر علم
ظاهر و خضر بحر علم باطن بود القصه موسی گفت میروم تا برسم بمنزل خضر تا یکدیگر را ملاقات
کنیم و یا میروم روزگار را که هفتاد یا هشتاد سال باشد یعنی در سفر با خضر رسم یا مدتهای
سفر کنم مراد آنست که همچو میروی از این سفر نمی تابم تا خضر را بیابم و سر از طلب ندارم تا کام
یکفس ای یوشع مرا قفت مگر بیابم در طلب این بنده صالح گفت آری پس یوشع ماهی را جستند
وماهی بریان برداشته همراه موسی روان شد فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا
فَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ سَرَبًا فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَاهُ آتِنَا غَدَاءَنَا
لَقَدْ لَقِينَا مِنْ سَفَرِنَا هَذَا نَصَبًا قَالَ أَرَأَيْتَ إِذْ أَوَيْنَا إِلَى الصَّخْرَةِ
فَإِنِّي نَسِيتُ الْحُوتَ وَمَا أَنْسَانِيهُ إِلَّا الشَّيْطَانُ أَنْ أَذْكُرَهُ
وَاتَّخَذَ سَبِيلَهُ فِي الْبَحْرِ عَجَبًا قَالَ ذَلِكَ مَا كُنَّا نَبْغِ فَارْتَدَّا عَلَى

برابر پای قدمهای ایشان از فرسخ بیان تا رسیدند بآن موضع که مجمع البحرین بود
آثَارِهِمَا قَصَصًا پس چون رسیدند بمجمع که میان دو دریاست در آن صخره که در کنار دریا بود
نشستند موسی در خواب شد یوشع از چشمه حیات وضو ساخت قطره از آب وضوی او
بر آن ماهی چکید فی الحال زنده شد و در بدریا نهاد یوشع متعجب شد موسی از خواب بیدار
شده بحبس حال ماهی نموده رو براه نهاد از غایت تعجب سفر فراموش کردند ماهی
خود را یعنی موسی ترک طلب ماهی کرد یوشع نیز متذکر احتمال نشده که موسی بگوید که ماهی
زنده شد و در بدریا نهاد و گویند همان دم نسیان بهر دو داد بر سبیل مجاز چه یوشع عامل
آن بود و توشه برداشته نه موسی و از وجهت که هر دو بهره بودند نسبت نسیان بهر دو داد یوشع
فراموش کرد که آنکار را بیان کند و نزد اکثر مراد به نسیان ترک است یعنی واگذاشتند موسی
و یوشع ماهی را و گویند ماهی از آن نمی شد هر چند جستند نیافتند پس منتها آنست که نیافتند
ماهی را پس فرا گرفت راه خود را در دریا نصیب شد سرداب که در آن رفت و هر جا که ماهی رفت
آب بر بالای او بر نفع میشد و زمین خشک میگشت پس وقتیکه در گذشتند از مجمع البحرین
و آن روز و آن شب تا روز دیگر جاشتگاه رفتند گفت موسی مر جوانمرد خود را یوشع که وقت
چاشت شد بیار طعام چاشت ما را که بخوریم و دی بیاسایم که بسیار گرسنه شدیم هر آینه دیدیم
از این سفر که کردیم رنج و سختی چون یوشع سفره پیش آورد از قصه ماهی یاد کش آمد گفت خبر
داری چون جا گرفته بودیم در آن سنگ بزرگ که در کنار چشمه بود پس بدرستیکه فراموش
کردم ماهی را یعنی حال عجب آنرا که تو اعلام نمایم اسکلام صحبت را بیکه نسیان از جانب یوشع بوده
نه از جانب موسی پس نسبت آن بهر دو مجاز باشد یوشع تمام قصه باز گفت بعد از آن بر سبیل تذکار
گفت و فراموش نکردم مرا مگر شیطان که قصه ماهی را از یاد من برد و اتفاق کردیم
آنرا بر خود و گرفتاری راه خود را در پیش راه عجب که هر جا میرفت راه فراخ میشد و در میان
میگشت و بجهت آن شیطان قصه ماهی را از یاد من برد که این همه مشقت و تعب کشیدیم و گرفتار طعام
نخوردیم گفت موسی بیوشع آن ماهی و قصه او چیزیست که ما بودیم بطلبیدیم پس باز گشتند
بر نشانهای قدم خود از بدو رفتن تا رسیدند بآن موضع که ماهی بدریا رفته بود راهی دیدند که
وخشک شده بدان در آمدند فَوَجَدَا عَبْدًا مِنْ عِبَادِنَا آتَيْنَاهُ رَحْمَةً مِنْ
عِنْدِنَا وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا عِلْمًا قَالَ لَهُ مُوسَى هَلْ أَتَّبِعُكَ عَلَى
أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْدًا قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا
وَكَيْفَ تَصْبِرُ عَلَى مَا لَمْ تُحِطْ بِهِ خُبْرًا قَالَ سَتَجِدُنِي إِنْ شَاءَ
اللَّهُ صَابِرًا وَلَا أَعْصِي لَكَ أَمْرًا قَالَ فَإِنِ اتَّبَعْتَنِي فَلَا
تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ حَتَّى أُحْدِثَ لَكَ مِنْهُ ذِكْرًا فَانْطَلَقَا

تا آنکه چون هر دو سوار شدند در کشتی و میان دریا رسیدند در کشتی را کفر موسی آب امواج کرد در کشتی را تا غرق شوند اهل کشتی تحقیق آورد در
حَتَّى إِذَا رَكِبَا فِي السَّفِينَةِ خَرَقَهَا قَالَ أَخَرَقْتَهَا لِتُغْرِقَ أَهْلَهَا لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا إِمْرًا
قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ لَا تُؤَاخِذْنِي بِمَا نَسِيتُ
وَلَا تُرْهِقْنِي مِنْ أَمْرِي عُسْرًا پس فرستند بنده از بندگان ما که مخصوص عنایت دادیم او را
از نزد خود که آن رحمت و نبوت و طول عمر است چه او با طول عمر زنده خواهد ماند و صلای سفر را
که راه گم کرده باشند براه آرد و آموختیم او را از نزد خود علمی که مخصوص است باو کسی آنرا نداند مگر بتعلیم آن
علم بیقینیات و از صادق ع مرویست که در نزد خضر علمی بود که در توریة نبود موسی گمان برد که جمیع علم
در توریة است از ذوالنون مصری نقلست که علم لدنی علمیست بحسن عاقبت و در حالت هر کس
و جنید علم بکشف حال میشود بدانکه اسم خضر ارمیا بن ملکا بن ملکانست و خضر لقب اوست چه
آنحضرت هر جا می نشست سبز میشد زمین آورده اند چون موسی و یوشع بکنار خضر رسیدند او را
دیدند که گریه کرد و جامه در کشیده موسی و برا سلام کرد خضر جامه از سر افکنده جواب داد گفت تو
کیستی گفت موسی بنی اسرائیل حقتعالی فرموده با تو صحبت دارم و از تو چیزی آموزم این جمع گفته
که موسی خضر را در سجاده بر بروی آب کشیده و در بالای آن نشسته بر و سلام کرد و از او
گفت علیک السلام یا نبی بنی اسرائیل موسی گفت چه دانستی نبی بنی اسرائیل ام گفت
کسی که ترا بدین رهنمود احوال ترا بسلام فرمود پس نشستند سخن میگفتند موسی مر علمی آموخت
در آب زده قطره برداشت و بر سر خود مالید و رفت خضر موسی را گفت ای پیغمبر زود گفت
گفت جهانیان در علم بنی اسرائیل عاجزند و بنی اسرائیل در علم تو و تو در علم منی و علم همه مخلوقات در جنب علم
حضرت قدر الحاجات بقدر آن قطره ایست که این مرغ از دریا برداشته بخود مالید در خبر است که از
امام موسی کاظم ع پرسیدند خضر عالمتر بود یا موسی فرمود خضر از موسی سؤال کرد موسی جواب نداشت
اگر هر دو پیش من آمدندی و پرسیدندی جواب دادمی و آنچه از ایشان پرسیدند مرا جواب نداشتندی
و شبهه نیست که چنین علم از علم علمک ما لم تکن تعلم میراث یافته بود القصه بعد از ملاقات
موسی و خضر گفت موسی مرا و را آیا پذیرد کنم ترا بشرط آنکه با من وعده مرا از آنچه خود آموخته اند علمی که مبنی
برشد باشد و اصابت خیر از علمی که ماوق علمی هر شد که انبیا را میرشد از اصول فروع
گفت خضر در جواب موسی بدرستیکه تو هرگز نتوانی با من صبر کرد و نیز موسی گفت چرا صبر نتوانم کرد
گفت از این جهت که تو ظاهری و حکم تو بظاهر است شد بدانکه زمین علمی ما در شود که در ظاهر منکر نباشد
و تو وجه کلی آنرا ندانی و بر آن صبر نتوانی و چگونه صبر کنی بر آنچه که احاطه نکرده باشی تو بر آنچه از روی
دانش یعنی علم تو بآن نرسیده باشد گفت موسی زود باشد که یابد مرا اگر خواهد خدا صابر شده
بآنچه از تو مشاهده کنم و فرمان نکنم ترا در هیچ کاری متعلق بساحت موسی بجلالت الله بجهت علم موسی بود

چه صبر کردن باشد بر خلاف عادت صعب است گفت خضر ای موسی پس اگر بر روی مسکنی را
پس بپرس از من از چیزی از منکر باشد و وجه صحت آن را ندانی بعد از السؤال تا تا نرخ کنم
و بشنوانم برای تو از تعجب تا که تو دریابی بدین احداث بیان و کشف حکمت آن نمایم
بدون سبقت سؤال تو موسی قبول نمود پس هر دو براه آوردند بوشع بعقب ایشان
روان بود و نظاره میفرمود پس روان شدند تا بساحل دریا رسیدند بجستجوی کشتی
کشتی نبودند ملاحان اول رضی نشدند آخر خضر را شناختند تعظیم تمام ایشان را بکشتی آوردند
چون نشستند در آن کشتی و سیان در بار رسیدند خضر تیری بر دو هشت نهان از قوم سوراخ
کرد کشتی را و جهی که صرح از الواح آرایش کنند آورده اند که چند جای کشتی را سوراخ کرد
موسی آن سوراخها را بخرقه سکر خویش رد خضر کرده گفت آیا سوراخ کردی کشتی را
تا غرق کردانی اهلش را سوراخ بلغت دخول است و دخول آن موجب غرق کشتی بدین سکته آورد
چیزی شگفت و شنیع و مدل کران گفت خضر که آیا نگفتم نمیتوانی با من صبر کردن آورده اند
موسی نگاه کرد از جانبی که شکسته بود تا بیخ آب کشتی بر آمده داشت که آن مجوزه است پس در
خواست گفت مواخذه مکن با من بآنچه فراموش کردم نسیان بمعنی ترک است چنانکه گفته
از ابن عباس نقل است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود موسی گفت لا تؤاخذنی بنسیانی
ای بما ترکت عهدك یعنی عتاب مکن مرا بآنچه ترک کردم از عهد تو در نوبت اول و یکلف
مکن مرا از کار فرمی دشواری یعنی سخت گیری تنها ما در تنزیه الانبیا آورده شاید نسیان
بمعنی خوش باشد و نسیانی که باب عادت است جایز است که تعلق بامر شرعی کرده نه مطلقا سفر
که حضرت قبول معذرت موسی کرده از کشتی بیرون آمدند فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما
فقتله قال اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس لقد جئت شیئا نکرا
قال الم اقل لك انك لن تستطیع معی صبرا قال ان سألتك عن
شیء بعدها فلا تصاحبنی قد بلغت من لدنی عذرا فانطلقا
حتی اذا اتیا اهل قریة استطعما اهلها فابوا ان یضیفوهما
فوجدا فیها جدارا یرید ان ینقض فاقامه قال لو شئت لاتخذت
علیه اجرا
بلند خاکت سبز خط خشبو نام او یاسور نام او سر پرسش کلاس و درش آهو موسی و خضر
میکردند در آبی تا رسیدند به پسر و کودکی خضر او را از زمان الحجج بیرون طلبیده به پس دوار
برده پس کشت او را بیچ یا بکلوکیری گفت موسی آیا کشت نفس پاک بیگناه را بدون نفسی او
بجب

بجب ظاهر یعنی او پاک بود از قتل ناحق پس چگونه او را کشت هر آینه آوردی چیزی ناپسندیده و قبح در بعث
از صاحب ثعلبه که آن پسر بالغ بود و پدر و مادر از دو بیخ بودند و طبقه گفته جوانی بود با قوت که راه
میزد و نزد پدر و مادر می آورد و ایشان سوگند میخوردند که ایمن نیست از حضرت سؤالت
روایت کرده که آن پسر بالغ بود و کافر و بروایت ابن عباس نابالغ بود و بلا خلاف خضر او را نکشت
حضرت سبحان گشت و فرمود نیست که خدا فرشته را فرماید بکشتن کسی و یا پیغمبر را فرماید بکشتن آن
محض حکمت و مصلحت خواهد شد گفت خضر در جواب موسی آیا نمی گفتم ترا در اول مصاحبت که
تو قوت نداری و نتوانی با من و بر فعلهای من شکیبا ورزیدن گفت موسی اگر سؤال کنم ترا از چیزی
که صادر شود مثل این افعال منکر بعد از این کرت پس مصاحبت مکن با من بدرستیکه رسیده باشی
از نزد من بعذر یعنی ترک مصاحبت تو بجهت من بوده باشد و در آن معذور باشی در حدیث آمده
که آنحضرت فرمود خدا رحمت کند موسی را که از روی شرم گفت خضر را فلا تصاحبنی اگر چنین
مبر کرد و در مصاحبت خود درنگ نمود هر آینه از این عجیب تر چیزها میدید پس رفتند
و رفتند تا چون در آمدند باهل دهی که اهالی آن ده چون بخیل بودند در دروازه ده رسیدند
و برای ایشان کشی ندادند و وقت نماز شام بود که موسی و خضر بدان ده رسیدند و خواستند آن ده
در آیند بیکی در دروازه رانکشود طلب طعام کردند از اهل آن ده و گفتند ما جای رسیده ایم
و گرسنه ایم چون ما را در ده جای ندادید باری طعام برای ما بفرستید پس باز زدند و ابا نمودند
اهل آن ده بآنکه مهمان کنند یک تن را و ایشان کرسنه بیرون ده بودند با مادر و براه کردند پس یافتند
در اطراف و نواحی ده دیواری مایل شده بیکطرف میخواست آن دیوار بیفتد یعنی مشرف و نزدیک افتادن
بود پس خضر راست کرد او را و جهی که اساس آن را استوار کرد و کامل مستحکم ساخت و بروایت ابن عباس آن را
خراب کرد و از نو ساخت و از وهب نقلست که درازی آن دیوار سه صد گز بود چون موسی دید
که خضر دیوار را راست کرد گفت موسی اهل آن ده ما را جا نداده اند و طعام نیز نفرستاده اند پس
بجهت دیوار ایشان نزاراست کردی اگر میخواستی هر آینه فرا میگرفتی بعوض آن دیوار مزدی تا بآن طعام
بخریدیم و شبع میکردیم قال هذا فراق بینی و بینك سأنبئك بتأویل
ما لم تستطع علیه صبرا اما السفینة فکانت لمساکین یعملون
فی البحر فاردت ان اعیبها وکان وراءهم ملك یأخذ کل سفینة
غصبا واما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما
طغیانا وکفرا فاردنا ان یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة
واقرب رحما واما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة
وکان تحته کنز لهما وکان ابوهما صالحا فاراد ربك ان یبلغا
دو در دیوار خزینه از زر بود که اگر دیوار افتادی خزینه را دیگران بردندی

بسند آن نقیبان کمال رشد شان و بیرون آورد گنج خود شان را جز حق از پروردگار تو و نکردم آنرا از خود و بدرا زرای خود
اشدهما ویستخرجا کنزهما رحمة من ربك وما فعلته عن امری ذلك
تأویل ما لم تسطع علیه صبرا ویسئلونك عن ذی القرنین قل
سأتلوا علیکم منه ذکرا گفت خضر که این است جدایی میان من و تو یعنی گفته که اگر بر تو بیم
باشی صحبت مدار با تنگ وقت فراق رسید مرویست که از موسی پرسیدند که از سختیهای دوران و جور
فرعونیان کدام سخت تر بود گفت از همه دوست تر قول خضر بود پس گفت هذا فراق بینی و بینك
زود باشد که آگاه سازم ترا بموسی بتفسیر آنچه نتوانستی بر آن صبر نمودن که بسبب ظاهر آنرا انکار کردی
و از باطن امر خبر بودی اما آن کشتی پس بود مسکینان را که ده برادر بودند پنج تن از ایشان چاه داشتند
از کار بود پنج دیگر ملاحان بودند که بجهت کسب بدست کار میکردند در دریا پس حق سبحانه و تعالی فرمود که آنکه
سوراخ و معیوب کردانم کشتی را و بود در پیش روی ایشان یا در عقب ایشان پادشاهی که او را جلادی از پی
میگفتند میگرفت هر کشتی درست که میدید بغصب یعنی از کشتی بانان بی ستاندن آن کشتی را معیوب کردم
تا او غضب نکند و آن مسکینان بکلی محروم نشوند و اما آن پسر کشته که کشته پس بود پدر و مادر او کردیدن
پس ترسیدیم یعنی الهام خدا کرامت داشته یا الهام او سبحانه آنکه در سر ندانیان شد پاک و کافران
نعمت که بفسق او در سر زند جهت مهربانی که والدین را باشد و لد و آن در ساختن موجب کفران و طغیان
ایشان کردد پس حق سبحانه بدل و هدایت نزاد پروردگار شان فرزندی بهتر از او از روی طهارت و پاکی
بی پاک از لوث گناه و اخلاق بد و نزدیک تر از روی مجانبت و مهربانی به پدر و مادر از آن پسر کشته
که مقتول و عوض آن پسر دختری بایشان داد و پیغمبری او را بعقد نکاح خود در آورد هفت پیغمبر از نسل او پدید
قتاده گفته چون آن پسر بوجود آمد پدر و مادر بآن خشنود شدند چون او را خضر کشت انکار کشتند
و اگر بماندی ایشان را هلاک کردی نیست و باید قضای خدا رضا دهد بآنچه قضا کند بهتر از آن باشد و
آن دیوار که راست کردم پس بود برای دو کودک یتیم یکی اصرم نام و دیگری صریم و ایشان بودند در آن
شهر مشهور مذکور بود در زیر آن دیوار گنجی برای ایشان چه اگر آن دیوار افتادی گنج ظاهر شدی دیگران
برداشتندی و بود پدر ایشان مردی شایسته نام او کاشح و کشته نشدن ایشان و میان پدر صالح ایشان
هفت پدر دیگر نیز صالح بود و حقتعالی بصلاح آن پدر صالح محافظت آن گنج فرمود پس خواست آید کار تو
آنکه برسند بتمامی بحد قوت و کمال رشد و بیرون آورند گنج خود را از زیر دیوار بخشیت از زر و دیگر
و نکردم آنچه نزدیدی از رای خود بلکه بفرمان حقتعالی کردم ابو ذر از حضرت رسالت روایت کرده که آن گنج
صفحه های طلا و نقره بود و بروایت ابن عباس گنج مصحفی بود از علوم مادیه از صادق علیه السلام مرویست که
بود از زبرجد و در آن نوشته بود عجب از کسی که ایمان دارد چرا غافل می نشیند و عجب از کسی که یقین دارد
داده و ایمان آورده چرا غم میخورد و عجب از کسی که روزی معین دارد چرا رنج میکشد و عجب از کسی که دنیا
و تغیر و تبدیل آن را می بیند چگونه دل بر و مینهد و عجب از کسی که یقین مرگ دارد پس چگونه شادمانی
میکند و در آن نوشته بود لا اله الا الله محمد رسول الله از حضرت خاتم
رسالت روایت است که حقتعالی بصلاح مرد مؤمن اصلح فرزند او میکند و اهل بیت
و همسایه های او را اصلح میزاید القصه خضر بعد از تاویل قضایای مشکله موسی گفت اینکه
مذکور شد از تاویل تفسیر امور متعلقه حقیقی بجهت آنکه نتوانستی بر آن صبر کردن بجهت
آنکه در ظاهر شرع منکر میبود پس موسی و خضر یکدیگر را وداع نمودند هر یک رو بمنزل خود
نهادند قبل از این گذشت که کفار بتعلیم یهود مدینه سه سؤال از حضرت رسالت کردند یکی
صفت روح و دیگری قصه اصحاب کهف و آن هر دو مذکور شدند سیم قصه ذو
القرنین بود و آن اینست میپرسند ترا مشرکان یا متحنان یهود از قصه اسکندر رومی که
اسکندر یهود و بدین جهت او را ذو القرنین گفتند مراد طرف مشرق و مغرب طی کرد و قرن بمعنی
طرف است و یا در زمان او دو قرن از مردم در گذشتند و یا تاج او در شاخ داشت و یا گریم
الطرفین بود بی انتساب پدر و مادر اصیل بود و یا علم ظاهر و باطن را جمع کرده بود و یا دو گیسوی داشت
از اسرار جامعه مرویست در خواب دید گیسوهای او آفتاب را احاطه کرده معبران
تعبیر کردند که او پادشاه مشرق و مغرب شود و در نبوت او اختلاف کرده اند ابن کوا
از سید ثقیفین امیر المؤمنین علیه السلام پرسید که ذو القرنین پادشاه بود یا پیغمبر حضرت فرمودند
که بنده صالح بود بحقتعالی که امر خدا را امتثال کرد و خدا او را مصالح دنیوی و اخروی او را
ساخت گفت قرنهای او از زر بود و یا از نقره فرمود هیچکدام نبود ملائکه دعوت میکردند کان را
بتوحید خدا یکی خبر او را مجروح کردند از آنجا جلای وطن کرده بعد از مدتی آمده باز دعوت
کرد جانب دیگر مش انیز مجروح کردند بدین جهت او را ذو القرنین گفتند فرمود فلکم
مثله و در میان شما نیز مثل او هست مراد حضرت نفس خویش بود و سلام الله علیه
و بروایت مجاهد هم بمعنی پادشاه میفرماید بکر احمد رود باشد که بجانب ذو القرنین
انا مکنا له فی الارض واتیناه من کل شیء سببا فاتبع سببا
حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة ووجد
عندها قوما قلنا یا ذا القرنین اما ان تعذب واما ان
تتخذ فیهم حسنا
بدرستیکه ما قوت و اقتدار دادیم مر او را استیلای تمام در زمین
و عطا کردیم او را از هر چیز که خلق آن میخواهند و یا از آنچه سلاطین را بکار آید و تسخیر ممالک
و نهرها و حکمت ما عدوا و یا دادیم او را چیزی که بواسطه دست آویزی از علم و قدرت دالله آورده اند
که حقتعالی او را فرمود و طلب اسم او کرد و اسید بود و از امیر المؤمنین علی علیه السلام منقولست که مرا در قرآن

هر جا که خواست میرفت پیر در شبی روز بر وسادی بر دیده حقشناسی باو داده بود که بدر خشید که
آن راه میرفت و بر حی الهی او جهان عالم سا خته بر وی دریا می نداخت و گذری که روزی از روم
بیرون آمده مصر را مسخر ساخت و با جنیان حرب کرده بر ایشان غالب شد و هزم معرب کرد پس
از پا سبی خوش و وسیله که بآن بمغرب توان رفت پس آن سید بر تو سل حضرت حق تعالی چون رسید
بجای فرو رفتن آفتاب یعنی نهایت عمارت در جانب مغرب یافت آفتاب را بر گلی لجن فرو رفته و در چشمه آب گرم
ابو ذر غفاری روایت کرده که من ردیف حضرت رسالت صلعم بودم وقت فرو رفتن آفتاب فرمود ای
اباذر دانی که آفتاب کجا فرو میرود گفتم خدا و رسول بهتر میداند فرمود بچشمه آب گرم فرو میرود بعد از آن فرمود
که اگر خدا نکرده شب آفتاب را بر هر چه در زمین بود از حرارت او بسوختی و حفص عمر میخواند یعنی چشمه آب
تیره و لای ناک متعفن ابن عباس فرموده که من نزد معاویه بودم ابن آیه خواند و چنان خواند و فی عین
حامیة پس کعب الاحبار انکار خواند گفت آفتاب بکجا فرو میرود گفت در توریة خوانده ام که میان آب
گل سیاه فرو میرود از ابو العالیه مرویست که آفتاب بچشمه زرقه و آن چشمه در ابر قرب اندازه برود
آنست که در بادی نظر چنان می نماید که آفتاب آن چشمه فرو میرود بجهت شدت حرکت و جریان آن چشمه
بجانب مشرق توهم آن میشود که آن چشمه آفتاب را بکانب مشرق میکشد و الله در حقیقت آفتاب از فلک
خود زایل نمیگردد حفص سخن آنست که ذو القرنین آنجا آفتاب را بطلعت دید که بآفتاب آن چشمه فرو میرود
چنانکه کسی که در دریا است می بیند اورد که آفتاب در دریا غروب می نماید القصه چون ذو القرنین بآن
رسید بخشش مردم آن بلاد کرد و بمغاف نزد آن چشمه در ساحل دریای محیط غزا کرد وهی را که هلاک
میکفتند و ایشان قومی بودند بدرست سبز چشم سرخ موی توانا و تن آور لباس ایشان پوست
حیوانات بود و طعام ایشان گوشت وحوش و مانوران آبی گفتیم با طرق وحی یا بالهام یا بخواب
کرد بر ای ذو القرنین یا آنست که عذاب کنی این قوم را اگر ایمان نیارند و یا آنکه فراگیری در میان ایشان
از ارشاد و تعلیم شرایع و دینیه و انواع سیاست دنیویه اگر کردند قال اما من ظلم فسوف
نعذبه ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نکرا واما من امن وعمل صالحا
فله جزاء الحسنی وسنقول له من امرنا یسرا ثم اتبع سببا حتی اذا
بلغ مطلع الشمس وجدها تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا کذلک
وقد احطنا بما لدیه خبرا ثم اتبع سببا حتی اذا بلغ بین السدین وجد
من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولا قالوا یا ذا القرنین ان
یاجوج ومأجوج مفسدون فی الارض فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل
بیننا وبینهم سدا گفت ذو القرنین اما کسی که ستم کند بخود و در کفر خود مصر باشد پس بازگشت
باشد که عذاب کنم من و هر که بهشت ایمان بیاورد و بکند کار نیکو پس او را این عذاب دنیاست پس باز گشت

در بیان غروب شمس چشمه

آنرا

در کیفیت آب آن چشمه

نامه بسوی جزای پروردگار خود در قیامت پس عذاب کند او را عذابی سخت و منکر که مثل آن عذاب نمی دهد
و اما هر که ایمان آورد و بکرد و عمل نیک بسته با قضای ایمان پس مر او راست در هر دو سرا پاداش حسنی
نیکو پسندیده و حفص جزاء بتنوین میخواند یعنی آنکه مر او راست از روی پاداش مثوبت نیکو و در دنیا
بگوییم مر او را از فرمان خود و امر خود کاری آسان و گفتاری سهل یعنی با و تکلیف کنیم فرا خور طاقت او
و از کفر گذشته مواخذه نکنیم آورده اند که لشکر ظلمت را بقوم تارک کالشاب ایشان مضطر گشته
امان خواستند و بوی ایمان آوردند دیگر باره پا سبی رفت و طریقی که بمشرق توان رفت و قوم تارک
را با خود بر لشکر نور از پیش و جنود ظلمت از پس بجانب جنوب متوجه شد و قومها بار استخراج کرد بهمان
طریق که در قصه تارک مذکور شد پس روی بمشرق نهاد چون بر سد جای بر آمدن آفتاب که بمبدء
عمارت است از جانب مشرق یافت آفتاب را بر امداد بر می آمد و شعاع او می افتد بر قومی که نمی یافتند
بودیم برای ایشان غیر از آفتاب در وقت طلوع پوششی از لباس دنیا که میان ایشان و آفتاب
مانع باشد چه زمین ایشان در جانب شرقی و سستی بود که هیچ بنا بالای آن نمی استاد ابو البصیر
از ابو عبد الله مرفوعا کرده که ایشان صنعت بنا نمیدانستند و لب خلق خانه و قوف داشتند
از این جهت پیوسته در آفتاب بسر میبردند قتاده گفت چون آفتاب مرتفع شدی لشکر را بها
رفتندی و چون از نصف النهار مایل شدی و مایل گشتی بیرون آمدندی و ماهی که شب آفتاب زبان
کرده میخوردند و آنها را قوم مشک خواندندی عمرو بن مالک گفت من مرد را دیدم که قوی بر دو کرده بود
آنکار رفتم آن مرد گفت بر زمین اقصای چین رسیدم مرا گفتند میان تو و آفتاب بسیار آمدن یکروز راه
است مرد را خبر کردیم و با آنجا بر راه شدم کرد و هیزم دیدم کوشهای ایشان بقدر ایشان بود یک
گوش لحاف میکردند و دیگر را بستر و این مرد که همراه من بود زبان ایشان نمیدانست ایشان را گفت
ما آماده ایم به تنهیه چگونه آفتاب بر سر آید در این حین بودیم آوازی شنیدیم چون آواز سلسله آهن
من افتاده از جهت آن بیهوش شدم چون بهوش آمدم ایشان مرا بر دوش می مالیدند آفتاب را
دیدم بآب دریا افتاده چون روض زیت و کمان شعله را دیدم چون دامنه جنبه چون آفتاب مرتفع شد
مرا بر دیا آید بردند چون آفتاب کردید بیرون آوردند و خورشان کمان در یا آماده ماهی میگرفتند
و بآفتاب افکنده بریان شده میخوردند القصه چون اسکندر بالشکر آن موضع رسید چنانکه بود
امر او با هل مغرب یعنی لشکر ظلمت با ایشان کاشتند با ایمان آوردند پس از آنجا کاتب قطر پس روان
شدند بقومی رسیدند که ایشان را تاویل میخواندند با ایشان نیز همان سلوک کرد که با قوم هایل
بود و بدرستیکه ما احاطه کرده بودیم و علم ما وارسیده بود بآنچه نزد او بود از زری آگاهی لشکر
لشکر و ادوات حرب و اسباب جهانگیری ذو القرنین و نظام هر وا من او آگاه بودیم با اسباب آنته
و کثرت لشکر و عدد سپاه او بوجهی بود که احاطه نکرده بود بآن مگر علم خدا پس اسکندر پیشتر

در بیان قصه یاجوج و ماجوج و در بیان ایشان

پس ثابت طریق دیگر کرد که میان مشرق و مغرب و از جنوب و شمال تا چون رسید نهایت زمین تارک
میان دو کوه که از پس آن زمین یاجوج و ماجوج است یافتند در پیش آن دو کوه گروهی را نهایت
عجوبه کلام عرب نزدیک نبودند بجهت عجیبی زبان لغت ایشان دریابند سخنی را کسی نزد لشکر
ذو القرنین سخن ایشان را نمی یافت گفتند یعنی ترجمه ایشان گفت و یا بر زبان دیگر اشاره بالهام و بر
کردند ای ذو القرنین بدرستیکه قوم یاجوج و ماجوج فساد کنندگانند در زمین هر گاه از پس
کوهها بیرون آیند گیاه سبز باقی نگذارند و تخم خشک باقی نگذارند و تمام چارپایان ما را میکشند و میخورند
و اگر انعام نیابند آدمیرا میخورند و دو شبه اند از اولاد یافث بن نوح از امیر المؤمنین علی علیه السلام مرویست
که قامت بعضی بقدر بشریست و بعضی بغایت دراز و در حدیث است که صنفی از آنها شال درخت ارز
اند و آن درخت است در ولایت شام طول آن صد و بیست گز و صنفی طول و عرض آن یکی
و صنفی بزرگ گوش یکی لحاف ایشان بود و دیگری بستر ایشان و بر حیوانات رسند بخورند و مرده
خود را بخورند چون سکان آنجا شکایت ایشان را عرض اسکندر کردند و گفتند مگر ای در باره
دفع ایشان کنی پس آیا گردانیم یعنی مقرر سازیم برای تو خرجی و بیرون آریم از مالهای خود ترا مزدی
بشرط آنکه گردانی میان ما و میان ایشان سدی و بندی که منع ایشان از بیرون آمدن نماید
قال ما مکنی فیه ربی خیر فاعینونی بقوة اجعل بینکم وبینهم ردما
اتونی زبر الحدید حتی اذا ساوی بین الصدفین قال انفخوا حتی
اذا جعله نارا قال اتونی افرغ علیه قطرا فما اسطاعوا ان یظهروه
وما استطاعوا له نقبا قال هذا رحمة من ربی فاذا جاء وعد ربی
جعله دکاء وکان وعد ربی حقا گفت اسکندر آنچه مکنی و دست رس داده مرا
در تغییر پروردگار من از اموال بسیار و پادشاهی بکمال اقتدار بهتر است از آنکه شما خواهید
من دهید پس یاری دهید مرا بتوانایی یعنی بمردان توانا یا از آلات و ادوات بنا چون سنگ
و آهن و روی و مس چندانکه توانید جمع کنید که مزد آنها بر من است که بدست زنم میان شما و ایشان
جای سوخت که اجزای بعضی بعضی مرکب شود آورده اند که اسکندر بالای الکوه بر آمد بری
نظاره یاجوج و ماجوج چون نگریست گروهی دید نزدیک ماده ایشان نیکو بود و بعضی دراز تر
دندان و چنگال داشتند چون سباع و درنده های ایشان موی بود که بدن ایشان نرمی پوشید
و همه با اسلحه کارزار و آواز ایشان چون آواز کبوتر بود و آواز بلند ایشان چون کرک پس
باین آمده فرمود بیارید برای من قطعه های بزرگ آهن را و عرض آن از زمین بستانید
منقولست که فرمود تا خشتهای آهن ساختند پس حکم کرد تا میان دو کوه را چهار هزار قدم
در طول و شصت و پنج گز در عرض بکندند تا بآب رسید پس تا آن سنگ هزاره بر نشستند و خشتهای آهنین

در طول

وواگذاریم و نمیکنیم بعضی را بر بعض دیگر مانند موج دریا و دمیده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را در عرصه قیامت جمعی
وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا وَعَرَضْنَا
جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِلْكَافِرِينَ عَرْضًا الَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَاءٍ عَنْ ذِكْرِي وَكَانُوا
لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا أَفَحَسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا عِبَادِي مِنْ دُونِي
أَوْلِيَاءَ إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا
الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا
أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا و واگذاریم بعضی را بر بعض دیگر مانند موج دریا و دمیده شود در صور پس جمع کنیم ایشان را در عرصه قیامت
واضطراب نمایند و واگذاشوند در بعضی دیگر و یا در روز قیامت همه چنان و ادمیان بر وجه اضطراب
بگذرانیم آمیخته شوند مانند موج دریا و دمیده شود در صور برای قیامت پس جمع کنیم همه خلایق را جمع کردنی
برای حساب و جزا در عرصه محشر و صور مانند شیپور که یک سر آن در دهن اسرافیل است و سر دیگر
آن در زیر عرش الهی و او را چهل هزار سر است در اقطار و جوانب عرش فرشته حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
فرمود که در شب معراج اسرافیل را دیدم یک پایش و پای دیگر پس نهاده و چشم بر زیر عرش چون خیره منتظر
رسیدن ندا است که در دم صور را و چون بدمد همه مردم از قبور برخیزند و محشر حاضر شوند و ظاهر
کردیم دوزخ را در آن روز برای کافران ظاهر کردنی که پیش از دخول آن را عالمانه ببینند و مهول
ایشان بر هول افزاید آنها فرا نگه از غفلت بود چشمهای ایشان در پوشش از یاد کردن من
یعنی از شنیدن آیات که بآن یاد کرده شوم بتوحید و تعظیم مرا دانست که نظر نکنند در آیات دالّه
بر وحدانیت من تا سبب آن عارف شوند بیگانگی و بزرگواری من و بودند کافران بجهت استماع
سخن نتوانستند شنود کلام مرا یعنی بجهت فرط انکار و جحودی که دارند نظر در آیات خدا امکان و آثار ابداع
قبول نمیشود پس گویا در چشم ایشان پوشش است و در گوشهای ایشان گرانیست بجهت آن
نمیتوانند دید و شنید آیا می پندارند آنانکه کافر شدند آنکه فرا گیرند بندگان مرا یعنی عزیر و عیسی
و ملائکه را بجای زنی دوستان یعنی معبودان که نه نفع رسانند و نه دفع ضرر کنند مراد انکار است
یعنی گرفتن ایشان را بعبودیت هیچ سود نخواهد داشت ایشان را و بروایت ابن عباس مراد بعبادت شیاطین
و صنم اند بدرستیکه آماده کرده ایم دوزخ را برای نمودن کافران منزلها و ماوا و یا چیزی که از برای
نزول مهمانی مهیا کنند و این تنبیه است بر آنکه ایشان را عذابها خواهد بود که دوزخ در پیش آن
چیزی محقر است بگو آیا خبر کنم شما را بزیانکارترین مردم آنانکه گم شد و ضایع گشت سعی و
ایشان بعملهای نیکو در زندگانی دنیا چون کشیشان و رهبانان که اکثر اوقات در دیر با صلوة
و صیام میگذرانند و بسبب کفر همه آن عملها باطل خواهد شد و هیچ ثواب بر آن مرتب نشود و گویند
مراد از این طایفه خوارج اند ابو طفیل روایت کند که عبد الله کوا از حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام پرسید
و بگو

و معاشی نیز با سناد خود آورده که امیر المؤمنین علیه السلام فرمود در تفسیر این آیه مبارکه که مراد اهل کتاب اند که بر پروردگار
خود مکر میدند و در دین خود بدعتها نهادند و عمل ایشان باین سبب ضایع شد و بر آن ثواب نیافتند و اهل
نهروان نیز از ایشان اند یا مراد جماعت کفار اند که صله رحم میکردند و فقرا را چیز میدادند و عتق بندگان
میدادند حقتعالی بطلان آن حکم فرمود و ایشان را می پندارند آنکه ایشان نیکو میکنند کارها را
که ذکر کرده شد آنانند که کافر شدند بآیتهای پروردگار خود که قرآنست و بدلایل توحید و نبوت و بسوی
بجزای او و بعث و حشر که در و جزای اعمال باشد پس تباه شد کارهای ایشان که در صورت نیکوی بود
بجهت کفر آن جزای خیر نخواهند یافت پس قایم نخواهیم کرد برای عملهای ایشان در روز رستخیز وزنی
که بدان بسنجند آن عملها را چه همه نابود گشته باشد و یا اعمال ایشان را در ترازو نیکی نباشد از آنجهت
قدری مرویست که در قیامت جمعی باشند اعمال ایشان از کوه تهامه نزدیکتر و در ترازو وزنی
نداشته باشد و یا معنی آنست که ایشان را وزنی نخواهیم گذاشت یعنی اعتبار و قدری نخواهند داشت
ملکه خوار و ذلیل خواهند بود ذَٰلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا وَاتَّخَذُوا آيَاتِي وَرُسُلِي
هُزُوًا إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ
نُزُلًا خَالِدِينَ فِيهَا لَا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلًا قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ
رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا
قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُو
لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا
امر که مذکور شد از بطلان عمل کفار یاد کرد ایشان در دوزخ است بسبب آنچه نکرده اند و فرا گرفتند
کتاب مرا و رسولان مرا باستهزا یعنی بکار و بیهوده سخریت کردند بعد از بیان حال کافران بیان حال مؤمنان
مینماید بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند بکتاب و رسول و کردند کارهای شایسته هست مر ایشان را
خداء بهشتهای پر بسیار که اکثر آن درختان تاکهای انگور باشد منزل و پاسخش ایشان در بیان
آورده که حقتعالی فردوس را بید قدرت خود آفریده و مقدار هر روزی از روزهای دنیا بنجاه بار
بر آن نظر میکند و گویا دافون سازنده جمال خود را برای دوستان من و این منزل را نزل دوستان مرده
تا نیست کند که نعیم فردوس در مقابل عطاهای خود چیزیست مرویست که فردوس بلندترین درجهای
بهشت است در حدیث آمده که هر کاه از خدا طلب چیزی کنید طلب فردوس نمایید عبادة بن
صامت از حضرت رسالت روایت کرده که بهشت صد درجه است میان هر درجه چندان باشد
که از آسمان تا زمین و بلندترین آن فردوس است و جویهای بهشت از آنجا آمده و بالای عرش خدا است
و بهشتهای فردوس چهار است دو از نقره و هر چه در آنجاست از آلات همه نقره است و دو بهشت
هم از طلا و هر چه در آنست از ظلالت از کعب الاحبار مرویست که از فردوس بلندتر جایی نیست آن
در بیان صور و حشر و دوزخ

در بیان صور و حشر و دوزخ

در بیان فردوس

معروف و نهان مکنرا در آسمانها دارند جا و بدست بندند در آن بخوانند از آن بهشتها کردیم بیان دیگر بمراد ایشان
در آن جهات از آن خوشتر ملکا فنا بند آنفس نفیس آن کند بعد از امر و نهی و وعد و وعید بیان علم غیب تا
خود میکند تا بندگان دانند که او امر و نواهی او بحسب مصلحت است میفرماید بگو اگر باشد دریای محیط کشتی
جمع ارض است مداد و مرکب برای کلمات علوم پروردگار من هر آینه تمام شدی و باز خرسیدی آن دریای
مداد پیش از آنکه آخر رسد کلمات پروردگار من و اگر چه بیاریم مانند دریای محیط مدد آن اولی و بر آن افزاییم
مداد مشابه کلمات حق غیر متناهی از ابن عباس روایت است که ابن وقتی نازل شد که یهود مسلمانان را گفتند
که در کلام خود میخوانید و ما اوتیتم من العلم الا قلیلا جمع میان این دو سخن چگونه بود که حقتعالی در آیه فرمود
که علم او سبحانه نهایت ندارد بگو اگر چه جز این نیست که من آدمی ام مثل شما و دعوی احاطه بکلمات الهی نمیکنم
و امتیاز من از شما همین است که بوسیله جبرئیل وحی کرده میشود بمن و هر چند کسی را علم بسیار باشد در حقیقت
علم الرجع نماید جز این نیست که معبود شما معبود یکتاست و بی شریک است پس هر که امید میدارد رسیدن بملاقات
پروردگار خود در روز رستخیز پس باید که بکند کاری شایسته و پسندیده خدا در مجلس خطابی آورده که عمل صالح
متابعت حضرت رسالت است و سلوک در مناهج سنت او و ترک دنیا و اختیار دوام عبودیت و بیرون از خلق
و پیوستن بحق آورده اند که زهیر آمری بحضرت رسالت عرض کرد که یا رسول الله من عمل از برای رضای خدا
میکنم اما چون کسی بر آن مطلع میشود خوشحال میشوم حضرت فرمود حقتعالی با پاکیزه است قبول نکند جز پاکیزه را پس
قبول نکند عملی را که غیر در آن شریک باشد حقتعالی تصدیق سخن پیغمبر خود را کرده فرمود باید بندگی
که شریک نیارد در پرستش پروردگار خود یکی را یعنی ریا عمل خود را ضایع نکند که با شرک باشد حضرت و تباه
کننده عمل و در حدیث آمده که پرهیز کنید از شرک اصغر گفتند شرک اصغر کدام است یا رسول الله فرمود ریا و سمعه
و نیز فرمود که بدترین چیزی که من برای شما میترسم شرک پوشیده است از آن دور شید که شرک پوشیده
تر است در میان امت من از نرم رفتن مور صیقل سنگ نرم در شب تاریک مراد از این شرک ریاست چه
بعد از آن فرمود هر که نماز ریا کند مشرک است و روزه ریا و صدقه ریا شرک است و در حدیث قدسی
است که من بی نیازم از شریک شرکا هر عمل که کنید که غیر در آن شریک باشد من از وی بیزارم و آن
عمل از آن کسی باشد که وی را شریک من گردانیده و در خبریست که روزی امام رضا علیه السلام نزد مامون
علی اللعنه آمد دید که غلام آب دست او و وضو میساخت فرمود لا تشرک بعبادة ربک
احدا تا مامون غلام را از نزد خود دور کرده خود مشغول وضو شد

سورة مريم ثمان و تسعون آية مكية

من مجموع الرايق من طب الائمة من كتبها وحملها في منزله كثر خيره ورزقه ودرجته
الادعاء را آورده که در شیشه که سر او تنگ باشد نگاه دارد در خانه نگه دارد خیر بسیار ایشان را زود رسد و هر بد
و دیگر از آن مرتب شدن ایشان دفع شود و در ابن کعب روایت است که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود هر که سوره مریم
بخواند حقتعالی در حق او ده حسنه بدهد بعدد هر که تکذیب کرده و تصدیق وی کرده و تصدیق یحیی و مریم و عیسی و ابراهیم
و اسمعیل

و اسمعیل و یعقوب و هارون و ادریس علیهم السلام کرده و هر کس که دعوی ولد بکند کرده و کرده و از حضرت صادق
روایت است که هر کس بقراءت این سوره مواظبت نماید نمیرد تا آنچه مراد اوست از دنیا بنفس ما او بدهد
باید و در آخر از اصحاب عیسی بن مریم باشد و مانند بارش های سلیمان بن داود در حضرت باری
نماند بسم الله الرحمن الرحیم كهيعص ذِكْرُ رَحْمَتِ رَبِّكَ عَبْدَهُ زَكَرِيَّا
إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ نِدَاءً خَفِيًّا قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ
الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا وَإِنِّي خِفْتُ
الْمَوَالِيَ مِنْ وَرَائِي وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا
يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا يَا زَكَرِيَّا
إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ
يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَكَانَتِ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ الْكِبَرِ عِتِيًّا
قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ
تَكُ شَيْئًا عبد الله بن عباس گفته که کهیعص نامیست از نامهای الهی و مؤید است که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله فرمود که کهیعص نام حق و گفته که ثنا است خدا خود را فرموده که راجع حقیقت یعنی آن اطلاق نیست از خلق
نقلست که سعید جبیر از ابن عباس روایت کرده که کاف مفتاح اسم کافیست کریم و کبیر و کافی و شاه بهم هادی
و یا حکیم و علیم و رحیم و مجید و حمید و عین اشاره بعلیم و عزیز و عظیم و عادل و صادق و یا الصدق و گفته اند
که کاف اشاره بکربلاست و هلاکت آل بیت رسالت و یا اشاره به یزید بن معاویه است علیه اللعنة
که بفرمان آن ملعون شهادت و هلاکت رسیدند و باز ماندگان اسیر شدند و عین اشاره بعطش و تشنگی
که آب را طرا بروی ایشان بستند و دل ایشان را در آتش تشنگی خستند و صاد اشاره بصبر است
که با وجود این گونه جور و ظلم بایشان صبر و تحمل را پیشه خود کرده در مقام رضا و قضا صابر و شاکر
شدند و در لباب آورده که یا اشاره به بحر است و لا یحار علیه و یا به بحر بیلد عاتست و نزد حضرت
الهیست و گفته اند هم سوره است یاد کردن بخشش پروردگار است بنا با قوال مکرر منت آنکه
خوانده میشود بتو ذکر بخشش پروردگار است بنده خود را زکریا بن آذن و آن بخشش حضرت عزت
بود و ولد را بدعاء زکریا که طلب نمود و او از انبیا بنی اسرائیل بود پس قصه او را بخوان و یاد کن
آنجناب از اولاد رحبعام بن داود علیه السلام بود بهترا حبار بیت المقدس صاحب قربان بود پس قصه او را بخوان
برای امت خود چون ذاکر و دعا کند پروردگار خود را در محراب بیت المقدس خواند نهان هم خفا
دعا باجابت مقرون نزدیک هم از ریا دور تر است و گویند خفای آن بجهت آن بود که از بنی عام خود

شرم میداشت که در دو سالگی در نشر در خود و خشک سالگی که نازنده بود طلب فرزند کند و دعا این بود گفت
ای پروردگار من بدرستیکه سست شده است استخوان از من و فصاحت دیگر بطریق اول و افروخته گشت از من موی
یعنی چنانکه تاریکی و سیاهی بنور متفق میشود و سیاهی موی من هم بسفیدی پیری متفق گشته و چنانکه آتش
چون جایی افتد همه آنرا فرا گیرد و سرایت بجای دیگر کند سفیدی موی من نیز که در جایی افتاده سرایت
بجای دیگر کرده و همه سفید شده و نبوده ام بخواندن تو ای پروردگار من بدعا و نا امید نیستم هرگاه
دعا کرده ام باجابت رسانیده و محروم نگردانیده بعد از عرض حاجت حال خود را که باعث و حاجت ایشان میکند
و میگوید و بدرستیکه من میترسم از اولیای که وارث شدند از بنی اعمام که بهترین بنی اسرائیل اند اینکه ترکه
مرا در غیر رضای تو خرج کنند بعد از من و زن من نازاینده است و پیری فرو رفته پس بخش مرا از نزد خود
فرزندی که متوالی مورث باشد و یا ولدی که ولی از اولیا و صاحبی از دوستان تو باشد و از روی استحقاق
میراث برد از من از ترکه من و میراث برد از آل یعقوب بن ماثان که پدر مریم بود و کلمه کفیله برادر زکریا بود
و گویند یعقوب بن اسحق ابراهیم است زیرا که زکریا خواهر مریم گرفته بود که دختر عمران باشد و نسب او متصل میشود
بیعقوب علیه السلام و سدی گفته زن او از اولاد سلیمان بن داود بود و داود از اولاد یهودا بن
یعقوب و زکریا از نسل هارون و هارون از اولاد لاوی بن یعقوب پس اهل بیت بر استدلال کرده اند
بر آنکه انبیا از مال میراث می برده اند چه مراد از میراث مذکور مال است نه علم و نبوت چه لفظ میراث را در
لغت شریعت اطلاق نمیکنند مگر در آنچه نقل کرده شود از مورث بوارث از اموال و در غیر اموال استعمال
نمیکنند مگر بطریق مجاز و از حقیقت بمجاز نقل کردن بدون دلیل غیر جایز است و دیگر آنکه زکریا بعد از آن
فرموده بگردان فرزند مرا ای پروردگار من پسندیده که از قول فعل و راضی باشی و چه مطیع فرمان تو
باشد پس کسی مراد از ارث مال نبود چنانکه مخالف میگوید ذکر این کلام بعد از مذکور لغو میشد چه میگوید
گویا بخدا یا بنوی بر ما بعزت و او را عاقل و مرضی خود گردان چه کسی که منصب نبوت و امامت باشد
البته مرضی خواهد شد و بر تر از آن و مؤید این است که زکریا تصریح کرد که میترسم از بنی اعمام خود بعد از
فوت خود ترکه مراد غیر رضای تو خرج کنند پس طلب وارث بجهت خوف او از بنی اعمام غیر معقول است بمرگ مال
پس کسی که مخالف از بنی نقل کرده که نحن معاشر الانبیا لا نورث ما ترکنا صدقه فری باشد و یعنی
مفاد و طغیان و لهذا استدعا نمود فاطمه زهرا علیها السلام که این سخن کرده در حضور فدک شهادت آورد بآیه
یرثنی و یرث من آل یعقوب حاصل زکریا بخوف آنکه میراث او بمادا به بنی اعمام منتقل شود
و آنرا در فسق و فجور صرف کنند و موجب ایذا و معصیت ایشان شود از خدا طلب فرزند صالح کرد
و بعد از دعا سر بسجده نهاده تضرع نمود و منادی را تا اجابت دعا را ندا کرده ای زکریا بدرستیکه
ما بشارت میدهیم ترا بپسری که نام او یحیی است نیافریدیم او را پیش از این همنامی نه کسی قبل از او
یا پیش هم سمی نبود و این شرف اوست و پیش این خبر سمی یعنی مثل است یعنی کسی پیش از او همنام است
و صورت

و صورت او خلق نشده بود و یا از زن عاقر بوجود آمد و فرزند از زن عاقر متولد نشده بود و یا در دور علم او
فکر و فضیلت از ابا عبد الله روایت است که چنانکه یحیی را اسمی نبود امام حسین علیه السلام را نیز سمی نبود و در کیان
بکسی که پیش نگرد مگر یحیی چه حسین علیه السلام که جهل صباح بود و گریست فرمود که بر آسمان وقت طلوع و غروب شمس
و قاتل یحیی و حسین علیه السلام ولد الزنا بودند ثعلبی تفسیر آورده که حقتعالی ذکر قبل از یحیی را فرمود و بعد از آنکه
برای آنکه اراده از ازلا تعلق گرفته بود که بعد از یحیی کسی را منبعث ظهور آرد که او را در کمالات ثانی ایشان باشد
و ذلک محمد صلی الله علیه و آله گفت ای پروردگار من چگونه باشد مرا پسری و حال آنکه هر زن من نازاینده
و بدرستیکه من رسیده ام از بزرگ سالی و غایت پیری بنهایت و نحافت و خشکی اعضا و ضعف قوی و قوت
ثلاثه که این سخن استعلام است از کیفیت ولد آوردن یعنی بار خدایا مارا چون خواهی ساخت با این
پیری قدرت از ما نا خواهی فرمود گفت فرشته با مر خدا در جواب او ای زکریا همچنین یعنی در پیری
ولد موجود خواهد شد گفت پروردگار تو این کار یعنی آفریدن فرزند در پیری از زن و شخص قدرت
من آسان است که ترا بملاشرت قادر سازم و رحم زن ترا تازه کرده نام تا نطفه را جذب کند و ولد سازد
و بدرستیکه آفریدم ترا پیش از یحیی و بوجود آوردم و حال آنکه نبودی چیزی یعنی معدوم صرف بودی ترا بوجود آوردم
و چون ترا آفریدم عدم بوجود آوردم پس فرزند را هم بود آفریدن فرزند از دو پیر و نازا بودن مانع ولد را
که عقر است در زوجه تو آسان تر است از نو آفریدن از ابا جعفر علیه السلام مرویست که یحیی از پنج سال بعد از
بشارت بوجود آمد القصه زکریا علیه السلام از این مژده مسرور شد اما بدانست که متعرض بوجود آمدن
بعد از مدتی فهذا قال رب اجعل لی آیة قال آیتک الا تکلم الناس ثلاث لیال
سویا فخرج علی قومه من المحراب فاوحی الیهم ان سبحوا بکرة و عشیا
یا یحیی خذ الکتاب بقوة و آتیناه الحکم صبیا و حنانا من لدنا و زکوة
و کان تقیا و برا بوالدیه و لم یکن جبارا عصیا و سلام علیه یوم
ولد و یوم یموت و یوم یبعث حیا گفت ای پروردگار من بگردان برای من علامتی
بنما با علامتی که بآن قرب و بعد وقوع این واقعه را معلوم کنم و بآن بدانند لال ایام برسیدن زمان وجود ولد
گفت خدا امر زکریا را که نه توبری آنست که سخن نتوانی گفت با مردم سه شب و روز بدرستیکه شب
تمام نزد اکثر مفسرین مراد از سویا صحیح و سالم بودنست یعنی قادر باشی بسخن گفتن و حال آنکه صحیح و سالم و قوی اللغو
درست باشی نه آنکه سخن نگفتن تو برای مرضی و علتی باشد القصه بعد از این بشارت و بیان این علامت
وقتی قرائت زبور میکرد و بتسبیح مشغول بود تا نماز زبان او از زبان بسته شد که اصلا نتوانست حرف
زند و مردم با عبادت مستمره خود منتظر بودند تا زکریا علیه السلام بیاید و در مسجد کشاید تا ادای نماز نماید پس بیرون
آمد بگروه خود صبح آنروز که در شب زنش حامله شده بود از مصلای خود و ایشان بعدم قدرت او بر بیان آن

در اینکه انبیا ارث میبرند

در مسبب قدرت یحیی زکریا

در رسیدن خبر یحیی در کلی

بدانستی صفت الی نالیدن و بار محنت کشیدن باشد چه بنای محبت با مشرب قهر است و غذای جان
شربت زهر القصه در حضور یحیی حضرت زکریا کلمه از عقوبات الهی گفتی و در شرح آثار رحمت شناسای دری
نسفتی و حکایتی نگفتی چه آن مجذوب جذبات حضرت سبحان و آن مقهور مخوفات عنایات رحمن طاقت
استماع نداشت و اگر شنیدی اگر به بهالت رسیدی روزی زکریا بالای منبر آمده چیزی است که بر یحیی
یحیی او در مجلس ندید که او خود در پس ستون مترا امید دامن همت از لذات شهوات دنیای دنیا چیده و کلمی
بخود چیده زکریا گفت در دوزخ کوهی باشد از آتش نام آن غضبان کسی از آن نتواند گفت مگر کسی که
از ترس خالق انس و جان یحیی این دو کلمه شنید نعره کشید دل از هستی دو کون کنده کلیم از دوش افکنده و دود
وار مسجد بیرون فرامید چون صید عطا از عقب رسیده میدوید و می نالید و فریاد و غضبا نا میکرد تا از شهر بیرون
رفت زکریا بخانه در آمده مادر یحیی را گفت من حضور یحیی را در مسجد ندانستم آغاز شد از وعید الهی بودم یحیی
سراسیمه از مسجد بیرون شد بگریه افتاد و رو بصحرا نهاد بیا تا بدو اگر یم و سراغ او جویم مادر از ما خود بیا
جایی افتد پس بشبانه روز در دشت و بامن گردیدند و خبری و اثری از او ندیدند روز چهارم بشبانه
رسیدند و خبری پرسیدند گفت کسی ندیدم و لیکن این شب است آواز غریبی و ناله انینی از این کوه میآید
که گوسفندان بسبب شنیدن آن زاری از چرا باز مانده گوش بناله نهاده اند اثری از دیده کشاده زکریا گفت
نشانه نالهٔ یحیی که از آن او هویدا است پس دو بطرف ناله نهادند مادرش پیش رسیده دید در گوشه روی
خویش بشاده چندان گریسته و سجده گاهش را از آب دیده گلگون کرده سر در کنار گرفت و چون یحیی دیده
بهم دشت مادر خود را رسید ملک الموت الحاحت که بقبض روح وی آمده گفت عزرائیل بدر و مادر
پیری دارم چندان مرا امان ده تا از ایشان طلبیده حاصل آیم بعد از آن جان بجان آفرین سپارم
مادرش از بجلس فرزند بخروش آمده گفت جان مادر عزرائیل منت با درست حضرت یحیی دیده باز
نمود مادر خود بدید سراسیمه رمید خواست گریزد مادرش بکان ناتوان بستان بدست گرفت گفت
بجست شیری که خورده باش نانه آی و درین مقدمه حضرت زکریا نیز در رسید فرزند خود را در آن حالت
دید بمبالغه تمام یحیی را بخانه آورد و در سه شبانه روز بود که چیزی نخورده بود پس قدری آش عدس بخشید
قدری خورده بود که خواب او را ربود در خواب دید شخصی او را گفت ای یحیی مگر غضبان را فراموش
کردی که سر خوردی و حفظی بر حجت رسول خدا نهاده میرفت از پیش او حیرت اهل ولایت محنت
ارباب محبت بدانست هر جا بنای محبت نهاده اند در محنت بر دوش ده هر که در مشرب الفت
بلا و محن مبتلاست و قتل حضرت یحیی و زکریا را سبب آن بود که پادشاه آن زمان را زنی بود
و او را از شوهر دیگر دختری نبات جمال و قدی در نهایت اعتدال و خود آن زن بشوهر و مولود
دختر را بشوهر بدهد ملک در این باب با یحیی مشورت نمود حضرت یحیی فرمود دختر بتو حرامست ملک ترک تزوج
دختر نمود و این زن فاجره از این حال در ملال بوده بر خبید و جنبی صبر کرد تا روزی ملک مست و مدهوش بود

در خوف و خشیت حضرت زکریا

که از دعای زکریا قبول آمده خوشحال گشتند پس پاره کرد بدست خود آنکه نماز کنید و یا تسبیح کنید خداوند خود را
و لشکر او بجانب قیام نماید و یا که پیش از طلوع آفتاب و در شبانگاه و تسبیح نمود زن بر سؤال
گذشت زکریا بحال خود آمده قادر بتکلم شد و بعد از گذشتن مدت حمل یحیی متولد شد و در گهوارهٔ کلامی
پوشیده با ابرار و اخیار قوم در طریق طاعت و عبادت حضرت عزت موافقت میکرد تا فشکوهی بر حضرت
فرود آمد و از جناب رب الارباب خطاب رسید ای یحیی فرا گیر کتاب توریة را بقوة که ترا دادیم با قدرت
و حلم یا آن و دادیم یحیی را ملکت که فهم توریة بود و دانستن احکام آن در حالت کودکی در سن سالگی این مجلس گشته
منت است که او را بنبوت دادیم در سن سالگی پیشانی بسنا و جود از علی بن اسباط که او گفت روزی نزد ابو جعفر
علی بن محمد بن علی الرضا رفتم و آنحضرت در سن پنج سالگی بود در احسن اخلاق و در تمامی حسن مکارم اخلاق بفهم
و ذکاء او تامل کردم فرمود خدا عطای امامت فرماید بطریقی که عطای نبوت کند این دو آیه را تلاوت فرمود
فلما بلغ اشده و استوی آتیناه حکما و علما آتیناه الحکم صبیا بعد فرمود جایز است خدا عطای نبوت فرماید
در چهل سالگی و یاد کرد که ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء از فضل الله یعنی که یحیی در سن سالگی کودکی بود
او را گفتند بازی نمایم میفرمود که با برای بازی آفریده نشده ایم و این پند عظیم است بجوان و به فرزند
غفلت را که عمر عزیز خود را در لهو و لعب میگذرانند القصه خدای تعالی میفرماید ما دادیم یحیی را حکمت و فهم توراة در کودکی
و رحمت و عطوفت از نزد خود و گویند مراد از حنان خوف و خشیت است که غایت رستگاری او بود و دادیم
او را طهارت و عمل پاکیزه یعنی لطف آن شامل حال او شده از بدو خلقت تا انقضاء مدت اجل پاکیزه بود
و او را دادیم برکت و زیاد آمد در علم و عمل بود در سن کار بر جمیع کار از جمله منهیات و مطیع امر در جمیع حالات مرتکب
خطیئه از خاطر او خطور نکرد چه جای ظهور بود و نیکو کار بدر و مادر مهربان و فرمان بردار ایشان و نبود
سرکش عاق والدین و گردنکش به بندگان بنوعی عاصی پروردگار خود را و سلام از ما به یحیی است روزی که
متولد شد و روزی که بمیرد و روزی که برانگیخته شود زنده مراد از سلام نزول رحمت و تحیت اوست بآنکه
او را در دنیا و عقبا و تخصیص این سه موضع مذکور برای آنست که وحشت مواطن این سه موضع است چه مولود
چون متولد شود خود را در خارج آن مقام یابد که در آنجا مطلب آن بود و بعد از مدرک هم چیزها مشاهده کند که
هرگز ندیده بود و وقتیکه مبعوث شد خود را در محشر عظیم با هول جسیم یابد مرویست که خدا ترسی یحیی
بثابتی بود چون احوال اهوال قیامت بنیدی دلش طاقت گرفت و مرغ روحش از اضطراب بطیران افتادی
و از لباس پلاس قناعت داشت و از طعام نان خشک و در چهار سالگی تمام احکام شرع واقف بود و خلق
مرتبه جهان گریسته بود که گوشت و پوست از رخسار مبارکش فرو ریخته و رهایش رگ و پوست استخوان مانده بود
مادرش بیم بجا بیشتر او نمادی و هر قطره بر دشتی و افشردی باز یکی هادی روزی زکریا گفت الهی فرزندی
از تو میخواستم که سرور و سرمایه من باشد راحت تن آسایش من نه رنده سرور و آزرده عم و الم بر دل من کرد مگر
تحمل گریه و زاری او ندارم و صبر بناله و دوکواری وی نمی آرم خطاب از جناب رب الارباب رسید از من فرزندی طلبیدی

در رسیدن خبر یحیی در کلی

در ذکر تخصیص سلام بر یحیی

دختر را برآرات و در نظر ملک جلوه داد ملک قصد مباشرت دختر نمود و زن گفت ممکن نشود مگر بقید عقد شرعی
دختر قبل اوست ملک بشستن محتاج است فرمود وکیل از مقربان درگاه گفت اول باید پدرش را کشت تا
برگشته و پسرش نفرین نکند ملک گفت چنین باشد پس بخانه زکریا آمدند و او با یحیی در نماز بود یحیی را
از پهلوی پدر کشیدند و بستند و قصد زکریا نمودند وی گریخت کوهی عقب او روان شد ندا رسید
بدرختی که در آن جا بود اشاره کرد درخت شکافته شد زکریا داخل درخت شد ابلیس گوشه ردای زکریا را
گرفته بیرون درخت بداشت درخت فراهم آمد کفار در رسیدند ابلیس را بصورت پیری دیدند از وی پرسیدند
باین صفت مردی در پیش ما بیرون آمد وی گفت اندرون این درخت است و گوشه ردای وی در دست
گفتند تدبیر چیست گفت چرا بیرون نمی آرید گفتند تا نکشیم شیطان گفت همین جای توان کشت پس
ابلیس را قلم ارّه دو سر بنمود ساختند و بر درخت نهاده خواستند دو نیم نمایند از عالم غیب ارّه بر سر رسید
ای زکریا مبادا انا لکنی و آهی کشی که نامت را از جریده صابران محو مینمایم پس چون ارّه بفرق زکریا
رسید گفت خدایا هزار شکر که خون مرا در سر کوی محبت تو میریزند صبر کرد و ننالید تا کرند و یحیی خبر
یحیی را بدرگاه ملک بردند فرمان داد که در بیرون او را قتل رسانند و سر او را پاره نکنند فرمان بدین بار حم
سر مبارک حضرت یحیی را بطشت بریدند بجهت آنکه علما و آنزمان گفته بودند که اگر قطره از خون یحیی بزمین فرو ریزد
دیگر بار یکپاره از زمین روید پس آن خون را بجای بخشند آن خون در آن چاه بجوش آمد هفد بجهت تصرف ابلیس
کاشت تا هفتاد هزار کس از بنی اسرائیل بکشت تا خون یحیی از جوش فرو نشست ابن عباس از حضرت رسالت
کند که فرمود بدین وحی آمد که بجهت قتل یحیی بن زکریا هفتاد هزار کس کشتند و برای فرزند حسین هفتاد هزار کس خواهم
کشت حقتعالی ابتدا از ذکر قصه زکریا و یحیی قصه مریم و عیسی را سفر ابتدا بدین وجه فرمود وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ
مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا فَاتَّخَذَتْ مِنْ دُونِهِمْ حِجَابًا فَأَرْسَلْنَا
إِلَيْهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا قَالَتْ إِنِّي أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ مِنْكَ إِنْ كُنْتَ تَقِيًّا
قَالَ إِنَّمَا أَنَا رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَامًا زَكِيًّا قَالَتْ أَنَّى يَكُونُ لِي غُلَامٌ وَلَمْ
يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا قَالَ كَذَلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُ آيَةً
لِلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَقْضِيًّا فَحَمَلَتْهُ فَانْتَبَذَتْ بِهِ مَكَانًا قَصِيًّا
فَأَجَاءَهَا الْمَخَاضُ إِلَى جِذْعِ النَّخْلَةِ قَالَتْ يَا لَيْتَنِي مِتُّ قَبْلَ هَذَا وَكُنْتُ نَسْيًا
مَنْسِيًّا فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا وَهُزِّي
إِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا فَكُلِي وَاشْرَبِي وَقَرِّي عَيْنًا فَإِمَّا تَرَيِّنَّ
مِنَ الْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِي إِنِّي نَذَرْتُ لِلرَّحْمَنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ الْيَوْمَ إِنْسِيًّا فَأَتَتْ
بِهِ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُ قَالُوا يَا مَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْئًا فَرِيًّا يَا أُخْتَ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكِ
امْرَأَ سَوْءٍ وَمَا كَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ مَنْ كَانَ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ
إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وبادکن

پس گریبان مریم گرفتند

در ولادت حضرت عیسی ع

و دیگر بجهت در قرآن مریم بنت عمران بن ماثان را داد پیوسته در مسجد و قدس بعبادت مشغول بودی و وقت عذرا که فاطمه
و بعد از بابکی طهارت بسیار بازی آمدی و وقتی در خانه خود نبود محتاج شد جایی طلبیده که اهل خانه نبود شاید از اهل
کند جناب حضرت فاطمه خانه مریم کناره گزیده و بگوشه رفته منفرد شد از اهل خود نیز از خانه و قوم خود در جایی که جانب شرقی بیت
المقدس بود از سرای خانه اش پس گرد و از پیش ایشان نیز از پیش و وظیفه اهل و بیرون نمانی بدیدن ایشان
بعد از آنکه غسل کرد و جامه پوشید پس فرستاد بسوی او روح خود را یعنی جبرئیل که دین الهی بوی آورد و او
با بنیا زنده شدی چنانکه بدن موجودات بروح حیات یابد پس متصور شد برای مریم بصورت آدمی تمام
خلقت بصورت امرد صبیح الوجه جعد موی خوش روی و دلالت بکمال عصمت و عفت و روح مریم مشکیده
از صورت چنین صبیح بیدار و نکرده استعاذه بخدا نمود گفت مریم بدرستیکه من پناه میبرم بخدای بخشنده
از بدی تو که میخواهی بمن رسانی پس از نزد من بیرون رو اگر هستی تو پرهیزگار مراد آنست که اگر تو بصفت
تقوی و ورعی از نزد من دور شو یعنی اگر متقی هستی از تو پرهیز میکنم چه جای آنکه چنین باشی و گویند تقی
نام فاسقی و شریری بود در آن زمان که متعرض زنان میشد و برعکس او را این نام نهاده بودند چون
نام نهادن بزرگی کافر مریم قصه او را استماع نموده بود در تقی نام فاسق زنان جهت گمان برد که آن
وارد نخواهد آمد پس جبرئیل ع چون اضطراب مریم را دید گفت جز این نیست که من فرستاده آفریدگار
توام تا بخشم ترا بمراد بی نهیبی پاکیزه از ادنس عصیان و ترقه نمانده در افعال خیر و بار سازد و پسر
گفت مریم او را از وی تعجب چگونه باشد مرا پسر و حال آنکه نبوده است مرا آدمی پس در عرف شرع گناه
است از نکاح صحیح یعنی کسی بطریق نکاح شرعی با من مباشرت نکرده و نبوده ام زناکار و جوینده فجور و گذرنده
از حد شرع بزنا پس چگونه مرا فرزند باشد گفت جبرئیل امر چنین است که تو گفت گفت پروردگار تو
این کار که دادن ولد است بی پدر بر من آسان است هیچ دشواری ندارد و بی ولد بودن والد بجهت آنست
که آشکارا سازیم بقدرت خود را و تا بگردانیم آنرا علامتی برای مردم تا کامل قدرت ما را دریابند و تا گردانیم
او را بسبب رحمت و بخشش ما از برای آنانکه گروندگان را یابند با و و بشارتی حکم شده و نوشته در لوح محفوظ
و مرحمه حکم الهی علاقه گیرد بوقوع آن البته واقع شود پس ابتدای مریم منقاد و مطیع امر پس چون مباحثه میان مریم
و جبرئیل واقع شد مریم تن بقضا داده فاموش شد پس جبرئیل نزدیک وی آمده پس بر کرد
عیسی ع از امام محمد باقر ع روایت است که گریبان جیب مریم را بدست گرفت و باد در آن دمید جهان
ساعت باد برحم او در حد کمال رسید چنانکه بچه نه ماهه در رحم مادر شود پس از موضع خلوت بیرون آمد
بجهت گرانی حمل بار بر زمین میکشید و فالانه وی چون باو نگاه کرد و حال او را بدید بسیار پریشان گشت
مریم بجهت حیا از خانه اش و نگریان از آن منزل بیرون رفت پس بکوشه رفت مریم بآن حدود جایی که
دور بود از شهر ایلیا پس آورد او را روز اول زایدن بسوی تنه درخت خرما از ابن عباس جبرئیل
است که مریم از شهر بیرون آمد در صحرا درخت خرمایی خشک شده دید که شاخهای آنرا بریده بودند و خوشه

بر گریبان جیب گرفتند

در زمان حاملگی مریم بعیسی ع

و دست و بسته و در زمستان بود در سرمای سخت پناه بآن درخت آورد و پشت بوی داد و در تحت فی الحال
سبز گشته برگ آورد و خوشه های خرما از وی آویخته چون مریم در پای آن قرار گرفت از راه دلتنگی و فشاری
از قوم و شنیدن سخنان نالایق ایشان نه بجهت کراهت از امر خدا گفت مریم الحاش من مردی پیش
از این حال و بودی چیزی فراموش شده از یاد رفته که کسی نام من نمی برد و مرا نشناختندی و اکنون مرا دولت
المقدس شناسند که دختر امام ایشانم و در کفالت زکریا بوده ام و هنوز بکارت من زایل نشده و شوهر
نکرده ام از جمالات این حال حکیم چه چاره سازم جبرئیل ع سخن چون از او بشنید و جزع و فزع او دانست
کرد پس ندا کرد او را از زیر درخت مریم جبرئیل یا فرشته دیگر و نزد اکثر مفسران عیسی ع از مریم مادر ندا کرد
و مکرمتی محتمل میتواند بفتح میم یعنی آواز داد مریم را از بابان او یعنی جبرئیل یا فرشته یا عیسی ع که اندوهگین مباش و غمناک
مگر بکن و غم مخور و از رسخان بلا و بسیار مردم اندیشه مکن بدرستیکه گردانید یعنی آفرید و روان ساخت خدای
تو در زیر قدم تو جوی آب و نهری که از آن باشامی و طهارت گیری از ابن جبیر روایت است که در پیش وی مریم
نهری بود از قدیم که آب از آن منقطع شده بود و خشک گشته بر دور کار عالم بسبب مریم آب از آن تهاری
نمود از ابا جعفر ع روایت است که عیسی ع با زبان زد جشمه جاری شد و بجنبان و میل ده ای مریم بسوی
خود تنه خرمای سخت شده را تا فرو ریزد و حضرت فاطمه بنام تا کرفتاب میتواند یعنی تا بنده از آن درخت
بر تو خرمای تر چیده پس بخور از خرما و بیاشام از آب و روشن ساز چشم را یعنی فاطمه خود را خوش دار
بفرزند و سبز شدن درخت و خرمای تازه دادن او ترا ای برادر نامه حال است آنچه آورده اند که مریم چون
بکلمه طیبه و هزی الیک محاطبه گشت سر خرما کرد بار خدایا پیش از این هیچ بودم روزی بمن میرسانیدی با
کوشش و سعی اکنون که بدرد مخاض گرفتارم مرا سفر بار در تحت بجنبان تا خرما افتد درین چه حکمت است
خطاب مستطاب از حضرت رسالت رب رسید که ای مریم پیش این بجز دودی بالکلیه متوجه مادر و حالا
کوشش دلت بعیسی توقع پیدا کرده القصه خدای تعالی جبرئیل از ملائکه فرستاد تا کرد مریم آمدند جنگلی که شیشه تلخ
شد او را فرا گرفتند و بآن جشمه آب بشستند و جبرئیل بشت بچید بند و بکنار مریم نهادند بوی نهاد رسید
ای مریم مذکر امروز روزه صحت کبری پس کریه مبنی از آدمیان احد را و از تو پرسند که این فرزند
از کجاست پس بگو بدرستیکه من مدکرده ام خدای بخشنده روزه را که نه که روزه اش بترک کلام و طعام
بوده و این را روزه صحت گویند در شرع ما منسوخ است پس سخن نمیکنم امروز هیچ آدمی را مگر با ملائکه سخن
میکنم و با حقتعالی مناجات و تقاضی الحاجات حاجات دارم آورده اند که چون اهل مسجد حضرت
مریم مادر محراب نیافتند تفحص او پرداختند از هر طاق و از هر کس جویا بودند تا کسی نشان داد که من
او را در بیت اللحم دیدم قوم روانگی نهادند مریم چون ایشان را بدید عیسی را برداشته متوجه ایشان شد
عیسی ع از راه مادر سخنی در آمد گفت ای مادر من بنده خدا و رسول ادم از قوم خود اندیشه مکن و در
کفتی مرا بایشان واگذار پس آورد مریم عیسی را بقوم خود در حالتیکه بر دوش گرفته بود او را همچون که چشم
آن گروه بوی افتاد و کودک را در بر او دیدند بگریستند که مریم از فرقه ندان نبوت و طهارت بود

در ولادت حضرت عیسی ع

و آباء و امهات او بورع و تقوی و صلاحیت معروف بودند و وی بعصمت و عفت و طهارت مشهور بود و چون این سخن
کردند بسیار غمناک شدند گفتند ای مریم بتحقیق آمدی بچیزی که در میان اهل بیت تو مانند این نبود و از عفاف تو
نیز این صورت متصور نبود پس از تو این کار بسی عجیب است ای خواهر هارون کوئید هارون برادر پدر مریم
بود و بحسن طریقت و صلاحیت و زهد مشهور بود و این خبر گفته که او مردی بود فاسق و بزنا مشهور و مریم را باو
تشبیه کردند و بقیع علی و بروایت ابن عباس و قتاده و کعب ابن زید و مغیره بن شعبه از حضرت رسالت
روایت کرده اند که هارون مردی صالح بود در بنی اسرائیل که در صلاحیت شهرت داشت مریم را باهارون
کردند مرویست که چون هارون وفات کرد چهل هزار کس تشییع جنازه او کردند و همه هارون نام نهاده بودند
بجهت تبرک بودن اسم او و منع آنست که ای مانند هارون در صلاحیت و تقوی نبود بلکه تو مرتکب عمل
کرده باشد و نبود مادر تو حیثیت بنت فاقود زناکار و فاجر بی از فاحشه تو هرگز مثل علی صادر نشده بود پس این
امر عجیب است که ظهور رسید پس اشاره کرد مریم بسوی عیسی که بالای سخن گوید و جواب او شنید پس نصب
ایشان زیاده گشته گفتند چگونه سخن گوییم با کسی که باشد در گهواره کودک بنی در دامن مست که بنا بکهواره است
در حالتیکه کودک است که اهلا فهم خطاب و قدرت جواب ندارد آورده اند که چون مریم گفت جواب این
کودک شنوید گفتند ای مریم با این عالم فصیح با استهزا میکنی که طفلی که روزه جواب شما را بدهد و بعد
رجم مریم در آمدند ناگاه عیسی ع انفرادی حضرت بسخن روبا ایشان کرده بزبان فصیح و بیان بلیغ گفت انی
بدرستیکه من بنده خدایم اقرار بعبودیت خدا بجهت بطلان قول کسی است که دعوی ربوبیت میکند
الیاذ بالله و همچنین جناب امیر المؤمنین علی ع حدیث فرمودی انی عبد الله و اخو رسول الله چه
میدانست که جماعت غلاة درحق او گویند آنچه در باره عیسی ع گفتند و در کتاب مبارک خود نقش کرده بود
سبحان من فخری بانی عبد الله پس انی عبد الله ردّ قول غلات است و اخو رسول الله رد
اعتقاد نواصب است که بنا و لجاج و بخل و حسد اختیار از مرتبه خلافت منع کردند و بعد از آن فرمود
که این کلمه اگر کسی دیگر بعد از من بگوید مگر دروغ گفته باشد که دعوی غیر مرتبه خود کند مراد حضرت حقایق اند
که ناحق و ناسزا دعوای خلافت حضرت رسالت را کردند و جناب امیر المؤمنین علی ع را در زاویه خمول
نشانیدند و خورش از نشاس صف در میان خود اتفاق کرده بخلاف مروت و شرع بای آنحضرت نشستند
و بالاتفاق چنانکه عیسی ع در پیش از بلوغ و وقت تکلیف کمال معرفت و هوش و عقل داده اند که اقرار بعبودیت
حضرت عزت باین قول نموده انی عبد الله امیر المؤمنین علی ع در نیز قبل بلوغ و تکلیف کمال معرفت دادند
تا حضرت رسالت آنحضرت را حضرت فرمود قابل دعوت آمد با او روز آخر حضرت عبودیت القصه چون
قوم از کفار عیسی انی عبد الله شنیدند تعجب کرده متوجه او شدند تا دیگر از وی چیزی نشنوند و چیزی
آمد پس فرود آورده است مرا فقد کتاب نفع حکم کرده و از انجیل که کتاب انجیل عبادت دهد و در تفسیر نقل کرده است
که منع آنست مرا تعلیم قرآن کرده در شکم مادر و گرد آینده است مرا بنیم و مراب این کتاب اکثر مفسرین در حالت

نام مادر مریم حنه بود در مناقب

و باید

تولد دعوی بعضی کرده ولادت آنجناب نود و بدان معجزه بندگان خدا را دعوت میفرمود و نیز فرمود
مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَوٰةِ وَالزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَيًّا وَبَرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا وَالسَّلَامُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدْتُ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا ذَٰلِكَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قَوْلَ الْحَقِّ الَّذِي فِيهِ يَمْتَرُونَ مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ وَإِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ مَشْهَدِ يَوْمٍ عَظِيمٍ أَسْمِعْ بِهِمْ وَأَبْصِرْ يَوْمَ يَأْتُونَنَا لَٰكِنِ الظَّالِمُونَ الْيَوْمَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ وَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ وگردانید خدا مرا بابرکت هر جا که بودی و بنماز و زکوة فرمود مرا تا زنده باشم و نیکی کننده بمادر خود و نگردانید مرا گردن کش بدبخت و سلام خدا بر من روز زادن من و روز مردن من و روز برانگیختن من زنده بر انگیخته شوم این عیسی پسر مریم است سخن راست که در آن شک میکنند نیست که خدا بر آن سزاوار است که فرزندی گیرد پاک است او چون حکم کند چیزی را میگوید مر آن چیز را باش پس باشد بدرستیکه خدا پروردگار من و پروردگار شما است پس بپرستید او را این راه راست است پس اختلاف کردند طایفها میان ایشان پس وای مر آنانرا که کافر شدند و بوحدانیت حضرت عزت نگرویدند از حضور روز بزرگ و بیاور شاهدها را آن روز و بیاور شهادت دادن آن روز بر ایشان چه در روز قیامت ملائکه و انبیا و زبان و دستها و اعضای کفار بدکردار بکفر و بدی اعمال ایشان در این جهان گواهی خواهند داد چه شنوا باشند کافران و چه بینا کردند در آن روز که بیایند بمحشر قیامت حاضر شوند ولیکن سود ندهد ایشان را دیدن و شنیدن یعنی بعین الیقین بینند مواعید الهی را و تیقن کنند ولیکن نفع نرساند ایشان را هنگام حضرت که ظالمان و ستمکاران بیشند امروز در دنیا در گمراهی آشکارا و هویدا و پیدا چه اختیار هوا و هوس کرده از راه حق برگشته اند حاصل که کافران در این جهان دنیا جاهلند بامور عقبی و در آخرت عارف شوند و این روز باشد ایشان فایده ندهد در آن زمان و بیم کن ایشان را بنزدیک کفار مکه از روزی که حسرت خورند که چرا کردند در دنیا ندامت خورند که چرا نکردیم و تمسک بسخن کردیم و فتیکه بسخن کرده گذارده شود کار و روزی که در آن حساب جمیع خلائق و حکم صادر شود فریق فی الجنة و فریق فی السعیر یعنی جمعی را بهشت و جمعی را بدوزخ برند و کفار در غفلت و بیخبر از احوال آخرت و قیامت و ایشان ایمان نمی آورند بآخرت و بچه متعلق است بآن و بصحت پیوسته در طریق امامیه و اهل سنت و جماعت که حضرت رسالت فرمود چون روز قیامت شود دهند مرد حلب بر دارند حضرت عزت جلت قدرته مرگ را بصورت گوسفند سفید و سیاه مرد ترسانند و بفرماید الا ترا در میان اهل بهشت و دوزخ بدارند و ندا دارند که مرگ را میشناسید همه گویند مرگ است بعد از آن بفریاد تا او را بکشند و بعد از آن منادی ندا کند که ای اهل بهشت و دوزخ همیشه و جاوید باشید که هرگز مرگ بشما نرسد و بعد از آن آنحضرت این آیه را تلاوت فرمودند انذرهم یوم الحسرة اذ

بیگانه شد

در بروج عیسی بر کرسی نعمت

در ذکر طایفه نصاری بعضی طایفه

سکنا دارند و سنا رفت می نمایند با یکدیگر یا بیکدیگر یهود میگویند که او ساحر و کذاب است و بعضی بر دست کنار الیاد مریم با و زنانوده عیسی متولد گشته و نصاری میگویند عیسی بن الله است بعد از آن بجهت نکذیب نصاری و تبرئه خود از بهتان ایشان میفرماید ما کان لله ان یتخذ من ولد یعنی سزاوار نیست خدا را که فرزندی منزه و مبرا است سبحانه از ولد بجهت ولد احتیاج باشد و او سبحانه از حاجت و مثلیت منزه است و بتر لیس الزام ایشان میکند بقول خود چون حکم کند خدا بچیزی و اراده آفریدن آن کند پس جز این نیست که بگوید مر آن چیز را باش پس باشد یا نیز در آن وقتی که قدرت او باین مرتبه شد که بلفظ ایجاد همت نماید البته منزه و مبرا خواهد بود از مناسبت او بخلق و مبرا از احتیاج فرا گرفتن ولد بعد از آن رسول و حبیب خود را بدعوت بندگان امر میفرماید بقول خود و بدرستیکه خدا پروردگار من و شما است پس بپرستید او را و بپرستش غیر او مشغول مباشید این راه راست موصل بر وضه رضوان و به نعمتهای الوان پس اختلاف کردند طایفها یعنی یهود و نصاری از میان یکدیگر در باب عیسی ع چه یهودان طریق تفریط را گرفتند و او را دشمن داشتند و نصاریان کمال افراط اختیار کردند و اثبات الوهیت وی نمودند با آنکه نصاریان نیز مختلف شدند بسه فرقه طایفه نسطوریه او را ابن الله گفتند فرقه یعقوبیه بالوهیت آنحضرت قایل شدند و گروه ملکانیه گفتند بنده خدا است و پیغمبر او پس وای مر آنانرا که کافر شدند و بوحدانیت حضرت عزت نگرویدند از حضور روز بزرگ و بیاور شاهدها را آن روز و بیاور شهادت دادن آن روز بر ایشان چه در روز قیامت ملائکه و دنیا و زبان و دستها و اعضای کفار بدکردار بکفر و بدی اعمال ایشان در این جهان گواهی خواهند داد چه شنوا باشند کافران و چه بینا کردند در آن روز که بیایند بمحشر قیامت حاضر شوند ولیکن سود ندهد ایشان را دیدن و شنیدن یعنی بعین الیقین بینند مواعید الهی را و تیقن کنند ولیکن نفع نرساند ایشان را هنگام حضرت که ظالمان و ستمکاران بیشند امروز در دنیا در گمراهی آشکارا و هویدا و پیدا چه اختیار هوا و هوس کرده از راه حق برگشته اند حاصل که کافران در این جهان دنیا جاهلند بامور عقبی و در آخرت عارف شوند و این روز باشد ایشان فایده ندهد در آن زمان و بیم کن ایشان را بنزدیک کفار مکه از روزی که حسرت خورند که چرا کردند در دنیا ندامت خورند که چرا نکردیم و تمسک بسخن کردیم و فتیکه بسخن کرده گذارده شود کار و روزی که در آن حساب جمیع خلائق و حکم صادر شود فریق فی الجنة و فریق فی السعیر یعنی جمعی را بهشت و جمعی را بدوزخ برند و کفار در غفلت و بیخبر از احوال آخرت و قیامت و ایشان ایمان نمی آورند بآخرت و بچه متعلق است بآن و بصحت پیوسته در طریق امامیه و اهل سنت و جماعت که حضرت رسالت فرمود چون روز قیامت شود دهند مرد حلب بر دارند حضرت عزت جلت قدرته مرگ را بصورت گوسفند سفید و سیاه مرد ترسانند و بفرماید الا ترا در میان اهل بهشت و دوزخ بدارند و ندا دارند که مرگ را میشناسید همه گویند مرگ است بعد از آن بفریاد تا او را بکشند و بعد از آن منادی ندا کند که ای اهل بهشت و دوزخ همیشه و جاوید باشید که هرگز مرگ بشما نرسد و بعد از آن آنحضرت این آیه را تلاوت فرمودند انذرهم یوم الحسرة اذ

در بیان مکه بعد از حضرت

قضی الامر ای ذبح الموت یعنی در آن وقت که گوسفندی که بصورت مرگ است کشتند و اهل دوزخ حسرت برند بعد از آن فرمود که بهشتیان چون این را شنوند چندان فرحناک شوند که اگر مرگ بودی همه از شادی هلاک میشدندی و دوزخیان شش هفته زنده که اگر مرگ بودی همه از حزن و الم هلاک میشدندی
إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الْأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنْكَ شَيْئًا يَا أَبَتِ إِنِّي قَدْ جَاءَنِي مِنَ الْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَاتَّبِعْنِي أَهْدِكَ صِرَاطًا سَوِيًّا يَا أَبَتِ لَا تَعْبُدِ الشَّيْطَانَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ لِلرَّحْمَٰنِ عَصِيًّا يَا أَبَتِ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِنَ الرَّحْمَٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَانِ وَلِيًّا قَالَ أَرَاغِبٌ أَنْتَ عَنْ آلِهَتِي يَا إِبْرَاهِيمُ لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ وَاهْجُرْنِي مَلِيًّا قَالَ سَلَامٌ عَلَيْكَ سَأَسْتَغْفِرُ لَكَ رَبِّي إِنَّهُ كَانَ بِي حَفِيًّا وَأَعْتَزِلُكُمْ وَمَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَأَدْعُو رَبِّي عَسَىٰ أَلَّا أَكُونَ بِدُعَاءِ رَبِّي شَقِيًّا فَلَمَّا اعْتَزَلَهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَكُلًّا جَعَلْنَا نَبِيًّا وَوَهَبْنَا لَهُمْ مِنْ رَحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا بدرستیکه ما میراث میبریم زمین را و هر کسی که در زمین است یعنی همه را فانی سازیم و همه بما راجع شوند پس مجلس ما نماند در زمین که مالک حضرت باشد بال ملک و هیچکس نماند که دعوای ملکی نماید چنانکه حالا مینماید و بسوی ما باز گردانیده شوند بعد از مرگ در حالیکه خبر و سامان مالک امر و نهی نباشد و در آنجا جزا موافق اعمال بر ایشان رسانیم مروی است که چون سقوط از لمه و شوکت و هیبت لیزه رسوم عالم کون را آتش بی نیازی در زند و عذب راغب را از ذوق قدرت و کبریا بر افراخته ندای جان کرا از حضرت ربوبیت در رسد لمن الملک الیوم و چون ماسوی در پرده توازی عدم در کشیده باشند جلال احدیت و جمال صمدیت جواب باز دهد لله الواحد القهار و بعد از ذکر احوال زکریا و یحیی و مریم و عیسی فرمود ابراهیم ع را با بان میفرماید تا بندگان نیز بآن پیغمبر حضرت سبحان اقتدا کرده در طریق نجات سلوک نمایند میفرماید جل و علا و یاد کن ای محمد برای قوم خود در قرآن قصه ابراهیم ع را که همه اهل ملل و ادیان بفضل آن نبی دوران مقر و معترف اند از ملل جاهلیت و مشرکان بدایمان عرب بفرزندی او دم مباهات میزنند پس ایشان را از توحید و خبر و بکر باشان بدرستیکه او بود دستیار راست گوینده و تصدیق نماینده و این صیغه مبالغه است نظر اوست صحیح و بطریق و مراد از آن فرط صدق اوست که ملک امر نبوت است کثرت تجلی تصدیق آن عموده از خیوب الهی و آیات و کتب و رسل او سبحانه یعنی او در اقوال و افعال اعتقادیه صادق و مصدق بود و نبی خبر دهنده و بلند مرتبه نبی مشتق از نبأ یا نبو و بالاز نبا یا نبا از قال بدل بالهمزه است و مابین او جمله معترضه یعنی یاد کن ای محمد را که گفت ابراهیم و یا متعلق به کان و یا صدیقا نبیا بین بود ابراهیم را که گوینده و خبر دهنده و فیکه گفت مر

در اداء ترجمه بعضی از ترجمه

در فایده ذکر رحمه خلقانی

در بیان قصه ابراهیم ع

مراد عمو اوست که آذر باشد و در طفولیت مربی ابراهیم ع بود و او را بدر میگفت و نفرموده که مراد پدرش باشد چه واجب است که آبا و اجداد انبیا مسلمان باشند کما فی الآیة وتقلبک فی الساجدین و در حدیث مشهور لم یزل ینقلنی الله سبحانه من اصلاب الطاهرین الی ارحام المطهرات شاهد اینست تفصیل این در سوره انعام گذشت تا در لفظ یا ابت عوض یاء محذوف است و لهذا میگویند یا ابتی تا جمع میان عوض و معوض نشود و این تا و تانیث عوض یاء اضافه است بجهت آنکه تا وقف و اضافه مناسب یکدیگرند در آنکه هر یک زیاده از اصل کلمه اند و نیز مستقل در جزء کلام و کسره آن بجهت دلالت است بر کسره که پیش از یاء متکلم بود و اختیار یا ابت با آبی بجهت تعظیم و تفخیم است و عدم تصریح باسم او و ندا کردن باین عنوان بجهت استعطاف است و لهذا ابراهیم درین قصه این لفظ را مکرر فرموده مثل که از جهت عطوفت و رافت فرمود ای پدر من چرا می پرستی آن چیز را نیست و دعای ترا و نیاز ترا و نی بلند خضوع و خشوع ترا که پیش او بجای آری و دفع نمیکند از تو چیزی را از مکاره و یا نفع نرساند ترا در دفع مضار و جلب منافع ابراهیم ع را بدین کلمات دعوت تمام تر خود نمود بهدایت و بیان ضلالت او کرد و حجت برو لازم آورد و بالغ جهل مراعات رفق و مدارا و حسن ادب چه تصریح بضلالت او نمود بلکه از و طلب تلطف کرد که داعی آن علت بود بعبادت آنچیزی که عقل مستقیم استخفاف آن می نماید و استماع میکند از تو آنچه ثابت بعبادت نیست بلکه ثابت عبادت حضرت رب ارباب است که خالق و رازق و محیی و ممیت است و سبب همه اوست که آنچه کند بغرض صحیح کند و ممکن الوجود اگر چه متصرف حیوة و سمع و بصر و اقتدار باشد ولیکن عقل مستقیم مستنکف نیست از عبادت او و اگر چه اشرف مخلوقات باشد چون ملائکه و انبیا بجهت ظهور احتیاج آنها بآن بقدرت و اجب پس کجا بنده آنکه جماد باشد که سمع و بصر و عقل و شعور از و مسلوب است و چون آذر از علم الهی بهره نداشت و در دقت نظر و فکر در آثار حضرت عزت مستقل نبود از این جهت او را بدعوت خود دعوت نمود تا هدایت او کند بطریق قویم و صراط مستقیم و فرمود ای پدر من بدرستیکه آمده است مرا بطریق وحی از دانش آنچه نیامده بتو و آن علت بتوحید الهی و صفات کمال او و بلند بندگان برای عقاب پس پیروی کن مرا تا هدایت کنم ترا راه راست که مالک خود را رود و مطالب دنیوی و اخروی رسانم و او از مهالک دارین رساند این کلام مشتمل است بسه تمامی ابراهیم ع که خود را ستایش نمود و منظور بسه نهایت ملایمت و ملاطفت و مهربانی زیرا که چهار مغرط آذر نهاد و بعلم فایق خود را فرستود بلکه خود را نسبت با و مانند کسی کرد اندکه در راه هر رفیق و هشدار عرف از و بطریق که بمنزل مطلوب صلب شد و بعد از آن منع او کرد از کیش باطل با آنکه عبادت هم نام با وجود اینکه از نفع قاصر مستلزم ضرر هم است چه آن نفع بحقیقت عبادت شیطان است که امر بسنگ بابن امر قبیح و فرمود ای پدر من مرا دیوار فرمان او مبر و نافرمانی خدا مکن که آن شرک است بدرستیکه دیو سرکش جهت مر خدا را عبادت نمود و نافرمان و از جمله عصیان حضرت سبحان ترک سجده آدم بود و او لا داد او را بشرک و در دشت بالیه

مطاوع او معاصیت و عاصی منعم حقیقی را است سلب شدن نعم از و بکمال کمال و بعقبه عقوبات
گرفتن رکو دیدن و ازین جهت در عقب این قول آذر را از سوء عاقبت تخویف مینماید ای پدر من
بدرستیکه من می ترسم آنکه برسد بتو عذابی از جانب خدای تعالی بسبب متابعت تو شیطان را و چون
عذاب الهی بتو رسد پس باشی مر شیطان را دوست یعنی واگذاشته او و قرین او در لعن و همنشین
او در عذاب و یا ثابت باشی در موالات نمودن با و که اکبر است از عذاب جنانکه رضوان اکبر است از
ثواب و گویند مراد از عذاب فلان و تخلیه است یعنی میترسم که بجهت عناد مستوجب فلان حضرت
سبحانه شوی و بسبب آن یار و دوست شیطان باشی و بعذاب بدی و عقوبت سرمدی گرفتار گردی چون
آذر این کلام را از ابراهیم ع بشنید در مقام لطف و عطوفت او در ارشاد آغاز وظائف و غلظه
نهاد در عناد و ازین جهت در مقام یا ابتی که مناسب یا ابنی بود تصریح باسم ابراهیم کرده گفت
آیا روی گردانندهٔ تو از پرستش خدایان من و ترک کنندهٔ ایشان ای ابراهیم تا مخصوص باسم ابراهیم و تقدیم
مبتدا و تصدیر آن بهمزه بجهت انکار زجر است با شوب تعجب بعد از آن تهدید ابراهیم نمود بانکه
اگر باز نایستی از مقاله خود که آن مذمت تبانت و باز مخالفت کردن و رغبت گردانیدن از پرستش من آرزو
دشنام دهم ترا و اینک سارت کنم تا هلاک شوی و یاد در شوی از من و گردن نگردی و اهجرنی عطف
است بدل علیه لاجتنابنک ای فاهجرنی واهجرنی ملیا یعنی چون با من در طریق مخالفت سلوک نمودی
پس چند کن از من و هجر ترا و در رشو تا مدت دراز پیش از آنکه ترا بزنم و زخم دار گردانم و هلاک نمایم خود را من
ملی یعنی سلیم است یعنی سالم از عقوبت من دور شو و بنا بر معنی اول ملی مشتق است از ملاوة بمعنی زمان دراز
و برین تا زمان خود از علی عند الامر اذا کان کلیا لا فیه پس ابراهیم چون لزایان آورد و آذر او را دشنام داد و سخن
کلمات با تهدید از و بشنید بطریق وداع و مشارکت و مقابله سیئه بحسنه گفت سلام بر تو باد یعنی ترا
وداع میکنم و میروم و گفته اند که مقابل گرد تهدید و ملام و ایذا سلام تا شاید که متاثر گردد و با ایمان رغبت
کند و یا آنکه رعایت حق بر تبعیه او نموده باشد و در بعضی از اخبار آمده که چون ابراهیم ع قصد مهاجرت
نمود آذر او را گفت که از رفاقت ملول باش که خدای نیک داری ترا فرو نخواهد گذاشت ابراهیم ع با یمان او
امید وار شده بر و سلام کرد و گفت زود باشد که آمرزش خواهم برای تو از پروردگار خود تا شاید بدو توفیق
دهد ترا در توبه و حقیقت استغفار برای کفار استدعای توفیق است مر جبر را که موجب مغفرت ایشان
باشد که آن ترک عبادت اصنام است و با خلاص ایمان آوردن و گویند مراد استدعای ترک عذاب
دنیاست و حقیقتش آنست که استغفار ابراهیم با و بجهت وعده آذر بود با یمان چنانکه در سوره توبه گذشت
بدرستیکه خدای من هست بمن لطیف مهربان و الطاف او بی نهایت و کناره میگیرم از شما مراد آذر و قوم
اصنام مند و از آنچه میخوانید بجز از خدا یعنی تبانی مراد اعتزال از دین ایشانست و مهاجرت از دیار ایشان
و میخوانم و می پرستم پروردگار خود مرا بیگمان شاید که نباشم بسبب پرستیدن آفریدگار خود بجهت بهره یعنی

شقاوت و نیامی

شقاوت خواندن تبانی بهره یعنی بهره اید و من از خدای خود امید دارم به بهره تمام و نصیب مالا کلام آورده اند
که ابراهیم ع از بابل بکوهستان فارس آمد هفت سال در اطراف آنکوه سیر کرد بعد باز ببابل آمده بدعوت
تبانی را آغاز کرد و این بار تبانی را بشکست و آتش نمرودی بروی سرد شد و تفصیل این مقدمه در سوره
انبیا بیاید ان شاء الله بعد با زوجه خود سارا و لوط عزیمت شام نمود و حضرت عزت از این هجرت خبر میفرماید
پس آنگاه که دور شد و کنار گرفتند ابراهیم از بت پرستان و متوجه شام شد و بگذاشت ایشان را و چیزی
که میپرستیدند بجز از خدا بخشیدیم او را ارث را فرزندی اسحق نام و پس از و نبیره او اسحق که یعقوب نام
داشت و همه را گردانیدیم پیغمبری بخشنده و با برگزیده و با رفعت تخصیص اسحق و یعقوب بذکر برای آنست
که تا ذکر اسمعیل را کند بعد با نفراد بجهت مزیت فضل و مرتبه او و بخشیدیم مر ایشان را از بخشش خود
سوای اولاد و نبوت نعم دین و دنیا را و دادیم مر ایشان را زبان راستی در حالتی که بلند است آن لسان صدق در میان
مردم و مراد از آن ثنای نیکوست که اهل جمیع ملل و ادیان از یهود و نصاری و مسلمان ایشان را ستایش میکنند
تا آن و فخر آن بایشان و همه ادعا میکنند که ما دین ایشانیم و بلند گردانیدیم گرداب ایشان را در میان امت محمد ع
که هر کس موصف جمیل و ذکر جلیل ایشان را خواهند نمود تا روز قیامت واذکر فی الکتاب موسی
انه کان مخلصا وکان رسولا نبیا وناداه من جانب الطور الایمن
وقربناه نجیا ووهبنا له من رحمتنا اخاه هرون نبیا واذکر فی
الکتاب اسمعیل انه کان صادق الوعد وکان رسولا نبیا وکان یامر
اهله بالصلوة والزکوة وکان عند ربه مرضیا واذکر فی الکتاب
ادریس انه کان صدیقا نبیا ورفعناه مکانا علیا اولئک الذین
انعم الله علیهم من النبیین من ذریة ادم وممن حملنا مع نوح ومن ذریة
ابراهیم واسرائیل وممن هدینا واجتبینا اذا تتلی علیهم ایات الرحمن
خروا سجدا وبکیا وبعد از آن در بیان قصه موسی میفرماید و یاد کن ای محمد در قرآن قصه
موسی را بدرستیکه او بود پاک و خالص کرده شده از نقص و عیب یعنی موحد بود که عبادت او از شرک
و ریا پاک بود و یا من جمیع الوجوه متوجه حضرت ربوبیت بود و نفس او از توجه بماسوی پاک بود و بود
رسول از نزد حضرت عزت جبرئیل و بلند کرده خلق بود از جانب جبار احدیت و یا بلند قدر و علامت بود و ندا
کردیم موسی را بگفتار یا موسی انی انا الله رب العالمین از ناحیه کوه زبیر از جانب طور ایمن که طرف
راست موسی بود یا جانب میمون و مبارک و نزدیک کردانیدیم او را بدرگاه قرب الهی بجهت خود در حالتی که راز
گوینده بود با ما مرویست که موسی را بلند کردانیدند و بالا بردند از آسمانها تا بآسمانی دیگر و از حجابی بحجابی دیگر تا بحالی
رسید که از قلمی که قدرت مینوشت میشنید و بخشیدیم او را از مهربانی و رحمت خود برادر او هرون را
و نیز معاون او در تدبیر امور دینیه در حالتیکه پیغمبر بود و یا رفیع القدر بود و بعد از آن در بیان حال اسمعیل ع

در بیان قصه موسی ع

و یاد کن در قرآن صفت اسمعیل را بدرستیکه او بود راست وعده و بود فرستاده خدا بخلق جبرئیل دهنده از حق ذکر او
بصدق اقوال و افعال و بجهت شهرت او بود باین صفت مشهور است که با کسی وعده نمود در مکالمات روزه بقول
اشهر یکسال در آنجا اقامت کرد تا آن مرد بامید و درین مدت جبرئیل در خدمت چیزی نخورد و نیز در صفت او میفرماید
و بود میفرمود کسان خود را بنماز که شرف عبادت بدن است و بزکوة که اکمال ذات مال و بود نزد پروردگار خود
پسندیده بر رسوخ او در استقامت اقوال و افعال و بعد از آن سیرت ادریس را باز مینماید میدهد تا امت مرحومه اقتدا بوی
کنند و یاد کن در قرآن قصه ادریس را که بسیار صدیق و پیغمبر است مرویست که پیغمبر طرفی صحیفه نازل
شد و اول کسی که خط نوشت و علم نجوم حساب سخن گفت و وضع ترازو نمود و اسلوب خط و خیاطه حرفت او
نمود او بود و در جامع الاصول آورده که ادریس ع صد سال بعد از وفات آدم ع متولد شد بدرستیکه او
بود بهشت گوینده در جمیع اقوال جبرئیل دهنده از حق و یا بلند مقدار و برداشتیم او را بجای بلند که مرتبه نبوت است
در مرتبه قربت یا بهشت و یا آسمان ششم و یا چهارم در احادیث معراجیه ثابت شده است که حضرت رسالت صلعم فرمود
فرمود من در آسمان چهارم با ادریس ملاقات کردم و مرتبه رفع او بآسمان بجهت این عباس آن بود که روزی آفتاب
حرارت آفتاب غالب شد مناجات نمود خداوندا با وجود این تحدی که میان من و آفتاب است از حرارت او متاثر
شدم آیا فرشته که حامل آفتاب است در چه حالت خداوندا با آفتاب را بر و سبک و آسان گردان و از تاثیر آفتاب
او را در سایه خود محفوظ دار حق تعالی دعای او را اجابت فرموده روز دیگر فرشته حامل آفتاب را سبک یافت
و اثر حرارت آفتاب را بخود با تاثیر دید از حضرت عزت سبب پرسید خطاب رسید که در رسید
که بنده من ادریس از حق تو دعا نمود و من اجابت کردم آن فرشته باذن حضرت عزت بزیارت ادریس آمد
بعد از ملاقات ادریس فرشته را گفت چون ملک الموت رسی در اجل من تا اجرخواه تا من طاعت
الهی را زیاده بکارآرم فرشته گفت هر چه سعی درین باب ممکن شد می نمایم پس فرشته با التماس ادریس او را
بالای پر خود نشانیده بآسمان بر دند نزدیک مطلع آفتاب رسانید و باستدعای ادریس مشاهده کیفیت
و کیفیت اجل ادریس از ملک الموت پرسید ملک الموت جواب داد که حکم الهی در باره این شخص که تو
میگوئی آنست که حالا در مطلع متوفی شود چون فرشته باز آمد ادریس بقبض جان بگذاشت اجل جانان بر وی
بود باز حضرت سبحان جان بادریس داده اکنون در آن مکان با کروبیان بعبادت خالق انس و جان مشغول است
آنها که مذکور شدند از زکریا تا بادریس ع آنانند که انعام کرد حقتعالی بر ایشان با نواع نعم و بقیه از میان
پیغمبران از فرزندان آدم و از ذریه و فرزندان آنها که بر داشتیم ایشان را با نوح ع در کشتی و آنها فیه از ادریس اند
و از فرزندان ابراهیم ع و از فرزندان اسرائیل که یعقوب است و از آنها که راه نمودیم ایشان را بجای و برگزیدیم ایشان را
از میان مردمان به نبوت و یا برسوخ ایمان و طاعت هر گاه خوانده میشد بر ایشان آیتهای حضرت
رحمن که در کتابها بایشان نازل گشته بر روی افتادند در حالتیکه سجده کنندگان و گریه کنندگان از خوف آن پروردگار جهان و نزد بعضی مراد بمن هدینا واجتبینا مؤمنان

در بیان صفت اسمعیل ع

در بیان صفت ادریس ع و کیفیت اجل او بآسمان

اهل کتاب بود چون عبد الله سلام و قوم او که چون قرآن بر ایشان خوانده میشد بسجده می افتادند و بگریه میرسیدند و از علی بن
الحسین زین العابدین ع روایت است که فرمود این آیه در ما نازل شده و این شیعه و خصال ایشانست در روایت
است از حضرت رسالت ع و آنکه که فرمود قرآن خوانید بگریه و اگر نتوانید گریه کردن خود را بتکلف بگریه در
آرید صالح مرتضی فرموده که در عالم خواب قرآن پیغمبر علیه السلام جواب میخواندم فرمودند صالح این ذات تو
کو گریه تو شبهه نیست که گریه مستلزم شوق است در کلام دوست و در حدیث آمده که قرآن بحزن
و اندوه نازل شده پس مستلزم فراست خود را بحزن دادار بدو گریه و زاری تامید و بعد از ذکر مؤمنان
و صلحای جلیل الشان خبر از حال فساق و فجار میدهد بقول خود سبحانه فخلف من بعدهم خلف
اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف یلقون غیا الا
من تاب وامن وعمل صالحا فاولئک یدخلون الجنة ولا تظلمون
شیئا جنات عدن التی وعد الرحمن عباده بالغیب انه کان
وعده مأتیا لا یسمعون فیها لغوا الا سلاما ولهم رزقهم
فیها بکرة وعشیا تلک الجنة التی نورث من عبادنا من کان
تقیا وما نتنزل الا بامر ربک له ما بین ایدینا وما خلفنا وما
بین ذلک وما کان ربک نسیا پس باز ماندند بعد از ایشان فرزندانی که از راه
غفلت و جهالت فرو گذاشتند و ضایع کردند نماز را یعنی ترک کردند و پیروی کردند آرزوهای نفس را از انواع
معاصی چون شرب خمر و زنا و امثال آن ابن عباس گفته که اینها یهود ند که ترک صلوة مفروضه کردند
و شرب خمر نمودند و نکاح خواهر پدری را حلال دانستند و بروایت مجاهد و قتاده مراد فساق این
امت اند تا روز قیامت حضرت امیر المؤمنین ع فرمود که این در وقتیست که مشغول شوند به نماهای
بلند و نیفت تمام سوار سهمان تیز رو شوند و جامهای فاخر با وقت پوشند پس زود باشد که برسند
بجزای گمراهی و تباهی خود و بسزای بدی در نار البخاری از ابن مسعود و عطا و کعب مرویست که عمق وادیست
در جهنم آتش آن تیز تر و عذاب آن سخت تر که بدکاران و تابعان شهوات و آرزو را آنجا برند و بروایت
ابن عباس وادیست در دوزخ که اهل آن از فرط حرارت آن پناه بخدا برند و آن جای زانی مصر
و مدمن خمر و آکل ربا است و کسانیکه عاق والدین باشند و گواهی بدروغ نمایند و زنی که فرزندی را
که از شوهری باشد بشوهر خود نسبت دهد مگر آنکه باز گشته باشد از نماهی و توبه کرده باشد و ایمان آورده بخدا
و رسول و عمل کند عمل شایسته پس تائبان مؤمن در آورده شوند و حفص بضم یا و ضم فا میخواند یدخلون در آیند
بهشت بفرمان حضرت رحمن و ستم دیده نشوند چیزی را از پاداش خود یعنی از نزد ایشان چیزی کم نکنند
و این تائبان و صالحان در آیند در بهشتهای باقامت که وعده داده است خدای بندگان پرهیزگار

خود را در حالتی که آن بهشتها غایب از ایشان و یا ایشان از آنها غایب اند یعنی وعده صدق الله تصدیق بآن
کرده اند اگرچه آنرا ندیده اند بدیدن سنگی حق وعده فرا آینده یعنی جنات عدن آینده و محقق الوقوع است و فرمان
آید گاه ندا بآن نشنوند بهشتیان در آن بهشت سخن بیهوده و هرزه و بیفایده مانند فحش و مزخرفات و اباطیل و اکاذیب
مگر شنوند سلام از جانب رب الارباب و از ملائکه از جهت تعظیم و تکریم و باز دیگر از روی محبت
و مر ایشان را بود در وی ایشان از نعمتهای عظیمه در آن بهشتها بامداد و شبانگاه یعنی دو طرف روز ایشان مر نعمتهای
بهشت را بدنیا که عادت متعارفست چون در بهشت لیل و نهار نخواهد بود پس مراد از بکره و عشی مقدار این دو است
یعنی بمقدار این دو زمان که در دنیا شناخته میشوند روزی بایشان دهند و گفته اند اگر در بهشت روز نخواهد بود اما
علامات آن خواهد بود که بدان مقدار لیل و نهار را میشناسند و در بعضی از تفاسیر آمده که زمان لیل نبود که اشتی
بر دنیا و بستان دنیا معلوم شود و زمان نهار به برکه شتن بر دنیا و گشودن در دنیا باشد و در بیان آورده که در زمان
شب گنبدان بهشت هدیه مؤمنان کنند و در زمان روز غلمان بهشت و نزد بعضی مراد از بکره و عشی دوام
روزیست در جمیع زمان نه در این دو وقت معین این بهشت که ذکر کردیم بهشت ایست که میراث میدهیم از بندگان
خود هر کرا که پرهیزکار باشد یعنی باقی گذاریم آنرا بر ایشان بجهت تقوای ایشان همچنانکه بوارث مال میراث باقی
و در روایت صحیح آمده که فدای شده برای هر بنده مکلف جایی یعنی فرموده در بهشت و در دوزخ چون بنده بایمان آرد
و طاعت کند جایگاه که در دوزخ نامزد اوست بگذارند و چون کافر شود و معصیت نماید جایگاه که در بهشت
مقرر او بود بمتقیان دهند آورده اند که چون حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و اصحاب کهف و ذوالقرنین و روح
سؤال کردند فرمود فردا باید تا جواب دهم و گفت ان شاء الله تکلف باز نزده روز و بر روایتی دوازده روز و بر روایت هیجده
روز و اشهر آنست که چهل روز جبرئیل نازل نشد شکایت کان طعنه زنان گویان که خدا جبرئیل را گذاشت و دشمن
گرفت آنحضرت بسی مغموم و مهموم شدند و چون جبرئیل آمد فرمود ندای برادر دیر آمدی منتظر بودم جبرئیل
عرض کرد من هم مشتاق ملازمت حضرت بودم ولیکن درین مدت از حضرت رب العزت مرخص نبودم
بعد از آن حضرت بزبان زبان گروبان جیب خود را جز داد و فرمود آیهم ما فرستادگان مگر بفرمان پروردگار
فرمان راست آنچه در پیش ماست از امکان و جهات و از کارهای آینده و آنچه در پس ماست از زمانه گذشته
و آنچه میان آنست زمان حالت مراد آنست که در قبضه قدرت اوست جمیع زمانه و امکنه و جهات
و از ملائکه بجانب و از زمانه بزمانه منتقل نتوانیم شد مگر بامر او و اراده او همانا و مراد و بهست حکم در بهشت
آفرینش و انتهاء آجال ما و آنچه در مدت حیات ماست و نیست و نبوده و نخواهد بود پروردگار تو فراموش کار نیست
از حال تو آگاه است هرگاه مصلحت او تقاضا کند ما را بتو فرستد پس فرو نماند ما تو بوقت عدم
مثل اوست نه نسیان حضرت سبحان رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا
فَاعْبُدْهُ وَاصْطَبِرْ لِعِبَادَتِهِ هَلْ تَعْلَمُ لَهُ سَمِيًّا وَيَقُولُ الْاِنْسَانُ ءَاِذَا
مَا مِتُّ لَسَوْفَ اُخْرَجُ حَيًّا اَوَلَا يَذْكُرُ الْاِنْسَانُ اَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ
قَبْلُ وَلَمْ يَكُ شَيْئًا فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَالشَّيَاطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ
حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا ثُمَّ لَنَنْزِعَنَّ مِنْ كُلِّ شِيعَةٍ اَيُّهُمْ اَشَدُّ عَلَى الرَّحْمٰنِ
عِتِيًّا ثُمَّ لَنَحْنُ اَعْلَمُ بِالَّذِينَ هُمْ اَوْلٰى بِهَا صِلِيًّا وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا
كَانَ عَلٰى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَنَذَرُ الظّٰلِمِينَ
فِيهَا جِثِيًّا وَچون نسیان حضرت سبحان روا نباشد و حال آنکه او سبحانه بر هر دو کار آسمانها و زمین است
و آنچه میان آنهاست باید که او فراموش کار باشد پس عبادت و پرستش کن او را بغیر او
و صبر کن بر عبادت او را یعنی چون دانستی که او را فراموش نکرده است در عبادت خود ثابت قدم باش
و بدبیر آمدن وحی و استهزاء کفار اشرار دلتنگ مباش و بجهت تقریر امر بعبادت و انکار مشرکان
و اثبات وحدانیت خود فرمود آیا میدانی مر خدا را مانندی و هم نامی که کسی را غیر او التنام بوده باشد
و این از جمله تنظیرات الهیت و شوکت احدیت ثابت است که از اهل شرک و ضلال همچکس هیچ دل
معبود خود را باسم الله و رحمن ندانسته اند بلکه آلهه گفته اند و چون دانستی که کسی مثل او سبحانه نیست و احدی
مستحق عبادت نمیباشد جزا و سبحانه پس طاعت تسلیم امر او و اشتغال بعبادت و صبر مشقت آن و مجرد ذکر
منت آورده اند که ابن خلف جمحی روزی نزد رسول مختار آمد بر سبیل استهزا و انکار گفت آیا چون
بمیرم زنده کنند مرا یعنی این متمنع الوجود است که بعد از شکستن و ریزه ریزه شدن آنست که استخوانهای پوسیده
و ریزه شده مرده را بدست گرفته نزد حضرت رسالت آورده بمالید تا چون آرد شد بباد داده بر آنکه کرد
و از آثار و اجزا بر کافر گفت این زنده خواهد شد حضرت بزبان قول آن طعنه زبان کرده آیه فرستاد
و میگویند این ابی ابن خلف که از جمله آن نسبت آیا وقتیکه بمیرم هر آینه بیرون آورده شوم زنده
در حالتیکه زنده باشم یعنی چگونه تواند بود که مرده زنده شود و از خاک بیرون آید آیا فکر نمیکند آن
که ایشان بخلقت آنرا که بدیدنیکه ما آفریدیم او را پیش از این و نبود چیزی بلکه عدم صرف و معدوم محض بود
یعنی باید یاد آورد این معنی را که ایجاد معدوم عجیب تر است از معدومی که اجزا و مواد آن موجود شده باشد
و بعد عدم پرورش یافته اجزای اصلیه او باقی باشد و این جسم کثیف او متفرق شده باشد پس چون
بر خلق در ابتدا قادر است باعاده بطریق اولی قادر خواهد شد بعد از آن در تحقیق امر معاد و جمع مقرر
پس سوگند بپروردگار تو که وقت قیام قیامت هر آینه حشر کنیم آدمیان را و شیاطین را که گمراه کننده
ایشانند پس حاضر کردانیم همه آدمیان را بپیرامن جهنم تا سرور و فرح اهل تقوی و شقاوت غایت
خودشان از آنچه بینند زیاده شود و غیظ و خشم اشقیا بیشتر شود آنچه برای ایشان آماده است در دوزخ
از انواع عذاب بیشتر گردد پس بسبب این که کشیم کفار و شیاطین را که در جهنم حاضر کنیم در حالتیکه زانو
در آمده گمان باشند از هول آنچه بر ایشان ظاهر شود پس بیرون آریم از هر گروهی هر کرا که او سخت تر
و بسیار سرکش باشد بگمان بخشنده از روی سرکشی و نافرمانی یعنی از گروهی و امتی آنرا که سرتیز کار و نافرمانی
مؤمنان را از دوزخ بیرون آرد پس در دوزخ نماند مگر کافران پس مؤمنان را در چشمه که آنرا عین الحیوة
خوانند در آرند و شسته شود و چند همه سیاهی اعضای ایشان زایل شود مگر دست ایشان
نشان باقی ماند اهل جنان چون ایشان را ببینند گویند اینان اند آنان که از نیران سوزان بیرون
آمده اند حضرت سبحان نیز آن نشان ایشان را زایل گرداند بعد از آن از خطاب اهل کفر و طغیان
خبر میدهد وَاِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِمْ اٰيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ اٰمَنُوا
اَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقَامًا وَاَحْسَنُ نَدِيًّا وَكَمْ اَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ
قَرْنٍ هُمْ اَحْسَنُ اَثَاثًا وَرِءْيًا قُلْ مَنْ كَانَ فِي الضَّلٰلَةِ فَلْيَمْدُدْ
لَهُ الرَّحْمٰنُ مَدًّا حَتّٰى اِذَا رَاَوْا مَا يُوعَدُونَ اِمَّا الْعَذَابَ وَاِمَّا
السَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَكَانًا وَاَضْعَفُ جُنْدًا وَيَزِيدُ
اللّٰهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى وَالْبَاقِيَاتُ الصّٰلِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ
رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَرَدًّا و چون خوانده میشود بر مشرکان آیتهای ما در حالتیکه روشن است
گویند آنانکه کافر شدند مر آنانرا که ایمان آورده اند یعنی فرمان مشرکان بدرویشان اهل ایمان گویند
کدام یک از این دو گروه مؤمن و کافر بهتر اند از روی مکان و مسکن و خوبتر اند از راه مجلس محفل یعنی ما را منازل
خوب و آبادان که از همه بهتر است و همه بسبب معیشت بوجه دلخواه و جمع ما مزین بحسب مکاحه اهل مجلس ما همه
صنادید قریش اند و اشراف عرب و شما اهل ایمان همه بدرک و فرائید و اهل مجلس شما همه بدرالی
و ضعفا و مختصر معنی آنست که چون کفار شهر آیات قرآن را شنوند و از معارضه آن عاجز شوند
متمسک شوند در ابطال آن بافتخار آنچه ایشان را است از حظوظ دنیا یعنی گویند چون در دنیا حال
ما از شما بهتر است پس در آخرت بنزر مال ما از مال شما بهتر خواهد شد حضرت آفریدگار نیای
افتخار ایشان را در هم شکسته بر سبیل تهدید فرمود و بسا هلاک کردیم پیش از شما گروهی
گروهی را که جمع بودند در زمان واحد از جمعی که بحسب واقع ایشان نیکوتر بودند در اثاث و جهات
و منظر چنانکه آن منازل و اموال و حسب و منصب حسن حال و حال دافع هلاکت ایشان شد و همه
بجمال حال و عقوبت عقاب گرفتار گشتند کفار عرب نیز چون علامات بر ایشان نازل گردد
مسکن جمع و تنعم ایشان بر ایشان فایده نرساند و عذاب از ایشان باز ندارد بلکه همه هلاکت
دنیوی و اخروی گرفت رکرد ند مرویست که نضر بن حارث و اصحاب او از نهر سوء مؤمنان
کرده و روا زرعن صفا داده و جامه فاخر در تن مزین و بر سیاه برق خوان سوار و حضرت
و جمعیت و رفاهیت خود هر بار با اصحاب رسول مختار افتخار میکردند حضرت آفریدگار این آیه را نازل
در باره آن اشرار اصدار فرمود و بعد از آن بیان اینکه نعمت و کثرت در ثروت ایشان بر سبیل استدراج
جاکنم و بدوزخ اندازیم خلاصه معنی آنست که اول رسانی ایشان را بدوزخ بریم بجهت آنکه همه را کافر کنند ایشان
و بعد از ایمان ایشان را بر آتش دانا تریم بآنکه ایشان سزاوارترند بآن دوزخ از راه در آمدن و اندر آتش نیست
که بیست سزاوار آنکه بخت او را ابد باید کرد و با آتش آنکه و بشدت عذاب او را مدد رساند و نیست
از شما ای دیدبان کسی مگر وارد شونده بدوزخ و رسنده و گذرنده و لیکن چون مؤمنان از آن گذرند آتش مرده و افسرده
کرد و چنانکه ابراهیم را افسرده و مرد جابر از حضرت رسالت روایت کرده که بعضی بهشتیان از بعضی سؤال
کنند که حضرت سبحان ما را وعده نفرموده بودند که وَاِنْ مِنْكُمْ اِلَّا وَارِدُهَا پس چرا ما آتش را دیدیم
فرشتگان بایشان گویند که شما گذر کردید از دوزخ اما آتش آن بسبب نور ایمان شما بایشان فرو
نشست و افسرده گشت و هست رو مردم بدوزخ به پروردگار تو واجب قضا کرده شده حتم و قطع که ناگزیر است
از آن حکم کرده بر آن یعنی وعده الست که البته واقع خواهد شد پس نجات دهیم آنانرا که پرهیزکردند از شرک
یعنی بیرون آریم ایشان را از دوزخ و وا میگذاریم ظالمان شما را که اهل شرک و کفرند در آن آتش و حالتیکه
زانو در آمده گمان باشند از شدت هول آن جابر بن عبد الله انصاری گفته که هر دو گوش من گر باد اگر
از رسول آتش شنیده باشم که فرمود ورود یعنی دخول است و هیچ تردد جا بر نماند مگر بدوزخ در آید و لیکن آتش
دوزخ مؤمنانرا سرد و افسرده و سلامت کرد چنانکه با ابراهیم خلیل بفرمان حضرت جلیل سرد و افسرده
شد و بعد از آن مؤمنان را بیرون آرند و مشرکانی فرو گذارند یعلی ابن منبه از حضرت رسالت روایت
کرده که روز قیامت دوزخ بانگ و فریاد در ندای مؤمن بگذار از من که نور تو حرارت مرا فرو نشاند علی الله
بن مسعود از حضرت رسالت روایت کرده که گذر مردم از صراط بقدر اعمال ایشان باشد جمعی چون برق
جهنده و جهنده و طایفه چون باد و گروهی چون سهمان دونده بعضی چون بادکان و برخی افتان و خیزان
فرشتگان گویند خدایا این را سلامت نگاه بدار ابو سعید از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده
که بعضی را پس از سوختگی از دوزخ بیرون آرند مانند کمشت بعد از آن فرمود که خلق در قیامت بطبقات
مختلفه باشند بعضی همچو باد بهشت روند و ایشان پیشران باشند و دیگران راه بگشایند اگر حسنات
ایشان بیش از سیئات باشد ایشان را نیز بهشت برند و اگر حسنات و سیئات ایشان برابر باشد
حضرت خالق انس و جان نیز بر ایشان رحم کند و عفو فرماید و بهشت برد و یا من ایشان را شفاعت کنم
و یا یکی از دیگران که از شفیعان باشد و اگر هیچ از اینها نباشد ایشان را بدوزخ برند و بقدر سیئات عقوبت
کشند آنگه بهشت در آیند و چون اراده حضرت سبحان علاقه کرد که ایشان بیرون آیند از آتش سوزان
بمالک نیران فرمان صادر شود تا هوای دوزخ را صاف کند و از گرد و رت دود پاک گرداند تا فتان از در
اسفل نگاه کنند و مؤمنان را بر سبیل طعنه گویند که شما نا رکنار و رزه دار نبودید مؤمنان گویند
خداوندا از ظلمت دشمنان طاغیان طاق شد حقتعالی جبرئیل را فرماید که در دل هر کس ذره از نور ایمان
باشد و در همه عمر جز یکبار کلمه لا اله الا الله بزبان جاری کرده باشد از دوزخ بیرون کن جبرئیل آمده جمیع

نه از راه اکرام و دکر انکه مدار کار در دار قرار آخرت که دار اقامت است نه فضل است و رفعت بخلد و سرای
فانی این دنیای بلاعاقبت میفرماید بکو ای محمد مر ایشان را که بمال و منال فخر منما شید و غره مشوید و آنرا سبب کرامت
خود مدانید چه هر کسی که بهند در کمراهی و دوری از راه صواب و طریق حق پس باید که بار کشی و ممد سازند
این مهلت و بدهد او را فدای بخشند مهلت دادن و این جز نیست و صورت امر بر ممد سازند خدا عمر او را تا
بطول عمر و تمتع بآن تا چون به بینند آنچه را که وعده داده میشوند و بیم کرده بآن یا عذاب در دنیا بقتل و اسر بغلبه
اهل اسلام بر ایشان و یا روز قیامت بشدت انواع رسوایی و عذاب و عقاب و نکال پس زود باشد که بدانند قضا
که کیست بدتر از آن دو کروه از روی مکانت و جاه یعنی عکس آنچه تصور کرده بودند به بینند چه جای ایشان
در حات جنات باشد و مکان کافران در کات نیران و بدانند که کیست ضعیف تر از روی یاری
دوستان و مددکاران چه اهل ایمان را خدا و ملائکه و پیغمبران یار و مددکار باشند و مشرکان را اصنام یار و مددکار
و افزون نکند خدا در دنیا آنانرا که هدایت یافتند یعنی ثواب او راه نمود ایشان را یعنی آنانکه کرویده
آنچه از قرآن نازل شده حقتعالی هدایت ایشان را زیاده میزد و یا می افزاید هدایت ایشان را بعبوت
طاعات و توفیق در طلب مرضات پس کفار که ایشان را در باره یه فلان فرو میکذارد و مدد توفیق نمیدهد
بجهت فرط عناد و الحاد ایشان و عملهای شایسته باید ار که ثمره آن ابد الآباد باقی ماند از نمازهای پنجگانه و یا
تسبیحات اربعه و امثال آن از انواع طاعات بهتر است مر ایشان را نزد پروردکار تو از روی پاداش و بهتر
از روی بازکشت یعنی اکر کافر از در دنیا جاه و مال است در عقبی جزا بال و وبال اما نمونی در دنیا هم بهتر است
دارد هم حمایت و در آخرت ثواب ابدی و حسن بازکشت در صحیح مسلم و بخاری مذکور است که جناب پیغمبر
الاوث روایت کرده که مر از نزد عاص بن وائل دینی بود در روزی ادای آن را تقاضا کردم کفت قرض ترا
نمیدهم تا بمحمد کافر نشوی جناب کفت بخدا هرکز کافر نشوم نه در زندکی و نه در مرکی و نه در روزی که مبعوث شوم
عاص از روی استهزا کفت آیا روزیکه بر انچه تو شوی یا قرض خود را از من بستان که اکر آنچه تو کوئی حقست من
از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند من بیشتر أَفَرَأَيْتَ الَّذِي كَفَرَ بِآيَاتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ
مَالًا وَوَلَدًا أَطَّلَعَ الْغَيْبَ أَمِ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا كَلَّا سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ
وَنَمُدُّ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ مَدًّا وَنَرِثُهُ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا وَاتَّخَذُوا
مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ
عَلَيْهِمْ ضِدًّا أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤُزُّهُمْ أَزًّا
فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا
وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ
عِنْدَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَٰنُ وَلَدًا لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا
تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا

نزدیک شده آسمانها — شکافته شوند — فرو ریزد کوهها

لِلرَّحْمَٰنِ وَلَدًا وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَٰنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
إِلَّا آتِي الرَّحْمَٰنِ عَبْدًا لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ
الْقِيَامَةِ فَرْدًا إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَٰنُ
وُدًّا فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنْذِرَ بِهِ قَوْمًا لُدًّا
وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِكْزًا

حضرت عزت — آنانرا

چنانکه کذشت و شنیدی که عاص جناب را کفت از روی استهزا که روزی مبعوث شوی یا قرض خود را
از من بستان که اکر آنچه تو کوئی حق شد من از تو افضل خواهم بود و مال و فرزند من از تو بیشتر حضرت عزت
این آیت فرستاد آیا پس بدی آنرا یعنی عاص را که کافر شد بآیتها و معجزهای ما یعنی بآیات قرآن و بادلیل
وحدت ما و کفت بخدا سوکند که هر آینه فردای قیامت داده خواهد شد بمن مال را و فرزند را ایا مطلع
شده است عاص بر غیب یعنی بر لوح محفوظ که مطالعه کرده و این سخن را از کجا دانسته که خشم بزرد که مراد آخرت
مال و فرزند باشد و یا فرا کرفته است نزد خدای بخشنده عهدی و پیمانی بدهای خود چه علم او بعلوم
که میکند از این دو طریق بیرون نیست و بروایت ابن عباس مراد از عهد کلمه شهادت است و عمل صالح
چه وعده خدا ثواب بشهادت و عمل صالح مانند عهدیست بر دستمانه یعنی آیا او کلمه شهادت
اقرار نموده و اعمال صالحه از او بظهور رسیده که اعتقاد نموده باینکه در آخرت مال و ولد باو دهند و ترا
او را زیاده از دیکران کردانند کلا نه چنانست که میکوید نه بدرد و باشد که نه بنویسیم آنچه میکوید یعنی حفظه و کرام
الکاتبین را امر کرده ایم که قول او را ثبت کنند در نامه اعمال او تا جزا و سزای کفار باطل او را در کنار او
نهیم و بسبب این قول کاذب و بر اسد و عمل کشیده بانواع عذاب معذب کنیم و بار کشیم طول بهم
برای او از عذاب و عقاب باز نکشیده یعنی در از کردانیم زمان عذاب را که مستحق است و عذاب او را
زیاده سازیم و بهر چه عذاب بر بالای عذاب افزائیم و باو رسانیم و وارث میشویم ما آنچه میکوید باز
ستانیم بمرک او آنچه میکوید که فردا بمن خواهند داد مال و فرزند را و بیاید بحضرت امر ما یعنی وقت مرک
و یا در روز قیامت تنها یعنی نه مال با او باشد و نه فرزند قرین او بود و فرا کرفتند کافران
و مشرکان بجز از خدا خدایان یعنی اصنام و ملائکه و غیر آنرا تا باشند شفاعت این بتوان باطل عزیز
و ارجمند نزد خدا نه چنانست که عزیز و ارجمند شوند نزد خدا بوسیله آلهه طلب خود زود باشد
که کافر شوند یعنی انکار کنند آلهه خود را و پرستش ایشان را و تکذیب کنند و از ایشان بیزار کردند و با
کفار چون بدی عاقبت خود را ببینند انکار شرک خود کنند و مستر شوند به پرستش آلهه باطله و بشوند بر ضد
ایشان بر ایشان دشمن و یا سبب ذلت و خواری ایشان نه عزت و ارجمندی چنانکه دعوی میکنند بعد از آن
برسیغمبر مستطاب خطاب کرده میفرماید آیا ندیدی و ندانستی یعنی البته دانسته که بدرستیکه ما فرستادیم
شیاطین را بر کافران که تحریک کنند ایشان را تحریک کردنی بر قبایح ایشان نه بطریق جبر و قهر که مثلا

تکلیف شده یعنی منع شیاطین نکردیم تا قرین و رفیق ایشان شدند میخوانند ایشان را بضلالت و بحرکت میکنند
ایشان را بر معاصی پس مشتاب یعنی بر ایشان جزای معصیت که میشماریم برای ایشان ایام اجل
ایشان را شمرده اند که در آن غلط نیست و هرکاه آن ایام منقضی شود و ایشان فرود آمدند آنچه مقرر شده از
انواع عذاب پس مرغ شمال باش و تعجیل مکن در نزول عذاب بر ایشان مالبته فردای ایشان خواهیم داد
و روزی که جمع کنیم پرهیزکاران را بسوی خداوند با مانند بخشنده سواران بناده و هیاهب یعنی ایشان را
مستغرق رحمت خود کردانیده در حالیکه وارد شوندکان باشند بر حضرت سبحان بتنازل قرب او در
جنان باشند و یا در حالیکه سواران باشند بناقهای بهشت که براه بهشت داخل میشوند از ولای امیر المؤمنین
سهل و کذا روایت است که حضرت عزت سوکند یاد فرموده که ایشان را بیاد حشر نکند مکر بشیران که حجاز
ایشان از زر و هیاهب یعنی که زین ایشان از یاقوت خوشان باشد بهشت در آرند و اکر خواهند
طیران کنند و در موضع خود نشینند و صالح بن محمد از امیر المؤمنین روایت کرده که حضرت فرمود که
از حضرت رسالت شنیدم فرمود یا علی چون مؤمنان از موقف حساب حضرت یزدان با تاکیدکان باشند
کروه فرشتکان باستقبال ایشان شتابان آیند با شتر آنکه حجاز آنها از زر و مهار از زبرجد هر یکی را
حلقه می افکنده باشند که قیمت هر یک از دنیا و مافیها بیشتر هر مؤمنی حلقه از آن حلقه پوشند و بر یکی
نشسته رو بهشت آرند چون بدر جنان رسند رضوان با خازنان و تابعان خودش بر استقبال
ایشان آمده کویان سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و بر ابراهیم کافران و کنا کاران را
بسوی دوزخ سوزان چون راندن بهایم تشنکان و پیادکان مالک باشند هیچکدام از مردم شفاعت
هیچ شفیعی را برای ایشان مکر کسی که فرا کرفته باشد نزد خدای بخشنده پیمانی برای شفاعت خود که آن
ایمان و عمل صالح است چه اهلیت شفاعت برای عاصیان موقوفست بآن و با همچکس نیز
شفیع شخصی شود مکر از خدا اذن یافته باشد از عبد الله مسعود روایت است که من از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
شنیدم که اصحاب را مکلف آیاتی تواند که فرا کیرید هر بامداد و شبانکاه از نزد خدا عهدی عرض
کردند همکی یا رسول الله فرمود که هر صبح و شام بکوید اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ عَالِمَ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ يَا رَحْمَٰنَ الرَّحِيمِ إِنِّي عَهِدْتُ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا أَنِّي أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا
أَنْتَ وَحْدَكَ لَا شَرِيكَ لَكَ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُكَ وَرَسُولُكَ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ
فِيهَا وَأَنَّكَ تَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ وَالنَّارَ حَقٌّ وَالْبَعْثَ حَقٌّ وَالْحِسَابَ
وَالْقَدَرَ وَالْمِيزَانَ حَقٌّ وَأَنَّ الدِّينَ كَمَا وَصَفْتَ وَالْإِسْلَامَ كَمَا شَرَعْتَ وَالْقُرْآنَ كَمَا أَخْبَرْتَ
وَأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ الْحَقُّ الْمُبِينُ اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِي عِنْدَ كُرْبَتِي وَيَا صَاحِبِي عِنْدَ شِدَّتِي
وَلَا تَكِلْنِي عِنْدَ سَكَرَاتِ الْمَوْتِ إِلَىٰ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِكَ فَأَهْلِكَ إِلَىٰ نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ فَإِنَّكَ إِنْ تَكِلْنِي إِلَىٰ
نَفْسِي أَقْرَبُ مِنَ الشَّرِّ وَأَبْعَدُ مِنَ الْخَيْرِ وَاذْنُ فِي الْقَبْرِ وَحَشْتِي وَاجْعَلْ لِي عَهْدًا

در کریمش عهد از خدا بکفش قاطر السموات آه

رجع

يَوْمَ أَلْقَاكَ مَنْشُورًا چون اینکلمات را هر بامداد و شبانکاه بخواند هر آینه فرا کیرد نزد خدا عهدی را ملائکه
مهری روز زنند و در زیر عرش نهند و چون روز قیامت شود منادی ندا کند کجایند آنانکه ایشان را
نزد خدا عهدیست تا ایشان را به بهشت در آرند پس این عهد نامه را بدست انکس دهند و او آنرا
بخواند و بداند که عهد خدا است پس او را به بهشت برند و همین عهد نامه را ابی عبد الله علیه السلام از آباء
کرام خود نقل فرموده تا به خاتم مرسلین و از سید وصیین امیر المؤمنین علیه السلام روایت است که فرمود
من این عهد نامه را از پیغمبر صلی الله علیه و آله یاد کرفته ام و آنحضرت از جبرئیل و کفتند کفار و یهود
و نصاری بتوبیخ که فرا کرفته است خدای بخشنده فرزند یعنی ملائکه و عیسی و عزیر را پس بعهد در جواب
ایشان بکو بتحقیق که آمدید ای کافران جاهل بچیزی نفاست زشت یعنی سخنی نفاست ناخوش و بد آنچه
کفتید نزدیک شد که آسمانها شکافته و چاک چاک شوند از این سخن که بهتان عظیم است
و بشکافد زمین و فرو ریزد و بیفتد کوهها و شکسته شوند فرو ریختن پاره پاره
برای خدای بخشنده فرزندی یعنی ولد را باو نسبت دادند از ابن عباس ابن کعب روایت
که چون کفار شهر ارید بر کردار این کلمه ناکجا را بخدا نسبت دادند آسمان و زمین و جمله آفریده غیر
از جن و انس ترسیدند و همه فرشتکان بغضب آمدند و دوزخ بفریاد و سزاوار بشارت
خدا را آنکه فرا کیرد فرزندی چه این از خیالات کاسده و توهمات باطله است زیرا که
اسم جنسیه است و قدیم تعالی از جنسیه منزه و مبرا است بعد از آن تصریح باین مدعا کرده
فرمود نیست هر آنکه در آسمانها و زمین است از ملائکه و جن و انس و غیر آن مکر آنکه آیند
اند در قیامت بسوی جزای خدای بخشنده در حالیکه بنده باشد که بطریق عبودیت و انقیاد و ذلت
و خضوع باو سبحانه رجوع کننده و هیچ معبودی غیر او قابل نباشد مکر آنکه متصف بعبودیت و بندکی
او و دعوی چیزی نکنند که کفار بدکردار نسبت دعوی نمیدهند از الوهیت تحقیق که او
حصر کرده یعنی علم او بجمیع آنها احاطه کرده بحیثیتی که هیچ فردی از افراد مکونات واحد از آنها موجود نیست
از حکم علم و قدرت او بیرون نیست و شمرده است شخصی و اعیان و اقوال ایشان را شمردنی پس
چیزی از احوال و اعداد ایشان بر آن مخفی و مستور نیست و همه ایشان آیندکانند او را بسوی او
بجزای او در موقف حساب در روز قیامت در حالیکه تنها باشند بی اتباع و انصار پس چیزی از
مخلوقات همجنس و نباشد تا ولد کیرد و چیزی مناسب او نبود تا شریک خود کرداند بعد از آن
در بیان حالت اهل ایمان فرماید بدرستیکه آنانکه ایمان آوردند بخدا و رسول او و کردند
کارهای شایسته زود باشد که بکرداند برای ایشان خداوند بخشنده دوستی در دلهای مردم
یعنی محبت و مودت آنها را در دلها افکند بی اسباب و وسایط آن از قرابت و صداقت بلکه
بمحض اختراع از جانب حضرت و این کرامتیست مخصوص اولیا که حقتعالی ایشان را بآن مخصوص

در نسبت فرزند بخدا اکر دروغ

در دخول مؤمنان بهشت سواران

در افکندن حضرت یزدان محبت مؤمنان را در دلها

بجهت اکرام آنها چنانکه رئیس را در دلهای دشمنان اثبات ن افکنده باظهار تهارت خود ابو حمزه در تفسیر خود آورده
که ابو جعفر ع فرموده که حضرت رسالت با امیرالمؤمنین ع امر فرمود یا علی دعا کن باری خدایا از برای من عهدی
نزد خود پیدا کن و محبت و مودت مرا بدلهای مؤمنان افکن پس امیرالمؤمنین این دعا را فرمود حقتعالی این
آیه فرستاد و ولین روایت از ابن عباس و جابر بن عبدالله و بر این غارب نیز مودت و از بیان
که مؤمنی نیست مگر دل او مملو است از محبت آن حضرت • و گویند مراد محبت مؤمنانست بیکدیگر چه حقتعالی
محبت و الفت جمیع اهل ایمان را بجانب یکدیگر مایل میسازد و عطوفت همه را نیز روزی او گردانید
ربیع بن انس نیز از حضرت رسالت روایت کرده که چون حقتعالی مؤمنی را دوست دارد جبرئیل را فرماید که
فلان را من دوست میدارم تو هم دوست دار جبرئیل نیز دوست دارد و منادی میان آسمان ندا کند که
ای ساکنان آسمان بدانید که حقتعالی فلان بنده خود را دوست میدارد شما نیز دوست دارید پس جمیع اهل
آسمان او را دوست دارند و آنگاه محبت او را بر زمین افکنند همه اهل زمین دوست دارند و مراد
از آیه آنست که حقتعالی محبت اهل ایمان را در دلهای مخالفین و دشمنان دین افکند تا دین اسلام را قبول
کنند و بادر آخرت محبت را در قلوب مؤمنان افکند و حقد و حسد را از خواطر ایشان محو کند تا همه
یکدیگر را دوست دارند مانند محبت والدین و ولد و مؤید قول اول است روایت صحیحه از امیرالمؤمنین ع
فرمود که اگر این شمشیر در ابر بینی مؤمن زنم و گویم که مرا دشمن گیر هرگز نگیرد و اگر همه دنیا و مافیها را بمنافق
دهم تا دوست من شود هرگز نشود چه حکم ازلی تعلق گرفته و بر زبان مبارک حضرت رسالت صلی الله علیه و آله گذشته
جاری گشته یا علی هیچ مؤمنی ترا دشمن ندارد و هیچ منافقی ترا دوست نگیرد بعد از آن جبرئیل را مفرمود
که تبلیغ کن بمردم آنچه تو نازل شده و ایشان را بشارت ده و بیم کن • پس جزاین نیست که آسان
گردانیدیم آنرا یعنی قرآن را بزبان تو که لغت عربیست یعنی برای آسانی تو انزال آن کردیم بلغت تو
تا مژده دهی بآن پرهیزکاران را که از شرک و عصیان اجتناب نموده اند و بدایره ایمان در آمده
و بیم کنی بآن گروه ستیزه کننده سخت خصومت را که اهل مکه اند که در غایت عناد و لجاج بودند
پس در تهدید کفار مکه میفرماید • و چه بسیار هلاک کردیم پیش از اهل مکه از قرنها یعنی در هر زمان
و قرنی از قرون قوی از مشرکان را هلاک کردیم آیا هیچ می یابد و میشنوی از آن هلاک شدگان یکی را
یا میشنوی مر ایشان را آوازی یعنی چون عذاب بر ایشان فرود آمد همه هلاک شدند از ایشان
شخصی نماند که کسی او را ببیند و نه کسی که آواز او را بشنود بلکه همه سر بزاویه خمول کشیده
و چار قهر و غضب الهی شده نیست گشتند گویا هرگز نبودند با آنکه ایشان در مال و منال و قدم
و حشم از اهل مکه بمراتب بیشتر بودند و در خصومت زیادتر و چون حال ایشان بر این منوال شد
پس حال اهل زمان نیز چنان خواهد شد

سورة طه مائة و ثلثون آية مكية

من مجموع الرايق من طب الائمة من كتبها في خرقة حرير خضراء و قصد الى

الى قوم يريد ان يتصل بهم اجابوا و رغبوا اليه باذن الله تعالى و نزد حضرت
از خواص طه آورده که کسی که این سوره را پیش خویش نگاه دارد از هر کس که اراده ترویج کند مسخر گردد
و اگر میان دو لشکر مخالف یکدیگر در آید متفرق گردند و کسی که این سوره را بنویسد و بشوید
و بخورد از شر سرطان و مکر دیوان ایمن گردد و مقربترین مردمان بشد و ابی بن کعب
از حضرت رسالت ص روایت کرده که هر کس این سوره را تلاوت نماید حضرت عزت ثواب
و انصار در قیامت باو کرامت فرماید و ابو هریره از آنحضرت روایت کرده که رب العزت سوره
طه و یس را قرائت کرده پیش از خلقت آدم ع هزار سال و چون ملائکه آنرا از آن خالق جهان
استماع کردند گفتند خوشا حال امتی که این دو سوره بر ایشان نازل شود و خوشا بسینهائی که حامل
آنها باشند و خوشا زبانهائی که متکلم بآن باشند بآنان و حسن بصری نیز از آنحضرت روایت کرده
که بهشتیان تلاوت نکنند از قرآن مگر سوره طه و یس را و آن و اسحق بن عمار از ابی عبدالله ع روایت
کرده که آنحضرت فرمود ترک نکنید قرائت طه را بدرستیکه حضرت عزت دوست میدارد این
سوره را و هر که قرائت آن کند و مداومت نماید و نامه عمل او را بدست راست او دهند و آنچه در این
جهان اسلام از و صادر شده محاسبه نمایند و چندان ثواب باو دهند که آن خشنود گردد و در حدیث دیگر
بسم الله الرحمن الرحيم طه ما انزلنا عليك القرآن لتشقى الا تذكرة
لمن يخشى تنزيلا ممن خلق الارض والسموات العلى الرحمن على
العرش استوى له ما في السموات وما في الارض وما بينهما وما
تحت الثرى وان تجهر بالقول فانه يعلم السر واخفى الله
لا اله الا هو له الاسماء الحسنى وهل اتاك حديث موسى
اذ را نارا فقال لاهله امكثوا اني آنست نارا لعلي آتيكم منها بقبس
او اجد على النار هدى فلما اتاها نودي يا موسى اني انا ربك
فاخلع نعليك انك بالواد المقدس طوى وانا اخترتك فاستمع
لما يوحى انني انا الله لا اله الا انا فاعبدني واقم الصلوة لذكري
ان الساعة آتية اكاد اخفيها لتجزى كل نفس بما تسعى
و باسم قرآن و باسمی از نامهای الهی و یا مفتاح اسم طاهر و هادی و یا سمیع از اسماء قائم انبیاء ع و آله
چنانکه مرقوم شد و حرف ندا محذوف است یعنی یا طه و یا رب است بدو صفت آنحضرت
که طالب است و هادی یعنی ای طالب شفاعت و هادی شریعت و یا ای طاهر از ذنوب و عیوب
و ای هادی معرفت حضرت علام غیوب و یا ای طاهر بطهارت دل مطلق و هادی بقرب حضرت حق

و یا ای طالب شفاعت هادی شریعت و در بیان گفته که طه قسم است بطول و هدایت حضرت عزت و باطنیت
پاک و هدایت علی ع حضرت رسالت و در تفسیر اهل بیت ع مذکور است که از امام جعفر صادق ع منقول است
که طه سوگند است بطهارت اهل بیت رسالت کقوله تعالی و یطهرکم تطهیرا و گویند طاء شرف و طوبی
و باها دست ع حضرت عزت بهر سوگند یاد کرده و در روایت حضرت صادق ع معناه طوبی لمن
هدی و در زاد المسیر آورده که طا اشاره بطیبه و ها بمکه که هذا قسم یاد کرده بمکه و مدینه و در بعضی دیگر
از تفاسیر آمده که طا طالب است و ها هاجر پس مجموع آن چهارده میشود و ماه در شب چهاردهم بدر میشود
یعنی ای طالب چهاردهم و بدر اشاره بکمال مرتبه جامعیت آن حضرت است و نزد بعضی از علمای شریعت
است رسید بعدد نه و شش و بحضرت رسالت و فاطمه ع که هادیان صراط مستقیم و دین قویم اند و گویند
طه در اصل طاء بوده که امر است از طاء بطاء و ها راجع است بارض و همزه بجهت خفت بدل بالف
گشته یعنی ای محمد نه هر دو قدم خود را بر زمین در وقت ادای نماز و صورت این چنان بود که در اول
اسلام آن سرور علی المقام در شب بتهجد اقدام میفرمودند یک پا بر پا میایستادند تا مشقت آن بشریت را لغت
ریاضت افزونتر شده موجب زیادتی ثواب و مزید قرب حضرت رب الارباب شود و باین سبب
پشت پای مبارکش ورم کرده حضرت عزت از راه رافت کرم این سوره فرستاده امر فرمود که طه یعنی
بسیار و نیز هر دو کف پای خود را بر زمین مکن و بروایت ابن عباس طه در لغت حبشی بمعنی قائل
باشد یعنی ای مرد در اطاعت و روایت است چون ابو جهل و نضر بن حارث و امثال آن
کافران بلاد ایمان عبادت آن جمعیت حضرت سبحان را بعیان بدیدند و کثرت رفعت و شقاوت آنحضرت را بعلم
منبود نه گفتند شقی محمد بر تو بدبخت گشت محمد بسبب پروردگار خود بترک دین و آیین آوا و بود
برنج افکنده و طعنه بآنحضرت میزدند که قرآن مجید فرو نیامده مگر برای آنکه او را برنج و تعب اندازد آیه آمد که طه
یعنی ای مردی که گمشده تو بسی عالم امکان قدم بمیدان مردی نهاده فرو نفرستادیم بر تو قرآن را که تعب کشی
و رنج افتی و سبب آن شب مشقت تمام جواب نگفتن و بجهت قیام نماز و راز و نیاز حضرت بی نیاز الم و درد بسیار بر پای
آن راز ابو عبدالله ع نیز روایت است که حضرت رسالت در شب یکبار بر پشتی و بار دیگر بر پهلوی خود
بجهت مشقت در عبادت حضرت رب عزت حضرت باز افتاد این آیه بجواب آنحضرت فرستاده این تعب
مشقت را از تو برداشت مغیره روایت کرده که آنحضرت چندان پا میایستاد که هر دو پای مبارکش
ورم کرد عرض کردند یا رسول الله خداوند با مانند ترا اگر زنده این همه رنج و جراحت و پای مبارکت
در راه هدایت فرمود آیا خدا را شکر نکنیم و بنده شاکر او نباشیم گوی بند که او را بکار حقتعالی این آیه
فرستاده تخفیف مشقت او فرمود و نزد بعضی لغت آنحضرت بجهت عزت و شرف و بود کفر
قریش بغداد ایشان یعنی ما انزال قرآن نکردیم بتو تا تو در رنج و تعب افتی مگر تذکرت تا بدانند و بشنوند
کفر و عناد قریش و مکذبان ایشان بقرآن لیکن نه مگر فرستادیم آنرا بتو بجهت پند دادن و آگاهی
کسی که بترسد

که بترسد یعنی در دل او خوف و خشیت و رقت شده تا همه بهم کردن تو مناسب شدند و فرو فرستاده
شده است قرآن بر تو فرو فرستاده نه از آنکه آفریننده زمین را و بسمانهای بلند و آنکس خدائی که بنده
است بر عرش مستولیست یعنی عرش با عظمت مخلوق اوست و در تحت امر او
آسمانهاست از مبدعات علویه و آنچه در زمین است از موجودات سفلیه و آنچه در میان هر دو است
از اصناف ملائکه و طبقات نار و هوا و غیر آن و آنچه در زیر طبقه آخر است از خاک و آن موضعیست
که صخره صما بر بالای اوست صخره در زمین هفتمین و در تیسیر و غیر آن از تفاسیر آورده که وهب بن منبه از
حضرت رسالت روایت کرده که هفت طبقه زمین در حیطه ملکیت و هر دو قدم او در صخره و صخره در
شاخ گاوی از فرود سر و قایم او در پشتهای و نبوتهای دیگر و بحر در زمین ریگ و ریگ بحجاب از
ظلمت و حجاب بدبوئی عالم اهل آسمان و زمین از بشری بیش نرسد و ما تحت ثری جز خدا نداند
و از ابن عباس روایت است که زمین در پشت ماهیست ماهی در روی آب و هر دو طرف ماهی که گسترده
و دم وی است در زیر عرش بهم رسیده و مشک ماهی در زیر دریا بر سنگیست سبز که سبزی آسمان
از آن است و آن سنگ بر کاوی است با پای گاو بشری و کسی نمیفرماند و آن گاو دهن باز کرده
و چون در قیام قیامت همه دریاها یکی شود همه آبها نمکین آن گاو رود و دریا خشک گردد تا حق تعالی
مالک جمیع مکونات است پس آیات مذکوره و علامات مسطوره بکمال قدرت و عظمت او دلالت
دارند بعد از اثبات قدرت خود در بیان علم خود میفرماید و اگر آشکارا کنی گفتار را و اگر
بلند گردانی پس بدرستیکه او میداند نهان و پوشیده را و آنچه نهان و پوشیده تر است از آن پوشیده
یعنی مبالغه مکن در رفع صوت بدعا و ذکر خدا چه او کسانیکه میداند سر را و پوشیده تر از آن سر آنست
که بنده کند و پوشیده و مخفی آنکه نداند و یا سر آنکه با کسی بنهان نه باشد و مخفی آنکه در دل نهان دارد
و یا سر در موجودات است و مخفی در معدومات و از حضرت امام محمد باقر و جعفر صادق ع روایت است
که سر آنست که در دل خود مخفی داری و مخفی آنچه از خاطر خطور نماید پیش از آنکه بدانی که او کجا بدنیا است از
سر و جهر در ذکر همه رسیده اند و بعد از ذکر صفات الوهیت تفرد خود را ذکر میفرماید در آن صفات
خدای یکی نیست الهی سزاوار پرستش مگر او یگانه که مستجمع صفات مذکوره است مراد است بالهی شیخ حضرت
علی بن موسی الرضا ع از آبا کرام خود ع روایت کرده که مولای امیرالمؤمنین ع فرمود که فرمود حضرت
رسالت ص و آله شنیدم فرمود خدا را نود و نه نام مشهور است هر کس بشمرد البته بهشت داخل شود
معنی حدیث باین راجع است که هر کس خدا را بوحدانیت بشناسد و تصدیق نماید و بسوی او مذکوره را
بقصد تعظیم بزبان راند به بهشت رود و شبهه نیست که این مشروط است بولایت علی بن ابیطالب ع
و بر آنکه هدی و در شیر مشهور حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و بغض سیئة
لا تنفع معها حسنة مصرح است باین و نیز از حضرت امام رضا ع مرویست که خدا فرموده لا اله

در میان علی حسنه لا ضرر معها سیئه

الا الله حصن من دخل حصن من دخل حصن من دخل حصن من دخل حصن الله

بدین هر که در جمع عمر خود قایل این کلمه شد از عذاب خدا ایمن شود حضرت فرمود هذه وطها وانا
من شروطها سه بار مکرر این تقریر فرمود بعد قصه موسی را که متضمن حمل مشقت است
تا تمام نبیا و سرور انقیا بان میفرماید تا در محاکمه شرایط و در عاید نواب اقتدا باو نماید و خبر
وآیا آمده است بتو خبر موسی ای عمران مستفهام برای تقریر کلام است یعنی بتحقیق که آمد بتو حدیث
موسی و آن حدیث اینست که چون دید موسی آتش را مراد آتش طور است و آن وقتی بود که از شعیب
اذن طلبید بمصر رود تا مادر و برادر خود ببیند شعیب ع اجازت داد صفورا که دختر شعیب بود زن موسی
با دلالی سوار کرده با جمعی از رفقا در پیش قافله میرفت تا نظر قافله برو نیفتد در شب جمعه که هوا سرد
بود برف میبارید راه گم کردند و چون نزدیک وادی ایمن رسیدند صفورا را درد زایمان شد و آتش
متموج شد موسی ع هر چند سعی کرد از سنگ و آتش زنه آتش بیرون نمی آمد موسی در طلب آتش
بلند همت آن سنگ و فولاد تا باو از آمد ای موسی ما ما مور از خدا ایم که ما ثبت آتش ندهیم و هر آتشی که در عالم
امشب فروشنده زین نامهربان فرو ماند ناگاه از دور آتشی دید پس گفت مر اهل و عیال خود صفورا را
که درنگ کنید در همین موضع بدرستیکه من دیدم بسبب آتشی را امید دارم که بیارم برای
شما از آن آتش شعله در سر چوب یا در سر نی یا فتیله و باشد که بیابم در سر آن آتش راه تا بگرمی
بشارع و شاهراه رسانند چه غالب است که در گرمی آتش هم بسر کسان خود راه نمی گذارند و بگرمی آتش مشغول
پس چون باد آتش را آتش سفیدی دید که سر تا پای درخت غناء را گرفته بود و باد درخت عوسج را در حوالی
آتش همچنان سبز و تحیر و از روشنی آتش و سبزی درخت متحیر و ناگاه ندا کرده شد ای موسی بدرستیکه منم
پروردگار تو پس کفش آورده اند که چون موسی ندا رسید یا موسی بخود گفت که آیا سخن گوینده که باشد
آواز آمد انی انا ربک ای من پروردگار تو شیطان از طغیان بوسوسه آمد که شاید این کلام ابلیس شد موسی گفت
میدانم که این کلام ملک لا بنام است چه آواز از جمیع جهات عالم میشنوم و مراد در این مقام
تمام مرویست اگر چون موسی نزدیک شجره رسید درختی سبز دید که از زبر و زبر سرش آتش سفید و زرد
درخشنده پدید بر تافت و صوت آواز خوشی از هر کران شنید که زبان تسبیح حضرت سبحانی شد
و نور عظیم از آن زمین تا باسمان متصل بسته و درخشان نه سبزی درخت آتش مرفع و نه تاب آتش
سبزی درخت را بوشه مرد موسی چون این ماجرا بدید بیهوش گردید حضرت قدیم دل او را قوی
و قلبش را تازه شد بدهمایت آیات و غرایب معجزات بی تاب نشود و بعد از آن ندا رسید ای موسی چون
بایمن وادی ایمن رسیدی دو را نعلین از پای خود فیلبان خود را نادم تر الارض مقدسه وادی ایمن مس کند و نور
آن بنا نور رسد محققان ما القان از اهل عرفان گفته اند که این تعلیم طریق تواضع و ادب است که پیغمبر
ملوک سیر و سلوک با فیلبان نتوان بدرستیکه تو رسیده بوادی پاکیزه که طوی نام اوست اهل ارض

گفته اند که مراد از خلع نعلین که کفر دنیا و آخرت را از دل بیرون کردنست و یا دل خود را از فکر اهل مال و اولاد خالی کردن
و چون موسی ع خلع نعلین نمود و هر دو قدم خود را در آن وادی مستقدس خاک نهاد از خطاب باز ندا رسید من
برگزیدم ترا بموسی برای نبوت پس گوش دار مر آنچه را که وحی کرده میشود بتو و آن اینست بدرستیکه منم
خدای جهان نیست خدایی غیر من پس مرا پرستش کن و بجای خدا نماز برای یاد و ذکر کردن من بعضی ما آنکه مراد از نماز
یاد کردن خدا و ذکر کردن آنست که مرا پرستند و نماز برای من گذارند بعد از آن از آمدن قیامت موسی را خبر میدهد
بدرستیکه قیامت آمده است و لا محاله واقع شدنیست میخواهم که پنهان دارم وقت آنرا از زبان و یا آنکه
نزدیک است اخفای قیامت کنم اگر اخبار بایان آن متضمن لطف نمیبود و بدانکه قیامت الته آمده
تا جزا داده شود هر نفسی را بآنچه بکوشد و مشتاب بدار غلهای تنگ و بد فلا یصدنک عنها
من لا یؤمن بها واتبع هواه فتردی وما تلک بیمینک یا موسی
قال هی عصای اتوکؤا علیها واهش بها علی غنمی ولی فیها مآرب اخری
قال القها یا موسی فالقاها فاذا هی حیة تسعی قال خذها ولا
تخف سنعیدها سیرتها الاولی واضم یدک الی جناحک تخرج
بیضاء من غیر سوء آیة اخری لنریک من آیاتنا الکبری اذهب
الی فرعون انه طغی پس باید باز ندارد ترا از ایمان بقیامت و تصدیق باندن آن کسی
که ایمان نمی آورد بآن قیامت و پیروی کرده آرزوی نفس خود را و میل نموده بلذات حسیه و غیر و بجهت آن
از امر آخرت باز مانده یعنی منع این کس تابع نفس شده از راه مرو پس هلاک شوی مراد آنست که باید
بکثرت عدد و اموال و نعمت ایشان از راه ایمان بیرون نروی و تابع هوای نفس نشوی و در رسوخ
ایمان بعثت و جزا فتور بقبول راه نیابد چه اهل انکار باکثرت این کار از اموال و اعداد و اولاد تابع هوای نفس
باید تر و بر ایمان و خطاب بمستطاب اگر چه موسی است ولیکن مراد امت وی اند چه انبیا معصومند و از راز
صدور معاصی و قصور بعد از آن تمهید مقدمه معجزه دادن موسی بنماید باین خطاب و چیست اینکه
در دست راست تست ای موسی این عاضر و ناظر و آگاه باش تا از آن عجایبات پیغمبر آیات ملاحظه نمایی
گفت موسی در جواب این عصای منست قال آن از درخت موز است و طول آن ده گز بقدر موسی و سر
او دو شاخه بود و بزیر آن نیزه تیز بود و نام آن عکاز بود از آدم ع بشعیب میراث رسیده
بود و از وی بموسی منتقل شد و بعد از آن تعداد نعم تا آنکه در شب تاریک در آن عصا نهاده بود فرود
تکیه میکنم بآن عصا چون در راه مانده میشوم و یا وقتیکه در سر رمه میرانم در چراگاه و فرو میریزم برگ
از درخت بآن عصا بگوسفندان خود و مراد در آن عصا مطالب و حاجتهای دیگر است از این قبیل
است که منافع دیگر عصا آن بود که در راه با موسی حرف زدی و انیس وی شدی و از هوام و دواب و سباع نگاه
داشتی در خصام یاری و در زمان خواب و بیداری و با دشمن وی حرب کردی و چون موسی

قال القها یا موسی

محافظت رمه کردی و معارضه سباع نمودی و در سر چاه ریسمان کشتی بقدر دراز چاه و حسرتی
دلو شدی و چون بر زمین زدی درخت سایه دار گشتی و هر میوه که مرغوب محبوب موسی میبود بار
آوردی و شبها تیره مانند شمع و چراغ نور دادی و در راه روشن متاع خود را بر آن افکندی بدوش نهادی
و در بهار بر و سوار میشدی و چون بسر آب یا وادی راه نمیرفت و در وقت طعام خوردن بر زمین زدی و هر
طبع آرزو کردی پدید آوردی القصه چون موسی بتفصیل و اجمال ذکر منافع عصا را نمود گفت حضرت
بی نیاز بینیاز او را بیفکن عصا را ای موسی حضرت موسی گمان برد که عصا را نیز نمانند نعلین باید انداخت
پس بلند همت آنرا بقفا خود فی الحال از قدرت حضرت ذو الجلال آواز مهیب و صدا بانگ عظیم چون
او در رسید باز بعقب نگریست پس آنگاه آن عصا مار بود که میشتافت بهر جانب آورده اند
که اول مار شد زود بجثه عصا بعد بتدریج بزرگ شد برابر شتر تنگ دراز گشت و بچهار قائمه مطبر
کوتاه بر فاق آغاز کرد میان کنارها و دهن آن چهار گز یا چهار گز بود و در دهن او دندانها بسیار
بزرگ و هر دو چشمش چون برق درخشان و تا هر مو کردن او مانند نیزه پیچان چون موسی او را بدید
در نهایت ترسید رو بگریز نهاد گفت خدایا کجا او را ترس زود باز گردانیم او را بصفت
اول یعنی عصا گردانیم آورده اند که چون از خداوند بلند مانند این خطاب دل بند موسی در رسید ذو الفقار
از در کمر گردید رو باز دها نهاده دست قدرت بدهن اژدها آورده برگردانید و همان ساعت عصا
شد و همان سرش که شعبه داشت و چون کالت او را برگردید باز ندای جان فزا در رسید
وضم کن یعنی بهم آور دست خود را بسوی بالت یعنی بزیر بغل خود تا بیرون آید سفید و نورانی بدون
بدی یعنی بی علتی که سفید برص شود مگر سفید روی درخشنده شعاع باشد در حالیکه آن
سفیدی علامت دیگر است بر نبوت تو تا بنمایم ترا بعضی از آیتها و علامتها و معجزها خود را که بزرگ
است آورده اند از ابن عباس ع موسی گندم گون بود و چون دست از بغل خود بیرون می آورد چندان
نور تابان و لمعان و درخشان میگشت که آفتاب چون روز روشن خورشید بار خورشید نار میکرد و باز
چون آن سفیدی خالی بنا بر دست بدیر بود در عرصه بیرون مثال اول رنگ اول حال داشت و بیرون نمی آورد
و اگر در روز این معجزه را بروز دادی نور آن دست آفتاب تاب آفتاب عالم تاب غلبه نور و روشنی
اگر نشرت درخشنده که او خیره ماندی القصه چون حضرت عزت آنحضرت را منصب نبوت داد
این دو معجزه طاهره ما شرافت اما و کرامت فرمود امر کرد او را بروبان دو معجزه بسوی فرعون
دعوت کن او را بپرستش و بدرستیکه او از حد در گذشته و زیاده روی کرده و طغیان او و جهت
الوهیت مرا نماید چون موسی باین امر عظیم مامور شد با خود فکر کرد که من باین الکنت زبان و بعدم یاور
و اعوان با فرعون و کسان آن کافر با طغیان چه سان تاب توان توانم آورد اول شرح سینه خود
خواست تا متحمل تبلیغ رسالت و صبر برآید و آزار قوم که اشرار با آزار او روند تواند نماید و از رفض

قال

قال رب اشرح لی صدری ویسر لی امری واحلل عقدة من لسانی
یفقهوا قولی واجعل لی وزیرا من اهلی هرون اخی اشدد به
ازری واشرکه فی امری کی نسبحک کثیرا ونذکرک کثیرا انک
کنت بنا بصیرا قال قد اوتیت سؤلک یا موسی ولقد منا علیک
مرة اخری اذ اوحینا الی امک ما یوحی ان اقذفیه فی التابوت
فاقذفیه فی الیم فلیلقه الیم بالساحل یأخذه عدو لی وعدو له والقیت
علیک محبة منی ولتصنع علی عینی گفت موسی ای پروردگار من گشاده گردان برای من
سینه مرا تا دروی گنجد آنچه بمن وحی میکنی و از هر سختی نگشای بسیار و آسان گردان برای من کار مرا
که تبلیغ رسالت است و بگشا گره را از زبان من تا بفهمند سخن مرا چه تبلیغ رسالت از مرو تبلیغ سخن
است و تا شیرین آن در نفوس بیشتر و سبب عقده زبان او آن بود که روزی فرعون موسی را در وقت طفولیت
در کنار خود داشت موسی دست خود را بر ریش مرصع فرعون زد از آن کرده بر کند فرعون خشمناک
شده بقتل او فرمان داد آسیه زن فرعون عذر خواهی آغاز نموده فرمود این کودک چه جواهر و خشت
دید بدان میل نموده متوجه گردید و اگر جمرات آتش نیز بلند دست دراز نماید بسبب زیادتی شدت
آتش پس بفرمان فرعون مجمره پر از آتش و طشتی پر از یاقوت احمر و لالکش پیش موسی حاضر کردند
جبرئیل امر حضرت ذو الجلال علیه السلام دست موسی را که بسوی جمرات آتش کشیده بود از آتش مرو گشته
زبان نهاده دست و زبانش لب بسوخت گرمی در زبان آن سرور نمایان پدید آمده سخت نیک معلوم
و نمایان شد و بنجات از خداوند خواست کرد که آن گره از زبانش گشوده گردد بعد از آن التماس
معاونت و ظهیری کرده فرمود دیگر دان برای من وزیری و یاری دهنده در تحمل تبلیغ رسالت از کسی
و اهل من هرون را که برادر منست محکم و قوی ساز بآن هرون پشت مرا و او را یار و یاور من گردان
و شریک گردان او را در کار من یعنی در نبوت تا تسبیح گوییم و بیاد کنیم ترا و یاد نمازگذاریم برای
تو در زمان بسیار و یاد کنیم ترا بحمد و ثنا و یاد کردن بسیار بدرستیکه تو هستی با و احوال ما بینا
یعنی میدانی آنچه صلاح ما در آنست از معاونت و عالمی با نیکه هارون نیکو میان و خوش است مرا در آنچه مرا
امر فرموده مرویست که هرون برادر پدر و مادر موسی بود و سال از موسی بزرگتر بود سال و ماه
فوت شد و وقتیکه موسی در مناجات بود و از مناجات خود سؤال میکرد در شهر مصر و الفقه
حقتعالی دعای موسی را اجابت کرده گفت بتحقیق که داده شدی خواسته ترا یعنی آنچه طلبیدی از مطالب
خود ای موسی و بدرستیکه منت نهادیم بر تو یعنی نعمت دادیم ترا بار دیگر در وقت دیگر هنگام وحی
کردیم بسوی مادر تو آنچه وحی کرده میشود یعنی آنچه نتوان دانست مگر بوحی مرا و بوحی الهام است یعنی در دل مادرت

افکندیم و با دو خواب بودیم در وقتیکه ترا زاییده بود و کنیزان فرعون در طلب قبل بران کوشندگان بودند
و مادرت در کارت دامانه بود و مشاهده این امر آن بود که فرعون با فرعونیان در خواب دیده بود آتشی هایل
از محله بنی اسرائیل بلند شده که دسرای او را در گرفت و او را و کوشک سرای او را با یک بستر میان
آن قوم با طغیان تعبیر خواب نمود بدانکه از بنی اسرائیل فرزندی بوجود آید که هلاک تو و ملک تو بدست او باشد
فرعون فرمود تا هر پسری که از بنی اسرائیل متولد میشد بکشت حقتعالی الهام موسی را خبر میدهد که چون
تو متولد شدی مادر تو در کار تو متحیر بود ما باو الهام کردیم آنکه یعنی بنه فرزند خود را در صندوق و بعد از آنکه
بنه در دریای نهاده بندهای آنرا بقیر اندوده و محکم کرده باشی پس بنداز موسی را که در صندوق وقت که مراد
از ذات آنست در دریای نیل پس باید بیفکند موسی را در یا بکنار پس تو در این باب نیشه نخواهی خورد و اندیشه
که ضرر و آسیبی موسی نخواهد رسید چه البته موسی را دریا بکنار راند از دنا فرا گیرد او را دشمنی که مراد فرعون
که او است یعنی فرعون که دشمن خدا و رسول خدا بود آورده اند که مادر موسی با مر خدا موسی را در صندوق
نهاده بقیر اندوده و قفلی بران زده بدریای نیل افکند و چون بعظم از آن دریا بعبارت فرعون سر فرو
صندوق از آن جوی بباغ فرعون در آمد فرعون با زن خود آسیه در کنار جوی می گذرد بر سر آن جوی
نشسته چون صندوق را دید متعجب گردید بفرمود تا بگرفتند و سر آنرا بگشودند کودکی یافتند
ماه چهره و سیاه چشم و سیم اندام نفاست تعجب کنند از قاده روایت است که در چشم موسی نازکی
تمام بود که هر کس او را میدید دوست وی میگردید فرعون و آسیه در چشم او را دیدند محبت او را بجان
خریدند چنانکه میفرماید و القیت علیک محبة منی و القیت علیک محبة منی و افکندم بتو الوهیت و دوستی ثابت
و واقع از من یعنی تخم محبت ترا در سینها کاشتم بحیثیتی که هر کس ترا میدید بیفارقت تو شکیبا میگردید
و از این جهت فرعون ترا دوست میداشت و نمیتوانست که از پیش او غایب شوی و آسیه نیز
او ترا دوست کرد خود پرورش داد پس محبت ترا بدلها افکندیم تا لطف کنیم بر تو و تا پرورده
شوی بدیدن من یعنی منظور نظر تربیت من باشی و پرورده شوی بنگهداشت من آورده اند که فرعون
و آسیه او را بفرزندی برداشتند و ترتیب مهد و تعیین دایه نمودند هر چند دایهای حوالی اقامت
فرعون را آوردند موسی شیر ایشان نمیخورد مادر موسی دختر خود را که مریم نام داشت بکنار نیل
بگماشت گفت برو و چشم بصندوق دار که بکجا خواهد رفت چون صندوق بباغ فرعون داخل
شد مریم خود را بباغ اندخت و صورت حال را مشاهده کرد که برادرش شیر بچه را بمکیدن
پس خود را پیش آسیه رسانید و گفت اگر فرمان دارم من دایه آرم که شیر برا بخورد و در کنارش گیرد
کما قال الله تعالی ترا در نظر با عطوفت خود پرورش دادیم إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ
عَلَىٰ مَن يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَقَتَلْتَ
نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنَ
ثُمَّ جِئْتَ عَلَىٰ قَدَرٍ يَا مُوسَىٰ وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي اذْهَبْ أَنتَ وَأَخُوكَ بِآيَاتِي
وَلَا تَنِيَا فِي ذِكْرِي اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّعَلَّهُ
يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَن يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَن يَطْغَىٰ
قَالَ لَا تَخَافَا إِنَّنِي مَعَكُمَا أَسْمَعُ وَأَرَىٰ فَأْتِيَاهُ فَقُولَا إِنَّا رَسُولَا رَبِّكَ
فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ قَدْ جِئْنَاكَ بِآيَةٍ مِّن رَّبِّكَ وَالسَّلَامُ
عَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ إِنَّا قَدْ أُوحِيَ إِلَيْنَا أَنَّ الْعَذَابَ عَلَىٰ مَن كَذَّبَ وَتَوَلَّىٰ
قَالَ فَمَن رَّبُّكُمَا يَا مُوسَىٰ قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَىٰ كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَىٰ
بشکامی که مسرت خواهرت نزد آسیه پس بگفت با آسیه اتباع او آیا دلالت کنم شما را بکسی
که تکفل این طفل کند در شیر دادن و پرورید ن چون آسیه این سخن از مریم شنید گفت اگر چنین کنی بتو
احسان کنم مریم بیرون آمده فی الحال مادر شکوفال خود را آگاه گردانیده راضی کرد آسیه موسی را بکنار
او نهاد پس با دکر دانیدیم ترا بسوی مادرت بجهت وفا نمودن با وعده خود مان که گفتیم انا رادوک
تا روشن گردد چشم مادر تو بدیدار تو و تا اندوهناک نگردد بفراق تو پس ترا برگشته بخانه خود برد
و مع ذلک انواع هدایا و عطایا از فرعون باو رسید بجهت پروردن تو و این نکی از نعمتهای او سبحانه
که موسی گردد دیگر از آن نعم این است که ورا گفت و بکشتی نفسی را یعنی آن قبطی که مادر اگر شوم من
بتو استعانت کرد و فرعون این را شنیده قصد کشتن تو کردند بقصاص او پس رهانیدیم ترا از اندوه
کشتن و امر کردیم که بدین هجرت کن و بازمانیم ترا از مردن یعنی با تو معامله آزمایندگان کردیم و ترا
در ورطه بلا افکندیم و باک و خالص از آن بیرون آمدی و تفصیل قصه ولادت موسی و قتل قبطی و هجرت او
در سوره قصص مرقوم خواهد شد الله اعلم قصه مصر شیعیان میفرماید که ما ترا امر کردیم بهجرت بدین پس بازنمانی
و درنگ کردی سالهای متعدد در میان اهل مدین که آن دو سال بود بجهت وفا کردن بوعده زنان ابوت
در عوض مهر دختر شعیب که مهر قرار داده بود مرویست که موسی هشت سال در مدین مانده بود
اجیر شعیب بوده در عوض صداق دختر که بخانه آن قوم و هیچ سال هم با دختر مهر پرور در آنحضرت بود تا فرزندان آورد
ابن عباس گفته که منه فتناک فتونا آنست که ما با تو کرده گردانیدیم ترا از رنج و فرج و در محنتی پس بمحنتی
و از جمله آن تولد در سال بود که پسران را میکشتند و او را مادر وی بدریا انداخت و بعد از آن فرعون
قصد قتل او نموده فرار کرده نفس خود را از هیجده سال شعیب گردانید و وقت بیرون آمدن از مدین
راه گم کرده در شب تاریک گوسفندان او متفرق شدند و در وادی ایمن خوف بسیار آن سرور را
راه افتاد بعد از آن حضرت عزت دیگر نعمت دیگر بموسی کرده میفرماید پس آمدی بدین وادی
باندازه که مقدر کرده بودیم ای موسی که اینجا با گوش گوی هم و بهمان وقت ترا بیغمبری دهیم نه در وقت دیگر از ماضی
و مستقبل و برگزیدیم و خاص و خالص ساختم ترا برای محبت خود و الطاف خود مخصوص ساختم

و یا برای ادای رسالت ترا برگزیدیم و مطلوب ترا باجابت مقرون ساختم برو تو و برادرت هارون
بمعجزهای من و آن نه معجزه بود که در سوره اعراف گذشت از عصا و ید بیضا و شکافتن دریا و طوفان و جراد
و قمل و ضفادع و دم و قحط و اگر سر آمدند که عصا و ید بیضا اقل نه آیه نباشند و آن شکافتن دریا است
و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و طمسه و جدب و نقصان مزارع و مشتی مگس و قیل مینماید
در رسانیدن پیغام من و دعوت کردن ایشان را بمن و یاد کردن من یعنی در جا مرا فراموش
منمایید و در طاعت من ثابت قدم باشید آورده اند که موسی میان قبایل بنی اسرائیل رفته متوجه مصر شد
و ایزد تعالی هارون را وحی فرمود که برادرت موسی را منصب نبوت و رسالت عطا فرمودیم و ترا از
در نبوت شریک و معاون او و او متوجه مصر است باید تو نیز باستقبال آن بگو تا حال فرمود
او را از رسیدن هارون استقبال موسی کرده یکدیگر را در گرفتند و باز آن در حضرت پروردگار
ندا رسید برو بهر دو بسوی فرعون بدرستیکه او زیاده روی طغیان کرده در کفر و عصیان
و تمرد و طغیان او را از حد گذشته و بنهایت رسیده پس سخن گوئید با او سخن لطف نرم یعنی برفق
و مدارا او را دعوت کنید و بلایمت و حسن خلق با او بگوئید که آیا هیچ خواهش داری که از شرک
پاک بشی و از کفر بیرون آیی و ما ترا راه نمائیم به پروردگار خود تا از و بترسی باشد که او پند
پند گیرد بکلام شما و بگردد بوحدانیت حضرت عزت و یا بترسد از عذاب خدا یعنی اگر متذکر نشود
لا اقل متوهم خواهد شد آورده اند که یحیی بن معاذ چون این آیت معجزت آیت بر خواند گریست
که این رفق و لطف تست خداوندا با کسی که دعوی ربوبیت و الوهیت میکرد پس لطف تو با
و خبر در حق آنکس که بغیر تو خدا ایرا پرستیده و بجز تو خالقی بنده چگونه باشد در تفسیر آورده
که چون حضرت موسی متوجه مصر شد اهل خود را در آنجا گذاشت آن شب بنظر موسی کشیدند و در
نیز آتشی را نمیدیدند در آن صحرای جان کاه بحال تباه ماندند ناگاه قضا را جمعی از اهل مدین با گله
غنم افکل شدند صفورا دختر شعیب را شناخته پیش رو او را خبر پیش بردند تا آنکه بعد از فراق
شدن فرعون و بکشتن موسی با بنی اسرائیل خبر موسی با ایشان رسید القصه چون موسی بمصر متوجه
نمود و هارون را ملاقات کرد شرح احوال را تمام بهارون باز گفت هارون گفت ای برادر خاطر
شکوت و سطوت فرعون از آنچه تو دیده بالمضاعف بالارفه باندک سببی حکم بپاره بدن و کشتن
و از دار او نمیترسی میباید و از آنجا طبع بشریت است موسی نیز متوهم شده باتفاق هارون زبان
نیاز بدرگاه حضرت بنیاز کشاده گفت ای پروردگار ما بدرستیکه ما میترسیم از آنکه فرعون
بشتاب گیرد بر ما بعقوبت تنگذارد که ما دعوت خود را تمام نماییم و معجزه با او نشان ندهیم و یا آنکه زیاده
روی کند در عصیان گفت حقتعالی بموسی و هارون مترسید از طغیان فرعون بدرستیکه من با شما
ام بحفظ و نصرت میشنوم دعای شما را و یا آنچه او نسبت بشما میگوید میبینم آنچه میان شما و او جاری میشود
ازقول

ازقول و فعل من آن شنوا و بینا ام احداث امری مینمایم که آن شر و ضرر از شما دفع گردد و موجب نصرت
شما شود و چون دانستید که از حال شما غافل نیستم و شما را فرو نمیگذارم و او را مغلوب و مسلوب
و مخذول میگردانم پس بروید بجانب او پس بگوئید که بدرستیکه ما دو فرستاده پروردگار توایم
پس بفرست با ما بنی اسرائیل را و لا تعذبهم را تا بزمین مقدسه رویم که مسکن اصلی آباء و اجداد
ما بوده یعنی رها کن ایشان را از بندگی و خدمت و عذاب مکن ایشان را بتکالیف اعمال شاقه و کرکن
مقاطعه و کشتن اولاد ایشان و خدمت فرمودن مردان و زنان ایشان را بکارهای صعب
از کندن جاه و عمارت کردن و سنگهای عظیم بدوش کشیدن و امثال آن تحقیق که آورده ایم
ترا علامتی و نشانه یعنی معجزه از نزد پروردگار تو یعنی سخن با محض ادعا نیست بدون اقامه بینه و معجزه
واضح باشد و سلام همه ملائکه و یا حزنه بدست و یا سلامتی هر دو سرا بر آن کسیست که پیروی کند
هدایت راه راست را که ایمانست بوحدانیت حضرت عزت بدرستیکه ما بتحقیق که وحی فرستاده
شده بما این خدا حکم فرموده بدرستیکه عذاب دنیا و آخرت بر آن کسیست که تکذیب کرده حق را
و تولی کرده یعنی پشت بر گردانده بغیر از اسب موسی و هارون بحکم الهی بارگاه فرعون آمدند و بعد از
ملاقات آن طاغی کلمات مسرت شد گفتند ما رسولان پروردگار توایم و ترا به ترسش امر نموده ایم تا
کلمات در خالق ارضین و سماوات تعلیم کرده بر او ادا کردند گفت فرعون کیست پروردگار شما
موسی تخصیص خطاب بجانب موسی بجهت آنست که موسی در تبلیغ اصل بود و یا آنکه فرعون تصور کرده
در زبان او کرده بود پس خواست در میان اهل مجلس مشتبه و مجلل کرده اند و از ازاله عقده بنهد پس
موسی زبان فصیح و بیان بلیغ گفت پروردگار ما آن کسیست که بعض هست داده است هر چیز را از
انواع مخلوقات و احاد مکونات خلقش را و صورتش را که لایق حال او است و باعث فرموده طبیعت هر چیز را
از فعالیت هر چیز نیز آنکه بآن محتاج اند از وجه معیشت پس هدایت او را بکیفیت انتفاع و یا راه نموده
ایشان را بطریق معیشت و نیز به و امور دینیه قَالَ فَمَا بَالُ الْقُرُونِ الْأُولَىٰ قَالَ
عِلْمُهَا عِندَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَّا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنسَى الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا
وَسَلَكَ لَكُمْ فِيهَا سُبُلًا وَأَنزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ أَزْوَاجًا
مِّن نَّبَاتٍ شَتَّىٰ كُلُوا وَارْعَوْا أَنْعَامَكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّأُولِي النُّهَىٰ
مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَىٰ وَلَقَدْ أَرَيْنَاهُ
آيَاتِنَا كُلَّهَا فَكَذَّبَ وَأَبَىٰ قَالَ أَجِئْتَنَا لِتُخْرِجَنَا مِنْ أَرْضِنَا بِسِحْرِكَ يَا مُوسَىٰ
فَلَنَأْتِيَنَّكَ بِسِحْرٍ مِّثْلِهِ فَاجْعَلْ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ مَوْعِدًا لَّا نُخْلِفُهُ نَحْنُ وَلَا أَنتَ
مَكَانًا سُوًى قَالَ مَوْعِدُكُمْ يَوْمُ الزِّينَةِ وَأَن يُحْشَرَ النَّاسُ ضُحًى
فَتَوَلَّىٰ فِرْعَوْنُ فَجَمَعَ كَيْدَهُ ثُمَّ أَتَىٰ قَالَ لَهُم مُّوسَىٰ وَيْلَكُمْ لَا تَفْتَرُوا عَلَى

الله کذبا فیسحتکم بعذاب و قد خاب من افتری فتنازعوا امرهم بینهم و اسروا
النجوی قالوا ان هذان لساحران یریدان ان یخرجاکم من ارضکم
بسحرهما و یذهبا بطریقتکم المثلی فاجمعوا کیدکم ثم ائتوا صفا و قد
افلح الیوم من استعلی چون فرعونیان سخن موسی را شنیدند و در ایشان هیچ تغیر و جوابی ندید
و بترسید که مبادا قوم او در آن باب بگفتگو کنند و او را کشته بعبادت حضرت الارباب
که موسی ذکر مینماید میل کنند سررشته این کلام را بجای دیگر کشیده برای عاجز ساختن موسی
گفت ای موسی پس هیئت حال قربانی پیشین اولین چون قوم نوح و عاد و ثمود که خدای ترا پرستیدند
آیا ایشان بعد از موت و رفتن از این جهان در سعادتند و یا در شقاوت گفت موسی
دانستن حال ایشان و علم و اطلاع بر احوال آنکه و نزد پروردگار منست و هیچ از اسمای کسی علم و احوال
ایشان ندارد و باز گشته در کتابی که لوح محفوظ است و پروردگار آن خواهد یافت خطا نمیکند آفریدگار
من در طریق علم تا راه نیابد باحوال بندگان خود و فراموش نمیکند هیچ چیز را و پنهان نیافته و پنهان که
عالم بالذات است بحالت پاس منی که علم او بسمانه بهم رسیده و من بنده هستم مثل شما نمیدانم که مگر آنکه
علام الغیوب و غفار الذنوب مرا از آن خبر دهد و اعلام نماید ابن عباس گفته منی آنست که مشکلدار و کسی
که بود و نیست او را و ایمان نیارد تا مقام از وی در گذشت و ترک نمیکند کسی را که بگمانی او را خراف خورده یا ماده
او را بخوشه و خوشی دهد باز موسی سررشته همان کلام اول را گرفته گفت پروردگار من کسی است که گردانید
برای شما زمین را فرش گسترده که در آن نشینید و ساکن گردید چون گهواره که آرامگاه اطفال باشد
و پدید آورد برای شما در آن زمین راهها در میان کوهها و بیابانها تا از شهری بشهری و از مقامی بمقامی روید
تا مصالح و منافع خود را جویید و فرو فرستاده از آسمان آبی که باران است پس بیرون
آوردیم بسبب آن آب از انواع صنفی گوناگون نباتات و حیوانات جدا جدا مختلف الوان
و طعوم و روایح و در این کلام حضرت ملک علام التفات است از غیبت بتکلم تنبیه است بظهور کمال
قدرت و حکمت حضرت عزت یعنی کسی جز ما نیست قادر بر خروج چنین مختلف الذوات و کیفیات و طعوم
و جنس و در نفع و ضرر و در مظاهر و گفتند بندگان را بخورید از آنچه بیرون آورده ام هر چیز خود را که شاید
از میوه و حیوانات که قوت شما را میباید و چرانید چهارپایان خود را از شتر و گاو و گوسفند و بز و چراگاه
هر چیز خود نه شما را نشاید از علف و گیاه بدرستیکه در اینکه مذکور شد هر آینه علامات و دلالات است
بقدرت و وحدت حضرت عزت امر فرمود ایشان مقدار آنکه عقول ایشان باز دارنده اند
از نیروی باطل که موجب ضلالت و طغیان و ارتکاب قبایح و عصیان باشد از زمین آفریدیم شما
را یعنی اصل خلقت پدر شما آدم را و اول ماده بدن شما را که از خاک زمین است و در بیان او
که حضرت یزدان فرشته از فرشتگان را میفرستد تا از خاک زمینی که هر دفن آن کسی خواهد مقرری از آن خاک
برداشته

در کفتکو موسی و فرعون

در بیان نیکی نظر حضرت عزت بخلایق

برداشته بنطفه که ماده وجود او باشد ریخته تو تن آنکس از خاک و نطفه خلق شده و در جهان خاک
مدفون گردد خداوند جهان آن فرشته خبر از این داده میفرماید از آن زمین آفریدیم شما را و در آن زمین باز گردانیم
شما را بعد از مرگ و تفرق اجزا و از آن زمین بیرون میآریم شما را بجمع کردن اجزای پراکنده باز بگفتگوی
حساب و جزا پس فرعون از موسی معجزه طلبید موسی هم عصا افکند اژدها شد باز گرفت عصا شد
و ید و بیضا آن طاغی فرعون گفت و خدایان از آیات نه گانه که گذشت هیچ یک نگرویدند بلکه میفرمود
و بتحقیق که نمودیم ما بفرعون آیتها را جهة مبین معجزه ما را که موسی داده بودیم پس نگرفتند و رجوع
نسبت داد موسی را از غایت عناد و طغیان و سر باز زد و ابا کرد از آنکه ایمان آورد و فرمان
برداری نماید و از روی عصیان و طغیان و جحود و عناد گفت بموسی آیا آمدی ما را تا بیرون کنی
ما را از زمین ما که مصر است بسحر خود ای موسی که خود پادشاهی کنی در مصر بعد از اخراج ما از آن پس
می آریم ترا سحری مانند سحر تو و آن با تو معارضه کنیم تا مردم بدانند که تو سخنی نیست بلکه ساحری پس
و مقرر کن میان ما و میان خود وعده بمعارضه که خلاف نکنیم آن وعده را نه ما و نه تو بلکه جهة وعده جای
شویم در جایی که مساوی باشد و هموار که در دلبستی و بلندی نباشد تا همه مردم نظاره توانند نمود
گفت موسی بفرعون وعده گاه ما و شما روز آرایش قربانیان و آنروز عیدی است که همه خود نیاز
آراسته در موضع معین حاضر شدند و تاشا نمودند و تعیین این روز بجهت آن بود تا ظهور حق و رد زمان
باطل مطلق بهمه واضح و آشکار گردد و حق آن باطراف اکناف عالم منتشر شود و موعد شما آنست که جمع
کرده شوند مردم در وقت چاشت که وقت کمال ظهور و روشنی است تا هر کسی آنرا به پرده و قناع تیره هوا
بپوشند پس خواست فرعون از مجلس و خلوت نشست و بجمع کردن ساحران رای زد و کس نزد ساحران
و جوانب ولایات مصر فرستاد پس جمع کرد دیگر ساحران را و ساحران را بچیزی که بآن کند و آلات سحر را
پس آمد بوعده گاه با ساحران از ابن عباس روایت است که ساحران هشتاد و هفت نفر مرد بودند و بر
دیگر چهار صد نفر با هر کدام خروارها از چوب و رسن و در بعضی از روایات آمده که ایشان سیصد و پنجاه نفر
بودند و در جنب دیگر هفتاد هزار نفر و اول اصح و اشهر است و چون فرعون و سایر قبطیان که بر آن
بودند و جمع ساحران روز میعاد در آن مکان جمع شدند گفت مر ساحران را موسی بعد از ملاقات
ایشان از روی نصیحت و موعظه که ای قوم وای بر شما افترا مبندید بر خدا دروغ را که آنرا
سحر گویید و مبنوا جید که بآن معارضه کنید و یا دروغ بخدا مبندید بشرکت دیگری با آن پس
شما را بعذاب که نازل کند بشما صدر دهد و از بیخ بر کند شما را بعذابی که نازل کرده اند بنا و بتحقیق که
و بدبخت شد آنکه افترا بست بخدا و امر باطل را و نسبت داد چون ساحران این سخنان شنیدند پس
گفت مشورت کردند در کار خویش میان یکدیگر گفتند که این کلام بکلام ساحران نمیماند و پنهان داشتند رازی
کلامش خود را از ملازمان فرعون و آخر باین قرار دادند که اگر موسی بر ما غالب شود تا بعد از ای نام و کنار

در کفتکو موسی و فرعون

در بیان نیکی نظر حضرت عزت بخلایق

در اراکلفی خواندن باخویشان

کریم و اگر ما غالب شویم او را حرمت در دست فرعون هلاک خواهد شد آورده اند که فرعون از خوف دیدن
کس ساحران با یکدیگر سخن میگویند پنهانی پرسید که ایشان چه میگویند ایشان از ترس فرعون پنهان
گفتند ان هذان لساحران بدرستیکه شان و حقیقت امر آنست که این هر دو یعنی موسی و هرون ساحرانند و کلمه
اختلاف ایشان درین بود که بجز نوع با موسی معارضه نمایند و حفص ان خوانده بمعنی مرسوره و مکون
نون که ان نافیه باشد و لام ساحران را بمعنی الا گرفته یعنی نیستند موسی و هرون مگر ساحران میخواهند
که بیرون کنند شما را از زمین شما بسحر خود شان و مملکت مصر را تصرف خود شان آرند و ببرند
مذهب آیین شما را که بهترین مذهبهاست و مذهب خود شان را ظاهر کنند فرعون چون این خبر
شنید که موسی و هرون ساحرانند و داعیه دارند که قبطیان را از مصر بیرون آرند و غضب شد
گفت چون چنین است و کار ایشان درین پس جمع کنید ادوات کید و مکر خود را یعنی الات سحر
و هیچ چیز از آن فرو نگذارید پس بیایید بوعده گاه صف کشیده در عرصه گاه میدان تا هیبت شما
در دل مردم افتد و جهد کنید تا بر ایشان غالب شوید و یا ساحران بهمدیگر گفتند هم
اسباب سحر را فراهم آرید و متوجه میقات شوید و بیکار بموسی در آیید تا مضطر شده غلبه را
باشد و بتحقیق که کامیاب و رستگار شد و بمطلوب رسید امروز آنکس که غالب آمد و سرآمد
در سحر پس همه ساحران صف کشیدند و باتفاق تمام بمیقات رسیدند و موسی و هرون در برابر
ایشان ایستادگان منتظر صدور سحر ایشان و بقول ایشان رسیدند خروار چوب و رسن و غیره
میان خالی کرده پر از زیبق نموده در حالی بمیدان آوردند و طریق ادب قالوا یا موسی
اما ان تلقی و اما ان نکون اول من القی قال بل القوا فاذا حبالهم و عصیهم
یخیل الیه من سحرهم انها تسعی فاوجس فی نفسه خیفة موسی قلنا لا تخف
انک انت الاعلی و القی ما فی یمینک تلقف ما صنعوا انما صنعوا کید ساحر
و لا یفلح الساحر حیث اتی فالقی السحرة سجدا قالوا امنا برب هرون
و موسی قال امنتم له قبل ان اذن لکم انه لکبیرکم الذی علمکم السحر
فلاقطعن ایدیکم و ارجلکم من خلاف و لاصلبنکم فی جذوع النخل و لتعلمن
ایننا اشد عذابا و ابقی قالوا لن نؤثرک علی ما جاءنا من البینات و الذی
فطرنا فاقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا انا امنا بربنا
لیغفر لنا خطایانا و ما اکرهتنا علیه من السحر و الله خیر و ابقی انه من
یات ربه مجرما فان له جهنم لا یموت فیها و لا یحیی و من یاته مؤمنا
قد عمل الصالحات فاولئک لهم الدرجات العلی جنات عدن
تجری من تحتها الانهار خالدین فیها و ذلک جزاء من تزکی

از زیر درختان و از زیر منزلهای آن

کفتند

کفتند موسی یا آنست که تو اول افکنی عصای خود را و یا آنکه ما باشیم اول کسی که اندازد چوب و رسن را
یعنی اختیار یکی از این دو کار کن که آن اول اندازنده باشد و یا اندازنده تو باشد و یا اندازنده ما موسی نیز بادب یا
از روی بی مبالاتی با ایشان گفت بلکه شما بیفکنید پس ساحران ادوات سحر خود را بیفکندند
بسبب حرارت هوا و نیرنج در چوب چوبها و رسنها از تاب آفتاب باضطراب آمده پس چون رسنها
شان و عصاهای شان دانموده شد بموسی از سحر ایشان گویا بدرستیکه آنها باطراف و جوانب
میشتابند پس شد در دل خود خوف و ترسی موسی چنانکه مقتضای طبیعت بشریت است
و اگر چه شکی در بطلان سحر آن ساحران نداشت و یا ترسید که مبادا آن ناظران فرق
میان سحر و معجزه فالق انفس جان نهند و جانب قبطیان را بیابند و چون این خوف
بر موسی طاری شد گفتیم او را ترس از آنچه ترا بهم اندازد که کار و بار ساحران در هم و آشفته
و امر تو از نهایت وضوح و انکشاف نجاح و عام معلوم خواهد شد بدرستیکه تو بر سر کار غالب
بر ایشان و همه ساحران مغلوب و منکوب خواهند شد و بیفکن آنچه در دست راست تست از عصا
و باک از کثرت رسن و عصا مدار باک و چاک بودن ایشان مدار تا بقدرت حضرت عزت فرو برد
آنچه ساخته اند بدرستیکه آنچه ساخته اند حیله و مکر و فریب ساحر است و در آشکار نشود ساحر و فیروز
نگردد هر جا که آمد در هر موضع که باشد یعنی ظفر و فلاح نیابد القصه حضرت موسی عصا افکند
فی الحال بقدرت قادر ذو الجلال اژدها شده کشیده ده دهان روب ساحران و ادوات ایشان
آورده در یک ساعت جمیع آلات و ادوات ایشان را که چهار صد خروار چوب و رسن در آن بجهت
بود فرو برده اثری از ایشان و نشانی از آن ادوات که بنیان نماند و همچو آن اژدها چنانکه بود در طول
و عرض و بلندی بالا زیاده نگشته مردم از ترس آنکه مبادا از زهم او را نشوند و بگزیرند نهادند موسی آمده
او را بگرفت پس عصا شد ساحران با نام اعتقاد و ایقان دانستند که این سحر نیست چه سحر بزیر
باطل نماید بلکه قدرت حضرت معجزه موسی و دیگر آنکه چون انواع سحر و ساختگی آلات و ادوات
آن طرق مشتی بر ایشان ظاهر و عیان بود یقین دانستند که آن آیات حضرت سبحان است
و معجزه حضرت موسی در میان سحران پس افکنده شدند آن ساحران یعنی یقین ایشان
در حقیقت آن ایشان را برو در افکنده در حالتی که سجده کنندگان بودند مر خدا را از روی صدق
و انابه از کردار و رفتار خود شان و تعظیم این معجزه غایت شان گفتند ایمان آوردیم بپروردگار
هرون و موسی مرویست چون ساحران بسجده افتادند حیران حضرت یزدان روحانیت جنان
و قصور و منازلی که نامزد ایشان بود بایشان نشان داد و ایشان چون منازل خود شان را دیدند
یکبار مشتاق الملکه شده گفتند ما بپروردگار موسی و هرون گرویدیم و تصدیق نمودیم حضرت
عزت نمودیم و چون فرعون صورت حال را برین منوال مشاهده کرد از روی عناد و انکار گفت ایمان

در اراکلفی خواندن باخویشان

در ادعای ساحران سحر موسی

سجده و نماز ساحران

در کفتکو موسی و فرعون

در مکذبد در آخر نجهت ترک شکر آن و تعدی از حدود شرع و بصرف نعمت حضرت عزت در معصیت
و یا علاقی خدا را تجلوم مبدل کنید که اگر چنین کنید فرود آمد شما را غضب و سخط و عذاب من و آنکه
فرود آمد بر و سخط من پس بتحقیق که هلاک شد و یا هوا افتاد و از اوج سعادت بحضیض شقاوت افتاد
و بدرستیکه من هر آینه بسیار آمرزنده ام مر کسی را که توبه کرد و بازگشت از شرک و ایمان آورد و بعدالت
من و بجمیع آنچه پیغمبران من از نزد من آورده اند و کردار های شایسته از فرایض و سنوات پس ملازمت
بر راه راست یافت و ثابت شد در ایمان و طاعت حضرت عزت تا دریافت ادراک و یا علم آموخته
نور معرفت بقلب وی تافت تا آن نور راه حق را شناخت و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
که در تفسیر این آیه فرمودند بدرستی آنست که راه یافت بدوستی ما که اهل بیت ایم بحدا قسم اگر مردی
در همه عمر خود عبادت خدا کند در میان رکن و مقام ابراهیم ع و بعد از آن بمیرد تمت کی نشده
باشد بدوستی ما اهل البیت حقتعالی او را بآتش دوزخ اندازد و در تفسیر اهل بیت ع آمده که
ثم اهتدی الی ولایة علی بن ابی طالب مرویست که بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعون
از موسی ع درخواست کردند که برای ما دین شریعت و قواعد احکام طریقت بیان فرما حضرت
موسی در این باب بحضرت رب الارباب مناجات و عرض حاجات نمود خطاب مستطاب
در رسید که بجمعی از اشراف بنی اسرائیل کوه طور در روز تا کی جامع احکام شریعت
تورات است فرمایم موسی ع هر دو برادر های خود کذشته با هفتاد نفر از احبار بنی اسرائیل بر کوه
طور شد و وقت رفتن قوم خود را وعده سهل روز داد که کتاب مستطاب بقوم ایشان شرح نماید
آرد چون نزدیک طور رسیدند قوم را کذاشته از غایت اشتیاق استماع کلام حضرت
سبحانه و بیان موجد ربانی زود تر از آن قوم بر بالای آنکوه آمد خطاب مستطاب از حضرت
الارباب در رسید وَمَا أَعْجَلَكَ عَنْ قَوْمِكَ يَا مُوسَى قَالَ هُمْ أُولَاءِ عَلَى
أَثَرِي وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى قَالَ فَإِنَّا قَدْ فَتَنَّا قَوْمَكَ مِنْ بَعْدِكَ
وَأَضَلَّهُمُ السَّامِرِيُّ فَرَجَعَ مُوسَى إِلَى قَوْمِهِ غَضْبَانَ أَسِفًا قَالَ يَا قَوْمِ
أَلَمْ يَعِدْكُمْ رَبُّكُمْ وَعْدًا حَسَنًا أَفَطَالَ عَلَيْكُمُ الْعَهْدُ أَمْ أَرَدْتُمْ أَنْ يَحِلَّ
عَلَيْكُمْ غَضَبٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَأَخْلَفْتُمْ مَوْعِدِي قَالُوا مَا أَخْلَفْنَا مَوْعِدَكَ
بِمَلْكِنَا وَلَكِنَّا حُمِّلْنَا أَوْزَارًا مِنْ زِينَةِ الْقَوْمِ فَقَذَفْنَاهَا فَكَذَلِكَ أَلْقَى السَّامِرِيُّ
فَأَخْرَجَ لَهُمْ عِجْلًا جَسَدًا لَهُ خُوَارٌ فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى فَنَسِيَ
و بدرستیکه ما بتحقیق که آزمودیم قوم خود را بعد از تو و پیش آمدی از قوم خود ای موسی گفت
ایشان و کرد هر که می آید بر اثر و عقب من و همین لحظه میرسند و شتافتم بسوی تو ای پروردگار من
تا خشنود شوی از من چه سعادت و اقبال امر موجب رضا نیست نه بتعظیم قوم بلکه بجهت طلب خشنودی تو و من پس بازآمده ام مرکب
جند

در بیان احوال موسی و اقوام موسی رضی الله عنهم

جند پس تقدم من ماند تقدم بعضی فضالت بعضی در سیر چنانکه عادت ناس است در میان گفت
موسی پس بر سبیل تحقیق ما بتحقیق که بفتنه انداختیم و مبتلا کردانیدیم بر آزمایش کوساله بعد از بیرون آمدن تو
از میان ایشان امتحان نمودیم ایشان را بشدت تکلیف و بلا ایشان کار آزمایندگان نمودیم ما آنچه
در میان ایشان پیدا شد از امر کوساله تا بعد او کوی شود خلاص از نفاق و جاهلیان معلوم کردد و سامری
ساخت ایشان را ساخت مری از کر و او مردی بود منسوب بقبیله سامره و او از عظام قبیله بنی اسرائیل
بود و بقول دیگر کافری بود از کرمان نه از قوم بنی اسرائیل بلکه از جمعی کوساله پرستان بوده و اظهار
اسلام کرده بود و در باطن کافر بوده و اصح آنست که او از بنی اسرائیل بوده و وقتیکه فرعون سران
ایشان را بکشته وی متولد شده بود و مادر او بعد از تولد وی در کنار نیل او را بجزیره افکنده بود
جبرئیل ع را مقرر فرمود که او را بر دوش دهد و ماکول و مشروب او را مهیا کرداند و باین سبب
او جبرئیل را میشناخت و در روز غرق شدن فرعونیان از زیر سم اسب جبرئیل ع مشت خاک
برداشت تا بر صیر زند بآواز آمد و این از امور عادیه بود که حضرت وجود در خاک آن اسم
و دیعه نهاده بود و وقتیکه موسی بطور رفت سامری پیش بیرون آمده گفت قدر از زند و زر
قبطیان که عاریه کرفته بودیم از ایشان در دوش ما میباشد و تصرف کردن مادر ایشان نمی کرد
و من هم مثل بنی اسرائیل در آنها دخل و تصرف نمیتوانند و میخوانند و مفروشند پس حکم فرمایشان جمله
جمع کرده بسوزانند پس بیرون امر کرد همه را حاضر آوردند در حضره بحفره آتش نهادند چون سامری
زر کم هلاک بود همان که زر ها که احتشد خاک قالبی بشکل کوساله ساخته زر ها که احتشد را در آن
قالب پرداخته بشکل کوساله چیزی بیرون انداخت و قدری از خاک سم جبرئیل که فرس
الحیوة میکفتند در اندرون آن ریخته فی الحال زنده کشته کوشت و پوست در وی پیدا و نمایان
کشته بآواز آمد و کفته اند که زنده نشد ولیکن چنان وضع که ریخته شده بود صدا و نداء و ماتکی
میزد تا اینکه چهار دانکی از قوم بنی اسرائیل که در ایمان بحضرت رحمن مستضعف بودند بدیدن
کوساله را سجده کردند سمره عبادت و اذعان در جامع ایمان در بیان حکایات آورده که در روز
واقعه شده که در قبیله بنی اسرائیل سیصد هزار نفر مرد بودند که همه کوساله پرست کافر شدند مگر
دوازده هزار نفر که برسوخ ایمان در عبودیت حضرت سبحان مستقر کردیدند حضرت خالق کون و مکان
موسی را خبر داد از آن که بعد از آمدن تو یا موسی قوم تو کوساله پرست شدند پس بازگشت موسی لوح
مناجات بعد از چهار روز الواح تورات را فراکرفته و بسوی قوم خود کرد و در حالتیکه سخت خشمناک و غضبناک
اندوهناک بود از ایشان و جازع کننده و بیتحشر که مبادا تدارک این امر ممکن نباشد و ایشان از راه
بازنکردند و در آن حال بمانند و چون بمیان قوم رسید بانگ غلغله و خروش ایشان را شنید که کرد
کوساله میکردیدند و دف و دایره میزدند و رقص و بازیکری میکردند حضرت موسی خطاب بشارت آمیز آغاز کرد

ازروی ملامت گفت مگرو من آیا وعده نکرد شما را پروردگار شما وعده نیکو مقرون بصدق که توریة
دهد و من بجهت این باختیار قوم طلب آن نرفته بودم آیا دراز شد بشما زمان مفارقت من و من اجل روز
وعده داده بودم و بمان وعده باز آمدم یا خواستید آنکه فرود آید بشما خشمی از خدای از رفتن من بسبب
گوساله و مستوجب آن شوید پس خلاف کردید شما وعده مرا که کرده بودید با من از ثبات قدم شما
در ایمان و در قیام باوامر و نواهی من و متمسک شدن و در طریقت و طاعت او امر حضرت عزت تا وقت
رجوع من بشما از میقات گفتند گوساله پرستان خلاف نکردیم ما وعده ترا بقوت و اختیار خود و لیکن
اگر سامری ما را بکال خود مان مکذاشت و این استیلات اجبار نمیکرد ما خلاف وعده ترا نمیکردیم و در آن
ثابت قدم بودیم و لیکن بر داشتیم و حفص حملنا خوانده بصیغه مجهول یعنی بکشیدیم و شدیم یعنی ما را تکلیف
کرد فتادیم و داشتیم بارهای گران و سبار از زیرا بهای طیبان که عاریت گرفته بودیم از زنان بنی اسرائیل
کردن و برای زینت زدن و در تکرده بودیم در وقت بیرون آمدن از مصر تا آب این جنبه از شوهر نمی
از شهر پس پر انداختیم آن را بگم هرون در آتش انداختیم پس چنانکه ما افکنده بودیم آتش افکند سامری
نیز آنچه با خود داشت پس بیرون آورد سامری برای ایشان گوساله که مالیده بود و تبدیل ساخته آن گوساله
علی که در آتش افکنده بودیم بود مراد با آنکه آواز گوساله گفتند سامری و اتباع او بما این گوساله
خدای شماست و خدای موسی است پس فراموش کرد موسی خدای خود را و بطلب او بکوه طور رفت بعد از آن گریه
حضرت سبحان الزام حجت فرمود بگوساله پرستان بقول خود که عاجز و بیچاره است افلا یرون ان لا یرجع
الیهم قولا ولا یملک لهم ضرا ولا نفعا ولقد قال لهم هرون
من قبل یا قوم انما فتنتم به وان ربکم الرحمن فاتبعونی واطیعوا امری
قالوا لن نبرح علیه عاکفین حتی یرجع الینا موسی قال یا هرون
ما منعک اذ رایتهم ضلوا الا تتبعن افعصیت امری قال یا ابن ام
لا تاخذ بلحیتی ولا برأسی انی خشیت ان تقول فرقت بین بنی اسرائیل
ولم ترقب قولی قال فما خطبک یا سامری قال بصرت بما لم یبصروا
به فقبضت قبضة من اثر الرسول فنبذتها وکذلک سولت لی نفسی
آیاتی بینند گوساله پرستان آنکه باز نمیگردد و گوساله بسوی ایشان سخنی و امر و نهی و جواب طلب
نمیدهد و مالک نمیباشد و نمیتواند برای ایشان ضرر و نه زیانی را و نه نفعی و در این قدرت ندارد آن که
برساند زیانی و سودی بکسی و چنین چیزی را چگونه توان پرستید و تحقیق که گفت مر ایشان را هرون
پیش از آمدن موسی از موعد و میقات بطریق نصیحت و موعظه ای قوم جز این نیست که بتلا شدید
بشدت تکلیف و امتحان گشتید بگوساله پرستی او مراد آنست که حضرت یزدان با شما مهلت آزمایش
کرده تا تابعان طاهر گردد که کدام از شما در دین اسلام ثابت و راسخ خواهد ماند و کدام متزلزل شده پرستش گوساله

اقدام خواهد نمود مراد آنست که حق از باطل ممتاز گردد و بدرستیکه آن بدکار شما خدای ما نیست بلکه
نه غیر او سبحانه پس پیروی نمیکنید مراد عبادت خدای او طاعت نمیکنید فرمان مرا در ثبات در دین اسلام
گفتند گوساله پرستان در جواب هرون جهت ما خواهیم بود بر پرستش گوساله مقیمان و مجاوران
تا وقتیکه باز گردد بسوی ما موسی از طور تا ببینیم او پرستش این را مینماید یا نه و آنچه سامری گفت
که این خدای موسی است رهبت گفته است یا نه و هرون با دوازده هزار نفر مرد که در ایمان و ایقان
حضرت سبحان ثابت قدم بودند از گوساله پرستان اعتزال کرد تا موسی باز آمده اول بقوم خطاب
امر کرد و چنانکه گذشت آنگاه بحال تباه روبه برادر نموده از غضب خود را نتوانست نگاه دارد
چنانکه جبلت بشریت است بدو اختیار الواح تورة را بر زمین زده موی پیش سر هرون را گرفته بسوی خود
کشید و از روی عتاب گفت ای هرون چه چیز باز داشت ترا چون دیدی که ایشان گمراه
شدند از آنکه متابعت کنی مرا در غضب و زجر و محاربه کردن با ایشان برای حمایت دین و رضای
خداوند مبین و یا آنکه از پیش من آمدی و حق در اینجا بسر نبردی و مرا آگاه نکردی چنین بیدادی آیا پیش عصیان
ورزیدی امر مرا و سرکشیدی از فرمان من که آن سخت استیلا دست در دین و این را بسبب فرض محال
گفت یعنی این از تو مقصود نیست که تو از فرمان حضرت سبحان و از امتثال امر من سرپیچیده باشی
پس چرا آنکه اشتر توان امر واقع شود هرون چون موسی را پرخشمناک دید بمقام ملاطفت آمد
گفت هرون بموسی ای پسر مادر من و اگر چه موسی برادر پدری و مادری هرون بود و لیکن
ذکر مادر کرد برای رقت دل موسی پس برای رقت و ملاطفت و تحریک مرحمت و شفقت بموسی گفت
ای پسر مادر من فرا مگیر ریش مرا و نه موی سر مرا و نه زینت تفصیل دهنده است القصه هرون زبان
باعتذار گشوده گفت ای موسی آتش غضب خود را فرو نشان و بگو آیا و زبان اعتراض از من کوتاه
کن بدرستیکه من ترسیدم اگر مقاتله کنم با ایشان و با ایشان نزاع داشته بدو قوم آدم از آنکه
تو گویی جدایی افکندی میانه بنی اسرائیل و رعایت نکردی گفتار مرا که گفته بودم اخلفنی
فی قومی واصلح ولا تتبع سبیل المفسدین و معلوم است که صلاح کار ثبات
قوم است و مدارا کردن با ایشان پس جهت خوف اینکه تو گویی که من ترا باصلاح میان قوم
بنی اسرائیل و توقف در میان ایشان انداختی بقتال و جدال و یا مفارقت آمدن بسوی من
و ایشان را بسامری گذاشتی پس من بملاحظت و نصیحت با ایشان سلوک میکردم و بر آن صبر میورزیدم
تا تو باز آیی و تلافی این کار را زیرا که اشارت نمایی چون موسی بخود آمد و غضب و خشونت فرو نشست
هرون بر وطا شد و این عذر را از و مسلم داشت و روی بسامری آورده از روی انکار و غضب
گفت موسی سامری را پس چه بود این کار عظیم قوای سامری که کردی و چه چیز ترا بر این داشت
که گوساله ساختی و بر پرستش دانیدی بنی اسرائیل را ای و آیین حضرت رب العالمین بر پرستش گفت سامری

بینا شدم بآنچه متفطن نشده بودند بآن بنی اسرائیل یعنی بآن عالم نبودند و آن این بود که جبرئیل وقت
غرق شدن فرعون بتو آمد چون روح محض بود دانستم که اثر قدم اسب و هیچ چیز نرسید مگر زنده
کرد پس گرفتم کف دست مقدار شش از اثر رسول یعنی از خاک قدم اسب جبرئیل پس در نظر
آثار بیرون گوساله که از طلی ریخته بودم و بجهت این زنده و بیاد آمد و بنی اسرائیل را بعبادت
آن خواندم و ایشان اطاعت قول من کردند و همچنین که گفتم با راست و نیکو ساخت در نظر من
نفس من از امام جعفر صادق و در لباب نیز قولست که موسی قصد قتل سامری کرد و از خدای تعالی
رسید که بکش او را که صفت سخاوت در وست و چون از سخاوت او خلق منتفع میشوند
پس نفع حیوة از و باز نتوان داشت و چون موسی از قتل او ممنوع گشت گفت موسی سامری را
پس بیرون رو از میان ما پس بدرستیکه مر ترا است از عقوبت دنیا در زندگی آنکه بگوید هر کس را
که نزدیک آید لا مساس نیست مس کردن من ترا و مس نمودن تو مرا یعنی از من دور شو تا نگیرد هر کس
مس نماید هر چه راست گیرد پس مردم بجهت این از آن متفرق شدند و ترک اختلاط او کردند و او
تنها با این حالت چون حیوانات وحشی و دشتی از مردم دشت و در صحرا میگشت و هر کس از دور
میدید میاله میگفت که پیش مرو یا و در بعضی از تفاسیر آمده که اولاد سامری نیز چنین بودند
و در بعضی زمان نیز ایشان نیز این حال را دارند و این حال اظهار عقوبت بود
در دنیا و بدرستیکه مر عذاب ترا است وعده در آخرت که هیچ وجه خلاف نشود آن را ملک الدیان
تکذیب فارسا نند بعد از عقوبت دنیا پس تو نیز انکار دنیا و آخرت بشی و ذلک قوله تعالی
وانظر الی الهک الذی ظلت علیه عاکفا لنحرقنه ثم لننسفنه
فی الیم نسفا انما الهکم الله الذی لا اله الا هو وسع کل شیء
علما کذلک نقص علیک من انباء ما قد سبق وقد آتیناک
من لدنا ذکرا من اعرض عنه فانه یحمل یوم القیمة وزرا
خالدین فیه وساء لهم یوم القیمة حملا یوم ینفخ فی الصور
ونحشر المجرمین یومئذ زرقا یتخافتون بینهم ان لبثتم الا
عشرا نحن اعلم بما یقولون اذ یقول امثلهم طریقة ان
لبثتم الا یوما ویسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا
فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا یومئذ

از مقدار یک روز بیش نبود چه یوم واحد و یوم عشره اگر هر دو را بعذاب پای قیامت نسبت
و چند بودن آیات ان در دنیا بقدر یکروز از ده روز افزون شد و مثل این قوله تعالی قالوا
لبثنا یوما او بعض یوم فسئل العادین آورده که مشرکان قریش از حضرت رسالت
پرسیدند که حال کوهها در قیامت با وجود کمال صلابت آنها چگونه خواهد شد آیه آمد و پرسند
ترا از حال کوهها پس بگو بی تاخیر در جواب ایشان که بقدرت کامله پراکنده سازد آنها را
پرورد کار من پراکنده ساختنی یعنی مانند ریگ روان آنها را با قطار عالم پراکنده سازد و در
روایت آمده که آنها را از بیخ برکند پس اجزای آنها را ریزه ریزه کرده چون ریگ بعد از آن بادی
فرو فرستد تا آنها را متفرق سازد و در تبیان آورده که کوهها را از اماکن خود بردارد و بدریا
اندازد پس واگذارد قرارگاه آنرا که زمین است ملس ساده یعنی خالی از کوهها و نباتات هموار
که صلابت و بلندی نداشته باشد که نه بینی در آن زمین هیچ کجی و اعوجاجی و نه اندک بلندی هم
جای بالا بسیار در آن روز که پراکنده گردد کوهها پیروی کنند همه خلایق خواننده خود را سر فرود آرا
که بآواز بلند همه را بمحشر قیامت خواند در خبر آمده که چون وقت حشر در رسد خدای تعالی اسرافیل را
امر کند تا بنفخه بلیغ المقدس ایستاده بآواز بلند خلق را خواند ایشان در هر طرفه که باشند متوجه
جانب او شوند بشتابند هیچ مبلغی بخواننده قرآن دعوی را یعنی کسی نتواند عدول و انحراف نماید از خواندن او و بگرداند
او نباید بلکه همه منقاد او شده یکجانب او روند مؤمنان بسرعت و کافران بدرنگ و با سر فرو
عدول نکند از ما هدی بلکه همه بمحشر خواننده پست میشود آواز با برای خدای بخشنده بسبب عظمت و هیبت
او سبحانه و با سخن گفتن او پس شنوی تو در آن روز مگر آوازی نرم و خفی آهسته یَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ
الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَٰنُ وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ
وَمَا خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ عِلْمًا وَعَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ وَقَدْ
خَابَ مَنْ حَمَلَ ظُلْمًا وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَا
يَخَافُ ظُلْمًا وَلَا هَضْمًا وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا وَصَرَّفْنَا
فِيهِ مِنَ الْوَعِيدِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ أَوْ يُحْدِثُ لَهُمْ ذِكْرًا فَتَعَالَى
اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ وَلَا تَعْجَلْ بِالْقُرْآنِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُقْضَىٰ إِلَيْكَ وَحْيُهُ
وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا روز بیش سود ندهد شفاعت هدی کسی را مگر کسی
اذن دهد او را در شفاعت خدای بخشنده و رضا داده باشد و پسندد برای او سخن را در باب
شفاعت میداند خدا آنچه پیش آن است از امور آخرت و آنچه پس پشت ایشان از کارهای
دنیا و یا از امور ماضیه و احوال مستقبله و یا جمیع اقوال و افعال ایشان را قبل از خلقت و بعد از ایجاد
ایشان در حیوة و ممات و احاطه نتوانند کرد عالمیان بآن یعنی بذات خدا از روی دانش یعنی

در بیان احوال کوهها روز قیامت

از وعید در طوفان و در خسف مسخ

اهل

احدی از مخلوقات علم ندارد بذات او سبحانه و با علم ایشان فرا نتوانند نمود معلومات او سبحانه را
و خوار و ذلیل باشند روبها هفت الوجوه ای خضعت یعنی صاحبان رو در روز حشر مر فردای زنده و پاینده
را مانند اسیران در دست پادشاهان قهار قهرمان و تخصیص رو در میان اعضا بسبب آنکه شرف
و خشیه در رو ظاهر میشود که معظم اعضا و جوارح و در پیش بعضی آیه مخصوص مشرکانست و مجرمان
و با مخصوص است بملوک و سلاطین که در دنیا عزیز و ارجمند اند و در آخرت ذلیل و خوار باشند و تحقیق
که بار بده ماند و ناامید شد و رسیده از رحمت خدا کرد بدانکسی بر داشت بار ظلم او بحمد و مراد
کفر و شرک است و سایر معاصی و هر کس که بکند از کارهای ستوده و شایسته و حال آنکه ایمان
آورده باشد بوحدانیت حضرت عزت و به نبوت جمیع انبیا شریعت همه در صحت طاعت
و قبول عبادت ایمان شرط است پس نترسد در آن روز از ستم و بیداد بر وی منع ثواب او باشد
بسبب ایمان و عمل صالح و نه از شکستی که آن نقصان ثواب باشد بر آن بلکه ثواب او را موافق
اعمال او دهند و فراخور کردار او نه اینکه باطل سازند حسنه او را و بر آن ثواب ندهند و تا
انزال این آیات وعید فرو فرستادیم بر وی قرآن را در حالیکه قرآنست بلغت عرب یعنی هدایت و تبیان و
انزال این فرمودیم و مکرر گردانیدیم در او از آیات وعید بوجوه مختلفه چون ذکر طوفان و خسف و مسخ
و سنگ باران که بر خبر کنندگان و عاصیان و تیر سند از نزول آن نوع عذابها بر ایشان و مجانب
نوند از کفر و عصیان و یا احداث کند قرآن برای ایشان پندی و عبرتی چون گوش دهند بآن
یعنی اگر از عصیان و طغیان باز ایستند عبرت گرفته ترسند و فتوری در کفران و طغیان
ایشان بدید آید پس بلند مرتبه است خدا از صفات مخلوقات و چون ذات او مقدس صفات
مقدس او از مماثلت مخلوقات متعالیست پس قرآن نیز عاجل کلام ممکنات باشد با شیء دنیا
و آخرت است نافذ است هر امر فرماید و نهی نماید ثابت در ذات و صفات خود آورده اند که چون
جبرئیل بوحی نازل شدی و از قرآن آیه معجزه آن بآنحضرت خواندی آنحضرت قبل از اتمام آن آیه
که مبادا چیزی فوت شود با جبرئیل خواندی آیه آمد و شتاب مکن بقرائت قرآن پیش از آنکه ادا
کرده و باز داده شود بسوی تو وحی آن و گویند معنی آنست که چون آیه مجملی تو نازل شود با صحاب
خود تا پایان آن بتو فرود آید و بگوای پروردگار من زیاد کن مرا علم و دانش باحکام شرع بر تو نازل
بعد از سوره و آیه بعد از آیه و یا زیاد کن حفظ مرا تا فراموش نکنم آنچه بمن وحی میکنی بعد از آن جهت حضرت
بعدم صدور ترک اولی لحکمت حضرت آدم برای آن سرور عالمیان مفرماید وَلَقَدْ عَهِدْنَا
إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا
لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ أَبَىٰ فَقُلْنَا يَا آدَمُ إِنَّ هَٰذَا عَدُوٌّ لَكَ وَلِزَوْجِكَ
فَلَا يُخْرِجَنَّكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ إِنَّ لَكَ أَلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ وَأَنَّكَ
پس بباید در بیرون کند شما را از بهشت برنج آخرت و پیر در دنیا مدیکه از لذات و راحت دنیا و عمران

در تفسیر عفت الوجوه

عهد کردیم با آدم و حوا در خوردن

لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَضْحَىٰ فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ
عَلَىٰ شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا
وَطَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ وَعَصَىٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَىٰ
ثُمَّ اجْتَبَاهُ رَبُّهُ فَتَابَ عَلَيْهِ وَهَدَىٰ قَالَ اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ
لِبَعْضٍ عَدُوٌّ فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ
وَلَا يَشْقَىٰ وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَىٰ وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا
قَالَ كَذَٰلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا وَكَذَٰلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَىٰ وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي
مَنْ أَسْرَفَ وَلَمْ يُؤْمِنْ بِآيَاتِ رَبِّهِ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَىٰ
و تحقیق که ما بدرستیکه کردیم با آدم صفی پیش از این زمان یعنی امر کردیم او را که نخورد از درخت منهی که گندم است و گزارد
نکرد پس فراموش کرد و واگذاشت یعنی ترک امر کرد و نخورد از آن درخت و نیافتیم مر او را عزم در التزام
امر و ثبات بر آن و الوالعزم نبود و چون بدلالت عقلیه ثابت شده که انبیا معصومند از جمیع گناهان
صغیره و کبیره و از سهو و خطا و نسیان یعنی آدم ترک و اهمال نمود و عزم را جزم نکرد که او را نخورد بلکه
عمدا آنرا تناول نمود و ضحاک که گفتیم مر ملائکه را که سجده کنید مر آدم را سجده تعظیم و تحیت و کرامت
پس سجده کردند همه ایشان مگر ابلیس که دیو رانده از حضرت که سر باز زد از سجده پس گفتیم ای
آدم بدرستیکه این دیو ابلیس ابلیس دشمن است مر ترا و مر حقیقت ترا که حوا است پس باید که بیرون کند
و سبب بیرون کردن شما نشود از بهشت بسبب فتور عزم که در شما یابد پس تعب شوی و رنج
افتی آنگاه ما یعنی چون از بهشت بیرون روی گرفتار شوی با نواع محنت و بلیت و مصیبت و آفت که لازم
دنیاست بدرستیکه مر ترا است در بهشت آنکه گرسنه نشوی در روز زیرا که جمیع نعم خوشه در و
تهیاست و برهنه نگردی زیرا که ملبوسات و پوشش بدن باید در و موجود و ظاهر است و بدرستیکه
تو تشنه نشوی در آن چه مشتملست بچشمهای جاری دائمی و در آفتاب نباشی چه سایه بهشت
زوال نیابد و آفتاب در و نتابد اما در بیرون بهشت این نعمتها مستور باشد مگر بنج بسیار این خبر
روایت کرده که چون آدم بر زمین آمد جبرئیل بفرمان رب جلیل گاوی سرخ از بهشت برگرفت
با آدم آورد که زمین را بوی بشکافت و عرق از پیشانی جاری سیاه خود و مسکفت این شقاوت
منست حق خدا مرا فرمود فلا یخرجنکما من الجنة فتشقی آورده اند که چون ابلیس اشتیاق او
از سینه آدم بسخط قادر مختار گرفتار آمد در اندیشه آن بود که عرض از حیله مکر نماید تا آدم را
از اوج دایره عزت باز دارد مرتبه مخصوص مذلت رساند آخر الامر بوسیله مار و طاوس چنانکه

در وسوسه شیطان با آدم و حوا کردم

در سوره بقره و اعراف که نشت بهشت در آمد پس وسوسه کرد مر او را و ابن آدم را شیطان باین دم
که بحوا ملاقات کرد و از ترک ترس بنده و حوا آنرا با آدم باز گفت و آدم از ترک بسیار ترسان شد
چون ابلیس یافت که آدم از این ترسید بصورت بهری آمده خود را با و نمود آدم بتضرع از وی علاج
مرگ طلبید گفت ابلیس ای آدم علاج این مرض خوردن میوه شجره خلد است که آن درخت گندم است
و بعد از آن گفت آیا دلالت کنم بدرخت جاوید که هر کس از آن خورد هرگز نمیرد و بادشاهی
دلالت کنم که هرگز کهنه نشود و زوال نپذیرد و در روایت آمده که ابلیس آدم را گفت در بهشت حرام است
گفت همه نعیم بهشت مرا مباح است از خوردن و آشامیدن و پوشیدن و برخوردن مگر
جنس از درخت ابلیس حال گفت من ترا باو نام بدرخت خلد آدم گفت آنکه ما را ابلیس
بگندم مرد گفت مرا از آن منع کرده اند که هرگز از آن نخورم ابلیس سوگند یاد کرد که غرض من نصیحت
است و من خیرخواهی تو چیزی نمیخواهم ظن آدم آن بود که هرگز کسی سوگند بدروغ نخورد و با آن
از سوگند او فریب خورد پس خوردند آدم و حوا از آن درخت از میوه آن پس ظاهر شد مر ایشان را
عورات ایشان آورده اند که بعد از خوردن آن بادی بر آمد تاج عزت از سر ایشان ربوده حله بهشت
از برایشان برگندند ایشان برهنه ماندند و شروع نمودند بچسبانیدن بعورات خود شان از برگ
درخت بهشت تا پوشیده شود چشم ایشان بعورات یکدیگر نیفتد و آن برگ تغییر بود و نافرمانی کرد
و خلاف نمود آدم پروردگار خود را یعنی امر سنت او را که آن نخوردن گندم بود پس گشت و بدید ماند
از مطلوب که عمر جاودانی بود و یا بدبخت شد از وجه صلاح که مثال امر مندوب بود و عصیان یعنی مخالفت
امر سنت مطلقا خواه واجب و خواه سنت پس لازم ندارد ترک واجب را که منافی عصمت است و باد
عقلیه بر این است که انبیا مخالفت امر واجب نکنند بسبب منافات آن با عصمت و زیاده در سبب
مبسوط مطلوب است و در سوره بقره مذکور است پس چون آدم ترک اولی نمود خدای تعالی امر نمود
که از بهشت بر زمین رود و آدم در هند حوا اگر در جده از بهشت بیرون آمده بدار بوار دنیا هبوط کرد
مدت صد سال زاری و تضرع و توبه و انابه میکرد و حیران و سرگردان میگشت آخر الامر
حضرت رسالت و آل اطهار او را صلوات الله علیهم شفیع آورد پس گزید او را پروردگار او
یعنی نزدیک رحمت و سعت خود کرد هند بوسیله توفیق توبه و شفاعت حضرت خاتم صلی الله علیه و آله
پس قبول کرد توبه را برو و هدایت کرد و راه نمود و توفیق داد در ثبات توبه از ترک اولی
دلالت کرد او را بکلمه تا که سبب قبول توبه شد فتلقی آدم من ربه کلمات فتاب علیه گفت
خدا آدم و حوا را بعد از خوردن گندم فرود روید از بهشت بزمین همه باهم گویند خطاب آدم و حوا و ابلیس
و مار و طاوس است و تفصیل آن در اوایل بقره گذشته و در جمع بسط باشد و چون آدم و حوا اصل
ذریه بودند از جهت ایشان نازل نمز جمیع آدمیان گردانیده خطاب فرمود که بعضی از شما آنی بعضی

مریضی دیگر باشد دشمن در امر معاش چنانکه حالا برانند در میان خود از نزاع و خلاف و کوشند خطاب
تا دم آدم تربت او و ابلیس که دشمن کند کر بند و مؤید قول اول است قوله تعالی لا یکن یا بنی شیطان
در زمین باشید از پیش من هدایت راه نا نبرده از کتاب و رسول پس کسی که پیروی کند آن هدایت
را پس گمراه نمیشود در دنیا و رنج نمی نرافتد و تعب نکشد در عقبی بلکه در هر دو سرا فرخ الحال باشد
از ابن عباس نقل است که حقتعالی ضامن کسی است که قرآن خواند و بآن عمل کند که هرگز در دنیا گمراه
نشود و به مقصد برسد و در آخرت بشقاوت و اذیت گرفتار نگردد و بعد از آن ای آیه ملاحظه
کرد فمن اتبع هدای آه و کسی که رو گردانید از هدایت که سبب رحمت و داعی عبادت
و یا کسی که اعراض کند از ذکر من که قرآن است بتحقیق مر او راست زیست و زندگانی تنگ و سخت در دنیا
بجمع مال و حرص بر آنکه همه همت او مصروف خواهد شد بجمع آن حطام دنیوی پس باین سبب عیشه
در مهلکه حرص آز گرفتار عذاب خواهد بود و باز دیاد مال و خوف از نقص و تلف آن و تاسف
خوردن و مغموم گشتن بفوت و نقص آن بخلاف مؤمن که طالب آخرت است چه او بزیور رضا
و تسلیم و صبر و قناعت و توکل آراسته و بر راستی است پس رزاق علی الاطلاق اسباب رزق او را
بسهولت و آسانی بوی رساند و توفیق در عبادت دهد و من یتق الله یجعل له مخرجا
و یرزقه من حیث لا یحتسب و در حدیث قدسی است که حقتعالی خطاب بدنیا نموده
فرموده ای دنیا خدمت کسی کن که خدمت من کند و رنج کسی که خدمت تو کند و روایت است از حضرت
رسالت است صلوات الله که مراد از معیشت ضنک عذاب قبر است و فشار و تنگی آن بوجهی
که همه استخوانهای بدن وی از هم در گذرد و نوده نوده از دیگر باز و مستقر گردانند که هر یکی را موقعت
سر شد تا او را بگزند و باز زنده گردانند و همچنان آخر و اگر مراد از آن ارزد یا بدنیا رسد هرگز
نباتات نروید و حشر کنیم او را یعنی معرض از ذکر را روز قیامت نابینا که هیچ چیز جز حسرت
او نبیند گوید ای پروردگار من چرا حشر کردی مرا کور و بحقیقی که بودم من در دنیا و باد دقت
بر خوانستن از قرینا معاویه بن عمار از سید ابرار ابو عبد الله علیه السلام پرسید که چه میفرمایی
در حق کسی که حج نکرده باشد با استطاعت آن حضرت فرمود از جمله کفر است آنکس را در
حق او حقتعالی فرموده و نحشره یوم القیمة اعمی کفتم سبحان الله او کور محشور شود و فرمود
بلی خدا او را کور سازد تا راه بهشت را در نیابد چه در دنیا براه خیر نرفته و چون گوید چرا باین صفت
محشور کردی گوید خدا جواب بی همچنین بود فعل تو در دنیا که چشم از راه خیر دوخته بودی و امروز
امروز راه رحمت طریق بهشت است از چشم تو پوشیده ندیم زیرا که آمد ترا آیات کتاب ما پس
قدرت و وحدت پس فراموش کردی و گذاشتی آنرا و همچنانکه ترک کردی آیات ما را همچنین
آنروز و همچنین امروز ترک کرده شدی در جایی که راه بیرون شدن از آن نیست یعنی در عذاب ابدی ماندی

وهمچنین مانند جزا دادن اعراض کنندگان از آیات روشن ما را داش میدهیم کسی را که اسراف کرد
و از حد در گذشته بشرک و کفر و شهوات باطله فرو رفت و ایمان نیاورد بآیتهای پروردگار خود
بلکه تکذیب آن کرده از آن مخالفت نمود و هر آینه عذاب آخرت که گور و عذاب قبر است
سخت تر است از معیشت تنگ این دنیا و باینده تر است از آن بسبب عدم انقطاع آن افلم
یهد لهم کم اهلکنا قبلهم من القرون یمشون فی مساکنهم ان فی
ذلک لآیات لاولی النهی ولولا کلمة سبقت من ربک لکان
لزاما واجل مسمی فاصبر علی ما یقولون وسبح بحمد ربک قبل طلوع
الشمس وقبل غروبها ومن آناء اللیل فسبح واطراف النهار
لعلک ترضی ولا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم
زهرة الحیوة الدنیا لنفتنهم فیه ورزق ربک خیر وابقی
وامر اهلک بالصلوة واصطبر علیها لا نسئلک رزقا نحن نرزقک
والعاقبة للتقوی آیا پس راه ننمود مشرکان قریش را و آگاه نگردانید ایشان را روشن
اینکه بسیار هلاک کردیم پیش از ایشان از اصحاب قرنها که گذشته چون عاد و ثمود و بسبب تکذیب و عناد
ایشان که میروند این کفار مکه و تا جران ایشان در وقت تجارت بشام در مسکنهای ایشان چون
احقاف و دیار حجر و علامات هلاک و عذاب ایشان را می بینند بدرستیکه در این هلاک و عذاب
ایشان هر آینه آیتهاست و نشانهاست برای عبرت گرفتن صاحبان عقول صافیه را و اگر نمیبود
کلمه سبقت گرفته بر این زمان از پروردگار تو و آن کلمه اینست که عذاب نکردن این امت را
تا آخرت که آورد و تا زنده است ایشان مؤمنان با امان و عابدان با ایقان بیرون آرد و هر آینه میبود
مثل آنچه نازل شد بقوم عاد و ثمود لازم این امت و هیچ وجه مفارقت نمیبود از ایشان تا همه
مستاصل میساخت و اگر نبودی حکم بعد تا نام برده شده در قیامت است هر آینه عذاب دنیا
کفار شهر را لازم شدی مانند عذاب قوم عاد و ثمود نازل شد و لیکن چون حکم ما تعلق
گرفته که قبل از اجل مسمی عذاب واقع نشود از این سبب عذاب ایشان تاخیر افتاد و چون
حال کفار عذاب نخواهد است پس بر تو ای محمد صلی الله علیه و آله هر آنچه میگویند اهل شرک از کلمات
و طعن بقرآن تا وقتیکه حکم بعقوبت ایشان در رسد و گفته اند این آیه را آیة السیف منسوخ است
و نماز گذار بحمد و ستایش پروردگار خود در حالیکه آن نماز مقرون باشد بحمد پروردگار تو پیش
در وقت نماز حمد کن مر خدا را بتوفیق و هدایت و یا منزه دان آنرا از شرک و سایر آنچه کفار نسبت
بآن خالق مختار میدهند از نقص و عیب و صحیح آنست که معنی چنین است که نماز گذار مقرون بحمد

پیش از طلوع آفتاب یعنی نماز صبح و پیش از غروب آن که نماز ظهر و عصر است چه وقت ظهر و عصر در نصف آخر روز است
و یا وقت عصر و از ساعات شب و آناء نماز مغرب و عشا است و من یعنی بعد است یعنی از اول و اثنای شب
و ابن عباس گفته مراد از آناء لیل جمیع نماز شب است از فرض و نفل و اطراف روز یعنی وقت نماز صبح و ظهر
که نماز صبح در اول طرف نصف اول روز است و ظهر در اول طرف نصف اخیر و تکرار امر بصلوة صبح و ظهر
بجهت مزیت و فضیلت آنهاست بنا نماز ها و جمع آوردن لفظ اطراف بجهت وسعت زمان عصر است
و صحت ادای آن در هر جزء از اجزای زمان الحاصل نماز گذار تو در این اوقات شاید که تو خشنود گردد
بسوی یعنی خدا از تو خشنود شود بثوابات جلیله و حظوظ نفیسه تا مبتلا اندیشی تا خشنود شوی بکرامات یعنی
حضرت عزت بتو عطا فرماید که آن شفاعت امت است و نکته ولسوف یعطیک ربک فترضی
تقویت این قول را افزاید و جمعی که حمل تسبیح بنماز میکنند گویند مراد مداومت تسبیح و حمد است
در همه اوقات از ابو رافع رضه نقل است که مهمانی پیش حضرت رسالت وارد و واقع شد در مدینه
رسالت چیزی که کفایت مهمان باید نبود مرا پیش یهودی فرستاد که محمد مرا میگوید مهمانی نازل شده قدری
آرد با فرو شد تا مهمان رجب نعمت آنرا بفرستیم من پیغام یهودی رسانیدم گفت تا چیزی رهن نستانم
صورت حال پیغمبر حضرت را بکلمه عرض نمودم فرمود بگو که حق تو ادا میکنم پس زره خود را بمن داد
پیش یهودی رفتم این آیه معجز آیت بسبب خواطر مبارک آنحضرت نازل آمد و بار کشیدن بجو پیش البته
و چشم خود را بسوی آنچه تمایل بر جز دارت خیتم بآن بعض مردم را در حالیکه آن اصناف از نوع
است که آن زینت حیات دنیا است از مطعومات و مشروبات و ملبوسات که شهوات نفس بهار
ایشان است چه ما عطا نموده ایم بایشان زینت و بهجت زندگانی دنیا را از مال و منال تا مفتون سازیم
و بیازماییم ایشان را در آن چیز یعنی بواسطه آن مال با ایشان معامله آزمایندگان کنیم تا جاهلان ظاهر
شود که آیا شکر گذاری آن قیام و اقدام مینمایند یا نه که اگر شکر کنند و طیع و منقاد ما باشند آن نعمت
را بر ایشان زیاد گردانیم و اگر کفران و طغیان آن کنند نعمت را از ایشان بر گردانیم و بعذاب آخرت
معذب سازیم از عمار رضه از ابی عبد الله علیه السلام مرویست که چون این آیه فرود آمد حضرت رسالت صلوات الله علیه
فرمود که هر کس بعزت و در حمد رضا عزت طلب نکند بلکه در عزت بمخلوق متمسک باشد و غیر خدا را
وسیله در مجلس خود گرداند بحسرت و ندامت بمیرد و از دنیا نگذرد و بر نصیبت نگردد و هر کس خود را
بنعیم کار کرده در دستهای مردم است و آرزوی آن کند هموار ره در عم و اندوه روز گار خود را بسر آرد و از آن
غم او را شفا نرسد و هر کس بنان و نعمتی را که خدا باو عطا فرموده جز در حال جزع و شکایت
خود انگشتی ناقص باشد و همیشه در آرزو آن نعمت و منتظر و آوردن کرامت باشد تا مرغ روحش از قفس
بدن پرواز کند و بدرجه السفلی پیوندد و نیز از آنحضرت روایت است که فرمود مگر بدل از خود
در نعمت بلکه بگزید کمتر از خود را در وسعت تا رزق و نعمت حضرت عزت را بخود حقیر نشمارید و شکر آنرا بجا آرید

در روزی پروردگار تو که روز بروز بتو میرساند و یا آنچه بتو داده از نبوت و هدایت و عزت و مزیت
تو بجمع بندگان بهتر است از اموال فانیه باعتبار ایشان که بآن تمتع یابند و باینده تر است از آن
چه برکت مال حلال بیشتر است از بقای مال حرام و خیر و خیر است باین اعتبار که اموال دنیویه
در معرض فنا و زوال است و نعم اخرویه در مظهر بقا و دوام در کشف آورده که لفظ زهرة در هر
محل مشکوفه است پس خداوند یاد نمانند دنیا را بشکوفه تشبیه فرموده چه تری و تازگی و نقای
از دوست روزی بیش نیست و در اندک زمانی پژمرده و برباد شن گردد پس چون نعم دنیویه موجود
زوال و فنا آنچه است بانواع مهن و غصه و بلا و مع هذه المراتب نافع افتد نوشته آخرت است که ترجیح
و وصول سعادات ابدیه سرمدیه است از این جهت حضرت عزت حبیب خود را نهی فرمود
از حرص دنیا تا امت جهت خود را عاملی حثه از آن باز ایستند تا بمراتب رفعت و درجات
جنت رسند در ریاض مدن و لذات جنات سرمدیست و بهمین واسطه آنحضرت را امر کرده
که اهل بیت خود را بطاعت و عبادت امر کند که سرمایه نفع ابدیست فرمود وامر
اهلک بالصلوة واصطبر علیها لا نسئلک رزقا نحن نرزقک
والعاقبة للتقوی وقالوا لولا یاتینا بآیة من ربه اولم
تاتهم بینة ما فی الصحف الاولی ولو انا اهلکناهم بعذاب
من قبله لقالوا ربنا لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک
من قبل ان نذل ونخزی قل کل متربص فتربصوا
فستعلمون من اصحاب الصراط السوی ومن اهتدی
و امر کن اهل بیت خود را بنماز از ابی سعید خدری روایت است که چون این آیت معجز علامت
نازل شد حضرت رسالت تا مدت نه ماه هر وقت نماز بدر خانه فاطمه علیها السلام
و امیر المؤمنین علیه السلام آمده باواز بلند میگفت الصلوة رحمکم الله انما یرید الله
لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا از امام باقر که از حضرت
روایت است که خداوند اکرام امت حضرت رسالت را امر کرده که اهل بیت خود را مخصوص گردانند
بنا تا طالبان و اضح گردد که اهل بیت پیغمبر را نزد خداوند کبیر ظاهر منزلت است که سایر بندگان را
نباشد پس امر کرد علی العموم چنانکه در کریمه واقیموا الصلوة و بعد از آن امر فرمود ایشان
علی الخصوص با دای آن و در تبیان آورده که آنحضرت هر وقت با مرحوم رسیده ایشان را بنماز فرمود
و این آیه خواندی بعمر بن عبد الله مزنی روایت کرده که هر وقت فقر و فاقه با اهل بیت رسالت
میرسید آنحضرت میگفت برخیزید بنماز کنید که خدا باین امر کرده رسول خود را الی هلک

خود را فرموده که با اهل خود اقبال کن بنماز که معظم عبادات و حسن حسنات و مهاس دین و اعظم ارکان طریقه
سید المرسلین است و بوسیلهٔ آن استعانه نما بذاء بر فقر و تمکین معاش از مرزق و معیشت
نمیخواهیم از تو روزی دادن برای خود و کسان خود ما روزی میدهیم ترا و ایشان را پس برای ما زیاده
بال باش و عاقبت سرانجام پسندیده برای پرهیزکاران است پس تقوی را از دست مده
که ما ضامن متقیانیم کما فی قوله تعالی و من یتق الله یجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لا یحتسب آورده
که خالق عبید و احرار هر چند معجزه بکفار اشرار نکرد میفرماید ایشان از فرط عناد و انکار اعتبار نکرده
احرار در انکار میکردند و اقتراح معجزات دیگر از سید ابرار مینمودند حضرت آفریدگار فرمود گفتند
مشرکان چرا نمیآرد محمد ما را معجزه از نزد پروردگار خود از آنچه ما میطلبیم یا نمیآید ایشان را در قرآن بیانی حجت
آنچه در کتابهای پیشین است از توریة و انجیل از عذاب متفرع بتکذیب انبیاء و هلاک و قسر که بعد از ظهور
معجزات و براهین اقتراح آیات کردند هلاک شدند و یا آیا نشنیدند از اهل کتاب بیان آنچه
در توریة و انجیل است از صفت حضرت رسالت محمد صلی الله علیه و آله و شریعت قدوم خاتم احمدی
و اگر ما هلاک میکردیم کفار مکه را بعذابی از نزد خود بسبب کفر و کفران ایشان پیش از بعثت حضرت
محمد صلی الله علیه و آله قبل از نزول قرآن هر آینه گفتند در وقت نزول عذاب ای پروردگار ما چرا نفرستادی
بسوی ما فرستاده از نزد خود تا ما را بطاعت تو خواندی پس پیروی میکردیم آیتهای ترا پیش از آنکه بمنفرح شویم
پیش از آنکه خوار شویم در دنیا بقتل و غارت و رسوا گردیم در آخرت و قیامت در آتش دوزخ با انواع
عقوبت پس ای محمد حجت ایشان بیغمبر و قرآن فرستادیم و ایشان عناد و طغیان ورزیدند
بگو در انکار آنان در آمدند بگو ای محمد بایشان همه از ما و شما منتظریم تا حال یکدیگر را بیند شما چشم میدارید
بکردار ما و ظفر یافتن خود و ما انتظار میکشیم عقوبت شما را و نصرت و نجات خود را پس انتظار
کشید این در صورت امر است مراد تهدید و وعید است یعنی منتظر باشید پس بزودی خواهید
دانست در قیامت یعنی معلوم کرد که کیستند از ما و شما از اصحاب راه راست و دین مستقیم
و کیست راه یافته بحق و رسیده بمطلب مطلوب و مقصد مقصود خود که در صحبت حق است نزد حضرت

سورة الانبیاء مائة و عشرون آیة مکیة

من کتبها و علقها علی وسطه رای فی منامه عجبا و چون برای مریض کسی کتابت
بیهوده خواهش نبرد نویسند نفع نماید ابی کعب از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده که
هر کس سوره انبیا بخواند روز قیامت حساب بی بر و آسان کرداند و هر پیغمبری که در قرآن اسم آن مذکور
است در آن روز با او مصافحه کند و بر او سلام نماید و ابو عبد الله ع فرموده که هر کس این سوره را
تلاوت نماید از روی شوق و محبت رفیق جمیع پیغمبران باشد در روضات جنان و تا در دنیا
باشد در چشم مردم عزیز و موقر و مهیب و با شوکت و با نوع کرامت باشد بسم الله الرحمن الرحیم

اقترب

که ایشان انبیای جنس بشر را میگفتند آیا پس می آید شما سحر را و در سر و نهان بیگذرید میگفتند
که شما میدانید آنچه او میگوید و می زاید سحر است پس چرا میروید و میشنوید و حال آنکه شما می بینید
او سحر مثل مانند ملک است و سخن او سحر است حقتعالی پیغمبر را از آن نجوی خبر داد و فرمود
و حرف ایشان بگو و حفظ قال خوانده یعنی پیغمبر آخر زمان در جواب کافران گفت پروردگار میداند
گفتار هر گوینده را در آسمانها و زمین اگر بجهر گویند و اگر سر پس میداند گفتار نهان شما را و بر آن جزا
دهد و اوست شنوای گفتار گفتار را دانا بر اسرار و ضمایر ایشان بلکه گفتند کافران که قرآن سخنان
پراکنده و پریشان است مانند خوابهای شوریده و پریشان فراهم آورده که آنرا اصلی نباشد و این اعراض
ایشان را از قول اول که اول نسبت سحر بقرآن دادند بعد از آن اعراض کرده گفتند سخنان پراکنده
پریشان است بعد از آن نیز اعراض کرده گفتند بلکه بر هیئت آنرا از نزد خود و بعد از افترا استوار زمین
نیز اعراض کرده گفتند بلکه او شاعر است شعر میگوید و بخیال سامع می اندازد معانی که هیچ حقیقت
ندارد و همه اینها را از سر عجز و تحیر میگفتند و از جهل و سفاهت چه بدیهی عقل معلوم است که این
احوال مناقض یکدیگر بودند و نقیض سلوک قرآن چه قرآن مشتمل است معانی صحیحه و اخبار و نذیر مواعظ
حقیقت را که رهانندهٔ کانست از هلاکت دنیا و عقبی و رسانندهٔ ایشان بدرجات جنان و جوار
افزای ایشان بخالق زمین و آسمان محض افترا است از آن کافران بی ایمان چه اثر افترا مرتب حکمی از احکام
از افراد آن نه که واقع شود و لیکن هیچ یک قادر نشد باوردن سوره بلکه آیه از آن چه حضرت سبحان آنرا
از آوردن مثل آن عاجز است حیث یقول تعالی فاتوا بسورة من مثله فاتوا بعشر سور
مفتریات و غیر آن و هنا و شعر با آنحضرت نیز نسبت طلبت چه شعر کلام مسجع و مقفا و موزون را گویند و آداب
قرآن ماورای آن الحاصل ایشان در امر پیغمبر متحیر گشته کاهی ساحر و زمانی شاعر و وقتی مفتری
میخواندند و بعد از آن کفار از روی عناد و اصرار بر کفر خود گفتند اگر چنین باشد که ما میگوئیم
پس باید که باری ما را آیتی و معجزه همچنانکه فرستاده شده بودند بآن پیشینیان از پیغمبران چون
ناقه و عصا و ید بیضا و احیاء موتی حضرت بزدان فرمود در جواب ایشان ایمان نیاوردند
بآیات طلبیده بعد از اقتراح پیش از کفار مکه هیچ اهل قریه و شهر که هلاک کردیم ایشان را بعد از آنکه کشته
آیتها طلبیدند و بعد از ظهور آنها ایمان نیاوردند بآن و بسبب انکار و اصرار در تکذیب هلاک شدند
آیا پس ایشان یعنی صادید قریش ایمان میآرند اگر این آیتها را بر ایشان بیاییم یعنی هر گاه ایمان نخواهند آورد
واسطه آنکه عتو و عناد و سرکشی ایشان بیشتر از مشرکان بیشتر است بعد از آن در جواب ایشان
که میگفتند هل هذا الا بشر مثلکم میفرماید و نفرستادیم پیش از تو بغیر مگر مردانی که وحی
فرستاده شده و حفص نوحی میخواند بصیغه مشکل یعنی و نکردیم بسوی ایشان یعنی هیچ پیغمبری فرستاده نبود
بلکه همه ایشان بشر بوده اند آیا ایمان ایشان و انتها آنها بسبب سنخیت و جنسیت افاده و استفاده بوده
کیرد

کیرد پس بپرسید از اهل ذکر یعنی اهل کتاب که عالمند باخبار انبیا و میدانند که پیغمبران بشر بوده اند
اگر هستید شما که نمیدانید اینکه پیغمبر باید بشر باشد و اعتقاد کرده اید که پیغمبر ملکی نه خوراک خورد باشد
و در تفسیر اهل بیت ع و جامع البیان و تبیان و ابو الفتوح مذکور است که جناب امیر المؤمنین ع فرمود
نحن اهل الذکر و این روایت از امام سجاد ع و باطنی صادق ع نیز روایت است بعد از آن نفی خواص
ملکیه از انبیا نموده میفرماید و ما مگردانیدیم ایشان را یعنی پیغمبران را صاحبان جسد و بدن که بآن
طعام را بنوشند جاوید ماندگان در دنیا که هرگز نمیرند چه ایشان نیز بودند مانند شما ثم صدقناهم
الوعد فانجیناهم و من نشاء و اهلکنا المسرفین لقد انزلنا الیکم کتابا
فیه ذکرکم افلا تعقلون و کم قصمنا من قریة کانت ظالمة و انشانا
بعدها قوما آخرین فلما احسوا بأسنا اذا هم منها یرکضون لا ترکضوا
و ارجعوا الی ما اترفتم فیه و مساکنکم لعلکم تسئلون قالوا یا ویلنا
انا کنا ظالمین فما زالت تلک دعویهم حتی جعلناهم حصیدا خامدین
و ما خلقنا السماء و الارض و ما بینهما لاعبین پس بر ایشان کردیم
ایشان را پیغمبران را آن وعده که ایشان کرده بودیم از غالب بودن موحدان و مغلوب شدن مشرکان
پس نجات دادیم ایشان را یعنی انبیا را از عذاب و هر کس را که خواستیم از مؤمنان که در کدکه شمشیر آن کفر
بود که بعد از این ایمان آورد و یا از ذریه او و قبول ایمان کند و لهذا اعراب بی عذاب اسم حصال ایشان شد
و هلاک کردیم اسراف کنندگان را در کفر و طغیان و شرک و عصیان بعد از آن ذکر نعمت خود
مینماید بر ایشان که ما نازل قرآن بقوله تعالی بتحقیق که فرو فرستادیم بسوی شما ای کفره قریش کتابی
که در آنست پند شما که موجب شرف و بزرگواری و نیک نامی شما باشد و یا موعظه در امر دین و دنیا شما
آیا پس در نمی یابید و تعقل نمیکنید در آن تا شما را بر آن دارد که بآن گرویده این آیه مجازاة اهل آن
در کرامت تمامست و خبر خیر انام سید خاتم ذوی الاحترام که فرموده اشراف امت من حاملان قرآنند
مؤید این کرامت است آورده اند که در ولایت یمن دهی بود که آنرا حصنوراء و یا حضوراء
گفتند حرثی همانه و قتا پیغمبر بر ایشان فرستاد حنظله نام سبع او را شنیدند و چشم از شهوت آن بستند
آخر او را بزخم شمشیر بالکلام کشتند غضب ربانی بجوش آمده بخت النصر بابلی را
بر ایشان کامران کرد شمشیر تعدیات ایشان و ریختن خون آن طاغیان بدرهم و ایمان کشیده دانست آنرا
تا آنکه ندا از آسمان خدا در رسید یا لثارات الانبیا ای اهل قصاص بیغمبران در آیید شتابان که
وقت ظهور و مددتان در آمد هان ای اهل آنده کافران از کرده پشیمان شده حسرت و ندامت
آن وقت ایشان را سودی نداده همه هلاک شدند و طعم تیغ بیدریغ خون فشان خون آشام گشتند
حضرت سبحان خبر میدهد از آن بقول معجزات ایشان و بسیار در هم شکستیم از دهکده بودند ظالم و ستمکار

کردیم اهل آن ده را که کفر و شرک و کفران و طغیان متصف بودند و بدیدیم آفریدیم بعد از آن هلاک
کرده دیگر ایامی ایشان عرض از ذکر این آیه نهند کفار عرب است یا آنکه خدا را قادر هلاک کرده شما
باشد البته توانا خواهد شد هلاک آیند کان پس چون کار که اهل حضور را دریافتند عذاب را
و مشاهده کردند که لشکر بخت النصر گرد ایشان را گرفتند آنگاه ایشان از آن ده که بودند در آن
بسرعت تمام سیگریختند و هر یک مرکوب و بشتاب جار پایان خود را سر راندند و در آن وقت
هزیمت ملائکه ایشان را طریق استهزا میگفتند مگریزید و بسرعت مروید و برگردید بسوی آنچیزی
که متنعم شده بودید از مال و نعمت ملک و انواع لذت که بآن مسرور بودید و بسوی مسکنهای خود
شاید که شما سؤال کرده شوید از نعمت مکنت یعنی بپرسند که فقر از شما چیزی خواهند مال شما را
یا ایشان بدهید چه شما اهل نعمت اید و یا آنکه بپرسند شما از شما طلب مال نمایند چنانکه قبل از این شما را
بآن دعوت میکرد و یا از شما بپرسند کیفیت این بلا و ابتلا را تا در دفع آن کوشید و بهر تقدیر خزینه
ایشان در مقدمات عذاب را دیدند و راهی از خلاص آن نیافتند از روی حسرت و تأسف گفتند
ای وای بر ما بدرستیکه ما بودیم ظالمان بنفس خود که پیغمبر خود را کشتیم و ویل کلمه ایست که وقت نزول
عقوبت و هلاکت گویند پس بود پیوسته این کلمه یا ویلنا ندا ایشان که حیث این کلمه را اگر ایشان میگفتند
تا وقتیکه کردانیدیم ایشان را درو بده شمشیر چون کاه یعنی چه طور که کاه را بدست درو نداند آن شمشیر
درو دیدند در حالتیکه مرگ افسر کان و مردگان بودند چون فرو مردن آتش و درش یعنی مراد از آن شمشیر
جمیع قرار اهل کفر و شرک اند که بعذاب استیصال گرفتار شده بودند بعد از آن تنبیه میفرماید عبادا
آفریدیم آسمان و زمین بصرفت و عبادت و نیافریدیم آسمان و زمین را و آنچه میان ایشان است
در حالتیکه بازی کنندگان بودیم در خلقت اینها بلکه برای حضور اصحاب عیش و نگرده ارباب دانش
با وجود اصناف عجایب انواع غرایب آفریدیم تا معرفت حاصل کنند و عیش و معاد خود را به برند
لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْوًا لَاتَّخَذْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ
وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَنْ عِنْدَهُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِهِ وَلَا يَسْتَحْسِرُونَ يُسَبِّحُونَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لَا يَفْتُرُونَ أَمِ اتَّخَذُوا
آلِهَةً مِنَ الْأَرْضِ هُمْ يُنْشِرُونَ لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا فَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا يَصِفُونَ لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ
يُسْأَلُونَ اگر میخواستیم که فراگیریم آنها را باری یعنی چیزی که بآن خود را مشغول نمایند بازی
هر آینه میگرفتیم آنرا از نزد خود اگر میبودیم کننده آن یعنی بر وجهی خلق میکردیم که لایق حضرت باری

از

ارزاق مجردات نه از انواع مادیات تا متدجاسم مرفوعه و اجرام مبسوطه که بسط داده ایم آنها چنانکه گمان
در برادر اهل سقف و زینت دادن آن پس آنها را که بنده فراخته و مزین ساخته و زین آراسته
و زینت داده نه بجهت لهو و لعب باشد بلکه شان ما آنست که مرا بلازم حق را که حقیقت است
بر باطل که لهو و لعب است و در دفع باطل میکنند آن حق باطل را پس آنگاه آن لهو و باطل را کفر شده مرده
و محو شده و ناچیز گشته پس وای از حق دین آنچه حجة بالغه الهیت یعنی حجت باشد بر مبطلان و کافران
بر جهی غالب قاهر است که اگر آن حجت محکم بودی بمغز آن خوردی و معدوم ساختی بعد از آن از روی
تهدید و وعید خطاب با عتاب بکفار اشرار کرده میفرماید و مر شما راست ای کفار عذاب و ویل که کلمه
حسرت و ندامت است نزد دیدن عذاب و شدائد و از شدت عذاب از آنچه وصف میکنید خدا را
بصفت نالایق و ناروا از اخذ لهو و لعب که از جمله آن نسبت زن و فرزند است بخدا بعد از آن اظهار
استغنا ذات مقدس خود کرده در الوهیت و بوبیت میفرماید و مر خدا راست آنکه در آسمانها
از روحانیات و هر که در زمین است از جسمانیات یعنی بندگی قالب از علویات و سفلیات مخلوق
وی اند مقید در قید عبودیت و مملوکیت وی و مر او راست آنکه نزد اوست همانا که از ملائکه مقربین درگاه
الوهیت سرکشی نمیکنند از ترس او و هیچ مانده نمیشوند و ملول نمیگردند در عبادت تا در وظایف طاعت
ایشان فتوری پیدا شود تسبیح میکنند و تنزیه عظیمانه و قائم میدارند از آنچه لایق حضرت او نباشد
شب و روز بی هموار تسبیح و تقدیس و تنزیه مشغول اند سست نمیشوند از آن ابدا از آن بر وجه اتم خواهند
آیا فرا گرفتند کافران خدایان باطلان از زمین یعنی خدایانی که مصنوع عنداز اخذ از زمین چون
زر و نقره و سنگ و چوب و غیر ایشان را زنده کنند گمانند مردگان را این کلام از مکان علام
نسبت جهل و نادانیست بر مشرکان که بتان را آلهه گویند که از خاک تیره مخلوقند و حال آنکه از الوهیت
قدرت است بر ممکنات مخلوقات خود و کفار بی شعور بدگر از خود ایشان میدانند که ایشان
از قدرت مسلوبند و جماد اند باز از عبادت ایشان دست باز نمیدارند اگر بودی در آسمان
و زمین خدایان که تدبیر امور میکردند غیر از خدای بحق که مستحق طاعت و عبادت اوست هر دو
هر آینه تباه شده بودند آسمان و زمین و نظام آنها برهم خورده بود و لیکن چون فاسد و باطل
نشده است پس معبود بحق و خالق مطلق حقتعالی است پس نه غیر او و این برهان قائم است
که بنای برهان توحید بر وست و تقریر آن این است که اگر دو خدا باشند در آسمان و زمین الوهیت
ایشان باید قدیم باشد چه موجد شیء می باید واجب الوجود بالذات باشد نه ممکن بالذات
لاستحاله الدور و التسلسل کما برهن فی کتب الحکمة و قدیم لازم ذات اخص صفات اوست
پس اشتراک در قدم موجب شیئیت خواهد شد پس هر دو باید قادر و عالم و حی و قدیم باشند و حی
هر یک از این دو قادر است تکمیل صحیح باشد بر یکی از آنها که قصد کند چیزی را که آن دیگری اراده آن کرده باشد

دراز ناحق حق باطل را

در آنها ملائکه بر حضور

در بنا فرمود قرآن و زمین را بوجود

بر ابطال آنها را بحکم

در بیان برهان تمانع

از امانات و حیا و حرکت و سکون پس حالا خالی از این نیست که مراد هر دو حاصل شود و این محالست
چه هر دو علت تامه اند نقیض هم اجتماع نقیضین لازم آید و اگر باراده هر دو موجود شود هر دو علت
ناقصه خواهند شد چگونه خدا باشند و اگر باراده یکی شود دیگر آن دیگری لازم آید و این
خلاف فرض ماست و اگر مراد هیچ یک حاصل نشود ارتفاع نقیضین لازم آید و این نیز محال است
پس خدای بحق یکی باشد پس تنزیه میکنم تنزیه کردنی خدا را که آفریدگار عرش است که محیط
بجمیع اجسام و محل تدابیر و شئون تقادیر عالم امکان و انام است از آنچه وصف میکنند او را از ذرا
کرنش زن و فرزند و شریک پرسیده نمیشود او سبحانه از آنچه میکند چه هر چه کند عین حکمت
و مصلحت و صواب باشد و ایشان یعنی همه بندگان پرسیده میشوند از آن جهت آنکه مخلوقند
مملوک و مملوک را ناچار است از حساب گفتار و کردار با مالک مختار تا از این باز بیرون
آید آراستی و درستی معیار آم اتخذوا من دونه آلهة قل هاتوا برهانکم هذا ذکر من
معی و ذکر من قبلی بل أکثرهم لا یعلمون الحق فهم معرضون و ما أرسلنا
من قبلک من رسول إلا نوحی إلیه أنه لا إله إلا أنا فاعبدون و قالوا
اتخذ الرحمن ولدا سبحانه بل عباد مکرمون لا یسبقونه بالقول و هم بأمره
یعملون یعلم ما بین أیدیهم و ما خلفهم و لا یشفعون إلا لمن ارتضی و هم
من خشیته مشفقون و من یقل منهم إنی إله من دونه فذلک نجزیه
جهنم کذلک نجزی الظالمین آیا فرا گرفتند بجز از خدای بحق خدایان یعنی آیا صفات
الوهیت و ربوبیت در ایشان یافته اند که آنها را خدا میدانند و یا در کتب سماوی امر به پرستیدن
ایشان وارد شده که به پرستیدن آنها مشغول شده اند بگو ایشان که بیارید دلیل و برهان خود
در اخذ آلهه بجز از خدا که عقلا و نقلا ثابت شده باشد چه دعوی بی دلیل اعتباری ندارد و حال آنکه جمیع
حجتها و بینه ها شهادت ببطلان تعدد آلهه مینمایند عقلا و نقلا و اینکه مذکور شد از بیان امتناع
تعدد آلهه و عدم جواز زن و فرزند بر وی سبحانه ذکر و یاد آوردن نسبت که با من است یعنی قرآن و یاد کردن
آنانست که پیش از من بودند یعنی توریة و انجیل و سایر کتب سماوی پس نظر کنید بآن کتب قبل و تلک
که در آنها نیز از امر توحید و نهی از شرک چیزی دیگری یابید بلکه اکثر بندگان نمیدانند حق را و میان حق
و باطل تمیز نمیدهند پس ایشان اعراض کنندگان اند از خدا و ندهان و متابعت رسول آن و حضرت
تقریر سابق میفرماید و نفرستادیم پیش از تو هیچ فرستاده مگر آنکه وحی فرستادیم باو آنکه نیست
خدای بحق مگر من پس بپرستید مرا و کفار از غایت عناد و انکار بوحدانیت من میگویند و گفتند
فرا گرفت خدای بحق بنده فرزندان از ملائکه و روحانیان و این زعم بی خرد اعتبار بیشتر یا کتب خدا از آن
بلکه فرشتگان بندگانند گرامی و فرشتگان یعنی ایشان مخلوق حضرت سبحان اند متصف بعبودیت که منافی

در تنزیه حضرت حق از زوجه

در شفاعت ملائکه در حق بندگان

در خوف و خشیت جبرئیل از حضرت

در بطلان خدایان بیان توحید آلهه

و مناقض الوهیت است مگر نیست که در نزد مقرب حضرت احدیت صمدیت اند و چون زعم خرافه صاحب شرکان
آن بود که ملائکه شفیعان ایشان خواهند بود در روز قیامت لهذا حضرت بیان انکار این مفرده
بقول خود میفرماید پیشی نمیکنند گرویان بخداوند بهان بگفتار خویشان یعنی بدون اذن او سبحانه سخن نمیگویند
و شفاعت احدی نتوانند نمود و ایشان بفرمان حضرت یزدان کار میکنند و تا امر آلهی بر ایشان
نازل نشود هیچ عملی اقدام نمینمایند میداند خدا آنچه پیش ایشان است و آنچه پس ایشان یعنی
آنچه فرشتگان مقدم و مؤخر داشته اند از افعال و اقوال پوشیده و پنهان نیست بعلم او سبحانه عالم
باحوال سابق و لاحق ایشانست و شفاعت نمیکنند مگر برای کسی که خدا پسندد و مرضی باشد از اهل
توحید که در حق وی شفاعت کنند چنانکه ابن عباس گفته که شفاعت نمیکنند مگر برای کسی را که بگوید لا إله
إلا الله محمد رسول الله و ایشان یعنی فرشتگان با وجود قرب منزلت و عدم قصور در طاعت
از ترس عذاب و عقوبت او سبحانه ترسانند که مبادا تقصیری در عبادت ایشان در وقوع
و از مهابت و عظمت و قهاریت آنحضرت با حشمت از آنند و هراسان و از حضرت
رسالت صلعم روایت است که جبرئیل را در شب معراج دیدم که مانند کلیم بسط شده
بود از خوف و خشیت حضرت عزت و بعد از وصف کرامت و قرب منزلت ایشان
و مدح کرده ملائکه صدق ایشان بر این صفات محموده مذکوره در وعید شدید اهل شرک و عناد
و در انداز ایشان در عذاب دوزخ در روز معاد میفرماید و هر که بگوید از فرشتگان
و از زیر مخلوقات عالم امکان بدرستیکه من خدایم بجز از خدا سبحانه پس همانا جزا
میدهیم آن قائل را جهنم همچنین جزا میدهیم ظالمان را که شرک و کفر ستم خود میسازند
أَوَلَمْ يَرَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا
وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ وَجَعَلْنَا
فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِهِمْ وَجَعَلْنَا فِيهَا فِجَاجًا سُبُلًا
لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ وَجَعَلْنَا السَّمَاءَ سَقْفًا مَحْفُوظًا وَهُمْ عَنْ
آيَاتِهَا مُعْرِضُونَ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ
وَالْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِنْ قَبْلِكَ
الْخُلْدَ أَفَإِنْ مِتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ آیا ندیدند و ندانستند آنانکه کافر شدند
بدرستیکه آسمانها و زمین بودند بسته و بهم نهاده که فرجه و رخنه در میان آنها نبود پس باز کردیم
آنها را از یکدیگر و داخل نمودیم باد و هوا را در میان آنها و از هم جدا کردانیدیم از کلب الاخبار روایت

است که حضرت سبحان آسمان و زمین را که عبارت از این خاکدان است آفریده بود متصل بیکدیگر بودند و صلا
فرضه در میان شان نبود پس بادی فرستاد تا میان زمین و آسمان آمده آنها را از یکدیگر جدا ساخت
و با آسمان بسته بود باین معنی که باران از آن فرو بارید و زمین نیز بسته بود که گیاه از آن سر بر دمید پس
آنرا باران و این را گیاه و سر غزالان در بهاران کشت دگر دانیدیم و قول آخر از حضرت ابن عباس
و عطیه و زید و عکرمه روایت است و مؤید این قول آخر است که بعد از آن میفرماید وَجَعَلْنَا
یعنی آفریدیم از آب هر چیز را زنده یعنی حیوانات و نباتات را از آب خلق کردیم یعنی اصل موالید آنها
آب است و گویند معنی آنست که ما زنده کردیم مخلوقات را از آبی که نازل ساختیم از آسمان و آب را
سبب حیوه هر ذی روح و سبب نمای حیوانات و نباتات و اشجار و اثمار گردانیدیم آیا ایشان
نمی آرند و نمیگروند مشرکان با وجود این همه آیات واضحات بحضرت یزدان و گردانیدیم
در زمین کوههای استوار بلند را تا مبادا بجنباند و میل دهد ایشان را یعنی آدمیان را بجهت کرامت آنکه
مبادا از زمین حرکت کند متحرک سازد ایشان را و گردانیدیم و پیدا کردیم در میان کوهها و دامن
راههای کشاده یعنی گریوه‌ها و وسیع که راهها در آنها آشکار شد تا باشد که ایشان راه یابند در آن
بمصالح و مقاصد و معاش خود و تردد نمایند در امور معیشت و گردانیدیم آسمان را بادغی
نگاه داشته شده از افتادن بقدرت کامله خود و بازرف دور و خلال نگاه داشته تا وقت معلوم
که قیامت است و یا محفوظ در هوا نگاه داشت بدون واسطه ستون و ایشان یعنی کافران از آیات نهای
آسمان و احوال آن که شمس و قمر و سیارگانست و قمل سیر و مطالع و مغارب ایشان بترتیب
عجیب و ترکیب غریب که دلالت میکند بوجود صانع حکیم و وحدانیت حضرت عزت و بکمال علم و قدرت
او سحار اعراض کنند مانند که تفکر نمیکنند در آن و نیز از جمله آیات بینات که مشاهد علم و قدرت
کامله ذات کامل الصفات اوست سبحانه و یا بحفظ آسمان از رفت و دور خلال آن تا وقت معلوم
و یا بمحفوظ بودن آن در هوا بدون واسطه ستون است که میفرماید و اوست آنکه بقدرت کامله
کامله خود آفرید شب تیره را تا آرام گیرند در و و روز روشن را تا کسب معیشت نمایند و آفرید
آفتاب و ماه را منور روز و شب تا دانستن اوقات و حساب فروختن دین و اموال و آجال و احیاء
و اموات متعلق آن باشد همه آن یعنی از شمس و قمر در فلکی شنا میکنند و سیر میکنند یعنی در سطح فلک
میشنا بند چون شناوران شناور در سطح آب که دوران نمایند و هر روز از مطلع بیرون
آیند و بمغرب فرو میروند و چون هر یک از شمس و قمر باعتبار مطالع و مغارب متعدد اند و مباحث
و شنای ایشان مشابه شنای ذوی العقول الاذکیا است جمع آورد سبحانه بصیغه ذوی العقول
آورده اند که ساختند بی امان بارگاه رسالت بسبب غوایت و ضلالت میگفتند
انتظار بکنیم حوادث بر سر که از گردش چرخ دوران آمده باران تا یاران محمد را متفرق

ساخته و ربطه هلاکت اندازد حضرت عزت برای تسلی خواطر آنحضرت میفرماید و مگردانیدیم
هیچ آدمی را پیش از تو مخلد و جاوید و اندیشه در دنیا آیا پس اگر بمیری تو پس ایشان که منتظر موت تو اند جاوید
خواهند بود در دنیا و از دام مرگ رهایی خواهند یافت كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُمْ
بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ وَإِذَا رَآكَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ
إِلَّا هُزُوًا أَهَٰذَا الَّذِي يَذْكُرُ آلِهَتَكُمْ وَهُمْ بِذِكْرِ الرَّحْمَٰنِ هُمْ كَافِرُونَ خُلِقَ
الْإِنْسَانُ مِنْ عَجَلٍ سَأُورِيكُمْ آيَاتِي فَلَا تَسْتَعْجِلُونِ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا
الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ لَوْ يَعْلَمُ الَّذِينَ كَفَرُوا حِينَ لَا يَكُفُّونَ عَنْ
وُجُوهِهِمُ النَّارَ وَلَا عَنْ ظُهُورِهِمْ وَلَا هُمْ يُنْصَرُونَ بَلْ تَأْتِيهِمْ
بَغْتَةً فَتَبْهَتُهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ رَدَّهَا وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ حینی که
منتظران موت حضرت رسالت جاوید نماند گمان نبشند بلکه هر نفسی که در دنیا است چشنده
است پس هر کس که قدم از فضای عالم عدم بدایره عالم وجود نهاد یا بالضروره مشرب فنا نشد
و کسوت فنا و هلاک پوشید نه است و ما آزمایم شما را بشری یعنی بلاها و مصیبتها و خوشی
یعنی نعمتها و نعمتها آزمودنی بسختی و آسانی و نکبت و دولت تا مرتبه هر یک در صبر و شکر و فرح
و شکران و کفران با اهل عالمیان پوشیده و پنهان نماند و بسوی ما باز گردانیده خواهید شد
یعنی بحسب اعمال جزا و سزا خواهید یافت روایت است از قول حضرت ابن عباس
که روزی سید ثقلین امیر المؤمنین ع بیمار شده بود و اقربای آنحضرت بعیادت آمده بودند
عرض کردند چگونه یا امیر المؤمنین فرمودند بالشر عرض کردند این کلامت که از مصدر امامت
صدور یافت که بعید است فرمود که حضرت عزت میفرماید وَنَبْلُوكُمْ بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ
فتنه یعنی صحت است و غنا و فتنه شدت مرض است و فقر آورده اند که روزی حضرت رسالت
بجمعی از صحابه در قریش که از کثرت شروت حطام دنیا و طش و طیش بودند بگذشت ابوجهل جهل
از زبان آن قوم از روی امانی که مالا طرح بلا و ابتلا انگیزد باستهزا و خنده گفت این شخص پیغمبر او است
منافق است آیه آمد و چون ببینند ترا آنانکه کافر شدند نمی گیرند ترا مگر بمسخرگی یعنی ایشان ترا
باستهزا میگیرند حضرت او را خوانند و با یکدیگر گویند آیا نیست این آنکه میپرستد و ذکر میکند خدایان شما را
و بدی و مذمت نام ایشان را میبرد و ایشان یعنی کافران بذکر خدای نشناسنده و بوحدت و یگانگی
خلق و با بعثت رسل و انزال کتب و یا بقرآن و یا بنام حضرت رحمن ایشان کافر اند و منکران
پس آن کافران مستحق استهزا و لایق سخریه و استهزا نباشند نه غیر ایشان از پیغمبر آخر زمان

آنست که چون کفار منکر آن خدا اند که حی و قادر و عالم و رازق و منعم و خالق باشد بلکه ایشان عبادت کننده
بتان اند که جماد نه بسود و زیان که نفع و ضرر ایشان متصور نباشد پس چه استهزا ایشان را
نه با هل ایمان وارد شده در روایت که نضر بن حارث تعجیل عذاب میکرد از حضرت رسالت و از روی
استهزا و انکار اصرار بآن مینمود بحضرت سبحان اول زجر ایشان بفرط تعجیل فرمود بقوله خُلِقَ
است ایشان از شتاب این غایت مبالغه است در لزوم تعجیل یعنی فرط استعجال و قلت تأنی او در امور
بر جهت که گویا از شتاب مخلوق شده گویا که خلق زید من الکرب و از جمله عجلت این است بشارت
او بکفر و استعجال عذاب بعد از آن نهی از آن کرده فرمود زود باشد که بنمایم شما را آیات نهای عقوبت خود را
در دنیا چون واقعه بدر و در آخرت چون عذاب جهنم پس شتاب طلب مکنید از عذاب را
و میگویند کافران از روی انکار که باشد این وعده عذاب یعنی با کی رسد که زمان این که خواهد شد
اگر هستید راست گویان ای اهل ایمان حضرت رب العالمین در جواب این میفرماید اگر میدانند آنانکه
کافر شدند وقتی را که باز نمیتوانند داشت از روهای خود شان آتش دوزخ را و نه از پشتهای خود شان
یعنی باز نتوانند داشت آن آتشی را که احاطه بیش و پس ایشان نموده باشد و نه ایشان یاری کرده
میشوند یعنی هیچ یاری نیابند که عذاب از وجوه و ظهور ایشان باز دارد و دفع کند نه چنانست که ایشان
گمان برده اند از آن از کذب وعده وقوع قیامت و آمدن عذاب بلکه می آید آن بر ایشان و وعده عذاب
و یا آتش دوزخ و یا ساعت قیامت ناگهان یعنی ظهور علامات وقوع آن یا سعوت ایشان می آید بر آن
یا ایشان فرود آید یعنی پس مبهوت و متحیر سازد ایشان را پس نتوانند برگردانید آنرا از روی
و نه بشنده ایشان مهلت داده شوند بتوبه و یا بعذرت و بعد از آن برای تسلی خواطر سید عالم
صلی الله علیه و سلم خبر از احوال انبیا که دشمنان و استهزا معاندان آنزمان با ایشان داده تهدید استهزا
کنندگان پیغمبر آخر زمان میفرماید وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ
بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ قُلْ مَنْ يَكْلَؤُكُمْ بِاللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ مِنَ الرَّحْمَٰنِ بَلْ هُمْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهِمْ مُعْرِضُونَ أَمْ لَهُمْ آلِهَةٌ تَمْنَعُهُمْ
مِنْ دُونِنَا لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَ أَنْفُسِهِمْ وَلَا هُمْ مِنَّا يُصْحَبُونَ
بَلْ مَتَّعْنَا هَٰؤُلَاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّىٰ طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلَا يَرَوْنَ أَنَّا
نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ
و سخریه کرده شدند رسولانی که پیش از تو بودند پس احاطه کرد با آنکه استهزا کردند که حال پیغمبران
یعنی قومی که از قول و فعل انبیا سخریه میکردند رسید بایشان جزای آنچه بود که آن استهزا میکردند پس خواطر
خود را جمع دار با آنکه کسی که با تو این طور سلوک مینمایند با آنها نیز خبر کرد از روی سیاق واقع خواهد شد

بگو ای محمد مستهزا کنندگان را که نگه میدارد شما را شب و روز از عذاب خدای بخشنده اگر اراده وقوع
عذاب بانتقام از شما نماید یعنی هر وقت از اوقات شب و روز اگر اراده خدای جهان علاقه گیرد بنزول
عذاب شما را همگی بخواهد برد که شما را از آن عذاب نگاه دارد و گویند معنی آیه آنست
کیست آنکس که نگاه میدارد شما را از غوایل آفات و حوادث بلیات و سبحانه در وقت
خفتن و نشستن و بیداری از ذوالنون مصری روایت است که شبی از شبهای مهتاب
که روشنی چون شعاع آفتاب بود در کنار رود نیل میرفتم عقربی را دیدم میدوید بشتاب تمام
چنانکه من بدو نمیرسیدم بخود گفتم چه ماند در حضن این حکمت و در سرعت او مصلحتی هست تا فرو
افتاد مانند آب رسیده و زغی آب بیرون آمده پشت خود را داشته عقرب سوار
شده از آب آنطرف گذشته گفتم سبحان الله عجب سریست زهی خدایی که عقرب کوری را
بی کشتی عبور نداد پس من نیز در کشتی نشسته عقب عقرب عبور نمودم چون بخشکی رسید باز
آغاز دویدن نمود باز با شراب دویدم ناگاه دیدم جوانی چون عمر جوانی مست و مدهوش افتاده
و مار سیاهی در بالای سینه او حلقه زده و آهنگ دهن وی نموده عقرب برآمد و پشت
مار نیشی زد فی الفور بهلاک شده عقرب برگشت من تعجب نمودم و نزد بالین جوان ایستادم
و بآواز بلند مضمون بیت خواندم که یا باین مضمون که ای خفته خواب غفلت چگونه در غفلت خفته
بی خبر از خالقی که ترا حافظ است در طی هر دو در حقیقت دوست حقیقی با سبان تست ای سگران
از هر بلایی که ترا میرسد ناگهان چگونه غافلی بر جزیران پادشاهی که چون قرد و سیاهی را نعم او پیوسته
رسد و از بلا و ابتلا دهن حفظ نکند چگونه بخوردن شراب که هیچ جمیع عذاب هر حفظ خاب
بسیار است خود را از خدا دور داری و خود را در سلسله غافلان در حضرت فالق
و آسمان نگه میداری از خواب غفلت و غوایت در آمد صورت حال باز گفتم که سر و زاری
کرده هزار ندامت و حسرت و نکوهش ری بدرگاه حضرت باری جلت عظمته توبه و انابه
نمود که دیگر گرد این گونه گناه نگردد و احوال خود را در دنیا و عقبی بناه و روز خود را در درگاه
عالمیان نگاه سیاه نزد القصه حضرت سبحان در آنچه بجز ذات خود میفرماید نه چنان است
که کفار شرار بدکردار از آیات عبد حبیبه شوند و طریق دین و ایمان بسپرند بلکه ایشان
از فرط عناد و انکار و اصرار از زیاده و دگر کردن بر روزگار خود شان یعنی از نصایح و مواعظ
آن روی گردانیده کانند و هر کس آنرا از خواطر بنگذارند پس از عقوبت حضرت عزت
کی بر رستند و نگه دارنده خود را چه طور شناسند آنگاه بر سبیل تفریع میفرماید
آیا مرا ایشان نرا است خدایانی که از روی قدرت و قوت و توانایی باز دارند از ایشان از غیر ما

عذابها را که از نزد ما بایشان رسد و چگونه در دفع عذاب با ایشان قادر شدند و حال آنکه نتوانند بدان
ایشان یاری کردن مر نفسهای خود را یعنی اگر کسی بصدد دستش و ملوث و ساقط توان آید
آنکس را از خود دفع نتوانند نمود پس چگونه پرستندگان خود را از عذاب و عقاب و نکال نگاه
توانند داشت و نه ایشان یعنی بتان از جانب از فرستاده شدند بنصرت یعنی بنصرت صاحب
ایشان نیست تا نگاه داشته باری داده شوند از عذاب خلاصی که قادر بنصرت خود باشد
و تا دید از جانب خدا نداشته باشد چگونه منع عذاب از غیر خود توانند نمود نه چنانست که تو ای محمد
از حفظ بتان ایشان را منع عذاب ایشان بجهت حسن اعمال و یمنت عبادت ایشان باصنام ملائکه
کردانیدیم اینها را یعنی اهل مکه را بعد شیش الینی سلامت بر وجه استدراج و همچنین بدیران ایشان را
تا دراز شد بر ایشان عمر و زندگانی و بدان مغرور شده اطمار دور و دراز پیش گرفته بند اشتند
اهلیت چنین خواهند ماند ندانستند که آخر الامر مرگ و اجل بنای بد ملد و عذاب ایشان را بر زمین خواهد
انداخت و ایشان را بعذاب در عقاب از لا سر مدد کر فتار خواهد ساخت آیا ایشان نمیبینند
یعنی البته میدیده و معاینه می بینند کفار مکه آنرا که ما میآییم یعنی فرمان ما میآید بر زمین ایشان که کم
میکنیم و میکاهیم آن زمین را از اطراف آن زمین بکرمش و قسط اهل اسلام آنرا از کفار مکه
که از ایشان کرفته بتصرف مسلمان میدهیم تا آنکه فتح دادن ما بر موسیه مسلمان قلعه و قریه از ایشان
میکیرند و یا آنرا خراب و یا آباد میکنند آیا ایشان غالبانند با اهل اسلام یعنی آن نیست که ایشان
غالب اند شدند بر پیغمبر و اتباع او بلکه امر عکس است حاصل که او سبحانه میفرماید که جمیع ملوک
و ممالک در قبضه اقتدار ماست و بقید فرمان ما مقید اند اگر خواهیم باقی داریم و متمتع
سازیم بنعمتها مر خود و الا سلب نعمت خود از ایشان نمائیم و فانی و معدوم سازیم بر وفق
حکمت و مصلحت خود و بجز از ما کسی که مغنی و مبقی و مفنی ایشان باشد و قادر بر ابقا و فنا
ارزاق ایشان قُلْ إِنَّمَا أُنْذِرُكُمْ بِالْوَحْيِ وَلَا يَسْمَعُ الصُّمُّ الدُّعَاءَ إِذَا
مَا يُنْذَرُونَ وَلَئِنْ مَسَّتْهُمْ نَفْحَةٌ مِنْ عَذَابِ رَبِّكَ لَيَقُولُنَّ يَا
وَيْلَنَا إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا
تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا
وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى وَهَارُونَ الْفُرْقَانَ
وَضِيَاءً وَذِكْرًا لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَهُمْ
مِنَ السَّاعَةِ مُشْفِقُونَ وَهَذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ أَنْزَلْنَاهُ أَفَأَنْتُمْ

گویند ای کاش ما خاک میبودیم

و مقیمان از اهوال قیامت خائفانند

و این قرآن بخیر بسیار بزرگ و منفعت در دنیا و آخرت

له منکرون کفار قریش جزای نیست که من هم میکنم شما را بآنچه وعده کرده شدید بن
یعنی سر خود سخن نمیگویم بلکه از جانب او سبحانه بطریق وحی شما را میترسانم و بهدایت میخوانم بوقتی
آن نعمات مرا نمیشنوید و شما از آن متاثر نمیشوید و هدایت نمیپذیرید و نمیشنوند کران خواندن مرا
چون هم کرده میشوند یعنی کافران در عدم انتفاع بحق نمیشنوند از انذار و تذکیر و عظ و نصیحت
مانند کران اند که چیزی حالا ایشان نمیشود و اگر برسد مس کند ایشان را یعنی کافران را
اثری و روزیدن بویه از عذاب پروردگار تو هر آینه خواهند گفت ای وای بر ما بدرستیکه ما
بودیم ظالمان بر نفس خود بشرک و تکذیب و بسبب این عذاب گرفتار شدیم یعنی اقرار کنند
رسم کردن بر نفسها مر خود بعد از آن میفرماید و میگذاریم ترازوهای عدل در سهی و درست
برای روز قیامت و یا بر اهل آن روز تا صحایف اعمال ایشان بطریق عدل و درستی در آن
سنجیده شود از حضرت رسالت پناه و آنکه روایت است که در شب معراج ترازو را دیدم
آویخته که فراخی هر کفه او بفراخی مشرق بود تا مغرب عرض کردم خداوندا این بچه بر شود
خطاب مستطاب از جناب رب الارباب رسید که بعزت و جلالت خود که بچشیم
هزار در راه خدا پر شود اگر بنده بشرمند که و اخلاص آنرا داده باشد در روایت آمده
که حضرت داود در زبور و دود در خواست نمود که میزان اعمال و ترازوی حشر را فرا
ببیند چون بفرمان حضرت بمیان بانی سعی عالیشان نمودند تاب نیاورده غش نمود
و بعد از آنکه بخود آمد عرض کرد خداوندا که تواند کفه این میزان از حسنات پر کرد اند خطاب
از حضرت مالک قاب در رسید ای داود اگر از بنده دل زنده او خشنود باشم باتفاق
شق عمره و یا بتصدق یک خرما در راه خدا برسانم و ایراد موازین از حضرت ذو الجلال
بصیغه جمع بجهت تعظیم است چنانکه یا ایها الرسل کلوا نسبت بحضرت رسالت صلوات
و یا چون اعمال هر یک از مکلفان بمیان سنجیده شود باعتبار هر یک از آن نیز نسبت علیه
و طریق سنجیدن اعمال یا بر وزن نمودن صفات افعال عباد است که صحایف آنرا بوزن در آرند
که از جنس است و یا در کفه بعوض حسنات در میان سفید نورانی لآلی صفات وضع نمایند
و بعوض سیئات جواهر سود و ظلمات کذارند پس ظلم کرده نمیشود نفسی چیزی از حق خود
یعنی از نیک و بد هیچ عمل نسنجیده نمیگذارند و از ثواب طاعت و عبادت هیچ کم و کسر نمایند
و بعقاب عاصی نیفزایند بلکه همه بقدر طاعت و معصیت خود ثواب یابند و معاقب شوند
و اگر چه باشد عمل مقدار و مقابل هم سنگ دانه از خردل یعنی از ارزن که کوچکترین دانه است
بیاریم آنرا و در ترازوی حساب بنهاده بر وفق آن جزا دهیم و بس است ما را حساب اعمال خلایق
چه کمال علم و عدل مخصوص ماست پس کافی باشیم در حساب بندگان که حساب بر ما هم بغیر قطمیر

در ذره که اقدمیرین

و دادیم موسی و هرون را فرقان و ضیا

و بیان نمودیم بر موسی و هرون فرقان یعنی تورات است و میفرماید و بتحقیق که دادیم
موسی و هرون را آن یا فرقان یعنی جدا کننده میان حق و باطل و نوری یعنی کتاب روشن که تابان آن
بوسیله او از ظلمات حیرت و ضلالت خلاص شده رو بهدایت آرند و پندیست موعظه
مر پرهیزکاران را و یاد کرد آنچه محتاج باشند بآن از شرایع و این است صفت ذکر که از فرقان و ضیا
و ذکر صفت توریة است آنانکه میترسند از عذاب پروردگار خود نهانی یعنی در حالتیکه در خلوت
و غیبت از مردمان نمیترسند و خوف و خشیت خود را بخلق اظهار نمیکنند که تا از ریا دور شود و این صفت
متقیانست که حضرت یزدان ذکر میفرماید و یاد در حالتیکه خالق العالمین و جان از خوف ایشان در
است و ایشان بسبب یقین بودن بوجود آن خالق عالم امکان است از او ترسان اند در صحیح
از ابن عباس روایت است که هر کس ایمان آرد بوحدانیت حضرت عزت و بهشت و دوزخ و بعث
و حساب و قیامت و میزان و صراط و مالکان جان و میزان بتحقیق که او ترسنده است از خدا
بغیب و ایشان که متقیانند از اهوال قیامت خائفانند و بعد از نعت توریة در صفت
قرآن میفرماید و این قرآن ذکریست سخنی بسیار بابرکت و منفعت در دنیا و آخرت
که فرو فرستادیم آنرا بحضرت خاتم صلی الله علیه و آله وسلم آیا پس شما مر آن قرآن را انکار کنندگان
که معجزه بینه و واضحه الاحکام است که حقیقت آن مخفی و مستور نیست بلکه ظاهر و باهر است بعد از آن
بیان قصه ابراهیم خلیل حضرت رحمن را میفرماید که از آباء کرام ستاره نام و از بتپرستی باطلاع
و بارشد و صلاح است وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ
قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ قَالَ
بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ
مِنَ الشَّاهِدِينَ وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا
مُدْبِرِينَ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ

و بتحقیق که دادیم ابراهیم را رشدش و راه راست بدین و مصالح دنیا چنان رشد در سزاوار او باشد جمیع عالم
مراد از رشد بینه و واضحه است که هادی او شدند بتوحید و معرفت حضرت عزت یعنی ناو

دوارسم و دانکه چون خالق اکرم در ما تقدم ذکر وحی فرمود و بیان نمود که انذار حضرت رسالت بطریق
وحی بوده است از پیش خداوند با عزت که تخویف و تهدید کفار میزاید در عقب آن بیان ازال قهر
می نماید بموسی و هرون تا معلوم هندگان شود که چنانکه توریة وحی حضرت موسی است قرآن نیز از نزد
خالق جهان نازل شده به پیغمبر ما صلعم و آنکه پیغمبر آخر زمان است و میفرماید و بتحقیق که دادیم
موسی و هرون را آن یا فرقان یعنی جدا کننده میان حق و باطل و نوری یعنی کتاب روشن که تابان آن
بوسیله او از ظلمات حیرت و ضلالت خلاص شده رو بهدایت آرند و پندیست موعظه
مر پرهیزکاران را و یاد کرد آنچه محتاج باشند بآن از شرایع و این است صفت ذکر که از فرقان و ضیا
و ذکر صفت توریة است آنانکه میترسند از عذاب پروردگار خود نهانی یعنی در حالتیکه در خلوت
و غیبت از مردمان نمیترسند و خوف و خشیت خود را بخلق اظهار نمیکنند که تا از ریا دور شود و این صفت
متقیانست که حضرت یزدان ذکر میفرماید و یاد در حالتیکه خالق العالمین و جان از خوف ایشان در
است و ایشان بسبب یقین بودن بوجود آن خالق عالم امکان است از او ترسان اند در صحیح
از ابن عباس روایت است که هر کس ایمان آرد بوحدانیت حضرت عزت و بهشت و دوزخ و بعث
و حساب و قیامت و میزان و صراط و مالکان جان و میزان بتحقیق که او ترسنده است از خدا
بغیب و ایشان که متقیانند از اهوال قیامت خائفانند و بعد از نعت توریة در صفت
قرآن میفرماید و این قرآن ذکریست سخنی بسیار بابرکت و منفعت در دنیا و آخرت
که فرو فرستادیم آنرا بحضرت خاتم صلی الله علیه و آله وسلم آیا پس شما مر آن قرآن را انکار کنندگان
که معجزه بینه و واضحه الاحکام است که حقیقت آن مخفی و مستور نیست بلکه ظاهر و باهر است بعد از آن
بیان قصه ابراهیم خلیل حضرت رحمن را میفرماید که از آباء کرام ستاره نام و از بتپرستی باطلاع
و بارشد و صلاح است وَلَقَدْ آتَيْنَا إِبْرَاهِيمَ رُشْدَهُ مِنْ قَبْلُ وَكُنَّا بِهِ عَالِمِينَ
إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا هَذِهِ التَّمَاثِيلُ الَّتِي أَنْتُمْ لَهَا عَاكِفُونَ
قَالُوا وَجَدْنَا آبَاءَنَا لَهَا عَابِدِينَ قَالَ لَقَدْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي
ضَلَالٍ مُبِينٍ قَالُوا أَجِئْتَنَا بِالْحَقِّ أَمْ أَنْتَ مِنَ اللَّاعِبِينَ قَالَ
بَلْ رَبُّكُمْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الَّذِي فَطَرَهُنَّ وَأَنَا عَلَى ذَلِكُمْ
مِنَ الشَّاهِدِينَ وَتَاللَّهِ لَأَكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُوَلُّوا
مُدْبِرِينَ فَجَعَلَهُمْ جُذَاذًا إِلَّا كَبِيرًا لَهُمْ لَعَلَّهُمْ إِلَيْهِ يَرْجِعُونَ

و بتحقیق که دادیم ابراهیم را رشدش و راه راست بدین و مصالح دنیا چنان رشد در سزاوار او باشد جمیع عالم
مراد از رشد بینه و واضحه است که هادی او شدند بتوحید و معرفت حضرت عزت یعنی ناو

توفیق خود را رفیق ساختیم بوسیله حجج و براهین عقلیه و گویند مراد از رشد نبوة است یعنی ادا
بنبوتی دادیم پیش از موسی و هرون و یا خبر از تحقیق و یا قبل از بلوغ او را بآیات بینات و شواهد
معرفت خود را دادیم و بودیم ما بآن یعنی باستحقاق او بر عطای رشد راه نمودیم در وقتی که گفت ابراهیم
استحقاق او را و انوارش فرمودیم پس ما او را براه رشد راه نمودیم در وقتی که گفت ابراهیم
مر پدر خود را آزر یعنی عم خود را آزر که بمنزله پدر او بود در تربیت و قوم خود را یعنی اهل بابل
چیست این تمثالها و شکلها و صورتها که موسومند بنام آنها را مقیم پرستش ایشان اند یعنی عابد و پرستش ایشان اند در عالم
تحقیر شان بتان است و تهییج قوم او که کافران اند که تعظیم بتان میکنند چه تمثال که صورت بی
روح است نه ضرری از آن متصور و نه نفعی از آن متصور و بتان هفتاد و دو بت بودند و در سر آن
که نود و نه بتان بزرگ همه آنها از زر بود و دو کوه هر شاه و از درهای چشم او نصب کرده بودند
و در میان بتان نموده که آن صورتها بشکل مرغان و بهایم و انسان بودند و با صورت سرکان
و کفته اند که بصورت علامی خوش سر ساخته بودند اصبغ بن نباته روایت کرده که مولای
متقیان امیر مؤمنان بجماعتی که شطرنج بازی میکردند گذر کرد و باحوال مستقبل ایشان نظر کرد
فرمود ما هذه التماثیل التی انتم لها عاکفون لقد عصیتم الله و رسوله العصیة
ابراهیم ع فرمود این چه صورتهاست که میپرستید گفتند در جواب ابراهیم ما یافتیم
پدران خود را مر آنها را پرستندگان ما نیز تقلید ایشان را کرده بعبادت بتان اقامت نمائیم
مروی است که معظم کید شیطان و داهیه بتان بنی نوع انسان بتقلید و بوسیله آن ایشان را ضلالت
انداز الحاصل چون ابراهیم ع این جواب را از ایشان شنید گفت بگذارید که بشبهه شما و پدران
شما در کمراهی روشن و خطای آشکارا که هیچ عاقلی را آن ضلالت پوشیده و پنهان نمیباشد
چه استناد ندارید شما و پدران شما بدلیلی و حجتی بمذهب خودتان گفتند ابراهیم آیا آوردی
با سخن راست یعنی این سخن را بجد با میکوید یا هزل و بازی کنندگان و این سخن را طریق جد
و مطایبه میکوید گفت ابراهیم هستم من بازی کننده در این قول بلکه پروردگار شما آفریدگار آسمانها
و زمین است آنکه ایجاد کرد آفرید همه طبقات آسمان و زمین را و من بر آنچه گفتم بشما از بودن خدای
اکرم خالق جمیع عالم و آدم از کواهانم یعنی از روی حقیقت ادای این شهادت مینمایم و در حضرت
بر بتان این کواهی میدهم نه مثل شما افواها بتقلید گفته باشم روایت شده که فردای این روز
مناظره ابراهیم با قوم روز عید بزرگ و دیدن بود که در آن روز جمع میشدند و تماشا میکردند و تفرج آنها
و نظر در نباتات و گشت در روضات میسپردند تا ایشان مر از آن روز برکتی بطعام آنها حاصل
آید و در وقت برگشتن از گشتن به بت خانه مر آمدند و بتان را بگونه گونه رازها و نیازها و بازها
مینواختند و بعد از آن سر بر زمین نهاده رسم پرستش بجا آوردند و آن طعامها را میخوردند و نام

در آنکه تقلید منهم کید شیطانست

عاکفان اند

کفتند ابراهیم عم خود آزر و قوم را

دو باب مناظره ابراهیم با کافران

بار بشکستند چون ابراهیم را بجمع از بت ان در باب بتان مناظره نمود گفتند آنکافران که فردا روز
عید ماست همراه ما تو نیز بصحرا بیرون بیا تا به بینی دین ما چه دین زیباست آیین ما چه آیین محکم باشد
و یقین ما چه یقین که اگر تو آداب ما را به بینی و زینت و زینت بتان و بتخانه ما ملاحظه و مشاهده نمایی بدین ما
گرائیده زبان از سرزنش ما بر بندی ابراهیم چون ابراهیم را چرا بنی اده رموز دیگر انکافران ابتر خوشتند
ابراهیم را نیز بعید گاه برند برای آنکه ساعتی از آنکه خود بتان بهانه بیماری آورده نرفت چنانکه
در سوره صافات مفصلا مرقوم خواهد شد الا تا پس آنکافران دست آن سفر عظیم ات بر بر دشته بصحرا
فرا میدند ابراهیم را در از بتان پنهان فرمود و گفت سوگند که هر آینه من چاره و جد و جهد و تدبیر خواهم
خواهم کرد آنچه در شکستن بتان شما بعد از آنکه روی بگردانید از بتان در حالتیکه پشت برگردانند گان شما
بر بتان و ابت نزاید بزگذشته تماشا روید مرویست که از قوم یکی این سخن را شنید و یکی گفت چون آن
قوم رفتند ابراهیم تبر در بر گرفته به بتخانه آمد پس گردانید آن بتان را بزخم تبر پاره پاره
مگر بت بزرگ که ابت نزا بود که نشکست آنرا و تبر را از گردن او آویخته بیرون آمد گفت بدان نیز
یعنی نمرودیان بسوی بت بزرگ رجوع کنند گان باشند و بپرسند که شکننده بتان از کسان باشد
قالوا من فعل هذا بالهتنا انه لمن الظالمين قالوا سمعنا فتى يذكرهم
يقال له ابراهيم قالوا فأتوا به على أعين الناس لعلهم يشهدون
قالوا ءأنت فعلت هذا بالهتنا يا ابراهيم قال بل فعله كبيرهم
هذا فاسئلوهم إن كانوا ينطقون فرجعوا إلى أنفسهم فقالوا
إنكم أنتم الظالمون ثم نكسوا على رؤسهم لقد علمت ما هؤلاء
ينطقون قال أفتعبدون من دون الله ما لا ينفعكم شيئا ولا يضركم
أف لكم ولما تعبدون من دون الله أفلا تعقلون گفتند عجب کیست
که کرد این کار با خدایان ما و ابت زاد را هم شکسته بدرستیکه او هر آینه بد از ظالمان بخدایان ما چه آنها
سزاوار اند که تعظیم ابت ان بجا آورده شود و پرستش آنها را نمایند و اهانت ابت ان کرده در این عالم
قبیح بابت ان نموده و یا از ظالمان نسبت بنفس خود که باین عمل خود را بهلاکت انداخته پس نمرودکان
خود را بحبس ابت ان گماشت آنشخص را که کلام تالله لاکیدن اصنامکم از ابراهیم شنیده بود
بدیگری گفته زبان بزبان بکاشتگان نمرود رسانیدند گفتند از قوم شنیده جوانی که بدی
ذکر میکرد ابت زا بنام بتان را گفته میشود مر او را ابراهیم یعنی نام او ابراهیم است گفتند بان
پس بیارند آنرا بچشمهای مردم یعنی چنانکنید که همه مردم صورت او را به بینند شاید که در ابت ان
اقرار

گواهی دهند که نیست بتان را نگوهش کرده و یا حاضر شوند در وقت عقوبت او تا از آن عبرت گیرند پس ابراهیم
گرد پیش نمرود مردود حاضر آوردند گفتند یا ابراهیم آیا تو کردی این را یعنی شکستن را و پاره پاره کردن
که مرین خدایان ما ای ابراهیم گفت ابراهیم بلکه کرده است آنرا یعنی این شکستن را بزرگ ابت ان این بت
بجهت خشم این بت بزرگ بر بتان که با وجود من چرا ابت زا مرا پرستید پس بپرسید از ابت ان که کلام
کس شما را شکسته است اگر هستند سخن گویان یعنی این عمل از بت بزرگ است که ناطق شوند پس
ابت ان سئوال کنید و چون تعلیق کلام بمحال کرد پس موجب گذشت شد که منافی عصمت گردد و این
مانند آنست که شخصی گوید فلان کس راست گو است در آنچه میگوید اگر آسمان بالای سر ان باشد الخ
جواب گفتن بتان محال است پس شکستن بت بزرگ نیز محال خواهد شد چون ابراهیم این را گفت پس
گردند نمرودیان بنفسهای خود ان یعنی بیکدیگر رجوع کرده پس گفتند یعنی بعضی بعضی دیگر بدرستیکه شما
ظالمان بخود چرا این سئوال که کردید شما را بجهت این الزام داد و عاجز نمود پس گون کرده شدند
بسرهای خود یعنی ابت ان منقلب شدند بجادله بعد از آنکه طریق بطلان ابت ان بر ایشان روشن شد پس
گفتند یا ابراهیم از روی جدال و محاربه بتحقیق که میدانی تو آنچه باشند آنها یعنی این بتان که سخن گویند پس
امر میکه که از ابت ان به پرسید و گویند معنی نکسوا علی رؤسهم آنست که ابت ان از خجالت حیرت
و انزام ابراهیم موجب سر بر پیش افکندند که زیر پا ابت ان مشرف سراب ان شده از خجل گفتند لقد
علمت ما هؤلاء ینطقون چون ابراهیم اعتراف ابت زاد بعجز آلهه خود ان شنید گفت آیا
از روی سرزنش و انکار عبادت ابت ان آیا می پرستید بجز از خدا آنچه نفع نمیرساند شما را چیزی اگر
پرستش او کنید و نه ضرر میرساند شما را اگر ترک پرستش او کنید پس چرا پرستش بتان را میکنید و عبادت
معبود بحق و حضرت یزدان را رها میکنید که عطا کننده نعمتهای اصلی اوست بجا بر از جهود و قدرت
و نهوت و حواس ظاهره و باطنه و جز آن توانائی است بعذاب و عقاب و حساب و ثواب اف لکم
زشتی و ناخوشی مر شما را باد و مر آنچه را که مرپرستید بجز از خدا آیا پس نمی یابید فهم خاطر خود را و عقل را
تا بدی کردار خود را بدانید و از آن باز ایستید و بعبادت معبود بحق اشتغال نمایید و چون ابت ان
از مجادله ابراهیم عاجز شدند جهود و دستکار و فرط عناد ابت زا بمضرت ابراهیم واداشت تا هم
متفق الکلمه قالوا حرقوه وانصروا آلهتكم إن كنتم فاعلين قلنا
يا نار كوني بردا وسلاما على إبراهيم وأرادوا به كيدا فجعلناهم
الأخسرين ونجيناه ولوطا إلى الأرض التي باركنا فيها للعالمين
ووهبنا له إسحق ويعقوب نافلة وكلا جعلنا صالحين
وجعلناهم أئمة يهدون بأمرنا وأوحينا إليهم فعل الخيرات وإقام الصلوة
پیشوایان و امامان کردن کار خیر و بپا داشتن نماز

و دادن زکوة را بودند ما را عبادت کنندگان بخدا

وإيتاء الزكوة وكانوا لنا عابدين گفتند نمرودیان بیکدیگر بسوزانید او را که عقوبت
آتش صعب تر است و یاری کنید خدایان خود را با انتقام کشیدن از ابراهیم اگر هستید تنبیه کنان بجا
خدایان و گفته اند که قائل این قول مردی بود فارسی نام و بجهت این سخن حضرت خدا الی آن کافر
بزمین فرو برد و تا روز قیامت آنکافر بدعاقبت بزمین فرو میرود و حضرت خدا الی گفته اند که نمرود مردود از کاشتگان
خود بابن فلان شیخ وا داشت اول حکم کرد خطیره در پیش کوه بزرگ کردند از رفاع دیوار آتش صحت
گرد و قرب بیکماه هیزم جمع کرده خطیره را پر ساختند و روغن فراوان بهمه آن هیزم ریختند و آتش
بآن زدند و ابراهیم را در منجنیق نهاده خواستند بآتش اندازند فریاد از فرشتگان و زمین و آسمان
برخواست و وحوش و طیور آتش مان بناله و افغان در آمدند و عالمان عرش حضرت سبحان و سکان
کرسی و آسمان زار زار گریان گریه بیان بر مقربان بارگاه کبریا عرض نمودند بار خدایا از فرشتگان
تا بغرب کسی که ترا بوحدانیت و کمال قدرت و جلالت شناخته است همین ابراهیم است
خلیل حضرت کریم است اکنون کفار اشرار میخواهند آنرا بنار شرر بار بسوزانند مادر فرشتگان
را فرمان آمد و آن معجز فرشتگان عطا فرما تا او را از این بلا و ابتلا مدد نمائیم خطاب بستطاب رسید
بروید و اگر از شما فرشتگان مدد خواهد معاونت و معاضدت کنید نخستین از کروبیان ملک ریاح از عالم
مجردات و ارواح مابط و نازل شده سلام داد ابراهیم علیه السلام فرمود چیستی که برین همه بیکسی
سلام برین بیکسی بدیر عرض کرد ملکی هستم نازل از فلکی موکل بنام اگر فرمان دهی باد را امر نمایم
تا حرارت آتش سوزان تا نهای نمرودیان فرو افتد و همه را پاک بسوزاند ابراهیم گفت در این حال
بر ملال جز با بزرگ متعال عرض حال نمایم و جز او بجانب پناه ندارم که روا آرم و بعد از این آرام و صبر ملک
موکل را بر آمده عرض کرد که اذن هست ابر را امر نمایم تا قطرات باران بر سر آن فراوان فرو بارند تا بیابان بحرارت
آتش سوزان افتاد بند تا آتش را فرو نشاند فرمود تهم خود بهمین حقیقت فرو گذاشته ام و هم امید
از خود و انصار بر داشته ملک موکل جبال پیش آمده عرض کرد ای بنده کریم حکم فرما تا جبال اجلال را
بر بالای سر نمرودیان فرو ریزم و همه کافران طاغیان را در زیر قلل جبال بلند بت کردانم قبول نبود
ملک موکل زمین همین کلمین با کمال خشم و کین آمده که اجازت ده که حضرت کبریا رحمت و کرامت تا زمین
را امر نمایم همه نمرودیان بدین و ایمان را فرو برد و از شر دایره عالم امکان نگوند ابراهیم نمرود
از خود و خود بر بت دود مرا بجیب من گذارد و مرا از این بشر رد میارید هر چه خواهد نماید آخر میرسد
که آن خلیل خداوند بدلیل از منجنیق جدا شده و بخطیره با خطر آتش نزدیک شده نعره زد ای
خلیل حاجت داری فرمود دارم نه بتو گفت آنکه داری خواه گفت عافیا و الله الله علمه بحالی
حسبی من سئوالی مرویست چون جبرئیل گفت چرا حاجت بطرف حاجت عرض نمیکنی گفت چون
ارادهٔ حق است سوختن و حاجت ارادهٔ اولست مرا بخویشتن زیستن روا نباشد همان حاجت
از الهی

از حضرت عزت خطاب رسید که چون دوست مراد دوست و بار وفادار خواند سوختن او روا نیست
نباشد پس بفرمان فالق عقل و هوش زهریر قهر الهی بر آتش آمده تا آتش رسیده حرارت شرر بار را
بیکبار فرو نشاند و آن موضع که ابراهیم در آن توقف داشت و بکار اسود و خشک کرد آنچنانکه
چنانکه خدا را بعد فریاد
گفتیم ای آتش بر خلیل علیه السلام سلاما بالکلیه دست کشیده از اسوختن و حرارت
نموده با او از طبیعت خود بیرون آمد تو هم طبیعت خود را ترک نموده بشو برد و سالم یعنی با برودت
و سلامت باش بر ابراهیم برودتی که ضرر با و نرسانند و در حد اعتدال باشد از برگزیده ابن
عباس روایت است که اگر خداوند عالم سلاما در عقب برد ابراهیم نفرموده بود ابراهیم از
شدت سرما افسرده بود القصه چون ابراهیم آن رسول حضرت خدا الی بیان آتش هیزم بسال
رسید ذوالمال از فرمان حضرت متعال حرارت او فرو مرده غل و زنجیر از خیل ابراهیم جدا شد
بامر خدا آتش غل و زنجیر را پاک سوخته اصلا متعرض ابراهیم نشده پاک از آن مغاک بگرده در آمد
او کلمه فرین و سند و مید چشمه آب شیرین چون چشمهای ریشه بر آن سرزمین بدید آمد
جبرئیل آن پاک رب خلیل بیرون و بالش از بهشت بر سرشت آورده بر روی بوشانید و بالش
در زیر سر نهاده هفت روز در آن خطیره با ابراهیم بسر بردند و نیز وی شد چون نمرود مردود
درگاه رب دود بالای قصر خود بر آمده دید که ابراهیم در بوستان خوش و بستان دلکش با خواجه
نشسته در سخن است و از اطراف ابت ان آتش سوزان درخت ان شعله زنان و پر کالبد ان
است نمرود آواز داد که ای ابراهیم قدرت خدای ترا مشاهده کردم و دیدم که بزرگ خدا
اکرم و میخواهم برای آنکه قربانی کنم ابراهیم گفت ای نمرود ما دامیکه در کیش حق در بلا اقرار و عبادت نبود
خدای من قربانی ترا قبول نفرماید و در اخبار خبر آثار آمده که نمرود چهار هزار گاو قربانی بود
و ترک ایذا و آزار ابراهیم کرد مرویست که نمرود خود از بالای بام قصر لاله ماره ابراهیم را ندا
نمود که ای ابراهیم می توانی که بدانی قدم میان این آتش مردکش نهادن و بیرون آمدن
گفت توانم ابراهیم از آن آتش دریا دش مرگ موج هلاک اوج مرور نموده بسرور تمام بیرون
خرامید و ضرر بلکه اثر بر آن سرور و سعیر حضرت داور نرسید و صحت بیوسته کلام الزام
در آن روز بر وی جنین معجزه مشهور نمایند نار معمور او شد شش نزده ساله بود و دیگر
اسمعیل را بفرمان رب خلیل قربان میکرد نود ساله بود و اسمعیل هفت ساله القصه بسلامت
بسلامت از میان آتش بیرون آمد و خواستند نمرودیان با ابراهیم مکر و بلا و تدبیری
سوختن او سر کنند و هیزم آتش زا از زنان کاران و بدترین مردمان یعنی قربانکاران ابت ان بر منبر تربیه
داشت که جمیع زنان کاران زناده مرآمده بر اعراض ان بر ۴ نمودند و صبح و نمایان شد حقیقت قول
ابراهیم و بطلان کیش و فعل ابت ان و بروایت ابن عباس آخر امر ابت ان آن شد که خداوند جهان

براثیان کاشت تا گوشهای گوش چشم ایشان را خوردند و خونهای ایشان را مکیدند و یکی از آن پشه‌ها بنزود
شتافت که آدم و ابراهیم که ایشان را خبر کند و آن پشه ابراهیم را از زمین عراق که منزل نمرود و قوم آن عمرو بود
و برادرزاده او را که لوط بن هرون بن تارخ را و رسانیدند ایشان را بسوی آن زمین که برکت آدم در
آن مر عالمیان را فرا بزمین شام و در آن زمان اهل و جمعیت سه نفر بودند ابراهیم و لوط و سارا و حضرت
عم ابراهیم که زوجه او بود و برکت زمین شام از کثرت آب و آثار و اشجار و بسیار رطوبت و از آن
بود و در روایت آمده که ابراهیم نوه یافث بن آمد و لوط بن تفکات و بیان این در موضع
شبانه روز راه بود و در روایت آمده که هیچ آبی خوشتر از آب شام نیست و منبع جمیع آن آبها از
زیر بیت المقدس روان است و بخشیدیم او را و اسحق را ابراهیم را فرزند اسحق نام و نیز یعقوب
نام در حالیکه محض عطیه و زیاده بودند از ما بدون جزا و استحقاق و همه را گردانیدیم صالحان
یعنی ابراهیم و لوط و اسحق و یعقوب را گردانیدیم نیکان و شایستگان یعنی توفیق ایشان دادیم خصلت
و لوط فرستادیم هدایت ایشان کردیم تا بسر حد کمال در رسیدند و گردانیدیم ایشان را پیشوایان
و امامانی که هدایت میکردند کنندگان حضرت سبحان اقتدا باشان کنند در اقوال و افعال که راه
نمایند مردم را بحق بفرمان ما یعنی امر کردیم ایشان را که هدایت مردم کنند و وحی کردیم ایشان را کردن کارهای
نیک یعنی انواع اعمال صالحه که خلق بآن ترغیب و تحریص کنند و بپا داشتن نماز و دادن زکوة
تخصیص نماز و زکوة نه ذکر بجهت فضیلت ایشان است و بودند ما را پرستندگان نه غیر ما را یعنی خاص
بودند و با خلاص عبادت کنندگان وَلُوطًا آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَنَجَّيْنَاهُ
مِنَ الْقَرْيَةِ الَّتِي كَانَتْ تَعْمَلُ الْخَبَائِثَ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَاسِقِينَ
وَأَدْخَلْنَاهُ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُ مِنَ الصَّالِحِينَ وَنُوحًا إِذْ نَادَى مِنْ قَبْلُ
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَأَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَنَصَرْنَاهُ مِنَ
الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمَ سَوْءٍ فَأَغْرَقْنَاهُمْ
أَجْمَعِينَ وَدَاوُودَ وَسُلَيْمَانَ إِذْ يَحْكُمَانِ فِي الْحَرْثِ إِذْ نَفَشَتْ
فِيهِ غَنَمُ الْقَوْمِ وَكُنَّا لِحُكْمِهِمْ شَاهِدِينَ فَفَهَّمْنَاهَا سُلَيْمَانَ
وَكُلًّا آتَيْنَا حُكْمًا وَعِلْمًا وَسَخَّرْنَا مَعَ دَاوُودَ الْجِبَالَ يُسَبِّحْنَ وَالطَّيْرَ
وَكُنَّا فَاعِلِينَ وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ
فَهَلْ أَنْتُمْ شَاكِرُونَ وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ

در باب ابراهیم و لوط

در بیان آنکه آب شام اصل

در ذکر ابراهیم و اولاد او

داود و سلیمان بحکمه نشست او بر در آنکه نشست و هر کس که بیرون آمدی از تهم او از حکم پدر پرسیدی و چون ایشان
از آنکه بیرون آمدند مضمون قصه را اعلام سلیمان کردند سلیمان بحکمه در آمد و در سن یازده ساله
بود و پدر عرض کرد که اگر حکم بجز این جاری فرموده بودید اصلاح و صواب اقرب بودی داود گفت
چه طور عرض کرد که اگر گوسفندان را تسلیم ایشان نماید تا از شیر و روغن و پشم آنها نفع بردارند و بعد
باز راعت را بصورت تا غم او رسیده بمرتبه اول رسانیده تسلیم ایشان کرده که گوسفندان
خود را تناول نمایند تا هیچ کدام از زیان ایشان بی بهره نمانند بهتر خواهد شد داود نیز برین منوال حکم فرمود
حضرت ذی الجلال حضرت رسالت را از این قصه خبر داده فرمود پس فهماندیم آن حکمت را
سلیمان بوحی تا حکم کرد که گوسفندان را بصاحب زراعت و بستان و زراعت و بستان را بصاحب
گوسفندان تا من بعد از زمه غافل نباشد و حقیقت آنست که در آن زمان حکم چنان بود که داود حکم
کرده بود و حضرت سبحان سلیمان وحی فرموده نسخ حکم داود شد و داود بعد از دانستن منسوخ حکم
اول حکم ثانی فرمود و کسی نیکو بجواز اجتهاد انبیا قائل اند بدان آیه منسوخ حسبته اند که سلیمان
این حکم را باجتهاد خود نمود و جواب آنست که حکم پدر و پسر هر دو بوحی بوده و حکم ثانی ناسخ اول
و این قول جمیع علمای راست و دافع قائلین اجتهاد انبیا و اباحه وجه در کتب مبسوط مسطور است و در روایت
آمده که داود در ایشان متعدد غیر سلیمان بود و نمیتوانست بماند که خلاف از حضرت سبحان بکلام کلی از
ایشان علاقه خواهد گرفت از حضرت بزدان درخواست اسمی نمود حضرت علام باین طریق
او را اعلام فرمود که شایسته هبوط وحی خداوند جهان سلیمانست نه ایشان و بدانکه حکم
این مسئله در شریعت ما ضمانت است صاحب غنم را اگر در حفظ گوسفندان تقصیر و کوتاهی
کرده شد خواه در روز و خواه در شب و تلف شدند بر اینکه حکم هر دو نظر بین و حرده نه اجتهاد
قوله تعالی و هر یک را از بدو پسر دادیم حکم کردن و علم بامور دین رسانیدن و رام و مسخر
کردیم باداود کوهها را که تسبیح میکردند خدا را موافقت داود و مسخر فرمان او کردیم
مرغان را نیز که موافقت داود تسبیح و تقدیس خدا میکردند و شیم میکنندگان امثال اینها را
و در جنب قدرت نامتناهی ما نمانند اینها عجیب و غریب نیست اگر چه پیش شما عجیب است
و در تبیان بیان نموده که تسبیح کوهها جان بود که هر وقت حضرت داود تسبیح میکرد
از کوهها نیز مانند آن تسبیح شنیده میشد و این معجزه آنحضرت بود و بعد از آن بیان نعمت
دیگر میفرماید داود را و آموختیم داود را صنعت زره ساختن زره که لباس جنگ است برای شما
ای آدمیان و از برای شما این صنعت را تعلیم داود نمودیم تا نگاه دارد شما را و حفظ نماید
یعنی نگاه دارد زره شما را از کارزار شما یعنی از قتل و جراحت در کارزار پس آیا
هستید شما شکر کنندگان برین نعمت آورده اند که اول کسی که زره ساخت داود
بود

در حکم داود و گوسفندان

الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَكُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ وَمِنَ الشَّيَاطِينِ مَنْ يَغُوصُونَ
لَهُ وَيَعْمَلُونَ عَمَلًا دُونَ ذَلِكَ وَكُنَّا لَهُمْ حَافِظِينَ

در مرغان

و لوط را دادیم حکمت که آن امر است واجب العمل و نبوت و دانشی که پیغمبران را میباید و باید از قواعد شریعت و ضوابط
طریقت و نجات دادیم او را از آن قریه که بودند میکردند اهل آن عملهای ناپاک و آن دهی بود و
از منفکات که اهل آن بلواطه مشغول میبودند و زنا میکردند و غیر آن از قبایح بد سنگ ایشان
بودند قوم بدان کافران بیرون رفتگان از دایره فرمان یعنی مشرکان بودند امتناع از توحید
و با وجود این مرتکب انواع قبایح و فواحش بودند و در ازدن و ایمان و داخل کردیم لوط را
در رحمت خود یعنی با اهل رحمت داخل کردیم و با بهشت که محل رحمت و عطوفت و کرم است
و در حدیث قدسی است هذه رحمتی ارحم بها من اشاء بدرستیکه لوط بود از جمله صالحان
و ستوده و شایستگان و گفته اند که مراد از صالحین پیغمبران اند و قصه او بتفصیل مذکور شد
و یاد کن نوح را هنگامی که ندا کرد یعنی خواند پروردگار خود را پیش از ابراهیم و لوط یعنی دعا کرد هلاک
قوم پس دعای او را اجابت کرده پس نجات دادیم او را و اهل بیت او را از فرزندان و زنان و هر
کس که با او ایمان آورده بودند از غم بزرگ عظیم که طوفانست و بیم از اذیت قوم و تکذیب ایشان
و یاری کردیم او را در انتقام کشیدن از قوم که تکذیب کردند آیات و معجزات ما و آنرا
بدروغ داشتند بدرستیکه ایشان بودند قوم بد عمل و اهل شر و جمیع کفر و جهالت پس
غرق کردیم همه ایشان را از ذکور و اناث و یاد کن قصه داود و پسر او سلیمان را هنگامی
حکم میکردند در کشت و یاد ناک آنکه که خوشهای انگور موجود بود آویخته و این قول ابن عباس است
یعنی و قتیکه در شب پراکنده شده بودند در آن کشت یا بوستان انگور گوسفندان آن قوم
شبان و پرستار و چرا کرده بودند و بودیم حکم هر دو حاکم را که داود و سلیمان بودند و غیر ایشان
دانایان و شاهدان یعنی دانستیم که داود و سلیمان بحکم که صاحب زرع بود و مدعی علیه که صاحب غنم
حکم کردند و بیان این دهان آن بود که روزی کسی بخدمت داود آمد مدعی علیه ایشان بود
و دیگری بحکم که گوسفندان ایشان را گفت ای خلیفه خدا و حاکم که زراعت نیست رسته خود را میخوانند
یکشب زارع اقامه تمام حاصل را خورده و ضایع نموده و قول ابن عباس این است که بستان در آن
خوشهای انگور در آورده داود دیده از چهار پرسید چه میگوئید عرض کرد بلی چنان است و مرا
بودم و صورت حال بر داود نمود که گوسفندان خود را بایشان رد کن صاحب زرع
هم شد حکم فرمود که گوسفندان خود را بایشان رد کن صاحب زرع و عادت سلیمان چنان بود که داود

در حکم داود و گوسفندان

بود که ایزد ذو المن آهن را در دست آن بنده محقق نرم کرد هنید تا صفات آهن را بمدد آتش قلبهای
زره به سخت و هم سر باف مرویست بسبب نرمی آهن در دست داود آن بود که صداوند دود
بنوت و پادشاهی را بداود داده بود و در شبها گرد بستان و محلات شهر میگشت بطوری
که مردم او را نمیشناختند و احوال و افعال و اعمال و اقوال خود را از ایشان سؤال کرد تا معلوم نماید
که سلوک خود بر رعایا و برایا چگونه است از قضایای جبرئیل بصورت آدمی متصور شده سلام داود
کرد و جواب باز داده پرسید در سیرت داود و حسن سلوک با اهل شهر و ملوک چونست جبرئیل
گفت در نهایت نیکوست اگر از بیت المال مصرف خود و عیال نمیکرد بهتر میبود چون داود چون
حال شنید سوگند یاد فرمود بخداوند عدل و داد که بعد از آن از بیت المال در هیچ حال تجاوز
از خداوند متعال طلب کسبی و صنعتی نمود که از آن معیشت خود را گذرانند آورند ارواح و تنی
جسم سخت صلب آهن را در دست آنحضرت سمت نرم گردانید تا زره ساختن و قتر و خرج
میکرد و میداد داود بیانی اعطای رفع خود میفرمایند در دست داود بسلیمان و میفرمایند درباره آن
و مر سلیمان را مسخر کردیم باد را در حالیکه سخت تند و زنده بود و بجهت که تخت او را بر دوشی و در میگردید
راه بردی میرفت و جاری میشد بامر و فرمان سلیمان و اراده او هر جا که میخواست و باد با وجود
تندی جواز میرفت و تخت او را متحرک و مضطرب نمیساخت و قطع منازل مینمود در آن
زمین مبارکت داده ایم در آن یعنی بولایت شام یعنی شبانگاه سیر میکرد باداد بولایت
دیگر میرسید و در تلخیص آورده که در شام شهری بود تدمر نام که دیوان برای سلیمان ساخته
بودند صبح از آنجا بیرون می آمد باز شام وقت نماز شام باد با تخت مراجعت آورد و در تمام القصص
مذکور است که باداد از تدمر بیرون آمد و خواب قیلوله در اصطخر فارس کرد و شبانگاه
بکابل رفت روز دیگر یعنی فردا از کابل بیرون آمده بیست در اصطخر بود بی شام تدمر آمدی
و در بعض تفاسیر مذکور است که سلیمان را اسب طویل و عرض آن چهار فرسخ در چهار فرسخ
چون بسفر و بانتقال فرمی همه اسباب سفر در اسب طنابها در و لشکر جن و انس را در آن نشاندی
و مرغان در بالای آن بساط صف کشیدندی و باد عاصف تند را امر کردی تا آن بساط را
برداشتی و بهوا بردی پس باد نرم را فرمود تا آنرا راند بکمال و آهستگی باداد بیگاه راه بردی
و شبانگاه بگاه راه باز آوردی مرویست که سلیمان در بعلبک متوطن بود و دیوان را امر
کرده بود که بیت المقدس را از برای او بسیار خشت و هر روز باد بساط او را از بعلبک بر میداشت
و باز بر مقدس میبرد و کیفیت بنا را تعلیم دیوان میکرد و باز بمکان خود مراجعت مینمود پس بجهت
بیان حکمت و مصلحت در این باب میفرماید و رسیدیم ما بهر چیز دانا یعنی آنچه سلیمان را دانستیم

در باب سلیمان

بسبب علم ما بود بصلح و حکمت آن و از دیوان و شیاطین مسخر کردیم سلیمان را آنانکه غوص
میکردند در دریا برای او بسلیمان را که جواهر نفیس و مایه از مروارید و مرجان و غیر آن بیرون میآوردند
و میکردند کارهای دیگر غیر از آن غوص مثل بنا و غیر آن از سایر صفات عجیبه افعال غریبه و بودیم
مر دیوان را نگاه دارندگان از ضرر و اذیت تا از فرمان سلیمان بیرون نروند و بقضای
طبیعی خود شان فساد نکنند و ضرر بمردم نرسانند وَأَيُّوبَ إِذْ نَادَىٰ رَبَّهُ
أَنِّي مَسَّنِيَ الضُّرُّ وَأَنتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ فَكَشَفْنَا
مَا بِهِ مِن ضُرٍّ وَآتَيْنَاهُ أَهْلَهُ وَمِثْلَهُم مَّعَهُمْ رَحْمَةً مِّنْ عِندِنَا
وَذِكْرَىٰ لِلْعَابِدِينَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِدْرِيسَ وَذَا الْكِفْلِ كُلٌّ مِّنَ
الصَّابِرِينَ وَأَدْخَلْنَاهُمْ فِي رَحْمَتِنَا إِنَّهُم مِّنَ الصَّالِحِينَ وَذَا
النُّونِ إِذ ذَّهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَن لَّن نَّقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَىٰ فِي
الظُّلُمَاتِ أَن لَّا إِلَٰهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ
فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذَٰلِكَ نُنجِي الْمُؤْمِنِينَ و یاد کن
ایوب را آنگاه که ندا کرد پروردگار خود را که بتحقیق مرا رنج و بلا رسیده است و تو مهربانترین مهربانانی
و ما دادیم او را اولاد او هست و حضرت تعالی او را مال بسیار و نبوت داده بود و او را بولایت نیز فرستاده بود
و از وهب منبه روایت است که آن زنان از ایوب توانگر و با توان در آن فاکدان بود که تمام بلاد
شام و سهل و جبل آن مقام در تصرف آن بیغمبر ام بود و او را از دواب ارکان و گوسفند و شتر و
و از باغات بهشت علامات پر از اصناف اشجار و انهار جاریه پر از هر بار از قدر حصر بیشمار بود
و با صد جفت گاو زراعت و با چهار هزار غلام و خادم و جاریه هر حقیقی را غلام بازن و فرزند در بندآن و عمل
کرده بود و چهار هزار غلام بشبانی و سار بانی داشته با گله بسیار و در سر گاو و گوسفندان و شتر و اسب
مادیان سه چهار نفر موکل از بسیاری باتوان خود نگهبان و زن ایوب رحمه بنت افرایم
بن یوسف بود و از هر حبیب و یا ما خوذ بنت یشا بن یوسف و از زوجه تسبر
و هفت دختر دیگر و بروایت دیگر دوازده پسر و هفت دختر در حسن خلق و خلق و جمال در مرتبه
کمال بود و در صلاحیت و عبادت و خیرات و مبرات و تقوی و انزجار قوی در راه خدا از همه شتران
بیشتر و نهایت درویش و گوشه نشینان را مهربان و مشفقه و همه سال خود را در همه حال و وقت
غریبان و مسکینان و فقرا و بیوه زنان مرغوب و بسیار بسیار کریمه و فاضله حضرت عزت
پاکیزه سیرت و طریقت مدت هشتاد سال بفراوانی نعمت و فراخی حالت طیب معیشت و خوش و صحت

بسر برده شب و روز مواظب طاعت و عبادت بود و اصلا فتوری و قصوری در وظایف عبادت آن حضرت راه
نیافته بود روزی جبرئیل بر آن خداوند جلیل آمده گفت ای ایوب حضرت ودود میفرماید مدت نهاد سال
بنعمت و دولت و عزت میگذرانی حالا حکم شده حال تو از این حال منقلب گردد و نعمت بنقمت و راحت
بمحنت تو انگری بدرویشی و صحت بمرض ایوب قبول نمود چون رضای حضرت در وست هر چه اراده فرماید گفت
و بعضی روایت دلالت دارد که ابلیس لعین هر چند خواست ایوب را وسوسه نماید که تا در طاعت و عبادت او
خللی پدید آید نتوانست عرض کرد بار خدایا امروز در بسیط زمین بنده چنین عابد و زاهد و شکر گزار ایوب
نباشد و لکن ظن من آنست که کثرت عبادت ایوب بجهت عافیت و وسعت معیشت است چه او را
مال بسیار و فرزندان بزرگوار عطا فرموده اید و اگر مانع از اولاد و افاده اموال و اشغال احوال مبتلا سازید
از حضرت ربوبیت برمیگردد و طریق کفران و طغیان پیش گیرد حضرت سبحان فرمود شیطان نه
چنین است که میگوید آن را ایوب بنده بهست پسندیده اگر هزار بار بهزار بلا مبتلا کرده از جنگ
اشتبار تمام بیرون آید پس حضرت یزدان برغم شیطان و اظهار خلاص عبودیت ایوب را بر جهان
و تقرب او در بارگاه خالق زمین و آسمان بموجب همان نهاد جبرئیل امین را بظاهر فرستاد تا بر او خبر دارد تا
که نوبت بلیت و تبدل نعمت نقمت در رسید ایوب تنها در کلبه حضرت عزت کرده رضا قضا داده بخلوت
نشست تا روزی نماز صبح کرده پشت بمحراب رو بکافران نشسته و دو حلقه مغفر بود تا ناگاه فریاد از
مسجد برخاسته صدا و ندا بلند شد بزرگ شبانان شبانان فریاد کنان در آمده گفت سیلی عظیم از
کوه در آمده تمامی رمه را بدریا ریخت و بسی حکایات گفتگو کنان بودند که از زنان چون یاد دهی
در رسید که یا نبی الله ناگاه سموم سخت وزیده که اگر کوه میرسید آب میشد همه شتران را پاک
بسوخت و بسی گوسفندان متفرق گریان بودند که از باغبانان چون نسیم گذران در آمد هر چه در دست
زده که تند صاعقه عبید آتشه تمام گشت و درختان با حاصل و اثمار ایشان بسوخت ایوب
شکر بدرگاه حضرت رب الارباب میکرد تا مرغ فرزندان آن مبتلای امتحان حضرت یزدان
سینه زنان با سوز و افغان بلا پایان در رسید که یازده پسر در خانه بزرگ برادرت
مهمان بودند بعضی لقمه در دهن و بعضی در دست و بعضی در دست بکار بر سقف خانه خراب شده
فرو ریخته همه را فرا گرفته و بغبار فنا برخواسته بچهره حیات همگی نشست اشک دیده ایوب خونابه
که فرو ریزد و بر طرح جزع و بی صبری انداز دل بر نهاده خود را در یافته بسجده شاکر گفت بعزتت زار
و نیاز الخداوندگارم چون ترا دارم همه را دارم جز حمد و شکر چه زبان آزرم بر درگاهم و بعد از
زوال مال و منال و تغیر احوال با سواحال لشکر فرود آمد و بهار بر رو بیدن آن بیغمبر حضرت باری رحم
آورده جمیع دور و دایره لاکان و حضار او را مسخر کردند بجز از دل و زبان آن محب حضرت
رحمن و درویشی که از وهب نقل شده که ابلیس لعین از خدا درخواست که مرا بمال و منال فرزندان و بعید

در حال بیماری ایوب

در آمدن ابلیس لعین بر ایوب

ایوب بسط کردان تا حقیقت حال سوء آمال او معلوم مقربان حضرت ذی الجلال شد پس حق تعالی ابلیس را
بر وسلط کردانید و شیطان نیز دران را باموال آن عبد خالص خداوند جهان بر کماشت تا فانی ساختند اموال
آن را پس قصد بدن آن محقق نمود و انواع امراض بر تن آن موکل ساختند تا آنکه هزار کرم بدن او
افتاد اعضا و جوارح او را متعفن و مجروح ساختند و باین سبب هفت سال او را بکنیه لعین کنایس بنی اسرائیل
انداخته همه اقارب و اجانب از تن بدن و عفونت و حرکت و خون اعضا و تن او را روی برمیدند بجز چهار
زن او و این روایت نهایت ضعیف و قلیل و نهایت سخیف چه بدیهیست که هرگز حضرت حق سبحانه
که دشمن است با نبیا و اولیا کار و مسلط دارد و عقل هیچ عاقلی تجویز این مسائل نکند که حضرت حق
نقض عهد خود نماید که ارسال پیغمبران است بهدایت بندگان و ایشان را امتحان نماید بوسیله شیطان
که همه طبایع اهل دوران از دیوان رمند کانند نفرت کنان و باین علت مبالات بحالت و مکافات
ایشان به پیغمبران و اولیای حضرت سبحان بلکه بر وسیله واجب و لازمست که هر چه موجب نفرت است
از انبیا دور دارد تا صحبت او مسلک نسبند و هدایت یافته شوند چنانکه در کتب کلام از حکمای علام بر این
است و در احقاف تحقیق نموده که روایت وهب انبیا را بود و توفیق با و نبیاشد و حق
آنست که خدا امراض شدیده و بلای عدیده با ایوب کاشت برای امتحان آن برگزیده دوران
نه باستدعای شیطان با طغیان چنانکه زعم بعضی از مخبران است تا بر آن صبر و شکر نماید تا عوض
آن اضعاف مضاعف با و در دنیا و عقبا رسانند و بر بندگان ظاهر سازند که او را در جلد جهان و خلایق
با ما نیست در درگاه حضرت سبحان و در مدت بیماری آن حضرت خلاف است و وهب نقل کرده
هشتاد سال و کعب روایت نموده که هیجده سال و بروایت عبید الله عباس اکثر مفسران هفت سال بوده
و بروایت از ابو عبد الله و نیز هفت سال و در خبر آمده که در مدت بیماری او نزد او از سه نفر بیش
تردد نمیکردند از اهل ایمان یکی مرد ابن بود یقین نام و دو مرد دیگر هم از ولایت آن یلزم
نام و دیگری صافی نام و این سه نفر هر روز آمدندی و بشرف خدمت او مشرف شدندی یکی از بنی اسرائیل
و موسی و کهلا بود و دیگران جوان اتفاقا روزی آمدند و دیدی را بسیار بخور یافتند و یکی گفتند چنانکه
که از ایوب چیزی عظیم صادر شده و این عیوب مبتلا شده چه این مرض الهی نیست که خدا بوی رحم نکند
آن جوان گفت شما نمیدانید که او پیغمبر خداوند جهان است و برگزیده حضرت سبحان و خالق کیهان و استان
خود را با امتحان با انواع مصایب و بلایای عالم امکان گرفت و بیکدیگر دانند تا صدیق آن لعامیان ظاهر و عیان
کرد و در این بلیت از راه امتحان شکیب است نه از راه معصیت و خطیئت پس ایوب را اول کثرت
نعمت و ثروت امتحان کرد و بعد از آن به بلیت تا شکر و صبر او داد حالت نعمت و ولایت خلق نماید
از خدا بترسید و باعتقاد خود برسید و از گفته پشیمان شده توبه کنید و کمان بد بپیغمبران مبرید
ای برادر جان و ای جید جان حالت کفر و در این بحر حقیقت را بسفر و چون ایوب این سخن شنید

در ماجرای مرض ایوب علیه السلام

در ماجرای ابلیس لعین با ایوب و ذکر قول عبید

در آمدن ابلیس لعین بر ایوب

دستی بعاریه داشت گفت خداوندا تو عالمی که هرگز سر بخشه و طمع نه بخته باید داری کرستکان در طرف
و همسایگان که با شان طعام نرسانیده بشم و جامه نپوشیده ام با بر خلق درویشان جز اینکه قول
باشان پوشیده ام و هر کس از اهل هوا و هوس و غیر آن در پیش این دل ریش مدعوا نیامده
که کلی ایشان از طغیان غضب و دلتنگی بیل سوگند خوردن کرده و ذکر اسم حضرت سبحان مگر
من کفاره سوگند او را داده ام که اگر بدروغ خورده باشد کفارت گناه آن تبه رو در کار باشد
و خود دانا و خالق سبحانا که در حضرت توای خالق انس و جان عصیان نورزیده ام بلکه
در همه زمان کمر انقیاد بمیان جان بسته با نفس اماره و شیطان بنقام محاربه و مجادله در آمده ام
اگر دین او اب غرض رضای تو بوده که حضرت رب الارباب تصدیق قول من فرما و علامتی که
شاهد عرض من باشد ظاهر نما حضرت جبرئیل از درگاه رب جلیل در رسید که ای ایوب زبان
محنت و اوان بلیت بسر آمد دعا کن ای بنده صابر شاکر آلهی از دار الشفای خیر شاهی حضرت
عالیان نما بهر تا شفا بیرون رسد ایوب دست بدعا برداشته طلب شفا از خالق ارض و سما
نمود چنانکه حقتعالی میفرماید یاد کن ایها قصه ایوب را همگامی که ندا کرد پروردگار خود را
بدرستیکه مس کرد مرا ضرر و رنج سختی و تو بخشنده و رحم کننده ترین رحم کنندگانی و گفته اند
که حضرت سبحان در شان عالی ایوب فرمود انا وجدناه صابرا و گفته انی مسنی
الضر فرمود قول انا وجدناه صابرا است چه شایست از رنج نه نه با صبر است جواب
این و جهرا که تقریر کرده اند آنست که خلق جهان زبان طعنه بآن بیغمبر دوش دراز کرده بهوده
گویان و نسبت عصیان بآن عابد دوران میدادند و آن عالیجناب تا سبحان ارباب اغراض
نیاورده این دعا نمود نه بسبب بی صبری آن صابر بلا و شاکر عنا یا بود و بالا زبان بیماری که نتوانست
اقدام بعبادت حضرت باری نماید و بالا شرارت شیطان بر جسم رنج عظیم بر آن رو زده بقصد
حضرت کریم رسید چه آن دو سرکش در حیله و فنون بفرح و سرور افزون پیش آن از نزد او
آمده گفت ای ایوب دیدی که بعد از چندین سال طاعت و عبادت که بخدای خود کردی این همه
رنج و تعب که بردی ثمره این داد که آخر ترا باین عیوب ناخوش و بچندین بلا مبتلا ساخت
ما کردیم سجده من آری و خود را بعبادت و داری لقمین ترا از این بلا و ابتلا نام دهد ما که در
برآرم از این راه بود که ایوب از رنج شیطان با طغیان تشکیات نمالق جریان نمود نه از رنج خود
از بیماری باری از حسن بصری روایت شده که هر چند بیماری ایوب شدت میزد در صبر و شکر
حضرت معبود محمود می افزود و رحمه زوجه او در خدمتکاری و پرستاری وی دقیقه غفلت نمینمود
و دیو بر ربوبیت ابلیس لعین هر چند خواست بحیله و تزویر صبر و شکر ایوب رخنه کند نتوانست بگفتار نتوانست
پس اتباع خود را در این باب بشورت نمود گفتند پیشوای ما تدبیر و تجربه از اسباب اضلال افراد بکر حیله

در پیش شیطان فریب زن ایوب

ما دانیم از تو آنچه دانیم و حیله که اهل عالم را گمراه میکردی و آدم را و ایوب میدادی پیشه گفت آن فریب
بوسیله زن آدم بود گفتند در بنما هم بهمان نوع با ایوب سلوک کن گفت رب گفتید
و راه سلوک نشان دادید پس نزد رحمه در آمده دید که برای ایوب چیزی نزد گفت یا امة الله
شوهرت کجاست گفت در فلان جا رنجور و بیمار در ضعف هجر افتاده است مدت مدید
و عهد بعید است که بیمار است اثر سفالهای دار شفا رفته ادبی نیرسید چون دید رحمه خاطر
اندوه بدید کرد گفت ترا هیچ یاد نمیآید که آن مال منال و سرور احوال و جمال و فرزندان بیمثال
او که کس را نبود اکنون همه رفتند و راه فنا و زوال گرفتند دهر روز دردی بر روزگار دارد
و روزگارش تباه و روز از روز سیاه میآید دهر کز بحالت اول نخواهد رسید روزهای که نشسته تا
نخواهد دید از این رنجهای سکیفت آن تا رحمه بگریه و بفریاد و فغان در آمد بکش ای رحمه بر
زاری مکن و دل خود را آزاری راه مده و خاطر خود را جمع دار که من علاج این درد خوب میدانم و دوای
آنرا خوب میشناسم اگر ایوب نصیحت مرا بشنود و بسخن من برود رحمه گفت علاج چیست
و دوا کدامست گفت این کوسفند را بیاد من بستاند و بنام من قربان نماید تا خداوند
کرامت فرماید رحمه کوسفند را برداشته رو با ایوب نهاده گفت یا نبی الله ما که این محنت
بری و درد این رنج خوری طبع آمده در اهر نبوده و علاج کفته و آن قصه را باز گفت ایوب
فرمود ای ناقص عقل لا یعلم آن شیطان ملعونست که در حیله و مکر است لا علم که دشمن خداوند
جهان است آمده که ترا باین وجه راند و از راه راست گردانده و کافر دین نماید اگر نداند
مگر نداشته عزت و ذلت و نعمت و نقمت در راحت و مشقت همه از نزد حضرت عزت
است و بس هر کس خواهد عزت و نعمت دهد و اگر مصلحت بیند بمحنت و بلیت از راه ابتلا
مبتلا گرداند ابلیس چون بدید که تیر تدبیر شکفته و تدبیر تیک سخت خورد و دستی خورد
فایده خواسر مکسور و مقهور در پیش ایوب و ناصر مشکل صورت مردی جوان صاحب جمال
که در حسن ظاهر در کمال بوده در زینت شاهان جهان و امیران در شکوه و شان زمان
سوار بر سریر تخت گردون دوران نزد رحمه آمده گفت حال شوهرت چونست
گفت بسیار رنجور و دل خونست گفت مرا میشناسی من فدای زمین ام که در بند و شوط حکیم
و ایوب را بیمار و زار و نزار و بخلاف سلف هر چه مال داشت تلف و ویران و بر اهلاک مرده
ام که پا بالم چه را گذاشته خدای آسمان را رو داشته اگر تیک سجده برای من کنی همه رنج و الم
ایوب را بدر کنی که روز اول مرا برو باز آرم و همه مال و منال و فرزندان او را وی باز سپارم
رحمه گفت مشورت ایوب اقدام بسجده نکنم و قول ترا طاعت نبرم گفت این را که گرد
باری ایوب را بگو یکبار طعام میخورد اول بسم الله و آخر الحمد لله نگوید تا از خشنود

شوی

شوی و بر استفاده هم رحمه پیش ایوب آمده صورت حال ما در مقال باز گفت ایوب بر مردم خشم
کرده گفت هر همه امروز یاد و مزور و دشمن فدای ذوالنون است در سخن بوده و کوشش کفتگو
او داده نخواسوند اگر حضرت باری مرا زین بیماری شفا دهد ترا صد چوب زنم و دل ترا محنت
تو بر کنم حرز شوازین و دیگر کردن مکرد رحمه از پیش ایوب بیرون آمده او تنها ماند و دیگر
بار او را نخواند و کسی نبود که او را طعامی پخته بیاد دارد و آب و نان آرد و بیمار رستی نماید گفت
رب انی مسنی الضر و بعضی گفته که زن ایوب از غایت بیچیزی و بیماری که کسی خود را بیرون
بفروخت و برای ایوب و تا خرده بخردن ظاهر نمود ایوب زن مطلق شده آواز مسنی الضر
بر کشید در حقایق سلمی از امام بحق ناطق جعفر صادق رض نقل کرده که چهار روز وحی از خالق بنده
روز با ایوب نیامد این شکایت بجهت آن کرد و نیز گفته اند که هر صبحگاه از درگاه عالمیان پناه
بوسطه ملکی بشری خطاب مستطاب میرسید ای بیمار چگونه از رنج و بیمار از ذوق و شوق کوش
کوه بلا را بجان میکشید و روی آوردن رنج و فنا را صبر میورزید و در صبح آنروز که مرهم رحمت بوی
میرسید باین خطاب سرافراز نشده فریاد بر آورد رب انی مسنی الضر و در لطایف
قشیری مذکور است که این سخن نه بوجه اعتراض بحکم قضا و قدر مذکور است بلکه از روی عجز و ضعف
بشریت گفته شد چه منقول است که جبرئیل ع بوی آمده گفت ای ایوب چرا خاموش
نشسته بجزوش گفت جز صبر حکم گفت بلا در خزینه خدا بسیار است و در دوا بیشمار
تو طاقت بیماری باری از حضرت باری عافیت طلب ایوب زبان بقول رب مسنی الضر
بگشود و در بعض روایت آمده که در زمان بیماری او از اطراف و اکناف عالم بیماران بر تیر و زبان
مرآمدند و دعای بیحد استند و او دعا کرده شفا میرافتند او را گفتند چرا خود را دعا نکنی
گفت مرا حیا مانع دعاست که مدت هشتاد سال در عزت و نعمت گذرانیده هشتم اکنون چه روز
از گردش گردون بوقلون در بلا و محنت از آن رهایی از خدا خواهم باین سبب حضرت بیچون
ویرا اذن داد تا دعا نموده گفت رب انی مسنی الضر و انت ارحم الراحمین پس
کردیم دعای او را و انس بن فکردیم آنچه رسیده بود باو از رنج و تعب بفضل و شفا دادیم آورده اند که ایوب
در وقت بیماری چون خواستی بقضاء حاجت رود رحمه دست او را گرفتی و باز گاه خواب آوردی
آنروز که روز رسیدن شفا بود از دار الشفا خدا اعادت ما لوف او را برده باز گشته منتظر نشست
که ایوب آید از کند خداوند قدرت و بخاه همانجا ایوب وحی فرمود ارکض برجلک هذا مغتسل
و شراب چون پای زد از زیر قدم او چشمه آب خوش روان چون چشمه آب حیوان و ماء زلال
جهان در آنجا غسل کرد از آن جمیع امراض ظاهر او زایل شد بار دیگر از حضرت داور ندا در رسید
که پا بر زمین نگین زن چشمه دیگر بفرمان خالق البر ظاهر گشت چون پاشید امراض باطنی او

در شفا دادن خدا ایوب

در سوگند خورد زوجه ایوب

بالکلیه زایل شد و قوت و جمال جوانی و رنگ روی وی بحالت اول جوانی باز آمد از اول هم نیکوتر
جبرئیل بر آن الحال بفرمان خالق ذو الجلال حله از جنت فردوس لا بزال آورده بوی پوشانید و در پیش روی
خانه اش طلی بود فرشته بالای آن نماز نشست چون وقت آوار کردن او در رسید رحمه پریشان شده
برگشت که مبادا حادثه اتفاق افتاد آمده ایوب را در جای خود ندید بالای نشیمنگاه کرده جوانی
با صباحت تمام و حسن صورت تا لاکلام دیده پرسید که آن مرد نزار بیمار کجا رفت گفت آن مرد
چه نسبت تو دارد گفت شوهر منست گفت که ربنی او را میشناسی گفت هیچ نمیشناسم که
با او حارث و جمالست دارم گفت صورت او بکه ماند گفت در وقت جوانی هم شکل و مانند تو بود
گفت نیم شوهر تو که حضرت عزت منت نهاده همه الم و غم برداشت و کمالت جوانی باز گذاشت
پس هر دست کردن یکدیگر آورده از فرح گریه کردند و هنوز دست در گردن بودند که خداوند ما
همه احوال سابق او را مطابق مضاعف فرمود کما قال جل علی و عطا کردیم او را و آوردیم ایشان را
یعنی اثر از برای او زنده کردیم و مانند اثر بازیافتن دادیم یعنی در جهان ایشان را یاد کرده
کردیم و مانند اولاد سابق او را باز یاد دادیم و در روایت آمده که رحمه بعد از عود جوانی ایوب
بیست پسر آورد و هیچ نیست که خداوند عدل داد اولاد او را که مرده بودند زنده گردانید
و مانند مردگان و اینز در عدد از قبطی رحمه متولد ساخت و همان مواشی و اموال را بر منوال
سابق بر وی فرمود بر وجه مضاعف و این قول روایت ابن قتاده و حسن است و از ابا
عبد الله ع و از ابن عباس روایت است که خداوند روز معاد جمیع اموال و مواشی و اولاد
او را مضاعف بوی داد و ابری سرخ و یا سفید فرستاده تا ملخ زرین بر آن سفید زرین
بارید و در احقاف گفته که سه شبانه روز از این ملخ بحوالی سرای وی بارید و در حدیث آمده که
هر قطره آب که در وقت غسل کردن از بدن آن فرو میچکید ملخ زرین میشد و ایوب بیست
خود آنها را جمع میکرد وحی رسید ای ایوب من ترا مستغنی ساختم باضعاف مال هر دو احوال که بیست
داشتی پس چرا آنها را جمع میزنی عرض کرد بار خدایا چون از نهار از بدن من خدا میشود که جمال جهان
و آسایش حضرت بر زبان است برکتی و کرمی دیگر بیشتر خواهند داشت سبب یاد آورده اند
چون ایوب از چوب یا تره خلاص شد و مضاعف اموال و نالهای حال باو رسید باندیشه گذشت
افتاد که درباره رحمه یاد کرده بود که او را صد چوب بعد از خوب شدن زند حضرت دود وحی
فرمود و خذ بیدک ضغثا فاضرب و لا تحنث یعنی دسته ارزش خار در میان
صد تا جمع کن یکبار بر زن خود زن تا سوگند ترا بدرست شود و ضرری هم برحمه نرسد
و تفصیل این در سوره ص مرقوم خواهد شد انشاء الله تعالی القصه خدا میفرماید که ما شفا ضرر
و عطا بر اولاد و اموال او و حیات چندان نمودیم بجهت بخشش و انعام از نزد ما و او بجهت بندگی ما

در تفسیر ضغث و الکفل

برسند مان و عابدان ما را تا صبر کنند چنانکه ایوب جزا یابند چنانکه او یافت و باری قصه اسمعیل و ادریس
و ذو الکفل را که بوشع است یاد کن یا الیاس و الیسع و ذو الکفل و نصیب و بهره مند را که بنیاز نزد
حضرت عزت و الکفل بمعنی ضعف است یعنی عمل او دو برابر ثواب امتش بود و کفل بمعنی ضمانت نیز آمده
که او ضامن امت خود شد که اگر سلام آرند و طریق حق سلوک اقدام نمایند ایشان را بهشت رساند
و در حدیث آمده که او ضامن پادشاهی شد که جبار بود که بعد از انقیاد او باو امر آلهی و اوامر
حضرت ایشان را بهشت عزیز شد ترک برد و نام آن پادشاه کنعان بود و فرشته رضوان
مذکور بآن پادشاه داد و در مختار القصص گفته که ذو الکفل یسع است که بالیاس من شد بر امر
دین قیام و اقدام نماید بعد از مفارقت الیاس و ذی بهت بذو الکفل مسمی شد و صاحب بن
و مجمع السنه گفته اند که بنی اسرائیل پادشاهان بنی اسرائیل وحی رسید در من میخواهم ترا قبض روح کنم
پادشاهی خود را به بنی اسرائیل عرض و اظهار کن هر کسی ضامن و کفیل میشود که هر شب نماز گذارد
و صد روز و فتور نه آید و راه نیابد و روزه دارد و هیچ روز روزه خود را افطار نکند در میان
خلق بحق حکم کند و خشم نگیرد پادشاهی خود را بوی تسلیم و تفویض نماید و چون آن پادشاه بهتر
بود این مطلب را به بنی اسرائیل اظهار نمود جوانی از میان آن قوم برخواسته گفت انا الکفل بهذا
من متکفل این میشوم گفت بنشین باز بار دوم و سیم اعاده نمود همان جوان برخواست آن سعید را
بوی تسلیم کرد و او بوعده خود وفا کرده سعی یافت و خداوند کفیل او را ذو الکفل لقب نهاد
و روز خوردن خشم آن در وقت شدت غضب و ثبات قدم او در دین بمرتبه بود که روزی
شیطان با طغیان آمده او را بخشم آرد در سرای آن نبی را بشدت زد ذو الکفل گفت صبر کن
گفت کسی ام که حق آمده ام تا کی را فرستاده به پرسیده کار دارد گفت ترا نمیخواهم کسی دیگر فرستند
کسی دیگر آمد آن نا صواب همان جوابی داد ذو الکفل از سرا بیرون آمده گفت کرا میخواهی
گفت ترا پس دست او را اگر فرضه بازار بر دو هند بازار ها را بگردانیده ناگاه ناپدید شد
ذو الکفل با همان سکون و وقار بخانه آمده هیچ از خشمی بروی ظاهر نگشت از زهاد تقلل است
که ذو الکفل همه شب بتهجد مشغول بودی و همه روز بروزه و جمیع اوقات روز در میان مردم
حکم فرمودی خبر از یک ساعت وقت چاشت که بخواب قیلوله مشغول میشدی ابلیس لعین
خود را گفت بشتاب که ظفر یابید باو گفتند ما را بر او هیچ راه نیست گفت من چاره کار
را میدانم پس خاکسار در ذو الکفل سوال بخواب قیلوله رود بصورت پیری بر آمده در زد
ذو الکفل گفت کیست زننده در گفت پیرست مظلوم مغموم ظلم و ستم بسیار بر آن دل افکار
رفته ذو الکفل بر خاسته بیرون آمد ابلیس را بسیار یافت و آنها نزد استاده گذاشت که بر فلان
ظلم کردند و چندان بگفت که وقت نماز رسیده و وقت حزب قیلوله فوت شد و بر الکفت بر خوشحالی

در تقلد شدن حرز ایوب

در عذر شیطان ذوالکفل

خود را ضرب حالا وقت محاکمه من است و چون محاکمه آمد و در میان خلق حکم میکرد و شهادت میشنید
نماید فردای آن روز در وقت خواب قیلوله باز آمده طلقه بر در زد گفت کیست زننده در گفت فلان
مظلوم ذوالکفل گفت ترا گفتم که بمحکمه در آی گفت خصمهای من گرفتند و مردم ظالمند بعدتی بمن نمایند
نیارگذ قصه را باز گفتن و ذوالکفل نامشغول کردن تا امروز نیز وقت خواب قیلوله در گذشت و بیشتر
در رسید ذوالکفل گفت من حالا بمحکمه میروم ایشان را پیش من آر تا داد ترا از آن ظالمان
بستانم باز رفت نیامد روز دیگر همان وقت باز آمد ذوالکفل را بر در سرای خود نهاده
بود که اگر کسی آید و خواهد که در سرا را بزند مانع شده و بکوشاکی جبرئیل که سه شبانه روز است تا ذو
الکفل نخوابیده و اکنون در خوابست و حالا ترا جوابست پس ابلیس استاد تلبیس با مداد تشخیص گفت
در رامزن و صورت حال و ماجرا را حوالی از گفت ابلیس مبالغه در زدن نمود که البته در زنم و پیش از این
تا بتعذر و ظلم ندارم که بصبر برآرم و آن مرد ملعون زدن زد بود تا در آخر از سوراخ در باندرون ذوالکفل
شده در دلالت امیزد تا ذوالکفل سدا رشد بیدار گفت کیست گفت آن بیر مظلوم ذوالکفل
آن مرد را آواز کرد که ترا گفتم مگذر کسی کی را زنماید و در آید و در زند گفت عجب طالمی در پیش
کردم این بیر در سال باندرون خانه آمد کاش پیش در ذوالکفل گفت کان من چنان است که تو
شیطانی دشمن حضرت سبحان گفت آری خواستم ترا بخشم آرم و از عبادت باز دارم ذوالکفل
گفت شکر خدا را که مرا از شر تو نگهداشت پس ابلیس بلید ناهید برکت و قصه اسعد بن ادریس
و صبر و نبات او در سوره والصافات ذکر خواهد یافت ان شاء الله تعالی و تفصیل حکایت ذوالنون
با تقدیس قبل بری گذشته و بعد از آن در بیان صبر ایشان می فرماید حضرت یزدان
ستم بعبد و حق شان بود نداز صبر کنند کان مشقت تکلیف اسعد با مامت آنحضرت در مکه معظمه
که وادی غیر ذی زرع بود صبر نمود و هر وقتیکه ذبح میکردند صبر نمود و از دیس مدت جدید و جهد
بعید بلای قوم خود داشت ایشان صبر نمان و ذوالکفل بر آنچه کفل آن شده و صبر نمود
و فضل کرد اند ایشان را در رحمت و بخشش خود که نعمت نبوت و یار نفت درجه و رتبت در جنت
بدرستیکه ایشان اند از سنوده کان و فرمان برداران و صالحان چه انبیا معصومند از شایبه
فساد و یا کنی صاحب ماهی را یعنی یونس بن متی هنگامیکه برفت از میان قوم خود در حالتیکه
خشمناک بود بر ایشان چه مدت بدید و روزگار عدید در میان ایشان بود و هر چند ایشان را
دعوت مینمود و معجزه مرادید قبول نمیکردند و در انکار و اصرار مداومت می فرمودند و در پیش
اکثر مفسران چنان است که یونس با ایشان وعده عذاب نشان داده بود چون خدا
ایشان را در آمد بنداشت آن که دیر آمد دروغ گو دانند ایشان بعصیانک و بر آن از شک
قوم خود بیرون آمد و از ابن عباس روایت است که یونس و قوم او که بر یونس بودند از زمین
فلسطین

در قصه یونس ع

فلسطین بودند با دشاهی بمحاربه ایشان آمد بکسبط و نیم از قوم یونس را غارت کرده و سبط و نیم باقی
ماند حقتعالی بشعیا پیغمبر وحی نمود که نزد حزقیا رشد و با دشاه بنی اسرائیل بود و او را بگو تا بنزدی قوی
با جلادت و شوکت با ایشان فرستد که تقبل آن پادشاه افکنده ام که چون بنی اسرائیل بیش قوی
آن کلمات را کم غارت کرده اند با ایشان باز دهند و چون شعیا پیش حزقیا آمد و احوال را باز گفت گفت
سمعا و طاعة کیست کسی که این کار از و بر آید و این عقده از و گشاید و در مملکت او هیچ غیر بود
عقلای قوم گفتند شایسته این کار و سزاوار این رفتار و گفتار یونس است که از ابرار روزگار
است با دشاه بفرمان حضرت عالیان بنا به یونس را گفت جبرئیل از بنی اسرائیل برداشته رو
بجایی برجبرئیل که از ابنای جنس ما را کشته و غارت کرده و اموال ایشان را برده روی اموال خود گذاشته اند
یونس گفت آیا حقتعالی مرا باین تعیین فرموده و یا حکم مطلق صادر شده گفت بطریق اطلاق
خلق اعلام و ارزاق حکم کرده یونس گفت پس دیگر را باین امر مصلحت بیشتر با دشاه گفت
تو باید بروی یونس گفت نمیتوانم با دشاه با صرار خانه او مبالغه بسیار نموده تکرار کرد پس
یونس و با دشاه و کسان مشترک در بیابان شد و راهنمه کرده از آنجا بیرون رفت و ذلک
قوله و ذا النون اذ ذهب مغاضبا و بعضی از خاصان حضرت فرمودند تفسیر این آیه مبارکه را
بنهج کرده اند که از راه عقل و دین و از شریعت سید مرسلین بیرون است و نمایش فرمود مکر عصمت
انبیا خواهد شد و بیان و خطاب و سؤال و جواب آن در کتب مبسوط مسطور است و مجمع آنچه
که یونس از قوم خود که عناد و انکار میکردند و موحش از یونس بودند و احد بر یونس آن در میان آن
نبود غیظ کرده بیرون آمد پس گمان برد یونس که تنگ نخواهیم گرفت تکلیف و مشقت بار و
بنی کمان کرد که او را بدان تکلیف و مشقت مبتلا نمیکنیم و مجازات نمیکنیم و خدا تعالی گفته اند که معنی آنست
که او پنداشت که ما بر وی حکم نکنیم و او را خطاب و عتاب نمنمایم پس بیرون آمدن او بدون اذن با
و تصور نمود که ما بالو مبتلا نیاییم و جبلا نگفته که یونس ظن کرد که تنگ نخواهیم گرفت ملکه هر جا بود در روزی با و خواهیم
رابر و بلی نخواهیم ساخت بکشتی نشستن و بشکم ماهی افتادن و بدر آمدن تفسیر بعضی از مفسران
آن که یونس گمان برد که ما قادر نیستیم با خذ آن و عاجز نیستیم از عقوبت او و این کلامیست که مدعیه
مستلزم ظلم بدست و موجب کفر و نیابت نعوذ بالله من اقوال الفاسدة والآراء الهالکة
الباطلة الکاسدة و در عیون اخبار رضا از علی بن موسی الرضا مروی است که مفسر یونس
است و قدر بمعنی تنگی روزیست کقوله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر پس معنی آنست
که یونس تعیین میدانست که ما روزی را بر وی تنگ نخواهیم گرفت ملکه هر جا بود در روزی با و خواهیم
رسانید مرویست روزی ابن عباس پیش معاویه در سلطان اهل شرایع و او میرفت رفت معاویه
گفت من ثبت بیان امواج بحر مانی این آیه آنا قادر فظن ان لن نقدر علیه و هر چه از آن نیست و سلام

در عذر شیطان ذوالکفل

نمودم و نمی دانستم که هر معنی مقصود رب خدا را در آن هر شقی خواطر حاصل کرد و ظاهر معنی وی آنست که ظن
یونس آن بود که خداوند قاهر قادر نشد بر افذه یونس و حکم نه رسول حضرت یزدان ابی نوع
کمان خالق جهان برد ابن عباس گفت تعالی از قدر و مشتق است که بمعنی تنگیست نه از قدرت
که بمعنی توانا باشد و معنی آنست که یونس گمان برد که ما تکلیف و مشقت و تنگی و سختی بر وی بسبب
بیرون آمدن آن از میان قوم خود بدون اذن ما بر وی قایل نشویم و حال آنکه خلاف ظن وی بظهور
آمد چه در آن موضع که بود و چون از آن بیرون آمد بکنار دریا رسید دید کشتی بانان کشتی روان
میسازند با جماعتی بسیار و اموال بسیار آن پیغمبر حضرت کردگار نیز در آن کشتی نشست
و چون کشتی میان دریای آسمان سار رسید دریا طوفانی شده بتموج آمد نزدیک غرق شد
اهل کشتی گفتند شاید در میان ما بنده گریخته و ما مردعاصی چهار تخته میباشد و از رسم آن
دریا آن چنان بود و در آن حالت خوف بشان قرعه میکشیدند و بنام هر کس از آن میان بیرون
مرآمد حکم بعصیان و گریختن آن کرده بدریا می انداختند پس یونس گفت همانا بنده
گریخته من هم مرا بدریا اندازید تا کشتی آرام گیرد گفتند معاذ الله که تو نیستی صالحان داری و نیست
صدیقان و این توهم از تو دور است و از عقول سلیمه مهجور و ما بدو قرعه این کار را کنیم پس
قرعه کشیدند نام یونس در قرعه دیدند اکتفا نکرده باز بار دیگر کشیدند نام یونس در آمد پس
برخواسته تمام بکشتی آمد تا خود را بدریا پرتاب نماید از قضایای این جهان بنیاد
ماهی در دم کشتی پیدا شده دهن بکشاد و گفتند مناسب با نیت او را طعمه ماهی کرد پس
و بر اکثر دیگر کشتی بردند ماهی از هر کشتی بر کشتی بطرف یونس آمد و یونس آمد و دهن باز
کرد پس یونس آن عم کشید و حیران بآسمان و خالق زمین و آسمان و تمکین خود و خود را بدریا
خود انداخت فی الفور ماهی او را فرو برده در شکم او مکان ساخت معطی مسئولات
خداوند کائنات الهام ماهی کرد که این بنده را طعمه تو نیست حرام ملکه امانتی چند روزی شکم
ترا مجلس آن ساخته ام باید پست او را نخراشی و اعضا او را نیازاری و جوهر لبر در شکم
تربیت او نمایی پس ماهی دیگر آمده آن ماهی را فرو برده باز ماهی دیگر و دیگر یا آن دیگر را در شکم
ماهی ماند و در اکثر تفاسیر مذکور است که یونس چهار روز در شکم ماهی بود یعنی ماهی ده روز و هفت
روز و یا سه روز نیز گفته اند و خداوند تا شاهی شکم ماهی را چون آبگینه شفاف صاف گردانید
تا جمیع عجایب و غرایب دریا را میدید و چون ماهی او را بعمق دریا میکرد و تعمیر دریا چون
رسید آواز غریبی شنید بخود گفت آیا این چه آواز باشد و حق حضرت رب الارباب رسید
که آواز تسبیحات حیوانات دریاست که در یاد کردن ماست پس یونس موافقت تسبیح ایشان
کرده پس ندا کرد در تاریکیهای شکم ماهی و دریا و تاریکی شب و یا در تاریکی سینه بطن ماهی خدا خود را

در دعای یونس ع

بانگ

بانگ میت حج معبودی و آن مستحق عبادت مگر تو تسبیح میکنم ترا از نقص و عیب میگردانید بستگی
من بود از ستمکاران و ظالمان بر نفس خود چه ترک اولی که آن توقف بر دو در میان قوم خود نمودن
دادن بخروج من صادر شده ای از ثواب آن محروم شدم و باین تقصیر نقص ثواب خود نمودم
القصه چون یونس بحق سبحانه نفس و انقطاع از خلق و اتصال بحق بایش خالق و از خضوع و خشوع گفت انی
کنت من الظالمین پس اجابت کردیم مدعای او را و رهانیدیم او را از غم دریا و از زندان شکم آن
آب بها و ماهی را مرکردیم تا او را از شکم بدم دریا انداز دبوجهی که ضرر بآن برگزیده بشر نرسد
الی صاحب اند که ارادت چون نکی را از تخت پادشاهی فرود آرد و دیگر را در شکم ماهی نگاه
دارد و قیمت حق نشناسی آنکه بود ذکر تو یونس و رحم بود اندر شکم حوت چو یونس
اگر تیغ قهر کشد بتی دلی سر در کند و اگر غمزه لطف بخشاید بدا از انکمان در رسانند
کر بحر خطب قهر کند انبیا را چه جای معذرت پرده از روی لطف گو بردار
امید مغفرت است هر که تا ادب و تا راه صواب نگیرد متعدی عقبا گرفتار آید قال الله
تعالی و لنذیقنهم من العذاب الادنی دون العذاب الاکبر بیندیشد حق تعالی بر بندگان
و انکه بند چون بند دهند و نشوی بند نهند سنگ بخشان بکلمات و امثال بیشتیان بند
کیرند از آن پیش که پشیمان بواقعه پشیمان مثال زنند نرود مرغ سوی دانه فراز
چون دگر مرغ بیند اندر بند بند گیرد از مصاب دگران نا نگیرند و دگران نرو بند و تفصیل قصه
یونس سوره والصافات مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و همچنانکه یونس از غم نجات دادیم نجات میدهیم
کرفتگان مؤمنان را از غم و قتیکه باخلاص و خضوع و خشوع بدرگاه ما دعا کنند از حضرت رسالت ص
روایت است که عنا که این دعا را بکند که لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین
مگر خداوند اعز اکرم غم و الم او را بفرح بدل کند و از امام بحق ناطق جعفر صادق ع روایت است
که فرمود عجب از کسی دارم که او را غمی رود و بگوید لا اله الا انت آه و حال آنکه حالی چون در وقت آن
کویان فاستجبنا له و نجیناه من الغم دوم آنکه از کسی ترسد بگوید حسبنا الله و نعم الوکیل
حضرت سبحان میفرماید لبیدا از آن فانقلبوا بنعمة من الله و فضل سیم آنکه کسی از دشمنی و آفت
هراسان و ترسان شود و بگوید افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد که موجود جهان
در عقب آن فرمایند کان فوقاه الله سیئات ما مکروا چهارم کسی از خشم بترسد و بگوید ما
شاء الله لا قوة الا بالله و حال آنکه حضرت ذوالجلال در عقب آن آیه مثال فرماید ان ترن ان
اقل منک مالا و ولدا فعسی ربی ان یؤتین خیرا من جنتک و یرسل علیها حسبانا من السماء فتصبح صعیدا زلقا
او یصبح ماؤها غورا فلن تستطیع له طلبا و احیط بثمره فاصبح یقلب کفیه علی ما انفق فیها و هی خاویة علی عروشها
و یقول یا لیتنی لم اشرک بربی احدا و لم یکن له فئة ینصرونه من دون الله و ما کان منتصرا هنالک الولایة لله الحق
هو خیر ثوابا و خیر عقبا و اضرب لهم مثل الحیوة الدنیا کماء انزلناه من السماء فاختلط به نبات الارض
فاصبح هشیما تذروه الریاح و کان الله علی کل شیء مقتدرا المال و البنون زینة الحیوة الدنیا و الباقیات الصالحات
خیر عند ربک ثوابا و خیر املا و یوم نسیر الجبال و ترى الارض بارزة و حشرناهم فلم نغادر منهم احدا
و عرضوا علی ربک صفا لقد جئتمونا کما خلقناکم اول مرة بل زعمتم ان لن نجعل لکم موعدا و وضع الکتاب
فترى المجرمین مشفقین مما فیه و یقولون یا ویلتنا ما لهذا الکتاب لا یغادر صغیرة و لا کبیرة الا احصاها
و وجدوا ما عملوا حاضرا و لا یظلم ربک احدا و اذ قلنا للملائکة اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس کان من الجن
ففسق عن امر ربه افتتخذونه و ذریته اولیاء من دونی و هم لکم عدو بئس للظالمین بدلا ما اشهدتهم خلق
السموات و الارض و لا خلق انفسهم و ما کنت متخذ المضلین عضدا و یوم یقول نادوا شرکائی الذین زعمتم
فدعوهم فلم یستجیبوا لهم و جعلنا بینهم موبقا و رأی المجرمون النار فظنوا انهم مواقعوها و لم یجدوا عنها مصرفا
و لقد صرفنا فی هذا القرآن للناس من کل مثل و کان الانسان اکثر شیء جدلا و ما منع الناس ان یؤمنوا اذ جاءهم
الهدی و یستغفروا ربهم الا ان تأتیهم سنة الاولین او یأتیهم العذاب قبلا و ما نرسل المرسلین الا مبشرین
و منذرین و یجادل الذین کفروا بالباطل لیدحضوا به الحق و اتخذوا آیاتی و ما انذروا هزوا و من اظلم ممن
ذکر بآیات ربه فاعرض عنها و نسی ما قدمت یداه انا جعلنا علی قلوبهم اکنة ان یفقهوه و فی آذانهم وقرا
و ان تدعهم الی الهدی فلن یهتدوا اذا ابدا و ربک الغفور ذو الرحمة لو یؤاخذهم بما کسبوا لعجل لهم العذاب
بل لهم موعد لن یجدوا من دونه موئلا و تلک القری اهلکناهم لما ظلموا و جعلنا لمهلکهم موعدا و اذ قال موسی
لفتاه لا ابرح حتی ابلغ مجمع البحرین او امضی حقبا فلما بلغا مجمع بینهما نسیا حوتهما فاتخذ سبیله فی البحر سربا
فلما جاوزا قال لفتاه آتنا غداءنا لقد لقینا من سفرنا هذا نصبا قال ارأیت اذ اوینا الی الصخرة فانی نسیت الحوت
و ما انسانیه الا الشیطان ان اذکره و اتخذ سبیله فی البحر عجبا قال ذلک ما کنا نبغی فارتدا علی آثارهما قصصا
فوجدا عبدا من عبادنا آتیناه رحمة من عندنا و علمناه من لدنا علما قال له موسی هل اتبعک علی ان تعلمن
مما علمت رشدا قال انک لن تستطیع معی صبرا و کیف تصبر علی ما لم تحط به خبرا قال ستجدنی ان شاء الله صابرا
و لا اعصی لک امرا قال فان اتبعتنی فلا تسئلنی عن شیء حتی احدث لک منه ذکرا فانطلقا حتی اذا رکبا فی السفینة
خرقها قال اخرقتها لتغرق اهلها لقد جئت شیئا امرا قال الم اقل انک لن تستطیع معی صبرا قال لا تؤاخذنی بما نسیت
و لا ترهقنی من امری عسرا فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس لقد جئت شیئا نکرا
قال الم اقل لک انک لن تستطیع معی صبرا قال ان سألتک عن شیء بعدها فلا تصاحبنی قد بلغت لدنی عذرا
فانطلقا حتی اذا اتیا اهل قریة استطعما اهلها فابوا ان یضیفوهما فوجدا فیها جدارا یرید ان ینقض فاقامه
قال لو شئت لاتخذت علیه اجرا قال هذا فراق بینی و بینک سأنبئک بتأویل ما لم تستطع علیه صبرا اما السفینة
فکانت لمساکین یعملون فی البحر فاردت ان اعیبها و کان وراءهم ملک یأخذ کل سفینة غصبا و اما الغلام
فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا فاردنا ان یبدلهما ربهما خیرا منه زکوة و اقرب رحما
و اما الجدار فکان لغلامین یتیمین فی المدینة و کان تحته کنز لهما و کان ابوهما صالحا فاراد ربک ان یبلغا
اشدهما و یستخرجا کنزهما رحمة من ربک و ما فعلته عن امری ذلک تأویل ما لم تسطع علیه صبرا و یسألونک
عن ذی القرنین قل سأتلو علیکم منه ذکرا انا مکنا له فی الارض و آتیناه من کل شیء سببا فاتبع سببا
حتی اذا بلغ مغرب الشمس وجدها تغرب فی عین حمئة و وجد عندها قوما قلنا یا ذا القرنین اما ان تعذب
و اما ان تتخذ فیهم حسنا قال اما من ظلم فسوف نعذبه ثم یرد الی ربه فیعذبه عذابا نکرا و اما من آمن
و عمل صالحا فله جزاء الحسنی و سنقول له من امرنا یسرا ثم اتبع سببا حتی اذا بلغ مطلع الشمس وجدها
تطلع علی قوم لم نجعل لهم من دونها سترا کذلک و قد احطنا بما لدیه خبرا ثم اتبع سببا حتی اذا بلغ
بین السدین وجد من دونهما قوما لا یکادون یفقهون قولا قالوا یا ذا القرنین ان یأجوج و مأجوج مفسدون
فی الارض فهل نجعل لک خرجا علی ان تجعل بیننا و بینهم سدا قال ما مکنی فیه ربی خیر فاعینونی بقوة
اجعل بینکم و بینهم ردما آتونی زبر الحدید حتی اذا ساوی بین الصدفین قال انفخوا حتی اذا جعله نارا
قال آتونی افرغ علیه قطرا فما اسطاعوا ان یظهروه و ما استطاعوا له نقبا قال هذا رحمة من ربی فاذا جاء
وعد ربی جعله دکاء و کان وعد ربی حقا و ترکنا بعضهم یومئذ یموج فی بعض و نفخ فی الصور فجمعناهم
جمعا و عرضنا جهنم یومئذ للکافرین عرضا الذین کانت اعینهم فی غطاء عن ذکری و کانوا لا یستطیعون سمعا
افحسب الذین کفروا ان یتخذوا عبادی من دونی اولیاء انا اعتدنا جهنم للکافرین نزلا قل هل ننبئکم بالاخسرین
اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعا اولئک الذین کفروا بآیات ربهم
و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا ذلک جزاؤهم جهنم بما کفروا و اتخذوا آیاتی و رسلی
هزوا ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات کانت لهم جنات الفردوس نزلا خالدین فیها لا یبغون عنها حولا
قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی و لو جئنا بمثله مددا قل انما انا بشر
مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا و لا یشرک بعبادة ربه احدا
تمت

در حاجت دعای الا انت

در خاصیت دعای حسبنا الله

در صفت دعای ذوالنون

ارا ما میرید بغضب ثواب و بیم خوف و یا از غضب و یا از خوف و یا از ترس و یا از خوف و یا از ترس

رغبا ورهبا وکانوا لنا خاشعین والتی احصنت فرجها فنفخنا فیها
من روحنا وجعلناها وابنها ایة للعالمین ان هذه امتکم امة
واحدة وانا ربکم فاعبدون وتقطعوا امرهم بینهم کل الینا راجعون
فمن یعمل من الصالحات وهو مؤمن فلا کفران لسعیه وانا له کاتبون
وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون حتی اذا فتحت یاجوج
ومأجوج وهم من کل حدب ینسلون واقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة
ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین
انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم انتم لها واردون لو کان هؤلاء
الهة ما وردوها وکل فیها خالدون لهم فیها زفیر وهم فیها لا یسمعون
ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا یسمعون
حسیسها وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون لا یحزنهم الفزع
الاکبر وتتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون
یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده
وعدا علینا انا کنا فاعلین ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر
ان الارض یرثها عبادی الصالحون ان فی هذا لبلاغا لقوم
عابدین وما ارسلناک الا رحمة للعالمین

در قصه زکریا

وچون زکریا این دعا کرد پس اجابت کردیم مدعای او را و بخشیدیم مر او را پسری یحیی نام که آن سرور
معالم دین میان حضرت رب العالمین زنده بود و شایسته گردانیدیم او را و زوجه اش را اصلاح
بنت عمران را که آبستن شود و بعد از عقیم قابل ولادت شود و گفته اند منت آنست که خوش خلق کردیم
بعد از آنکه بد خلق بود حارث بن مغیره روایت کرده که من به برگزیده حضرت الله تبارک و تعالی عرض
کردم یا ابن رسول الله جمیع اهل حال فرقت شدند و بدرود جهان فانی نمودند اکنون ما گروه شیعه در جهان
چون و کیف خواری روزگار و قلوب فرزندی مدار و حرث دمانی آن عمری بسر آریم و شب و روز باقی مانده
جاودانی گردد حضرت فرمودند بر سجده نهاده بگو رب هب لی من لدنک ذریة طیبة
انک سمیع الدعاء رب لا تذرنی فردا وانت خیر الوارثین تا فرزند خواهد ترا فرزندی
دهد که مرغ بهشتی کرد حضرت رب العالمین مرا جابر مرادف مکد مکرر است فرمود یکی را نام علی نام دوم را
حسین بعد از آن خداوند صفت انبیا که مذکور شدند میفرماید بدرستیکه ایشان بودند بیشتر اندوه
بودند که میشتافتند بخیرات و مبرات یعنی انواع نیکوها و سبقت میگرفتند باصناف شایستگیها و خواندند
ما را از راه امید و رغبت بثواب و طاعت و از جهت بیم و ترسیدند از عقوبت و بیم از معصیت و بود
ما را خاشع کنندگان یعنی از فروتنان و فرمان بران مراد از خشوع خوف دائمست در قلب و محققان از آن
بیان نموده اند که خاشعان اهل نمازند و در کشف الاسرار از اهل اسرار و ابرار نقل کرده هر کسی نماز
بحضرت کارساز بر قرار گرش گرداند و هر کس نماز نگزند که آفریننده اوست و طاعت و حجت و طلب
قربت و هر آنچه با و بویم از طلب اوست عزیزش نماید و کانوا لنا خاشعین ایشان نیاز عرض نماز
مانند ومن شاء وربت العرش المجید که ایشان نماز است نه مقام سوز و گداز و نیز یاد کن
آن زن را که نگاه داشت فرج خود را از حلال و حرام بقولها ولم یمسسنی بشر ولم اک بغیا
مراد مریم بنت عمران است که خود را پاکیزه نگاه داشته و دست تطاول کسی را راه هوا و هوس نمی داد

در قصه مریم

پس دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید در گریبان و یا آستین و یا دهان او از روح خود یعنی از روح که بار است
و مخلوق ما یعنی جاری گردانیدیم در وی روح عیسی را و بآن عیسی را و شکر آن زنده ساختیم و گردانیدیم او را
یعنی حال مریم و حال فرزند او عیسی را که از نفخه حاصل شد بمواسطه نطفه بخلاف سایر مردم آیتی و علامت
و حجتی مر عالمیان را تا آنکه تمسک کنند در آن تا بر ایشان ظاهر شود که ظهور عیسی بی پدر از مریم بحضور قدرت
لایتناهی دارد و کمال قدرت صانع حکیم بدرستیکه این ملت توحید و دین اسلام است ملت
و کیش شما است ای گاه مردم که استقامت در آن واجب است در حالیکه ملت و دین است
واحد که اختلاف در آن نبوده در میان پیغمبران بلکه همه انبیا متفق و متحد بودند در توحید و نیز در روزگار
شما ام پس مرا پرستید نه غیر مرا و پاره پاره کردند یهود و نصاری امر دین خود را در میان خود
یعنی فرقه فرقه شدند هر فرقه مذهبی منقطع نموده از برای خود و اختیار آن کرده تفرقه دیگر نمودند
همه این فرقهای مختلف بسوی ما بازگشت کنندگانند و ما ایشان را فراخور کار ایشان پاداش خواهیم
داد خلاصه سخن آنست که ای اهل عالم به پسندید قبح عمل اهل کتاب را در دین خدا که متفرق گردانیدند
امر دین خود را که حضرت عزت به تبعیت آن امر نموده بود و هر گروه دیگر مفترح که اختلاف کردند
که بخلاف دین اسلام بود حضرت عزت روز قیامت همه را بسبب این اختلاف جزا و سزا خواهد
داد پس کسی که گذارد عملهای شایسته که انواع طاعات است و حال آنکه ایمان آورده باشد
بخدا و رسول خدا ایمان شرط ثواب است بعد از آن دین خیرات پس سعی او هیچ است و ناچار
مرسی در اعمال ضایع نشود که دار او ملک شکر کرده شده اجر او ثابت شود و بموقع قبول افتد و کفران
در جای استعمال شده است در منع ثواب چنانکه شکران استعمال شده در عطای ثواب و بدرستیکه
ما هم مرسی او را نویسندگان و ثابت کننده آن در صحیفهای کردار او و مراد آنست که فرشتگان
بفرموده ما ثبت کنندگانند در نامه عمل او پس هیچ چیز از آن ضایع نگردد و حرام و ممتنع است بر اهل
دهی که ما هلاک کردیم ایشان را آنکه باز گردند بدنیا یعنی مصور نیست از هلاک شدگان که بدنیا رجوع
کنند برای تلافی اعمال و تدارک احوال و بگمان حرام خوانده یک حرف و سکون را که بمعنی حرام است
حلال و حلال و بعضی لا یرجعون را اصلی گرفته زاید و منع آیه را باین وجه تفسیر کرده اند که ممتنع است
هالکان را که رجوع نکنند بحشر و باز نگردند حساب نکرده بلکه البته بسبب آیند و ایشان را از حساب اعمال
گریزی نیست و قول اول اشهر است و ما جعفر گوید که از امام ظاهر چنین روایت از حضرت رسالت
خلق بدنیا پرسیدم این آیه را خواند پس سخن آنست که حرامست بر دهی که ایشان را هلاک کرده ما که
نیایند بدنیا یعنی البته خواهند رجوع کرد و ابن بابویه در اعتقادات خود آورده که رجعت حقست چنانکه
جمعی که هفتاد هزار خانوار بودند و از طاعون گریختند و خدا ایشان را بمکان دریا بخشید حضرت سلیمان
بر ایشان بانگ زنان که موتوا پس همه ایشان در آن خاکدان بمردند و بعد از مدت مدید عیسی

پس دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید در گریبان و یا آستین و یا دهان او از روح خود یعنی از روح که بار است
و مخلوق ما یعنی جاری گردانیدیم در وی روح عیسی را و بآن عیسی را و شکر آن زنده ساختیم و گردانیدیم او را
یعنی حال مریم و حال فرزند او عیسی را که از نفخه حاصل شد بمواسطه نطفه بخلاف سایر مردم آیتی و علامت
و حجتی مر عالمیان را تا آنکه تمسک کنند در آن تا بر ایشان ظاهر شود که ظهور عیسی بی پدر از مریم بحضور قدرت
لایتناهی دارد و کمال قدرت صانع حکیم بدرستیکه این ملت توحید و دین اسلام است ملت
و کیش شما است ای گاه مردم که استقامت در آن واجب است در حالیکه ملت و دین است
واحد که اختلاف در آن نبوده در میان پیغمبران بلکه همه انبیا متفق و متحد بودند در توحید و نیز در روزگار
شما ام پس مرا پرستید نه غیر مرا و پاره پاره کردند یهود و نصاری امر دین خود را در میان خود
یعنی فرقه فرقه شدند هر فرقه مذهبی منقطع نموده از برای خود اختیار آن کرده تفرقه دیگر نمودند
همه این فرقهای مختلف بسوی ما بازگشت کنندگانند و ما ایشان را فراخور کار ایشان پاداش خواهیم
داد خلاصه سخن آنست که ای اهل عالم به پسندید قبح عمل اهل کتاب را در دین خدا که متفرق گردانیدند
امر دین خود را که حضرت عزت به تبعیت آن امر نموده بود و هر گروه دیگر مفترح که اختلاف کردند
که بخلاف دین اسلام بود حضرت عزت روز قیامت همه را بسبب این اختلاف جزا و سزا خواهد
داد پس کسی که گذارد عملهای شایسته که انواع طاعات است و حال آنکه ایمان آورده باشد
بخدا و رسول خدا ایمان شرط ثواب است بعد از آن دین خیرات پس سعی او هیچ است و ناچار
مرسی در اعمال ضایع نشود کردار او بلکه شکر کرده شده اجر او ثابت شود و بموقع قبول افتد و کفران
در جای استعمال شده است در منع ثواب چنانکه شکران استعمال شده در عطای ثواب و بدرستیکه
ما هم مرسی او را نویسندگان و ثابت کننده آن در صحیفهای کردار او و مراد آنست که فرشتگان
بفرموده ما ثبت کنندگانند در نامه عمل او پس هیچ چیز از آن ضایع نگردد و حرام و ممتنع است بر اهل
دهی که ما هلاک کردیم ایشان را آنکه باز گردند بدنیا یعنی مصور نیست از هلاک شدگان که بدنیا رجوع
کنند برای تلافی اعمال و تدارک احوال و بگمان حرام خوانده یک حرف و سکون را که بمعنی حرام است
حلال و حلال و بعضی لا یرجعون را اصلی گرفته زاید و منع آیه را باین وجه تفسیر کرده اند که ممتنع است
هالکان را که رجوع نکنند بحشر و باز نگردند حساب نکرده بلکه البته بسبب آیند و ایشان را از حساب اعمال
گریزی نیست و قول اول اشهر است و ما جعفر گوید که از امام ظاهر چنین روایت از حضرت رسالت
خلق بدنیا پرسیدم این آیه را خواند پس سخن آنست که حرامست بر دهی که ایشان را هلاک کرده ما که
نیایند بدنیا یعنی البته خواهند رجوع کرد و ابن بابویه در اعتقادات خود آورده که رجعت حقست چنانکه
جمعی که هفتاد هزار خانوار بودند و از طاعون گریختند و خدا ایشان را بمکان دریا بخشید حضرت سلیمان
بر ایشان بانگ زنان که موتوا پس همه ایشان در آن خاکدان بمردند و بعد از مدت مدید عیسی

در دعای ریا یا حیاء ان احیاء

ارساکه پیغمبر خدا بود و از بنی اسرائیل بر ایشان نگذشت دست بدعا برداشته گفت یا خدایا اگر اراده
و مشیت تو علاقه گیرد همه ایشان را بر این جهان برگردانیده زنده گردانی تا شهرهای ترا آباد و بندگان
برای تو بتولد بجا آورند و تا زنانیکه در این گور هستند ترا پرستند پس حضرت سبحان جمیع ایشان
را زنده گردانیده بدنیا رجوع کردند و بعد از انقضاء مدت عمر باصل خود مردند و همچنین خمسین سنه
سال برد و باز حضرت عزیر او را زنده ساخت و بعد با حال خود راه مرگ را در پیش گرفت
و نیز قوم موسی که بصعقات رفته بودند حضرت یزدان ایشان را بصاعقه سوزان هلاک کرد
و باز احیای ایشان در همان مکان فرمود و در احادیث صحیح چنان آمده که هر مؤمنی که
تمنای لقای حضرت صاحب الزمان و خلیفه حق داشته شهید شود در خدمت با رفعت حضرت
بشرف شهادت مشرف شود و خدا او را زنده سازد و بتمنای خود رساند و از صدق
وقوع رجعت است خروج یاجوج و ماجوج در دنیا که از علامات قرب قیامت است یعنی
مردگان امت مرحومه ممتنع است که باز گردند بدنیا تا وقتیکه کشته شده مؤمنان یاجوج و ماجوج
یعنی چون آن سد را بکشایند رجعت واقع شود و بصحت از روایت پیوسته که خروج حضرت
مهدی بعد از خروج دجال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج و نزول حضرت عیسی خواهد شد
و بعد از آنکه آن ولی حضرت ذو الجلال دجال و دابة الارض و یاجوج و ماجوج که دشمنان خداوند متعال
اند بکشد مدت متمادی شاهی نماید و عالم را پر از عدل و داد گرداند بعد از آنکه از جور و ظلم پاک شد
وفد نفسه یا نفس از حضرت رسالت روایت کرده که از آنحضرت شنیدم که میفرمود که اول
علامتی که در آخر زمان و انقطاع دوران واقع شود خروج دجال باشد با سه حال و بعد از آن خروج
دابة الارض است و بعد از آن خروج یاجوج و ماجوج است و بعد از آن عیسی بفرمان موجد جهان
از آسمان نازل شود بدنیا تا خبر دهد آن ولی نزدیک خروج حضرت مهدی بود و بعد از آنکه حضرت
بدرجه شهادت رسد آتشی از قعر زمین بیرون آید و همه مردم را بحشر و محشر راند و در کشف
الغمه روایت کرده که از جمله علامات خروج حضرت صاحب الزمان خروج مردگان است از قبور
که زنده شده بدنیا رجوع می نمایند و یکدیگر را میشناسند و تزویج می نمایند و بنا بر آنکه مراد از آیه و حرام
علی قریة اهلکناها آیه رجعت است همه یاجوج و ماجوج اشاره بوقوع قیامت خواهد شد یعنی ممتنع
است که مردم رجوع نمایند و زنده شوند تا آنکه قیامت قیام نماید و اکثر مفسرین باین تفسیر نموده اند و بدانکه
یاجوج و ماجوج دو قبیله اند از جنس آدم و در روایت آمده که ذریت آدم یعنی انسان ده جزو اند
نه جزو ایشان یاجوج و ماجوج چنانکه در دره کهف گذشت و همه یاجوج و ماجوج بعد از خروج
از هر بلندی و پشته شتابند و بهر اطراف و اکناف زمین متفرق شوند تا آنکه هیچ بقعه از زمین
نماند که آنها سرایت نکنند و در روایت آمده که ایشان همه عالم را فرا گرفته آبهای دریاها را تمام
بیاشامند

بیاشامند و از خشک و تر هر چه یابند بخورند و در احادیث آمده که یاجوج و ماجوج روند تا کوه بیت المقدس
و گویند اهل زمین را کشتیم باید تا اهل آسمان را نیز کشتیم پس تیر بطرف آسمان اندازند تیر آلوده خون
آلود فرود آید و کار بسیار بمحاربه تنگ کنند حضرت در عاکرده حقتعالی حدیث زاد بکدخه هلاک
واقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار الذین کفروا یا ویلنا قد
کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین انکم وما تعبدون من دون الله
حصب جهنم انتم لها واردون لو کان هؤلاء الهة ما وردوها
وکل فیها خالدون لهم فیها زفیر وهم فیها لا یسمعون ان الذین
سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا یسمعون
حسیسها وهم فیما اشتهت انفسهم خالدون لا یحزنهم الفزع
الاکبر وتتلقاهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون
یوم نطوی السماء کطی السجل للکتب کما بدأنا اول خلق نعیده
وعدا علینا انا کنا فاعلین ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر
ان الارض یرثها عبادی الصالحون ان فی هذا لبلاغا لقوم
عابدین وما ارسلناک الا رحمة للعالمین

در خروج حضرت مهدی

پس دمیدیم یعنی جبرئیل را فرمودیم تا دمید در گریبان و یا آستین و یا دهان او از روح خود یعنی از روح که بار است
و مخلوق ما یعنی جاری گردانیدیم در وی روح عیسی را و بآن عیسی را و شکر آن زنده ساختیم و گردانیدیم او را
یعنی حال مریم و حال فرزند او عیسی را که از نفخه حاصل شد بمواسطه نطفه بخلاف سایر مردم آیتی و علامت
و حجتی مر عالمیان را تا آنکه تمسک کنند در آن تا بر ایشان ظاهر شود که ظهور عیسی بی پدر از مریم بحضور قدرت
لایتناهی دارد و کمال قدرت صانع حکیم بدرستیکه این ملت توحید و دین اسلام است ملت
و کیش شما است ای گاه مردم که استقامت در آن واجب است در حالیکه ملت و دین است
واحد که اختلاف در آن نبوده در میان پیغمبران بلکه همه انبیا متفق و متحد بودند در توحید و نیز در روزگار
شما ام پس مرا پرستید نه غیر مرا و پاره پاره کردند یهود و نصاری امر دین خود را در میان خود
یعنی فرقه فرقه شدند هر فرقه مذهبی منقطع نموده از برای خود اختیار آن کرده تفرقه دیگر نمودند
همه این فرقهای مختلف بسوی ما بازگشت کنندگانند و ما ایشان را فراخور کار ایشان پاداش خواهیم
داد خلاصه سخن آنست که ای اهل عالم به پسندید قبح عمل اهل کتاب را در دین خدا که متفرق گردانیدند
امر دین خود را که حضرت عزت به تبعیت آن امر نموده بود و هر گروه دیگر مفترح که اختلاف کردند
که بخلاف دین اسلام بود حضرت عزت روز قیامت همه را بسبب این اختلاف جزا و سزا خواهد
داد پس کسی که گذارد عملهای شایسته که انواع طاعات است و حال آنکه ایمان آورده باشد
بخدا و رسول خدا ایمان شرط ثواب است بعد از آن دین خیرات پس سعی او هیچ است و ناچار
مرسی در اعمال ضایع نشود کردار او بلکه شکر کرده شده اجر او ثابت شود و بموقع قبول افتد و کفران
در جای استعمال شده است در منع ثواب چنانکه شکران استعمال شده در عطای ثواب و بدرستیکه
ما هم مرسی او را نویسندگان و ثابت کننده آن در صحیفهای کردار او و مراد آنست که فرشتگان
بفرموده ما ثبت کنندگانند در نامه عمل او پس هیچ چیز از آن ضایع نگردد و حرام و ممتنع است بر اهل
دهی که ما هلاک کردیم ایشان را آنکه باز گردند بدنیا یعنی مصور نیست از هلاک شدگان که بدنیا رجوع
کنند برای تلافی اعمال و تدارک احوال و بگمان حرام خوانده یک حرف و سکون را که بمعنی حرام است
حلال و حلال و بعضی لا یرجعون را اصلی گرفته زاید و منع آیه را باین وجه تفسیر کرده اند که ممتنع است
هالکان را که رجوع نکنند بحشر و باز نگردند حساب نکرده بلکه البته بسبب آیند و ایشان را از حساب اعمال
گریزی نیست و قول اول اشهر است و ما جعفر گوید که از امام ظاهر چنین روایت از حضرت رسالت
خلق بدنیا پرسیدم این آیه را خواند پس سخن آنست که حرامست بر دهی که ایشان را هلاک کرده ما که
نیایند بدنیا یعنی البته خواهند رجوع کرد و ابن بابویه در اعتقادات خود آورده که رجعت حقست چنانکه
جمعی که هفتاد هزار خانوار بودند و از طاعون گریختند و خدا ایشان را بمکان دریا بخشید حضرت سلیمان
بر ایشان بانگ زنان که موتوا پس همه ایشان در آن خاکدان بمردند و بعد از مدت مدید عیسی

در حالیکه تمامی بر روی زمین
خروج اند

حلاصی نیست برای ایشان و دایم باز در عقوبت معذب شدند مراد ایشان نیست در آن دوزخ ناهای زار و فریاد
دل خمار زفیر ناله بلند شد که از غم او عظیم ترغیب شدند و چون غم عظیم شد ناله نیز عظیم خواهد شد و آنها
زفیر آنها را اولاً تفسیر کرده اند مراد از نفس کشیدن ایشانست در وقت سوختن در آتش دوزخ
و ایشان در آتش سوزان دوزخ نشوند سخن را که مردمان شاد شوند و راحتی بایشان رسد و بال زحول مرتبت
عذاب آن از نتوانند رسید و از عبدالله مسعود روایت است که بآن نشسته بودند که دنیا و تمامی آسمان
باشند که بسیار بار آتش بمحکم کرده بقعر دوزخ انداخته شدند و هر یک از ایشان زاکان چنان که خرده
کسی مغبن نباشد آورده اند که روزی سید انام حضرت خاتم الانام صلی الله علیه و سلم تشریف برده در دیدن کرد
قریش در حطیم سجده و شصت بت را بالای خود ایشان ایشان آیات سجده کنان حلقه زنان
نزدیک ایشان آمده بنشست مناظره در پیوست نضر بن حارث بمقام مباحثه و مجادله آمده
آنحضرت بهمه ایشان لازم آورد و حجت چون ملزم شدند جواب ندادند شتم و ناسزا کرده گفتند
ما در دین پدران گذشتگان خود ثابت و راسخ ایم و از آن برنگردیم حضرت آیت مبارکه آیت انکم و ما
تعبدون من دون الله حصب جهنم بر ایشان فرو خواند آتش غضب در سینه برکشیدند ایشان
شدند زنان پیش عبدالله بن زبعری که از رؤسای ایشان بود آمده شکایت آنحضرت را بآن
بت پرست فطرت نمود جواب داد غم مخورید که من خود با محمد مناظره بکنم و ملزم سازم پس نزد آنحضرت
آمده گفت بخدا آمده ام مخاصمه کنم تو بگو هر چه جز از خدا پرستیده همه در دوزخ خواهند بود و ملائکه
آنکه عزیر و عیسی و ملائکه معبود یهود و نصاری و بنو ملیح اند و شیطانیکه انها مصحب دوزخ شدند تبان
مانیز بشند حضرت فرمودند معبودان ایشان شیاطین اند که ایشان را بآن امر فرموده اند و اشتند و اگر
کردند و عزیر و عیسی و ملائکه از پرستندگان خود بیزار و در آزارند حقتعالی آیه فرستاد بدرستی
آنانکه سبقت گرفته از برای ایشان از رحمت ما خواهند که سعادت دنیا و آخرت است از توفیق طاعت
و عبادت در رسیده بجنت و آنها عزیر و عیسی و ملائکه اند آنها باشند از آن دوزخ دور کرده شدگان
چه ایشان در اعلای علیین اند و دوزخ در اسفل سافلین در روایت است از شریح بن هانی و ولایت مولای
مومنین امیرالمومنین علی علیه السلام که روزی خطبه میخواندند بعد ازان آیه تلاوت فرمودند و گفتند انا منهم من آن
جماعتم که غایت آن والطاعة منتهی حضرت نامنامی ایشان سبقت گرفته نمیشوند صدای جهنم
دوزخ را بجهت بعدی مسافت میان ایشان و دوزخ و حسیس آواز است که مجرس شود و ایشان نباشند
در آنچه خواهش نفسهای ایشان جاودانیان که مشتهیات نفس خود را دایم باشند غمگین نسازد
ایشان را فزع اکبر یعنی ترسی بزرگ و آن کلمه لا یحزنهم اکبر است که ملائکه با ایشان مشافهت نمایند و بشارت
ایشان این کلمه خوف جریان را نخواهند شنید زیرا که اهل سعادت اند و مقربان حضرت عزت تا آنکه
ملائکه ندا کنند و امتازوا الیوم آیه کلمه فزع خواهند شد چه متوقع بهشت شوند که در سعادت دست است

دین عباس گفتند فزع اکبر نفخه اخیر است بر حقتعالی فرموده یوم ینفخ فی الصور ففزع من فی السموات
الا ماشاء الله و ملائکه مقربان که نمیرند و مستقبل نابود آن بهشتیان را ملائکه در وقت بیرون آمدن ایشان
از تنور خورشید و ایشان را تهنیت کرده گویند این روز روز ثواب شماست که در دنیا بودید این روز
وعده کرده شده بود بدیدار کرامت شما و رسیدن بمطالب خودتان ابوسعید از حضرت سالار طریقت
کرده که فردای قیامت سه گروه در بهشت از مشک باشند و از فزع اکبر ایمن و از خوف بحضرت ذوالجلال
جمع اول کسی که تلاوت قرآن محض قصد قربت حضرت سبحان کرده باشد و اعتقاد بر ظاهر روز و شب
عقبی داشته و خلق بقرات مرکوره در حالت که یقین کننده بوده بخدا و کردار خود دوم کسی که از قرآن کلام
و ثواب اعمال آن زمانی زمین و آسمان مقرر و معتبر شد سیم بنده که ادای حق خدا و مولای خود نماید یا کسی
روزیرا که در نوریم آسمانرا و ما محو و نمی نابود کردانیم آنرا چه عرض از نشر آن سایه بان بودن آنست بر زمین
ایشان و چون همه نقوش معدوم شوند آنرا از موضع خود برگرفته و در هم پیچیده مانند پیچیدن طومار که در آن
مثال مقصود نوشته باشد از ابن عباس نقلست که سجل نام کاتب حضرت رسالت بوده یعنی چون کاتب حضرت
که صحیفه را در هم پیچید یا آسمانرا در هم پیچیم و بروایت سدی سجل نام ملکیست که اعمال بندگان را صحیفه
مرقوم میسازد و حفظ مینماید بعد از آن در بیان اعاده خلق فرماید همچنانکه ابتدا کردیم اول آفریدن خلق را بیماده
و مدد باز کردانیم خلقت خلق را ثانیا چه هر دو نزد قدرت ما آسانست و وعده داده ایم باعاده خلق
وعده کرده نه بر ما لکه وفا کردن بآن و عده بدرستیکه باشیم کنندگان بدرستیکه چنانکه اول بوجود آوردیم ایشان
معرفت ما بعد ما کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف باد دیگر موجود خواهیم ساخت
مکافات کردار و چنانکه آفریدیم خلق را از بطون مادر برهنه و ختنه نشده همچنین باز طور در قیامت خواهیم
چنانکه حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده مردم را باوش برهنه و ختنه نشده محشور سازند و اول کسی که جامه پوشی
پوشانند ابراهیم خلیل را حضرت جلیل شد عایشه گفت یا رسول الله زنان نیز برهنه محشور شوند مرد و زن
گفت هر سر را بیشه فرمود از شدت هول آنروز مرد نه اندیشه زن که هست و زن نماند مرد کدام پس آیه الکل
امرء یومئذ شان یغنیه علی قدرت فرمود و تحقیق که گرفتیم مادر کتاب بر داد و بعد از آنکه در دیوان نوشته
بودیم و در کتاب در زبور نیز نوشته کردیم بدرستیکه زمین بهشت میراث میگیرند آنرا بندگان من که شایسته بوده
و بصلاح آراسته و تقوی پیراسته اند مراد جمع مؤمنانند کما فی قوله تعالی و اورثنا الارض و لقوله تعالی و الذین یرثون
الفردوس هم فیها خالدون و بعضی از مفسران گفته اند مراد از ارض زمین دنیاست و از صالحون امت محمدیه اند چنانکه
که زمین دنیا را بندگان صالح ما که امت محمد آخر زمان اند میراث میگیرند لقوله تعالی لیظهره علی الدین
کله و از حضرت رسالت روایت است که جمع کرده شود برای من همه روی زمین پس نوردانده شد مرا مشارق و مغارب
زمین و رود ملک امت من آنقدر بسیط که فرا هم آورده شود همه آن زمین برای من و از ابوجعفر باقر مرویست که فرمود
هم اصحاب المهدی فی آخر الزمان هم الصلحا که مشارق و مغارب زمین متصرف در آورند و بمیهنی در آنکه

بعث و نشر بسیار درین باب ذکر کرده و احادیث صحیحه مخرج تهذیب و آنکه مولی نقرت حضرت صلت است بسیار
از خلیفه بهر ایشان بیند صحیح از حضرت نقل کرده که آنحضرت فرمودند لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطول
الله ذلک الیوم حتی یبعث فیه رجلا منی یواطی اسمه اسمی یملأ الارض قسطا و عدلا کما
جورا و ظلما و نیز صحیح ایشان بیند صحیح از حضرت رسالت نقل کرده المهدی من عترتی من ولد
فاطمه بدرستی در نیکه مذکور شد از اولاد کاهزان و دولت صلحای اهل ایمان و ایثار اخیار و مواعظ حرانه
کفایت است مرکوره عابدان را که اهل خود را صرف عبادت کرده باشند مراد امت مرحومه اند که نیز و مواعظ
قرآن ایشان را کافیست در رسیدن مطلوب و نفرستادیم ترا مگر رحمت باشی در حقت عالمیان زیرا که
آنحضرت بآن مبعوث شد سبب هدایت و سعادت ایشانست و موجب فلاح و صلاح معاش و معاد
ایشان از رحمت آنحضرت نسبت بکفار رتبه رو کار انیت ایشانست از عذابها که امم سالفه را و کشیدند
قوله تعالی و ما کان الله معذبهم و انت فیهم منعم حضرت آنحضرت با مدت مشافهت آنست که ایمان و ایقان
و ثواب الطریق بر ایشان اظهار نمود اگر چه ایشان از راه مناد و طغیان هدایت نیافتند چنانکه کسی
طعامها الوان حاضر کند کرسنه را و او خود در خوردن تقصیر کرده نخورد آنکس را نیز منع میکنند و کرسنه را منع
و یا شخصی که چشمه عظیم جاری سازد و صلای عام دهد که هر کس آمده از آب خورد و بردارد و بنوشد و مزاج
خود بدهد و جمعی تقصیر کرده خود از خوردن از آن محروم ماند و بکذب الکفار و در حدیث صحیح وارد شده
که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله از جبرائیل پرسید که از زمین رحمت چیزی بتو رسیده گفت آری من از رحمت کار
خود میترسیدم پس از نعمت قوامیت یافتم بسبب آنکه فدای تا شایسته فرموده بقوله تعالی ذی قوة عند
ذی العرش مکین مطاع ثم امین در کشف الاسرار آورده که از جمله رحمت سید ابرار آنست که امت را
در هیچ مقام فراموش نفرمود چه در مکه معظمه و چه در مدینه مشرفه و چه در مسجد و چه در حجره و چه در فرش مصلی
و چه در عرش علوی و در مقام قاب قوسین او ادنی چون رسید ایشان را یاد فرمود بقوله السلام علینا و علی
عباد الله الصالحین و فردای قیامت نزد مقام شفاعت در مقام محبوب طرح رحمت کسترده و یاد
امتی امتی تا همه شفاعت از رفیقت فرموده بجنت عدن در آرد قل انما یوحی الی انما الهکم
اله واحد فهل انتم مسلمون فان تولوا فقل آذنتکم علی سواء و ان ادری
اقریب ام بعید ما توعدون انه یعلم الجهر من القول و یعلم ما تکتمون
و ان ادری لعله فتنة لکم و متاع الی حین قال رب احکم بالحق و ربنا
الرحمن المستعان علی ما تصفون. بگو محمد مرا وحی فرستاده شده
بر من که نیست خدای شما مگر خدای یکتا پس آیا شما هستید که بر آن نماز کنان و با خلاص عبادت نمایند
مرا و را پس اگر روی گردانند از توحید پس بگو ایشان را آگاه کردانیدم شما را یکسان آن چیز را که آن
ما موسوم شدم از توحید و همه آنرا بشما رسانیدم و همه را دین خبر شما کردانیدم و تقصیر من از تو مخصوص
ندادم و در صحیح آورده که اعلام کردم شما را از آنچه بمن وحی فرستاده شد و بشارت دهنده کافر و مومن در علم ایمان

مسوی شدند و نیدانم من آیا نزدیک است و یا دور است آنچه وعده داده میشوید بآن از نشر و بعث و غیر آن
و یکی بیقین بدانکه محقق الوقوع است و بدشبهه واقع خواهد شد بدرستیکه خدا میداند آشکارا از گفت کفار
و طعن سلام و میداند آنچه پنهان میکنید شما از حسد بیغمبر و حقد مسلمانان و همه را جزا و سزا خواهد داد و نمیدانم
شاید تاخیر عقوبت شما از بدآن تا خیر امتحان شما باشد در کیفیت عمل کما قال تعالی لنظر کیف تعملون
مراد آنست که تا باهل عالم واضح و آشکارا شود که کدام از شما عاصی و نوده در کفر راسخ میشود و کدام بوسیله
طاهر و اطاعت رجوع نموده بسلام توبه مراجعه و شاید که آن کام باشد شما و تنگیکه اهل تقرب و بجهة
این تمتع و برخورداری حجت باشد لازم آید از بیت مرویست که چون امام حسن بن علی بن ابیطالب علیه السلام بحجت
معاویه رغبت بمصالحه معاویه کرد معاویه بحضرت رسالت گفت که خطبه بخوان و مردم را از زمین مطلع حضرت حضرت
باواز بلند خطبه شد بحمد الهی و نعت حضرت رسالت بناهی خواندند و بعد فرمودند عاقل ترین مردم پرهیزکارترین
ایشانست و نادان ترین ایشان بدکارترین آنان بدانید که این کار که من و معاویه در آن اختلاف
کردیم حق مرویست که سزاوار این کار باشد و یا حق من و ترک آن کردم برای صلاح امت و در
آن در کار نشستم و این آیه تلاوت فرمود و ان ادری لعله فتنة و متاع الی حین بگوی آن
حکم کن و حفص قال مجاهد نیز گفت بیغمبر صلی الله علیه و آله که ای آفریدگار من حکم فرما میان من و اهل مکه بر راستی
یعنی بعدل که مقتضی وقوع عذاب بر ایشان چه آنها مستحق این شده اند و چون آنحضرت با مر حضرت
عزت این دعا نمود حقتعالی اهل مکه را در بدنوده معذب خوف بشد بعد از حدیث کرد و اتباع او
آن شیر حضرت کردگار از فاده روایت است که هر وقت حضرت رسالت بدال قال رب احکم
قبل از شروع فرمودی رب احکم بالحق و بر دیدگار بسیار رحمت و بخشنده است بر بندگان خود
یاری خواسته شده از دیاری بیوام بر آنچه وصف میکنید که مشرکان کفار را باشد بر رسالت و کتمان
سازندگان رایت سلام در اندک مدت و نگذرد شما عذاب موعود واقع شدن آنرا و قرآن الاشارات
باطله چون هل هذا الا بشر مثلکم و اتخذ الرحمن ولدا و امیدوار از درگاه خبار بی آنست
که دایم حق را باطل فایق کرداند و امور باطله را در هم شکند پس حضرت عزت اجابت دعوت حضرت
نموده همه اهل کفر را مقهور کردانیده و وعده لیظهره علی الدین کله بظهور آورده مغلوب و شکست خورده
و آنچه کان مرتد بند فایز فلاح کشتند و آنچه طمع میدهند شدند خلود آتش آتش بدده کردند خسر
الدنیا و الآخرة ذلک هو الخسران المبین **سورة الحج مدنیة و هی سبعون**
و ثمان آیة من طلب الائمة من مجموع الآیتین من کتابها فی نزلت فی زلزال و وضعه فی صحف
مرکب جاءت له ریح طیبة تلوها ریح عاصفة تفرقه و اول الصحف جوف الحافر للطاس
و احلوا فی الآیة و اغترق فرس الخیل ما الظهائم سبقها ریح را اگر نرسند آنرا بر کار
و الی و یا قاضی هستند البته از آن مکان زایل شوند و نیز در کتاب خواص آورده که هر کس سوره حج را بر ورق آهو نویسد

وازملوی سبی که سوار است بیاویزد چنان دو ندهٔ شود که هیچ سبی بر وی نرسد ایضاً ابن کعب از حضرت رسالت پناه روایت
کرده هر کس سوره حج بخواند حضرت رب الارباب ثواب یک حج و عمره کرده اند و نیکنند تا قیامت باو دهد
واز عبدالله عباس روایت است که هر کس در هر شب روز یکبار این سوره را بخواند آن سال بسر نیاید که
بزیارت بیت الله الحرام مشرف شود و اگر در سفر میرود خالق او را و بحق بر نفت رسانند و هر آنکه
وامانده بوی عطا فرماید و چون حضرت واجب الوجود هفتم سوره انبیا بامر بندگان نمود بتوحید و اعلام فرمود
بآنکه حضرت خاتم النبیین رحمة للعالمین است افتتاح این سوره فرمود بامر مکلفان از حذر شرک و کفر
کردن از مخالفت دین فرمود بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الناس اتقوا ربکم ان
زلزلة الساعة شیء عظیم یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت
وتضع کل ذات حمل حملها وترى الناس سکاری وما هم بسکاری
ولکن عذاب الله شدید ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ویتبع
کل شیطان مرید کتب علیه انه من تولاه فانه یضله ویهدیه
الی عذاب السعیر یا ایها الناس ان کنتم فی ریب من البعث فانا
خلقناکم من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة مخلقة
وغیر مخلقة لنبین لکم ونقر فی الارحام ما نشاء الی اجل مسمی ثم نخرجکم
طفلا ثم لتبلغوا اشدکم ومنکم من یتوفی ومنکم من یرد الی ارذل
العمر لکیلا یعلم من بعد علم شیئا ای مردم خطاب بجمیع مکلفانست از خردن
ومؤمن وکافر و بنده و آزاد ولیکن کودک و دیوانه از خطاب بیرون است چنانکه از تکلیف بیرون اند
بپرهیزید از عذاب پروردگارتان و بترسید از کفر و از معصیت چنانکه بدستگه ضبا بیدن قیامت
زلزله را چیزیست بزرگ و باهوال باید گویند که این زلزله نزدیک طلوع آفتاب شنبه از جانب شده
و در زاد المسیر آورده که قبل از نفخه اول زمین متزلزل شود و ندای جان گزا از آسمان در رسد یا ایها
الناس اتقوا ربکم و وقوع قیامت در رسید پس فزع عظیم در میان خلایق پدید آید روزی
که خواهید دید آن زلزله را که غافل و بیخبر گردد از نهایت دهشت آن زلزله هر زن شیر دهنده از فرزند
که شیر میدهد آنرا با آنکه مهربانست باو چون زلزله شود از دهشت پستان خود را از دهن فرزند کشیده
از وی غافل و بیخبر شده باد نیارد و میگذارد هر زن صاحب حمل باردار خود را یعنی زن آبستن سقط اولاد
کند از دهشت و بیننده هر مردم را از شدت هول آن روز مست که فقدان و تمیز ایشان زایل
شده یعنی در حالیکه مستان باشند و حال آنکه نباشند ایشان مست از روی حقیقت اگر چه در بادی نظر
مست نمایند ولیکن عذاب خدا سخت است بجهت هول و دهشت مست و مدهوش نمایند از عذاب
بی حد

بن حصین و ابوسعید خدری روایت است که دو آیت در شب نازل شد حضرت رسالت پناه آنکه تا طوفان
در اطراف آن بغیر آخر زمان توقف کردند و حضرت این دو آیه را با آواز بلند بر ایشان خواند و هدایت ایشان
و زاری کردند و هیچ وقت چنین گریه نکرده بودند که آتش کردند و چون روز روشن شد کسی زن آب
از شب سبب بر گرفت و خیمه نزد و طعام نه بخت بعضی که میگرد و جمعی سبی زن و بعضی سر بزانو نهاده حضرت
فرمود میدانید که این روز واقع خواهد شد عرض کردند خدا و رسول خدا اعلم است فرمود آن روز خدا و نعام
بحضرت آدم خاتم النبیین میفرماید بر خیز بعضی از فرزندان خود را بدوزخ فرست گوید چند از این کرده مسند بدوزخ
فرستم ندا از حق تعالی در رسد از هر هزار نفر نه صد و نود و نه نفر را بدوزخ فرست و یک نفر بهشت عبرت شد
اصحاب آنجناب چون این را شنیدند بگریه و آه های های گریه کنان عرض کردند یا رسول الله نجات یابنده
کیست فرمودند مژده باد شما را که فرزند شما دو گروه اند که ایشان را یاجوج و ماجوج گویند که بعدد مصدر فرزند
که عدد ایشان بغیر خالق زمین و آسمان نداند که هدایت ایشان از اهل آتش سوزان اند بر کافران و طغیان
که عدد شما مسلمانان در جنب ایشان کافران مانند موی سفیدست در گاو سیاه و امیدوارم که مستحق
اهل جنت شما شبیه ایشان از زبان بتکبیر و تحمید گشودند باز فرمود امیدوارم ثلث آن شبیه و بدانید که اهل
بهشت صد و بیست صف باشند هشتاد صف از امت عالم اهل جنت من باشند بعد فرمود از امت
من هفتاد هزار بحساب بهشت رسانند ارباب افاضل شوند عمر بن خطاب برخاسته خطاب کرد یا رسول
الله هفتاد هزار فرمودند بلکه هر صفی از آن هفتاد هزار باشند عکاشه بن محصن برخاسته عرض کرد
یا رسول الله دعا فرما تا خدا مرا از جمله آنها گرداند عرض کرد بار خدایا او را از جملهٔ آن گردان مردی از انصار
برخاسته همین استدعا نمود فرمود عکاشه بتو سبقت نمود از این مرد نفاست که آن مرد از انصار
از منافقین بود در این جهت دعا نفرمود آورده اند که نضر بن حارث بحضرت مجادله کردی و گفتی
که فرشتگان و حشران خدا و بتها و قرآن اف نهای شما ان و فقدی کون نهان مرشد از تاد ران
که پرسیده مردگان و رمه خاک شده کانرا زنده باینده گرداند حضرت سبحان در باره آن و من تبع ان
طاغی کفر بیان فرمود و از مردمان کسی هست که از غایت کفر و عناد و طغیان مجادله مینماید در کن خدا و در
خالق جهان از آن منزه و مبری است از نسبت ولد و عدم قدرت او بر زنده کردن مردگان بدون خلق و مرشد
و بدون بحشر و برپا نمودن و وقوع میشود در جهاد بحج هر دو سرکش را که کشنده هست از فرمان حضرت یزدان
و مدبرت از صلاح و فلاح و صلاح نوشته شده هست بر آن دیو بر لوح محفوظ بدرستیکه شیطان
امنیت کسی که تابع شد آن دیو را و دوست داشت پس بدرستیکه آن دیو گمراه کرده اند تابع خود را از راه
راست که طریق نجات است از شقاوت ابد سرمد و میل شود بسعادت ازلی لم یزل
و راه مینماید او را بسوی عذاب آتش سوزان یعنی آن شیطان دوست تابع خود را بجاری دارد که مقامات آتش سوزان

وشبهه نیست که تابع پیشوایان ضلالت و هوایت و رسای بدعت برگشته اند از جاده هدایت که طریق اهل
رسالت است و مانند اتباع شیطان بدار بوار رسانند و بعذاب اکر فتار آیند و چون آن مردمان شیطان
و اهل کفر و عناد و طغیان در باب بعث و نشور است از این جهت حضرت عزت بدلیل روشن بر نفی
مبین نقض تحقیق وقوع بعث میفرماید بقوله یا ایها الناس ای مردم هر دو منکران بعث اگر هستید شما در شک
از بعث و برانگیختن خدا همه بندگان را و میگوید که اعاده موجود است مقدور و محکم نیست مر خدا را آخر
نظر کنید اول حال خود را پس بدستیکه ما آفریدیم پدر شما آدم علیه السلام را از خاک و همه شما فرع او بودید و سوی
که قادر شد خلقت آدم از خاک تیره البته توانا خواهد شد که اجزای خاک شده آدم را
جمع کرده زنده نماید در ثانی پس تفکر در ابتدای آفرینش خود کنید که از خاک است بعد از آن از منی و آن
آبیست که از پشت مرد و از سینه زن بر هم ریخته شد و جمع میگردد بعد از آن پاره چون بسته شده بعد از
آن پاره پاره گوشتی گویا جوانیده شده تمام خلقت که در و هیچ عیبی نقصی نباشد و ناتمام خلقت که در بعضی
از اعضای او نقصانی باشد و در وسط گفته که غیر مخلقه بجهت اشکال افتاده را گویند که بعضی از اعضا و
و اجزای آن صورت نه بسته باشد حاصل ما شما را مشغول نمودیم از حالی بحالی و از طوری بطوری تا بیان
کنیم شما را بان شکالات بر سبیل تدریج قدرت و ملک خود را تا استدلال کنید از مبدء و معاد و تامل
نمایید در اینکه هر چه قابل تغییر و تبدل و تموت باید دیگر قبول آن را تواند نمود و کسی که قادر باشد
بتغییر و تصویر آن لامحاله قادر باعاده آن نا نیز خواهد شد و قرار میدهیم و باقی میگذاریم در رحمهای مادران
آنچه نیز را که خواهیم قرار کردنش آن را در جنینی که مشیت ما علاقه گرفته که از شکم نیفتد و در رحم باشد تا وقتی نام
برده شده و مقرر گشته که زمان وضع حمل است و اقل آن شش ماه است و اکثر آن ده ماه از ابن مسعود
روایت است که چون نطفه در رحم قرار گیرد خدا فرشته بر آن موکل فرماید فرشته گوید بار خدایا
این نطفه مخلقه خواهد شد یا نه رسد غیر مخلقه خواهد شد آنرا بیندازد و اگر خطاب رسد مخلقه
خواهد شد گوید مذکر خواهد شد یا مونث و رزق او را زکی خواهد شد و چه بخت سعید است یا شقی
و بر آن زاید بلوح محفوظ نگاه کنند پس نگاه دارد بعد از آن ملازم حال او باشد تا هنگام وضع حمل
بعد از آن با مر او سبحانه از شکم او را بیرون آرد چنانکه میفرماید پس بیرون آریم شما را از شکم
مادران در حالتیکه کودک باشید و از غایت ضعف با مور خود قیام نتوانید نمود تا سر بچه بدو برسد
مر باید و پس جوانی در رسید پس از آن تا برسید کمال آن در رشد و قوت و عقل و غایت
فهم و عزد و آن سن سی و چهار است الکیت و بعضی گذشته کسیست که بمیرد نزد بلوغ رشد و کمال
و یا قبل از آن در حالت کودکی و یا جوانی و بعضی دیگر از شما کسیست که رد کرده شود بفرورتی
و زبون ترین زندگانی که سن غرافت است و نهایت پیری تا آنکه نداند بعد از دانستن
امور چیزی را بحالت کودکی باز گردد پس هر چه دانسته باشد فراموش کند و چنین شاخه از ماد کرد

وحضرت عزت سن غرافت را رذل عمر نموده بجهت آنکه آدمی در این سن امید صحت و قوت و قدرت ندارد
بلکه هر قدر سن بالا رود خفت عقل و ضعف بدن و رذالت و در تجن و خواری و بزرگی و نکونامی او
بیشتر گردد و همواره منتظر مرگ و فنا نشیند بخلاف حال جوانی سن اوان طولانیست و ضعف دی
که در آن امیدواری تام و قوت و قدرت و کامل عقل لا الکلام است و از آنکه مرتبه نفاست که در سن عرفان
تلاوت قرآن کند حضرت عزت او را از آفت غرافت سن و نقصان عقل محفوظ دارد بدلیل قوله
ثم رددناه اسفل السافلین الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات و عمل صالح را تفسیر تلاوت
قرآن نموده بعد از آن خدا و جهان استدلال دیگر میفرماید بعث و نشور نوع انسان بانکه و ترى
الارض هامدة فاذا انزلنا علیها الماء اهتزت وربت وانبتت من کل
زوج بهیج ذلک بان الله هو الحق وانه یحیی الموتی وانه علی کل شیء
قدیر وان الساعة آتیة لا ریب فیها وان الله یبعث من فی القبور
ومن الناس من یجادل فی الله بغیر علم ولا هدی ولا کتاب منیر ثانی عطفه
لیضل عن سبیل الله له فی الدنیا خزی ونذیقه یوم القیمة عذاب الحریق ذلک
بما قدمت یداک وان الله لیس بظلام للعبید ومن الناس من
یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به وان اصابته فتنة
انقلب علی وجهه خسر الدنیا والآخرة ذلک هو الخسران المبین یدعو
من دون الله ما لا یضره وما لا ینفعه ذلک هو الضلال البعید یدعو
لمن ضره اقرب من نفعه لبئس المولی ولبئس العشیر
کوشش و بجوش آمد و فربه شد و بر آن زمین آب باران را جذب و حرکت کند آن گیاه
مانند کسی که از روی نشاط حرکت در آید و افزونی پذیرد مانند چیزی که پرورش یابد از هر صنف و عقد از نباتات
نامه بهجت افزاست پس البته چنین خدا قادر خواهد بود که همه خلق را که مرده و خاک شده اند چون زمین مرده در زمستان
از نو زنده کرده اند پر زمین در فصل بهار بعد از مردن و خاک شدن آنچه مذکور شد از آفرینش آدم ملطوله مختلفه
و انعامش و تحویل ایشان باحوال متنوعه و جدا از زمین بعد از مردن بسبب آنست که خدا اوست بر ذات
خود که بوجود و بجود و همه اشیا متحقق گشته و بجهت آنست که او زنده میگرداند مردها را چه نطفه و نیز خاک
بدن موجود و مؤثر زنده و تازه خواهد شد و برای آنست که او سبحانه بهمه چیز توانا است از میراندن و زنده
کردن و غیر آن از مقدورات چه قدرت ذاتیه حضرت عزت نسبت بجمیع ممکنات علی السویه است
و سبب آنست که قیامت آینده هست تا آن دلایل عالم شوند بوقوع قیامت که هیچ شک و شبهه در آمدن آن
چنین ممکنات و دلیل انعام آنهاست و برای آنکه بدستیکه خدا بر آنکه زاندک نیز اگر در قبرهاست برای جزای
کردارها بمقتضای وعده خود که قابل تخلف نیست و لامحاله وفا بآن خواهد نمود و از مردم کسی هست که با علم

در استدلال بعثت

در بیان آنکه مدعی بطلان قرآن محفوظ دارد ذهن را از غرافت و رذالت و نقصان عقل

در بیان احوال طفلی که شکم مادر

در بیان آنکه مدعی بطلان قرآن

میکند از روی عناد در کلام خدا و اما در توحید و قدرت او سبحانه مراد ابو جهل است و بایله و یا النضر بن حارث
و یا مراد از قول اول و من الناس من یجادل آیه رؤسای کفار اند و از ثانی که بعد آمده تابعان ایشان
و سایر مقلدان که هر یک از آنها طرح جدل می افکنند بدون حجت و تبدیل بی کدراه نماید بقصد و بی کتاب
روشن که بدان صواب از خطا ممتاز گردد در حالیکه منحرف میسازد یک جانب گردن خود را
بجهت تکبر و تجبر از دین از هر چیز در خشونت و گردن و روی منحرف میسازند بسبب اعراض و
گردانیدن ایشان از حق حاصل کلام آنکه مقلد جدال می نماید در حالیکه معرض است از حق تا آنکه گمراه
کرداند مردم را از راه خدا از فرمان برداری مر او راست در دنیا رسوایی بقتل در روز بدر و فضیحت
و نکوهش زبان اهل اسلام و میچشانیم او را در روز قیامت عذاب آتش سوزان و او را گوییم در آن روز
این رسوایی و عذاب بسبب آنچیزیست که از پیش فرستاده دستهای تو و کسب کرده از کفر و معصیت
و بسبب آنست که خدا نیست ستم کننده مر بندگان را بلکه جزا این نیست که جزا دهنده ایشانست
بقدر عمل ایشان نه زیاده بر آن و ذکر ظلام بصیغه مبالغه بجهت کثرت بندگانست یعنی ظلم نمیکند هیچ روزی
از افراد آفریدگان از ابن عباس نقلست که جمعی از اعراب بمدینه آمده داخل اسلام شدند پس هر چیزی را
از ایشان مرضی عارض نشد و تن درست و سالم ماندند و زنان ایشان پسر زاییدند و هیچ ایشان کسری نیاورد
و موشی شان نتاج نیکو دادند گفتند اسلام خوب دینی است و ما را بسبب آن نیکو بهای پیش آمد
و دیگر ایشان باسلام آرمیده شد و هر کس را که قضیه برعکس شد از دین برگشته گفت ایمان مرا
مبارک و میمون نیفتاد و بروایت ابن مسعود یکی از یهود ایمان آورد اتفاقا بعد از آن او را
در چشم عارض شد و بلاهای دیگر پیش آمده حضرت رسالت صلی الله علیه و آله عرض کرد که فرمان اسلام را
شوم گرفتم مرا از آن معاف دارید تا بدین خود باز گردم حضرت فرمود که دین اسلام را اقاله نتوان
نمود و بدین دیگر رجوع نتوان کرد همگی نشده مرتد شد و در مردم کسی هست که میپرستد خدا را
بوحدانیت بطریق و کناری از آن نه در وسط حقیقی آن این مثال است برای کسانیکه ثبات
و سکون در دین ندارند چنانکه کسانیکه در کنار لشکر در کار زار ایستاده باشند منتظر آنکه اگر فتح
و ظفر بر ایشان شود مطمئن شده در میان آن لشکر در آیند و با لشکریان غنیمت نمایند و شریک
ایشان شوند و اگر قضیه منعکس گردد فرار را بقرار اختیار نمایند چنانکه میفرماید پس اگر برسد
او را نیکویی چون صحت و توانگری آرام گیرد بدین و ثابت شود در آن بسبب آن خیر و اگر برسد او را
بلایی و آزمایشی چون مرض و فقر و غیر آن برگردد بروی خود یعنی از آن وجه که متوجه باسلام شده
که کفر است باز بر آن عود کند و مرتد گردد و دین اسلام را از دست دهد و از حسن عقلست که مراد
از خرف زیانست یعنی زیان اظهار عبادت خالق جهان کرده انقیاد باسلام نماید و در دل کفر
خود راسخ باشد زیانکار در دنیاست که بمراد خود نرسد و آنچه مدتهای او بوده از صحت بدن و توانگری

محروم ماند

محروم ماند و زیانکار است در آخرت که بسبب ارتداد بعذاب ابدی مبتلا میگردد و این زیانکاری
بودن آنست زیان خود را و زیان عظیم تر نیست که کسی عاقبت دنیا و ثواب عقبی محروم باشد
بعذاب الیم جحیم ابدی گرفتار گردد نه او را دنیا مال و نه مآل حال نه او را دین و نه دنیا و این در حقیقت
از جاده راستکاری جهان خوار و مقدار و منفعل بسیار ابتر زیانی نبود بدتر از این میخواند و پرستید
بجز از خدا آنچیزی را که ضرر او نرسد اگر پرستد او را و آنچه نفع نمیرساند او را و اگر پرستش کند صد جهات
دافع ضرر و فاعل منفعت نتواند شد آن خواندن دور شدن آنست گمراهی را از مقصد مقصود که آن فوز
و هدایت است مانند کسی که در بیابان بلا بیابان حیران و سرگردان بلا آرام کی اسیر گرفته هر قدر بیشتر
بیشتر رود از آبادانی دورتر گردد تا آنکه حال او بهلاکت کشد در صحرای سرگردانی شد میخواند
مر آنکسی را که ضرر پرستیدن آن که قدر دنیا و عذاب آخرت است نزدیکتر است از نفع آن که
میگویند بتان ما را شفاعت خواهند نمود در نزد حضرت سبحان هر آینه بد خداوند است آنکه ضرر او اقرب
او قریب است و هر آینه بد معاشر و مصاحب است که با او معاشرت میکنند و ممالطت میورزند بعد
از آن بجز از سرور امر نفع عمل نخواهد شد اِنَّ اللّٰهَ یُدْخِلُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
جَنَّاتٍ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ اِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ مَا یُرِیدُ مَنْ کَانَ یَظُنُّ أَنْ
لَنْ یَنْصُرَهُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَالْآخِرَةِ فَلْیَمْدُدْ بِسَبَبٍ إِلَی السَّمَاءِ ثُمَّ لْیَقْطَعْ
فَلْیَنْظُرْ هَلْ یُذْهِبَنَّ کَیْدُهُ مَا یَغِیظُ وَکَذَلِکَ أَنْزَلْنَاهُ آیَاتٍ بَیِّنَاتٍ
وَأَنَّ اللّٰهَ یَهْدِی مَنْ یُرِیدُ اِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَالَّذِینَ هَادُوا وَالصَّابِئِینَ
وَالنَّصَارَی وَالْمَجُوسَ وَالَّذِینَ أَشْرَکُوا اِنَّ اللّٰهَ یَفْصِلُ بَیْنَهُمْ یَوْمَ الْقِیَامَةِ اِنَّ اللّٰهَ
عَلَی کُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ یَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِی الْأَرْضِ
وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَکَثِیرٌ مِنَ النَّاسِ وَکَثِیرٌ حَقَّ
عَلَیْهِ الْعَذَابُ وَمَنْ یُهِنِ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ مُکْرِمٍ اِنَّ اللّٰهَ یَفْعَلُ مَا یَشَاءُ هَذَانِ
خَصْمَانِ اخْتَصَمُوا فِی رَبِّهِمْ فَالَّذِینَ کَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِیَابٌ مِنْ نَارٍ یُصَبُّ مِنْ
فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِیمُ یُصْهَرُ بِهِ مَا فِی بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ
حَدِیدٍ کسانیکه گرویدند و کردند کارهای شایسته بوستانهایی که میرود از زیر آنها جویها
آن نهرها آب چه نزهت باغ و بوستان آب روان است بدرستیکه خدا میکند آنچه میخواهد از ملکات
موحد و مشرک بوجه مصلحت و حکمت و کسی نیست که دافع مرحمت و عقوبت خدا شود که مالک ایشانست

در آخرت از سقف خانه بخود
بر مرد حیله او و بجهت
آورده در کار سعیه
در معصیت شود و از
عدم و سعت در روزی

آورده اند که هر از قبیله غطفان که بد ایمان و بد فرجام بودند در قبول اسلام توقف کرده گفتند ظن ما
آنست که کار محمد از پیش نرود و همش موافق مرام وی باشد پس اگر امروز اسلام آریم و خود را
بآن وا داریم حرمان ما و بود که هست منقطع شود و مدد از اهل اسلام بما نرسد حضرت سبحان
بجهت رد قول ایشان بیان فرمود هر کس باشد از دشمنان خدا و رسول که گمان برد
که یاری نخواهد کرد خدا پیغمبر خود را در دنیا باعلای کلمه اسلام و اظهار حجت و غلبه بر دشمنان و در
آخرت بعلو درجه و شفاعت و قرب و کرامت و نزد جمعی مفسران آیه آنست که رزقها در بدو قدرت
خدا است و آن بکسی نمیرسد مگر مشیت و اراده او سبحانه و بنده را ناچار است که بقسمت حضرت
عزت راضی شود و هر کس گمان برد که خدا رزق نخواهد داد و روزی دهنده او نیست و بصبر و رضا و تسلیم
رزقیت خدا راضی نشود پس باید که آویزد در ریسمان از آسمان و سقف و خود بسته پس بعد از آن بر آن
رسن یا تا زمین افتاد بمیرد و یا ریسمان را از گردن افکنده ماه نفس خود را بسته بنفس خود
نماید بسبب مگر بزوال آن رزق مقسوم برو عارض شده چنانکه آنانکه خشم بر ایشان مستولی شده
بر ایشان شوند و چنین کنند پس باید نظر کند که با وجود این کار مشقت بسیار هلاک آیا
مرد حیله مکر او که نهایت آن مگر چیست که در آن قادر است از هلاک ساختن خود آنچیز را که خشم
مر او را در آن کار بیندازد خیال که مقتضی او آن بود که حضرت مضمون و مظفر و غالب بر دشمنان
نگردد و یا از عدم وسعت روزی خود که بقسمت قاضی حق راضی نشد و همچنین که این آیات نازل
را فرو فرستادیم نازل میکنیم همه قرآن را حالتیکه آیتهای روشن اند در احکام و چنان و موعظ
برای آنکه آن بشما واضح گردد بدرستیکه خدای تعالی راه نماید بآن آیتها و یا در هدایت ثابت میدارد
آنکس که میخواهد هدایت او را و داند که لطف توفیق و سعادت نفع خواهد رسانید و ایشان را که
که طالب حقند و طالب صدق اند و داخل شک که تفکر در آیات و تدبر در معجزات نکنند و بدلایل
واضحه و براهین لایحه بوجود و وحدانیت نگرند و استماع آیات دینیه نمایند بدرستیکه آنانکه ایمان آورده اند
بخدا و رسول و آنانکه یهودی شدند و صابیان و ستاره پرستان اند که از هر دینی چیزی گرفته اند
و ستایش ستاره نمایند و نصرانیان ترسایان و گبران و آنانکه مشرک آورده اند بدرستیکه
بدرستیکه خدا جدا کند میان ایشان را در روز قیامت بحکم محکم خود تا حق از مبطل ممتاز باشد
محق بسعادت رویه و مبطل بسیه روزی تا جزا و سزا و مکافات آنها را مسلم کرده هر کس را
جزا فرا خور کار و کردار نماید و در موضعی که تهمای او است فرود آرد و بدرستیکه خدا بر همه
چیز گواه است و از حال همه آگاه پس همه را بر وفق اعتقاد جزا خواهد داد در روز معاد
مجاهد گفته که اهل ملت پنج فرقه اند یکی اهل ایمان اند و ناجی در دنیا و عقبی و باقی فرق شیطان اند

محروم ماند

در آنکه هر کس بنده خاص
حضرت قیوم را پرستش
آورد و خود را بشکند

معتقد بعذاب ایشان آیا نه خطاب بحضرت رسالت است مراد امت یعنی اهل تکلیف اند
آرا که خدا سجده میکنند مراد از اکمال خضوع و خواری آنکه در سجده نهایت از انواع عالمه طوع و رغبت
و هر که در زمین است از مؤمنان جن و انس از روی طاعت و عبادت سجده میکند آفتاب و ماه
و غروب که مقتضی خضوع و خشوع و مذلت اوست و اعتقاد که دلالت سجود مینماید و بر زمین
ماه بر آمد و فرود رفتن بوجه فرمان بردار و ستارگان بر هیچ مذکور و طریق مامور و کوهها بجاری نمودن
چشمهای آب و شکوفه و پرورش دادن معاد و ثواب و عقاب و اعتقاد و در حسان بسیار که
که موجب لذت و بستی طبیعت ایشانست در جنب علت الملل و مهابه بایان بجاری ترک و طلب
ترقیت بخواری و زاری نفس و اعتقاد که حاصل که سجده ذوی العقول حضرت عزت قدرت را
از راه طوع و رغبت و طاعت و عبادت است و سجده غیر ذوی العقول بر سبیل
مسخر و مقهور و مغلوب بودن و بعدم امتناع ایشان از تدبیر و حرکت حضرت عزت جلت قدرته
و یا دلالت ایشان بخضوع بر عظیم بودن و وجود صانع مقدر خود شان که مستجمع صفات کمال است
است مستحق سجود و عبادات سجده میکنند بسیاری از مردم سجده طاعت و اهل از روی
عبادت و بسیاری که اباء و امتناع کرده اند از سجود سزاوار عقاب شده است برایشان بعذاب
بسبب انقیاد ایشان بکفر و طغیان و امتناع ایشان از سجده و هر را رایشان بی بصیرت
حکم شده است بعقوبت ایشان در دین جهان و آن جهان از مجاهد روایت است که هر کس
سجده خدا کند سایه او سجده تمام و اقدام نماید کاذ قوله تعد وظلالهم بالغدو والآصال
در احقاف آورده که سجده نهادن جبین است از روی حقیقت بر زمین چه اگر کسی از راه
و هوسی و یا از راه عصبیت بسبب سر بر زمین نهد سر سجده از سجده نشود بلکه سجده حصول تضرع
و تواضع و تعظیم است و ظاهر و هویدا است که دو ذات همه کونات خاضع و خاشع اند
بدلایل که ادلی و اوضح و اظهر ندارد دلایل مقال و صحت حشف نیز گفته که مراد از سجود ظلال
و مطاوعت مخلوقات است بمالق مادات در آنچه ایجاد و اختراع ایشان نموده و در سجده
ششم است از سجدات قرآن باتفاق علمای تابعان و در فتوحات این سجده را سجده شبهه
و اشتهار نام برده و فرموده که این سجده همه موجودات و مجموع کونات مادیه پس بنده
باید مبادرت بسجده کرده تا خود را از زمره نخستین اول نماید که اهل سجده و قربت اند و از
صنف کثیر تا نسازد که مستحق عذاب و سزا و عقاب شد و کسی را که خوار کند او را خدا
بسبب کفر و عصیان و طغیان و فسق و شقاوت و کفران که بعد از جمع کرده بستار کرده
پس نیست مر او را هیچ گرامی کننده و عزیز کرده اند و ذلیل زنده بسعادت و آرزو بجهت که در
بهجت و کرامت است چه مالک مشیت و عقوبت بس شد بجز حضرت عزت بدرستیکه خدا

سکینه هر چه خواهد از عزت و امانت بروی علم عالمان و اعتقاد معتقدان و کسی همتا را از آن منع نتواند
نمود و هر آینه فاقه مطلق است و ما را لیس الا فی العجز و الافتقار و الاحتیاج و الذلة
از ابن عباس روایت است که اهل کتاب بزمره اصحاب بمقام مخاصمه آمده گفتند که بغیر از مقدم
و دین ما اقدم است و ما در حقیقت از شما سزاوارتریم بحقیقت و مؤمنان در جواب ایشان
گفتند که ما بجمیع و جمیع پیغمبران پیشینیان را و هم پیغمبر ما را تصدیق کنیم و بکتاب خود جمیع
کتب سماوی را معتقدیم و ایمان آورده ایم و شما با وجود آنکه پیغمبر و کتاب ما را میشناسید از حقد
و حسد بسیار بر ما بس حق تعالی آیه فرستاد این آیه نزول یافت و آورده اند از ابو عمار
رحمه الله نقلست که گفت گویند جوز آنکه که این آیه در حق شش نفر است از شش و کافر که در روز بدر
سبقت بکفر کرد بنا بر ارزت از جانب کفار مدد کرد از عتبه و شیبه و ولید بن عتبه بود و از سه
مؤمنان حمزه و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب بود و عبیده بن حارث بن عبد المطلب بود که حمزه
مبارزت کرده عتبه را کشت امیر المؤمنین ولید را بقتل رسانید و عبیده شیبه را و قصه ایشان
در آیات بدر مذکور است و در تبیان از امیر المؤمنین هم نیز بیان نموده که آنحضرت فرمود این
آیه در باره مبارزان ما که کافر بودند نازل شد در روز بدر و در سطاور آورده که فرق حمله مذکوره
بنی امیه و نصاری و مجوس و مشرکان و صابیان نیک کرده اند و یک فرقه این دو خصم و مؤمنان هم
نیک کرده در مخاصمه الله و دین دو خصم دایم در ذات و صفات خالق از رضا و سادت و حوا ایمانند
پس آنکه کافر شدند برید و بشرف برای ایشان تقدیر جبه ایشان جامها از آتش که هر جبه ایشان را
قرار کرده مانند جامه محیط جمیع بدن و با وجود این رخنه میشود از بالای سر ایشان آب جوش که از نهایت
حرارت که جهنم شود و بآن آب آنچه در شکم ایشان است گداخته میشود و از بالای سر ایشان آب جوش که از نهایت
حرارت آن حرارت ظاهر باطن ایشان رسد و مرتعب ایشان زیادت گرز آهنین در
زبانه از آهن که بضرب ایشان کوبند کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا
فیها و ذوقوا عذاب الحریق ان الله یدخل الذین آمنوا و عملوا الصالحات
جنات تجری من تحتها الانهار یحلون فیها من اساور من ذهب و لؤلؤا
و لباسهم فیها حریر و هدوا الی الطیب من القول و هدوا الی
صراط الحمید ان الذین کفروا و یصدون عن سبیل الله و المسجد
الحرام الذی جعلناه للناس سواء العاکف فیه و البادی و من یرد فیه
بالحاد بظلم نذقه من عذاب الیم و اذ بوأنا لابراهیم مکان البیت
ان لا تشرک بی شیئا و طهر بیتی للطائفین و القائمین و الرکع السجود
و اذن فی الناس بالحج یأتوک رجالا و علی کل ضامر یأتین من کل فج عمیق
لیشهدوا منافع لهم و یذکروا اسم الله فی ایام معلومات علی
ما رزقهم من بهیمة الانعام فکلوا منها و اطعموا البائس الفقیر
ثم لیقضوا تفثهم و لیوفوا نذورهم و لیطوفوا بالبیت العتیق
هر گاه اراده کنند کفار که بیرون آیند از آن آتش از آن زرد که و گرز آهن بطاقوم آن باز گردانیده
شوند بآن گرزها از همین در آن آتش که چون بکنار آتش رخ رسند و بحر جمع نزدیک شوند زبانه
گرزها باش زده باز گردانیده شوند بدرکات از حسن روایت است که زبانه آتش چنان
بالای رخ اندازد زبانه بگرزهای گران اش زده بته رخ افکنند و بعد از هفتاد هزار
سال بته رخ رسند و تا زبانه آتش بالا افکند و زبانه بمقام تعلم اندازند و همین سوال
معذب شوند و گویند اش را بچشید عذاب آتش سوزان را و در حدیث آمده که اگر گرزی
از آن گرز را بر زمین دنیا آرند و همه انس و پریان جمع شوند نخواهند از زمین برداشت
ای حدیث ابی سعید قدریست و عذاب موصوف برای کافر است که یکی از آن دو خصم بود
پس حق تعالی از آن دو خصم که اهل ایمانند مبرا باید بدرستیکه خدا داخل میگرداند آنانرا که ایمان
آورده اند بخدا و رسول و کرده اند کارهای شایسته بهوستانهایی که میرود از زیر آن جویهای
آن نهرهای آب و زیر رسته شوند در آن بهشتها از دستوانها که از جنس طلا باشد و مروارید
و باز دستوانها از طلا که مروارید در آن نشانده باشند و عاصم لؤلؤ منوا نیز داده شوند
مروارید تا بآن حور را مزین سازند و لباسهای ایشان که پوشند در بهشت ابریشم خالص است
و در حدیث آمده که هر کس از مردان در دنیا حریر پوشد در آخرت از فرحت بهشت نپوشد مراد آنست
که لباس حریر و طلا مردانرا در دنیا حرام است و راه نموده شوند مؤمنان بسوی پاکیزه از گفتار
بی حضرت عزت ایشان را در آخرت بکلمه طیبه نه نوع کلمه و آن چنان باشد که چون نظر ایشان
بهشت حضرت سبحانه الله گویند الحمد لله الذی هدانا لهذا و چون بهشت در آیند بریان را زنند
الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن و چون در منازل خود قرار گیرند گویند الحمد لله الذی
صدقنا وعده و ما قول پاکیزه آنست که در بهشت سخن لغو و فحش و باطل نشنید لا یسمعون
فیها لغوا و لا تأثیما و یا مراد تحیت ایشان باشد یکدیگر را و تحیتهم فیها سلام و از
مفسران بر آنند که مراد از قول طیب کلمه شهادت است در دنیا الیه یصعد الکلم الطیب و ابن زید
تکبیر را کلمه شهادت ضم کرده و گوید قول طیب لا اله الا الله و الله اکبر است و از زید سدی قول
طیب قرآنست و نزد بعض دیگر مطلق ذکر و استغفار و یا هر قول که پاک کننده نفس است و در
مسلم آورده که ذکر الله است و یا نصیحت و موعظه مسلمانان و یا دعای مؤمنان و یا امر معروف و نهی از منکر

و صاحب کشف الاسرار گفته که کلام طیب از خوی و عجب و یا دور شدن است و نیاز نزدیک شدن و سهل
گفته که نظر در نیکلام کردم راه حق نزد دیگر از جز و نیاز ندیدم و هیچ راه از خوی و عجب تر که نزدیک است
نیافتم و هدایت کرده شوند اهل ایمان براه خدای ستوده که مستحق حمد و ستایش است براه طریق
بهشت است و یا صراط مستقیم که دین اسلام است بعد از آن از صفات ذمیمه کفار خبر میدهد
بدرستی آنانکه کافر شدند بخدا و رسول و منع میکنند از راه خدا که ایمانست و طاعت و از طریق
مسجد الحرام بقول اشهر مراد روز حدیبیه که حضرت رسالت و اصحاب آنجناب را از طواف خانه
کعبه منع باز داشتند آن مسجدی که ساختیم آنرا برای همه مردم که مخصوص نیست بعضی بر بعضی که کسان
است مقیم در و وارد از خارج در ادای مناسک حج و لوازم تعظیم خانه و گویند مراد ظاهر است که
که مقیم در آنند و جماعتی را که اطراف آن عاکفند و یا همه مسجد و نیز در آن از قدر و عبادت این بود
و کسی که اراده کند کار برای در آن حرم بسبب عدول از حق و پیوستن بظلم و ستم که در آن شرک و معصیت
است و یا هر کس خواهد از راه راست گردانیدن بسبب ظلم و تعدی بچشانیم او را از عذاب بر درد
در دنیا و آخرت از ابن عباس و ضحاک و مجاهد و ابن زید روایت است که مراد از الحاد و ظلم عدول
کردن است و گویند مراد هر چیز است که منهی شده حتی دشنام دادن خادم چه ذنوب آنجا عظیم
نسبت بجای دیگر و عقاب آن مضاعف است و اکثر علما بر آنند که اراده گناه در حرم موجب استحقاق
عذابست و کسی که قصد گناهی کند در غیر حرم ما دام بفعل نیاورده ننویسند مگر در حرم که اندیشه گناه را
نیز نویسند و عبد الله مسعود گفته اگر کسی قتل کسی را کند در حرم او را عذاب الیم چشانند
علم الهدی گفته فزوده چون مکه مطهره تضاعف حسنات مخصوص است چه نماز در آن بچندین هزار
آن برابر است پس فجار سیئات نیز در آن مضاعف شد از بر موضع و نزد جمع دیگر الحاد
و ظلم قصد کشتن کسیست در حرم قصد کشتن او را کند و ظلم نسبت و وی قصد ظلم او کند و ملکی است
استدلال بآن آیه متعال که در حرم کسی امری کند که موجب قتل یا تعزیر شود عقوبت او را زیاده کنند
بسبب آنکه فزوده نذقه من عذاب الیم و یاد کن ای محمد هنگامی که تعیین کردیم از برای ابراهیم جای
خانه کعبه را در وقت ساختن تا رجوع بآن کرده که خانه نشانه و عبادت نمایند و در روایت آمده که
خدا از ارفع خانه کعبه نمود و آسمان در زمان طوفان نوح و آن خانه از یاقوت سرخ بود پس حق تعالی آدم
امر کرد تا در موضع آن خانه خانه سازد و جبرئیل را بر کوه ابری فرستاد آن قدر زمین خانه نمود و سایه افکند و بقدر
بقدر آن سایه خانه بنا کرد و گویند بادی برانگیخت آن قدر زمین را برفت و با جبرئیل آمد و گرد آنکان
خط کشید ابراهیم مواضع اساس قدم بنا فرمود و گفتیم او را که شریک مساز بخدا چیزی را که مرا بر شرک منزه
و مبرا ام پس ابو حذیفه بر شرک کسی و پاک ساز خانه مرا از بتان و از جمیع آلایش و رجس برای طواف
کنندگان در اطراف او و برای ایستادگان در نماز و رکوع کنندگان که سجده کنند گاهی مراد از خانه مسجد الحرام

در کعبه بر جز خدا پرستیده

در مسجد الحرام

در ابتدای خادم حرم

در بنا فرمود و اساس خانه کعبه را

الاجوی

و ساجدین نماز گذارند کانند و اکثر مفسران بر آن که مراد از طائفین اهل آفاقند که بطواف خانه توجه کنند
و قائمین کسانند که مقیم آن بلدانند و راکعین و ساجدین نماز گذارند کان فلهذا مستحب فرا از طواف
کردن اضعاف نماز است و متوطن را نماز افضل از طواف حاصل مفرباید ای ابراهیم کعبه را
از صنم و بتان پاک گردان تا طواف و نماز کنند و این اهل علم است تا آن کسان طریقت
و محققان اشارت حقیقت چنان تحقیق مفرباید که ای ابراهیم دل خود را که دار الملک کبریاست
از ناموس پاک کن و راه غیر را مسدود ساز که آن همانا محبت ماست در حدیث که وحی بداود
علیه السلام آمد که خانه برای من پاک کن تا نظر عظمت من بآن فرود آید داود علیه السلام گفت که این خانه با بدایت
عظمت و جلالت شما را شاید فرود دل بنده مؤمن داود گفت چگونه پاک دارم خطاب آمد
در رسید که آتش محبت ما را بآن فاذر زن و هر ما پاک بسوز آورده اند که چون ابراهیم کعبه مطهره را
تمام کرد و هر رسید همه مردم را بطواف خانه اکنون ابراهیم عرض کرد خداوندا آواز من تا کی خواهد
رسید خطاب در رسید یا ابراهیم ندا از تو و علام از من پس ابراهیم بقربان حضرت کعبه بمقام ابراهیم
و بروایت شهر بکوه ابو قبیس آمده با آواز بلند ندا داد ایها الناس حجوا بیت ربکم حقتعالی آواز
او را بجمیع اهل عالم علیه السلام عرب مردان از کوه بنی آدم و در جهان زنان مرغ بودند از مشرق تا مغرب
و کس نیست که در علم الله و در ندا در رسید حج گذارند بجواب لبیک اللهم لبیک زبان گشادند حضرت
این قصه را بیان و بجیب خود مفرباید و ندا در ده ای ابراهیم در میان مردم بدعوت حج و آن
بطواف خانه خدا و بادای مناسک آن تا بیایند بسوی تو در حالتیکه پیادگان باشند و در حالتیکه
سواران بهر شتر لاغر تر از دور و بعید سفر که بیدا تم آیند آن شتران از هر راه فراخ که دور باشد
مراد آنست که مردم را بوجوب حج دعوت کن که سواره و پیاده خواهند آمد از سعید بن جبیر ابن عباس
که ابن عباس پسران خود را گفت حج کنید پیاده در رفتن و آمدن که از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم
کسی که سواره حج کند هر گامی که راحله او بر دارد حسنه هفتاد حسنه است و هر شخصی که پیاده آمده باشد
هر قدمی را هفتصد حسنه از حسنات حرم عرض کردند یا رسول الله حسنات حرم چه است فرمود
هر حسنه او مقابل صد هزار حسنه است در غیر حرم در کشف از علی بن زید خدا عالم الغیب
که امام حسن علیه السلام با نزده بار حج پیاده کرد و در ملازمان آن امام علیه السلام بیان آن خوش رفتار بود
همراه میکشیدند تا مکه معظمه و راه سه فرسخ بود و در تر شد ثواب آن بیشتر خواهد شد
و انس نشد عالم و آدم نقل کرده که آنحضرت فرمود که خداوند جهان نفرستد کسان آسمان را
مفرباید باهل عرفات و مفرباید که ای فرشتگان من نظر کنید بندگان از وطن دور افتاده کان مرا
که همه رو بسوی موعد آکود بکاب من از راه دراز توجه نموده اند پس گواه باشید که ذنوبات
دعای ایشان کردم و اختیار شفاعت بایشان دادم که هر کس خواهند شفاعت نمایند و بدکاران را

در مکه مراد از خادم حرم

در بنا مکه مراد از خانه کعبه

بیکنوکاران ایشان بخشیدم و نیکوکاران را عطا فرمودم هر آنچه از مظلمه جزا حقوق که در میان ایشان باشد و باطل نیست
نزد یکدیگر گذاشته شده پس بخشی حاجیان بعرفات بشعر مزدلفه و فرو نکنند و عود بطلب آن کرده الحاج آن باشد
حقتعالی بلا تکلف زیاده بندگان فرح و توقف مشعر کرده از طلب حاجت بیکنند پس شما را گواه میگیرم که اجابت کردم
دعای ایشان را و زیاده شفاعت بدیشان زیادم و حساب جمیع حقوق که در ذمه یکدیگر دارند در کف کفایت خود
نهادم و فردای قیامت جمیع ایشان را از ایشان خشنود گردانم بوجهی که کس را دعوی از ایشان نباشد و نزد
بعضی خطاب اذن فی الناس الحج متوجه حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و مصدق این قول است آنچه از صادق
علیه السلام مأثور است که حضرت رسالت قبل از حجة الوداع ده سال در مدینه اقامت فرمود و در این مدت حج نکرد
و چون این آیه نازل شد منادی را امر فرمود تا در میان مردم ندا کند پس از مدینه خلق بسیار از اعراب
و غیر اعراب جمع شدند و اکثر اهل مدینه بودند و آنحضرت در پنجم ذی قعده از مدینه بیرون آمده
چون بشجره رسید وقت زوال بود همانجا غسل کرده نیت حج قران فرموده بعد از آنکه ظهر نماز ادا
فرمودند متوجه مکه شده مناسک حجة الوداع بجا آورد پس میفرماید الحمد لله آن مرد مرا لطف خانه خدا
تا پیاده و سواره نزد تو جمع شده حاضر شدند تا هر که برای ایشان است یعنی منافع دنیا و مراد آنست که رسند
منافع دنیا و آخرت را از ارباح تجارت و ثواب عقبی را از درجات جنت قول اول از ابن عباس و ابن عمر و قول دوم
و قول سوم از سعید بن مسیب و عطیه و از ابو جعفر و ابو عبد الله علیهما السلام و اثر شهرت و مجاهد گفته که مراد مردم تجارت
است در دنیا و هم ثواب در آخرت و صاحب کنز العرفان و کشف نیز گفته که مراد منافع دین و دنیاست
و بجهت آنکه یاد کنند نام خدا را در وقت ذبح از لبیک و تکبیر در روزهای معلوم در پیش مردم که آن ده روز اول
ذی الحجه است و مراد از معدودات در آیه واذکروا الله فی ایام معلومات ایام تشریق است و این قول از ابو جعفر
علیه السلام منقول است و منقول قول ثانیست اینکه میفرماید بعد از این یعنی ذکر خدا کنید بر ذبح آنچه روزی داده است
ایشان را از چهارپایان بسته زبان از شتر و گاو و گوسفند مراد آنست هر وقت ذبح نام خدا را بر ذبیحه ببرید
چنانکه شعار کفار است از صادق علیه السلام منقولست که مراد تکبیر است در نماز عقب یازده نماز که اول
آن ظهر عید است این نیز مؤید قول ثانی است و صورت تکبیر اینست الله اکبر الله اکبر لا اله الا الله
والله اکبر والله اکبر ولله الحمد الله اکبر علی ما هدانا والحمد لله علی ما اولانا والله اکبر علی ما رزقنا من
بهیمة الانعام آورده اند که کفار هم بتان خود قربان میکردند و از گوشت قربانی نمیخوردند خدا
و نیز بهمان رسوم باطله ایشان را باهم زده با طلاق ایشان امر میفرماید که تا هم قربانی نکنید پس بخورید از گوشت
آن و بگزارید از آن قربانی درمانده محتاج شکسته و مراد اینکه اگر بذبح هدی است امر بکل
و اطعام از برای وجوبست و اگر قربانیست برای ندب و کفاره و باید صاحب ذبح را جایز نیست
خوردن از آن چنانکه در احادیث صحیحه اهل بیت علیهم السلام ثابت گشته و باید مسکینی که از شدت
و محنت فقر بر وطن هر شده باشد از جوع و گرسنگی و برهنگی و یا کسی که دست خود را برای سؤال دراز نکند
و یا کسی

و با کسیکه مردم عار کنند از حالت او از نهایت خواری و پریشانی و فقر و آن مرتبه و لهذا خدا او را بفقر مقدم
داشت پس باید که بعد از آنکه بگذارند همه مناسک حج را سر تراشیدن و ناخن گرفتن و سر جامه شستن
کردن و غیر آن از اعمال حج که بعد از ذبح است کما قال صاحب القاموس الحلق حلقه فی المناسک و تحلل
من نحو قص الاظفار والشارب و حلق العانة و غیر ذلک الخ و باید که وفا کنند بنذرهای خود بطریقه
نذر کرده باشید از حج و غیر آن از طاعات که در این ایام در مکه بجا آرند و باید که طواف زیارت نمایند و طواف
ن و طواف عمره بجا آرند که عتیق است یعنی آزاد است از غرق شدن در روز طوفان نوح و یا آزاد است از تملک
مردم و یا از تسلط جباران و از سعید بن جبیر روایت است که تبع متوجه مکه شد بقصد اینکه مکه را خراب نماید
چون بقدر رحم رسید مفلوج شد و هر چند اطبا در معالجه وی کوشیدند فایده نداد و بعد از آن بعضی از اهل سعد
پیش او آمده گفتند ایملک این خانه را خدایی هست که هر کس قصد آن کند بهدر و بیرا بلا مبتلا گردانند
و او را از آن باز دارد و اگر جواهر بکلی عزم حج و احرام کن که ضرری بخانه خدا نرسد تا فدای آن خانه
ترا شفا بدهد وی با این عزم متوجه شد حقتعالی او را از آن مرض شفا داد بمکه آمده بفرمود تا خانه را
کسوت فاخر بپوشانیدند و اول کسی که کعبه را کسوت پوشانید تبع بود هزار شتر قربان کرد و اهل حرم را
بصله و عطا نوازش نمود و در آن موضع که فرود آمده بود آنرا مطابخ نام نهادند چه طبخ بسیار در آنجا
کردند و بر مردم مکه طعام نمودند و بیکی حجاج یک رکن از خانه کعبه اعراب نمود و حضرت مالک الملک
او را بملاک نسخت بنزول عذاب و گرفتار عقاب بجهت آن بود که مقصود حجاج کرام عبد الله
زبیر بود که بمکه پناه برده بود نه قصد او خراب کردن خانه و لهذا چون عبد الله زبیر از آنجا بیرون آمد
باز تعمیر آن رکن نمود بطریق اول و یا اینکه ببرکت سعت سید عالم و آدم خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم همه
امت او محفوظ اند از عذاب استیصال در این دار سریع الانتقال دنیا از این جهت عذاب او را
نازل نشد و این وجه اوجه است چه اقدام آن ملعون بر آن خانه معصون مخالف کریمه و من دخله
کان آمنا بود و نزد بعضی عتیق در بیان قدیم است زیرا که بانی خانه کعبه آدم علیه السلام بود کما قوله تعالی
ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة و بعد از طوفان نوح ابراهیم علیه السلام تجدید آن نمود
و بعد از آن عمالقه و در بعضی روایت آمده که بنای آن خانه قبل از آدم هم بوده و دو هزار سال آنرا
صراح میگفتند ذلک و من یعظم حرمات الله فهو خیر له عند ربه و احلت
لکم الانعام الا ما یتلی علیکم فاجتنبوا الرجس من الاوثان و اجتنبوا قول
الزور حنفاء لله غیر مشرکین به و من یشرک بالله فکانما خر من السماء
فتخطفه الطیر او تهوی به الریح فی مکان سحیق ذلک و من یعظم
شعائر الله فانها من تقوی القلوب لکم فیها منافع الی اجل مسمی
ثم محلها الی البیت العتیق و لکل امة جعلنا منسکا لیذکروا اسم الله

و در تفسیر سحیق

علی ما رزقهم من بهیمة الانعام فالهکم اله واحد فله اسلموا و بشر المخبتین
الذین اذا ذکر الله وجلت قلوبهم و الصابرین علی ما اصابهم و المقیمی الصلوة
و مما رزقناهم ینفقون و البدن جعلناها لکم من شعائر الله لکم فیها
خیر فاذکروا اسم الله علیها صواف فاذا وجبت جنوبها فکلوا منها و اطعموا
القانع و المعتر کذلک سخرناها لکم لعلکم تشکرون لن ینال الله
لحومها و لا دماؤها و لکن ینالها التقوی منکم
این است مناسک حج که مذکور شد
و هر کس که تعظیم و بزرگ دارد حرمتها را خدا را یعنی حرمت احکام حج را نگاه دارد و هتک آن نکند پس آن
تعظیم که حفظ احکام او و سبحانه است و امثال آن بهتر است مر او را نزد پروردگار او از روی پاداش و جزا
و حلال کرده شد مر شما را در حال احرام همه چارپایان و حکم آنها چون حکم صید نیست که بر محرم حرام باشد
مگر آنچه خوانده شود بر شما تحریم آن کقوله تعالی حرمت علیکم المیتة والدم و لحم الخنزیر و ما اهل لغیر الله
آه و چون حقتعالی ترغیب بندگان نمود بتعظیم حرمات خود در عقب آن امر کرد باجتناب اوثان و فرمود
پس اجتناب کنید پلید را که آن بتانند یعنی بتان را شریک خدا نکنید بلکه بطریق توحید خدا را پرستید
و اجتناب کنید قول دروغ را که ادعای شرکت بتانست بخدا و غیر آن را و یا مراد مطلق کذب است
الحاصل میفرماید از عبادت اوثان و قول زور دور شوید در حالتیکه میگرانید شما باشید از همه ادیان باطله
بدین اسلام مخلصان مر خدا را که مشرک آورندگان نباشید مراد آنست که دادن مناسک حج کردید بحالتیکه
مخلص باشید خدا را بخلاف عادت کفار و در تلبیه حج غیر را شریک خدا نگردانید و یا مراد از اخلاص است
در همه عبادات یعنی جمیع طاعات خود را خاص و خالص گردانید برای خدا و هر کس شرک آرد بخدا
پس گویا افتاده است از آسمان بروی زمین و هلاک شده چه او از اوج عزت بدان حضیض ذلت
کفر و طغیان افتاده پس میرباید او را مرغان مردار خوار از روی زمین و اجزای او را متفرق میسازند
و میدرند یا فرود آورد او را باد در مکانی که از موضع بلند در هوای صدر او سنگینی و زیادتی بسی چه شیطان او را بچاه
عمیق ضلالت افکنده مراد آنست که هر کس شرک آرد خدا را پس تحقیق نفس او هلاک گشته مانند
هلاک کسی که از آسمان بزمین افتاده باشد و یا باد او را در جای بلند افکنده هلاک ساخته چه هر کس
که او از اوج ایمان بحضیض کفر و ضلالت افتد هواهای نفسانی او را بای مال و پریشان سازند و یا باد
وسوسه شیطان او را در وادی ضلالت افکنده نیز تابود گرداند این است حقیقت امر که مذکور شد
پس تبدیل اعلام دین کرده میفرماید و هر که تعظیم کند نشانهای خدا را که مناسک حج است و اعتقاد
حقیقت و حقیت آن نماید و بوجه خلاص آنرا بجا آرد پس بدرستیکه بزرگ داشتن آن شعایر از پرهیزگاری
دلهاست یعنی تعظیم شعایر خدا از افعال کسانیست که قلوب ایشان پرهیزگار است از موجبات غضب
الهی و یا پاکیزه است از شایبه اعتقاد فاسد و مصفی از زنگ ضلال و رکن ضلال مرتفع است

• در میان خلاص در جمیع عبادات

ج

حج منفعتها که کسب تجارت است در راه آن و یا وصول ثواب عظیم آخرت • و نزد بعضی مراد از منافع آنچه
شتر اند که شعار کرده یعنی کوهان ایشان را شکافته و یا قلیده نمایند یعنی چیزی از گردن ایشان آویزند
پس معنی لکم فیها منافع الآیه آنست که بر شما رایت در شتران منفعتها از شیر و پشم و موی و سواری
و حمل توشه و سایر اسباب و احمال و اثقال آنرا تا وقتیکه زمان کشتن آن شتران و یا تا وقت
این اخذ منافع شما را جایز است تا هنگام مردن آنها پس جای مناسک حج و یا موضع کشتن شتران
منتهیست بخانه که آنرا از غرقست و یا از تسلط کفار جبابره و یا خانه که قدیمست • بدانکه
فقها را متفق اند بجواز اخذ منافع مذکوره از شتران اگرچه بعد از اشعار و تقلید باشد و بسکه ضرری
بشتران و بچه‌هاشان نرسد و این را از امام محمد باقر علیه السلام نقل کرده اند و محل کشتن شتران مکه است
در جزوره اگر هدی برای عمره باشد و در منی اگر از برای حج باشد • و از برای هر گروهی از اهل ادیان
که پیش از شما بودند گردانیدیم محل عبادتی در ذبح کنند در آن از برای تقرب جستن بما تا یاد کنند نام خدا را
بذبح آنچه روزی کرده مر ایشان را از بستر زبان چارپایان • پس خدای شما ای آدمیان خدای یگانه
و یکتاست پس مر او را اکرام کردن نهید و تقرب و یاد کردن را خالص گردانید بوی و قربانی را شرک مخلوط
مسازید • و بشارت ده ای محمد فروتنان و متواضعان را در درگاه ما که بدرگاه ما آرمیده و مطمئن اند
و گویند مخبتین کسانند که ظلم نکنند اگر بر ایشان ظلم کنند و انتقام نکشند و مطمئن نشینند بارد
قیامت پس در صفات حمیده ایشان میفرماید آنانکه چون یاد کرده شود خدا نزد ایشان
بترسد دلهای ایشان از هیبت جلال ربانی و از طلوع انوار سلطنت سبحانی • و بر هر کار که بخدا نفع کرده
شوند از عذاب و عقاب حضرت رب الارباب مضطرب و هراسان شود دلهای ایشان • و مژده ده صبر کنندگان را
بر آنچه رسیده و میرسد ایشان را از تکالیف و محنتها و بیاد آرندگان نماز را در اوقات خود
که ادا نمایند چنانکه مامور شدند بآن و از آنچه روزی داده ایم ایشان را نفقه میکنند در خیرات و مصارف
واجبه و مندوبه باز سر رشته کلام بذکر ذبایح انام کشیده میفرماید و شتر نادر بزرگ را که بنده ایم
و مقرر ساخته برای شما از نشانهای دین خدا و از علامات مناسک حج شهد یا شعار و قلیده طعام
آنها مر شما را در آنها نیکوییهاست از منافع دینیه و دنیویه پس یاد کنید نام خدا را در حین کشتن
آن و آن الله اکبر و یا مطلق ذکر است • در حالتیکه صف زدگان باشند یعنی بایستاده و جدا
دست و پا بترتیب نهاده و این بطریق استحباب است و کیفیت آن اینست که هر دست آنرا
از خف تا بر کبه بگیرند و تیغ بگوشه او فرو برند و این طریق از ابو عبد الله علیه السلام مرویست و معمول
همه فقهاست و کاد را بهر دست پاهای آنرا به بندند و ذنب او را رها کنند و در گردن دیگر بکشانند
پس چون بیفتد بر زمین پهلوهای شتران و روح از ایشان مفارقت کند پس بخورید از گوشتهای آن و بخورانید

درویش قناعت کننده ناخواهنده را وسؤال کننده خواهنده را • وبدانکه ظاهر روایات اهل بیت علیهم السلام فتوای ائمه
مجتهدان بقسمت هدی است بر قسم وخلاف در وجوب ومذب تثلیث است • واصح اینست وجوب
تصدق ثلث هدی است وهدیه نمودن ثلث دیگر واکل آن از ثلث ثالث اما همه ثلث ثالث
خوردن واجب نیست بلکه مستحب کفایت • ووجه آنست که هدی واجب تمام اکلخه شد ولاغر نباشد
همچنانکه یاد کرده شد از امر کشتن شتران که استاد که بهشتند رام کرد اینند آنها را با وجود قوت وعظم
جثه ایشان برای شما تا بلعب ومشقت میکشید وی بندید ومیکشید تا شاید شما شکر کنید
مرخدا را بنعمتهای او بتقرب واخلاص • آورده اند که اهل جاهلیت خون قربانهای خود را بدیوار کعبه میمالیدند
وآنرا سبب تقرب میدانستند در اول زمان اسلام مؤمنان نیز بآن قاعده خواستند دیوار حرم را بخون
آلایند حقتعالی از آن نهی کرده فرمود • هرگز نرسد بخدا بجهت رضا وقبول او گوشتهای قربانی که صدقه
میدهند • ونه خونهای ایشان که وقت قربانی میریزند • ولیکن میرسد بجهت قبول ورضای او همانا آنچه
پرهیزکاریست از جانب شما از تقوای قلوب که دلهای شما شد بتعظیم امر خدا وتقرب واخلاص
او بقربانی نمودن • كَذَٰلِكَ سَخَّرَهَا لَكُمْ لِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَبَشِّرِ الْمُحْسِنِينَ •
إِنَّ اللَّهَ يُدَافِعُ عَنِ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ خَوَّانٍ كَفُورٍ • أُذِنَ لِلَّذِينَ
يُقَاتَلُونَ بِأَنَّهُمْ ظُلِمُوا وَإِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ نَصْرِهِمْ لَقَدِيرٌ • الَّذِينَ أُخْرِجُوا مِن دِيَارِهِم
بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَن يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُم بِبَعْضٍ
لَّهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ
كَثِيرًا • وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ • الَّذِينَ إِن
مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ
وَنَهَوْا عَنِ الْمُنكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ • وَإِن يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ
قَبْلَهُمْ قَوْمُ نُوحٍ وَعَادٌ وَثَمُودُ • وَقَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَقَوْمُ لُوطٍ • وَأَصْحَابُ
مَدْيَنَ • وَكُذِّبَ مُوسَىٰ فَأَمْلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ •
فَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ فَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا
وَبِئْرٍ مُّعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَّشِيدٍ • أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ
يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَٰكِن تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ •

بجنگ

همچنانکه مذکور شد رام ومسخر دمان کردانید جاریها را برای شما تا بزرگی یاد کنید خدا را وستایید
عظمت واقتدار او را بچیزی که خدا بآن قادر است ودر کبریایی وجبروت وبر اوامر وانهی
بآنچه راه نمود شما را بتسخیر وتسخیر قربانها وکیفیات تقرب بدان وگویند مراد تکبیر است در حالت
ذبح ومژده ده ای محمد نیکوکاران مخلص را بهشت ویا بقبول طاعت وبا بوعده نصرت چنانکه
میفرماید • بدرستیکه خدا دفع میکند وباز میدارد فتنه مشرکان را از آنانکه ایمان آورده اند
ومؤمنان را بکافران نصرت دهد بدرستیکه خدا دوست نمیدارد هر خیانت کننده را که در امانت
دین خیانت کند بشرک آوردن تا شکر پیشه بنعمت خدا که بمحض انعام وحسان باشی نداده
وایشان بنام بتان قربان میکنند وچون حقتعالی راضی بقربان ایشان نیست پس هرگز نصرت
بایشان ندهد وهمه را مغلوب گرداند • آورده اند در کفار مکه آنچه از آزار مؤمنان بدست وزبان
میکردند وهر ساعت از اصحاب بعضی سر ودست شکسته بحضور حضرت رسالت آمده شکایت از کفار
مینمودند حضرت میفرمود صبر کنید در حق ما مورد قتال ایشان نیستم وچون هجرت از مکه بمدینه کردند اذن
قتال در رسید واول آیه در باب جهاد نازل شد این بود • اذن داده شد کارزار کردن ودعوی
نمودن آنکس نیز که خواهند کارزار کنند با کافران بسبب آنکه ستم رسیده شدند وجفاهای بسیار
از دشمنان کشیدند وحقتعالی قادر است تا میخواند یعنی آنها را اذن داده شد که کافران بایشان مقاتله
میکنند وبدرستیکه خدا یاری دادن مظلومان که مؤمنانند هر آینه توانا است پس هر خصم شدند
بقتال • آنانکه بیرون کرده شدند از سراهای خود که در مکه داشتند ناحق وناروا که اصلا موجب
اخراج نبودند وچیزی از ایشان صادر نشده بود که سبب بیرون کردن ایشان باشد مگر آنکه میگفتند
که پروردگار ما خدا یگانه است واز ابوجعفر ع مرویست که این آیه در باب مهاجران نازل شده
ودر آل محمد ص وآله جاری گشت که از دار ودیار خودشان بیرون کرده بدیدکردند وجور وستم در باره
ایشان روا داشتند • واگر دفع کردن خدا نبودی مردمان را بعضی ایشان را ببعضی مسلط نمودن
مؤمنان بر مشرکان هر آینه خراب وویران کرده شدی بسیاری کافران مشرک باهل تقیهای
مختلفه صومعه‌های رهبانان در زمان عیسی ع وبیع که معبدهای نصاری است در آن زمان وصومعها
وسراهای گوشه‌ها وصلوات یعنی کنیسهای یهودان در زمان موسی ع ومسجدهای مسلمانان در زمان
پیغمبر آخر زمان ص همیشه ذکر کرده میشود در آن مساجد ویا در جمیع بقاع مذکوره نام خدا بسیار
وهر آینه یاری دهد خدا کسی را که دین او را یاری دهد • بدرستیکه خدا توانا است نصرت مؤمنان
غالب است بهمه کس وبر همه چیز وهر کرا خواهد غالب سازد در دین باین آیه وعده داد مظلومان
صحابه را بنصرت ووفا نمود چل سال بوعده آنچه مستلزم کرد مهاجر وانصار را تصادید حرب با کافر مجمع

وقیاصره روم که ملک ودیار ایشان را بمسلمانان تفویض فرمود پس آنچه اخبار است
از غیب چه این نصرت بعد از ظهور رسید بعد از آن در وصف ماء ذون
قتال میفرماید آن جماعت ماء ذون شدگان بقتال آنانند که جاد بهم واقتدار
وتمکن بخشیم ایشان را در زمین وزمام حکومت بکف کفایت ایشان سپاریم بپا
دارند نماز را بجهت تعظیم وبدهند زکوة را بسبب یاری نمودن بندگان وفرمایند
نیکویی را آنچه در شرع وعقل نیکو باشد وباز دارند مردمان را از زشتی یعنی آنچه او را
در شرع وعقل قبیح شمرند ومرخداراست سرانجام همه کارها وهمه چیزها در ید قدرت
اوست • این همه تاکید وعده فتح ونصرت است از عکرمه نقلست که این تمکنان
همه امت مرحومه اند وابوجعفر ع فرموده آنها مایم چه منصب امامت وحکومت وعصمت
نامزد ماست ورتبه علم وفضل وطهارت وتقوی وسایر صفات کمال لازم احوال
ماست • بعد بجهت تسلی خاطر سید عالم صلعم واله که همیشه تکذیب ایشان میکردند تهدید
مکذبان آنحضرت را میفرماید • واگر تکذیب میکنند ترا مشرکان قریش عن مدا وانبوه
مخرور تکذیب مخصوص تو نیست پس تحقیق تکذیب کردند پیش از این صنادید مکه تکذیب
میکنند گروه نوح نوح را تکذیب کردند وگروه عاد هود را وگروه صالح را وگروه ابراهیم
ابراهیم را وگروه لوط لوط را واهل مدین شعیب را وتکذیب کرده شد موسی یعنی فرعونیان
او را تکذیب کردند نه قوم خود که بنی اسرائیل بودند پس مهلت دادم کافران را تا وقتیکه اجلها معین
شده ایشان در آید پس گرفتم ایشان را بعذاب طوفان ورجز صرصر وصیحه لشکر شب
وخسف وحجاره وعذاب یوم الظله وغرق شدن پس چگونه بود انکار وناپسندیدن ایشان
مرا که نعمت را بمحنت وحیوة را بهلاکت وعمارت را بخرابی بدل نمودم برای ایشان • پس
چه بسیار از شهرها که ما هلاک نمودیم او را بهلاک کردن اهل آن قریه وحال آنکه اهل
آن ده ستمکار بودند بخود یعنی مشرک بودند پس آن ده افتاده است بسقفهای خود یعنی اول
سقفها آن بناها بیفتاد بعد از آن دیوارها آن بر بالای آنها فرود آمد وبسا چاه پر آب در
بادیه هست که باز گذاشته ودست باز کشیده شده است که اهل آن آب هلاک شده اند
وکسی نیست که از آن چاه آب کشد وبسا شهرک بلند برافراشته بیکار مستحکم هست
که از سکان خالیست بسبب استیصال ایشان • در اکثر تفاسیر آمده که این چاه
در آخر

در آخر کوهیست بحضرموت • وقصر مشید در سر آن کوه وقصیست ودر اسباب آورده که بانی آن قصر عاد بن ذو
که او را مندر میگفتند ودر شهر روایات واقعشده که چون قوم ثمود هلاک شدند صالح ع با چهار هزار
نفر از مؤمنان بدیار یمن آمد ودر یکی از منازل آن ولایت موت برد حضرت شد آن منزل را حضرموت نام
نهادند یعنی چاه موت صالح حاضر شد ودر آنجا وفات نمود وآنجا را بلده نبا نمودند وحضرموت نام
کردند واصحاب آنحضرت فلاس بن سوید وبروایتی جلیس بن جلاس را بخودشان امیر نمودند وزار
او السبخا دیب بن سواد دادند ودر سر این چاه بئر معطله که آن را بر آنست قرار گرفته قصر مشید
ساختند واولاد ایشان بعد از مدتی بسیار پرستر آغاز نموده از دین آبا برگشتند وحنظله بن صفوان
که مرد شریف بود بپیغمبری ایشان آمد در بازار بازار بسیار وبانواع خواری وزاری بخشیدند حقتعالی آب
این بئر را متصل ساخت چاه ایشان معطل وکوشک ایشان متروک ماند غائب از ایشان کسی از آن
بئر آب کشیده در قصر مشید نشسته • ودر تفسیر آورده که پادشاه کافر بود روزی مسلمانان را
غضب کرد بخواست بتیغ بیدریغ ایشان را بکشد وزیر با چهار هزار نفر از اهل ایمان که بخدمت وکوه
حضرموت پنهان شده در هوای عرش وفضای دلکش داشت خیمه قامت برافراشتند هر چند چاه
میکندند آب نمیخواستند ناگوار بیرونی مرآمد یکی از رجال الغیب بدیشان رسیده مژده برای چاه آن مردان
آگاه نشان دادند ناگاه آبی بی عیب در غایت لطافت وعصوبت بیرون آمده ایشان آن چاه را
کشف وکنده از پایین چاه تا بالا از آن بخشت بای زر ونقره تعمیر نمودند وپرستش پروردگار خود
مشغول گشتند بعد از مدتی شیطان در صورت انسان آمده در شکل پیرزنی دلشکسته زنان را
بسبحه دلالت نمود در غیبت شوهران • ودیگر بار بشکل پیرمرد آمده مردان را در سر زنان وطن
هایم باز داشت وچون این عمل قبیح در میان ایشان پدید شد حضرت سبحان حنظله بن صفوان
ویا فجافه بن صفوان را به پیغمبری ایشان فرستاد بدو نگرویدند آب چاه ایشان بزمین فرو رفت
بعد از وعده ایمان حنظله دعا کرده آب دیگر بار باز آمد باز آغاز نافرمانی کردند وتکذیب نمودند
حقتعالی آن پیغمبر را خبر داد در بعد از هفت سال وهفت روز وهفت ساعت عذاب ایشان
خواهم فرستاد ایشان قصر مشید را بخشتهای زر ونقره بنا کردند وبیاقوت وجواهر مرصع
نمودند وبعد از گذشتن زمان مهلت رجوع بآن قصر کرده درها بستند جبرئیل ع فرود
آمده ایشان را با قصر بزمین فرو برد واکنون چاه ایشان در آنمکان مانده ودو سیاه مستعفن
از آنجا بر سر آمد • ودر آن نواحی نوا نالهٔ هلاک شدگان را شنوند • آیا سیر نکردند کفار مکه در زمین
یمن وشام یعنی بآن موضع میروند در وقت تجارت ومشاهده میکنند پس چرا از آن عبرت
نمیگیرند تا از شرک وکفر باز ایستند وبعذاب گرفتار نشوند چنانکه ایشان را میفرماید پس

باشد مراد یا دلها که تعقل کنند بآن چیزی که سبب عبرت ایشان شود و یا باشد ایشان را گوشها
که بشنوند آنچه وجهت شنیدن آن از وجوه آن خبر دادن حقتعالی است از استیصال جماعت
مذکوره پس فرضه وشان اینست که کور نیست دیدهای ظاهر ایشان چه همه چیزها را میبینند
ولیکن نابینایست از شاهده چشم دل ایشان آن دلهایی که در سینهها ایشانست از مشاهده
احوال گذشتگان و بی بصیرت از دیدن وقایع ایشان که نزول عقوبات است بر ایشان
وبجهت این بیان عبرت نیکرند و ذکر جهت مبالغه است • مروی است که چون آیه ومن کان
فی هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی نازل شد ابن مکتوم مهموم ومغموم نزد حضرت رسالت
آمده گفت یا رسول الله من در دنیا اعمی ام و در آخرت نیز اعمی خواهم شد خدای تعالی این آیه را نازل
فرمود وچون ابن مکتوم بشنید خوشحال شد • آورده اند که کفار قریش و نضر بن حارث
وامثال آن همیشه تعجیل عذاب از جناب رسالت مآب میکردند و اگر نه در دعوای نبوت
صادقی از خدای خود بما عذاب نازل ساز آیه آمد • وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَن
يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ وَإِنَّ يَوْمًا عِندَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ •
وَكَأَيِّن مِّن قَرْيَةٍ أَمْلَيْتُ لَهَا وَهِيَ ظَالِمَةٌ ثُمَّ أَخَذْتُهَا وَإِلَيَّ
الْمَصِيرُ • قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا أَنَا لَكُمْ نَذِيرٌ مُّبِينٌ • فَالَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُم مَّغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ • وَالَّذِينَ
سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ • وَمَا أَرْسَلْنَا
مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ وَلَا نَبِيٍّ إِلَّا إِذَا تَمَنَّىٰ أَلْقَى الشَّيْطَانُ
فِي أُمْنِيَّتِهِ فَيَنسَخُ اللَّهُ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ ثُمَّ يُحْكِمُ اللَّهُ آيَاتِهِ
وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ • لِّيَجْعَلَ مَا يُلْقِي الشَّيْطَانُ فِتْنَةً لِّلَّذِينَ فِي قُلُوبِهِم
مَّرَضٌ وَالْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ •
وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّكَ فَيُؤْمِنُوا
بِهِ فَتُخْبِتَ لَهُ قُلُوبُهُمْ وَإِنَّ اللَّهَ لَهَادِ الَّذِينَ آمَنُوا

إلى

إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ • وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي مِرْيَةٍ مِّنْهُ حَتَّىٰ تَأْتِيَهُمُ السَّاعَةُ
بَغْتَةً أَوْ يَأْتِيَهُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَقِيمٍ • وَيَشَاءُ بِخَاهِنْدِ از تو کافران مکه بن
نضر بن حارث واصحاب او نزول عذابی را که موعود است و هرگز خلاف نکند خدا وعده خود را که در
انزال عذاب ایشان فرموده اگرچه بعد از زمان طویل باشد لیکن خدا صبور است و مکث او بعقوبت تعجیل کردن
مقتضی نیست میفرماید بدرستیکه روزی از روزهای شمار نزد پروردگار تو مانند هزار سالست از آنچه می شمارید
واین بیان نهایت صبر اوست سبحانه که زمانهای دور و دراز پیش او زمان کوتاه و قلیل است چون گرد
وهزار سال نزد او سبحانه سوالست اگر خواهد عذاب فرستد و استعجال او مؤثر و اثر مرتب نیست • گویند
معنی آنست که کفار استعجال مینمایند و حال آنکه روزی از روزهای عذاب ایشان در آخرت مانند هزار
سالست ونزد جمالی معنی آنست که یکروز عذاب بنی ادم حکم هزار سال عذاب غیر است از شدت
وبسا از دهها که بمحض رحمت خود مهلت دادم مر اهل آنها را تا بتاخیر عذاب وحال آنکه اهل آن قریه ها
ظالم بودند بخود بشرک ومعصیت ومستوجب عقوبت • ومهلت دادن برای توبه بود و شاید باز
گردند پس گرفتم ایشان را چون توبه نکردند بعذاب سخت در دنیا • وبسوی منست بازگشت همه در آخرت
وبجزای خود خواهند رسید آیا وحال شما نیز ای کفار قریش چنان خواهد شد وبجهت تخویف بندگان
میفرماید • بگو ای محمد صلی الله علیه وآله اهل روزگار خود را ای مردم جز این نیست که من مر شما را بیم کننده ام هویدا
وروشن کننده آنچه شما را بدان انذار مینمایم • وبسبب خشم بر کافران بیان حال مؤمنان میفرماید
پس آنانکه گرویده اند بخدا ورسول او وکرده اند کارهای شایسته از طاعات وعبادات مر ایشان را
آمرزش از گناهان که گذشته وروزی بزرگوار نیکو که نعیم بهشت است ونزد بعضی مراد از رزق کریم
روزیست که بی رنج وتعب ومنت برسد در دنیا وعقبا • وآنانکه شتافتند از روی مجادله
در آیتهای ما بابطال ورد یعنی سعی کردند در آیات قرآن را باطل سازند وبسبب آن زبان طعنها
گشوده نسبت سحر وشعر وساطیر الاولین بآن دادند در حالتیکه پیش در تر کنندگانند یعنی فرار کنندگان
یعنی زعم ایشان آنست که از ما پیش گیرند وما غالب شوند در حجت وبجهت این عذاب ما زمان
فوت شوند وآنگروه ملازمان در کجحیم اند که از درکات سفلی دوزخ است آتش آن بر آنها حشر
خلد صفت آنست که کفار در مجادله خدا وسعی در ابطال آیات قرآن شک کنند تا غضب معاند
کنند و بر او اعراض زنند • ابن عباس نقل کرده چون سوره والنجم نازل شد حضرت رسالت آنرا در مسجد
الحرام در مجمع قریش میخواند وتوقف میفرمود تا یاد گیرند پس آیه افرأیتم اللات والعزی
ومناة الثالثة الاخری را نیز خواند توقف نمود شیطان در آن میان مجال یافته بگوش

مشرکان رسانیده خواند وتلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی این بیان
بزرگان قومند وباحسن وطراوت امید شفاعت ایشان میتوان داشت کفار این کفار را
شنیده خوشدل شدند بنده شنیده این قول را بسر گفت وبیان ایشان نراستایش کرد
حاش که این کلام از آن سید انام صادر شده باشد لاجرم در آخر • سوره
حضرت با مؤمنان سجده فرمود اهل شرک هم در سجده اتفاق کردند جبرئیل آیه نازل
شده صورت حال بعرض رسول حضرت ذو الجلال رسانیده دل آنحضرت از ینمقال
بر ملال شد خدای تعالی برای تسلی خواطر حضرت این آیت فرستاد • ونفرستادیم پیش
از فرستادن تو هیچ رسولی وهیچ نبی وفرق میان رسول ونبی آنست که رسول صاحب
شریعت است ونبی تابع آن در آن شریعت چون لوط که بشریعت ابراهیم دعوت میکرد
ویوشع وشموئیل بشریعت موسی وعیسی دعوت میکردند ویا رسول آنست که جامع معجزه
وکتاب باشد که بر او نازل شده ونبی کسیست که صاحب کتاب نباشد بلکه بمجرد معجزه
دعوت کند ویا رسول اعم است که ملائکه را نیز گویند چنانکه بشر را ونبی مخصوص بشر
است ویا رسول آنست که فرشته وحی بوی فرود آرد • ونبی آنکه آوازی شنود ویا الهام
گردد ویا در خواب بیند • ابوذر غفاری از حضرت رسالت پرسید که انبیا چند بودند
فرمود مائة واربعة وعشرون الف صد وبیست وچهار هزار نفر پرسید رسولان
چند نفر بودند فرمود ثلثمائة وثلثة عشر سیصد وسیزده نفر ما صاحب حقتعالی
میفرماید ما هیچ رسول ونبی نفرستادیم مگر که چون قرائت میکرد مر آنکند شیطان نزد
تلاوت او وبسبب آن انداختن شیطان خوشحال شده بسجده مر افتادند
وتمنی بمعنی تلاوت در کلام عرب شایع است • وگویند تمنی بمعنی آرزو است یعنی ما
نفرستادیم رسول ونبی مگر که چون دل او آرزوی امری از امور جایزه میکرد شیطان
وسوسه او میداد در آن امر بباطل واو را بخلاف حق میخواند وشیطان وسوسه
بیغمبران نمودن قول باطل است • وگفتن این گوینده ضعیف پس باطل وزایل میکرد آنچه
خدا آنچه در مراد کند شیطان از کلمات کفر وطغیان واز اغوا ووساوس شیطان
پس ثابت میکرد خدا آیتهای خود را که پیغمبر میخواند ویا علامات امر حق را ثابت میکرد آنچه

در دلهای

در دلهای ایشان وامر باطل را رفع میکرد • وخدای تعالی دانا است باحوال بندگان محکم کار در آنچه کند بر وجه حکمت مصلحت کند
وبعضی را اهل ضلالت وقصه القای شیطان را در تلاوت پیغمبر بوجهی ایراد کرده اند که در نزد اهل حق باطل از وجه اعتبار
عاطل است • ودر حقیقت اهل ضلالت ساخته اند وآن اینست که چون حضرت رسول آیه دیگر مردم از آن متنفر اند
وچیزی ایشان را بیشتر دعوت مر نماید از دور تر میشوند در نفس خود آرزو کرد در چه بود که خدا آیه فرستادی
موافق خاطر ایشان بودی تا بایمان نزدیک شدندی • وبعد از آنکه پیغمبر صلی الله علیه وآله آیه افرأیتم اللات الخ
تلاوت نمود شیطان محبت کفار را در دل پیغمبر متمکن یافت زبان پیغمبر القا نمود تلک الغرانیق العلی الخ
وکافران آنرا از پیغمبر شنیده خوشدل شده همه سجده کردند ودر آخر سوره ولید بن مغیره بجهت کبر سن
وضعف پیری نتوانست سجده کند سنگی چند بر بالای یکدیگر نهاده بر آن سجده کرد جبرئیل آنرا از روی
عتاب بحضرت رسالت خطاب کرد که این چه سخن بود که گفتی وچیزی که ما بتو نخوانده بودیم مشکل نمود آنچه
حضرت از ینحالت دل تنگ شده حقتعالی برای خوشحالی او این آیه فرستاد • علم الهدی سید مرتضی علم الهدی
در تنزیه الانبیاء این قول را نقل کرده وبعد از آن گفته که این سخن بباطل مناف عصمت انبیاء
واز کلمات مزخرفه مشوبه است ظاهر آیات اصلا دلالت آن ندارد چه ظاهر آن یکی از دو امر میرود نیست
یکی آنکه تمنا بمعنی تلاوت باشد • ومعنی آنکه هیچ پیغمبری را پیش از تو نفرستادیم مگر چون میخواند بقوم خود
آنچه بآن مامور میبود آن قوم بوسوسه شیطان القا وکلام خود بزبان ایشان تغییر آن میکردند ومیزدودند آن
چیز را در آن مراد فرو دند وباکم میکردند همچنانکه یهود چیزی که پیغمبر ایشان هرگز نگفته بود بوی نسبت میدادند
وبعد از آن حقتعالی ابطال آن میکرد بظهور حجتها وروشن رفع آن شبهه میفرمود • دوم آنکه تمنی بمعنی آرزو
باشد یعنی ما ارسال هیچ رسول ونبی نکردیم مگر چون در خاطر خود امری را آرزو میکرد شیطان او را وسوسه میداد
بباطل پس حقتعالی نسخ آن مینمود وارشاد او میفرمود بمخالفت شیطان واین قول نیز در نهایت
سخافت است وواهی وباطل وصد شیطان را بارای وسوسه خلفای حضرت پیغمبر است وشیاطین را
دخل وتصرف بپیغمبران چگونه باشد • ودیگر افاویل مکتوب مسطوره مذکوره حقتعالی شیطان را تمکین خواهد
بالقای کلام باطل بخالفان تا گرداند او سبحانه آن چیز را که القا میکند شیطان برای آزمایش وامتحان
آنانرا که در دلهای ایشان بیمار رنگ وتردد است یعنی منافقان ومرتابان که سخت در دلهای ایشان زنگ
مراد آنست که تا منافقان سعادت ومشرکان جاحد که ایمان ایشان مسلوب است از القای وسوسه شیطان
شک وتردد ایشان بیشتر گردد ودر کفر خود افزایند بسبب عدم تامل وتفکر میان حق وباطل از غایت
عناد ولجاج در درند • وبدرستیکه ستمکاران هر آینه در خلاف ونزاع دور دراز اند ودر سرکشی وعناد
وبسبب کثرت جحود بر گردیده اند از طریق صواب که متابعت سید انام است صلی الله علیه وآله • ودیگر تمکین
تمکین شیطان از القا آنست تا بدانند آنانکه داده شده اند دانش وبینش یعنی اهل ایمان که حالمند

لطریق صواب و عرفان بدانند آنکه قرآن حقست نازل از نزد پروردگار تو شیطان را در تعذیب آن مجال تصرف نیست
پس بگروند بقرآن و بایمان یعنی ثابت و راسخ شوند در ایمان پس نرم شود و بیارامد بقرآن و یا بخدا دلهای ایشان
بانقیاد و خشیت بجهت قوت ایمان تا احکام آنرا قبول کنند • و گویند معنی آنست و چون عالمند بحکمت و مصلحت
حضرت عزت بدانند که تمکین القای شیطان محض حکمت است برای امتحان اهل کفر و ایمان • و بدرستیکه خدا
هر آینه راه نماینده است آنانرا که گرویده اند بسوی راه راست یعنی هر چه مؤمنان را مشکل و مشتبه گردد
در امر دین خدا ایشانرا راه نماید بنظر و فکر سلیم ایشانرا براه صواب و شبهه و حیرت را از ایشان زایل کند
و چه بسا آنانکه نگرویده اند در شک از قرآن و باز رسول تا وقتیکه بیاید بایشان قیامت یا مرگ
که قیامت اصغر است ناگهان • و یا بیاید بایشان عذاب روزی که نازاینده است یعنی روزی که نسل ایشان
منقطع شود مراد روز بدر است که همه کشته شدند و کسی از ایشان نماند تا فرزند از ایشان متولد شود
و شبهه نیست که این آیه خاص است بکفار و علم آنرا علاقه گرفته بود با گذشتگان در صفت کفر بر سر
و بعد از آن در بیان احوال قیامت میفرماید • الملک یومئذ لله یحکم بینهم فالذین
آمنوا و عملوا الصالحات فی جنات النعیم • والذین کفروا و کذبوا
بآیاتنا فاولئک لهم عذاب مهین • والذین هاجروا فی سبیل الله
ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم الله رزقا حسنا و ان الله لهو
خیر الرازقین • لیدخلنهم مدخلا یرضونه و ان الله لعلیم حلیم
ذلک و من عاقب بمثل ما عوقب به ثم بغی علیه لینصرنه الله
ان الله لعفو غفور • ذلک بان الله یولج اللیل فی النهار و یولج
النهار فی اللیل و ان الله سمیع بصیر • ذلک بان الله هو الحق
و ان ما یدعون من دونه هو الباطل و ان الله هو العلی الکبیر •
الم تر ان الله انزل من السماء ماء فتصبح الارض مخضرة ان
الله لطیف خبیر • له ما فی السموات و ما فی الارض و ان الله
لهو الغنی الحمید • الم تر ان الله سخر لکم ما فی الارض و الفلک تجری
فی البحر

فی البحر بامره و یمسک السماء ان تقع علی الارض الا باذنه ان الله بالناس لرءوف رحیم •
بادست هر روز دهر روز چنین هر خدا راست یعنی بادست هر روز قیامت که شک و شبهه کفار و اهل نفاق را زایل کرده
مر خدا راست بامر و منازعه • مراد آنست که درین روز نه در دنیا ملوک و سلاطین را دخل سلطنت و مملکت است
و در آن روز قیامت کبر متکبران و جبر جباران زایل و دعاوی ایشان منقطع و مرتفع گردد بادست هر چه بادست یا
روز زمین بصیر لمن الملک الیوم لله الواحد القهار • در هم شکننده همه را جز اظهار شود دیدن اقرار ملک
چاره نباشد مالکیت مخصوص حضرت ربوبیت گردد حکم فرماید جدا و علیحده گرداندن بدشواری بندگان ایشان مؤمنی
و کافر پس آنانکه گرویده اند و کرده اند کردارها ستوده در بوستانها در نعمت اند بدرنج و تعب محنت • و آنانکه
کافر شدند و تکذیب کردند آیتهای ما را پس آنگروه را است عذابی خوار کننده و رسوا کننده • و در بعضی روایات
آمده که این آیه در باب جماعتی آمد از کفار که حضرت عالی ایشانرا بدترین نوع عقوبت نمود بجزای آنکه
در روز احد از کفار بعضی از مسلمانان را مثله و مشکم دریده بودند • و آنانکه هجرت کردند از مکه بمدینه و از یار و دیار
خود بریدند در راه خدا یعنی در طاعت بر آن طالب رضای خدا پس کشته شدند در جهاد دشمنان دین و یا مردند بی
آنکه شربت شهادت چشند و بدرجه علیا رسند هر آینه روزی دهد ایشانرا خدا روزی نیکو که نعیم بهشت
است که در تحصیل آن تعب بر ایشان نرسد و علتی طاری نشود در تناول آن آورده اند در تفسیر کلبی که
حضرت رسالت تعرض آن بعضی از برادران دینی که ما با جمعی از برادران دینی بجهاد میرویم ایشان شهید شدند بعطایای
الهی میرسند و اگر ما در راه جهاد شهید نشده بمیریم حال ما چون خواهد شد این آیه فرود آمد که چون همه
جهاد متعلق بدهمه تان رزق حسن که جنت نعیم است عطا خواهیم فرمود • گویند رزق حسن بهشت است و چون
آنرا است هر کس از غایت لذت نفس چشم از آن برنخواهند برداشت و این رزق جز خدا را مقدور نیست
و لهذا فرمود • بدرستیکه خدا هر آینه اوست بهترین روزی دهندگان چون حساب و بی حصر و عدد روزی
میدهد از سلمان بن عامر روایت است که روزی جنازه از جنگ جهاد آوردند یکی شهید و دیگر بادار
فلق تشییع جنازه کشته را بشر میکردند و بعقب جنازه مرده میانگیزند و قضا را بن دو کس گفت الیوم
رغبت نمی دارد در تشییع جنازه کشته بیشتر علم بخدا سوگند مرا باک ندارم در نیکه رحمان نیم کشته را بر مرده
بلکه هر دو علی السویه است چه حقتعالی فرمود والذین هاجروا فی سبیل الله ثم قتلوا او ماتوا لیرزقنهم
الله رزقا حسنا و ان الله لهو خیر الرازقین • هر آینه در آرد خدا ایشانرا در کشته و مرده بهشت
در آورد و نه رسانند آنرا چه ملائکه را باستقبال ایشان فرستد و تعظیم تمام بهشت در آرد بموضعی که
ندیده و هیچ گوش نشنیده و از خواطر خطور نکرده و بدرستیکه خدا داناست باحوال ایشان بر دبار است بعقوبت
اعدا تعجیل نکند هر شتاب کسی که از قوت آن برسد و هیچکس نتواند از قبضه قدرت او بگریزد و بجهاد مرتد
دست حمد گرشته در باب سوزش و کاهش در بیان آورده که قومی از مشرکان در بیت الحرام جمع شدند

که با مسلمانان قتال کنند و اهل اسلام در قتال ماه حرام اجتناب کرده گفتند صبر کنید تا شهر محرم بگذرد کافران
باین راضی نشده بمقام محاربه آمدند بالضروره مسلمانان کارزار کرده منظفر و منصور گشتند حقتعالی این آیه
فرستاد و از این صورت خبر داد و هر که عقوبت کند بمانند آنکه باو عقوبت کرده شده نیز هر کس از اهل
اسلام با مشرکان مقاتله کند بمثل آنکه مشرکان با او مقاتله کرده اند بدون زیادتی قصاص بر سبیل کرده
شود و بر ویعنی مشرکان باز معاودت نمایند بعقوبت عقوبت کننده مسلم که جزا دهنده و انتقام کشنده
بود از ایشان هر آینه نصرت دهد او را خدا یعنی آن مسلم منتقم را بدرستیکه خدا هر آینه عفو کننده است
آمرزنده منتقم را که در حرم مقاتله نموده چه غرض او از مقاتله مقابله اهل شرک بوده در قصاص نه زیاده
از آن و این جایز است در شرع • در موضح آورده که آیه در بیان حکم جراحات و نفسهاست یعنی هر کس بعضی را
مجروح سازد و مجروح نیز در عوض جراحت خود آنکس زخم زننده را زخم زند یا زیاده دیگر اول رجوع
زخم کند با عاده جراحت خدای تعالی شخصی ثانی را نصرت داد بشخص اول که زخم زده بود • این نصرت
و یاری حضرت باری مظلوم را بسبب آنست که حقتعالی قادر مطلق است تا آنکه بعضی را ببعضی غالب
گرداند و عادت او جاریست که شبها متضاده را متبدل سازد از آنجمله در مرآت دیده و داخل میکند
او را در روز بوجهی که ساعت شب را مرا فزاید در روز • و یا ظلمت شب را بجای روشنی روز مینهد و در مرآت
روز را در شب یعنی ساعتهای روز را زیاد میسازد در زمان شب و ضوء روز را بجای ظلمت شب مینهد یعنی بمحض
قدرت کامله خود از شب کم میکند و بر روز می افزاید و از روز میکاهد و بشب می افزاید و سبب آنست
که حقتعالی استوا است قول مجروح اول را که عقوبت کننده و انتقام کشنده است از زخم زننده
در دعا کردن بنصرت بنیات باحوال انتقام کشنده پس دعای او را اجابت کند • این وصف
حقتعالی اکمال قدرت و علم در خلق لیل و نهار و احاطه او احوال و اقوال و افعال موجودات را بسبب آنست
که خدای تعالی اوست ثابت در ذات در واجبوجود ذات او لذاته و بذاته و فی ذاته که مقتضی است
که مبدء وجود ماسوی باشد نه غیر او و اوست عالم بالذات بما عدا آنکه ثابت است در الوهیت غیر او
پس الله قادر و عالم باشد بجمیع ممکنات و همه ممکنات و سبب آنست که آنچه شما میپرستید مشرکان و حقیقی
بباطل میخوانید یعنی آنچه میپرستند مشرکان بجز از خدا زبان آن باطل و معدوم است در حد ذات خود
و یا باطلست در الوهیت و سبب آنست حقتعالی اوست برتر از همه اشیاء و متعالی از همه اشیاء
و انداد ما لله تراب و رب الارباب بزرگوار از آنکه او را شریکی باشد چه شان او برتر از
ماسوا است و بلندتر از ماعدا و جمیع ممکنات در جنب جلال او در نهایت حقارت و دنائت

و افتقار

و افتقار اند • آیا ندیدی و ندانستی یعنی البته دانسته بدرستیکه خدا فرو فرستاد از ابر و از آسمان
پس گشت زمین یکباره سبز و خرم بعد از پژمردگی و خشکی بدرستیکه خدا لطیف کننده است تعبیر رسیده
لطف و فضل او بجمیع آفریده • و از جمله آن رویانیدن گیاه است تا ایشانرا از آن روزی دهد و آیت
کمال رزق و مرفق و یا رسیده است علم او بدقایق همه اشیاء که غیر او متعذر است علم آن و آگاه
بمصالح و منافع همه بندگان و یا لطیف و یا رزاق بندگانست که روزی را بهمه ایشان میرسانند
که از آنجا گمان نداشته باشند و خبیر است بآنچه در قلوب ایشانست • و مر او راست آنچه در آسمانهاست
و آنچه در زمین است یعنی خالق و مالک همه علویات و سفلیات است و بدرستیکه خدا هر آینه اوست بی نیاز
در ذات خود از ماسوی ستوده شده یعنی ستوده بصفات و افعال خود نیز او را و آنکه همه
کس او را ستایند • آیا ندانستی یعنی هر آینه دانسته آنکه خدا مسخر و رام ساخت برای شما آنچه در زمین است
از حیوانات و غیر آن یعنی هر چه بآن منتفع شوند و رام کرد هند مرشما را کشتیها و گویند مراد از فلک
مراکب بریست و کشتیها که مراکب بحریست میروند در دریا بفرمان او سبحانه • و ندانستی که خدا آنکه
میدارد آسمان را از آنکه بیفتد بر زمین یعنی بصورت آفریده که بر زمین بیفتد مگر بمشیت او که در آن
زمان که زمان قیامت است بر زمین افتد • و صحیح آنست که آسمان بالذات نگه دارنده خود نیست
بقرینه الا باذنه • و لیکن خدا بمحض قدرت کامله خود آنرا نگه داشته از سقوط و روز قیامت که اراده
افتادن آن داشته باشد البته بیفتد • بدرستیکه خدا بمردمان هر آینه مهربانست و بخشنده که اسباب
بوصانیت باهره بر ایشان مینماید و انواع رضا از ایشان دفع کرده ابواب منافع بروی ایشان
میکشاید • وهو الذی احیاکم ثم یمیتکم ثم یحییکم ان الانسان لکفور •
لکل امة جعلنا منسکا هم ناسکوه فلا ینازعنک فی الامر و ادع الی
ربک انک لعلی هدی مستقیم • و ان جادلوک فقل الله اعلم
بما تعملون • الله یحکم بینکم یوم القیمة فیما کنتم فیه تختلفون • الم
تعلم ان الله یعلم ما فی السماء و الارض ان ذلک فی کتاب ان ذلک
علی الله یسیر • و یعبدون من دون الله ما لم ینزل به سلطانا
و ما لیس لهم به علم و ما للظالمین من نصیر • و اذا تتلی علیهم

آیاتنا بینات تعرف فی وجوه الذین کفروا المنکر یکادون یسطون بالذین یتلون
علیهم آیاتنا قل أفأنبئکم بشر من ذلکم النار وعدها الله الذین کفروا
وبئس المصیر • یا أیها الناس ضرب مثل فاستمعوا له إن الذین تدعون
من دون الله لن یخلقوا ذبابا ولو اجتمعوا له وإن یسلبهم الذباب
شیئا لا یستنقذوه منه ضعف الطالب والمطلوب • ما قدروا الله
حق قدره إن الله لقوی عزیز • الله یصطفی من الملائکة رسلا
ومن الناس إن الله سمیع بصیر • و اوست آنکه زنده کرد شما را بعد از آنکه نطفه بودید
که جماد است پس بمیراند شما را چون آمد در رسد پس زنده کرداند شما را در روز قیامت برای کردار شما
بدرستیکه آدم ناسپاس است که با وجود این نعمتها غیر او را پرستش کرده منکر بعث میشوند • هر کرد را
از اهل ملت ماضر و حاضر کردانیدیم دینی و شریعتی معین و مقرر که بآن راه عمل نمایند کانند بآن
بوجه رغبت • و اصل تنسک عبادت است که مردم الفت کرفته شدند بآن برای عبادت و یا
بامر از امور خیر و باشر • و نزد بعضی مراد از منسک عید است یعنی برای هر امتی عیدی تعیین
کرده ایم که نکه دارنده آنند و بجا آرنده مراسم آن پس باید که نزاع نکنند اهل ادیان با تو در کار
دین یعنی التفات مکن بقول ایشان و ایشان را وادار بمناظره مکن چه مؤدی بمنازعت شود چه مناظره
نفع نمیدهد مگر بطالب حق و ایشان اهل عناد اند که کفار عرب بودند که تهال آن قوم بودند
و بهیچ وجه طرق حق را نمیدانستند و خبر از کیش خود هم نداشتند و در غایت عناد بودند و بجان دشمن
بتوحید و عبادت آفریدکار خود بدرستیکه تو هر آینه بنده در راه راست که راه موصل است بحق
یعنی چون شریعت تو ناسخ جمیع شرایع است پس همه را بشریعت خود دعوت کن که منهج مستقیم
است و طریق جنت نعیم • و اگر جدال کنند با تو از روی عناد و لجاج با وجود ظهور حق و لزوم
حجت بر ایشان امتناع نمایند پس بگو خدای تعالی داناست بآنچه میکنید از عناد و جدال باطل و آنچه
شما را جزا خواهد داد • و در زاد المسیر آورده که این آیه بآیه السیف منسوخ است • خدا حکم
کند میان شما ای مؤمنان و کافران در روز قیامت در آنچه هستید که در آن اختلاف میکنید
در امری از امور دین و در آن روز بر این وجه حکم میکند که مؤمن را بثواب و کافر را بعقاب

جزا دهد چنانکه در دنیا حکم کرده میان حق و باطل و امتیاز داده از یکدیگر بدلایل و حجج حقتعالی در آن طریق اول
و اهل ایمان را که اگر کسی از منکران حق با ایشان جدال کند و استماع حجج بینه نکند از عناد و لجاج بالو نزاع نکرده
حوالهٔ حکم خدا نماید و گوید در دار آخرت قیامت ظاهر خواهد شد که محق و مبطل از ما و شما که خواهد شد پس تسلی
خواطر پیغمبر را میفرماید • آیا ندانستی یعنی البته دانسته که خدای تعالی میداند آنچه در آسمانست از عجایب علویه
و آنچه در زمین است از غرایب سفلیه هیچ چیز بر او پوشیده نیست بدرستیکه همه آنچه در آسمان و زمین است
نوشته شده است در لوح محفوظ قبل از آنکه حادث شود پس تمکین مباش از قول و خیال ایشان که ما عالیم
و حفظ نموده ایم بآن چرا خواهم داد بدرستیکه علم بهمه اشیا بخدا آسانست چه تعلق علم او بمعلومات
مقتضای ذات اوست بهمه معلومات علی السویه است و یا حکم کردن میان مؤمنان و کافران در روز قیامت
بخدا آسانست • و میپرستند کفار مکه بجز از خدا آن چیز را که نفرستاده حقتعالی به پرستش آن حجتی و نه برای
که دلالت کند بجواز عبادت آن و نیست مر ایشان را بآنچیز دانشی یعنی از علم استدلالی عقلی و نقلی پرستیدن آن حجت
حجتی نیست بلکه بمحض جهل و تقلید میپرستند آنرا و نیست مر مشرکان را که گذشته اند از طریق حق و مرتکب ظلم
شده اند که سرکشیده هیچ یاری که مدد جهت ایشان را بصواب آرد و یا دفع عذاب از ایشان نماید بعد از آنکه
عذاب آنها خبر میدهد • و چون خوانده میشود بر ایشان آیتها را که قرآنست در حالتیکه روشن اند و مؤید
بشاهدی یا بحجت در روبهای آنانکه بکفر ورزیده اند انکار را یعنی چون قرآن بکافران خوانی اثر کراهت و نفرت در روی
ایشان بر میخیزد از غایت خشم و عنادی که با حق دارند نزدیک شوند که از کثرت غضب و غیظ حمله کنند
آنها که میخوانند بر ایشان آیتها را و بزنند و هر عقوبتی که توانند با ایشان رسانند بگو آیا خبر دهم شما را به بدتر از آن عقوبتی که میخواهید بخوانندگان قرآن و آن آتش دوزخست که سخت و مکروه است
از غیظ و اخذ شما که وعده داده است آن آتش را خدا آنانرا که کافر شدند و بد موضع بازگشت است
آتش دوزخ قلد صفت آنست که ای کافران شما بسبب آنکه مؤمنان آیات قرآن را بر شما میخوانند بر خشم
میشوید که میخواهید دست بایشان کشید و انواع ضرر و آزار رسانید پس حال شما در شدت غیظ و غضب
چگونه خواهد شد و فتنه که آتش دوزخ را به بینید بعد از آن خطاب بایشان کرده میفرماید • ای مردم
زده شده برای عبادت شما تا را مثلی پس بشنوید و گوش دارید مر آن مثل را بگوش هوش و در آن تامل
و تفکر نمائید مراد بمثل قصه عجیب است و آن اینست • بدرستی آنانکه میخوانند از غیر خدا از بتان
و آن سیصد و شصت بت بودند در حوالی خانهٔ کعبه نهاده یعنی همه این بتان و پرستیده بجز از خدا هرگز
نمیتوانند آفرید مگس را با وجود ضعف و خردی اگرچه اجتماع و اتفاق نمایند همه بتان بآفریدن
آن و اگر برباید مگس از ایشان چیزی از ذبیب و عسل و غیر آن که بآنها مرآلایند کافران نتوانند آن بتان را باز
آنرا و باز نتوانند ستاند از مگس و چون رسم مشرکان آن بود که بتان را بعسل و بوی خوش می اندودند و نذر

براث ان می ستدند مگس از سوراخها در آمده آنها را میخوردند و بعد از چند روز که اثر طیب و عسل در آن
بتان نمیماند در مکان خانه را کثافت و پلیدی میکردند که خدایان ما آنها را خورده اند خدای تعالی از ضعف
بتان خبر داد که آنها بآفریدن مگس قادر نیستند و نه بدفع ایشان از خوردن عسل از خود و حکم کلمات
ایشان کرده فرمود که شریک ساختند بخدا را قادر جمیع مخلوقات و منفرد در ایجاد همه موجودات اصنام
چندانکه عاجزترین چیزهاست و از غایت عجز قادر نیستند بخلق کمترین آفریدگان اگرچه همه
جمع شوند بآن بلکه قدرت دفع ایشان از خود هم ندارند کجا مانده ایجاد آنها سست عاجز است
طلب کننده یعنی مگس ربانیده طیب و عسل است از بتان و طلب کرده شده در تباهی در کمال عجز
و یا پرستنده و پرستیده شده که شرک بت است • و در حقیقت بتان ضعیف اند بمراتب از مشرکان
و از مگس چه بتان از اقسام جمادات اند و مشرکان و مگس از انواع حیوانات و جماد ضعیف
از حیوانست • تعظیم نکردند کفار خدا را آنچنان که تعظیم اوست و یا او را بحق شناختند شناختن
و یا او را که لایق اوست وصف نکردند چه اگر او را شناختند و مرتبهٔ عظمت و بزرگواری او را دانستند
با او شریک نساختند عاجزترین موجودات را از جمادات • مروی است که مالک بن ضیف
و کعب بن اشرف بجمعی از یهود گفتند که خدا عالم را در شش روز آفرید بعد از آفریدن روز شنبه
برای استراحت خود بهشت خود نکیه کرد حقتعالی این آیه را در این باب فرستاد که یهود
تعظیم خدا نکردند چنانکه حق تعظیم اوست در رنج و تعب را بخدا نسبت دادند • و محققان
گفته اند در حق آنکه اهل شرک و کفر بحق معرفت او نرسیدند و نسبت عجز و ضعف بما و دادند
اهل علم نیز بی تحقیقت او تو نبرده اند چه لا یحیطون به علما و بهویت و انیت و حقیقت
او را نیست • و و اسفر گفته لا یعرف حق قدره الا هو حق قدر او را جز او نتوانند
و سر معرفتش غیر خود نشناسد او را بغیر چه نسبت و رتبه با مربوب چه شایسته نسبت بدون معرفت
محال است و هر چه در هویت گفته اند قیل و قال • ما للتراب و رب الارباب چه نسبت خاکرا
با عالم پاک • نسبت و رتبت بهر بدو با توان داد • و دلائل واضح و براهین لایح است در عجز عقول
و افهام بکنه تفکروا فی آلاء الله و لا تفکروا فی ذات الله ملت عظمت و عظم شانه
و بهر برهانه بدرستیکه حقتعالی هر آینه توانست بخلق همه اشیاء غالب بهیچ چیز مغلوب
نیست • و خدایان شما ای مشرکان عاجز و ذلیل ترین مخلوقات اند و مغلوب و مقهور ترین کائنات

پس بچه وجه ایشان را نسبت خدایی میدهید و نام خلاقه بایشان مینهید • خدا بر نگزیند از فرشتگان فرستادگان را
که واسطه میان خالق و مخلوقند چون جبرئیل و میکائیل و بر نگزیند از آدمیان که بیغمبرانند تا خلق بسوی او دعوت
کنند • بدرستیکه خدا شنوا است گفتار پیغمبر را در وقت تبلیغ رسالت بنا بر تکفل است او در رد قول
دعوت او این آیه در انکار مشرکانست که میگفتند رسول خدا از جنس بشر فرستاده شد بلکه ملائکه باید باشند
بیان فرمود قدر و علی بر رد قول آنها که رسولان خدا بر دو نوع اند نوعی ملائکه و نوعی بشر اند آنچه • و در بعضی از تفاسیر
مذکور است که مشرکان از جبرئیل انکار میگفتند که آیا خدا از میان همه ما محمد را برگزید و بر ما بر تری داد
است و کتاب را بر او نازل نمود حقتعالی رد انکار ایشان فرمود که این چه انکار و تعجب است حقتعالی
برگزیند از فرشتگان آنرا که میخواهد چون جبرئیل و میکائیل و غیر ایشان و از آدمیان هم آنرا که ارزانی دارد
چون نوح و ابراهیم و محمد صلی الله علیه و آله و غیر آن • یعلم ما بین أیدیهم وما خلفهم وإلی الله ترجع
الأمور • یا أیها الذین آمنوا ارکعوا واسجدوا واعبدوا ربکم وافعلوا
الخیر لعلکم تفلحون • وجاهدوا فی الله حق جهاده هو اجتبیکم وما جعل
علیکم فی الدین من حرج ملة أبیکم إبراهیم هو سماکم المسلمین من قبل
وفی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا شهداء علی الناس
فأقیموا الصلوة وآتوا الزکوة واعتصموا بالله هو مولاکم فنعم المولی
ونعم النصیر • میداند تو آنچه در پیش آن دیانت از عملهایی که کرده اند و آنچه از ایشان است
از کارهایی که خواهند کرد و بسوی خدا باز کردانیده میشود همه کارها و کردارها و کسی باین صفات
متصف باشد هیچکس را نرسد در حکمها و مصلحتها را اعتراض نماید چه از فرشته و از رسول
اختیار کردی و بعد از اثبات وحدانیت خود و نفی شرک از ذات خود بندگان را بعبادت خود
امر میفرماید • ای گروهی که گرویده اید رکوع و سجود کنید در نماز در رکوع و سجود از ارکان آنست مرویست
در اول اسلام نماز جهلی نشستن و برخاستن بود و باین آیه رکوع و سجود واجب گشته داخل نماز کردید
و از مواضع سجده خواندن قرآن سجده سنت است این آیه است و باتفاق علما بالین سجده واجب
نیست چه مراد امرست برکوع و سجود در نماز نه مطلقا و پرستید آفریدگار خود را و جمیع آنچه بآن
عبادت کنید و تقرب جوئید از نماز و روزه و حج و جهاد و زکوة و کنید نیکوکاریها و عملی که در
شرع پسندیده باشد و بارجمان باشد از افعال مباحه چون نوافل طاعات و مستحبات عبادات
از صله ارحام و سایر اشفاق و مکارم اخلاق و امثال آن حقتعالی اول مؤمنان را بصلوة

دعوت کرد که خاص و خالص است و اعظم عبادات و اشرف طاعات است بعد از آن بطلق عبادت
امر فرمود اگرچه امر بعبادت مطلق نیز شامل صلوة باشد اما بجهت شرافت و مزیت فضیلت نماز
او را جدا ذکر فرمود و مقدم داشت • و بعد از آن بر سبیل عموم ترغیب بندگان نمود بر خیرات
و از این سبب هر بندگان که بعد خود شان نکنند و بکثرت طاعت و عبادت خود مغرور نشوند مبادا
شاید در شمار رستگار شوید و آیه مذکوره اگرچه متضمن جهاد هم بود اما چون جهاد موجب هدم
کفر و طغیان و شرک و عصیان و اعلاء اسلام بود از این جهت او را نیز در دنبال سوا نمود چون نماز
و فرمود جهاد کنید با دشمنان خدا اگرچه پدر و پسران شما باشند در راه خدا و محض فرمان برداری
او چنانکه سزاوار جهاد باشد یعنی نیت جهاد را خالص سازید از برای رضای خدا و امتثال امر او
و اصلا او را بغرض از اغراض مشوب سازید و کمال جد و جهد در آن مرعی دارید و اکثر مفسران
حمل جهاد درین مقام بجمیع اعمال و طاعت کرده اند و حق جهاد به نیت خالص صادق در
جمیع عبادت و جد و جهد نمودن و مبادرت کردن باقسام طاعات • و عبادات و اعمال
مبارک مرویست در مراد جهاد است بنفس اماره که دشمن باطنیست چنانکه کفار از دشمنان
ظاهری اند چنانکه حضرت رسالت و مبدء شفاعت از جنگ تبوک رجوع فرموده
فرمود رجعنا من الجهاد الاصغر الی الجهاد الاکبر یعنی از محاربه کفار بمجاهده نفس
خون خوار بازگشتیم و از جمله اعدا و اشرار است چنانکه آنحضرت فرمود اعدی عدوک نفسک
ما بین جنبیک قیری گفته حق جهاد آنست که طرفة العین از مجاهده نفس باز نیستند چه از و
بهیچ وجه ایمن نتوان شد در هیچ وقتی از اوقات • او سبحانه بر گزید شما را برای نصرت دین خود
پس در جهاد ضعف و اگر ثابت قدم باشید و نگردانید بر شما در دین هیچ تنگی یعنی احکام دین را بشما تنگ و فرا
نگرفت و تکلیف ما لا یطاق نفرمود بلکه وقت ضرورت رخصت داد چون رفع جهاد از مرض
و افطار روزه و قصر نماز در سفر و جواز تیمم وقت نبودن آب و خوردن میته در وقت خوف
تلف نفس و نیافتن طعام حلال و مثل این است قول او سبحانه یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم
العسر از ابن عباس منقولست که آیه پرسیدند فرمود دین اسلام را بامت مرحومه مهدی تنگ
کردند و از گناهان ریاند بکفاره دادن بخلاف بنی اسرائیل که کفاره از ایشان رفع گناهان نمیکرد
و تکلیف آنها زیاده از نیاز بود پس خدا تعالی تنگ نگرفت در دین اسلام چنانکه امت موسی تنگ
گرفت بلکه وسعت داد مانند وضع کرد از ایشان بر کیش پدر شما که ابراهیم است • و یا معشر المسلمین
خود کردانید ملت پدر خود را ابراهیم است چون عرب از ذریه اسمعیل بود پس ابراهیم لهذا پدر شما

خواند

خواند • و یا آنکه ابراهیم پدر حضرت محمد صلی الله علیه و آله و آنحضرت پدر امت در حکم چه سبب حیوة ابدی امت
از وست در آخرت و پدر بدر حکم پدر دارد • و مراد از ملت ابراهیم احکام شریعت اوست
که موافق شریعت پیغمبر ما است صلی الله علیه و آله چه حضرت رسالت بشریعت هیچ پیغمبری متعبد نبود
و ذکر ملت وی بآن سبب فرمود تا همه مردم باین شریعت رغبت نمایند چه طبایع مایل است
موافقت آثار • آبا و اجداد را مایلند • و هذا سمّاکم المسلمین پیش از این و در این زمان
هم چه در قرآن مذکور است ابراهیم علیه السلام گفت و من ذریتنا امة مسلمة لک معنی آن صحیح
است • و شما مسمی بمسلم شده اید تا باشد محمد صلی الله علیه و آله در روز قیامت گواه شما بقبول دعوت
متابعت ملت ابراهیم است بعد از تبلیغ که کدام اطاعت نمودید بدین اسلام و کدام عصیان ورزیدید
و ما باشید ای مسلمانان شما گواهان مردم کفار از امم ماضیه برسانیدن انبیا دعوت حق را
بر ایشان یعنی چون حضرت رسالت با طاعت و ایمان شما گواهی داد و تعدیل نمود پس گواهی
خواهید داد بوجه عدالت با همه ماضیه که رسولان تبلیغ دعوت و اداء رسالت خدای خود
نمودند باشان و ایشان قبول آن نکرده مستحق دوزخ شدند و چه عجب که ایمان آورده بنبوت
حضرت شما چون خدا تعالی این مرتبه را بشما کرامت فرمود • پس بپا دارید نماز را بهیئت تعظیم امر
و سپاس او بآنچه شما را کرامت فرموده و بدهید زکوة را برای شفقت خلق خدا و چنگ
زنید بفضل خدا در همه امور خود و در جمیع حالات نصرت از و طلبید نه از غیر او و
بکتاب او نیاید و بمضمون آن عمل کنید و در دین او مستقیم باشید او است یار بندگان
و متولی امور درماندگان و مالک کار جمیع آفریدگان پس نیکو یار و خداوند است مر بندگان
که عیبها پوشد و بخشایش گناهان بندگان را گوشد • و بولایت خود روز را ستم دارد اگرچه در حق
او سعایه عصیان نمایند و محتاجان را بنصرت و دستگیری کند پس یاری از و خواه که از یاری
در نماند و مدد کاری از و جو که از مدد وا نماند چه در ولایت بی نظیر است • و در نصرت
بی عدیل است • نظم از یاری خلق بگذر ای مرد خدا • یاری طلب از حق که از روی وفا • کار تو
تواند که بسازد همه حال • دست تو تواند بگیرد همه جا

سورة المؤمنون مائة وتسع وعشرون آية مكية

من مجموع الرائق من طب الائمة من
کتبها و علقها علی من یشرب الخمر تعضه و ملة یعنی بنویسید آنرا بر جرعه سر درد
و ببندد بر شارب خمر ترک شراب کند • و گفت ابی بن کعب شنیدم از سید عالم هر که

این سوره خواند ملائکه مقربین روز با زبان و براب رت دهند بر روح و ریحان و وقت آمدن ملک الموت
بجان و دل او بسر و رام و روح او بهشت بالا کلام خرام بدار السلام نماید • و از ابو عبد الله علیه السلام مرویست هر که این
سوره خواند خداوند با ماند ختم کلام او را بسعادت دارد و هر که در روز جمعه مداومت نماید با مرسلان انبیا در فردوس
اعلا باشد • و در روایت از حضرت رسالت آمده که ده آیه بمن نازل شده هر که آنرا قرائت کند بهشت داخل شود
بعد از آن از اول این سوره تا ده آیه تلاوت فرمود • و نیز از آنحضرت روایت است که اول و آخر این سوره از گنجهای
بهشت است • هر که ست آیه از اول این سوره عمل کند و بجا آرد آیه از آخر آن بنگرد ناچیز • و چون خداوند اکرم ختم اول
سوره بیج نمود بامر مکلفین بعبادت و خصال بطریق اجمال افتتاح این سوره فرمود بتفصیل آن اجمال فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم قد افلح المؤمنون • الذین هم فی صلاتهم خاشعون • والذین هم
عن اللغو معرضون • والذین هم للزکوة فاعلون • بدرستیکه رستگار شدند و بمقاصد
دنیوی و اخروی خود رسیدند مؤمنان که خدا و رسول آنند ایشان در نماز خود متذلل و متواضع و چشم بموضع
سجده افکنده کانند و دل بمناجات قاضی الحاجات حاضر کنند کانند • آورده اند که حضرت رسالت در وقت
ادای نماز بجانب آسمان نگران میشد و چون این آیه معجز آیت نازل شد نظر بموضع سجده میکرد و بهیچ جهت
نظر متوجه نمیشد • و در لباب آورده باید در حالت قیام دیده بسجده گاه نهاد مگر در مکه معظمه چه نگریستن
خانه محترم عبادت است و گفته اند خشوع آنست که مصلی نداند در راست و چپ او کیست • و در حقایق
آورده که خشوع در ظاهر پیش افکندن • و دیده از التفات جهت راست و چپ دوختن • و قرائت بحضور قلب
خواندن و حواس ظاهر و باطن را از ماسوی منع کردن و بالکلیه متوجه بحق شدن • و در بحر شهود جلال مستغرق
گشتن و از تجلی انوار آثار حال افروختن • محقق فرموده در نماز اول ارجو پیغمبر ما بدر شدن بعد طالب قرب
چنانکه در اخبار و آثار صحیحه متواتره وارد است در سبکان حمالین در پای مبارک امیر المؤمنین فرو شسته
بود از کثرت الم یک دم آرام نبود و نتوانستند بیرون کردن صورت حال را معروض حضرت رسول صلی الله علیه و آله
دو اکال ساختند فرمودند وقت اشتغال او بنماز پیکان را از پای مبارک او بیرون آرند چه در اکال
توجه آنحضرت بحضرت متعال بجهت رخ در افراموش کرده باره متوجه بحضرت مولا نشد پس جراح آورده
در حال نماز پیکان را بیرون کشید خون بسیاری بیستاده بحضرت تجلی از نماز فارغ شد خود را با آرام
یافته از خون پرسیدند ماجری عرض کردند و از حضرت رسالت روایت است چون بنده نماز آغاز کند
حضرت عزت بنظر رأفت و رحمت بوی نگرد و چون بنده عاری دیگر بکرد خداوند فرماید ای بنده فرمان
میکنم تو کرا میگری رو بمن کن که از من بهتر نیابی • عطا گوید خشوع آنست در نماز بجوارح

خود

خود باری نکنی و خود را باز نگیری و دهن در دهن نگذاشتن باز نسکنی • و در خبر آمده که حضرت رسالت مرد را که نماز میکرد
دست بماس خود میکرد فرمود اگر دل این مرد خاشع بودی اعضای وی نیز خاشع بودی ابو ذر غفاری رضی الله عنه از حضرت
رسالت روایت کرده که هر چون یکی از شما رو بنماز آرد رحمت خدا رو بوی آرد پس مالیدن سنگ ریزه مسجد بخدا آن مانع شود
حسن بصری مرد را دید در نماز سنگ ریزه مسجد بازی میکرد و در تعقیب نماز میگفت خدا ما حرم العین احفت مترجم
حسن گفت مدت بازی عجب از نی با حضرت باز دارد • و سعلی گفته خشوع در نماز خالص گردانید نماز بهت برای
خدا نه بطمع ثواب و نه بخوف عقاب چنانکه شراب حضرت رسالت باب مرد مسلمان امیر المؤمنین فرموده پرسش نمیکنم
از ترس آتش • و نه بطمع جنت و دلکش • بلکه از لایق پرستش و عبادت یافته ام پرستش میکنم • و نیز حضرت عزیز در صفت
اهل ایمان و طاعت میفرماید • و مؤمنان آنانند ایشان از آنچه بهوده و بالهو و بیفایده که کفار و کردار
اعراض کنند کانند • ابن عباس تفسیر لغو باطل نموده و نزد حسن و بلغو جمیع معاصیست و این بقول ابن عباس اولیست
و از ابو عبد الله علیه السلام منقولست که اعراض از لغو آنست که شخصی از روی ایمان امر باطل را قبول نسبت بهد و چیزی در
تو نباشد بتو نسبت دهد و تو ضربه الی الله با والتفات نمایی و اعراض کنی • قیری گفته هر صبر برای خدا
خوشست • و آنچه از خدا باز دارد سهو و آنچه بنده را در وحظ نفسی باشد لهو است • و آنچه از خدا نبود لغو و حقیقة
آنست که لغو هر چیزیست که هیچ کاری نیاید و فایده بر آن مترتب نشود از اقوال و افعال چنانکه در قول حال مذکور شد
و مؤمنان آنانند ایشان زکوة و حق را از مال خود شان ادا کنند کانند و گویند مراد فطره و باصدقات مندوبه است
و از ابن عباس برکه و حب تفسیر کرده • و الذین هم لفروجهم حافظون • الا علی ازواجهم او
ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین • فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون
والذین هم لامانتهم وعهدهم راعون • والذین هم علی صلواتهم یحافظون
اولئک هم الوارثون • الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون • ولقد
خلقنا الانسان من سلالة من طین • ثم جعلناه نطفة فی قرار مکین • ثم
خلقنا النطفة علقة فخلقنا العلقة مضغة فخلقنا المضغة عظاما فکسونا
العظام لحما ثم انشاناه خلقا آخر فتبارک الله احسن الخالقین • ثم انکم
بعد ذلک لمیتون • ثم انکم یوم القیمة تبعثون • ولقد خلقنا فوقکم
سبع طرائق وما کنا عن الخلق غافلین • وانزلنا من السماء ماء بقدر
فاسکناه فی الارض وانا علی ذهاب به لقادرون • فانشانا لکم به
جنات من نخیل واعناب لکم فیها فواکه کثیرة ومنها تاکلون •

ومؤمنان ایشند در فرجهای خود را ضبط کنند کمانند از مباشرة و مواقعة غیر • مگر زنان منکوحه خودشان
یا آنانرا که مالک شده ایشانند از کنیزان پس نزد ایشان بدرستیکه ایشان نه بینند اقدام کنندگان بر وطی
و کنیزان خود ملامت نشده کانند بالذات مگر بسبب امراض عوارض عارضه چون حیض و نفاس و روزه و احرام
و اعتکاف و غیر آن از عوارض شرعیه • پس آنکه جوید برای مباشرت غیر زنان و کنیزان خود را پس آنگروه چنین
غیر ایشانند در گذرندگان از حلال بحرام و همتا بیدو ایشان به بایم هم از این گروهند • و مؤمنان ایشند
که امانتهای خود را از ودایع و شهادات خلق و یا آنچه امانت حقست چون نماز و روزه و غیر جنابت و امثال آن
و عهدهای خود را که بخلق و یا با خالق بندند از نذور و عقود و عهود رعایت کنندگانند و بشهادت و وجوب
بنمودن بضروب امانات و عهود • و آنانکه ایشانند بنمازهای خود محافظت میکنند مداومت کرده بشرایط و آداب
و ارکان در اوقات خود ادا مینمایند پس محافظت غیر مشروع هست و تکرار نیست آنگروه مؤمنان که جامع این
شش صفتند ایشانند میراث برندگان و سزاوار هست اطلاق اسم وارث بر ایشان نه بغیر ایشان پس چنان
میراث برندگان میفرماید • آنانکه از روی استحقاق میراث میبرند فردوس را که بلندترین جاهای بهشت است
مانند استحقاق وارث میراث و گویند مراد آنست که منازل اهل دوزخ را در جنت میراث گیرند چنانکه در حدیث
نبوی آمده که کسی از شما نیست مگر او را دو منزل باشد یکی در بهشت و دیگری در دوزخ پس اگر بعصیان بدوزخ
در آیند اهل بهشت منزل او را میراث گیرند در روضات جنات • و در زاد المسیر آورده بهشت را
بنظر کفار در آرند و مقامهای ایشان را که اگر ایمان آورده بودند نامزد ایشان نمودند باز ایشان نمانند و در
پیش اولیاء ایشان آنها را باهل بهشت بخشند تا حسرت ایشان زیاده گردد و ایشان که وارثان فردوس اند
در آن فردوس همیشه ماندگانند که هرگز از آن موضع باکرامت بیرون نروند و در روایت آمده که
خدا فردوس را بنا فرمود از یک خشت طلا و خشتی نقره و میان دو خشت جای گل مشک اذفر و ریحان
بویا در آنجا کاشته و فواکه لذیذ انباشته چون بیان نعمت جنت نمود اهل ایمان را تنبیه بنعمت یاد
فرمود بر ایشان • بدرستیکه آفریدیم آدم را از خلاصه و صافی شده و نقاوه بیرون کشیده شده
از گل مراد آدم ابو البشر هست • و بمراد از آدم اسم جنس هست زیرا که همه آدمیان مخلوق شده اند از سلاله
که نطفه شده اند چه نطفه از نباتات حاصل شده بواسطه چون گندم و یا بواسطه چون لحم حیوانات
و گویند مراد از طین آدم است چه در از طین خلق گشته و سلاله نطفه آن یعنی بیافریدیم آدمیان را از نسخه
که بیرون آمده از کمر آدم هست ۱۲ پس گردانیدیم آنرا نطفه یعنی ذریه او را از آب منی آفریدیم
و یا گردانیدیم سلاله را نطفه یعنی نطفه با تغییر ثانی نطفه قرار گرفته در قرارگاه مجمع رحمت و محفوظ است
از ضعف ماسکه الماحد میفرماید • ما نطفه را در رحم چهل روز جا دادیم • پس گردانیدیم آن نطفه منعقد را
پاره خون سرخ بسته شده چهل روز دیگر پس گردانیدیم آن خون بسته را آن مقدار گوشت که بیکبار بجوانید

باز چهار

باز چهار روز دیگر پس ساختیم آن گوشت را استخوان تا آنکه محکم گردانیدیم آنرا بعد از سه اربعین پس پوشانیدیم آن استخوانها
گوشتی را بر آن استخوان بر و یا بنیدیم بعد از آن رستن عروق و اعضا و اعصاب بر آن استخوان پس باز بیافریدیم او را آفرینشی
دیگر در شکم مادر یعنی روح در دو دمیدیم تازنده شد بعد از آنکه جماد بود و یا صورت انسانی بر آن فائض گردانیدیم
و یا بعد از خروج از شکم او را دندان و موی دادیم و از مقام شیرخواری که تدریج تربیت نمودیم بغذاهای گوناگون
و مبرات جوانی و مرد مویی و پیری رسانیدیم • و بدانکه مخلوقات در دایره مکونات بر قسم منقسم میشوند یا روحانی
محض اند و یا جسمانی محض و یا مرکب از جسمانی و روحانی • اما روحانی محض ملائکه اند در محض نورند عری و بری
از شهوت و غضب و غیر آن از صفات لازم جسمیت • و اما جسمانی محض مانند نباتات و معادن • اما مرکب
از جسمانی و روحانی آنهم اگر روحانیت غالب جسمانیت هست فلک اند و عکس آن در میان حاصل حقیقتا آدمیرا
بعفت نشانه بخدا نیت رسانیده اول سلاله در نطفه سیم علقه چهارم مضغه پنجم عظام ششم لحم پس
پس مرتبه تعلق بجسد دارد و مرتبه هفتم ایلاج روح هست در آن کما قال الله تعالی ثم انشاناه خلقا
آخر فتبارک الله احسن الخالقین • پس بزرگ و بلند شان عظمت و قدرت خدا که بهترین
آفرینندگانست • و اندازه و تقدیر کنندگان چه آن نر از سلاله بجذب نیت رسانید و ترکیب داد
او سیمانه میان روح و تن از عجب و غریب امر است • و مقرر هست در روح نورانی علویست و جسم ظلمانی سفلی
و روح لطیف هست و جسم کثیف • پس ترکیب میان این دو ضد قریب محال هست پس این ترکیب دلیل
واضح و برهانی لائح هست بکمال قدرت و جلال و عظمت صانع مطلق و لقد احقعالا بعد از بیان
خلق عرش و کرسی و لوح و قلم و ملائکه و نجوم و سموات و ارضین ذات اقدس خود را در خلق کردن مذکور
این نوع ثنا و ستایش نفرمود ۱۲ بعد از بیان آفرینش انسان ذکر فرموده • و از این فضیلت و کرامت آنرا
بغیر خود هشام میتوان نمود • آورده اند عبد الله بن ابی السرح کاتب مرحوم ابن آیه نازل شد
حضرت فرمود بنویس چون نوشت ثم انشاناه خلقا آخر از روی تعجب بزبانش جاری شد
فتبارک الله احسن الخالقین • حضرت فرمود این را نیز بنویس چه شما آنرا از پیش خدا نازل ساخت
عبد الله بخود گفت اگر محمد پیغمبر است و قرآن بر او وحی میکنند من هم پیغمبرم که بدل من هم آیات قرآنی
نازل میشود پس مرتد شده از مدینه بمکه رفته بکفار ملحق شد • و این آیه درباره او فرود آمد و من اظلم
ممن افترى على الله كذبا او قال اوحي الي ولم يوح اليه شيء • و بنا صحت این روایت
یعنی او لا این روایت صحیح نیست ۱۲ واقع شده باشد و ثانیا اگر صحیح هم باشد اینقدر از کلام معجز نیست و لیکن ان
امر بعید الاشتباه شد و یا از فرط نفاق خود را مشتبه ساخت • مرویست ۱۲ روی روز فتح مکه تا ۱۲ سالم
رجوع کرده از اهل ایمان شد • و آیه مذکوره را از آیات احکام گرفته اند چنانکه در کنز العرفان تصریح
بآن شده و در کتب مبسوطه بسط یافته • و از حضرت رسالت روایت شده ۱۲ نطفه را در رحم چهل روز در حالت

نطفه باقی دارد و خدا تعالی آنرا بعلقه گردانیده باز چهل روز باقی دارد تا نوع بعد مضغه چهل روز بعد فرشته فرستد
تا نفخ روح میکند پس میفرماید آرزوی او را آن فرشته نوشته و مدت عمر و کردار او را از سعادت و شقاوت و ارزاق و اجل
مشعر آنست ۱۲ کمال اعضا و تمامیت آن و دمیدن روح بعد از مضغه اربعین هست • پس بدرستیکه شما بعد از آفرینش اعضا
و زنده شدن بولوج روح هر آینه مرگانید وقت انقضاء اجل و انقطاع امد یعنی البته آن مال شما مرگ خواهد کشید لا محالة
ساعة فساعة بعید نوشید و نشر شرف زوال خواهید پوشید • پس بدرستیکه شما روز قیامت برانگیخته خواهید شد برای مکافات
و مجازات و محاسبه حال بعد از آن مجازات نعمتهای خود بر بندگان میفرماید و تحقیق آفریدیم بالای سر شما هفت
طبقه بالای هم آسمانها را بطبق و طریقه طبقه بالای طبقه • و جایز است که ۱۲ سموات را طرائق از آنرا که کوکب در راههای
فرشتگانست • و نازل آمده شد ایشان و یا طرائق که اکواب هست و مثل سیر آنها و یا باعتبار غلظت هر یک و مابین آنها
راههای رود دراز هست • چه در حدیث ما بین آسمانها تا آسمانها پانصد ساله راه هست و غلظت هر یک نیز همچنین و نیستیم
از این خلق ۱۲ آسمانست بیخبران که امر آنرا مهمل گذاریم بلکه آنرا از زوال و خلل نگه میداریم تا در فسیکه حکمت عالیه و کبیر در زوال
آن • و یا معنی آنست که ما از همه بندگان خود غافل و ذاهل نیستیم و بخوب و شر و شکران و کفران ایشان مطلعیم و همه را
بر وفق آن جزا و سزا خواهیم داد • و یا مراد جمیع مخلوقات باشد و معنی اینکه ما از تدبیرات سفلیات و علویات غافل
نیستیم • و فرود فرستادیم از آسمان آبی بقدر آب باران باندازه که صلاح بندگان در آن دانستیم پس ساکن گردانیدیم آن آب را
در زمین تا بتدریج از نشیب بیرون آید • و از این آیه معلوم میشود ۱۲ جمیع آبها در زمین از عیون و انهار از آسمانست • و در بیان
از ابن عباس نقل میکند ۱۲ حضرت رسالت روایت هست که حقتعالی پنج جوی آب از یک چشمه از چشمه های بهشت ببال جبرئیل
نهاده از آسمان بر زمین فرو فرستاد • یکی سیحون که نهر هند هست • و جیحون که نهر بلخ هست • سیم فرات • چهارم دجله و این
هر دو نهر عراقند • پنجم نیل که نهر مصر هست • و آنها را ودیعه بکوهها داده و بقدر مصلحت برای منافع خلق جاری میگردانند
و از این جهت میفرماید آب را در زمین ثابت و ساکن ساختیم و بدرستیکه ما ببردن و زائل ساختن آن آب بالا بردن و باز
فرو بردن بر چیزی ۱۲ متقدر شدیم استنباط آن توانائیم چنانکه باز آن توانائیم پس بعد از آن آب منکر نیستیم تا آنرا در حال
خود گذاریم • و در اخبار آمده که بعد از خروج دجال و یاجوج جبرئیل ع بزمین آمد قرآنرا و حجر الاسود و مقام ابراهیم
و تابوت سکینه و هیچ نهر مذکور را باسمان ببرد و بعد از آن در روی زمین اثر هیچ چیز و برکت نماند • پس باز نیز
برای شما بسبب این آب بستانهای از خرمابنان و از تاک انگور و چون نخل و عنب در زمین حجاز از همه زمین
بیشتر است از این جهت تخصیص باین نوع نمود و بعد از آن بر سبیل عموم فرمود شما را در این بوستانها میوه های
بسیار هست غیر از خرما و عنب و از آن بوستانها تناول از اثمار و روغن آن میپوزید روزیهای خود را • و شجرة
تخرج من طور سيناء تنبت بالدهن وصبغ للآكلين • وان لكم في الانعام
لعبرة نسقيكم مما في بطونها ولكم فيها منافع كثيرة ومنها تاكلون •
وعليها وعلى الفلك تحملون • ولقد ارسلنا نوحا الى قومه فقال يا قوم

اعبدوا

اعبدوا الله ما لكم من اله غيره افلا تتقون • فقال الملا الذين كفروا
من قومه ما هذا الا بشر مثلكم يريد ان يتفضل عليكم ولو شاء
الله لانزل ملائكة ما سمعنا بهذا في آبائنا الاولين • ان هو
الا رجل به جنة فتربصوا به حتى حين • قال رب انصرني
بما كذبون • فاوحينا اليه ان اصنع الفلك باعيننا ووحينا
فاذا جاء امرنا وفار التنور فاسلك فيها من كل زوجين
اثنين واهلك الا من سبق عليه القول منهم ولا تخاطبني
في الذين ظلموا انهم مغرقون • فاذا استويت انت
ومن معك على الفلك • فقل الحمد لله الذي نجانا من
القوم الظالمين • وقل رب انزلني منزلا مباركا وانت
خير المنزلين • و دیگر بیافریدیم برای شما درخت زیتون که بیرون می آید از کوه سینا که کوه
موسی است میان مصر و ایله و واقعست در آن مناجات بدرگاه قاضی الحاجات میفرمود و گویند اینکوه
در فلسطین هست و آنرا طور سنین نیز گویند و صحیح آنست و سینا هم مکانیست در این کوه در آن
واقعست و تخصیص این کوه بزیتون بجهت آنست که گویند در زیتون در آن روییده بود و در
اول درختی در زمین بعد از طوفان زیت زیتون بود میروید این درخت در حالتیکه در آن روغن است
و نان خورش برای خورندگان که جامع دهن و صبغ است ۱۲ هم در چراغ توان سوخت و هم نان خورش
توان ساخت و از حضرت رسالت روایت است ۱۲ روغن زیت در درخت بارکت است تا
نان خورش سازید و بخود مالید و خداوند یه مانند در وصف برکت آن فرموده توقد
من شجرة مباركة زيتونة • پس در بیان نعمت دیگر میفرماید • و بدرستیکه مر شما راست
در چهارپایان از گاو و گوسفند و شتر چیزی که بدان اعتبار گیرید و بقدرت حضرت عزت
استدلال کنید از جمله هست ۱۲ مراد بانیم شما را از آنچه در شکم آنهاست یعنی شیر خالص و مر شما را
در پشت ایشان منفعتهای بسیار از سوار شدن و بار نهادن و نتاج از ایشان گرفتن و از پشم و موی ایشان
و از آنها از گوشت و روغن آنها میخورید و آنرا سبب معیشت خود میسازید • و بر آنها یعنی بعضی از آنها

که شتر و گاو است و اگر بر آنند که مراد شتر است که در خشکی و بر کشتیها در تری برداشته میشود پس بر مراد شما را از جایی
بجایی میبرد پس این نعمتها شکر نعم شقیر بیارید تا نعمت شما را دائمی باشد و موجب مزید آن گردد و بر شکر خدا و
مشغول نشوید که سبب زوال نعمت گردد و باعث عذاب استیصال باشد چنانکه امم ماضیه را واقعه کمال الله تا
و بتحقیق که فرستادیم قبل از این نوح ع را بسوی قوم خودش • پس گفت از روی دعوت ای گروه من بپرستید خدا را نیست
مر شما را هیچ معبودی در مستحق عبادت باشد غیر او بتحقیق من ترسیدم از عذاب روز بزرگ • گفت سردان قوم
گروهی از اشراف قوم که کافر بودند یعنی اکابر قوم گفتند چون دیدند بر دین نوح و دعوت او مایل اند گفتند بتحقیق
که میخواند تو خود خدا اگر آدمی مانند شما در خوردن و آشامیدن و راه رفتن و غیر آن میخواهد از تو بزرگی طلبد شما را
شما باشد و شما را محکوم خود گرداند و باین سبب چنین دعوی را دعا مینماید و الا پیغمبر خدا چگونه از جنس شما باشد
و اگر خواستی خدا که رسول به بنی آدم فرستد هر آینه فرو فرستادی فرشتگان را نشنیدیم این را که آدمی رسول خدا را
شد بخلق در میان پدران ما که اول بوده اند و یا از پدران خود نشنیده ایم این نوح بیغمبر خدا باشد و باین میان
او پس بیغمبر و اب ان تدتی مدید گذشته بود که بیغمبر نامده بود آسوده شده بود و از اولاد آدم بیغمبری نشده بود
بخدا باید کردن بغیر او • نیست آن نوح مگر مردی را باوست انواع دیوانگی چه اگر جنون نداشتی میگفتی از خدا
رسالت ندارد و این کلمات را که نانی آنها ماست نگفتی و از رو صادر نشدی پس نظر باید برید و صبر کنید در اندک
وقتی هیچ و از وی برهیم و از جنون هوش آید و ترک سخنان نماید و یا کار خود رود و چون نوح از ایمان ایشان
نا امید شد بطریق مناجات گفت ای پروردگار من یاری ده مرا و انتقام من از ایشان کش با هلاک ایشان بسبب
آنچه مرا تکذیب کردند • پس وحی کردیم بنوح ع را که اکنون بر کشتی بنگاه دشت ما یعنی ما محافظت میکنیم تا خطا نکنی در خلق
آن یا مرو تعلیم ما یعنی ترا امر مینمایم چگونه بسازی پس چون باید فرمان ما سوار شدن کشتی و باز نزول عذاب
برایشان و بجوشد تنور یعنی وقت نان پختن زن تو ای نوح از میان آتش افروخته آب بیرون آید • مروی است
که نوح وحی رسید در کشتی را طریقه بسازد مرغ آب زد چون بآن وجه تمام کرد خطاب در چون آب از تنور جوشید بنشین
نشین دک ان خود را هم بکشتی آر پس نوح ع بمقتضای این وعده انتظار میکشید تا آنکه زن نوح نان می پخت و تنور بر
آتش بود فی الفور آب از آن جوشید آمد شوهر خود را خبر داد نوح ع اتباع خود را جمع کرده همه در کشتی
نشستند و موضع تنور در مسجد کوفه بود از جانب راست نزدیک باب کنده بود نوح کشتی را در وسط مسجد ساخته
بود و با تنور در عین دیده بود از ولایت شام و بادر هند بود بهر تقدیر میفرماید چون آب از تنور جوشید پس
داخل ساز در کشتی و در آور از هر جنس جفت از حیوانات در جفت یکدیگر شدند دو تا یعنی نر و ماده و در روایت
آمده که نوح بکشتی نیاورد مگر آنها را که میزاینده و بیضه نهنده و دیگر بکشتی داخل کن اهل خود را از اهل بیت خود
و مؤمنان مگر آنرا که پیشتر گرفته است بر و گفتار عذاب از ایشان یعنی از کسی که کفر و عناد و طغیان او
و آن زن نوح بود که با وجود مشاهده معجزات ظاهره از نوح ایمان بوی نیاورد • و خطاب مکن بمن بدعا نمودن

در باب

در باب کفار آنها که ستم کردند بخود بشرک و کفر بدرستیکه ایشان غرق شدگانند بلاک شدگان بچه سبب که طغیان و عصیان ایشان
پس چون وقت ظهور عذاب رسیده شد و بوجه سهو انشنه باشی تو در هر که باقیست بلاک شدگی پس مگو در سبب ایشان مر
خدا را است آنکه ایمان نجات داده از خیفای قوم ستمکار ظالمان در مشرکان بودند • و بگو ای نوح در وقت سوار
کشتی ای پروردگار من فرود آر مرا منزلی با برکت یعنی بکشتی و یا زمین بعد از بیرون آمدن از کشتی در حسب سلامت و نجات
مؤمنان باشد • و گفتند فرود آر مرا منزلی در کجا و بشجا و با برکت در آنجا باشد • و مقال گفت منزلت برکت کثرت
در تربیت است یعنی فرزندان بسیار از ایشان بوجود آر و تو بهترین فرود آرندگانی در منازل مبارکه چه هیچ فاضلیت
در خود را و خیر خود را از آفات و بلیات نگاه دارد و کفایت جمیع محتاج کند مگر تو دانی بلیات و مضرت را و مضرت
دانی و اشر آنست در نوح در وقت حول خروج از کشتی این دعا نمود • و سلی از این مقام نقل کرده در منزل مبارک
در دولت هوا جنبش نانی دوست و سبب بطلان امن باشند و از حسن روایت است در کشتی بازو پیش از عقب تعبیر
از اهل ایمان نبود با تا همه در امواج بلا طوفان غوطه خورده با آتش نیران پیوستند • ان فی ذلک لآیات
وان کنا لمبتلین • ثم انشأنا من بعدهم قرنا آخرین • فارسلنا فیهم رسولا منهم
ان اعبدوا الله ما لکم من اله غیره افلا تتقون • وقال الملأ من قومه الذین
کفروا وکذبوا بلقاء الآخرة واترفناهم فی الحیوة الدنیا ما هذا الا بشر مثلکم
یأکل مما تأکلون منه ویشرب مما تشربون • ولئن اطعتم بشرا مثلکم
انکم اذا لخاسرون • ایعدکم انکم اذا متم وکنتم ترابا وعظاما انکم مخرجون •
هیهات هیهات لما توعدون • ان هی الا حیاتنا الدنیا نموت ونحیا
وما نحن بمبعوثین • ان هو الا رجل افترى على الله كذبا وما نحن له بمؤمنين
قال رب انصرني بما كذبون • قال عما قليل ليصبحن نادمين • فاخذتهم
الصيحة بالحق فجعلناهم غثاء فبعدا للقوم الظالمين • ثم انشأنا من
بعدهم قرونا آخرين • ما تسبق من امة اجلها وما يستأخرون •
بدرستیکه در قصه نوح و آنچه بقوم او رفت هر آینه نشانهاست مر اهل عبرت را که آنرا یاد کرده تا مدد گیرند
از امواج بحر ضلالت و بر حال سلامت هدایت رسند و بدرستیکه بودیم ما هر آینه رسانندگان بلاء عظیم
و عقاب الیم بقوم نوح ع و یا امتحان کننده کانیم همه بندگان را باین آیات تا اهل صدق و کذب
با هل این جهان ظاهر گردد و یا امتحان کننده کانیم قوم نوح بودیم با رسال نوح در وعظ و تذکیر تا معلوم
شود در کدام تابع میشود و کدام بیروی او مینماید • پس بیافریدیم از پس قوم نوح گروه دیگر یعنی قوم
عاد و یا ثمود پس فرستادیم در میان ایشان پیغمبری از نوع ایشان هود بود و یا صالح

وگفتیم مر آنقوم را بزبان آن رسول بگو بپرستید خدا را نیست مر شما را هیچ خدایی که استحقاق پرستش دارد
مگر او آیا نمی ترسید از عذاب او و غیر او را بپرستید یعنی از عقوبت او بپرهیزید و عبادت غیر او مکنید
و گفتند گروه اشراف از گروه آن رسول آنانکه جحود بدند و دروغ شمردند بدرستیکه قیامت را یعنی
به بعث و حشر و نشر و ثواب و عقاب ایمان نیاوردند و نعمت بسیار بایشان داده بودیم در زندگانی دنیا
بکثرت اموال و اولاد یعنی گفتند کافران در نعمت و حالت پرورده بودند و در فراخی عیش و ثروت
بعضی دیگر نیست این رسول که شما را بخدا دعوت میکند و منع آلهه از زبان نمیماید مگر آدمی مانند شما
در صفات و احوال بشریه میخورد از آنچه شما میخورید از آن و میآشامد از آنچه شما میآشامید یعنی
بغذا محتاجست مانند شما اگر پیغمبر بودی صفات ملائکه داشتی و نیاشامیدی • و اگر اطاعت
کنید و فرمان برید آدمی را که مانند شماست بدرستیکه شما در آن هنگام تابع او باشید در آنچه میگوید
هر آینه زیان کاران باشید چه خود را خوار و ذلیل ساخته تابع مثل خودتان باشید پس از روی
انکار بایشان گفتند • آیا وعده میدهد شما را آنکه شما چون بمیرید و پوسیده و ریزه ریزه شوید
و باشید و سخوانهای چند مجرد از گوشت و پوست و رگ و پی بدرستیکه شما بیرون آورده شدگانید
از گورها یعنی زنده خواهید شد • دور است دور مر آنچیزی را که وعده داده میشوید مر از بعث و نشور یعنی هرگز
این صورت نه بندد و بفعل نیاید • نیست آن زندگی مگر زندگانی ما در دنیا یعنی هیچ زندگی نیست
مگر همین زندگی دنیا میمیریم زنده میشویم یعنی یکی از ما میمیرد و یکی دیگر از نو زاییده میشود و نیستیم ما
برانگیخته شدگان یعنی زنده شدگان بعد از مرگ • نیست هود یعنی صالح مگر مردی دروغ بند دیگر
دروغ را در این قول که خدا مرا بشما فرستاده و بعد از مرگ زنده خواهید ساخت و نیستیم ما این
مرد را ایمان آورندگان بآنچه خبر میدهد و دعوی میکند • گفت هود و یا صالح بعد از شنیدن
این قول و ناامیدی او از ایمان قوم ای پروردگار من یاری ده مرا بغالب شدن و ایشان را بعذاب
و عقاب مغلوب گردان بسبب آنچه تکذیب کردند مرا و بدروغ نسبت دادند مرا • گفت خدای تعالی
بعد از اندکی از زمان هر آینه میگردند کافران مکذبان پشیمانان از کذب قول خود هنگام عذاب را
معاینه ببینند • پس فرا گرفت ایشان را فریاد عظیم مهلک جبرئیل ع در دلهای ایشان نگاه شد
و بمردند و یا مراد از صیحه هر عذابیست در سبب استیصال شد و بهر طریق فرا گرفت ایشان را عذاب آخرت
و عقوبت شدید بوجه حق در هیچ دافع مر آنها نبود از جانب خدا پس گردانیدیم ایشان را مانند خاشاک
آب آورده پوسیده یعنی دمار از روزگار ایشان بر آوردیم و همه را هلاک و نابود ساختیم چون خس و خاشاک
و غیر آن در سیلاب اطراف مر افکند و سیاه و نابود شود پس دوریست از رحمت لطف مر گروه ستمکاران را

بعد از

پس آفریدیم بعد از ایشان قرنها و جماعتهای دیگر را چون قوم لوط و شعیب و غیر ایشان از اهل عصیان • هیچ نمی تواند پیش
رفت گروهی اجلش را و مستحق عذاب مقرر کرده بودیم و باز پس نمی ماند از آن اجل یعنی در وقتی که هلاک ایشان در آن مقرر
و معین شده بود هیچ و پیشتر نمی رفت و تاخیر نپذیرفت و همچنین پیش از آن وقت و یا بعد از آن هلاک نمی گشت
بلکه در همان وقت معذب گشتند گویند مراد از این اجل وقتیست در مرگ هر کس مقرر شده در آن یعنی هنگام اجل
قبل از اجل معین خود و بعد از آن نیز در بلکه در همان وقت مقرر موت بذیرد • ثم ارسلنا رسلنا
تترى كلما جاء امة رسولها كذبوه فاتبعنا بعضهم بعضا وجعلناهم
احاديث فبعدا لقوم لا يؤمنون • ثم ارسلنا موسى
واخاه هرون بآياتنا وسلطان مبين • الى فرعون وملائه
فاستكبروا وكانوا قوما عالين • فقالوا انؤمن لبشرين
مثلنا وقومهما لنا عابدون • فكذبوهما فكانوا من المهلكين
ولقد آتينا موسى الكتاب لعلهم يهتدون • وجعلنا ابن
مريم وامه آية وآويناهما الى ربوة ذات قرار ومعين
يا ايها الرسل كلوا من الطيبات واعملوا صالحا اني بما تعملون
عليم • وان هذه امتكم امة واحدة وانا ربكم فاتقون •
فتقطعوا امرهم بينهم زبرا كل حزب بما لديهم فرحون • فذرهم
في غمرتهم حتى حين • ايحسبون انما نمدهم به من مال وبنين •
نسارع لهم في الخيرات بل لا يشعرون • ان الذين هم من خشية
ربهم مشفقون • والذين هم بآيات ربهم يؤمنون • والذين
هم بربهم لا يشركون • والذين يؤتون ما آتوا وقلوبهم وجلة
انهم الى ربهم راجعون • پس فرستادیم فرستادگان خود را در حالتیکه متواتر و پی در پی
یکی بعد از دیگری بودند هر وقت آمد بگروهی پیغمبر آنگروه تکذیب کردند او را و آنچه گفت از توحید و نبوت

وبعث وحشر دروغ پنداشتند وتقلید پدران خود کرده از حالت تصدیق محروم ماندند پس تابع کردیم
بعضی از ایشان را ببعضی در هلاک یعنی هیچ کدام را مهلت ندادیم وآخرین را مانند اولین معذب وستاصل ساختیم
وکردانیدیم ایشان را حکایتها وعبرتها که دایم عذاب ایشان را یاد کرده خلق بآن عبرت کیرند وازاین ایشان عبرت
حکایت واف نه در افواه چیزی باقی نماند پس چه سر یاد از رحمت خدا مر قومی را ایمان مثمر آرند بانبیا وتصدیق
ایشان نمیکنند • پس فرستادیم موسی را وبرادر او هرون را بمعجزهای نه کانه حجت آشکارا را از آنکه فرستنده
خصم بود وآن عصا است وتخصیص عصا بذکر بجهت آنست که آن اول معجزات موسی بود وچند معجزه دیکر
در ضمن آن مندرج بود چون فرو بردن سحرها وشکافتن دریا وروان شدن آب از سنک وباسان نمودن موسی
وافروختن آن مانند شمع ودر حجت سبز شدن سبزه ومیوه آوردن ودلو ویران شدن پس بسبب اول معجزه بودن
آن از میان معجزات ممتاز کردانید الی صد مفرد باید ما موسی وهرون را بمعجزات روشن فرستادیم بسوی
فرعون وبزرکان قوم او واشان بپیغام ما را باتهار ساختند پس سرکشی کردند از قبول ایمان وتمامت
موسی وهرون وبودند کروه متکبر وکردنکش وبجهت تکبر خود را از موسی بزرکتر میدانستند ومتابع موسی وهرون نشدند
وبخدای ایشان کردند • پس کفتند از روی انکار وسنکبار آیا ایمان آریم یعنی هرکز تصدیق نمیکنیم هر دو مرد را
که مانند ما اند در صفات بشریه واحوال انسانیه وحال آنکه کروه ایشان از بنی اسرائیل اند که ارسنده اند
از ذلت وخواری یعنی بندکاران وفرمان برداران ما اند مانند بندکان که خوار وذلیل خواجکان باشند • ودر بعضی
تفاسیر آمده که بنی اسرائیل نیز فرعون را میپرستیدند واو خود بت میپرستید وباکو ساله القصه قطبیان بجهت ظرف
تکبر وطغیان تفوق مینمودند وموسی وهرون را حقیر میشمردند • پس تکذیب کردند ایشان را در دعوت نبوت
پس شدند بسبب این تکذیب از هلاک شدکان یعنی غرق شدند در بحر نیل • وبدرستیکه دادیم موسی را
کتاب توریت بعد از هلاک شدن فرعون وقوم او بشهادت ایشان یعنی بنی اسرائیل برکت آن راه یابند باحکام
شریعت وطریق عبادت وموعظه • وکردانیدیم ما قصه پسر مریم یعنی عیسی ومادر او را آیتی وبرهانی بقدرت
کامله خود که ولادت مریم بود بی وجود رامدون مس بشری اورا اما عیسی بجهت آنکه او بی پدر مخلوق شد واما مریم
بجهت آنکه بی فحل آبستن شد وباعیسی را آیتی ساختیم باآنکه در مهد سخن کفت ومعجزهای دیکر نیز از وی ظاهر شد
وجای دادیم عیسی ومریم را وقتیکه از یهود فرار نمودند به بلندی از زمین رمله بیت المقدس است که بلندترین همه
اماکن است وبا دمشق وبا رمله وبا فلسطین وبا مصر وهر یک از این مواضع ارفع اماکن اند • ودر روایات
آمده که بیت المقدس از جمله اماکن تا سمان نزدیکتر است بیست وهشت میل پس در صفت آن میفرماید
صاحب قرار رحمت که در وآرام توان کرفت بسبب انبساط وهنوای آن وکویند ذات قرار بمعنی ذات زرع
واثمار چه کنان آنجا بجهت کثرت زراعت ومیوه در آنجا قرار کرفته اند وخداوند آب جاری است در آب
از روی زمین میکذرد نه از زیر زمین واز ابو جعفر وابو عبد الله علیهما السلام مرویست که مراد از ربوه سواد کوفه است

وقرار

وقرار مسمی کوفه ومعین آب فرات • آورده اند که مریم با پسر خود وپسر عم خود یوسف بن ماتان دوازده سال
در آن سامان بسر بردند وعیسی علیه السلام طعام از بهای ریسانیده مادرش مریم میریست ومیفروخت میخورد
ای پیغمبران فرستاده بزندکان خطاب بجمیع پیغمبرانست نه بواحد بلکه هر یکی را از ایشان در زمان خود شان
وحالت ایشان در از منه مختلفه بود ندیخوریدازطعامهای پاکیزه وحلال وبکنید کارهای ستوده چنانچه از آیین
شما عادت است وعمل صالح نه غیر آن چه آنچه شما را نفع خواهد داد در روز معاد جهانیان است ودر هیچ آورده
در خطاب بحضرت مستطاب خاتم است صلی الله علیه وآله ومعنی اینست که ای صاحب رسالت ونبوت امت خود را
بکو که حلال خورند وعمل صالح کنند واز این راه رسیده همه خلایق است او را بنام همه پیغمبران خوانده
که جامع جمیع فضایل وکمالات بوده • آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری • ومراد از طیبات هر چیزیست
که طبع از آن ملتذ شود وشرع آنرا نیکو شمرد وبسبب زوال شبهه وحرمت از آن وصحیح آنست که طیبات
شامل جمیع مباحات است • ودر قوت القلوب آورده که اکل طیبات را بعمل صالح مقدم داشت چه
نتیجه آن است • وعرفا کفته اند لقمه تخمیست وعمل بر وهر چه تخمش باکتر برش بهتر • ودر مناهج آورده که هر
غذایی را که شرع آنرا حلال کرده تناول نماید اثر عدالت واستقامت در نفس واعضا آن پدید آید وبایستی
در اداء عبادت نرم ومنقاد شود وهر چه شرع آنرا حرام کرده حکم انحراف وخلاف شرع بر آن غذا
همراه دارد اکرچه لقمه باشد اثر آن غذا بنفس واعضا او سرایت کرده آثار طغیان وعصیان از کمال
مناهی واخلاق ذمیمه بظهور رسد صاحب قوت میفرماید که غذا حلال جوید وعمل صالح کنید
بدرستیکه من باآنچه شما میکنید دانا ام وبر آن جزا خواهم داد واین کلام دعیت بصالح شدن عمل صالح
عاقل هر کاه عملی کند برای کسی صاحب او را میداند وبحسب آنچه میکند جزا میدهد وبقدر استحقاق اجر
عطا مینماید البته باصلاح عمل خود میکوشد وآنرا موافق مراد او بجا میآرد • وبدرستیکه این ملت شما
ای رسل وبا ای محمد صلی الله علیه وآله در حالتیکه ملت یکانه است در عقاید دینیه ودر اصول شرایع وباجماع متحد
در ایمان وتوحید ومن آفریدکار شما ام پس بترسید از من در مخالفت کلمه توحید وعصیان • پس جدا
ساختند اهل ملل کار دین خود را در میان یکدیکر پاره پاره وفرقه فرقه یعنی آنرا دینها مختلف کردانیدند
وهر فرقه در کیش خود مخالف فرقه دیکر شدند وبا مراد از زبر در آیه کتب است یعنی هر کروهی در امر دین
خود اختیار کتابی کردند وکتاب غیر خود را نکاه داشتند چون یهود که متمسک بتوریت شدند ونجاشیان
شدند ونصاری متمسک بانجیل شدند توریت را رد کذاشتند وهر دو بقرآن نکرویدند واز آن قطع
نظر کردند وهر کروه از این کروهها مخالفه باآنچه نزد ایشانست از دین ناطق شان شناختند وناز آن
ومعتقد انیکه دین ایشان حقیقت موافق رضای حضرت سبحان ندین عنزات ایشان وجون همه ایشان
بجهت تقلید وعناد وعصبیت وجاهلیت تابع دین خود شدند ومنکر دین خود شدند بحقی • پس بکذار ای محمد صلی الله علیه وآله
این کافران مقلد معاند را در کرداب وعزقاب جهالت خودشان تا هنکام مرکشته شوند در معرکه

جدال تا بمیرند • آیا میپندارند کافران بدرستیکه آنچه مدد وعطا میکنیم ایشان را بآن از مال وپسران مشتابیم برای ایشان
در نیکوئیها وخیرات یعنی کامل میبرند در مال واولاد ایشان میکنیم در مال وفرزند مسارعت از جانب ایشان را استحقاق آنها است
نه خالصت هر میپندارند بلکه نمیدانند در این امداد مستدراجست نه مسارعت در خیر ما نمیدانیم اندوه صحیح
ندارند تا ما نکرسند در نیکی آن علف ایشان را بپرورش میدهند تا ایشان را بکشند واز حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
روایت است که حقتعالی میفرماید که بنده مؤمن میشود هر کاه چیزی را برو تنک کیرم از مال دنیا وحال آنکه او نزدیکتر
میشود او بمن بسبب این تنکی وخوشحال میشود وقتیکه دنیا را برو فراخ سبب نرم وحال آنکه از من دورتر میشود
باین فراخی بعد از آن این آیه تلاوت فرمود تا بقول او سبحانه بل لا یشعرون بعد از بیان حال کفار بیان
حال اخیار میکند • بدرستیکه ایشان از خوف عذاب پروردکار خود خایفانند وایشان اند که
که آیتهای پروردکار خود که قرآنست وبادلایل قدرت ومعجزات ومانند آنند از آثار قدرت ایمان آورده
وآنانند که ایشان بآفریدکار خود شرک نیارندکان اند نه شرک جلی در عبادت غیر است ونه شرک خفی ریا
وسمعه است • وآنانکه میدهند آنچه را داده اند بایشان از صدقات وزکوة وکفارات وغیر آن از انواع
خیرات در راه خدا در حالتیکه دلهای ایشان ترسانست بدرستیکه ایشان بسوی پروردکار شان بازکردنده اند
یعنی از عاقبت امر آخرت ترسانند که مبادا آنچه میدهند مقبول درکاه اعزت نشود وبوجه لایق نباشد وبآن مورد
مواخذه کردند چنانکه سید وصیتی امیر المؤمنین وفاطمه وحسن وحسین علیهم السلام سه شبانه روز روزه داشتند وطعام
مستحق رسانیدند وبآن افطار نکردند ومیفرمودند انما نطعمکم لوجه الله لا نرید منکم جزاء ولا
شکورا انا نخاف من ربنا یوما عبوسا قمطریرا پس میفرماید جناب رب الارباب آنکروه
که باین صفات مذکوره موصوفند در هر چه میدهند وقلبهای ایشان ترسانست از مبادا آنچه میدهند مقبول درکاه نشود
اولئک یسارعون فی الخیرات وهم لها سابقون • ولا نکلف نفسا الا
وسعها ولدینا کتاب ینطق بالحق وهم لا یظلمون • بل قلوبهم فی غمرة
من هذا ولهم اعمال من دون ذلک هم لها عاملون • حتی اذا
اخذنا مترفیهم بالعذاب اذا هم یجأرون • لا تجأروا الیوم انکم
منا لا تنصرون •
• قد کانت آیاتی تتلی علیکم فکنتم علی اعقابکم تنکصون •
مستکبرین به سامرا تهجرون • افلم یدبروا القول ام جاءهم ما
لم یأت آباءهم الاولین • ام لم یعرفوا رسولهم فهم له
منکرون

یعنی استکبار نمایندگان بودید بقرآن در حالتیکه بذکر قرآن و طعن در آن حدیث گوینده گان بودید در شب و در روز آمدید
که ایشان شبها در حوالی خانه مینشستند و زبان باف ندکفتن میکشودند و اکثر اف نه ایشان ذکر قرآن کا بود
و طعن در آن و آنرا کاهی سحر و زمانی شعر و وقتی اساطیر الاولین میکفتند و حضرت رسالت را سب
کرده اعراض میکردید از قرآن و بالرسول صلعم و آله کمر بربسته هذیان دشنام ایشان قرآن و پیغمبر آخر زمان میکفتید
یعنی اسناد شعر و سحر و اف نه بیشینیان بقرآن نسبت میدادید و پیغمبر را ساحر و شاعر و کاهن میکفتید پیوسته
او را دشنام میدادید پس از خطاب بنعت التفات کرده میفرماید • آیا پس تفکر نمیکردند قرآن را تا عجائب
لفظ و وضوح معنی بدانند در کلام حقیقت و یا آیکه آمد بدیشان از کتاب و رسول آنچه نیامده بود بدیران پیشین
ایشان را تا عذر کویند در مالا از پیغمبر و کتاب خبر نداریم یعنی چنانکه آبا و اسلاف ایشان را از عذاب ترسانیده بودیم
تا ایمان آورده بودند اینها را نیز از آن ترسانیدیم با وجود این نگرویدند پس عذر ایشان در انکار و عدم ایمان
این نیست که بوعید عذاب و بیم عقاب خبر داده نشدند • یا آیا نشناختند پیغمبر خود را بحسب نسب یا بامانت
و راستی و حلم و وفا و کرم و مروت و حسن اخلاق و بخوبی مودت و وفاق و کمال علم یا عدم تعلیم
و تعلم از کتب و غیر آن از صفات انبیا پس ایشان مر پیغمبر را انکار کنندگان باشند در دعوی نبوت بجهت
عدم معرفت ایشان باو و باحوال او یعنی نه آنست در حضرت رسالت را با این صفات نشناخته بودند
تا انکار او کنند و کویند ما حقیقت ذات او را نمیدانیم و بدیا حوال او نمیرسانیم • یا آیا میکفتند باو
رسیده است دیوانکی یعنی مجنونست سخن او اعتباری ندارد یا آنکه میدانستند در عقل او از همه راجح نیکوتر
از همه صحیح تر است نه چنانست در ایشان میکفتند بلکه آمد پیغمبر ایشان بدین درست یعنی اسلام و اسلوب
که قرآنست و بیشتر ایشان مر امر حق را نمیخواهند چه آن مخالف طبع و آرزوی ایشانست و اکر تابع
شدی حق آرزوهای ایشان را باین معنی که خدایان متعدد و تعددی در نفس الامر میبودند نعم میشکافت هر آینه
تباه شدی و ناچیز کشتی آسمان و زمین و هر کس در آسمانست و زمین از ملائکه و جن و انس و غیر آن چنانکه
در آیه کریمه لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا • و لفظه اند مراد از حق دین اسلامست یعنی اکر اسلام تابع
آرزوهای اهل شرک شدی حق سبحانه و تعالی قیامت یا ظاهر ساختی از غضب و بیم آسمان و زمین را بهم زدی
و اهل آنها را هلاک کردانیدی • و نزد قتاده مراد از حق حضرت حق سبحانه است یعنی اکر حق سبحانه و تعالی پیروی
آرزوهای کافران کردی و بموجب موافق اهواء و آراء کفار است از شرک و معاصی فرمودی در این حال البته
باید خدا نبودی بلکه شیطان بودی پس قادر نبودی باماسک آسمانها و زمینها و همه تباه شدی پس نیست
که خدا تابع اهواء ایشان کرده • بلکه دادیم ایشان را کتابی که وعظ و پند ایشانست و یا موجب نعمت و شرف ایشان
در دنیا پس ایشان از موعظه خود و یا از آنچه سبب بزرگی دنیا و آخرت ایشانست و یا از ذکری که در خود بودند
روی کردانندگانند • یا آیا تو میخواهی از ایشان بادای رسالت مزدی تا از طمع تو در مال ایشان ترا متهم کردانند بسبب رسالت
و یا بسبب مزد دادن ایشان ترا بر ایشان شاق و کران آید و قبول آن نکنند پس مزد پروردکار تو که روزی دنیا

و یا ثواب عقبات بهتر است ترا از مزد ایشان بجهت وسعت و دوام آن و عدم لحوق منت بر آن و خدا بهترین روزی
دهندگانست • و بدرستیکه تو میخوانی ایشان را بامری براهی راست یعنی بدین اسلام که عقول سلیمه
مستقیمه شهادت دارند باستقامت آنها که اصلا شایبه از آن استشمام نمیشود و تا موجب تهمت باشد
حاصل حقیقی آنکه در این آیت بمجرد ادعا اتمام حجت فرموده کافرانرا و انقطاع عذر ایشان در عدم قبول
ایشان ایمانرا و فرموده مردی برسالت مبعوث شده که امر و حال و معلوم و معروف ایشانست
و همه میدانند که وی جامع اخلاق حسنه و معرفی از صفات سیئه است و باین سبب ممتاز و میان ایشان
و شایسته آنست که منصب رسالت و رتبه نبوت یابد و دیرا اختیار جمیع متاع دنیا و زینت آن و جمیع
بطلان اقدام چنین دعوای عظیم نماید و آنرا وسیله طمع امر ایشان کرده معیشت خود را بفراخی ذوالمراحی
خود کذرانند • و مع ذلک توفیق دعوی خود معجزات روشن و آیات متقن ظاهر مینماید و همه ایشان
می بینند و میدانند اما بسبب عناد و استکبار اطاعت او را نمینمایند و چون چنین است سزاوار عذاب
الیم و عقاب مجسم اند چنانکه میفرماید • و بدرستیکه آنانکه ایمان نمیآورند بسرای آخرت یعنی قیامت
و ما یتعلق آن از صراط و میزان و حساب و بهشت و جحیم و نعیم از راه راست که دین اسلامست و متضمن
اعتقاد و اوامر مذکوره عدول کنندگانند و میل نمایندگان بضلالت و کمراهی خود و یا کردنکانند
در آخرت از طریق جنت بطرف شمال دوزخ است • و اکر ما بخشایم بر ایشان و بردارم آنچه
باایشان وقع است از سختی یعنی قحط و باایشان رسیده و همه را خوار و ذلیل کردانیده و هلاکت
رسانیده هر آینه لجاجت نمایند یعنی ثابت و راسخ شوند در سرکشی خود و افراط کردن در کفر و استکبار
از طریق حق و عداوت رسول و سایر اهل ایمان در حالتیکه حیران و سرکردان باشند و تردد نمایند
در امر حق و طریق هدایت یعنی اکر علاوه قحط از ایشان دفع کنیم و یا اکر در آخرت عذاب آخرترا
از ایشان بردارشته بدنیا فرستیم بطریق اول در عناد و عصیان و طغیان لجاجت نمایند و انقیاد
نشوند • قول اول اکثرست آورده اند چون ضرر قحط بنهایت رسید و اهل مکه بجز دن مردار مبتلا
شدند ابوسفیان بمدینه آمده بحضرت رسالت صلعم و آله کفت تو ادعا میکنی در حجت
عالمیانم فرمود بلی کفت پس این چیست در اهل مکه را هدف تیر دعا کردی و بقحط مبتلا
ساختی و بدیران ایشان را بشمشیر کشیدی و فرزندان ایشان را با آتش کرسنکی سوختی
آیه آمد • وَلَقَدْ أَخَذْنَاهُم بِالْعَذَابِ فَمَا اسْتَكَانُوا لِرَبِّهِمْ وَمَا
يَتَضَرَّعُونَ • حَتَّىٰ إِذَا فَتَحْنَا عَلَيْهِم بَابًا ذَا عَذَابٍ شَدِيدٍ

إِذَا هُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ • وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ ۚ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ • وَهُوَ
الَّذِي ذَرَأَكُمْ فِي الْأَرْضِ وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ • وَهُوَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ وَلَهُ اخْتِلَافُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ۚ
أَفَلَا تَعْقِلُونَ • بَلْ قَالُوا مِثْلَ مَا قَالَ الْأَوَّلُونَ • قَالُوا أَإِذَا مِتْنَا وَكُنَّا تُرَابًا وَعِظَامًا
أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ • لَقَدْ وُعِدْنَا نَحْنُ وَآبَاؤُنَا هَٰذَا مِن قَبْلُ إِنْ هَٰذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ •
قُل لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ • سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ • قُلْ
مَن رَّبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ • سَيَقُولُونَ لِلَّهِ ۚ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ •
قُلْ مَن بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ • سَيَقُولُونَ
لِلَّهِ ۚ قُلْ فَأَنَّىٰ تُسْحَرُونَ • بَلْ أَتَيْنَاهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ • مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِن وَلَدٍ وَمَا
كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَٰهٍ ۚ إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَٰهٍ بِمَا خَلَقَ وَلَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ سُبْحَانَ
اللَّهِ عَمَّا يَصِفُونَ • و بدرستیکه فراکرفتیم ایشانرا بعذاب قتال در روز بدر پس نه فروتنی کردند پروردکار خود را
و تضرع و زاری نمودند بلکه بطریق سابق در سرکشی و نافرمانی خود ایستادند • و از عبد الله رضی الله عنه مرویست که همه کفار دعا
و تضرع دست بر داشتن در نماز نیست یعنی ایشان در نماز ایخواندند و در نماز رفع یدین بدرکاه نمودند و همه اقدام
در طریق تضرع و بعبودیت پروردکار خود ننهادند • تا چون کشودیم باایشان در دری دارای عذاب سخت یعنی
جوع که شدت آن از قتل و اسیر شدن است آنکاه ایشان در آن عذاب نا امیدان بودند از همه چیز و حیران و سرکردان
و در اندوه هناک شدکان تا بحدی در هنکامی ایشان از تو طلب عطوفت و مرحمت مینمایند • و از جابر مرویست
که مراد از لفظ عذاب اول در آیه قتل و قحط است و از دوم عذاب جهنم • و ابو حمزه رضی الله عنه فرموده که عذاب
شدید در رجعت واقع شود بعد از آن ذکر نعمت خود مینماید باایشان از روی توبیخ و توبیخ خطاب میفرماید
و اوست آنکه بیافرید برای شما کوش شنوا تا بشنوید بآن آیات او را و سخنان و دیدها تا به بینید بآن معجزات را
و دلها تا تفکر نمایید بآن در آیات و اضحه و معجزات لایحه و استدلال آن کنید بوجود صانع حکیم و وحدت
قدیم و بغیر آن از منافع دینیه و دنیویه و اندکی از شما شکر میکنید چه عمده در شکر کذاری استعمال حواس ظاهری
و باطنیست در آنچه خود شناسایی خالق عالم و موجد آدم باشد و این شمار نیست بکر قلیلی • و اوست آنکه
آفرید شما را و منتشر ساخت در زمین از شما بسیار اولاد و اخلاف و اکثر از ادوان و اشراف و بسوی او حشر جمع
کرده خواهید شد روز قیامت بعد از بودن شما در آن در زمین مکان • و اوست آنکه زنده میکرداند در جهان
مادران و بمیراند و قت انقضاء اجلها و مراد است بسبحانه آمد شد شب و روز و تعاقب آن و ما خلاف
و روز و شب در زیاد و نقصان و کسی میکرد اجزاء سبحانه قدرت آن نیست جل جلاله و عظم شانه و هر یا نه آیا پس
تعقل نمیکنید بامعان نظر و تامل در موجودات در هر یکی بعد از آنکه جمیع ممکنات و انواع ممکنات از فلک و ملائک

و از عرش کرسی تا فرش همه از ماست و از جمله بعث و نشور است پس چرا انکار آن میکنند کفار مکه و در این معنی تعقل
و تفکر نکرده • بلکه کفتند بمانند و تفکر مانند آنچه کفته بودند پیشینیان از کفار از روی انکار در حشر و نشر
و ابرار آیا چون بمیریم و بشویم خاک و استخوانهای خالی از کوشت و پوست و رک و پی آیا ما هستیم هر آینه برانکیخته شدکان
مراد انکار آنهاست یعنی چون خاک شویم هرکز بعث و حشر بما راه نیابد • بتحقیق وعده داده شدیم ما و پدران ما
این سخن را پیش از آمدن محمد صلعم و آله یعنی بدرستیکه ما نیز وعده داده بودند با آنچه با وعده داده اند از وقوع حشر و نشر
نیست این کفار حشر و نشر یکه اف نه و قصه های پیشینیان و اکاذیب ایشان که در کتابها نوشته اند و کذشته و اصحاب حقیقت
و اصل ندارد و بعد از آن منکران بعث احتجاج نموده در باب وقوع حشر و نشر میفرماید • بکو ای محمد صلعم و آله منکران را اکر میدانید
کرانست زمین و آنکه در دست از مخلوقات مجاب جواب دهید در خالق مالک زمین و اهل زمین کیست آنرا حق سبحانه دانایان
نه از اصحاب جدل و فرط جهل ایشان بوجهیست در این امر جلی واضح رانیدانند و الزام ایشان بر آنست که حکم نیست
که در آنچه از علم داشته باشد انکار آن نماید و اهل آن پیش از آنکه ایشان جواب دهند از جواب ایشان خبر داده
فرمود • زود بکویند هر آینه بکویند در جواب که زمین و آنچه در دست مر خداراست چه عقل ما و نظری اقرار کننده است
بآنکه حقیقتا خالق و مدبر آنهاست پس چون ترا چنین جواب دهند بکو باایشان آیا پند نمیکیرید و در نمی یابید
اول قادر بر شما آفریدن زمین تا بیابید از ایکاد و اعاده آن عاجز نخواهد شد مع هذا ابتداء آفرینش شما کمتر نیست
از اعاده بعد از آن بحجت و ادله حجت میفرماید • بکو باایشان باز دیکر کیست آفریدکار آنها و مختصاند به عظمت
و رفعت بیانات عزت و شکل عجیب و کیفیت پروردکار عرش اعظم بزرک و بزرکترین مخلوقاتست • زود بکویند
آنها از رفیع و عرش عظیم و وسیع مر خداراست در ملک همه اوست نه غیر او و چون این جواب دهند بکو پس آیا پرهیز نمیکنید
از عقاب و عذاب بی انکار توحید و قدرت او و شریک در عبادت او و انکار مضاد بعثت او در آسمان تحت
از آفریدن آسمانها و عرش عظیم و نیز حجت زیادتی حجت بر ایشان کوید • بکو کیست آنکه بقبضه اقتدار اوست پادشاهی
همه چیز در حیز امکانست و در مجمع ارجا بهاد تقدیر کرده مر خدا را از ملکوت خزاین دنیا و آخرت است در بدقدرت
اوست • و او بقدر از رسد و زیاده دهد در دنیا خود کیرد و بنا مند بدهد او را کسی نیز بیکی کیرد کیست تصفیه این صفات
مذکوره اکر هستید دانایان یعنی اکر عقل دارید جواب دهید • زود بکویند هر آینه بکویند این صفات مر خداراست
بکو پس آیا کافر داده میشوید و چکونه از صواب بر میکردید یعنی با وجود ظهور ادله بر وحدت او و بعد از طریق حق را
کذاشته کجا میروید و بچه دیدار نیکان و هوا و هوس نفس باطلان و نیز میخواهید کفار با وجود این دلائل انکار
نکرده بوحدت و قدرت حضرت عزت و تصدیق نکردند بهشت • بلکه آوردیم ما بایشان مر امر درست
و راست از توحید و وعده حشر و نشر و بدرستیکه ایشان در دروغ کویانند در تکذیب این قول منماینده و با
در آنکه نسبت اتخاذ ولد و شریک با و میدهند • و از آنکه خدا اتخاذ فرزند بجهت تقدیس ذات او از شائبه تعدد
نیست با او هیچ خدایی در الوهیت شریک او نیست هر آینه اگر او را شریک بود بر ذات خدا و خدایان با او آمیزنده
باشد پس هر آینه هر شریک و رانیز چند خلق و ذی و آنکه کام بر هر خدا مخلوق خود را در آن استقلال شد و بر ملک او
از ملک این ممتاز کشتی بجهت عدم رضا ذات ایشان با اختلاط پس تنازع در میان ایشان و افتد چنانکه از

حال ملوک دنیاست بدهیشود و هر آینه برتری جستندی و غلبه خواستندی بعضی از خدایان ببعضی و مغلوب
که این هنگام موجب فساد و انتظام عالم شدی و چون انتظام عالم بکمال خود هست پس بعقیده خدایان متعدد و او اشرک بیاشد
پاکست خدا از آنچه وصف میکنند از شرک و ولد بدلیل مذکور و نیز باجماع معلومست که خدا مالک جمیع ممکنات
است پس خالق دیگر بالا و نباشد و پاک است از شرک در آفریدن • عالم الغیب والشهادة فتعالی عما
یشرکون • قل رب اما تریّنی ما یوعدون • رب فلا تجعلنی فی القوم الظالمین
وانا علی ان نریک ما نعدهم لقادرون • ادفع بالتی هی احسن السیئة
نحن اعلم بما یصفون • وقل رب اعوذ بک من همزات الشیاطین
واعوذ بک رب ان یحضرون • حتی اذا جاء احدهم الموت قال رب
ارجعون • لعلی اعمل صالحا فیما ترکت کلا انها کلمة هو قائلها ومن
ورائهم برزخ الی یوم یبعثون • فاذا نفخ فی الصور فلا انساب
بینهم یومئذ ولا یتساءلون • فمن ثقلت موازینه فاولئک هم
المفلحون • ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم
فی جهنم خالدون • تلفح وجوههم النار وهم فیها کالحون • الم
تکن آیاتی تتلی علیکم فکنتم بها تکذبون • قالوا ربنا غلبت علینا
شقوتنا وکنا قوما ضالین • ربنا اخرجنا منها فان عدنا فانا
ظالمون • اوست دانای پنهان و آشکارا و خفی بجز عالم خوانده یعنی پاکست خدا که دانای پوشیده
و آشکارست پس بزرگوار و برترست از آنچه شرک میکنند برای او و بعد از آن تعلیم دعا میفرماید در محفوظ داشتن
از عذاب در کفار واقع شود باین نهج • بگو الحمد که ای پروردگار من اگر بنمایی مرا آنچه وعده داده میشوند بآن
کافران در دنیا و آخرت ای آفریدگار من پس مگردان مرا در میان قوم ظالمان یعنی مرا قرین ایشان مگردان
در عذاب این سخن باجهت تواضع و هضم نفس آنحضرت است و یا حض بعقبه و یا تنبیه است بر آنکه
شومی ظالم گاهی بیگناه نیز برسد کقوله تعالی واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا
منکم خاصة • از حسن مرویست در حقتعالی رسول خود را خبر داده بود که عذاب کفار در حیات
نازل خواهد شد و او را خبر نداده بود که در حیوة او باشد و یا در ممات او پس بجهت این رسول خود را
امر فرمود باین دعا که اگر در حال حیوة او باشد آنحضرت در میان ایشان باشد • و در سنگیکه
مالک

مالکه خداوندیم بر آنکه بنمایم بتو آنچه وعده میدهیم ایشان را از عقوبت هر آینه توانایم اما تاخیر میفرماید بسبب
در بعضی از ذریات ایشان ایمان خواهند آورد و یا بجهت آنست در مادامیکه تو در میان ایشانی عذاب
بر ایشان نازل نخواهد شد چه تو رحمت عالمیانی و بعد از آن سفیر خود را امر میفرماید بتحسین آنچه از مکاره
اخلاقست • دفع کن یا سفیر بخصلتی در آن نیکوتر و بهترست خصلت بدرا مراد عفو است از گناه
و احسان نمودن در مقابل آن و هنگیکه موجب ضعف دین نشود پس بعفو و مرحمت از سرکشان
مجرمان درگذر و یا جهل سفیهان را از ایشان در گردان بحلم خود و یا خلق را از معاصی بر طاعت
باز دار و یا دفع کن شرک مشرک را بکلمه توحید • و یا انکار منکر را بامر معروف و نهی از منکر و یا
چون بجهال رسی ایشان را سلام کن و شر جهال ایشان را بسلام دفع کن و بعد از آن در تخویف کفار
میفرماید • ما دانا تریم بآنچه وصف میکنند ترا از شر و سحر و یا آنچه ما را میگویند از افتراء ولد
و شریک پس ایشان را باگذار که ما جزای ایشان را خواهیم داد • و بگو بتضرع ای پروردگار
من پناه میگیرم بتو از وساوس دیوان سرکش که مردم را از مکارم اخلاق گردانیده باخلاق
سیئه میخوانند و بنا هر تحریص میکنند و پناه میبرم بتو ای پروردگار من از آنکه حاضر شوند دیوان و تبعه
شیطان حوالی من و مرا از عبادت و طاعت تو و از خلق حسن منع کنند و یا در وقت
نماز و یا تلاوت قرآن مرا وسوسه کنند و یاد رهین حضور موت مرا اغوا کنند چه شیاطین در نزع
بیشتر دست میرسانند و حمد آیه بعموم اول است یعنی کفار ترا پیوسته بدی وصف میکنند و ناروا
و ناسزا صفت مینمایند تا وقتیکه بیاید یکی از ایشان را مرگ و چون وقت حضور موت آثار عذاب
کفار مشاهده کنند و بکمال خود عارف شوند گویند از روی حسرت و ندامت آنچه تقصیر نموده اند
از ایمان و طاعت ای پروردگار من باز گردانید مرا بدنیا تلافی تقصیر کنم در آنچه در میان
واقع شده الا قوله تعالی حتی اذا جاء احدهم الموت آه جمله معترضه است • تعلیما بحسن از مقصران
بر آنند در کفار خطاب بحضرت قهار کنند و بعد از آن رجوع بملائکه نمایند که باز گردانند مارا
شاید بکنیم عملی شایسته در آنچه در ترک کرده ایم از ایمان و عمل صالح یعنی ایمان آریم و بطاعت
و عبادت اقدام نمائیم و یا آنچه واگذاشته ایم از مال در راه خدا صرف کنیم حاشا که او باز گردد
بدرستیکه آن کلمه در آن گوید در کلمه رب ارجعون تا آخر باشد سخنست که بواسطه فرط حسرت
و ندامت او گوینده آنست یعنی بجهت غلبه حسرت قائل این کلمه شده مجرد حرف و صوت است

و آنرا فایده و اثر اجابت مترتب نشود و از پیش آن مشرکان مانع و حاجبست میان ایشان و بازگشتن بدنیا
تا روزی که برانگیخته شوند • و ابن عباس و مجاهد گفته اند که مراد حجابست میان ایشان و رجوع بدنیا و ایشان
در آن حجاب باشند تا روز قیامت و یا آنکه مراد قبر باشد که در آن باشند تا روز قیامت پس مراد و اگذاشتن
ایشانست در قبر تا روز قیامت و چیزی در حایل میان دو چیز باشد آنرا برزخ گویند و بهر تقدیر در کلام تهدید
ست خلق کفار است از رجوع برای تلافی • پس چون دمیده شود در صور مراد نفخه ثانیه است در آن زنده شوند
و قیامت بآن قایم شود پس نسبتها و قرابتها میان ایشان در آن روز یعنی علاقه نسب نفع ندهد و بجز خویش
بخویش خود رحم نکند هر یک بخود مشغول شده و بخود در ماند یوم یفر المرء من اخیه وامه وابیه آه و اصح
نسبتی میان اهل دوزخ و اهل بهشت نباشد چه اهل دوزخ معاقب و اهل بهشت مثاب باشند و نیز مسئله نکند هر
بجهت مشغول هر یک بخود و این پیش از محاسبه باشد اما بعد از حساب یا از حال یکدیگر سوال کنند کقوله تعالی
واقبل بعضهم علی بعض یتساءلون پس آنکه سبکتر باشد ترازوی کردار او بایمان و اعمال صالحه سنگین
ایشان نزد رب کار ان اردو کارات نیزان و سنگین کان بدرجات جنان • و یا منفعت آنست در آنکه نزد
و اعمال صالحه در وی باشد آنرا از نزد خدا قدری و وزنی بشد پس ایشان فایز اند و رستگاران و رسندگان بر خوشنودی
رضوان • و آنکه سبک باشد ترازوهای کردار او بجهت آنکه عمل صالح نکرده باشد چون مشرکان و منافقان و یا او را
عقیده و عمل خوب نباشد که او را وزنی باشد نزد خدای تعالی پس آنکه نکرده آنانند که زیان کردند در نفسهای خود
یعنی سرمایه عمر بباد غفلت داده تابع آرزوهای نفس اماره شدند در دوزخ جاوید ماندگانند • میسوزاند و نمی
ایشان را آتش دوزخ و ایشان در آن آتش زشت رویان باشند از شدت سوختن و افروختن و کلوح فرو
هشتن لبها است از دندانها چنانکه از عبد الله مسعود منقولست در آتش دوزخ لبهای ایشان را از دندانها جدا کرده
بحیثیتی که دندانها نمایان شوند مانند سر کسی سفید بریان شده از مالک بن دینار مرویست که عتبه در اول
حال از رقاق و فتحا از زمان بود روزی در بازار سکیت دید سر کسی سفید را از تنور بیرون آوردند
که لبهای آن از هم جدا شده و دندانهای او ظاهر گشته روهای سوخته اهل دوزخ بخاطرش آمده نعره زده
بیهوش شد و بعد از آنکه بهوش آمد توبه کرده از زهاد و عباد مشهور شد و علام لعب نهاده
شد او را ابو سعید خدری نیز از حضرت رسالت در تفسیر این آیت روایت کند که آتش دوزخ ریشان بر
رشت گرداند روی کافران را پس بچند لب زبرین او میان منخرش و فرو افتد لب زیرین او تا ناف و در موضع
آورده که مسافت میان دو لب او چهل گز باشد و بعد از آن حقتعالی بزبان فرشتگان بایشان فرماید
آیا نبود آیتهای من یعنی قرآن که در دنیا خوانده میشد بشما پس بودید که بدان تکذیب میکردید و بجهت این سخن
عقوبت شدند • گویند ای پروردگار ما غالب شد بر ما بدبختی ما یعنی گناهان بر ما غلبه کرد و بسیار شد و موجب بجهت
ابدی ما شد و بودیم ما گروه گمراهان از طریق پس از روی تضرع و زاری گویند • ای پروردگار ما بیرون آر ما را

از آتش دوزخ و بدنیا دست تا تدارک حال خود کنیم پس اگر باز گردیم بکفر و تکذیب دنیا پس بدرستیکه ما ستمکاران
باشیم بنفس خود و این آخر کلام در زجر باشد و بعد از آن ایشان را سخن گفتن تمکین ندهند • قال اخسؤا
فیها ولا تکلمون • انه کان فریق من عبادی یقولون ربنا آمنا فاغفر لنا
وارحمنا وانت خیر الراحمین • فاتخذتموهم سخریا حتی انسوکم ذکری
وکنتم منهم تضحکون • انی جزیتهم الیوم بما صبروا انهم هم الفائزون
قال کم لبثتم فی الارض عدد سنین • قالوا لبثنا یوما او بعض یوم فسئل
العادین • قال ان لبثتم الا قلیلا لو انکم کنتم تعلمون • افحسبتم انما
خلقناکم عبثا وانکم الینا لا ترجعون • فتعالی الله الملک الحق لا اله الا
هو رب العرش الکریم • ومن یدع مع الله الها آخر لا برهان له به
فانما حسابه عند ربه انه لا یفلح الکافرون • وقل رب اغفر وارحم
وانت خیر الراحمین • گوید خدا ایشان را بدوری از رحمت و خواری و خوشش باشید و فرو روید در دوزخ
که هنگام سوال نیست و این ما خوذست از خساءت الکلب یعنی چون سگان ایشان را میرانند
در رشوید چنانکه مردم سگان را میرانند و سخن مگویید با من در حق باب و یا در باب رفع عذاب
و خروج از آتش در شما را هرگز نبرد از این عذاب پس صبر دشوار از شما بجز شهق و زفیر
و آواز سگ • و از ابن عباس نقلست در کفارش نوبت دعا کرده استغاثه نمایند • اول و آخر
هزار سال در دوزخ گویند • ربنا بصرنا وسمعنا جواب داده شوند لقد حق القول لاملأن جهنم
من الجنة والناس آه بعد از آن هزار سال دیگر گویند ربنا امتنا اثنتین در جواب گفته شود ذلکم
بانه اذا دعی الله آه بعد از آن هزار سال دیگر گویند یا مالک لیقض علینا ربک جواب داده شوند
انکم ماکثون بعد از هزار سال دیگر گویند اخرنا جواب داده شوند افلم تکونوا آه بعد از هزار سال
گویند ربنا اخرجنا نعمل صالحا در جواب گویند اولم نعمرکم آه بعد از آن هزار سال دیگر گویند رب
ارجعون جواب داده شوند اخسؤا فیها ولا تکلمون • بدرستیکه قصه بنت در دنیا کافران
از بندگان من یعنی انبیا و سایر مؤمنان و یا هذه اصحاب سمیر و یا اهل صفه چون عمار و بلال و صهیب و امثال
ایشان که پیوسته میگفتند • پروردگارا ما ایمان آورده ایم بتو پس بیامرز ما را و بخش و تو بهترین بخشایندگانی
پس فرا گرفتید آن مؤمنان را مسخره و استهزا تا هنگیکه از یاد بردید شما بسخریت و استهزا یاد کردن مرا
و بودید در ایشان خنده میکردید • بدرستیکه من جزا دهم ایشان را امروز بآنچه صبر کردند یا بنده

وآزار وسختی شما بدرستیکه ایشان نذر رستگاران یعنی جزای ایشان را آمرزش میدهم و رستگاری پس سپس توبیخ
خطاب بکفار کرده گوید فرشته بامر او سیاه جند در تنگ گردید در زمین دنیا زندگان و یا مردگان در قبور
مرسیست که کافران از روی غفلت وطول آمل وغوایت جهت میگفتند که ما زنده در دنیا خواهیم ماند وفانی
نخواهیم شد • جناب ب الارباب از روی عتاب پرسیدند در تنگ گردید از روی شمار ایام در دنیا
گوئید در تنگ کردیم یک روز و یا پاره از آن یعنی لبث دنیا را که تا شمردند در جنب خلود دوزخ و یا از هول
آتش مدت لبث خود را در دنیا فراموش کرده باشند و اگر مراد لبث قبور باشد پس بعضی در حالت موت
علم نداشته باشند بکثرت لبث ازین جهت گویند یوما او بعض یوم پس پرسای پرسنده زمان لبث
ما را از شما کرشمه کان یعنی از ملائکه حفظه اعمار و انفاس ما و از آنانکه شمکن اند عدد ایام را اگر میدانی
تحقیق آن کرصه ما باشتغال عذاب از زیاد آن بیخبریم پس حقتعالی جهت توبیخ غفلت ایشان تصدیق ایشان
نماید در اندک شمردن مدت لبث ایشان • گوئید در تنگ در دنیا مگر اندکی اگر آنکه شما بودید در مدت شمید
که دنیا در جنب آخرت حقیرست و یا آنکه ایام زندگانی در سرور و شروت گذرد قصیر نماید • آیا پس میپندارید
از نهایت غفلت آنکه آفریدیم شما را عبث از روی بازی نه برای غرض و حکمت و گمان بردید آنکه شما بسوی ما باز
گردانیده نشوید برای جزای کردار شما نه چنانست که گمان شماست بلکه شما را برای عبادت آفریده ایم
و مکافات کردار به جهت عبث و بازی در لطایف فتحیری آورده که عبث مشغول باشد بچیزی که رزق
باز دارد و خدا تعالی ما را برای آن نیافریده و بآن امر نکرده و واسطی روزی این آیه را میخواند گفت
خلق را عبث نیافریده اند بلکه سبب آفریدن ایشان آنست که حسن او سبحانه آشکارا شود و از مصنوعات
بصنایع و بصفات کمالات او پی برند و گفته اند شما را برای بازی نیافریده ایم بلکه برای ظهور نور
محمدی و بروز دمان آل احمدی صلی الله علیه و آله آفریدیم و چون در ازل مقرر شده بود که آن گوهر یکتا و آل همتای او
از صدف بنی نوع انسان تابان باشند پس ایشان اصلند و شما فرع و گفته اند ملائکه آفریده اند مظهر قدرت
باشند و انسان خلق کرد تا مخزن خزینه محبت باشند • و در بعضی کتب سماویست ای فرزند آدم
همه موجودات را برای تو آفریده ام و شما را برای خود کنت کنزا مخفیا فاحببت ان اعرف
فخلقت الخلق لاعرف او ترا می نگذارد که خدا را ملکیت هر روز گوید کاش خلایق را نمیآفریدندی
و چون آفریده شدند کاش دانستندی که برای چه آفریده شدند تا اندیشه کنند چنانیند و در چنین
خود را صرف کنند • و از حضرت صادق بحق ناطق پرسیدند که خالق خلایق را برای چه آفریده و فرمود
تا نعمتهای که در لم یزل معلوم و مقدر او بود بخلایق اظهار کند • و اما حسن و انعام خود بر ایشان
و بعد از آن فرمود غرض حقتعالی رنج و مشقت مکلفین نیست بلکه غرض وی آنست که بسبب این طاعت
و عبادت بمنزله عظیمه و درجات عالیه رسند که حکمت مقتضی آنست که بدون آن ایشان بآن نرسند

انتهی

نرسند پس تکلیف ایشان بتحمل مشقت عبادت تا مستحق نعمت ابدی جنت شوند و این نهایت کرامت
پس برتر است از آنکه عبث آفرینند و با ولد و شریک گیرد پادشاهیست حق و مالکیت مطلق و ما عدا
وی مملکه بالذات و مالک اند بالعرض یعنی پادشاهی حقیقی سزاوار اوست نیست هیچ معبودی
مستحق پرستش مگر او صلعم ما عدای وی جسد وی اند آفریدگار عرش بزرگست محیط جمیع کائنات صانع
میشود از آن قضایا و احکام و برکات و خیرات وکفی بهذا اکبرم و صف فرمود و گویند کریم کسیکه
صفت جمال و شد یعنی حسن است یعنی عرش نیکو چه آن کثیر الخیر است • و هر که بخواند و پرستد با خدا
بحق خدای دیگر را هیچ حجتی نیست مر او را به پرستش آن آنکه باطل عند خدا چه ماسوی الله آن بودن ایشان نه ملتفت
مستلزم عدم برهان بجواز پرستش ایشان • پس جزا این نیست که حساب عمل آنکس و مکافات کردار او
نزد پروردگار اوست یعنی ادراک مقدار عذاب او مستحق آنست نزد او سبحانه پس بوی آن عمل
شنیع جزا خواهد داد بدرستیکه شان نیست که رستگار شوند کافران • پس فتح صباح این سوره تقریر
فلاح مؤمنانست و ختم آن بنفی فلاح از کافران پس سول خود را باستغفار و رحم و مروت مقرر فرماید
برین طریق • و بگو ای پروردگار من ای پروردگار من بیامرز مرا در ترک مندوب و با امت مرا در ارتکاب
معصیت و بخش مرا و یاندگان مؤمن را برحمت و سعه خود و تو بهترین رحم کنندگانی آورده اند
که عبدالله بن مسعود روزی نزد مریضی حاضر شد آیه افحسبتم انما خلقناکم عبثا آه سوره یکبار
مریض خواند فی الحال از آن مرض شفا یافت و بسلامت از جای خود برخواست این خبر حضرت
رسالت صلعم و آله رسید عبدالله را طلبیده فرمود چه یکبار مریض خواندی عرض کرد
این آیه را حضرت فرمود بخدا یا جان من بامر اوست اگر بنده از سر یقین این آیه را
یکبار خواند از جای خود رود بفرمان حضرت عزت سورة النور مدنیة وهی
ستون و اربع آیة فی مجموع الرایق عن طب الائمة من کتبها و حملها فی دارها
الذی ینام فیه لم یحلم ما دمت علیه و در خواص سوره نور وارد شده بنویسند بر طشت و بشویند
و از آن آب بر بیمار پاشیده بشه بدهند و برو بپاشند صحت یابد ان شاء الله تعالی ابن کعب
از حضرت رسالت روایت کرده هر کس سوره نور بخواند حقتعالی بعدد هر مؤمن که بوده و خواهد بود ثواب
قامت ده حسنه برای وی نویسد • و نیز حاکم ابو عبدالله در صحیح خود باسناد خود از حضرت رسالت صلعم و آله
نقل کرده که آنحضرت فرمود زنان را تا در غرفها منشانید و ایشان را نوشتن نیاموزید بلکه حرف رشتن و سوره
نور تعلیم کنید و عبدالله بن سکان از ابو عبدالله صلعم روایت کرده که مالها و زنان خود را بخصوص حصان خود در آیه
تلاوت این سوره پس بتحقیق هر که این سوره را در هر روز و یا در هر شب بخواند هرگز از اهل او زنا صادر نشود و ثواب

انحصرت در قضیه خواند را

هر کس را موجب از اهل و زنا

شود و چون ببرد هفتاد هزار فرشته تشییع جنازه او نمایند و از برای او دعا و استغفار نمایند تا بقبر رسانند و روز قیامت
مغفور محشور گردد و بدانکه چون خداوند بیاندازد رفتم سورة المؤمنین فرمود در اینکه بندگان را عبث نیافریده بلکه
امر و نهی فلق نموده افتتاح این سوره فرمود بذکر امر و نهی بیان شرایع بسم الله الرحمن الرحیم
سورة انزلناها وفرضناها وانزلنا فیها آیات بینات لعلکم تذکرون •
الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذکم بهما
رأفة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر ولیشهد عذابهما
طائفة من المؤمنین • الزانی لا ینکح الا زانیة او مشرکة والزانیة
لا ینکحها الا زان او مشرک وحرم ذلک علی المؤمنین • والذین یرمون
المحصنات ثم لم یأتوا باربعة شهداء فاجلدوهم ثمانین جلدة
ولا تقبلوا لهم شهادة ابدا واولئک هم الفاسقون • الا الذین
تابوا من بعد ذلک واصلحوا فان الله غفور رحیم • والذین یرمون
ازواجهم ولم یکن لهم شهداء الا انفسهم فشهادة احدهم اربع
شهادات بالله انه لمن الصادقین • والخامسة ان لعنت الله
علیه ان کان من الکاذبین • ویدرؤا عنها العذاب ان تشهد
اربع شهادات بالله انه لمن الکاذبین • والخامسة ان غضب
الله علیها ان کان من الصادقین • این سوره ایست فرو فرستادیم آنرا از عالم
بالا و فرض کردانیدیم آنرا و فرو فرستادیم در آن آیتهای روشن و واضح الدلالت بمقصود که آن حدود
و احکامست و بیان حلال و حرام شاید تا شما بند بدارید و از محرمات پرهیزید و از جمله احکام اینست • زن
زناکننده و مرد زناکار که غیر محصن باشند و تغلیظ او را بزودی بیان کنیم پس بزنید احکام شرع هر یکی را
از آن دو از زن و مرد صد تازیانه و این حکم مخصوصست باآنکه محصن نباشند چه حد محصن رجمست
باجماع فقها و جلد عبارتست از زدن به پوست بدن نه زدن از بالای لباس بوجهی که الم آن بحد تعدی
کند و مراد از محصن مردیست که او را زوجه باشد بعقد دایم و یا ملک یمین و یا متعه که صبح و شام با او میباشد
تواند نمود بدون معاصی و محصنه زنیست که او را شوهر باشد بعقد دایم و یا صبح و شام ایشان بر و تواند نماید

انتهی

و زنا که موجب جلدست عبارتست از وطی مرد بالغ عاقل از قبل و یا از دبر بدون عقد و ملک یمین یا شبهه با علم بحرام بودن
زنا و اختیار • و حکم زنا ثابت میشود بیا و اقرار کردن چهار بار در چهار مجلس یا بشهادت چهار نفر مرد عادل که مرد و زن
بغیبوبت حشفه و دخول ذکر بفرج زن و یا دیدن آن کالمیل فی المکحلة و اگر برین وجه شهادت دهند هر یک
صد تازیانه باید زد و بشهادت زنان تنها بدون مردان ثابت نشود اگرچه زیاده از هشت نفر زن باشند نیز
ثابت نشود بشهادت یکمرد و شش زن و شرطست قرار دهند شهود لفظ واحد و بزمان واحد و مکان واحد
و باقی احکام و متفرعات آن در باب حد زنا در کتب فقه مسطورست آورده اند که در یک روز پنج نفر را
پیش مولای مسلمین امیر مؤمنین علی علیه السلام آوردند و بزنا کردن ایشان شهادت دادند فرمود یکی را رجم کردند و یکی
دیگر را حد زدند و دیگر را نصف حد و آخر را تعزیر کردند و شخص آخر را نمودند از آنها عرض کردند ما امر الزنا
و قصه یکیست قضیه واحد و لیکن حکم مختلف بنجگانه فرمودی جواب فرمودند اگرچه قصه یکیست و لیکن احوال مختلف
آنرا که رجم امر کردم مرد محصن بود و محصن را حکم رجم است باجماع و احادیث و آنرا که حد زدم محصن نبود و غیر محصن
جلدست نه رجم و آنرا که نصف حد زدم بنده بود و بنده را نصف حد آزادست و آنرا که تعزیر کردم کودک
بود و کودک را حد نیست بلکه تعزیر و تادیب است تا دیگر بار مرتکب این امر قبیح نشود و آنرا که رها کردم دیوانه
بود دیوانه را تکلیف نمیباشد بعد از آن حقتعالی بجهت مبالغه در اقامه حد زانیه و زانی میفرماید • و باید
که فرا نگیرد شما را ای ائمه و حکام شرع بر دو زن زناکار مهربانی و شفقت در حفظ دین خدا و یاد طاعت او
و یاد حکم او که آن اقامه حدست بوجه ما مورید یعنی بجهت رافت و مرحمت شما زانیه و زانی را تعطیل و اهمال
در حدود الهی نکنید و در زدن حد مسامحه و مساهله شما هست اگر هستید ایمان آورنده و گرونده بخدا و روز
قیامت چه ایمان بخدا و بروز جزا مقتضی اجرای حدست در اطاعت نمودن بامر خدا و حد و جهد کردن
در اقامت احکام و حدود او سبحانه و از اینجا معلوم شد که حفظ دین خدا و اقامت احکام و حدود آن
از لوازم ایمانست و این مبالغه بجهت حفظ نسب است در دین و از حضرت رسالت صلعم و آله روایت
است که فرمود ای گروه مؤمنان از زنا بپرهیزید که در وی شش خصلت بدست سه خصلت در دنیا
و سه در عقبی اما آن سه در دنیا است • اول آنکه آبروی او را میبرد و درویشی و بیچیزی آرد و عمر را
کم و کوتاه نماید • اما آن سه در عقبی اول خشم خدا است که موجب شدت خشم خدا شود و سوم
حساب بدی حساب کردن و جاوید ماندن در آتش دوزخ بانواع عذاب و عقاب • و نیز از حضرت رسالت است
که روز قیامت ملکی را که بکنار زانیه زده باشد او را گویند چرا حد الهی را ناقص کردی گوید بجهت
شفقت و مرحمت بندگان تو پس مرا گویند تو رحیم تر بودی بر ایشان از من آن وقت او را بوجه
کشند • و والی دیگر را آرند که یک تازیانه زیاده از حد مقرر زده باشد و با و عقاب فرماید و او گوید چگونه
آن زیاده زدم تا بندگان تو باز ایستند از معاصی تو پس او را نیز امر کنند بدوزخ بعد از آن جهت رضوان او زنا
امر میفرماید باید بخشند در وقت عذاب زانیه و زانی یعنی در زنان اقامه حد بر ایشان کردن ای از تو نمان

در بیان

تا شهرت یا بنداشت زن یا بن عمار فیح و فعار شنیع یاد کرد بر تکب این عمار شوند و قید لفظ مؤمنین از حضرت رب العالمین در آیه
شریفه بسبب آنست تا اقامه حد زانی مانع هدم آوردن کفار زنا بکار نشود و فقها را در عدد طایفه خلاف شهرت
و از باقر علیه السلام مرویست که اقل آن طایفه یکنفرست و مجاهد و ابراهیم نیز بر آنست • و در مجمع آورده که ابن عباس نیز
قائل این قولست • و نزد عامه اقل آن دو نفرند و بمذهب زهری سه و در نزد حسن ده نفر و در روایت دیگر از
ابن عباس نقل شده که کمتر از چهار نفر جایز نیست و حد زنا بآن ثابت میشود و قول باقر علیه السلام اولیست بجهت صحت
اسناد آن و مؤید این است که فرقه جمع است و اقل آن سه است و طایفه بعضی از فرقه است پس یکنفر کافی باشد
آورده اند که آیه نزول زن بود که علم در بام زدی و زنا کرده بول کردی پس در طرابات مرنشست و تقبیل زنان
منع میکرد که هر کس او را بگیرد و میل کند بتزویج آن مؤنث آنکس را هر چه بشد بدهد مؤمنی بطمع تخته شدن نان خود
بی دود و بجهت قصد نکاح وی کرد حضرت عزت بجهت بدنام نشدن مسلمانان آیه فرستاد • هر مرد زنا
کننده نکاح نمیکند مگر زن زنا کننده را و یا زن شرک آرنده را و زن زنا کار را نکاح نمیکند او را مگر مرد زنا
کننده و یا شرک آورنده و اغلب آنست کسی که مایل زنا باشد رغبت نمیکند بنکاح زن صالحه بلکه رغبت نماید
که زن فاحشه را نکاح کند چه جهت تنبیه علة انتهیت الجنس الی الجنس میل و مخالفت موجب نفرت و در میان
آورده هر زنان زانیه از بود و مشرک در طرابات نشسته و هر یک بر در خانه خود علمی زده مرد را بخود دعوت کرده بهر
میگرفتند ضعفای مهاجرین مسکین عشره نشستند و از درویشی و تنگدستی او فات بر بر نمیکردند میل نمودند
که ایشان را بجا آورند نکاح آورده و خراج خرج از ایشان کرفتی خرج معاش خود نمایند تا بعادت جاهلیت متداول در میان ایشان
بود حضرت عزت باین آیت مهجر آیت سع ایشان فرموده بقوله سبحانه • و حرام کردانیده شد آن یعنی تزویج زنا کار خواه
مرد باشد و خواه زن بر کردیدگان بجهت نسبت فسق بایشان • و عبر عن الفسق بالحرمة و در حسب و نسب مدعی کفار مردم در حق ایشان
و غیر آن از مفاسد • واضح آنست که این نهی تنزیهیست نه تحریمی پس نکاح زانیه و زانی مکروه باشد نه حرام مگر در صورتیکه
در علن تزویج زانی زانیه متزوج غیر بوده باشد و یا متزوجه بعد از زنا و یا آنکه حکم این آیه منسوخ باشد • و گفته اند منسوخ
آنست که مؤمن و جهت هر نفس خبیث در آنکه دارد از عادت اینکه همیشه نکاح زانی زانیه رغبت کند بلکه باید نکاح زنان
صالحه اقدام نماید و بعد از دکر حد زنا بایشان حد قذف نمیماند • و اما نکاح نسبت نامید جهت زنان با عفت مرد
محصن نیز این حکم جهت مراد از احصان در بالغ و حرة است و کمال عقل و اسلام و عفت و در حق قذف کننده
بزنا مکلف زنان مؤمنات پس معلوم آنست که هر مکلف مردی و یا زنی را که این پنج صفت دارد باشد و شام محصن گویند و زنا
نسبت بدهد پس نیز دران دشنام دهند پیش حکام شرع چهار گواه عادل اثبات آنچه رمی کرده و شام داده باشد
بزنای حکام شرع ایشان را یعنی رمی کننده کان را هشتاد تازیانه و در قذف که غیر زنا باشد چون کوید یا فاسق و یا قذف
بزنا کند غیر محصن درین صورت تعزیر است نه حد و قبول کنند مر ایشان را که قذف کرده اند و گواه نادر و اند حسب
آن هشتاد تازیانه نه خورند گواهی هرگز در هیچ باب مگر زنا یکه تایب شوند آن دعوا را بکلمه بسازند و آنگروه
قذف کنندگان ایشان اند فاسقان و در شهادت عدالت شرط است و فسق منافی آن و بدانکه قذف کننده را

هشتاد تازیانه باید زد و شهادت ایشان را قبول نباید نمود خواه شهود و خواه عبد و خواه مرد باشد و خواه زن و نصف
نمودن حد عبد جایز نیست مگر در زنا • مگر آنکه توبه کنند بعد از این قذف که دیگر قذف نکنند خواه حد زده باشند
یا ایشان را یا نه و اصلاح آرند نیت خود را در ترک قذف تا دیگر قذف نکنند تا مسلم فسق از ایشان رفع شود
و مقبول الشهادة شوند پس بدرستیکه خدا آمرزنده است گناهان بندگان را مهربان بمکروه تا بشان و باید حکام
و مسلمانان متفرقه در آن در کتب فقها مطوبست • و عکرمه از ابن عباس روایت کرده که چون حقیقتا ابن آیه
فرستاد عاصم بن عدی رفیق رضی الله عنه گفت یا رسول الله مرا ای قوم آنکه مردی از ما شخصی بیگانه را با زن خود
بیند اگر بطلب شاهد برود تا گواهان چهار را جمع نماید آنکس از حاجت خود فارغ شده رفته باشد و اگر گواه
سخن کوید هشتاد تازیانه خورده فاسق و مردود الشهاده کردد این حال حکم نه باشد حضرت فرمودند
حکم خدا چنین حکم فرموده عاصم گفت صدق الله و رسوله از مجلس بیرون آمده گفت بر خدایا در این
حکم فرمت عزیمه ابن عم او بود و بروایت ضحاک هلال بن امیه بعاصم رسید گفت ای عاصم شریک بن
سحماء را در روی تشکر زن خود خوله نام دیدم عاصم گفت او بلا از آنچه میترسیدم باو رسیدم باز گشته
صورت حال بعرض رسول حضرت ذو الجلال رسانید حضرت رسالت خوله را طلبیده از وی احوال
پرسید وی انکار کرد عرض کرد یا رسول الله این سحماء هر روز نزد ما می آید تعلیم قرآن مینماید و بسیار شبه
عزیمه شوهر من او را در خانه کذاشته بدهم خود صرف نمیدانم که غیرت او را باین وادارد و اگر بخواهد
بمنبع بطعام تحکمی کند عزیمه گفت کذا لوکند که شرک را در شکم خوله دیدم حضرت سبحانی آیه لعان فرستاد
و بنقلی دیگر از ابن عباس سعد عباده بعد از نزول آیه قذف عرض کرد یا رسول الله اگر من بخانه خود آیم و مرد را
در روی شکم زن خود خفته یابم و یا در بین الفخذین او شرم او را خیزانیده بچهار گواه روم این اغیبت
چه اگر بیارم آیم و فارغ شده باشد و رفته و اگر آنچه دیده باشم بگویم هشتاد تازیانه بخورم حضرت بانصار
ای معشر انصار نمیشنوید که مهتر شما سعد عباده چه میگوید گفتند یا رسول الله او را ملامت مفرما که مرد غیور است
نکاح نکرده مگر یک زن اگر او را طلاق دهد هیچ یک از ما جرأت نکاح مطلقه او را ندارد سعد گفت من جان
فدای تو باد من میدانم در این حکم حقیقت و از نزد خدا است ولیکن مرا از این حکم عجب می آید حضرت فرمود حکم خدا
سعد گفت صدق الله و رسوله از این قضیه چندی نگذشت که بنی عمرو بن هلال بن امیه از خانه خود
باز گشت و در خانه مرد را دید که با زن وی خفته و زنا میکرد هیچ گفت نزد حضرت رسالت آمده و حقیقت حال بعرض
عرض کرد یا رسول الله از چنین حالیه واقعه وی را بچشم خود دیدم حضرت از این حالت متغیر شده اگر ادعا حق
مبین حضرت ظاهر شد گفت یا رسول الله من میدانم که مرا از این صورت خوش نیامد ولیکن خدا میداند که در دل
صادقم و بحق میگویم و امید دارم که خدا از این فرج دهد حضرت قصد هدر زن وی نمود انصار جمع شدند و گفتند
آن رسیدیم و مبتلا شدیم اگر هلال را هدر زنند دیگر گواهی وی مقبول نشود و موجب بدنام کردن و ایشان سخت عظیم است
آنحضرت درین حال بود که از دعا آنحضرت طاهر شد و چون از تعیش و حرفا فارغ شد فرمود حقیقتا هلال را هدر
و خلا را از این حادثه خلاص نمود پس این آیت تلاوت فرمود • و اما نکه رمی کنند زنان خود را و باشد ایشان را
گواهی بر نفسهای ایشان پس واجبست گواهی دادن یکی از ایشان و یا برائت است گواهی دادن هر یکی از ایشان

چهار گواهی خدا باین جهت بدرستیکه او یعنی شوهر از راست گویانست در نسبت دادن زنا بزن خود یعنی چهار گواهی
بر اینکه آن شوهر از صادقانست در قذف زن بزنا و هر گواهی از این که مؤکد بسوگند است بجای یکی از گواهانست
و گواهی پنجم آنست که لعنت خدا بر آن شوهر اگر باشد آن شوهر از دروغ گویان در آنچه رمی کرده زن را آن یعنی
نوبت پنجم بخود لعن کند برین وجه که گوید که لعنت خدا برمن اگر دروغ گویم در آنچه رمی کرده ام مرا این زن را
و هر نوبت اشاره بزن کند و این لعان مرد است و فایده آن سقوط حد قذف است از و و حصول مفارقت
در میان ایشان ابدا یعنی حرام ابدی شوند و نفی ولد از و شود اگر قذف او برای نفی ولد بوده باشد و
حد زنا بر زن اگر از لعان امتناع نمایند • و دفع کند و باز دارد از آن زن عذاب و حد را آنکه گواهی دهد
چهار گواهی بخدا باین مضمون که بدرستیکه او است یعنی شوهر او از دروغ گویانست در آنچه رمی کرده ایشان را • پنجمین
از گواهی زن آنکه غضب خدا بر آن زن اگر باشد مرد از راست گویان در رمی محصن مقر آمده آنست که لعان مرد
اینست چهار بار بگواهی میدهم بخدا که من از راست گویانم در رمی زن خود و در دفعه پنجم بگوید لعنت خدا بر
اگر دروغ گو باشم • و لعان زن اینست چهار نوبت گوید در گواهی میدهم بخدا که مرد از دروغ گویانست
در آنچه مرا باین رمی کرده • نوبت پنجم گوید خشم خدا بر من اگر این مرد از راست گویان باشد در رمی و هر نوبت
اشاره بمرد کند و بغیر از این صیغه صیغه دیگر جایز نیست عملا بالنص پس واجبست ایقاع لعان
باین الفاظ مذکوره بدون تغییر و تبدیل بر رعایت اعراب و ترتیب و موالات پس اگر تغییر کلمه کند
و یا تغییر حرف صحیح باشد لعان او و واجبست که بصیغه عربی باشد و نزد حاکم شرع گوید و تعیین زن کند
و یا نام او صریحا • آورده اند در حضرت رسالت بعد از نزول آیت لعان عریمه مرده بود و بروایت شهر هلال
حضرت طلبیده بازنش هلال قذف کرده بود فرمود ملاعنه کنید هلال گفت یا رسول الله بفرما صیغه لعان را
بگویم حضرت هر دو را رو بقبله نزد خود بداشت مرد را گفت چهار بار بگو اشهد بالله انی لمن
الصادقین فیما رمیتها به و وی چهار بار این را مکرر کرد پس حضرت رو هلال کرد و گفت
از هلال از خدا ترس که عذاب دنیا یعنی حد زدن از عذاب آخرت آسانتر است و عقوبت مخلوق سهلتر
از عذاب خالق اگر اگر درین باب یقین نداری توبه کن که نوبت پنجم موجب عذاب و لعنت خدا خواهد بود
بدروغ گو هلال گفت والله حق راست میگویم و خدا مرا باین عذاب نکند پس حضرت فرمود که اشاره
بنفس خود کن و بگو لعنت الله علی ان کنت من الکاذبین فیما رمیتها به
هلال این کلمه را بگفت بعد حضرت متوجه زن شده فرمود صیغه لعان میگوئی و یا تصدیق شوهرت
میکنی گفت لعان میکنم حضرت فرمود چهار بار بگو اشهد بالله انه لمن الکاذبین
فیما رمانی به پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بعد از این موعظه فرمود و تخویف کرد و فرمود ای زن از خدا
بترس که رسوائی دنیا آسانتر است از رسوائی آخرت و عذاب اصعب است از عذاب دنیا

و بار پنجم موجب غضب و خشم خداست زن ساعتی تامل کرده سر بر آورد و گفت شوهرم دروغ میگوید حضرت
فرمود بگو غضب الله علی ان کان من الصادقین فیما رمانی به و بعد از گفتن حضرت
رسول صلی الله علیه و آله میان ایشان جدا نمود و حکم فرمود اگر فرزند متولد شود بشوهرش نسبت ندهند
و زن را نیز برین سرزنش نکنند و در اکثر روایت آمده که حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود اگر زن فرزند
سرخ آرد مایل بسیاهی و شکم بزرگ پس از شبهه است و اگر فاکستری رنگ شبیه بموی ترک
ساق از غیر است ابن عباس گفته که چون فرزند متولد شد مشابهت تمام بشریک در نسب حضرت رسالت
فرمودند اگر این سوگند نامسود من این زن را و اینکه شام او را بابلیغ رد وجهی بیان کردم
وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ وَأَنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ حَكِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ
جَاءُوا بِالْإِفْكِ عُصْبَةٌ مِنْكُمْ لَا تَحْسَبُوهُ شَرًّا لَكُمْ بَلْ هُوَ خَيْرٌ
لَكُمْ لِكُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا اكْتَسَبَ مِنَ الْإِثْمِ وَالَّذِي تَوَلَّى كِبْرَهُ
مِنْهُمْ لَهُ عَذَابٌ عَظِيمٌ لَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ ظَنَّ الْمُؤْمِنُونَ
وَالْمُؤْمِنَاتُ بِأَنْفُسِهِمْ خَيْرًا وَقَالُوا هَذَا إِفْكٌ مُبِينٌ لَوْلَا
جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ
فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ
إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ
وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ
قُلْتُمْ مَا يَكُونُ لَنَا أَنْ نَتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ
عَظِيمٌ يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَنْ تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَدًا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
وَيُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ
أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ

عليكم ورحمته وان الله رؤف رحيم يا ايها الذين آمنوا لا تتبعوا خطوات
الشيطان ومن يتبع خطوات الشيطان فانه يأمر بالفحشاء والمنكر ولولا
فضل الله عليكم ورحمته ما زكى منكم من احد ابدا ولكن الله يزكي
من يشاء والله سميع عليم واگر فضل خدا نبودی بنا بنهی از زنا و فحش و اقامه حدود
و رحمت بخشایش اش نبودی بنا بر وضع احکام و اینکه خدا قبول کننده توبه است و حکم کننده در حدود و حلال
هر آینه شما را رسوا کردی و دروغ گو را بعذاب الیم مبتلا ساختی و گویند اگر فضل خدا نبودی تا خیر عذاب و عقوبت
شما هر آینه هلاک میشدید و اگر خدا نبخشیدی شما را بقبول توبه در بادیه نا امیدی حیران و سرگردان میشدید
پس شما را بعد توفیق بسر منزل رجا رسانید بعد باک دهنی عائشه را از تهمت بیان میفرماید که منافقان
ایمان باو بستند و سبب و چنین بود که حضرت رسالت را عادت این بود چون بسفر رفتی قرعه کشیدی
بنام زنان نام هر کدام از ایشان بیرون آمدی بسفر بردی عائشه گوید در غزوه بنی المصطلق قرعه بنام من
در آمد و این بعد از نزول آیه حجاب بود و جناب رب الارباب امر فرموده بود در زنان رویشان از مردان نامحرم
بپوشند پس پیغمبر دود فرمود هودج مرا بر شتر بستند و چون در منزلی فرود شد در مراجعت نزدیک
مدینه رسیدیم شب فرود آمدیم من برخاستم بازنی دیگر از لشکرگاه بقضای حاجت بیرون رفتیم و چون باز آمدم
عقدی از جزع یمانی مرا گردن داشتم گم شد کان بردم که گاهی در موضع قضای حاجت افتاده باشد بآن جای گشته
هر چند دست بر زمین مالیدم نیافتم و زمانی باین سبب مکث کردم و حضرت رسالت را روشن بنا بر خبر و دیگر فرود
تا باز گردند و خادمان هودج را بی تفحص آنکه من در میان آن باشم بار کرده فرستند و من چون بمنزل آمدم هیچ
رشته دیدم و آنجا هر چند خواهیده بود دست مالیدم عقد را یافتم و بامید آنکه کسی بطلب من خواهد آمد نشستم
و همان جا نشستم خواب بر من غلبه کرد بعد از زمانی بیدار شدم صبح بود صفوان بن معطل سلمی که او را گمگشته
مانده بود و از لشکر باز مانده می آمد بشتری نشسته بود چون مرا بدید بشناخت بسبب آنکه پیش از آیه حجاب
مرا دیده بود من چادر سر کشیدم وی لاحول کنان بامید بخ بخ گفت شتر فرو خوابانید تا من سوار شدم
پس نام شتر بدست گرفته سرعت تا نزدیک پیشین بمنزل رسیدم در حضرت رسول فرود آمده بود و مردم
از من بی خبر بودند چون شتری مرا سوار بودم از در رسید شد عبد الله بن ابی سلول منافق با جمعی دیگر از اهل نفاق در حفیفه
بر سبیل طعن گفتند بنگرید زوجه رسول را که با مرد بیگانه تنها از این بیابان می آید تا بهار و میان آنها گذشته
باشد و حسان بن ثابت و حمنة بن جحش و مسطح بن اثاثه نیز در این سخن شریک آن منافق بودند و من از این سخن
بی خبر بودم و از حضرت رسالت عدم التفات میافتم و سبب نمیدانستم و چون بمدینه رسیدم بیمار شدم
و یکماه بیماری من کشید هر وقت حضرت رسول بمنزل من می آمد از اهل خانه بپرسید در بیمار چه گفت و نزد

ن

من می آمد و چون از بیماری جاق شدم شبی با زنان بقضای حاجت بیرون رفتم بسبب آنکه در خانه بیت الخلا نبود بجانب البراز
رفتم و از جمله زنان ما دختر ابی رهم بود او پا بچیزی بر خورد و بسر در آمد و گفت تعس مسطح یعنی برباد رفت مسطح
مرد مسلمانرا دشنام میدهد هر در حرب بدر هم حاضر بود من گفت ترا چه میگوئی در او در حق تو چه گفته گفتم چه
گفت چنین چنین گفته من و تنگ شدم و دانستم در بالفاقه حضرت رسول را سبب همین است پس از حضرت
اذن خواسته بخانه پدر رفتم مادر مرا گفتم مردم در حق من چه میگویند گفت چنین سخن بزبان میرانند و سخنان بسیار تنگ
است و لیکن از این مقوله چیزی نفرموده من گریه بسیاری کردم بیتی روز و آن شب خواب نکردم و روز دیگر باز
عود کرد پس رسول خدا امیر اسامه بن زید و علی بن ابی طالب را طلبیده در باره من مشورت فرمود اسامه گفت
سخن اصحاب را نفرض نباید شنید و علی بن ابی طالب گفت یا رسول الله از این دلتنگ مباش هر چه رای صایب است
حکم کنید چنان کن و اگر خواهی حقیقت حال را از بریره جاریه عائشه معلوم کن حضرت بریره را خوانده گفت ای
بریره در حق عائشه چه میگوئی بر آن حضرت رسالت الله بخدا از هر گز خطا و خلافی از و ندیده ام چیزی جز
سنگ و تهمت از و نیافته ام جز آنکه نوسال و جوانست روزی خمیر کرده بود و غلامی که سفندان آمده قدری از آن
خوردند و بجز این عیبی از و ندیده ام و از زوجات خود و سایر زنان اهل زمان و اکابر اصحاب هم تفتیش حال من کرد
همه باک دهنی او گواهی دادند حضرت رسالت صلعم در آمد و تنگ شده بالای منبر آمده خطبه خواند و گفت ای گروه مسلمانان
مرا در خصوص روی معذور دارید در خصوص اهل من بیرنگاند مراد عبد الله بن ابی سلول بود سعد معاذ برخاسته گفت
یا رسول الله من ترا معذور کردم اگر از اوس است بقتل او بزنم و اگر از خزرجیست و از یاران و برادران ما
نیز حکم فرما تا سرش را بردارم سعد عباده که پیشوای خزرج بود برخاسته با سعد معاذ گفتگو آغاز کرد که عبد الله
ابن سلول خزرجیست نه اوسی حضرت رسول صلعم او را خاموش کرده از منبر پایین آمده بخانه من آمد زنان انصار
هم نزد آمدن میگریستم حضرت مرا فرمود اگر از این فعل مبرا ایی خدا ترا عوض دهد و اگر خطا کاری توبه کن و خدا
توبه بر بنده می پذیرد من گفتم یا رسول الله خدا میداند من از این حدیث بری ام و از هر چیزی صادر نشده هر آینه از خدا
شرم آید و لیکن شنیدن در میان چیزی انگیخته اند و من هر چه گویم از من باور نخواهند نمود پس چیزی خبر سخن یعقوب گفتم
فصبر جميل والله المستعان على ما تصفون این بگفتم و در بدیوار نهاده که بیگردم و حضرت رسالت
هم آنجا نشسته بودند ناگاه خبر از وحی آمد چون حضرت رسول صلعم فرمود ای بشارت ترا یا عائشه
تبرئه تو کرد پس آیات پاکی و پاک دهنی مرا نازل فرمود بدر رسیدند تا آنکه آوردند در فرع نزول کرد و همان شب
از شهدای اهل اسلام و آنها عبد الله بن ابی سلول و زید بن رفاعه و حسان بن ثابت شاعر و مسطح بن اثاثه بر خاله ام رومان
و حمنة بنت جحش خواهر ام المؤمنین زینب بود میشنیدند آن دروغ گو را بگوش هر مخاطب حضرت رسالت نسبت
و عائشه و صفوان و هر کس از این مقوله بودند مراد آنست در فرع را بخود بر دارند ملائکه آن حضرت بر شرار آنکه
ثواب عظیم یافتند و در روایت شان این همه آیه نازل شد و متضمن فوایدی و احکام بقیه شرعیه است و برائت
و تعظیم شان همه کس ظاهر گشت و وعید و تخویف بسیار در باب دروغ گویان نازل شد چنانکه فرمود هر کس

از این اهل بهتان جزای آنچه نیست هر کسب گناه اند از گناه هر کس بقدر گناه خود و بعضی فرض گفته بودند و بعضی
و جمع شنیده بودند و گروهی خاموش شده هیچ منع نکرده بودند و آنکس که از کرف معظم و شنیع تر از آن گفته
را از جماعت مراد عبد الله بن ابی سلول است که بزرگ منافقانست مر او راست عذاب بزرگ در آخرت
و بار دیگر حد قذف خورد و مخذول گشت و مشهور شد بنفاق و گویند یکی هم حسان بود در آخر عمر نابینا
شد و با مسطح در دستهای او شل گشت و مرویست که چون صفوان این آیه بشنید تیغ کشیده سر راه
حسان گرفته و یرا زخم زد مردم جمع شده حسان را از دست او رها نمودند حسان پیش پیغمبر صلعم آمده
طلب دیه نمود آنحضرت غلام رومی و غلامانه از صفوان گرفته بحسان داد و حسان آن غلامانرا
در زمان حکومت معاویه بوی فروخت بمبلغ خطیر و بعد از آن فدیه در حق عائشه پاک دامنی وی چند بیت
گفت عائشه را از خود خوشنود گردانید شیعه گفته که از عائشه شنیده نه گفت مرا بسیار خوش میآید
قول حسان که در جواب ابو سفیان گفت که شیعه عائشه را گفتند حسان ترا تهمت گفت
و حقتعالی در حق او فرمود والذي تولى كبره له عذاب عظيم عائشه در جواب گفت
وی آن عذاب کشید که کور شد و زخم شمشیر خورد و چون بعضی از اهل ایمان بجهت
این بهتان بدگمان در حق عائشه شده بودند و اگر چه اظهار آن نمیکردند حقتعالی ایشان را
از آن پشیمان گردانیده فرمود چرا آنوقت که شنیدید این سخن باطل غیر واقع را گمان
نبردند مردان و زنان ایمان آورنده بنفسهای خود نیکو را یعنی چنانکه بنفسهای
خود میکنند و میبرند یعنی مرتبت که مؤمنان بعد از شنیدن این دروغ بعائشه و صفوان
گمان نیک بردند و گفتند این سخن دروغ روشن است چنانکه کسی که حالی مطلع
باشد و یقین داند و آنرا گوید چه خدا از ازواج پیغمبر انرا نگاه داشته از این گونه حالات
بجهت تعظیم ایشان چرا نیاوردند بر این سخن چهار گواه را که گواهی دهند بر آنچه قذف میکنند
ایشان بآن پس اکنون که نیاوردند گواهان چهار گانه را پس آنگروه نزد خدا و حکم او ایشانند
دروغ گویان در ظاهر و باطن چه اگر گواه آوردندی در ظاهر کاذبان نبودندی بلکه در حکم صادقان
بودندی و لیکن در باطن کاذب بودندی زیرا که این صورت و این حال از ازواج انبیا ممتنع و محال
است و چون گواه نیاوردند در ظاهر نیز کاذبند و اگر فضل و کرم خدا نبودی در شما و مهربانی
او در دنیا بتوفیق توبه و در آخرت بعفو و مغفرت هر آینه رسیدی شما را در آخرت
گفتگو و خوض کردند در آن از دروغ بعائشه عذابی بزرگ که قذف و ملامت مردم نزد
آن حقیر بود پس بشما آن عذاب رسیدی و وقتیکه فرا گرفتند آن سخن را بزبانها خود که

بعضی

بعضی از بعضی میپرسیدند یعنی آن سخن را از روی جهل میگفتند و اصلا علم بآن نداشتند و میپرسیدند آن چیز را که میگفتند
سهل و آسان و هیچ عقوبتی بر آن مرتب نشود و حال آنکه آن سخن نزد خدا بزرگ است و عقوبت بسیار بر آن
مترتب است چه این سخن موجب عیب و عار و استخفافست بمنصب نبوت حاصل آیه آنست که شما مرتکب
سه گناه شده اید که موجب عذاب عظیم است یکی تلقی آنک بالسنه دوم تکلم بآن بدون تحقیق آن
سیم حقیر و صغیر شمردن چیزی که حکم الهی بعظم آن علاقه گرفته و در بعضی از تفاسیر مذکور است که مادر ایوب انصاری
با ایوب رضی الله عنه گفت سخن که مردم در حق عائشه میگویند شنیده گفت آری ولیکن افترا و دروغ و بهتان
عظیمست تو که مادر منی بمن این بگو تو زنی که ام ایوب گفت لا والله ایوب گفت والله عائشه از تو بهتر است
پس نسبت پیغمبر صلعم او را و این عمار را چگونه روا دارد بلکه این محض افترا و بهتانست و حقتعالی فرموده
و چرا چون شنیدید این سخن را نگفتند نباشد و نرسد ما را آنکه سخن گوییم باین گفتار پاک و منزهی قرآن خدا
از آنکه حرم محترم پیغمبر را قدح قرآن کرد این کلام افترا میست بزرگ بیندید هشدار خدا که بار دیگر چنین
بشنوید این سخن هرگز ما دامیکه زنده باشید اگر هستید مؤمنان چه ایمان مانع طعن مسلمانان خصوصا اهل
مؤمنان و بیان میکند خدا برای شما آیتها که دلالت دارند باحکام شریعت تا بیاموزید و از طریق
ادب منحرف نشوند و خدا دانا است بجمیع احوال در از جمله آن علم اوست پاک دامنی عائشه هر گنهکار
در تدبیر بندگان دامن عصمت از زواج انبیا را از لوث فسق و فجور نگاه دارد و بعد از آن تهدید قذف کنندگان
میفرماید بدرستی آنانکه دوست میدارند که فاش گردد نسبت زشتکاری و خصلت ناشایست که آن زنا است
و انواع قبایح در شان آنانکه ایمان آورده اند و آنرا بزبان آرند تا فاش شود مر ایشان را عذاب دردناک
در دنیا بحد قذف و بدنامی و در آخرت بآتش دوزخ و خدا میداند قلبها را و شما نمیدانید آنرا پس اعتقاد
کنید بآنچه بحسب ظاهر بشما واضح گردد از قذف و حقتعالی عفو خواهد کرد بآنچه در دلهاست از نیت بر زشتی
فاش شدن قبایح و فحش و اگر فضل خدا نبودی بحکم کردن بشما و بخشش او و مهلت دادن توبه و بکار
خدا مهربانست برأفت و رحمت و پاک دانه مقذوف را پس ظاهر گردانید و بخشاینده است قذف کننده را
و در گذرد یعنی اگر فضل خدا و رحمت و رأفت او نبودی هر آینه عذاب شما نازل بودی بعد از آن نهی مکلفان منها
از پیروی شیطان ای آنانکه ایمان آورده اید پیروی مکنید گامهای شیطان را در طرف معاصی و یا
وسوسه ها را در قذف عائشه و سایر اهل ایمان و هر که پیروی کند گامهای شیطان را پس هر آینه
ابلیس مغرب باید بکار زشت و دعوت عقاید و عمل ناشایسته در شرع و گویند فحش زنا است و منکر بر
قبایح و اگر شر آنند فحش هر چیزیست که قبح آن در نهایت افراط باشد و منکر آنچه نفوس منکر باشند
و متنفر از آن و غیر راضی بوقوع آن و اگر فضل خدا نبودی بشما و بخشش او و پاک کننده از شما هیچ احدی هرگز

تا آخر عمر از دل افک و سازد نوب لیکن خدا پاک میسازد هر کرا میخواهد و توفیق توبه دهد و او با خلاص توبه نماید
و خدا شنواست بگفتار مردم دانا به نیات و اخلاص ایشان و بود در الرسیده سرا صلی الله تعالی فرموده
که کسی نباشد که او دست کسی را قوی نماید و مدد کند در خصومت او را در آن خصومت عملی و حقی باشد
مگر بخشم خدا گرفتار گردد و کسی نباشد که باز ایستد از آن خصومت و کسی نباشد که بشفاعت خیزد و قدمی
از حدود خدا را ضایع سازد مگر که با خدا خصومت کرده باشد و لعنت خدا تابع باشد او را تا روز قیامت
و کسی نباشد که کلمه بر مسلمانان فاش گرداند مگر که واجب شد بخدا که او را در آتش دوزخ بسوزاند و بعد از آن
فرموده در اصل این کلام در کتاب خداست که فرموده ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی
الذین آمنوا لهم عذاب الیم آه و در بعضی از تفاسیر مذکور است که ابو بکر سوگند خورده بود که بر خالهٔ خود را
مسطح که از فقراء مهاجرین بود و او پدر و مادر بدر و بر او انفاق ندهد و مطلقا با و نیکوئی نکند بجهت آنکه یکی از کوندگان
افک بود تعالی شانه حقتعالی آیه فرستاد ولا یأتل اولوا الفضل منکم والسعة ان یؤتوا
اولی القربی والمساکین والمهاجرین فی سبیل الله ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون
ان یغفر الله لکم والله غفور رحیم ان الذین یرمون المحصنات الغافلات
المؤمنات لعنوا فی الدنیا والآخرة ولهم عذاب عظیم یوم تشهد علیهم
السنتهم وایدیهم وارجلهم بما کانوا یعملون یومئذ یوفیهم الله دینهم
الحق ویعلمون ان الله هو الحق المبین الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات
والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات اولئک مبرءون مما یقولون
لهم مغفرة ورزق کریم یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوتا غیر
بیوتکم حتی تستأنسوا وتسلموا علی اهلها ذلکم خیر لکم لعلکم تذکرون
فان لم تجدوا فیها احدا فلا تدخلوها حتی یؤذن لکم وان قیل لکم
ارجعوا فارجعوا هو ازکی لکم والله بما تعملون علیم
افزونی در حسب و نسب از خداوندان دستگاه و فراخی در مال و منال و غنا و توانگری بر آنکه ندهد نفقه
خویشان خود را و در دین و محتاجان و مهاجران را در راه خدا مانند مسطح و همچو خویشان بی مروت
و هم مسکین و هم مهاجر و هر که باین صفات موصوف باشد باید عفو کنند گناه گناه کاران را
که صادر شده باشد از ایشان و روی بگردانند از انتقام ایشان و درگذرند پس از غیبت
خطاب التفات فرموده بر سبیل ترغیب بغفران میفرماید آیا دوست نمیدارید آنرا که بیامرزد

خدا

خدا شما را پس شما نیز باید از گناهان دیگران درگذرید و خدا اگر زنده است با وجود کمال قدرت او
بانتقام مهربان با صحاب گناهکاران پس شما نیز با خلق خدا متخلق باشید مرویست چون ابوبکر
بر سر این آیه نازل شد و بشنید گفت بخدا سوگند هرگز نفقه از مسطح قطع نکنم و از ابن عباس
وغیره منقولست که آیه در خصوص جمعی از صحابه نازل گردیده بود مانند حسان و مسطح و حمنه
اهدیرا از اصحاب افک و افترا از حضرت رسالت روایت است که هر که بیامرزد کسی را
از گناه خدا از و عفو کند و نیز تجدید بندگان نیکند از افک و قذف و میفرماید بدرستی
آنانکه رمی میکنند زنان عفیفه را که بی خبرانند از آنچه قذف میکنند ایشان را بآن گرفتار گردند
بخدا و رسول و از ابو حمزهٔ ثمالی مرویست که آیه در شان زنان مهاجر است چون
با سبب از مکه بمدینه هجرت کردند مشرکان گفتند که ایشان بفجور رفتند و قول صحیح آنست که
بر سبیل عموم است همه زنان مؤمنه و بر تقدیر میفرماید و آنانکه قذف چنین عفیفی را
از زنان میکنند دور کرده شده اند در دنیا از نام و ننگ و در آخرت از رحمت
یعنی در دنیا مطرود و مردود بندگانند و در آخرت ملعون و مبغوض حضرت سبحان و باید
سزا بعقوبت حد و جلد و رد شهادت مبتلا شدند و در عقبی با نواع عذاب معذب اند
و مراد از آن عذاب بزرگ بجهت عظیم بودن ذنب ایشان و مشعر است این عذاب عظیم
مراد ایشان را روزی که گواهی میدهد ایشان را زبانهای ایشان با افک و بهتان یعنی زبانها بر خود
اعتراف کنند و دستها ایشان و پاهای ایشان بآنچه بودند در عمل مسکر در از جرایم قذف
و افک و غیر آن آنروز تمام بدهد خدای تعالی ایشان را جزای ایشان که حق است در
وار و در خور ایشان باشد و میدانند آن روز بمعاینه آنکه خدا اوست ثابت بالذات و پیدا
در الوهیت و ظاهر در قدرت بعقوبت و مثوبت و بهر که کسی در این صفات شریک او
نیست بدانکه آیه مذکوره شدیدترین آیات قرآنست در باب ترسانیدن ارباب فحش و افک
و بهتان و اهل عصیان و اگر کسی آیات قرآنی و کلمات ربانی را تفتیش کند آیه شدیدتر
از آیات مذکوره نخواهد یافت در باب افک وارد شده حق در باب وعید شرکان هم ذکر
نفرموده و این بجهت مبالغه و تعظیم امر افک است و نیز به عایشه از آن چه عرض از فرط مبالغه در
باب اظهار علو مرتبه حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله و تنبیه بر رفعت منزلهٔ سید عالم و آدم و هر
خواهد در رتبهٔ آنحضرت را داند آیات افک تأمل نماید و از این جاست که ابن عباس را در بصره

از این آیات پرسیدند فرمود هر که گناهی کند و از آن توبه نماید مقبولست مگر کسی که در امر عایشه خوض کرده
و افک و افترا بسته باشد بدانکه خباث ب الارباب سته کس را بسه چیز منتره نموده یوسف ع الارباب
تقول انه و شهد شاهد من اهلها و مریم را بنطق و لد در دامن خود بقول انی عبد الله آتانی
الکتاب و تنزیه عایشه فرمود باین آیات طاهرات بسبب کمالات علیه و آله الف التحیات
و بعد از آنکه مذمت اهل فسق و افک و افترا و در مدح اهل صلاح و فلاح و تقوی میفرماید سخنان ناشایست
و اقوال ناپاک مانند افک و افترا مهیا و آماده شده است مر زنان پاکان را از مردان و زنان یعنی کلمات
خبیثه صادر نشود جز از اهل خبث نه از غیر ایشان و سخنان پلید گفته نشود مگر پاکان یعنی مردان حق پاک در حق
پلیدان گویند نه در حق پاکان و پلیدان نیز شایسته اند مر سخنان پلید را چه طبایع ایشان مایل خبث
است و کلمات پاکیزه آماده است و یا گفته میشود بمردان پاک یعنی از ایشان صادر میشود و پاکیزگان
نیز شایسته اند مر سخنان پاک را و یا طیبین گویند کلمات طیبه را و چنانکه مراد نیست که زنان
ناپاک برای مردان ناپاکند و مردان ناپاک را غیر ایشان و زنان پاک برای مردان پاکند و مردان پاک
مایل ایشان و این قول از ابو جعفر و ابو عبد الله ع نیز مأثور است حاصل آیه آنست که جنسیة الطیب
است و چون سید عالم صلی الله علیه و آله پاکترین موجودات و شریف ترین مخلوقاتند پس زوجات طاهرات او
نیز از شایبه کمال بدور خواهند شد آنگروه یعنی حضرت رسالت ص و عایشه و صفوان و سایر پاکان
منزه و مبرا و مبرا باشند از آنچه گویند ارباب افک چه منصب رسالت از آن عالیترست و دافع عصمت
زوجات طاهرات او بلوث چنین شبهه آلوده گردد و صفوان نیز مرد پاکیزه و از اولیای صحابه
و نیز از این تهمت بریست و همچنین طیبین مراد نیست آمرزش از خدا و روزی نیکو یعنی بدرجه بسیار بلند
مراد نعمت بهشت است پس خطاب با اهل ایمان کرده میفرماید ای کسانیکه گرویده اید و ایمان آورده اید بخدا
و رسول داخل نشوید بخانهائیکه غیر خانهای شما است در و ساکنید یعنی هیچ خانه بیگانه را داخل مشوید تا وقتیکه
اذن طلبید و سلام کنید بر اهل آن خانه ثعلبی در تفسیر خود آورده که زن انصاری بخطاب نبوت آمده عرض نمود در ما
در خانهای خود بصفتی و اوضاعی میباشیم که نمیخواهیم هیچکس ما را در آن حالت و در آن صفت ببیند پس ناگاه یکی از مردان
ما بخانهٔ ما در آید و ما را بوجهی که سزاوار آن نظر دیدن نیست مرا ببیند حقتعالی آیه فرستاد که بخانه کسان خود بی اذن
ایشان داخل نشوید این طلب اذن و استعلام بهتر است مر شما را از آنکه با جازت داخل شوید و در حدیث آمده
کسی بخانهٔ خود هم در آید مر باید بکلمه و یا آوازی و یا تنحنحی اعلام کند مر اهل آن خانه را بستر عورت و دفع مکروهات

اقدام

اقدام نماید و این حکم شما را از کردم شاید که شما پند گیرید مرویست که مردی پیغمبر را گفت یا رسول الله
اذن میخواهم بدخول خانه مادرم تا داخل شوم فرمود بلی گفت مادرم را خبر از این خادم نیست فرمود آیا
دوست میداری که مادر خود را برهنه بینی گفت نه فرمود پس طلب اذن کن و در روایت آمده
که عادت جاهلیت آن بود که چون شخصی خواستی در خانه دیگری در آید گفتی حییتم مساء و بی اجازت
داخل شدی و بد بودی که مرد با زن خود مشغول مباشرت بود با ایشان داخل میشد خدای تعالی
امت پیغمبر را امر فرمود که اذن طلبید در وقت دخول و بجای تحیت که در جاهلیت است
سلام کنید که این شما را بهتر است از آن و جایز نیست بر سر ایستاده نگاه کنید تا بدانید که کسی در
است تا اذن خواهید چه پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده هر که بسر ایستاده اذن ایشان اگر چشمی بخشش
زنند و هر دو کور شود بر ایشان قصاص نیست و سهل بن سعد روایت کند که مردی خواست
که به بعضی حجره های حضرت رسالت صلی الله علیه و آله نگرد حضرت بر آمد و در دست مبارک او چوبی بود که آن
حک را سر میکرد فرمود اگر دانستمی که تو بحجره مینگری این چوب را بهر دو چشم تو زدمی پس جز این
نیست که طلب اذن از جهت نظر کردنست و بدانکه باتفاق علمای ما طلب اذن واجبست و سلام
کردن سنت است و در خانه بعنف کوفتن و صاحب خانه را با آواز بلند خواندن مکروه است
پس اگر نیابید در خانهای یکدیگر کسی را که اذن خواهید از و پس میباید در آن تا دفتر که اذن دهد
شما را یعنی تا صاحب خانه نبیند اشتو و شما را اجازت دهد چه دخول بخانه خالی بی اذن صاحب
مضنهٔ تهمت است در دزدی و دیگر نظر بمتاع خانه کردن بی اذن صاحبش جایز نیست
و نیز تصرف در ملک غیر بدون اذن حرامست و هرگاه بگویند شما را بعد از اذن طلبیدن
که باز گردید پس باز گردید یا توقف و در آن باب الحاح مکنید آن باز گردیدن پسندیده
تر است مر شما را از مبالغه کردن و یا در در خانه ایستادن با کراهت صاحب خانه و خدا بآنچه میکنید
از اذن خواستن و عدم آن دانا است مکافات آنرا شما خواهد داد آورده اند در چون این
آیه نازل شد بعضی از اصحاب بعضی سید رسانیدند که در راه شام و عراق تجارت در
خانات و رباطات کنند و بی طاقت اقامت افکنند و چون در آنجا مقیمند از که اذن خواهند
شود آیه آمد لیس علیکم جناح ان تدخلوا بیوتا غیر مسکونة
فیها متاع لکم والله یعلم ما تبدون وما تکتمون قل للمؤمنین
یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان

اللّٰهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ
وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ
بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ
أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي
إِخْوَانِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي
الْإِرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ
النِّسَاءِ وَلَا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا
إِلَى اللّٰهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ نیست شبهه که هر آنکه در آید بخانهای
بخانهای غیر مسکون چون خانات وحمامات وغرابهای معطله وشتر خانه واشال آن در آن خانهای غیر
مسکون نفع است مر شکار را در سرما که پناه آنجا برید تا رخوت وامتعه وانعام شما در آنها محفوظ ماند
وخدا میداند آنچه را آشکارا میسازید از اذن طلبیدن وغیر آن وآنچه را پنهان میدارید از زینت خود وغیر آن
وگویند این آیه وعید است کسی را که بسبب فساد ویا اطلاع بعورات خلق بخانه غیر در آید ویا آن نظر کند
بعد از آن در بیان حلال وحرام میفرماید بگو ای محمد مؤمنان را که فرو گیرند وبپوشند دیدهای خود را
از نامحرم که رغبت بنمایند وباعث فساد وگناه است ودر ذخیرة الملوک نوشته که تندو تیز بیک شیطان
در جوارح بنی نوع انسان چشمست چه همه حواس در مساکن خود ساکن اند جز چشم وتا چیزی ایشان را
نرسد مدرک آن نشوند ولیکن دیده از همه رو نزدیک با صیاد مشغول است این همه آفت
که بتن میرسد از نگه تو بیشک میرسد دیده فرو پوش چو قطره در صدف تا نشوی هر طرف هدف
شبلی گفته بگو تا به بندند دیده سر را از نامحرمان دوران که ماسوی الله اند ونگه دارند فرجهای خود را از حرام
وگفته اند مراد از حفظ فرج اینجا ستر عورتین است از دیدهای نامحرمان واین قول از ابن عبد الله مروی
منقولست وبعد از تفسیر حفظ ستر فرموده وجایز نیست برادر را نظر بفرج برادر ونه زن را بفرج خواهر
واین نیز گفته در جمیع مواضع قرآن ذکر حفظ فرج بمعنی عدم زنا است جز اینجا که بمعنی ستر است واین شنیدن
چشم وحفظ فرج پاکیزه تر است وسود مند تر ایشان را بجهة دوری از زنا وسوالی در دنیا
واز عقوبت در عقبا بدرستیکه خدا دانا است بآنچه میکنید از نظر بحلال وحرام واستعمال جوارح

در طاعات

در طاعات وسیئات عبادة بن صامت از حضرت رسالت روایت کرده که آنحضرت فرمود که شش چیز را
از من ضامن شوید تا من شما را به بهشت ضامن شوم اول چون سخن گوئید راست گوئید دوم چون وعده
کنید وفا نمائید بآن سیم چون امانتی دهید ادا کنید چهارم فرجهای خود را نگه دارید پنجم خود را
از حرام محفوظ دارید ششم دست خود را از لقمه حرام کشید تا من بهشت را برای شما ضامن شوم وقال امیر المؤمنین
علیه السلام فرموده نگه کردن در محاسن زنان شریست زهر آلود از تیرهای شیطان هر که چشم خود را نگه دارد
از ایشان باشال وامر حضرت سبحان حقتعالی ببرکت آن حفظ او را توفیق دهد بعبادتی که ثواب آن
شادمان گردد وابو هریره از حضرت رسالت روایت کرده که چون مردی در نماز شهوتی از نزدیکی
گذرد واو چشم از دنبال وی دارد خوف از آن کند که خمر گردد وبکر مر زنان گروهنده را که از روی
عفت بپوشند دیدهای خود را وتنگ بندند بر دوان نامحرم ونگاه دارند فرجهای خود را از زنا وبپوشند آنرا
نامحرم واز ام سلمه روایت است که گفت بعد از نزول آیه حجاب من ومیمونه نزد حضرت رسالت صلی الله علیه وآله
بودیم عبد الله بن مکتوم اعمی در نزد حضرت رسالت فرود داخل شوی در آمد حضرت فاطمه را بر خواستن بنهان
شد وچون ابن مکتوم برون رفت فاطمه را نزد بدر آمد آنحضرت بر سبیل امتحان فرمود ای فاطمه چرا
از ابن مکتوم پنهان نشدی در چشم ندارد عرض کرد یا رسول الله اگر او چشم ندارد من که دارم اگر او نمیبیند
من خواهم دید وخدای تعالی فرمود قل للمؤمنات یغضضن من ابصارهن آه فرمود شکر خدا را که از
اهل بیت من آنچه من بآن شادمانم بمن نموده الحاصل چنانکه مردان را امر فرموده که از نامحرم چشم فرو بندند
زنان را نیز امر کرده وظاهر نسازند آرایش خود را از زیبا یها وجاههای رنگین وغیر آنرا چه جایی که
جاهای زینت را بنماید مگر آنچه ظاهر شده باشد از آن زینت وقت قیام حوایج از اطراف جامه چه
اخفای آن موجب عسر وحرج است ودر مجمع آورده که مراد آنست که ظاهر کنند زینت خود را
نامحرمان وهر کس در حکم آنست از اطفال ممیز وغیر آن مراد نفس زینت نیست زیرا که نفس زینت
نگاه کردن حلال است وصاحب کنز العرفان نیز فرموده مراد مواضع زینت است نه نفس زینت
چه بجای حلی وثیاب نظر کردن جایز است ونزد بعضی مراد نفس زینت است وآنوند للاصح گوید
وانظر نزد من نفس زینت است ونظر بآن حرام زیرا که نظر بآن وسیله نظر بمواضع زینت است وجایز
آنوند بر بدن نیکو بدیکه این بهتر آراء است واما آنچه ظاهر شده حرام نیست بلزوم حرج که منفعت
در دین ومراد از ظاهر ثیابست فقط واین نزد فقیر اصح اقوالست بسبب آنکه فقها اتفاق کرده اند
بر آنکه همه بدن مثل عورت است ونظر کردن بآن حرامست مگر بزوج خود ومحارم خود پس این
مراد از باطن خلخال است ودست ودر نجف وجمیع آنچه ملاصق بدنست که نظر بآن مستلزم نظر

باشد بدن واما باقی اقوال در زینت ظاهره که وجه وکفین ویا کحل ویا خضاب ویا خاتم باشد ضعیف است
وبحد تحقیق نرسیده وباید که فرو گذارند زنان مقنعهای خود را بر میانهای خودشان وگردنهای خود را
بمقنعه بپوشند تا مو وبناگوش وگردن وسینه ایشان پوشیده باشد وآشکارا نکنند زینت باطن خود را
چون سر وساعد وسینه وساق که موضع تاج ودست وانه وگردن بند وخلخال است مگر برای شوهران
خود که زینت برای ایشانست ومر ایشان را است در نظر در جمیع بدن زوجات خود کنند حتی فرج
بکراهت ویا اظهار زینت خود نمایند بپدران خود وپدر پدران خود هر چه بالا رود حکم پدر دارد
یا بدران شوهران خود که ایشان نیز حکم آبا دارند یا پسران وپسر پسران خود هر چه پایین رود باین داخل است
یا پسران شوهران خود چه ایشان نیز حکم پسران دارند مر زن را یا برادر ایشان یا پسران برادر خود را
واین محارم جمعی اند که نکاح زنان ایشان را روا وسزا نیست در محارم رضاعی نیز همین حکم نسب
ثابت است یا زنان اهل دین خود یعنی زنان مؤمنه نه کافره از وثنیه ویهودیه ونصرانیه ومجوسیه
در تبیان بیان نموده که مطلق زنان کافره در حکم مردان بیگانه اند جایز نیست زنان مؤمنه نزد
ایشان برهنه شوند ومواضع زینت خفیه بر ایشان نمایند چه این موجب شناعت میشود میان کفر
وسلام از این جهت منع شده ونزد بعضی مراد مطلق زنانند که برهنه نباید دیگر بر اطلاقات
کنند وصواب آنست که زنان مؤمنه نزد هیچ کافره برهنه نشوند مگر وقتیکه کافره کنیز باشد
چه خدا میفرماید یا آنچه مالک شده است آزادتهای ایشان یعنی زنان بر هنر کنند از کنیزان
خواه مؤمنه باشند وخواه کافره پس غلام که زن را غلام باشد حکم مرد را جز دارد جایز نیست نظر غلام
بر روی وموی ونه ببعضی از مواضع زینت وی یا بر زنان ایشان که صاحبان حاجت
نیستند بزنان وبگر منصب لفظ غیر خوانده یعنی در حالتیکه ارباب حاجت نباشند بزنان هیچ
حاجت چه ایشان را دغدغه شهوت نیست وایشان بر آن سالخورده ویا اطفال اند مطلقا
از مباشرت خبر ندارند از حضرت کاظم ع مرویست نه آنکه مراد عنین وخصی ومجبوب اند
که قدرت بجماع ندارند چه این با همه حرمت نظر کننده افتد چه ایشان را آرزوی مباشرت هست
ولیکن قدرت بر آن ندارند ویا طفلان در مطلع نیستند بعورتهای زنان یعنی بحد تمیز نرسیده اند
واز مباشرت خبر ندارند وباید در نزد زنان پاهای خود را بر زمین وقت راه رفتن تا دانسته شود

آنچه

آنچه پنهان میدارند زیرا که خودشان که خلخال است یعنی باید آواز خلخال خود را بگوش مردان اجنبی نرسانند چنانکه
عادت جاهلیت بود تا موجب میل مردان باشان نشود واین نهی از ابدای اظهار زینت ورفع صوت
بلیغ وزیاد ترست وباز گردید بخدای تا همه شما ای مؤمنان شاید در شما رستگار شوید بتوبه وسعادت
دارین رسید مراد امر او سبحانه است جمیع بندگان را نه فرد کور وذات بتوبه وانابه چه هیچکس از گناه تقصیر خالی
نباشد خواه مرد وخواه زن قشیری گفته در محتاج ترین کسی بتوبه آنست که خود را محتاج توبه نداند
ودر کشف الاسرار آورده در حقتعالی همه را از مطیع وعاصی بتوبه امر نموده تا عاصی خجل نشود چه اگر فرمودی
ای گنه کاران توبه کنید موجب سوالی ایشان شدی وچون رسوالی ایشان را در دنیا نیکو نیست چه
در عقبا نیز رسوا نماید وبعد از نهی از زنا ونهایت باعث آن ترغیب بندگان مینماید بنکاح وسفر میفرماید
وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَى مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا
فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ
لَا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَالَّذِينَ يَبْتَغُونَ الْكِتَابَ
مِمَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا وَآتُوهُمْ مِنْ مَالِ
اللّٰهِ الَّذِي آتَاكُمْ وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا
لِتَبْتَغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهْهُنَّ فَإِنَّ اللّٰهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ
غَفُورٌ رَحِيمٌ وَلَقَدْ أَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَمَثَلًا مِنَ الَّذِينَ
خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَوْعِظَةً لِلْمُتَّقِينَ اللّٰهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ
كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لَا شَرْقِيَّةٍ
وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى
نُورٍ يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللّٰهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِ
وَاللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ وبنکاح در آرید ای اولیا زنان بی شوهر ومردان بی زنان را الأيم
كَلَيْتَ مَنْ لا زَوْجَ لها بكرا كانت وثيبا ومن لا امرأة له جمع الأول ايامى وايامى از ع

در نکاح

یعنی مردی را که زن ندارد که خدا سازد و زنی را که شوهر ندارد بعقد کسی در آرید و بنکاح در آرید بندگان
و شایستگان را از بندگان خود و کنیزان خود بتخصیص صالحان بذکر جهت اهتمام است بالسبب ترویج
در صلاح و عفت خود باشد و صاحب کنز العرفان گفته بلکه ذکر صلاحیت بجهت ترغیب است
در صلاح چه هرگاه بنده و کنیز این حکم را دانند بصلاح رغبت کنند و یا آنکه فاسق چون تزویج
کند مستغنی شود بحلال از حرام و آل آن بصلاحیت کشد و چون توهم عدم قدرت بحقوق نکاح شود
مانند نفقه و کسوه و مسکن و غیر آن زنرا که مانع نکاح زن میشود از این جهت حقتعالی در این توهم تردید
میفرماید اگر باشند ایامی صلحا و عبید و اماء در ویشان و تنگدستان غنی گرداند خدا ایشانرا بعد
از نکاح از فضل و کرم خود بقناعت و یا باجتماع هر دو روزی در یک منزل و یا بتوسعه رزق ایشانرا
مراد آنست که باید منع کند فقر منظبه کنند و یا زن بخطبه کرده شده را از مناکحه زیرا که فضل خدا
منعیت از کثرت مال چه او سبحانه در صبح و شام روزی و جهی به بنده خود لا کلام میرساند کما قال الله
وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها و در حدیث آمده که طلب رزق کنید در نکاح
و مروی در مردی از فقر و فاقه و حاجت شکایت پیش حضرت رسالت برد فرمود نکاح کن و خدا
فراخ بخشایش است پس معیشت را توسیع گرداند و انات بتحقیق فقر ایشان بسط روزی وی کند
بمقتضای حکمت و احادیث بسیار در ترغیب نکاح از حضرت رسالت و اهل بیت نبوت علیهم السلام است
و آنچه پیغمبر صلعم فرموده فرموده هست در نکاح سنت و طریقه سنت و هر که از طریق من رغبت بگرداند
از من نیست و نیز فرموده هر که دوست دارد ملت مرا باید طریقه مرا که دارد که آن نکاح است
و دیگر فرموده بدترین شما عزاب اند و بروایت دیگر بدترین مردگان شما عزاب اند و نیز فرموده هر که
زن کرد یک نصف دین خود را نگاه داشت از وساوس شیطان پس بروایت حفظ نصف دیگر دیگر
از و منقولست و چون یکی از شاران کند شیطان او بفریاد آمده گوید وای بر من فرزند آدم چهار دانگ
دین خود را از شر من نگه داشت و ابو درداء از حضرت رسالت روایت کرده که حقتعالی چهار کس را
از بالای عرش لعنت کرده و فرشتگان آمین گفته اند یکی آنکه زن نکند و یا کنیز نظر دنا او را فرزند
نباشد دوم مردی که خود را بکاس زنان اندازد سیم زنی که خود را بمردان مشابه سازد و باشد
نماید چهارم آنکه حق در ویشان یا ایشان نرساند و مع هذا بتهدید ایشان نکند عکاشه بن اکرم
کرده در نزد حضرت رسالت مشرف شدم فرمود زن داری عرض کردم نه فرمود کنیز داری عرض کردم نه

فرمود

فرمود تندرستی و زاکنی عرض کردم آری الحمد لله فرمود اکنون تو از برادران شیاطین و از رهبانان ترسایان
مسلمانان میکنند چه طریقه ما نکاحست بدترین عزبان و عزب مردگان بعد از آن فرمود شیطان را سلاح ضعیف تر از زنان نباشد
آنان در زنان دارند از ناپاکست پاکانند و نمک یا نمکدان شد زنان صاحبان داود و داود اند و ایوب و یوسف
و صاحب کرسف و فرمود کرسف مردی بود در کنار دریا سی سال روزها روزه داشتی و شبها بعبادت حضرت عزت گذاردی
پس سبب زنگه نامحرم بود که او را دوست میداشت دست از عبادت باز کشید حضرت عزت برکت عبادت
سی ساله گذشته او وی را دریافته و از شر آن زن در حفظ خود نگه داشت ای حکاکه زن کی که از جمله کمال را مرغوب
یا رسول الله از مجلس بر عزیم تا زنده میان نفرمایی حضرت رسالت گفت هذه بنت کلثوم حمیری را تزویج وی آورد و نیز
حضرت فرمود ای گروه جوانان هر که از شما قوت جماع داشته باشد زن کند که تزویج بهترین چیزیست بچشم از نامحرم بپوشد
و فرج را نگه دارد و هر کس قدرت نکاح نداشته باشد پس روزه بدارد چه آن کسر شهوت بکند از او هریره روایت کند
اگر یکروز از حیوة من مانده باشد و من عزب باشم البته زن میخواستم از حضرت رسالت صلعم الله شنیدم که فرمود بدترین شما
عزبانند و نیز فرمود نکاح کنید تا بسیار شوید که من روز قیامت بسیاری شما را میخواهم و فخر خواهم کرد که بچه
سقط باشد و نیز فرموده که چه چیز منع میکند مرد را از فراگرفتن زن و شاید حقتعالی فرزندی روزی او کند و روزی
زمین را بگفتن کلمه لا اله الا الله گردان کرداند و نیز گفته هیچ بنایی در اسلام بهتر و خوشتر از تزویج نیست و خدای
و سید امام جعفر صادق علیه السلام فرموده دو رکعت نماز که صاحب زن گذارد بهتر است از روزه گرفتن عزب روز را
و در شب ایستاده نماز گذاردن و نیز فرموده هر که بجهت ترس و پشیمانی زن نکند پس بدگمان شده بپروردگار جهان
چه فرموده ان یکونوا فقراء یغنیهم الله من فضله والله واسع علیم و باید دانست مراد
این آیه آنست که هرگاه شما فقیر باشید حقتعالی شما را بسبب تزویج غنی میگرداند بتوفیق مشیت و حکمت و مصلحت
بآنکه این حکم دائمی باشد چه کماهیت و حکمت و مصلحت مقتضی خلاف این باشد ولهذا در عقب این مفرماید
خدا و باید عفت ورزند و جد جهد نمایند در عفت و باز ایستند از حرام آنانکه نمی یابند اسباب نکاح را
از مهر و نفقه و غیره تا وقتیکه توانگر گرداند خدا ایشانرا از افزونی کرم خود و بیابند آنچه بآن کند خدا
توانگر شد و در کنز العرفان گفته یعنی آنست که اگر شخصی فقیر باشد و خوف زیادتی فقر داشته باشد
نکاح پس باید جد و جهد نماید در عفت برای تسکین شهوت مانند روزه داشتن که دفع کننده شهوت
است چنانکه در حدیث سابق مذکور شد و بعد از آن گفته آیه اول وارد شده برای تهدید مؤمن
از ترویج نمودن فقیر و آیه دوم وارد شده بصبر فقیر و ترک نکاح بسبب خوف از فقر و تنگ حالت
نکاح پس در میان آن دو آیه تناقض نباشد بعد از آن حقتعالی بیان فرموده چیزی را که موجب
سهولت سبیل نکاح است بقوله و آنانکه طلب میکنند مکاتبه را از آنچه مالک است آنرا

دستهای شما یعنی از بندگان شما که در تحت قدرت شما اند خواه مردان و خواه کنیزان پس مکاتبه سازید ایشانرا
و مکاتبه آنست که مولا مملوک خود را گوید که مکاتبت ساختم ترا باین مبلغ و باین مدت بدفعه و یا بدفعات پس
مملوک آن مال را ادا کند آزاد باشد و امر کتابت سنت است بر نزد جمیع امامیه و مرویست در صحیح غلام
حویطب بن عبد العزی از وی طلب مکاتبه نمود حویطب ابا نمود این آیه آمد که اگر غلام و یا کنیز از شما
مکاتبت طلبند ایشانرا مکاتبت سازید اگر دانستید در ایشان نیکی از صلاحیت و امانت و یا قوت
اکتساب و قدرت بادای مال کتابت تا مال کتابت را از مردم سؤال نکنند و بتکدی نگیرند چه بیکرو
که بنده بکدایی مال کتابت باز دهد و در خبرست که سلمان علیه السلام را بنده بود مکاتبه طلب سلمان علیه السلام فرمود
مال و قوت کسب داری گفت نه گفت پس بخواهی مرا از اذاء ساخ دست مردم بخشانی هر کرترا مکاتبت
نسازم و ابو هریره از حضرت رسالت روایت کند که بخدا واجب است یاری مردی کند که در راه خدا از
منزل خود بیرون آید و یا متوجه جهاد و یا حج شود و یا زن گیرد بقصد آنکه خدا او را از حرمت خود مستغنی
گرداند و غلامی که مکاتبه خواهد بقصد ادای مال کتابت و چون اغلب عبید و اماء از ادای مال کتابت
عاجز اند این جهت بندگان منعم خود را امر میفرماید و بدهید بندگان مکاتبت را بعضی از مال خدا
که داده است بشما مرویست در حویطب صبیح را صد دینار مکاتبت ساخته بود بعد از نزول این آیه بیست دینار
باو بخشید و سهل بن حنیف از حضرت رسالت روایت کرده که هر کس او مکاتبی را یاری دهد در فک
رقبه او و یا قرضدار را در وقت عسرت او و یا مجاهد را در جهاد او حقتعالی در زیر سایه عرش
خود او را جا دهد در روزی که هیچ سایه نباشد بکرب او و امر مکاتبه در آیه سنت است چه امر وجوب
علامت است و باقی احکام کتابت در کتب فقه مسطور است با مسائل متفرقه آورده اند عبد الله
ابی منافق شش کنیز داشت و ایشانرا بزنا اکراه میکرد و بسبب مقاطعه چیزی از ایشان میگرفت و اسامی
ایشان معاذه و مسیله و امیمه و عمره و اروی و قتیله بودند روزی معاذه و مسیله بیکدیگر گفتند
این کار را میکنیم اگر چیزی بچیزی بسیار است و اگر شربت وقت ترک آن در رسید پس بکاب
جناب نبوت تاب آمده حال خود را بعرض رسانیدند آیه آمد و اجبار و اکراه مکنید کنیزان خود را
بزنا و بلید کاری اگر خواهند عفت و پرهیزکاری را آخوند ملا فتح الله علیه الرحمه در اینجا ملتفت شده اند
عقیده فقیر محمد عرضه میدارد حقتعالی استعمال لفظ ماضی نموده بالفظ ان تعوله سبحانه ان اردن
تحصنا در مقام مضارع و نفرمودند ان یردن از برای اظهار رغبت در وقوع تحصن و شرط
است و نفرض ما هو للوقوع کالواقع پس اگر گفته که تعلیق نهی از اکراه باراده آن کنیزان
عفت و عصمت را مشعر بجواز اکراه بزنا است در وقت نبودن اراده عفت و عصمت آن کنیزان

بنا بقاعده

بنا بقاعده که تعلیق بشرط اقتضا میکند گوییم در جواب بدرستیکه گاه باشد که تعلیق بشرط دلالت میکند بر انتفاء
شدن حکم را در وقت منتفی شدن شرط جزائی نیست در جهان کسانی میگویند و قائلند برین حکم و چنانکه
ظاهر نشود برای شرط فایده علاوه آخری اما چون فایده آخری ظاهر شد معلوم نیست در حکم منتفی
شود با انتفاء شرط و جایز است اینکه باشد فایده آخری شرط درین آیه مبالغه در نهی شد از اکراه باین
معنی که بدرستیکه آن کنیزان چون اراده عفت و عصمت و تحصن نمودند پس مولای ایشان احق
و اولاست بازداشتن آن عفت فضلا عن الاکراه بالزنا جواب دیگر دلالت کردن شرط
منتفی شدن حکم را در وقت منتفی شدن شرط جزائی نیست در این حکم حکم ظاهر است که نهی
بلکه اجماع قاطع و برهان ساطع داریم که اگر اکراه بزنا مطلقا حرامست پس حکم ظاهر دفع باجماع قاطع
میشود پس غیر باید در شما اکراه فتیات بکنید در برای خود تا نسبت بزنا تا فرا گیرید متاع زندگانی دنیا را
از کسب فرج ایشان و فروختن اولاد ایشان و هر که اکراه کند کنیزان خود را بزنا بدرستیکه خدا
از پس اکراه کردن خواجگان آنها را آمرزنده است کناهان اکراه شدگان را مهربان ایشان و وزر
و وبال آنها نیست بر اکراه کنندگان و بگردن ایشان و بتحقیق که فرستادیم ما سوی شما آیتهای
روشن یعنی احکام و حدود و آیاتی که واضح شده در این سوره و حفظ کننده یعنی روشن کننده
حلال و حرام و حدود و احکام و مثلی از امثال آنانکه گذشته اند پیش از شما و پند برای پرهیزکاران
یعنی آنچه را که بآن پند گیرند متقیان از آیات مذکوره و تخصیص متقیان جهت انتفاع ایشانست
بمواعظ و نصایح آن هدایت نور آسمانها و زمین مفسر از در تفسیر این دو قول است یکی آنکه نور
بمعنی هادیست یعنی خدا راه نماینده اهل آسمانهاست و زمین هاست یا آنچه در آن مصلی و در این آنها
باشد بتوفیق و لطف اند نوری که آن بمقصد راه برند و مراد رسند چنانکه سالک در تاریکی شب
بروشنایی ماه رود و سالکان طریق هدایت نیز بلطف و توفیق او سبحانه نظر بنجات رسند و طاوس
قول ابن عباس است دوم آنکه بمعنی منور است یعنی خدا روشن سازنده سموات و ارض است
بآفتاب و ماه و ستارگان و این قول حسن و ابو عالیه و ضحاک است سیم آنکه بمعنی مزین است
یعنی دارای زینت دهنده آسمانهاست بفرشتگان و زمین به بعیدان و عالمان و این قول ابو العالیه
و از امیر مؤمنان علیه السلام مرویست و معنی آنست که حقتعالی آشکارا کرد در آسمان و زمین تا آنکه همه آسمان
و زمین و ما بین آنها بنور حق روشن گشتند و یا اهل آسمان و زمین را بنور حق منور ساخت تا بحق عارف
شدند و در انوار آورده که نور السموات در تقدیر ذو النور السموات است یعنی خدا و نور آسمان
و زمین است و یا خداوند نور اهل آنها چه اجزای عالم از بلندی و پستی روزی و ذاتا و وجودی و عرضی دارند

بهر اعطا یای فضل او است سبحانه و این بحث دوم است که مذکور شد و باغذا روشنی بخش آینه دلهاست
که سکان ارض و سماند با نوار معرفت و توحید و در تفسیر گفته الله خالق السموات والارض و صاحب
تبیان بیان کرده که الله مدلول السموات والارض یعنی خلق آسمان بوجوب وجود و بصفات کمال نموده
چه هر دلیلی از دلایل قدرت و هر برهانی از براهین حکمت در دایره سپهر برین و در مرکز زمین واقعست
دلالت واضح دارد بقدرت و کمال علم و حکمت او و وجود جمیع اشیا موجود بوجود دیگر او و علت
قدرت صفت نوری که منسوب باوست سبحانه مانند طاقچه بین بسته است که در آن چراغی فروخته
است در غایت روشن و گویند مشکوة انبوبه است در وسط قندیل باشد و بنابرین مصباح
فتیله مشتعله باشد در انبوبه ابی بن کعب و سعید جبیر بر آنند در معنی آنست در صفت نور خدا
که محمد است صلی الله علیه و آله که بآن مؤمنان را راه نمود بایمان و نزد ابن عباس حسن و زید بن اسلم معنی
آنست در مثل نور خدا که قرآنست که نازل میشود بقلب مؤمن و دنبال آنست که مراد از لفظ مثل
نور نور محمد است صلی الله علیه و آله اضافه آن نور نموده و نسبت داده آن نور را بذات احدیت
جهت تعظیم آن حضرت یعنی مثل محمد صلی الله علیه و آله چون مشکوة است که در آن مصباح است مشتعل
و آن چراغ افروخته در قندیلست از آبگینه که مصباح در آن نور انی تر است و صاف تر و باد
مانع آن نمیشود آن آب گینه از غایت صفا و لطافت گویا ستاره ایست بزرگ درخشنده
مانند زهره و مشتری که رفع ظلمت از خود میکنند آن چراغ که در آب گینه است افروخته شده بود
در ابتدا از زیت روغن درخت با برکت بسیار نفع که آن درخت زیتونست که در زمین مقدسه طوی
رسته و هفتاد پیغمبر بآن دعای برکت خوانده اند و از جمله آنها ابراهیم خلیل است علی نبینا و علیه السلام
و آن شجره زیتونه مبارکه نه در جانب شرقیست از معموره چون دریا و چین و خطا و نه در جانب
غربی بوده از معموره چون طرطوس و قیروان در سمت مغربند بلکه در وسط معموره است
که آن اراضی و جبال ولایت شامست که زیتون آنجا بهترین زیتونهاست و با آنکه در شرقی و
غربست که در بعضی از اوقات آن آفتاب تابد بلکه در جانبیست که در همه طول نهار شعاع
آفتاب بآن تابد مانند زیتون قله کوه و یا در صحرای وسیع و بجهت آن ثمره آن پخته تر و روغن
آن صاف تر و یا نه در جانبیست که دایم در آفتاب باشد تا محترق شود و نه دایم در سایه تا زیتون
آن خام ماند بلکه هم از تاب آفتاب بهره مندست و هم در حیات سایه محفوظ و از حسن روایت
که اصل این شجره را از بهشت آورده اند بدنبال از اشجار این عالم نیست در صفت شرقیه و غربیه بر وجه اطلاق شود
پس

پس وصف زیت مینماید بکمال صفا و درخشندگی و میفرماید نزدیکست که روغن آن درخت
روشنی خود دهد اگرچه بآن نرسیده باشد آتشی یعنی از غایت صفا و درخشندگی بمرتبه است
که بدون آتش روشنائی بخشد روشنائی افزوده بر روشنی یعنی ضیاء زیت بنور چراغ و لطافت
زجاجه افزوده که شبه انوار است در مشکوة و بآن سبب نور چراغ بمرتبه اعلا رسیده در اسرار
التنزیل و کشاف مذکور است که مراد ازین نور نور ایمانست و هدایت که او تعالی تشبیه
کرده مؤمن را بمشکوة و دل او را در سینه او بقندیل زجاجه در مشکوة و ایمان و هدایت
بچراغ افروخته در قندیل و قندیل را بکوکبی درخشنده و کلمه اخلاص را بشجره مبارکه و زیت
که فیض اینکلمه بآنکه بزبان مؤمن گذرد عالم را منور گرداند و چون بزبان جاری شد تا قرار
و جنان بآن تصدیق کرد دیگر شیطان را آنجا راه نباشد و دیگر چون اندرون خانه بچراغ
روشن شود و اثر آن ضوء بر روزنها خانه افتد همچنین چون اندرون دل بنور ایمان روشن
گردد شعاع آن بر روزنها حواس مرتفع و از آثار طاعات با عضا و جوارح پدید آید پس سیمای
ارذل او خبر میدهد سیماهم فی وجوههم من اثر السجود و در مجمع البیان از محمد بن کعب
نقل کرده که این مثلیست در حقیقت برای مؤمن زده مشکوة نفس اوست زجاجه صدر او
و مصباح نور ایمان و قرآن است در قلب آن افروخته از شجره مبارکه که کلمه طیبه اخلاص است
و این شجره همیشه در قلب مؤمن سبز و خرم است و با نضارت و طراوت محفوظ از حوادث مسطور
از آفات وساوس شیطانی چنانکه شجره زیتونه در وسط ارض واقعست که نه از حرارت
محترقست و نه از برودت محتبس و مؤمن هم بسبب این نور جامع جهار خصلت است در وقت
دریافت نعمت شکر میکند و در وقت حکم کردن عدل کند و در وقت گفتن راست گوید و در وقت
امانت خیانت نکند نور علی نور یا بین معنی در کلام او نور و علم او نور و مدخل و مخرج او نور
است و مصیر او در قیامت نور شود و از حسن ابن زید نقلست که این نور مثل نور قرآنست
در قلب مؤمن پس مصباح قرآنست زجاجه قلب مؤمن مشکوة لسان و فم او شجره مبارکه شجره
است یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیکست حجج قرآن متضح شود اگرچه خوانده نشود نور علی نور
یعنی قرآن نور است با سایر ادله که قبل از وست پس مؤمن کسب نور قرآن نموده با سایر انوار کتب لقبه
و آن اعتقاد اصول دین است و تصدیق بجمیع کتب و رسل و یا نور معرفت آلهیست یعنی چراغ
معرفت در زجاجه دل عارف و مشکوة سینه او افروخته است از برکت زیت تلقین شجره و خود صاحب

حضرت محمد صلی الله علیه و آله در شرقیست و نه غربی بلکه مکیست و مکه وسط عالم و از فراکرش عارف اسرار الهی
از تعلیم سید ابرار نور علی نور را معلوم توان کرد و جمعی دیگر از مفسران بر آنند که این مثلیست
از برای نور محمدی پس مشکوة صدر آن حضرت زجاجه قلب او مصباح نبوت است در نه
شرقیست یعنی یهودیست که مشرق قبله ایشانست و نه غربی یعنی نه نصرانی در مغرب قبله ایشانست
و متوقد است این مصباح از شجره مبارکه در شجره نبوت است که آن ابراهیم خلیل در حضرت
است نزدیکست در نور محمدی بیان شود از برای مردم اگرچه بآن تکلم نماید چنانکه نزدیکست
است در روشنی اگرچه آتش بآن نرسد و یا مشکوة ابراهیم است صلی الله علیه و آله چه اکثر انبیا از صلب او بظهور آمده
نزدیکست در محاسن اخلاق حضرت محمدی و محامد خصال حضرت احمدی ظاهر گردد
قبل از آنکه وحی بوی فرود آید نور علی نور یعنی آنحضرت پیغمبر است از نسل پیغمبر و در پیش جناب عبد
المطلب است و زجاجه عبد الله و مصباح حضرت رسالت است صلی الله علیه و آله که نه شرقیست و نه غربی بلکه
مکیست و مکه وسط عالم و از امام رضا صلی الله علیه و آله منقولست که فرمود ما نیم مشکوة در و مصباح است
و مصباح محمدیست صلی الله علیه و آله راه مینماید خدا بولایت ما هر که دوست دارد ما را و از امام محمد باقر
علیه السلام مرویست که فرمود مراد از مشکوة نور علیست در صدف حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و المصباح
و الزجاجه مراد صدر علی است علیه السلام که تعلیم داد او را علوم و معارف توقد من شجرة مبارکه
نور علمست در افروخته میشود از شجره طاهره امامت لا شرقیة و لا غربیة یعنی نه حضرت
نه یهودیست و نه نصرانیست یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه نار یعنی نزدیکست
در عالم از آل محمد متکلم شود پیش از آنکه از و سؤال کنند نور علی نور یعنی امام مؤید اند
بعلم و حکمت در عقب امام دیگر از آل محمد متکلم شود پیش از آنکه از و سؤال کنند نور علی نور
و همچنین تا قیامت قائم شود پس این کروه اوصیا اند در حقیقت لا ایت نزا خلفا و امامان خود گردانیده
در زمین خود و حجج خود ساخته بخلایق خود که در هیچ عصری زمین از یکی از ایشان خالی نباشد تحقیق
این جمله آنست در شجره مبارکه دو جهت نبوی و رضوانست اصل این نبوت است فرع آن امامت
و غصان آن تنزیل و اوراق آن تاویل و خادم آن جبرئیل و میکائیل فقول العبد الفقیر المحقیر
الجانی الفانی المشتاق الی رحمة ربه محمد بن عبد الرزاق الکاشی عفی الله عنه و عن آبائه فی
تفسیر آیة الشریفة الله نور السموات والارض آه و اعلم ان مرتبة اللات هی مرتبة
غیب

غیب الغیوب التی لا اسم لها و لا رسم و لا یحدها حد و لا یعدها عد و هی
الوجوه اللحی القیوم و اما فی مرتبة آثار ذاته و تظهرات صفات جلاله و جماله
فنقول شبه نور الحق الذی هو من آثار مرتبة السر و الکنه و الغیب الی النار
لیس کمثله شیء و لله المثل الاعلی مثال نوره المشکوة ای کمحراب و مکان عال
یوضع فیه المصباح لیحیط نوره جمیع الفضاء شبه المشکوة لحقیقة المحمدیة
صلی الله علیه و آله التی فیها مصباح ای الشعلة المشتعلة و المصباح هو فواده و وجوده
و وجهه علیه السلام من مرتبة المصباح فی زجاجة بان وقع تلک المصباح و الشعلة فی
المرآة التی الزجاجة عبارة عنها و هذه الزجاجة عبارة من حقیقة الابراهیمیة
و العلویة التی صدرت عن مبدء المبادی و اول الاوائل و تلک الحقیقة العلویة
ثبتت بعد صدورها حقیقة المحمدیة صلی الله علیه و آله الزجاجة کانها کوکب دری ای
مضیء مشرق فی غایة الاشراق و هو عبارة عن حقیقة الحسنیة توقد ای
یشتعل و یضیء و یظهر من شجرة مبارکة و هی عبارة عن حقیقة زهرائیة
علیها السلام التی کانت صادرة منها و بوساطتها نور الحسن زیتونیة و لا شرقیة
عبارة عن حقیقة الحسنیة علیها السلام التی بحبها یصل العباد الی رحمة الله
تعالی و یدخل الجنة و یصون عن غضبه لا شرقیة و هی اشارة
الی حقیقة سجادیة لعدم کونه نصرانیا مصلیا الی المشرق او لعدم
کون انوار العلوم مشرقا مضیئا منه علیه السلام ایام حیوته اطاعة علی الامر
الذی امر التقیة علی الکفار المعاندین یخبر الزم بیتک و اعبد ربک
ای اغلق ابواب بیتک و لا تعاشر الناس و اعبد ربک و لا غربیة
و هی اشارة الی حقیقة الباقریة علیه السلام یعنی عدم غروب شموس العلوم
فی زمان حیوته و کونه ماء موراً لنشر العلوم و حشر الرسوم و تهذیب
الدین و اجراء براهین الحق و الیقین یکاد زیتها یضیء من غایة
صفاء زیت هذا المصباح و هی حقیقة المحمدیة صلی الله علیه و آله و نهایة تجردها

وبلانها وعدم توقفها ع شيء غير المشية يكاد ان يوجد ويضيء ويشرق ولو لم تمسسه
نار وذلك لأن في اضائة الزيت لابد من اساس نار حتى يضيء وهو ع من غاية صفاء
ذاته كاد نوره يضيء من غير ان تمسسه نار واشار سبحانه الى باقي ائمة الاثني عشر
بقوله سبحانه نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء وليس هذا التفسير الذي ذكر تفسيرا
بالرأي كما نقل في تفسير علي بن ابراهيم فقال حدثنا محمد بن همام قال حدثنا محمد بن
جعفر قال حدثنا محمد بن الحسين الصائغ قال حدثنا الحسن بن علي ع عن صالح بن سهل
الهمداني قال سمعت ابا عبد الله ع يقول في قول الله عز اسمه الله نور السموات
والأرض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح الآية المشكوة فاطمة ع فيها مصباح الحسن
والمصباح الحسين ع في زجاجة الزجاجة كانها كوكب دري كان فاطمة عليها السلام
كوكبا دريا بين نساء اهل الأرض توقد من شجرة مباركة توقد من ابراهيم
لا شرقية ولا غربية يعني لا يهودية ولا نصرانية يكاد زيتها يضيء يكاد
العلم ينفجر منها ولو لم تمسسه نار نور على نور امام منها بعد امام يهدي الله
لنوره من يشاء يهدي الله بالأئمة من يشاء ان يدخله في نور ولايتهم مخلصا
ويضرب الله الأمثال للناس والله بكل شيء عليم قال علي بن ابراهيم في قوله الله
نور السموات الى قوله والله بكل شيء عليم في حديث طويل فانه حدثني ابي عبد الله
بن جندب قال كتبت الى ابي الحسن الرضا ع اسأله عن تفسير هذه الآية فكتب الي في جواب
في حديث طويل الى قوله ع مثلنا في كتاب الله كمثل مشكوة والمشكوة في القنديل فنحن
المشكوة فيها مصباح المصباح محمد رسول الله صلى الله عليه وآله المصباح في زجاجة من عترته
الطاهرة الزجاجة كانها كوكب دري توقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية
لا دعية ولا منكرة يكاد زيتها يضيء ولو لم تمسسه نار القرآن نور على نور امام
بعد امام يهدي الله لنوره من يشاء ويضرب الله الأمثال للناس والله بكل شيء
عليم فالنور علي بن ابي طالب ع يهدي الله لولايتنا من احب وحق على الله ان
يبعث ولينا مشرقا وجهه مبينا برهانه ظاهرة عند الله حجته ويا راه مينماید خدا
بنور باطن هر که ایمان آورد از طالبان ایمان و صاحبان رشد و ایقان و بیان میکند خدا مثلها را از
معقولات در صور محسوسات برای مردم تا نزدیک باشد و مقصد مقصود بر ایشان بیان کرده و خدا

همه را از دقایق معقولات و محسوسات و حقایق جلیات و خفیات دانا است در آیه وعده و وعید
کسی را که تدبر نماید در آیه مذکوره و داند حال معرض را از آن فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ
تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ رِجَالٌ
لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءِ
الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ لِيَجْزِيَهُمُ اللَّهُ
أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ
بِغَيْرِ حِسَابٍ و در فی بیوت متعلق است بمشکوة یا بتوقد یعنی مثل نور خدا مانند مشکوة است
و یا بر افروخته است مصباح در خانهایی که اذن داده است خدا و امر فرموده آنکه برداشته شود
قدر و منزلت او و بعظمت یعنی بلند و بزرگ داند قدر آنرا و از جمله تعظیم آن تطهیر است از ارجاس و انجاس
و مصون و با قدر آن برداشته شود بحقیقة الامر در حوایج و مسئولات و یاد کرده شود در آن خانها نام
او سبحانه مراد از آن خانها مساجد اند که رفع مساکن و شرف بقاع و اماکن اند و در آنها جز نماز و ذکر خدا
بچیزی اشتغال نمایند و از شغل دنیا و مال و منال احتراز نمایند کرد از حضرت رسالت روایت است
مسجدها در روی زمین روشنی دهند اهل آسمانها را و گویند مراد از بیوت در آیه شریفه عبارت از مساجد
اربعه است که بامر آلهی مقصد عبادات آنها انبیا شدند از آنها کعبه معظمه است که بر عقیده
و بعد مصری سمیل سمت اتمام پذیرفت و بیت المقدس که رفع قواعد شرف آن در ایام خلافت
داود ع امر تفع و اتمام آن بدست سلیمان ع شد و مسجد مدینه و مسجد قبا که عمارت هر دو بامر
حضرت رسالت ص شد آورده اند که حضرت رسالت این آیت تلاوت میفرمود مردی گفت یا رسول
الله این خانهای معظم و سراهای مکرم کدام باشند فرمود خانهای انبیا ابوبکر عرض کرد یا رسول الله
خانه فاطمه و علی هم از آنجمله است فرمودند نعم من افضلها و آیه تطهیر بر تو این است در این
روایت واضح و مبین شد تعظیم و تکریم اسد الله الغالب علی بن ابی طالب ع نزد خدا
و رسول بس کس او را بر هر اسب بر صحابه تا سر سر مکوبه قیاس نماید و در سلک ایشان منسلک
گرداند و ذکر اسم او سبحانه در بیوت مذکوره شامل هر چیز است که متضمن ذکر او سبحانه باشد حقیقی و اکثر
علوم دینیه و مباحث احکام شرعیه تقنیه تسبیح کند خدا را و تنزیه نماید از هر صفات نقص و آفت
احدیت او باشد و بروایت ابن عباس هر تسبیح در قرآن وقت مراد نماز است یعنی نماز بگذارید
برای خدا در آن بیوت بامداد و شبانگاه یعنی اوقات صبح و شام مردانی از استغراق ایشان در عبادت

دریایی بر مدرسه

و از انقیاد امر او سبحانه مشغول نیستند از ایشان را خریدن و فروختن که از آن توقع سود دارند از ذکر
خدا و بپای داشتن نماز واجبه و مندوبه و از دادن زکوة مفروضه و مندوبه محققان گفته اند در حق
بیع و شرا که اعظم اشغال دنیاست ایشان را از ذکر باز نمیشود باقی اشغال بطریق اولی مانع نخواهد شد از ابو جعفر
و ابو عبد الله ع مروی است که اینها که نه اند که چون وقت نماز در رسد ترک تجارت کنند و متوجه
نماز شوند و اجر ایشان نزد خدا عظیم ترین اجرهاست میترسند ایشان در مبادرت طاعت
و استغراق در عبادت از روزی که بگردد در آن روز دلها از دریافتن هیبت هول آن روز متحیر و مدهوش
شوند و بگردد دیدها از دیدن و متحیر باز ماند و از هر طرف نگاه کند جز نامه نه بیند و مترس در نامه او
از کجا بدید آید این مردان با وصاف مذکور موصوف میترسند از روز مذکور تا جزا دهد خدا ایشان را
بسبب آن ترس نیکوترین جزای آنچه کرده اند یعنی بهشت عدن و مستعد انواع نعم موعود است
و بیفزاید ایشان را از فضل و افزون تر خود چیزهایی که بایشان وعده نشده باعمال ایشان و در حاطب
ایشان مخطور نگردد خدا روزی میدهد در دنیا هر کرا میخواهد بدون حساب مراد از افزون است
که از روی تفضل کرامت فرماید و در عقبی آنچنانی که فهم شما در نیابد بدانکه نزد بعضی از مفسران این آیه
در غدو و آصال نماز دو میه است چه غدو وقت نماز صبح است و آصال وقت جامع ظهرین
و عشائین سهل ساعدی از حضرت رسالت روایت کرده و هر کس بامداد و شبانگاه بقصد
و نیت بمسجد رود و یا از کسی تعلیم و یا کسی را تعلیم علم نماید ثوابی ثواب مجاهدان باشد در راه
حضرت سبحان که جهاد کنند و غنیمت آرند و هر کس جز این رای بمسجد رود گویا بنظاره کالای
رفته که آنرا بیند و هیچ نصیبی او نرسد و نماز گذارند کانرا بیند و از ایشان نباشد و ذاکران و عالمان
و متعلمان را بیند و داخل ایشان نشود و نیز از حضرت روایت است که مسجدها را میخواهیت
یعنی بلند مانند در فرشتگان هم نشینان اند با ایشان اگر ایشان را نیابند بطلب ایشان شتابند
و اگر بیمار شوند بعیادت آنها روند و اگر حاجتی داشته باشند ایشان را یاری نمایند حضرت
صادق ع فرموده که هر کس بمسجد رود پای خود را بتری و خشکی نه نهد مگر تسبیح او کنند تا بهفت زمین
و نیز فرموده هر کس قرآن سخن او باشد و مسجد خانه او حقتعالی از برای او در بهشت خانه بنا کند و نیز حضرت
فرموده یک نماز در مسجد الحرام معادل صد هزار نماز است در غیر او و در بیت المقدس بر این هزار نماز
و در مسجد اعظم صد نماز و در مسجد قبیله بیست نماز و در مسجد بازار دوازده نماز و در خانه خود یک
نماز و اما آنانکه از بیوت بیغمبر مختار و اهل بیت اطهار او گرفته اند بهشت هر صفات مذکوره
در سیرت ایشان بوده چنانکه در خبر صحیح وارد شده که سید دو جهان امیر المؤمنین ع آدم هر شبانروزی
هزار رکعت نماز غیر از فرایض و نوافل بجا میگذارد و همچنین امام زین العابدین ع نیز کثرت صلوة
و انفاق و ایتای زکوة مشهور است و تسمیه او بزین العابدین بجهت این بود و مع هذا خوف

وحشیه

وحشیه ایشان بغایت بوده چنانکه ضرار بن ضمیره روایت کرده که سید دین امیر المؤمنین ع را در بعضی از مواقف
دیدم که ریش بر ده خلق خود فرو خسته بر دوستارکان رو بغروب نهاده که در محراب ایستاده چنان بر نفس خود
بدست گرفته چون مار گزیده میپیچید و گریه و زاری چون محزونان از ترس خدا میکرد و میگفت ای
دنیای دنیا چه میخواهی و بر ما تاختی طلاق داده ام ترا سه بار طلاق داده ام و مراجعت بتو هرگز رجوع نمیکنم عمر زندگانی
تو کوتاه و از روی اندک است آه از کمی توشه و دوری سفر و خوف راه و بزرگی احوال و دراز صعوبت
خشیه اهل بیت ع را بر سبیل حکایت برین وجه ذکر کرده انا نخاف من ربنا یوما عبوسا
قمطریرا و بعد از ذکر صفات حمیده اهل ایمان بیان احوال کفار میفرماید وَالَّذِينَ كَفَرُوا
أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمْآنُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا
وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ
لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا
فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكَدْ يَرَاهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا
لَهُ مِنْ نُورٍ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُسَبِّحُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالطَّيْرُ
صَافَّاتٍ كُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ
وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ
يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ
مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ
مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالْأَبْصَارِ
يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِأُولِي الْأَبْصَارِ
و آنانکه پوشیده ندحق را که دین اسلامست و بدان نگرویدند علمای ایشان که بحق هر نیکو نمایند
چون صله رحم و عتق بنده و اطعام فقرا و امثال آن مانند سراب آب نماست در زمین هموار
سراب آنست که شعاع آفتاب در روز بر زمین ساده شوره افتد و لمعان آن در نظر مانند آب
موج زننده نماید پس کمان برند که آب جاریست در زمین هموار و قاع زمین هموار را گویند
چون صحت اعمال و ترتب ثواب بر آن اعمال فرع ایمانست و آن از کفار بجهت عدم ایمان ایشان لاجرم
مسلوب است پس اعمال ایشان مانند سراب بیابانست که پندارد آنرا آب صاف پس چون بوی آید چون

رسد بموضعی که در آنجا توهم آب نموده نیابد آن تصور کرده خود را چیزی یعنی آب نیابد و دریابد که
خدا را نزد کردار خود حساب کننده یابد نزد عمل خود عذاب خدا را پس تمام دهد خدا جزای کردار او را
بوجهی که حساب اقتضای آن کرده باشد یعنی جزای خدا را موافق کردار خود بیند و خدا زود حساب است
که حساب همه را بیکدفعه نماید و حساب بعضی از بعضی باز ندارد و تخصیص نشده در تشبیه کافر
بجهة شدت نا امیدی اوست نزد حاجت خود یعنی چنانکه تشنه جگر سراب از دور بیند پندارد که آب است
و چون پیش آن آید آب را نیابد شدت عطش او بیفزاید کافر هم چون از امید یاد شد عمل خود ماء و هوس
شود نا امیدی و حسرت او بیفزاید از مولای امیر المؤمنین ع پرسیدند که چگونه خدای تعالی حساب همه
بندگان را در یکدفعه نماید فرمود چنانکه در یک حال روزی همه را میدهد بعد از آن بیان تمثیل دیگر
میکند کفار را و میفرماید یا کفار را اعمال ایشان مانند تاریکیهای متراکم است در دریای عمیق بسیار آب
که گنجایش آن دیده نشود و بدم بپوشد آن دریا را موجی از بالای آن موجی دیگر از بالای آن موج ثانی
ابری که روشنی ستارها بپوشد این تاریکیهاست بعضی بر بالای بعضی دیگر متراکم شده یعنی ظلمت
دریا و ظلمت موج ثانی و ظلمت ابر چون بیرون آرد کسی که در میان ظلمات مذکوره باشد دست خود را
که اقرب اعضای اوست بچشم خود نزدیک نباشد که بیند او را چه جای دیدن و هر که نگرداند خدا
مر او را روشنی هدایت و ایمان و نظر لطف و توفیق از او باز گرفت بسبب عناد و جحود و انکار او
با وجود ظهور آیات دالّه بهدایت پس نیست مر او را هیچ نوری کلاف کسی که توفیق یافته باشد
بایمان و در هدایت بدرجه رفیعه نور علی نور رسیده باشد بجهت آنکه هیئت طالب حق بوده
پیوسته جویای هدایت باشد خلاصه معنی تمثیل ثانی آنست که لفظ ظلمات در آیه شریفه
عبارت از اعمال ظلمه کافرست و بحر لجی عبارت است از دل آن و موج آنچه دل او را
می پوشد از جهل و شرک و از ابی عبد الله ع مرویست که کافر میگردد در پنج ظلمت ظلمت
کردار و ظلمت گفتار و ظلمت مدخل و مخرج و بروز قیامت راجع میشود بظلمت دوزخ بعکس
مؤمن که او را نور علی نور است و در خبریست که از حضرت رسالت پرسیدند
امت تو روز قیامت چگونه از صراط گذرند فرمود بنور علی و علی بنور من و من بنور
خدا پس نور امت من از علیست و نور علی از من و نور من از خدا پس هر کس با ولایت
کند او را نور نباشد پس این آیه تلاوت فرمود و من لم یجعل له نورا آه
آیا ندیدی یعنی ندانستی دانستنی که مشاهده و معاینه باشد در یقین
بوحی و یا باستدلال آنکه خدا تسبیح میکند او را و پاکی یاد میکند بمقال و یا

بدلالت

بدلالت حال از هر نقص و عیب از اتخاذ ولد و زن و فرزند و شرک و فعل قبیح هر که در آسمانها و زمین است
از ملائکه و جن و انس بزبان مقال و قیل و قال و غیر ایشان از سر مصنوعات و مکونات بزبان
حال و قبول تکوین و تدوین و نیز تسبیح میکند او را سایه مرغان در حالتیکه بالها گشاده در هوا صاف
زدگان باشند و تخصیص طیر بسبب تحیر است در باب آن از صنع ظاهر و دلیل باهر صریح هر آنها
که آنها از اجرام ثقیله واجب کثیفه مرکب باشند و میل مرکز دارند ایشان را قوت و قدرت استادن
در هوا داده و بسط اجنحه در وقت صف زدن و با آنکه در بسط و قبض اجنحه ایشان برهانی
روشن است بکمال قدرت و لطف تدبیر صانع حکیم و هر یک از اهل آسمان و زمین بتحقیق دانسته
است دعای خود را و تسبیح خود را که بچه طریق او را سایه باید خواند و تسبیح باید کرد و یا خدا داند نیات
و تسبیح همه را از آنچه باختیار است و آنچه بطبع و خدا داناست بآنچه میکنند همه از طاعت و عبادت
و از تجاهد بمعاصی و صلوة انسانست و تسبیح غیر او را و دور نمی نماید خدای تعالی طریق دعا
و تسبیح خود را الهام طیور نموده باشد چنانکه سایر دقایق علوم را در اسباب هیئت و عقلا نیز
آنرا دانند بآنها الهام فرموده و مر خداراست پادشاهی آسمانها و زمین خلق همه آنها او
سبحانه است و بسوی خداست روز معاد بازگشت همه آیا ندیدی که خدا میراند ابر را بر آورد
قطعهای آنرا در اطراف عالم پس جمع میکند میان آنها را یعنی منضم بعضی آنها را ببعضی میسازد
آنرا متراکم و بهم فرو رفته و پیوسته پس میزاید آنرا که بیرون میآید از میان آن ابر و فرو میفرستد از آسمان
که در بالا واقعست از کوهها که در دست یعنی قطعهای ابر که مانند کوههاست در بزرگی از تگرگ و میزند
بآن جبال است یعنی از تگرگ که در آن ابر است که مانند جبال است و گویند مراد از سماء آسمانست
نه ابر و در آسمان کوهاست از تگرگ چنانکه در زمین کوههاست از سنگ و خدا از آن جبال
تگرگ نازل میسازد و دلیل عقلی بعدم آن قائم نشده و اما مشهور آنست که بخار چون متصاعد شد
و بطبقه بارد زمهریر رسید در جوف هوا است برودت آنرا منجمد و منحبس شده چون بزیر
برسد رنج و این حکام اگر برودت شدت ندارد باران ریزان شود و اگر شدت دارد
و قبل از اجتماع اجزاء بخار آنرا برودت بآن رسیده برف میشود و بعد از اجتماع تگرگ باشد
و همه مستند بارادهٔ حکیم تعالی است پس میرساند بسبب آن تگرگ بر سبیل عذاب و آنرا از هر کرا
میخواهد که زرع و ثمرهٔ آنکس را ضایع و نابود گرداند و میگرداند آنرا از هر کس میخواهد از زراع
و اشجار او و سلامت میدارد و نزدیکست که روشنی برق آن ببرد دیدها را از غایت روشنی
و شدت درخشندگی و این قوی ترین دلیلست بکمال قدرت او و سبحانه شعلهٔ آتش سوزان
فروزان از میان ابر آید از سر بیرون آرد میگرداند خدا شب و روز را برقش و آمدن از پی

یکدیگر

یکدیگر و یا بنقصان یکی و بزیادتی آخر بدرستیکه در آنچه مذکور شد هر آینه دلالت و اعتبار است خداوندان
بصیرت را و در آن دلالت است ظاهر بوجود صانع قدیم و بکمال قدرت حکیم و نفاذ امر و شمول مشیت او
و از حضرت رسالت روایت است که حضرت عزت قلت قدرت میفرماید که فرزند آدم مرا رب آنها ام
میخواند و لیکن بروزگار دشنام میدهد و از غایت جهل میپندارد که حدوث حوادث و صدور او امر
از من است و روزوش را من میگردانم وَاللّٰهُ خَلَقَ كُلَّ دَابَّةٍ مِنْ مَاءٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي
عَلَىٰ بَطْنِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ رِجْلَيْنِ وَمِنْهُمْ مَنْ يَمْشِي عَلَىٰ أَرْبَعٍ يَخْلُقُ اللّٰهُ
مَا يَشَاءُ إِنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللّٰهُ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللّٰهِ وَبِالرَّسُولِ
وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّىٰ فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَٰلِكَ وَمَا أُولَٰئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ
وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ
وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا
أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ
إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا
سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ
وَيَخْشَ اللّٰهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ و خدا آفریدهٔ هر جنبنده که در زمین
است از آب که جزو مادهٔ و عناصر اوست و یا از آب مخصوص نطفه و این بر سبیل تغلیب است
چه بعضی از حیوانات از نطفه مخلوق نیستند و در تبیان از ابن عباس نقل کرده که خدا در مبدء
آفرینش جوهر را آفرید و بنظر هیبت بآن نگریست که احتراق شده آب گشت بعضی آنرا قلب آتش
نمود و از آن جن آفرید و بعضی را باد قلب نمود و از آن ملائکه آفرید و بعضی را بخاک و از آن آدم
و سایر حیوانات آفرید و اصل همه آب است پس بعضی از این جنبندگان آنست که میرود بشکم خود چون
مار و ماهی و سایر هوام و بعضی دیگر از دواب است که میرود بدو پا چون آدمی و مرغ و از ایشان
است که میرود بچهار پا بروی دو دست و دو پا چون وحش و انعام و سبع و غیره و حکمت در چهار
پا که از چهار متجاوز است داخلند برین اعتماد آنها در رفتن بار بیشتر است مر آفرینندهٔ خدا آنچه میخواهد
از بسیط و مرکب با ختلاف صور و اعضا و هیئات و حرکت و قوی با وجود آنکه اعضا بوقوف متصل
مشیت بدرستیکه خدا بهمه چیز توانا است پس هر چه خواهد آفریند و اختلاف حیوانات با آنکه اصول

دلالت

دلالت تمام دارند با آنکه او سبحانه خالق و قادر و عالم و حکیم است بتحقیق فرستادیم آیتهای هویدا مر حقایق را بشارا
بانواع دلایل و خدا راه مینماید بوجه توفیق و لطف هر کرا میخواهد بسبب تفکر و تدبر در آن براه
راست و درست در دین اسلام که موصل است بحق و رسیدن بجنت آورده اند در میان
بشر نام منافق و یهودی خصومت افتاد یهودی گفت محاکمه بحکم حضرت محمد ص و اگر بریم بشر منافق
گفت پیش کعب اشرف یهود آیه آمد و میگویند منافقان که ویم بخدا و بفرستاده او و فرمان
برده ایم هر دو را پس میگردند گروهی از ایشان و امتناع میکنند از قبول حکم بعد از اقرار کردن و ایمان
و طاعت نیستند آن گروه گرویدگان مخلص و باثبات در ایمان یعنی هدایت ایشان اگر چه مقر بدین
لیکن منکر بجنان از ابو جعفر ع و از ابو القاسم بحر روایت است در میان امیر المؤمنین ع و عثمان
عفان مخاصمه افتاد در باب زمینی در از آنحضرت خریده بود و در آن سنگ بسیار شمار بود و خواست
آنرا عیب گرفته رد کند امیر المؤمنین فرمود پیش پیغمبر رویم هر چه آنحضرت حکم فرماید بآن عمل نمایم
حکم بن عاص بعثمان گفت آگر پیش وی او حکم بعلی خواهد کرد که عم زاده اوست برای تو حقها
این آیه فرستاد و نیز گفته اند این مخاصمه در میان مغیرة بن وایل و امیر المؤمنین ع در باب آب و زمین
در از آب و زمین خریده بود و آنحضرت هر چند خواست در او را نزد حضرت رسالت
برد میسر نشد و میگفت محمد مرا دشمن میدارد و من میترسم در این باب حضرت نبوت مآب سخن
بمن نماید و خدا این آیه فرستاد در اقرار برسول مختار و فرمان برداری او منماید و از حکم خدا
و رسول سر بپیچند و روی نمایند و چون خوانده شوند بکتاب خدا و بحکم رسول او تا حکم کند میان
بر است میان ایشان آن حکام که و هر ایشان که بشر یا حکم و یا مغیرة است اعراض کنند
از محکمه علیه نبویه و کراهت دارند گمان از آن و اگر باشد مراد ایشان را یعنی حکم و بشر و مغیره را
حق یعنی اگر حکم برای ایشان بوده باشد نه بر ایشان بیایند بسوی پیغمبر در حالتیکه فرمان برندگان
و انقیاد کنندگان باشند یعنی اگر دانند حکم از برای ایشان واقع خواهد شد فرمان برندگان
باشند و بر غیبت تمام از ایشان گمان محکمه رسول حضرت سبحان و اگر معلوم کنند حکم بر ایشان خواهد شد
بر بازه قبول آمدن نخواهند نمود پس بسیار توبیخ و سرزنش میفرماید آیا در دلهای ایشان بیماری
هست یعنی کفر و سوء ظن و این مثل آنست در یکی از ما بشخص جاهلی گوید همانا که تو جاهلی و ترا علم نیست
در این کار با وجود آنکه دانند که جاهلست تا جهل را بروی ثابت گردانند پس میفرماید بجهت تقریر
کفر ایشان فرمود آفی قلوبهم مرض و یا شک کرده اند در باب پیغمبر و از و تهمت دیده اند
و بجهة آن اعتقاد و اعتماد و وثوق قول و فعل او در ایشان نمانده و یا میترسند آنکه حیف و میل
کند خدا در نزول حکم و جور نماید بآن بر ایشان و میگویند رسول او در حکومت از میل و حیف باک

واز عدل نظلم نه چنین است که حضرت رسالت محل رحمت باشد و یا خدا و رسول او ستم کنند بکسی
انکرده اش نند سکاران بکسانی که خصم آنها اند و یا ستمکاران بنفسهای خودشان بیاد کردن چیزی
ممتنع از حکم خدا و رسول در میان و حیف جز این نیست که حق گفتار گرویدگان بخدا و رسول
چون خوانده شوند بکتاب خدا و به پیغمبر او تا حکم کند میان ایشان در وقت مخاصمه آنکه گویند شنیدیم
قول ترا و فرمان برداریم امر ترا اگرچه حکم بضرر ما باشد نه برای ما پس آنگروه مؤمنان حقیقی که گویند
این گفتارند ایشان نند رستگاران از درکات سخط ربانی و رسندگان بدرجات رضای سبحانی
واز ابو بصیر ع روایت است که مراد از آیه امیر المؤمنین ع است و هر که فرمان برد خدا را
در فرایض و احکام و فرستاده او را در هر چه فرماید و بترسد از عذاب خدا بگناهان گذشته و بپرهیزد
از خشم او و معصیت نکند در زمان آینده پس آنگروه ایشان نند رستگاران و رسندگان بنعیم
مقیم و در کشف آورده که یکی از ملوک از علمای زمان خود آیه طلب کرد از آیات قرآن که عمل
بآن کافی باشد از سایر آیات ایشان برین آیه اتفاق نمودند چه حصول فوز و فلاح جز بفرمان
برداری حضرت سبحان و خشیة الله و تقوی مقدور نمیشود روایت است که چون حضرت رسالت
صلعم و آله بیان کراهت ایشان فرمود ایشان انکار آن کردند و بجهت رفع تهمت خود سوگند
غلیظ خوردند که اگر ما را امر فرمایی به بیرون رفتن از منازل و اموال خود هر آینه انقیاد امر تو نماییم
و بهمه دیار و اموال خود را گذاریم و فرار بهجرت اختیار کنیم حق تعالی تکذیب ایشان نموده فرمود در قرآن
وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ أَمَرْتَهُمْ لَيَخْرُجُنَّ قُلْ لَا تُقْسِمُوا طَاعَةٌ
مَعْرُوفَةٌ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا
الرَّسُولَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْهِ مَا حُمِّلَ وَعَلَيْكُمْ مَا حُمِّلْتُمْ وَإِنْ تُطِيعُوهُ
تَهْتَدُوا وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ
مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ
خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ
هُمُ الْفَاسِقُونَ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ لَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَأْوَاهُمُ النَّارُ
وَلَبِئْسَ

وَلَبِئْسَ الْمَصِيرُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنْكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ
وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنْكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِنْ قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ
تَضَعُونَ ثِيَابَكُمْ مِنَ الظَّهِيرَةِ وَمِنْ بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاءِ ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ
لَكُمْ لَيْسَ عَلَيْكُمْ وَلَا عَلَيْهِمْ جُنَاحٌ بَعْدَهُنَّ طَوَّافُونَ عَلَيْكُمْ
بَعْضُكُمْ عَلَى بَعْضٍ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ
و سوگند خوردند منافقان بخدا سخت بین سوگندان خود یعنی سوگندهای غلیظ خوردند که در طریق فرمان برداری
ثابت قدم باشند اگر فرمایی یا پیغمبر ایشان را که از دیار و اموال خود بیرون آیند هر آینه بیرون آیند و لحظه توقف
نکنند بگو یا پیغمبر بایشان سوگند مخورید بدرغ مطلوب از شرای منافقان فرمان برداریست مشاهده
شده ظاهر آن چنان فرمان برداری در صدق و اخلاص باشد که اصلا شک و ریب آمیخته نشود بلکه
فرمان برداری مؤمنان حقیقی مخلص است که باطن ایشان مطابق ظاهر است بلکه سوگند خوردن
بدرغ بطاعت نمودن از روی نفاق و حال آنکه دلهای ایشان مخالف افواه ایشان باشد
چه این نوع نفاق نار و اوشکر است عقلا و شرعا و نقلا بدرستیکه خدا آگاه است بآنچه میکنید
از نفاق و غیر آن پس هیچ چیز از ضمایر شما بر و سهمانه پوشیده و پنهان نیست پس ایشان را باطاعت
حسنه میفرماید بگو الحمد بایشان فرمان برید خدا را با خلاص تمام و فرمان برید رسول او را بصفای
قلب پس اگر روگردانید از فرمان پس جز این نیست که بر پیغمبر است آن چیزی که حمل کرده شده است
از تبلیغ احکام و بر شماست آنچه بار کرده شدید از انقیاد و امتثال پس در اعراض شما از حکم او ضرری
باو نمیرسد بلکه آن ضرر راجع بنفس شماست چه آن تکلیف که به پیغمبر است از عهده آن بیرون آمده
است در تبلیغ رسالت است و اگر فرمان برید رسول را در حکم او را و یابید بحق که آن رشد و صلاح است
و رسیدن بحجت و نیست بر پیغمبر فرستاده شده با نیست مگر رسانیدن آشکارا مقرون بمعجزات
و دعوی که روشن کننده آن حجت است که بآن مکلفید و بر شما ادای آن کرده پس اگر ادای آن
کنید ثواب آن مر شماراست و اگر از آن اعراض کنید عقاب آن مر شماراست و از ابی بن کعب
روایت است که فقرای مهاجرین بعد از هجرت بمدینه در منازل انصار جا گرفتند و قریش با اکثر قبایل عرب
که در مکه و غیر بود مجاهرا بایشان اتفاق نمودند شد روز بیغاهای تهدید آمیز و خشان فتنه انگیز سنگ
مهاجرین اکثر اوقات با سلاح گردیدندی و روز کاری بخوف و هراس گذرانیدندی روزی یکدیگر گفتند

آیا زمانی آید که خود را ایمن و مطمئن بینیم آیه آمد وعده کرده خدا آنانرا که گرویده اند از شما و کردند کارهای شایسته
هر آینه البته خلیفه میکرداند ایشان را در زمین کفار از عرب و عجم همچنانکه خلیفه گردانیده شده اند و متعقب مختلف
نفعا معلوم میخواندند یعنی همچنانکه خلیفه گردانیدند خدا آنانرا که بودند پیش از ایشان یعنی بنی اسرائیل در زمان موسی و هارون
بایشان داد بعد از هلاکت جباره تا تصرف کردند در آن چون تصرف ملوک در ممالک خود و در برکت
زمانه حق تعالی بوعده مؤمنان وفا نموده جزایر عرب و دیار کسری و بلاد روم را بایشان ارزانی
داشت و امید هست که جمیع اطراف مشارق و مغارب بحکم لیظهره علی الدین کله بحوزه تصرف
ملازمان نبوی و متابعان احکام مصطوی در آید و هر آینه البته متمکن و ثابت و با قوت گرداند
برای مؤمنان صالح دین ایشان را آن دینی که پسندیده و برگزیده است برای ایشان یعنی دین اسلام
مراد آنست که دین اسلام را بر همه ادیان غالب گرداند و هر آینه بدل خواهد نمود ایشان را از پس ترس
ایشان از دشمنان با یمنی از ایشان در حالتیکه حق تعالی این وعده مستخلف داد اهل ایمان را که به
پرستند مرا شریک نه زنند بمن چیزی را یعنی خلافت و حکومت و جاه ایشان را از عبادت و توحید
باز ندارد و هر که مرتد شود و یا کافران ورزد درین نعمت بعد از این وعده یعنی پس از رانده شدن
آن پس آن گروه مرتد کافر نعمت ایشانند فاسقان بجهت مرتد شدن ایشان بعد از وضوح این آیات
و یا بکفران ورزیدن باین نعمت عظیمه بلکه علما را در آیه مذکوره چند قول است بعضی بر آنند در خصوص
اصحاب پیغمبر ما و اردست صلعم و آله و نزد جمهور دیگر عامست بجمیع امت محمد صلعم و آله و این قول ابن عباس
و مجاهد است و از اهل بیت نبوت صلعم و آله منقولست که این آیه در حق حضرت رسالت صلعم و آله و ارسنده
و عیاشی باسناد خود از علی بن الحسین ع روایت نموده که این آیه تلاوت نموده فرمود بخدا سوگند ایشان
شیعیان ما اند و اهل بیتیم و خدا در شان ایشان این احسان فرماید بدست مردی از ما که مهدی این امت
است و این کس شخصیست که حضرت رسالت صلعم و آله فرمودند که اگر باقی نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه
خدای تعالی آن روز را دراز گرداند تا ولایت و حکومت و جهاد او از عترت من اسم او اسم من است و کنیت او کنیت من
پر کند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و بیداد و مانند این از ابو جعفر و ابو عبد الله
ع مرویست پس بنا برین روایت صحیحه مراد از الذین آمنوا و عملوا الصالحات حضرت رسالت
و اهل بیت نبوت اند جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده چون آیه یا ایها الذین آمنوا اطیعوا
الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم نازل شد عرض کردم یا رسول الله خدا و رسول را میشناسیم و طاعت
ایشان را میدانیم اولی الامر کیست که خدای تعالی طاعت ایشان را با طاعت خود و طاعت تو مقرون ساخته
فرمود

فرمود ای جابر اولی الامر خلفای منند ائمه مسلمانان بعد از من اول ایشان علی بن ابی طالب است
و بعد از آن حسن ع و بعد از آن حسین بعد علی بن الحسین و محمد بن علی ع در توریة باقر مشهور است
و تو او را دریابی یا جابر چون تو او را به بینی سلام من بوی برسان و بعد از آن صادق جعفر بن محمد بعد
موسی بن جعفر بعد علی بن موسی بعد محمد بن علی بعد علی بن محمد از عقب آن حسن بن علی و بعد از وی
پسر عسکری ع هم نام منست و هم کنیت من خدا را بر مشارق و مغارب زمین را بدست وی
فتح کند و او را از شیعه خود غایب گرداند غیبتی طولانی بسبب طول آن مردم بامامت او اعتقاد
نکنند مگر کسی که خدا دل او را بایمان امتحان کرده باشد جابر گفت من عرض کردم یا رسول الله
در غیبت او شیعه او را از او نفعی باشد فرمود بآن خدایی که مرا به نبوت فرستاده ایشان
بنور او مستضی باشند و بولایت او منتفع شوند اگرچه غایب باشد چنانکه از آفتاب در پس ابر پوشیده
باشد بعد از آن فرمود ای جابر این از مکنون سر خداست پس پوشان این را مگر از اهلش
جابر گفت چون مدت مدید از این بگذشت و من منتظر این وعده بودم تا روزی نزد امام زین العابدین
علی بن الحسین رفتم و با من صحبت میکرد دیدم محمد بن علی از حجره زنان بیرون آمد و در سر سوداشت
چون نیک نظر کردم پهلوهای من بلرزه در آمد و مو در اعضای من راست شد چه علامات
حضرت رسالت صلعم و آله بمن فرموده بود در وی مشاهده نمودم گفتم یا غلام اقبل فاقبل
گفتم ادبر فادبر گفتم شمایل رسول الله و رب الکعبة پس گفتم نام تو چیست فرمود
محمد گفتم پدر تو کیست فرمود زین العابدین علی بن الحسین عرض کردم همانا تو پاره وی
فرمود آری یا جابر پیغام رسول خدا را بمن برسان عرض کردم رسول خدا صلعم و آله مرا بتو
داد و تو چندان در دنیا بمانی که تو او را بیابی فرمودند و چون وی را بیابی سلام مرا وی برسان
اکنون یا محمد بن علی حضرت رسول ترا سلام میرساند فرمود علی رسول الله ما دامت
السموات و الارض و علیک یا جابر بما بلغت السلام جابر گفت بقرآن
من نزد آنحضرت تردد میکردم و مسائل میپرسیدم و وی آموختم روزی از من مسئله
پرسید عرض کردم نهی حضرت رسالت داخل میشوم چه مرا خبر داده اهل بیت
من عالم ترین مردمانند چون خرد رسیدند و عالم ترین ایشانند چون بزرگ شوند
ایشان را علم میاموزند و ایشان عالمتر از شما باشند فرمود صدق جدی رسول الله
بخدا که من درین مسئله از تو عالم ترم که در کودکی علوم و حکمت بمن داده اند و این بفضل خدا است
و رحمت او از برای ما که اهل بیتیم و بگو الحمد به بندگان خدا بپای دارید نماز مفروضه و بدهید

زکوة واجب او زنان برید رسول را هدیه فرمایدش بدیه که شما رحم کرده شوید بعد از آن در بیان حجر کفار در دفع
عذاب میفرماید بمسند ارهد آنانرا که کاوشدند بخدا و رسول عاجز کنندگان مرضا را در دفع عذاب خدا
از خود در زمین و بازگشت ایشان آتش دوزخست و هر آینه بد بازگشت است آتش مر ایشان را در حیثیت
شدت الم از مقاتل روایت است که اسماء بنت ابی مرشد را غلامی بود وقتی بخانه آمد اسماء حالتی بوده
نیخواست غلام او را در آن حالت ببیند پس آمدن غلام را مکروه کرفته بخدمت حضرت رسالت عرض
کرد که این غلام و سایر خدمتکاران ما برای ما می آیند در اوقاتیکه ما را از آن آمدن کراهت است این آیه
آمد مکروه کردید کان از مردان و زنان باید اذن طلبند از شما آنانکه مالک ایشانست و آنهای
شما از بندکان و کودکان شما فقط و یاد کور و اناث در نزد بعضی و آنانکه نرسیده اند بحد احتلام از کودکان
آزاد شما یعنی آنها نیز باید طلب اذن کنند از شما برای آمدن بخانهای شما سه بار در هر شبانه روزی
یکبار پیش از نماز صبح که آدم از خواب برمیخیزد و جامه فلوت بیرون کرده خواهد که لباس صحبت
بپوشد و هنگام در نهید جامها خود را از وقت نیم روز برای خواب قیلوله و استراحت و یکبار
دیگر بعد از نماز خفتن در وقت برهنه شدنست از جامه و وقت خفتن در خوابگاه و حاصل آنکه
این سه وقت عورت است شما را چه درین سه وقت عورتهای شما جامه بجامه بدل میکنند و در آن
ظاهر میشوند و پوشش نیز نباشد نیست شما را و نه بر بندکان و کودکان نارسیده را کناهی در ترک
اذن بعد از این سه وقت طواف کنندکان هستند بر شما بعضی از شما بر بعضی یعنی بندکان بخواجکان
پس مرخص شوند در غیر این سه وقت در ترک اذن بجهة کثرت خلطه و مداخله شما بیکدیگر و عدم
مضرت کشف عورت در غیر این سه وقت مانند این بیان روشن میسازد و بیان میکند خدا
برای شما دلایل حق و احکام شرع را و خدا دانا است بمصالح بندکان حکم کننده بر رعایت رسوم و آداب
بوجه حکمت و بدانکه امر خدا بر اذن خواستن درین آیه از بالغین تکلیف است و از بالغین نزدیک
بحکم بجهة ترین ایشان و کنیزان باین حکم داخلند یا نه خلافست نزد بعضی داخلند و ذکر ذکور فقط جهة
تغلیب است و نزد جمعی کنیزان ماموریستند و این قول از باقر و صادق ع روایت است و نزد بعضی
این آیه منسوخست و قول جمعی محکم است و قول ثانی صحیح است ع ماموریستند و از این خبر رسیده
ع بعضی در نسخ این آیه سخن میکویند کفت بخدا کوکند در این آیه نسخ نیست ولیکن مردم تهاون میکنند در
وَإِذَا بَلَغَ الْأَطْفَالُ مِنْكُمُ الْحُلُمَ فَلْيَسْتَأْذِنُوا كَمَا اسْتَأْذَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَذَٰلِكَ
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللَّاتِي

لایرجون

لَا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ
بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَىٰ حَرَجٌ
وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرَجٌ وَلَا عَلَى الْمَرِيضِ حَرَجٌ وَلَا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ أَنْ تَأْكُلُوا
مِنْ بُيُوتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ آبَائِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أُمَّهَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ إِخْوَانِكُمْ
أَوْ بُيُوتِ أَخَوَاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ أَعْمَامِكُمْ أَوْ بُيُوتِ عَمَّاتِكُمْ أَوْ بُيُوتِ
أَخْوَالِكُمْ أَوْ بُيُوتِ خَالَاتِكُمْ أَوْ مَا مَلَكْتُمْ مَفَاتِحَهُ أَوْ صَدِيقِكُمْ لَيْسَ
عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَأْكُلُوا جَمِيعًا أَوْ أَشْتَاتًا فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا
فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُبَارَكَةً طَيِّبَةً كَذَٰلِكَ
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ وچون برسند اطفال آزاد
از شما بخواب دیدن و محتلم شدن و احتلام روشن ترین دلیلست بلوغ پس باید طلب اذن کنند
همه اوقات از شما همچنانکه دستوری خواستند آنانکه بالغ شدند پیش از ایشان یعنی حکم سایر مردان
بالغ را دارند در اذن طلبیدن پس بالغ اذن باید طلبد همه اوقات و طفل نابالغ و مملوک
در اوقات ثلثه مذکوره همچنین بیان و روشن میکرداند خدا برای شما آیتهای خود را و خدا
دانا است باحوال شما حکم کننده در تعیین اوضاع و احکام شریعت و آنهای نشستکانند
از زنانیکه امید نکاح خود ندارند از کسر بجهت کمال پیری ایشان پس نیست ایشانرا کناهی و وبالی
آنکه ننهند جامهای ظاهر خود را چون چادر و برهای متقنعه بر پوشند در حالتیکه ظاهر کنندکان
نباشند مواضع زینت خود را یعنی عرض از نهادن چادر اظهار زینت نباشد و با مواضع آن از سر
و کردن و کوش و موو امثال آن بلکه مقصود ایشان خفت باشد و اینکه طلب عفت اکر کنند
زنان پیر و چادر از سر بردارند بلکه خودش نرا بآن بپوشند بهتریست ایشانرا چه آن پوشیدن
از تهمت دورترست و خدای تعالی شنواست مقالات ایشانرا بامرکردن و دانا بمقصود ایشان
از ابن عباس نقلست در تفسیر دستان صحابه در عضای خودشان با اعمیان و مریضان و عرجان طعام
بخورند و کفتند در مانیکه و بدطعام را دیده میخوریم و لکن عمر آنرا انکار مینمود تا بخورد و لیکن آنرا نیز

لشستن نیست با فراغت طعام خورند و مریض قدرت با کل طعام ندارد و از سعید بن مسیب روزی
نقلست در بعضی از اصحاب چون بسفر میرفتند کلیدهای خانه و انبار خود شانرا بدست مرضان
و زمین کیرات میدادند تا وقت طعام ایشان خودشان از انبار برداشته بخورند و انها هم بتوهم
عدم رضای ایشان از آن پرهیز میکردند و محاهد کفته اکر کسی یکی از این جماعت را بیابد از
اعمی و اعرج و مریض را بماند که در خانه پدر و یا مادر و یا اقارب قریبه یکی از این جماعت بر غلبه
کرده بودند و دعوت کردی اجابت میکردند و الا اجابت میکردند حقا این آیه فرستاده
نیست بر نابینا کناهی و نه بر لنک و بالی و نه بر بیمار اثمی و نه بر نفسهای شما روزی از آنکه خورید
و اهل شکنید از طعام خانهای خود که اهل و عیال شما در آنند و خانهای فرزندان نیز در این داخلند
بحکم خبر صحیح انت و مالک لابیک و ان اطیب ما یاکل المرء من کسبه یعنی تو ای پسر و آنچه
داری مر پدر ترا است پدر ستیکه پاکیزه ترین آنچه مرد بخورد از کسب اوست و پسر هم از کسب
اوست و لهذا میان پدر و پسر ربا نیست پس باین سبب در این آیه ذکر بیوت اولاد
نفرمود و یا از خانهای پدران خود و یا خانهای مادران خود و یا خانهای برادران خود و یا خانهای
خواهران خود و یا خانهای برادران پدران خود و یا خانهای خواهران پدران خود و یا خانهای
برادران مادران خود و یا خانهای خواهران مادران خود و یا خانهایی که مالک شده اید
کلیدهای آنرا از نقود و امتعه این خطاب بر وکیلان است و اولیا و خازنان و کویند مراد
خانه بندکانست و اصح قولین آنست ع از خانه عبید رضای صاحب خانه شرط است یا صدیق
و یا بقرینه ظاهره پس رضای صاحب خانه شرط اباحه اکلست در اقسام مذکوره و در این قسم
نیز ع میفرماید یا خانهای دوستان خود و شبهه نیست در آنکه دوست حقیقی خوشحال میکردد
از آنکه دوست او از خانه وی طعام خورد چنانکه آورده اند شیخ موصلی بدر خانه دوستی
آمد و او خود در خانه حاضر نبود کیسه او را از کنیزان شیخ طلبیده دو درهم بر داشته باقی را بکنیزک
باز داد چون خواجه بخانه آمد صورت حال از کنیزک شنید بشکرانه آن خوشحالی کنیزک آزاد نمود
و در عوارف المعارف آورده ع چون کسی یار خود را کوید از مال خود چیزی بمن ده اکر او در جواب
کوید چند میخواهی دوستی را شاید یعنی باید هر چه دارد در میان آرد و از کمیت آن نپرسد

وجون

وجون چند را کذارد چه دوست جان بهتریست از مال فانی آورده اند ع بنی لیث بن عمرو که از قبیله کنانه بودند
تنها طعام خود نزد او هرام میدانستند از صبح تا شام طعام در خان نهاده منتظر مهمان میشدند و چون مهمانی
از بنی میکذشت و مهمان نمیرسید آنکاه چیز میخوردند و نزد جمعی از انصار مشقت نفس خود میکشیدند
بمهمان چیز نخوردندی و کفته اند ع جماعتی از اجتماع اشخاص بطعام پرهیز میکردند و ابن عباس کفته ع اهل کتاب
با دریوزه ایشان طعام نخوردند آیه آمد نیست بر شما کناهی آنکه بخورید طعام را در حالتیکه با هم مجتمع باشید
و یا پراکنده یعنی تنها از یکدیکر پس چون در آیید بخانهایی ع از بیوت مذکوره باشد و یا خانهای خود و یا بیوت
خاله و یا مسجد و اصح عموم بیوت است پس سلام کنید بنفسهای خود یعنی بهم دینان خود در نیز بر نفسهای
شما اند چه المؤمنون کنفس واحدة و یا بر اهل خود ع از شما اند در دین و قرابت و ابن عباس کفته
ع اکر مسجد و یا خانه خالی باشد بکوید السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و از حضرت
صادق ع روایت است که مراد سلام کردن مردست باهل بیت خود و اهل وی و تسلیم نمودن
پس این سلام ثلاث بنفسهای خود هر تقدیر سلام کنید سلامی که نزد از نزد خدا یعنی ثابت یا مراد
و مشروع از نزد او بسیار خیر و برکت و کویند وصف سلام به برکت جهت آنست ع در آن غرس
محبت میکند در قلوب و موجب حسن خلق است و شعر من از شر ملاقات کننده و با برکت آن
از آن حیثیت است ع متضمن دعاست بسلام از آفات دنیا و آخرت خوش ع نفس متنعم بآن
خوشحال کردد و یا متضمن اجر جزیل و از عبد الله مسعود روایت است ع حضرت رسالت ص
فرمود سلام نامیست از نامهای خدا پس فاش کنید آنرا در میان خود که مرد مسلمان چون تقوی کند
و بر ایشان سلام کند و ایشان جواب دهند سلام کننده فرشته داشته باشد اکر ایشان
بهتر و فاضلتر و پاکیزه تر باشند یعنی فرشتکان او را جواب دهند و در خبر آمده ع میان سلام
دهنده و جواب کوینده صد ثواب است نود و نه جزو سلام دهنده است و یکی جواب کوینده را
چه باعث فعل خیر شده که جواب سلام است پس روایت کرده که روزی آب بدست حضرت رسالت
سر بختم فرمودند ترا سه خصلت تعلیم کنم ع رفع بر کبری عرض کردم بلی یا رسول الله فرمودند هر کرا بر
من برو سلام کن تا عمرت دراز شود و چون بخانه خود آیی سلام کن با هل خانه خود تا خیر خانه ایشان بسیار
شود و نماز شب کن ع شعار صلحاست و ابرار همچنانکه بیان سلام فرمود بیان میکند خدا برای شما
آیتهای حکم خدا را شاید که تعقل کنید معالم دین خود را و حق صوابرا دریابید و شبهه نیست همانکه
امر بسلام در آیه مذکوره بر سبیل ندب است نه وجوب باجماع امامیه اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ

در سلام دادن

الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَىٰ أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا
حَتَّىٰ يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ
وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ
وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ لَا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ
بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا
فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قَدْ يَعْلَمُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَيَوْمَ
يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ جز این نیست که گرویدگان
آنانند که گرویدند بخدا و رسول او و از صمیم قلب و چون باشد با رسول خدا بر کاری جمع کننده یعنی بر نهجی
که شریعت مطهره امر فرماید بجمع شدن در آن چون روزهای جمعه و عید و وقت مشورتها و نمازها و استسقا
و غیر آنها نروند از پیش رسول خدا تا وقتیکه اذن طلبند از و و او اذن فرماید چه اذن تصدیق کننده
صحت ایمانست و اخلاص و تمیز موافق است از منافق چه عادت اهل نفاق فرار است از صحبت
سید ابرار و گناه عظیم است از مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله بی اذن بیرون رفتن باز اعاده کلام
فرمود باسلوب بلیغ برای تاکید بدرستیکه آنان که اذن طلبند از تو آنگروه آنانند که
روی صدق تمام میکردند بخدا و رسول او و از ابو حمزه ثمالی روایت است که مراد از امر جامع
روز جمعه است که چون رسول خدا بمنبر رفت و کسی را بهمراه آمدی از تجدید وضو و قضای
حوایج و مرضی از نسبی بیرون رفتی تا آنکه برابر آنحضرت آمدی و باشارت از آنحضرت
اذن خواستی و بجهت شدت مبالغه در امری اذن فرمودی پس چون طلب اذن کنند
این مؤمنان مخلص از تو برای اصلاح و انجاح بعضی از کارهای خود پس اذن ده هر کرا
خواهر از ایشان که عذر واضح دارند نه مطلقا و با وجود اجازت طلب آمرزش کن
برای ایشان از خدا چه مقدم داشتن امور دنیا بر امر دین و عقبی اگر چه بعذر
باشد

باشد ولیکن خالی از خللی نیست و مضرتش اثر بر ایشان میرود پس ایشان را استغفار کن بدرستیکه خدا آمرزنده است
تقصیرات بندگان را و جریان ایشان بتخفیف تکلیف ایشان و گفته اند که نزول آیه اذن در حفر خندق بود
که قوم در خفیه فرار میکردند بدون اذن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و یا در غزوه تبوک بود که تخلف از نهاد
اذن میخواستند بعد از آن جمع بندگان را میفرماید مگردانید خواندن رسول را در میان خودتان مانند
خواندن بعضی از شما بعضی را یعنی قیاس مکنید خواندن پیغمبر را مانند خواندن یکدیگر از شما که اعراض توانید
کرد از آن و در جواب باید توانید نمود چه مبادرت بامر او واجب است و لازم و مراجعت بدون اذن او
حرام و ناروا و یا دعای او را بشما چون دعای یکدیگر میدانید که آن دعا بیشک مستجاب و مقبول درگاه
حضرت عزت و یا ندا نمودن حضرت رسول را باید مانند ندا کردن شما نباشد که بحرمت نام بخوانید چون
یا محمد و یا عبد الله بلکه باید از روی تعظیم باشد چون یا رسول الله و یا نبی الله و یا قصد تعظیم و تواضع
و فروخوابانیدن آواز باشد چه حضرت عزت همه انبیا را باسم خوانده چون یا ابراهیم و یا نوح و یا موسی
ولیکن آنحضرت را بندای عزت و کرامت ندا فرموده چون یا ایها النبی و یا ایها الرسول آورده اند
و چون آنحضرت خطبه خواندی منافقان تنک آمده یکدیگر را ملتجی شده پنهان از پیغمبر از مسجد بیرون
میفرستند آیه آمد تحقیق که میداند خدا آنانرا که از روی کراهت بیرون میروند اندک اندک از شما
در حالتیکه میپوشند یکدیگر را در پناه یکدیگر و پنهان میشوند از پیغمبر در وقت بیرون رفتن پس باید
که بترسند آنانکه مخالفت میکنند و اعراض مینمایند از فرمان خدا بترک مقتضی آن و تسلیم و انقیاد نمودن
که حذف جانب اوست حاصل حقیقتا تخویف اهل نفاق میکند در مخالفت امر او و میفرماید باید ترسند
آنانکه اعراض میکنند از امر الهی از آنکه برسد ایشان را آزمایشی که نفاق ایشان را ظاهر گرداند و بعضی
در دنیا و یا برسد ایشان را عذابی دردناک در آخرت و اصابت بلیت در دنیا یا بقتل است و یا بفوت
اموال و موت اولاد و از امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که بلیه دنیا تسلط پادشاه ظالمست ایشان را
بدانید و آگاه باشید ای بندگان بدرستیکه مر خدا راست آنچه در آسمانها و زمین است بخلق و تصرف
عدل و فضل همه ملک اوست همه خلق جمیع ممکنات بدرستیکه میداند آنچه شما بر آنید ای مکلفان
از موافقت و مخالفت و از نفاق و اخلاص و از طاعت و معصیت و میداند روزیرا که برگردانیده
میشوند منافقان بسوی جزای او پس خبر دهد ایشان را بچیزی که کرده اند از اعمال سیئه و عقیده
فاسده و بر آن مکافات خواهند داد و خدا بهمه چیزها داناست و هیچ چیز بر او پوشیده نیست

سورة الفرقان مكية وهي سبع وسبعون آية من حمم الا
من طسم الا ثمة من كتبها وعلقها عليه ايام لم يركب دابة الا امانت
في سيئتها و در هر مکانی که باشد حفظ آن مکان میرند و از بی کعب از حضرت رسالت

که هر کس این سوره را بخواند خدای تعالی او را در روز قیامت برانگیزد در حالتیکه مؤمن موقن و مصدق بوده
و نور باشد و او را بی حساب به بهشت برد محمد بن اسحق ابن عمار از ابی الحسن ع روایت کرده که آنحضرت
مرا فرمود که ترک قرائت سوره تبارک مکن هر کس این سوره را بخواند حقتعالی او را هرگز فراموش نکند
و از حساب نکشد و منزل او در فردوس برین باشد و چون ختم سوره نمود فرمود بقوله تعالی الا ان
لله ما فی السموات آیه افتتاح این سوره نیز به ثبوت یکیست فرمود بخود فرمود تبارک الذی
نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا الذی له ملک السموات
والارض لم یتخذ ولدا ولم یکن له شریک فی الملک وخلق کل
شیء فقدره تقدیرا واتخذوا من دونه الهة لا یخلقون
شیئا وهم یخلقون ولا یملکون لانفسهم ضرا ولا نفعا ولا یملکون
موتا ولا حیوة ولا نشورا در کشف اسرار درین لفظ سه بیت فهیا ساخته از جمله
معانی که مفسران در آن گفته اند آنست که برکت از اوست سبحانه و این اشاره بکارسازی و بنده نوازی
اوست علامه دوم آنکه بزرگوار و برتر است و این بیان صفت سرمد و علامت عزت ازلی و ابدی اوست
سیم آنکه دایم ثابت است و این عبارت از دوام ذات اوست که لم یزل و لا یزال
است چهارم آنست که بزرگوار و کثیر الخیر و برتر و با دوام است آنکه خدای را فرو فرستاد قرآن را
که جدا کننده میان حق و باطلست و یا تمیز دهنده میان محق و مبطل بتقریر تام و با عجاز
تام بالکلام و یا فرق یافته است آیات و سور آن در انزال بر بنده خود که محمد است صلی الله علیه و آله
تا باشد بنده او و یا قرآن بر جمیع آدمیان و پریان را بیم کننده از عذاب الهی و عقاب ناشاهی
حضرت پادشاهی آنخدایی که مر او راست پادشاهی آسمانها و زمینها چه او سبحانه منفرد است در آفریدن
همه ممکنات پس تصرف در آن او را رسد نه غیر او را و فرا گرفت فرزندی چنانکه زعم و تثلیث است و نیست
و نباشد مر او را سبحانه شریکی در پادشاهی چنانکه ثنویه گویند یعنی ثابت است او را پادشاهی مطلق بی
فرزندی و قایم مقام او تواند شد و یا شریکی که با او مقاومت تواند نمود پس بجهت تنبیه بر این معنی
و بیافرید همه چیزها را از مواد محضوصه بهیات مختلفه و صور متنوعه از مکونات از حیوانیه و نباتیه و جمادیه
و از آنها علویه پس اندازه داد هر چیزی را اندازه دادنی و مهیا ساخت برای خصایص و افعال چون ممکنات
از آنها

ان برای ادراک و فهم و نظر و استنباط ضایع متنوعه و غیر آن بعد از آن از حال کفار یکدیگر خبر میدهد
و فرا گرفتند کافران از غیر خدای آفریدگار خدایانرا که هرگز نه چیزی را و قادر نیستند بخلق هیچ چیز
و حال آنکه ایشان آفریده شده اند و هر مخلوق محتاجست در وجود خود بخالقی و محتاج خدا لا یزال است
پس چگونه آن که عبده آنها ایشان را پرستند و هر شما خواهند آن طور میسازند چگونه برای آنها پرستش
داشته باشند و با وجود مخلوقیت نمیتوانند برای نفسهای خود باز داشتن ضرری و نه جذب منفعتی
نه سودی بخود و میتوانند داشت نه دفع ضرری و این صفت الوهیت است چه خدا صانع باشد
و قادر نیستند آن الهها بطلب میرانیدن کسی نه بزنده کردن کسی در اول حیوة و نه بابقای او در پس
و حشر او ثانیا و نه بر احیا و اماته و بعث بعد از آن از تکذیب مشرکان در ایمان خبر میدهد وقال الذین
کفروا ان هذا الا افک افتریه واعانه علیه قوم اخرون فقد جاؤا
ظلما وزورا وقالوا اساطیر الاولین اکتتبها فهی تملی علیه بکرة
واصیلا قل انزله الذی یعلم السر فی السموات والارض انه
کان غفورا رحیما وقالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام ویمشی
فی الاسواق لولا انزل الیه ملک فیکون معه نذیرا او یلقی الیه
کنز او تکون له جنة یاکل منها وقال الظالمون ان تتبعون الا
رجلا مسحورا انظر کیف ضربوا لک الامثال فضلوا فلا
یستطیعون سبیلا تبارک الذی ان شاء جعل لک خیرا
من ذلک جنات تجری من تحتها الانهار ویجعل لک قصورا
بل کذبوا بالساعة واعتدنا لمن کذب بالساعة سعیرا اذا
رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا وزفیرا واذا القوا
منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا لا تدعوا الیوم
ثبورا واحدا وادعوا ثبورا کثیرا وگفتند آنانکه کافر شدند نیست این مگر

که محمد آورده با مکر دروغ پرداخته است آنرا از نزد و یاری کرده اند بر فتن آن دروغ کرده دیگر چون جبر غلام
عامر و یوب رومی و یا جمعی دیگر از یهود یعنی اخبار سالفه را برو میخواندند و او بعبارت عربی آورده
بامیخواند و تفصیل این در آیه و یعلمه بشر مذکور گشته پس تحقیق که مشرکان آمدند بغیر کردند ستم و تعدی
از حق چه کلام معجزه خدا را بر بافته بشر میدانند و بهتان چه نسبت افترا و باطل قرآن بکسی میدهند روی
ازین افترا برسیت و دیگر گفتند که آن کلام نهای پیشینیانست که در کتابها نوشته است از تو نسخه
آنرا محمد از کتب متقدمه چه خود آنحضرت نوشت پس آن نوشتها املی کرده میشود بامداد و شبانگاه
یعنی شب و روز برو میخوانند میگردد چه خود نمیتواند بخواند و برو میخوانند که وحی است بگو ای محمد در رد
سخن ایشان که فرو فرستاده قرآن آنکسی که بلد شبه میداند هر پوشیده را در آسمانها و زمین چه
للاست مشتمل اخبار از مغیبات و علم غیب مخصوص خدا است و هر چه و بلغا از آوردن مثل آن
عاجز ند پس چگونه خدا را آوردن آن نشاید چگونه ساطیر الاولین خواهد شد بدرستیکه او سمیع است
آمرزنده که پرده عفو بجرایم بندگان میکشد مهربان که بعقوبت عاصیان تعجیل نکند با وجود قدرت
او کمانه بر آن و استحقاق شما بنزول عذاب و گفتند ضاد ید قریش ابو جهل و عتبه و امیه و عاص و اتباع
ایشان بر سبیل تهکم چیست این پیغمبر را دعوی رسالت میکند و حال آنکه مانند مردم دیگر میخورد
خورد نی و میرود برای طلب معیشت چون دیگران در بازارها و اگر دعوی وی درست بودی مخالف دیگران
رفتار نمودی ایشان با چشم قلب کور و قصور در مرتبه محسوسات را نظر کرده از حال آن پیغمبر حضرت
ذو الجلال غافل شده پنداشتند در تیز رسل از غیر رسل بامور جسمانی باشد بلکه ندانستند در نبوت
منافی بشریت نمیباشد بلکه مقتضی بشریت است تا تجانس و تناسب حاصل آید و استفاده و استفاده شود لان
الجنس الی الجنس یمیل القصه مشرکان بدین و ایمان گفتند در مرتبت پیغمبر حضرت داور فرشته
و چون فرشته نیست پس چرا فرو فرستاده نشد بر وی فرشته تا باشد با او بیم کننده و یاری
دهنده در انذار و بسبب آن صدق وی در دعوی نبوت تصدیق آن ملک معلوم شدی و یا آنکه
چرا نشد بر وی گنجی از آسمان تا بدان پشت قوی شده از تردد تحصیل معاش مستغنی شود و یا باشد او را
بوستانی بخورد از میوه آن و بسبب آن معیشتی بکند و یعنی اگر فرشته نباشد مرتبت لا اقل
فرشته باشد و اگر این هم نباشد مرتبت صاحب گنج باشد و اگر این هم نباشد پس لا اقل او را غروری
چنانکه بر دهقانان را تا از مقاصد آن مستغنی گشتی و گفتند ظالمان یعنی نضر بن حارث و عبد الله ابی
و امثال ایشان پیروی نمیکنید شما مگر مرد جادو زده شده را یعنی کسی را که با وی جادو کرده اند و باقی سبب

عقلش

عقلش پوشیده شده و یا دوی مذکور است که مسحور بمعنی ساحر است یعنی متابعت ساحری میکنید و شما را
بسحر میفرماید پس حق تعالی بجهت تسلی خاطر سید عالم میفرماید در نگر ای محمد بدیده بصیرت تا به بینی ای ایشان
چاره چگونه زدند برای تو مثلها را یعنی سخنان ناملایمت و ناخوش گفتند پس گمراه شدند از راه
و موصلست بمعرفت خاص انبیا و تیر آیات ایشان از ناسوی خود رانی و یا در ضلالت افتادند پس
نمیتوانند یافت راهی در قدح نبوت تو کنند و بالزام تو قدرت ندارند بحجت و برهان و یا راه برشد
و هدایت نمیبرند و ازین سبب حیران و سرگردانند و هیچ سخن قرار نمیگیرند بزرگوار و افزونست
آنکسی که بمحض فضل اگر خواهد اب زد و بخشد مر ترا بهتر از آنچه و بوستانی از ایشان میگویند که
که میرود از زیر درختان آن جویها و بدهد ترا در آن بوستانها قصرهای عالی و کشکهای رفیع و قصرها
از آنچه قصر گویند در تهاد از رسید آن قاصرند و از عبد الله بن عباس روایت است که چون مشرکان
حضرت رسالت را طعنه زدند بفقر و فاقه آنحضرت دلتنگ شده جبرئیل آمده گفت یا رسول الله
حقتعالی ترا سلام میرساند که این مشرکان ترا میگویند ما لهذا الرسول یاکل الطعام الی آخر
تسلی آنحضرت این آیه برو خواند و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام
و یمشون فی الاسواق آنحضرت فرمود جبرئیل چون این آیه بمن خواند دیدم کمتر رحمت
گفتم یا امین الله چه شد گفت یا رسول الله دری از درهای آسمان نگشاده بود و قرار این هر گشوده
بودند نیز بیم بحرمت مفتوح شده و با عذاب و من از خوف و هول عذاب بطعنه زندگان تو ترسیدم
و در اثنای این حال جبرئیل فتح فال عودی بال اقول کرده خوشحال شده گفت یا رسول الله بشارت
باد ترا که برای نزول رحمت بتو گشاده اند و آن فرشته که مرا بدو رضوانست خازن جنان و داروغه
روضات جاودان که ترا ایات رب آورده که حضرت مرا دو دار از تو خشنود است پس رضوان السلام
رسان آمده آیه تبارک تا باخر با آنحضرت خوانده حقه از نور پیش آنحضرت نهاده عرض کرده
پروردگار تو میفرماید کلیدهای خزاین دنیا و دین حقه است آنها را بدست تصرف تو میدهم
بدانکه از نعمت و کرامت در برای تو در آخرت مهیا ساخته ام بر یک کم کنم پیغمبر و بحرمت کرده تا ملا
کسی باکسی شور نماید جبرئیل اشاره نموده گفت تواضع حضرت عزت طریق عجز است و انکسار
و شکستگی و افتقار پس تواضع از برای خداوند خالق الاقدار را فیا رکن حضرت خازن جنت را فرود
ای رضوان مرا با نان حاجت نیست من فقیر احاجت میدارم و میخواهم بنده صبور شاکر رضوان
گفت صواب گفتی خدا ترا یاد کرد پس از آسمان ندا آمد ای جبرئیل برو دار دریای آسمان را
بنگر در دهان را آسمان را دید تا بزیر عرش شاده و خدا و مرکز دهشت عدن در شهر از زر خانهای
خود فرو گذارد و در آن خوشه بود در آن غرفه از زمرد سبز که آنرا هفتاد هزار در از یاقوت سرخ

جبرئیل گفت یا رسول الله نگاه کن حضرت نگاه کرده منازل انبیا را دید و منزل خود را بالای همه منازل مشاهده
فرمود و منادی ندا کرد راضی شدی یا محمد گفت راضی شدم ای پروردگار من و آنچه بمن میدادی در دنیا عوض آنرا
شفاعت امت بمن کرامت فرما در عقبا حقتعالی اجابت دعای آنحضرت فرموده زمام شفاعت امت
بکف کفایت آنحضرت نهاد و علو همت آنحضرت نه باین غایت است که با وجود تنگدستی و فقر و احتیاج
گوشه چشم التفات بخزاین زمین افکند بلکه شب معراج مطلقا نظر بسوی الله نیفکند و چیزی
از بدایع عرصه ملکوت و غرایب عالم جبروت التفات نفرمود و باین سبب ائمه ما زاغ البصر
و ما طغی نازل گشت بعد از آن حقتعالی و تبارک بان بد اعتقادی اهل شرک و ضلال میفرماید
و بیان آنچه معذب برای آن خواهند شد از قبح اعمال میفرماید نه چنانست که تو و صحابه تو
مانع کفار است از ایمان آوردن بتو بلکه تکذیب کردند قیامت را یعنی باعث ایشان بانکار نبوت
تکذیب قیامت است نه طعام خوردن و راه رفتن پس چون نظر ایشان بحطام دنیویه است و غیر
نافذ است نظر نافذ ایشان بمقاصد اخرویه و مضنه ایشان آنست که کرامت منحصر است حال این
این جهان بدینیان ازین جهت طعنه میزنند ترا بفقر و تکذیب مینمایند و آماده ساختیم برای کسی
که تکذیب نموده قیامت را آتشی افروخته و از حسرت و ایت است که یعنی مهیا ساخته ایم از تنگدستی و فقر
چون ببینند آتش ایشان را یعنی منکران قیامت را مانند کسی که بغضب و شدت خشم باشد
نگرد و یا به بینند زبانه که زخ ایشان را از جای دور که صد ساله راه باشد بقول سدی و کلبی و بقول
دیگر یا پانصد ساله و بروایت منقوله از ابی عبد الله ع من مسیره سنة شنوند مر آن آتش
و یا زبانه آنرا آواز جوشیدن از فرط غیظ و خشم و بانگ چنانکه از درون خشمناکان در آید از
غرید و ممکنست حقتعالی در مادهٔ آتش زندگی آفریند تا به بیند و خشمناک شود و بغرد
و مؤید این قول حضرت رسالت ص فرمود هر کس غرق روغن بند و او خود را در پیش چشمهای دوزخ
جای دهد عرض کردند یا رسول الله دوزخ را چشم باشد فرمود نمی شنوی که حقتعالی میفرماید اذا
رأتهم من مکان بعید سمعوا لها تغیظا و زفیرا و چون در انداخته شوند مشرکان
از دوزخ در جای تنگ بجهت زیادتی عذاب بسته اند در جای تنگ است و فرح در جای وسیع و فراخ
حضرت عزت در صفت جنت میفرماید عرضها السموات و الارض و در حدیث
آمده که وسعت موجب برکت است و تنگی خانه موجب شامت و ابن عباس گفته که دوزخ
چنان بکافران تنگ سازند چون آهن بن نیزه به نیزه و از حضرت رسالت روایت است

که بحق آنکه نفس من در فرمان اوست که دوزخ را بکافران شرک چنان تنگ سازند که چون مخ در دیوار زنده شوند
در حالتیکه بهم بسته باشند بزنجیرهای آتشین که دستهای ایشان را گرد نهای ایشان بسته باشند و با هر نفری را
با قرین او در دنیا از دیو مقارن بوده با سلسله آتشین بگیرند میخوانند بر خود در آنجا هلاک را یعنی نفرین
بخود بهلاکت که کاش هلاک شده بودیم و یا گویند و ثبورا و این کلمه را کسی گوید در آرزوی هلاکت
نماید از انس بن مالک روایت است که اول کسی از اهل دوزخ که جامه آتش با دوخته شد
و آن جامه از برودی وی تا قدم او را گیرد و بر زمین رسد و اولاد او از عقب او فریاد وا ثبورا
کشند و دیگران دوزخ رسند و خداوند بما نند و یا ملکی بفرمان حضرت سبحان باشد ایشان گوید مخوانید
امروز یکبار ثبور را و بخوانید هلاک را بسیار یعنی یکبار بخود نفرین مکنید بلکه نفرین بسیار کنید چه
انواع عذاب بشما خواهد رسید و در هر نوع عذاب شدید و عقاب مدتهای مدید نمای و ثبورا
واقع خواهد و با هر چند هلاک شوند باز موجود گردند و در هر زندگی اعاده لفظ ثبور کنند کما
نضجت جلودهم بدلناهم جلودا غیرها لیذوقوا العذاب و هلاکت ایشان را نهایتی
نباشد قل اذلک خیر ام جنة الخلد التی وعد المتقون کانت لهم جزاء و مصیرا
لهم فیها ما یشاءون خالدین کان علی ربک وعدا مسئولا و یوم یحشرهم
و ما یعبدون من دون الله فیقول ءانتم اضللتم عبادی هؤلاء ام هم ضلوا
السبیل قالوا سبحانک ما کان ینبغی لنا ان نتخذ من دونک من اولیاء و لکن
متعتهم و آباءهم حتی نسوا الذکر و کانوا قوما بورا فقد کذبوکم بما تقولون
فما تستطیعون صرفا و لا نصرا و من یظلم منکم نذقه عذابا کبیرا و ما
ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام و یمشون فی الاسواق
و جعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون و کان ربک بصیرا و قال الذین
لا یرجون لقاءنا لولا انزل علینا الملائکة او نری ربنا لقد استکبروا فی انفسهم
و عتوا عتوا کبیرا یوم یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین و یقولون
حجرا محجورا بگو ای محمد آنانرا که بفقر و فاقه سرزنش تو میکنند آیا آنچه وعده بوستان دنیا از
یا بهشت جاودانی که وعده داده شده اند پرهیزکاران مدخل شدن آن و نزد اکثر مفسران معنی آیه چنان
است بگو ای محمد بمشرکان بر سبیل سرزنش آیا انواع عذاب دوزخ بهتر است یا بهشت خلد که موعود است برای
متقیان است این بهشت خلد در علم خدا برای متقیان پاداش کردار ایشان و بازگشتی که رجوع بدان نمایند

و در آن فرا گیرند مراتب زلات در بهشت آنچه خواهند و تمنا کنند از انواع نعمت فراخور استحقاق ایشان چه
ضعفای مؤمنان را آرزوی خودشان از مرتبهٔ اهل کمال حصه و نصیبی نخواهد بود بلکه مرادی که نمایند حال
جویند آنرا یابند هست آنچه خواهند و آرزو کنند به پروردگار تو وعده خواسته شده یعنی نزاوار بدانکه از خدا
درخواهند و یا آنکه مؤمنان آنرا از خدا درخواسته اند مانند ربنا آتنا ما وعدتنا و یا ملائکه درخواهند
که ربنا وادخلهم جنات عدن التی وعدتهم و یاد کن ای محمد روزی را که حقتعالی حشر کند کافران را
برای جزا و آنچه را نیز که پرستند بجز از خدا از ملائکه و غیر و مسیح و کواکب و اصنام و در پیش کلمه مراد اضافه اند
که حقتعالی ایشان را بنطق آرد و یا بزبان حال تکلم کنند چنانکه دست و سایر اعضا و یا بنطق آمده گویند ایشان
آیا شما گمراه کردید بندگان مرا که این گروهند و یا ایشان گم شدند از راه بجهت ترک نظر صحیح و اعراض از قول
مرشد ناصح و این کلام از ملک علام بر سبیل سرزنش هست عبدهٔ آنها را و یا بهوت و نادم شده حسرت
ایشان زیاتر گردد و موجب خوشحالی اهل ایمان شود و چون حضرت رب الارباب این خطاب استطاب
باشان نماید آن معبودان باطل و آن مخلوقان از درجهٔ احتیاج و مخلوقیت عاطل بزبان مقال و یا بزبان
حال گویند از روی تعجب از آنچه گفتار از حق ایشان نگفته باشند پاک و پاکیزه که ترا زیبا نیست و ما ترا منزه
میدانیم از شرک و شبه نسزد و روا نباشد آنکه فرا گیریم جز از تو دوستان را یعنی هرگز غیر ترا بخدایی نمیگیریم پس
از ما چگونه سزاوار است که اضلال غیر خود کنیم و چگونه رضا بشویم که ما را که مخلوق عاجزیم پرستش کنند و ترا که خالق
حق و پروردگار مطلق بگذارند و لیکن کامیاب گردانیدی ایشان را و پدران ایشان را بمال و اولاد و عمر
دراز و صحت بدن و سایر نعمتهای دیگر پس ایشان مستغرق شهوت خود شدند و آن مغرور گشتند
تا فراموش نمودند و غافل شدند از یاد کردن تو و یا از تدبر آیات و معجزات تو که انبیا بوسیلهٔ
آنها ایشان را بتو دعوت میکردند و بودند گروهی هلاک شده و یا تباه گشته . فقد کذبوکم
این خطاب از خداست سبحانه بعبده ایشان بجهت الزام حجت بر ایشان پس گویم بعبده ایشان
که بتحقیق تکذیب کردند خدایان شما شما را بآنچه میگوید ایشان شریکان خدا اند و ایشان مرا از
شرک منزه دانستند پس نتوانند معبودان شما شدن و دفع کردن عذاب را از شما و نه یاری کردن
شما را بآنچات از عذاب و عقوبات و حفظ نتوانند یعنی شما که مشرکانید نتوانید عذاب مرا از خود
دفع کنید و یکدیگر را یاری نمایید و از عقوبت رهانید و هر که ستم کند یعنی شرک آرد و مشغول
معصیت شود از شما ای مکلفان بچشانیم او را عذابی بزرگ که آتش دوزخ هست و بعد از ذکر احوال
کفار رجوع بمخاطبهٔ سید ابرار فرموده در ردّ قول کفار شرار که گفتند ما لهذا الرسول یاکل الطعام
و یمشی فی الاسواق میفرماید و نفرستادیم پیش از تو کسی را پیغمبران مگر که ایشان هر آینه میخوردند

طعا

طعامها و میرفتند در بازارها بجهت مهمات امور خود و گردانیدیم بعضی شما را برای بعضی دیگر امتحان و از
این امتحان فقرا است با اغنیا و به پیغمبران امم ایشان و معانده اغنیا با فقرا و ایذا و آزار ایشان
آنها را بسرزنش فقر و درویشی و صحیح نبرد بعضی بصیر با اعمی و جز آن غلاظ سخن آنست که دنیا دار
ابتلاست از اختلاف احوال و اوضاع مردم چاره نیست در این اختلاف باید در آن باشد
و ما بدان مرآت نمایم ایشان را تا اهل صبر و شکر از ارباب جزع و کفران ممتاز گردد و در این
کلام تسلی حضرت رسالت هست بآنچه کفار در حق آن رسول مختار میگفتند و صبر کردن فقرا
مؤمنین با سفهاء مخالفین چون ابوجهل و ولید و نضر بن حارث و امثال ایشان که در وقت ایشان
بلال و عمار و صهیب و سایر درویشان صحابه را میدیدند بلکه میگفتند در آیا ما نیز سلیم آنرا
مانند ایشان شویم حقتعالی این آیه فرستاده ایشان را مخاطب ساخته فرمود که ما مرآت نمایم بعضی را
بعضی و وضیع را بشریف آیا صبر میکنید ببلا و امتحان تا عالمیان را ظاهر گردد که شما صابرانید و یا
جزع میکنید کافرانید و هست پروردگار تو بینا صابر و مجزع و یا دانا بحکمت و مصلحت در قضای
بغنا و بعضی را بفقر امتحان می نماید و انور در از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روایت کرده فرمود
حال غلام را از دنیت جاهل و جاهل را از دست غلام و مالک را از دست مملوک و مملوک را از دست
مالک و توبه را از دست ضعیف و ضعیف را از دست قوی و سلطان را از دست رعیت
و رعیت را از دست سلطان که اینها همه بعضی آزمایش بعضی اند و بعد از آن این آیه را تلاوت
فرمود و جعلنا بعضکم لبعض فتنة اتصبرون و کان ربک بصیرا و بعضی در تفسیر
آیه گفته اند که گردانیدیم ترا ای محمد فتنه و آزمایش بندگان چه اگر صاحب گنج و زیب باشی پرخود
بیخودی میل ایشان بتو بجهت حطام دنیا میشد پس ترا فقیر مبعوث ساختیم تا اطاعت مطیع تو
خالص از برای خدا باشد بی شایبهٔ طمع دنیوی و تعبد کند مقبل کفار را بکار خبر سرمد و گفتند آنانکه
امید ندارند رسیدن بجزای ما را یعنی منکران یعنی منکران حشر و نشر و بعثت اند و یا آنانکه نمیترسند
از رسیدن عذاب ما مراد اهل مکه اند در میگفتند چرا فرو فرستاده نشد بر ما ملائکه بر رسالت
و یا ما را خبار از صدق محمد صلی الله علیه و آله و یا چرا نمی بینیم آشکارا پروردگار خود را تا ما سخن گوید تصدیق
و اتباع محمد فرماید بتحقیق در سخت استکبار کردند در نفسهای خود و زیاده طلبیدند از حق آن
کفر عناد هست در قلوب و اعتقاد آن و در گذشتند از اندازه و تمرد کردند گذشتنی بزرگ
و در اقصی مراتب چه بعد از مشاهدهٔ معجزات طاهره از آن اعراض کردند و اقتراح رؤیت
ملائکه بالقای خدا نمودند بنفسهای خبیثهٔ خود با آنکه نفوس قدسیه از این تمنا معرضند یاد کن
ای محمد روزی را که ببینند منکران فرشتگان را و آن روز مرگ ایشان باشد و یا روز حشر هیچ مژده نباشد

ازروز کافران را که پیوسته در جرایم و آثام گذرانیده اند و ممنوع از بشارت اند و بنابند آنرا و گویند ملائکه
ایشان را و آن روز گرد آمده هست حضرت عزت جنت با بشارت را بشما حرام ممنوع و یا ممنوع است
که کافران گویند حکام نومیدی از بشارت حجرا محجورا یعنی منع کنی منع و تنگی تنگ و این کلمه ایست
که هدای قائل استعاره فرموده از ایشان چنانکه وقتی که شدت و بدی و اهی در دنیا ایشان را پیش می آمد
میگفتند حجرا محجورا و این کلمه را بسیار در وقت میگفتند در دشمن در مقابل ایشان می ایستاد و قلاده
کلام آنکه کفار طلب نزول ملائکه میکنند و حال آنکه در وقت مرگ و یا در روز قیامت ملائکه را
ببینند از لقای ایشان کراهت داشته باشند و از ایشان ترسان و لرزان باشند چه از ایشان
جز آثار کراهت و علامت عقوبت چیزی مشاهده نکنند و گویند در وقت رؤیت ایشان حجرا
محجورا در وقت ملاقات عدو شدت نازله میگفتند و قدمنا الی ما عملوا من عمل
فجعلناه هباء منثورا اصحاب الجنة یومئذ خیر مستقرا و احسن
مقیلا و یوم تشقق السماء بالغمام و نزل الملائکة تنزیلا الملک
یومئذ الحق للرحمن و کان یوما علی الکافرین عسیرا و یوم یعض
الظالم علی یدیه یقول یا لیتنی اتخذت مع الرسول سبیلا
یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا لقد اضلنی عن الذکر بعد اذ
جاءنی و کان الشیطان للانسان خذولا و قال الرسول یا رب
ان قومی اتخذوا هذا القرآن مهجورا و کذلک جعلنا لکل
نبی عدوا من المجرمین و کفی بربک هادیا و نصیرا و قال الذین
کفروا لولا نزل علیه القرآن جملة واحدة کذلک لنثبت به فؤادک
و رتلناه ترتیلا و لا یأتونک بمثل الا جئناک بالحق و احسن
تفسیرا الذین یحشرون علی وجوههم الی جهنم اولئک شر مکانا
و اضل سبیلا و لقد آتینا موسی الکتاب و جعلنا معه اخاه

هرون

هرون وزیرا پس متوجه شدیم و قصد کردیم بسوی آنچه کردند کافران از کرداری که در دنیا
نیکو نماید چون صله رحم و مهمان داری و اطعام گرسنگان و اکرام یتیمان و فریاد رسی مظلومان و امثال آن
پس گردانیدیم آن عملها را مانند ذرهای پراکنده در هوا و یا غبار متفرق و یا فاکستر باد داده یعنی ثواب
بر آن مترتب نسازیم چه شرط قبول اعمال ایمانست و این مفقود از ایشان و اعمال مؤمنان چون
موافق شرط ایمان و اقتصد البته مجتمع قبول خواهد رسید چنانکه خدای تعالی وعده فرموده یاران بهشت
و مجاوران آن در آن روز قیامت بهترند از روی قرارگاه از منازل کفار که در دنیا داشتند و نیکوتر از
روی مکان بهتر احت و بنای آسایش و آرام گرفتن با زواج و بهتر متمتع از ایشان و در حدیث آمده که روز
قیامت ضعیف نشده اهل بهشت در بهشت قیلوله کنند و اهل دوزخ در دوزخ و یاد کن روزی را
که در آن شکافته شود آسمان بسبب واقعشدن ابر سفیدی که بالای هفت طبقهٔ آسمانست و غلظت
آن از همه سموات بیشتر و از جمله آنها که انزر و خدای تعالی آنرا امروز بقدرت کامله خود نگاه داشته
و چون قیامت رسد آنرا بآسمان افکند بهر آسمان که رسد شکافته شود و فرو فرستاده شوند
فرشتگان که در آن غمام باشند با صحیفهای اعمال بندگان فرو فرستادنی تا روی زمین از فرشتگان
پر شود و از این عبارت این آیت هست که آسمان دنیا شکافته شود و اهل آن نازل شود اکثر از اهل زمین
که جن و انس اند و همچنین آسمان دوم و سیم تا هفتم منشق شود و اهل هر یک اکثر از اهل زمین
باشند نزول کنند و در موضع آورده که ملائکه آسمان هفت صف بسته بشدت گرد این عالم احاطه
پادشاهی در آن روز ثابت است مر خدا را که بخشنده است چه مدعیان ملک در آن روز زبان بند
و ملک همه باطل گردد و پادشاهی هر همه از دست و باشد آن روز بکافران دشوار نه بر مؤمنان
از شدت احوال تا باهل ایمان آسان باشد و نهایت مشقت مؤمنان آن روز به قدر ادای نماز
ایشان در دنیا خواهد بود و یاد کن روزی را که از فرط حسرت و ندامت خواهد میگزد کار
هر دو دست خود را بدندان چنانکه متحیران گزند از فرط حسرت از ابن عباس روایت است
که این آیت در باب عقبة بن ابی معیط و ابی بن خلف نازل شد در بابکه در صحبت کردن
و عقبه را عادت آن بود که چون از سفر باز آمدی اشراف قوم را حاضر کرده طعام دادی
روزی بعادت سابق از سفر آمد و مردم را و سید ابرار را بسبب جمالت قدر و قرب خود
ضیافت نمود حضرت رسالت در وقت حضور طعام ضیافت فرمود تا کلمه شهادت گوید
از طعام تو نخورم عقبه گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول
الله پس طعام او را بخورد و این سخن با ابی خلف رسیده نزد عقبه آمده گفت مگر از دین خود در
که سخن محمد را شنیده کلمه میگویی گفت از دین خود برنگشته ام و لیکن مردی بود در سرای من آمد گفت

تا کلمه نخوط طعام تو نخورم مرا عار آمد که مهمان طعام نخورده از خانه من بیرون رود پس بخاطر او این کلمه
گفتم تا طعام خورد ابی خلف ملعون گفت از تو راضی نشوم تا تکذیب او نکنی و آب دهن بروی
انداخت از مشاک نقل است که آب دهن او دو شعله آتش جانسوز شده و بآنحضرت رسیده
بروی پلید خود برگشته هر دو طرف روی نحس او را بسوخت و تا زنده بود آثار آن داغها را داشت
حضرت او را فرمود ای عقبه ترا نمی بینم که از نکته بیرون روی مگر آنکه سر ترا بشمشیر بر میدارم پس
در غزوه بدر عقبه را اسیر کردند و بعد از انقضاء زمان حرب بحکم حضرت رسالت بقتل او
صادر شده در دست امیر المؤمنین کشته گشت و بجهنم پیوست و اما ابی خلف با حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله بدلت مبارک خود در وقت جنگ بکشت و این آیه در شان عقبه نازل شد
باین مضمون که آن ظالم در روز قیامت سر انگشت ندامت بسیار خواید و در تفسیر اهل بیت
واقعه شده در این آیه در باره یکی از دشمنان اهل بیت حضرت رسالت نازل شده
صاحب احقاف آورده در چهار هزار بار اطراف اصابع خود را تا مرفق بخاید و در هر بار خدا را
بر یاند و از خوایدن آن بی خبر باشد و گوید آن عقبه ظالم از روی حسرت و ندامت ای کاش
فرا میگرفتم من با رسول الله که وی فرا گرفته بود که راه نجات و طریق حقیقت وای وای بر من
در کاش فرا نمیگرفتم فلان را یعنی ابی بن خلف را دوست خود و در پیش مجاهد مراد از فلان شیطانست
و یا مراد هر دوست است در از راه حق و طریق هدایت اغوی و اضلال نماید رفیق خود را
بدرستیکه گمراه کرد مرا و باز داشت از یاد کردن خدا یعنی کلمه شهادت و یا از موعظه حضرت
رسالت و یا از کتاب خدا بعد از آنکه آمده بود بمن و من متمکن بودم از آنکه بآن متعظ شوم
و هست و یعنی شیطان انسی و جنی است گمراه کننده است مراد مرا فرو گذارنده در وادی
ضلالت و هلاکت یعنی در سختی مکنده بآدمی او را بر حد هلاکت رساند و بعد از هلاکت و اگذاشته
هیچ نفعی بوی نرسانند و یا مراد شیطان جن است در ابلیس بر تلبیس است در هیوی و هیجان
مردم را بمخالفت حضرت عزت و بمخالفت حضرت رسالت و چون بدام هلاکت افتادند
فرو گذاشته نفعی نمی رساند بلکه ضرر از دمی زاید کما قال الله تعالی کمثل الشیطان اذ قال للانسان
اکفر فلما کفر قال انی بریء منک و شبهه نیست در مصاحبت اشرار و اثر آن با شری
تمام دارد در هدایت و ضلالت چنانکه از حضرت رسالت روایت است که مثل همنشین

بد مثل

نیک مثل عطار است اگر چه از عطر خود بتو نمیدهد ولکن از بوی عطر وی در حالت بهره میگردی
و یا از آن بوی در دماغ تو بماند و همنشین بد چون حداد است شرر او اگر چه ترا نسوزد و یکی بوی کند
دود او در جامه تو بماند بعد از آن حکایت شکایت سید ابرار را از قوم فجار اشرار در دار نوار پیغمبر
و گفت رسول صلی الله علیه و آله در دنیا و یا خواهد گفت در عقبی ای پروردگار من بدرستیکه قوم من قریش
فرا گرفتند این قرآن را هذیان و بیهوده بامعنی و یا فرو گذاشته شده که بدو ایمان نیاوردند و از
شنیدن آن اعراض کردند از روی جحود و استکبار و انس از سید انس روایت کرده که هر که
آن قرآن آموزد و ترک خواندن او کند روز قیامت بوی آید خدا یا این بنده مرا مهجور گرفت
میان من و او حکم فرما بعد از آن برای تسلی خواطر حضرت رسالت میفرماید و چنانکه این کفره را
دشمن تو گردانیدیم باین معنی ترا از میان ایشان بنعمت نبوت مخصوص گردانیدیم و باین سبب حقد
و حسد و عداوت بتو پیدا کردند گردانیدیم مر پیغمبر را دشمن از کافران باین معنی تسلی ایشان
شده اقتدا به پیغمبر خود و فدا کنند و مطیع او شوند و باین جهت با پیغمبران کمر عداوت بستند
و از راه نیم مقیم برگشته با آتش جهیم الیم پیوستند چون نمرود با ابراهیم و فرعون با موسی و آنها صبر نمودند
پس تو نیز اقتدا بایشان کرده صبر بر سرکش بوس است پروردگار تو راه نماینده ترا در طریق
شکیبائی و یاری دهنده تو بدشمنان و از ابن عباس روایت است در اسباب موجبه عداوت
کفار نسبت بر انبیای اخیار آن بود در حقیقت انبیا را امر فرمود تا کفار را دعوت ایمان نمایند ترک
دین خود و آبا خود کنند و مذمت اصنام ایشان نمایند و چون پیغمبران این امر حضرت سبحانی را
اقدام نمودند کافران اظهار عداوت کرده بمقام عناد و جدال و قتال در آمدند پس گویا او سبحانه
باعث عداوت ایشان شده نه پیغمبران و معنی آیه نه چنین است در حقیقت العیاذ بالله خلق
عداوت انبیا در دل ایشان نمود چه او سبحانه خالق خیر است نه شر و گفتند آنانکه کفر ورزیدند
از یهود و نصاری و یا از سایر مشرکان عرب چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد صلی الله علیه و آله قرآن یکجا
چنانکه توریة و انجیل و زبور یکجا نازل شدند و این اعتراض از روی مکابره و عناد و نفور
ایشان است از حق چه قرآن متصف بصفت اعجاز است و آن مختلف نمیشود خواه
پراکنده نازل شود و خواه یکجا و نیز تفریق متضمن فوایدیست که در جمله منت چنانکه پیغمبر
همچنین پراکنده فرو فرستادیم تا ثابت گردانیم و قوت دهیم بتفریق آن در اوقات متعدده دل ترا

یعنی تا بتفریق وحی دل ترا بحفظ آن تمکین دهیم و بر تو خواندیم آنرا بر ترتیل بوصف تبیین و تفریق خواندن
بمهلت و تأنی در مدت مدید که بیست سال یا بیست و سه سال بود ابی العلی عقیلا در جواب اعتراض کفار
میفرماید در تفریق قرآن بجهت آنست در متضمن فوایدیست یکی سهولت حفظ چه موسی عیسی و داود
که کتاب ایشان یکبار نازل شده خوانده و نویسنده بودند و پیغمبر ما امی بود پس اگر یکبار نازل شدی
حفظ متعذر شدی و دیگر نزول آن بجهت کثرت مواقع موجبه مزید بصیرت است و سبب زیادتی عرض و دیگر
آنکه تا موجب تسلی خاطر آنحضرت است و دیگر در قرآن ناسخ و منسوخ و ناسخ هر آینه تاخر از منسوخ باشد
و جمع شدن آنها در زمان واحد نشاید و دیگر آنکه قرآن مشتمل جوابات و سؤالات است و لابد جواب
عقب سؤال آید از مولای ما امیر المؤمنین ع از معنی ترتیل پرسیدند فرمود حفظ الوقوف و اداء الحروف
و از ابن عباس پرسیدند گفت آنست در تبیین مبانی حروف و کمالات قرآن او بر اکثر فنا ری کلمات
بحروف او را مانند پراکنده ساختن خرمای زبون و بسیار آنرا حرکت دادن و نزد عجایب آن وقف کنی بجهت
تا ملی و باید در قصد شما آن نباشد در رد ختم سوره کند مراد آنست در بتانی بدون سرعت و بطور و آیات
کن و در آن تامل کرده در دل خود جا بده و نمی آرند مشرکان برای تو مثلی در قدح نبوت و در طعن کتاب
مگر آوریم برای تو جواب راست و درست در قول آنها رد کند و مرآوریم آنچه سزا که مذکور است از روی تبیین
یعنی کافران هیچ مثلی نیارند در کار ترا باطل کنند الا آنکه ما حقی آریم در شکست آنها را باطل کرداند بعد از آن
از حال ایشان خبر میدهد مشرکان آنانند در حشر گرده شوند بر رویهای خود یعنی رو بر روی
نهاده و بادر هوا روند بسوی دوزخ آنگروه باین هیئت بدترند از روی مکان از منازل فقرا مؤمنین
در دنیا داشتند و طعنه میزدند در ای الفریقین خیر مکانا و احسن ندیا و کمترند از جهت راه
چه راه آنها بآتش دوزخ است و در صحیح بخاریست در از حضرت رسالت پرسیدند در چگونه کافران را
بر رو محشور سازند فرمود خدایی که کافران را بر دو پا راه میبرد قادر است در او را بر رو راه برد بعد از آن
برای تسلی حضرت رسالت حکایت سابقه انبیا و امم را میفرماید و تحقیق دادیم موسی را
کتاب توریة بعد از غرق شدن فرعون و اتباع او و گردانیدیم قبل از غرق فرعون با موسی برادر او هارون را
یار و مددکار او در حمل دعوت و اعدای کلمه فقلنا اذهبا الی القوم الذین کذبوا
بآیاتنا فدمرناهم تدمیرا و قوم نوح لما کذبوا الرسل اغرقناهم و جعلناهم
للناس آیة و اعتدنا للظالمین عذابا الیما و عادا و ثمود و اصحاب الرس

وقرونا

وقرونا بین ذلک کثیرا و کلا ضربنا له الامثال و کلا تبرنا تتبیرا
و لقد اتوا علی القریة التی امطرت مطر السوء افلم یکونوا یرونها
بل کانوا لا یرجون نشورا و اذا رأوک ان یتخذونک الا
هزوا اهذا الذی بعث الله رسولا ان کاد لیضلنا عن آلهتنا
لولا ان صبرنا علیها و سوف یعلمون حین یرون العذاب
من اضل سبیلا ارأیت من اتخذ الهه هویه افانت تکون
علیه وکیلا ام تحسب ان اکثرهم یسمعون او یعقلون ان هم
الا کالانعام بل هم اضل سبیلا الم تر الی ربک کیف مد
الظل و لو شاء لجعله ساکنا ثم جعلنا الشمس علیه دلیلا ثم
قبضناه الینا قبضا یسیرا و هو الذی جعل لکم اللیل لباسا و النوم
سباتا و جعل النهار نشورا پس گفتیم هر دو را بروید بسوی گروه طریق فرعون و اتباع
او آنانند در تکذیب کردند آیتهای ما را که با ایشان نمودیم از معجزات و دلایل عقلیه پس ایشان
رفتند آنگروه را بسوی دعوت کردند ایشان انکار و استکبار نمودند پس هلاک و تدمیر ایشان گردانیدیم
آنها را هلاک کردند و با غرق کردند در دریا و گروه نوح را آن هنگام در تکذیب کردند پیغمبران را
یعنی نوح و آنانرا که قبل از وی بودند چون شیث و ادریس و با همین تکذیب نوح کردند و تکذیب
تکذیب یک پیغمبر از ایشان مستلزم همه پیغمبرانست و یا مطلقا بعثت رسل را انکار نمودند
چون گروه ابراهیم غرق ساختیم ایشان را بطوفان و گردانیدیم قبل از غرق فرعون با موسی برادر او هارون را
تا از آن عبرت گیرند و آماده کردیم ستمکاران را عذابی دردناک و رای آنچه رسید ایشان را در دنیا
و گردانیدیم قصه گروه عاد و هلاک ایشان را بسبب تکذیب کردن ایشان هود پیغمبر را
برای مردم تا از آن عبرت گیرند و همچنین گروه ثمود را در تکذیب صالح کردند و همچنین رسس را
در طغیان بنهایت رسیده بودند و رس چاهیست در تهامه و یا در آذربایجان و یا در انطاکیه

که حبیب نجار را در آنجا کشتند و چشمه بوده در نخلستان از نی سد و با همان افتاده دست کرده
بروج مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی و گویند قریه بوده در زمین فلج از ولایت یمن و اصحاب آن
از بقایای ثمود بودند پیغمبری با ایشان مبعوث شد او را کشتند و در بعضی از تفاسیر مذکور است
که بعد از قتل آن پیغمبر گوشت او را خوردند عذاب با ایشان رسید و با جمعی بودند تربیت
که شعیب با ایشان آمد تکذیب وی نمودند روزی در حوالی چاهی که داشتند جمع شده بودند
بانداء شعیب اشتغال شدند ناگاه آن چاه در هم افتاده همه ایشان با منازل و مواشی
بزمین فرو رفتند و باقی بودند در درخت صنوبر را میپرستیدند پیغمبری از نسل یعقوب
یعقوب بر ایشان مبعوث شد او را تکذیب کرده کشتند و بگاه افکندند ابری سیاه
افکنده صاعقه از آن بیرون آمده همه را پاک بسوخت و یا اصحاب رس اهل رس معطله بودند
که قصه ایشان گذشت و یا اصحاب حنظله بن صفوان بودند چون تکذیب پیغمبر خود نمودند
حقتعالی ایشان را بمرض مبتلا کرد دراز کردن گردنهای اوبهم الوان ملون بود و رنگارنگ بجهت
درازی گردن او را و اعتقاد گفتند وی در گوهای آنرا دمج و یا قبح گفتند نی مقام داشت آمده
کودکان و مواشی کوچک ایشان را برده بردی و بجهت غایب نمودن ایشان او را مغرب
گفتندی یعنی فرو برنده و غایب کننده روزی دختری را مقرون ببلوغ بود از میان ایشان در ربود
و ایشان شکایت از آن بپیش پیغمبر خود بردند و شرط کردند اگر مرا این مرغ را کفایت کنی ایمان
آرند پیغمبر دست بدعا برداشته گفت اللهم خذها واقطع نسلها دعای پیغمبر اجابت شده
آن مرغ غایب شده خبری و اثری از وی ظاهر نگشت جز نام در چیزهای نادر مثل شد کما قیل
منسوخ شد مروت و معدوم شد وفا و هر دو نام ماند چون عنقا و کیمیا پس این قوم بعد از غیبت
عنقا در تردد و فا افزودند و حنظله را شهید کردند حقتعالی آتش سوزان با ایشان ریزان نموده
همه را پاک بسوخت و امام زین العابدین از پدر بزرگوار خود حسین شهید اشتغال کرده
از امیر مؤمنین روایت کرده که مردی از بزرگان قبیله بنی تمیم نزد امیر المؤمنین آمده پرسید
که اصحاب رس چه کسان اند و در کدام عصر بودند پیغمبر ایشان بوده و جایشان کجا و بچه چیز هلاک
گشتند و نیز در قرآن ذکر ایشان بر میرفتم و قصه ایشان مذکور نیست امیر المؤمنین فرمودند از من
چیزی پرسیدی که کسی تا حال نپرسیده و کسی از آن خبر نمیدهد پس فرمود اگر از من ما الفاتحه بدان
که ایشان گروهی بودند در درخت صنوبر پرستیدند و آن درخت را شاه درخت میخواندند و آنرا
یافث بن نوح کشته بود در کنار چشمه آنرا دوشاب میگفتند و حقتعالی آن چشمه را برای نوح جاری
کرده

کرده بود بعد از طوفان و ایشان را اصحاب رس برای آن میخواندند که پیغمبر خود را کشته در رس دفن کردند
کما قال صاحب القاموس الرس ودفن المیت و ایشان قبل از سنجیان بن داود بودند و دوازده
درخت صنوبر در حوالی وی داشتند و آن موضع از بلاد مشرق بود و در آن روزگار جویها از آن آب
شیرین تر نبود و شهری از آن شهر آباد تر و اهل آن نسبت بسایر بلاد شیرین بودند و در آنجا قریه‌ها متعدد
بود بزرگ ترین آن قریه‌ها قریه بود که آنرا اسفندیار گفتندی و مسکن پادشاه ایشان بود
و آن پادشاه ترکون بن عابر بن ناوش بن سازن بن نمرود بن کنعان بود و این چشمه و درخت
صنوبر در آن ده بودند و هر یک از ایشان از بن درخت شاخها در منازل خود شاخ بنده
بودند و درختان بسیار بشمار از آن صنوبر بهم آمده بود و ایشان آب آن چشمه را بخود حرام کرده
و از آن آب خوشان و بچهارپایان نمیدادند و اگر کسی از آن آب برداشتندی او گرفتندی
و گفتندی که این آب حیوة غذایان ماست سزاوار نباشد که از آن کم کنند و هر عیدی ایشان را
شدی آمده آن درخت را که نزدیک آن ده بود بانواع حلی و حلل و جواهرها و حریر صور
آراسته میپوشانیدند و گاو و گوسفند بسیار آورده در پای آن قربان میکردند و آتش افروخته
قربانها را در آن افکنده چون دود آن بهوا برخاستی و در آسمان نمای پوشیدی ایشان آن درخت را
سجده کردندی و گریستندی و تضرع و زاری مینمودندی و گفتندی خدای ما از ما خشنود باش
و شیطان آمده شاخه آن درخت را میجنبانید و از ساق درخت آواز میداد چون آواز
کودک ای بندگان من از شما خوشنود شدم پس ایشان از آن آواز شیطان خوش حال شده
نبیذ طاس آنرو نوشیدند و آن شب را بخوردن و بسیار لهو و لعب کردن مشغول شدند و در سر
بجانب درختان که در نزدیک ده ایشان میبود توجه مینمودند و باین طریقه عمل میکردند و چون
نزدیک آن ده بزرگ که همه آن درخت در آنجا بود میرسیدند مردم و اهل ده از صنوبر
باستقبال ایشان بیرون میآمدند و در آن موضع سراپرده زده از دیبا که در آن انواع صور مصور
و در آن دوازده در بود بسمت هر دو در دری و از بیرون سراپرده آن درخت را سجده میکردند
و آن قربانها را نزد آن درختان دیگر میبردند و تضرع و زاری بسیار میکردند ابلیس
بتلبیس آمده شاخهای درختان را سخت میجنبانید و با آواز بلند آواز میداد و آنرا وعدهای
بسیار میداد و ایشان سر برداشته عیش و نشاط میکردند و بلهو و لعب مشغول میشدند و روز
ده شبانه روز در عید گاه که ایشان را مرسال بودی باین منوال میگذرانیدند و بعد از آن بحال
خود رجوع میکردند و چون مدتی برین بگذشت حقتعالی پیغمبری بر ایشان فرستاد از فرزندان
یهودا ابن یعقوب مدت مدید ایشان را دعوت میکرد بخدا اجابت نکردند و در کفر و عناد

ان پیغمبر گفت بار خدایا تو عالمی که ایشان نعمتها را از خود گذرانیدند و از پرستش این درخت
باز نمی‌ایستند آیتی با ایشان بنما و این درخت را خشک گردان پس حقتعالی آن درخت را
خشک ساخته ایشان از آن پریشان شدند و دو فرقه گشتند گروهی گفتند
این سحر این مردست پیغمبر خدای آسمانست خواست شما را باطاعت خدای خود خواند این
سحر را نمود تا درخت خشک گشت گروه دیگر گفتند خدایان شما را خشم کرده اند در این
مرد ایشان را دشنام میدهد و شما متعرض او نمیشوید پس همه جمع شده بکشتن آن پیغمبر اتفاق
کردند تا رضای معبودان ایشان حاصل شود پس در نزدیکی آن چشمه چاهی کندند و اطراف آنرا
از آذر زیر برآوردند و آن پیغمبر را بآنجا انداختند و بر سنگی بزرگ خودش را که از سنگ تراشیده
بودند آورده در سر آن چاه نهادند و گفتند شاید ناله او را بشنود از ما راضی باشد و معبودان
دیگر را از ما خشنود گرداند پس آن پیغمبر در آن چاه ناله و آه نموده مینالید و خدا را میخواند تا قبض
روح شد بعد از آن خداوند عالم جل شانه را فرموده کثرت نعمت و علم در این قوم کافر
نعمت را معمور ساخت سالهای سالست در عبادت غیر من مشغولند معهد پیغمبر را
نیز کشتند و اکنون انتقام از این قوم بد فرجام خواهم کشید و بجلال خود قسم که ایشان را
عبرت جهانیان خواهم ساخت پس چون نوبت عید ایشان در رسید بعادت
سابقه داشتند بعید گاه جمع شدند و مشغول سجده و قربان و لهو و لعب و عیش
و نشاط شدند حضرت رب العباد سرخ باد بایشان فرستاد و ایشان را از آن سنگ بر
گریختند پس زمین را فرمان داد تا در زیر ایشان سنگ کبریت گشته و ابری سیاه
از بالای سر ایشان آتش افشان شد همه آن قوم کداخته شدند چون آذر زیر در کوره
آتش تیز و این است قصه اصحاب رس از من پرسیدی ای صدق خداوند بدانند
میفرمایند که ما اصحاب رس را هلاک گردانیدیم و اهل قرنها را که بودند میان این قبایل
عاد و ثمود و رس خانهای بسیار جز خدا کسی ایشان را نداند و گویند آنان از پیشینیان
نوح و اصحاب رس بودند و قرن هفتاد سال است و نزد بعضی چهل سال و هر یک را
از این امتان زدیم از برای ایشان مثلها از قصه‌های عجیبه پیشینیان برای ایشان حجت
لازم آوردیم با ایشان بفرستادن پیغمبران و نمودن معجزات با ایشان موعظه ایشان را
نشنیدند بر ایشان عذاب نازل کردیم و تحقیق که آمدند کفار قریش در وقت
تجارت شام بر آن دهی که بارانیده شد بر آن باران بدهی سنگ باریده مرادی ده مردم است

از مؤتفکات و لوط آنجا نشسته و بعد از زیر و زبر شدن آن حقتعالی سنگ باهل آن باریدند
آیا پس نبودند قریش در وقت مرور بآن به بینند بدیدهای خود و آثار عذاب با ایشان دیده کنند تا
از آن متنبه شوند نه چنانست که بینند بلکه بودند از روی کفر توقع و امید نداشتند بر انکیختن
و عاقبت جزای خود را و از این جهت بدیده عبرت و اتعاظ بر آن نگردند و مانند چهارپایان
خود بر آن مرور نمودند و چون می‌بینند ترا ای محمد این مشرکان معاند و کافران جاحد ترا
نمیگیرند ترا مگر مانند کسی یا دستهزا کنند و بوجه سخریت میگویند آیا این آن کسست
که برانگیخته او را خدا فرستاده شده بدرستیکه نزدیک بود که بسخن دلفریب و بسیاری جهد در
دعوت و دلایل بدعای خود گمراه گرداند ما را از پرستش خدایان ما اگر صبر نکرده بودیم بعبادت آنها
و ثابت قدم نشده بودیم در پرستش ایشان از کثرت دعوت او بتوحید و جهد او بمرتبه بود که
نزدیک بود ما را از دین آباء ما بگرداند و زود باشد بدانند آن جماعتی که ایشان را میخواندند
آنهنگام که معاینه به بینند عذاب را که کیست از اهل ایمان و ایشان گمراه تر از طریق هدی
از سعید بن جبیر مرویست که مشرکان سنگی یا کلوخی و یا چوبی را می‌پرستیدند و چون سنگی
نیکوتر و چوبی بهتر و زیباتر دیدندی معبود خود را گذاشته به پرستش آنها پرداختندی حقتعالی
فرمود آیا دیدی کسی را که فرا گرفت هوای خود را خدای یعنی کسی را که هر چه آرزوی وی باشد
بپرستد ابن عباس گوید مثل است که آیا دیدی آنرا که ترک عبادت خالق خود کرده
تابع آرزوی باطل خود شده سنگ را پرستد و بر آن ثبات ورزد و محققان
گفته اند که هر که غیر خدا را دوست دارد و اگر چه خدا را پرستد در حقیقت هوای خود را
پرستیده چه هوای نفس او را بمحبت غیر خدا واداشته و سید حسین در طرائف گفته
آورده که چون آدم بآنجا عقد بستند ابلیس را هم با دنیا بهم دیگر پیوستند و چنانکه از
امتزاج آنها آدمی بوجود آمد از وصلت ایشان هم هوا و هوس متولد گشت و در عهد طبیعت
از جوشش اخلاط اربعه تربیت یافته همه اوصاف ذمیمه در بازار دنیا از آنها رواج
و رونق است از هوا مدد میرساند و رسوم و عادات مردوده و مذاهب مختلفه همه از تاثیر آن
ظهور پذیرد و غلبه آن در نفوس بمدیست که الهواء اول الله عبد فی الارض
شان اوست و در قرآن مجید باین مضمون فرموده افرایت من اتخذ الهه هواه
گویا اصل آلهه ما جاعل هوایست و آلهه ما جاعل فرع او اند و از اینجاست که مخالفت هوا
سبب وصول است بحقتعالی بعد از آن در بیان عدم استطاعت بهدایت متخذ هوا

میفرماید آیا نمی‌بینی بر آنکس که هوای خود را فدای خود ساخته و کلمه و کیان را و را باکراه و اجبار از آن منع کرده
قادر نیستی یا میندازی آنکه مشرکان اکثر ایشان میشنوند بگوش هوش و یا تعقل میکنند بدلیل دلایل
توحید و حجج و آیات هادیه را و بجهة این اهتمام داری و طمع میکنی بایمان ایشان نه چنین است تخصیص اکثر
بجهة آنست که بعضی ایمان آوردند و بعضی طریق حق را تعقل کرده بجهة استکبار و خوف ریاست مکابره
نمودند نیستند ایشان مگر مانند چهارپایان در عدم انتفاع از سماع کلام ملک علام و در عدم تدبر
در آیات حضرت قاضی الحاجات و معجزات حضرت خاتم النبوات بلکه ایشان گمراه‌ترند از انعام
از برای آنکه انعام منقادند بآنچه بآن مأمورند و اینها از عبادت پروردگار خود شان کردن کشان
و دیگر چهارپایان جالب نفعند و دافع ضرر و لکن مشرکان از ثواب حضرت سبحان که اعظم منافع ایشان
است کریزان اند و بعقاب حضرت رب ارباب موجب خسران ایشان است شتابان و نزد انعام
اگرچه اعتقاد بحق و کسب خیرات مبرات ندارند زیرا که شعور ندارند و لکن اعتقاد باطل هم ندارند که کسب
شر هم ندارند بخلاف این گروه مشرکان بی ایمان و ایضا جهالت انعام بکسی ضرری ندارد و لکن
جهالت کافران موجب ضلالت خودشان و موجب فتنه دیگران است و منع خلق است از حق
و نزد انعام ممکن بطلب کمال ندارند پس تقصیری ایشان را مترتب نیست و مذمت لازم آنها نه و لکن این ضلالت
بدفطرت مقصرند و مستحق انواع عذاب و اصناف عقاب بعد از آن در بیان دلایل قدرت
خود میفرماید تا بندگان در آن تأمل کرده بوحدانیت او برند میفرماید آیا نمی‌بینی ای بیننده
بصنع پروردگار خود که از محض قدرت چگونه کشیده و گسترانیده سایه را از ظهور صبح تا زمان
آفتاب و زمان کشیده شدن ظل و خوشترین از همه روز است چه ظلمت خالص سبب نفرت
طبایع و اکراه قلوب است و سبب انقباض نور بصر و شعاع شمس سخن هوا است و مفرق بصر و در زمان
مد ظل این هر دو منتفیست بلکه بین بین است و لهذا از جمله نعمتهای ابد بهشت ظل ممدود خواهد
شد و اگر خواستی خدا هر آینه گردانیدی این ظل را ساکن و ثابت و آرام یافته بر یک منوال
پس گردانیدیم آفتاب را بشناختن آن سایه دلیل و راه نما چه سایه چیزی است شناخته نمیشود چه
تعرف الأشیاء بأضدادها چه سایه در حاسه ظاهر نمیشود تا آنکه آفتاب طلوع کند و ضوء
آن بعضی از اجرام سفلیه واقع شود و یا آنکه سایه تفاوت نمیکند مگر بسبب حرکت آفتاب
و از ابن عباس روایت است که دلالت شمس باین نعمت که اگر شمس نبودی سایه شناخته نشدی
و اگر نور نبودی ظلمت دانسته نشدی پس فرا گرفتیم سایه را بسوی خود یعنی زایل ساختیم آنرا
بارتفاع آفتاب چه هر چند آفتاب بلند میشود سایه کم میگردد و کلما کفه و چون آفتاب طلوع کند
حقیقة قبض ظل میکنیم و فرا میگیریم آنرا فرا گرفتنی آسان یعنی اندک اندک شعاع شمس را بجب

الارتفاع

ارتفاع او بجای سایه آریم و آنرا بتدریج قبض می‌نامیم و زایل سازیم چه اگر یکبار قبض شدی
مهمات مردم که بازبسته سایه است معطل ماندی و وجه دیگر آنست که آیا نمی‌بینی چگونه
کشید سایه را وقت نامودن آسمان که مانند قبه سایه بر زمین افکند و اگر خدا خواستی او را ساکن
گردانیدی تا بر آن حالت باندی پس آفتاب را آفریدیم و او را بآن سایه دلیل گردانیدیم و از
پیش میرود و سایه از پس او نه کسی را از پی دلیل در رود و بعد از آن قبض کرد سایه را
قبضی بتدریج تا منتهی شد بغایت نقصان و نزد بعضی مراد ظل زمین است یعنی ظل زمین
و قبضناه راجع بدلیل است و معنی اینکه خدا در بسط زمین کرد و عالم را تاریک کرد
و آنرا دوامی نداد بلکه آفتاب را طالع ساخت دلیل شناسایی او گردانید و اوقات روز
را نیز دایم نساخت بلکه شمس را نیز با قول قبض کرد تا باز نیامد و این دو زمان شب و روز را
آسایش و آرامش خلایق تعیین فرمود و در عین المعانی آورده که مدظلات اشاره است بزمان
فترت که مردم در آن در ظلمت حیرت بودند و شمس منور سلام که بطلوع جمال سید انام از آن
تاریکی غفلت بروشنایی آگاهی رسیدند صاحب کشف الاسرار گوید این آیه از روی ظاهر
معجزه جناب مصطفی است و بفهم اهل حقیقت اشاره بقرب و کرامت وی اما بیان معجزه آنست که حضرت
رسالت صلعم و آله در سفری وقت خواب قیلوله در زیر درختی فرود آمد یاران بسیار همراه داشتند
و سایه درخت اندک بود حقیقة لا بقدرت کامله و اظهار معجزه نبوت سایه آن درخت را
ممدود گردانید چنانکه همه لشکر سلام در آن سایه در آسودند و این آیه نازل شد و تخصیص حضرت
آنحضرت را فرمود بقوله صلعم الم تر الی ربک الخ اما موسی عم وقت طلب رؤیت و دفع گفتن تو انی
یا موسی بسینه کشید و این حضرت را بی طلب آن فرمود الم تر الی ربک الخ **فیقول اهل**
الحقایق جزءا و اکثرهم خطاء و جزءا محمد بن عبد الرزاق الدنبلی
فی تفسیر قوله تعالی عظم شانه و یهدیهم هاهنا الم تر الی ربک الخ الآیة اشارة الی مرتبة
من مراتب الوجود التی هی فعل الحق المعبر عنها بوجود المطلق و اعلموا ایها الاخوان
المؤمنون العاملون العاملون المقتبسون انوار الایمان و الایقان من
مصابیح النورانیة المستطیبة من المشکوة القرآنیة الفرقانیة ان للوجود
مراتب ثلثة وجود الحق البسیط البحت العری البری عن القیودات
والارتباطات والاطلاقات والتقییدات والاضافات تعالی شانه
فلو تخلف عن هذه الحقیقة العیاذ بالله تعالی لزم انقلاب الحقیقة
وهذا وجود حقیقة التی تحیر فیها العقول والافهام لا یدرکها

عقل و لا یحدها شکل و حد و لا یعدها عد و لا یحیط بها علم لامتناع احاطة
المحاط بالمحیط ندارد ممکن از واجب نمونه چگونه دانش آخر چگونه زهی دان که او خورشید تابان
بنور شمع جوید در بیابان تعالی شانه عن مطارح الاوهام و مدارک الافهام
کما قال عم کلما ادرکتم بادق اوهامکم مخلوق لکم مردود علیکم لا اسم له
و لا رسم له لا ضد له و لا ند ظهور جمله اشیاء بضدیت و لی حق انه مانند و نه ندیت
چو نبود ذات حق را ضد و ندا نمیدانم چگونه دانم او را لا جهة له لانه صریح الوجود
الذی لا اتم و اشد قوة و کمالا منه لا یشوبه عموم و خصوص لا یصفه اسم و لا
یسمه رسم ما للتراب و رب الارباب به نسبت خاک را با عالم پاک بود در ذات احدیت
محال محض دان تحصیل حاصل چو آیاتست روشن گشته از ذات تجرد ذات او روشن ذات
همه عالم بنور اوست پیدا کجا او گردد از عالم هویدا نگنجی نور حق اندر مظاهر که بجا حلول حق ظاهر
رها کن عقل را با حق همراهش که تاب خور ندارد چشم خفاش والمذکور هو وجود الله سبحانه
و وجود المطلق هو فعل الحق و اثر القدرة المطلق به اوجد الاشیاء
جمیعا کما قال تعالی کن فیکون و شموله بالاحاطة علی جمیع الاشیاء لا شمول مرتبة
الاول من الوجود الذی هو مرتبة غیب الغیوب العیاذ بالله تعالی من الآراء الباطلة
والاهواء العاطلة کما توهم بعض الصوفیة علیهم لعنة الله و هذه الطریقة ملاحدة
صرفة و زندقة محضة تعالی شانه علوا کبیرا و الی الکنایة اشار بقوله خلق
الله الاشیاء بالمشیة و خلق المشیة بنفسها لان الصانع هو الله تعالی و احد
و الصنع واحد و المصنوعات متکثرة لا الی نهایة و المشیة و هی نفس الفعل
و الابداع و الاختراع فالفاعل واحد و الفعل واحد و المفاعیل متکثرة
هر آنچه در زمان و در مکانست زیک اوستاد و زیک کارخانه است و لهذا یعبر عن هذه
المرتبة الفعلیة الاثریة بالنفس الرحمانی بفتح النون و الفاء دون اسکان الفاء
کما توهم بعض و هو خطاء بل زندقة و تسمیة هذه المرتبة بهذا اصطلاح و لا مشاحة
فی الاصطلاح تشبیها صدور هذا الوجود من مبدء المبادی و اول الاوایل مرتبة
واحدة

والمشاحة الضیقة

واحدة علی نفس الانسان لان الله تعالی لیس کمثله شیء و لله المثل الاعلی فکما ان النفس
الصادر عن الانسان المتکلم بسیط یحصل منه اقسام الکلمات و الحروف
من الاسم الدال علی صحة المدلول علیه و السکوت للمخاطب عند سماعه و الحرف
عکسه و الفعل البرزخ بینهما فی الشدة و الضعف صدور کل واحد
فی حد ذاته و حسب استعداده و ینقطع هذه الکلمات بمجرد
ارادة المتکلم انقطاع الکلام کان لم یکن ههنا شیئا مذکورا فهکذا الوجود
الذی هو فعل الحق المعبر عنه بالمشیة التی تصدر منها العقول
و النفوس و الاجرام الفلکیة و ذوات الملکیة و اجسام العنصر و المواد
الارضیة فی مرتبة واحدة کل واحد علی شاکلته و حسب استعداد
ذاته من غیر تعین و تبدل و کالواحد مثلا فی العدد مع انه لیس بعدد
لان العدد عبارة عن نصف مجموع حاشیتیه و لیس الواحد کذلک
و تشخصه شخصی متعین و لکن جمیع الاعداد حاصل منه عدد کرده
دارد بدایت و لیکن هرگز پیش نبود نهایت لان الواحد ما لم ینضم الیه مثله
لم یحصل اثنین و هکذا و کذا اذا نقص واحد من المائة لم یکن مائة فالواحد
فهو مع جمیع الاعداد و لیس منها و کالمداد مع کونه شیئا واحدا
متعینا یحصل منه اشکال مختلفة من الحروف کالاسم کما یصدر
من الوجود الفعل العقول و النفوس و المجردات و غیرها
و الفعل کما یصدر منه عالم البرزخ و المثال و الحرف کما
یصدر منه العناصر و المواد مع ان المداد شیء واحد
و کالالف یترکب منه سایر الحروف مع بقائه و بساطته
و صرافته و کالمصدر یصدر منه المشتقات من صیغ
المختلفة مع کونه صیغة واحدة و کضوء الشمس مع طلوعه

على وضات الورد والنرجس والبان والأظهار والرياحين والأقحوان بلا زيادة
كيفية فيه ولا نقصان ومن غير تاء تؤثر منها فيه اصلا وطلوعه ايضا على النبات
والفاذورات بلا تغير وتاء تؤثر فيه ايضا وغيرها من الأمثال والى هذه المرتبة اشارة
قوله سبحانه الم تر الى ربك كيف مد الظل اى كيف
ابسط فيض الانبساط الذى هو فعل الحق ووجود المطلق على هياكل الماهيات
ولو شاء الله لجعله ساكنا اى قائما من الانبساط كالحالة الاولى الغير المنبسطة
ثم جعلنا الشمس عليه اى على ذلك الفيض الانبساطى دليلا وبرهانا اى كما
ان الشمس اذا كان طالعا انبسط نوره على صفحات الاجسام وسطوح الاجرام
وبجرد انقباضها وغروبها تسقط عن الانبساط ولم يظهر شئ من آثار
الانوار كان لم يكن نور مسدول وكذلك وجود المطلق والفعل الحق اگر نبودى
كند از هم فرو ريزد نگارشها كما اشرنا اليه فى الكلم والمتكلم ثم قبضناه اى ذلك الوجود
الذى هو فعل الحق بحضرتنا قبضا يسيرا اى قليلا قليلا بالتدريج بالقبض
من هذه النشاة الدنيوية الفانية الدائرة الى النشاة الاخروية الشريفة
القائمة الباقية بالآجال المقدرة والاعمار منقطعة ومن المراتب الثلثة
للوجود وجود المقيد الذى فى الموجودات الخاصة وفى التعينات المشخصة
كوجود كل فرد فرد وتذوت كل ذات ذات بعينه وبشخصه كل فى حد
ذاته وشكله وتحققه فالفاعل واحد هو الله سبحانه والفعل واحد وهو
الوجود المطلق والمشية لذاته اصطلاح مختلف بالاتفاق وتنبه الى المرتبة الثانية
للوجود والآثار متعددة المعبر عنها بالموجودات الخاصة المقيدة كما
هو المرئى للمشاهد بتطورات عوالم الامكانية ولا يغرنكم الشيطان
ايها الاخوان انه لكم عدو مبين ومن قال بوحدة الوجود على هذا التحقيق المشاهد
الموجود من الصوفية الملعونة زندقه صرفة واشراكه محضة اشهى ما حققنا واوت
الخلاق

آنخدایی که گردانید برای شما شب را پوشش تا در و آرام گیرید چنانکه در لباس آرام میگیرند و خواب را حتی تابیدن
بدان آسایش یابد بترک شواغل و ضایع و گردانیدیم روز را که برانگیزنده شوید در آن برای طلب معیشت و یا
مقرر کرد در روز برانگیختن را چه خواب شبه مرگ است در قطع حیوة و برانگیخته شدن از خواب مانند بعث
اموات است بعد از موت و لقمان حکیم رضی الله عنه از شادی که بآن پسر خود را نمود این بود گفت ای
پسر من چنانکه بخواب میروی و بعد بیدار میشوی بهمین طریق خواهی مردن و مبعوث خواهی شدن
وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً
طَهُورًا لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنَاسِيَّ كَثِيرًا
وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا وَلَوْ شِئْنَا
لَبَعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا فَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا
كَبِيرًا وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ
وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا
فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا واوست آنکس فرستاد بادها را
بشارت دهندگان باران پیش از نزول رحمت او که باران است چه وزیدن باد مانع غالب
اوقات دلالت میکند بوقوع باران در آن زمان و فرو فرستادیم از ابر و یا از آسمان آب پاک
کننده که مزیل حدث و خبث است جای دیگر میفرماید وینزل عليكم من السماء ماء
ليطهركم به ويذهب عنكم رجز الشيطان و درین آیه معجز آیت میفرماید که از روی
انعام و احسان فرستادیم آب باران را که پاک کننده است تا زنده کنیم بآن آب شهری مرده
یعنی موضعی را که در و خشکی باشد و یا مکانی را که در زمستان از برودت بارد خزان خشک و فسرده
شده باشد و یا شاید آبرا الذی آفریده ایم چهارپایان را و مردمان بسیار را در بادیها و بلاد
قری و اهل بلدان را آنها رو منابع میباشد بدان از آب آشامیدن آب باران مستغنی اند و بدینکه
ما گردانیدیم باران را میان ایشان در شهرهای مختلف و در اوقات متفاوته بصفتهای مختلفه
از بزرگ قطره و ریزه بودن آنها و از قلت و کثرت بحسب حکمت و مصلحت و از این جا معلوم
است که حضرت رسالت صلعم و آله فرمود هیچ سال نباشد که باران آن سال از سال دیگر بیشتر
باشد و یا کمتر چه حقتعالی تقسیم آن میفرماید میان بندگان خود و میخواهد باین وجه حکمت مصلحت

بعضی از ایشان باران شهر ایشان را بشهر دیگر و یا به بیابانها و وادیها و دریاها ریزاند پس این آیه تلاوت
فرمود ولقد صرفناه بينهم ليذكروا الخ و گویند یعنی این است که ما مکرر گردانیدیم سخن ابر و باران را در قرآن
و در سایر کتب بسبب آنکه تدبر کنند بندگان در آن تا بحق نعمت ما معرفت پیدا کنند و بقدرت
ما عارف شوند و شکر او نمایند و عبرت گیرند بصرف آن از ایشان و یا بسوی ایشان تا بجهت عبرت
و تدبر ترک معصیت نمایند و یا شکر آن کنند پس بسیار زدند بشر مردمان و قبول آن نکردند مگر
ناسپاسی و کفران نعمت را و یا جحود و انکار نمودند و گفتند ما باران داده شدیم بسبب فلان ستاره
و فلان کوکب و شبهه نیست که هر کس را عقیده این باشد که باران از ستارگانست و علت نزول
آن هبوط و صعود کواکب است کافر است اما اگر اعتقاد کند که باران را خدا نازل فرماید و سایر روابط
شرایط نزولند کافر نگردد و اگر میخواستیم هر آینه می انگیختیم در هر دهی پیغمبر بیم کننده اما بعثه عظیم شان
و رفعت مکان و فضیلت تو بسایر پیغمبران نبوت را ختم تو کردیم و ترا بکافه خلایق مبعوث گردانیدیم
تا بروز قیامت پس اطاعت ایشان پس فرمان برکافران مباش که ترا بدین آباء خود دعوت
کنند و جهاد کن با ایشان بقرآن و یا بترک طاعت ایشان فلا تطع دالست بر آن مراد است
که کفار در ابطال حق اجتهاد میکنند تو هم در مقابله ایشان اجتهاد کن در اثبات حق و ابطال
آلهه باطله ایشان مجاهده کردنی بزرگ یعنی سوی بسیار با همه ایشان چه تو مبعوث بکافه عالمیان میشوی
پس هیچ چیز برفع و دفع شبهات باطله ایشان کوشش در جهاد اکبر است و حدیث رجعنا من
الجهاد الاصغر الى الجهاد الاكبر اشاره باین است و درین دلالت است بر آنکه
مجاهده و اجتهاد در حل شبهه مبطلین و اعدای دین از افضل اجتهادات است و اعظم آن
و باشد که مراد مقاتله باشد یعنی اجتهد مع با همه کفار جهاد و قتال کن بشمشیر آبدار تا مدد نیکی
حضرت پروردگار بعد از آن تعداد نعمت دیگر میزاید که دلالت تامه دارد بقدرت کامله
و اوست آنکس که بحکمت کامله خود بهم کذاشت دو دریا را یعنی مجاور و ملاصق بهم ساخت
بآنکه بهم آمیزند این یکی آبیست شیرین و بسیار خوش مزه که از فرط عذوبت دافع تشنگیست و این دیگر
آب بسیار شور و تلخ است یعنی بحر فارس و روم و ساخت میان این دو دریا را حاجزی و مانعی
از قدرت خود یعنی حرمتی و نارواییکی را بدیگری که اصلا این شیرین بآن شور ممزوج نمیشود
بلکه میان ایشان تا فرسخ پیدا نمودیم گویا یکی آن میگوید حجرا محجورا از من دور شو
آمیخته نمی باش چنانکه کسی بدشمن خود گوید تا از شر او ایمن گردد تحقیق آنست که ملح
اجاج این دیگر و عذوبت عذب فرات را زاید و متغیر نمیگرداند و نزد بعضی بین
البحرین حد معین مقرر ساختیم مانند دجله که در میان دو دریا کشیده است
وهو الذى

و نیکذارد که هر دو بهم رسند و طعم یکدیگر را فاسد کنند و گویند مراد از بحر عذب عظیم مانند نیل
و سیحون و جیحون و دجله و شط و فرات و از بحر ملح سایر دریاها و برزخ همان آنها با نهایت
و شهرها در میان آنها و حجر محجور و صفت سلاله باشد قول اشکال و مهابت بشری نماید
بسهولت و یا خلق کرد جنس آدمی را از آب منی پس گردانیدانش را خداوند نژاد و پیوند
یعنی آن نژاد بدو قسم منقسم ساخت ذکور را نسبت بنسب ایشان میشد چنانکه میگویند
فلان بن فلان و اناث را مصاهرت و دامادی بایشان موجود میشد کما قال تعالی فجعل
منه الزوجين الذكر والانثى و از امیر المؤمنین صلعم مرویست در آنست که نکاح آن حرام
باشد و صهر آنکه مناکحه بآن حلال شد چون دختران عم و عمه و از ضحاک و قتاده نقل است
در تفسیر صنف اند و صهر پنج صنف که حقتعالی ذکر ایشان را در قرآن فرموده حرمت
عليكم امهاتكم الخ و گویند نسب پسران و دختران اند وهت پروردگار تو قادر آفریدن
بنین و بنات و ذکور و اناث و مقابل همند و مخلوق از مادهٔ واحده با عضای مختلفه و کیفیات
از نطفه واحده و توانا بر آنکه مذکر و مؤنث اند خلق کند جلت قدرته و از سدی از ابن عباس رواه و مفسران
اهل سنت است روایت است که آیه در شان پیغمبر آخر زمان و امیر مؤمنان است نازل شده و شعر
بتزویج فاطمه صلعم ایشان اولیا و دامادی آنحضرت با پیغمبر و از ابو قتیبه روایت است که گفت از ابن
سیرین از معتبرین اهل سنت است شنیدم که این آیه در شان امیر المؤمنین نازل شد حضرت
رسالت تزویج نمود فاطمه صلعم با او و آنحضرت جامع نسب و سبب بود اما نسب پس عم پیغمبر بود
و اما سبب که داماد آنحضرت بود و کسی از صحابه جامع این دو صفت نبود مگر آنحضرت
و از حضرت رسالت روایت است که خدای تو علقهٔ در صلب آدم صلعم خلق کرد و آنرا از صلب
آدم بصلب شیث رسانید و بعد از اصلاب طاهرین بارحام طاهرات نقل کرد تا بعبد المطلب
آنگاه او را دو نصف کرد یک نصف آنرا در صلب عبد الله نهاد و نصف دیگر را در صلب ابو طالب
از نصف اول مرا که محمدم آفرید و بنبوت و رسالت و کتاب کرامت فرمود و از نصف دوم
علی را و او را ولایت و طهارت و شجاعت داد و الی هذا اشارة قوله تعالی خلق من
الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا فانا وعلی من نور واحد و ابو احمد بن داود بن سلیمان

از علی بن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود که از آباء کرام خود شنیدم که امیر المؤمنین علیه السلام
فرمود در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله روزی مرا فرمودند ای علی ترا سه چیز داده اند که مرا نداده اند
یکی پدر زن چون من دوم زنی چون فاطمه سیم فرزندان چون حسن و حسین و از صادق علیه السلام مرویست
مالک می آمدند چون جابر نزد ما رسید بدست و پای ما افتاده بوسه میدادیم و پای ما داد انس
او را ملامت کرد که تو مرد بزرگ سالی و ترا مرتبه است پیش حضرت رسالت این حال مناسب
احوال تو نیست جابر گفت ای انس خاموش باش از ملامت در حق از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
در حق ایشان چیزی شنیدم که گمان در حق احدی آنرا ندانستم انس گفت آن چیست گفت
شنیدم که فرمود چون خدا خواست مرا آفریند نطفه از نور سفید تر آفرید در صلب آدم
نهاد و بعد از آن از اصلاب طاهرین بارحام طاهرات منتقل میساخت تا بصلب عبد المطلب
رسانید پس آنرا دو نیم کرد یک نیم بعبد الله داد و نیم دیگر بابو طالب ای عبد الله من بوجود
آمدم و از ابو طالب علی آنگاه نور مرا بفاطمه نقل کرد پس از علی و فاطمه حسن و حسین بوجود
آمدند و ایشان طاهر و مطهرند اما نطفه فاطمه عین و نطفه علی بحسین منتقل شد و بعد از
آن از صلب حسین آن نطفه منتقل خواهد شد بائمه هدی تا بقیامت و در خبر رسول
خدا صلی الله علیه و آله فرمود روزی فرشته پیش من آمد که قبل از این نیامده بود و خطاب کرد که نگرده بود
کسی را و گفت السلام علیک یا اول و یا آخر و یا حاشر در حشر روز قیامت
بتو و امت تو خواهد شد و فاتحی گفتم چه نامداری گفت محمود گفتم بچه نازل شده
گفت جئتک لتزویج النور علی النور گفتم این دو نور کیستند گفت فاطمه و علی
حکم الهی چنانست که در زمین عقد ایشان بندی در خدای جهان در آسمان عقد ایشان
بسته گفتم سمعا و طاعة و چون برخواست میان دو کتف او نوشته بود لا اله
الا الله محمد رسول الله ایده بعلی و نصره بعلی گفتم چند وقت است این
نوشته است گفت قبل ان یخلق الله آدم باربعة و عشرین الف عام و چون
این فرشته عروج نمود سیم صلی الله علیه و آله فاطمه را بعلی تزویج فرمود و خوارزمی از ابو العلا حافظ همدانی
روایت کرده و او از حسین بن علی و او از پدر بزرگوار خود که آنحضرت فرمود در خانه
ام سلمه نشسته بودم ناگاه فرشته با آنحضرت نازل شد پیش سر داشت و بر او آیات کلمات

در بیان تزویج فاطمه

و در هر سری هزار زبان و بهر زبانی بلغتی تسبیح و تقدیس خدا میکرد که شبیه لغت دیگری نبود که قصب او
فراخ تر از هفت آسمان و هفت زمین حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بنده شد که جبرئیل است نزد
من جبرئیل باین صورت پیش من نیامده بود ای آن فرشته عرض کرد که من جبرئیل نیستم مرا
هر صائیل گویند و خدای تعالی مرا بتو فرستاده تا تزویج کنی نور مرا بنوری ابتلک فاطمه من علی
بن ابی طالب و بیان قصه تزویج فاطمه علیها السلام بروایت امیر المؤمنین علیه السلام و عبد الله عباس
و عبد الله مسعود و جابر بن عبد الله انصاری و انس بن مالک و ام سلمه بطریق در کتب
مناقب خوارزمی و ذریت طاهره و در کشف و غیره باختلاف الفاظ ثابت و بیان
باقیه که چون حضرت فاطمه علیها السلام بحد بلوغ رسید اکابر قریش از اهل اشراف و جلالت و مال
و منال بخواستگاری آن نادره دوران برخواستند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله هر یک را
جواب میدادند و از جمله خواستگاران ابو بکر بر مکرر بود که آمده عرض کرد یا رسول الله مرا
رغبت است که فاطمه را بمن دهی زیرا که سبقت اسلام و صحبت مرا میدانی و این کلام را
سه بار تکرار کرده در مرتبه سیم حضرت خاتم فرمودند که کار فاطمه با من نیست بلکه بمشیت
الهیست هر کس خواهد بدهد و عمر نیز آمده خواستگاری نمود و همین جواب شنید پس عمر
با ابو بکر ملاقات کرده گفت گمان من آنست که پیغمبر میخواهد دختر خود را بسوی از اشراف
عرب بدهد او را مال و منال بسیار بشمار شد صاحب شاید و بقایل جامع مال و منال
تا باد و قوت پیدا نماید و درین سخن بودند که عبد الله عوف در رسیده پرسید چه
میگوئید ماجری تقریر نمودند و به بیان افزودند گفت رشته فاطمه را خواستگاری نیام و گمان
من چنان که حضرت اجابت فرماید چه مال و منال و ضیاع و عقار بسیار دارم و حضرت
رسول مرد درویش است شاید بمال مزایل شده بتول را بمن دهد پس جامه های نیکو پوشیده
و خود را بعطر خوشبو ساخته پیش حضرت رسالت آمده اظهار مطلب نمود حضرت جواب
نفرمود عبد الله گمان نمود که حضرت رسول قبول فرمود و بجهت تعیین صداق توقف دارند
عرض کرد یا رسول الله چندین شتر و گاو و گوسفند و زر و سیم بصداق تو هم سیم عمر در غضب
شده دست مبارک دراز کرده با کف کف کفی از سنگ ریزه از زیر پا برداشته بکف عبد الله
ریخته همه درهم و دینار و لؤلؤ و مرجان آبدار شده فرمود بردار تا مال تو بسیار گردد و بعد از
آن فرمود نگفتم که کار فاطمه باراده الهیست و الله اگر کسی من بعد خطبه فاطمه کند شکمهای او را کند
میکنم عبد الله منفعل شده بازگشت پس روزی ابی بکر و عمر و سعد معاذ مجتمع شده گفتند رسول
خدا خطبه اشراف قریش را رد فرمود گمان ما آنست که فاطمه را بعلی خواهد داد پس بطلب امیر المؤمنین

رفتند و او در نخلستان از انصار یافتند که اجیر شده آب میکشید میداد چون آب نزد بدر رسید خنید
که حق خود ستد بود فارسا حاضر تا بخورند آب آن صورت حال بر آن سرور بیهمال عرض کردند ایشان
گفت ای علی خدای تعالی جمیع فضایل و شرف و کمالات را در تو جمع کرده و ترا بانواع کرامات مخصوص
ساخته و جمیع خصلت پسندیده نیست که در تو نیست و اطاعت و متابعت تو بحضرت
رسالت کسی را پوشیده و پنهان نیست پس اشراف قریش و بزرگان همه خواستگاری
فاطمه نمودند اما نمود جواب شنیدند منت و امتناع تو از خطبه فاطمه چیست و میدانی که شرف
دنیا و آخرت در نکاح آنحضرت است و گمان ما آنست که خدا و ندزمین و آسمان و رسول
او او را برای تو گرفته اند حضرت استماع این حکایت کرده آب در دیده گردانیده فرمود
مرا رغبت بسیار بدنیا نیست و لیکن مانع از خطبه دو چیز است درویشی و تنگدستی و دیگر حیا
از فاطمه ایشان گفتند در هر حال ترا خطبه باید و آنحضرت را تحریص نمودند پس امیر المؤمنین
علیه السلام بخانه آمده تبدیل جامه نموده بدر حجره رسول خدا نور هدی آمده حضرت در حجره ام سلمه
تشریف داشت پس در نزد حضرت رسالت در زدن آنحضرت را بشناخت پیش از
آنکه گوید منم پیغمبر فرمود ای ام سلمه در بگشا که این مردیست که خدا و رسول او را دوست
میدارند و او هم خدا و رسول را دوست میدارد ام سلمه گفت آن کیست که چنین منزلت
دارد و مرا میفرمایی که در بگشا او در آید و خدا مرا فرموده از مردان پنهان شوم فرمود
ای ام سلمه این مردیست که احمق و سبکبار نیست بلکه برادر و پسر عم منست و دوست
ترین مردم نزد من ام سلمه گفت من رفتم در بگشادم و بخدا که در را نگهداشت تا من پنهان
شدم بعد در آمد گفت السلام علیک یا رسول الله و رحمة الله و برکاته
حضرت رسالت فرمود و علیک السلام و رحمة الله و برکاته پس پیش حضرت
رسالت بنشست و سر در پیش افکند و میخواست اشاره جوید و سخنی گوید حیا مانع میشد
حضرت رسول فرمود یا علی حاجتی و سخنی داری بگوی آنحضرت خاموش بود باز حضرت
فرمود در شاید بخطبه فاطمه آمده شاید عرض کرد بلی یا رسول الله حضرت فرمود هر حاجت
روا و مقضی خواهد شد پس امیر المؤمنین عرض کرد یا رسول الله تو دانی که از زمان طفولیت
مرا از پدر و مادر پذیرفته و بجای فرزند داشته بهیچ از پدر و مادر بمن مشفق تر نبوده
و آداب و علوم دینیه بمن تعلیم فرموده و تو میدانی که ذخیره دنیا و آخرت مرا
و حق و قرابت سابقه من از اسلام بتو پوشیده نیست و شنیده ام که فرموده هر نسبت

و سبب منقطع شود مگر نسب و سبب من بعد از آن گفت یا رسول الله من خطبه فاطمه علیها السلام را میدارم
که دست رد بر سینه نفس ناو امید وارم که حقتعالی با طاف عمیم خود از زواج طیبه و طاهر ایجاد فرماید
پس حضرت رسالت از این سخن خندید فرمود یا علی چیزی داری که آنرا صداق فاطمه بهر تا آنحضرت
زفاف کند عرض کرد یا رسول الله بتو مخفی نیست که غیر از اسبی و شتر آب کش و تیغ و زره هیچ چیز دیگر
ندارم حضرت فرمود اسب و تیغ در جهاد ترا کار آید آنها را نتوان فروخت و شتر نیز احتیاج داری
تا باری که داشته باشی بار کنی بر و زره خود را بفروش که چندان ضرورت بآن نداری چه بدانی
بدستور علی طالب متوالی شد پس امیر المؤمنین خوشحال شده از پیش رسول خدا بیرون آمده
بمصلای خود رفته مشغول نماز شد حضرت رسالت سلمان را فرمود برو علی را بخوان سلمان
آمده عرض کرد اجب رسول الله امیر المؤمنین پیش پیغمبر آمد حضرت فرمود بشارت باد ترا
ای علی خدای تعالی فاطمه را بتو تزویج نموده در آسمان پیش از آنکه من او را بتو دهم در زمین و درین
حال فرشته بفرمان حضرت ذو الجلال بمن آمد در پیش از این نیامده بود و مرا گفت مژده باد ترا
باجتماع شمل و طهارت نسل تو گفتم نام تو چیست گفت سیطائیل یکی از موکلان نهانی از قوائم
عرش و من از خدا درخواستم تا این مژده را من بتو رسانم و جبرئیل نیز از عقب من آمد تا تفصیل
احوال باز گوید پس از عقب آن جبرئیل علیه السلام نازل شده بشارت داد یا رسول الله حضرت
عزت مرا و ملائکه مقربین را فرمود تا در آسمان عقد نکاح فاطمه را بعلی ببستیم پس حریری سفید
از حریرهای بهشت در دست من نهاد و در آن نوشته بود گفتم یا روح الامین این نوشته چیست
گفت نوشته است که خدای تعالی نظر بزمین کرده نمود و ترا برسالت برگزید و یار دیگر کرد
و برای تو برادری و مصاحبی و وزیری برگزید و دختر ترا بوی داد گفتم آن کیست گفت علی بن
ابی طالب علیه السلام که برادر دینی و پسر عم نسبی و وزیر و خلیفه تست و حضرت عزت امر فرمود خازنان
جنت را تا بهشتها را آراستند و بر غرفات و منازل آن خطاب رسید تا بانواع
حلی و حلل و جواهر آراسته شده و بجمیع حوریان عین فرمود تا خودشان را آراستند و تعلیم
سوره یس و طه مشغول شدند و بادهای بهشت را فرمان رسید تا انواع عطر و طیب را بر فرشته
بهشت پراکنده نمودند و فرشتگان همه آسمان را امر فرمود تا باسمان چهارم جمع شدند
به بیت المعمور و منبری از نور نهادند و آن منبری بود که آدم علیه السلام در آن خطبه خوانده بود و فرشته
حقتعالی او را تعلیم همه اسما نمود و بفرشته تعلیم نام که افصح ملائکه بود خطاب فرمود در بالای
منبر و خطبه فصیح مشتمل بر حمد خدا ادا نمود و بعد از آن گفت ای فرشتگان حضرت سبحان مهر
که من کنیز خود را فاطمه به بنده خود علی دادم فرشتگان من باین دهستان از شاهدان باشید پس جبرئیل

گفت همه آسمانها ازین شادی بحرکت آمدند و خدا امر فرمود تا عقد نکاح بستم و فرشتگان را گواه گرفتم
و این نوشته گواهی ایشانست درین حریر جنان و حضرت یزدان مرا فرمود تا آنرا بتو بیان نمایم
و مهری از مشک بآن نهاده برضوان خازن جنان سپارم و درخت طوبی را فرمود تا آنچه از علی
و فاطمه داشت نثار نماید و بعد از آن ابری فرستاد تا در و یاقوت و انواع جواهر طواهر نثار کرد و فرشتگان
سندس و قفندافش ندند و حور العین انواع گلوریاحین چیده بیکدیگری دهند و فخر میکنند نثار و قیاس
و میگویند این نثار تزویج فاطمه است بعد از آن فرمود آن ابر طومارها نثار کند بمشک مهر شده
فرشتگان گفتند این هیبت گفت این امانتهای شیعیانست علی و فاطمه را در نزد شما تا روز
قیامت و چون روز قیامت رسد در سر صراط استند هر کسی از شما که بقدر حبهٔ از محبت علی
و فاطمه و اولاد ایشان در دل داشته باشد یکی از اینها را که برات بیزاریست از آتش دوزخ و رسیدن
بجنت بوی دهند و او را بهشت عنبر سرشت رسانند بجانب این ملکیت که من کرده ام پیش از
آفرینش خلایق پس جبرئیل گفت روز قیامت من در سر صراط ایستم و این فرشتگان با من
و این طومارها را در دست گرفته و چون یکی از شیعیان و دوستان علی و اولاد علی بگذرند از این
نامها یکی بدست ایشان او دهم در عنوان او نوشته است براءة من العلی الجبار لشیعة
علی و فاطمة من النار پس ایشان را مرکبهای از نور با زینهای از یاقوت سرخ که پوشش
آن از فردوس بپای سر باشد پیش آرند تا شیعیان در آن نشسته فرشتگان از پیش و پس دوان
و همجلس نشسته بکنار از راه کنار روند و بتعظیم تمام و تکریم مالا کلام تا بدر بهشت رسند
و آن طومارها را بیرون کرده بگویند گروه مردم بیایید تا فرمان خدا را بخوانید رضوان خازن
جنان گوید یا اولیاء الله ادخلوها بسلام آمنین پس درهای بهشت را بروی
ایشان بگشایند و ایشان را با علی در جنات جنان رسانند و در اعلی علیین ایشان را
رفیق تو و علی و اولاد علی نمایند بعد از آن فاتم پیغمبران فرمود هر که خواهد که حضرت
سبحان او را چنان زنده دارد که ما را و چنان میراند که ما را و در قیامت او را با ما محشور گرداند
و در دار جنان باشد باید که با تولا نماید و از دشمنان ما تبرا و دوستان ما را دوست دارد
و دشمنان ما را دشمن و لعنت ایشان را چنان که حضرت سبحان بدشمنان ما لعنت کرده
بزبان پیغمبران و فرشتگان و جمله خلایق زمین و آسمان پس فرمود جبرئیل مرا گفت که منادی
ندا کرد از عرش ای فرشتگان من و ساکنان جنان من برکت یاد شما بتزویج فاطمه علی
که من برایشان برکت فرستادم راحیل گفت یا خدایا کدام برکت عظیم تر از کرامت تو باشد

این را

ایشان را و بشارت تو ایشان را بهشت و حال آنکه ایشان هنوز در دنیا اند حضرت جلیل فرمود یا جبرئیل
از برکت منت ایشان را که بجنت خود جمع کردم ایشان را پس جبرئیل گفت خدای تعالی مرا
امر فرمود که ترا بگویم تا فاطمه را بعلی دهی و ایشان را شاد رت دهی بدو پسری زکی
و نجیب طاهر و فاضل در دنیا و آخرت العلی این فرشته حالا از پیش من رفت
و من آدم فرستادم و عزم کردم که امثال امر خدا نمایم در باب تزویج فاطمه امیر المؤمنین
سجده شکر بجا آورده حضرت رسالت ویرا فرمود برخاسته بمسجد رو که من هم از عقب
تو می آیم تا آنچه خدا فرموده بجا آرم در حضور مهاجر و انصار و ذکر فضیلت ترا نمایم که هشتم تو
و دوستانت بآن روشن گردد امیر المؤمنین فرمود که من از پیش حضرت رسالت
بیرون آمدم از فرحتی نمیدانستم که چگونه در راه میروم و در راه عمر و ابوبکر بمن رسیدند
ایشان را گفتم حضرت رسول فاطمه را بمن داد و فرمود حقتعالی او را بتو داده و عقد
نثار در آسمان بسته اند و حضرت رسول از اثر من مرا آید تا این حدیث را بمهاجر و انصار
رسانم ایشان هم با من بمسجد بازگشته و حضرت رسول هم قدم و ساد در عقب ما
رسیده بلال را فرمود ندا کن همه مهاجر و انصار را بمسجد جمع کرد آنچه حضرت نزدیک
منبر نشست تا همه مردم در جای خودشان نشستند آنگاه بالای منبر رفته خطبهٔ فصیح بلیغ ادا
فرموده بعد از آن فرمود ای مهاجر و انصار بدانید که جبرئیل پیش من آمده مرا خبر داد
که حقتعالی فرشتگان را به بیت المعمور جمع کرده ایشان را فرمود که گواه باشید من سرپرستاره
خود را فاطمه بنت علی بن ابی طالب دادم پیش سنت و فرمود ای علی برخیز برای خود خطبه بخوان
پس امیر المؤمنین برخاسته خطبهٔ فصیح شمایل بحمد الهی بخواند بعد از آن فرمود بدانید ای معشر
مردم که رسول خدا دختر خود را فاطمه بنت داد پس از و پرسیده گواه باشید من
راضی شدم همه مردم گفتند یا رسول الله راضی شدی فرمود بلی راضی شدم نیکو داماد
ایست او مرا و نیکو برادریست او مرا سید و بهترین مردمانست در دنیا و آخرت
و از جمله صالحانست پس امیر المؤمنین برخاسته بر زمین نهاده شکر خدا را بگزارند
پس اصحاب مبارک باد گفتند پس حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود تا طبقی خرما آوردند
و همه از آن خوردند و بجهت تبرک بخانهای خود بردند و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بحجره تشریف
برده زنان را فرمود که باین خرما شرف دهند و آنگاه امیر المؤمنین را فرمود بیرون رفته خود را
بفروش تا درین کار صرف کنی پس امیر المؤمنین فرمود زره را باز آوردم اهل

بمن رسیده گفت ای علی این را چند میفروشی گفتم با صد درهم دست بآستین کرده صره
با صد دینار زر بمن داد و من زره را باو دادم در همان پیش حضرت رسالت آوردم
مرا فرمود چه کردی گفتم با صد درم فروختم اینست درهمها فرمود که فرمشی عرض کردم با عرابی
فرمود ویرا شناختی عرض کردم نه فرمود آن جبرئیل بود پیش از آنکه تو آیی زره را باز آورده
بمن داد پس ابوبکر را بخواند و مشتی از آن زر بوی داده فرمود برای فاطمه ما یحتاجی در بازار
بخر و سلمان و بلال را برفاقت او فرستاد و آن شصت و سه درهم بود بستری
که توی آن پشم بود بچهار درهم خریدند و مقنعه بچهار درهم و حصیری و آنچه بکار آید
از بالش و لیف خرما بود و کلیم خیبری و مشکی و کوزهٔ چند و سبو مطهره و جامه از پشم بازیک
خریدند و حضرت رسول در خانهٔ ام سلمه بود آن اشیاء را نزد آنحضرت بردند و ام سلمه
چون آنها دید گفت بار خدایا برکت ده و تمر را که اکثر اثاث ایشان سفال است بار خدایا
برکت ده آل محمد را در جهاز ایشان پس با ده درهم ما را با ام سلمه داد و فرمود نگهدار
تا در وقت حاجت صرف شود پس امیر المؤمنین یکماه توقف کرده شرم میداشت
اظهار زفاف نماید و هر وقت در حضرت رسالت او را در خلوت میدید میفرمود
یا علی بهترین زنان جهان را بتو داده ام چه نیکوست صفت تو و بعد از یکماه عقیل گفت
ای برادر چرا طلب زفاف نمیکنی تا اجتماع شما چشم ما روشن گردد و مرا ای برادر بخدا از غیرت
من بغایت است ولیکن حیا مانع من میشود گفت بیا برویم تا من این حدیث را برسول
عرض نمایم پس برخاستند و در راه ام ایمن فادمهٔ حضرت رسالت بایشان رسیده
گفت کجا میروید گفتند پیش حضرت رسول میرویم برای طلب زفاف گفت شما باز گردید
و این کار تعلق بزنان دارد من ایشان را گفته تعیین زفاف مینمایم پس پیش ام سلمه
آمده این حدیث را باز گفت ام سلمه کسی را فرستاده زنان حضرت رسالت را جمع کرده
چون حضرت رسول بخانه آمد گفت سبب اجتماع چیست گفتند برای کاری که اگر خدیجه می بود
چشمش روشن میشد حضرت چون نام خدیجه شنید بگریست و فرمود مانند خدیجه کجا باشد
میشود تصدیق این کرد در وقتیکه قوم تکذیب من میکردند و انس و مونس من بود زمانیکه
که مردم مرا متوحش میساختند و قوت داد مرا بدین خدا و مواسات کرد بمن بنفس و مال

و فامان

و فامان و خدا مرا امر کرد تا بشارت دادم او را بخانهٔ در بهشت از زمرد سبز زنان گفتند
یا رسول الله هر چه از خدیجه گویی زیاده از آنست خدایا ما را با او محشور ساز یا رسول
الله برادر و پسر عم تو التماس زفاف دارد و منتظر است تا چه جواب برو رسد و حیا مانع
اوست در خود بعرض شما رسانند فرمود ای ام ایمن علی را طلبیده پیش من حاضر
سازید پس پیش حضرت رسالت آمده نشست و سر پیش افکند پس ام سلمه را فرمود
آن درهمهای فاطمه را که بتو سپردم بیار پس حاضر ساخته حضرت مشتی با امیر المؤمنین داده
فرمود رشته روغن و خرما بخر سید و صبیان آنچه فرموده بود بخرید و مشتی دیگر بعود داده فرمود
جامه و طیب بخر عمر نیز آنها را خریده سعد معاذ آمده ده رأس گوسفند و گاوی و شتری
هدیه آورد و همچنین سعد بن ربیع و ابو ایوب انصاری و عبد الرحمن عوف یک یک از
یاران می آمدند و شتر و گاو و گوسفند و گندم می آوردند تا هدایای بسیار از کنار جمع شد
پس حضرت رسالت گندم را بیکی داده آرد کرده بپختند و امیر المؤمنین را فرمود من و تو هم
این گاو و گوسفند را بکشیم پس آن شب امیر المؤمنین آنها را میکشت و پوست آنها را
میکند و جناب رسول پاره پاره میکرد و چون روز شد تمام آنها را کشته بودند پس
آنجناب اصحاب را جمع کرده فرمود ای اصحاب من امروز روز شادی منست مرا یاری
نمایید تا ولیمهٔ علی را در سر نمایم صحابه برهنه شده دیگها بار نهادند و رسول حضرت
سبحان در حق ایشان دعای خیر میفرمود و چون دو ساعت از روز گذشت همه
طعامها پخته بود پس امیر المؤمنین و سید مرسلین همه مهاجر و انصار را از دور و نزدیک
و از صغیر و کبیر حاضر نمودند پس پوست ها و حصیرها افکندند و طعامها گستردند و همه اهل
مدینه از آن طعامها خورده سیر شدند و هر چه خواستند بخانها بردند و هنوز طعام بسیار
در کنار هر یار و ظروف بماند از برکت رسول مختار روز دیگر نیز آن سرور مردم را خوانده
آمده خوردند و بردند و غیر از گوسفند ابو ایوب انصاری هیچ طعام باقی نماند ابو ایوب آمده
عرض کرد یا رسول الله بجهت آنکه هدیهٔ من حقیر بود قبول نفرمودی بحق خدا آسمان و زمین
و غیر این ندانستم همین گوسفند بود و الا فدای تو و اهل بیت تو میکردم حضرت رسالت فرمود
ابو ایوب علی حوالت گوسفند را بکشد و لیکن جبرئیل نگذاشت او را در آخر دیگ کن که در دو
امری عجیب است پس بر زبان خیر انصار را امر فرمود تا آنرا بکش و پوست بکن و پیش
دوستانهای آنرا مشکن پس چنان نموده پس آنجناب باز دیگر جمیع اصحاب و احباب را جمع کرده

همه از آن یک گوسفند سیر شدند پس امر فرمود تا آنچه از آنها ماند جمع کرده همه را در میان پوست آن
نهاده دعا کرد حضرت سبحان از قدرت بی پایان خود آن گوسفند را زنده ساخت تا او ایوب
داد و حضرت پروردگار از شاخ آن گوسفند گوسفندان بسیار بشمار موجود ساخت برکت بسیار
عطا فرمود و چون مردم متفرق شدند ام سلمه و ام ایمن و سوده و عایشه و حفصه و سایر
زنان مهاجر و انصار را جمع فرموده فرمود با مر فاطمه قیام کنید پس فاطمه را آرایش داده حضرت رسالت
بدین فاطمه مسرور گشت پس فرمود ای فاطمه من از میوه بهشت سرشته چه روزی جبرئیل من آمد
سیبی از بهشت بمن برشت آورده گفت این سیب را خورده با همخود ممارست کن حضرت
عزت برکت این میوه جنت دختری بهتر روی روزی تو گردانیده سید زنان اولین و آخرین
باشد پس فاطمه از آن بوجود آمد و او حورانس است اصل او از بهشت مرجع او بهشت و امیر المؤمنین را
فرمود که یا علی آماده باش که امشب ما را بخانه تو خواهند آورد سید وصیان امیر المؤمنین فرمود
که من برخواستم و بخانه رفتم و خانه را رفتم و پوست گوسفندی افکندم و بالشی از لیف خرما و آنچه
حرمیده بودند از جهاز فاطمه آوردند پس دختران عبد المطلب و زنان حضرت رسالت با زنان
مهاجر و انصار فاطمه را آراسته جادری بر افکنده بگیرد و تحمید کنان از خانه بیرون آوردند و بمقصد
نفر حوری کرد او را گرد شمع آمدند و میگفتند لا اله الا الله ما اکرم محمدا و اهل بیته
علی الله و جابر عبد الله انصاری روایت کرده حضرت رسالت فرمود که شتر شهبا را
که دلدل نام داشت زین کردند و فاطمه را بآن سوار کردند سلمان را فرمود تا عنان آن
گیرد و پیغمبر آخر زمان با مردان اهل بیت از حمزه و عقیل و جعفر و غیر آن همه سلاح بسته
از پس پیش میرفتند و در مناقب از ابن عباس نقل شده جبرئیل با هفتاد هزار
فرشته و میکائیل با هفتاد هزار با ایشان روان بودند و در کشف الغمه آورده
جبرئیل لجام دلدل را داشت و اسرافیل رکاب و میکائیل در عقب میرفت تا فاطمه بایشان
آمد در بالای آن نشیند و زنان از جز خوانان از عقب میرفتند و ذکر خدا و حمد و ثنا
میکردند تا بسرای امیر المؤمنین رسیدند و همه مردم برگشتند مگر حضرت رسالت صلی الله علیه و آله
و زنان باندرون رفتند و حضرت رسالت بخانه رفت و امیر المؤمنین در مسجد بود
کسی را بطلب او فرستاده حضرت ساخته پیش خود نشانده ام ایمن را فرمود تا
فاطمه را آورده دست او را بدست امیر المؤمنین داده فرمود بگیر که تو نیز او را نیکو
نیکو داماد و برادر و مصاحبی مرا بعد فرمود من جبا بین یلتقیان و مرجان

بهم

بهم پیوستند پس فاطمه را گفت که پیش علی چون گیران پیش او چون بنده باشد و علی مرتضی را
گفت نیکو نیست زن تو و فاطمه را گفت نیکو نیست تو هر دو آنگاه بیرون آمد عصا
بدست گرفته فرمود خدای تعالی پاک گرداند شما و نسل شما را و من در صلح ام با کسی که شما صلح کنید
و در جنگم اگر اگر با شما جنگ کند شما را بخدا میسپارم پس نماز را امر فرمود تا بازگشتند پس
امیر المؤمنین بفاطمه فرمود ای سیده نسای دختر رسول خدا اذن هست تا من ادای صداق
خود نمایم گفت صواب باشد او نیز برخواسته در عقب امیر المؤمنین ایستاده نماز گذاردند
تا صبح برآمد حضرت رسالت آمده ایشان را در سرمای بامداد در زیر کلیم دید و چون حضرت
اندرون خانه در آمد ایشان خواستند برخیزند حضرت سوگند داد ایشان را که در حالت
خود باشید پس آمده در سر البین ایشان نشسته پای مبارک خود را باندرون کلیم فرو برد
بجای مبارک او امیر المؤمنین برگرفت و دیگر بار فاطمه حضرت رسالت امیر المؤمنین را فرمود
نیکو یار است فاطمه در طاعت خدا و بفاطمه نیز همین را فرمود پس کوزه آب طلبیده و آیات
از قرآن بآن خوانده و باد بآن دمیده امیر المؤمنین را فرمود بخور و بنیه بگذار آنحضرت چنان
نموده حضرت رسالت بقیه آب بر رو و سینه امیر المؤمنین بریخت و فرمود اذهب الله عنک
الرجس و طهرک تطهیرا و بعد از آن پاره دیگر از آب طلبیده آیات چند از قرآن بر آن خوانده
فاطمه را فرمود باز خور و قدری بگذار فاطمه نیز چنان کرده حضرت باقی آب بر روی فاطمه ریخت و فرمود
اذهب الله عنک الرجس و طهرک تطهیرا پس دعای خیر در حق ایشان بتقدیم رسانید
کان برد ایشان همه شب را بهمین طریق با یکدیگر خسبیده اند جبرئیل از پیش رب جلیل آمده
پیغمبر آخر زمان را از احیاء ایشان خبر داده این آیه معجز آیت آورد تتجافی جنوبهم عن المضاجع الی
پس روز دیگر رسول جهان نزد ایشان آمده هر یکی را در گوشه یافته طاعت حضرت رب
العزت اشتغال داشتند حضرت دست ایشان را گرفته بروی نمدی از خدیجه مانده بودند پیده
فرمود که باید در یکجا باشید و طعام حاضر نموده با هم در یکجا بخوردند و حضرت ایشان را بخدا سپرده
بمسجد آمده و همه شب بنماز مشغول شده ایشان را دعا میفرمود و روز سیم پیش از نماز صبح بخانه
آمده ایشان در زیر عبا بودند حضرت امیر المؤمنین را فرمود ساعتی بمسجد رو و بعد از آن فاطمه را
فرمود ای دختر من آگاه باش که ترا بمردی داده ام که در اسلام از همه پیش است و در علم و حلم
و زهد و سایر اخلاق حسنه از همه پیش و بدانکه خداوند جهان ترا بعلی در احسان داده و من

ترا در زمین بعلی دادم و رب و دود بر زمین نظر فرمود دو مرد از اهل زمین اختیار فرمود یکی پدر
دیگر شوهرت باید درباره او عصیان و تجاوز از فرمان او نتابی و آنچه ترا فرماید مبادرت کنی پس
دست برداشته فرمود بار خدایا ایشان را از فرزند و فرزندان ایشان را و از ایشان بهشت کرده
و بنسل ایشان برکت فراوان نازل فرما و ایشان را امامان بندگان خود گردان پس بمسجد آمده فرمود
یا ابا الحسن نیکو نیست زن تو و از حوران جنان است چه از میوه جنت است با او رفق
و مدارا کن که او پاره ایست از تن من هر که او را رنجانید مرا رنجانیده و هر که او را شاد کند مرا شاد
کرده و خدای تعالی از خشم او خشم گیرد و از رضای او راضی باشد پس امیر المؤمنین فرمود بخدا
من این سخن از پیغمبر شنیدم هرگز فاطمه را بغضب نیاوردم و چیزی موجب کراهت دل او
نشنودم تا برحمت خدا رفت و او نیز هرگز مرا بغضب نیاورد و نافرمانی من نکرد در هیچ کاری
و من هر وقت نظر بروی او میکردم غم و اندوه و الم از دلم زایل میشد بعد از آن فرمود چون
حضرت رسالت خواست از بر ما برخیزد فاطمه عرض کرد ای پدر بزرگوار جاریه برای من
بخر تا یاری من کند در خدمت حضرت فرمود اگر خبر بتو دهم بهتر از جاریه باشد
عرض کرد بلی یا رسول الله فرمود هر روز سی و چهار بار تکبیر خدا کن و سی و سه بار حمد
ملک قهار و سی و سه بار تسبیح خداوند ذو الاقتدار بجا آر و این در زبان صد است
ولیکن ثوابش هزار در میزان اعمال روز حساب در برابر خداوند متعال ای فاطمه
اگر هر صبح این را گویی حقتعالی جمیع حاجتهای دنیا و آخرت ترا روا نماید الغصه
فاطمه بفرموده پدر به تسبیحات مداومت نموده خدمت خانه میکرد تا امام حسن علیه السلام بوجود
آمد روزی فاطمه بواسطه بسیاری خدمت و بیداری شب خوابیده بود جناب امیر آمده
در زده جواب نشنید ولکن آواز آسیا می آمد دید و کهواره میجنبید از شکاف
نگاه کرد فاطمه دید خفته صورت حال به پیغمبر حضرت متعال معروض داشت حضرت رسالت
فرمود فرشتگان موکل بمعاونت آل محمد تا بقاصد کرامات و معجزات اهل بیت
در کتب مبسوط مسطور است بدانکه چون حضرت سبحان درین سوره بیان بعداد
نعمت خود فرمود تا بندگان شکر آن کنند و کفار کفران و طغیان نموده
بعبادت منعم حقیقی خود مشغول نشدند از این جهت بصد و هفت آیت
آمده اظهار عجز آلهه ایشان نموده میفرماید و یعبدون من دون

الله

الله ما لا ینفعهم و لا یضرهم و کان الکافر علی ربه ظهیرا و ما
ارسلناک الا مبشرا و نذیرا قل ما اسئلکم علیه من اجر الا
من شاء ان یتخذ الی ربه سبیلا و توکل علی الحی الذی لا یموت
و سبح بحمده و کفی به بذنوب عباده خبیرا الذی خلق السموات
و الارض و ما بینهما فی ستة ایام ثم استوی علی العرش الرحمن
فسئل به خبیرا و اذا قیل لهم اسجدوا للرحمن قالوا و ما الرحمن
انسجد لما تامرنا و زادهم نفورا تبارک الذی جعل فی السماء بروجا
و جعل فیها سراجا و قمرا منیرا و هو الذی جعل اللیل و النهار خلفة
لمن اراد ان یذکر او اراد شکورا و میپرستند مشرکان بجز از خدا آنچیزی را که نفع
نمیرساند ایشان را چون پرستش آن کنند و زیان نکند ایشان را اگر نپرستند مراد باشد و هر چیزی
جز خدا او را پرستش نمایند هیچ مخلوق مستقل در نفع و ضرر خود نیست کجا مانده غیر خود را
و هست کافر و کسی که نگرویده بوحدت حضرت عزت بسبب تا فرمانی پروردگار خود هم پشت
شیطان و معاون آن در عداوت و شرک و عصیان و نفرستادیم ترا یا پیغمبر بگانه
خلایق مگر در حالتیکه مژده دهنده مؤمنان را بتعطیات و مثوبات حضرت الهی و بیم کننده
کافران را بعقوبات نامتناهی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله بنا کرویدگان از کافران که نمیخواهم از شما تبلیغ رسالت
خود هیچ مزدی مگر گرد آنکس را که خواهد آنکه فراگیرد بسوی رضای پروردگار خود و قرب او
راهی یعنی اجرت و مزد من اینست و طاعت خود من مؤمنان چه مرا سبب آنی نزد خدا اجری
و پاداشی ثابت است و بصحت رسیده که هر پیغمبر را مقابل ثواب عابدان امت او و صلحاء
ایشان ثواب است پس طاعت ایشان راجع به پیغمبران خواهد شد از جهت ترغیب
ثواب بصدور طاعت از ایشان بدلالت و هدایت آن پیغمبر و الدال علی الخیر کفاعله
و توکل کن در دفع شر کفار از خود بر زنده که هرگز نمیرد چه توکل کننده بر زندگان دیگر از آلهه باطله
موت ایشان بی بهره ماند و بپاکی و پاکیزگی یاد کن خدا را از صفات نقصان و خسران در حالتیکه

که آن تسبیح و تنزیه همیشه باشد به ثنا و ستایش او را بصفات کمال و بس است خدایگانی
پوشیده و آشکارای بندگان خود آگاه و دانا است پس ایشان را بآن جزا و سزا خواهد داد و ترا
بعدم قبول ایشان مواخذه نکند آنخدایی که بقدرت کامله خود آفریده است آسمانها و زمینها را
و آنچه در میان آنهاست از ارکان و موالید در عرض شش روز از ایام دنیا و یا از ایام آخرت
پس متولی شد امر او بعرش مجید که بزرگترین مخلوقات است و تحقیق مفسر استوی در ما سبق
گذشت و ذکر این کلام درین مقام بسبب زیادتی تقریر است در توکل خدا را کنند نه غیر او را چه
کسی در توکل با او باید کنند خالق همه اشیاست آفریدن آسمانها در شش روز آخرت در هر روزش
هزار سال دنیاست و یا از روزهای دنیا با وجود قدرت او سبحانه بلجه یا بجا دیگر لکن فکون بسبب
آنست در بندگان تا ملک کنند در حضرت عزت با وجود کمال قدرت پرسیدند تدریج خلق اشیا
نمود تا بسبب این بندگان در کارهای خودشان تعجیل نکنند بلکه تا ملا را اشعار خود نمایند لا ان
التأنی من الرحمن والعجلة من الشیطان پس متولی شد امر او سبحانه بعرش خدای
بخشاینده که خالق همه اشیاست و قادر بجمیع ممکنات پس سؤال کن حقیقت آنچه مذکور شد
از خلق سموات و ارض و استیلا بعرش از عالم خبر دهنده ترا از حقیقت آن و آن حق تعالی است
و یا جبرئیل و یا کسی دیگر یا فرشته آنرا در کتب متقدمه از علما و احبار یهود تا تصدیق تو کنند درین
قول و خبر تو دهد از روی آگاهی مرویست که یهودان از ابتداء خلقت اشیاء حکایت میکردند
بخلاف آنچه حق تعالی از آن خبر داده بود پروردگار محمد حبیب خود را فرمود که آنرا از دانای خبیر سؤال
کن نه از جهال غیر بصیر و چون گفته شود مشرکان را که سجده کنید خدا را که بسیار بخشنده است گویند
چه چیز است رحمن یعنی اسم یا مسمات الغیاذ بالله و آنرا نمیشناسیم چه کفار اسم رحمن بخدا اطلاق
نمیکردند پس چون بسجده ما مامور شدند گفتند ما رحمن را نمیشناسیم پس بر وجه انکار گفتند آیا
سجده میکنیم آنچیز را که بسجده او میفرمایی بدون معرفت ما بآن و افزود مشرکان را ذکر رحمن و یا امر
بسجود او مشرکان را نفرت نمودن ایشان از ایمان و رد شدن ایشان از راه حق و غفران براه
شیطان در فتوحات این سجده را سجده نفور و انکار گفته و چون مؤمن در تلاوت این آیت سجده
کند از اهل انکار و نفور ممتاز گردد و سجده امتیاز نیز توان گفت و چون سفیان ثوری این آیه
خواندی سر آسمان کردی و گفتی بار خدایا آنچه دشمنان ترا نفور افزود مرا فروتنی و خضوع زیاده نمود
و این سجده هشتم است از سجدات قرآن در نزد امامیه سنت است بالاتفاق واجب نیست یا نه
بزرگوار و کثیر البرکت است آنخدایی که بقدرت کامله خود گردانید و آفرید در آسمان برجهای دوازده

از خلق

از حمل و ثور و جوزا و سرطان و اسد و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت
اینها منازل کواکب ستاره است از زحل و مریخ و مشتری و زهره و عطارد و آفتاب و ماه
چه حمل و عقرب منزل مریخست و ثور و میزان خانه زهره و جوزا و سنبله منزل عطارد و قوس
و حوت منزل مشتری و دلو خانه زحل و سرطان منزل قمر و اسد منزل آفتاب و عطیه
عوفی گفته مراد از بروج کوشکهای بلندست در حقیقت آنها را حرس خدا اند که حارس
و نگهبانان ملائکه در آن برجها باشند و ابو صالح و مجاهد و حسن گویند در بروج ستارگان بزرگ
و آفریده در آسمان و یا در بروج چراغی در آفتابست و قمرها ماهای تابان و مشعلی درخشان در
روشن سازنده است چون چراغی از نور و چون روشنی سراج از نور پس تربیت
آنرا بشمس مخصوص کرد و نور را برای قمر و اولیت آنکس بحکمت تامه خود کردانید
شب و روز را صاحبان اختلاف یکدیگر در صفات و احوال و یا متعاقب یکدیگر
در رفتن و آمدن و از ابن عباس روایت است در روز را خلیفه شب و شب را خلیفه روز
گردانید تا هر کس را کاری از امور دین و یا دنیا فوت شود قضای آنرا ادا نماید
و شقیق گفته در مردی پیش یکی از اصحاب آمده گفت شب نماز از من فوت شده گفت
امروز قضا کن چه خدا میفرماید جعل اللیل والنهار خلفة برای کسی خواهد یاد نماید
امر فوت شده خود را و یا خواهد شکر گذاری نعمت خدا را یعنی هر کسی را وردی و شکری
فوت شود در روز و یا در شب تدارک آنرا نماید در وقت دیگر از آنها و این روایت از
ابن عباس و حسن و از ابو عبد الله ماه نور است و نزد بعضی آنست در اختلاف دادن
لیل و نهار را برای کسی یاد کند بدایع قدرت و صنایع فطرت را در ایجاد لیل و
نهار و عالم شود بر آنکه عالم را از صانع حکیم ناچارست در واجب بالذات و جسم
بندگان است و یا خواهد شکر گذاری نعمتهای حضرت باری را که تعاقب شب و روز
هم از جمله آنهاست چه روز سبب معاش است و شب برای آسایش و راحت و آسایش
بعد از آن در صفت بندگان منفاد خود میفرماید وَعِبَادُ الرَّحْمَٰنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ
عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا وَالَّذِينَ
يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا
عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا
وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَٰلِكَ قَوَامًا

وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَٰهًا آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ
اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَٰلِكَ يَلْقَ أَثَامًا يُضَاعَفْ
لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ
عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَحِيمًا و بندگان خدای بسیار بخشنده اضافه برای تفضیلست و تخصیص آنانند
میروند در روی زمین از روی تواضع و افتادگی و فروتنی و یا با سکینه و وقار و خواری و شکستگی
و چون خطاب کند ایشان را نادانان و بی ادبان سخنی بی ادبی نالایق گویند ایشان در جواب
بی ادبان قولی با سلامت یعنی سخنی که در آن سالم مانند از ایذا و ضرر ایشان مراد ترک تعرض
است سفیهان را و اعراض از مجادله ایشان و بجاهل و نادان از قول ایشان و یا مراد از
سلام ترک است یعنی ما شما را ای جهال بسلام گذاشته ایم که بعرض جواب شما نمی آییم و گویند مراد
سلام علیکم است جاهلان را و سفیهان را در وقت دیدن ایشان تا از شر ایشان ایمن باشند
ابو برزه اسلمی روایت کرده در حضرت رسالت فرمود از امت من جمعی شوند در آخر زمان
میدارم و ایشان نیز مرا دوست میدارند و هنوز بوجود نیامده اند گویا من با ایشان مرکوم
وی بنیم در نصیحت کنند یکدیگر باشند و آنچه دارند بیکدیگر بذل کنند و دایم از مردم گریزان
باشند و بصبر و حلم آراسته و با صاغر رحیم و با اکابر با حرم و تابعان ایشان محسن و دین ایشان
باشد و احیای ایشان مشفق ضعیفان عیادت مرضی کنند و تشییع جنازه و در راه برفق
و مدارا سیر و سلوک نمایند عرض کردند یا رسول الله با بندگان خودشان رفق و ملاطفت نمایند
فرمود ایشان را بندگان نباشند بلکه خودشان خدمت خود نمایند و با جهال رفق و مدارا
نمایند بعد از آن این آیت تلاوت فرمود وعباد الرحمن الذین یمشون علی الارض
هونا واذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما و دیگر بندگان خدا آنانند در باطن و جسم
خلق با خلق در خلوت بوجهی شده در شب بروز می آرند برای رضای پروردگار خود سجده
کنند کان در اوقات آن و بپا ایستادگان مراد از سجده و قیام نماز شب است تخصیص عبادت
شب بجهت آنست در طاعت در آن اشق است و از روی ریا و سمعه دور عبد الرحمن

کفته

کفته هر که در شب دو رکعت و یا زیاده نماز گذارد از این جماعت مذکوره باشد و دیگر ایشان آنانند
که با وجود اجتهاد در طاعت و عبادت و خضوع و خشوع در آن تکیه بعبادت خود نکنند و مسکوند بر
خوف و خشیه از حضرت عزت ای پروردگار ما بگردان از ما عذاب دوزخ را بدرستیکه عذاب
دوزخ همیشه لازم و دایم از حسن روایت است که صاحب قروض و غرایم اگرچه الحاح و ابرام
در اخذ طلب خود مینمایند و ملازم قرضدار میشند و لیکن آخر از و مفارقت میکنند بخلاف
دوزخ که غریمیست غیر منفک و ملازمیست لازم هلاک بدرستیکه دوزخ بد است از جهت
آرامگاه و جای بودن و ایستادن و عباد رحمن آنانند در چون نفقه کنند اسراف نمایند از
حد شرع و در انفاق نگذرند یعنی در معاصی و مناهی و محرمات خرج نکنند و تنگ نگیرند تا
تنگ گرفتن بخیلان یعنی بخل نکنند و حق خدا را از مستحق باز ندارند پس اسراف انفاق در
محرمات و بخل انفاق ایشان در ایست ایستادن میان اسراف و افراط و طریقه اعتدال که مبنای
احکام شرع است مرعی داشتن و از افراط و تفریط در مذمومست در شرع و عقل احتراز کردن
مقاتل گفته در این جماعت آنانند که بخل نکنند و نفقه میانه نمایند بعیال خود و آنچه نگاه
مانند در راه خدا بمستحقان رسانند و از ابو عبد الله روایت است در حضرت داود دعای
سه نفر را اجابت نفرماید یکی آنکه در خانه خود نشسته دهن گشاده گوید خدایا مرا روزی ده
خداوند بما نند فرماید آیا امر نزاردت تو نهاده ام اگر بخواهی او را طلاق ده دوم آنکه مالرا
در غیر مصرف خود صرف نماید گوید خدایا مرا روزی ده خداوند واحد فرد فرماید آیا نزا امر کرده
بودم باعتقاد حق و ترک اسراف سیم شخصی در مال خود را قرض دهد و گواه بآن نگیرد و قرضدار
انکار آن وجه نماید و او دعای بد در حق او کند حضرت سرور فرماید آیا ترا بشهادت امر نکرده بودم
چرا نه دهد نگرفتی و دیگر عباد رحمن آنانند که نخوانند و نپرستند با خدای حق خدای دیگر را و نکشند
نفسی را که حرام کرده است خدا قتل آنرا یعنی نفس مؤمن و معاهد را مگر بحق و موجبات قتل
که آن ردة گفتن و زنا کردن و قتل ناحق و سعی در زمین بفسد کردن و زنده نمودن و بیاد
رحمن آنانند که زنا نمیکنند چه اصل معاصی این سه گناه است و اعظم ذنوب بعد از شرک قتل و زنا است
مسلم در صحیحین خود از عبد الله مسعود روایت کرده گفت از حضرت خاتم پرسیدم ای
الذنب اعظم فرمود شرک و حال آنکه ترا آفریده عرض کردم بعد از آن کدام فرمود آنکه فرزند خود را
بکشی از ترس ملاق عرض کردم دیگر کدام فرمود آنکه زنا کنی با زنان همسایه خود پس خدا برای تصدیق
قول پیغمبر خود صلوات الله این آیه فرستاده فرمود و هر که بکند آنچه مذکور شد از این گناهان برسد
و به بیند جزای کنه کاری خود را و گفته اند اثام درین آیه و لفظ عی در آیه فسوف یلقون غی

یلقون غیّا دو چاهند در دوزخ که اگر سنگی از کنار آن رها کنند در مدت هفتاد سال بقعر آن
برسد دو چندان شود او را عذاب در روز قیامت و حساب و همیشه ماند در عذاب
در حالتیکه خوار بیمقدار و بی اعتبار و ذلیل باشد و در نزد قتاده مراد از مضاعف شدن عذاب
عذاب دنیا و آخرت است و اکثر مفسران گفته اند در مضاعف شدن عذاب در آخرت خواهد
شد یکی برای کفر خواهد شد و دیگری برای معصیت در ایام کفر کرده مگر کسی که توبه کند از شرک
و ایمان آورد بخدا و رسول و کند کاری شایسته موافق شریعت اسلام پس آنگروه بدل
میکند خدا بدیهای ایشان را که گناه نه بنیکوئیها یعنی معاصی سابقه را محو میکند و در موضع آن
طاعات لاحقه ثبت نماید و یا توفیق دهد او را بر نمودن ضد عمل باسلف و از ابن
عباس و مجاهد و سدی نقلست که حضرت سبحان قبایح اعمال ایشان را در کفر و شرک بمحاسن
اعمال بدل فرماید در اسلام و یا شرک را باسلام و قتل مؤمنین را بمشرکین و زنا را بعفت
و احسان بدل فرماید و گویند محو گناهانی کند در اسلام کرده باشد بحسناتی که باز در اسلام نموده
چنانکه مسلم در صحیح خود مرفوع از ابوذر روایت آورده در حضرت رسالت صلعم او آنکه فرمود در روز
قیامت بنده را حاضر کنند در عرصه گاه قیامت و صحیفه اعمال او بدست او دهند و در آن صحیفه
گناهان صغیره باشد نه کبیره و او خواند و از گناهان کبیره خود خائف باشد و چون همه صحیفه را
خواند کبایر را نه بیند گوید من گناهان کبیره در دنیا کرده بودم و در صحیفه هیچ اثر نمی گویند در آنها
بحسنات بدل کردند و پیغمبر محمود این حدیث را میفرمود و از فرح و مدینود چنانکه دندانهای
مبارک او را میدیدند و عبدالرحمن جبری نقل کرده مردی پیش حضرت رسالت آمده
عرض کرد یا رسول الله چه میفرمایید در حق مردی در هیچ از گناه نمانده مگر کرده باشد
و در این راه حج که حاجیان برای مغفرت حضرت سبحان میروند زنا کرده باشد آیا او را توبه باشد
یا نه فرمود آیا مؤمن باشد یعنی شهادتین گوید گفت بلی فرمود او را توبه باشد و بعد از توبه
سیئات او را بحسنات بدل میکنند مرد شادمان و خندان شده مکرر میگفت الله اکبر
الله اکبر تا آفتاب فرو رفت و در خبر است روزی سائلی پیش رسول خدا آمده چیزی خواست
حضرت فرمود بنشین تا خدا چیزی رساند در این حال مردی آمده کیسه پیش آنحضرت نهاده
عرض کرد که این چهار صد درهمست بمستحقان آن پیغمبر راستان سائل را فرمود بگیر چهار
صد دینار است مرد عرض کرد یا رسول الله این وجه درهم است آورده ام نه دینار حضرت فرمود

مرا تکذیب مکن در خدا مرا راست گو کرده اند پس مرد صاحب درهم گرگ شد و بر پخت چهار صد دینار
یکم و زیاد مرد تعجب کرده عرض کرد یا رسول الله بخدایی که ترا بحق خلق کرده و بخلایق فرستاده من
درهم درین کیسه نهاده بودم نه دینار پیغمبر مختار فرمود نه راست گفتی ولیکن چون بزبان من چهار صد دینار
جاری شد حضرت باری درهم را بدینار بدل کرده باشد بجهت موافق گفتار خود فرموده
فاولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و هست خدای جهان آمرزنده گناهان گناهکاران
بتوبه مهربان باشان بتبدیل سیئات بحسنات بیمن توبه ایشان و از ابن عباس روایت است گفت
دو سال پس در عهد حضرت رسالت آیت والذین لا یدعون مع الله الها آخر منزل شد
و یخلد فیه مهانا بعد از دو سال این آیه آمد الا من تاب و آمن و عمل عملا صالحا فاولئک
یبدل الله سیئاتهم حسنات الی آخرها و حضرت رسالت هیچ چیز فرقتر نشد چنانکه این آیت اما تضا
لک فتابیناه ومن تاب وعمل صالحا فانه یتوب الی الله متابا والذین
لا یشهدون الزور واذا مروا باللغو مروا کراما والذین اذا ذکروا بآیات
ربهم لم یخروا علیها صما وعمیانا والذین یقولون ربنا هب لنا من ازواجنا
وذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین اماما اولئک یجزون الغرفة
بما صبروا ویلقون فیها تحیة وسلاما خالدین فیها حسنت مستقرا
ومقاما قل ما یعبؤا بکم ربی لولا دعاؤکم فقد کذبتم فسوف یکون
لزاما و هر که توبه کند از معاصی یعنی ترک آن نماید و از آن پشیمان شود و عزم جزم کند که دیگر
آنرا نکند و کند کار شایسته بجهت تلافی مافات و تدارک تقصیرات که از و واقع شده پس هر کسیکه
او باز میگردد بسوی ثواب خدا بازگشتنی نیکو و یا بدر سیکه رجوع میکند بطاعات و مرضات الهی
رجوع کردن در خور کننده عقاب باشد و مستحق ثواب و در خبر است در خداوند پاک فرخناک تر
میگردد بتوبه بنده از شخص گمراه در راه یابد و از تشنه که آب یابد و عقیم در اولاد آرد و شریف
عباد رحمن حضرت سبحان میفرماید و دیگر بندگان برگزیده حضرت یزدان آنانند که حاضر نشوند
بمجالس شاهد باطل مانند مجالس اهل شرک و دعا و سرمجالس لهو و لعب و قبایح و یا گواهی ندهند بامر
باطل و ناروا یعنی اقامت شهادت کاذبه نکنند و قول قول از ابو جعفر و ابو عبدالله صلعم منقول
است و گفته اند در نظر نکنند کاشتند بهر چه بغیر طاعت بجز آن نکرده باعمال نیکو کاران آن قبایح نگرند
چه حضور ایشان در آن مجالس دلیل رضای ایشانست بآن الحاصل عباد رحمن متنفرند از مجالس اهل

کذب و طغیان و خطا و عصیان و سایر فسق و بطلان و چون بگذرند این بندگان حمیده خصال بچیز لغو
نایستند عقلا و شرعا بگذرند در حالتیکه کریمان و بزرگواران باشند یعنی کرام وار از آن تلف خود باشند
از آنکه بایستند بر سر آن عمل قبیح شروع کنند کان بآن و از جمله آن چشم پوشیدنست از فواحش و اعراض
نمودن از ذنوب و از ابو جعفر صلعم روایت است که مراد از لغو معاصیست یعنی چون باهل لغو گذرند
رود روند و نفس خود را بزرگ دارند از آنکه توقف کنند در پیش آن و دیگر بندگان خدا
آنانند که چون پند داده شوند بآیتهای پروردگار خود یعنی مواعظ قرآن بر و منفعت بر آن در حالتیکه
کران باشند و نشنوند آنرا بسمع قبول و کوران در نه بینند انوار حق را بلکه بر و افتند در وقت
شنیدن آن از کمال حرص استماع آن در حالتیکه گوش دهنده باشند آنرا تا حفظ کنند و نگهدارند
بخلاف اهل کفر و نفاق الحاصل در ایشان از آیات الهی تغافل ندارند بلکه بسمع قبول شنوند
و بوفق آن عمل نمودند و دیگر بندگان خدا آنانند که از روی نیاز نیکو بندای پروردگار خویش ما را
از زنان ما و فرزندان ما کسی روشنی دیدهای ما باشد در از ایشان خوشدل و شادمان باشیم مراد
اهل است و اولاد صالح و مؤمن چون ایشان را صالح و متقی بیند دل او شاد و چشم او روشن گردد
ازواج و اولاد ما را توفیق طاعت و تقوی و صلاحیت ارزانی فرما و ابن عباس گفته مراد از ازواج
فرزندیست در مؤمن او را بیند در کتابت علم فقه مینماید و بگردان ما را ای پروردگار برای پرهیزکاران
پیشوا یعنی ما را آنقدر توفیق پرهیزکاری ده در شایسته امامت متقیان باشیم تا اهل تقوی بما
اقتدا کنند در نماز و در سایر امور دینی با فاضت علم و توفیق عمل و ابو بصیر از ابو جعفر صلعم روایت
کرده در معنی آیه آنست در بگردان برای ما از متقیان و پرهیزکاران امامی تا بوی اقتدا نماییم
و بنا بر این آیه از باب قلب است و مجاهد گفته در توفیق ده ما را تا اقتدا نماییم بکسانی که پیش از ما
بوده اند از صلحا و اتقیا تا اقتدا کنند آنانی در بعد از ما آیند بما آنگروه مذکوره جزا داده
شوند بغرفه بهشت و بلندتر موضعی در آن کقوله تعالی هم فی الغرفات آمنون و در وصول
آورده غرف کشکهاست بکار رفته از زر و نقره و لؤلؤ و مرجان و یاقوت و درجات رفعت است
در نزد حضرت عزت و اصح آنست در مراد منازل عالیه جنان و درجات متعالیه در آن است
در بایشان دهند بآنچه صبر کردند بمشقت و بیان بی اعتبار و بآزار و ایذاء کفار و بترک شهوات
و تحمل مجاهدات و بفقر و فاقه و احتیاج و یا بادای فرایض و انواع طاعات و به بینند یعنی بیابند

و تحیتی یلقون بتشدید قاف و ضم او خوانده و یا داده شوند ایشان را در بهشت زندگانی باقی در هر زمان
و سلام از آفات و یا دعای زندگی دایمی و سلامت شنوند از جانب ملائکه و یا تحیتی از ملائکه و سلام
از خدا شنوند و یا بیکدیگر تحیت و سلام کنند در حالتیکه جاوید باشند در آن غرفه بهشت در هر زمان
و بیرون نیایند نیکوست آن غرفه و یا بهشت از روی قرارگاه و جای بودن و بعد از وصف
عبادت عباد خود و وعده دادن ایشان بر رفع درجات در جنات بیان میکند رحم عظیم و رأفت
علیا در وعده داده اند بآن در عقبا بجهت عبادت ایشانست نه بغیر آن و میفرماید بگو ای محمد مر مشرکان را
چکند و چه قدر و منزلت و رتبه نهد بشما پروردگار من یعنی چه قدر باشد شما را نزد او اگر نباشد خواندن
و پرستیدن شما مر او را چه شرف آن بمعرفت و طاعت است بخالق زمین و آسمان و الا سایر
حیوانات تفاوت ندارد پس آنچه شما را نزد او جاه و مرتبه داده دعای شماست و عبادت شما
و گویند یعنی آنست که چکند خدا بعذاب شما یعنی اگر یاد و شرک نمیکردید خدا شما را عذاب نمیکرد
و عیاشی باسناد خود از یزید بن معاویه عجلی روایت کرده در گفت من از ابو جعفر صلعم پرسیدم در
قرائت اصل است و یا کثرت دعا فرمود کثرت دعا افضل است و بعد از آن این آیه
خواند قل ما یعبؤا بکم لولا دعاؤکم پس در بسیکه شما ای اهل کفر تکذیب کردید
و حدانیت مرا موجب فوز و نجات شماست در دنیا و عقبا و قبول نکردید دعوت اسلام را
پس زود باشد که جزای تکذیب شما ملازم شما باشد در لامحاله بهم شما برسد و یا اثر این تکذیب
لازم شما باشد تا آنکه شما را بدوزخ در آرد و گویند لزام قتل بدر است چه آن لازم کفار بود
تا آنکه همه کشته گشتند و بعذاب ابدی پیوستند **سورة الشعراء مکیة** وهی
مائتان وسبع وعشرون آیة من مجموع الرابع من طب الائمة من کتبها
وعلقها علی ذیک افرق ابیض وقف علی الموضع الذی فیه السحر مدفون
ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده هر کس سوره شعرا خواند و بر اده حسنه باشد بعدد
هر که تصدیق نوح نموده و تکذیب نوح و هود و شعیب صالح و ابراهیم کرده و یا تصدیق آنها نموده
و تکذیب عیسی و تصدیق محمد صلعم و آدم نموده و ابن عباس از آنحضرت روایت کرده حضرت عزت
مرا هفت سوره طولانی کابر قوت کرامت فرموده یکی سوره بقره است و آل عمران و سوره نساء
و انعام و اعراف و انفال و یکی از زبور طه و طواسین و فواتح قرآن و خاتمه سوره
البقره را از تحت عرش بمن فرستاده و حامیم ها را نیز بمن عطا فرموده در حج سفری را نمود
و ابو بصیر از ابی عبدالله صلعم روایت کرده هر کس قراءت طواسین ثلثه نماید در شب جمعه از اولیاء الله

و در جوار خدا و در دنیا هرگز فقیر نشود و در آخرت نعم جلیله بوی دهند و فوق رضای او شد و صدور
عین بوی تزویج کنند و چون ختم سوره فرقان فرمودند کفار بقرآن افتتاح این سوره
فرمود بوصف قرآن بقوله سبحانه بسم الله الرحمن الرحیم طسم تلک
آیات الکتاب المبین لعلک باخع نفسک الا یکونوا مؤمنین
ان نشاء ننزل علیهم من السماء آیة فظلت اعناقهم لها خاضعین
وما یاتیهم من ذکر من الرحمن محدث الا کانوا عنه معرضین
فقد کذبوا فسیاتیهم انبوا ما کانوا به یستهزءون اولم
یروا الی الارض کم انبتنا فیها من کل زوج کریم ان فی ذلک
لآیة وما کان اکثرهم مؤمنین وان ربک لهو العزیز الرحیم
واذ نادی ربک موسی ان ائت القوم الظالمین قوم فرعون
الا یتقون قال رب انی اخاف ان یکذبون ویضیق
صدری ولا ینطلق لسانی فارسل الی هرون ولهم
علی ذنب فاخاف ان یقتلون از قتاده و ضحاک نقل است حروف
مقطعه را می قرآنند و لهذا در اغلب سور بعد از این حروف ذکر قرآن شده و از ابن
عباس روایت است که هیعت از اسماء الهی و گویند هر حرفی اشاره بصفت چنانکه طا اشاره
وسعت ترحم مجید و از صادق ع روایت است که اشاره بطور و سدره و مجید
است و قرطبی گفته قسم است بطور و ستاره و ملک سبحانه و محمد حنفیه از امیر المؤمنین
ع روایت کرده که چون طسم نازل شد حضرت رسالت ص و آله فرمود طا
طور سینا است و سین اسکندریه و میم مکه بهر تقدیر میفرماید این سوره نشانهای
کتابیست هویدا یعنی قرآن که روشن است حلال و حرام او و یا ظاهر الاعجاز است
و یا مظهر حق و باطل و چون قریش چنین کتاب را تکذیب کرده نگرویدند حضرت
الآن

رسالت ص و آله بایمان آوردن ایشان یا بایمان حریص بود بخاطر مبارکش شاق آمد ایمان نیاوردن
بسیار ملول گشته خداوند دو دو بتسلی خاطر مقدس آن اشرف اقدس فرمود لعلک بدل ایمان
کافران بسته و بغم ایشان افتاده تا بحدی که شاید تو هلاک کننده باشی نفس خود را بجهت آنکه نمیشوند
ایشان ایمان آورندگان بقرآن اگر ما خواهیم فرو فرستیم بایشان از آسمان آیات ملجئه و مایلیه
که از عذاب باکراه ایشان را بایمان دارد پس گردنهای ایشان قرآن آیه را فروتنان خم
شوند روایت کرده که این آیه آوازی باشد که در نیمه ماه رمضان از آسمان شنیده شود و سبب
آن همه خاضع و خاشع و منقاد شوند و در تفسیر اهل بیت ع آمده که آیه منادی باشد در آخر زمان
در آسمان ندا کند الا ان الحق مع علی و شیعته و ابن عباس روایت کرده این آیه در
ما آمد و بنی امیه بعد از آن گفت رود باشد که دولت از بنی امیه بباشد و خدا از ایشان بستاند
و باد بدو بجهت آن ایشان ذلیل کردند بعد از آن در صفت منکران قرآن میفرماید و نمی آید
بایشان هیچ موعظه و پندی از جانب خدای بخشاینده که بتو فرستاده شده مگر هیچ آیه و سوره
از قرآن مجید و از یکدیگر فرو نیاید مگر که باشند از آن روی گردانندگان و اصرار کنندگان بشرک
و کفر و طغیان پس بدرستیکه تکذیب کردند قرآن را بعد از اعراض کردن ایشان بوجهی که بهتر
و سخریه آن کوشیدند پس زود باشد که بیاید بایشان نزد مرگ و یا وقت بعثت و یا روز بدر
خبرهای آنچه بودند بآن استهزا میکردند و یا در بعث نداشتند و آن وقت ندامت ایشان را
نفع ندهد بعد از آن بر سبیل تذکیر نعمت میفرماید آیا در نمیگرند تکذیبان بعث و نشور موسی
زمین که بچه قدرت چندین گیاه برویانیدیم در آن بعد از فرو کاستن آن از هر صنف گیاه که نیکو
و پسندیده است و بسیار منفعت چه گیاهی نیست که در و منفعت نباشد یا تنها و یا با غیر خود
چه فعل حکیم نباشد مگر برای غرض صحیح اگر چه بندگان از آن غافل باشند شعبی را زین آیه پرسیدند
گفت آدمیان از نبات زمین اند چه اصل ایشان از زمین است کقوله تعالی والله انبتکم
من الارض نباتا و در میان ایشان از لئیم و کریم هر که با ایمان و عمل صالح شد بهشت و کریم
است و هر که بکفر و عمل بد شد بدوزخ رود و لئیم است بدرستیکه در رویاندن هر یک
از نباتات هر آینه دلیل است بکمال قدرت و حکمت او و نیستند بسیاری از ایشان گرویدگان
باوجود مشاهده چنین آیات عظیمه دال بقدرت تامه حضرت عزت از عناد و تقلید آباء
و فرار از مشقت تکلیف و بدرستیکه پروردگار تو البته هر آینه اوست غالب و قهار با انتقام
کشیدن با نزال عذاب بر ایشان مهربان بمهلت دادن ایشان و یا منعم باصناف نعم جمیع
بندگان را بعد از آن بیان قصص انبیای خود برای تسلی حضرت رسالت میفرماید و حریص او

بصبر و امیدواری او بنزول نصرت پس ابتدا بقصه موسی و فرعون نموده که اعظم قصص است میفرماید
و یاد کن چون ندا کرد پروردگار تو موسی را وقتیکه نزدیک شجره رسید و نوری از آن لامع بود
و از آنجا ندا باو رسید انی انا الله رب العالمین و بعد از آن ندا داد اینکه بیا بسوی فرعون
ستمکاران بسبب کفر ایشان و ستم به بنی اسرائیل و بکشتن اولاد ایشان یعنی توجه کن بسوی فرعون
که بخود ستم کردند بکفر و شرک و جور بنی اسرائیل نمودند آیا نمیترسند یعنی باید که بترسند از عذاب خداوند
بازماندن دست از کفر بدارند و بنی اسرائیل را رها نمایند گفت موسی در جواب این ندا
ای پروردگار من بدرستیکه من میترسم از آنکه تکذیب کنند مرا و تنگ شود دل من از تکذیب
ایشان پس و گشاده نباشد زبان من و عقده که دارد زیاده گردد و این سخن قبل از زوال گره زبان او
بوده و پیش از دعا از حضرت خدا پس بفرمود جبرئیل را بسوی برادر من هرون و او را شریک
من گردان در رسالت تا باعانت او نزد فرعون رویم و ایشان را نیست بر من دعوی گناهی مراد
قتل قبطیست و تسمیه قتل او بذنب بزعم ایشانست که گناه میدانند پس میترسم آنکه بکشند
مرا بعوض قبطی قبل از تبلیغ رسالت مراد موسی استمداد بوده در دفع بلیه امر دعوت نه قتل
قال کلا فاذهبا بآیاتنا انا معکم مستمعون فاتیا فرعون
فقولا انا رسول رب العالمین ان ارسل معنا بنی اسرائیل
قال الم نربک فینا ولیدا ولبثت فینا من عمرک سنین
وفعلت فعلتک التی فعلت وانت من الکافرین
قال فعلتها اذا وانا من الضالین ففررت منکم لما
خفتکم فوهب لی ربی حکما وجعلنی من المرسلین وتلک نعمة تمنها
علی ان عبدت بنی اسرائیل قال فرعون وما رب العالمین
قال رب السموات والارض وما بینهما ان کنتم موقنین قال
لمن حوله الا تستمعون قال ربکم ورب آبائکم الاولین
گفت صلای تعالی نه چنانست که ایشان دست بتو یابند پس بروید هر دو تو و برادرت هرون با آیتهای
از معجزات

از معجزات که دلیل قدرت ما است و حجت نبوت تو بدرستیکه ما با شما هم مراد موسی و هرون و دعوت
شنونده ام آنرا که میان شما واقع شود با فرعون یعنی هر چه شما گوئید و کنید ما را پوشیده نیست
پس هر دو ی شما را بر ایشان غالب سازیم پس بیاید بفرعون پس بگوئید باو بدرستیکه
هر یک از ما فرستاده پروردگار عالمیانیم و بگو باو که بفرست با ما بنی اسرائیل را یعنی دست
از ایشان باز دار تا با ما بزمین شام بیایند و در فلسطین توطن نمایند که مسکن آباء ایشان است
و روایت کرده اند مدت چهار صد سال بود که فرعون بنی اسرائیل را در سیصد هزار نفر بود
به بندگی گرفته بود پس حضرت موسی بفرمان حضرت سبحان با هرون بدرگاه فرعون آمدند و مدت
یکسال در آن آستان مقام کردند و بسبب عدم اعتناء و اعتبار ایشان احدی سخن ایشان را
بفرعون با طغیان نرسانید تا روزی سخره فرعون از فرعون او در پیش فرعون مسخره میکرد
در میان سخن با عدم قصد در حقیقت گفتن گفت که کس آمده اند از من دیوانه تر صد مدت
یکسالست درین سرا خوابیده اند در دعوای پیغمبری از نزد داوری مینمایند چون فرعون این
قصه را شنید بر واقفان حضور امر کرد بدرگاه آرند ایشان را تا مزاح و ظرافت کنند آنان را
چون ایشان را آوردند فرعون شناخت موسی را و بر سبیل اظهار منت و نعمت گفت
الم نربک ای موسی آیا نپروریدیم در میان خود در حالتیکه طفل بودی نزدیک بولادت و در کنار کردی
در منزل ما از عمر خود سالها یعنی چندین سال با ما زندگانی کردی و اوقات خود گذرانیدی
روایت کرده اند موسی سالی چند در میان آنها بوده و در دوازده سالگی قبطی را که تجاوز
بوده کشته و بعد از آن بدین رشته و مسبب آنکه مانده باز مراجعت بمصر نموده سی سال
دیگر فرعونیان را دعوت بحضرت عزت نموده بعد از غرق شدن فرعونیان پنجاه سال دیگر
هم آن پیغمبر حضرت داود بر زیست و بروایت ابن عباس آن پیغمبر خود حق شناس چهل سال
پیش آل فرعون بسر برده و تربیت او را یاشه و فرعون بعد از عرض منت اظهار نعمت خود
بر سبیل عتاب و سرزنش بخطاب او گفت و کردی آن کردنت را که کردی یعنی قبطی را خطا من
بود کشتی و تو از ناسپاسانی نعمت مرا که قصد کشتن کسی از خواص من کردی پس قتل او نعمتی و یا
از ناکردگانی بالوهیت من گفت موسی در جواب فرعون کردم آن کردنی را که قتل قبطی بود و آنزمان
و من بودم از گمراهان غافلان یعنی بقصد نا دیدنی بر قبطی زدم و ندانستم که بشت زدن من کشته
شد مرا دانست از من قصد کشتن و نمی کردم عمدا چه غرض من از زدن خلاص کردن بنی اسرائیل بود

نه کشتن قبطی ولیکن اتفاق افتاد اجل قبطی رسیده بود و فوت شد پس من مستوجب عتاب و ملامت
نباشم و جبالا گفته که فما من در نظر شما مانند فعل ضالان بود و جهال و سفیهان و اگر هم در آن
مغد در نفس الامر من در صواب بودم پس گریختم از شما آن هنگام که ترسیدم مرا بکشید پس بدین
رفتم پس رسید مرا پروردگار من در وقت رجوع از مدین آنچه حکمت مقتضی آن بود در وادی ایمن از زخم
توریه و دانستن حلال و حرام و سایر حدود و احکام و گردانید مرا از فرستادگان یعنی مرا داخل
زمره پیغمبران فرمود خلاصه مطلب چون فرعون حقیر شد او را که تو طفل بودی ما ترا پرورید یم
و چند سال در سرای ما بودی امروز کار تو بجایی رسیده که میگویی من پیغمبرم موسی فرمود چه عاقبت
و انکار است در اینکه حضرت و دود مرا علم و حکمت داده برسالت ستود و بعد از نوح و منت بلیت
فرعون فرمود و آن تربیت نعمتیست بسبب ظاهر منت می نهی آنرا بر من در میان انجمن یعنی
بسبب بطن آن نعمت نعمت هست زیرا که بنده گرفتی فرزندان یعقوب را و ایشان را خوار و ذلیل
گردانیدی و در نفس الامر بنده کردن تو بنی اسرائیل را و قتل کردن اولاد ایشان را باعث شد مادر من
من بسرای تو و تربیت تو هم اگر تو چنین نمیکردی مادر من مرا بدریا نمی انداخت و قوم خود من بر تربیت
مرا دادند و بتو محتاج نمیشدم و منت نهادی بر من پس آنچه تو نعمت میدانی آنرا عین نقمت است
که موجب بلیت منست چه بریخ قوم من رنج منست پس منت تو بر من بنده کردن و ذلیل کردن قوم منست
که محصل اهانت و حقارت منست و باعث ابطال انعام تو بر من و چون فرعون جواب آنچه بیان طلعه
می زد به نبوت موسی شنید و دید و اعراضی به نبوت موسی نمی توانند نمود سوال از حقیقت
خدای او کرده گفت فرعون و چیست پروردگار عالمیان که تو دعوی میکنی حقیقت ماهیت آن
و چون ذات واجب بکسی معلوم نمیشود موسی از آن اعراض کرده جواب داده تعریف او سبحانه
نمود بظاهر ترین خواص و آثار قدرت و حکمت او و در جواب فرعون گفت پروردگار
عالمیان آفریدگار آسمانها و زمین هست و آنچه در میان آنهاست از حیوانات و نباتات
و جمادات اگر هستید شما یقین کنندگان یا که پروردگار باید باین صفت بشد و یا اگر یقین
علم باشیا پیدا کرده اید هر آینه میدانید این اجسام محسوسه محکمند بسبب تبدل احوال ایشان
پس البته ایشان را صانعی واجب الوجود لذاته باشد و چون موسی تعریف او سبحانه نمود باظهر دلایل
در جواب گفت فرعون مر آنانرا که گرد او بودند از اکابر قبط و ایشان با صد نفر بودند همه
زیورها بسته و در روی کرسیهای زرین نشسته آیا نمی شنوید جواب این مرد را که من از حقیقت
او میپرسم

پروردگار او پرسم و او از افعال او خبر میدهد پس موسی التفات بقول فرعون نکرده بر سبیل تاکید و اصرار
دیگر بار خدای من آفریدگار شماست و پروردگار پدران پیشین شماست و این عدولست
از اظهر آیات باقرب علامات تنبیه کننده تا بمعرفت صانع خود اعتراف نماید و ذکر
آباء اولین بجهت آن کرد تا معلوم ایشان شود که فرعون در ایام سابق آباء خود نبود پس او
چگونه خدای ایشان و سزاوار خدایی باشد قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمُ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ
لَمَجْنُونٌ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ
قَالَ لَئِنِ اتَّخَذْتَ إِلَٰهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ قَالَ أَوَلَوْ
جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُبِينٍ قَالَ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ
لِلنَّاظِرِينَ قَالَ لِلْمَلَإِ حَوْلَهُ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ عَلِيمٌ يُرِيدُ أَنْ
يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ قَالُوا أَرْجِهْ وَأَخَاهُ
وَابْعَثْ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَحَّارٍ عَلِيمٍ
فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَعْلُومٍ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ
لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ
قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّ لَنَا لَأَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ قَالَ
نَعَمْ وَإِنَّكُمْ إِذًا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ
مُلْقُونَ فَأَلْقَوْا حِبَالَهُمْ وَعِصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ
إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ
فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ رَبِّ مُوسَىٰ وَهَارُونَ

گفت فرعون قوم خود را بدرستیکه فرستاده شما آنکه فرستاده شده است بسوی شما هر آینه دیوانه است
که جواب را مطابق سوال نمیدهد باز موسی ملتفت فرعون نشده بر نسبت جنون باو میداد بار دیگر
مشغول تاکید حجت و زیادتی بصیرت شده گفت پروردگار عالم پروردگار مشرق و مغرب است
و آنچه در میان آنهاست و شما هر روز مشاهده می نمایید که او سبحانه آفتاب را از مشرق بیرون می آرد
و حرکت میدهد از مداری بمداری روز قبل است و آنرا بمغرب میرساند و بهمین امور موجودات
بآن منتظم اند اگر هستید فهم کننده و دریابنده یعنی اگر عقل دارید میدانید جواب سوال شما چیز
این نیست چه هیچکس را از حقیقت آنکه آیا کاهر ممکن نیست و هر چه بعقل و فهم در هم و حواس و خیال
گنجد ذات حق و حقیقت پروردگار مطلق از آن منزه و مبراست چه ما سوای باری قدیم محدث
و هیچ ممکن و محدث جز ادراک ممکن و محدث نتوانند نمود پس با وجود وضوح آیات بینات و وجود خالق
جمیع ارضین و سموات دیگر را از ممکنات جز او سبحانه خدا خواندن و بعبادت او راندن از حقایق ساقط است
و چون فرعون از جواب فرو ماند و آیه بیانات بر نفس خود فرو خواند در غضب شده از تکبر و تجبر بصدد
تهدید موسی در آمده گفت فرعون بموسی اگر فرا گیری معبودی جز من هر آینه میگردانم ترا
از زندانیان که حال ایشان را میدانی از مشقت کشیدن ایشان در زندان و در خبر آمده که
زندان فرعون از قلعه بدتر بوده چه زندانیانرا در چاه عمیق می انداختند و چیزی نمیدیدند
و نمی شنیدند و بیرون نمی آوردند مگر مرده پس موسی را با آن زندان رسانیدند و چون بیرون
دیگر زندان شنید گفت اگر بیارم ترا چیزی روشن یعنی معجزه آمده بدلالت صدق
دعوی من نماید باز بزندان میفرستی مرا پس فرعون چون ذکر معجزه شنید از روی استبعاد
گفت پس بیار آنچیز را که میگویی اگر هستی از راست گویان در آنچه ترا معجزه باشد از
خالق زمین و آسمان پس انداخت موسی عصای خود را پس آنگاه آن اژدهایی بود
آشکارا که همه کس آنرا میدیدند شک در و نمیکردند اژدها شده فرعون آنرا دیده
ترسید و مردم که حاضر بودند بوجهی رو بهزیمت نهادند در وقت فرار بیست
هجده از نفر کشته شدند مرویست که عصا بقدر یک میل راه بهوا برخاست پس بر زمین
نشست سر بر آورده رو بفرعون ملعون نهاده گفت ای موسی بفرما تا آنچه خواهی فرمود
برم و از هم درم فرعون چون اینحال دید متحیر گردید پس اظهار عجز و تذلل نموده از مرتبه
تکبر تنزل نموده گفت بموسی ترا بحق آنکسی که ترا برسالت فرستاده قسم میدهم
این را بگیر پس موسی عصی را گرفته همان عصا شده بود و بیرون آورد دست

خود را از گریبان بعد از آنکه گندم گون بود و فرعون دیده بود فرو برده بود بگریبان پس آنگاه دست او
سفید و درخشنده بود مر نظر کنندگان را و مانند آفتاب عالمتاب نورانی تافت از غایت درخشندگی
نزدیک بود دیده ها را خیره و نور باصره را چیره سازد و بروشنی آفتاب غالب آید پس فرعون
بعد از دیدن این دو معجزه عظیمه ظاهره از ترس آنکه مبادا مردم از عبادت او رو گردانند و پیروی
موسی کنند گفت فرعون از روی مکر و حیله مر آن جماعت اشراف قوم خود را که در گرد او
بودند بدرستیکه این مرد جادوگریست دانا در فن سحر مهارتی دارد تمام و دقتی دارد مالا کلام میخواهد
که بیرون کند شما را از زمین شما که مصر است بجادوی خود پس چه میفرمایید شما درین کار و این آیت
معجزه آیت دلالت ظاهره دارد بر آنکه معجزه موسی بفرعون غالب گشته بود تا آنکه او را از ترجیح
دعوی ربوبیت بخصیص مرتبه مشورت رسانید از مرتبه انا ربکم الاعلی تنزل نموده از زبان
خود پرسیده و در کار موسی مدد خواست و تنفیر ایشان از موسی نمود باستیلای ملک ایشان
گفتند گروه وی که تا بخیر اندازد او را و برادر او را و بقدرت ایشان شتاب مکن پیش از ظهور
کذب ایشان تا مردم بکمان نیفتند و بفرست در شهرها و ملکهای خود جمع کنندگان را
یعنی قاصدان بهر شهری روان ساخته تا بیارند هر کس جرب جادوگریست دانا و سر آمد در فن سحر
زیرا تا بموسی غالب و سحر او را شکسته قلوب خلق را جالب آیند فرعون کسان را بطلب ساحران
فرستاد پس جمع کرده شدند ساحران در آن برای هنگام و وعده گاه روزی معلوم در وقت
چاشت از روز عیدی ایشان را بود از ابن عباس روایت است بر اتفاق آن روز دوشنبه بود
اول سال و روز نوروز بود و ابن زید گفته اجتماع ایشان در اسکندریه بود و گفته شد بفرعون
گفت مر مردم را یعنی اهل مصر را آیا هستید شما فراهم آیندگان و جمع کنندگان مراد فرعون ترغیب ایشان
بود باجتماع یعنی البته مبادرت کنید بجمع شدن شاید ما همه باتفاق پیروی کنیم جادو را از ایشان
ایشان نه موسی را بدین آن اگر بشنید ایشان غالب گشتند کان موسی و هرون غرض ایشان از این
کلام نه اتباع سحره بود بلکه مقصود ایشان آن بود که تابع موسی نشوند پس چون آمدند ساحران
بمصر فرعون ایشان را پیش خود طلبیده انواع عزت و حرمت کرده و نوازش ایشان نمود و آنگاه
بجهت آن عزت کسوت خلعت شده گفتند مر فرعون را آیا ما را باشد از نزد تو مزدی اگر شویم ما غالبان سحر
بخصمان تو گفت فرعون آری مزد باشد شما را و بدرستیکه شما باشید آنوقت از خاصه نزدیکان و مقربان
بارگاه و خاصان من یعنی اول کسی که عجز در آید و آخر کسی که بیرون رود و شما باشید مرا پیش آن روز
همیشه پیش من جلیس من باشید معزز و مکرم پیش من پس سحره باین وعده مستظهر گشته اهتمام در اظهار
جادوی خود را بمیدان معین آورده در آنوقت موعود در برابر موسی صف کشیدند و گفتند

اول تو را لکنی جادوی خود را و یا ما الکنیم گفت مراث نرا موسی که بفکنید آنچه شما الکنندگانید آنرا
غرض موسی ع از این قول مراث ن نبود بسحر بلکه اذن دادن ایشان بود در تقدیم آنچه ایشان قادر
آن بودند لا محاله و جهت توسل ایشان بسحر برای اظهار حق بود بر خلق پس انداختند رسنها و عصاهای
خود را که مجوف کرده بر از جیوه کرده بودند و آن هفتاد هزار رسن و هفتاد هزار عصا بود
و گفتند بعد از آنکه رسنها و عصاها بحرکت آمد از حرارت آفتاب و از مردم غریو و غوغا برخاست
سوگند بعزة و بزرگی جاه و جلد و علو مرتبه فرعون بدرستیکه ما غلبه کنندگانیم بموسی و هرون
قسم خوردن ایشان بعزة فرعون باطنیان بغلبه از غایت اعتقاد ایشان بود بسحر خودشان
پس انداخت موسی ع امر الهی عصای خود را پس آنگاه آن عصا اژدها شده ربود و فرو برد
آنچه تدویر میکردند و بصورت ماران بر دمان مینمودند و چون ساحران دانستند که آنچه
موسی نمود از جنس سحر نیست چه ایشان اسرار و دقایق سحر را نیک میدانستند و یقین کردند که
این فوق قوت بشریست و از نزد خدا صادر شده پس نتوانستند که مالک نفس
خودشان باشند و خود را نگهدارند پس بر دو افکنده شدند آن ساحران سجده کنندگان
یعنی خداوند جهان القای ایشان کرد بعطای توفیق و لطف و همه از روی صدق گفتند
ایمان آوردیم به پروردگار عالمیان آن پروردگار موسی و هرون تخصیص بوبیت بخدای موسی و هرون بعد از
عام گفتن آن تا رفع توهم ربوبیت فرعون کنند و اشعار است بآنکه موجب ایمان ساحران چیزی بود
که از موسی و هارون جاری شد و چون فرعون از ایمان ایشان مخبر شد ایشان نرا طلبیده

قَالَ آمَنتُمْ لَهُ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ
تَعْلَمُونَ لَأُقَطِّعَنَّ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُم مِّنْ خِلَافٍ وَلَأُصَلِّبَنَّكُمْ
أَجْمَعِينَ قَالُوا لَا ضَيْرَ إِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا مُنقَلِبُونَ إِنَّا نَطْمَعُ أَن يَغْفِرَ
لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا أَن كُنَّا أَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ
أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكُم مُّتَّبَعُونَ فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ
حَاشِرِينَ إِنَّ هَٰؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ وَإِنَّهُمْ لَنَا
لَغَائِظُونَ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ فَأَخْرَجْنَاهُم مِّن جَنَّاتٍ

وَعُيُونٍ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ كَذَٰلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ
فَأَتْبَعُوهُم مُّشْرِقِينَ فَلَمَّا تَرَاءَا الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَىٰ إِنَّا
لَمُدْرَكُونَ قَالَ كَلَّا إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ
أَنِ اضْرِب بِّعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ
وَأَزْلَفْنَا ثَمَّ الْآخَرِينَ وَأَنجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَن مَّعَهُ أَجْمَعِينَ
ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُم مُّؤْمِنِينَ
وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ گفت فرعون آیا تصدیق کردید و حقش آمدنم
میواند بدهمزه استفهام یعنی ایمان آوردید بموسی پیش از آنکه من اذن دهم شما را در ایمان آوردن بموسی
بدرستیکه موسی هر آینه مهتر و بزرگ شماست در سحر آنکه بیاموخت شما را سحری بعضی از آنرا و جهت این بیشتر
غالب شد مراد فرعون مشتبه ساختن امر بود بقوم خود تا اعتقاد نکنند بآنکه ساحران بعد از معاینه نظر
در معجزه حضرت موسی از روی بصیرت و ظهور حق آوردند بموسی ایمان بعد از آن در تهدید ایشان
گفت چون از عبادت من دست کشیدید و تابع موسی شدید پس زود باشد که بدانید در عقوبت وبال
نمود شما را پس سوگند بخدای موسی پسان مقوبت ایشان نمود هر آینه ببرم دستها و پاهای شما را از طرف
یکدیگر یعنی دست راست پای چپ را یکسو و پاها و دستها و پاهای شما را بجهت مخالفتی در ایمان گردیده هر آینه
آویزم شما را از دار همه تا زنان آنچنان بمیرید و همه مخالفان از این عبرت گیرند گفتند ساحران ایمان
آورده ایم هیچ ضرر و رنجی نیست بر ما از تهدید تو و هر گز خود نترسیم بدرستیکه ما بثواب پروردگار خود باز
گردندگانیم چه او ما را جزای عظیم خواهد داد با ایمان و صبر ما بعقوبت تو که آن جنت نعیم و رضای حق عز
کریم رحیم است در هر گز فایده نشود پس قطع دست و پای ما علت مغفرت ابدی و سرور سرمدی خواهد شد
بدرستیکه ما طمع داریم آنکه بیامرزد ما را پروردگار ما گناهان ما را بجهت آنکه هستیم اول مؤمنان و هدایت
خداوند جهان پس فرعون بفرمود تا دست و پای آن مؤمنان را از خلاف بریدند و از دارهای
بلند آویختند و موسی ع از ایشان نزدیک میگریست و میگریست و حجب ظلمانی از پیش دیده آن معجزه
برداشته شده منازل قرب و مقامات انس ایشان در آنجهان بنظر موسی در آمده تسلی یافت
در روایت است در اول کسی در بریدن دست و پا امر کرد فرعون ملعون بود پس موسی بعد از وقوع

این صورت چند سال دیگر در میان فرعونیان اظهار دعوت میکرد و معجزه بایشان مینمود و روز
بروز آتش عناد و حقد و خوف ایشان بیشتر بر افروخته تندتر میشد تا زمان هلاک و غرق ایشان
نزدیک تر شد و حکم حضرت بی چون در رسید در موسی با قوم خود از مصر بیرون رود چنانکه مفسر
و وحی کردیم با موسی آنکه در وقت شب ببرید بندگان مرا بنی اسرائیل از شهر مصر بیرون در نجات
شما و هلاک ایشان در کار فرانند در آن خواهد شد و نوعی کرده که فرعونیان مخبر از این داستان شوند
و با ایشان آنگاه خبردار شوند در شما مسافت بسیار در پیش باشد و بشما نتوانند رسید تا حضور رسانند بدرستیکه
شما از پی در آمده شدگانید یعنی فرعون و قوم او از پی شما در آیند ولیکن بشما نرسند ملکه شما از دریای
گذرانیم و ایشان را غرق سازیم و در مختار القصص آورده که موسی ع همه بنی اسرائیل را امر کرد تا پیرایها و زیورها
بهانه آنکه عید ماست و میخواهیم اهل خود را پیرایم عاریت از قبطیان گرفتند و وعده داد که فلان شب
تدارک و تهیه اسباب کرده وقت طلوع فجر در فلان جا حاضر و جمع شوید ایشان بهمان وضع مقرر اسباب
سفر جمع نموده در وقت خروج راه دروازه مصر بر ایشان مشتبه شد و جهت آن در حضرت یوسف صدیق
دعا کرده بود که گروه بنی اسرائیل تا بیوت مرا با خود شان بیرون نبرند از مصر بیرون نتوانند برد
و از آن قوم کسی را بدفن یوسف ع اطلاع نبود پس موسی ع بنفس نفیس حق خود ندا میکرد در هر
کس را صندوق یوسف مطلع سازد هر مراد از زمین خواهد روا مینمایم از تمام قوم بنی اسرائیل عجوزه
بنایت پیری رسیده با موسی شرط نمود در بهشت و از زمین خود کرد اند خبر داد در صندوق
یوسف در فلان موضع از قعر دریای نیل است پس موسی فرموده آنرا بیرون آورده همراه داشته
و تنگیکه قمر میان آسمان رسید تهمتان ساحره و اسباب شان بر داشته شد رو براه نهادند و در آخر
آن روز خبر خروج ایشان بقبطیان رسید چه فرعونیان چنان مرتبه شتافتند در هاشت بیدار شدند تا یک
بجهت اشتغال ایشان بتهیه اسباب عیدشان و چون روز دوم تعین خواستند در عقب ایشان روند در خانه
هر قبطی یکی از اعزه ایشان وقت شد بتعزیه ایشان مشغول شدند و ابن جریج روایت نموده که خدا
بموسی وحی فرمود در بنی اسرائیل امر کن تا اهل هر چهار خانه گاه جمع شوند از خودشان و بعد از رفتن ایشان برای
بره کشته در آنسرای را بخون آن بره بیالایند و فرشتگان از آسمان خواهم فرستاد بفرعونیان تا گرگان
ایشان را هلاک نمایند و باین علامت با آن خانها داخل نشوند بعد از آن امر کن تا ظرف بریند و تر شده راه
ساخته رو بکنار دریا نهند در آنجا عجیب و معجزه غریب رو خواهد نمود پس ایشان چنان کرده بکنار دریا رسیدند
و چون روز شد اثری از قبطیان بدید آمد پس فرعونیان خبر فرعون را دادند در بنی اسرائیل در بدان گذشته
و پیرایهای ما را برداشته بسمت دریا برگشته اند فرعون از قرطبه دهشت گاشت و فرمود تا تخت خود را بیرون

نهاده چون آسیاس با غیظ و یاس در سریر قرار گرفته از فرار آنقوم بجمع لشکر امر کرد پس فرستاد فرعون
بشهرها در پای تخت نزدیک بود همه لشکر را جمع کردند گفت فرعون بدرستیکه گروه بنی اسرائیل هر آینه
گروهی اندک اند مذکر فرعون ایشان را اندک شمرد و حال آنکه عدد ایشان در دستی از هشتصد گذشته
و بشصت نرسیده شش صد و هفتاد هزار بودند و عدد جمع قوم موسی از زن و مرد و صبیان و شیخان
و کهول هزار هزار و دویست هزار چیزی کسر بودند و لیکن فرعون ایشان را نسبت بلشکر خود اندک می
شمرد چه در روایت آمده که فرعون هزار هزار و پانصد هزار شاه سیاه داشت پس هر در دست
هر یک ورنجی زرنیق بوده هر یکی از ایشان سرکرده هزار سوار برق گردار مسلح مکمل و در پیش پیش
از خود از پس بنی اسرائیل روان ساخته بعد فرمود تا در شهرها ندا نمودند که بنی اسرائیل گروه هراسنده
و طایفه قلیل اند و بدرستیکه ایشان ما را بخشم آرندگانند چه از ما گریخته و اسب خود را بجهت و سرایهای قوم
گرفته و اولاد ایشان را کشته رفته اند و بدرستیکه ما جمعیم حذر کنندگان از ایذاء و ملاحظه کنندگان
احتیاط خود را در امور و باین سبب با جلیس لشکر با عدد بدر پی ایشان نیم و الا ملاحظت و حذر از اهل لشکر
بی شمار ما شر ایشان را گاه خواهد شد و گفته اند حاذرون یعنی مسلح و اسبه یعنی بدرستیکه ما جمعیم
مسلح و ایشان بی سلاح و اسباب پس البته مغلوب ما خواهند شد و بروایت ابن عباس فرعون
با هزار هزار سوار خود نه نیزه گذار از عقب موسی روان شد پس بیرون آوردیم ایشان را یعنی
بدل فرعونیان اگنیم تا بیرون آمدند از بوستانهای پر از بسیار و آثار و از چشمهای آب روان و از
گنجهای زر و نقره و از منزلهای نیکو و خوش آینده و آراسته همچنین کردیم با ایشان
و بیرون آوردیم ایشان را این نعمتها بیرون آوردند و میراث دادیم باغ و بوستان و گنج و جای
ایشان را بفرزندان یعقوب چه قول آنست در بنی اسرائیل بعد از هلاک فرعونیان مصر آمده همه
اموال و لباس قبطیان را تصرف کردند و صحیح آنست در زمان دولت داود و سلیمان ع
ملک مصر استیلا یافته متصرف شدند و در بعضی از تفاسیر وارد شده که فرعون در حین خروج
از مصر ششصد هزار سوار نیزه گذار مقدمه لشکر بشمار روان داشت و ششصد هزار بمیمنه و میسره
و ششصد هزار بمیسره و ششصد هزار باقی لشکر مقرر و خود با لشکر بسیار بشمار جان نثار
در قلب سپاه غرق آهن سیاه قرار همه لشکر را با غرق جوشن شده در موج چون دریای آهن
پس از پی در آمد بنی اسرائیل را در حالتیکه قصد کنندگان بودند سمت مشرق چه لشکر بنی اسرائیل
سمت مشرق بودند و اکثر علما گفته اند در معنی آنست در هنگام طلوع آفتاب به بنی اسرائیل رسیدند
در لشکر موسی کنار دریای قلزم خود را رسیده تدبیر مرور و عبور خود میکردند ناگاه اثر لشکر فرعون
ظاهر شد پس چون دیدند دو لشکر یکدیگر را گفتند اصحاب موسی هر آینه ما دریافته شدگانیم

لشکر فرعون ما را در خواهند یافت و در دست ایشان گرفتار خواهیم شد اکنون راه خلاصی را
چگونه بپوییم و رهایی از که جوییم در پیش دریای بلا فرجام و پس لشکر دشمن چون آشام موسی چون اضطراب
قوم را دید گفت چنین نیست در ایشان شما در یابند بدرستیکه با منست پروردگار من بعقل و نصرت
رود بشد که راه نماید مرا و طریق نجات پدید آرد القصه چون لشکر فرعون نزدیک بنی اسرائیل
رسیدند حضرت سبحان حجاب از نگار و دخان در میان آن دو گروه کفار و مؤمنان پدید آورد
چنانکه یکدیگر را نمی دیدند فرعون فرمان داد در فرود آیند تا آفتاب عالمتاب بلند شود و نگار و دخان
از میان ایشان برخیزد و گفت شتاب و اضطراب نکنید در راه خلاصی ایشان را بسته و رشته
نجات از دستش آن رسته در پیش لشکر و پس کمار کرد برند و بکم آویزند و فرشتگان از آل فرعون یعنی
بن عمران ایمان آورده بود و بمؤمن آل فرعون لقب داشت در پیش حضرت موسی ایستاده بود گفت
ای موسی کجا ماموری و چیست ترا منظوری در یا در پیش بلایان رفته و لشکر فرعون با طغیان همراه
گرفته موسی جواب داد در بدریا ماموریم و انتظار این را داریم در چگونه بگذشتن از آن ماموریم جواب
در این اثنا بنی اسرائیل بمرتبه مضطرب شدند موسی لابد مانده بدرگاه الهی نالید و از خبیر
سلام تقدیس موسی دست بمناجات برداشته گفت یا کائنا قبل کل شیء و یا مکونا
کل شیء و یا کائنا بعد کل شیء اجعلنا فرجا و مخرجا حقعالی بموسی وحی فرستاد که ما
دریا را بحکم تو آوردیم آنرا بکشیده خوانده عصا بر آن زن و حکم فرما تا راه در آن پیدا آید چنانکه میفرماید
پس وحی کردیم بسوی موسی که بزن عصای خود را بنهار در میان ایله و مصر است و یا بدریای قلزم
در میان یمن و مکه است تا بمصر رسی عصا بر ایله در آمده عصا بوی زده گفت یا ابا خالد
ما را راه ده پس شکافته شد دریا و دوازده راه پدید آمد پس بر دهر بازه جدا شده از
آب از هم مانند کوه بزرگ فی الحال بادی بقعر دریا وزیده گل او را خشک ساخت و هر
سبطی از دوازده سبط بنی اسرائیل از راهی بدریا در آمدند و نزدیک گردانیدیم باجا
که دریا شکافته شده بود قوم فرعون را در لب دریای نیل چون فرعون کنار دریا رسیده
آن حال را دید خواست سفهای قوم خود را فریب دهد گفت می بینید در یا از هیبت
من شکافته شده ها مان آهسته گفت تو میدانی در این صورت بدعای موسی واقع شده
زنهار بدریا نیایید پس فرعون خواست در عنان برگرداند و بدریا نیاید جبرئیل ع با بنات دیان
سوار شده خود را پیش اسب فرعون بدریا افکند فرعون با اسب نری سوار بود بوی مادیان
شنیده عنان از دست فرعون با طغیان گرفته بدریا آورد لشکر با غرطاغر نیز از پی او دیده
هر فوج چون تند موج از راه هر چون نرینه ها بدریا ریختند و چون قطرات امواج بهم دیگر آمیختند

دیگر

دیگر ائمه از عقب لشکریان را میراندند و بزمین در بامیخواندند تا تمام بدریا رسیدند و از کنار بدریا
حکم حضرت عزیز مجید بدریا رسید در حال خود در رو آبهای دریا از موجهای بلا منتها بهم پیوستند
پس همه فرعونیان غرق شدند و بنی اسرائیل در سمت آن کنار دیگر دریا بسلامت و عافیت
قرار گرفتند و نجات دادیم موسی ع را و هر که با او بود و همه ایشان را بیخ آب بار آنچنان نفع
نکند و هشتیم تا همه از آن دوازده گروه شده بگذشتند پس غرق کردیم دیگران را یعنی قبطیان را
چون وسط دوازده راه رسیدند یعنی آنها را بسرعت ایشان ریختیم و همه هلاک کردیم و در سبب
نجات دادن موسی و قوم او و غرق کردن فرعون و اتباع او هر آینه علامتیست روشن و معجزه
بقدرت الهی و نبود بیشتر قوم فرعون گرویدگان چه از تمام قبطیان از مردان جز فرشتگان
مؤمن آل فرعون که با حضرت موسی از مصر بیرون آمده بود با بنی اسرائیل و از طایفه زنان زن فرعون
آسیه و زنی که ایشان را داد مکان تابوت یوسف را کسی ایمان نیاورده بود و بدرستیکه
پروردگار تو بحقیقت هر آینه اوست غالب و کسی را بر او قوت غلبه نیست مهربان در عقوبت نکند
با مهربانی مگر بعد از الزام حجت و بیان شریعت و طریقت بدست اولیای حضرت عزت
خود جلت قدرته وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ
قَالُوا نَعْبُدُ أَصْنَامًا فَنَظَلُّ لَهَا عَاكِفِينَ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمْ إِذْ تَدْعُونَ أَوْ
يَنْفَعُونَكُمْ أَوْ يَضُرُّونَ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ
مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمُ الْأَقْدَمُونَ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِي إِلَّا رَبَّ
الْعَالَمِينَ الَّذِي خَلَقَنِي فَهُوَ يَهْدِينِ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ وَإِذَا
مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ وَالَّذِي أَطْمَعُ
أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ
وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ
وَاغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ يَوْمَ
لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ
لِلْمُتَّقِينَ وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ و بخوان ای محمد بر مشرکان عرب خبر ابراهیم را

که ایشان خود را بآن نسبت میدهند و بفرزندی آن فخر میکنند و در این نسبت قوم تست یاد کن
چون گفت ابراهیم مر پدر خود یعنی عم خود را که بمنزله پدر بود در تربیت و شفقت و مر گروه خود را که اهل بابل را مراد
آنست که عم و قوم خود بپرسی چیست آنچه میپرستید عرض ابراهیم از این سؤال در آن حال آن بود که ایشان
نماید آنچه را که بعبادت آن مشغول بودند از اصنام که آنها مستحق عبادت نمیباشند تا عبادت آنها را
بکنند گفتند در جواب ابراهیم ع می پرستیم بتان را پیوسته می باشیم مر ایشان را مقیم بر پرستش مداومت
و مجاور آن در روز و مراد از اصنام صورت های چند بود مذهب حقه از انواع فلزات بصور مختلفه و بعبادت
ایشان مداومت مینمودند گفت ابراهیم بر وجه الزام حجت که بتان شما آیا میشنوند از شما خواندن شما را
و اجابت دعای شما میکنند و قتیکه بخوانید ایشان را و یا سود میرسانند بشما که پرستش ایشان میکنید
و یا ضرر میرسانند بکسی که اعراض کند از عبادت ایشان پس از جواب عاجز شده نتوانستند
جواب دهند پس بهانه تقلید پیش آورده گفتند در جواب ابراهیم چنین نیست در ایشان
اجابت دعا و نفع و ضرر دیده باشیم بلکه یافته ایم پدران خود را که چنین میکردند یعنی بتان را پرستش میکردند
و بر آن مقیم میبودند و ما نیز اقتدا بایشان کرده بر پرستش آنها قیام مینماییم مدانکه بت پرستان
را هیچ دلیلی بصحت دین بت پرستی نباشد و لیکن بسبب شبهات و آراء عاطله خود از ذهب
حق اسلام برگشته رو بوادی ضلالت و غوایت نهاده بدین باطله بت پرستی پیوسته اند یکی از شبهات
باطله ایشان آنست که گفته اند ما را یارای آن مرتبه نمیشد که در جرات عبادت حضرت عزت
چه پرستش لایق آنحضرت باشد از ما کمتر آید پس مخلوقات او چیزی اختیار کرده ایم تا ما را
بخدا نزدیک گرداند چنانکه میگفتند ما نعبدهم الا لیقربونا الی الله زلفی و هم آنکه
هر چیز را خاصیت ایست و خاصیت این بتان آنست که شفیعان ما باشند نزد حضرت
سبحان که هؤلاء شفعاؤنا عند الله سیم آنکه اعظم شبهات ایشان تقلید پدران است
چنانکه در جواب ابراهیم ع گفتند بل وجدنا آباءنا کذلک یفعلون گفت
ابراهیم ع آیا دیده اید و دانسته استفهام برای تقریر است یعنی بدانید آنچه هستید میپرستید
آنرا شما و پدران دیرینه شما نیز پرستیده اند پس پرستیدگان آن معبودان شما و آبای شما
دشمنانند مرا مراد ابراهیم یا آنست که بتان دشمنانند پرستندگان آنها را چه عبده
ایشان متضرر میشوند از ایشان زیاده از آنچه کسی از دشمن خود متضرر میشود چه ضرر
مخلد شدن در عذاب الیم و عقاب جحیم از عبادت بتان حاصل میشود و این از
هیچ دشمنی متصور نمیشود و یا معنی آنست که من دشمنم مر بتان را چه هر کس را دشمن دارند

او نیز

او نیز آنها را دشمن دارد یعنی من ایشان را و ایشان نیز دشمن من میباشند مگر پروردگار عالمیان که دوست من
اوست بتان بعد از آن تعداد صفات کمالات حضرت قاضی الحاجات مینماید تا قوم دست از عبادت
اصنام کشیده در حاجات مراند لا یضر و لا ینفع و بعبادت خالق انام کرانید و بفرماید آفریدگار عالم
آنکس است که آفرید مرا و از عدم بوجود آورد پس او راه مینماید مرا براستی و درستی در قول و فعل
و یا آفریدم را باقامت حق و راه مینماید مرا بدعوت خلق و یا خلق کرد مرا بجهت طاعت و هدایت
مینماید مرا بوسیله آن هدایت بجنت و اوست آنکسی طعام میدهد مرا غذا یکه قوام اجزای
بدن من از آنست و مرا سیراب میکند مرا آب و موجب تسکین تشنگی منست و سبب ترغیب اعضای من در
کشف اسرار از ذوالنون مصری نقل مینماید در این طعام طعام معرفت و این شراب شراب
محبت است که دلها بآن زنده و کلها بآن پاینده شوند مر طرب لجة ذلک الشراب و کلمات سرایه بآن
و از بین کلمات متوجه ربوبیت خالق ارضین و سموات فرموده دونون لی بمقصود خود برده و از امام جعفر صادق
فرموده که معنی آیه آنست که چون بیمار شوم گناه شفا میدهد مرا بتوبه و سلمی هم گفته در مرض طاعت
اغیار است و شفا مشاهده انوار حضرت ذوالاقتدار و در بحر الحقایق آورده که بیماری تعلقات کونی
و شفا قطع تعلقات بجذبه عنایت و چون جذبه در گرد سالک را انقطاع دست داده بخانه
در میپیوندد و یعنی بشربه تجدید از مرض علایق باز رهاند یکی از اکابر دین رویت است در بیمارستانی
که میگردم طبیبی را دیدم نشسته و جمعی از بیماران گرد او برخواسته و هر کس شرح حال علت خود را
بیان مینمود و او در اذای آن دوایی میفرمود در حوزه آن بود در آن اثنا جوانی خوش سیما در رسید
بگونه زرد در اثر عبادت و تقوی و درد در سیمای او هویدا طبیب را گفت اگر تو طبیب حاذقی مرا دوا دست
مداوا کن طبیب گفت چه مرض داری تا دارویی دهم گفت در علت عصیان در مزاج من طغیان نموده
و بدن من بجهت تعلق ذنوب بار عیوب گران گشته مرا در این باب علاجی فرما که موجب صحت مزاج
گردد طبیب گفت بلیله صبر را با بلیله تواضع در زیر سنگ پشیمانی بدست قهر هوای نفس صلایه
کرده در تابه صحت عزم آب حیا و شرم بر روی ریخته با آتش محبت جوشانیده بکفچه عصفتش کردانیده
تا حباب حلم آرد آنگاه در شیشه صفا پالوده بمروحه رضا باد زده هر وقت سحر از دو شربتی بنوش تا
در دکنا هست بصحت عزم بطاعت بدل شده آسایش یابد جوان از این داستان بوجد آمد و جان
فی الحال مضمون این مقال در دل ساخت چه گویمت که خوشا بر تو ای صبح زمان یک نفس چند مرا
دوا کردی و دیگر پروردگار عالم آنکس است که میمیراند مرا در دنیا بانقضاء آجال و در مدت معین زنده
میگرداند مرا در آخرت برای محاسبات و مجازات طیلی گفته میمیراند بعدل زنده میگرداند بفضل و یا
میمیراند بمعصیت و زنده مینماید بتوفیق در عبادت و یا میمیراند بجهل و زنده میگرداند بعقل محققان

گفته اند در پروردگار عالم آنکس است که پروردگار است با مانت و حیا و بخوف و جا و بغفلت و ذکر و یا
باستغفار و حلی و یا باوصاف بشریت و اخلاق روحانیت و خداوند یا مانند آنکس است که طمع میدارم
آنکه با مرزد گناه مرا روز جزا و سنا دگناه منسبت بخود با وجود عصمت انبیا یا آنکه کسر نفس است
و انقطاع تمام از ماسوی و توجه تمام بحضرت مولی و یا مراد ترک اولی است و نکته حسنات الابرار سیئات
المقربین مشعر براین که صدر آنکه صدور این کلام از حضرت خلیل علیه السلام بجهت احتجاج بود بقوم و اخبار
آنکه صلاحیت الوهیت ندارد هر کسی فاعل این افعال مکروه است و بعد از آن حکایت میفرماید
حضرت عزت از آنچه ابراهیم ع از روی سبحانه سئوال نمود بقوله ع ای پروردگار من بخشش مرا و عطا کن
کمال در علم و عمل تا بآن مستعد خلافت حق و ریاست خلق باشم و پیش ملک مراد از حکم نبوت است
و برسان و ملحق گردان مرا بشایستگی در کمال علم و عمل بشان استکمال راه و برگزیدگان درگاه یعنی بتعداد
انبیا که کاملند در صلاحیت و اصلاح ایشان آمیختن بشر کما یکره و صغیر و نیسا شد
و بگردان برای من زبان راست یعنی ثنای نیکو در میان آیندگان بعد از آدمیان یعنی ثنا و نیک
نامی مرا جاری گردان بزبان کسانی که بعد از من آیند بوجهی که اثر آن در دنیا تا بروز قیامت باقی
بماند و این دعای خلیل در حضرت خداوند جلیل باجابت رسیده که جمیع امم از یهود و مجوس و نصاری و اهل اسلام
علیه السلام الدوام ثنای خلیل را مینمایند و محبت او را از جان و دل در دل میدارند
و یا ظاهر کن برای تجدید اساس اصلاح دین من که توحید است شخصی را در آخر امم که آن حضرت
خاتم است صلی الله علیه و آله و بگردان مرا از وارثان بهشت برین بنعمت در آخرت یعنی مرا
داخل کسانی کن که بمنازل بهشت نزول کننده اند و بیامرز پدر مرا مراد عم اوست
یعنی او را بیامرز اگر ایمان آرد بدرستیکه او بود از گمراهان یعنی از طریق حق منحرف است و از جاده
صواب منصرف و در مجمع آورده که در وصف او بضلالت مشعر است بر آنکه عم او از روی کمال
کافر بوده نه بر سبیل عناد و جحود و وجوه استغفار ابراهیم عم خود در کتب مبسوطه مذکور است و در این
مختصر اکتفا میکند و چه میشود و آن اینست که طلب مغفرت ابراهیم عم جود بجهت وعده ایمان
ابراهیم را پس ابراهیم بجهت این طمع و امیدواری طلب استغفار نمود از حضرت باری میتواند
بود که در این وقت هنوز ابراهیم ع مجموع نبوده باشد از استغفار کفار و رسوا و خوار
مگردان مرا بعذاب بترک اولی و نقص رتبه من از رتبه بعضی پیغمبران بسبب آن در روزی
که برانگیخته میشوند همه مردمان و در مجمع آورده که این دعای ابراهیم ع بر وجه انقطاع و شکر نفس

وتعلیم

وتعلیم شان بوده و الا انبیا بجهت عصمت از خزی و رسوائی آن روز معری و مبرا اند بعد از آن بیان
یوم بعث میفرماید روزی که سود ندهد مال و نه پسران آنچه کسی را بکار آید بخدا بدل خالص از کفر و معصیت
و مال خود را صرف کرده باشد در راه خدا و فرزندان خود را براه حق ارشاد نموده باشد
هر آینه آن مال و آن فرزند او را نفع میرسانند و از حضرت صادق ع مرویست در قلب سلیم
که سالم باشد از حب دنیا و حسن گفته که سالم باشد از شرک و نفاق بکلام منافق و شرک در دل
ایشان بنفاق و شرک مریض است کقوله تعالی فی قلوبهم مرض و یا سالم باشد از فساد و معاصی
و یا سالم باشد از حسد و خیانت و در تفسیر آورده که سالم باشد از بغض اهل بیت و قشیری
گفته فلان باشد از غیر خدا و سلیم گفته که در دو نه حب دنیا کنجد و نه مطاع عقبی و یا فلان از بدعت
باشد و مطهر باشد از نسبت روزی نزدیک گردانیده شود بهشت برای پرهیزکاران
تا از موقف قیامت جنت را ببینند و بسبب مشاهده منازل خود مسرور گردند و ظاهر کرده شود
آتش دوزخ برای گمراهان تا بآن نگرند و مقامات خود را ببینند و غم و الم و حسرت ایشان زیاده شود
وَقِيلَ لَهُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ هَلْ يَنْصُرُونَكُمْ أَوْ يَنْتَصِرُونَ
فَكُبْكِبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ وَجُنُودُ إِبْلِيسَ أَجْمَعُونَ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ
تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ إِذْ نُسَوِّيكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ وَمَا أَضَلَّنَا إِلَّا
الْمُجْرِمُونَ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ
رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ
أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ
وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ فَاتَّقُوا اللَّهَ
وَأَطِيعُونِ قَالُوا أَنُؤْمِنُ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَرْذَلُونَ قَالَ وَمَا عِلْمِي بِمَا كَانُوا
يَعْمَلُونَ إِنْ حِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ
إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُبِينٌ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ

قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ و گفته شود کفار را یعنی فرشتگان بحکم حضرت سبحان بوجه عتاب
و سرزنش و خطاب پرسند کجاست آنچه بودید بپرستید میپرستید آنرا بجز از خدا یعنی کجا اند خدایان
شما و بایشان امیدوار بودید آیا هیچ یاری میکنند شما را بدفع عذاب از شما و یا انتقام میکشند
برای شما از گرسنگی عذاب نشما میکنند و گویند منع آنست و یا دفع میکنند عذاب را از خودشان چه
آن روز قیامت همه کافران با بتان و اوثان خودشان در آتش سوزان فرو زان باشند کما قول تعالی
پس بروی افکنده شوند در آن دوزخ با طغیان بتان و گمراهان یعنی پرستندگان ایشان از کافران
تا آنکه در قعر آتش سوزان قرار و مسکن گیرند و لشکریان شیطان نیز بدوزخ اندا خته شوند از عاصیان
جن و انس و از اعوان و فرزندان او همه ایشان گویند همه کافران و عمال ایشان در آن دوزخ
خصومت کنندگان باشند یعنی عبده با بتان بخدا سوگند بدرستیکه ما بودیم هر آینه در گمراهی آشکارا و پیدا
هنگامی که برابر میکردیم شما را ای بتان در استحقاق عبادت بپروردگار عالمیان و گمراه نکردند
ما را مگر گنهکاران بدکاران از رهبران و پیشوایان ما که بایشان اقتدا میکردیم و یا از گروه دیوان گمراه
کننده گان بودند پس نیست ما را هیچ از شفاعت کنندگان اکنون چنانکه هست برای مؤمنان
از گروه گروه بیان و پیغمبران و نه دوستی نزدیک مهربان و مشفقان باشند چنانکه هست برای ایشان
و در بعض تفاسیر گفته اند که جحیم در اصل ماخذ جهنم بوده های هوز را بکاف حطی بدل کرده اند بجهت
قرب مخرج و جهنم از اسماء است یعنی باری در آن روز اهتمام در مهم کافران نماید نخواهد بود الا خلاء
يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ و باشد ما را شفیعان از بت نکه ما ایشان را صدیقان
و شفیعان خود میدانستیم چه اعتقاد ایشان آن بود که بتان شفیعان ایشان خواهند شد شیخ حضرت
سبحان و شیاطین انس صدیقان ایشان باشند در آن روز و جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده
که حضرت رسالت ص فرموده که چون اهل بهشت در بهشت قرار گیرند بعضی از ایشان گوید بار خدایا
حال فلان دوست من چه شد خطاب استفسار آید در دوزخ است این مؤمن زمان شفاعت
گشوده گوید خداوندا اکرم عم خود او را باین بنده بخش حقتعالی فرماید بتو بخشیدم پس بطلب آنکه را
فرماید بیرون آر بدرستیکه صدیق او را و بهشت رسانید کفار چون خلاص عاصیان مؤمنان را بینند
که بشفاعت اصدقا رهانیده شدند گویند فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعٍ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ یعنی پس نیست
خود از عمران بن اعین نقل کرده که ابی عبد الله ع سه بار سوگند خورد که بخدا ما شفاعت
شیعیان خود نامیم نه سایر مردم را و ابان بن تغلب روایت کرده که از ابی عبد الله ع
شنیدم که میفرمود که مؤمن روز قیامت شفاعت اهل خود نماید و حقتعالی شفاعت او را
در حق ایشان قبول فرماید و از ابو جعفر ع نقل شده که مؤمن همسایه خود را که هیچ حسنه از و

صادر

صادر نشده باشد شفاعت نماید و گوید خدایا همسایه من دفع ضرر از من میکرد حضرت عزت شفاعت او را
در باره او قبول فرماید و بعد از آن فرمود بدرستیکه کمترین اهل ایمان شفاعت سی نفر قوانگر کرد
و در اخبار آمده که هیچ جایی نباشد که جمعی از مؤمنان آنجا جمع باشند که در میان ایشان بنده باشد
از اهل ایمان مگر شفاعت او در حق همه ایشان مختص شود و اهل کفر و شرک از این سعادت محروم باشند
و بعذاب ابدی معذب از روی حسرت و ندامت گویند فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ پس کاش بودی ما را بازگشتی بدنیا
میبودیم ما از ایمان آرندگان تا شفاعت ما را نیز میکردند بدرستیکه در آنچه مذکور شد از خبر ابراهیم
و احتجاج او با قوم خود هر آینه علامتیست و عقلا بدان عبرت گیرند و حجت و موعظه است مر کسی را
که بنظر اعتبار در آن نگرد و بامر آخرت بردازد و نبوده اند بیشتر قوم ابراهیم مؤمنین و گرویدگان بابراهیم
چه از اهل بابل جز دختر نمرود کسی ایمان نیاورده بود و بدرستیکه آفریدگار تو اوست
غلبه کننده بمشرکان و قادر بتعجیل انتقام از ایشان مهربان بمهلت دادن عذاب ایشان
تا ایمان آرند ایشان و یا اولاد ایشان و یا بخشنده است در توبه بندگان را رد نکند و بسبب احتجاج
بایشان عذاب نفرماید تکذیب کردند گروه نوح همه فرستادگان را تا آدم بعد و گفتند هیچ پیغمبری
بخلایق نیامده و یا مراد تکذیب نوح است چه تکذیب یک پیغمبر موجب تکذیب همه پیغمبرانست چه هر یک
از پیغمبران داعی بندگانند بتوحید و عدل از اصول دین تکذیب یکی موجب تکذیب همه ایشانست
و این قول منقول است از ابو جعفر ع یاد کن چون گفت مر ایشان را برادر ایشان نوح مراد اخوة
نسبی است یعنی نوح ع سلسله نسب او با ایشان میرسد گفت مر ایشان را آیا نمیترسید از خدا
که ترک عبادت او میکنید و بتان را میپرستید و تکذیب من میکنید بدرستیکه من شما را فرستاده ام
بامانت و مشهور باین صفت در میان شما پس خوف حق خواهد شد و معری از شایبه کذب و خیانت
پس بترسید از خدا و ترک بت پرستی کنید و فرمان برید مرا در قبول ایمان و اذعان بتوحید و طاعت
و عبادت او تعالی و هیچ اجر خواهی نمیخواهم از شما بادای رسالت و نصیحت هیچ مزدی نیست اجر و ثواب
من مگر بر پروردگار عالمیان پس بترسید از عقوبت خدا و فرمان برید مرا تکرار امر تقوی و طاعت
جهت تاکید و مبالغه است در آن برایشان گفتند در جواب نوح ع آیا ایمان آریم و تصدیق
کنیم ترا و حال آنکه آنانکه پیروی کرده اند ترا سفلگان و بیقدران و فرومایگان در نسب و اهل صنعتهای دنیه و خسیسه اند ابن عباس گفته که ایشان اهل حیاکت بودند و نزد جمعی
حجام بودند الحاصل ایشان بجهت قصور فهم و عقل و حطام دنیویه را منظور داشته ایمان آوردند
نوح را که مال نداشتند مانع ایمان خود دانستند و میگفتند که اتباع نوح بجهت طمع مال و رفعت و جاه
باو گرویده اند نه بوجه اعتقاد و اخلاص و لهذا اجابت ع فرمود در جواب ایشان و نیست

علم و دانش من بآنچه میکنند آگاه از روی خلاص است و یا طمع در حطام دنیا یعنی حکم من بظاهر است
و چون ایشان عمل اهل ایمان میکنند بر من واجب است که حمل آن با خلاص کنم بحسب ظاهر
نه حساب باطن ایشان بکر تعالی زمین و آسمان در پروردگار من است در مطلع است
بر آن اگر دانید او عالم الغیب است پس هر آینه میدانید قول را درین باب و لیکن جاهلید
پس مگوئید آنچه نمیدانید و قریش نیز همین طریق رفتار نموده با صحاب حضرت رسالت
صلعم و آله طعنه میزدند چنانکه آورده اند در هر قومی در منسوب بادشاه روم بود
از ابو سفیان از اتباع حضرت رسالت سؤال میکردند میگفت در ایشان از اراذل
قوم و ضعفای مردمانند و در جواب میگفت ما زالت اتباع الانبیاء کذلک همیشه
اتباع پیغمبران پیشین نیز چنین بودند الحاصل قوم نوح گفتند یا نوح که تو این اراذل
را از مجلس خود بران تا ما با تو نشینیم و سخن ترا شنویم نوح فرمود من نیستم رانده
و منع کننده مؤمنان از پیش خود نیستم من مگر بیم کننده آشکارا یعنی مبعوث شده ام
بدعوت مکلفان خواه اغنیا باشند و خواه فقرا پس چگونه منع فقرا نمایم تا اغنیا
تابع من شوند گفتند کافران اگر باز نیستی ای نوح از آنچه میگوئی از دعوت
و انذار هر آینه باشی از کشته شدگان بسنگ و یا دشنام داده شده و یا رانده
ابو حمزه ثمالی روایت کرده در هر موضعی از قرآن لفظ رجیم بمعنی قتل است مگر در
سوره مریم فرموده لئن لم تنته لارجمنک که بمعنی دشنام است القصه
چون نوح این کلمات تهدید آمیز از قوم خود شنید و نومید از ایشان گردید
رو بدرگاه بادشاه عالم پناه آورده گفت ای پروردگار من بدرستیکه گروه من
تکذیب کردند مرا از روی عناد و دعوی رسالت را باور نکردند از من بر وجه عناد
فافتح بینی و بینهم فتحا و نجنی و من معی من المؤمنین فانجیناه و من
معه فی الفلک المشحون ثم اغرقنا بعد الباقین ان فی ذلک
لآیة و ما کان اکثرهم مؤمنین و ان ربک لهو العزیز الرحیم
کذبت عاد المرسلین اذ قال لهم اخوهم هود الا تتقون

انی

انی لکم رسول امین فاتقوا الله و اطیعون و ما اسئلکم علیه
من اجر ان اجری الا علی رب العالمین اتبنون بکل ریع آیة تعبثون
و تتخذون مصانع لعلکم تخلدون و اذا بطشتم بطشتم جبارین
فاتقوا الله و اطیعون و اتقوا الذی امدکم بما تعلمون امدکم
بانعام و بنین و جنات و عیون انی اخاف علیکم عذاب یوم عظیم
قالوا سواء علینا اوعظت ام لم تکن من الواعظین ان هذا الا
خلق الاولین و ما نحن بمعذبین فکذبوه فاهلکناهم ان فی
ذلک لآیة و ما کان اکثرهم مؤمنین و ان ربک لهو العزیز الرحیم
کذبت ثمود المرسلین اذ قال لهم اخوهم صالح الا تتقون انی
لکم رسول امین فاتقوا الله و اطیعون و ما اسئلکم علیه من
اجر ان اجری الا علی رب العالمین پس حکم کن میان من و میان ایشان حکم
کردنی براستی و باز رهان مرا از قصد کردن ایشان بمن و یا از شومی عذاب ایشان و هر که با من است اند
گرویدگان از عرض نوح علیه السلام ازین مناجات حضرت قاضی الحاجات آن بود در دعای در حق کافران با طغیان
نه بجهة آنست در بخشم آورده اند مرا و آزار رسانیده اند در ازین راه دعا مینمایم بلکه بسبب انکار دین
و تکذیب من و وحدانیت و ارسال رسل قوم کرده اند دعا مینمایم پس غرض بر ایشان نازل کردن
بسنگی طوفان و اراده هر که بود با او از مؤمنان در کشتی بر از آدمیان و انعام و مأکولات و غیر آن از
حیوانات پس غرق ساختیم بعد از رهانیدن او اتباع او باز ماندگان از کشتی یعنی کافران را
در مبعوث بود بر ایشان بدرستیکه در صبر نوح باید اقوام و بغاد و جحود ایشان و غرق شدن
قوم کافران بجهة آن و نجات یافتن اهل ایمان در کشتی از طوفان هر آینه علامتیست شیع نمایان مر آنانرا
که بند گیرند از آن و اقتدا نمایند بر پیغمبران و سلوک نمایند در صراط مستقیم ایشان و نبود اکثر ایشان

کروندگان و بدرستیکه آفریدگار تو هر آینه اوست توانا بعقوبت کافران و منتقم از ایشان و هر یا ایشان بلیت
دادن عذاب ایشان تا حجت بر ایشان لازم آید یعنی قبل از الزام حجت بطریق حق انزال عذاب نفرماید
و یا صیغه بیان در نجات دادن نوح و اتباع او و یا رحیم است بتوفیق دادن پیغمبران در علم نمودن
ایشان و احتجاج بر کافران تکذیب نمودند قبیله عاد فرستادگان را چون گفت ایشان را برادر
نسبی ایشان هود آیا پرهیز نمیکنید از شرک و یا از عذاب خدا بدرستیکه من شما را فرستاده ام این
بوحی در رسالت یعنی آنچه من نازل شده از نزد خدا بشما میرسانم بی کم و زیاد و بی تغییر و تبدیل و بدانکه
چون من بصفت امانتم پس قول من حق و صدق است و معتبر و بهتر از کذب و افترا پس بترسید
از خدا و ترک مخالفت من کنید و فرمان برید مرا در آنچه شما را بآن دعوت میکنم و نمی طلبم از شما
بر تبلیغ رسالت و ادای دعوت هیچ مزدی از مال و متاع دنیا نیست پاداش اجر من برین
مگر بآفریدگار عالمیان و چون قوم هود دایم بلهو و لعب مشغول بودند ازین جهت هود علیه السلام در انکار ایشان کار
فرمود آیا بنا میکنید در هر موضع بلند بناء علامتی برای تماشای آیندگان و روندگان را بازی میکنید
در آن بی آنکه شما را بآن بنیان احتیاجی باشد و جماعتی از ایشان در سرراهها عمارتهای بلند و بناهای
عالی و بلند میساختند و در آنها نشسته باگذرندگان بازی میکردند و کبوترها در خانها
نگاه داشته برای طیران آنها جاهای بلند میساختند و بازی آنها در راهها مشغول میشدند
و تفاخر کنند در ایشان در سفرها بستارها راه فرستندی و بستارگان راه بیابان بردندی
و در سرراهها بناهای بلند و میلهای مرتفع شالیده بنا میکردند حکم در اصلاح احتیاج بآنها نداشتند بنا
میکردند و یا مراد تصور رفیعه است که بنا کردندی و یکدیگر را بآن فخر کردندی و از حضرت
رسالت روایت است در هر کس بنایی سازد و بال آنست در آخرت مگر آنکه احتیاج بآن
داشته باشد القصه هود علیه السلام بقوم خود گفت در بناهای بلند مسازید
در مواضع بلند بجهة لهو و لعب بدون احتیاج بآن و فرا میگیرید حوضهای آب و یا غرفهای
بلند و قلعهای حصین از جهت آنکه شما جاوید خواهید ماند در آنها و ازین بناهای عالی چه
و عاجزی باشد مطیه خلود است شما را و چون سخت گرفتید و مواخذه از مردم کردید در مقابله
تکبر آیند سرکشان با شفقت و رافت و مکتب دانی و مهربانی و قصد ادب و عاقبت بیشی
و عاقبت اندیشی پس بترسید از خدا بترک این کارهای قبیح و فرمان برید مرا در آنچه فرمان
که نافعست شما را در دنیا و عقبا و بترسید از آنکه ای در مدد کرد شما را بآنچه میدانید و شناسید از انواع
نعمتها و بعد از ذکر اجمال بصدد تعداد تفصیل آن نعمتها آمده فرمود چنان خدا ای در مدد کرد

شما را بچهارپایان چون شتر و گاو و گوسفند تا از ایشان افتد فواید کنید و به پسران تا در هر حال
یار و مددگار شما باشند و بوستانهای پر از میوه در میخورید و بچشمهای آب در میآشامید و در وقت
و اشجار خود آبیاری میکنید و با وجود این نعمتها کافران و ناسپاسی منعم او میکنند بدرستیکه من
میترسم بشما که مصر در شرک اید عذاب روزی بزرگ را در دنیا باد صرصر است و در آخرت در آتش
دوزخ است گفتند عادیان در جواب هود علیه السلام یکسانست بر ما خواه پند دهی ما را یا نباشی
از پند دهندگان یعنی ما طریقه خود را از دست نمیدهیم خواه تو نصیحت کنی و خواه نباشی از پند
دهندگان نیست این کار که ما بر آنیم از بت پرستی و تکبر و تجبر و عمارت بناهای بلند مگر
عادت پیشینیان از ما و اقتدا کننده ایم بایشان و یا نیست آنچه تو آورده بما از توحید
و ترک امور مذکوره مگر عادت آنهاست که پیش ازین بودند از کی نیکه دعوی چیزی میکردند
و مانند آنچه تو میگوئی میگفتند و نباشیم ما عذاب کرده شدگان باین عادتهای قدیمه پس تکذیب
کردند رسالت هود را پس هلاک کردیم ایشان را باد صرصر بسبب آن تکذیب بدرستیکه
در هلاک قوم عاد هر آینه نشانه است دلالت کننده بر آنکه عاقبت تکذیب کنندگان
بعذاب اخروی کشد و بعقاب سرمدی رساند و نبودند بیشتر آنها گروندگان چه اول اندکی
از آن قبیله بهود علیه السلام گرویده بودند و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه اوست غالب در عذاب
کفار باک ندارد در هیچکس او را در انتقام از ایشان عاجز نسازد مهربان که مؤمنان را
از مهلکه عقوبت بیرون آرد بدروغ نسبت دادند قبیله ثمود فرستادگان خدا را
یعنی صالح و انبیاء سابق را علیهم السلام یاد کن هنگامی که گفت قوم ثمود را برادر ایشان
از حیثیت قرابت و نسب صالح بن عبید علیه السلام آیا نمیترسید از عذاب خدا که با وی شرک آرید
بدرستیکه من شما را فرستاده ام مشهور بامانت و راستی در گفتار و کردار پس
بترسید از عذاب خدا و فرمان برید مرا در امر و نهی و نمی طلبم شما را بنصیحت
و وعظ و یا بر تبلیغ رسالت هیچ مزدی تا بآن متهم شوم نزد شما نیست مزد
من مگر بر پروردگار عالمیان و بعد از اظهار عدم طمع اجر موجب تهمت است زبان
بنصیحت گشوده فرمود آتترکون فیما ههنا آمنین فی جنات
و عیون و زروع و نخل طلعها هضیم و تنحتون من
الجبال بیوتا فارهین فاتقوا الله و اطیعون و لا تطیعوا

أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ قَالُوا إِنَّمَا
أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ
مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبُ يَوْمٍ
مَعْلُومٍ وَلَا تَمَسُّوهَا بِسُوءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيمٍ
فَعَقَرُوهَا فَأَصْبَحُوا نَادِمِينَ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ
كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ لُوطٌ أَلَا تَتَّقُونَ
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ
عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ آیا واگذاشته خواهید

شما همه هستهام برای تقریر است یعنی شما را نخواهند گذاشت در آنچه هستید درین دنیا از منازل
و مساکن پر نعمت در حالتیکه ایمن باشید از آفات و سالم از فوات بعد از آن نعمت آخرت نعمت
میفرماید در بوستانهای پر اشجار و اثمار و چشمهای آب خوش گوار و گویند مراد از عیون جاهای
پر آب است که قوم ثمود را چشمه و نهر نبوده و کشتها و نخلستانها که شکوفه درختان آن لطیف
و نازک نرم بود از جهت لطافت میوه آنها ضحاک گفته در آن طبقه مرتبه بیکدیگر متراکمت
بوجهی که چون روی هم افتند بعضی بعضی را بشکند مجاهد گفته از غایت لطافت چون دست زنند
و مس کنند خورد خورد شوند و در پیش حسن خرمای بی استخوانست ابو العالیه گفته چون بدهن نهاده
شود از هم باز شود و ابن عباس تفسیر هضیم بنضیج کرده یعنی خرمای پخته الحاصل حضرت صالح فرمود
القوم شما مرفه و متنعم اید در بهترین خرماها و سودمند آنها و میتراشید برای مساکن خود از کوهها
خانها در حالتیکه ماهرید در تراشیدن سنگها و یا نازان و خوشحالان و بشان در آن

وجون

وجون حقتعالی این نعم مذکوره و قوت مذبوره درین صناعت بشما داده پس بترسید از خدا
بترک شرک و آرزوهای دور و دراز و فرمان برید مرا در اوامر و نواهی الهی و اطاعت مکنید
فرمان آنکافران را که صرف اند بنفس خود بکفر و طغیان مراد رؤسای ایشانست که نه طایفه بودند
که قصد هلاک صالح کردند آنانکه فساد میکنند در زمین بجور و بصلاح نمی آرند کار خود را گفتند
قوم ثمود در جواب صالح جز این نیست که تو از سحر کرده شدگانی که عقل تو زایل شده که از عبارت
بیخبری ازین سخنان میگوئی نیستی تو مگر آدمی مانند ما در صورت بشر چون قوم صالح در بند
بودند از معنی یه خبر صالح را در صورت خود دیدند از حقیقت حال او غافل شده بهانه پیش
کردند گفتند که تو نیز مثل ما بشری پس چرا دعوی رسالت مینمایی و چون ترک این دعوی نمی نمایی
و در این مطلب مصری پس بیار آیتی و علامتی خارق عادت اگر هستی تو از راست گویان
در دعوی خود پس صالح فرمود چه ازین میطلبید تا شما را بنام گفتند ازین سنگ معین شتری
بیرون آر بعلامات معین که ده ماه از حمل او گذشته باشد و چون بیرون آمد فی الحال وضع حمل
نماید صالح علیه السلام دعا کرده ناقه که مدعای ایشان بود از سنگ نمایان شده فی الحال بچه
از و متولد شد گفت صالح این شتر است که شما طلبیدید او را نصیبی است از آب و شما را
است نصیبی معین یعنی یکروز آب از آن اوست و یکروز از شماست در نوبت او مزاحم او نشوید
و مس کنید شتر را بدی یعنی قصد زدن و کشتن او نکنید اگر چنین کنید پس بگیرد شما را عذاب
روز بزرگ پس بزرگ روز باعتبار بزرگی عذاب اوست پس ایشان نصیحت صالح را نه
شنیدند انکار شدند و گوش بصلاح و مواعظ او نداده قصد کشتن ناقه کردند پس پی
کردند ناقه را کشتند پشیمانان ازین فعل در وقت نزول عذاب پس فرا گرفت ایشان را عذاب
روز موعود که صیحه جبرئیل بود و همه بسبب آن مستاصل شدند و در روایت آمده که همه
قوم بکشتن ناقه اتفاق کرده مسطع و قدار مالف را بر آن واداشتند که ناقه را بکشند مسطع
ناقه را بضیق کوهی ملجا ساخته راه گریز نداشت که آن قوم با طغیان بیرون رود پس قدار
بپای ناقه زده بعد از آن قدار شمشیر خود را کشیده بکشت و بروایت صحیحی کنند ناقه
گفت پی نمیکنم من این ناقه را تا همه به پی کردن آن رضا شوید پس همه باین عمل تصریح
رضا دادند حتی زنی بود پرده نشین بسرای او آمده گفتند رضا میدهی باین عمل گفت
بلی و همچنین کودکان ایشان نیز باین رضا دادند پس پی کرد ناقه را و عذاب نازل شد و همه را
فرا گرفت و هلاک ساخت و قصه این حکایت در سوره اعراف مذکور شد مدرسیکه
در آنچه نازل شد بجهت کفر و طغیان با وجود معجزه صریحه هر آینه دلالت است بر اهل

مِنَ الْمُخْسِرِينَ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ
أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ وَاتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالْجِبِلَّةَ
الْأَوَّلِينَ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ وَمَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا
وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ
مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ رَبِّي أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ
يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ بعد از آن برسید سرزنش انکار بر قوم

اشرار گفت آیا مر آمده بردان از عالمیان باز برسید انکار و سرزنش بر آن کفار گفت که هیچکس
درین امر شریک شما نیست و علی که با زنان باید کرد از جماع با مردان میکنید و وا میگذارید آنرا که آفریده است
برای لذت شما پروردگار شما زنان شما بلکه شما گروهی هستید از حد در گذشتگان که با وجود زنان
بمباشرت مردان میدارید که حیوانات باین عمل مایل میشوند پس شما از حیوانات بی عقل تر شوید
گفتند قوم لوط در جواب او اگر باز نایستی یا لوط از نهی ما باین عمل یا از آنچه دعوت میکنی هر آینه
ای لوط از شهر بیرون کرده شدگان از میان ما یعنی ترا از شهر خودمان اخراج میکنیم چنانکه مردم را بدترین
احوال از اوضاع از شهر اخراج میکنند گفت لوط بدرستیکه من مرگ در شمار از دشمنان بجهت
دشمنی توقف نمیکنم با انکار آن تهدید شما پس لوط علیه السلام روز از قوم خود گردانیده آغاز مناجات نمود
گفت ای پروردگار من برهان مرا و کسان مرا که مؤمن اند از شر آنچه میکنند قوم بدی عاقبت
آن پس نجات دادیم او را و اهل بیت او را که مؤمن بودند همه ایشان را و اهل او زن او بود و
دختر و دو داماد او که همه رهایی یافتند مگر پیرزنی که زن لوط بود در وادی بود باقیماندگان از
در روایت است که در راه سنگی بسر آن زنگ افتاده هلاک ساخت بسبب آنکه مایل بود بقوم و رضا
بعمل ایشان و گفته اند در شهر مانده بود و با لوط بیرون نیامده و گفته بود را ضیم در بن رسد آنچه بقوم
خواهد رسید پس هلاک کردیم دیگر از بن زمین فرو بردن و با نقلاب شهر بر ایشان و باران دیم
بر ایشان باران از این سنگها بطریق باران بر ایشان ریزان ساختیم و یا بعد از انقلاب و غیر ایشان بر آنکار

اعتبار را بر آنکه کفر بعد از ظهور معجزه مقترحه موجب نزول عذابست و نبودند بیشتر قوم ثمود گرویدگان
و در روایت آمده که از همه قبایل ثمود با وجود کثرت ایشان چهار هزار کس ایمان آوردند
بدرستیکه پروردگار تو هر آینه اوست غالب که در انتقام مغلوب نگردد مهربان که بدون
استحقاق عذاب بعقوبت نفرماید تکذیب کردند قوم لوط که اهل مؤتفکات پیغمبران را
چون ابراهیم و لوط و غیر ایشان از انبیاء گذشته چون گفت مر ایشان را برادر نسبی
ایشان لوط علیه السلام و گویند مراد از اخوت شفقت است زیرا که میان لوط و اهل مؤتفکه
علاقه نسب نبود حاصل آنکه لوط ایشان را گفت آیا نمی ترسید از خدا در ارتکاب معاصی عظیمه
بدرستیکه من شما را فرستاده ام امین در نصیحت یعنی بیگو خواه شما ام و غرض من ازین نصیحت
هدایت شماست نه غیر آن پس بترسید از خدا در ترک استماع نصیحت من و فرمان برید
مرا در قبول موعظه و نمیطلبم از شما بر پند و نصیحت مکنم هیچ مزدی تا بر شما گران آید و آنرا
بسمع قبول نشنوید نیست مزد من برین پند مگر بر پروردگار عالمیان أَتَأْتُونَ
الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ وَتَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ
بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ
قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ رَبِّ نَجِّنِي وَأَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ فَنَجَّيْنَاهُ
وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ إِلَّا عَجُوزًا فِي الْغَابِرِينَ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْآخَرِينَ
وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً
وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ كَذَّبَ
أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ إِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ أَلَا تَتَّقُونَ
إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُونِ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ
مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا

مِنَ

سنگ باراندیم و بروایتی بهدف آن سنگها از کبریت بود و آتش پس بدست باران پیم کرده شد کان
که ایمان نیاوردند بدرستیکه در عذاب اهل مؤتفکه هر آینه نشانه است لعقوبت آنها فرمان
مر اهل عربرا و نبودند بیشترین ایشان گرویدگان چه عبرت از دو دختر لوط بقول اصح و یا دو داماد
او بقول دیگر لوط علیه السلام نگرویده بودند و بدرستیکه آفریدگار تو هر آینه اوست ارجمند در پیچاکش او
خوار و ذلیل نتواند نمود در انتقام کفار اشرار مهربان در قبول از تنبیه و ارشاد عذاب هدی نهاید
و یا اهل ایمانرا شریک کافران نسازد در عذاب تکذیب کردند یاران ایکه پیغمبر از ایشان
شعیب را و یا انبیاء سابقه را و بدروغ داشتند و ایکه بیشه بود نزدیک مدین و در آن
اشجار و اثمار بسیار بیشمار بود و دیماطر آورده در اصحاب آیکه قوم هدام بودند و شعیب
چهارده دشت خدای لاریب شعیب را بایشان فرستاد چنانکه بدین فرستاده بود بقوله
والی مدین اخاهم شعیبا و وی در نسب نسبت باهل ایکه یگانه بود و لهذا حضرت
عزت نسبت اخوت ایشان باو نداد چنانکه انبیاء سابقه را نسبت داده بود فرمود
یا دکن چون گفت شعیب مر ایشانرا القوم من آنانی نرسید از عذاب خدا که با و شرک مر آید بدرستیکه من شمارا
فرستاده ام بهانا شما خیر صلاح حال و هدایت بتبلیغ رسالت و ارشاد بکیم شمارا پس نترسید از خدا و اطاعت
کنید مرا و منیخواهم از شما بر آن تبلیغ رسالت هیچ مزدی نیست جزای من برین تبلیغ مگر بر آفریننده عالمیان
بدانکه دعوت پیغمبران از جانب حضرت سبحان پاک سیاق بود از دعوت ایشان بدین خدا و توحید
و عداد امر معروف و نهی از منکر و اتقاء در تقوی و اجتناب از معاصی و اطاعت حضرت عزت و حضرت
رسالت و امتثال از طمع اجرت بادای رسالت و اتصاف ایشان بصفت امانت القصه شعیب بعد
این قول ایشانرا گفت تمام پیمانه را و نباشید از کاهندگان در کیل و وزن زیان
رسانندگان بحقوق مردمان و وزن کنید بمیزان راست و درست و عدل بدون حیف و میل
و کم مکنید مردم را چیزهای ایشانرا از حقوق ایشان و ایشانرا از آن منع مکنید و تباهی مجوئید در زمین
فساد کنندگان در فراز نمودن بنیان و نابود کردن زراعتهای مردم و فساد در زمین ایکه و غارت
و قطع طریق در حالتیکه قصد فساد داشته باشید و با وجود تباهی در امور مذکوره مرتکب انواع
مفاسد دیگر هم نشوید مراد نهی نمودن قوت از جمیع مفاسد و حذر کنید از عقوبت آنکسی
که بقدرت کامله پافرید شمارا و گروه پیشینیانرا یعنی کسانرا که مقدم از شما بودند از خلایق
گفتند اهل ایکه در جواب شعیب همانا نیست تو از سحر شدگان یعنی از آنها که مکرر جادو کرده باشند
بحدی که عقل از ایشان محو شده باشد و نیستی تو مگر آدمی مانند ما در صفات و بشریت پس چه

هر

بهت برابر تری موجود و ادای رسالت میکنی چه این هر دو صفت منافی رسالت اند بدرستیکه
ما گمان میبریم ترا از دروغ گویان در دعوی خود پس خدای خود را بگو بیفکند بر ما پاره از آسمان
و ما را هلاک کرداند اگر هستی از راست گویان در تکذیب عذاب فرود آید و هستند عامی ایشان عذابرا
بسبب رسوخ ایشان در تکذیب الا اگر ایشانرا اندک میلی بود بر تصدیق این عذاب را تکذیب
نمیکردند گفت شعیب پروردگار من داناترست بآنچه میکنید از پرستیدن بتان و احتکار طعام
و سبک نمودن سنگ و سایر معاصی و عذاب در مقابل این اعمال قبیحه بشما خواهد رسانید
آورده اند چون قوم شعیب در انکار افزودند خداوند شب و روز هفت شبانه و روز حرارت
آفتاب را بر آن قوم مشرک مرتب گاشت بمرتبه در آب چاه و چشمه ایشان بجوش آمده نهار
ایشان بلا تاب شده رو به بیشه نهادند و در زیر درختان افتادند ناگاه ابر سیاهی پدید
آمده نسیم خنک از آن وزیده اصحاب ایکه خوشدل و خوشحال شده یکدیگر را ندا کردند
و در زیر سایه آن ابر جمع شدند پس ناگاه آتشی بیرون آمده همه را باک سوخت
میفرماید پس تکذیب کردند شعیب علیه السلام را پس فرا گرفت ایشانرا باقرار ایشان عذاب
ابر سیاه در شکل سایبان بود و گویند عذاب ظله گرمای هفت شبانه روز بود پس در
ولایت ایشان حضرت سبحان امر فرمود تا از جای خود برخواسته چون سایه در هوا و آنها
خاک پدید آمده در اطراف آن سایه چشمهای سرد و درختان پر میوه ظاهر شد و یکی
از آنها با آنجا رفته برگشته همه اهل شهر را خبر داده همه بپای کوه جمع شدند و کسی از آن آبها
در شهر ایشان نماند پس کوه پر شکوه بکبار بسر ایشان ریزان شد و همه را هلاک
گردانید و در قتاده و غیره نقل است خداوند لاریب شعیب را بدو گروه مرسل
یکی اهل مدین بودند در اصح چیزی هلاک شدند و دیگر اصحاب آیکه در عذاب ظله هلاک
گشتند بدرستیکه عذاب روز ظله بود عذاب روز بزرگ اِنَّ فِی ذٰلِکَ
لَاٰیَةً وَمَا کَانَ اَکْثَرُهُمْ مُؤْمِنِیْنَ وَاِنَّ رَبَّکَ لَهُوَ الْعَزِیْزُ الرَّحِیْمُ
وَاِنَّهٗ لَتَنْزِیْلُ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ نَزَلَ بِهِ الرُّوْحُ الْاَمِیْنُ عَلٰی قَلْبِکَ
لِتَکُوْنَ مِنَ الْمُنْذِرِیْنَ بِلِسَانٍ عَرَبِیٍّ مُّبِیْنٍ وَاِنَّهٗ لَفِیْ زُبُرِ

الْاَوَّلِیْنَ اَوَلَمْ یَکُنْ لَّهُمْ اٰیَةً اَنْ یَّعْلَمَهٗ عُلَمٰٓؤُا بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ وَلَوْ نَزَّلْنٰهُ
عَلٰی بَعْضِ الْاَعْجَمِیْنَ فَقَرَاَهٗ عَلَیْهِمْ مَّا کَانُوْا بِهٖ مُؤْمِنِیْنَ کَذٰلِکَ
سَلَکْنٰهُ فِیْ قُلُوْبِ الْمُجْرِمِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ بِهٖ حَتّٰی یَرَوُا الْعَذَابَ
الْاَلِیْمَ فَیَاْتِیَهُمْ بَغْتَةً وَّهُمْ لَا یَشْعُرُوْنَ فَیَقُوْلُوْا هَلْ نَحْنُ
مُنْظَرُوْنَ اَفَبِعَذَابِنَا یَسْتَعْجِلُوْنَ اَفَرَاَیْتَ اِنْ مَّتَّعْنٰهُمْ
سِنِیْنَ ثُمَّ جَآءَهُمْ مَّا کَانُوْا یُوْعَدُوْنَ مَآ اَغْنٰی عَنْهُمْ مَّا کَانُوْا
یُمَتَّعُوْنَ وَمَآ اَهْلَکْنَا مِنْ قَرْیَةٍ اِلَّا لَهَا مُنْذِرُوْنَ ذِکْرٰی وَمَا
کُنَّا ظٰلِمِیْنَ وَمَا تَنَزَّلَتْ بِهِ الشَّیٰطِیْنُ وَمَا یَنْبَغِیْ لَهُمْ وَمَا
یَسْتَطِیْعُوْنَ اِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمَعْزُوْلُوْنَ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللّٰهِ اِلٰهًا
اٰخَرَ فَتَکُوْنَ مِنَ الْمُعَذَّبِیْنَ وَاَنْذِرْ عَشِیْرَتَکَ الْاَقْرَبِیْنَ بدرستیکه
در عذاب در آن بیرون آمدن آتش سوزان بود از ابر پر آب ریزان هر آینه نشانه است
بکمال قدرت حضرت دو اجلال و نبودند بیشتر اصحاب ایکه مؤمنان بحضرت سبحان چه همیکس
از اهل ایکه بشعیب نگرویدند بخلاف اهل مدین در جمله از ایشان ایمان آوردند و بدرستیکه
پروردگار تو هر آینه اوست غالب بر اعدا و با انتقام توانا مهربان رسولان و متابعان ایشان
و مهلت دهنده بر ناگرویدگان و بعدم تعجیل در تعذیب ایشان تا لازم آید حجت بر ایشان
و این آخر قصه‌های هفت پیغمبرست در بسیط حضار برای تسلی دل مبارک سید ابرار در این سوره
مذکور شده و تهدید مکذبان قریش با طغیان نیز هست تا معلوم کنند در امتی که تکذیب پیغمبر
خود را نمودند معذب شدند و مکذبان قریش را نیز بتکذیب حضرت رسالت در امر الله عذاب خواهد
رسید و بدرستیکه قرآن و آنچه در وست از قصص هر آینه فرو فرستاده پروردگار عالمیانست

از

فرو فرستاد حضرت عزت بر صاحبت قرآن جبرئیل را بدل تو بآنچه که بآن مامور بودی تبلیغ نمایی
و تنبیه جبرئیل روح الامین بجهت آنست در این رب العالمین بهت بوحی رسانیدن او زنده
و زنده هست با وحی او تا باشی از بیم کنندگان خلق را از آنچه نوشته شود بعذاب از خدا و ترک
چنانکه بر اهم سابقه واقع شد و این کلام تنبیه است بر بجهه بودن قرآن و نبوت پیغمبر آخر زمان
چه جریان این قصص از کسی تعلیم از کسی مکرر شده نمیشد مگر بوحی از حضرت سبحان میفرماید فرود
آورد او را یعنی قرآن را روح امین جبرئیل بر دل تو بزبان عربی واضح معنی آن تا قریش بگویند تا کسی ترا
نفهمیم چه میگوئید و لهذا هر پیغمبر بزبان قوم خود تبلیغ رسالت میکرد و بدرستیکه ذکر قرآن
و صفت آن و یا معنی آن و ذکر پیغمبر آخر زمان و نعت آن مکتوبست در کتب پیشینیان بسی
حق و صدق باشد و در بعضی از تفاسیر آورده اند مشرکان عرب در بعض از آنچه خود منسوب
باحبار و دانشمندان بنی اسرائیل میکردند و قول ایشانرا حجت میدانستند حضرت داود
بر سبیل تقریر فرمود آیا نیست مشرکان قریش را نشانه بصحت قرآن و یا بنبوت
پیغمبر آخر زمان و یا قصص مذکوره ایکه میدانند قرآنرا بنعت و یا پیغمبر را بصفت در زمان
بنی اسرائیل در کتب سالفه گذشته اند و شهادت دانایان موجب یقین است و علما
بنی اسرائیل عبدالله بن سلام بود و اصحاب آن و بروایت هشتاد و پنج نفر بودند عبدالله سلام
و ابن یامین و ثعلبه و اسد و اسید و از ابن عباس روایت است در سبب نزول این آیه آن
بود که مشرکان مکه شخصی بیهودان مدینه فرستادند در شاهد میگوید در باب محمد که مدعی
نبوت و یاد میکند ایشان گفتند در ما در توریه نعت و صفت او را خوانده و یا شده ام
در اکنون وقت بعثت اوست حضرت عزت فرمود در این دلالت ندارد بصدق قرآن
او یعنی البته دارد و سبب اسلام قبیله اوس و خزرج هم همین بود در علمای ایشان خبر دادند ایشانرا
بوجود آمدن ذکر قرآن و بعثت محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر آخر زمان در کتب ایشان و بعد از آن از روح کفر و جحود
ایشان خبر میدهد بقوله سبحانه و اگر فرو میفرستادیم قرآنرا بر بعضی از عجمان یعنی بعض از آنها
در عرب نیستند هم بلغت عرب پس بخواندی آن عجمی قرآنرا بر ایشان بلغت ایشان در عربیت با آنکه
این دلیل زیادتی اعجاز قرآن میبود در عجمی کلام عربی در نهایت فصاحت و بلاغت هست بخواند
بر بعضی از ایشان بآن قرآن منزل ایمان آورندگان چه از استکبار و عناد و حمیت جاهلیت
میکنند در عرب با از متابعت عجمی عار آید و اصلا نظر باین معجزه ظاهره منکر دند در مرتبه قرآن
عربی فصیح بلیغ در عربان از آوردن مثل آن با وجود آنکه عرب فصیح اند عاجز اند میخواند و گویند معنی
آیه آنست در اگر قرآنرا بر عجمی بلغت عرب میفرستادیم کافران ایمان نمی آوردند در ما فهم آن نمیکنیم پس

باین سبب بلسان عربی نازل نمودیم با فصیح در ارائه ش تا در آن تأمل کرده تصدیق آن نمایند و در تفسیر اهل
از ابی عبدالله ع نقل کرده که اگر قرآن بلغت عجم نازل میشد عرب ایمان نمی آوردند و چون بلغت عرب فرود
آمد عجم ایمان آوردند و این مقدمه دلالت دارد بفضیلت عجم بر عرب و عبدالله مطیع تفسیر زمانه
گفته اگر قرآن را بحیوانات عجم القا میکردیم آن حیوان آنرا با فصیح وجهی بر ایشان میخواند ایشان
بآن منکر و میدند با آنکه در آن زیادتی تعجب است و عبدالله مسعود را از منع این آیه پرسیدند
اشاره بشتری که بآن سوار بود کرده گفت هذا من الأعجمين و اعجم کسیست که فصیح نباشد
و در زبان آن لکنة باشد و اعجم نیز مثل آنست و یا در وزیادة مبالغه است یعنی اگر در عاریت
عجم بسته زبان غیر فصیح نازل میشد ایشان زبان نمی آوردند همچنانکه قرآن را بلغت عرب
فرستادیم در مرآیم آنرا در دلهای مشرکان یعنی پیغمبر خود را میفرمایم تا بواسطه تلاوت بر ایشان
آنرا بر دلهای ایشان داخل گردانند تا بشناسند معانی و اعجاز آنرا اما بجهت بهانه عناد
و لجاج و استکبار نمیگروند بآن تا به بینند عذاب در دنیا که ملجاء ایشان باشد
بایمان چنانکه امم گذشته نزد مشاهده عذاب اظهار ایمان میکردند و فایده بایشان نمیداد
مشاهده میشدند و یا در آخرت پس بیاید عذاب بایشان ناگهان و ایشان ندانند
وقت آمدن آنرا پس گویند از روی حسرت و تأسف آیا هستیم مهلت داده شدگان
تا بگرویم از مقامات تقلید است حقتعالی ایشان را ترسانیدن از وقوع عذاب بر ایشان
پس رسول گفت پس بشتابید استعجال آن عذاب کردند حقتعالی فرمود آیا بعذاب
شتاب میکنند و حال آنکه در وقت دیدن عذاب مهلت میطلبند و چون غرور
کفار بسبب تمتع آنها بود از حطام دنیا و امید طول امل و کثرت نعم و بواسطه آن از عاقبت
کار غافل بودند از نتیجه میفرماید آیا دیدی و دانستی که اگر کامیاب سازیم ایشان را سالهای بسیار پس باید
بایشان آنچه بودند وعده داده شدند از عذاب دفع نکند از ایشان عذاب را آنچه بودند در آن
کامیاب میشدند یعنی نعیم دنیا مانع عذاب عقبی از ایشان چه آن موجب زیادتی اثم و طغیان ایشان
باشد پس چرا اعتماد بآن کرده از عاقبت کار غافل میشوند مرویست که میمون بن مهران صاحب
مال و منال بود آرزوی لقای حسن بصری داشت روزی او را در طواف خانه کعبه دریافت گفت
مرا عظی کن این آیه خواند ما اغنی عنهم ما کانوا یمتعون میمون گفت بندی گفتی و سخنی را
تمام کردی و ما هلاک نکردیم اهل هیچ دهی را که اهل آنها را بیغمبران بیم کننده بودند بجهت پند

دادن

دادن و الزام حجت کردن یعنی اول پیغمبران فرستادیم تا ایشان را بحق دعوت کردند و از عذاب
ترسانیدند و چون تصدیق نکردند و در عناد و جحود افزودند مستحق عقوبت گشتند و ما
نیستیم ظالمان را قبل از انذار و الزام حجت کسی را هلاک نمائیم و بقبایل عقوبت نکنیم آورده اند
که مشرکان قریش گفتند محمد را دیوی است که پیش او آمده قرآن بآن میخواند حضرت
سبحان نفی سخن ایشان کرده فرمود و فرو نیاوردند قرآن را دیوان و سزاوار هم نباشد
ایشان را فرود آوردن قرآن و قادر نشدند بآوردن آن چه شهاب ثاقب ملائکه مانع اند
از رفتن ایشان بآسمان بدرستیکه ایشان از شنیدن کلام کروبیان که رشدگانند
بجهت خباثت و ظلمت و شرارت ذات ایشان پس چگونه قبول فرمان حق نمایند از ملائکه
که طاهر و نورانی و خیر بالذات اند پس مناسبت میان ایشان نباشد پس مخوان با خدای
بحق خدای دیگر پس نهی بسبب این خواندن از عذاب شدگان و خدای تعالی میدانست
که هرگز پیغمبر ستیزه قصد این نخواهد کرد که خدای دیگر را با یگانه شریک سازد اما تهدید لطف
بسایر مکلفان پیغمبر آخر زمان را مخاطب گردانید از قید وَإِنْ كُنْتَ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا
وَلَوْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ و گویند خطاب مستطاب بسرور پیغمبران است و مراد بسایر
مکلفان نادانان باین معنی که کسی که باین عظمت شان که نسبت شرک دادن معذب
پس که باشد در رتبه دون و در منزلت ضعیف و بدون حال او چگونه باشد و هم کن نزدیک
نزدیک خود را الْأَقْرَبُ فَالْأَقْرَبُ وَالْأَبْعَدُ فَالْأَبْعَدُ و در تخصیص اقرب
تنبیه است بآنکه کسی که در انذار اقربا مداهنه نکند و مسامحه ننماید در آنها که جنس اند بطریق
اولی تخواهد کرد آورده اند که حضرت رسالت صلعم و آله بعد از نزول این آیت
همه اقربا را جمع کرده همه را انذار نمود و این خبریست متواتر نزد عوام و خواص و از آنجمله
از ابن عباس ثابت است که چون این آیه نازل شد حضرت رسالت یکی را فرموده
همه فرزندان عبدالمطلب را جمع کرد در سرای ابوطالب و ایشان چهل نفر بودند پس
مولای ما امیر مؤمنان را فرمود برای ایشان راند از گوشت گوسفندی با مقدار از گندم طعام
ساخته نزد ایشان حاضر گردانید با صاع از شیر و در میان ایشان مردی بود معروف
که گوشت یک شتر خوردی پنجاه صاع هضم شد و بروایت کوزه یک ستیر و دو
بزرگ از شیر از سر آن می آشامید چون ایشان آن طعام قلیل را دیدند خندیدند و گفتند

ایجد این طعام تو یکنفر را کفایت نمیکند حضرت رسالت فرمودند کلوا بسم الله پس ده نفره نفر آنرا
میخوردند تا همه سیر گشتند بعد فرمود اشربوا بسم الله ایشان از آن کیصاع شیر سیر شدند
و رب العالمین این را آیه و معجزه ساخت بصدق دعوی رسول امین پس ابولهب و زهر لعب گفت
ای قوم محمد شما را سحر کرد آن پیغمبر جرم بخش خطا پوش آنرو را آن سخنان خاموش شد روز دیگر بهمان
طریق ایشان را حاضر فرمود بعد از این طعام و شراب بعد از صرف طعام برخواسته فرمود ای پسران
عبدالمطلب بدانید که خالق مرا بجمله خلایق بعموم فرستاده و بشما بخصوص که وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ
الْأَقْرَبِينَ و من شما را بدو کلمه دعوت مینمایم که در زبان آسان و سبک و در ترازوی اعمال
متین و سنگین است و بآن بعرب و عجم مالک شوید و بهشت در روید و از ایذاء دوزخ رهید
و آن اینست که گواهی دهید که خدای بحق یکی است و من رسول اویم و هر که درین کار یار و معاون
منست و برادر و وزیر و وصی و خلیفه من پس کسی جواب نداد مگر علی بن ابی طالب ع که برخاسته
گفت یا رسول الله من یار و مددکار توام و آنحضرت در آن وقت در سن از همه کهتر بود و اگر چه
در دکاء و ذهن از همه بهتر و در ساق از همه باریکتر پس رسول رب العالمین فرمود بنشین یا علی پس بار
دیگر این سخن را مکرر فرمود کسی جواب بآن سرور اجابت نداد مگر علی بن ابی طالب ع بار سیم
باز همان سخن آغاز کرده جواب نشنید مگر علی ع جواب داد فرمود اجلس یا علی فانک اخی و وصیی
و وزیری و وارثی و خلیفتی من بعدی پس قوم از آنجا برخاسته با بوطالب استهزا گفتند
فرمان برداری پسر خود کن که او را بتو امر ساختند و این قول را شیخ که امام اصحاب حدیث و مقتدای
اهل سنت و جماعت است در تفسیر خود در آیه مبجله آورده و این قصه از ابی رافع باین نهج روایت
شده که حضرت رسالت صلعم و آله ابناء عبدالمطلب را در شبه که جمع فرموده که سفندی برای ایشان
طعام پخته ایشان از آن خورده سیر شدند از جوان و پیر و قدح بزرگ از شیر بایشان داد سیر آب
گشتند پس فرمود بدانید که خالق جهان مرا فرمان داده که بترسانم خویشان را و شما خویشان
نزدیک منید و بدرستیکه خداوندی که از آلایش هر پلیدی است جمع پیغمبری بفرستاده او را اهل
وی برادری و وزیری و وارثی و وصی و خلیفه تعیین فرمود پس کدام یک از شما بر پیغمبر که تا بیاید یاری من
و برادر من باشد و بمنزله هرون از موسی باشد یعنی در جمیع امور قایم مقام من باشد مگر در نبوت چه
من آخر پیغمبرانم خاتم ایشان و این کلام منجر نظام را سه بار اعاده و تکرار فرمود پس مولای مؤمنان
یا علی جناب امیر نزدیک وی رفته آنحضرت دهن مبارک وی را گشوده آب دهن مبارک خود را

بر وی

بدهن مبارک و بدو دوش و دو دست او مالید ابولهب آتش بود گفت بد چیزی بپسر عم خود بخشیدی که او را جادو کرد
که دهن وی را آب دهن ساختی پیغمبر محمود فرمود مَلَأَهُ حِكْمَةً وَعِلْمًا و سعید بن جبیر از
عبدالله عباس روایت کرده که بعد از نزول این آیت حضرت رسالت صلعم و آله کوه صفا را آمد صدا
نمود بکلمه که در وقت هجوم اعداء و نزول بلوا میگفتند پس قریش بعد از استماع این کلمه بحضرت
جمع شدند گفتند چه بشود ترا فرمود اگر خبر دهم شما را که دشمن در وقت صبح و یا در وقت شام
بشما خواهد رسید تصدیق من خواهید کرد یا نه گفتند بلی فرمود فَإِنِّي نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ
مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ قوم از استماع این سخن متفرق شدند و ابولهب گفت تَبًّا لَكَ
يَا مُحَمَّدُ مارا از برای همین میخواندی پس حضرت عزت سوره تبت یدا ابی لهب در باره او
نازل ساخت القصه حضرت داور بعد از امر پیغمبر بانذار اقربا میفرماید و انچه بهمان عشیرت
و تواضع با اهل ایمان و ارباب ایقان و میگوید وَاخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ
مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ وَتَوَكَّلْ
عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ الَّذِي يَرَاكَ حِينَ تَقُومُ وَتَقَلُّبَكَ فِي السَّاجِدِينَ
إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَى مَنْ تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ تَنَزَّلُ
عَلَى كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَأَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ وَالشُّعَرَاءُ
يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ
مَا لَا يَفْعَلُونَ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ
كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ
يَنْقَلِبُونَ و فرود آر بال خود را یعنی نرمی ساز و تواضع در افت و مهربانی نما مر آنانرا که پیروی
کرده است ترا از مؤمنان و یا مراد کسانند که با ایمان نزدیک اند و بزبان ترا تصدیق کنند یکان
ملاطفت کن با ایشان و متواضع باش با انچه حسن خلق تو بدایره ایمان آیند و قلب ایشان را
سازند و اگر نافرمانی کنند ترا غیره تو و در کفر راسخ باشند پس گو با ایشان بدرستیکه من
بیزارم از انچه شما میکنید از شرک و عصیان و توکل کن در کفایت مهمات خود بخداوند جهان عالم و قادر

شد النجا النبا

بقهر اعداء و مهربان بنصرت اولیا تا ترکستانی را که نافرمانی تو میکنند از تو کفایت کند و تو بکل تفویض
امور است بخالق اجسام و صدور که بر نفع قادر و بر ضرر مالک است آنجائی که میبینند ترا نمازها
که بر بیخبری از جملهٔ ما از فراشی در ترابت بنماز گذاردن تنها و بجماعت و یا بتهجد و طاعت در جوف
و ساعات شب که غیر او سبحانه بر آن عالم نیست و یا وقتیکه بر منبر زر ای انذار و ادای رسالت
می بینند ترا در جمیع تصرفات که بآن قیام مینمائی و می بینند ترا و گردیدن ترا در میان نماز گذارندگان
یعنی تردد ترا در تفحص احوال متهجدان چنانکه روایت شده که چون فرض صلوة لیل نسخ شد حضرت
رسالت شب در میان اصحاب طوف میفرمود تا ببیند چه میکنند بسبب حرص بر دین آنحضرت
بکثرت طاعت و عبادت ایشان بس خانهای آن عاشقان عارفان با انفاس ایشان چون خانهای
زنبوران یافت از کثرت همهمهٔ ایشان بذکر حضرت سبحان و اکثرت اوراد و تلاوت
قرآن قاده گفته می بینند تحول ترا در میان نمازگذارندگان بقیام و قعود و رکوع و سجود
و وقتیکه امامت ایشان نمائی و چون دانستی که حضرت حقیقتا ظاهر است بر اعداء و ظاهر
بر اولیا و عالم بجمیع احوال و احوال قرب با طیبان و آرام تمام بر آن فالق ارواح و اجسام توکل کن
و از شر شرکان با طغیان اندیشه مکن عکرمه از ابن عباس روایت کرده که منع است می شد
کردیدن ترا از اصلاب اهل توحید یعنی از پشت آدم تا بپشت پیغمبری بعد از پیغمبری تا بیرون
آرد ترا از صلب پدر خود تا نکاح نه بزنا و اصحاب یاسین آیه تمسک جسته اند که پدران حضرت
رسالت همه مؤمن بودند و جابر از ابو جعفر روایت کرده که آنحضرت فرمود که حضرت
خاتم نبوت فرمود بر مدارید جز نور از پیش من و شهید که من هر پیغمبر شمار از پیش خود خبر دادم
پیغمبر شمار از پیش خود بعد از آن این آیت معجز آیت تلاوت فرمود الذی یراک حین تقوم
و تقلبک فی الساجدین بدرستیکه خدا اوست شنوا بتلاوت قرآن و نماز و ناظر بر هر سجده
دانا بآنچه در ضمیر خود مرا آری و بهر چه قصد میکنم هر او سبحانه سمیع است بهمه مسموعات و عالم بهمه
معلومات و قبل از این آیه مذکور شد که فرود آمدن شیاطین به پیغمبر استبعاد داشته
روا نباشد بسبب عدم تجانس و تناسب در همانجا بجهت تاکید آن میفرماید آیا خبر دهم
شما را که مردم این جهان بکه نازل میشوند دیوان نازل میشوند بهر دروغ گوی گناه کار مثل کاهنان
که ایشان فرو میدارند گوش خود را بسخنان شیاطین و فرو میگذارند از ایشان اخبار دروغ
و چند دروغ با آن اضافه کرده میگویند و بیشتر اهل افک دروغ گویانند در آنچه آنرا بشیاطین
نسبت دهند قبل از زمان پیغمبر پیش از آنکه شیاطین را برجم از استماع منع کنند با آسمان رفته
و سخن فرشتگان شنیدندی و بعضی از آنچه مطلع شدندی بخبری دیگر اضافه کرده بکاهنان گفتندی

وکاهنان

وکاهنان آنها را بدیگری خبر دادندی و قول حق و اکثرهم کاذبون اشاره باین است که بیشتر
پیغمبر آخر زمان با دیوان از استراق سمع منع شدند و در پیش مجاهد مراد از این کاهنان شیاطین
و طلحه اند حاصل که خداوند با مانند میفرماید که محمد صلی الله علیه و آله را سزاوار نمیباشد شیاطین
بر وی فرود آیند بدو وجه یکی آنکه نزول آنها بر کسیست که شریر و کذاب و مرتاب کبیر الاثم باشد
بجهت اینکه تناسب و توافق و مودت در میان اثنین است و این منع فرمان محمد صلی الله علیه و آله و شیاطین
مدد دست چه او دعوت بدین قویم و آیین مستقیم که توحید است و مانع خلایق از شرک
و عبادت اصنام و شیاطین میخواهند مردم را بشرک و ترک توحید و پرستش و اثبات نیرا
از نهج مستقیم منحرف میسازند و بضلالت و غوایت میدارند پس چگونه شیطان ایشان بخاطر
خواهد شد دوم آنکه کسانی که گوش هوش بسخنان دیوان میدهند و از ایشان اخذ اقوال
و ظنون میکنند که نقصان در علم ایشان بوده باشد پس ضلالات خود شان را ظنون ایشان
ضم کرده با اشیاء اکثر آن مطابق واقع نیست حکم کنند چنانکه در حدیث آمده که یک کلمه
که جن آنرا بگوش دست کاهن خود القا کند آن کاهن صد بر آن زیاد کرده بمردم گوید و محمد صلی الله علیه و آله
نه چنین است چه آنحضرت جز صدق هدایت کثیره بیحد و حصر که همه مطابق واقعیت
آورده اند شعرای عرب مانند عبد الله بن زبعری سهمی و ابو سفیان بن حرث بن عبد المطلب
و هبیرة بن ابی وهب مخزومی و مسافع بن عبد مناف الجمحی و ابو عزة بن عبد الله که از قریش بودند
با امیة بن ابی صلت ثقفی بکذب و بطلان تکلم کردندی و گفتندی که ما هم میگوییم مانند آنچه
محمد میگوید و شعر میگفتند و کاهنان قوم ایشان با ایشان جمع شده استماع اشعار ایشان
مینمودند و هر شعری از ایشان در هجو رسول مقبول و مذمت مسلمانان میشنیدندی با یکدیگر
و میخواندندی حضرت سبحان در باره ایشان آیه فرستاد بقوله سبحانه و شاعران مشرک از قریش
زبعری و غیر آن پیروی میکنند بایشان زناکاران و سفیهان عرب یعنی راویان از ایشان
و از ضحاک نقلست که در عهد حضرت رسالت دو شاعر بودند با هم خصومت داشتند
و هجو یکدیگر میکردند یکی از ایشان از انصار بود و دیگری از قبیله دیگر و هر یکی را جمعی معاونت
میکردند پس حضرت عزت این آیت فرستاد و در تفسیر از علم الهدی نقل کرده که
مراد شاعر که هجو پیغمبر انام و اصحاب و احباب آنجناب و نفع اسلام میکردند و جهال عرب
در آن اوقات بدماء فذلا طایشان آنست تابع ایشان میشدند و قول او منقولست از امام
ناطق ابو جعفر صادق علیه السلام و استثنا و غوایه با تباع آن شاعر بجهت آنست که اغلب شعرای عرب
فاسقند چه اکثر شعر شاعر در باب عشق و مدح است بقصد خلق و هجو بجهت جاهلیت و صفت ایشان

در تفسیر علی بن ابراهیم وارد شده که ایشان کسانی اند که تغییر دین خدا نمایند و مخالفت امر او سبحانه کنند
و قیاسی باستناد خود از ابی عبد الله علیه السلام روایت کرده که آنها گروهی اند که علم فقه را بجوی نسبت دهند
و حال آنکه فقیه عالم نباشند پس گمراه باشند و مردم را گمراه کردانند و از عبد الله عباس روایت
است که چون پیغمبر خود فتح مکه فرمود ابلیس بر تلبیس نالهٔ کرده نعره زده اصحاب خود را جمع
کرده گفتند چه حالت است موجب چندین ملالت است گفت بعد از این طمع مدارید که کفر را
بر ایمان قوتی باشد ولیکن در میان مردمان شر و فتنه منتشر گردانید و لهذا از آنحضرت
رسالت روایت است که هر که در اسلام هجو را احداث نماید زبان او را ببرند بعد از آن در
اثبات بطلان شعر و اتباع ایشان میفرماید آیا نمی بینی آنکه ایشان در هر وادی از فنون
کلام سرگردانند چه اکثر مقدمات ایشان خیالات و موهومات است که هیچ حقیقت ندارد
و اغلب کلمات ایشان در هزل و مطایبه و غزل حرام و عشقبازی و هتک عرض مردم و قدح است
در نسب ایشان و مدح عزیز مستحق و هجو نالایق و امثال آن از امور غیر واقعه که موجب ضلالت
است چنانکه میفرماید و بدرستیکه ایشان میگویند آنچه نمیکنند یعنی فسق کرده بخود نسبت
دهند و گواهی میکنند و میفهماند ناداده یکی در سلک نظم کشند و مردم را بچیزی ترغیب کنند
که خود میگویند و نهی ایشان کنند از چیزی که خود مرتکب آن شوند در تفسیر گواشی مذکور است
که بعد از نزول این آیه حسان بن ثابت و ابن رواحه و جمعی دیگر از شعرای صحابه بحضرت نبوت
تاب آمده عرض کردند که خدای بما مانند میداند که ما شاعریم میترسیم باین صفت بمیریم و از
اهل ضلالت و هلاکت باشیم حضرت رسالت فرمود که مؤمن جهاد مینماید بشمشیر و سنان و بشمشیر زبان
یعنی کفار را هجو کنید و در باب توحید و نصیحت و موعظه و حکمت سخن گویید و هر تیری در شان
کفار نابکار سخریت ایشان را از تیر تیز جوشن گذارد پس آیه معجز آیت نازل شد که شعرا متبوع
سفها اند ایشان و در همه وادی متحیر و سرگردان مگر آنان که ایمان آورده و کردند کارهای
شایسته از ثنا و ستایش حضرت رسالت و مذمت کفار شیطان سیرت و خواندن آن از عمل
صالح و ذکر کردند حضرت سبحان را در اشعار خود شان ذکر کردن بسیار بشمار که اکثر اشعار
ایشان در توحید خداوند جهان و تمجید حضرت یزدان و تحریص طاعت و عبادت و تنبیه
از غفلت و معصیت باشد و انتقام کشیدند از مشرکان بعد از آنکه ستم دیده بودند از ایشان
یعنی هجو کفار را بر ایشان ذکر و رد کردند و پیغمبر آخر زمان را مدح نمودند و در خبر آمده که چون شعرا
هجو کردند فرمود چه منع مینماید کسی را که رسول خدا را بشمشیرهای خود یاری کردند و آنکه
بزبانهای خود او را یاری کنند حسان و رواحه گفتند یا رسول الله ما این کار را کفایت کنیم

حضرت

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود هجو مشرکان کنید که ما شما است جبرئیل کعب بن مالک روایت کنند
که پیغمبر فرمود هجو مشرکان کنید که ایشان را از تیر سخن بهتر است حاصل آنکه حضرت
عزت در آیه معجز آیت والشعراء یتبعهم الغاوون شاعر را از تیر قاب ثوابت و مخالفت
انداخته و لکن بسیاری از ایشان را بواسطه عمل صالح و صدق ایمان و ایقان در سفینه نجات و ایمان
الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیرا برداشته و زود شده باشند
آنانکه ستم کردند بکفر و افترا و هجو حضرت رسالت و یا به نسبت شعر و کهانت بآنحضرت
بعد از موت بکدام مکان باز خواهند گشت مراد آنست که منقلب ایشان در آتش سوزان
فروزان خواهد شد و هیچ وجه ایشان را روی نجات نباشد بلکه دایم قایم در آتش عقوبت
و معاقب خواهند شد و هرگز صلاح و فلاح و خلاص ایشان را نباشد **سورة**
النمل وهی ثلث وتسعون آیات مکیة نقل من مجمع الرائق
من طلب الائمة من کتبها فی رق ضبی لیلا وجعلها فی بیته لم تقربه
حیة ولا دبیب و از ابن کعب از حضرت رسالت روایت کرده هر که سوره طسین
خواند خداوند با مانند ده حسنه بعدد هر کس تصدیق سلیمان و هود و شعیب و صالح و ابراهیم
نموده و هر کس تکذیب ایشان کرده بوی فرستد و چون روز قیامت از قبر خیزد گوید لا اله
الا الله و چون در سوره شعرا فتح نذکر قرآن نمود درین سوره نیز افتتاح بذکر آن کرده که فرمود
بسم الله الرحمن الرحیم طس تلک آیات القرآن وکتاب مبین
هدی وبشری للمؤمنین الذین یقیمون الصلوة ویؤتون
الزکوة وهم بالآخرة هم یوقنون ان الذین لا یؤمنون
بالآخرة زینا لهم اعمالهم فهم یعمهون اولئک الذین
لهم سوء العذاب وهم فی الآخرة هم الاخسرون وانک
لتلقی القرآن من لدن حکیم علیم اذ قال موسی لاهله انی
آنست نارا سآتیکم منها بخبر او آتیکم بشهاب قبس لعلکم تصطلون

در لباب از اخفش نقلست که حروف مقطعه برای ابتدای کلامست وانتهای آن چنانکه اینجا طس
هم سوره شعرا و افتتاح سوره یاسین و یا طا اشاره بطهارت و تقدس حضرت عزت است و سین
بسناء عزت نامتناهی جلت قدرته و یا طا طالبان وره روان حقیقت است و سلامت قلوب ایشان
از ماسوی حضرت سبحان و ابن عباس روایت کرده که نامیست از نامهای قرآن که بآن یاد فرموده
باینکه این آیهای سوره آیهای قرآنست و آیهای کتاب روشن نماینده حقیقت از باطل که موجودست
اعجاز آن و عطف کتاب بقرآن عطف احد وصفین است بدیگری پس قرآنست که قراءت آن میکنند
و کتابست باعتبار اینکه مرقومست و باشد که کتاب مبین لوح محفوظ باشد که مکتوبست در آن
هر چه هست و هر چه خواهد شد پس او روشن کننده است آنچه را که واقعست از مکونات در اینکه
آن آیات قرآن و یا کتاب مبین راه نماینده است بصراط مستقیم که موصلست بهشت نعیم فرموده
دهنده گروندگان را بسعادت مقیم کبری که جنات علیات مؤمنان آنانند که بپا میدارند
نماز را بحدود و ارکان آن و میدهند زکوة مال خود را بمستحقان و حال آنکه ایشان برای آخرت
که آنجهانست یقین کنندگانند که بعث و نشور و بهشت و دوزخ و حساب و میزان و وجود و حضور
خواهد بود و بعد از آن در صفت مخالفت کفار اشرار میفرماید مالک قهار بدرستی آنکه
نمیگروند برای آخرت آراسته ایم برای ایشان عملهای ایشان را پس ایشان حیران
و سرگردان مرمانند در ضلالت خود جبائی و ابو مسلم گفته اند که مراد آنست که ما
مزین گردانیدیم ایشان را اعمال حسنه ایشان را که امر کرده بودیم ایشان را بآن که آن بیان
مثوبات آن باشد تا ایشان بعد کردن آن رغبت کنند پس ایشان از آن غافل
شده در وادی ضلالت و حیرت خود سرگردان و حیران میشوند و واسطه کسب آن مال
ما موره خود را بطریق نجات نمیرسانند و بعضی دیگر در تفسیر این آیه شریفه گفته اند که ما اعمال
قبیحه ایشان را زینت دادیم باینکه شهوت و لذت در ایشان خلق کردیم که در اثر آن
بر فعل معاصی تا متحمل مشقت و تکلیف شده از شهوات نفس خود مجتنب شوند
ایشان این را کار نبسته متحیر و متردد گشته و اصلا اندیشه در آن نکردند تا راه صواب
از عقاب شناسند و بسبب این در طریق معاصی و شهوات نفس و محبوب طبع ایشان بود در آن
سلوک نمودند و این وجه اظهر و انسبست و یا ما حرام گردانیدیم توفیق خود را بر ایشان و لطف
خود را بر ایشان رفیق نکرده باز داشتیم بسبب اعمال و اکتساب و حجاب ایشان پس مزین و مستحسن شد
اعمال و افعال قبیحه ایشان در نظر شان و در سستیهای ایشان تمکن و تمکن شد و این آیه مانند
آیه وزین لهم الشیطان اعمالهم نمیباشد چه اسناد تزیین بشیطان در این آیه مجوز است بر سبیل

حقیقت

حقیقت است و صاحب کشاف گفته شاید آن نیز بحضرت سبحان در آیه مجوز بیان زینا لهم اعمالهم بر سبیل
مجاز است یعنی چون خداوند قهار کفار را مهمل ساخته بطول عمر و فراغی روزی و بسیاری نعمت و ثروت
و جهان و بوسیله اتباع شهوات و اختیار لذات و لذات نفرت از تکالیف صعبه مینمایند
گویا آنحضرت رب العالمین تزیین اعمال ایشان کرده و اگر چه در حقیقت شیطان مزین و محسن اعمال
بد ایشانست در نظر آنگروه سپاه شیطان آنگروه که متصف اند بصفات مذکوره و نعوت
مرقومه آنانند که مراتب شرانست بدی عذاب و سوء عقاب در دنیا چون قتل و اسر در روز بدر ایشان
در آنجهان ایشانند زیان کارترین بندگان بسبب فوت استحقاق عذاب برای ایشان و بدینکه
قوای محمد در آیه تلقی کرده میشوی قرآن را یعنی جبرئیل آنرا بتو القا مینماید و میرساند و تو آنرا فرا میگیری
از نزد خداوند درست کردار راست گفتار بسیار دانای جمیع پنهان و آشکارا بعد از آن شروع
بیان بعضی از قصص کرده و اخبار است از مغیبات که آنحضرت سبحان عالمست بآن نه غیر قرآن
از اهل حرمان بنیر آخر زمان و میفرماید یاد کن چون گفت موسی بن عمران مر کسان خود را
که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بودند و زنش را آزار زاییدن رسیده
بود و سرما یافته و شب هم در نهایت تاریک بوده و آتش از آتش زنه بیرون نمیجست و بدرستی من
دیدم آتشی افروخته پس شما اینجا مکث کنید زود باشد که بیارم بشما از آن آتش خبری از کسی
که در سر آن آتش باشد تا حال را از و معلوم کنم و بیارم برای شما شعله آتش فراگرفته یعنی پاره
از آن آتش جدا کرده بشما آرم شاید که شما گرم شوید از آن و از برودت هوا و شدت
سرما خلاص شوید اگر کسی نباشد که خبر راه از و معلوم شود لااقل پاره از آن آتش توان آورد
که گرم شوید پس موسی اهل خود را گذاشته متوجه آتش شد فَلَمَّا جَاءَهَا نُودِيَ
أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ
يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَأَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا
تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ
إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ
سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ

بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ وَقَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا
فَاسِقِينَ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُبِينٌ وَجَحَدُوا
بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
یاد کن چون گفت موسی بن عمران مر کسان خود را که با او بودند در وقت توجه از مدین بمصر و راه گم کرده بود
و زنش را درد زاییدن رسیده و سرما دریافته و شب هم در نهایت تاریکی بوده و آتش از آتش زنه بیرون
نمیجست بدرستی من دیدم آتشی افروخته پس شما اینجا مکث کنید زود باشد که بیارم بشما از آن
آتش خبری از کسی که در سر آنست و یا بیارم برای شما شعله آتش فراگرفته شده یعنی پاره از آن
آتش جدا کرده بیارم شاید که شما گرم شوید و از برودت هوا و شدت سرما خلاص شوید یعنی اگر
کسی نباشد که خبر راه از و معلوم نمایم لااقل پاره از آن آتش قرام آورد که گرم شوید پس موسی اهل خود را گذاشته
متوجه آتش شد پس آن هنگام که آمد نزدیک آن آتش نوری دید از درخت سبز برافروخته شده
آن درخت نمیسوخت و پژمرده نمیگشت متعجب شده اراده افتد پاره از آن نمود آتش از درخت
بزیر آمد و چون بزیر درخت آمد آتش بسر درخت جست پس تعجب موسی بیشتر شده در همان حال
ندا کرده شد بر برکت داده شد و بکثرت خیر و فیض فایز گشت آنکه در مکان آتش است در آن
بقعه مبارکه مذکوره در آیه کریمه است من شاطئ الوادی الأیمن فی البقعة المبارکة و آنکه باشد در اطراف
آن مکان آتش و نواحی آن یعنی هر که در وادی ایمن و در مکان میمون است و هر که در جوانب آنست
از زمین شام و موسوست بکثرت برکات و نزول خیرات چه آنجا مبعث انبیاست و محل امور
و احیاء ایشان و مهبط وحی برایشان و در نزد بعضی مراد از من فی النار موسی است و از من حولها
ملائکه اند که در آنجا حاضر بودند ابتدای خطاب مستطاب بین کلام معجز نظام موجد انام بشارتست
بآنکه حضرت حقتعالی موسی را امر عظیم حکم خواهد فرمود که برکت آن در اقطار شام منتشر خواهد شد و آن
سخن حضرت ذوالمنن است با موسی در آن انجمن طاوس نبوت است بآن پیغمبر با عزت و ظاهر ساختن
معجزات در دست آن مصدر خیرات و با کست خداوند یا مانند از تشبیه ضد و ند و ولد
و زن که پروردگار عالمیانست و این کلام از تتمه آن قول ملک علام است فرموده ندا کرده شد موسی
بآن تا از استماع کلام او سبحانه توهم تشبیه موسی نکنند آورده اند که چون موسی این ندای جان زدا
شنید متعجب شده بخود گفت آیا این ندا کننده که باشد باز ندا آمد ای موسی بدرستیکه شان این

منم

منم خدای غالب بهمه و حکم کننده بصواب و بعد از آن ندا رسید که بیفکن عصای خود را
چون موسی عصا افکند ذوالحال ما شد آغاز شتافتن نمود پس چون دید موسی عصا را
که حرکت مینماید با اضطراب و بهر طرف میدود بشتاب گویا ماریست باریک نیز و تیز
دوان با حرکات سریعه و لیکن در جثه مانند ثعبان و حکمت در اینکه حضرت عزت
عصا را مار گردانید آن بود تا دلیل باشد موسی را بر آنکه کلام که میشنود کلام خدا است
قادر است که چوب را مار گردانند نه کلام شیاطین و غیر ایشانست از گروه مردود
و یا آنکه کمر دل تا چون پیش فرعون رود و این حال را مشاهده کند چون از ایشان
از آن نترسد بهر تقدیر موسی چون آن صورت حال را دید رو بگردانید در حالتیکه
پشت گردانیده و گریزان بود از خوف آن و باز نگشت بعقب خود پس ندا کرده
شد ای موسی مترس بدرستیکه منم نترسند نزد من فرستاده شدگان منم که
وحی بایشان نازل شود و یا آنکه ایشان بسبب آنکه صادر نشود فعل قبیح از ایشان
و ترک واجب نکنند پیش من بدی عاقبت نیست ایشان را تا از آن نترسند مگر کسیکه
ظلم کند بر نفس خود بفعل قبیح غیر از پیغمبران چه انبیا بجهة عصمت از گناه صغیره و کبیره منزه میباشند
اند پس بدل کند آن ظلم را بدیرا به نیکوئی بعد از بدی یعنی توبه کند بعد از گناه پس بدرستیکه
من آمرزنده ام تا بیامرزم مهربان برایشان و یا معنی آنست که مگر کسی که ترک اولی
نموده باشد و تدارک آن نکرده باشد از فعل حسن و عزم کردن با تیان فعل اولی
پس حضرت سبحان همان ثواب که بفاعل ندب داده بود باو کرامت خواهد فرمود
و تواند بود این کلام از حضرت رب و دود تعرض باشد بموسی بجهة مشت زدن
و کشتن او قبطی را و گریختن کما قال رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی بعد از آن
بجهة اظهار معجزه دیگر باز ندا رسید و ادخل کن دست خود را در گریبان پیراهن خود
چون پیرهن موسی آستین نداشت حکم شد که دست داخل گریبان کن تا بیرون آید
سفید درخشنده بی علت که سفیدی او از آفت برص نباشد پس دست داخل
کرده آنقدر نور از دست او بتافت که شب ظلمانی چون روز نورانی گشت و اگر در روز
بیرون میآورد بر دوشنائی آفتاب عالمتاب غلبه مینمود بعد ندا رسید که بر دو بای دو معجزه
عظیمه که در جمله نه معجزه است بسوی فرعون و گروه او و هفت معجزه دیگر و آنها هم شکافتن
دریا بود و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و قحط بود که در سوره اعراف مثبت و مسطور

برآمدند لفظ فی فی قوله تعالی فی تسع آیات الی بمعنی مع است و بنابرین عصا و ید بیضا هم جزو آیات باشند
و آن نه شکافتن دریا باشد و طوفان و جراد و قمل و ضفادع و دم و طمس و جدب و نقصان میوه
و اگر عصا و ید بیضا را یک گیرند و شکافتن دریا هم را بآن مبعوث نبود آیات همان نه باشد
و هست القصه خدا موسی را ندا فرمود که برو با این معجزات بسوی فرعونیان بدرستیکه ایشان
گروه هر اند بیرون رفتگان از دایره فرمان بسبب فرط کفر و کفران و طغیان پس موسی
اهل خود را در آن وادی خوش بنا دی نهاده با مثال امر آلهی متوجه مصر شد برای هدایت
آن گروه کفر شکوه مرتکب ملاهی و مناهی و جمیع معجزات را بآن ماموربود بر ایشان وانمود
نگرویدند و بسحر و کهانت نسبت دادند چنانکه میفرماید پس چون آمد بفرعون و قوم او
دلایل قدرت ما در حالتیکه روشن بود دمشاهده همه پس گشت هر کس آنرا میدید
میدانست که از قدرت بعشر بشر بیرونست گفتند از روی عناد این جادوست
روشن و منکر شدند بآن و حال آنکه یقین مردانستند هر آن آیتها از نزد خدا است
و سحر نیست و لیکن بزبان انکار بآن میکردند بجهة ستمکاری و سرکشی از ایمان و کدام
ظلم قبیح تر از این است که یقین کنند معجزات واضحه را ولیکن مکابره نموده بسحر و کهانت
نسبت دهند پس ببینید بنظر عبرت و بصیرت که چگونه بود آخر کار کفار اشرار ستمکاران
که در دنیا بآب غرق شدند و در عقبا بآتش بعد از آن ذکر قصه داود و سلیمان علیهما السلام میفرماید

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا وَقَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا
عَلَىٰ كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ وَقَالَ
يَا أَيُّهَا النَّاسُ عُلِّمْنَا مَنْطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَٰذَا
لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ
وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ
نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ

وهم

وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَسُلَيْمَانَ عِلْمًا و بدرستیکه بدادیم داود و پسر او سلیمان را دانشی از احکام شرایع
و ابن عباس گفته مراد از علم علم زبان مرغان و زبان سایر از انواع حیوان است و گفته‌اند
بعد از اعطای علم بایشان ستایش و ثنا بجای آورده بسبب علم افزونی داد ما را بر بسیاری
از بندگان مؤمنان خود و درین دلیلست بفضیلت علم و فضایل پادشاهی و فرمان
روایی چه داود و سلیمان علم را اساس برتری و سروری خود گردانیدند بر غیر خود و بر آن
شکر گذاری بحضرت باری نمودند نه پادشاهی و شاهنشاهی عظیم هر غیر ایشان را این طور پادشاهی
نداده اند و نیز نگشته و آن گونه حکم را در جنب علم از درجه اعتبار و اعتنا انداختند و میراث
گرفت سلیمان از داود علیهما السلام مال و ملک پادشاهی را و نبوت رسیده که داود علیه السلام را نوزده
پسر بود هر کدام را در سرداعیه سلطنت و حشمت حضرت سبحان نامه مهر شده از آسمان
برای ایشان فرستاد هر بلت بود در آن مسئله چند فرمود هر کس از اولاد داود و دانای
مسائل را جواب دهد بعد از او پادشاه او را باشد حضرت داود بفرمان رب ودود فرزندان
خود را جمع فرمود با دانشمندان و اشراف آن زمان و مسئله‌ها را اعلام فرمود برای ایشان
از جمله آن بود هر نزدیک ترین اشیا درین دار دنیا چیست و هر ترین ایشان چه چیز
چیز است هر انس با بیشتر است و چیست آنچه وحشت و دهشت از او افزونتر و کدام مهد
هر مانند و هر مختلف و هر دشمن در یک انجمن و کدام کارت هر ستوده و فرجام است
و کدام نکوهیده آخر آن اولاد داود از جواب خطاب حضرت رب الارباب عاجز ماندند
سلیمان علیه السلام عرض کرد اگر رخصت باشد جواب گویم داود علیه السلام اذن داده سلیمان بیان
نموده هر اقرب اشیا انسان را آخرت است و ابعد اشیا درین برای عاقبت صدور
حوادث است درین عرض مدت و آنس اشیا درین هر آن حدیث نفس است هر روح
انس و تعلق دارد و اوحش اشیا درین عالم ایجاد و ابدان خالی از ارواح اند اما قاتلان
رئیس و آسمان اند و مختلفان لیل و نهارند درین جهان و متناقضان موت و حیوة عالمیان
و امری هر عاقبت محمود است علم است گاه خشم و کاری هر آخر مذمومست قدرت است
وقت غضب و چون جواب مسائل موافق رسانید منزله بود اکابر بر سر آمدند
بکمال فضل سلیمان معترف شده حضرت داود پادشاهی را باو تسلیم نموده روز دیگر
از دار خرافات وفات کرده سلیمان در تخت حشمت و پادشاهی نشست و گفت
بر سبیل شکر نعمت و دعوت مردم بتصدیق نبوت و اعتراف ایشان بفضیلت و علو مرتبت

وَحُشِرَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودُهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ
و جمع کرده شد برای سلیمان علیه السلام از لشکریان او از جنیان و آدمیان و مرغان پس
ایشان باز داشته بودند هر یکی در مقر خود شان بهم پیوسته از اول تا آخر بعضی با وجود کثرت
عدد ایشان مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان مرتب بود هر احد از لشکریان
از مقر مقرر خود پیش و پس نتوانست رفت و گفته اند هر مراد آنست که اول لشکر را نگاه
میداشتند آنگاه آخر لشکر بایشان لاحق میشدند و متفرق از هم نمیگشتند و در اکثر تفاسیر
مذکور است هر لشکرگاه سلیمان صد فرسخ در صد فرسخ بود و بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و ثمانین
برای انس و مانند آن برای طیور و مساوی آن برای وحوش و او را هزار خانه از آبگینه بود
در چوب نصب شده سیصد از آن برای زنان آزاد معین بود هر در عقد نکاح او بودند مگر
و هفتصد دیگر برای کنیزان و جنیان و او را اب طربی بود از زر و ابریشم هر یکفرسخ در یک فرسخ
بود و او را تختی بزرگ از زر بود در میان آن بساط نهاده و ششصد هزار کرسی از زر و سیم در اطراف
تخت نهاده هفتصد از کرسیهای زرین و علما در کرسیهای سیمین می‌نشستند و کرسی‌ها گرد ایشان
آدمیان ایستادندی و از پس و پشت ایشان جنیان و از بالای سر ایشان مرغان پرده
در میان پر گسترانیدندی چنانکه آفتاب عالمتاب بر بساط نیفتادی باد بساط را هوا

اگر مردم اموخته شده ایم ما یعنی من و پدرم من گفته مرغان را و نطق و منطق لفظیست
تعبیر کرده میشود از ما فی الضمیر خواه مفرد باشد و خواه مرکب و کلامست که اطلاق آن کنند بر مطلق امر
بر سبیل شبیه چنانکه گویند نطقت الحمامة و یا اطلاق منطق باصوات طیور باعتبار
این باشد هر جمعی از ایشان را آوازیست هر بنی نوع انسان از آن فهم معانی و اغراض میتوانند
نمود و یا از آنچه سلیمان را از آواز ایشان چیزی معلوم و مفهوم میشد بطریق الهام چنانکه
از آواز معتبر گفته اند سلیمان علیه السلام هر وقت صوت از حیوان میشنید بقوت قدسیه
میدانست حالات و ارادات آنرا که باعث آن چیست و غرض و سبب آن بصدا
و ندا مرآید و از جمله بلبل را در شاخساری نشسته هر سرود بسته میزد و سرود خود را
می‌خسباند اصحاب خود را فرمود هر این بلبل میگوید هر چنانکه جزا میدهی جزا داده شوی یعنی
هر چه کنی بخود کنی و مکافات آن بینی و هدهد با آواز آمد فرمود میگوید ای گناه کاران از حضرت
سبحان آمرزش طلبید و طوطی صدا بلند فرمود میگوید هر زنده ذی عاقبت عاقبت بمیرد و هر
نو سرانجام سرانجام وی آخر الامر مرگ کشد و سیر او بقاطع رسد و خطافی آوازی برکشید فرمود
میگوید نیکویی از پیش فرستید تا کفر آنرا بیابید در پس و همچنین رخمه میگوید سبحان ربی
الاعلی و حدهد میگوید کل شیء هالک الا الله و قطاه گوید هر کس ساکت شد سالم شد
بنما گوید وای کسی را که بسی از راه هوا و هوس همه خود را صرف دنیای دنی نماید و خروس حمد
خروش خود گوید یاد یزدان کنید ای غافلان با طغیان لشکر گوید ای فرزند حرص آدم زندگانی
کن در هر دم با آنچه خواهی بشهوت و رغبت که آخر قرمکت بغرلت و عقاب گوید دوری
از مردم و از هر جناب و از هر عیش سکون دل و آرام حواس است از هر باب صنوع گوید سبحان
ربی القدوس و سبحان ربی العظیم و بحمده هزار زبان زبان گشاده هزار داستان
گویان سبحان الخالق الدائم غراب در حضرت مالک رقاب در نشستن و برخواستن و در پرواز
سمت عرش بری تعزیز باج کر نماید در کتاب وسیط نقل کرده هر تقاجر هر چاوک است در صفیر
خود دیگر گوید ای خالق ذوالمن لعنت بر دشمن محمد و آل او کن در هر صباح و مسا و در هر دم و حین
و سایر طیور در آرام و مرور گویند خدا و ند از قوت و قدرت و مکنت طلیم روز بروز و ساعت
ساعت و در اج بهمه رواج بازار خود در عالم امکان گویان است الرحمن علی العرش استوی
کعب الاحبار در اخبار و آثار آورده هر روزی وزیر شان پیش سلیمان آمده آواز برکشید فرمود میگوید
لدوا للموت و ابنوا للخراب هدهد آمده صدا نموده فرمود میگوید ارحموا ترحموا رحم کنید تا رحم کنند

حاصل سلیمان فرمود تعلیم داده شده ایم ما بزبان مرغان و داده شده ایم ما یعنی من و پدرم از هر چیزی از اسباب دنیا
نه همه آن و یا داده اند هر چیز را که بانبیا و ملوک لازم است و مرید از علم و مملکت و حکمت و حکومت و
تسخیر جن و سایر حیوانات و گفته اند هر مراد سلیمان از علمنا و اوتینا نفس خویش بود جمع آورد
بعادت گفتار ملوک بجهة تاکید و قاعده و فواید سیاست و اظهار شوکت هر مناط مصالح مملکت است
بدرستیکه این عطا هر آینه آن افزونیست آشکارا و تفضیلی بود که هیچ کس مخفی و مستور نمیماند
و واحدی باسنادهای خود از محمد بن جعفر بن علی علیه السلام روایت کرده هر گفت پدرم فرمود در هر
جمیع مشارق ارض و مغارب آنرا بسلیمان دادند پس مدت هفتصد سال و شش ماه پادشاهی کرد و همه
آدمیان و پریان و دیوان و چهارپایان و مرغان و ددان و دادند او را همه چیزی و گفتار همه حیوانات
و در زمان او صنعتهای عجیب و غریب نمودند هر باسماع آدمیان نتوان رسانید آورده اند که
تخت بود هر هیچ یک بخت را از سلاطین بیشتر نبود و در موضع آورده که در یمن تخت او دویست هزار
کرسی بود برای اکابر انس و نیز دویست هزار دیگر برای اشراف جن و در جانب راست خویش سیصد هزار
منبر مرتب نهادند برای دانایان بنی نوع انسان و در جانب او نیز همان نشان برای احبار و اخبار جنیان
هر ایشان قرار گرفتندی و کرده مرغان در بالای سر سلیمان هر در بر بافتندی و احبار فکت و اخبار
نقل کردندی و انس و جن در سر کرسیها اجتماع کردندی و سلیمان در بالای تخت آسمان نشان نشسته
چنانکه میفرماید و جمع کرده شد برای سلیمان علیه السلام از لشکریان او از جنیان و آدمیان و مرغان پس
ایشان باز داشته بودند هر یکی در مقر خود شان بهم پیوسته از اول تا آخر یعنی با وجود کثرت
عدد ایشان مهمل و پریشان نبودند بلکه ضبط و ربط ایشان مرتب بود هر احد از لشکریان
از مقر مقرر خود پیش و پس نتوانست رفت و گفته اند هر مراد آنست که اول لشکر را نگاه
میداشتند آنگاه آخر لشکر بایشان لاحق میشدند و متفرق از هم نمیگشتند و در اکثر تفاسیر
مذکور است هر لشکرگاه سلیمان صد فرسخ در صد فرسخ بود و بیست و پنج فرسخ برای لشکر جن و ثمانین
برای انس و مانند آن برای طیور و مساوی آن برای وحوش و او را هزار خانه از آبگینه بود
در چوب نصب شده سیصد از آن برای زنان آزاد معین بود هر در عقد نکاح او بودند مگر
و هفتصد دیگر برای کنیزان و جنیان و او را اب طربی بود از زر و ابریشم هر یکفرسخ در یک فرسخ
بود و او را تختی بزرگ از زر بود در میان آن بساط نهاده و ششصد هزار کرسی از زر و سیم در اطراف
تخت نهاده هفتصد از کرسیهای زرین و علما در کرسیهای سیمین می‌نشستند و کرسی‌ها گرد ایشان
آدمیان ایستادندی و از پس و پشت ایشان جنیان و از بالای سر ایشان مرغان پرده
در میان پر گسترانیدندی چنانکه آفتاب عالمتاب بر بساط نیفتادی باد بساط را هوا

برده بامداد یکماهه راه بردی و نماز شام یکماهه راه باز آوردی روزی باین نوک مذکور شد
بدهقانی در گذشت در زمین راشخم میکرد چون سلیمان را دید گفت سبحان الله لقد
اوتی آل داود ملکاً عظیماً باد آواز او را بگوش سلیمان رسانید سلیمان
باد را امر نمود تا بساط او را بر زمین نهاد آن دهقان را گفت آنچه میگفتی شنیدم پیش
تو آمدم تا آرزوی چیزی نکنی در بر آن قادر نباشی بدانکه ثواب یک تسبیح بنده مؤمن بگوید
از روی صدق و اخلاص بهتر است از آن چیزی در بال داود داده اند چه ثوابت تسبیح بایست
و ملک آل داود فانی دهقان گفت خداوندجهان نعمتهای ترا کشف کند چنانکه تو عمر مرا از
دل من کشف کردی و از وهب روایت است در هر وقت سلیمان در بساط جنیان
نشستی جمله حشم و خدم را با خود بردی و در پیش بساط موضعی تعبیر کرده بود در آنجا باحتیاج سلیمان
قیام مینمودند از نان پختن و طبخ کردن و غیر آن روزی باد را گفت بساط او را از صحرا گرفته
بیمن رساند در راه بمدینه رسول صلعم و آله بگذشت گفت این سرای هجرت پیغمبر آخر زمانست
خوشا حال کسی که بشرف ملازمت آنحضرت مشرف شود و بوی ایمان آرد و چون بمکه رسید
در اطراف کعبه بسر میرسیدند سلیمان چون آنرا بدید بسرعت تمام از آن علا مقام
بگذشت کعبه بدرگاه الهی نالید و فرشتگان در آن مکان مجاور بودند عرض کردند رای
خداوند جهان پیغمبری از پیغمبران تو از این مکان عرش نشان در گذشت و در بنجا نماز نکرد
حضرت سبحان فرمود که زود باشد در آخر زمان پیغمبر را فرستم و تراقبه او نمایم و امت
او هر جا باشند در نماز توجه بتو نمایند بعد از آن بوادی السدیر رسید که موضعیست
در طایف و از آنجا گذشته بوادی النمل متوجه شدند چنانکه حضرت یزدان خبر میدهد
که سلیمان از ولایت شام بطرف یمن توجه نمودند و میفرستند تا وقتیکه آمدند بوادی
مورچگان یعنی از زیر آن وادی که در جنب طایفست میگذشتند گفت مورچه بزرگ
مورچگان آن وادی بود و گویند لمک بود و آنرا طاحیه و یا منذره و یا ملاخه و یا حرس
میگفتند روایت کرده اند دو بال داشت و در کشف الاسرار آورده که بقدر خروسی
بود و در زاد المسیر آورده که بزرگ گوسفندی بود و در احقاف گفته که مساوی گرگ بود
و از ابو عبد الله صلعم منقولست که آن وادی طلا و نقره بود که خالق جهان ضعیف ترین
خلق خود را در آن مکان بپاسبانی آن موکل کرده بود القصه چون مهتر مورچگان لشکر سلیمان را

بدید

بدید که متوجه آن وادی اند بر سر تلی آمده از روی نصیحت و شفقت که ملوک را بر رعایا باشد
بصوت بلند صدا نمود بصدای که حضرت آفریدگار در آن آفریده بود که ای مورچگان
در آیید بسکنهای خودتان که در هم نشکنند شما را پاهای خود سلیمان و لشکریان او
وقتیکه نزول میکنند باین وادی و حال آنکه نمیدانند و شما را پامال میکنند حق در آن
شعور مرتکب این عمل نشوند زیرا که انبیا و اولیا از ظلم و ستم محفوظ و معصوم باشند
و لشکریان سلیمان نیز بسبب سیاست و عدالت او این جرءت و جسارت نکنند و ادراک
مور آن باین سبب بود که خالق جهان این نوع شعور در ایشان خلق کرده بود چه
بصحت پیوسته که ایشان دانها را که در زمین بسوراخهای خودشان میبرند مشکافند
که مبادا برویند و دانه کشنیز را چهار پاره کنند بجهت آنکه میدانند که نصف آن روییده
میشود پس چون ادراک و تمیز ایشان باین پایه است ممتنع نیست که ادراک پاره امور
نمایند آورده اند که باد از سه فرسخ راه جواب نمله را بسمع سلیمان صلعم رسانید فَتَبَسَّمَ
ضَاحِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي
أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي
بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَتَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا
أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ لَأُعَذِّبَنَّهُ عَذَابًا شَدِيدًا
أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ
فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَإٍ
يَقِينٍ إِنِّي وَجَدْتُ امْرَأَةً تَمْلِكُهُمْ وَأُوتِيَتْ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ
وَلَهَا عَرْشٌ عَظِيمٌ پس تبسم کرد سلیمان در حالتیکه شرح بخنده نمود یعنی خنده

تبسم بضحک تجاوز نمود از گفتار آن مورچه که سردار مورچگان بود تعجب کردن سلیمان صلعم از حذر نمودن
آن مورچه و عاقبت اندیشی او و علم بمصالح او و یا شاد شد سلیمان که حضرت سبحان
او را باین مقاله مورچگان مخصوص گردانیده و فهم اغراض ایشان و یا عدالت سلیمان
بوجهی ظاهر است که مورچگان هم که از حیوانات عجم اند آنرا یافته اند که بقول و فهم
لا یشعرون گویا شده اند القصه سلیمان بعد از استماع سخن مورچگان لشکریان
خود را نگاه داشت تا همه مورچگان بسوراخهای خودشان رفتند آورده اند که سلیمان
آن مورچه را طلبیده گفت ندانسته که لشکر من ظلم نکنند ما دامیکه من بزرگ ایشانم
و همیشه مرا از نصیحت و گفتن حکمت بایشان چاره نیست و گفت سلیمان که لشکریان
از هوا میگذشتند چگونه قوم ترا پامال میکردند جواب داد که غرض من آن نبود که در زمین
شکسته شوند بلکه مقصود من آن بود که چون بگوکبه و بدبه تو نظر کنند و بنظاره
لشکریان از ذکر حضرت یزدان باز مانده در میدان غفلت پایمال جنیت و حرامی
و غفلان گردند و یا چون مملکت و سلطنت ترا ببینند آرزوی شوکت و محبت دنیا
در دل ایشان افتد و دنیا مبغوض حضرت عزتست و تو بقوت نبوت
و عصمت قطع تعلقات دنیا و ما لوی الله کرده و در کشف الاسرار آورده که سلیمان
از سرور آن مورچگان پرسید که عدد لشکر تو چیست گفت چهار هزار سرهنگ
دارم زیر دست هر کدام چهار هزار نقیب است و زیر دست هر نقیب چهار هزار
مورچه سلیمان فرمود چرا لشکریان خود را بیرون باین نامون نیاوردی گفت یا نبی الله
روی زمین را حضرت رب العالمین بما میداد اختیار نکردیم و در زیر زمین ماوی گرفتیم
تا بجز خالق عرش برین حال ما را کسی نداند بعد از آن گفت ای پیغمبر عظیم الشان از
عطیات خالق جهان که ترا عطا فرموده یکی را بفرما فرمود باد را خذ امرکت من ساخته
که غدوها شهر و رواحها شهر فرمود میدانی که این چه معنی دارد یعنی هر چه ترا
داده ام از مملکت و حشمت و جلالت دنیا همه چون باد اند بدست تو در آیند و نیایند
و نیایند چون باد ما حصل مرام که سلیمان صلعم بعد از استماع کلام مورچگان رو بملکات
نهاده عرض کرد ای پروردگار من الهام کن مرا تا آنکه شکر کنم آن نعمت را که بمحض
کرم انعام کرده بر من از نبوت و فهم منطق و طیور و سماع قول ایشان از دیگر مورچگان

و پادشاهی

و پادشاهی جمیع حیوانات و نعمتی را که بمحض لطف و کرم انعام فرمودی بپدر و مادر من
از نبوت و نزم کردن آهن و غیر آن از اسباب پادشاهی و گردانیدی مادر مرا از حضرت خود
و لشکر سلیمان بر نعمتهای خالق جهان بر والدین آن بجهت آنست که نعم والدین مستلزم شکر نعم
است بر ولد چه نفع آن بولد عاید میشود خصوصا نعم دینیه بعد از آن از جهت تمامیت
باستدامت نعمت فرمود و دیگر ملهم ساز مرا آنکه بکنم همیشه کارهای نیکو و شایسته که پسندیده
آنرا و بپذیری و داخل کن مرا بجنت پیش خود در میان بندگان ستوده خود بروضه جنت یعنی
از اهل بهشت گردان و بروایت ابن عباس مراد وی از صالحین ابراهیم و اسمعیل و اسحق و یعقوب
و انبیای دیگر بودند بعد از ایشان بوجود آمدند یعنی مرا از جمله ایشان و هم مرا با اسماء
ایشان ثبت کرده در زمره ایشان حشر فرما آورده اند که در همان سفر بوادی
رسیدند که هوای خوش و درختان انبوه دلکش داشت و سبزه زار همان گردار که گاهی
نهار خود در نزول نمودند وقت نماز در رسید سلیمان خواست وضو بسازد آب نبود
و دلیل لشکر هدهد مخصوص آب در صحرا بابان هدهد بود او طلب کردند و نیافتند و از عنان
گفته که هدهد آبرا در زمین چنان آشکارا میبیند چنانکه آب در شیشه مشاهده میشود و عیاشی
باسناد خود روایت نماید که ابو حنیفه از ابو عبد الله صلعم سبب طلب سلیمان را پرسید از هدهد
فرمود تا هدهد موضع آب را و آن بحضرت سلیمان نشان دهد چه او آب را در زیر زمین
میبیند چنانکه یکی از شما روغن را در آب کیسه ابو حنیفه چون این لطیفه بشنید روی کتاب
خود گرده بخندید حضرت فرمود برای چه میخندی گفت بانکه من بر تو غالب شدم از دادن
تو حضرت فرمود چگونه گفت بانکه کسی آب را در زیر زمین بیند دام را در روی
خاک نتواند دید و بگردن او می افتد و او را بسبب آن میگیرند حضرت فرمود ندانسته
تر اذا جاء القدر عمی البصر آورده اند که در نواحی بیت المقدس روزی سلیمان
در روی تخت جم نشان نشسته بود ناگاه فرخه در سایه انداختن بالهای طیور دید در آفتاب
بجناب سلیمان افتاد نظر کرده جای هدهد را خالی دید قصد تفحص وی فرمود هدهد در میان
ایشان نبود پس گفت از روی تعجب چیست مرا که در میان مرغان نمی بینم هدهد را
آیا چشم من بوی نمی افتد بسبب ساتری و یا هست از غایبان شدگان از این جمع و چون غیبت او

بر سلیمان یقین شد فرمود بخدا سوگند هر آینه عذاب کنم او را بجهت تادیب و مصلحت انتظام مملکت
عذابی سخت ر پرهای او را کنده بآفتاب افکنم و یا میان مور جایگاه افکنم تا او را بخورند و یا میان
او و جفت او بجدایی حکم میکنم و یا او را با اضداد او در قفس محبوس میدارم و یا از خدمت
مقرره خود برانم و یا بکشم او را برای عبرت ابنای جنس او از مرغان و یا پارهٔ مرا حجتی
روشن ر سبب غیبت او چه بوده تا باعث عذر او شود در غیبت او پس درنگ
کرد هدهد در حالتیکه زمان دور و دراز نبود یعنی زود آمد از خوف سلیمان و در اخبار
آمده ر چون هدهد از جای خود پرواز کرد در هوا بطرف راست و چپ خود نگاه
میکرد ناگاه باغی از بلقیس بنظر وی در آمد القصه در هوا هدهد دیگر رسید ر از جانب
شهر سبا مر آمد پرسید ر از کجا مر آیی این هدهد گفت ر از جانب شهر شام و یمن مر آیم
و در خدمت سلیمان بن داود عم آبودم گفت سلیمان کیست گفت پادشاه جن
و انس و وحوش و طیور است این هدهد هم از آن پرسید ر تو از کجا مر آیی گفت
از این ولایت سبا گفت پادشاه این ولایت کیست گفت زنیست ر او را
بلقیس میگویند و او را ملکی وسیع عظیم است ر دوازده هزار قاید لشکر دارد
و هر قایدی صد هزار سوار دارد اگر خواهی آمده مملکت او را بنگر گفت مستر
ر حضرت سلیمان مرا طلبد و نیابد و در سلسله عقوبت معذب سازد گفت
همانا اگر این خبر را بسلیمان بری و بر او خوش آید پس هدهد با آن هدهد رشد شاهی
و خدم و حشم بلقیس را بنظر آورده باز گشت خلاصه چون سلیمان هدهد را ندید
دانست ر غایب شده غرب مرغان یعنی کرکس را بخواند و فرمود تفحص هدهد کن
کرکس پرواز کرده بعد سید مرغان یعنی عقاب را عقب آن فرستاد در هوا پرواز
میکرد ناگاه هدهد را دید ر از جانب سبا مر آمد آهنگ او کرده خواست او را بچنگال
نکال خود در کشد هدهد زنهار خواسته عقاب گفت ویحک سلیمان سوگند خورده ر ترا
عذاب بلیغ نماید و یا بکشد و یا حجت روشن آری بعذر غیبت خود گفت یا کنیت حجت
روشن دارم عقاب او را عقب خود انداخته خود پیش مرغ تا پیش سلیمان رسیدند
گفت هدهد را آورده ام پیش تخت آورده پر در پا افکنده بر زمین پرکش ن بانواع و لغت

وخواری سلیمان سر او را بخود کشیده از روی قهر گفت ترا امروز تر اعذابی کنم ر همه لشکر
از آن عبرت گیرند هدهد گفت یا نبی الله یاد کن روز ترا که ترا پیش خدا بدارند سلیمان
از این سخن رنگ رویش زرد شده دست از وی برداشت و سبب غیبت پرسید
پس گفت هدهد احاطه و مشاهده کردم و رسیدم بآنچه مشاهده نکرده تو یعنی جمیع
کیفیات و کمیات اهل و امور شهر سبا را رسیده ام و آورده ام بتو از شهر سبا
که مآرب گویند جبری محقق راست در دست ر در و هیچ شکی نیست و از قتاده
روایت است ر میان سبا و صنعا سه روزه راهست و سدی روایت کرده
ر خالق اکبر دوازده پیغمبر شهر سبا فرستاده بود القصه هدهد گفت ر در هوا پریدم
و بهدهدی رسیدم ر از ولایت سبا در هوا مر آمد و بمن از عظمت و حشمت شهر با رخود
و خوشی هوای دیار و انهار و اثمار آنجا تقریر کرد من هم هوس کرده رفتم و مشاهده
نموده برگشتم سلیمان گفت پادشاه ایشان کیست و کیش و دین و عبادت او
هدهد گفت بدرستیکه من یافتم زنی را بلقیس نام که از روی اقتدار تمام پادشاهی
میکند هر سبا را داده شده است آن زن از هر چیزی که پادشاهان را بکار آید از اموال
و خدم و حشم و قاده آورده که اهل مشورة او سیصد و سیزده نفر بودند ر در تخت هر نفر
ده هزار دلیر جان نثار خونخوار و مر آن زن را هست تختی بزرگ که هر آئینه نسبت تخت
سایر سلاطین آورده اند ر تخت آن یک تخت سرکز در سرکز بود و طول آن دو مو
سرکز ر در نظر ها مینمود و بروایت دیگر هشتاد گز در هشتاد گز از زر و نقره مکلل بجواهر
ظواهر و از ابن عباس روایت است ر بزرگ بود نسبت پادشاه بلقیس و پادشاه سلیمان
در جنب پادشاهی ایشان اعظم از مرمان و ایشان گفته اند ر مقدم آن تخت از زر
مرصع بیاقوت احمر و زمرد اخضر بود و مؤخر آن از نیم مکلل بانواع جواهر طواهر و در وسط
و در آن هفت باب خانه بود ساخته و پرداخته و در هر خانه دری گرانمایه بکانه آویخته
و گویند او را چهار قائمه بود یکی از یاقوت سرخ و دیگری از یاقوت زرد و یکی از زبرجد سبز
و دیگری از در سفید و صفحهای آن از زر مرصع بانواع جواهر طواهر شایان

وَجَدْتُهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ
لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ
أَلَّا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبْءَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ
مَا تُخْفُونَ وَمَا تُعْلِنُونَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ
الْعَظِيمِ قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ
اذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا
يَرْجِعُونَ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ
إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ أَلَّا تَعْلُوا عَلَيَّ
وَأْتُونِي مُسْلِمِينَ یافتم آن زن و کرده او را که از روی جهالت و ضلالت
سجده میکنند آفتاب عالمتاب را بجز از خدا و بیاراسته است برای ایشان شیطان
کردارهای ایشان را از پرستش آفتاب و سایر اعمال قبیح پس باز داشته است ایشان را شیطان
از راه راست پس ایشان راه نمی یابند بطریق حق و شیطان این عمل شنیع را در نظر ایشان
آراسته بجهة آنکه سجده نکنند خدا را آنخدایی که بتوانایی کامل بیرون مر آرد پوشیده را
در آسمانها و زمینها یعنی قطرات باران را که در میان ابر پنهان است و نباتات را از زمین و میداند
آنچه پنهان میدارند آفریدها در دلها و آنچه آشکارا میسازند و حفظ هر دو خدا را بخطا نمیماند
و معلوم است ر جمله این مذکور است مختص است بواجب الوجود بالذات و بعد از آن فرمود
خدای بحق هیچ معبودی نیست مستحق عبادت مگر او بجانه ر آفریدگار عرش عظیم است ر محیط بر همه

وگر محیط آسمانها و زمینها بعظمت عرش بلقیس در جنب این عرش چه شد و این سجده تهنیت از سجده‌های
مندوبه فرآنکه بدانکه محقق ماذن ملک بلقیس بسلیمان با آنکه مسافت قلیل بوده در میان
ایشان هر گفته اند در میان ایشان سه روز راه بوده ر میان صنعا و مآرب بوده هیچ
مصلحت بوده ر حضرت سبحان آن را مصلحت دانسته بوده چون خفای مکان و یف بر سر
و چون هدهد بالهام حضرت یزدان این سخنان را در پیش سلیمان بتمام رسانید گفت
سلیمان زود باشد بنگریم و تا بدانیم در این سخن ر کفر در این انجمن ر آیا راست گفتی و یا
از دروغ گویان حالا تفحص آب کن که ما و لشکر با تمام تشنه ایم و بوضو محتاج هدهد نشان
داده چاهها کندند و هر چه خواستند آب برداشتند بعد از آن سلیمان نامه بلقیس و ران
چنان نوشت من عبد الله سلیمان بن داود الی بلقیس ملکة السبا السلام
علی من اتبع الهدی بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد فلا تعلوا علی و اتونی مسلمین
و چون نامه نوشت مهر از مشک نهاده نقش نگین خود مهر کرده در خبر آمده هدهد را پیش خود
خوانده گفت چون تو رسول من طریقه بتو باید داد دست مبارک خود را بین او کشیده
الوان مختلف در و پیدا شده و انگشت بسر او زده تاج در سر وی پدید آمد پس نامه
نهاده گفت به بر این نوشته مرا پس بنگلن بسوی ایشان پس رو بگردان از ایشان
و بگوشه نشسته تجسس احوال ایشان کن و بنگر ر ایشان بچه چیز باز میگردند در جواب
مکتوب و بچه نوع با یکدیگر گفتگو میکنند و قرار بچه میدهند پس هدهد نامه بر گرفته پرواز کرده
بسرعت تمام میرفت هدهد دیگر رسید و او را باز نیت اندام دید گفت این زنیت تو از کجا
گفت چه من رسول رسول خدایم خلعت او در بر و نامه او در پر و تاج کرامت او در سر و تهور او در نامه
دارم و مهر خدای او در دل خلعت خامه پس پیش بلقیس رفت بمآرب رسیده مدت
از صنعا تا آنجا در مجمع رسید ر بلقیس در تخت نشسته دید و ارکان ر دولت و امنای سلطنت
در زیر تخت او حاضر بودند پرواز کرده مردم منکر بستند نامه را بروی تخت آن یک تخت
افکند و قول اشهر آنست ر در قصری خلوت کرده بود در هایی بر خود بسته کلیدها در زیر نهاده
بجواب خلوت رفته هدهد از روزنه داخل شده نامه بسینه وی نهاد بلقیس حیث برخیست
و نامه را برداشت و گفته اند ر از روزنه منقار میزد تا بیدار شد از صدای منقار و بعد از آن
نامه پیش نهاد و از وهب روایت است ر روزنه بود چون آفتاب بر آمد از روزنه بقصر افتاد

وبلقیس آفتاب را دیده سجده کردی پس هدهد آمده بالهای خود را بر روزنه گسترده روزنه گرفته شد
و آفتاب بلقیس نیفتاد بروزنه نگاه کرده مرغی را دید در سفند آفتاب گرفته نامه در منقار عجب
شد هدهد نامه را بینداخت بلقیس نامه را برداشته بخواند و زبان عربی میدانست چون
حال هدهد را ملاحظه کرد و بعنوان نامه نگریست دانست که نامه پادشاهیست
که ملک او از ملک این عظیم ترست چه کسی را که مرغ مسخر او باشد در رسالة التوبة
پادشاهی وی عظیم خواهد شد و بعد از مطالعه نامه بلرزید و بترسید و امر کرد تا اعیان
دولت و ارکان مملکت حاضر شدند نامه را در دست گرفته متوجه ایشان شد
گفت ای گروه اشراف بدرستیکه افکنده شده است بسوی من نوشته بزرگوار ابن عباس
گفته که چه شرافت صاحب نامه که هدهد رسول اوست نامه را نامه کریم خواند و باجهة آنکه نامه
مهر داشت و حدیث کرامة الکتاب ختمه بزرگواری نامه مهر کردن است موید است
قشیری گفته که بزرگواری آن باعتبار آن بود که در وضع ملک نبود بلکه دعوت بی دیگذا
و یا بحسب لفظ و بیان آن و گفته اند که بلقیس شنیده بود که سلیمان سلطان جنیان و ظاهر
ایشان و وحوش و طیور است و باین سبب کتاب کریم خواند بهر تقدیر ارکان دولت
و اعیان مملکت گفتند که از جانب که آمده است بلقیس گفت بدرستیکه این کتاب
از نزد سلیمان است و مشتمل است بر دو مضمون اول آنکه مصدر است باینکه بسم الله
الرحمن الرحیم دوم آنکه ان لا تعلوا بزرگی مکنید بر من و گردن کشید و بیایید بمن فرمانبرداران
و فرمان برداران بحکم من و در مجمع گفته که اول کسی که بسم الله گفت سلیمان است و چون قوم
بلقیس مضمون نامه مطلع شدند و با وجازت الفاظ او و دلالت او بمعانی بسیار دیدند
پریشان شدند و بلقیس با ایشان مشورت کرده

قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَفْتُونِي
فِي أَمْرِي مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتَّى تَشْهَدُونِ قَالُوا نَحْنُ أُولُو
قُوَّةٍ وَأُولُو بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ
قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ أَهْلِهَا
أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ وَإِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَاظِرَةٌ

بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَانَ قَالَ أَتُمِدُّونَنِ بِمَالٍ فَمَا آتَانِيَ
اللَّهُ خَيْرٌ مِمَّا آتَاكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدِيَّتِكُمْ تَفْرَحُونَ گفت اگر گروه بزرگان و اهل مشورت
سیزده نفر بودند از ارکان مملکت فتوی دهید مرا در کار من و آنچه صلاح باشد درین باب بمن بگوید
نبودم من تا آنکه قطع کننده کاری و قصد کننده امری تا شما حاضر شوید یعنی با حضور و مشورت
شما کاری نکرده و نمیکنم گفتند آنگروه ما خداوندان قوتیم تن آور و اکثر و با کثرت اسلحه حرب و صاحب
کار زار سخت و شجاعت یعنی هم قوت داریم و هم لشکر و هم شجاعت در این کار و اگذاشته است بتو
پس ببین چه میفرمایی از مقاتله و مصالحه که ما مطیعیم ترا بلقیس مصلحت جنگ را نه پسندید و گفت حرب
دو سر دارد اگر غالب آید بنده دیار و اموال ما در معرض تلف خواهد شد چنانکه خدا میفرماید گفت
بلقیس بدرستیکه پادشاهان چون در آیند بدهی و شهری از روی قهر و غلبه آنرا بتصرف آرند خراب
کنند آنرا و گردانند عزیزان اهل آن دیار را خوار بیمقدار یعنی غارت کنند و اسیر نمایند و بکشند
و همچنین میکنند این عادت عادت مستمره ایشانست بعد از آن پیمان تهدید صلح کرده گفت
و بدرستیکه من فرستنده ام بسوی سلیمان و قوم او هدیه که تقدیم مصالحه است و دافع فساد
از ملک پس نگرنده ام که از آنها به چه چیز باز میگردند فرستادگان تا بدانم که پیغمبر است یا نه یعنی اگر قبول
مرا قبول کرد پادشاه است و اگر نگرد پیغمبر است پس پانصد غلام را لباس زنان پوشانیده از زر و
دستوانهای طلا و طوقهای طلا و گوشوارهای طلا و پانصد کنیز را در زینتی غلامان با قاو کرده
و همه را با سبهای خوش آینده با زین یراق های زر مرصع بجواهر و زهر آخته طلا و هر ابریقه
و سبهای تازی با زین مرصع و تاجی از زر مکلل بدر و یاقوت و بسیاری از مشک و عنبر و حقه
از در ناسفته و نامه نوشت که اگر تو پیغمبری فرق میان غلامان و کنیزان نه و بگو درین حقه
چیست و مروارید ناسفته را سوراخ کن ناسفته را بر رشته کش و متذکر بن عمر را و یا ملکی دیگر
از اشراف قوم خود را بر فتن تعیین فرمود گفت ای منذر نگواخیاط نکرده را که بجهت غضب ترا نگرد
نرسی که او پادشاهست یا بر و غالب آییم و اگر تازه رو یا و خوش خیلی سخن گفت بدانکه پیغمبر است سخن
او را نیکو بشنو و دلیل دیگر بر نبوت آنسرور آنست که میان غلامان و کنیزان تمیز دهد و که هر ناسفته را
سوراخ کند و مهره کج ناسفته را بر رشته کشد رسولانرا روانه ساخت هدهد پیش از آمدن ایشان
شتافت سلیمان را بجمیع احوالات مخبر گردانید سلیمان فرمود دیوانخانه را دیوان از زر و نقره و یاقوت
ساختند و میدانی که هفت فرسخ طول داشت از خشتهای طلا و نقره فرش کردند و فرشهای
ملوکانه مرصع از در و یاقوت و انواع جواهر و زواهر بگستردند و دیوانرا فرمود از دریاها بهر سو نگارند

آوردند و همه را با زین یراقهای مرصع روز رسیدن منذر در اطراف میدان بداشتند و امر کرد
آدمیان و پریان و دیوان و سباع و هوام و وحوشان حاضر شدند و طایران بر پر پرانیده
تخت سلیمان را در میان میدان نهادند و چهار هزار کرسی مرصع زرین و سیمین از راست و چپ
ترتیب دادند و علما و فضلا و اعیان دولت و ارکان مملکت را در ایشان نشاندند
و لشکریان بترتیب صف کشیدند چند فرسخ آدمیان و چند فرسخ از پس ایشان جنیان و از عقب
ایشان چند فرسخ سبعان و بعد از سباع وحشیان که هزار دیده ستارگان آسمان در هزار
قرن دوران جنان عالم جانشین نشان نداده اند چون رسولان بکنار آن میدان مینوشان
رسیدند اسبان کوه توان را دیدند که در روی خشتهای زر و نقره مرکز دند و بول و سرگین
مرا فکنند و چون از آنجا گذشته پیش آمدند سباع را دیدند که بر طلا و نقره استاده ترسیدند
موکلان بر رسولان گفتند بگذرید که اینان جز بفرمان سلیمان گزندی با حد نرسانند
و چون بشیاطین صرصر آیین رسیدند صورتها بی عجب و هیئت های غریب ایشان را دیدند ترس
ایشان بیشتر از پیشتر شده موکلان تسکین با ایشان داده گذرانیدند و چون این موکلان
و حشمت از سلیمان ملاحظه نمودند از آوردن هدیه های خود شان شرمنده و پشیمان شدند
القصه پیش سلیمان آمده سر پیش افکنده ایستادند آنحضرت بکمال نضارت روی تبسم کرده
منذر را پیش طلبیده پرسش فرموده لطف نمود منذر نامه را بیرون آورده بسلیمان
داد قبل از مطالعه بالهام جبرئیل فرمود حقه را بیارید که در آن در ناسفته و مهره کج سفته است
منذر گفت نامه را سفته و سفته را ریسمان باید کشید سلیمان با عیان فرمود کیست
که این در را سوراخ نماید آدمیان عاجز آمدند پریان و کوه شیطان گفتند که این کار از ضعیف است
او را بخواند امر بسفتن مهره از موضع معین که نوشته بود فرمود از ضعیف موی در دهن کرد بسفت حضرت
سلیمان در حق آن دعا نمود تا حضرت سبحان روزی آن را از جو و درخت گردانید بعد از آن
گفت که ریسمان در در کج سفته کند دوده که جانوریست که در سیب پیدا میشود گفت که من ریسمان
درین مهره کج نشان کشم پس ریسمان بدهن گرفته از یک جانب آن رفته از سمت دیگر آن
بیرون آمد باریسمان پس امر کرد تا کنیزان و غلامان را حاضر ساختند ایشان را فرمود
که از غبار راه روی و دست خود تا زانو بشوید غلامان فیلمان چهرگان فی الفور
آب برداشته بر دوشش آغاز کردند و کنیزان از دستی بدستی ریختند بعد بر وزدند و مردان
بر پشت ساعد ریختند و زنان بروی ساعد و این از عادت قدیمه ایشانست یعنی مردان
و زنان و باین علامت میان ایشان امتیاز داد و گفته اند که در میان هدایا عصایی تراشیده

متساوی الطرفین بود که از ملوک بلقیس میراث رسیده بود و قدحی نیز فرستاده بود و گفته بود
سلیمان بگوید که استخراج این عصا قبل از بریدن آن کدام طرف بوده و بالای آن کدام و قدح را
از آب پر کند که نه از آب زمین باشد و نه از آب آسمان سلیمان فرمود عصا را هوا انداختند
هر طرف او پیش تر بزمین آمد سفلی آنست و امر کرد آب را تا چندان دوانیدند که قطرهای عرق
ایشان قدح را پر ساخت و گفت این نه از آب زمین است و نه از آب آسمان بعد از آن جمع هدایا
ایشان را رد چنانکه حضرت خالق اکبر جز میدهد پس آنهنگام که آمد رسول بلقیس سلیمان موی
و هدیه آورد گفت سلیمان بر سبیل انکار آیا مدد میکنید مرا بمال حال آنکه مال من از همه کس بیشتر است
پس آنچه عطا کرده است مرا حضرت عزت از سلطنت عظیم و نبوت و علم بهتر است از آنچه داده
بشما از متاع دنیا و از جهت این مرا هدیه شما چیزی نیست بلکه شما بهدایای خود شاد میشوید و فرح زایید
و من البته بسبب آنکه جز حطام دنیا مطمح نظر چیز دیگر ندارید و همت قاصر شما مقصور است بآن
بعد از آن گفت ای رسول

ارْجِعْ إِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا
وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ أَيُّكُمْ يَأْتِينِي
بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ قَالَ عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ
قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ
عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ
مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ
وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ قَالَ
نَكِّرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرْ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ
فَلَمَّا جَاءَتْ قِيلَ أَهَكَذَا عَرْشُكِ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا

وَكُنَّا مُسْلِمِينَ وَصَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا
كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ
لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَرْحٌ مُمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ
قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَأَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

بازگرد بسوی بلقیس و قوم او و بگو تا بیایند پیش من از روی انقیاد ع غرض من حطام
دنیا نیست بلکه مقصود من آنست ع بدین الهی در آیند و اگر فرمان نبرید در آمدن پس
هر آینه می آیم با ایشان لشکری که از کثرت و قوت آن طاقت مقاتله نباشد ایشان را
بآن و قدرت مقاومت ایشان نداشته باشید و هر آینه بیرون میکنیم ایشان را از شهر سبا
در حالتیکه ع خوار و بیمقدار باشند و ایشان خوارشدگان باشند بهر رونده که حاضر
یعنی لشکریان اکتفا بملک و عزت ایشان نکنند بلکه با وجود آنها ایشان را اسیر میسازند
و بند که گرفتار گردانند منادی بازگشته تمام احوال باز گفت بلقیس دانست ع او
بیخبر نیست و قدرت بمقاومت او ندارد پس با عیان مملکت و ارکان دولت گفت
ایها این شخص فرستاده خداست اگر فرمان او نبریم بما غالب آید و ما را باسیری
و قتل و غارت مبتلا میسازد پس جمیع انقیاد قول او نموده رسول بحضرت سلیمان فرستاد
که من بطوع و رغبت متوجه بارگاه اویم تا بدانم دینی را که ما را بآن دعوت مینمائی
تا بآن بگروم و بعد از فرستادن رسول تهیه راه دیده تخت خود را در خانه آخر هفتم
نهاده مضبوط نموده نگهبان نکته دان بآن گماشته و درهای هر هفت خانه را قفل کرده
کلیدهای ایشان را برداشته و نایبی درهای خود تعیین نموده ولایت خود را بکف کفایت
او سپرده با دوازده هزار امیر کبیر و با همه عز و حشم متوجه پایه سریر سلطنت
سلیمان شده بود آن پری زاد این ماجری خبردار شده اندیشه کرد که اگر سلیمان بلقیس را
بکمال جمال و حسن عقل و جلال بعد الله بازدواج او میل کند و او سلیمان را با سرار جنیان
مطلع میگرداند پس صلاح و طریق فلاح آنست ع بر جمال و کمال و عقل و فراست
بلقیس طعنه زنیم تا عیب او در دل سلیمان جاگیر شده با و میل و توجه نماید پس بعضی

از اشراف

از اشراف پیش تخت سلیمان آمده عرض کردند ع عقل بلقیس از جاده عقول سلیمه مستقیمه منصرف است
و کلام او از منهج صواب منحرف و پای او مانند سم حمار صاف بود انگشت است سلیمان جن را
باندیشه فرو رفته اول خواست عقل بلقیس را امتحان نماید و در مخصوص آوردن تخت او بعضی
از معجزات خود باو نماید گفت ای گروه بزرگان کدام از شما مرا در نزد من تخت بلقیس را
پیش از آنکه بیایند بین در حالتیکه مسلمانان باشند گرویدگان چه هرگاه در صفت اسلام آیند
آوردن تخت او بدون اورا نباشد مگر برضای خودش و چون سلیمان طلب شخصی نمود
که تخت بلقیس را حاضر نماید گفت دیوی بدهیبت بد هیئت ناخوش صورت بگروه
پیرت سرکش شرکیش از قوم جن نام او ذکوان و با نام صخره از گروه ایشان من مرا
آنرا بتو پیش از آنکه برخیزی از مجلس حکومت خود مقر سلطنت و سلیمان تا نصف نهار
در مجلس حکومت و اختیار نشسته و بدرستیکه من بحمل آن تخت هر آینه توانا ام و بحفظ آن
امین ع بزر و جواهر مرکوزه آن خائن نیستم و با مانت بتو میرسانم سلیمان فرمود زود
تر ازین میخواهم گفت آنکسی ع در پیش او بود علم از کتب منزله الهی ع خوانده بود و اسم
اعظم میدانست و آن حضرت حاضر بود و ما ملکی ع در دفتر قضا و مقادیر نزد او نیست
و بقول اظهر اشهر آصف بن برخیا بود وزیر سلیمان و پسر خواهر آن برگزیده
حضرت سبحان و ولی عهد و خلیفه آن نیکبخت دوران گفت من مرا آرم تخت بلقیس را
بتو پیش از آنکه باز گردد بسوی تو چشم تو یعنی چون بچیزی در نگری تا چشم از آن برداری
من تخت را حاضر کرده باشم سلیمان آن سرآمد عالمان را اذن داده وی بسجده فتاد
گفت ما حی و یا قیوم ع بزبان عبری آهیا شراهیا عبارت از آنست و بقول
بعضی یا ذا الجلال و الاکرام و یا الهی و اله کل شیء الها واحدا لا اله
الا انت و بالفظ الله و الرحمن بود و بقولی ع از راویان اهل سنت روایت آورده
که عبد الله بن سلام از حضرت رسالت پناه بنام صلعم و آله پرسید یا رسول الله که بود
آنکه تخت بلقیس را پیش سلیمان آورد فرمود بنده انگشت بکر کس بیک ان امیر مؤمنان
غالب کل غالب علی بن ابی طالب ع باسمی از اسماء اعظم الهی تخت بلقیس را پیش آن
عالمان نیاهر سلیمان حاضر ساخت و خاتم پیغمبران یا امیر مؤمنان فرمود یا علی تو
با پیغمبران بودی در نهان و با من بودی در آشکاری و عیان و در اخبار و آثار آمده ع
آنحضرت در جمیع ازمنه با امر حضرت عزت بهر صورت ع خواسته متمثل شده و امور
عجیبه علامات غریبه از آنحضرت بظهور رسیده و مؤید این قصه است آنچه

باسمان فارس عوار و لهذا ملقب بملهم عجایب و غرایب شده بهر تقدیر آنکسی ع در پیش او اسم اعظم بود
آن دعا کرده تخت بلقیس از موضع خود بر زمین فرو رفته در یک طرفة العین از پیش بحر سلیمان از زمین
ناگهان بیرون آمد و در وسیط آورده که قادر سبحان تخت بلقیس را در سبا معدوم ساخت و در پیش تخت
سلیمان موجود گردانید و بروایت ابو هریره از ابو عبد الله ع که حضرت ذو الجلال تقدیر
مقال خود طی ارض فرموده تخت را فی الحال پیش سلیمان حاضر ساخت و گفته اند ع ملائکه کرام
بسرعت تمام حاضر گردانیدند و یا باد صرصر بفرمان خالق اکبر با سرع ازمان حاضر ساخت پس
آنگاه ع دید سلیمان آن تخت را قرار گرفته نزد او گفت ع بدست شکر گذاری بر آن این استقرار تخت
بلقیس پیش من در مدت چشم زدن من از فضل پروردگار منست و محض فضل او تا بیازماید مرا
که بمنت این امور آیا شکر میکنم و آنرا از محض فضل او میدانم بدون قوت من و یا کفران و نا
سپاسی میکنم بر آن باینکه نفس خود را در ادای آن داخل میکنم و یا در ادای شکر آن تقصیر میکنم
و هر که شکر کند نعمت خدا را پس جز این نیست ع شکر میکند برای خود چه شکر موجب دوام نعمت
و سبب مزید آنست و هر که کفران نماید پس بدرستیکه پروردگار من بی نیاز است از شکر
گذاری و سپاسداری مردم نیکو کننده بمستحقان با وجود کفران ایشان و بعد از آن
ادای شکر گذاری برین نعمت و اعتراف بفضل و احسان حضرت باری نموده
گفت سلیمان با عیان و اشراف خود منکر و ناشناخته گردانید تغییر هیئت و شکل برای
بلقیس تخت او را بوجهی که اعلا را اسفل و مقدم را مؤخر سازید و یا جواهر آنرا تبدیل کنید
اخضر را بجای احمر و ابیض را بموضع اصفر وضع کنید تا بنگریم ع بعد از سؤال از آن آیا
میشناسد تخت خود را بفطانت عقل و جودت ذهن بعد از تغییر آن و یا باشد
از آنانکه راه نمیبرند و نمیشناسند آنرا و در پیش حضرت است ع چون تخت خود را در سبا
گذاشته و حارسان باریک بدنان بر آن گماشته چون پیش من بیند در سرعت زمان ایمان
مرا آرد بحضرت یزدان و بپیغمبری من بآن و یا با وجود چنین معجزه ظاهره یقین بکفر خود
مینماید و قول اول اظهر است بسوق کلام پس آنگاه ع آمد بلقیس پیش سلیمان
و تخت او بود نهاده ع نزد آن گفتند مراد او که آیا این چنین است تخت تو یعنی بجهت زیادتی
امتحان عقل و دانش آن پرسید تشبیه با و گفتند ع عرش تو هم مانند اینست گفت گویا
این تخت هیئت از من و تکلف جزما آنست از جهت آنکه احتمال داشت ع تخت باشد مثل آن
تخت نه عین آن و این از کمال عقل او بود و بعد از آن گفت و داده شده ایم ما دانش
و علم بکمال قدرت الهی و وحدانیت آنحضرت تا شناسی و بصحت نبوت سلیمان پیش

از این

از این حالت و یا قبل از این معجزه و با سبب آیات متقدمه از قصه هدهد و بودم اسلام آمدگان
و گردن نهندگان حکم و برا و باز داشت خدا بلقیس را بتوفیق ایمان و با سلیمان او را باز داشت
از آنچه بود که پرستید آنرا بجز از خدا یعنی آفتاب را بدرستیکه بود بلقیس از اسلام آوردن اگر گروه
نخوردگان و از جمله آفتاب پرستان یعنی بجز آفتاب پرستی مذهب دیگر نداشت و چون سلیمان
امتحان عقل و فطانت بلقیس نمود و بعد از آن با امتحان حق آفتاب پرستان از دیوان گشته
بودند ع پای بلقیس شبیه بپای حمار است و انگشتان ندارد بفرمان سلیمان قصری بنا کرده بودند
و زمین آنرا از آبگینه سفید صاف ساخته بودند و بزیر آن آب آورده و ماهیان و سایر
حیوانات آبی افکنده بودند چنانکه صحن آنخانه همه آب مینمود پس بفرمود تا سر او در میان آن
قصر نهادند پس بر بالای آن تخت نشسته امر کرد تا بلقیس را بیارند و چون بدر قصر رسید
گفتند مراد او در آمدن بصحن این قصر و گویند مراد عرصه خانه است پس چون بدید
بلقیس آن صرح را پنداشت آنرا آب بسیار بشانه در یا چه و برکشید دامن جامه خود را
از دو ساق خود تا پا بر آب نهد سلیمان دید ع پای او مانند پای آدمیانست گفت
ای بلقیس جامه خود را فرو گذار بدرستیکه آنچه می پنداری عرصه است ساده و هموار از آبگینها
در آیه دلیل است بر آنکه چون کسی زنی را خواهد بگیرد او را جایز است که کاسن و برا
ببیند آورده اند ع چون سلیمان ساق آن نادره دوران را دید ع مودت بطبع وی
ناخوش آمده ع در علاج ازاله آن با آدمیان مشاوره کرده بعضی گفتند با سره باید شرد
سلیمان گفت در خوف جراحت عضو است پس از شیاطین علاج آن طلبید
ایشان برای ازاله آن حاضر ناگردند و آهک و زرنیخ بهم ممزوج نمودند و پیش از آن حمام نبود
نبود پس بلقیس بحمام رفته موی کشیده موهای وی زایل شد و در روایت آمده و چون
بلقیس بدر قصر رسید و در یا چه بنظر وی در آمد گمان برد ع سلیمان میخواهد او را غرق سازد
و چون بخطای ظن خود عارف شد گفت بدرستیکه من ستم کردم بنفس خود در گمان
در حق سلیمان بردم و اشهر آنست ع مراد وی از ظلم بنفس خود پرستش آفتاب بود یعنی ظلم
کردم بپرستش آفتاب و لهذا در عقب این گفت و اسلام آوردم با سلیمان یعنی همین
صحبت و مدد هدایت وی مسلمان شدم در دست او و گردن نهادم مر خدا را که پروردگار
عالمیانست بهر چه بندگان خود را بآن امر فرموده از اقسام طاعات پس سلیمان او را
بعقد نکاح خود آورده از فرزندان در عالم امکان بوجود آمد و ملک و ولایت با و تفویض

کرد وجن‌ها را امر کرد تا برای او سه حصار بنا کردند در زمین یمن و از قدرت آن بیرون بودند ساختن
ایشان نام یکی از آن حصارها سلیحین بود و دو تا یمن نعمون و سیمین عمران و بلقیس با آن ولایت
فرستاد و در هر ماه یک بار بشاهر یکبار بآن دیار بزیارت آن نگار حور کرد از رفتن سه روز
در پیش او ماندی صبح از شام روانه شدی و نماز شام در یمن انجمن آرای هر مرد و زن و در بعضی
روایت آمده که سلیمان آن رشک حوریان جنان را خواسته بتبع پادشاه همدان عقد بست
بیمن فرستاده در آنجا بقصد وطن نشسته و زوجه را که ایرجیان بود با مور حصار بلقیس حوالت
کرد و ایشان تا برای او حصار چند بنا کرد و عباس بسناد معتبر خود نقل کرده که موسی بن محمد بن
علی بن موسی و یحیی بن اکثم روزی بهم رسیدند یحیی از و مسئله چند پرسید وی جواب او را
ندانست پس پیش برادر خود علی بن محمد ع آمده بعد از آن اطاعت او نموده اقرار
بامامت او کرده گفت جان من فدای تو باد پسر اکثم از من مسئله چند پرسیده
آنها را از شما جواب مجاهم آنحضرت بخندید و فرمود چرا جواب نگفتی عرض کرد عار است
نبودم حضرت فرمود مسئله‌ها را بیان کن عرض کرد خبر ده مرا از سلیمان ع چرا با وجود
آنکه پیغمبر بود محتاج علم آصف بود و مسئله‌های دیگر هم پرسید جواب شنید آنحضرت
فرمود ای برادر من بنویس یحیی اکثم و آن نوشته را به بسم الله الرحمن الرحیم مصدر ساز و بنویس
در از من سؤال کردی از قول جناب رب الارباب در کتاب خود فرموده الذی
عنده علم من الکتاب در قصه سلیمان آن چه کس بود بدانکه آنکس آصف برخیا بود
و سلیمان با مر حضرت سبحان این علم را با آصف ودیعه نهاده بود تا امامت و خلافت
آصف اختلاف واقع نشود چنانکه سلیمان را داود در حال حیوه خود علم و فهم و دکاء القاء
نمود تا بنوت سلیمان و امامت او را بشناسند و بدانند و بعد از پدر خود بیغمبر و امام خلایق
سلیمان خواهد شد تا تاکید حجت بر بندگان نموده شد و بعد از ذکر قصه
سلیمان بیان حال صالح را با ثمود نموده میفرماید وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى
ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ
قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا
تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ

وبمن

وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ وَكَانَ
فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ قَالُوا
تَقَاسَمُوا بِاللَّهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ مَا شَهِدْنَا
مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ وَمَكَرُوا مَكْرًا وَمَكَرْنَا مَكْرًا
وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مَكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ
وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ
لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ وَأَنْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ وَلُوطًا
إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ وَأَنْتُمْ تُبْصِرُونَ أَئِنَّكُمْ
لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ
فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوا آلَ لُوطٍ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ
أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَاهَا مِنَ الْغَابِرِينَ

و بتحقیق فرستادیم ما بسوی ثمود برادر نسبی ایشان صالح را بآنکه بپرستید خدا را
پس ناگاه ایشان بعد از این گفتار بیکبار دو فرقه شدند مؤمن و کافر خصومت میکردند با یکدیگر و جون
کفار ملزم شدند گفتند صالح بیار آنچه ما را بآن میترسانی از نزول عذاب گفت صالح بایشان ای گروه من چرا
شتاب میکنید بعقوبت پیش از توبه نیکو و بوجه خلوص نمیشود یعنی چرا توبه نمیکنید تا عذاب شما نازل نشود
چه ایشان میگفتند اگر عذاب را به بینیم آنوقت توبه کنیم والا در کفر خود راسخ ایم و ما چرا طلب رحمت را
مقدم نمیدارید بعذاب عقوبت و چرا استغفار نمیکنید بایمان و توبه و از خدا آمرزش نمیطلبید

قبل از نزول عذاب شاید شما رحم کرده شوید بقبول توبه و عذاب فرو نیاید شاید بتعجیل از ایمان و توبه بقبول حضرت سبحان
و نفع در عذاب شما نخواهد داد گفتند آنگروه که بد فال گرفتیم بتو و هر که با تست از مؤمنان یعنی تو و اتباع تو
بر ما بدی نازل شد چه از اول حوت قحط و جوع بار آورده و قفر و بی‌نشانی ما افتاده و از رقوم و بوش
خودمان برگنده شده‌ایم گفت صالح ع ای ایشان فال بد و شامت شما از خدا است و این محنت و بلیت
از نزد خدا بشما رسیده بسبب کفر و عناد شما پس شیخ مرشا بشما رسد نه بشومی ما بلکه شما گروهی هستید که از خدا
بخیر و شر و دولت و نکبت و آسانی و سختی تا بعالمیان واضح و روشن شود در ایام نعمت و دولت ایشان که از
آن مشغول شوید و راه منعم حقیقی خود برده اطاعت میکنید یا نه و در زمان محنت و بلیت صبر میکنید یا نه
اهل قریه در هلاک این محنت است باز میترسید یا نه و بودند در شهری صالح ع را آنجا بود از زمین حجر
نه نفر از اشراف و اکابر قوم و اشرار ایشان در رهن ایشان مقدار سالف بود و دف و مکر و بکفر
و مضار در زمین و بصلاح نمی‌آوردند کار خود را و آنچه از ایشان صادر شد مخفی نبود و این نه نفر
مرتکب کردن ناقه شدند و چون پی کردند از صالح وعید عذاب شنیدند گفتند یکدیگر را
که سوگند خورده بودند بخدا بطریق نزد ایشان معتبر بود و بعد از سوگند گفتند هر آینه شبخون میزنیم بر صالح
و اهل او و بکشیم او را و بعد از آن گوییم ولی خون او را حاضر نبودیم ما در جای هلاک اهل او و حفظ
بکسر لام بخواند یعنی در موضع هلاک ایشان نبودیم چه جای آنکه متولی خون او شده باشیم و بدرستیکه
ما راست گوییم در آنچه گفتیم و مکر کردند ایشان مکر کردنی با این تدبیر صالح را میکشیم و ولی
خون او را گوییم ما نکشته‌ایم و خبر نداریم و مکر کردیم ما مکر کردنی بغیر جزای مکر را بایشان تا رسانیدیم
یعنی مکر ایشان را سبب هلاک ایشان ساختیم و حال آنکه ایشان آگاه نبودند و شعور نداشتند
بآن و از ابن عباس روایت است که صالح ع مسجدی و غاری داشت که شبها آنجا نماز میکرد
آن نه نفر مذکور شد گفتند در میان خودشان که وعده عذاب از صالح سه روز است
ما پیش از وقوع عذاب کار صالح را میسازیم پس اول شب بدر آن غار آمده در کمین
نشستند تا صالح ع بیاید و او را بکشند حضرت سبحان فرشتگان را فرستاد تا بر یک
سنگی فرود آورده همه را کشتند و صالح ع از مکر ایشان خلاص شد و بروایتی منتقم حقیقی سنگ
عظیمی بدر آن غار افکنده ایشان در اندرون آن مانده هلاک شدند و مابقی قوم ایشان را
همه را بصیحه جبرئیل ع هلاک ساختند پس آن خانهای ایشان در زمین حجر در جائیکه
خالیست و یا منهدم افتاده بسبب ستم کردن و از حد در گذشتن ایشان در کفر و عناد بود
بدرستیکه در آنچه ما بنمود کردیم هر آینه علامت است مر گروهی را که دهند آنرا تا آن بند گیرند
و از ابن عباس روایت است که من مرا یم در کتاب خدا که ظلم خانها را خراب بنماید پس این
آیه را تلاوت نمود و در تفسیر اهل بیت ع آمده که مراد ظالمان آل محمد را همین حال خواهد شد

چه اثری از بیوت و مدفن ایشان باقی نماند و آنچه در عقب خود گذاشتند در دنیا لعن و طعن است
و در آخرت عقوبت عذاب الیم در درک جحیم از حضرت عزت رهائیم آنانرا که گرویده بودند
بصالح و بودند بر پرهیزکاری و از کفر و معاصی بیرکت ایمان و صلاحیت نجوی یافتند
و در مقام نعمت در وقت هلاک شدن قوم ثمود جبرئیل آمده بانگ بر ایشان
زد در جای خودشان بمردند و مؤمنان رهائی یافتند چهار هزار نفر بودند صالح ع ایشان را
بحضرموت برد و آنجا برحمت خدا رفت بجهت موت ایشان آن سرزمین را حضرموت
گفتند یعنی حضر شد موت آنجا بصالح و بعد بیان حال قوم لوط کرده میفرماید
و فرستادیم لوط بن هرون را بقوم خود هنگامی که گفت مر گروه خود را از روی انکار و استهجان
ایشان آیا مرتکب میشوید خصلت زشت یعنی بلواطه و حال آنکه شما میدانید زشتی آنرا و یا آنکه میبینید
یکدیگر آنرا میکنید پس در میان فاحشه گفت آیا بدرستیکه شما هر آینه مرآیید مردان از روی
شهوت بجز از زنان برای شهوت مخلوق ایشان چه حکمت حضرت عزت در موقعه
طلب است نه قضاء حاجت شهوت بلکه شما گروهید نمیدانید عاقبت این فعل
قبیح شنیع را و یا بمثابه فعل کسیست که جاهل شد و تمیز میان فعل حسن و قبیح ندهد
جواب گروه لوط مگر آنکه گفتند یکدیگر بیرون کنید کسان لوط را از ده خود هر سو
بدرستیکه ایشان مردمانند منزه از افعال ما یعنی خود را پاک میدانند از آن و ما را متهم میکنند
ابن عباس گفته در این راه بر سبیل استهزا میگفتند پس نجات دادیم لوط را و کسان
او را یعنی دختران او را مگر زن او را که تقدیر و حکم فرمودیم بودن او را از باقیماندگان
در عذاب با قوم لوط بسبب کفر و سخن چینی او وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ
مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى
آللَّهُ خَيْرٌ أَمَّا يُشْرِكُونَ أَمَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَأَنْزَلَ
لَكُمْ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَنْبَتْنَا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ مَا كَانَ لَكُمْ أَنْ
تُنْبِتُوا شَجَرَهَا أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ بَلْ هُمْ قَوْمٌ يَعْدِلُونَ أَمَّنْ جَعَلَ
الْأَرْضَ قَرَارًا وَجَعَلَ خِلَالَهَا أَنْهَارًا وَجَعَلَ لَهَا رَوَاسِيَ وَجَعَلَ بَيْنَ

البحر بين جاجزاء اله مع الله بل اكثرهم لا يعلمون امن يجيب المضطر
اذا دعاه ويكشف السوء ويجعلكم خلفاء الارض ءاله مع الله قليلا
ما تذكرون امن يهديكم في ظلمات البر والبحر ومن يرسل الرياح
بشرا بين يدي رحمته ءاله مع الله تعالى الله عما يشركون امن يبدؤا
الخلق ثم يعيده ومن يرزقكم من السماء والارض ءاله مع الله قل هاتوا
برهانكم ان كنتم صادقين قل لا يعلم من في السموات والارض الغيب
الا الله وما يشعرون ايان يبعثون بل ادارك علمهم في الاخرة بل هم
في شك منها بل هم منها عمون وبارانيدیم بر ایشان ریگ بر قوم لوط بعد از زیر و زبر شدن
مؤتفکات باران از سنگ پس بد بارانی بود باران بیم شدگان ر تصدیق بیم نمایندگان نکره لصدد
ایذاء و اضرار ایشان آمدند پس گفتیم لوط را بعد از هلاک ایشان
بگو مر ایشان را خدا را و آنانکه برگزیدیم ایشان را حضرت سبحان نگاه داشت خود از فواحش
و نجات داد از عقوبت قول کثیر واضح اشهر آنست ر ما مور باین حمد پیغمبر محمود ذات ص و آله چه رب العالمین
درین سوره قصهای داله بر کمال قدرت حضرت عزت بوی فرستاد چون قصه موسی بن عمران و قصه سلیمان
و صالح و لوط که وقوف بر احوال متضمن نعمت عظیم است پس باین سبب کفار را بحمد حضرت رب الارباب
امر فرمود و بسلام بر بندگان برگزیده حضرت رحمن از انبیا و یا از عامه مؤمنان صالح از کرده انام و در تفسیر
بیت آمده ر مراد از عباد ائمه معصومین اند در سنا و دلالت ایشان از لوث علایق عمر و سرایت ایشان
از غفر تعینات خلایق بر سبیل ر امر و روز سلام و سلطه شوند و فردا بواسطه القول تو صلام قولا من
رب الرحیم و درین آیه ترغیب است ر در سخن گفتن ابتدا بحمد خدا و صلوة و سلام بر سفرا نام کنند
تا از یمن برکت ایشان آن سخن مقبول سامع خاص و عام در هر انجمن گردد و لهذا از ارباب تصانیف
و خطبا و ادبا و بلغا در اوایل رسائل و مسائل و کتب خطب و سایر مقاصد این طریقه مرضیه را مرعی
میدارند چه رب و دود بعد از امر این که مقصود شروع کرده بر سبیل الزام حجت بر کفره فرمود آیا هدای

ق

بحق بهتر است در پرستش یا آنچه شرک میکنند مشرکان بخداوند جهان و هیچ چیز مسرت نمیشود بعبادت آنچنان شریک
کرده اند تا موازنه توان نمود میان آن و میان آنکه مبدء جمیع چیزهاست و خالق و مالک همه آن در حضرت
ر چون حضرت رسالت ص و آله این آیت تلاوت میفرمودند میخواندند بل الله خیر و ابقی و اعلا
و اکرم و بعد از آن تعداد خیر و منافع خود میفرماید ر از آثار رحمت و اسعه حضرت عزت است و دلالت
کننده بوحدانیت و قدرت قاهره آنحضرت بکرامت ر بندگان او از زبانه کفر و ضلالت و جهالت
و شرک روبشهرستان وحدانیت و خلوص نیت در معرفت نهند و بطریق اضراب این کلام بگوید
آیا که آفرید آسمانها و زمین را یعنی بلکه بهتر است از هر آنچه کفار اشرار پرستند آنخدایی ر بقدرت کامله خود
بیافرید آسمانها و زمین را که اصلند در میان مکونات عالم کون و فساد و مبادی منافع بندگانند و فرود آورد
برای شما از آسمان و یا از ابر آبی ر باران است پس برویانیدیم بآن آب بوستانهای پر میوه احاطه کرده شده
که صاحب بهجت و خرمی و خرمی و آراسته و پیراسته زیبا و انواع اشجار و اثمار پس عدول و بسجانه از غیبت بتکلم برای
تاکید اختصاص این نعمت بذات خود سبحانه یعنی ما بیم ر توانا بیم پس در رویانیدن بوستانهای زیبا از آب
باران نیست و نرسد شما را آنکه برویانید درختان آن بوستانها را آیا هست خدایی با وجود الهی یعنی
نیست خدایی ر مقارن او باشد و در آفرینش این سبب اجاد و تفرقت در ایجاد آنها بلکه مشرکان گروهی
اند ر میل میکنند از راه حق ر توحید است بیا طلام من جعل الارض قرارا بدل است از من خلق
یعنی بهتر است از خدایان باطله آنخدایی ر که گردانید زمین را قرارگاهی ر آدمیان و چهارپایان در آن
قرار میگیرند بوجهی ر از میان آب بیرون آورد ر قرار از آن و دواب در آن حاصل میشود
و گردانید در میان زمین جویهای آب روان ر مر آشامند و بآن زراعت میکنند و آفرید برای حکام
زمین کوههای بلند یکان ر در و معادن حاصل میشود و از زیر ایشان چشمهای روان بیرون می آید
و گردانید در میان دو دریای شیرین و شور مانعی ر بجهت آن بیکدیگر مخلوط نشوند و بیان آن آیه در
الفرقان گذشت آیا هست خدایی با خدا یعنی نیست خدایی با خدای بحق که در خلق این چیزها مدد او
نماید بلکه بیشتر اهل شرک نمیدانند ر خدا منفرد است در آفریدن این چیزها و هیچ چیز شریک او نیست
لاجرم بشریک قائل شده اند آیا که اجابت میکند مضطر را چون بخواند او را یعنی بلکه بهتر
از شریکان ناتوان کسی خدایی ر اجابت میکند بیچاره فرومانده را چون بخواند او را و مضطر
کسیست ر او را هیچ چاره و وسیله نباشد مگر خدای تعالی و یا کسی دل امید از هست خود برداشته باشد
چون غریق در دریا و یا گم کشته در بیابان و صحرا و یا بیمار ناامید از صحت آورده اند شیخ
داوود یمانی بعیادت بیماری رفت بیمار گفت ای شیخ ابرار دعا کن برای شفای من شیخ گفت
تو دعا کن ر مضطر تو و اجابت از حضرت عزت بدعای مضطر بازبسته است زیرا که نیاز او

بهتر است و حضرت سبحان بازرگانان را دولت میدارد چه اگر نیازمندی بیچاره دعا نماید اجابت فرماید
و بدیر الدور رفع گرداند و اما اجابت دعا موقوف بشروط مصلحت است چنانکه در آیه ادعونی استجب
لکم مبتلی شد و میگرداند شما را خلیفها و جانشینان پیشینیان در زمین و زمین را بعد از
ایشان متصرف شما در آرد آیا خدایی هست با خدای بحق ر درین کارها اعانت نماید یعنی نیست
و نشاید ر اندک پند پذیرند و یا خدا را اندک یاد میکنند و نعم او را کم متذکر میشوند آیا که هست
میکند شما را یعنی بلکه بهتر است از شان ر جاهلانند کسی ر راه مینماید شما را در تاریکیهای دریا و بیابان
مراد ظلمات شب است یعنی آنکسی ر چون راهها بشما مشتبه شود و طریق بیرون شدن آن را ندانید
شما را هدایت مینماید و کیست آنکسی ر میفرستد بادها را در حالتیکه مژده دهند کاندیشیدن نزول
رحمت او ر باران است آیا هست خدایی دیگر با خدای بحق ر یاری کند بشدن این حضرت باری یعنی نیست
چه او تعالی یگانه ایست در خلق همه اشیا و ممکنات عالم امکان بزرگست خداوند جهان از آنچه شریک
میگیرند کافران چه خالق مطلق مقدس است از مشارکت خلایق ر عاجزند آیا که اول آفریند
خلق را یعنی بلکه بهتر است از معبودان ممکن عاجز آنکسی ر آفرید خلق را پس اعاده کند و باز آورد
او را بعد از عدم یعنی روز قیامت مبعوث نماید و که روزی میدهد شما را از آسمان باران
و از زمین بنباتات نمایان شایان و یا باسباب سماوی و ارضی شما را روزی میدهد آیا
خدایی هست شریک با خدای بحق ر این کارها تواند کرد بگو بیارید دلیل روشن خود را بر آنکه
باشد غیر خدای تعالی ر برین چیزها قدرت داشته باشد اگر هستید راست گویان در آنکه خدای
دیگر هست چه کمال از لوازم الوهیت است و آن غیر حضرت یزدان را ثابت نباشد بگو
ایجاد نمیداند آنکه در آسمانها و زمین است از ملائکه و جن و انس غیب را ر پوشیده و نهان
جز خدا و چنانکه قدرت کامله مخصوص اوست تو علم محیط بهمه هم مخصوص اوست و نمیدانند آنانکه
در آسمان و زمین اند ر در کدام وقت برانگیخته خواهند شد چه این هم از جمله علم غیب است ر خدای
سبحانه بآن عالم است و در نزد بعضی این آیه در باب مشرکانست ر از سبب آنکه ایشان از نزول
ساعت قیامت سؤال کردند پس معنی آنست ر نمیدانند جمیع آدمیان و گروه انس و جان ر
قیامت کی قایم شود بعد از آن بجهت مبالغه در نفی علم آنان ر در زمین و آسمانند میفرماید بلکه
نیک رسیده و استحکام یافته است علم ایشان در وقوع آخرت بحجج و آیات عقلیه و نقلیه ر آنها بسبب
عالم آن است بوقوع قیمه و با وجود این چنانکه حق دانستن وقوع قیامت است آنرا نه دانستند
پس چگونه عالم باشند بوقت وقوع قیامت ر از امور غیبیه است ر صلا علم باسباب آن ندارند
بلکه نهایت علم ایشان همین است ر آخرت واقع خواهد شد بادله عقلیه و نقلیه و از ابن عباس
مرویست ر و صفت آن تا بحکام علم باخرت بر سبیل تحیه است و استهزا چنانکه مستهزیان استهزا دانان بر حق

ادعان

مردمان گوید چه نیک دانایی و گویند بلی یعنی هست و در لباب گفته یعنی ام است و برین تقدیر
استفهام یعنی نفی است یعنی بهم نرسیده و کامل نشده است دانش ایشان در وقوع آخرت
و کامل نیز آنرا ندانسته اند بلکه ایشان در شک و تردد اند از وقوع آن قیامت مانند
که در وادی و صحرا متحیر مانده و دلیل او را نباشد بلکه ایشان از آخرت ر آنجهان
با بینا یانند یعنی چشم و دل ایشان از مشاهده و لابد بعث و حشر پوشیده است بجهت
عدم تامل و تفکر در آن وقال الذين كفروا ءاذا كنا ترابا وءابا ؤنا
ءاينا لمخرجون لقد وعدنا هذا نحن وءابا ؤنا من قبل ان
هذا الا اساطير الاولين قل سيروا في الارض فانظروا
كيف كان عاقبة المجرمين ولا تحزن عليهم ولا تكن في ضيق
مما يمكرون ويقولون متى هذا الوعد ان كنتم صادقين
قل عسى ان يكون ردف لكم بعض الذي تستعجلون وان
ربك لذو فضل على الناس ولكن اكثرهم لا يشكرون وان
ربك ليعلم ما تكن صدورهم وما يعلنون وما من غايبة
في السماء والارض الا في كتاب مبين ان هذا القران يقص على بني
اسرايل اكثر الذي هم فيه يختلفون وانه لهدى ورحمة للمؤمنين
ان ربك يقضي بينهم بحكمه وهو العزيز العليم فتوكل على الله انك على
الحق المبين انك لا تسمع الموتى ولا تسمع الصم الدعاء اذا ولوا

مُدْبِرِينَ وَمَا أَنْتَ بِهَادِي الْعُمْيِ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ
بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ وگفتند آنانکه کافر شدند از روی استبعاد و انکار و عدم تدبر و تفکر
در آیات بینه و آثار بحقیقت بعث آیا چون خاک گردیم و پدران ما نیز چون خاک گردند آیا ما بیرون
آورده شدگانیم از قبرها و از نمطابق قناب حیات بدرستیکه ما وعده داده شده ایم
این حشر و نشر را ما و پدران ما پیش از وعده محمد نیست این وعده مگزاف نهانی شنیدن مجرد
حرف صوت است حقیقتی ندارد بگو ای محمد با ایشان که بروید در زمین اهل تکذیب چون دیار
عاد و احقاف و مؤتفکات پس بنگرید که چگونه بود آخر کار کنندگان تا از آن عبرت گیرند و بترسند
از آنکه مانند آن بایشان واقع شود بعد از آن بجهت تسلی حبیب خود که کفار را بکار قریش تکذیب او
میکردند دایره مکر و فریب و حیله مر افروختند فرمود و اندوهناک مشو ای محمد که تکذیب و اعراض
مشرکان و باش در تنگی دل از آنچه ایشان مکر میکنند که دارنده قوام و ترا از شر ایشان
در پناه عصمت خود نگه میدارم و مکر و ایشان را از تو دفع مینمایم و ترا بر ایشان غالب میگردانم
و میگویند آنکافران بتو و اصحاب تو که کی خواهد شد این عذاب موعود که عقوبت دنیا
و آخرت است اگر هستید راست گویان در آن بگو شاید و امید هست که باشد بحکم الهی
که زود آید شما را بعضی از آنچه شتاب میکنید به نزول و حلول آن که آن عذاب در رسد بود
و با قحط و علا و بدرستیکه پروردگار تو هر آینه صاحب فضل و احسان و رحمت بر مردم
که تعجیل بعقوبت ایشان نمیکند بکفر و معاصی ولیکن بیشتر ایشان شکر نمیکنند و حق نعمت
تا خیر عذاب را نمیشناسند بلکه از غایت جهالت دارند استعجال وقوع آن میکنند و تحقیق
که آفریدگار تو هر آینه میداند آنچه پنهان میشود آنرا سینهای کفار از حقد و حسد و مکر بتو
و آنچه آشکار میکنند از تکذیب و عداوت تو پس ایشان را بآن جزا و سزا خواهد داد
و نیست هیچ پوشیده از حوادث و نوازل در آسمان و زمین مگر نوشته شده است
کتاب روشن که لوح محفوظ است بدرستیکه این قرآن میخواند بر بنی اسرائیل بیشتر
آنچیز را که از جهالت ایشان در آن اختلاف میکنند و بخلاف یکدیگر سخن میگویند چون
تشبیه ایشان و نزیه نصاری و احوال معاد جسمانی و روحانی و صفات بهشت و دوزخ
و قصه عزیر و عیسی و مریم و نبی مبشر در توریة که حضرت فاطمه است چه بعضی از ایشان
میگفتند که آن یوشع است و جمعی میگفتند که زمان ظهور ایشان بعد از این خواهد شد
و غیر آن از احکام مختلفه و این معجزه بیمثل است که کتاب ایشان را نخوانده و از آن چیزها
و بدرستیکه قرآن هر آینه راه نماینده است و بخشایش و نعمت برای گرویدگان بدین
که بآن

که بآن منتفع اند نه غیر آنها بدرستیکه پروردگار تو حکم فرماید میان اهل اختلاف از بنی آدم
و میان آنها بقرآن که دیده اند حکم راست و درست خود و اوست غالب که حکم او را رد نتوان
کرد دانا بحقیقت آنچه حکم میکند و بحکمت آن و چون دانستی ای محمد که حضرت سبحانی میان
اهل حق و باطل حکم خواهد کرد و هر یک را بر وفق عمل خود جزا خواهد داد پس توکل کن
بخدا و از دشمنان و معاندان باک مدار و اندیشه مکن بدرستیکه تو بر راستی روشن و بیقین
راه تو راست است و کار تو درست و محق اولی و الیق است بتوکل از مطاع قسمه
اهل ایمان باین خطاب مستطاب داخلند اگر چه ظاهر خطاب بحضرت رب الارباب
بحضرت نبوت مآب مصطفوی است و بعد از آن تشبیه کفار قرآن میکند بمردگان
و میفرماید بدرستیکه تو سخن نمیتوانی شنوانید مردگان را یعنی مرده دلان که فهم سخن
نمیتوانند نمود و نمیتوانی شنوانید کران را خواندن ترا و آواز کردن ترا چون برگردند پشت کرده اند
خصوصا که پشت بداعی کند که در آن محل استماع آن مشکل تر است چه مرده و اشاره را نیز نمیبیند
که فهم کند خلاصه سخن آنست که چنانکه میت استماع چیزی نمیتواند نمود لفقدان آلت
استماع همچنین کافر نیز استماع ندا نمیکند زیرا که بسمع قبول نمیشنود تا بآن پند گیرد و پند پذیرد
آن نماید و همچنین کر آواز نشنود خصوصا در وقت پشت کردن چه بعدم اعراض
مظنه استماع هست ولیکن در حین اعراض طبع شنیدن منقطع است و همچنین کافر
از اعراض را امید سماع هست اما چون بعناد و جحود اعراض نمود طمع استماع بالکلیه ازو
مسلوب شود پس کافر مصمم کفر مانند میت است در عدم قبول هدایت و مشابه است در عدم
استماع دعا و نیستی تو راه نماینده کافران از کمراهی ایشان چه هدایت حاصل نشود
مگر بصیر و این از ایشان مسلوب است یعنی چون کفار بجهت فرط عناد و استکبار استعمال قوه
متفکره نمیکنند در آیات واضحه رسانده سالک را بسر منزل نجات پس
منزله کورانند که بجهت عدم بصر راه بمقصد مقصود نمیبرند و در کمراهی خود حیران و سرگردان
میمانند نمیشنوانی تو و شنوانیدن تو فایده ندهد مگر کسی را که رود بآیتهای ما بطلب حق
و بنظر و تامل در آیات بینه و معجزات واضحه پایش بند کردن نهادگان بفرمانها

وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ
أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ

فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ حَتَّى إِذَا جَاءُوا قَالَ
أَكَذَّبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا أَمَّاذَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ وَوَقَعَ
الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ بِمَا ظَلَمُوا فَهُمْ لَا يَنْطِقُونَ أَلَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا
اللَّيْلَ لِيَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يُؤْمِنُونَ وَيَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَفَزِعَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَكُلٌّ أَتَوْهُ دَاخِرِينَ وچون واقع
شود گفتار و وعده عذاب بر کفار اشرار از بعث و نشور و یا حکم حضرت قادر صادر شود
بوقوع عذاب بایشان و از ابو سعید خدری مرویست که چون مردم دست از امر معروف و نهی
از منکر باز دارند و هیچ یک عمل نمایند و اجب و لازم شود ایشان را غضب الهی که اول مرا فرموده شود
بمبادی و اول عذابی از جمله آن است که بیرون می آوریم برای ایشان دابة الارض را که سخن گوید با ایشان
بزبان فصیح عربی با اینکه مردم بودند سخنان و آیتهای ما از وعد و وعید و حشر و نشر و یا بدلایل قدرت
و وحدانیت حضرت عزت یقین نمیکردند و خروج دابة الارض نشانه از علامات قیامت است
و در روایت آمده که از میان صفا و مروه بیرون آید و مؤمنان را از ایمان و کافران را از کفر و طغیان
او خبر دهد و در حلول این احوال تکلیف مرتفع شود و توبه قبول نگردد و ابن عمر روایت
کرده که مؤمن باشد مگر دابة الارض او را مسح کند و بنا فقر باشد که او را خطم نماید و در شب معراج
که مردم متوجه منی باشند بیرون آید و محمد بن کعب قرظی روایت کند که مولای ما امیر المؤمنین
از این آیت معجز آیت پرسیدند فرمود بخداوند سوگند که او را دم باشد و محاسن داشته باشد
و این مشعر است که بشر خواهد بود و صاحب مجمع آورده که چون دنیا نزدیک آخر رسد
حقتعالی دابة را از زمین بیرون آرد چنانکه ناقه صالح را از سنگ و آن دابه گویا کرد
و در حدیث آمده که خروج دابة و طلوع آفتاب از مغرب متقارب باشند و هر یک از ایشان
که پیش افتد آن دیگر در عقبش ظاهر گردد و از ابن عباس نقلست که از شروط وقوع قیامت
اول از آیه سماوی طلوع شمس است از مغرب و از آیات ارضی خروج دابة الارض باشد طول

در خروج دابة الارض

آن

آن شصت گز و چهار قائمه داشته باشد و موهای زرد باریک در اعضای او شبه مانند
موهای مرغ بچه و دو بال داشته باشد و در تند روی هیچ دونده از فوت نشود و هیچ
طالب او را در نیابد روی او چون روی انسان باشد ولیکن چون ماه تابان فروزان
و در خشان و در تیسیر از ابن عباس نقل کرده و در کشاف از ابن عمر چون سر او چون
سر گاو باشد و در عین المعانی آورده که چشم او چون چشم خوک و دو گوش او مانند
دو گوش فیل و شاخ او چون شاخ گاو کوهی و رنگ او چون پلنگ و گردنش چون
گردن شتر مرغ و سینه اش چون سینه شیر و پهلویش چون پهلوی یوز و دمش چون دم
قوچ و قوایمش چون قوایم شتر و بین المفصلین او دوازده گز باشد بذراع آدم و او دو
نقل کرده که همه الوان مختلفه در و باشد و بین القرنین او یکفرسخ و از میان صفا
و مروه بیرون آید و یا از کوه اجیاد که در حوالی مکه است و یا از وادی از وادیهای تهامه
و یا از بحر سدوم و در حدیث آمده که از اعظم مساجد مسجد الحرام است بیرون آید
و در کتاب علایم الساعة مذکور است که از رکن خانه کعبه بدر آید و مردم او را نگرند
و او مانند آفتاب سیر کند و بلند شود و بعد از سه روز ثلث آن بیرون آید و از مولای
ما امیر المؤمنین ع روایت است که تا سه روز زیاده از ثلث او بیرون نیاید و حسن نقل کرده
که خروج او تمام نشود مگر بعد از سه روز و بعضی بر آنند که جز سر و گردن او بیرون نیاید
و حسن خبر روایت کرده که خروج او تمام نشود مگر بعد از سه روز و قول اشهر آنست
که تمام آن بیرون آید و رو بمشرق نهد و با آواز بلند صیحه کند که همه اهل مشرق صدای وی شنوند
و بهمین طریق رو بمغرب نهد بشام و یمن و بعصای موسی مس هر کس کند و حشر نشر در
کرده و خاتم سلیمان را میان هر دو چشم کافران مالد روسیاه شوند و کسی در روی
زمین نماند مگر سفید رو و سیه رو گردند و مردم همدیگر را باسم و لقب نخوانند بلکه بلقب بهشتی
و دوزخی خوانند و از این جهت بعضی معنی آیه را برین وجه گفته اند که چون واقع شود قول ما
بتمیز دادن مؤمنان از کافران بیرون آریم دابة الارض را و از ابو حرطه انصاری
روایت است که از حضرت رسالت ص و آله روایت کرده که فرمود این دابه سه بار بیرون
آید یکبار در اقصای دیار مدینه بیرون آید و حشرش در بادیه فاش شود ولیکن بکه نرسد
و بعد از زمان طویلی و قتی بمکه بیرون آید بار سیم چون مردم در مسجد الحرام بطواف مشغول
باشند ناگاه از جانب مسجد بیرون آید میان رکن و مقام و باب بنی مخزوم باشد
و مردم از و بترسند و بگریزند و جمعی که جز از خدا نترسند دلیرانه پیش دابه آیند و روهای ایشان

روشن شود و مانند ستارگان درخشان و بعد از آن رو بنواحی ارض نهد هر کس او را خواهد بوی برسد
و کسی از و گریز دارد فوت نشود و کسی دشمن خدا باشد از و نترسد و بنماز مشغول شود و چنان
خود را بدابه نشان دهد که نماز میگذارم و دابه از پیش پشت او در آید و گوید اکنون نماز میگذارم پس
بر دم آن عنبر زند و با مردم محاورت نماید و در سفر و حضر با ایشان باشد و دنبال های ایشان مشک کشاید
و مؤمن را لاد کافر بشناسد و در اندک زمانی روی زمین را احاطه کند و از حسن بصری روایت است
که موسی علیه السلام از خدا درخواست نمود که دابه را بوی نماید حضرت عزت اجابت نموده دابه
ثمه شبانه روز بیرون آمده در حوالی مشید با رعیتی مهیب موسی از آن ترسیده دعا کرد تا بجای
خود برفت و در پیش بعضی از اصحاب با مراد از دابه کنایه از خروج صاحب الامر است که مهدی
امت است و آنچه در خطبه البیان از امیر مؤمنان وارد شده انا قوله دابة الارض مؤید این قول
است و تسمیه آن باین اسم باین معنیست که دابة ما یدب فی الارض است یعنی چون حکم
بخروج آن صادر شود فی الفور از مکمن غیب لاب بیرون آید و در رفتن نماید و در اندک
وقتی روی را احاطه نماید و حذیفه روایت کند که از حضرت رسالت صلعم و آله پرسیدم
که خروج دی از کجا خواهد شد فرمود از مسجدی که با حرمت قرار دهند پیش خدا یعنی مسجد
الحرام و عیسی ع از آسمان نزول کرده در نماز اقتدا بوی نماید و چون طواف نماید همه با
وی طواف کنند و زمین در زیر قدم ایشان بچنبد چنانکه قدمها بجنبند که ناگاه کوه
صفا بشکافد و از آنجا دابه بیرون آید مردم را بنام کفر و ایمان خواند مؤمن را بروی او نقطه سفید
زنند که همه روی وی نورانی گردد و کافر را نقطه سیاه بر زنند که همه روی او سیاه از آن شود
و باقی علامات قرب قیامت و تفصیل احوال مهدی ع در کتاب غیبت مذکور است حاصل که حضرت
عزت بعد از ذکر علامت قیامت بیان آن روز مینماید و یاد کن روزی را که حشر کنیم
از هر امتی گروهی را و ناو اشراف ایشان نه که نیز گروه باشند از ایشان نه که نیز گروه باشند آیات
کلام و یاد لایق قدرت ما را بر ایشان باز داشته شوند تا آراذل و دون رتبه گان
قوم بایشان رسند و همه را بیکبار بدوزخ برند و یا ایشان را برای عتاب شده در حساب
باز دارند بجهت غوایت و ضلالت و اغوا و اضلال ایشان و اصحاب ما بر آنانند در این روز
در دنیا باشند نه در قیامت چه در روز قیامت همه را حشر خواهند کرد بعضی را کافی قوله تعالی
حشرناهم فلم نغادر منهم احدا پس مراد غیر آخرت باشد و آیه دلیل باشد بر صحت
رجعت و صادق ع از رجعت پرسیدند فرمود هر کس ایمان محض و کفر محض
داشته باشد او را باز گردانند و زنده کنند و نیز از اهل بیت ع اخبار متعدده

وارد است

و روایات کثیره وارد شده که موحد همام و امام زنده میگردد در وقت قیام قائم آل محمد ع اعدا
از دشمنان ایشان که در دشمنی نهایت رسیده باشند و جماعتی را نیز از مخلصان که در اخلاص
و دوستی بمرتبه کمال رسیده باشند تا داد ایشان را از دشمنان ایشان بستانند پس کسان
مخلص بثواب نصرت قائم ع فایز گردند و بظهور دولت احمدی مبتهج شوند و اعدای خود را
بکشند و دشمنان دین ذلت و خواری خود را به بینند وقت علو کلمه قائم ع و تمشیت انتقام
متحان دشمنان کشته شوند حاصل میفرماید که بعد از اجتماع همه خلایق روانه شوند تا جوابی
حساب که آیند گوید خداوند جهان با ایشان از روی اهانت و سرزنش آیا مدروغ داشتید
آیتهای مرا در بادی رای که احاطه نکردید بآن از روی دانش یعنی در آن تامل
نکردید بجهت عناد و جحود تا علم شما بکنه آن برسد و حقیقت آن بشما معلوم شود آیا چیز
بود که میکردید بعد از آنکه بخدا و رسول ایمان نیاوردید این از برای تکذیب ایشان است چه ایشان غیر
از تکذیب از سر جهل کاری دیگر نکرده بودند تا بگویند فعلنا غیر ذلک و بنابر تفسیر مراد
از آیات ائمه معصومین اند صلوات الله علیهم اجمعین یعنی حضرت عزت ایشان را در جنت
حشر کند و همه را باز دارد تا چون حاضر شوند با ایشان ندا کند بواسطه ملکی آیا کسانیکه
حجتهای من آمده بودند برای هدایت شما بدروغ داشتید ایشان را بدون تفکر و تامل در
حقیقت ایشان و واقع شود گفتار یعنی فرود آرید عذاب را بر ایشان بسبب آنچه ستم
کردند و از حق در گذشتند که تکذیب آیات حجج خدا نمودند پس ایشان سخن نگویند بعذر
خواهی جهت مشغول بعقوبات حضرت ناتناهی و با مهر بدهن ایشان نهاده باشند الیوم
نختم علی افواههم و یاد جواب چیزی نتوانند گفت که برای ایشان حجت باشد و نفع
بایشان رساند و بعد از آن بیان قدرت خود میکند در بعث میگوید آیا ندیدند و دانستند
منکران حشر آنکه گردانیدیم شب تیره را تا آرام گیرند بخواب و استراحت در آن و ختم روز را روشن
تا بطلب معیشت مشغول شوند بدرستیکه در این که مذکور شد از آفریدن لیل و نهار هر آینه نشانها است
بعث و نشور و ارسال رسل مر گروهی را که تصدیق کنند و بگروند بخدا و رسول که تعالی قوت
و ظلمت بی جهت مخصوص بذاته نیست بلکه بقدرت قاهره حقست و برآنکه هر کس که قادر باشد
بابدال ظلمت بنور قادر است بابدال موت و حیوة در مواد و ایمان و یاد کن روز را
که دمیده شود در صور و رشته شاخ پس ترسد از هول و هیبت آن هر که در آسمانها است
از ملائکه و هر که در زمین است از جن و انس و سایر حیوانات ابو هریره از حضرت رسالت
روایت کرده که حضرت سبحان چون از خلق زمین و آسمان بپرداخت صوری آفرید و اسرافیل را
داد و وی آنرا در دهن گرفته چشم بزیر عرش کماشت تا کی فرمان حضرت یزدان در رسد

در دم من عرض کردم یا رسول الله صور چه باشد فرمود شاخ بزرگ و در آن مقابل هفت آسمان
و زمین و اسرافیل سه بار آنرا در دمد یکی نفخه فزع باشد و آن در این آیه مذکور شده دوم
نفخه صعقه باشد سیم نفخه احیا پس اول که خالق ازل اسرافیل را فرماید که بدم در صور و چون
بدمد هر که در آسمانها و زمینها باشد بترسد و کوهها بجنبش آیند و چون گرد هوا روند و زمین
از جای خود بجنبد بوجهی که اصلا قرار نگیرد و مانند کشتی در روی آب و افتد بلرزه آویخته باشد و آب
سخت برو خورد و متحرک و لرزان گردد کقوله تعالی یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت
و زنان حامله بچه اندازند و کودکان از ترس آن هول پیر شوند و شیاطین با قطار زمین گریزند
و فرشتگان که زبانه فزع و آتش سوزان فرو زان باشند بر روی ایشان زده تا بکای خویشان
باز گردانند و همه مردم مدهوش شوند که زمین منشق شکافته گردد و چون آسمان نگرند تاریک
زیت گداخته بینند پس آسمان بشکافد و ستارگان فرو ریزد و آفتاب و ماه گرفته شوند پس
اسرافیل را فرماید تا بار دیگر صور را در دمد و این نفخه صعق باشد و هر که در آسمانها و زمین باشند
بمیرند مگر جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و حاملان عرش رب جلیل پس بعزرائیل ندا
در رسد که مانده یا عزرائیل عرض نماید همین این بنده ذلیل و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل
و حمله عرش و که خداوند عرش و فرش و مهر را نیست زوال و بری از صفت فنا و انفعال پس
بجبرئیل و میکائیل ندا جان کرا در رسد موتوا فی الفور بمیرند و حاملان عرش را نیز ندا آید
جان فدا نمایند پس اسرافیل ندا رسد که صور را بعرش بر نورسده بمیر و آنگاه ملک الموت
جانکاه فرماید دیگر که مانده عرض کند بار خدایا تو عالمی که غیر از من دیگر کسی نمانده و در این خطاب
مستطاب در رسد مثل کما فی الجواب پس بعد از فنا، عزرائیل ندا از حضرت جلیل جل جلاله در رسد
لمن الملک الیوم لله الواحد القهار بعد از آن زمین تکین را هموار نمایند که اگر بر صفحه
در مشرق نهاده شود در مغرب آن دیده شود آنزمان خداوند زمین و آسمان بقدرت کامله
خود چهل روز باران مشابه و بمثابه نطفه مردان بارانند تا از روی زمین دوازده گز بالا آید و چنانکه
نباتات و خضروات از صفحات زمین روییده شوند خلایق از آن آفریده شوند و حاملان عرش را
زنده نماید و جبرئیل و میکائیل و اسرافیل آفریده شود و باسرافیل فرماید صور را بردارد و بدمد
و فرمان حضرت سبحان صادر شود تا روحها بدنها در آیند پس ارواح مؤمنان چون انوار درخشان
درخشان با بدان خود شان داخل شوند و همچنان ارواح ظالمان کافران با بدان خود خویشان
در آیند پس زمین شکافته همه از قبور از نزدیک و دور سر برهنه و پا برهنه و ختنه ناشده برخیزند
و این نفخه احیا است الحاصل میفرماید که چون نفخ صور شود اهل آسمان و زمین بترسند
مگر آنکه خداوند یعنی خازنان جنان و مالکان نیران و یا اسرافیل و یا چهار نفر ملک مقرب حضرت

خداوند

که مذکور شد و یا موسی ع که او را در طور صعقه رسیده بود و در تفسیر آورده که آن ادریس است و ابو هریره
در روایت مذکوره گفته که از حضرت رسالت صلعم و آله که از مستثنیات فزع پرسیدم فرمود شهیدان
که هر که از فزع ایشان نترسند و همه مردم بموقف آیند کما قال و حفص انوه صعقه جمیع ما فی
مستقبل میدانند یعنی همه پایند بعرصه گاه در حالتیکه خوار شده کما قال و مطیع و منقاد و ذلیل او
وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتْقَنَ
كُلَّ شَيْءٍ إِنَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَفْعَلُونَ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا
وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وُجُوهُهُمْ
فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ
رَبَّ هَذِهِ الْبَلْدَةِ الَّذِي حَرَّمَهَا وَلَهُ كُلُّ شَيْءٍ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ
مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَأَنْ أَتْلُوَ الْقُرْآنَ فَمَنِ اهْتَدَى فَإِنَّمَا يَهْتَدِي
لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَقُلْ إِنَّمَا أَنَا مِنَ الْمُنْذِرِينَ وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ
سَيُرِيكُمْ آيَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ یعنی
ای بیننده کوهها را در آنروز پنداری آنها را بجای خود ایستاده و حال آنکه کوهها میرود
و میگذرد مانند رفتن ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود چه اجرام کبار چون بسمت واحد
حرکت میکند حرکت ایشان نیک ظاهر نمیشود چنانکه در سیر ابر دیده میشود بعد از آن
خدا فعل آورد که آن نفخ صور است و امر رجال و یا خلق نمود خدا سموات و ارض و ملک
و نهار را و غیر آنرا از امور ممکنه خلق کرد و اتخاذ ایه که استوار کرد و منتظم ساخت همه
چیز را و بپا راست آنرا و جهی لایق که موافق حکمت و مصلحت است بدرستیکه او داناست بآنچه
است با آنچه میکند از معصیت و طاعت و همه را بر وفق آن جزا خواهد داد هر که با
به نیکوی از توحید و اخلاص در طاعت پس او را جزا میت بهتر از آن فضل نیکو که خدا را
میدهد در عوض آن باقی را میستاند و اذن را داده اعلا را میگیرد و یکی را ده تا هفتصد میگیرد

واکثر بر آنند که حسنه کلمه طیبه لا اله الا الله است که مدار جمیع اعمال صالحه است و از امام زین العابدین ع
روایت است که مردی بغزای روم رفت و او را عادت چنان بود که چون او را هلال از اعیاد خالی نشدی
آواز بلند گفتی لا اله الا الله وحده لا شریک له روزگاری از مغزاز بیکرشت این کلمه را آواز بلند
گفت سواری از رجال العیب از کنار از آن مغزاز بیرون آمده گفت چه گفتی گفت آنچه شنیدی گفت
والله این کلمه ایست که رزق دو فرموده من جاء بالحسنة فله خیر منها و حدیث مردی از
امام علی بن موسی الرضا ع که فرموده لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی
شاهد این است چه حضرت رب العالمین بعد از این میفرماید و ایشان که خصال حسنه از شان
صادر شده باشد از ترس و هول عظیم در روز قیامت ایمن باشند و از کلمه غفلت که چون آتش
دوزخ اهل خود را احاطه نماید و همه را غرق ساخته با زبانهای خود بیوشاند ایشان فزع نکنند که هرگز
نکرده باشند و اهل جنت از این فزع بر خوف و خشیت ایمن باشند و هر که کند خصلت بد را که آن
شرکت با سایر معاصی کبیره مثل نکوث کرده مژده روهای ایشان در آتش سوزان یعنی ایشان را سرنگون
با آتش دوزخ اندازند پس فرشته ایشان را گویند آیا جزا داده شدید یعنی جزا اندازند شما را اگر آنچه
بودید میکردید در دنیا یعنی این جزای فعل شماست که محض عدل بشما رسید نه بر وجه ظلم شاهد صحیح
از ابو جعفر ع روایت است که ابو عبد الله جدی نزد امیر المؤمنین علی ولی فرزند رفت حضرت او را
گفت ترا جزد هم از قول حضرت ذوالمن که من جاء بالحسنة فله خیر منها الی قوله تعلون
عرض کرد بلی فدای تو گردم حضرت فرمود آن حسنه که هر کس کند بهشت آید و او را بهتر از آن دهند و حسنه
ما است اهل بیتیم و آن سیئه که هر کس کند بدوزخ رود و عمل او مقبول نشود دشمنان ما است و جابر
بن عبد الله روایت کرده که حضرت رسالت ص و آله فرمود یا علی اگر امت من روزه دارند
تا از غایت لاغری چون زه کمان شوند و نماز گذارند و از غایت مشقت آن چون چوب کمان گردند
و ترا دشمن دارند حضرت سبحان ایشان را بروی خودشان در آتش فرو ران دوزخ اندازد بعد از آن
بجهت قطع طمع کافران از آنکه پیغمبر آخر زمان علیه و آله صلوات الرحمن میل مکیشت ایشان نماید میفرماید
جزا این نیست که امر شده ام من آنکه پرستش نایم خداوند این شهر آنکه مکه است آنکه خداوندی
که بجهت شرافت و عظمت مکه حرام کرده اند آنرا از هر چه مستلزم هتک حرمت است مانند قتال
و قطع و قلع شجر و کشتن آن و صید و تنفیر حیوانات او و مراد از است خداوند این خانه است
همه چیزها یعنی همه مخلوق و مربوب وی اند پس هر چه خواهد حرام گرداند و آنچه اراده نماید حلال سازد
و مامور شده ام باینکه هستم از ایستادگان در ملت اسلام و بالزمنقادان و مطیعان حضرت
سبحان و باینکه تلاوت و مواظبت کنم قرآن را تا حقایق آن من مکشف شود پس هر کس
راه یابد بسبب متابعت این اوامر پس جز این نیست که راه می یابد برای نفس خود یعنی ثواب آن راه یافتن
او بر

اخروی و برکات دنیوی وی باز گردد و هر که گمراه شود بسبب مخالفت درین امور پس بگو
ایمحمد جز این نیست که من از نیم کنندگانم و بر من جز ابلاغ چیزی نیست پس وبال ضلال
که عقوبت دنیا و آخرت است بمن نمیرسد بلکه بخودش راجع میشود • و بگو ستایش و شاهد است
نعمت نبوت و یا بسبب هر چه بمن عطا فرموده از علم نافع و عمل صالح رود بشما نیز
خدا شما را ای صنادید قریش نشانهای قاهره خود را در دنیا چون وقعه بدر و خروج دابة
الارض و در آخرت از عذاب ابدی پس شما سید آن آیتها را و لیکن آن شناختن در
آن محل شما را نفع ندهد و نیست آفریدگار تو بی خبر از آنچه میکنید مشرکان و حفص بخطاب
میخواند یعنی از آنچه شما میکنید پس تأخیر عذاب شما بحکمت و مصلحت است نه بجهت غفلت او
از اعمال قبیحه شما چه غفلت بعالم بالذات ممتنع است پس بعد از مهلت دادن اجمال
نخواهد کرد بلکه همه را بجزا و سزا خواهد رسانید **سورة القصص** وهی ثمان
وثمانون آیات مکیة من مجمع الرایق من طب الائمة من کتبها
وعلقها علی مملوک امن علیه من الزنا والخیانة والهرب در روضه
الاذکار است هر کس سوره قصص بر بندد بر کتف که دل باشکم و یا سر زاد در دل صحت
یابد و اگر این سوره را بآب باران بشویند هر بیمار که از آن آب خورد صحت یابد ابی بن کعب
از حضرت رسالت روایت کرده که هر کس سوره طسیم بخواند حقتعالی بعدد هر کس که تصدیق
موسی و تکذیب نموده حسنه برای وی نویسد و هیچ فرشته نور رشته در آسمان و زمین
نماند مگر در روز قیامت شهادت دهند او صادق و مصدق انه کل شیء هالک
الا وجهه له الحکم والیه ترجعون بوده و چون در سوره نمل حضرت سبحان امر فرمود
بندگان خود را بتلاوت قرآن و درین سوره بیان میفرماید که طسیم از جمله قرآنست
و مشعر از خبر موسی بن عمران و فرعون با طغیان بسم الله الرحمن الرحیم طسم
تلک آیات الکتاب المبین نتلوا علیک من نبإ موسی وفرعون
بالحق لقوم یؤمنون ان فرعون علا فی الارض وجعل اهلها
شیعا یستضعف طائفة منهم یذبح ابناءهم ویستحیی نساءهم انه کان
من المفسدین ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض

وجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم فی الارض ونری
فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون واوحینا
الی ام موسی ان ارضعیه فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی
ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین بلفظ طا

در سوره شاعره لطهارت نفوس عابدانست از عبادت اغیار و قلوب عارفان با ایقان از عظمت
حضرت سبحان و طهارت ارواح از محبت ماسوی و یسین رمزیست از مراد اسرار الهی اعاصیان
نجات از نار نیران و مطیعان بدرجات جنات و مجتبان بدوام مناجات و هم ایمان آوردن
بنبت نهادن خالق بخلایق بکفایت مهمات بقدر حاجات و اقسم است بطور سینا که کنند
و مکه و یا بحرمت طول بشنا و محمد و سبعا مثانی جواب قسم اینست که این سوره و یا آیات آنها که آن روشن
است و یا روشن کننده طریقه حسن است میخوانیم یعنی جبرئیل بفرمان ما بتو بعضی از خبر موسی و فرعون
بدرستی و راستی برای گروهی که تصدیق میکنند بخدا و رسول و چه شنده آن منتفع شوند یعنی
از درجه اعتبار ساقط باشند بدرستیکه فرعون بزرگی جست و تکبر کرد در زمین مصر و گردانید اهل مصر
از قبطیان و سبطیان گروه گروه تفرقه در تابع او بودند در آنچه میخواست و هر گروهی را بکاری نامزد کرده
بود بعضی را به بنا و بعضی را بجوشت و جمعی را بحفر و قرآن مقرر کرد و یا بعضی را ذلیل و بنده گردانید چون
سبطیان و بعضی را عزیز و مقرب درگاه خود گردانید چون قبطیان ضعیف و مقهور و زبون میگشت
گروهی را یعنی از بنی اسرائیل از ابن عباس روایت است که چون بنی اسرائیل بسیار شدند در میان
ایشان فسق و فجور پیدا شد و علما و زهاد ایشان از امر معروف و نهی از منکر دست کشیدند
حقتعالی قبطیان را بر ایشان مسلط گردانید تا ایشان را به بندگی گرفتند و با موسی شاقه مبتلا
ساختند باین وجه فرعون میکشت پسران ایشان را بجهت آنکه نامهای کشته بودند پسری
از بنی اسرائیل متولد شود که پادشاهی ترا بسبب وی زوال رسد و در کشاف آورده که نود هزار
پسر از بنی اسرائیل کشتند و زنده میگذاشتند زنان ایشان را برای خدمت خانه خودشان بدرستیکه
بود فرعون از تباه کاران که جبرا میخواست تعبیل اولاد انبیا و احرار را به بندگی میگرفت از سدی
نقلست که فرعون در خواب دید که آتشی از جانب بیت المقدس آمده همه خانهای مصر را فرا گرفت
و قبطیان را بسوخت و بنی اسرائیل را گذاشت تعبیر این خواب را از علمای قوم خود پرسید
گفتند درین شهر مردی ظاهر شود که زوال ملک تو و هلاک سایر قبطیان در دست
او باشد فرعون امر کرد تا پسران بنی اسرائیل را میکشتند و زنان ایشان را مقرر نمودند
که در نزد شوهران خود نخوابند و همه بخدمت زنان اهل قبط قیام نمایند و ما خواستیم آنکه

منت

منت نهیم آنانرا که زبون و ضعیف و بیچاره شده بودند در دست قبطیان در زمین مصر و نوامی آن بلاد
آنکه بر ایشان نزاز بلا و شدت فرعون و گردانیم ایشان را پیشوایان در امر دین و داعیان مردم بخیر و صلاح
تا بایشان اقتدا کنند در خیرات و برات و گردانیم ایشان را وارثان اموال و متعه و املاک فرعونیان
و جا دهیم ایشان را در زمین شام و بنمایم فرعون و وزیر او هامان و لشکرهای ایشان را از بنی اسرائیل آنچه
بودند که حذر میکردند و میترسیدند از آن از زوال ملک و هلاک ایشان در دست مولود ارثان
و صورت این حال را در وقتی شده که در دریای مصر علامت غرق را ملاحظه میکردند و بنی
اسرائیل را در کنار دریا میدیدند و در نشستند در سبب ظلم و تعدی مغلوب و مقهور شدند و طوفان طوفان
بقصد مقصود خود رسید غالب و سرافراز گشتند و بروایت صحیحه ثابت شده که سید الانبیا امیر المؤمنین
ع فرموده که سوگند بآن خدایی که دانه شکافد و آدمیرا در رحم صورت نگارد که البته عطوفت و مهربانی
کنند دنیا با و مایل شود بعد از سرکشی و بدخویی او مانند عطوفت و مهربانی مادر بر پسر بیچاره خود و سرکشی بعد از آن
این آیت تلاوت فرمود و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض الآیه ابو الصباح
کنانی روایت کرده که ابو جعفر ع از روزی با بو عبد الله ع گذشت فرمود بحق خدای بحق که این شخص از کسانست
که ملک عظیم در کلام خود فرموده و نمن علی الذین استضعفوا و امام زین العابدین ع فرموده
که بحق آنخدایی بخلق فرستاده مژده دهنده و بیم کننده نیکوکاران و عاصیان و از ائمه
هدی ع منقول است که مراد از کریمه و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا مهدی آل محمد است
و حضرت رب العالمین جمیع روی زمین را از مشرق تا مغرب بتصرف وی در آورد و همه کفار فجار را
مغلوب و مقهور سازد تا آنکه در دنیا جز مؤمن کسی دیگر نماند و این نهایت منت اوست بمانه و غایت
او و از این قبیل است قوله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی
الصالحون آورده اند در آن وقتیکه فرعون پسران بنی اسرائیل را میکشت و قوابل بحامل کاشته بود
که اگر پسر متولد شود بکشند و اگر دختر آید بگذارند مادر موسی حامله شده فرعون را از این منع خبر دادند
وی زنی چند فرستاده تا ملاحظه احوال او کنند چون شکم او را دیدند هیچ اثر حمل از او ندانستند
چه هر کس دست بر شکم او مینهاد کودک بپشت مادر میرفت پس فرعون را گفتند اثر حمل در وی نیست
و چون حلمی کران شد و وقت وضع حمل نزدیک گشت مادر موسی را با یکی از قوابل صدیق
و اتحاد بود او را طلبیده گفت ایاری ده درین وضع حمل اگر پسر باشد مخفی دار و قابله عاقله قبول کرده
بخود گفت اگر پسر باشد اظهار فرعون خواهم نمود و چون پسر متولد شد قابله فرا گرفت و بروی وی
نگریسته و آله جمال با کمال موسی شده محبتی بسیار بر دل آن زن نیکو کردار افتاد و کشف اندر وی
از نیان چشمان او تا شد چشمهای قابله را خیره ساخت تا در موسی را گرفت و قصد من کشتن
و یا خبر کردن فرعون بود اکنون محبت مرا نمیگذارد و این نور دلالت تام و حجت بالغ کلام بهلاک قبطیان را

در دست این و این را در غضب فرعون پنهان دار و منم هم این امر را فاش نخواهم کرد و موکلان فرعون را
خواهم گفت که دختر آمده بود مرد پاک درکردم بشرط آنکه فرزند را کسی را ندهد و هم بهانه نیندیشند
مادر موسی سه ماه و یا بیشتر کودک را پنهان داشت و نزد بعضی آنست که بعد از بیرون آمدن تابه
جهلی از موکلان خود را بآن خانه افکنده خواهر موسی را بجزه پیچیده بتنور نهاده سر تنور را پوشید
خاله موسی بی خبر از این مقدمه آتش برای پختن نان بتنور افکند موکلان فرعون آمده همه جای خانه را گردیدند
هیچ ناقه تنوری را از آتش فروزان سوزان دیده بازگشتند مادر موسی از این قضیه مطلع شده
مضطرب خود را بر تنور رسانیده دید موسی توی تنور نشسته بازی میکند و اطراف او را آتش
فروگرفته اصلا گزندی نمی رساند خوشحال شده دانست که این آن ولد موعود است پس بحفاظت
آن کوشیدند و در اخفای او بمبالغه نمودند ولیکن همیشه ترسان و لرزان بودند زیرا که فرعونیان
بیشتر از پیشتر تفحص و تجسس میکردند و در آن زمان الهام حضرت سبحان بمادر موسی در رسید
که موسی را بدریا انداز کما قال تعالی و وحی کردیم یعنی الهام نمودیم و یا در خواب گفتیم و علم الهی در حق او
فرموده که شد بدر رسول را از ملائکه فرستاده باشد و یا جزء نبوی مادر موسی را از اولاد لاوی
بن یعقوب بود نام او نوخا بود بنون در اول و در آخر یوخا بود کفته یاء شناو بهر تقدیر مرغیر یابد
الهام کردیم او را آنکه شیر ده او را و در خفیه پس چون ترسی بر او در یابی خلق دانستند و قصد
وی خواهند نمود پس بیفکن او را در یا مراد از آب نیل است یعنی بعد از آنکه او را در صندوق نهاده
منفذ های آنرا گرفته بدریای نیل افکن و ترس از هلاکت او که ضایع نخواهد گشت و اندوهناک
مباش در فراق آن بدرستیکه ما باز کردننده او بیم بسوی تو در اندک زمانی بوجهی
که لواه و حسب تمنای تو باشد و گردانندهٔ او را از فرستادگان یعنی او را بدرجهٔ
نبوت و منصب رسالت خواهیم داد و در کشاف آورده که مراد از خوف اول خوف
مادر موسی بود بقتل او چه موسی گریه و فریاد میکرد مادر وی ترسیده که مبادا خبردار شده
بموکلان رسانند و مراد از خوف ثانی بقول او سبحانه لا تخافی خوف وی بود بغرق شدن موسی
و یا ضایع شدن بعضی از اعضاء او و فرق میان خوف و حزن آنست که خوف عروض غم است
بسبب وقوع چیزی در ثانی الحال و حزن غمیست باری که در قلب شود یا نه و آن فراق موسی بود در این
مقام و حقتعالی از هر دو خوف مادر موسی را خواطر جمع نمود القصه مادر موسی بعد از این الهام
نجاری از قبطیان که خویش فرعون بود فرمود که صندوقی که بیخ شیر در بیخ شیر بود تراشیده و آن
فرقد بن صبور بود این عم فرعون و چون صندوق را تراشیده بوی داد گفت این را چه میکنی
بعد از مبالغه مادر موسی نخواست که دروغ گوید بالضروره اظهار کرد که کودکی دارم میخواهم این را بدریا

نهاده از فرعونیان پنهان نمایم آن نجار تابوت را بوی داده از عقب او برفت و در خانه او انتظار کرده
بازگشت تا موکلان فرعون را خبر دهد زبانش بسته شده هر چند خواست سخن گوید نتوانست
پس بدست و سر خود اشاره میکرد و ایشان نمیدانستند که مقصود او چیست و چون بسیار
اشاره بآن کرد و ایشان نفهمیدند گفتند دیوانه گشته وی را زده براندند و چون بدکان
خود باز آمد زبانش واشده دیگر بار رفت اخبار نماید باز زبانش بسته شد و خشمگین گردید
و چیزی نتوانست بگوید و به بیند باز زده بیرونش کردند وی اندیشه کرد که همانا این آن
مولود است که موعود است که مقصود فرعونست و این آیات و علامات دلالات
دارند بر حقیقت آن پس با خود قرار نمود که اگر حضرت سبحان زبان و چشمان مرا باز
دهد با او ایمان آرم و حضرت چون صدق نیت او را میدانست چشم و زبان آن
باز داده بدر سرای مادر موسی آمده و این قصه را بوی باز گفت و موسی را بآن دروغ
و مؤمن آل فرعون اوست و بر حبیب نجار اشتهار دارد القصه مادر موسی صندوق
را بقیر اندود و موسی را در آن خوابانیده سر صندوق را هم بقیر محکم ساخته برود نیل افکند
مرویست که فرعون را دختری بود که بعلت برص مبتلا شده بود و اهل کتاب
گفته بودند که در فلان روز جوانی بحری از رود نیل پیدا خواهد شد و این علت
از آب دهن آن یک بخت زایل خواهد شد پس در آن روز معین قضا را
همان روز بود که مادر موسی موسی را بدریا انداخت پس فرعون و زن و دختر
و محرمان او بکنار رود نیل آمده انتظار آن آن موعود را میکشیدند ناگاه
آن صندوق در روی آب نمودار شده فرعون ملازمان را امر کرد که آنرا بگیرند
و بیارند فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا
إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِئِينَ وَقَالَتِ
امْرَأَتُ فِرْعَوْنَ قُرَّةُ عَيْنٍ لِي وَلَكَ لَا تَقْتُلُوهُ عَسَى أَنْ يَنْفَعَنَا
أَوْ نَتَّخِذَهُ وَلَدًا وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَى
فَارِغًا إِنْ كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَنْ رَبَطْنَا عَلَى قَلْبِهَا لِتَكُونَ

مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهِ فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنُبٍ وَهُمْ لَا
يَشْعُرُونَ وَحَرَّمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ
لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَاصِحُونَ پس فرا گرفتند موسی را کسان فرعون تا باشد مر فرعونیان را
دشمن مردان ایشان را که بسبب وی فرعون و قبطیان غرق شدند و اندوهی بزرگ مر زنان
ایشان را که ایشان را بر دیگر لام بمعنی عاقبت و غایت است یعنی تا عاقبت دشمن و سبب
حزن ایشان گردد و غایت او این باشد که بسبب او غرق شوند و باعث اندوه ایشان
شود و بدرستیکه فرعون و هامان وزیر او و لشکریان ایشان بودند خطاکاران
در همه چیز پس از ایشان عجیب و غریب نباشد که نود هزار کس را بکشند بجهة موسی بعد از
آن موسی را گرفتند و بصد در تربیت وی در آمدند تا بزرگ شد و بایشان
بجا آورد آنچه از آن میترسیدند آورده اند که چون تابوت را بکنار آوردند آسیه
زن فرعون پیش دویده تابوتی دید قیراندود مقفل چندانکه خواستند قفل را
بشکنند ممکن نشد آسیه گفت بمن دهید چون بوی دادند قفل را بگشاده نگاه
کرده کودکی دید که نور از میان دو ابروی او می تافت و انگشت بدهن گرفته
از آن شیر میمکید حضرت سبحان دستی آن را بدل آسیه افکند پس او را پیش فرعون
برد و چون فرعون و حاضران آن را بدیدند محبت او را در دل گرفتند و فرعون در دل خود دغدغه
نمود که این مولود را چون از غرق شدن جسته بود مبادا همان مولود موعود باشد که اهل
نجوم از آن خبر داده اند لاجرم آسیه گفت من از منجمان شنیدم که در فلان شب از آنچه از فرعون
میترسیدم خاطر جمع شده دست از این طفل بدار و بگذار تا دختر خود را بواسطه او علاج
نمایم پس قدری از آب دهن او بموضع برص آن دختر مالید فی الحال برص وی زایل
شد و گفت زن فرعون آسیه بنت مزاحم و او از قوم بنی اسرائیل بود از سبط
نبوت و از خیار نسوان آن زمان و منعم باهل ایمان و در عین الملاذ آورده که او
بنی عم موسی بود بهر تقدیر چون آسیه خبر فرعون را دریافت اندیشه قتل او را داشت
گفت بفرعون این کودک روشنی چشم است مرا و ترا بسبب آن فرزند تو شفا
یافت نمیشاید او را لفظ جمع برای تعظیم است شاید که بود رسانند ما را چه امارات

یمن و برکت از و ظاهر است اندر خشیدن و از میان دو چشم او و شیر خوردن از انگشت خود و شدن
برص دختر فرعون از آب دهن آن و یا فرا گیریم او را فرزند چه اهلیت آزاد دارد که فرزند ملوک و سلاطین باشد
پس فرعون بعد از استماع این سخن از آن زن پاک گوهر سخن وی را باور نکشید و آسیه بخشید و آسیه بر عبادت
او مشغول شد و حال آنکه اهل فرعون مر موسی را برداشته بودند نمیدانستند که ایشان در خطا اند
و هلاک ایشان در دست این مادر وران خواهد شد و در حدیث آمده که چون آسیه گفت
قرة عین لی و لک فرعون گفت لک لا لی او را بتو بخشیدم و اگر میگفت قرة عین لی
باشد چنانکه از تست حضرت سبحان او را بایمان مر آورد و هدایت کرد چنانکه آسیه را
هدایت فرمود مرویست که چون آسیه بتربیت موسی مشرف شد او را گفتند این را
چه نام مرا می گفت موسی چه موسی بلغت ایشان آب بود و ماء بمعنی درخت چون او را در میان
آب و درخت یافته بودند او را باین نام اعلام کردند و گشت دل مادر موسی خالی از عقل
یعنی چون شنید که آن صندوق بدست فرعون لجوج عنود افتاد بی صبر و بیقرار شد
و بعد دل او فارغ شد از اندوه و خوف بجهة آنکه شنید که فرعون او را بفرزندی
برداشته و چون مادر موسی وی را بدریای خونخوار انداخت شیطان او را گفت در این
چه کار بود که تو کردی اگر فرعون فرزند ترا میکشت هر آینه در صبر آن مزد و ثواب داشتی
اکنون که او را بدریا انداختی و هلاک کردی مستحق عقوبت و عذاب شدی حضرت
لطیف خبیر با او لطف فرموده این اندوه که بسبب وسوسه شیطان بود از دل
آن ناتوان برداشت و حسن گفته که مراد فراغت او بود از الهام و وحی که علم
یعنی او را فراموش گردانید و بلا تاب شد بدرستیکه نزدیک شد از فرط اضطراب
و یا از غایت شادی بفریاد زند که کیش فرعون او را آشکارا کند امر موسی را و گویند این فرزند
دلبند منست مقاتل گفته چون مادر موسی تابوت را دید در روی دریا در اوج و حضیض صبر نماند
و خواست جزع و فزع آشکارا نماید اگر محکم کرده بودیم و بسته بودیم دل او را بصبر و توفیق
ثابت تا باشد او از باور کنندگان وعده ما را هر آینه ظاهر میکرد و سر خود را
مادر موسی مر خواهر موسی را که نام او مریم بود و صحیح آنست که نام او کلثوم بود و شوهرش را
غالب بن یوشا گفته اند بهر تقدیر مادر موسی او را گفت بی برادر خود برو و از خبر
کلثوم بدرگاه فرعون آمده پس بدید برادر خود را از دور در کنار آسیه و ایشان نمیدانستند
که او خواهر موسی است و بوی آمده و حرام کردیم ما بموسی عیسر دایگان را پیش از آمدن خواهر او
آورده اند در موسی هشت شبانه روز شیر کسی را نگرفت و آسیه و قوم او از آن حال مضطرب شدند

اما موسی انگشت بابا بخود را میمکید و شیر پاک بیرون آمده میخورد و چون کلثوم دانست که آسیه برای دنیاست
مضطرست پیش آمده پس گفت که آیا دلالت کنم شما را باهل خانه که از روی شفقت قبول کنند این نوزاد
را برای شما و آن اهل بیت مر او را نیک خواهان باشند و در شیر دادن و تربیت او تقصیر ننمایند آورده اند
آورده اند که چون هامان این تقریر و بیان از آن صالحه که آن سخنان شنید گفت بگیرید این زن را که او میداند
که این پسر از کدام خانه زاده باین دراثاده کلثوم این مخن را دریافته گفت باین مخن کفتم که ایشان نیک
خواهان فرعون اند نه کودکرا پس او را دلداری داده گفتند برو آنرا که گفتی کلثوم مادر خود را آورده
موسی را در کنار فرعون دید که گریه میکرد و فرعون او را بانواع بازی راضی کرده تسلی میداد و هر چه دایها
مر آمدند موسی از ایشان رو میگردانید و شیر آنها را نمیخورد و چون او را بکنار مادر نهادند بوی مادر مشام
وی رسید متوجه او شده پستانش افزا گرفت فرعون گفت تو کیستی که این طفل بپستان تو
میل کرد گفت من زنی ام خوش بوی و پاکیزه بدن و شیرین بغایت بکت و شیرین و باین سبب هیچ طفلی
درین سرزمین پیش من نیارند که شیر مرا نخورد فرعون فرمود تا اجرت او را مقرر کردند و موسی را
باو سپردند گفت بخانه خود ببرد و در هر هفته یکروز پیش ما آورد موسی و بر اگر شد خوشدل بود
بخانه نهاده و در روایت دیگر آمده که در همان روز که موسی را بدریا انداخت حضرت داود او را
بمادر رد فرمود و وعده انا رادوه الیک راست گردید چنانکه فرمود ربه تعالی فَرَدَدْنَاهُ
إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ وَلِتَعْلَمَ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَدَخَلَ
الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَٰذَا مِنْ شِيعَتِهِ
وَهَٰذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ
مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالَ هَٰذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُضِلٌّ مُبِينٌ پس باز
گردانیدیم موسی را بسوی مادر او تا روشن شود چشم او بفرزند و اندوهناک نشود بفراق او و تا بداند
بمشاهده آنکه وعده خدا راست و درست است لیکن بیشتر قبطیان و یا اکثر ایشان نمیدانند که وعده
حضرت سبحان بهر چه فرماید حق باشد پس موسی در دامن مادر تربیت می یافت که از شیر مستغنی شده
مرتبه بمرتبه کرده بحد شدت قوت و کمال قوت و نهایت شباب رسید و آنهنگام که رسید موسی
نهایت کمال قوت خود در سن کهلیت و در روایت ابن عباس مجاهد و قتاده تا چهل سالگی است و قوت
شد قد او و عقل او و بغایت نشو و نما و غایت زیرکی رسید و گویند اشد قوت سن کهلیت
دانوز

او فرزند بنی اسرائیل را بمقام تعرض آمد و او قوی تمام داشت و پسر خوانده فرعون بود
روزی در شیت فرعون یکنفر قبطی بنی اسرائیلی را تعدی میکرد و موسی میگذشت بنی اسرائیلی از و
استغاثه نمود موسی گفت دست از و بدار قبطی گفت منجاهم هیزم بطبخ پدرت بردم موسی
رسید ما فیه دست بر آورد و پس مشت زور بر موسی پس بکشت و حکم کرد بر و بترک قدر
تعالی تعالی قبل القضا از قبیل تسبیب بسبب باهم سبب حقیقت معنی آنست که موسی نمیزد
پس حق تعالی حکم موت او نمود و چون کشته شد گفت موسی این کار که تر بین قبطی و
ندب و فوت کردن آنچه زر بسبب آن مستحق ثوابم شدیم از دست نزدن از کردار شیطان
بود که غضب مرا بهیجان آورد و این عمل ترک اولی بود از من صادر شد و یا این نزاع
و خصومت که بسبب او قبطی مقتول گشت از عمل شیطان و بوسوسه او بود بدرستیکه
شیطان دشمنیست گمراه کننده ظاهر و هویداست دشمنی او قَالَ رَبِّ إِنِّي
ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ قَالَ رَبِّ
بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِلْمُجْرِمِينَ فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفًا
يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنْصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَىٰ
إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُبِينٌ فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَنْ يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ
لَهُمَا قَالَ يَا مُوسَىٰ أَتُرِيدُ أَنْ تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْسًا بِالْأَمْسِ
إِنْ تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تَكُونَ جَبَّارًا فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَنْ تَكُونَ
مِنَ الْمُصْلِحِينَ وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَقْصَا الْمَدِينَةِ يَسْعَىٰ قَالَ يَا مُوسَىٰ
إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ
فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ
بعد از آن برسید بخضوع و انقطاع و رجوع بحقعالی اقتدا بآدم ع کرده که گفته بود ربنا
ظلمنا

و استوی جهل لکن بنی نسی بجهل رسید که منتهای نشو و نما و تمام کمال عقل است دادیم او را نبوت
و دانش در دین و یا علم حکما و علما تا آنکه قبل از پیغمبری بطریقه ایشان سلوک میکرد و قول فعل او
بوجه صواب بود نه بطریق جهل و خطا که موجب عقاب باشد و بمانند این که بموسی مادر
او دادیم از لطف و کرم و حسن یاد اش مدهم نیکوکارانرا و دخلت موسی مدینه
مصر در هنگام غفلت واقع بود اهل مصر را یعنی میان شام و خفتن بود که در آن وقت
هر کس بهم خود مشغول اند و مولای ما امیر المؤمنین ع فرموده که روز عید ایشان بود که ایشان
بلهو و لعب و بازی مشغول بودند و از سدی روایت است موسی ع چون بزرگ شد
جامهای فاخر میپوشید و باسبان خاص فرعون مرشت و او را موسی فرعون میخواندند
روزی فرعون سوار شده بود موسی غایب بود باز آمده پرسید گفتند بغلان جا رفته موسی را
خبر دادند سوار شده از عقب فرعون رفت وقت خیلوله بود که بفرعون رسید ابن زنیل گفته
که چون موسی در وقت خوردی سیلی بروی فرعون زد فرعون گفت این آن کودکست که در طلب
او بسیاری از کودکان کشتم و پدر او را بشارت کشتم و خواست او را بکشد آسیه گفت او کودکست
چه میداند که چه میکند گفت نه چنین است بلکه اراده او همین است و دانسته و فهمیده
بدون انکار این کار او صادر شد آسیه گفت اگر خواهی صورت تو معلوم شود بفرما
تا طبقی از یاقوت و طبقی از آتش پیش آورند اگر این کودک دست سوی آتش دراز
کرد نادانست و بحش بر و وارد نیست و اگر یاقوت برد معلومست که دانسته انکار
کرده و چون طبق یاقوت و آتش حاضر کردند موسی خواست دست بیاقوت برد
جبرئیل ع بفرمان رب جلیل دست او را بآتش رسانید پاره از آتش برداشته
بدهن نهاد زبانش بسوخت و کمی در زبان او پیدا شد و باین سبب بود که بیک
سخن نتوانست بگوید فرعون با وجود این علامت از و متوهم و متوحش شده
بفرمود تا او را از شهر بیرون برده در حوالی شهر نشو و نما نمیود تا بزرگ شد روزی
بشهر در آمد مردم از و غافل بودند و او را فراموش کرده بودند پس یافت در آن شهر
دو مرد که مخاصمت میکردند با هم این یکی از پیروان موسی ع بود یعنی از بنی اسرائیل
و نام او سامری و گفته اند نام او طیجا بوده و دیگری از دشمنان او بود یعنی از قبطیان و نام او فاتون
و یا خلیقون و او خباز فرعون بود و آن اسرائیلی با همزم کشیدن امر میکرد و چون موسی ع
آنجا رسید پس بیاری طلبید و فریاد رسی خواست از موسی آنکسی که از کرده پیروان او بود
بر آن کسی که از دشمنان او تو و یعنی یار طلبید بطی بدفع قبطی او سعید جبیر روایت کرده
که چون موسی بزرگ شد بنی اسرائیل جمع شدند و در حمایت او مرا بودند و کسی بود

ظلمنا انفسنا گفت موسی ای پروردگار من بدرستیکه من ستم کردم بنفس خود بقتل قبطی و خود را
بمعرض خطر و عتاب فرعون انداختم و یا حضرت علام او را اعلام فرموده بود که قبطی کشتنی
کشتن است بسبب کفر و عناد او و لیکن بر سبیل ندب تاخیر قتل او امر فرموده بود
موسی بجهت مبالغه در نصرت شیعه خود بقتل قبطی تعجیل کرده ترک ندب شده از ثوابی که
مترتب ندب بود محروم ماند و گفت بخشیدم کردم بنقص ثواب پس یا مرزم مرا یعنی از فرعون
مخفی دار مرا و یا از شر ایشان ایمن باشم چه غفران در لغت بمعنی پوشیدن است و مغفر
که طاس کلاهست تمام سر را میپوشاند و یا مرا از ذوابی که لازم غفرانست فایز گردان محروم
مساز پس آمرزید او را حضرت سبحان و نگهداشت از شر فرعونیان و یا ثواب و کرامت
مرحمت فرمود بسبب انقطاع او بدرستیکه خدا آمرزنده است بندگان را بهمان
ایشان و در عیون اخبار رضا ع باسانید معتبره از علی بن جهم روایت کرده که گفت
در مجلس مامون ملعون حاضر بودم و امام رضا ع نیز نزد وی بود مامون عرض کرد
یا ابن رسول الله تو میگویی که انبیا معصومند از صغایر و کبایر پس چه میگویی در قول
حضرت یزدان که فرموده فوکزه موسی قال هذا من عمل الشیطان فرمود
مراد آنست که چون موسی در وقت غفلت بود یعنی میان عشا و مغرب که مصر در آمد
و دو مرد را دید که با هم نزاع و جدال میکنند یکی از کرده موسی بود و دیگری از کرده
فرعون پس موسی بحکم خدا مشت زد و او بمرد آنگاه گفت که این قتال و جدال و میان
ایشان از عمل شیطان بود نه آنچه موسی کرد بقبطی از قتل او مامون گفت پس چیست
معنی قول موسی رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی فغفر له فرمود مراد موسی از این
آن بود که من نهادم نفس خود را غیر موضع آن بجهت داخل شدن من بمیان شهر پس بیامرز
مرا از دشمنان خود تا بمن ظفر نیابند و مرا بقتل نرسانند پس خدا او را مستور ساخت
از ایشان و بعد از آن گفت موسی ای پروردگار من بسبب آنچه انعام کردی بمن از کمال
قوت و قدرت که این مرد را بیک مشت زدن کشتم اگر کرده باشند اعدا از من پس هرگز
نباشم معاون و مددکار و هم پشت بدکاران بلکه مجاهده میکنم در راه تو باین قوت
و قدرت تا آنکه راضی شوی از من و در مجمع آورده که شخصی بعطا بن رباح خراسانی
گفت برادر من برای فلان شخص بزرگ منش و محاسب است و زیاده از اندازه خلق
و مخارج او چیزی نمیرسد و اگر اجرت آنروز را بگیرد او و عیال او از شدت فقر و فاقه
گرسنه خواهند ماند گفت آیا نشنیده قول آن مرد صالح را که موسی ع گفت
رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین و در آثار آمده که روای

قیامت خلایق را در موقف سیاست داشته منادی از جانب خدا ندا کند که کجا اند ظالمان و اعوان
پس همه را جمع نمایند حتی کسی اگر برای اهل ظلم قلم تراشیده باشد و یا وقتی از اوقات
مرکب و دوات ایشان ریخته و همه را با دوات اهل ظلم جمع کرده بدوزخ اندازند آورده اند
که یکی از صلحای امت بدر یکی از اهل ظلم رفت یعنی اهل دیوان برای شفاعت دفع ظلم
ظالم از مظلوم صاحب دیوان تا آن گفت شنیده ام که تو قلم می تراشی قلم برای
تراش تا نویسم که آن مطلوم را ظالم نکشند قلم بوی تراشید و او نوشت چیزی از و نگرفت
و کس او را نرنجانند چون مطلب را نوشت و قلم از دست نهاد آن مرد صالح قلم را
برداشته سر قلم را بشکست گفت چرا چنین کردی فرمود نرسیدم که این قلم چیزی بظلم
کردن نویسی بکسی من از جمله آنان باشم که ترا بظلم یاری کرده باشند القصه چون موسی
قبطی را بکشت پس صبح کرد موسی ع در آن شهر در حالتیکه ترسان و هراسان بود انتظار
میکشید که کسی بطلب او آمده قصاص جوید پس ناگاه آنکس طلب یاری میکرد از دیروز
باز طلب فریاد رسی میکرد از و استغاثت میطلبید بدفع ظلم قبطی دیگر موسی از حادثه دیروزی
دلتنگ و خائف بود روی آورده گفت آن بنی اسرائیلی را موسی بدرستیکه تو هر آینه
گمراهی که پیداست گمراهی تو و انحراف تو از راه صواب که دیروز آن خاصه را کردی باز
امروز باین مرد بمقام منازعه آمده فتنه میانگیزی و راه تحمل و صبر و حسن خلق و ملایمت را
نرفته ترک درشتی میکنی پس مراد گمراهی بود در اخلاق نه در دین و حقیقه کافر باشد بتحقیق
و یا آنکه هر کس با آل فرعون مجادله و مخاصمه نماید با وجود کثرت و استیلاء ایشان پس
البته خایب و خاسر خواهد بود پس آنگاه که خواست موسی ع که بگیرد آنکس را که دشمن
تو و دشمن بنی اسرائیل و شر او را از سر دفع کند سبطی گمان برد که موسی بسر او میرود تا او را
بزند و یا بزند گفت ای موسی آیا میخواهی آنکه بکشی مرا چنانکه کشتی نفسی را دیروز میخواهی
این فعل بکنی آنکه باشی کردن کش نامهربان که در خونریزی عاقبت ندیده در زمین مصر
و میخواهی که بیش از صلاح کنندگان میان مردم و دفع کننده مخاصمه بوده حسن ظن ایشان
و موسی این سخن را شنیده دست کوتاه نمود و چون قبطی دید که موسی انکار قول سبطی کرد
دانست که این کار کار اوست که فانوس نام خباز فرعون را او کشته و این خبر بفرعون
رسانید و درین باب با ارکان دولت مشاورت کرده مهم بقتل موسی قرار گرفت چنانچه
که مؤمن آل فرعون بود و ابن عم آن ملعون از این حال آگاه شده متوجه موسی شد کما قال تعالی
و آمد مردی یعنی خبر از دور تر جای شهر یعنی از بارگاه فرعون که در یکی از کنار شهر واقع شده
بود و شتاب میکرد تا زود تر بموسی برسد و این خبر را بوی رسانند و چون نزد موسی آمد
گفت

گفت یا موسی بدرستیکه اشراف قوم و امیران و مقربان بارگاه فرعون با طغیان اندیشه و مشورت میکنند با هم
در باب تو تا بکشند ترا در عوض قبطی مقتول پس بیرون رو از این شهر بدرستیکه من ترا از نیک
خواهان هم موسی چون این سخن از خریدار شنید پس بیرون رفت بی همان دم بی زاد و
رفیق از آن شهر ترسان بر نفس خود و انتظار میکشید که کسی از پی او در آید و او را بگیرد گفت
ای پروردگار من نجات ده مرا و بر آن از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و قومش و امر
حفظ و حمایت خود نگهدار تا از ایشان ضرر بمن نرسد و در موضع آورده که چون موسی ع آمده
گفت ای موسی حکم الهی چنانست که بشهر مدین روی پس او را بر سر راه آورده ولما توجه
تلقاء مدین قال عسی ربی ان یهدینی سواء السبیل ولما ورد
ماء مدین وجد علیه امة من الناس یسقون ووجد من دونهم
امرأتین تذودان قال ما خطبکما قالتا لا نسقی حتی یصدر
الرعاء وابونا شیخ کبیر فسقی لهما ثم تولی الی الظل فقال
رب انی لما انزلت الی من خیر فقیر فجاءته احداهما تمشی
علی استحیاء قالت ان ابی یدعوک لیجزیک اجر ما سقیت
لنا فلما جاءه وقص علیه القصص قال لا تخف نجوت
من القوم الظالمین قالت احداهما یا ابت استأجره
ان خیر من استأجرت القوی الامین وچون متوجه شد
و روآورد موسی بسوی مدین و آن شهری بود بهم نام نامگذارنده آن موسوم بود در ابراهیم خلیل بوده
و شعیب ع آنجا بوده و آنشهر در تصرف فرعون نبوده و از مصر تا آنجا هشت روز راه بوده موسی چون
راه نمیدانست بوجه توکل و حسن ظن بخدای خود گفت شاید هدایت کند مرا آنکه راه نماید مرا
براه راست تا بدین در روایت است که در اثنای راه بسر راه رسید و سط را هر گرفته

و سواء السبیل عبارت از آنست شروع بر وش نمود و چون بندگان فرعون آنجا رسیدند
آن در راه دیگر رفتند و موسی هشت شبانه روز راه رفت و جز گیاه صحرا چیزی نخورد و لاغر
گشته با برهنه بود و وقت رسیدن بدین زیر قدم آن روز زمین مجروح شده بود و تکلیف
بخدا کرده جدا از خویش و تبار میرفت و خداوند بی مانند فرشته فرستاد در صورت سواری
نیزه دار بآن مرشد ابرار رسیده گفت کجا میروی گفت بمدین گفت راه میدانی
گفت نه گفت من ترا میبرم پس موسی بادی میرفت تا بآب مدین رسید و چون آمد
بکنار آب مدین و آن چاهی بود در کنار شهر موسی را از آن آب میدادند یافت در آن
گروهی بسیار از مردم مختلفه در آنجا جمع شده آب میدهند موشی خود را و یافت
از آنکسان پایین تر از ایشان دو زن را که میراندند گوسفندان خود را از آب و یا تر
در مه دیگر در سر آب بودند مخلوط نشوند و بعد از آنکه آن رمه از آب سیراب شوند
رمه خود را آب دهند موسی از این راه که شفقت انبیا بیشتر میباشد پیش رفته بطریق
لطف گفت بآن دو زن در چیست حال و کار و کردار شما که گوسفندان را از آب
خوردن و مخلوط بر همدیگر شدن باز میدارید گفتند آن دو ماه در نقاب در جواب
آب ندهیم گوسفندان خود را تا باز گردانند شبانان رمهای خود را از آب تا از فضله
که از موشی ایشان باقی مانده باشد با گوسفندان خود مان دهیم زیرا که باروند
کار نداریم و پدر ما پیر کهن سال است نمیتواند بیاید و موشی را آب یاری نماید و ما
بالضروره خود مان میآییم و گوسفندان را آب میدهیم و ایشان دختران شعیب
بودند و بزرگ ایشان صفورا نام داشت و خورد آن صفیرا و چون موسی از حال
ایشان اطلاع یافت پیش شبانان آمده گفت چرا این دو عاجزه را انتظار میدهید
اول گوسفندان ایشان را سیراب کنید تا زود بخانهای خود روند ایشان تبسم
گفتند ما ایشان را آب میدهیم با این دلو را کشیده با ایشان آب ده موسی ع
از راه غیرت و حمیت و دین خواهش آمده نظر ایشان میان دو ابروی آن سنگ دادند
بهان افتاده تیر سیدند و بسکو خود را کشیده بنظاره ایستادند موسی ع آمده
دلو را که دو تن آنرا میکشیدند تنها کشیده با وجود آنکه هشت شبانه روز طعام نخورده
بود و پایهای وی مجروح بود تا که گوسفندان ایشان را سیراب کردانید و گفتند

در سر چاه دیگر رفته سنگی در دهان بر داشتند موسی تنها از سر چاه برداشته و بدلوی در چاه تفریق
آب کشیده و در روایت آمده که موسی چون جمعیت مردم را در سر چاه دید آن دو زن را گفت آیا
در سر چاه چاه دیگر هست گفتند بلی یک چاه دیگر هست و لیکن متروکست و سنگی بزرگ هم آن
نهاده اند که چهل نفر آنرا بر میدارند گفت آنرا بمن نمایید چون نمودند دو دست فرا کرد و سنگ
از سر چاه انداخت گفت از دلو ریسمان دارید گفتند نه گفت قدری آب دارید گفتند
اندکی در این سنگ مانده آنرا از ایشان ستانده در دهن خود مضمضه کرده قدری چاه بچه آب
از این چاه بسر چاه آمد پس آب داد برای ایشان و موشی ایشان را سیراب کردانید تا سگهای
آنها سیر شد و بستانها سیر شد پس بازگشت بسوی شانه در خفی و بادواری پس گفت ای
پروردگار من بدرستیکه من مرا آنچه بر اهل بستی بسوی من از نیکویی یعنی خوردن از گرسنگی و پیش
هر چه باشد محتاجم و از تو میطلبم اگر مقترن بر آنست مرا در این سؤال یک نان خورد
و مولای ما امام محمد باقر ع فرموده که این راوقتی گفت که محتاج نیم خرما بود و مولای ما سید وصیان امیر
المؤمنین ع فرموده بخدا سوگند موسی از خدا جز دیگر نطلبید در این دعا مگر نانی که بخورد زیرا که تره بین
میخورد و سبزی آن تره از پوست شکم او دیده میشد بسبب ضعف و لاغری و گداخته شدن گوشت او
و چون دختران شعیب در آن روز زود تر بخانه خود شان آمده بودند پدرشان از سبب آن بر ایشان
ماجری را از اول تا آخر عرض نمودند دختر بزرگ خود را فرمود برو آن مرد را بیار تا او را
مزد دهیم پس آمد بسوی موسی ع یکی از آن دو زن صفورا بود میرفت بطریق شرم چنانکه بکار
روند یعنی شرمگین پیش آن مرد دین آمد روبسته و گفته اند آستین بر روی افکنده و گفته اند در وقت آمدن
آن سبز و بکار از جاده راه عدول کرده از کنار راه مرآمد و چون آن رشک خود موسی را از دور دید
از همانجا ندا داده گفت بدرستیکه پدر من میخواند ترا تا باداش دهد ترا مزد آب دادن تو گوسفندان
برای ما موسی بجهت زیارت رغبت و تقرر شتابانیدن با آن صدیق لاریب اجابت نمود نه برای طمع
اجرت چه اجرت گرفتن بر تره احسان مخل ثواب و منافی قربت است در حضرت سبحان پس متوجه
زیارت شعیب شد مرویست که چون شعیب فرستاده بود زیده جامه صفورا را از بعض خوبهای
وی برداشت موسی فرمود تو از عقب متابعت کن و مرا بسوی دلالت کن و روایتی است
که سنگی میداد تا بآن راهی که میرفت رفت و یم پس آنگاه در آمد موسی نزد شعیب و ماجرا گفت
قصه خود را از ابتدا و ولادت تا آخر قصه و هدایت رغبت دانست که این مرد نجات از
اهل بیت نبوت است گفت مترس از ظالمان باقی از گروه ستمکاران یعنی از فرعون و طغیان
و قوم آن چه ایشان را برین سامان تسلط شده پس فرمود تا طعام حاضر کردند موسی از خوردن
آن ابا نموده فرمود ما کار آخرت را بدنیا نفروشیم چه آب دادن گوسفندان را من برای خدا کردم

نه برای جزا شعیب گفت این طعام نه مزد کار است بلکه عادت ما همین است هر که بمنزل
ما آید او را بطریق ضیافت خدمت کنیم حالا تو مهمانی و ما حضری حاضر است مروة مقصی
آنست که در تنگی چه مهمان سخن میزبان رد نکند موسی بعد از استماع این کلام از آن طعام
تناول نمود در اثنای این حال گفت یکی از آن دو زن که صفورا بود ای پدر این بمزد
گیر موسی را و اجیر ساز برای شبانی بدرستیکه بهترین کسی که بمزد گیری مزد ور توانا
و امین است این کنایه از آنست که موسی را قوت و امانت است از ابن عباس
روایت است که پدر از دختر پرسید که تو قوت و امانت او را از کجا معلوم کردی صفورا
قصهٔ سنگ برداشتن از سر چاه و دلو کشیدن و صورت مرافقت و امر کردن
از عقب رفتن وی باز گفت و مانند قوت و معجزهٔ که از موسی ظاهر شد از دست
مولای ما امیر المؤمنین ع نیز صادر گشت چنانکه روایت کرده اند که چون آنحضرت رو بصفین
نهاد در بعضی از منازل فرود آمدند آب در آنجا نبود مردم و چهارپایان سخت تشنه شدند
و هر چه آب طلبیدند نیافتند حضرت را از این ماجرا خبر دادند سوار شده با لشکر
جان شکر پاره راه رفت بعد از آن از راه عدول کرده بدر دیری رسید که در میان
بیابان بود و در آن راهبی بود راهب را گفت درین حوالی آب هست گفت از اینجا تا
آب از دو فرسخ بیش است لشکریان عرض کردند یا امیر المؤمنین اگر صواب باشد خود را
بآنجا رسانیم پیش از آنکه قوت و قدرت بالمره از ما سلب شود فرمود حاجت آن نیست
پس رو بقبله کرده مناجات نموده بصفعه اشاره فرمود که اینجا را بکنید مردم بتکلیف
کرده آن زمین را پاره کردند سنگی بزرگ نمایان شد پس اطراف آنرا از خاک پاک کردند
هر چند خواستند سنگ را بردارند نتوانستند امیر المؤمنین فرمود که این سنگ
در سر آب است جهد کنید در برداشتن آن همه لشکر جمع شده کوشیدند جایی نرسید
عرض کردند یا امیر المؤمنین این از تحت قدرت ما بیرون است آنحضرت پای مبارک
اندکی مستطاب باز کرد انیده دامن بمیان زده دست بزیر سنگ برده جنبانیده
چند گام که راند اخت آب صاف خنک بیرون آمد که از برف سردتر و از شیر سفید
تر و از عسل شیرین تر بود پس همه مردمان و چهارپایان از آن خوردند راهب از بالای
دیر نگاه میکرد پس حضرت سنگ را بجای خود نهاده فرمود از خاک بر کردند و اثر
آنرا ناپدید نمودند راهب گفت ای مردم مرا فرود آرید فرود آوردند آمده نزد
امیر المؤمنین بایستاد و گفت تو پیغمبر مرسلی فرمود نه گفت فرشتهٔ مقربی فرمود نه

دیگر

موسی الاجل وسار باهله آنس من جانب الطور نارا قال لاهله
امکثوا انی آنست نارا لعلی آتیکم منها بخبر او جذوة
من النار لعلکم تصطلون گفت شعیب موسی را بدرستیکه من خواهم آنکه
نکاح نمایم ترا یکی از این دو دختر خود را هر کدام را خواهی بر آنکه مزد رشوی را جاره در نفس خود را
بن هشت سال و در عین المعانی آورده که در شرایع منقدمه مهر دختران پدران را بوده
و در شریعت ما منسوخ شد آیهٔ وآتوا النساء صدقاتهن پس اگر تمام کردی ده سال را
پس از نزد تست یعنی بطریق تفضل و کرم کاری کرده شهر نه آنکه بتو لازم و واجب کرده بلکه هشت
سال لازم تست و میخواهم آنکه شفقت و رحم نهم بتو بالزام اتمام ده سال نبود باشد که باید مرا اگر خواهد
خدا از مستوجبان و شایستگان در حسن معامله و وفا بعهد و التزام در اتمام آداب صحبت گفت
موسی این عهد میان من و تو قایم است هیچ خلاف نکنم هر کدام از این دو مدت را که هر ده
سال باشد گذارم و تا آخر رسانم پس هیچ تعدی و افزونی نیست ترا بر من یعنی چنانکه زیاده
از ده سال از من مطالبه نخواهی کرد زیاده از هشت سال نیز طلب نکنی و خدا بآنچه میگویم شرط ما
گواه است و یا آنچه گفت و شنید شود کارساز ماست یعنی کار خود را بوی میسپاریم تا بتو قول و کار
از عهده این عهد بیرون آییم و وکیل کسی را که بنده کار و بار با و گذاشته شود و لکن استعمال
آن مزاید در موضع شاهد حسین بن صفوان روایت کرده گفت از ابو عبد الله ع
پرسیدند که کدام دختر بود که گفت انی ابی یدعوک فرمود آن دختری که موسی آنرا تزویج
کرد باز گفتند که موسی کدام یکی را از دو اجل باتمام رسانید فرمود تمام تر و در تر آنرا در ده سال بود
باز سؤال کردند که موسی قبل از انقضاء اجل بدختر دخول کرد و یا بعد از انقضاء آن فرمود قبل
انقضاء اجل گفتند این چگونه جایز باشد که مرد تزویج زنی نماید و قبل از وفا نمودن بشرط نکاح
که آن درین مقام هشت سال است و یا ده سال بزن دخول کند فرمود که شعیب بعلم نبوت میدانست
که موسی آن اجل تمام وفا خواهد کرد القصه شعیب ضعورا را بموسی عقد بست و موسی قبول شرط
کرد و شعیب گفت چون مرا شبانی بر رشتهٔ عصایی بن ده تا گوسفندان را بآن برانم
و سباع را دفع کنم شعیب دختر خود را گفت برو از فلان خانه که در آنجا چندین عصا است یکی را بیار
بموسی ده دختر رفته عصایی از آنها آورده شعیب گفت این را نهاده دیگری را بیار دختر عصا را

ولکن

ولکن وصی رسول خدا ع محمد بن عبد الله صلعم و آله که خاتم پیغمبرانست و ناسخ ملل ایشان راهب دست
امیر المؤمنین نهاده گفت اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله و احق
الناس بعده امیر المؤمنین پس عهود و شرایط ایمان از سید انس و جان فرا گرفته حضرت
فرمود ترا چه باسلام وادار نمود بعد از آنکه در خلاف دین و ملت اسلام بودی عرض کرد
یا امیر المؤمنین بنای این دیر را برای آن نهاده اند در کتب السلف سابقه مذکوره و علمای ما
خبر داده اند که درین حوالی چشمه ایست روان و سنگ عظیم در آن است و هیچکس بر آن
نبرده مگر پیغمبر و یا وصی پیغمبر و مردم بسیار بامید این کار در بیابان گشته اند و این موهبت را
نیافته اند من یافتم و چون این علامت در دست با شراف تو پیدا و هویدا شد دانستم
که آن وصی وصیت شده تویی و بدست تو اسلام آوردم و بولایت و وصایت تو معترف
شدم حضرت از این سخن بگریست چنانکه محاسن مبارک اش از آب دیده تر شد فرمود
سبحان الله عباس مرضی بلند کرد پس راه رفت و مراد کتب السلف هم فراموش نفرموده
و چون اهل اسلام ابن ماجر و کلام را بشنیدند همه شاد گردیدند و راهب را قبیله امیر المؤمنین
بشام رفت و در خدمت سرور سعادت آنحضرت شهید شد و آنحضرت بر آن سخت
نماز کرد و هر وقت که یاد آن پاک فطرت میکرد رحمت بر وی میفرستاد و چون از ماجرای
آن دیر مشغول سیر شدند و باره راه رفتند حضرت فرمود کیست از شما که چشمه راه
برد عرض کردند همه میدانیم چه دیر علامت آن چشمه سریع السیر است فرمود بجوید هر چند
جستند نیافتند ما بوس پیش آنحضرت شتافتند فرمود این چشمه است تا قیام قیامت
ظاهر خواهد شد القصه چون شعیب صفت قوت و امانت موسی را و تفصیل احوال
و صدق مقال او را از صفورا شنید و بر تربیت وی اطلاع یافت رشتهٔ محبت و مودت با موسی
پیوست بشدت قال انی ارید ان انکحک احدی ابنتی
هاتین علی ان تاجرنی ثمانی حجج فان اتممت عشرا فمن عندک
وما ارید ان اشق علیک ستجدنی ان شاء الله من
الصالحین قال ذلک بینی و بینک ایما الاجلین قضیت
فلا عدوان علی والله علی ما نقول وکیل فلما قضی

پس بر ده بنهاد خواست دیگر را بردارد همان عصا بدست می آمد آورد شعیب گفت این چه
شه بار تکرار کرد نوبت سیم دختر گفت بخدا که من این را از قصد نمی آرم ولیکن هر بار که میخواهم عصای
دیگر بردارم این عصا بدست من می آید شعیب گفت این عصا را موسی ده از عکس نور آیت
که این عصای آدم بود در زمان بهشت همراه خود بیرون آورده بود و چون وفات کرد جبرئیل آنرا
حفظ کرد تا روزی که موسی از شعیب خواست جبرئیل آمده آن عصا را بشعیب داده گفت آنرا
بموسی ده و در کتاب آورده که نزد شعیب عصاهای انبیا جمع بود شعیب گفت در این خانه رشتهای
از آن عصا نابردار موسی اندرون خانه رفته عصایی را که آدم ع از بهشت همراه آورده بود برداشت
شعیب چون عزم بود بلغوف برداشتن مؤدب دانست که عصای آدم است گفت این را
نهاده دیگری را بیار موسی هفت بار بخانه رفت همین عصا بدست موسی آمد شعیب دانست که وی شایستهٔ
آنست بوی داد گفت ای موسی چون بمفرق الطریقین رسی دو راه ترا پدید آید بدست چپ رو
اگر چه در سمت دست راست گیاه سبز شده چه در آن مرغزار اژدهایی دانست که سوار را با چارپا
مرتب بدید موسی چون بآنجا رسید گوسفندان میل بجانب راست کردند و دویدند هر چند موسی خواست
آنها را برگرداند ممکن نشد با الضرورة براه ایشان رفته مرغزاری دید گلستان که گیاه مزرعه
سیاه بسیار بشمار داشت گوسفندان در آن بچرا مشغول شدند موسی از بسیاری تعب و دوری
رسیده بود آنجا عصا را بر زمین زده بخفت ناگاه لعبان غران آمده آهنگ گوسفندان
کرده بود عصا جانوری قوی شده با او برآویخته کشته بود موسی از خواب خواست عصا را خوابکرده
دیده و از دیدن کشته شادمان شده شعیب را از آن خبر داد شعیب دختر خود را گفت که شو هر تو پیغمبر
خواهد شد که او را دین عصمت ثابت شده و چون شعیب علم غیب دانست که موسی را مرتبهٔ عظیم
و شأن جسیم نزد خدا هست و یمن و برکت قدم و حسن رعایت او را در باب گوسفندان خواست
که آن صدیق جهان را حسان نماید گفت ای موسی هر چه سال از این گوسفندان نتاج ایشان
بوجود آید از آن تست حضرت موسی در خواب بموسی و عرض میدهد در این عصا را تا که گوسفندان
از آن خورند زن موسی عصمی را زده گوسفندان از آن آب روان خوردند آن سال بسیار خرد از
ایشان بوجود آمد همه ابلق بودند شعیب دانست که آن روز نیست که حضرت لاریب شعیب
بوی ارزانی فرموده عبد الله بن سنان روایت کرده که من از ابو عبد الله ع شنیدم که فرمود
عصای موسی ع فرود از درخت مورد بهشت فرشتگان موسی ع متوجه بدین شد جبرئیل آنرا
بوی داد و باین علامات فارق عادات از آن ظاهر شد و در مجمع البیان از ابو ذر رضی الله عنه
روایت کرده که عصا بدست گیرنده از سنن پیغمبر است و مولای متقیان امیر المؤمنین ع فرموده
که پیغمبر خدا صلعم و آله فرموده هر کس پیغمبر و از خانهٔ خود و با او عصایی باشد از درخت بادام تلخ و وقت رفاقت

در خبر عصا

آیه ولما توجه تلقاء مدین الی قوله واللّه علی ما نقول وکیل بخواند خداوند بدیدار او را
ایمن گرداند از هر دزدی مضر تعدی کننده از حد و از هر جا تو بیش دار تا آنکه بمنزل خود
رجوع نماید و با او هفتاد و هفت فرشته باشند از پس و پیش او را احاطه کنند و از
برای او استغفار نمایند تا بمنزل خود باز آید و عصا را از دست خود نهد القصه موسی
ده سال شبانی مشغول بود پس آنهنگام در کنار موسی مدت خود را که اقصی اجلین بود
و دو سال دیگر هم بعد از آن مدت بیش شعیب ماند و در چهار سالگی با جازت شعیب متوجه مصر
شد بزیارت مادر و برادر و خواهر خود و بهر دو کس خود را با موشی در شب سرد تاریک و راه
گم کرد و زنش را وضع حمل رسید و گوسفندانش از برف باد متفرق شدند و از آتش زنه
آتش هر چند کار خود حیران و سرگردان فرو ماند در ناگاه بدید از طرف کوه طور آتشی را
گفت مرکب خود را درنگ کنید در همین جا بدرستیکه من دیدم آتشی را شاید در
یابم از برای شما از آن آتش خبری از آنکه در سر آتش شهند در راه از کدام جانب است
یا بارم پاره از آن آتش در سر چوب آتش گرفته شاید در شما گرم شوید بدان جذوه در چوب طرف است
یعنی چوب و سر از آن آتش روشن کنم آرم تا گرم شوید فَلَمَّا أَتَاهَا نُودِيَ مِنْ شَاطِئِ
الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَى إِنِّي أَنَا اللَّهُ
رَبُّ الْعَالَمِينَ وَأَنْ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ
وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى أَقْبِلْ وَلَا تَخَفْ إِنَّكَ مِنَ الْآمِنِينَ
اسْلُكْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضَاءَ مِنْ غَيْرِ سُوءٍ وَاضْمُمْ إِلَيْكَ
جَنَاحَكَ مِنَ الرَّهْبِ فَذَانِكَ بُرْهَانَانِ مِنْ رَبِّكَ إِلَى فِرْعَوْنَ
وَمَلَئِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ پس چون آمد بدان آتش ندا کرده
از کنار رود در از جانب راست موسی بود در جای برکت داده شده یعنی آن شاطی در موضع
با یمن و برکت بود از درخت سمره و یا عوسج و یا عناب آنگاه موسی بدرستیکه منم پروردگار
عالمیان استماع موسی ندا را از درخت با توجه بود در ملک علام درخت را محل کلام گردانید
چه کلام عرض است و هر عرض محتاج بجوهری است و استماع کلام بدون وسطه ملک اعلا ممتنع است
و آن ندا دو مضمون داشت یکی انی انا الله رب العالمین و دیگر آنکه بفکن عصای خود را
موسی فی الحال بدینسبب حرکت ماری شد پس آنهنگام چون دید عصا را بسرعت تمام حرکت میکند
گویا آن ماریست بسرعت حرکت کننده در عرف بتر و گویند آنرا برگشت موسی پشت
کرد انده و در نیت کننده از خوف و باز گشت بآن وادی بلکه از غایت دهشت روانه دار
در آمده بود بسمت اهل خود نداشت رسید ای موسی پیش آی و مترس از این حیه بدرستیکه تو از آنان
یا فتگان از جمیع مخاوف چه پیغمبران هرگز ترسی و هراسی نیست کما قال تعالی لا یخاف لدی
المرسلون پس باین خطاب ستها اطمینان تمام و آرام مالا کلام یافته باز آمده بجرأت تمام
دست بدهن مار کرده پیش خود کشید همان عصا شد باز از دانای راز ندای جان فزا
رسید در آورد دست خود را در گریبان خود تا بیرون آید سفید و درخشنده از غیر بدی
یعنی بدون عیب علت در مکروه و باعث نفرت شد چون باخ و برص و جمع کن بسوی
خود بال خود را از ترس در بتو رسیده از شب هذه حیه چنانکه ترسنده میکند و این عباس
گفته در دست خود را بسینه نه تا زایل گردد آنچه از خوف و ترس بتو رسیده و قتیکه
حیه و گویند چون دست سفید درخشان از گریبان بیرون آری نترسی باز دست
بزیر بغل در آر تا چنان شود که بود و خوف تو زایل گردد پس این دو عصا و یدبیضا
دو علامت اند روشن از جانب پروردگار است برسالت تو بسوی فرعون و گروه
او بدرستیکه ایشان گروهی هستند بیرون رفتگان از دایره ایمان و جایان در وادی
کفر و طغیان پس حق آمد در رسول با معجزات تا بان بایشان مبعوث شود تا حجت ایشان
تمام و لازم گردد قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ
وَأَخِي هَارُونُ هُوَ أَفْصَحُ مِنِّي لِسَانًا فَأَرْسِلْهُ مَعِيَ رِدْءًا يُصَدِّقُنِي إِنِّي
أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَنَجْعَلُ لَكُمَا
سُلْطَانًا فَلَا يَصِلُونَ إِلَيْكُمَا بِآيَاتِنَا أَنْتُمَا وَمَنِ اتَّبَعَكُمَا الْغَالِبُونَ
فَلَمَّا جَاءَهُمْ مُوسَى بِآيَاتِنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُفْتَرًى
وَمَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ وَقَالَ مُوسَى رَبِّي أَعْلَمُ بِمَنْ

جَاءَ بِالْهُدَى مِنْ عِنْدِهِ وَمَنْ تَكُونُ لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ
الظَّالِمُونَ گفت موسی ای پروردگار بدرستیکه من کشته ام از قبطیان نفسی را پس
ترسم از آنکه بکشند مرا بقصاص او و برادرم هرون او فصیح تر است از من از روی زبان آوری
پس بفرست او را با من در حالتیکه یار و مددکار من باشد در رواج حق و تقریر حجت بدرستیکه من
ترسم آنکه تکذیب کنند مرا فرعونیان و زبان من وقت مناظره یاری نکند مرا و چون او فصیح تر از
منست با کافران مجادله کند و حجت را بر ایشان لازم آرد تا تصدیق کنند مرا و واسطه وی
گفت حضرت و دود رود بشد و سخت کنیم بازوی ترا و بفرستیم قوت ترا بدرا تو و او را یار
و معین تو در نبوت و تبلیغ رسالت بفرعون گردانیم و بدهیم شما را تسلط و غلبه با عدای با ظهار
معجزات و حجج بینات پس برسند ایشان بشما در استیلا بعزت و آنشوند دست یابند شما را
غلبه و اضرار پس دل قوی بر دید بجانب ایشان بدلا بدرت ما که معجزات با مروات شما هر
و هر که پیروی کند بشما تا غالب کنند گانید بر ایشان نه مغلوب شدگان چه آیات ما غالب است
بهمه چیز و امداد و اعانت ما اولیاء خود را متواتر و متوالیست از او حضرت موسی
از طور مراجعت نمود پیش زوجه خود آمد زن او را گفت از کجا آمدی گفت از نزد خداوند کار
آوردم کار این آتش پس متوجه فرعون شد و فرمود بخدا سوگند گویا بینم موسی را طویل
الباع یعنی دراز دست بسیار موی و بر وجنه او است از پشم عصا در کف میان بسته
و نعلین از پوست او لاغ در پا بند نعلین او از لیف خرما پس چون بدر سرای فرعون
رسید اظهار دعوت کرد و بفرعون رسانیدند جوانمرد بر در سرا ایستاده ادعا مینماید
که رسول پروردگار عالمیانم فرعون جمعی را که موکل شیران و سایر سباع بودند امر کرد
در چند شیر شرزه در زنجیر کشیده حاضر نمایند و چون ذاب فرعون این بود در هر کس را
غضب کردی او را پیش شیران انداختی تا وی را دریدندی پس بسیار حضار موسی امر کرد که
از هفت در گذرانیدند و پیش فرعون با فرعونیان آوردند و شیران چون موسی را
دیدند پیش وی دویدند و دمشان را جنبانیدند و تملق کردند و سر بپای وی مالیدند
فرعون جلای مجلس خود را گفت من هرگز مثل این صورت را ندیده بودم و چون
موسی رو بفرعون آورد و وی را بشناخت و گفت آلم نربک فینا ولیدا آنچه
در سوره ملک گذشت و بعد از آن شخصی را از بندگان خود امر کرد در دست او را بگیرد و جلاد دیگر
گفت گردنش زن جلاد شمشیر کشید چون بدید بفرمان حضرت جلیل شمشیر از دست جلاد دیگر افتاد هر کس
پیش آمد میگشت تا آنش نفرات زنان بگشت فرعون چنین دید هراسان شد گفت دست از او

بدارید پس موسی دست بر بغل کرده بیرون آورد مانند آفتاب روشن و درخشان بود گفت این معجزه است
بصدق دعوی من بعد از آن عصا را بینداخت از دهان شده ایوان فرعون را بدهن گرفت فرعون
از جا جسته بموسی گفت او را بگیر موسی چون او را بگرفت همان عصا شد موسی فرمود در این هم مجوز
پس چون آمد ایشان را موسی با تنهای ما در حالتیکه روشن و هویدا بود اعجاز آن گفتند فرعونیان
این مگر جادویی یافته و ساخته موسی را دیگری شد این نکرده و هرگز ندا آرانیده ایم از کسی با این آیت
و تعلیم کرده است آنرا و بعد از آن بخدا بسته و افترا نموده و نشنیده ایم مانند این سحر را از کسی دیده
باشد در روزگار پدران اولین ما چه در روزگار ایشان ساحران بسیار بودند و یا از روی
نبوت از پدران خود نشنیده ایم در گفته شهند فلان پیغمبر است و خدا او را فرستاده و این
قول ایشان با وجود شهرت قصه نوح و صالح و غیر ایشان از پیغمبران در دعوی توحید و خلاص
میکردند بسبب این بوده که فترت در میان واقع شده بود و طول زمان در میان ایشان
پدید آمده و با نجمله عدم تصدیق به پیغمبران و بنابرین معنی است ما نشنیده ایم از پدران
خود در تصدیق رسل کرده باشند در آنچه آورده شهند و گفت موسی پروردگار من داناتر است
بکسی در آمد هدایت کرده خلق از جانب از نزد خدا یعنی او سبحانه میداند در من در حقم و شاید ظاهر
و داناتر است بکسی در شهد مر او را سرانجام پسندیده در این سرای دنیا از ختم آن با ایمان و یا در آخرت
نجات از آتش نیران و بدخول روضات جنان بدرستیکه شان اینست در هیچ و در رستگار شوند
ظالمان در آخر بباطل مائل شوند و بخیر دارین فایز نشوند وَقَالَ فِرْعَوْنُ يَا أَيُّهَا
الْمَلَأُ مَا عَلِمْتُ لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرِي فَأَوْقِدْ لِي يَا هَامَانُ عَلَى الطِّينِ
فَاجْعَلْ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَطَّلِعُ إِلَى إِلَهِ مُوسَى وَإِنِّي لَأَظُنُّهُ مِنَ الْكَاذِبِينَ
وَاسْتَكْبَرَ هُوَ وَجُنُودُهُ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ إِلَيْنَا
لَا يُرْجَعُونَ فَأَخَذْنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ فَانْظُرْ
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى
النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ وَأَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً

شمشکین آهنین

وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ وگفت فرعون ای گروه اشراف و اکابر بدرستیکه من
مر شما را هیچ خدایی در اورا پرستید و تعظیم کنید جز من و موسی میگوید در خدای دیگر هست
آفریدگار آسمانست پس برافروز آتشی از برای من ای هامان بگل تا پخته شود و در بنا استحکامی
دهنده باشد آورده اند در اول کسی بر پختن آجر امر کرد فرعون بود و نیز خود را همان گفت
خشت پخته بساز پس هامان برای من کوشکی بلند در اورا در تنها باشد تا بر بام آن روم شاید
مطلع شوم بخدای موسی در اورا دیده معلوم نمایم در موسی در دعوای نبوت و بودن خدا
غیر از من صادقست و یا کاذب هست و بدرستیکه من گمان میبرم موسی از دروغگویان
چون فرعون ملعون تصور کرده بود در حضرت سبحانی جسمانیست و مکان در آسمان دارد و ترقی
بسوی آن مکان هست دیگر ندانسته در مکان آفرین مکان چگونه آسمان کرد آسمان چگونه
نه مکان ره بر آن برده نه زمان نه بیان زوبیان کنند نه نشان و یا آنکه فرعون طریق حیله و تلبیس
عوام گفته باشد اینکلام در آنکسی در موسی مرد مرا به ترسش و میخواند مانند من هست در احتیاج بحوایج
از جهت و مکان و غیر آن و در گرد آورده هامان پنجاه هزار او ستای سوای عملهای طبخ آرد و گچ
و آهک و تراشیدن چوب و غیره جمع کرد و برفع بنا امر کرد بنای رفیع محکم بر آورد در کسی پس از آن
بآن طریق صرح و بنا ساخته بود و در زاد المسافر آورده در چون صرح تمام شد فرعون بالای قارت
و چنان خیال کرد در فلک نزدیک شده چون نگاه کرد آسمان را چنان دید در از روی
زمین دیده بود منفعل شده امر کرد تا تیری روی آسمان انداختند تیر خون آلود آمد بجهت
امتحان فرعون گفت کشتم خدای موسی را پس بت جلیل حیرتی فرستاد تا بر خود را بآن
صرح زد سه بار چه شد یک بار چه پیش لشکر گاه فرعون فرود آمد هزار هزار قطعه گشته شد
و باره دیگر بدریا افتاد و باره دیگر بجانب مغرب و کسی از استادان و عملهای آن زنده نماندند
فرعون با وجود آن متنبه نشده غرور آن بیشتر از پیشتر شد و جهد و فساد افزونتر
و گردن کشی بود او و لشکر او در تحقیق و طلب رفعت و برتری کرده قبول حق نمودند و گمان
بردند آنکه ایشان بسوی مکافات گاه ما رجوع نخواهند کرد و بعث و نشور پس گرفتیم او را
و سپاه او را پس افکندیم ایشان را بدریای نیل تا همه غرق شدند چنانکه بیان
آن مشروحا گذشت پس نگر بدیده بصیرت ای محمد در چگونه باشد سرانجام ستمکاران
و از صدگشتگان یعنی مشرکان قوم خود از مانند این ترسان و گردانیدیم آن ظالمان را
در این جهان پیشوایان اهل ضلالت و یا بجهت فرط عناد و لجاج ایشان الطاف خود را از
باز داشته ایم و در دنیا خذلان فرو گذاشته تا اهل ضلالت باشان گروه شده شدند و ایشان را
ائمه خود گردانیدند میخوانند ایشان را بسوی آتش سوزان بعملهای موجب دخول آن چون کفر و معصیت

و از خبر

و روز قیامت یاری کرده نخواهند شد و هیچ ناصر و معاونی عذاب از ایشان باز نخواهد داشت و از
در آوردیم ایشان را لعنت لاحق و متصل جهنم در این سرای ایشان را لعنت را تا آنکه و مؤمنان بر ایشان
لعن میکنند و یا حوری از رحمت را شامل حال ایشان گردانیدیم و در روز قیامت ایشان از زشت
رویانند چنانکه از عبدالله بن عباس روایت است در رویهای ایشان را سیاه کنند و چشمهای ایشان را
کبود و این علامت در نیست و یا در آنروز مطرود و ماویس اند از رحمت و مغفرت
در حلال آنچه رحمت و مغفرت بشامل ایشان نرسد وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ
مِنْ بَعْدِ مَا أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ الْأُولَى بَصَائِرَ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةً
لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الْغَرْبِيِّ إِذْ قَضَيْنَا إِلَى مُوسَى
الْأَمْرَ وَمَا كُنْتَ مِنَ الشَّاهِدِينَ وَلَكِنَّا أَنْشَأْنَا قُرُونًا فَتَطَاوَلَ
عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ وَمَا كُنْتَ ثَاوِيًا فِي أَهْلِ مَدْيَنَ تَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَلَكِنَّا
كُنَّا مُرْسِلِينَ وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الطُّورِ إِذْ نَادَيْنَا وَلَكِنْ رَحْمَةً مِنْ
رَبِّكَ لِتُنْذِرَ قَوْمًا مَا أَتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
وَلَوْلَا أَنْ تُصِيبَهُمْ مُصِيبَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَيَقُولُوا رَبَّنَا لَوْلَا
أَرْسَلْتَ إِلَيْنَا رَسُولًا فَنَتَّبِعَ آيَاتِكَ وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

و بدرستیکه دادیم موسی را توریة بعد از آنکه هلاک کردیم اهل قرنهای اولین را از قوم نوح و هود
و صالح را و یا بعد از هلاک فرعونیان در حالتیکه توریة حجتهای روشن و نور از برای بینندگان
در دیده و دل ایشان بحقایق آن با بصیرت میشد و بآن حق را از باطل امتیاز میکردند و راه
نماینده بود باحکام شرع تابعان خود را و بخشیشی برای مصدقان یعنی بسبب تصدیق و عمل
میرسیدند برحمت و اسعد و سعادتمند و مثوبات در این هست شاید در ایشان پند پذیرند
در حالتیکه امیدواری بتذکر و پند گرفتن ایشان در آن داشت و بجهت اراده اینکه
کیفر بآن از حضرت رسالت صلعم روایت است در حضرت حق الجلال بعد از نزول توریة هلاک
نکرد هیچ قوم و امتی را بعذاب آسمانی غیر امت هر مسخ شدند ببوزینگان

بعد از آن رسید تنزیه و تعجیب مفسر ماند و نبودی تو ای محمد در طرف وادی غربی و یا در ناحیه طور در سمت
مغرب هست و میقات موسی است یعنی تو در کوه طور حاضر نبودی چون گذاردیم بسوی موسی وحی را
یعنی امر را و راه نمودیم در یا و اعلام کنیم از رسالت و اوامر و نواهی و گویند مراد از امر وصف
پیغمبریست و تعریف او و موسی را و نبودی تو از گواهان با مر ارسال او بسوی فرعون و هامان
و غیر ایشان از اوامر و نواهی و یا تعریف تو با و و یا هلاک نمودن هر قادر کسی با سوی
مراد دلالت است بر آنکه اخبار آنحضرت از این قصه از قبیل اخبار است از مغیبات در
شناخته نمیشود دیگر در جنانکه میفرماید ولیکن ما در گردیم آن قصه را بتو برای آنکه ما آفریدیم
بعد از موسی قرنهای مختلف گروهی بعد از گروهی پس دراز شد بر ایشان زندگانی یعنی مدتی
مدید با هل این قرنها گذشت در خبر از صوب صواب منحرف شده و علوم رو باندراس نهاده
پس ما ترا برای تجدید این اخبار فرستادیم در همه عقلا دانند در اخبار از مانند این اخبار
جز بوحی حضرت آفریدگار نتواند بود و نبودی تو مقیم در میان اهل مدین یعنی در نزد شعیب
و مؤمنان آن زمان در پیوسته بخوانی بجهت تعلیم بر ایشان آیتهای ما را در قصه موسی و شعیب تا آنکه
چنانکه شاگردان در پیش استادان خوانند یعنی در مدین نبودی تا این قصه‌ها را تعلیم کردی
و لیکن ما هستیم فرستنده تو و خبر دهنده ترا از این قصه‌ها و نبودی تو حاضر در سمت طور سینا
وقتیکه ندا کردیم موسی را مراد بنب طور است در او سبحانه با موسی تکلم فرمود و او را نزد فرعون
فرستاد بتبلیغ رسالت و اتمام حجت و تواند بود مراد زمانی باشد در حقتعالی توریة
را بموسی داد و خبر غرق شدن فرعونیان بایشان اعلام فرمود و ابو هریره نقل کرده
در مراد از این ندای جان فزا آن بود در رب غیور در طور امت محمد را ندا فرمود و نوازش نمود
و منشاء این ندا آن بود در موسی علی نبینا و علیه السلام عرض کرد الهی در توریة میخوانم صفت
و سیرت امتی در خصال حمیده و بصفات و احوال پسندیده آراسته و پیراسته اند ایشان کدام
کدام پیغمبرانند خطاب از حضرت رب الارباب در رسید در ایشان امت محمد خواهند
بود در جیب من است موسی اگر آرزو کرد در آنها را ببیند حضرت و دود فرمود اکنون
زمان ظهور آنها نیست اگر خواهی ترا آواز ایشان را شنوانم پس خطاب فرمود یا امت محمد
از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند و چون موسی را شنوانیدند بخدمت
ی حق بر گردند فرمود عطا کردم شما را پیش از آنکه از من بخواهید و آمرزیدم شما را قبل
آنکه آمرزش طلبید زهی رتبت این امت علا همت در با وجود خصاص ایشان بحضرت رسالت

و قرآن کریم با این مژده سرافراز شدند حق لطف کرده داد با هر چه بهتر است از آنچه میفرماید و بنویسند
ظاهر و قتیکه امت تو را خواندم و نواختم و لیکن جز دادم ترا از جهت بخشش و رافت بتو از آن بدکار تو آن نعمت
تست برسالت و بزرگی تست باین معجزت تا نیم کرده ای را که نامه است ایشان هیچ هم کننده
پیش از تو مراد ایام فترت است در میان زمان عیسی و حضرت است و آن پانصد و پنجاه سال بود
و یا میان عیسی و حضرت رسالت تا برآنکه دعوت موسی و عیسی مختص بنی اسرائیل بود و آنان در حالت
ایشان بودند و بعد از زمان عیسی بر صبی منسوخ شده بود پس ترا فرستادیم شاید ایشان پند
پذیرند و راه یابند و اگر نبود آنکه میرسید بایشان مصیبتی و عقوبتی بسبب آنچه پیش فرستاده اند بکار
آنها یعنی بعلامت زشت ایشان در آن شرک و ظلم و طغیان و سایر معاصی بعد از ارسال رسل پس بگفتند
در وقت حلول عذاب و نزول عقاب ای پروردگار ما چرا نفرستادی بسوی ما فرستاده را
تا آوردی پس پیروی کردیم آیتهای ترا و تصدیق تو نمودیم و بودیم از گرویدگان بتو و برسول تو
یعنی بجهت قطع عذر و الزام حجت ترا برسالت بر ایشان فرستادیم و عذاب را تاخیر کردیم تا هیچ عذری
نداشته باشند چرا نفرستادی بسوی ما فرستاده پس لابدی کرد مردمان آورده اند
در کوه قریش که در باب حضرت رسالت از احبار یهود مدینه سؤال کردند ایشان بنبوت
آن خاتم پیغمبران اقرار کرده صفت آنحضرت را از توریة خواندند مشرکان بی ایمان انکار توریة نیز
کرده گفتند اگر او پیغمبر است چرا معجزات در موسی داشت این مذاد آیه آمد فَلَمَّا جَاءَهُمُ
الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا لَوْلَا أُوتِيَ مِثْلَ مَا أُوتِيَ مُوسَى أَوَلَمْ يَكْفُرُوا بِمَا أُوتِيَ مُوسَى
مِنْ قَبْلُ قَالُوا سِحْرَانِ تَظَاهَرَا وَقَالُوا إِنَّا بِكُلٍّ كَافِرُونَ قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ
هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَإِنْ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَكَ فَاعْلَمْ أَنَّمَا
يَتَّبِعُونَ أَهْوَاءَهُمْ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ
لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ وَلَقَدْ وَصَّلْنَا لَهُمُ الْقَوْلَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ
الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِهِ هُمْ بِهِ يُؤْمِنُونَ وَإِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ

قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّنَا إِنَّا كُنَّا مِنْ قَبْلِهِ مُسْلِمِينَ أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ
أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ
يُنْفِقُونَ وَإِذَا سَمِعُوا اللَّغْوَ أَعْرَضُوا عَنْهُ وَقَالُوا لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ
أَعْمَالُكُمْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَا نَبْتَغِي الْجَاهِلِينَ پس آنگاه آمد بمشرکان عرب فرستاده

راست گوی یعنی محمد صلی الله علیه وآله با پیغامی درست یعنی قرآن از نزد ما گفتند کفار چرا ندادند محمد را صلی الله علیه وآله مانند
آنچه داده شد موسی را از معجزات از ید و بیضا و عصا و این را بوجه اقتراح میگفتند آیا کافر نشدند
ابنای جنس ایشان از مشرکان قبط در رای و مذهب بآنچه داده شد بموسی پیش از این از آیات نه کانه
گفتند آن قبطیان دو صاحبان سحر موسی و هارون هم پشت شدند در اظهار خوارق عادات
و یا گفتند مشرکان عرب سحر سامری و مطابق یکدیگر بودند توریة و قرآن و گفتند قبطیان و یا مشرکان مکه
بدرستیکه ما بهر یک از این دو سحر و یا بجمیع پیغمبران و کتب ایشان ناکردیدگانیم بگو پس بیارید کتابی را
از پیش خدا که باشد آن کتاب راه نماینده تر از این دو کتاب من و موسی نازل شده تا من پیروی
کنم آنرا اگر هستید راست گویان دو توریة و قرآن سحر است یا موسی و هرون ساحرند پس اگر اجابت
نکنند ترا و کتاب نیارند پس بدان جز این نیست که ایشان پیروی میکنند آرزوهای خود را بدون دلیل
و حجت چه اگر تابع حجت میبودند هر آینه میآوردند و کیست گمراه تر از آنکس که پیروی کند آرزوی خود را
بدون هدایتی و بصیرتی از نزد خدا یعنی هیچکس گمراه تر از آنکس نیست که تابع هوای نفس خود شود بدون راه
نماینده و دلیل بدرستیکه خدا راه نمی نماید و بمنزل نجات نمیرساند گروه ستمکاران را که تابع هوای
نفس خود شدند و فرو رفتند بآرزوهای باطل یعنی جاهلی را و بوجود و وضوح دلایل و ادله بحقیت اسلام بجهت عناد
و جحود و استکبار تابع تسویلات نفسانی و تمنیات شیطانی شده حضرت عزت نظر لطف
و هدایت از آنها برداشته در بادیه ضلالت گذاشته راه توفیق از ایشان مسدود نموده
تخلیه ایشان نماید تا بکمال ضلال و عقبا گرفتار شوند یعنی حضرت عزت فردای قیامت را باهانت
با هل کفر و شرک نماید بعد از آن در صفت قرآن میفرماید و بتحقیق متصل گردانیدیم برای ایشان
قرآن را آیه بعد از آیه و سوره بعد از سوره برای تذکر و تدبر ایشان در آن قرآن و یا از یکدیگر آوردیم
دعوت را بحجت و مواعظ را بمواعظ و نصایح را بعبر و قصص را بامثال تا شاید که آیات قرآن
پند پذیرند و در آن تامل کرده بگروند از قتاده مرویست که چون عبد الله بن سلام و تمیم داری

وجاورد

وجاورد عبدی و سلمان فارسی بشرف اسلام مشرف شدند حضرت عزت این آیت فرستاد آنانکه دادیم
ایشان را توریة پیش از قرآن ایشان بقرآن میگروند و اشهر آنست که این آیه و آنچه بعد از این است در شان
اهل نجران نازل شده و ایشان چهل نفر ترسایان بودند سی و سه نفر با جعفر بن ابی طالب رفتند
حبشه آمدند و هشت نفر از شام و از جمله آنها بحیرا و ابرهه و اشرف و عامر و ایمن و ادریس و نافع
و تمیم بودند در مکه بملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه وآله رسیده ایمان آوردند پس مراد از کتاب
انجیل باشد و چون خوانده شود قرآن بر ایشان گویند ایمان آوردیم بآن و دانسته ایم که کلام حق است
بدرستیکه آن درست و راست است فرود آمده از نزد پروردگار ما بدرستیکه ما بودیم پیش از نزول
این قرآن و یا قبل از تلاوت آن بر ما کردن نادانان بسبب آنکه در کتب متقدمه ذکر آنرا یافته بودیم
و حقیقت آنرا شناخته آنگروه از اهل توریة و یا از اهل انجیل داده شوند مزد ایشان را دو کار
بسبب آنکه صبر کردند در ایمان بتوریة و یا انجیل و ایمان بقرآن قبل از نزول و تلاوت آن
و یا صبر بر اذیت خود کردند و بر اذیت کفار اشرار و دفع میکنند بکلمه نیکو کلمه توحید را
و قول بشرک است و یا دفع میکنند بطاعت معصیت و در مجمع گفته بعد از ایمان آوردن
جماعت مذکوره بوجود پیغمبر و اجر و اجر اجر ایشان را دشنام میدادند و ایشان در جواب
این ملعونان میگفتند خدا شما را توفیق دهد و راه نماید و یا ترسایان مدینه و یهودان بر ایشان
طعنه میزدند و ایمان بر ایشان بر زمر جواب میدادند حضرت عزت در صفت ایشان
فرموده دفع میکنند به نیکوی سخنی کفار سفیهان را و از آنچه داده ایم ایشان را انفاق میکنند
در راه ما زکوة مال شد و چون شنوند سخن بیهوده و باطل را یعنی دشنام و کلمه ناقصان
و کافران بدفرجام را روی گردانند از آن و خاموش از تعرض و عناد را فراموش نمایند و گویند
مر لغو گویندگان را ما راست کردارهای ما از حلم و اعراض و عفو و مشارب علمای شما
از سفاهت و لغو و حقیقت عقل و یا ما راست دین ما و شما راست دین شما یعنی ما را اعمال یکدیگر
نپرسند بلکه هر یک از ما را جزای کردار خود خواهند داد بموجب اعمال سلامتی است از ما بشما یعنی در جنب
لغو شما ما لغو نمیکنیم بلکه شما را از آن لغو سالم میداریم و گویند مراد سلام وداع و ترک اهل
است نه تحیت یعنی شما را ترک کردیم و واگذاشتیم نه طلبیم صحبت جاهلان را و اراده
مجالست ایشان را نداریم و با خلاق ایشان متخلق نمیشویم چه مصاحبت اشرار موجب
بدنامی ابرار است در دنیا و مورث بدفرجامی در عقبی و استحقاق مقاومت و عذاب و نکال
در حال و مآل بلکه ما طالب صحبت علما و فضلا و حکما و اهل علم و حلم ایم إِنَّكَ لَا تَهْدِي
مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

وَقَالُوا إِنْ نَتَّبِعِ الْهُدَى مَعَكَ نُتَخَطَّفْ مِنْ أَرْضِنَا أَوَلَمْ نُمَكِّنْ
لَهُمْ حَرَمًا آمِنًا يُجْبَى إِلَيْهِ ثَمَرَاتُ كُلِّ شَيْءٍ رِزْقًا مِنْ لَدُنَّا وَلَكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ بَطِرَتْ مَعِيشَتَهَا
فَتِلْكَ مَسَاكِنُهُمْ لَمْ تُسْكَنْ مِنْ بَعْدِهِمْ إِلَّا قَلِيلًا وَكُنَّا نَحْنُ الْوَارِثِينَ
وَمَا كَانَ رَبُّكَ مُهْلِكَ الْقُرَى حَتَّى يَبْعَثَ فِي أُمِّهَا رَسُولًا يَتْلُو
عَلَيْهِمْ آيَاتِنَا وَمَا كُنَّا مُهْلِكِي الْقُرَى إِلَّا وَأَهْلُهَا ظَالِمُونَ

بعد از آن ملک علام اعلام پیغمبر خود را که بتو همین تبلیغ رسالت است نه کفار را بایمان واداشتن
و میفرماید بدرستیکه تو ای محمد صلی الله علیه وآله قادر نیستی بر راه نمایه بایمان آوردن یعنی ایصال
بمطلوب نیستی بلکه از تو اراءت طریقست مراد از هدایت در اینجا لطف است بر وجود آن آنی
شخص اختیار ایمان نماید چون قدرت و عقل و تمکین و نصب ادله بادیه هیچکس را منع نیست
جز قادر مختار پس ترا این نه تکلیف شده و لیکن خدا راه مینماید بایمان و اسباب
توفیق و هدایت هر کرا میخواهد از آنها مستعد و طالب یابند نه ارباب جحود و عناد و مجاهره
با وجود ظهور حق معانده و مکابره نموده بآن نگروند و او داناتر است براه یافتگان یعنی
آنانرا مستعد اند انکه بشرف ایمان مشرف شوند از طالبان حق و کسانیکه از روی طغیان
و انکار و استکبار تفکر در آیات هادیه و حجج واضحه نمیکنند ایشان را در بادیه خذلان گذاشته
اسباب لطف و توفیق از ایشان باز دارد اهل خلاف و نفاق بر آن رفته اند که این آیه در شان ابی طالب
نازل نشده چه حضرت رسالت بسیار طالب ایمان ابی طالب بود و کاره از اسلام و شیخ
قاتل حمزه بود و لیکن قضیه مکه منجر داد در ابی طالب ایمان نیاورد و لیکن وحشی ایمان آورد و شبهه
نیست در این سخن سخیف غایت ضعیف و باطل و سخیف ساقط از درجه اعتبار و اعتبار
واضح اگر که چه جایز نیست اراده حضرت رسالت مخالف اراده حضرت عزت بوده
باشد چنانکه مخالفت او در اوامر و نواهی او جایز نیست و فرضا اگر نباشد مخالفان حضرت
سبحانی اراده ایمان ابو طالب نکرده بود بلکه مرید کفر ابو طالب و ایمان وحشی بود اگر پیغمبر

خدا

خدا بکسی این اراده کند غایت خلاف و نفاق باشد میان خدا و رسول او نعوذ بالله من هذه العقیدة الفاسدة
والآراء المضلة الکاسدة و دیگر جمله اهل بیت علیهم السلام اجماع دارند در اینکه ابو طالب با ایمان و ایقان
از دنیا رحلت نمود و روایت بسیار درین باب از آنجنابان نقل شده و از جمله باسانید صحیحه
از باقر علوم اولین و کاشف رموز آخرین علیه السلام روایت شده که حضرت از آبا کرام خود نقل
فرموده که حضرت رسالت فرمود جبرئیل مرا گفت که خداوند جلیل حرام نمود آتش بشتی را
بر ابر دست و شکم ابو طالب را که بهشت و پستانی را شیر داد و کناری ترا پرورید بدیگر
نیست بشتی که حضرت بود عبد الله بود و شکم حامل او بود آمنه بود و پستانی که او را شیر داده
حلیمه و کناری که ترا پرورده ابو طالب و فاطمه بنت اسد بود و صبح بن نباته از مولای امیر المؤمنین
علیه السلام روایت کرده که حضرت میفرمود بخدا سوگند که پدرم و جدم و هاشم و عبد مناف هرگز بت
نپرستیدند بلکه در عبادت حضرت عزت و در توجه بقبله در وقت نماز و نیاز بدرگاه
قاضی الحاجات متمسک بدین ابراهیم خلیل علیه السلام بودند و نیز از آنحضرت منقولست که آن جناب
در رجبه نشسته بود یکی دیر آنکه گفت یا امیر المؤمنین تو در این مرتبه و مکانتی و لیکن پدرت بعذاب
در آتش دوزخ حضرت غضبناک شده فرمود خدا دهن ترا بشکند خاموش باش تجنب
آنکه ای محمد را بحق خلق فرستاده که اگر پدرم شفاعت کند در حق جمیع کسانی که روی
زمین حضرت عزت شفاعت وی را قبول فرماید آیا باشد که پدر در آتش شد پس سلام
نار و جنت رفاعه از آبا خود نقل کرده که نقش کلین ابو طالب این بود رضیت
بالله ربا و بابن اخی نبیا و بابنی علی وصیا و باقی احادیث و ادله واضحه در باب
اثبات ایمان ابو طالب و اشعاری که او در مدح پیغمبر صلی الله علیه وآله گفته که تصریح کننده
ایمان اوست در کتب مبسوط مسطور است آورده اند که حارث بن عثمان بن نوفل نزد
حضرت رسالت آمده عرض کرد ای محمد ما میدانیم که قول حق و سخن تو راست و درست است
و آنچه میگویی سبب رسالت است در حال حیات و وسیله سعادت و نجات است بعد
از وفات و لیکن متابعت تو موجب مخالفت تمام عرب است میترسم اگر بدین روی تو ایم
قبیله عرب ما را از زمین حرم بیرون کنند و ما را بقلة انصار طاقت مقاومت
ایشان نباشد این آیه نازل شد و گفتند بعضی از کفار اگر پیروی کنیم طریق هدایت
و رشد را با تو یعنی بقرآن آریم ربوده شویم از زمین خود یعنی قبیله عرب ما را از زمین ما
ربایند و بیرون نمایند حضرت سبحانی رد قول ایشان کرده بر سبیل تقریر فرمود
آیا جا ندادیم مراتب ترا حرم امین که هیچکس را بر ایشان دستی نباشد و بجهت حرمت

خانه در آن واقع شده است کشیده میشود بسوی آن حرم و جمع کرده میشود در آن میوه‌های هر چیز
یعنی منافع از هر بلدی و اطعمه و البرانی هر ناحیه بآنجا آرند مراد از کل شیء کثرت است از قبیل وأوتیت
کل شیء ورزقی داده‌ایم ایشان را درین وادی غیر ذی زرع روزی دادنی از نزد ما منت
غیری پس چون ما وجود بت پرستی ایشان را ایمن و متوطن و مرفه میداریم اگر ایمان آرند چگونه ایشان را از دست
در امان نگاه داریم ولیکن بیشتر ایشان نمیدانند این را و متفکر و متفطن نمیشوند تا بدانند در این
روزی از نزد حضرت سبحان بایشان میرسد چه اگر میدانستند از غیر او و خائف میشدند
بعد از آن بر سبیل تهدید بیان مزید امری را که باید بعکس شد یعنی سزاوار آنست در ارحق
تعالی خائف باشند بر آنچه در آن هستند از کفر و شرک و میفرماید وبسا هلاک
کردیم از دهر حال ایشان مانند حال شما بود در امن و سعه عیش مانند دیار عاد و ثمود
و قوم لوط و بجهت مغروری ایشان بآن بسیار شادی میکردند و در فرح افراط مینمودند
و سپاسی و کفران میکردند در زندگانی خود یعنی در وقت کثرت نعمت و امنیت بطر
ایشان زیاده شده باغی و طاغی شدند چنانکه اهل مکه و ما آن طاغیان را
هلاک کردیم و بلاد ایشان را خراب خیم پس آنست مسکنهای ایشان خالی و خراب
از اهل افتاده و ضایع و ویران گشته و کفار مکه آنرا می‌بینند وقت رفتن بتجارت
چه دیار عاد در زمین احقاف موضعیست در میان یمن و شام و دیار ثمود در وادی
قرا و دیار قوم لوط در سدوم بود و ساکن نشد بعد از هلاک ایشان مگر اندک از هر یکدیگر ان
در یک روز و یا بعضی از روز در آنجا مانده رحلت کنند باز خالی گذارند و باقی نماند الا کمی
ساکن آن میشود مگر زمان اندک بآن مدت معاصر در آنجا صادر شده و ستیم ما میراث گیرندگان
و وارثان آن مساکن بعد از اهل آن یعنی جز ما متصرف آن سرزمین نیست چه باییم متصرف
بقاییم بعد از فنای همه ونیست پروردگار تو هلاک کننده اهل دیهها تا برانگیزد در معظم
آن بلاد و سواد اعظم آن مردم آن زیرکتر و فهمتر میشوند فرستاده در حکم او سبحانه بخواند
بر ایشان آیهای ما را برای الزام حجت بر ایشان و یا اهل زمین را هلاک کند تا در ام قری
در مکه معظمه است رسولی را که محمد است مبعوث سازد در خاتم انبیاست و نیستیم ما هلاک
کننده دیهها بعقوبت مگر در حالتیکه اهل آن ستمکار باشند بتکذیب رسولان و انکار حق آیه
دلیلست بر تنزیه حق تعالی از ظلم و جور منشاء عناد اغترار است بنعم فانیه دنیویه از
جهت ذم آن میفرماید وما اوتیتم من شیء فمتاع الحیوة الدنیا

وزینتها

وزینتها وما عند الله خیر وابقی افلا تعقلون افمن وعدناه وعدا
حسنا فهو لاقیه کمن متعناه متاع الحیوة الدنیا ثم هو یوم القیمة
من المحضرین ویوم ینادیهم فیقول این شرکائی الذین کنتم
تزعمون قال الذین حق علیهم القول ربنا هؤلاء الذین اغوینا
اغویناهم کما غوینا تبرأنا الیک ما کانوا ایانا یعبدون وقیل
ادعوا شرکاءکم فدعوهم فلم یستجیبوا لهم ورأوا العذاب لو انهم
کانوا یهتدون وآنچه داده شده اید شما از اسباب دنیوی پس آن تعیش زندگانی دنیاست
و پیرایه و آرایش این سراست در مدت هیوه بد اعتبار بآن فخر میکنید و آنچه نزد حضرت سبحانی است از
ثواب آن جهان و نعمتهای جاودانی حضرت یزدان بهتر است در نفس الامر چه لذت آن خالص است
از کدورت محنت و فنا و باینده بجهت آنکه ابدیست آیا پس در مرابید در بدل میکنید آن را بفانی
و مرغوب را بمعیوب از مجاهد نقلست در حضرت رسول با ابو جهل مجادله و معارضه کردند در امر
دین و از محمد بن کعب روایت است در مولای ما امیر المؤمنین و حمزه علمدار قبله با ابو جهل جاهل مجادله
کردند و سدی گفته در عمار یاسر با ولید بن مغیره کافر مجادله و منازعه کرد در امر دین آیه آمد آیا
کسی وعده کرده ایم او را بحسنت در آخرت و بنصرت در دنیا وعده نیکو در آن خلاف نیست
در آن حضرت رسالت است مؤمن و آنکه و یا امیر المؤمنین و حمزه و عمار پس او دریابنده آن موعود است
بلا شبهه بجهت انتفاع خلف در وعده او سبحانه مانند کسیست در برخورداری داده‌ایم او را از متاع زندگانی
دنیا در جنت آنچه محنت است و در لذتش مشوب بکلفت مالش در معرض زوال و خاتمش در معرض
انتقال پس آنکس در روز قیامت از حاضران شده برای عذاب و حساب یا در حضرت مراد ابو جهل است
و یا ولید یعنی البته حال این کس وی هم نباشند چه نعم دنیا مشوب بنقم است در ابد و فانی و نعم آخرت
خالص صافی و دایم از ابن عباس روایت است در خدای بدهنده دنیا را خلق کرد اهل آنرا صنفی
مؤمن و منافق و کافر پس مؤمن توشه کرد و منافق زینت و کافر تمتع و یاد کن روزی را که ندا کنند
کافران را پس بوجه عتاب گوید حضرت رب الارباب کجا اند شریکان من آنانکه بودید گمان میکردید

آنها را شریکان من گویند آنانکه واجب شده باشد بر ایشان کلمه عذاب در آن آیات وعید است و یا کلمه لاملئن
جهنم من الجنة والناس اجمعین و آنها رؤساء اهل ضلال باشند و یا دیوان گویند پروردگار ما این
ضعفا و اتباع ما آنانند در ما نگردیم ایشان را و بشرک و ضلالت خواندیم ایشان را اجابت کردند
است برای بیان آنکه ایشان باختیار خود گمراه شدند و از رؤساء و شیاطین اهل و موسوم بودیم بگمراه
ساختیم ایشان را پس گمراه شدند باختیار خود چنانکه گمراه بودیم ما و از دلایل غفلت قطع نظر
نکردند و نصایح رسولان و کتب منزله را نشنیدند و قبول نکردند در بر بودند بوعد و وعید و مواعظ
و نواهی در صارف بود ایشان را از کفر و داعی ایشان بود بایمان و بمجرد وسوسه خواندن ما ایشان را
بضلالت تابع شدند باختیار خود اکنون بیزاری کردیم بسوی تو از زشتی و از آنچه ایشان
اختیار آن کردند بوفق هوای نفس خود شان از کفر و طغیان نبودند ایشان بجنب ما
پرستندگان بلکه پرستش هوای ما باطل و آراء فاسده خود نمودند و گویند کافران را که بخوانید
شریکان خود را یعنی آنانرا که شریک ما ساختید از بتان و غیر آن تا عذاب از شما دفع کنند پس بخوانند ایشان را
از فرط حیرت و یاس نصرت پس اجابت نکنند ایشان را بتان چه ایشان عاجزان اند از اجابت دعوت
زیرا که جمادانند و به بینند عذاب را تابعان و متبوعان و تمنا کنند آنکه ایشان کاشکی بودندی راه یافتگان
بجای تا از عذاب ایمن شدندی و لیکن نتوانند و راه نیابند بآن و یا اگر هدایت می‌یافتند بجای آن عذاب را
مشاهده میکردند ویوم ینادیهم فیقول ماذا اجبتم المرسلین فعمیت
علیهم الانباء یومئذ فهم لا یتساءلون فاما من تاب وآمن وعمل
صالحا فعسی ان یکون من المفلحین وربک یخلق ما یشاء ویختار
ما کان لهم الخیرة سبحان الله وتعالی عما یشرکون وربک یعلم ما
تکن صدورهم وما یعلنون وهو الله لا اله الا هو له الحمد
فی الاولی والآخرة وله الحکم والیه ترجعون قل ارأیتم ان
جعل الله علیکم اللیل سرمدا الی یوم القیمة من اله غیر الله
یأتیکم بضیاء افلا تسمعون ویاد کن روزی را که ندا کند خدا اهل مکه را

بگوید

بگوید بوجه توبیخ چه جواب دادید فرستادگان را چون شما را بحق دعوت کردند پس پوشیده شود بر ایشان
خبرها و آنچه بعد از آن بر ایشان گفته فراموش کنند در آن روز از مشاهده عذاب و هول و دهشت آن روز
و ندانند چه گویند پس ایشان نه پرسند از یکدیگر که چه جواب گوییم چه سائل و مسئول فرو مانده باشند
و یا از غایت دهشت و حیرت پرسش نکنند و بعد از ذکر حال کفار بیان حال ایمان مینماید
و اما آنکس که توبه کند از شرک و ایمان آرد بخدا و رسول و بکند عملی شایسته پس امید است که باشد
از رستگاران و در وقت سؤال از جواب فرو نماند و ذکر عسی با آنکه مؤمن صالح قطعی
الفلاح است بجهت آنست در میان خوف و رجا مانند و بعد صالح خود مغرور نشود
و دیگر آنکه عسی از جانب خدا همچنانکه قرآن ذکر شده بمعنی وجوب است آورده‌اند
در صنادید قریش طعنه میزدند در خدا چرا محمد را برای نبوت اختیار کرد و مبرا بیست چنین
منصب عالی را ببزرگ از اهل مکه و طایف بدهد حضرت سبحانی در جواب ایشان فرمود
و پروردگار تو می‌آفریند آنچه را می‌خواهد بوجه مصلحت و حکمت و برمیگزیند هر کرا میخواهد
برای رسالت و نیست مر کافران را چون ولید مغیره و سایر طاغیان اختیاری در آن
یعنی ایشان را نسزد که برای نبوت کسی را برگزینند چه زمام اختیار در قبضه اقتدار
قادر مختار است هر کس را مصلحت بیند و حکمت او مقتضی آن شود رسالت را
باو ارزانی فرماید و گویند معنی آنست اختیار کند آنچیز را که مر ایشان را خیر و صلاح
است در آن منزه و مبرا است خدا از آنکه بالای اختیار او سبحانه قدرتی شد و اولیا و اشرار
و مناظر در آفرینش شد و بلند مرتبه و برتر است از آنچه شرک مر آن را در پرستش
و شریک میگیرند بعد از آن اقامه حجت میفرماید بصحت اختیار خود بقول خود
و آفریدگار تو میداند آنچه مرو شده سینه‌های ایشان یعنی آنچه پنهان میدارند از عداوت
سفیر و کینه مؤمنان و آنچه آشکارا مینمایند از طعن در نبوت و تکذیب قرآن و چون غیر آنکه
خالق جهان است کسی عالم بظاهر و باطن بندگان نیست پس مزد خواهد بود در خلق و اختیار
و معبود او بر خواهد بود از شریک پس بجهت تاکید این معنی میفرماید و اوست خدا و نیست
مستحق پرستش هیچ معبود سزاوار عبادت نیست مگر او مر او راست ثنا و ستایش در این سرا
و آن سرا صنم دنیا و آخرت بندگان را اوست نه غیر او ولهذا اهل ایمان چنانکه
در دنیا شاکر اویند در آخرت نیز خواهند شد و مر او راست فرمان روایی و بسوی فرمان او
باز گردانیده خواهید شد در روز نشور و همه را بر وفق عمل جزا خواهد داد بعد از آن
بیان توحید خود میفرماید بگو ای محمد منکران توحید و قدرت را آیا میبینید این را که گردانید

خدا ایشان را تاریک جهیشه تا روز قیامت یا نگذاشتی آفتاب را در زمین ساکن سازد و در حوالی افق در آن
حرکت دهد کیست خدایی بجز از خدای بحق ج از روی قدرت مر آرد برای شما روز و روشنایی را که در
آن بطلب معیشت مشغول شوید آیا نمی شنوید موعظه را بگوش هوش تدبر و تفکر و اعتبار تا متذکر
شده بوحدانیت او سبحانه معترف شوید قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ جَعَلَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ النَّهَارَ
سَرْمَدًا إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ مَنْ إِلَٰهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِلَيْلٍ تَسْكُنُونَ فِيهِ أَفَلَا
تُبْصِرُونَ وَمِنْ رَحْمَتِهِ جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ
فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ فَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ
كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ وَنَزَعْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا فَقُلْنَا هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ
فَعَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ لِلَّهِ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بگو ای پیغمبر خبر دهید
در اینکه اگر بسازد خدا ایشان را روز را باقی و پاینده تا روز قیامت تا نگذارد آفتاب را در وسط آسمان بدارد
و یا در مدار فوق ارض حرکت آن دهد کیست خدایی بجز از خدای بحق ج الله است ج مر آرد برای شما شبی را که آرام
سکنید در و از رنج اشغال و اعمال آسوده شوید در آن آیا نمی بینید آثار قدرت را بدیده تفکر و استبصار
و از بخشایش و اسعه او است ج با فرید برای شما شبی روز را تا آرام گیرید در شب و تا بجوئید در روز
انواع مکاسب را از روزی خدا و بفضل خود مقرر فرموده نه باستحقاق سابقه ج شما را بوده شما باشد
که شاکر کنید خدا را بنعمت روز و شب و چون در آخرت مشقت بکسب و محنت و کدورت نیست
پس جانب نخواهد بود تا در حساب آرامش آن احتیاج افتد و یاد کن روزی را که ندا کند حق
پرستان را بآواز بلند که بیائید شما را بوجه توبیخ کجا اند شریکان من آنانکه بودید در دنیا شریکان
منند تکرار ذکر کنند امر شریکان را بجهت توبیخ است و بیرون آریم از هر گروهی گواهی بگفتار و کردار
ایشان یعنی پیغمبران ایشان را حاضر کنیم در محکمه قیامت تا گواهی دهند بشرک و ضلالت ایشان
پس گوئیم مر اهل شرک را که بیارید بحجت و دلیل صحت شرک و تکذیب پیغمبران آنگاه
راستی گفتار و یا عبادت و یا توحید و یا حجت مر خدا راست و گم گردد از ایشان و ضایع
شود آنچه بودند می افتند از گذشته و سایر سخنان باطل و نالایق و یا امید شفاعت در ایشان
داشتند إِنَّ قَارُونَ كَانَ مِنْ قَوْمِ مُوسَىٰ فَبَغَىٰ عَلَيْهِمْ وَآتَيْنَاهُ
مِنَ

مِنَ الْكُنُوزِ مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءُ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ إِذْ قَالَ لَهُ قَوْمُهُ
لَا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ
وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ
فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي
أَوَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَهْلَكَ مِنْ قَبْلِهِ مِنَ الْقُرُونِ مَنْ هُوَ أَشَدُّ مِنْهُ
قُوَّةً وَأَكْثَرُ جَمْعًا وَلَا يُسْأَلُ عَنْ ذُنُوبِهِمُ الْمُجْرِمُونَ فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِ
فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ
قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ و چون خدا ابتداء سوره را بقصه موسی و فرعون نمود ختم
آن را بقصه قارون کرد ج از قوم موسی بود و فرمود بدرستیکه قارون بود از قوم موسی از تعلق بقلت و وی
عم موسی بوده و نزد جمعی دیگر خواهرزاده وی بوده و بروایت عطا از ابن عباس خاله او بوده و این قول
از ابو عبد الله مرهم ماء نوشت و بروایت ابن جریج پسر عم بودند چه پدر قارون یصهر بن قاهث بوده
و پدر موسی عمران بن قاهث از اولاد لاوی بن یعقوب و قارون را از غایت خوبی صورت و زیبائی
طلعت منور خواندندی و در قراءات قوریه اقرع بنی اسرائیل بوده و یکی از رجال سبعین مختار موسی
بود و ایمان آورده بود و در زمان فقر و فاقه مرد با اخلاص متواضع بود و گفته اند در ظاهر ایمان آورده بود
و در باطن کافر بود چون سامری و حضرت سبحان خواست امتحان کند تا کفر او بعالمیان معلوم گردد پس او را
بوسیله کثرت مال و جاه امتحان نمود پس ستم کرد و افزونی جست و کشی بقوم موسی نمود و خواست
ج همه مردم در تحت حکم او باشند و بروایت سعید بن مسیب او عامل فرعون بود و در زمان وی بنی اسرائیل
جور و ستم میکرد عطا روایت کرده ج او بسبب کثرت بنی اسرائیل جاهای خود را یک وجه از مرتبه
و منش آن کثرت کنوز او بود چنانکه میفرماید و عطا کردیم ما او را گنجهای ذخیره نهاده و فراهم آورده
بالای یکدیگر آن قدر وفور داشت بدرستیکه کلیدهای آن را وقت بردن هر آنچه مرا آورده بگرانی
بسیار از مردم ج خداوندان زور بودند و از فرا نقل قصه مراد از عصبه چهل مرد توانا است و در کشاف
آورده ج سیصد شتر کلیدهای خزائن او را میکشیدند هر خزینه را یک مفتاح بود ج از صبر زیاده بود

وارزبوست حیوانات ساخته بودند تا سبک باشند و از جنبه مرویست ج در انجیل و قصه ج کلیدهای
گنج قارون را بشصت شتر می نهادند و هر گاه رفتن ما بخود بر تری و تعلق گفته ج مراد از مفاتیح
او جعبه ها است و آن چهار هزار هزار و چهار استان بود پر از طلا و نقره و این قول اکثر
و اشهر است بهر تقدیر میفرماید یاد کن آنچه چون گفتند او را گروه او یعنی مؤمنان ج با او
بودند بطریق نصیحت ای قارون شادی مکن بمال دنیا و مغرور مباش و تکبر و ناسپاسی
مکن بدرستیکه خدا دوست نمیدارد فرح کنندگان را در دنیا بوجه غرور و ناسپاسی بر آن
مستغرق است حق را و اغترار بآن موجب حرمت است از رحمت و مانع کارسازی کار آخرت
و طلب کن و این تتمه کلام ناصحانست ج قارون را گفتند یعنی بجوی و بدست آر در آنچه
عطا کرده است ترا خدا از غنا و توانگری سرای آخرت را یعنی صرف مال کن در راه خدا
و آنرا وسیله حصول ثواب آن جهانی گردان چه مقصود از آن درجات باقیه آخرت
است و فراموش مکن بهره خود را از مال دنیا ج تحصیل آخرت است بآن و یا نصیب تو
وقت مرگ از کفن بیش نیست پس از آن حال اندیشه کن و بمال و منال مغرور مباش
و بقدر کفاف اکتفا کن و از مولای ما امیر المؤمنین ع روایت است ج نصیب خود را
از تن درستی و قوت و خوبی و نشاط و توانگری فراموش مکن و بدین آلات طلب آخرت
کن و نیکوئی نما به بندگان خدا چنانکه نیکوئی کرده است خدا و نعمت بتو فرستاده و یا
شکر و طاعت او را نیکو بجا آر چنانکه او سبحانه با انعام در حق تو نیکوئی کرده است و مجوی
تبه کاری و بیداد گری و تکثر و معاصی را در زمین بدرستیکه خدا دوست نمیدارد فساد
کنندگان را ج در دنیا تفاخر کنند و افعال سیئه از ایشان صادر شود پس قارون
بعد از استماع این نصیحت حمیت جاهلیت او شدت کرده گفت در جواب ایشان
جز این نیست ج من داده شده ام این مال را بر دانشی ج نزد من است یعنی علم توریه چه
من اعلم بنی اسرائیل ام بآن و یا بعلم تجارت و دهقانی و سایر مکاسب دانا ام
بگنجهای یوسف صدیق و آنرا پیشه و برداشته ام و گفته اند مراد علم کیمیا بود که موسی
بخواهر خود آموخته بود و او هم قارون را تعلیم کرده و از سعید بن مسیب نقل است ج موسی
ع بیوشع و علیه السلام کیمیا میدانست و ثلث آنرا بیوشع بن نون آموخت و ثلث دیگر را بقارون
و هر کدام در صنعت ناتمام بودند پس قارون ایشان را فریفته آن ج ثلث را نیز از ایشان
بیاموخت و چون این صنعت برو تمام شد مال عظیم جمع کرد و بعد از آن حضرت عزت
از روی تعجب و توبیخ بغرور او بکثرت مال خود میفرماید آیا ندانست قارون یعنی دانسته
بود چه در توریه خوانده بود و از مؤمنان شنیده آنکه خداوند پاک بتحقیق هلاک کرده است

پیش از قارون از اهل روزگار ما کسی را که او سخت تر بود از قارون از روی توانائی و سرآمد
جمع مال مانند قوم عاد و ثمود ما حصل کلام آنست که چرا قارون بکثرت مال و منال مغرور شود
و حال آنکه میداند ج ما هلاک کرده ایم کسانی را ج از روی قوی و غنی تر بودند و پرسیده
نخواهند شد از گناهان مشرکان چه ایشان را بصورت و سیما خواهند شناخت یعرف
المجرمون بسیماهم و یا سئوال نخواهند کرد چه حضرت رب الارباب مطلع است بر اسرار
ابرار و اشرار پس ایشان را بحساب بدرگاه نار برند و نظیر این است قول حضرت
سبحان لا یسأل عن ذنبه انس ولا جان و اما قوله تعالی فوربک لنسئلنهم
اجمعین پس مراد از این سئوال توبیخ است نه استعلام خلاصه کلام اینست ج خداوند
مجید باین آیه تحذیر قارون نموده ج خدای تعالی مطلع جمیع ذنوب است پس بیرون آمد
قارون روز شنبه بکرده خود با تن سفید نشسته و جامه ارغوانی پوشیده و چهار هزار
کس بهمین صفت و کسوت رنگین در آن سر زمین با او سوار شده بودند و در کشاف
گفته ج نوزده هزار کس بودند ج همه جامهای زرد پوشیده بودند و مردم بیش از آن رنگ صفر
ندیده بودند و در موضع گفته ج هزار جاریه ماه پیکر با آن بدر بودند بشتران سفید هر یکی
چون خورشید نشسته با زین زرین و جامهای ارغوانی محلی بحلی و حلل آن خوانی با نوعی
سفید پوشیده و بروایت دیگر جامه و سیمهای ایشان محلی بدیباهای احمر بودند
از جانب راست او سیصد غلام و از جانب چپ او سیصد کنیز با جشن تمام و خیزان لا کلام
و با حلل و جامهای دیبای زرتار باین رفت و زیب میان قوم خود در آمد گفتند آنانکه
میخواستند زندگانی دنیا را و راغب آن بودند از کفار و منافقان و ضعفای اهل
اسلام و در نزد مجاهد ایشان مؤمنان بودند بجهة انفاق و خیرات و مبرات
بوجه قربت در درگاه قاضی الحاجات آرزو کردند و گفتند ای کاش لقوم بودی
ما را از مال مثل آنچه بقارون داده شده نه عین آن بسبب کثرت از حد بدرستیکه
قارون هر آینه صاحب بهره بزرگ است از دنیا وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
وَيْلَكُمْ ثَوَابُ اللَّهِ خَيْرٌ لِمَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا وَلَا يُلَقَّاهَا إِلَّا الصَّابِرُونَ
فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ فَمَا كَانَ لَهُ مِنْ فِئَةٍ يَنْصُرُونَهُ مِنْ دُونِ
اللَّهِ وَمَا كَانَ مِنَ الْمُنْتَصِرِينَ وَأَصْبَحَ الَّذِينَ تَمَنَّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ

يَقُولُونَ وَيْكَأَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ
لَوْلَا أَنْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيْكَأَنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ تِلْكَ
الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ
بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

وگفتند آن زوگفتند کانرا آنانکه داده شده بود ایشانرا دانش احوال آخرت یا دانا بکت
قناعت و عزت توحید چون بوشع و اصحاب او وای بشمای طالبان دنیا باد بدش حضرت عزت در
آخرت بهترست از زاهای دنیا مرکسی راکه ایمان آرد بخدا و رسول او و بکند کرد راستوده و نیکو
آورده و داده میشوند این کلمه را یعنی در دل نیفتد کلمه ثواب الله خیر یعنی توفیق داده نشود مگر این کلمه را
در دل و زبان خودشان جاری کنند و فرا گیرند مگر صبر کنندگان که بطاعت خدا از معصیت
صبر کنند و بقلیل دنیا از کثیر آن مستغنی شوند آورده اند که موسی بعد از غرق شدن فرعونیان
ریاسته قربان را در راه حضرت سبحان بیرون مفوض نمود که هر کس را قربانی باشد بیرون داده
وی بذبح بردی تا آتشی از آسمان آمده آنرا سوختی قارون و اردن بموسی و هرون حسد برد
چنانکه روزی بموسی گفت که تو منصب رسالت بردی و ذبح قربانی بیرون دادی و من بر ما خصمی نکاه
صبر نام موسی گفت این بخواست خدا است نه باراده ماست بهر کس خواهد دهد پس قارون دائم
در صدد ایذا موسی و اتباع او بود و موسی با وی مدارا میکرد و هر روز عصیان و طغیان او زیاده میشد
تا وقتیکه حکم زکوة نازل شد که عشر مال یا ربع آن بدهند موسی بقارون گفت حضرت خدا
زکوة مال فرض فرموده به بندگان باید داد گفت این مبلغ کثیر میشود و من نمیتوانم داد حضرت عزت
وحی فرستاد که اندک و بسیار قارون باین بسا چیزی نخواهد داد بالزام حجت با او مساهل کن پس فرمود
هزار دینار یکدینار بده و از هزار درهم یکدرهم و از هزار گوسفند یک گوسفند این را نیز حساب کرد بطلب
کلی شد زهر شده جمعی از بنی اسرائیل را طلبیده گفت هر چه موسی گفت فرمان برید اکنون میخواهد
مال ما را گرفته فقیر سازد گفت میخواهم او را در میان قوم رسوا نمایم آنرا خواهش او را بکشند
در تعبیر نقل کرده که این نام زن فاجره بود طلبیده وی کیسه زر اجرتی داده گفت که فردا موسی در مجمع بنی اسرائیل

ان الذی فرض علیک
القرآن لرادک الی
معاد قل ربی اعلم
من جاء بالهدی
ومن هو فی ضلال مبین

که وعظ مرنماید بگو موسی با من زنا نمود پس موسی وعظ میفرمود و میگفت دزد را دست ببریم و هر کس بکنا
صد زنیم و هر کس زنا غیر محصن نماید تازیانه زنیم و محصن را برجم و سنگ زنانیم قارون بیا و هنوز گفت که بر تو هم
باشی گفت بلی قارون گفت بنی اسرائیل کیانی سر زنده تو با زن فلانه فاجره زنا کرده و نزد معاذ الله
پس بغیر مجلس آمد موسی گفت ای زن ترا بخدای خالق در بارا لکافت و توریت راست دستور کنید و هم
راست بگو هیبت حضرت عزت زن را فرا گرفت تفکر کرد که اگر دروغ گویم بعقوبات مشاهده الیس
در دنیا و عقبی رفتار خواهم شد و اگر راست بگویم و از گناهان قاضی توبه نمایم خدا از من چه میبیند رحم خواهد
فرمود پس زن از میان انجمن سر آورد و گفت یا کلیم الله قارون که کیسه زر بمن داد تا ترا افترا گویم و فرمود
که کاری خویش چگونه تهمت ترا پیش کیم و این کیسه زر بهمه قارونست که بمن بخت قارون داده
بنی اسرائیل چون سخن زهر قارون در سر کیسه دیدند زهر او را از دل شان بریدند و حیله و مکر او ایشان را
روشن گشته موسی آغاز گریه کرده رو بخاک نهاده مرا بلید و مزالید و شکایت قارون بی غیرت را
بحضرت عزت نموده عرض کرد ان کنت رسولک فاغضب لی الیه بار خدایا برای
او را غضب کن جبرئیل بفرمان حضرت جلیل آمد که پروردگار میفرماید زمین را بفرمان
تو دادم پس موسی رو بر بنی اسرائیل نهاده گفت من بقارون معوثم چنانکه بفرعون مبعوث
بودم که او را وارون کنم هر کس با قارون است با و مقرون باشد و هر که با من است از وی
دور شود همه بنی اسرائیل از وی کنار کشیدند مگر دو تن که با آن دو برانده از درگاه حضرت دولتی
بودند آنگاه موسی بزمین خطاب جانگاه نمود یا ارض خذیهم پس زمین کلمات پای شتر را
تا کعبین فرو برد ایشان تضرع و زاری نمودند و امان طلبیدند فایده نداده دیگر بار خطاب رب
آن انرا کرد تا میان فرو رفتند و ایشان تضرع و زاری افزودند موسی التفات نکرده تا کمر
فرو رفتند و ایشان استغاثه و زاری بدرجه نهایت رسانیده گفتند یا موسی بحق قرابتی که با تو داریم
بر ما رحم فرما موسی از فرط غضب سوخت خشم و غضب متاثر و متالم شده باز بزمین امر کرد همه
ایشان را فرو برد و در اکثر تفاسیر مذکور است که خدا بموسی خطاب فرمود که قارون و یاران آن از زمین
بیرون هفتاد مرتبه از تو امان خواستند بفریاد ایشان نرسیدی و اصلا رحم بر آن بدرحم نکردی
بعزت و جلال خودم که اگر یک مرتبه مرا بخوانندی اجابت میکردم القصه چون قارون بزمین فرو
رفت بنی اسرائیل میگفتند موسی دعا بدرگاه خدا کرد که قارون بزمین فرو رود تا همه
کنوز و اموال و امتعه او را تصرف کند پس موسی چون این سخن شنید از خدا استدعا نمود تا
همه سرای و گنج خانهای او را نیز بزمین فرو برد کما قال الله قال پس فرو بردیم قارون
و سرا و او را بزمین صاحب لباب آورده که هر روز قارون بقدر قامت خود
با خانه و مال بزمین فرو میرود و در نفخ صور با آخر زمین هفتمین خواهد رسید پس بود

مر قارون را جمع کرده از یاران وی که در آنوقت باقی میکردندی او را در منع عذاب بجز از خدا و نبود از انتقام
کشندگان از موسی و یا از منع کنندگان عذاب از خود و یا مدد کردندگان آنانکه آرزو بردند منزلت و جاه
او را در روز یعنی آنها که قبل از خسف بر مال و جاه قارون آرزو میبردند و میگفتند یا لیت لنا
مثل ما اوتی قارون پس بعد از خسف پشیمان شدند و رو بصلاح و فلاح آورده میگفتند
هر یک با دیگری وَیْكَ یعنی ویلک است و لفظ واعلم در و مضمر است یعنی وای بر تو بدانکه
خدا فراخ گرداند روزی را بهر که میخواهد از بندگان خود بمحض ارادت و حکمت و تنگ میگرداند بهر که
میخواهد بمقتضای مشیت و مصلحت اگر خدا منت ننهاده بود بر او و نداده بود از زخارف
دنیویه آنچه تمنا میبود هر آینه فرو بردی خدا ما را بزمین وی کلمه بندیم است و کانّ برای تشبیه
و در لباب از بصری نقل کرده که صحیح کلمه وَیْكَأَنَّ یعنی المتعلم والمتعلم است یعنی ای
و بمیدانی آنکه رستگاری نمی یابند از عذاب نگرویدگان و یا کامرانی و یا نکذیب کنندگان
آن سرای دیگر که جز آن شنیده و وصف آن بتو رسیده که بهشت است ساخته ایم آنرا برای
آنانکه ایشان نمیخواهند برتری و تکبر را در زمین یا اهل آن و نه تبه کاری و ستم بمردم چنانکه فرعون
و قارون خواستند و سرانجام نیکو مر پرهیزکاران راست که از معاصی حذر کنند و بطاعت
خدا قیام نمایند هر که بیاید بخصلت نیکو و یا بمعرفت توحید و یا طاعتی با خلاص در دنیا
پس مر او راست ثواب نیکوتر و بهتر از آن خصلت و یا معرفت و یا طاعت در آخرت که
نعیم ابد جنت است و هر که بیاید ببدی چون شرک و تکذیب و غیر آن و اقدام نماید بآن پس جزا
داده نشوند آنانکه کردند بدیها را مگر مثل آن جزی که بودند در دنیا میکردند خلاصه معنی آنست
که ثواب حسنه بهتر از آن حسنه خواهد شد اما سیئه بمثل آن آورده اند که چون حضرت
رسالت صلعم وداع وقت هجرت بجحفه رسید شوق حرم مکه معظمه بقلب مبارکش مستولی شد
جبرئیل آمده عرض کرد که خدا اسلام میرساند و میفرماید اندوهناک مباش از مفارقت
مکه که ترا بفتح و ظفر و اعزاز و اکرام تمام بمکه آرم و این آیه مهیا آیت نازل ساخت بدرستیکه
آنکس که فرض کرده است بتو تلاوت و تبلیغ قرآن و عمل آن هر آینه باز گرداننده است
ترا بجای بازگشت خود یعنی بمکه و نزد بعضی مراد آخرت است یعنی بعد از عمل بقرآن و تحمل
مشقت بطاعت ترا بعد از مرگ و فنا بمحضر رساند احد را نرسانیده باشد و چون
حضرت عزت رسالت را وعده رد بمعاد داد امر کرد او را تا بگوید که
پروردگار من دانا ترست بکسی که آورده است راه راست که توحید و یا قرآنست
و هر چه مستحق آنست در معاد از ثواب و نصرت و فتح مراد از زن کس نفس حضرت
رسالت است صلعم و یا کسی که او در گمراهی هویداست و یا آنچه مستحق آنند از عذاب
و اضلال در معاد مراد کفار و مشرکان مکه اند وَمَا كُنْتَ تَرْجُو أَنْ يُلْقَى
إِلَيْكَ

إِلَيْكَ الْكِتَابُ إِلَّا رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ ظَهِيرًا لِلْكَافِرِينَ
وَلَا يَصُدُّنَّكَ عَنْ آيَاتِ اللَّهِ بَعْدَ إِذْ أُنْزِلَتْ إِلَيْكَ وَادْعُ إِلَى رَبِّكَ
وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ لَا إِلَهَ إِلَّا
هُوَ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ

و نبودی تو امید داشته هرگاه فرستاده شود بتو قرآن پس نیستی ما بتو این کتاب را
مگر رحمت بخشش نعمت از آفریدگار تو پس چنانکه القاء این کتاب نمودیم بتو در آنستکه امید
آن نداشتی که فرود آید همچنین زود ترا باز گردانیم بمعاد خود فتح و نصرت مکه است یا ثواب
عظیمه در دنیا نه آخرت و چون چنین است پس باش یار و همراه نگرویدگان را که ایشان
مدارا و مداهنه کنی و التماس ایشان را قبول نمائی در رد قول و فعل ایشان و باید کافران باز
دارند ترا از خواندن آیهای خدا و عمل کردن بآن بعد از آنکه فرود آمده است بتو و بخوان خلق
را بسوی عبادت و پرستش و توحید پروردگار تو و مباش از شرک آرندگان که مساهلت
و مسامحت با ایشان نمائی ظاهر خطاب بحضرت رسالت است و یکی مراد
امتند و مخوان با خدای بحق خدای دیگر را چه نیست هیچ خدایی که سزاوار پرستش باشد
و خواندن مگر او سبحانه همه چیز فانی و هالک و در هست مگر ذات ذو الجلال و سبحانه جمیع
الله همه ممکن اند فی حد ذاته پس هالک و فانی و معدوم خواهند شد و یا همه علما طالب زوال
اند مگر علم ربانی ذات الله و وجه الله طلبند و قصد قربت کنند و لفظ ذات بوفور در
کلام عرب بسیار است مراد است فرمان روایی و قضای نافذ بجمیع مخلوقات چه اگر حکم
عقلیت بفرمان اوست در عقول و اگر حکم شرعیت با نزال وی است بحضرت رسول
و بسوی او باز گشت خواهید نمود برای مکافات حسنات و سیئات و محققان گفته اند
چون موجود حقیقی نیست مگر وجود او سبحانه پس ما سوی فانی باشند از روی حقیقت
و فرمان مخصوص آن خالق انس و جان خواهد شد الا کل شیء ما خلا الله باطل و کل
نعیم لا محالة زائل علایق منقطع است عوایق مرتفع رسوم باطلست و اسباب غالط و حدود
مضمحل خلیق فانی و خالق یکتا و باقی در شرح عوارف نگوست که حضرت سبحان
بهلاک نفس خود تا معلوم شود که وجود اشیاء در حضرت وجود الله مرو زائل است و حوالت بنده
این حال بفرد از حق حجابست نه در باب شهودان یوم یرون بعبده او نزاه مبنا
با وجود تو مرا راست نیاید که منم **سورة العنكبوت مكية وهي**

تسع وستون آیات

من طبّت الأئمة من مجموع الرایق من کتبها و ساب ماء هاذا لت عنه حمی الربع باذن الله تعالی وابی بن کعب از حضرت رسالت روایت کرده هر کس سوره عنکبوت تلاوت کند حضرت عزت او را بعدد هر مؤمن و منافق رد وده است و خواهد بود ده حسنه دهد و ابو بصیر از ابو عبد الله الصادق فی یوم الآخر روایت کرده که آنحضرت مرا فرمود هر کس سوره عنکبوت و روم در شب بیست سیم ماه مبارک رمضان بخواند بخدا سوگند که او از اهل بهشت است و کلمه استثنا و قول انه لقادر علی ان یعیدهم نمیگویم بلکه از روی حتم و جزم این حکم را میکنم و نمی ترسم از آنکه پروردگار را مانند درین سوگند از من مواخذه فرماید بدرستیکه این دو سوره را در نزد حق تعالی شان و عظم و رتبه جسیم است بدانکه چون حضرت فرد وحید ختم سوره قصص فرمود بذکر وعد و وعید افتتاح این سوره فرمود بذکر عبد و عبید و فرمود

بسم الله الرحمن الرحیم

الم أحسب الناس أن یتركوا أن یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الكاذبین أم حسب الذین یعملون السیئات أن یسبقونا ساء ما یحكمون من كان یرجوا لقاء الله فإن أجل الله لآت وهو السمیع العلیم ومن جاهد فإنما یجاهد لنفسه إن الله لغنی عن العالمین والذین آمنوا وعملوا الصالحات لنكفرن عنهم سیئاتهم ولنجزینهم أحسن الذی كانوا یعملون

نزد بعضی الف شمره بالله است و لام بلطف میم بجهت اتصال حروف مقطعه بجهة عاجز ساختن خلق است تا بدانند هر کسی را بحقیقت این کتاب راه نیست و عقل هیچ عاقلی کامل از کنه معرفت این کلام معجز نظام آگاه نه یعنی منم الله رو بطاعت و عبادت من آرمنم لطیف خلق عبادت را از دست مگذار منم محمد مقدم و مؤخر نزد کی دیگر از اسم مدار و در روایت اظهر اشهر آنست که الم بمعنی انا الله اعلم است یعنی منم خدای دانا همه چیز را چیزی پوشیده و پنهان مرا نیست و از قتاده و شعبی روایت است که اول این سوره در حق جمعی از اهل ایمان نازل شده که از مکه بیرون آمده بمدینه منوره مهاجرت میکردند تن مشرکان مطلع شده سر راه ایشان را گرفته بعضی از ایشان را کشتند و بعضی دیگر که باقی مانده بودند بالضروره بمکه معاودت کردند پس رب العباد آیه فرستاد آیا پنداشتند مردم آنکه فرو گذاشته شوند باینکه گویند ایمان آوردیم بی مزاحم و بی آزار و بی تعرض و بی تصدیق و قول آمنا دست از ایشان بر دارند و حال آنکه ایشان آزموده نشوند بنفس و مال و

نشوند

نشوند بترک شهوات و انواع مصایب جانی و مالی تا تمیز یابد مؤمن مخلص از منافق مشرک و موقد از نفاق در دین از مضطرب جایم در آن تا برسند بواسطه صبر و تحمل بدرجات عالیه و مراتب متعالیه چه مجرد ایمان و ایقان اگرچه از سر خلوص باشد تقاضا نمیکند مگر خلاصی را از فلود عذاب و در روایت دیگر آمده که آیه مبارکه آیات در باب مهجع غلام عمر بن خطاب نازل شد که روز بدر بزخم تیر غلام مضرب شهید شد و او اول شهید بدر بود مادر و پدر وی از فوت او بسیار جزع و فزع مینمودند حضرت عزت آیت فرستاد که بمجرد قول بایمان بی ابتلا و امتحان کاری از پیش نمیرود و بروایت ابن مهجع در حق عمار یاسر نازل شد که مشرکان در مکه قدر او را انواع ایذا و آزار میرسانیدند و عذاب میکردند عیاشی بسند خود از ابی عبد الله روایت کرده که عباس پیش مولای امیر المؤمنین علیه السلام آمده گفت یا امیر المؤمنین مردم بتو بیعت کنند فرمود چه چیز می بینی مرا در قبول بیعت عباس گفت که ایشان بتو بیعت خواهند کرد فرمود فاین قول الله الم احسب الناس ان یتركوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون و بدرستیکه امتحان کردیم ما و بفتنه انداختیم آنانرا که پیش از این بودند از مؤمنان یعنی این صورت در همه امم واقع شده و بقدر دعوی هر یک را بمحک بلا امتحان کرده اند پس خلاف آنرا توقع مدارید و در حدیث آمده که پیش از شما بعضی را اره بر سر کشیده دو نیم کردند تا از ایمان و ایقان برگردند نتوانستند بعضی را بقلابهای آهنین گوشت و پوست خدا آفرین از استخوانش جدا کردند تا از دین بمیل خود برگردند نگشتند پس هر آینه میداند خدا و ظاهر میکرداند بجهت امتحان و ابتلا آنانرا که راست گفتند در دعوی ایمان و میداند و تمیز میدهد دروغ گویانرا در دعوی ایمان در میان همانان و یا جز امید ایشانرا بآنچه داند از صدق و کذب ایشان چه علم خدا دائمیست و جمیع معلومات ازلا و ابدا نزد او ظهور و تحقق علی السویه است پس مراد از علم تمیز است در میان حق و باطل و مؤمن و کافر و یا مرادند آنانکه میکنند بدها را از کفر و معاصی آنکه پیشی گیرند بر ما و ما را عاجز سازند از مجازات بدی اعمال آنان نه چنین است که پنداشته اند بلکه البته جزا لاحق ایشان خواهد شد بدست آنچه در حکم میکنند و آن طلق فوت ایشانست از عذاب ما کسی که امید میدارد رسیدن را بثواب خدا و قربت سعید بن جبیر گفته که رجا بمعنی خوف است یعنی هر که بترسد از آنکه برسد بعقاب و جزا جای در روز بعث و ثواب پس باید که طاعت کند قبل از حلول اجل پس بدرستیکه مدتی که حضرت داور مقرر کرده برسیدن ثواب و عقاب و یا جزا در آن هر آینه آینده است و اوست شنوا گفتار عباد را دانا بعقاید و نیات و افعال و اعمال ایشان و بعد از ترغیب بندگان در تحقق رجا بطاعت ترغیب ایشان مینماید بمجاهده نفس معظم طاعات است و میگوید و هر کسی جهاد کند با هوای نفس خود بصبر بر مشقت و باز ایستادن از شهوات که جهاد کبیر است و با الکفار که جهاد اصغر است پس جز این نیست که جهاد میکند برای خود چه ثواب و منفعت آن عاید ایشان باد

و بدرستیکه خدا بی نیاز است از طاعات و عبادات و مجاهدات ممکنات و محتاج نیست بایشان بلکه تکلیف عباد بعبادات و مجاهدات بجهة صلاح احوال ایشان است و باعث نزول حروف و صحف بر ایشان چنانکه مفرماید و آنانکه ایمان آوردند و کردند کارهای نیکو هر آینه محو میکنیم از ایشان گناهان ایشانرا از کفر و معاصی بسبب ایمان و طاعت بوجهی که گویا ایشان هرگز هیچ گناه نکرده اند و هر آینه جزا و پاداش دهیم ایشانرا نیکوتر عملی را که بودند میکردند یعنی خدا را بهترین عمل ایشانست و بعد از آن باقی اعمال را بترتیب الافضل فالافضل جزا دهیم ایشانرا بهتر و بیشتر از اعمال ایشان که مقابله یکی ده و یا زیاده تا هفتصد چه ایشان محتاجند و من بی نیاز آورده اند که چون سعد ابی وقاص اسلام آورد مادرش حمنه بنت سفیان بن امیه بن عبد الشمس سوگند خورد که از آفتاب سایه نروم و هر چه مایه زندگانی از نعم است تناول نکنم تا بمیرم تا تو از دین محمد دست بردار شوی و مردم ترا گویند که تو قاتل مادر خودی پس یک روز نه چیزی خورد و نه آب آشامید و روز دیگر هم همان دستور سعد گفت ای مادر اگر صد جان داشته باشی و یک یک هر زمان از بدن تو بیرون آید من ترک دین محمد نکنم پس خوردن و نخوردن تو پیش من یکسان است بعد از آن سعد دید صورت این حال بعرض حضرت ذو الجلال رسانید این آیه مبارکه نازل شد

ووصینا الإنسان بوالدیه حسنا وإن جاهداك لتشرك بی ما لیس لك به علم فلا تطعهما إلی مرجعكم فأنبئكم بما كنتم تعملون والذین آمنوا وعملوا الصالحات لندخلنهم فی الصالحین ومن الناس من یقول آمنا بالله فإذا أوذی فی الله جعل فتنة الناس كعذاب الله ولئن جاء نصر من ربك لیقولن إنا كنا معكم أولیس الله بأعلم بما فی صدور العالمین ولیعلمن الله الذین آمنوا ولیعلمن المنافقین

و امر کرده ایم آدمیرا بدو مادر خودش نیکو کردن که محض خوبی باشد و از فرط حسن کو یا محض حسن است

فی ذاته و اگر والدین کوشش و جنگ و جدال کنند با تو و یا شرک آری بمن و شریک گیری آنچیز را که نیست مر ترا با الوهیت او دانشی تعبیر فرمود از نفی الوهیت بنفی علم بآن یعنی اگر مادر و پدر ترا تکلیف نمایند باینکه شریک گیری بمن چیزی را که الوهیت آنرا ندانی در واقع الوهیت او ثابت باشد چیزی پس فرمان مبر آن پدر و مادر را چه اطاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست بسوی مجازات من است بازگشت شما از زمین و کافر و نیکوکار و بدکار پس کار نامه شما را در آن وقت بآنچه بسته میکنید بجزا دادن و بآن نزول حکم از پدر خود روایت کرده و او از جد خود که گفت از حضرت رسالت صلی الله علیه و آله پرسیدم یا رسول الله بگو نیکوئی نامم فرمود امك پس فرمود امك بعد از آن فرمود امك بعد فرمود أباك ثم الأقرب فالأقرب و انس از حضرت رسالت روایت نموده که آنحضرت فرمود الجنة تحت أقدام الأمهات و در حدیث دیگر آمده من رضی عنه والداه فأنا عنه راض و شبهه نیست در اینکه طاعت پدر و مادر در چیزیست که موافق اوامر الهی باشد نه نواهی آن پس در ترک امور مفروضه طاعت ایشان نباید کرد بلکه در ترک غیر آن از امور مباحه اطاعت پدر و مادر باید کرد و آنانکه ایمان آوردند بعد از کفر و کردند کارهای شایسته بعد از فساد هر آینه در آوریم ایشانرا در زمره ستودگان انبیا و اولیا و شهدا و یا بدخلصالحان در روضات جنان است و بعد از بیان اخبار مؤمنین در آن حال اهل نفاق میفرماید و از مردم کسی هست که میگوید ایمان آوردم بخدا پس چون ایذا کرده شود یعنی چون کفار او را عذاب کنند در راه خدا بسبب دین او مسکر داند و شمارد رنج و عذاب مردم را مانند عذاب خدا یعنی ترک ایمان کنند از خوف ایذاء خلق چنانکه ترک کفر مرا بدهند از خوف عذاب خدا و اگر بیاید یاری از نزد پروردگار تو یعنی فتحی و غنیمتی هر آینه گویند بدرستیکه ما هستیم با شما در دین و در مکه پس ما را غنیمت شریک خود سازند آیا نیست خدا دانا تر از جهد دانایان بآنچه در سینه های عالمیانست از صفای خلوص و از کدورت نفاق و هر آینه میداند خدا آنانرا که ایمان آورده اند از دل بوجه رسوخ و ثبات و میداند منافقانرا و البته نزاد در دنیا تمیز خواهد داد با ابتلا و امتحان ببلا چه بمحنت و بلیت جوهر مرد شناخته شود چنانکه بآتش تمیز عیار نقره و زر و بعد از امتیاز مؤمن از کافر هر یک را فراخور کار و کردار خود جزا و سزا خواهد داد و این آیه تهدید منافقانست و دفع توهم نجات ایشان بسبب اخفای کفر ایشان و ظن کفار بمانند جزا و سزا ظاهر است و بجهت این عقوبت و فضیحت بایشان خواهد رسانید از ابن عباس است

در این آیت در شان گروهی نازل شد که مؤمنان ایشان را بغرا برده بودند و ایشان آمانند در حضرت جان
در حق ایشان فرموده الذین تتوفاهم الملائکة ظالمی انفسهم الآیه و در لباب آورده
که ابوسفیان و امیة بن خلف حضرت رسالت و اصحاب آنجناب را که از این دین تحدث
رو نتابید و طریقه قدیمه آبا را فرو نگذارید و اگر در اقامت دین و آیین آمانکاهی بوده باشد
در قیامت بتقدیر وقوع آن شما را در زیر بار گناه نگذاریم حضرت عزت این آیت فرستاد
وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا اتَّبِعُوا سَبِيلَنَا وَلْنَحْمِلْ خَطَايَاكُمْ
وَمَا هُمْ بِحَامِلِينَ مِنْ خَطَايَاهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ وَلَيَحْمِلُنَّ
أَثْقَالَهُمْ وَأَثْقَالًا مَعَ أَثْقَالِهِمْ وَلَيُسْأَلُنَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَمَّا كَانُوا
يَفْتَرُونَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَى قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ
سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَهُمْ ظَالِمُونَ
فَأَنْجَيْنَاهُ وَأَصْحَابَ السَّفِينَةِ وَجَعَلْنَاهَا آيَةً لِلْعَالَمِينَ وگفتند
آنانکه کافر شدند مر آنانرا که ایمان آوردند و تصدیق بخدا و رسول کردند پیروی کنید راه ما را
یعنی تابع کیش پدران باشید و باید که ما بردارید گناهان شما را حضرت سبحان نکذیب قول ایشان
نموده فرمود وحال آنکه نیستند آنکافران مردار ندگان از گناهان مؤمنان هیچ چیز را
ایشان در دروغ گویانند در سخنی که خودشان میگویند ما خطاهای شما را برمیداریم چه آنچه
میگویند مطابق واقع نیست چه ایشان بحکم آن از اندک و بسیار قادر نخواهند شد
بجهت گرانی بار گناهان خود و بار گران گناهان آنان نیز در سبب ایشان گمراه شدند کما قال
الله تعالی و هر آینه برخواهند داشت در قیامت بار گران گناهان خود را و بارهای گران دیگر را
بارهای گران خودشان یعنی وزر و وبال آنانرا که گمراه ساخته اند اضافه جرایم ایشان نمایند
بی آنکه چیزی از گناهان گمراه شدگان کم شود و هر آینه سؤال کرده خواهند شد متبوعان در
روز قیامت از آنچه بر بسته اند بر مر افتراء از اباطیل و صد و سبب ضلال خلق میکنند
و از افترا و کذب بر خدا و رسول مرتبند الحاصل آمد اضلال وزر و وبال ضلالت
و اضلال را هر چه بر مر دارند بی آنکه از وزر تابعان چیزی کم شود چنانکه بیند محجوب فرمود
هر کس طریقه بد در میان مردم نهد و بآن عمل کنند پس مر او راست وزر آن و وزر هر که
بآن عمل میکند تا روز قیامت بی آنکه کم گردد از وزر مردم و بآن عمل کرده اند و نیز از آنحضرت روایت است
که هر که دعوت کند مردم را براه راست مر او را باشد مزد آنانکه عمل کنند بآن بی آنکه از مزد ایشان
چیزی ناقص کنند و چون حضرت ذی الجلال در مناسبت حال مجاهد صابر را بیان فرمود باز حال مشرکان
که بخلاف آنست ذکر نمود و در عقب آن ذکر قصه نوح ع را فرمود و بیان صبر آن در از دست
قوم و تکذیب ایشان او را در مدت طولانی و فرمود وبدرستیکه ما فرستادیم نوح را بسوی
قوم او پس درنگ کرد در میان ایشان برای دعوت راه حق هزار سال مگر پنجاه سال از هزار کم
یعنی نهصد و پنجاه سال روایت اشهر آنست که در چهل سالگی مبعوث شد بقوم و نهصد و
پنجاه سال خلق را بحضرت عزت دعوت نمود و بعد از طوفان آن پیغمبر بال سصد سال
زیست پس سن شریف او نهصد و پنجاه سال شد از همه جهت و در احقاف آورده که عمر او هزار و
چارصد سال بوده و صاحب عین المعانی فرموده که سیصد و هفتاد سال دعوت نمود و نهصد و
پنجاه سال زیست و بروایت ابن عباس که چهل سالگی مبعوث شد و نهصد و پنجاه سال پس از
طوفان دعوت کرد و بعد از طوفان چندان نزیست که مردم از تناسل و تناکح باشند بنت
و ابو جعفر بابویه در کتاب نبوت آورده که نوح را دو هزار و پانصد عمر بود چون وقت وفات
او نزدیک شد ملک الموت در حین قبض روح آنحضرت پرسید یا شیخ الانبیاء دنیا
چگونه دیدی گفت خانه دو در دیدم از یکی آمدم و از دیگری بیرون رفتم القصه آنحضرت مدت
مسطوره دعوت فرمود اصلا قوم دعوت در این مدت دیر روی نکردند پس ذکر غرق آنقوم را
طوفان در حالتیکه شب روز ایشان در طغیان و عصیان متمکن بودند بکفر و کذب شق الطریق
حق که اسلام است پس نجات دادیم نوح را و یاران کشتی را هر که با وی بود از مؤمنان و از انواع
جانوران و در روایت است که گرویدگان نوح هشتاد نفر بودند و گویند هفتاد و هشت نفر نصفش
مرد و نصفش زن بود و بروایت محمد بن کعب ده نفر بودند نصفش مرد نصفش زن و از جمله
ایشان بود سام و حام و یافث از اولاد نوح و زنان ایشان و در روایت دیگر از سعید
که هشت نفر بودند نوح و اهل وی و سه پسر او با سه نفر زن ایشان و گردانیدیم کشتی را وقصه
قوم نوح و قصه ایشان را دلالتی بحالیان تا بدان استدلال کنند بصدق نوح و کفر و تکذیب
قوم و یا بندی که بآن مستفید شوند و تفصیل قصه نوح در سوره هود گذشت وَإِبْرَاهِيمَ
إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاتَّقُوهُ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ إِنَّمَا
تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ

اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ إِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ وَإِنْ تُكَذِّبُوا فَقَدْ كَذَّبَ أُمَمٌ مِنْ قَبْلِكُمْ وَمَا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا
الْبَلَاغُ الْمُبِينُ أَوَلَمْ يَرَوْا كَيْفَ يُبْدِئُ اللَّهُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ إِنَّ ذَلِكَ
عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ بَدَأَ الْخَلْقَ ثُمَّ اللَّهُ يُنْشِئُ
النَّشْأَةَ الْآخِرَةَ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ يُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَيَرْحَمُ مَنْ
يَشَاءُ وَإِلَيْهِ تُقْلَبُونَ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَمَا
لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ و فرستادیم ابراهیم خلیل را بسوی قوم او باد
کن چون گفت مر کروه خود را بپرستید خدا را بوحدانیت و بترسید از عذاب و دین عبادت
و ترس بهتر است مر شما را از آنچه بر آنید از دین و آیین خود اگر هستید عالم حقیر از شر و نفع را و
و یا اگر هستید نظر کننده در امور بعلم و درایت پس خواهید دانست که این بهتر است مر شما را
از کیش خود جز این نیست که می پرستید بجز از خدا بتانرا و می یابید دروغی در نام نهادن
ایشان بآلهه و ادعاء شفاعت ایشان بدرستیکه آنانرا که پرستش میکنید بجز از خدا نمی توانند
و قدرت ندارند مر شما را روزی دادن و خدای باید که رزاق علی الاطلاق باشد و چون بعبادت
که آنها روزی بشما نتوانند داد پس بجوئید از نزد خدا روزی را که او توانست بروزی دادن
همه و بپرستید او را بیکانگی و شکر کنید او را که شکر قید نعمت دنیاست و صید نعمت آخرت
بسوی جزای او باز کردانیده خواهید شد پس متعهد جزای او شوید بعبادت و شکرگذاری و اگر
تکذیب کنید مرا در رسالت پس تحقیق که تکذیب کرده اند رسولان خود را گروهی که پیش از شما بودند
چون نوح و شعیب و لوط و صالح و از تکذیب ایشان آن پیغمبران ضرری نرسید بلکه ضرر بخود ایشان
راجع شد هم در دنیا و هم در عقبا پس از تکذیب شما نیز ضرری نخواهد رسید مگر بشما و نیست بر پیغمبر
رسانیدن آشکارا که مرید شک شبهه و میان طریق حق و من این پیغام را رسانیدم آیا نمی بینند
و خفض نمی خوانده بصیغه غیبت یعنی آیا ندیدند امتانی که پیش از شما بودند و تکذیب نمودند
که چگونه اول پیدا میکند خدا آفرینش کانرا از ماده و مدت و از بی ماده و از نیست هست میزاید

پس باز

پس باز ایشان را بعد از موت بحیات باز گرداند چنانکه اول بار بودند بدرستیکه ابداع و اعاده هر
بخدا آسانست چه در فعل محتاج چیزی نیست قادر مطلقست هر کسی قادر ابداع با ماده باشد هر آینه
باعاده نیز قادر خواهد بود در با ماده است بگو ای محمد مر این منکران را از قوم خود در از روی تفکر
و استدلال بروید و سیر کنید در زمین پس نگرید از روی تفکر و تدبر که چگونه بیافرید خالق خلق را
باختلاف اشکال و احوال و افعال پس خدا ظاهر میکرداند آفریدن دیگر را بعد از آفریدن اول
که ابداعست و ابداع و اعاده هر دو آفریدنست از حیثیت آنکه هر یک اختراعست و اختراع
از عدم بوجود پس چون دیدید و دانستید که خالق همه موجودات در ابتدا الله است حجت
لازم شود بشما در اعاده و بالضروره دانند که آنکه ابداع و ایجاد کننده خلق است اول
می تواند که معید ایشان هم باشد در ثانی بدرستیکه خدا بهر چیز از ابداع و اعاده و از سایر
امور ممکنه توانا است چه ذات او سبحانه نسبت بهمه ممکنات و موجودات یکسانست
پس چون بنشانه اول قادر است بنشانه آخر نیز قادر خواهد بود بلا حجت و قصور عذاب
میکند هر کرا میخواهد بوجه عدل و میبخشد هر کرا میخواهد بتوبه از روی تفضل و حکم او باز
گردانیده خواهید شد در روز جزا یعنی شما را رد خواهد کرد بحال حیوة در آخرت و در آن
نافع و ضار نیست مگر او سبحانه کفته اند که عذاب کند بخذلان و ببخشد بتوفیق
ایمان و در کشف الاسرار آورده که عذابش عدلست و رحمتش از راه فضل
اگر رانی ز راه عدل رانی و گر خوانی ز راه فضل خوانی مرا با فواندی و راندی گناه
که گر خوانی و گر رانی تو دانی و یا بمدد دنیا و ترک آن و یا بحرص قناعت و یا بمتابعت
معصیت و ملازمت شریعت و یا بتفرقه دل و جمعیت خاطر و در زاد المسیر آورده
که عذاب بر زشت خویی و رحمت بخوش خوی و قشیری کفته که عذاب بنده را بخود کذاشتن
است و رحمت خود متولی امور وی شدن و نیستید شما ای منکران بعث عاجز
کننده کان مر پروردکار خود را از عذاب کردن خود شما را در زمین یعنی اگر خواهد
که از عذاب او بکریزید و در زمین متواری شوید نتوانید و نه در آسمان یعنی اگر فرضا
در آسمان هم باشید عاجز کننده نیستید پس از مطلق حکم و قضای خدا نتوانید
گریخت و نیست شما را بجز از خدا هیچ دوستیکه نگاه دارد شما را از بلای در زمین
حادث شود و یا بلای در از آسمان نازل گردد و یاری در دفع آن کند از شما پس
مغرور مشوید در آنان شفاعت کنند شما را وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَلِقَائِهِ
أُولَئِكَ يَئِسُوا مِنْ رَحْمَتِي وَأُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فَمَا كَانَ جَوَابَ

قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا اقْتُلُوهُ أَوْ حَرِّقُوهُ فَأَنْجَاهُ اللَّهُ مِنَ النَّارِ إِنَّ فِي
ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ وَقَالَ إِنَّمَا اتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِ
اللَّهِ أَوْثَانًا مَوَدَّةَ بَيْنِكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُ
بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَيَلْعَنُ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ
مِنْ نَاصِرِينَ فَآمَنَ لَهُ لُوطٌ وَقَالَ إِنِّي مُهَاجِرٌ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّهُ
هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَجَعَلْنَا
فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ
فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ ودیگر بقوم خود فرمود در حقعالی اخبار فرموده از
گویم در آنکه نگرویدند بآیتهای حضرت عزت در دلایل وحدت است و یا بکتابهای حجت
او در رسیدن با و یعنی بسرای آخرت و بعثت آنکه نا امید خواهند شد از بخشش من
در روز قیامت و آوردن عبارت بلفظ ماضی بجهت تحقق وقوع آنست و آنکه وعده
ایشان نیست عذاب دردناک یعنی عذاب دایم قایم بسبب کفر ایشان و قتاده گفته
حضرت عزت ذم قومی نموده در رحمت و امیدوار نیستند در اولئک یئسوا من
رحمتی انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون پس مراد از آنست
که مؤمن نا امید نباشد از رحمت و روح حضرت عزت و این نباشد از عذاب و عقاب
او سبحانه بلکه در میان خوف و رجا باشد و احتمال دارد در از آیهٔ وان تکذبوا
اینجا همه معترضه باشند بذکر پیغمبر ما صلی الله علیه و سلم و بذکر قریش و هم مذهب ایشان و وعید
بد کاری ایشان و خطاب در لفظ وان تکذبوا آنجا راجع بقریش بدکیش
باشد پس معنی آنست در ای قریش اگر تکذیب کنید پیغمبر را که محمد است صلی الله علیه و سلم
پس تحقیق در قوم ابراهیم و سایر امم سالفه سابقه چون قوم نوح و هود و صالح
علیهم السلام

تکذیب رسل کردند و از تکذیب ایشان پیغمبر را هیچ ضرری نرسید بلکه مضرت بخودشان عاید گشت
در همه مستأصل شده بعذاب ابدی و عقاب سرمدی رسیدند پس از تکذیب شما
نیز جیب مراد زیان خواهد شد پس خطاب در لفظ قل سیروا فی الارض راجع
بحضرت رسالت است باثبات توحید و هدم بنیان شرک و وصف غایت
قدرت او سبحانه و ایضاح حجت و برهان بصحت وقوع حشر و نشر و ثواب و عقاب پس بعد
از آیات معترضات باز بر سر قصهٔ ابراهیم ع رشته فرمود در چون ابراهیم ع قوم خود را
بعبادت حضرت معبود و توحید او امر فرمود و از عبادت اوثان نهی نمود پس
جواب کرده او بعد از منع ایشان از بت پرستی و بعد از شکستن بتان مگر آنکه گفتند
بعضی از ایشان بر بعضی در بکشید او را و یا بسوزانید پس اتفاق کرده او را آتش افکندند
بطریق در سوره سابقه گذشت پس ما کرد او را هذا از ضرر آتش و سرد و سلامت کرد آتش
بابراهیم بدرستیکه درین رهانیدن هر آینه نشانه قدرت است از خاموش شدن آتش
و ترک سوختن کردن و رستن گلها و ریاحین از زبانه آتشین مرکوه همها که میکروند در آن
و تفکر نفع گیرند و گفت ابراهیم ع جز این نیست در فرا گرفتید بجز از حضرت عبادت
بتان را بخدایی برای در مستی مودت شما در زندگانی دنیا یعنی شما که بت پرستانید بیکدیگر مستی
و بعبادت ایشان جمع شوید و باهم الفت گیرید چنانکه مردمان در مذهب متفق باشند
و آن مذهب سبب مودت و الفت و صداقت ایشان گردد و این دوستی شما با یکدیگر مقطوع
خواهد شد پس تا جان وفات این در آفات پس روز قیامت کار شود و بیزار باشد
و منکر گردد بعضی از شما در متبوعانید مر بعضی را که تابعانید و لعنت کند بعضی از شما بعضی را
و بی روان بعضی را که پیش روان و اشراف بودند و باز گشت همه شما دوزخ است
و نیست مر شما را در آن روز یاران و مددکاران در بسبب ایشان از آتش دوزخ سوزان خلاص یابند
و از قتاده روایت است در در ذات در در روز قیامت بعداوت مبدل شود مگر متقی
زاهدان و متقیان که باقی ماند کقوله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا
المتقین و چون ابراهیم بقوم خود حجت لازم آورد پس ایمان آورد و تصدیق کرد مر او را
لوط در خواهرزاده و بقولی برادرزاده او بوده و اول کسی بوده در تصدیق وی نموده
و گفت ابراهیم ع مر لوط و سارا را که زن اش و دختر عمش بود و با او ایمان آورده بود بدرستیکه من
هجرت کننده ام از این قوم بآنجا که امر پروردگار منست بدرستیکه او غالب است و مرا مغلوب
دشمنان نسازد و دفع ضرر ایشان نماید در ذات در امر فرمود او مرا بهجرت نیست مگر حق
بر

صلاح من و موافق حکمت و مصلحت پس لوط و سارا با وی اتفاق کرده از سواد کوفه بحران رفتند
و از آنجا بشام آمدند ابراهیم ع بفلسطین نزول کرد و لوط بسدوم رفت در آورده ابراهیم در وقت هجرت هفتاد و پنج سال داشت و در همین سال خدای تعالی اسمعیل
از هاجر کنیز سارا بود بوی داد و چون سن آنحضرت بصد و دوازده رسید و بقولی بصد و
او را از سارا فرزندی اسحق نام بخشید چنانکه میفرماید و بخشیدیم مر او را در پیرسن فرزندی
اسحق نام و نبیره در یعقوب بود ع و گردانیدیم در فرزندان او پیغمبر را یعنی در ذریت اسمعیل و بنی اسرائیل
و کتابها را یعنی توریة و انجیل و زبور و فرقان چه خداوند علیم بعد از ابراهیم پیغمبری مبعوث نکرد
مگر از صلب او پس جمیع کتب را باولاد او نازل کرد و دادیم او را مزد هجرت او در دنیا از فرزندان
که در پیرسن از عجوزه عقیمه و یا کتب و یا او را محبوب خلق گردانیدیم در دلهای ایشان تا اهل
ملل نسبت خود را بوی دهند و مفاخرت کنند و یا حکم کردیم و یرا بنا تا آخر در روزگار و بدرستیکه
ابراهیم ع در آنسرای در صلاح از جمله شایستگانست یعنی در تعداد پیغمبران کامل الصلاح است چون
آدم و نوح ع وَلُوطًا إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ إِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ مَا سَبَقَكُمْ
بِهَا مِنْ أَحَدٍ مِنَ الْعَالَمِينَ أَئِنَّكُمْ لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ وَتَقْطَعُونَ السَّبِيلَ
وَتَأْتُونَ فِي نَادِيكُمُ الْمُنْكَرَ فَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلَّا أَنْ قَالُوا ائْتِنَا
بِعَذَابِ اللَّهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ قَالَ رَبِّ انْصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ
الْمُفْسِدِينَ وَلَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَىٰ قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُو
أَهْلِ هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا
نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَنْ فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ
و فرستادیم لوط را با اهل شوکات و قتیکه گفت مر کوه خود را بر سبیل انکار و تقبیح آیا شما هر آینه
مر آیید بخصلت زشت و خصلتی انکم میخوانید بطریق اخبار یعنی بتحقیق در شما می آیید بفاحشه و کاری
بغایت زشت در بسبب مرتفع و تحقیق آن بیشی گرفته بر شما بآن فاحشه هیچ کسی از عالمیان بجهت
آنکه طباع سلیمه و نفوس مستقیمه از این کار کراهت است و متنفر آیا شما می آیید مردان را بطریق جماع
و

و جماع وی بر بدمی گیرید راه را بر مکذبان یعنی مال ایشان را میگیرید و ایشان را میکشید و با غارتی
ایشان از روی اکراه لواطه مر نماید و ایشان را باین امر شنیع میدارید و باین سبب آمد شد
خلق موقوف شده و راه مسدود گشته و مر آیید در مجالس خود بفعلهای زشت بعضی با
یکدیگر بلواطه مشغول میشوید و در مجالس ضرطه میکنید و از آن شرم آزرم نمیدارید و با ناراه
قبایح و فضایح اقدام مر نمایید در شرع و عقل مذمومست چون دشنام دادن و منع
نمودن تعجش و صفیر زدن و سنگ ریزه بیکدیگر انگشت انداختن و مهره از کمان کردن
بر سر مکذبان انداختن و شراب خوردن و قمار بازی کردن و ضرر اقوام و نزاع کردن
و سخریه بمسافران نمودن و امثال آن از کشف عورت و لواطه و غیر آن و از مجهول
روایت است در منکر که در خصلت است در میان این امت بنز هست کنند در
فایدین و انگشت باز شکستن و تکیه کشادن و رانگشتان را خاستن و سطح
زدن و کمال کلوله انداختن و سنگ زدن و لواطه کردن و بیکدیگر اخراج ع
نمودن و صفیر زدن و چون لوط قوم خود را از این قبایح سرزنش نمود و منع
کرد پس نبود جواب قوم وی مر سخن او را مگر آنکه گفتند بلوط از روی استهزا
بیار عذاب خدا را اگر هستی از راست گویان در اینکه این فعلها قبیح است
و بسبب آن عذاب بما نازل خواهد شد چون لوط از ایشان نومید شد دست
بمناجات برداشته گفت ای پروردگار من یاری ده مرا بانزال عذاب
بگروه تباه کاران بفاحشه اقدام کردن و این طریقه بد را بعد از خود فرا گذاشتن و اگر
آنها مستعد در سازی درین امر قبیح و فعل شنیع بیشتر اصرار کنند و اولاد ایشان
بعد از آنها بآنها اقتدا نموده باین قبایح عمل کنند پس حضرت سبحان بیان اجابت
دعای لوط می نماید بقوله تعالی و آنهنگام که آمدند فرستادگان ما یعنی جبرئیل با جمعی دیگر
از فرشتگان بسوی ابراهیم بجهت بشارت دادن بعطای فرزند و نبیره گفتند
بوی ای ابراهیم بدرستیکه ما هلاک کنندگانیم اهل این ده سدوم را جهت ایشان
تکذیب برادرزاده تو کردند بدرستیکه اهل آن ده هستند ستمکاران بکفر و انواع
منکرات گفت ابراهیم ع با ایشان بدرستیکه در آن ده لوط است و ما دیگر پیغمبر
در میان امت باشد عذاب بر ایشان نازل نمیشود پس چگونه عذاب بر ایشان
فرود آید گفتند ملائکه بوی ما دانا تریم بهر کسی در دوست از مؤمن و کافر و ما

در بیان خصلت منکر

از حال لوط غافل نخواهم شد هر آینه بر یانیم او را و کسان او را که او هست از باقی ماندگان
در عذاب و یاده یعنی لوط را خواهم گفت تا از میان قوم خود بیرون رود با همه کسان او که بوی گرویده
اند مگر زن او در میان قوم خواهد ماند بجهة کفر و سخن چینی او و با ایشان هلاک خواهد شد پس ابراهیم
را وداع نموده متوجه مؤتفکات شدند وَلَمَّا أَن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سِيءَ
بِهِمْ وَضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَقَالُوا لَا تَخَفْ وَلَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنَجُّوكَ
وَأَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ إِنَّا مُنزِلُونَ عَلَىٰ أَهْلِ
هَٰذِهِ الْقَرْيَةِ رِجْزًا مِّنَ السَّمَاءِ بِمَا كَانُوا يَفْسُقُونَ وَلَقَد تَّرَكْنَا
مِنْهَا آيَةً بَيِّنَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَإِلَىٰ مَدْيَنَ أَخَاهُمْ شُعَيْبًا فَقَالَ
يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَارْجُوا الْيَوْمَ الْآخِرَ وَلَا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ
فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ فَأَصْبَحُوا فِي دَارِهِمْ جَاثِمِينَ وَعَادًا
وَثَمُودَ وَقَد تَّبَيَّنَ لَكُم مِّن مَّسَاكِنِهِمْ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ
فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَكَانُوا مُسْتَبْصِرِينَ وآنگاه که آمدند فرستادگان ما
بسوی لوط اندوهناک شد و مغموم گشت بجهة ترس که مبادا قوم قصد ایشان کنند بدی علی الخصوص ایشان
بصورت امردان بودند نیکوترین صورتی و لوط جثه و بدی قوم خود را با غربا میدانست و تنگ شد
در تدبیر امر ایشان از روی طاقت یعنی تنگدل و بطاقت شد در کار ایشان و ندانست که چه
تدبیر نماید در حفظ ایشان تا دست تعرض قوم شوم بدامن ایشان نرسد و گفته اند در تنگدل
شد بسبب قوم و تنگی دانست که عذاب عظیم و عقاب الیم بر ایشان نازل خواهد شد و چون
فرشتگان اثر اندوه در جبین مبین لوط ع دیدند و اضطراب آنجناب را مشاهده کردند وی را
تسلی داده گفتند مترس و اندوه گین مباش که ایشان را بر ما دستی نیست فرستاده ما رسولان خداییم و با
هلاک ایشان عرضه مخورید و بدانسته که ایشان نرسیده اند بنهایت کفر و فسق و عصیان
و طغیان بدرستیکه ما رهاننده ایم ترا و کسان ترا مگر زن ترا که باشد از باز ماندگان و هلاک
شدگان بدرستیکه فرود آرندگانیم با اهل این ده عذابی از آسمان یعنی سنگ باران بجهة آنکه
کرد بسبب آنچه بودند در پیوسته فسق میکردند پس لوط با اهل خود از آن شهر بیرون آمد علی الصباح
و کفار مؤتفکه همه هلاک شدند و شهر خراب گشته عبرت ناظران و عالمان گردید چنانکه
و بدرستیکه ما گذاشتیم از آن ده نشانه روشن برای گروهی که تعقل کنند و عبرت گیرند
و آن علامت حکایت مشهوره ایشانست و یا آثار خراب شدن دیار ایشان و یا آن
حجاره سجیل که در آن سرزمین می توان یافت و یا آبهای سیاه که هنوز هست و فرستادیم
بسوی اهل مدین برادر ایشان را در نسب شعیب را گفت یا ایشان ایکدوه من به پرستید خدا را
و ترک شرک کنید و امید دارید ثواب روز بازپسین را یعنی عمل کنید که بآن
امید ثواب توان داشت که ایمانست و عمل صالح کنید و نیز بترسید از شدت روز
قیامت چه رجا یعنی خوف آمده و تباهی مجوید در زمین مدین بنقص کیل و وزن و غیر آن
در حالتیکه قصد کننده فساد باشید و طالب باطل پس بدروغ داشتند شعیب را در نبوت
و از فساد باز نیستادند پس گرفت آنها را زلزله سخت و یا صیحه جبرئیل که لهای آن
بتزلزل و اضطراب افتادند پس بامداد کردند در سراهای خود بزانو در آمدگان و مردگان چنانکه
در سوره سابقه مذکور شد و یاد کن قوم عاد و ثمود را و بتحقیق که روشن شد هلاک ایشان شما را
ای اهل مکه از مسکنهای ایشان که در راه سفر یمن و شام واقعست چه آثار مساکن ایشان را
می بینید در وقت عبور بر آن و بیاراست برای ایشان شیطان کردارهای آنها را از کفر و زنا
و انواع معاصی پس نداشت ایشان را از راه راست که انبیا آنها را بر آن میخواندند حقیقت
آنرا بیان میکردند و بودند بینایان بنظر فکر و ملاحظه بدیده بصیرت تا بجهة فرط تعنت و عناد ترک
تفکر کردند در آن وَقَارُونَ وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَلَقَدْ جَاءَهُم مُّوسَىٰ
بِالْبَيِّنَاتِ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ وَمَا كَانُوا سَابِقِينَ فَكُلًّا أَخَذْنَا
بِذَنبِهِ فَمِنْهُم مَّنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُم مَّنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ
وَمِنْهُم مَّنْ خَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُم مَّنْ أَغْرَقْنَا وَمَا كَانَ اللَّهُ
لِيَظْلِمَهُمْ وَلَٰكِن كَانُوا أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا
مِن دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ
الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ

مَا يَدْعُونَ مِن دُونِهِ مِن شَيْءٍ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا
لِلنَّاسِ وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ
فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّلْمُؤْمِنِينَ اتْلُ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ وَأَقِمِ الصَّلَاةَ
إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنكَرِ وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا
تَصْنَعُونَ و یاد کن قصه قارون و فرعون و هامان را و بتحقیق که آمد بایشان موسی بحجتهای روشن
و معجزهای هویدا پس سرکشی کردند در زمین مصر و تکبر و تعظیم نمودند در آن و نبودند پیشی گیرندگان و فوت
کننده گان بحکم حضرت سبحان بلکه حکم خدا بایشان رسید و عذاب پس هر یک از آنها را یاد کرده
گرفتیم و عقوبت کنانیم ایشان را پس بعضی از ایشان کسی بود که فرستادیم بر وی باد سخت که در وی
ریزه بود یعنی قوم هود و لوط و بعضی از ایشان کسی بود که بگرفت او را عذاب صیحه چون قوم ثمود
و اهل مدین و بعضی دیگر از ایشان کسی بود که فرو بردیم او را بزمین مانند قارون و بعضی از ایشان
کسی بود که غرق ساختیم ایشان را با آب چون قوم نوح و فرعونیان و نبود خدا که ستم کند بایشان یعنی بی
جرم ایشان را عقوبت کرده باشد و لیکن بودند ایشان که بجهل و جحود و عناد بنفسهای خود ستم
میکردند و خود را بکفر و معصیت هدف تیر عذاب میساختند مَثَلُ دوستان آنانکه فرا گرفتند
بجز از خدا دوستان یعنی خدایان مانند مَثَلُ دوستان عنکبوت که برای خود فرا گیرد خانه یعنی
مثل آنها مانند مثل عنکبوت در اتخاذ بیت که در غایت سستی است و مثل موحد مانند کسی که
که فرا گیرد خانه را بکلیچ و آجر و سنگ که محکم بنیان بلکه کیش ایشان سست تر است از بیت عنکبوت
چه در خانه عنکبوت انتفاعی برای خود عنکبوت هست بخلاف کیش ایشان که بنیادی ندارد
بلکه موجب ضرر است و بدرستیکه سست ترین خانها هر آینه خانه عنکبوت که نه سقف دارد
و نه دیوار و نه از گرما باز دارد و نه از سرما و باندک بادی پراکنده و برباد شود اگر بدانند کافران
که دانند چیزی را هر آینه میدانند این مثل است مانند دین و آیین ایشان بلکه دین ایشان
از آن هم اوهن است یعنی چنانکه خانه عنکبوت سست است که هیچ فایده بر آن مترتب نیست
دین ایشان نیز خوار و بی مقدار است که در آن نفعی نیست جز ضرر و عقوبت در دین است
و یا مراد آنست که اعتقادی که ایشان کرده اند و مذهبی که ایشان فرا گرفته اند در وهن
و ضعف بخانه عنکبوت میماند که باندک بادی فانی گردد همچنانکه باندک دلیلی مذهب ایشان
باطل میشود

میشود صاحب بحر الحقایق فرموده که عنکبوت هر چند تار بخود می تند زندان نفس خود میسازد
و قید بدست و پای خود می نهد پس خانه او زندان اوست و همچنین کسانیکه بجز از خدا اولیا
میگیرند یعنی پیش هوا و هوس و محبت دنیای دنی می نمایند و متابعت شیطان میکنند
بسلاسل و اغلال وزر و وبال نیامیخته شده روی خلاصی نه بینند و عاقبت الامر
در مهالکه آتش سوزان آنجهان و بدرگه بعد و حرمان افتاده معذب و معاقب شوند
بدرستیکه خدا میداند آنچه میخوانند یعنی می پرستند به طرز از خدا از هر چیزی بجز ایشان
و ملک و بشر و کوکب و اوست غالب در ملک خود و نیست محتاج شریک و آنانرا بحکم
کار در جمیع افعال پس عقوبت ایشان را بوجه حکمت و این مثلهای مذکور را و نظایر آنرا
بیان میکنیم برای مردم بجهة معرفت آنچه بر آنند از عبادت اصنام که ملازمت آنها را
دانند و برای معرفت توحید و در دنیا باند صحت و فایده و وجه حسن این امثال را
مگر دانایان که آنها تفکر و تدبر میکنند در حقایق اشیا علی ما ینبغی که امثال
و تشبیهات دلالت بر وجه بعانی صحیحه و واضحه تا کشف آن کنند برای افهام
و ادراک همچنانکه مثل و تشبیه مذکور ظاهر گفته فرق است میان حال مشرک و موحد
و این معنی منحصر است باهل علم و تهلل باین مرتبه نمیرسند و رو داشته که تهلل
و فساق قریش میگفتند که خدای محمد مثل مرغ تنک مثل عنکبوت و از این معنی می
خندیدند و استهزا میکردند حضرت و درود فرمود وَمَا يَعْقِلُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ
بعد از آن در بیان الوهیت مطلقه و استحقاق عبادت برای خود میفرماید
خدا آسمانها و زمینها بالعدل صحیح که آن اثبات حقیقت نه برای بازی و باطل چه
مقصود اصلی از آفریدن آنها افاضه خیر است و دلالت بذات و صفات او
چنانکه میفرماید بدرستیکه در این آفریدن هر آینه نشانه هست مر گروندگان را پس ایشان
که منتفع بآن میشوند و یا در ضمن آن مثال عبرتست برای مؤمنان تا بآن راسخ شوند
در ایمان و اتقان و مشغول بطاعت و عبادت شده از معصیت اجتناب نمایند
بخوان آنچه وحی کرده شود بتو از قرآن بر وجه تقرب بخدا حفظ الفاظ و معانی آن چه
قراءت کننده چون تامل کند منکشف میشود او را آنچه در اول آیه بر آن بوده
بوده و یا آنرا بمکلفان تلاوت کن و عمل بمضمون آن نما و بپا دار نماز را بحدود
و ارکان در اوقات معینه خود بدرستیکه نماز باز میدارد از کاری که عقلا قبیح است
و از عملی که شرعا منهی است یعنی نماز سبب باز ایستادن میشود از معاصی در حال اشتغال آن

چه مداومت نماز موجب دوام ذکر است و مورث کمال خوف و خشیت که موجب اجتناب است از معصیت
آورده اند که چون از آنحضرت نماز های یومیه را بپیغمبر مختار میکرد و هیچ از انواع فواحش نمی دید که مرتکب
آن میشد چون حال او را بعرض پیغمبر حضرت رسانیدند فرمود ان صلوة تنهاه یعنی زود باشد که نماز او ویرا از آن باز میدارد پس چند اندک زمانی توفیق توبه یافته از زنا و زنانه
و ابرار صحابه شد و حسن و قتاده نقل کرده اند در وسیط از انس روایت کرده که حضرت
رسالت صلعم فرمود هر که باز ندارد او را نماز او از فحشاء و منکر زیاده نمیشود او را بآن نماز
مگر دوری و وبال و از جابر روایت است که حضرت رسالت را عرض کردند که فلان در روز
نماز و در شب دزدی مینماید فرمود ان صلوته لتردعه نماز او ویرا از آن باز میدارد و از
ابو عبد الله ع روایت است که هر کس خواهد بداند نماز او مقبول درگاه احدیت شده یا
نظر نماید در نیکه آن نماز او را از فحشاء و منکر منع نموده یا نه پس بقدر آنچه او را از معاصی منع کرده مقبول
درگاه الهی شده و در نزد بعضی مراد از صلوة قرآنست مؤید اینست که حضرت رسالت صلعم
فرموده که قرآن خوان مادامیکه ترا نهی میکند قرآن خوانست و چون نهی نکند پس قرآن نخوانده
اما جمهور مفسران بقول اول رفته اند بظاهر لفظ و باحادیث مذکوره و هر آینه صلوة که متضمن ذکر
خداست بزرگتر است از سایر طاعات و عبادات و بازگرتر از آنست که صاحب خود را موجب
عقوبت باشد و بازگرتر از آنکه کسی قدر آنرا نشناسد ابن عباس گفته یاد کردن خدا شما را
رحمت خود بزرگتر است از یاد کردن شما خدا را بطاعت و عبادت چه ذکر کننده باغراض است
و ذکر خدا باعراض از اغراض و خلاص از امراض کدورت و یاد کننده نافع است و ذکر آفریننده
باقی ذوالنون مصری گفته ذکر خدا بزرگتر است از آنچه تو او را یاد کنی بعد از آنکه او ترا یاد کند
از سلمان فارسی علیه الرحمه است که یاد کردن ما برای حکمات را بزرگتر و افضل و اجل از جمیع اعمال
اوست و از معاذ بن جبل روایت است که گفت هیچ عملی آدمی را بهتر از ذکر خدا نیست در نجات
او از عذاب و فرمود بهتر از جهاد است چه خالق عباد فرموده و لذکر الله اکبر از پیغمبر ایام پرسیدند
که کدام عمل بنده دوست تر است نزد ملک علام فرمود ان تموت ولسانک رطب
ذکر الله عز و جل و آن پیغمبر سر معاذ جبل را فرموده که سبقت گیرندگان جنان کسان اند
که ایشان خوانی کشند بذکر حضرت سبحان بعد از آن فرمود هر کس دوست دارد که در روضات جنات
باشد باید که ذکر حضرت عزت را بسیار تکرار نماید عبد الله بن ربیعه گفته که ابن عباس گفت
چه میگوئی در قول حضرت داور که فرموده و لذکر الله اکبر گفتم ذکر در قرآن حسن است و ذکر او در نماز
حسن و ذکر او به تسبیح و تکبیر حسن و تفصیل این آنست که شخصی در وقت معصیت یاد خدا

کند

کند و از آن خود را باز دارد ابن عباس گفت سخن عجب گفتی اما اینجا مراد نه آنست بلکه مراد آنست
که یاد کردن خدا شما را بزرگتر است از یاد کردن شما او را و شهمه منت در اینکه یاد کردن
خدا ما را بوصف شریف و تفضیلست و یاد کردن ما او را بطریق تعبد و تذللست
و ذکر او ما را برحمت و مغفرت است و ذکر ما او را بر سبیل دعا و تضرعست و ذکر او
ما را از سر استغنا است و ذکر ما او را بوجه احتیاج پس مراتب ذکر او اکبر و افضل باشد
از ذکر ما ابو سعید خدری از حضرت رسالت روایت کرده که در مجلس باشید
که اهل آن ذکر خدا را کنند مگر آنکه فرشتگان دور ایشان را رحمت حضرت
سبحان بپوشند و حضرت یزدان ذکر ایشان را در ملاء اعلا کنند و ابو بصیر
از ابو عبد الله ع روایت کرده که فرمود شیعیان ما کسانی اند که چون خلوت
کنند ذکر خدا را بسیار کنند محمد بن ابی عمیر از هشام بن سالم روایت کرده
که ابو عبد الله ع فرمود که حضرت و دود فرموده هر کس بجهة شغول بذکر من
از مساءلت و رفع حاجت بمن باز ماند من عطا کنم او را بهتر از آنچه بکسی عطا کنم
که از من سؤال میکند و از ابو ذر از روایت است که فرمود خبر دهم شما را به بهترین
علمهای شما و دوستترین این علمها نزد خدا و تمام ترین آن در درجات و بهتر از انفاق
و تصدق ذکر خدا است چه خدا فرموده و لذکر الله اکبر و خدا میداند آنچه
میکنند از نماز و ذکر و غیر آن و هر که شما را بوفق کرد در شما جز خواهد داد که نوبه احسن
باشد وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ
ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَأُنْزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِلَٰهُنَا
وَإِلَٰهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ
الْكِتَابَ فَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يُؤْمِنُونَ بِهِ وَمِنْ هَٰؤُلَاءِ
مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا الْكَافِرُونَ وَمَا كُنْتَ
تَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَارْتَابَ الْمُبْطِلُونَ

در باب ذکر

و جدال و منازعت منمایید با اهل کتاب که یهود و نصاری اند مگر بخصلتی که آن نیکوترست مراد آنست که از روی
رفق و ملاطفت خشونت ایشان را بخوش خو مقابله کنید و غضب ایشان را بحلم و کرامت این هم فایده ندهد و بجدال
میکنید چه مقاتله آخر دوا است پس قبل از زمان مقاتله خشونت ایشان را بلین مقابله کنید مگر آنکه
ستم کردند از ایشان یعنی عهد شکستند و یا جزیه باز گرفتند و گفته اند ظالمان اهل کتاب آنانند که اثبات
ولد میکنند مر خدا را و یا آنانکه افراط کردند در عناد و انکار و کتمان نعت پیغمبر آخر زمان و یا دلیل و آزار
آنحضرت گوشیدند و چشم از آیات بینات پوشیدند بعد از آن در بیان خصلت حسن میفرماید و گویید
بایشان که بصدق تمام و ایقان ایمان آورده ایم بآنچه فرستاده شده است بسوی ما یعنی قرآن
و بآنچه فرستاده اند بسوی شما یعنی زبور و توریت و انجیل و خدای ما و خدای شما یکیست و ما مر خدای خود را گردن
نهاده گانیم مخلصان و موحدان بخلاف شما که اخذ آلهه متعدده میکنید و همچنانکه فرو فرستادیم بانبیای
سابق کتب را فرو فرستادیم بسوی تو قرآن را که کتابیست موافق کتاب سابقه در اصول دین اسلام
و مصدق آن پس آنانکه داده ایم ایشان را علم کتاب متقدمان چون ابن سلام و امثال آن میگروند
بقرآن و یا مراد آنها اند که پیش از بعثت حضرت رسالت صلعم و آله بقرآن گرویده بودند بجهت یافتن نعت
و صفت پیمبر در توریه مانند قیس بن ساعده و بحیره و سلمان و ورقه و اقران ایشان و از این گروه عرب
و یا از اهل مکه و یا کسانیکه در عهد پیغمبر اند از اهل کتاب توریت و انجیل کسانی که میگروند بقرآن و یا بمحمد
صلعم و آله و منکر نشوند آیتهای کتاب را مگر ویدکان از یهود چون کعب بن اشرف و سلمان عرب
چون ابو جهل و مانند وی از آنها که فرو رفته اند بکفر و یا آنانکه عالمند بصدق آن و بمعجزه حضرت رسالت
صلعم و آله همچنانکه میفرماید و بنودی تو که بخواندی پیش از نزول قرآن هیچ کتابی از کتب منزله و نمیخواندی
کتاب را بدست راست خود ذکر یمین بجهت زیادتی تصور است در نظر کتابت یعنی هر کس نخواند
و ننوشته و ظهور این کتاب جامع علوم شریفه است از آنکه عارف قرائت و تعلم نیست فارق عادت
است و اگر خوانده و نویسنده مردی آنها کام در شک افتادندی تباه کاران و کج روان بیشتر گمان
عرب میگفتند چون پیغمبر خوانده و نویسنده است پس قرآن را از کتب پیشینیان اخذ کرده و بر ما میخوانند
و یهودان شک میافتادند و مادر کتاب خود بیان خوانده ایم که پیغمبر آخر زمان امی خواهد بود و این شخص امی
و نویسنده است پس چون پیغمبر مساوی ایشان است در تولد و نشو و نما و عادت جاری نیست که بی تعلم
در میان قوم نشو و نما یافته باشد و ایشان از صغر سن تا آخر سفر و حضر او را دیده باشند که او تعلم از کسی
نگرفته و چیزی نخوانده و ننوشته مع هذا اتیان چیزی کند که همه ایشان از آوردن آن عاجز باشند
پس البته این از نزد خدا خواهد بود از سدید قرطبی رحمه الله روایت است که این آیت در دلالت تمام دارد
بر آنکه پیغمبر نویسنده نبوده قبل از نبوت اما بعد از نبوت خواننده و نویسنده شد چه آیه مقتضی نفی ارتیاب
ما قبل نبوت چه تمسک مبطلین را نبوده مگر در نبوت او و در تیسیر آورده که خط و قرائت فضیلت بوده

در غیر

در غیر پیغمبر یا و اما عدم آن فضل و معجزه آنحضرت است صلعم و آله و چون معجزه ظاهر شد و در اثبات آنحضرت
شکی نمانده ثابت و دور در آخر عمر این فضیلت را نیز بآنحضرت ارزانی فرمود تا معجزه دیگر باشد
و ابن ابی شیبه در تصنیف خود آورده از زغون بن عبد الله که گفت ما مات رسول الله صلعم و آله
حتی کتب و قرء علی آنکه حضرت دلو پیغمبر خود را اثر بلیت گرامت فرمود تا مبطلان را بهمان
در نبوت آن جان جهان و در قرآن شک نکنند چه در کتاب خود خوانده و دانسته بودند که پیغمبر آخر
زمان امی خواهد بود پس کفران ایشان بآن سرور در زمان و قرآن محض جحود و عناد و طغیان بوده
نه از راه ریب و شبهت آنانکه آنحضرت را از اول عمر تا آخر آن امی میدانند بصواب اقرب
است بَلْ هُوَ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ فِي صُدُورِ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا
إِلَّا الظَّالِمُونَ وَقَالُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِنْدَ اللَّهِ
وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُبِينٌ أَوَلَمْ يَكْفِهِمْ أَنَّا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَرَحْمَةً وَذِكْرَىٰ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ
شَهِيدًا يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالَّذِينَ آمَنُوا بِالْبَاطِلِ وَكَفَرُوا بِاللَّهِ
أُولَٰئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ بلکه قرآن آیتهای روشن است در دلهای آنانکه داده شده اند علم
یعنی مؤمنان اهل کتاب یا صحابه کرام آنجناب که آخر یاد میکردند تا اینجا که در مصحف نمیتوانست نمود دهاز
ابو جعفر و ابو عبد الله ع منقولست که هم الائمة من آل محمد یعنی مراد از این اهل علم حافظ قرآن
ائمه معصومین اند صلعم و آله و دو چیز از خصایص قرآن است یکی آنکه معجزه است و دیگر آنکه محفوظ است
در سینه ها چه کتب سالفه معجزه نبودند و هیچکس از یاد نخوانده مگر پیغمبران بلکه از روی اوراق یاد
میکردند و گویند ضمیر هو راجعست بحضرت رسالت صلعم و آله یعنی آنحضرت با آنکه امی و نوشته
است علامات روشن است همه آنانرا که دانا اند بکتب الهی و واقف بصفات حضرت رسالت
بنا بر و منکر نشوند با آیتهای که قرآنست و یا محمد صلعم و آله مگر کافران در ظلم و بیرون رفتگان
از دایره صواب که با وجود جحود و عناد میورزند با وجود وضوح دلایل اعجاز مراد جمیع کفره نخواهند
و یا یهود و گفتند کافران مکه چرا فرو فرستاده نمیشود بر محمد صلعم و آله نشانه از نزد پروردگار ما

مراد آیات مقترحه است مانند قول خدا تعالی وقالوا لن نؤمن لک حتی تفجر لنا من الارض ینبوعا الی و یا مراد
آیات نازله است بانبیاء سلف چون ناقه صالح و عصای موسی و مائده عیسی بگو جز این نیست که آیات همه نزد
خدا است و من فقط هادی و بهر کس مصلحت بیند فرو فرستد و اظهار آن جز در قبضه قدرت او افتاده
نیست و جز این نیست که من بیم کننده ام آشکارا یعنی از شان من همین انذار و تخویف است بلغتی که شما مید
یابید آیا پسندیده نیست برای شما که حجت بهتر و پیدا و معجزه واضح آنکه فرستادیم بر تو قرآن که خوانده شود
بر شما بسته بر ایشان که ایشان افصح مردمند در اطوار فصاحت و اسرار بلاغت در ایشان مخفی و مستور نیست و تو خبر
کرده گویا مرتبه سوره در مقابله قرآن طلبیده ایشان لشکر کشیده و مال و جان صرف نمودند و بعد از حصول آن نیز در آن
معجزه از این روش فرو نگذاشتند بر حصول علم این معجزات کفار نکنند و طلبیده غیر قرآن محض جدال و مکابره خواهند
پس اگر هدایت آیات مقترحه ظاهر کند و آنها تصدیق آنها را نکنند بعذاب استیصال گرفتار شوند چنانکه در امم سابقه
و حال آنکه حق تعالی وعده فرموده در این امت بعذاب استیصال معذب نسازد و در بعضی از اخبار آمده در حق حضرت
رسالت صلعم و لاکن آمدند و بعضی از سخنان یهود را نوشته با خود آوردند مدتی با ایشان بودم و میخواهیم علم خود را
آن پیغمبر از حضرت فرمود این حماقت و کم عقلی است که آنچه بنی اسرائیل بایشان آورده در مکه نشنید
از و رغبت نمیکنند بچیزی که غیر بنی اسرائیل آورده و این آیه نازل شد که کفایت نمیکند ایشان را قرآن که فرستادیم
بر ایشان میخوانند بر سبیل که در این کتاب هر آینه بخشایش و نعمت بزرگ است مر کسی را که تابع آن نماید
و بند و نصیحت مر کسی را که تصدیق آن کند بدرستی که هر کس تابع آن شود و بمواعظ آن مستفید گردد بشواب ابدی
فایز گردد و بجنت جاودانی رسد بگو بخدا مرا میان خدا و اقرار را که گواهی دهد ایمان من و شما کافی است بصدق
سخن من چه هر آنچه تصدیق میکند باظهار معجزات در دست من میدانند آنچه در آسمانها و زمین هست حال من
شما بر و مخفی نیست و صدق من در دعوی بطلان شما بر و پوشیده نخواهد بود و آنانکه گرویدند بناحق چون بتها
و طاغوتها و یا ایمان آوردند بمعبودان باطل و کافر شدند بخدای حق و بوحدانیت او و پیروی هوای نفس
و شیطان کرده با وجود ظهور معجزه بپیغمبر گرویدند و انکار صفات آنحضرت کردند و حضرت سبحان در حق
و آنچه بیان ایشان فرموده آنکروه ایشان زیانکاران در بدل کرده اند ایمان را بکفر و آتش بزیان را
بروضات جنان مرویست که کعب اشرف را حبری گفتند کیست که گواهی دهد در رسول خدا که حضرت
عزت این آیت فرستاد قل کفی بالله شهیدا الی ویستعجلونک بالعذاب ولولا اجل
اجل مسمی لجاءهم العذاب ولیاتینهم بغتة وهم لا یشعرون یستعجلونک
بالعذاب وان جهنم لمحیطة بالکافرین یوم یغشاهم العذاب من فوقهم
ومن تحت ارجلهم ویقول ذوقوا ما کنتم تعملون یا عبادی الذین آمنوا

ان

ان ارضی واسعة فایای فاعبدون کل نفس ذائقة الموت ثم الینا ترجعون
والذین آمنوا وعملوا الصالحات لنبوئنهم من الجنة غرفا تجری من تحتها الانهار
خالدین فیها نعم اجر العاملین الذین صبروا وعلی ربهم یتوکلون
وکاین من دابة لا تحمل رزقها الله یرزقها وایاکم وهو السمیع العلیم
ولئن سألتهم من خلق السموات والارض وسخر الشمس والقمر لیقولن الله
فانی یؤفکون الله یبسط الرزق لمن یشاء من عباده ویقدر له ان
الله بکل شیء علیم ولئن سألتهم من نزل من السماء ماء فاحیا به الارض
من بعد موتها لیقولن الله قل الحمد لله بل اکثرهم لا یعقلون وبشتاب میخواهند
از تو کافران نزول عذاب را از جود و انکار و استهزا مانند نضر بن حارث و اتباع او و میگویند آن کافران
امطر علینا حجارة من السماء و اگر نبودی مدت نام برده شده و معین برای عذاب هر قومی
آمده بود ایشان را بیقین مستعجلند عذاب موعود بدرستیکه خواهد آمد عذاب ایشان را ناگهان بظهور علامت
آن بر ایشان در دنیا مانند واقعه بدر و یا عذاب قبر و یا در روز قیامت و حال آنکه ایشان ندانند آمدن
آن را و بعد بیان میکند عذاب موعود ایشان آتش سوزان دوزخست و میگوید طلب تعجیل میکنند
از تو بنزول عذاب و حال آنکه دوزخ فراگیرنده و احاطه کننده کافرانست چه موجبات جهنم که کفر
و معاصیست محیط است بر ایشان پس البته دوزخ بر ایشان احاطه کند روزی که فرو پوشد ایشان را
عذاب از بالای سر ایشان و از زیر پاهای ایشان و گوید خدا و یا فرشته بفرمان حضرت بزرگ
دوزخیان را بچشید جزای آنچه بودید در دنیا از کفر و معاصی آورده اند جمعی از مؤمنان
در مکه اقامت کرده بودند بجهت کمزادی و استعداد و حب وطن و بصحبت یاران در آن دیار و مستحبان
هجرت نمیکردند و ترسان و لرزان از مشرکان خدا را بترس میکردند خداوند عباد آیه فرستاد
ای بندگان من آنانکه گرویده اند از اهل شرک کناره جوئید و صحبت مؤمنان طلبید و تصدیق حضرت
کرده و رسول من گرویده از اهل شرک کناره شید و اگر در شهر آشکارا عبادت نمیتوانید نمود بدرستیکه زمین

وسیع و گشاده است از موضع خوف منزل امن جوئید بسبب اظهار خوف حضرت رسالت در آیت
که هر کس فرار بر قرار اختیار نماید بجهت دین خود از زمین بزمین دیگر در بشری باشد مستوجب جنت شود رفیق ابراهیم
و حضرت محمد صلعم و آنکه در روز قیامت و از امام بحق ناطق جعفر صادق ع روایت است که در زمین مردم
نافرمانی خدا کنند بگذار آن زمین را بروی شوند بعد از آن تخفیف بها جران بنماید بترک تا هجرت بر ایشان
آسان گردد میگوید اگر از دستی اهل و مال و اولاد و حب وطن و مصاحبان بسته بلوخود شده ابد البته
روزی مفارقت ضروری واقع خواهد شد چه هر نفس چشنده مرگ است و فنا بهمه چیز و هیچ رسنده
پس سوی جزا و پاداش کرده خواهید شد و حفظ بخطاب خوانده پس در دار الشرک اقامت
نباید کرد و در بکعبه آمال یعنی بآستانه پیغمبر ع اهل باید آورد و در آنجا بفراغت تمام بعبادت خالق انام مشغول
شد تا آخرت سازند مرگ در غفلت و علماء ما بر آنند که همچنین است هر جا که اظهار شعائر اسلام و ایمان
در آنجا نتوان نمود و جهت نقل کردن بلد دیگر در بدون خوف آنجا اظهار آن توان نمود
و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول و کردند کارها شایسته از ادای فرایض هر آینه جا دهیم ایشان را از
بهشت غرفها بلند و منزلهای چند از زبرجد و یاقوت از مروارید و طلا و نقره و پیوسته سرو از
زیر آن غرفها جاری است که جاویدند در آن غرفها و یاد بهشت هرگز دست نیاورد آل بدن
عدیش ایشان نزدیک و نزدیست مر عمل خیر کنند کنار بهشت علل آنانند صبر کردند بآزار مشرکان
و بهجرت از اوطان خود شان و بجز آن از مصایب جهان و مشتاق تکالیف گران شده و بعبادت
حضرت سبحان و به پروردگار خود نه بغیر او توکل کنند و کار خود را بر وی سپارند آورده اند مؤمنان
مکه چون این آیه را شنیدند عزم هجرت بمدینه نمودند و در اثنای راه ایشان را این دغدغه دست داد
که در شهر ما را در آن اسباب معیشت مهیا نباشد چگونه بآن توان رفت آیه آمد و بسا از جنبندگان
که هیچ وجه بر نمیدارد روزی خود را یعنی قوت و طاقت بر کشیدن آن روزی ندارد از ضعف و ذخیره
نمی نماید بجز مرویست که ذخیره کنندگان جانوران بنی نوع انسان است و مورچگان و موشان کفتار
عقعق نیز ذخیره می برند و لیکن فراموش میکنند و در کشاف از بعضی از صحابه اوصاف نقل میکند که ملخ را
دیدم خوردن در زیر بالهای خود پنهان میکرد حال خالق جهان میفرماید طیب را از جانوران هستند از آب
و طیور و وحوش و سباع و دهوام و انعام و حیوانات آب که ذخیره نهند و حال مادر روزی خود نشوند خدا
روزی میدهد ایشان را و شما را پس از عدم اسباب معیشت بلا دغدغه اندیشه نکنید با آنکه جواب
و شما مساوی یکدیگرید در آنکه روزی نمیدهد ایشان را و شما را مگر او سبحانه چه روزها همه بسبب
او است سبحانه نه غیر آن پس از تنگی معیشت نترسید بلکه بدل قوی ترک بلاد شرک کنید
و متوجه بلاد اسلام شوید و او سبحانه شنوا بقول شما که میگوید روزی را در بلاد هجرت کرده شد با و از کجا

خوریم و دانا بسر ضمیر و قلب شما و باکه روزی از کجا بشما رساند عبد الله بن عمر روایت کرده روزی
از مدینه بیرون رفتیم تا بحائطی از انصار رسیدیم در دخان فرا در آن نگهبان بود رسول الله صلعم فرمود
زیر درختان ریخته را میگرفت و میخورد فرمود یا بن عمر چرا نمیخوری عرض کردم یا رسول الله اشتها ندارم
من اشتها دارم چه امروز چهار روزست که طعام نچشیده ام گفتم انا لله وانا الیه راجعون
فرمود یا بن عمر کی از خدای خود خواهی ماند ملک کسری و قیصر را می رسد و لیکن من میخواهم روزی
سیر باشم و روزی گرسنه فرمود پس حال تو چگونه باشد در باقی مرانی تا زمانیکه در آن روزگار
روزی یک لوخود را پنهان میدارند و ذخیره میزنند بجهت سبت و ضعف یقین ایشان حضرت سبحان
این عرکفت بخدا مالز آن حایط بیرون نیامدیم تا آنکه این آیه نازل شد کاین من دابة لا تحمل
رزقها الی بعد از آن اخبار از اهل ایمان میفرماید حال مشرکان در این عبادت تبان میکنند
با آنکه معترف اند خداوند سبحان خالق هر شیء و جهانست و اگر بپرسی از اهل مکه که آفریننده آسمانها
و زمین را و که مسخر ساخت آفتاب و ماه را در فلک حرکت میدهند بطریق واحد هر آینه میگویند آفریننده آنها
خدا مجموع علامات و مکونات را چون شد مرجع در عقول است و آن نسبت در ذات ظهور شد
ممکنات بواجب الوجود بالذات لاستحالة الدور والتسلسل و چون ایشان میدانند
خالق زمین و آسمان اوست بی گمان پس بکجا برده میشوند از توحید و از راه حق روی تافته
سلوک سبیل باطل مینمایند آن پرستش سنگ و چوب است در ضرر و نفع از آن مسلوب است
خدا فراخ و بسوط میگرداند روزی را بهر که میخواهد از بندگان خود و تنگ میسازد و او آگاه است
بوجه مصلحت بدرستیکه خدا بهر چیز از قبض و بسط و انامت مصلحت و مفسدت بندگان در آن مخفی
نیست و اگر بپرسی از مشرکان عرب فرستاد از ابر و یا از آسمان آبی یعنی باران پس زنده و تازه
ساخت بآن آب زمین را بعد از مردگی و افسردگی هر آینه گویند خدا است در این کارها را میکند
غیر او یعنی مقر و معترفند باینکه او سبحانه موجد ممکنات است از اصول و فروع آن و با وجود این
بعضی از مخلوقات را با او در عبادات شریک میسازند بگو شکر و سپاس مر خدا را راست
در مراد تابعان مرا از این ضلالت نگاه داشته و باحمد خدا کن مر تصدیق خود و اظهار حجت
خود بلکه بیشتر کافران در نیابند امر معقول را چه قرار بحالیت و مبدء بودن او و اسوار ادانند
و با وجود این تا نرا در جمله ضعیف ترین مخلوقات می اند و هیچ چیز فرا در نیستند بر سستند
وما هذه الحیوة الدنیا الا لهو ولعب وان الدار الآخرة لهی الحیوان

لو كانوا يعلمون فاذا ركبوا في الفلك دعوا الله مخلصين له الدين فلما نجيهم
الى البر اذا هم يشركون ليكفروا بما اتيناهم وليتمتعوا فسوف يعلمون
اولم يروا انا جعلنا حرما امنا ويتخطف الناس من حولهم افبالباطل يؤمنون
وبنعمة الله يكفرون ومن اظلم ممن افترى على الله كذبا او كذب بالحق لما جاءه اليس
في جهنم مثوى للكافرين والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وان الله لمع المحسنين
ونیست این زندگانی دنیا مگر مشغولی باسر باطل و بازی بچیزی که حاصل و کیند لهو و عملیت که جوانان بکنند از شهوت
برای قضای او و لعب بازی کودکانست یعنی دنیا در سرعت انتقال و زوال بلهو و لعب جوانان و کودکان ماند
که بکاری جمع شوند و ساعتی بدان شادی کنند و در اندک زمانی از آن ملول و مانده شوند و بدرستیکه سرای آخرت
هر آینه اوست سرای ابدی و زندگانی جاودانی سرمدی بخلاف زندگانی این سرای که در معرض زوال و انتقال
و فنا است اگر بشنوند مردم دانایان هر آینه اختیار نکنند دنیای دنی را بسرای جاودانی و مشرکان بطریق شرک بیاورند
پس چون بنشینند کافران در کشتی و برسیدن موج گرداب اضطراب بلا و هلاک افتند بخدا خوانند خدا را در حالتیکه
خالص کنندگان باشند برای خدا دین خود را یعنی در صورت مجلی جان باشند و یاد کنند مگر خدا را در دفع
آن بلا پناه جز بدرگاه آن نبرند بسبب علم آنها باینکه کاشف شداید جز او سبحانه نیست پس آنگاه که رهانید
خدا ایشان را از غرق و بسلامت رسانید ایشان را بسوی دشت و نشیب آنگاه ایشان شرک آرند و بعادت
خویش باز گردند تا گاه شوند بحجت شرک بآنچه دادیم ایشان را از نعمت نجات و تا برخوردار شوند باجتماع ایشان
بعبادت اصنام و باز خورند از زندگانی این جهان پس زود باشد که بدانند عاقبت کار خود را وقت عقوبت
بعد از آن بر سبیل تهدید و تعجیز نعمت میفرماید آیا ندیدند اهل مکه و ندانستند و بدرستیکه ما گردانیدیم شهر امن را
که مکه است حرم بلا این بطریق تعجب و آن ابن از غارت و غارت سایر بلاد و حال آنکه ربوده میشوند مردم از اطراف
ایشان یعنی در حوالی بلاد ایشان که مکه است سرقت میکنند و اسیر میسازند و مقاتلت میکنند و کسی متعرض ایشان
نمیشود آیا بباطل که تابعند و یا شیاطین باطلیان ایمان می آرند و بنعمت حضرت سبحانی که بفرستادن آخر زمان است
چنین نعمت ظاهر که ممکن است در حرم و این شهر نامی از خوف و قتل و غارت و اسیری کار میکنند بشرکت
غیر او را یا بدین و دلیل کفران برین نعمت شرک ایشان است و کیست ستمکارتر از کسی که بندد و بسازد بخدا
دروغی و گمان برد او را شریکی حق و یا تکذیب کند بحق که پیغمبر آخر زمانست و یا قرآن آنهنگام که آمد بوی آیا نیست

مجدد

مجدد تست بسر دارم فرقان نام در شاید از تبع و سنان برنده تر و پسر کریم شهریار روشهریان هم گفته اند که اشیع
و موقر از کوه کسری گفت حلیم ترا اقتدا کردم او را طلبیده امارت لشکر بر آن پسر تفویض نمود دیگر باره روان داشت
شهریار با لشکر گران جرار بدیار روم آمده با قیصر مقابله و مقاتله نموده ظفر یافت شهریار او را خراب ساخت و این کار
زار در اذرعات و بصری اتفاق افتاد و نزدیکترین جانبیست از شهرهای شام بزمین عرب و حجاز و جنگ آن کار
روم در سال نهم از بعثت حضرت رسالت بکدر حضرت دلتنگ شده مشرکان شاد گشتند و مسلمانان
اهل کتاب بودند و فارسیان کیش بت پرستان مکه از روی شماتت باهل ایمان میگفتند شما و ترسایان
اهل کتاب بید و ما و فارسیان امی ایم بکتاب پس از غلبه فارس بر روم حال بکسی که ما نیز شما غالب خواهیم شد
حضرت عزت برای تسلی حضرت و اهل ایمان این آیه فرستاد و بیان فرمود و روم بیان بعد از مغلوب
شدن ایشان زود باشد که غالب شوند در اندک سال و بیان سه و نه سال باشد ابو بکر بعد از نزول
این آیه مشرکان را گفت شما که باین شاد میشوید بچشم شما روشن میباد بخدا که اهل روم با اهل فارس غالب خواهند
شد در بضع سنین گفتند نه چنین است از کجا میگوئی گفت از قول رسول خدا ابی بن خلف گفت دروغ
میگوئی ابو بکر گفت تو دروغ میگوئی ای دشمن خدا پس گرو بستند تا سه سال بده نفر شتر جوان ابو بکر حضرت
رسالت را از این صورت خبر داد حضرت فرمود خطا کرده چه بضع میان سه و نه است بروم و مال
و هم در مدت بیفزا ابو بکر باز گشته مدت نه سال بصد شتر افزوده بست ابو بکر بعد از نزول
ابی بن خلف گفت قرار ما نمیکنیم تا آنکه حق مرا بدهی پرسش عبد الله ضامن پدرش شد چون ابی بن خلف قصد
کرد که بجنگ احد رود عبد الله بن ابی بکر گفت نمیگذارم برود تا ضامن پدرم ابی ضامن داد و بجنگ احد رفت
و بعد از واقعه احد جروح بمکه باز آمد و بآن جراحت بمرد ابو سعید خدری روایت کرده که در بدر چون مسلمانان
ظفر یافتند مشرکان در همان روز خبر رسید که رومیان بفارسیان غلبه کردند مسلمانان از رهگذر بایمان شدند
ابو بکر پیش ابی بن خلف شد مال مرهونه از ایشان گرفت پیش حضرت رسالت آورد آنحضرت فرمود
همه را تصدق کن و سبب غلبه رومیان بفارسیان این بود که شهریار بر رومیان غالب شده ولایت
ایشان را خراب کرد و روزی در مجلس شراب بهرام خود فرقان را نشسته بود گفت من در خواب دیدم
که در سر کسری نشسته ام این سخن بگوش کسری رسید نامه بشهریار نوشت که برادر خود فرقان را کور کن
زده سرش را نزد من بفرست شهریار چون نامه را بخواند در جواب نوشت ای ملک فرقان مرد شجاعت
و ما را در روی زمین دشمنان بسیار در کمین تعجیل در قتل فرقان مفرما چه هر وقت میخواهی او را بکشت
کسری سه نامه متعاقب قتل وی نوشته مبالغه نمود شهریار سه بار دفع آنکار کرده بهانه می آورد کسری
در غضب شده باز نامه نوشت و بر رسول داد با کار لشکر من شهریار را معزول نمودم و فرقان را در جای
او والا منصوب و استمالت نامه کنید مشتمل انواع الطاف بر رسول داد گفت چون امارت بفرقان
قرار گیرد این نامه را بوی ده چون رسول چون رسول نزد شهریار آمد پیغام گذارد از تخت زیر آمده گفت سمعا

وطاعة

وطاعة فرقان را بجای خود نشانید و چون کار بزرگی بروی قرار گرفت رسول استمالت نامه کسری را بوی داد و گفت برو
که بورود نوشته برادر خود را کشته سرش را بمن بفرست شهریار را گرفتند خواست تا گردن زند
شهریار گفت تعجیل مکن تا از ترا از کار خود آگاه نمایم پس کسی را فرستاده نامهای کسری را در جواب
قتل فرقان نوشته بود و ساخت و بوی نشان داده گفت من بوصول ستطغری نامه قتل تو را
بکشتم و تو بورود نامه مرا خواهی کشت فرقان در همان حال از تخت پایین آمده ملک را ببرادر خود
تفویض نمود پس شهریار رسول بقیصر روم فرستاد که مرا با تو سر است نباید موضع معین مقرر نمایند
که من و تو آنجا حاضر شویم هر کدام با پنجاه نفر غلام قیصر چون از مضمون این خبر مستحضر شد با تمام خود
در موعدی معین رفته بسبب آنکه از مکر فارسیان اطمینان نداشت شهریار با پنجاه نفر در مقابل
آن لشکر خیمه زده فرود آمد پس آن موضع نشسته ترجمان آورده بجهة اعلام مطالب با هر یکی کاردی
بود شهریار گفت بیقین میدان که دشمن تو در این شهرها را خراب کرده منم و برادر من پس کسری جامه پاره
و مرا امر کرده است تا برادر خود را بکشم پس او را انقیاد نکردم و او برادر مرا در جای تنگ و ظلمت
و دیرا امر فرمود تا مرا بکشد اکنون هر دو برادر عهد کرده ایم بسوگندهای مؤکد بجلم رقعه اطاعت
او و بستن کمر طاعت تو ما را لشکری داده تا بوی مقاتله و مقابله کنیم و همه ممالک او را بتصرف
تو در آریم بعد از آن اشاره بقیصر کرد که سر در میان دو کس شد و چون سه نفر شنیدند فاش گردد
پس صلاح در آنست که ترجمان را بکشی قیصر بکشتن آن بدیاو را شارت راند و لشکر بسیار بشمار
شهریار تسلیم نموده بکار زار کسری که ولی نعمت آن نابکار بود فرستاد شهریار روانه جنگ
کسری شده بهر شهر که میرسید از بین میکند و میسوخت تا کسری مغلوب شده بناچار گریخت
و ملک فارس بقیصر مستقر گشت و این خبر بروایت دیگر در روز حدیبیه بحضرت رسالت رسید
و مسلمانان شاد شدند و مشرکان بی دین بایمان پرشان نکشتند القصه آیه مذکوره و آیه
بعد آن آیت خبار است از اموری که در زمان مستقبل بفعل آید و این از جمله اعجاز قرآنست
و مرخدا را است حکم و فرمان پیش از غلبه فارس بروم و بعد از غالب شدن روم بفارس پس همه
وقت قضای او نافذ است و همه کار در قبضه اقتدار و اختیار اوست سبحانه پس علوم
و عالمیت هر یک از ایشان در اول و آخر با مراد سبحانه است وتلک الایام نداولها بین
الناس در کشف الاسرار آورده که مراد از قبل و بعد قبل ازل و بعد ابد یعنی امر ازل و ابدی
او راست که خداوند ازل و ابدیست و در آورده که رومیان بفارسیان غلبه کنند شاد خواهند
شد مؤمنان بیاری کردن حضرت سبحانی مر اهل کتاب را بقوم مرتد کتابی دارند چه در بیان انقلاب

تفأل است اهل ایمان و ظهور صدق اخبار مؤمنان و ازدیاد ایقان اصحاب رسول است و جان یاری میدهد حضرت باری
هر کرا میخواهد و اوست غالب مطلق اقسام کشور اجمع میخواهد مهربانست بغالب افتاد جمع بر دفع مکلفت
وعده کرد خدا غلبه رومیان را بر فارسیان بفرح مؤمنان را وعده کردنی راست و درست خلاف نکند خدا وعده
خود را چه دروغ بر و ممتنع است پس البته راست میسازد هر وعده را که میدهد ولیکن بیشتر مردم نمیدانند
وعده و صحت وعده او را بجهت غفلت ایشان یَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ
هُمْ غَافِلُونَ أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ مَا خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُسَمًّى وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ لَكَافِرُونَ
أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ
كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا
وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ
يَظْلِمُونَ ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاءُوا السُّوأَىٰ أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ
وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِئُونَ میدانند چیزهای ظاهر و آشکار از زندگانی دنیا یعنی مال و متاع
و جاه و دولت و سایر منافع و مضار آنرا و یا اسباب معاش و تجارت آنرا و در وسیط آورده مراد دنیا
و زراعت و اجرای انهار و قنوات است و اکثر اهل دنیا قواعد آنها را می دانند و ایشان از آخرت و غایت
مقصود ایشانست غافل و بیخبرند و بجهت این همیشه در بند لعنت دنیا اند و در تحریص بر امر آخرت
ارشاد ایشانست که بخدا اخلاق اهل دنیا و علم ایشان با امور دنیا و جهت دهم را نباشی میکردانند و از
وزن آن خبر میدهند بنحوی که هست و اصلا نماز را نمیدانند و چون باید کرد و از ابو عبد الله علیه السلام پرسیدند از
تفسیر آیه یَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا فرمود و منه الزهر و النجوم برای تدبیر دنیا یاد میگیرند
و بعد از بیان غفلت اهل دنیا و اشتغال ایشان بآن و شرح عدم تفکر است در امر آخرت ترغیب میکند بتفکر
و تدبر در آنچه دال بر توحید است میفرماید آیا تفکر نمیکنند یعنی باید تفکر کنند در نفسها چون در آنها تحقق شود
ایشان را که قدرت مبدع باعاده ایشان مانند قدرت اوست یا بدا و یا باید در کار نفس تفکر کنند در آخرت
یا تفکر

ایشان نیست از غیر جوارح تا از آن راه یابند و ببرند بوجود صانع عالم که متصف بقدرت باهره است
بجمیع امور ممکنه در از جمله آن اعاده خلقت نیافریده خدا آسمانها و زمین و آنچه در میان آنهاست
مگر بحق و غرض صحیح و استدلالست بتوحید و قدرت حضرت عزت نه برای بازی و باطل
فایده و برای وقتی نام برده شده در چون آن وقت بنهایت رسد اثری از آنها باقی نماند مراد روز
قیامت است در چون در رسد تمام آسمان و زمین و میان ایشان نهدم و معدوم کردند و بدیگر
بسیار از مردم برسیدن جزای پروردگار خود در وقت قیامت است ناگروندگانند و منکران بعث
پندار ایشان آنست در دنیا ابدیست و آخرت واقع نخواهد شد آیا سیر نمیکنند یعنی باید سیر کنند
در زمین یعنی بمواضع هلاک قوم ثمود و عاد و وقت تجارت بسر چه بلند در چگونه بود سرانجام آنانکه
بودند پیش از ایشان از امم ماضیه در بودند آنگروه سخت تر از اهل مکه از روی توانایی چون عاد و ثمود
و بیشتر دانیدند ظاهر زمین را باطن آن بجهت زراعت و درخت نشاندن و اخراج معادن و چشمه‌ها
و غیر آن و عمارت کردند آنرا بیشتر از آنچه عمارت میکردند مکیان که اهل وادی غیر ذی زرع اند
و با آنکه عمر کردند در دنیا بیشتر از اعمار قریش و آمدند بایشان پیغمبران با آیتهای روشن و معجزه‌های
هویدا و ایشان بدان نگرویدند و حضرت قهار دمار از روزگار ایشان برآورد پس نبود خدا
که ظلم کند ایشان را بی ارسال رسول و کفر و تکذیب ایشان را هلاک کند ولیکن بودند در نفسهای
خود ستم کردند بجهت علم ایشان بآنچه بودی هلاک ایشان شد و معرفت ایشان بموجبات عقوبات
در عدم قبول آیات با وجود ظهور حقیت آن بر ایشان پس حقیقت سرانجام آنانکه بدکردند
یعنی کافر شدند عقوبت بد در عذاب دنیا و آخرت است و گوینده در نوی اسم در خ است چنانکه
حسنی و طوبی اسم بهشت است یعنی در خ عاقبت ایشان باشد بسبب آنکه تکذیب کردند آیتهای
خدا را و باور نداشتند قرآن را و یا عبرت نگرفتند از دلایل قدرت و بودند آن آیتها
سیکردند بعد از آن برسیدن تدبیر نعمت میفرماید اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ
إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُبْلِسُ الْمُجْرِمُونَ وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ مِنْ
شُرَكَائِهِمْ شُفَعَاءُ وَكَانُوا بِشُرَكَائِهِمْ كَافِرِينَ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يَوْمَئِذٍ
يَتَفَرَّقُونَ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ
وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ

خدا آفریند خلق را از نطفه پس باز دیگر زنده میگرداند و برانگیزد بعد از مرگ پس بسوی جزا و حکم او باز گردانیده
شوند و متفقض بخطاب میخواند و روزی قایم شود قیامت خاموش شوند و متحیر گردند مشرکان بکلی
خاموش و متحیر کسی از حجت درمانده و منقطع شود و نباشد مر ایشان را از انباران و فدایان ایشان از
نام نهاده اند چون ملائکه و اصنام در خواست کنندگان یعنی ایشان در دنیا میگویند در آنها بشفیعان تا خواهند
شد در آنروز از شفاعت ایشان محروم و ناامید خواهند ماند و باشند کافران با نباران خودشان تا کافر
یعنی از مطلوب خودشان ناامید گردند و از ایشان بیزار شوند و گویند منفی است در حق ایشان نسبت
انباران خود تا گروه مکان حضرت سبحان و روزی قایم کند قیامت در آن احکام هر آینده شوند مردم و از هم
جدا شوند گروهی را در اعلای علیین نهند و جمعی را بسفلی سافلین یعنی یکی در باب طه و صلت و دیگری در دار دیگر
فرقت یکی در سیر محبت و دیگری در سیر مذلت آنرا انواع ثواب و این را گونه گونه شدت عذاب
جمع از جهت تلاقی نازان و گروهی در آتش حرمان گداران یکی خندان بصد عشرت و یکی نالان بصد
یکی در شدت هجران اما آنانکه گرویده باشند و عملها پسندیده کرده پس ایشان در مرغزاری
بازها باشند شادمان بوجود در آن شادی بر صفوت حضرت ایشان ظاهر گردد و در احقاق
از ایلیکه بر ایشان نقل کرده در متوج تاج عزت و کرامت باشند و در عین المعالی آورده در آواز
خوش استماع کنند در هیچ لذت مانند آن سماع نباشد و در خبر است در ابکار بهشت فنا بصد اینکه کسی
خلایق مانند آن صدا نشنیده اند و این افضل نعمتهای بهشت است چنانکه در کشاف از حضرت
رسالت روایت کرده در ذکر جنت و نعیم فرمود آخر مجلس اعلا برخواسته عرض کرد یا رسول الله
در بهشت سماع باشد فرمود نعم بدرستیکه در بهشت جویست در کنارهای آن حوران بکر نشسته
سفید اندام با صفاتر از بلور و سیم فام فراخ چشم سیاه چون ماه آوازی در هیچ کس مثل آن هرگز نشنیده
و در جمع این راز از ابد در نقل کرده و بعد سؤال کردند بچه چیز غنا کنند فرمود بالتسبیح و از ابو هریره
نقلست در حضرت رسالت صفت بهشت میفرمود مردی برخواسته عرض کرد در خ آواز خوش را
بسیار در دست میدارم آیا در بهشت آواز خوش میشود فرمود ای و الذی نفسی بیده در
بهشت در حقیقت و عمر باور سد در آواز بر آورند کانی را در دنیا خوش نرا باز داشته اند از سماع
و لهو و لعب در حقیقت جنت باور آید تسبیح و تحمید در کسی این طور صدا نشنیده و ندیده و از ابو هریره
روایت است در حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود در بهشت در حقانیت چون اهل بهشت
سماع آرزو باشد خداوند ما نماند از زیر عرش بادی بفرستد و بدرختان جنان رسد و بر خورد و بر هم
بهدیگر زنند و آواز پدید آمده در اگر کسی از اهل دنیا شنود از شوق و طرب هلاک شود و در لامع

صحیح باسانید معتبره از حضرت رسالت روایت است در هیچ بنده بهشت داخل شود مگر دلالت دهند او
در نعمت جوار العین نشنیده و غنا کنند با و به نیکوترین آوازی در چون دلنشین شنیده و آن آواز از مزامیر شیطان
نباشد بلکه بتسبیح و تقدیس حضرت سبحان باشد و صاحب کشف الاسرار آورده در فرداهای حضرت
در روضات جنان در میان ریاحین انس شادمان سماع کنندگان باشند و فرمان آید حضرت رب العزه
که بنغمه دلاویز و بصوت مؤثر انگیز خود را بر بخوانید و بر موسی و توراة بخوان و بعیسی انجیل و بطور در آواز
دلارا بتسبیح ما بر آرید و هر اضافی مخاطب شود بقرائت قرآن تعلق در تفسیر خود از او عمر نقل کرده که هر کسی
آوازی خوش تر از آواز هر اضافی باشد چون آغاز غنا نماید تمام فرشتگان از او و از آواز کار خودشان
باز مانند حاصل شریف ترین لذة در بهشت سماع خواهد شد و لهذا بعضی از مفسران بعضی از
را به تلذذ السماع تفسیر کرده اند این است حال مؤمنان در جنان و اما آنانکه نگرویده انکار
کرده اند بآیتهای ما یعنی قرآن و یا دلایل قدرت را و رسیدن بروز حشر و نشر پس آنگروه در عذاب
در خ حاضر کرده شده کانند هرگز از آن غایب نشوند و بعد از ذکر وعد و وعید در بیان آنچه صلاح
است و نجات دهنده از وعید میفرماید چون عاقبت امور بندگان یاد و صفات جنان است و یا
در کات نیران فَسُبْحَانَ اللَّهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ وَمِنْ
آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ
أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً
وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ
خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ

در سماع بهشت

يَنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ تسبیح و تنزیه کنید خدا را سبحان الله صبح است
یعنی امر به تسبیح کنید بوجه لایق و شایسته او پیش ابن عباس و عظم مفسران مراد از تسبیح در اینجا نماز است
یعنی نماز گذارید برای خدا هنگامی که شب نگاه کنید مراد نماز شام است و حقیقتی و هنگامی که بامداد کنید مراد
نماز صبح است و مراد است سپاس و ستایش آسمانها و زمینها یعنی هر کس در آسمان و زمین است حمد او
میکنند و نماز گذارید در طرف آخر روز یعنی وقت عصر و هنگامی که در آید وقت ظهر یعنی نماز پیشین
و صاحب اسرار عموده در تسبیح مناسب است در برفع صوت باشد بدین نسبت آن بصلوة جهریه خالی از مناسبت
نیست و حمد چون دلالت بر رفع صوت ندارد و بتخصیص آن نمازهای اخفائیه مناسب است و در حدیث
آورده ابن عباس را گفتند آیه در وجوب نمازهای پنجگانه دلالت کند یافته این آیه تلاوت فرمود گفت
مراد از تسبحون نماز مغرب است و عشا و از تصبحون نماز صبح و از عشیا عصر است و تظهرون
صلوة ظهر است کشف اختصاص صلوة لیل به تسبیح و صلوة نهار بحمد از این راست که انسان در روزها
غالب با حوالیت در موجب حمد هدایت و در شبها با حوال در موجب تنزیه و تقدیس است برای او سبحانه در
آن شب چون نجوم و توابع آن فلهذا احد نهار و تسبیح لیل مخصوص شد الی حاصل سفر باید در این هنگام
به تسبیح و حمد او سبحانه مشغول باشید بوصف اخلاص و غیر او را شریک می سازید چه اولیت در بیرون
مرآید زنده را از مرده چون ان نزاد از نطفه و جماد مرده است و مرغ را از بیضه و نخل را از
نواة و سنبله را از حبه و یا مقید را از مصلح و مؤمن را از کافر و عالم را از جاهل و بیرون آرد
مرده را از زنده بعکس آنها مذکور شد و مرآرد حیوة را بعقب ممات و بالعکس زنده میکرداند
زمین را بگیاه بعد از افسردگی و خشکی آن زمین و شد این اخراج مذکور شد بیرون آورده شدن
از قبر روز قیامت چه این نیز تعقیب حیوت ممات را مراد آنست ابداء و اعاده هر دو
مساویست در قدرت آنکه قادر است باخراج میت از حی و حی را از میت و احیاء موتی
و اماته حی انس بن مالک از سید عالم صلی الله علیه و سلم روایت کرده که آنحضرت فرمود هر کس خواهد
فردای قیامت اعمال حسنه او را وزن کنند این آیه را الی و کذلک تخرجون بخواند و در آیت
دیگر آخر سوره والصافات را یعنی سبحان ربک رب العزة الی و ابراهیم تا تمام کند حقتعالی اجر
تمام اعمال او را وزن نماید و نیز از آنحضرت روایت است هر کس بامداد بشب نگاه کامل کند
بخواند تلاوت هر عبادت فاتر از وشود از نوافل و دعوات و تسبیحات و نیز فرموده
هر کس در عقب هر نماز واجبی این آیت تلاوت نماید بعدد قطرات باران و برگ درختان
و خاک روی زمین نیکیان از برای آن ده حسنه نویسند و ضحاک روایت کرده هر که این آیه خواند

وبالآیه

وبالآیه سبحان ربک رب العزة تا آخر خواب او برابر ثواب کسی شمرده که آزاد کرده باشد
از فرزندان اسمعیل ع و حقتعالی بسبب تنبیه بدلایل توحید در عقب این آیه سفر ماند و از جمله
قدرت حضرت عزت آنست که آفرید شما را از خاک یعنی اصل همه شما را از خاک آفریده که آدم است
و پدر شماست و یا از نطفه خلق کرده و نطفه را از غذا و پس آنگاه شما آفریده شدید آدمیانند
که پراکنده میشوید در زمین یعنی بسبب نکاح شده بدو بهم متفرق گشته و در دنیا
برای خود وطن ساخته پس کسی که قدرت او باین مرتبه باشد چگونه قادر نباشد باعاده شما و حق
عبادت نبود و از جمله علامات دالّه بر قدرت باهره او آنست که آفرید برای شما از نفسهای شما
یعنی از جنس شما و از شکل و صورت شما زنان تا میل کنید بایشان بجهت تبیه چه جنسیت الفت
و انس است و عدم جنسیت موجب مخالفت و منافرت است و پدید آورد میان شما و ازواج شما
دوستی و مهربانی بوسطه ازدواج بعد از آنکه سابقه معرفت و الفت در میان شما نبود تا بموجب
انتظام امر معاش گردد بعیشت و زندگانی ازان موقوف بودست و موالفت و مهربانی
و نزد بعضی مودت کنایه از جماعت و رحمت کنایه از ولد و در روایت آمده مردی پیش
حضرت رسالت صلعم آمده عرض کرد که از امری مراقبت مرا آمده مردی و زنی هر یکی دیگر را
ندیده اند چه طور در میان ایشان مواقعه و مناکحه واقع میشود و در یک روز در میان ایشان
صحبت و مودت عظیم پیدا میشود فرمود این از جانب خدا است آنجا که فرموده و من آیاته ان خلق
لکم من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودة و رحمة بدرستیکه در آفریدن
ازواج مثل به مردان در بشریت هر آینه نشانهاست مر گروهی را که تفکر کنند و حکمت این صورت
مطلع شوند و از دلالتها بر قدرت او سبحانه آفریدن آسمانها و زمینها و آنچه در آنهاست
از عجایب خلق و بدایع صنع و مخالفت زبانهای شما در لغات چه هر صنفی را لغت تعلیم فرموده از عربی
و ترکی و فارسی و هندی و در سخن گفتن در سستی و بلندی و فصاحت و لکنت و امثال آن در باب
آورده که اصول جمیع زبانها مختلف هفتاد و دو است و نوزده لغت در اولاد سامست و هفده در فرزندان
حام و سی و شش در بنی یافث و اختلاف جمیع این لغات از حضرت قاضی الحاجات است که در ثانی
آسان ساخته و دیگر اختلاف رنگهای شماست در سفیدی و سیاهی و سرخی و زردی و یا در حیات
و اشکال زیرا که هیچ آدمی در همه اعضاء بآدمی دیگر نیست حتی توامین نیز با وجود توافق مواد
و اسباب خلقت ایشان چه البته در بعضی مخالف خواهند شد و این نیست مگر بسبب ترکیب مختلف
دالّه بکمال قدرت و حکمت او چه اگر این نوع اختلاف و امتیاز نمی بود بلاد اگر شکل یکدیگر نمی

امتیاز میان ایشان متعذر میشد و بسبب آن تعطیل مصالح کثیره بعمل می آمد بدرستیکه در مخالفت
السنه و الوان آدمیان با آنکه از یک پدر و مادرند هر آینه نشانهای قدرت و حکمت است
مر عالمیان را یعنی هیچ عاقلی را از ملک و جن و انس پوشیده و پنهان نیست ملکه همه میدانند
که درین اختلاف حکمتهای کلیه مندرجست چه در عدم امتیاز اشخاص در زبان و عنصا
موجب تعطیل حیات میبود و باعث فساد نظام عالم و حفظ بکسر لام عالمین میخواند یعنی این
آیات مر اهل علم است که در آن نظر میکنند و عبرت میگیرند و از علامات قدرت کامله او
خواب کردن شماست در شب و روز بجهت استراحت قوای نفس و قوت حیات و حیوانی
و جستن شما روزی را از بخشش او سبحانه و در نزد اکثر مفسران مراد منام است در لیل و طلب روزی
در نهار پس در آیه تقدیم و تاخیر بجهت مناسبت بدرستیکه در خواب شب و معیشت روز در لالهاست
و عبرتها برای گروهی که بشنوند بگوش هوش و استبصار چه حکمت در ظاهر و آشکار است
وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ
الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ وَمِنْ آيَاتِهِ
أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ
إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَهُ قَانِتُونَ
و از نشانهای حکمت اوست که مینماید بشما برق را بجهت ترسانیدن مسافران از رسیدن صاعقه
سوزان باشیان و بجهت قطع مقیمان بر رسیدن باران باشیان و یا بجهت رسیدن مطلق آدمیان
برسیدن صواعق باشیان و یا بسبب خوف نیامدن باران و فرو میفرستد از جانب
آسمان و یا از ابر آب باران پس زنده میگرداند بآن آب زمین را تا زمان گیاه تر و تازه مر روید
بعد از افسردگی و پژمردگی آن زمین بدرستیکه در برق و باران هر آینه علامات است بقدرت
حضرت عزت برای گروهی که تعقل کنند و عقل خود را بکار فرمایند در استنباط اسباب جزئیات
بر ایشان ظاهر گردد کمال قدرت صانع بیچون در هر امر حادث و از نشانهای توانائی او سبحانه

بجمیع افعال

بجمیع افعال ممکنه آنست که ایستاده باشد آسمان و زمین در روی آب بفرمان او یعنی قیام آنها بتکوین
مر آنها را بی علاقه و ستون پس چون بخواند شما را بوسطه اسرافیل در نفخه اخیره خواندنی که گویا میرد گان بر
آید از زمین پس آنگاه شما بیرون آیید از قبرهای خود برای جزای کردار نیک و بد یعنی چنانکه قادر است
بحفظ آسمان و زمین همچنان قادر است باخراج موتی از زمین چه قادر بالذات است نسبت همه ممکنات
و مر او راست آنچه در آسمانهاست و زمینهاست همه مر او را فرمان بردارند در موت و حیوة و در بعث و نشور
و غیر آن از افعال و هیچ وجه از حکم او سبحانه تمرد و تجاوز نتوانند کرد اگر چه بعضی در عبادت اطاعت میکنند
وَهُوَ الَّذِي يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ وَلَهُ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ
فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنْفُسِكُمْ
هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِي مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنْتُمْ فِيهِ
سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنْفُسَكُمْ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ بَلِ اتَّبَعَ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَهْوَاءَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ فَمَنْ يَهْدِي مَنْ
أَضَلَّ اللَّهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ
اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ و اوست سبحانه آنکس که اول بار مر آفریند خلق را پس
باز زنده میگرداند او را بعد از مردن و باز آوردن و زنده نمودن دوباره آسانست بعد از اول
آفریدن بنسبت بقیاس شما و اگرنه اول و آخر آفریدن نزد او سبحانه یکسانست یعنی چون
شما اعتقاد دارید که قدرت شما بصنعت دوباره دوم با وجود آلات و اسباب آن اهون و آسانتر
است از قدرت شما آن بدون آلات و اسباب پس چرا باید باول آفرینش اقرار داشته باشید

وباعاده الکار چون قدرت او منزه از نقصانست آوردن خلق و پروردنش آسانست نسبت و بن و فرو آید
بر قدرت و بر کمال او آسانست و مراد است صفت برتر و بزرگتر چون قدرت کامله و احاطه شامله
و وحدت ذات و عظمت صفات در هر غیر او را و او سزا نیست و حقتعالی است در موصوف
باین صفات بزرگوار است در جمیع آسمانها و زمینها یعنی موجودات آسمانها و زمین او سبحانه
را وصف آن میکنند نطقا و دلالة باین معنی که او سبحانه در السنه جمیع خلایق موصوف و معروف
بقادریت است در عاجز از انشاء و اعاده نیست و جز آن ادراک بر مقدورات و او سبحانه
غالب است بر ممکن و مقدور در از جمله آن ابدا و اعاده است دانا بصواب همه افعال او بمقتضای
حکمت و نزد مجاهد مثلا علی قول لا اله الا الله است در وصف او است بوحدانیت
و مؤید است قول او سبحانه بیان کرد خدا برای شما مثلی که فرشته شده از احوال نفسهای
شما و آن اینست آیا هست شما را ای آزادان از آنچه مالک شده است دستهای شما از
بندگان در ملک یمین اند هیچ شریکان در آنچه داده ایم شما را از اموال و اسباب پس شما و ایشان
در آن هر یک ایشان باشید یعنی بآن طور در شما و خلق و تصرف در مال و ملک خودتان برابر باشید
ایشان نیز توانند نمود می ترسید شما را ایشان در سبب تصرف مستقل شوند مثل
ترسیدن شما از هم مثلان آزادان خلاصه کلام آیا ای خواجگان شما راضی هستید
در بندگان خود را در مال و ملک خود شریک سازید تا بتصرف و تسلط آن مساوی
یکدیگر باشید در فضیلت پس از استعداد و استقلال ایشان می ترسید چنانکه از
بعضی احرار از استعداد ایشان چون باین معنی راضی نیستید پس چگونه راضی میشوید
مرا در ربوبیت و مالک عبید و احرار در بعض عبید مرا شریک می سازید و بچه وجه
روا میدارید در آنچه من آفریده ام بمن شریک باشد از بندگان و در بعض تفاسیر وارد است
در چون حضرت رسالت صلعم و آله این آیت بصنادید قریش خواند متفق الکلمه کلا
گفتند والله لا یکون ذلک ابدا حضرت فرمود شما که بندگان خود را در مال خود
شریک نمی سازید پس چگونه بندگان خدا را در ملک او شریک می سازید مانند این
تفصیل تفصیل میدهیم و بیان می سازیم دلایل و حدت خود را برای گروهی که عقل خود را
در تدبر امثال کار فرمایند چه نشید کار شف معانیست از برای اهل دانش چه آن بمنزله

بقول

تصور میکنند ما جاهلان و ظالمان از حقیقت آن سخنان بخبر اند چنانکه میفرماید بلکه پیروی میکنند آنانکه
ستم کردند بخود بشرک چه ان الشرک لظلم عظیم آرزوهای نفس خود را در حالتیکه ایشان ندانند نادانان
چه دانا اگر پیروی کند هوای نفس خود را غالب است علم او و بر آخر از آن باز میدارد بخلاف
جاهل چیزی مانع و صارف او نیست از تابع شدن هوا و هوس پس کیست گمراه
آنرا که فرو گذاشت آنرا خدای یعنی بسبب چه فلان گمراه شد مراد آنست که هرگاه علم حضرت عزت
علاقه گرفته شد بسبب جحود و عناد در رسوخ کفر او بسبب لطف و توفیق از و با وجود ظهور آیات
هادیه و حجج واضحه بر وی حضرت سبحان تخلیه او کرده در وادی فلان فرو گذاشت هیچکس او را
براه راست و از ضلالت مهلکه بهدایت نجیر نرساند و نیست مشرکان گمراه یاران
و هواداران در ایشان را از ضلالت رها کرده از آفات آن در عقوبت دنیا و آخرت
نگه دارد و چون دانستی ایجمله را که مشرکان از ضلالت بهدایت نمی آیند و در وادی غوایت
و ضلالت خود مصر و راسخند پس ای کردان روی خود را ایجمله برای عبادت و دین حق یعنی
در جاده مستقیمه اسلام مستقیم باش و عمل خود را خالص کردان بخدا در حالتیکه مایل از همه ادیان
باطله باشی بدین اسلام مخاطب حضرت رسالت است و لیکن مراد مکلفان جمیع امت بعضی بندگان
در دین اسلام ثابت قدم باشید و بهیچ وجه رو از آن متابید دین و ملت خدا را که دین اسلام
است در راست است پیروی نمایید آنچنان ملت در آفرید خدا مردم را بر آن
یعنی فطرة اسلام و تسمیه آن بفطرت بجهت آنست که اگر بندگان را اضلال نکنند و تخلیه
ایشان نمایند بآنچه در مخلوق شده اند و بحال خود گذارند هر آینه پیروی و ملتزم ملت اسلام
باشند ابو هریره از حضرت رسالت صلعم روایت کرده کل مولود یولد علی فطرة
الاسلام ثم ابواه یهودانه و ینصرانه و یمجسانه چنانکه بهایم چون از مادر در
گوش بریده نمی شوند بلکه ایشان را گوش بریده میکردانند اسود بن سریع روایت
کند که با حضرت رسالت غزوات میکردم جمعی از کودکان اهل شرک را میکشتند حضرت
منع ایشان میفرمود در اینها یکباره عرض کردند یا رسول الله شرک زاده اند فرمود
بحق خدای در نفس من در دید قدرت اوست هیچ مولودی نیست مگر در فطرت اسلام متولد میشود
پس همیشه در این فطرت باقیست تا مبین شود از و زبان او پس پدر و مادرش او را یهودی

دنصرانی میکردانند هیچ تغییری نیست هر دینی را که خدا برای بندگان خلق فرموده یعنی تبدیل مدهید
و باهمی کشش در آنرا تغییر دهد و محو نماید آن دینی در بندگان ما مورشده بنا با قامه آن و نشاط
در آن کیش است راست در هیچ کجی در آن نیست و لیکن بیشتر مردم نمیدانند استقامت آنرا
بسبب کجی طبع و بعدم تدبر و تفکر در آن پس رو آرید بدین اسلام و در آن اقامت کنید
مُنِيبِينَ إِلَيْهِ وَاتَّقُوهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ
مِنَ الَّذِينَ فَرَّقُوا دِينَهُمْ وَكَانُوا شِيَعًا كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ وَإِذَا
مَسَّ النَّاسَ ضُرٌّ دَعَوْا رَبَّهُمْ مُنِيبِينَ إِلَيْهِ ثُمَّ إِذَا أَذَاقَهُمْ مِنْهُ رَحْمَةً
إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا
فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ أَمْ أَنْزَلْنَا عَلَيْهِمْ سُلْطَانًا فَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا كَانُوا
بِهِ يُشْرِكُونَ در حالتیکه باز گردندگانید بسوی او از غیر رجوع نمایندگان باو و بترسید از او
در ترک معصیت و پایدار باید نماز را با شرایط و ارکان و مباشید از شرک آرندگان چه عبادت
بدون اخلاص در توحید نهج ثوابیست و گویند معنی آنست که مباشید از شرک آرندگان ترک
نماز عمدا چنانکه خطاب در تفسیر شیخ محمد سلم طوسی ره نقل کرده حدیثی عمر رسیده که هر کس
از من روایت کند عرض کتاب مرا بکند اگر موافق باشد قبول کنید من این حدیث را که من
ترک الصلوة متعمدا فقد کفر خواستم آیه از قرآن مطابق این حدیث ساختم سی سال تامل
کردم تا این آیه را یافتم واقیموا الصلوة ولا تکونوا من المشرکین و باجماع اهل بیت
ترک صلوة عمدا بوجه استحلال موجب کفر است نه باعتقاد حرمت میباشید از آنانکه جدا
و پراکنده ساختند دین خود را مراد اختلاف ایشانست در آنچه پرستش می نمایند بسبب
اختلاف اهواء و آراء خود و گشتند گروه گروه هر یکی اختیار کیشی نمود مراد مشرکانند در
دین اسلام را گذاشته یکی بت پرستید و یکی فرشته و دیگری ستاره و یا یهود و نصاری

که هر یک چندین فرقه شدند با خوارج ابو امامه را درین باب خبر مرفوعست که با اهل بدعت هر گروهی
آنچه نزد ایشانست از دین شاد مانند بسبب کمال ایشان در حق با ایشانست
هر کسی را در خور و مقدار خویش هست عرض خویش دلی در کار خویش میکنند اینان خویش را بغیر
چه امام صومعه چه پیر دیر ابن خطاب روایت کرده حضرت رسالت صلعم فرمود
که ایشان اهل بدعت اند از این امت و هر که کاری را توبه هست جز ایشان را که حاجت
اند و تابع هوای نفس خویش من از ایشان بیزارم و ایشان از من و چون بر آدمیان
سختی از فقر و فاقه و یا بیماری و یا مطلق شدت و حوادث و وقایع که بآن در مانند
بخوانند بتضرع و زاری پروردگار خود را در حالتیکه بازگشتگان باشند بسوی او
بوجه اخلاص و از غیر او منقطع شوند پس چون بچشانند یعنی عطا فرماید خدا ایشان را
از نزد خود بخشش از آسانی و یا صحت و توانگری و یا دفع حادثه و بلیه و ایشان از آن
شدت باز رهند آنگاه گروهی از ایشان به پروردگار خود شان شرک آرند و در مقابل
نجات عود کنند بعبادت غیر خدا در بخلاف مقتضای عقلست چه در مقابل نجات
شکر منعم باید کرد نه کفران نعمت حضرت عزت چنانکه میفرماید یعنی تا عاقبت
و سرانجام نجات این باشد در کار شوند بآنچه عطا کرده ایم ایشان را از نعمت عاجلت
امر برای تهدید است یعنی ای کافران بخورید دو سه روزه از نعمتهای دنیویه و لذات
محظوظ باشید پس زود باشد در اید سرانجام تمتع خود را که عقوبت آخرت
است آیا فرستادیم بانکار کتابی و حجتی در بآن مسلط شوند بدهد خود
و یا فرستادیم پیغمبری و یا فرشته در با او برهانی باشد پس آنکتاب از روی صریح
دلالت کند و یا رسول و یا ملک سخن گوید بصحت آنچه هستند که بسبب آن شرک
مرا آرند مراد آنست در ایشان قادر نیستند بتصحیح دین خود شان بدلیلی و حجتی
که بآن مسلط شوند پس در بیان احوال مشرکان میفرماید وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ
رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا
هُمْ يَقْنَطُونَ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ فَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ

وَابْنَ السَّبِيلِ ذَٰلِكَ خَيْرٌ لِلَّذِينَ يُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ وَأُولَٰئِكَ
هُمُ الْمُفْلِحُونَ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ رِبًا لِيَرْبُوَ فِي أَمْوَالِ النَّاسِ فَلَا يَرْبُو
عِنْدَ اللَّهِ وَمَا آتَيْتُمْ مِنْ زَكَاةٍ تُرِيدُونَ وَجْهَ اللَّهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ
الْمُضْعِفُونَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ ثُمَّ رَزَقَكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ
هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَفْعَلُ مِنْ ذَٰلِكُمْ مِنْ شَيْءٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ
عَمَّا يُشْرِكُونَ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي
النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ قُلْ
سِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلُ
كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُشْرِكِينَ وچون بخشایم مشرکان را نفع از صحت و وسعت و نعمت
و مانند آن شادمان شوند بآن و اگر برسد برایشان زحمت و شدتی از مرض و قحط و خوف
و امثال آن بسبب آنچه پیش فرستاده دستهای ایشان بسبب آنکه کردارهای ایشان از کفر
و معاصی آنگاه ایشان نومید شوند از رحمت او و جزع و فزع و بیصبری نمایند و امید
وار نیستند حضرت عزت آنرا برحمت بدل میکند نه شکر نعمت او و نه صاحب صبر
و نه امیدوار از حضرت عزت برفع بلیت آیا ندیدند دانستند آنکه خدا فراخ میکرداند
روزی را برای هر کس میخواهد بمحض مصلحت و تنگ میسازد هر که میخواهد از روی حکمت بدستیکه
درین قبض و بسط هر آینه دلایل عبرتست برای گروهی که تصدیق کنند حکم خدا را در قبض و بسط
و شکر کنند در سرّا و ضرّا و صبر نمایند چه نعمای کار مؤمن و اساس ایمان بدین صفت است
و بعد از آن بیان چیزی میفرماید که دافع ضرر قبض و باعث ایمنی است از رسیدن نقمت میفرماید

پس بده

پس بده ای محمد صاحب خویشی را از بنی هاشم حق او را از غنیمت کفار و غیر آن و بآن صله رحم را مرغوب دار
گفته اند خطاب بجناب نبوت مآب است و همه اهل ایمان باین بشارت و بیان داخلند مراد از دادن
خمس است بفقرای اهل بیت ع از سعید خدری و غیر آن ماثور است که بعد از نزول این آیه
حضرت رسالت صلعم فاطمه را باغ فدک را بفاطمه ع داد و این روایت از ابو عبد الله ع نیز
روایت شده و بدهید حق مسکین را که بقوت سد قادر نباشند و ره گذر یا زائر را که
مقرر شده از وظایف خمس و یا زکوة و این دادن حقوق بهتر است از امساک برای آنکه
میخواهند ذات خدا را یعنی رضای او را و او یا مراد ایشان وجه تقرب است بحضرت عزت بنجهت
دیگر از عوض و سایر اغراض و آنکه متقیان منفقان ایشانند رستگاران و فوزیان
یا فیکان چه بسط و انفاق تحصیل نعیم مقیم کرده اند با اهل انفاق که اهل استحقاقند و آنچه
میدهید از منافع و زیادتی در معامله که حرامست و یا هدیه و عطیه که توقع زیاده از عوض دارید
نه قصد قربت است بیفزاید مال شما از مالهای مردم یعنی هدیه بکسی میدهید و زیاده از آن
توقع دارید تا مال شما زیاد گردد و یا سود خوری مینمائید و در گرفتن مالهای مردم بجانب
خود پس زیاده نمیشود آن مال نزد خدا و برکت از و برخواسته موجب ثواب و اجر نمیشود و نزد حضرت
رب الارباب بسبب عدم قربت و اخلاص قول اول که مراد از دادن مال کسی ربا محرم باشد
از حسن و جمالی نقلست از قیدا آیه یمحق الله الربا و یربی الصدقات و قول ثانی که مراد
هدیه دادن باشد بطمع زیاده گرفتن از ابن عباس و طاوس و ایست از ابی جعفر ع
و از سعید بن جبیر و مجاهد نیز روایت است که مراد از این شخصیست که عطا میکند بطمع آنکه زیاده
از آن بستاند و این ربا باشد حلال که صاحبش را نه مزد از خدا هست و نه وزر و رسول خدا
این را نهی فرموده که سزاوار نیست کسی را که باین قصد عطا کند چه ثوابی بر آن مترتب نخواهد
شد و معنی آیه شریفه اینست ولا تمنن تستکثر و آنچه میدهید از زکوة و خمس و اجنبی یا
صدقه مندوبه که در دادن آن بمستحق میخواهید ثواب و رضای مولای خود یا عوض
و عوض از غیر او و یا بدون ریا و سمعه و مکافات زیادتی پس آنکرده که زکوة و خمس و صدقه
لوجه الله دهند نه بقصد دیگر ایشانند خدا و بدان افزونی از ثواب که یکی را ده تا بهفتصد تا
و یا ایشان زیاده کنند کانند ثواب اموال خود را برکت زکوة و این آیه دلیل است بوجوب
در زکوة و واقع نمودن آن با اخلاص یا شایبه غرض دیگر و بعد از ذکر امر و نهی در باب انفاق اموال

سرّ کلام بدلایل توحید کشیده میفرماید خدای بحق آنکس است که آفرید شما را در وقتیکه معدوم بودید
پس روزی داد شما را ماداسکه زنده اید پس بمیراند شما را در وقت انقضاء اجل پس زنده گرداند
شما را روز قیامت برای جزای عمل آیا هست از انباران شما که بنمایند در زرع شما شرک خدا اند که
کنند این کارها را از خلق و ترزق و اماته و احیا هیچ چیزی تا بدان سبب او را بر ترش توان کرد
و چون از همه کدام این کارها نیاید پس پاک است خدا که فلک نهرد و نشاید پاکست و منزه
و مبرا خدا و برتر از آنچه شرک میآرند پس بعد از آن در بیان شامت شرک و ترک توحید
میفرماید آشکارا شد تباهی در بیابان بخشک سالی و مردن دواب و قلت زرع در زراعات
و موتان و طاعون و کثرت هم و قتل و در دریا بطوفان و غرق شدن کشتی مراد محق
برکاتست و کثرت مضرت در بحور بسبب شومی آنچه کرده اند دست مردم از شومی
کسب معاصی و ظهور قبایح از ایشان غالب علما بر آنند که مراد از فساد دنیا مدن باران است
چه وقتیکه باران نبارد در صحرا نباتات نروید و در دریا لؤلؤ و جواهر منعقد نشود
صاحب کشف گفته چون باران نبارد جانوران آبی را بینا شوند و گفته اند در فساد
کشتن قابیل بود هابیل را و نزد بعضی فساد در بیابان اهلاک اهل قریست و در دریا
غرق شدن قوم نوح ع و آل فرعون ع و حقتعالی اسباب دنیویه آدمیان را
فاسد نمود تا بچشند ایشان را بعضی از جزای آنچه کرده اند چه تمام جزا در آخرت خواهد بود
شاید که ایشان چون بچشند این بعض جزا را باز گردند از شرک بتوحید و از معصیت
بطاعت و یا باز گردند آنها که بعد از ایشان آیند از معاصی و قبایح که میکردند بگو ای محمد
مردم را که مشرکان را که بروید در زمین امم ماضیه پس نگرید که چگونه بود آخر آنانکه پیش از
ایشان بودند در قصور ایشان قبور و از دیار ایشان دیار و آثار نماند و بودند
بیشتر آن امم مهلکه شرک آورندگان مراد از اکثر جمیع ایشانند چه استعمال اکثر در جمیع
در کلام عرب شایعست و یا مراد این باشد که اکثر ایشان بشرک و اقل ایشان
معصیت دیگر بالهلاک شدند چون کفار مکه از این موعظه پند نپذیرند فَأَقِمْ وَجْهَكَ
لِلدِّينِ الْقَيِّمِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَ يَوْمٌ لَا مَرَدَّ لَهُ مِنَ اللَّهِ يَوْمَئِذٍ يَصَّدَّعُونَ
مَنْ كَفَرَ فَعَلَيْهِ كُفْرُهُ وَمَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِأَنْفُسِهِمْ يَمْهَدُونَ لِيَجْزِيَ
الَّذِينَ

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْكَافِرِينَ
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ يُرْسِلَ الرِّيَاحَ مُبَشِّرَاتٍ وَلِيُذِيقَكُمْ مِنْ رَحْمَتِهِ وَلِتَجْرِيَ
الْفُلْكُ بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا
مِنْ قَبْلِكَ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَانْتَقَمْنَا مِنَ الَّذِينَ
أَجْرَمُوا وَكَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهُ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَاحَ
فَتُثِيرُ سَحَابًا فَيَبْسُطُهُ فِي السَّمَاءِ كَيْفَ يَشَاءُ وَيَجْعَلُهُ كِسَفًا فَتَرَى
الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ فَإِذَا أَصَابَ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ إِذَا
هُمْ يَسْتَبْشِرُونَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُنَزَّلَ عَلَيْهِمْ مِنْ قَبْلِهِ
لَمُبْلِسِينَ فَانْظُرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا
إِنَّ ذَٰلِكَ لَمُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَلَئِنْ أَرْسَلْنَا
رِيحًا فَرَأَوْهُ مُصْفَرًّا لَظَلُّوا مِنْ بَعْدِهِ يَكْفُرُونَ فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ
الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ پس راست کردان
روی خود را و همه جمیع الوجوه توجه کن و مستقیم باش برای کیش راست و در جادهٔ دین اسلام
ثابت قدم باش پیش از آنکه آید ترا روزی که باز گردیدن نیست ترا آن روز از نزد خدا و هیچکس
نتواند که آنرا باز گرداند و در آن روز جدا شوند مردم و از هم متفرق شوند فریقی فی الجنة

وفریق فی السعیر چنانکه میفرماید هرکه کافر شد پس بروست جزای کفر او که خلود است در دوزخ و هرکه
کردکاری ستوده پس برای نفسهای خود میگسترند جاهای خود را و ساوی میرانند تا برصه استراحت و تندی
اعضا در آن میخوابند بدون آنکه نقصان در استراحت مکان داشته باشد از بلندی و پستی و در دنیا
و از ابوعبدالله علیه السلام نقلست هرکس عمل صالح کند برای خود در بهشت فرش میگسترد و مکان
روز قیامت متفرق شوند تا جزا دهد خدا آنانرا که کرده اند و کرده اند کارهای شایسته از فضل
فضل خود سبحانه یعنی پاداش دهد ایشانرا بوجه تفضل در ایمان و اعمال صالحه است بدرستیکه
حقتعالی دوست نمیدارد کافرانرا تا با مؤمنان جمع کند بلکه ایشانرا جدا جدا بدوزخ
فرستد و از نشانهای قدرت خدا آنست میفرستد بادها را جنوب و شمال و صبا را
چه اینها رحمت اند اما باد دبور ریح عذاب است و در حدیث است اللهم اجعلها ریاحا
ولا تجعلها ریحا پس استعمال ریاح در رحمت است و ریح در عذاب در حالتیکه آن
ریاح مژده دهند کسانند شمارا بباران و تا بچشانند شمارا از رحمت و نعمت خود در تا بارانها
و بارانست از مصدر و ناهیت و برای آنکه بران دو باد جاری کرد کشتیها در دریا بفرمان
حضرت سبحان و تا بجوئید در تجارت دریا از روزی او سبحانه خدا بعضی فضل مید هد در تجارت
دریا چنانکه در خشکی بواسطه معاملات سفر و تا شاید شما شکر کنید برین نعمتها و بعد از
تعداد نعمت و عدم تذکر و تفکر کفار در آن در تهدید ایشان میفرماید و هر آینه ما فرستادیم
پیش از تو ای محمد صلعم فرستادگان از آدمیان بسوی گروه ایشان پس آمدند رسولان بقوم خود
بمعجزهای روشن و احکام هویدا از حلال و حرام بعضی از قوم ایشان باین کرده و بعضی
کافر شدند پس انتقام کشیدیم از آنانکه کافر شدند و ایشانرا هلاک کردیم و یاری کردیم
آنانرا که کرده بودند و هست سزاوار بر ما یاری کردن مؤمنان با عدی حجت بدرستیکه دفع
اعدا از ایشان اینجا است برانیکه انتقام از کفار برای اهل ایمان است و اظهار تعظیم
مؤمنان ابو بردا از شفیع فرد یعنی از حضرت رسالت روایت کرده هیچ مرد مسلمان نباشد
که دفع کند از عرض برادر مؤمن خود بغیبت نگذارد هتک حرمت و هتک عرض او بشود مگر خدا
واجب شود دفع میکند از او آتش دوزخ را بعد از آن این آیت تلاوت فرمود و کان حقا
علینا نصر المؤمنین خداوندی آنکس است میفرستد بادها را و این تفصیل آیه

ومن

ومن آیاته ان یرسل الریاح پس برانگیزاند بادها را و بهوا برانند پس بگسترانند خدا ابر را
یعنی بهم متصل سازد و قسمیکه میخواهد بر سمت هوا و آسمان بطوری که میخواهد بر روی هوا
مطبق و غیر مطبق و میگرداند آن ابر را گاهی پاره پاره هر پاره در طرفی و بانواع گوناگون
بالا رحم یا غلظت تمام پس می بینی تو باران را بحکم حضرت سبحان بیرون میآید از وسط ابر و قسمیکه
متصل است و متفرق پس چون برساند خدا باران را بآنرا خواهی و بلاد هرکس میخواهد از
بندگان خود آنگاه هر ایشان بسبب حصول ارزانی از آن شادمان و خوشدل میشوند
و بدرستیکه بودند پیش از آنکه فرو فرستاده شود بر ایشان باران پیش از ظهور ابر یا ریاح
مبشر ناامیدان از باران پس بنگر بسوی نشانه رحمت خدا که باران است یعنی باثر مطر
تا به بینی حکونه خدا بآن اثر مطر زنده میگرداند زمین مکلین را باشجار و اثار و روح و نبات
بعد از مردگی و پژمردگی آن و حفص آثار بلفظ جمع میخواند بدرستیکه آنکس قادر است باحیاء
زمین بعد از مردن هر آینه زنده گرداننده مردگانست باحیاء ارض از حدوث شدن آنست
که در و بوده از قوای نباتیه و احیاء موتی ایجاد آنست که در مواد ایشان بوده از قوی و غیره
و حضرت عزت بهمه چیز توانا است چه قدرت او نسبت بجمیع ممکنات یکسان است و احیاء
موتی از جمله مقدورات است پس البته بر آن قادر خواهد شد و اگر بفرستیم بادی هلاک
چون باد دبور هر ریح عذاب است و بزراعت های ایشان وزد پس ببینند نباتات
و زراعات را زرد شده بعد از سبزی و شربه تباهی باشد که نفع از آن نتوان یافت هر آینه
کردند بعد از زردی زراعت کافر بنعمتهای گذشته و حال آنکه درین حال مرایت التجا بحضرت
حق برند و از رحمت و نعمت او ناامید نشوند تا ریاح روح و راحت در عقب آن دیده
مثمر امطار شمرده میشد چون کفار از آیات مذکوره متضمن نعم جلیله متذکر نمیشوند و از
عناد تفکر در آن نمیکنند تا راه نجات آن برند و او را بوحدانیت ستایش نمایند از این جهت حضرت
عزت جل جلاله فرمود ای محمد از هدایت این کافران و از نصیحت و وعظ ایشان دست بدار
پس بدرستیکه تو سخن نتوانی شنوانی مردگانرا چه کفار بانکار حکم مردگان دارند چه دل ایشان
مرده است و سر مست عزوند و مشاعر و سمع حواس کرده اند از ادراک حق و از این راه حرمت
مردگانند و نمیتوانی شنوانی کران را آواز خواندن چون برگردند از خوانده در حالتیکه پشت برگردانند
و گریزندگان از متکلم قید تولی و ادبار برای تاکید است حالت استماع یعنی کر اگر میشنود و لیکن
بسبب حرکت لب و دهان و اشاره سر و دست چیزی میرباید اما کری که پشت بمتکلم دارد

ادبرا

از آنقدر ادراک نیز محروم است وما انت بهادی العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا
من یؤمن بآیاتنا فهم مسلمون الله الذی خلقکم من ضعف ثم جعل
من بعد ضعف قوة ثم جعل من بعد قوة ضعفا وشیبة یخلق ما
یشاء وهو العلیم القدیر ویوم تقوم الساعة یقسم المجرمون
ما لبثوا غیر ساعة کذلک کانوا یؤفکون وقال الذین اوتوا
العلم والایمان لقد لبثتم فی کتاب الله الی یوم البعث فهذا
یوم البعث ولکنکم کنتم لا تعلمون فیومئذ لا ینفع الذین
ظلموا معذرتهم ولا هم یستعتبون ولقد ضربنا للناس فی هذا
القرآن من کل مثل ولئن جئتهم بآیة لیقولن الذین کفروا ان
انتم الا مبطلون کذلک یطبع الله علی قلوب الذین لا یعلمون
فاصبر ان وعد الله حق ولا یستخفنک الذین لا یوقنون
ونیست تو ای محمد صلعم راه نماینده کوران که دیده دل ایشان کور است از گمراهی ایشان یعنی کفار
هر اصلا نظر بحق ندارند از عناد مانند کرانند پس قدرت نداری هر باکراه و اجبار ایشان را
بایمان آری و قرائت رسانیدن و پس نمیشنوانی نصایح و مواعظ قرآنرا مگر آنانرا که کرویده
است بآیات کتاب ما چه ایمان ایشانرا بآن دارد هر لفظ قرآنرا فرا گیرند و در معنی آن
تدبر کنند و یا آنرا هر مشرف ایمان و در صدد هدایت و رشاد و صواب و طریق حق و حجت
و بر ایمان اند پس ایشان گردن نهادگانند و امر و نواهی ترا باز خود بنگرد لا یدرک و قدرت
میفرماید

میفرماید خدای بحق آنکس است که آفرید شمارا از چیزی است اولا که خلق الانسان ضعیفا
و آن حالت طفولیت است و با شمارا از اصل ضعیف است آفرید هر لطفه پس
گردانید شمارا پس از سستی طفولیت توانائی جوانی و برنائی پس گردانید بعد از قوت
شباب و یا بعد از ایلاج روح سستی و عدم قدرت بمشی و حرکت هر پیرست مرگ و نیند
هر چه میخواهد از ضعف و قوت و شیبه و شباب و او است دانا باحوال بندگان
و مصالح ایشان توانا بتغییر صفات ایشان بوجه مصلحت بعد در بیان بعثت
میفرماید و روزی قائم شود قیامت و تسمیه بساعت چه در ساعت آخرت
از دنیا و یا چون بیکبار واقع میشود سوگند میخورند کافران که کار بگمان نه بیقین این
مضمون هر در تک نکرده اند در دنیا و یا در قبور و یا در میان فنای دنیا و بعثت جز
ساعتی حاصل هر ایشان مدت لبث خود را نسبت بمدت عذاب خود در آخرت
کم و اندک شمرند و یا آنکه آنرا فراموش کرده باشند و همه مؤمنان دانند هر ایشان
دروغ گویانند مثل این برگشتن از راستی در آخرت هستند در دنیا که بانکار حشر و نشر
برگردانیده میشوند از راه صدق یعنی کار ایشان دروغ گفتن است در دین سرای دیگر
و بعد از سوگند خوردن ایشان بعدم لبث در دنیا گویند آنانکه داده اند ایشانرا علم و دانش
و گرویدن یعنی انبیا و ملائکه هر عالمند باکثر امور و مؤمنان انس یا جمیع اهل ایمان هر
متصفند بصفت ایمان و علم در جواب کفار گویند هر چرا دروغ سوگند میخورید بسبب
در تک کردید در دنیا و مکث شما مذکور است در لوح محفوظ و یا در قرآن هر فرموده
است حضرت سبحان وقیل وراءهم برزخ الی یوم یبعثون و یا در علم الهی
و یا در قضاهای او و یا در آنچه بشما نوشته هر زمان مکث شما باشد و شما آنقدر در دنیا
و یا در قبر بوده اید تا روز برانگیختن مراد آنست هر مؤمنان اهل علم و ایمان باین قول
رد قول کفار کنند هر سوگند خورده اند و بعد از آن گویند پس هیچ روز برانگیختن
هر انکار میکردید و لیکن بودید شما از فرط جهل و عدم تفکر و تدبر بسته در غفلت
حقست پس کافران اعتذار کرده هر تدارک تلافی مافات طلب رجوع بدنیا
کنند و اجازه نیابند پس آن روز سود ندهد آنانرا که ستم کردند بکفر و معاصی
و شرک عذر خواهی ایشان و نه ایشان خوانده شوند بخیری هر از ازالهٔ عتاب

ایشان کند از توبه و طاعت چنانکه در دنیا بآن خوانده میشدند یعنی ایشان را نگویند امروز
طلب حق نشود ای خدا نمایید چه حضرت سبحان در آن روز از ایشان راضی نمیشود و اگر
بیان کردیم برای مردمان درین قرآن از هر مثلی که ایشان را بکار آید از بیان توحید و شر
و نشر و صدق رسل و باو صف کردیم برای ایشان هر صفت عجیبه و قصه غریبه را تا
آن پند گیرند و متهدی شوند لیکن بعناد و لجاج صلا التفات بآن نکردند و اگر بیاری
تو ای حضرت محمد صلعم آنکه بمنکران و معاندان آنچه از آیات قرآن و معجزه مقترحه حکم
میخواهند ایشان آنرا هر آینه گویند آنانکه نکرویده اند از فرط عناد و از غایت تمرد و طغیان
نیستید شما یعنی پیغمبر و مؤمنان مگر تباه کاران و دروغ گویان و بر بافندگان و تزویر کنندگان
و آنیان با مر باطل غیر واقع یعنی آنچه میگویند در باب ایشان و وقوع حشر و نشر و ثواب و عقاب
همه دروغست و بر بافته شماست نگفته خدا این را و نه از آن خبر داده مانند این طبع
و خذلان مهر بر نهد حضرت یزدان بر دلهای آنانکه نمیدانند و طلب دانش نمیکنند مراد
آنست کسانیکه در طلب دانستن حق نیستند با وجود آیات ظاهره و حجج واضحه با هره
آن مصرند و بر غفلت و نادانی اعتقاد کرده اند حضرت سبحان تخلیه ایشان میکند و در وادی
خذلان حیران و سرگردان میگذارد و طریق لطف و توفیق و حسان از ایشان مسدود
میسازد بوجهیکه گویا مهر بر دل ایشان نهاده و شبهه نیست در آنکه چون مرکب التفات
و واقع ادراک حقیقت و موجب تکذیب محق و حضرت لطیف اعطاء لطف و توفیق
میکند کسی را که فایده باو دهد و جود در از سر حد ضلالت بوادی هدایت و رساند اما
کسانیکه در جحود و عناد و انکار بوجهی باشند صلا لنظر التفات بدلایل و براهین و حجج لا یجدی
با وجود ظهور و وضوح آن بطریق حق پس حضرت یزدان ایشان را واگذاشته منع التفات
از ایشان می نماید چنانکه واعظ منع موعظه از کسی می نماید که میداند موعظه آنرا فایده نخواهد
داد و چون چنین است پس شکیبا باش ای محمد صلعم با انکار و آزار ایشان تا در سنگ
وعده خدا بنصرت تو و علوی کلمه و غالب شدن دین تو بجمیع ادیان راست و درست
است و قادر سبحان بآن وفا خواهد فرمود چه خلف وعده از حکیم قبیح است و بر کار عبث
پس البته آنکار وعده خود خواهد نمود و باید که ترا بخفت و سبکساری ندارند آنانکه یقین نمیکنند
امر معاد را و باید که بجهت مکذبان ایشان در امر بعثت و قیامت و اندیشه ایشان ترا در دعوت فتور
فتور راه نیابد چه ایشان اهل شک و ضلالت و طغیان اند و این از ایشان عجیب است پس در امر حق
خود ثابت قدم باش و در دعوت حق ندم سعی و ازاد از کنند و آن نیارند در حق در دعای عذاب ایشان نباید چون تو
مقرر میدانی بسته نهر و چون آنوقت در آید حکم آن در ظهور رسد نخواهد بود وقت کار ها را که هر کاری وقتی نیز بسته است

الم لقمان

سورة لقمان مكية اربع وثلثون آية من مجموع الرايق من طلب الائمة من كتبها و سقى

مائها لمن به ترقب الدم عوفي باذن الله تعالى و در کتاب خواص ذکر شده که اگر کسی در دی داشته باشد
و یا از عضوی از اعضای او خون آید و نایستد این سوره را نوشته باخود دارد از آن رنج خلاص یابد

بسم الله الرحمن الرحيم

الم تلك آيات الكتاب الحكيم
هدى و رحمة للمحسنين الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة
و هم بالآخرة هم يوقنون اولئك على هدى من ربهم و اولئك
هم المفلحون و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل
الله بغير علم و يتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين و اذا
تتلى عليه آياتنا ولى مستكبرا كان لم يسمعها كان في اذنيه
وقرا فبشره بعذاب اليم ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات
لهم جنات النعيم خالدين فيها وعد الله حقا و هو العزيز الحكيم
خلق السموات بغير عمد ترونها و ألقى في الارض رواسي ان تميد

ال ابن کعب از حبیب حضرت حق نبی حضرت رسالت روایت کرده که هر کسی سوره لقمان را در روز آدینه بخواند
روز قیامت مصاحب لقمان باشد و بعدد هر کسی امر معروف و نهی از منکر میکند خدا او را ده حسنه
بنویسد و محمد بن خبیر از پدر بزرگوار خود روایت کرده که امام اطهر شهر نبی ابو جعفر علیه السلام فرموده
که هر کس قرائت سوره لقمان نماید در شب خدا ایشان را فرشته روح سرشته موکل نماید حفظ
دی کنند از ابلیس پر تلبیس و جنود او تا صبح و اگر در روز بخواند تا شب نگه دارند خدا ابتدا
این سوره را بذکر آیات قرآن فرمود بقول خود سبحانه الم تلك آيات الكتاب الحكيم
هدى و رحمة للمحسنين الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكوة
و هم بالآخرة هم يوقنون اولئك على هدى من ربهم و اولئك
هم المفلحون و من الناس من يشتري لهو الحديث ليضل عن سبيل
الله بغير علم و يتخذها هزوا اولئك لهم عذاب مهين و اذا
تتلى عليه آياتنا ولى مستكبرا كان لم يسمعها كان في اذنيه
وقرا فبشره بعذاب اليم ان الذين آمنوا و عملوا الصالحات
لهم جنات النعيم خالدين فيها وعد الله حقا و هو العزيز الحكيم
خلق السموات بغير عمد ترونها و ألقى في الارض رواسي ان تميد

بكم و بث فيها من كل دابة و انزلنا من السماء ماء فانبتنا فيها
من كل زوج كريم هذا خلق الله فاروني ماذا خلق الذين من
دونه بل الظالمون في ضلال مبين چون دانسته شد حروف مقطعه
مبادی سور و یا مفاتیح اسماء الله اند گفته اند الف اشاره با نا و لام بلفظ لی و میم بلفظ
منی یعنی انا الله لی جمیع صفات الکمال و منی الغفران و الاحسان و اشهر است
که بمعنی انا الله الاعلم جمیع الامور این آیت های قرآنست که خداوند حکمت است و یا
محکم که در و تناقض نیست و یا حکم کننده حلال و حرام در حالتیکه آن آیات راه نماینده است
بحق و بخشش است از خدا مر نیکوکاران را که اهل توحید اند پس در صفت اهل توحید میفرماید آنانکه
بپا میدارند نماز مفروضه را با شرایط و ارکان در اوقات معینه مشخصه و میدهند زکوة
واجبه را و حال آنکه ایشان بسرای آخرت و بعثت و جزا تصدیق کنندگان آنگروه دارای
صفات مذکوره موصوفند براه راستند از جانب آفریدگار خود و آنگروه ایشانند رستگاران
و فیروزی یافتگان از مقاتل و کلبی روایت است که نضر بن حارث بطریق تجارت
بسمت فارس رفته بود و قصه رستم و اسفندیار و بهرام خریده در مجالس قریش بر ایشان
میخواند که همه قریش فریفته و شیفته میشدند و لاف میزد و میگفت اگر محمد از قصه عاد
و ثمود و شوکت سلیمان ذی جود و حکایت داود و جنید بدهد من هم از وسعت مملکت
ملوک عجم سخن میرانم حضرت عزت این آیت معجز آیت فرستاد و از مردم کسی هست
که میخرد سخن بازی را که فریب دهنده و مشغول کننده و افسانه بی اعتبار را احادیثی که اصلی ندارد
و افسانه هایی که بی اعتبارند که مضحکه و مفعول کلامست که بمردم میخواند تا گمراه سازد ایشان را
از راه حضرت سبحان از استماع قراءت قرآن و یاد دین اسلام بدون علم و دانش کمال آنچه
که میخرد که بیدی عاقبت آن عالم نیست و بحقیقت مآل حال آن عارف نه و فرا میگیرد راه
حضرت عزت را سخریت و حقیقت نصیب ذلت میخواند باین معنی که تا فرا گیرد دین خدا را
بسخریت آنگروه مر ایشان را است عذابی خوار زار کننده که قتل و غارت است در دنیا و در دیانت
و عذاب و عقاب و خزی در عقبی بسبب اهانت ایشان حق را باختیار ایشان باطل را بر آن

الم لقمان

اکثر مفسران بر آن اند که مراد از لهو حدیث غنا است این قول ابن عباس است و ابن مسعود نیز روایت
از ابی جعفر و ابی عبد الله و ابی الحسن الرضا علیهم السلام و از مجاهد نیز مرویست که آیه معجز آیت در شان
کسانیست که زنان و کنیزان مغنیه میخریدندی و مردمان زمان را باستماع اصوات و الحان ایشان
از شنیدن سخنان حق باز میداشتندی و آن کنیزان را بآن باز میداشتندی که معاشرت کنند
کسی را که اراده اسلام کند تا بسبب مشغولی ایشان و اصوات و الحان از قصد اسلام بگردد
و در کشاف و مفاتیح آورده که بعضی از کفار از مغنیات سحر آثار را میخریدند و کسی که قصد
اسلام داشت طلبیده پیش مغنیات میبردند و بمغنیه میگفتند طعام و شراب بوی ده
و غنا برای این رعایت کن و بآن شخص میگفتند که این بهتر و نیکوتر است ترا از آنچه محمد ترا بدعوت
میکند بآن از نماز و روزه و مقاتل و ابو امامه از حضرت رسالت روایت کرده که حلال
نیست بیع و شرای کنیزان مغنیه و تجارت با ایشان و بهای ایشان مراد آنست که بیع و شرا در مغنیات
حرامست و قتیکه غرض از ایشان فنا باشد و یا قصد آنکه مردمان بسبب استماع آواز ایشان از مزمار
و ایبس و دعا صالح برگردند و بمانند و بعد از آن فرمود بحق حضرت عزت که نفس مخلوق در قدر
اوست که هیچکس آواز خود را بر مزمار مکر بر و سوار شوند که نفر شیطان که پاهای خود را بر آن
و سینه او زنند تا وقتیکه از خواندن ساکت شود و نافع از ابن عمر نقل کرده که گفت
از حضرت رسالت در تفسیر این آیه معجز آیت شنیدم که میفرمود این آیه و من الناس من
يشتري لهو الحديث این کنیزکان لهو و لعب باطل کنیزکان اند که مغنیه باشد و دنیاری
و دیناری که صدقه نماید نفس او را ناخوش آید و ابو هریره از حضرت رسالت روایت
کرده که هر کس پر زد کوشهای خود را از غنا ماهی نخشود که آواز روحانیان شنود
در روز قیامت گفتند روحانیان کیستند و چیستند فرمود خوش خوانان اهل بهشت
و از ابو امامه روایت است که حضرت رسالت صلعم و آله فرمود که رب عباد مرا فرستاد
تا هادی و رحمت عالمیان باشم و مرا فرمود تا مزامیر و اوثان را محو کنم و در حدیث
آمده که روز قیامت حضرت عزت فرماید کجایند آنانکه گوشهای خود را از آواز مزامیر
شیطان باطلیان نگهداشتند تا ایشان را در ریاض مشک بار دهم و حمد و ثنای خود را
بایشان شنوانم و ایشان را گویم لا خوف عليكم اليوم و لا انتم تحزنون و در قیامت
نقلست که غنا موجب قبلی رسالت و باعث خشم خدا و فساد دل و از قتاده
روایت است که مرد را از کفر اهل همین بس است که حدیث باطل را سخن حق اختیار کند
و چون خوانده شود بکسی که لهو حدیث خریده از قصه رستم و اسفندیار و مغنیات

درمنع غنا

وباباء امور باز دارنده از حق آیتهای کلام باو میگرداند در حالتیکه گردنکش و متکبر باشد والتفات آن
گویا هرگز نشنیده آن آیات را گویا در هر دو گوش او گرانیست و قدرت بسماع ندارد پس بشنو پس
مژده ده او را بعذابی دردناک در رسنده است و بعد از آن از آل اهل ایمان خبر میدهد بدرستیکه
آنانکه گرویده اند بخدا و رسول او کرده اند کارهای شایسته مر ایشانراست بهشتهای با نعمت
جاوید بشنو در آن وعده کرده است خدا وعده کردنی در درست و راست کسی بر وعده او نتواند
شد است کار در هر چه کند بوجه حکمت کند نه در وعده او دروغ و کزافت و نه در کار او
هیچ خلف و خدوف آفرید آسمانها را بدون ستون بلکه معلقست ما یمسکهن الا الله در حالتیکه
بر بینید شما آن آسمانها را و بینداخت و نهاد بعد از ایجاد آن کوههای بلند پایدار بکراهت
آنکه شما را حرکت دهد و مضطرب سازد شما را مرویست که پیش از خلق کوهها زمین در دریای
آب اضطراب داشت و حرکت میکرد مانند کشتی کوهها را آفرید او تا در زمین کرده متین شد و سکون
آن بجوکت بر گزید تا آرام گرفت و در موضع است در حقیقت لوزده کوه پر شکوه و تدریج آفرید
از جمله آنها کوه قاف و بر قبس و جودی و سینین و شبر و طور سینا و غیر آنست و پراکنده
کرد در زمین از هر جنبنده از انواع حیوانات از عیب تکلم التفات کرده میفرماید و در سیاق
مانه غیر ما از ابر و باز از آسمان آب باران پس رویانیدیم در زمین بآن آب از هر صنف گیاهی نیکو
و بسیار منفعت اینکه نور شد از آسمان و زمین و کوه و حیوانات و نباتات آفریده خدا
اند پس نمایید بمن ای مشرکان در عالم چه چیز آفریده اند آنانکه جز خدا اند سمانه مراد تبا شد در کفار
اشراک ایشان شریک خدا خواندندی حضرت احد میفرماید در این همه مخلوق منند آنچه بنان شما
آفریده اند که است بلکه مشرکان بایمان در گمراهی آشکارا اند عاجز از القاء در مخلوق را بکاتی
در پرستش شریک میسازند پس کاینده در زندان مخلوقست در بند است لایق شرکت حضرت
خداوند است و بعد از بیان توحید و قدرت و حکمت خود بیان قصه لقمان و حکمت آن حکیم
حکمت دان میفرماید وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنِ اشْكُرْ لِلَّهِ وَمَنْ يَشْكُرْ
فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ
لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ
وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ

فی عامین

فی عامین أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ وَإِنْ جَاهَدَاكَ
عَلَى أَنْ تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا
مَعْرُوفًا وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ
تَعْمَلُونَ يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي
صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ

بدرستیکه دادیم لقمان بن باعورا را حکمت که آن قول صایب و فعل کامل و یا شناختن توحید نفس شرک است
و در احقاف آورده در مراد از حکمت اقامت ادله عقلیه است در توحید ایمان و نفس شرک بدلالت
دلایل سمعیه بآن مرویست که قصه لقمان حکیم و وصایای آن در پیش یهودان شهری بعظیم شان
و عربان در هر حضر مردم بایشان رجوع میکردند از حکمتهای لقمان باشان میشمردند حضرت
سبحان از توحید و اخلاق حسنه و وصایای مستحسنه حکیم با لقمان خبر نمود تا ایشان اقتدا بآن جهان
جهان نموده متخلق باخلاق او باشند و بروایت وهب او خواهرزاده ایوب پیغمبر بود و یا پسر خاله او نام
پدرش آذر و در تفسیر کشف در بسیار عوین تاریخ بود و تاریخ حیدر را بر ابرهیم ع بوده و در عین المعانی
گفته که در رسالهم از سلطنت داود و در عهد ابوجود آمد و یا عهد یونس ع اعرابیه انبیه یونس ع بادر
ماه یونس بود و در پیش بعضی هزار سال بزیست و گفته اند لقمان پیغمبر بود از جانب حضرت پروردگار
و پیش از بعثت فتوی میداد و مراد از حکمت او نبوت است و در نزد اکثر علما نبود پیغمبر بلکه
حکیم بود با بصر و عبدالله بن عمر از حضرت پیغمبر روایت کرده و من از آن حضرت شنیدم در فرمود
در حق بجوم لقمان پیغمبر نبود بلکه بنده مطیع حضرت داور بود و بسیار فکر نیکو اعتقاد و صدا را
صاحب سیاست و خدا هم او را صاحب سیاست و گویند غلام کسی بود که شبانی و نجاری خیاطی میکرد
گفته اند حبشی بوده و در میان بنی اسرائیل قضا پرسیدندی از وی سماوندی گوید در اندکانی
بود مردی اسود اللون غلیظ الشفتین روزی وقت خواب قیلوله فرشتگان بکانه آن آمد
عدیل در آن در آمدند و سلام میکردند و او جواب سلام میگفت و ایشان را نمیدید گفتند ای لقمان
ما فرشتگان حضرت سبحانیم آمده ایم تا ترا خلیفه روی زمین گردانیم تا حکم کنی در میان مردم بر سنت

فصل نهم

لقمان گفت اگر از روی جزم میفرمایید سمعا و طاعة و اگر مرا مخیر میسازی اختیار عافیت مینمایم و متوقف
فرشتگان گفتند بنوت مرشد عظیم و در جسیم است چرا اختیار از آن مینمایی گفت چه حاکم را حوادث
بسیار و مخاوف بی شمار از جمله آنها مضرت نخوت و کبر است و مبغض حضرت اگر مدد توفیق از
خداوند شفیق نرسد البته در ظلمات شبهات حیران و سرگردان خواهد ماند و من در تب
میدارم در دنیا ذلیل و در عقبی عزیز باشم چه این بهتر است که در دنیا عزیز و در آخرت ذلیل باشم
و دانسته ام در هر که دنیا را آخرت اختیار نماید دنیا از او فوت شده از ثواب آخرت هم محروم
میماند ملائکه از این سخن شگفت آمد و از حسن گفتار و خوش رفتار و حکمت او تعجب کردند بعد از
آن بخفت در خواب حضرت یحیی چون حکمت بر حکمت او افزون ساخت بمرتبه که ده هزار کلمه
حکمت از آن بنده باعزت منقولست در هر کلمه از آنها بمالی ارزد در پیش کسی عقد و معرفت
ورزد و بعد از آن بنوت و خلافت را بداود عرض کردند قبول فرمود و بمحنت و مشقت
تکلیف افتاد و او هر وقت لقمان را میدید میگفت خوشا بحال تو ای لقمان در حکمت و خوف
بتو دادند و بلا و محنت بمن و در اینجا کلمه چند از حکمتهای او نوشته است و ابو هریره
از سید بریه روایت کند در روزی از بزرگان بنی اسرائیل بلقمان گذشت جمعی را
دید نشسته و بر گرد او ایستاده در استماع حکمت و دلایل معرفت از لقمان مینمایند آن
شخص از راه تعجب نه از خجالت و اهانت گفت ای لقمان تو آن بنده سیاه
در شبانی رمه فلان شخص را میگردی گفت بلی بعد از آن پرسید در چه چیز ترا این
درجه بلند و پایه ارجمند رسانید گفت سه چیز راست گفتن و امانت نگاه داشتن
و ترک هوا و هوس و آرزوها کردن و ثعلبی در تفسیر خود از حکمتهای لقمان نقل کرده
که روزی سید وی او را با دیگر غلامان بباغ فرستاد شاد و خرامان تا میوه آرند آن
غلامان میوه ها را تمام خوردند و بکردن لقمان از راه بهتان انداختند خواجه بوی خشم
کرده گفت چرا خوردی لقمان گفت ایشان دروغ گویانند خودشان خورده اند و بخواجه
گفت بچه دلیل این دلیل معلوم نمایم گفت آب گرم بایشان ده و در صحرا بدوان تا قی کنند
از ایشان معلوم گردد خواجه چنین کرده در میان خلق از حلق ایشان ریخته و از حلق لقمان
آب صاف پس باصناف حاضران مجلس معلوم شد بعد از ظهور خواجه بطهور بودن لقمان
اذعان نمود و معتقد سخنان وی گشت هر چه بنهان باشد آن پیدا شود هر که او خائن
بود رسوا شود و از نشان مبعوثان لقمانست که گفته هیچ ذلت چون تن درستی نیست
و هیچ نعمت چون خوشدلی نه و از خالد بن ربیع نقلست که لقمان بنده حبشی بود سیاه

او ورا

او ورا امر کرد که گوسفندی را کشته هر عضوی که پاک و پاکیزه تر عضوات بپیش وی آرد لقمان
گوسفند را کشته دل و زبانش را پیش خواجه اش آورد و بعد از چندی باز خواجه اش گفت خبیث
ترین اعضای او را بیار باز دل و زبانش را بیاورد خواجه اش گفت یک چیز هم خبیث و هم
طیب چگونه باشد جواب داد چون دل و زبان کسی پاک باشد هیچ عضوی از این در حضور پاک
تر نخواهد شد و اگر این دو پلید باشد باقی هم پلید تر نه عکرمه روایت کرده که روزی خواجه
لقمان در حالت مستی با کسی گرو بست که همه آب بحوض را بخورد بعد از هشیاری دانست که
باخته است لقمان را طلبیده گفت تدبیر چیست گفت پیش تا بینید و چون آمد لقمان گفت
او چنان گفته که همه آب را بخورد و شما جمیع آنها را از رودخانها جمع کنید و به بندید تا وی بخورد
گفتند ما نمیتوانیم است گفت او نیز نمیتواند خورد اذا تعارضا تساقطا عبدالله دینار نقل کرده
که لقمان از سفری باز آمد در راه بغلام خود ملاقات نموده احوال پدرش را پرسید علام گفت
پدرت فوت شد لقمان گفت مالک کار خود شدم و از احوال زن خود پرسید گفت
زنت فوت شد گفت فراش من تازه شد و از خواهرش پرسید گفت فوت شد
گفت عورت و ناموس من پوشیده شد از برادرش پرسید گفت بمرد گفت پشتم شکست
مرویست چند مدت مصاحب داود بود روزی داود زره میساخت و لقمان شاگرد
بود و چون تمام کرد آنرا پوشیده خطاب کرد که نیکو پوشش حربه لقمان گفت خاموش
که نیکو پوشش حکمت است در کتم کسی باشد که این را مرتب شد و در لباب آورده روزی
داود ع از لقمان پرسید کیف اصبحت جواب داد اصبحت فی ید غیری
عنان اختیار من در دست غیریست داود در این فکر کرده نعره زده بیهوش شد مرویست
که مردی بوی میگفت لقمان گفت اگر بدشتی لب من میگزی بتحقیق در از آن کلام
لطیف بیرون میآید و اگر گوئی مرا سیاه مرنج پس دلم سفید است گفته اند سید
لقمان در بیت الخلا طول داد لقمان از خارج آن ندا کرد که طول جلوس در قضاء
حاجت علت ببرز میآرد و باعث ناسور میشود پس بسهولت بنشین و بآسانی
برخیز مرویست که سید او این چند کلمه را بر در بیت الخلا نوشت و در حکمت
که از لقمان پرسیدند بدترین مردم که است گفت کسی که بدی خود بمردم نمود ترا
پاک نداشته باشد و ما گفتند چه زشت است روی تو گفت قابل را عیب میکنی
یا فاعل را و در کتاب من لا یحضره الفقیه آورده که لقمان پسر خود را گفت

دنیا دریابیت شرف خلق بسیار در و هلاک شده اند ایمان بحضرت سبحان آر و سفینهٔ آن ساز و تو کار بر کن
و تقوا را پیشه توشه خود کردان اگر نجات یابی رحمت خدا است و اگر هلاک شدی بهتر دنورت بجنبه عرب
تست آورده اند که روزی لقمان داود خوش الحان را گفت از من پنج کلمه حکمت یاد گیر در آن علم اولین
و آخرین مضمر است اول آنکه باید عمل تو از برای دنیا بقدر لذت و درنگ تو باشد در دنیا دوم
عمل تو برای آخرت بقدر درنگ تو باشد در آنجا سیم عرض تو از سیر خود آزادی تو باشد از آتش
دوزخ چهارم جروت تو بمعصیت بقدر صبر تو باشد با آتش پنجم هر وقت اراده معصیت فرمانی
مولای خود نمائی در جائی کنی که او ترا نه بیند و از ابو عبد الله ع روایت است که فرمود بخدا سوگند
که لقمان را بسبب حسب و نسب و مال و جمال حکمت نداده اند بلکه او مردی بود قوی در امر خدا و ورع
و ساکت و بسیار خاموش و عمیق النظر و طویل التفکر و حدید النظر روز خواب نکردی
و در مجلس تکیه نکردی و آب دهن باب نیندختی و بچیزی بازی نکردی و هیچگاه او را در حالت
بول و غایط و غسل ندیدی از بسیاری حیا و ادب و بهیچ چیز نخندیدی و غضب نکردی
از خوف اثم در دین و فراح باکسی نکردی و خوشحال نشدی بچیزی که از دنیا باو رسیدی
و اندهگین نشدی بچیزی که از او فوت شدی و زنان بسیار نکاح کرده بود و اولاد بسیار
از ایشان آورده اکثر ایشان پیش از لقمان فوت شدند هیچ یک گریه نکرد و اگر کسی
نزاع میکردند از ایشان جدا نمیشد تا بوجه اصلح ایشان را از هم برای خدا جدا میکرد و مجالست
بسیار با فقها و علما مینمود و تفتیش قضات و سلاطین و ملوک میکرد پس آنگاه بجزیره
بقضایای ایشان میکرد بجهت آنکه بآن مبتلا شده اند و رحمت بفرستاد بملوک و سلاطین
و استغفار میکرد برای ایشان بسبب غرور ایشان بدنیای دنی و در یاد نگاه میداشت
چیزی را که نفس او بآن بشیطان غالب میشد و با هوا و هوس خود جهاد میکرد و از سلطان
احتراز و شروع بچیزی نمیکرد مگر آنکه نفع میرسانید پس بجهت این صفات حسنه و اخلاق
مستحسنه حضرت رب الارباب ابواب حکمت بر و بگشاد و قصه او را در قرآن مجید ذکر فرمود
و ما لقمان را حکمت دادیم و گفتیم او را آنکه شکر کن خدا را بنعمت و غیر آن و بتو کرامت فرمودیم
و هر که شکر کند خدا را پس جز این نیست که شکر میکند برای خود چه نفع شکر که حرام نعمت و زیادتی
لذت و استحقاق ثواب در آخرت باو میرسد و هر که ناسپاسی کند بنعمت پس بتحقیق که خدا بی
نیاز است از شکر کسی سزاوار حمد است اگر چه کسی حمد او نکند و با محمود است که همه کائنات بزبان حال حمد حضرت او میکنند

و یاد کن محمد صلعم را چون گفت لقمان مر پسر خود را انعم نام و گفته اند ماثان و یا ثاران و یا اشکم و یا مشکم
بهر تقدیر پسر خود را گفت در حالتیکه پند میداد و میرانید او را بدین وجه که ای پسر من که
تصغیر برای شفقت و مرحمت و مهربانیست شرک میار بخدای تعالی بدرستیکه شرک بخدا
ظلم بزرگ است و گذشتن از طریق حق چه تسویه میان مخلوق و خالق و کسی هیچ نعمتی از او
صادر نشده باشد و کسی که خالق جمیع موجودات است ظلمت نهایت عظیم در حضرت
که پسر و زوجه لقمان کافر بودند و لقمان همیشه بایشان موعظه و نصیحت میکرد
تا اسلام آوردند و بوحدانیت حضرت عزت اعتراف نمودند و چون حضرت عزت
شکر نعمت خود را مقدم داشت در عقب آن تنبیه کرد بوجوب شکر گذاری والدین و حقوق
نعمت ایشان بولد بسیار است و فرمود و وصیت کردیم یعنی فرمودیم آدمی را بنیکو
کردن بپدر و مادر خود و فرمان برداری ایشان و شکر گذاری و احسان ایشان گفته اند
که مقارنه شکر والدین بشکر خود ایشان سبحانه بجهت آنست که او منعم خالق و مشیت و والدین
واسطه اند در ایشان و بعد از آن بیان زیادتی نعمت مادر میکند بقوله تعالی برداشت
آدمی را یعنی فرزند را مادر او مدت بسیار و سست شد در حمل او سست شدنی زیاده
بر سست شدن یعنی ضعفی بالای ضعفی می افزود تا وقت وضع حمل و جدا کردن او را
از شیر در مدت کنشتن دو سال بود یعنی بعد از ولادت فرزند در عرض این مدت
شیر میدهد پس حق حمل و رضاع و تربیت بفرزند بسیار دارد پس حق زیادت
شکر گذاری و احسان باشد پس آیه دلیلست که مدت رضاع دو سال است پس وصیت
کردیم فرزندان را بآنکه شکر نمود مرا بجهت و طاعت و مر مادر و پدر خود را پس وصیت
بازگشت همه و بشکر و کفران همه را جزا خواهم داد در روایت است شخصی از حضرت
رسالت صلعم پرسید که از نیکوئی کنم فرمود امك امك ثم اباك و کم
کوشش کنند پدر و مادر بتو بر آنکه شرک آری بمن و شریک گیری آنچیز را که نیست ترا
باستحقاق شریک گرفتن او و اشی یعنی بتقلید محض در شرک آوردن تو کسی که بدون
دلیلی و دلالت کند باستحقاق آن بلکه دلیل و برهان قائم است بعدم استحقاق شریک
پس فرمان مبر ایشان را در این شرک آوردن و مصاحبت مکن با ایشان در زندگانی دنیا
مصاحبتی نیکو پسندیده شرع و مقتضای کرم باشد و پیروی کن در دین راه کسی را
که بازگشته است بسوی من بتوحید و اخلاص در طاعت که محمد است صلعم و اتباع
آنحضرت که متصف بصفت ایمان و اخلاص پس بسوی منست بازگشت شما

و بدر و مادر تو یعنی مرجع همه شما بامنست بوجه مجازاة پس آگاه خواهم داد شما را بآنچه هستید در میکنید از خوب و بد
یعنی جزا خواهم داد ترا بسبب بیان و مصاحبت نیکو بپدر و مادر و بدر و مادر تراهم بجهت کفر ایشان گفته
اند در آمد در شان سعد وقاص است چنانکه در سوره عنکبوت گذشت و ذکر این وصیت در اثنای
قصه لقمان بیان شد بمناسبت نهی از شرک آورده اند که مادر سعد در وقت آب خوردن بخوردی
که چرا سعد مسلمان میشود تا بمیرد که دهان او را بچوبی میکشادند سعد هم میگفت اگر هفتاد بار
بمیری من از دین اسلام بر نمیگردم بعد از آن باز بار دیگر او وصیت لقمان خبر میدهد که پسر خود را گفت
ای پسر من بدرستیکه حصلة که آدمی را می شد از خیر و شر اگر باشد آن کردار در خوردی هم وزن
دانه از سیر که کوچکترین حبوبست پس باشد آن کردار در اندرون سنگ بزرگ سخت نیز
که صخره گویند که آوردن از آن نهایت دشوار است که در زیر هفتم زمین است یا در آسمانها باشد
یا وجود رفعت و وسعت آن یعنی در اعلی آن در سطح محدب سموات است و یا در زمین در اسفل
آن که مقعر سطح ارض است مر آرد آنرا حضرت رب الارباب و حاضر میکرداند در موقف حساب و آنرا حساب
میکند بدرستیکه حضرت عزت باریک بین و آگاه است بوجود علم و اخفایا و خفایا را حاضر کرده
دانا بکنه هر چیزی از امام بحق ناطق جعفر صادق ع مرویست که فرمود بشما باد که حذر کنید از گناهان
صغیره چه آنها را نزد خدا جوینده هست بتاید یکی از شما بگوید که گناه میکنم استغفار مر نماید چه حضرت
عزت فرموده انها ان تك مثقال حبة آه یا بنی اقم الصلوة و امر بالمعروف
وانه عن المنكر واصبر على ما اصابك ان ذلك من عزم الامور
ولا تصعر خدك للناس ولا تمش في الارض مرحا ان الله لا يحب
كل مختال فخور واقصد في مشيك واغضض من صوتك ان
انكر الاصوات لصوت الحمير الم تروا ان الله سخر لكم ما في
السموات وما في الارض واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة ومن
الناس من يجادل في الله بغير علم ولا هدى ولا كتاب منير ای پسر من
بپا دار نماز را بشرایط و ارکان و امر کن بنیکوئی و باز دار خود را از ناشایست تا دیگران از تو کامل شوند

معروف است در موافق شرع و عقل باشد منکر آنکه مخالف آنها باشد و صبر کن بر آن چیزی که بتو رسد از حوادث
و بلیات بدرستیکه صبر و آنچه فرموده شد ترا از واجبات امور است یعنی آن چیزیست که از آن چاره
نیست و بهیچ وجه ترک آن جایز نه و میل مده و بیکسو مکش و مگردان روی خود را بسبب تکبر
یعنی صفحه رخ خود را از مردم مگردان چنانکه این فعل فعل متکبر است بوجه تکبر و از روی
ناب بلکه اقبال ایشان کن از روی تواضع و فروتنی و مرو در روی زمین در حالتیکه تصریح
و شادی تمام خرامنده و نازنده باشی چنانکه جاهلان و دنیا پرستان خرامند از فرط بیدستگی
خداحست تمیدارد هر خرامنده بسیار فخر کننده نازنده باسباب تنعم را بدوم و میانه
باش در رفتن خود میان سرعت و بطوء که زود رفتن علامت خفت و سبکساریست
و دیر دیر رفتن نشانه تکبر و بزرگواری و میانه روی علامت تواضع و بردباری از این عبارت
است در زمان جاهلیت مردی از روی نشاط و تکبر راه میرفت حضرت رب العالمین بزرگی
امر فرمود تا و را فرو کشید و تا قیامت فرو میرود و فرو خواهد آمد و کم کردان آواز خود را
یعنی در سخن فریاد کننده و نعره زننده مباش بدرستیکه زشت ترین آوازها هر آینه آواز خران
یعنی در بلندی صوت فضیلتی نیست چه صوت حمار با وجود بلندی آن مکروه طبیعت و مبغوض
حقیقت و مورث ملالت است از استماع و در عین المعانی چنان مذکور است که شتربان
عرب بر رفع اصوات تفاخر میکردند در حضرت سلیمان این آیت معجز آیت را رد فخر ایشان فرمود
و حضرت رسالت صلعم و آله آواز نرم و حزین را دوست میداشت و بلندی صوت را کاره بود
و در انجیل مذکور است که ای عیسی بفریاد کنان مرا چون که چون مناجات با من کنند آوازهای خود را
فرو خوابانند در من میشنوم آنچه را که در دل ایشانست و بتخصیص انکر الاصوات بحمار با آنکه
آواز بعضی از حیوانات منکرتر از صوت حمار است بجهت آنست که آواز حمار شدت
در پیش عرب در کراهت سفیان ثوری گفته در فریاد هر حیوانی تسبیح او است جز حمار که آواز او
از شیطانست و در حدیث آمده که چون آواز حمار شنوید بحضرت عزت پناه برید از شر شیطان
رانده شده از رحمت فانه رای شیطانا سعد اکبر از حضرت پیغمبر صلعم و آله روایت
کرده که حضرت عزت سه صوت را دوست میدارد اول آواز خروس آواز کوک سیم
آواز زن نوحه گر از بعض اکابر روایت است که آواز خر برای گاه وجود است یا بجهت
شهوت و یا برای جنگ است با خر دیگر و صدای که از غلبه قوه بهیمه و سبعیه زاید و وجود
آید انکر اصوات خواهد شد و باین سبب اخراج این طور صدا از دار آداب خدا
قبیح و از راه صواب دور است که از وی کنایه کنند و تصریح باسم نکنند چنانکه سایر قبایح را بطریق کنایه

ذکر کنند و از ابی عبدالله ع روایت است که مراد تشبیه عطسه است بآواز بلند و رفع صوت است
در کلام قبیح که مرضی الهی نباشد و اگر رفع صوت در دعا و یا در قرآن باشد مذموم نیست تنها
عاشقان بس دلکش است استماع نغمهٔ آب ش خوش است حضرت سبحان بعد از ذکر
وصایای لقمان برای تنبیه بندگان بآن ذکر نعم خود میفرماید بآفریدن موجودات و معرفت
ذات و آنچه خود بوسیلهٔ ایجاد کائنات و میفرماید آیا نمی بینید مردم آنرا خدا رام ساخت
برای نفع شما آنچه در آسمانهاست از آفتاب و ماه تا آنرز و شناسائی آنها بهره یابید و ستارگانرا
تا بآنها راه می یابید و از ابر و باد و باران که منتفع میشوید و آنچه در زمین تکان است از کوهها و دریاها
و حیوانات و نباتات و معادن و غیر آن که در آنها تصرف میکنید بهره و بهره میخواهید و تمام
کرد و وسعت داد شما نعمت آشکارا که ممکن نیست انکار آن چون خلق و احیا و قادر ساختن شما
و خلق شهوات و غیر آن از انواع نعم هویدا و نعمت که نهانست از آنچه آنرا نمیشناسید مگر کسی
امعان نظر در آن کند مراد از ظاهره و باطنه نعمت محسوسه و غیر محسوسه است و حفص بعد
میخواند بصیغهٔ جمع و اضافه آن بضمیر یعنی نعمتهای او سبحانه در حالتیکه در آشکارا و نهان است
و علما را در نعم ظاهره و باطنه سخن بسیار است و در نسخهٔ بحر العلوم نعمت را بسه صد و بیست
کرده مشهور آنست در نعمت ظاهره نصرت حضرت رسالت است باعدا و باطنه امداد
ملائکه است ای را و بعضی از اقوال مفسرین که معتمد علیه است در بیان آورده میشود از جمله از ابن
عباس روایت است که ظاهره نعمت است که علم بندگان بدانستن آن علاقه گرفته و باطنه
مصالح دین و دنیای ایشان است که بجز خداوند جهان کسی بآن پی نبرد و بروایت ضحاک
از ابن عباس که نعم ظاهره و باطنه را از حضرت رسالت صلعم پرسیدند فرمود نعم ظاهره اسلام
و آراستن قامت خلق بوجه اعتدال و استقامت و تفضل رزق و باطنه ستر اعمال سیئه
و عدم فضیحت آن یا بن عباس خداوند بدانند میفرماید که چند چیز بنده مؤمن خود کرامت
فرموده ام که بهیچکس نداده ام اول قبول کردن دعای مؤمنان در حق آن بعد از انقطاع
عمل او از دنیا دوم عطا کرده ام ثلث مال او را باو تا در راه آن تصدق کند و من باین سبب
این را کفاره گناهان آن تمام سیم پوشیدن عیبها را بدان که آنرا که بآن رسوا نکردم و بمردم نمودم
رسیع گفته نعمت ظاهره نعم جوارح و اعضاست باطنه نعم قلب و فهم و عقل و عطا گفته ظاهر
تخفیف شرایع باطنه شفاعت از حارث بن اسد روایت است که ظاهره نعم ذات
و باطنه نعم اخری از ضحاک نقل است که ظاهره حسن صورت و اعتدال قامت و تسویه اعضاست

باطنه

و باطنه معرفت حضرت سبحان است و یا ظاهره قرآن است و باطنه تاویل معانی معجزات آن
و از امام ناصر محمد باقر ع روایت است که نعم ظاهره حضرت رسالت است صلعم و آله و آنچه از نزد
حضرت عزت است از معرفت ربوبیت و توحید و جز آن که آورده آنحضرت و اما
نعم باطنه که ستر ماست که اهل بیتم و اعتقاد ما در دل او و یا ظاهره نعم مشاهده است
و باطنه آنچه دانسته نشود مگر بدلیل و یا ظاهره دعوت است کقوله تعالی والله یدعوا
الی دار السلام و باطنه هدایت است و یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
و یا ظاهره ذکر اوست که خالق جهان است بزبان و باطنه ذکر آن جان جهان در دل و حال
و یا ظاهره الوان عطایا و باطنه غفران خطایا و یا نیکوئی خلق است و خوبی خلق و یا
اقرار بلسان است و تصدیق بجنان و نطق و عقل و تایید و نهاد و یا تسویهٔ
اعضا و معرفت ملاء اعلی و یا صحت ابدانست و سلامت ادیان و یا اصلاح
و بصیرت است و یا جذب منافع و دفع مضار و یا نامی اموالست و صفای احوال
و یا نبوت و ولایت است و این قریب بقول باقر ع است و در روایت آمده است
که موسی ع از حضرت عزت سؤال کرد که مرا راه نما بخفیترین نعمت که بندگانرا
خطاب بسنطاب آید که خفیترین نعمت من برائت نفس است که صد حد آیت معجزات
بر عموم بدون تخصیص آن بعضی که بعضی بهتر است آورده اند که نضر بن حارث
میگفت که قرآن افسانهای پیشینیانست حضرت سبحان این آیه معجزشان فرستاد
و از مردمان کسی است که جدال و خصومت میکند در کتاب خداوند جهان و میگوید قرآن
از نزد حضرت سبحان نازل نشده آن بلکه اساطیر اولین است که آنرا تعلیم محمد میکنند
و آنجناب آنرا با صحابه خود میخواند و این را نضر بن حارث میگفت و در عین المعانی آورده
که الیهودی از حضرت رسالت صلعم و آله پرسید که خدای تو از چه چیز است فی الحال او را
صاعقه از قهر حضرت ذو الجلال گرفت این آیه معجز آیت آمد که کسی هست که جدال میکند
در ذات حضرت متعال و یا مراد مطلق اهل شرک اند که جدال در توحید و صفات
او سبحانه می نمایند و انکار او میکنند بدون علم و استفاده از دلیلی و بیانی که ایشان را
درین مخصوص باشد از نزد حضرت ذو المنن و بی کتابی روشن بلکه بمحض جهل و تقلید
چنانکه میفرماید وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ

مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ الشَّيْطَانُ يَدْعُوهُمْ إِلَى عَذَابِ السَّعِيرِ
وَمَنْ يُسْلِمْ وَجْهَهُ إِلَى اللَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ
الْوُثْقَى وَإِلَى اللَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ وَمَنْ كَفَرَ فَلَا يَحْزُنْكَ كُفْرُهُ إِلَيْنَا
مَرْجِعُهُمْ فَنُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ نُمَتِّعُهُمْ
قَلِيلًا ثُمَّ نَضْطَرُّهُمْ إِلَى عَذَابٍ غَلِيظٍ وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ
لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ وچون گویند ایشان را
که بصدق تمام پیروی کنید آنچیزیرا که فرو فرستاده است خدا بر شما قرآن و بدان تصدیق نمایید گویند بلکه
که متابعت آن نمیکنیم بلکه پیروی میکنیم آنچیزیرا که یافتیم در آن بدان خود را و بطریق آباء خود سلوک کردیم
و این منع است صریح از تقلید در اصول دین و بعد از آن بر سبیل انکار میفرماید و اگر چه شیطان
بوسوسه و اغوا حسن داعی آباء ایشان بود بعذاب سوزان آخرت که آتش صرف است ایشان را
پیروی شیطان کرده تابع بدان شده از تقلید نمیکنند و هر که واگذارد امر خود را و خالص
سازد دین و یا عمل خود را باخلاص و بالکلیه توجه نماید بدرگاه خداوند عالم پناه و حال آنکه
او نیکوکار باشد یعنی موحد چه نیکو اعمال فرع توحید است و یا عمل او بوجه اخلاص باشد
پس هر آینه دست زده است بدست آویزی محکم که کلمه شهادت است و یا باسلام
و یا قرآن و این تشبیه توکل کننده است بطاعت بکسی که اراده ترقی بکوه بلند کرده باشد
پس چنگ زند بمحکم ترین ریسمانی که از آن کوه آویخته مراد استمسک چنانکه بوسیلهٔ ریسمان
محکم بذروهٔ آنکوه میرسد بوجه سهولت همچنین بکلمه توحید و یا باسلام و قرآن عروج بدرجهٔ
عالیهٔ رضوانات رضوان نماید و بسوی حضرت است سرانجام همه کارها و جهت همه
تصرف بامر و نهی در آن نمیکند مگر او سبحانه و یا در نزد حضرت رب الارباب است عواقب
همه اعمال و یا عاقبت همه کس و همه چیز بسوی اوست و هر که نگرود و بعبوده و تقرب چنگ نزند

پس باید

پس باید اندوهگین نسازد ترا کفر او چه ضرر کفر او در دنیا و آخرت باو راجع خواهد شد نه بتو
فردای قیامت بازگشت همه ایشان پس آگاه کرد انیم ایشان را بآنچه کرده اند و تنبیه بهلاک
و عقوبت ایشان است در دنیا و عقبا بدرستیکه خدا دانا است بآنچه در سینهاست
از خیر و شر و همه را از بندگان آن جزا و سزا خواهد داد مراد آنست که همه را بر وفق اعتقاد
خود بجزا خواهد رسانید برخورداری میدهیم ایشان را بنعمت و سرور برخورداری اندک در زمان
اندک که دنیاست چه دنیا زمان قلیل است در جنب آخرت اگرچه تمادی و طول یابد باشد
پس مضطر سازیم که ناچار و بیچاره مانده بیایند بسوی عذاب قوی و گران که همه را
گران بار سازند مانند گران باری غلیظ بر دوش بعد از آن بطریق الزام حجت بر ایشان
بیان میفرماید و اگر بپرسی ای محمد صلعم و آله کافران را کیست که آفریدهٔ آسمانها و زمین را
هر آینه گویند حضرت سبحان و واضح است بطلان دلالت لامد بعد از استماع آفرینش
سموات و ارض بحضرت یزدان بغیر او سبحانه و چون این اقرار و اعتراف کردند حجت
بطلان اعتقاد ایشان است از شرک بگو باشان که ای حضرت محمد صلعم و آله شکر
و سپاس مر خدا را سزاست که بالزام حجت بر شما ملجا گردانید نه شما با حجت
اعتقاد شماست جمله بیشتر ایشان نمی دانند که باین اقرار ملزم میشوند مر خداوند
آنچه در آسمانها و زمینهاست از مکونات و همه مملوک و بندگانند پس در آسمان و زمین غیر او
سبحانه مستحق عبادت نمیباشد و بدرستیکه خدا اوست بی نیاز در ذات
خود از همه چیز قبل از خلق اشیا ستوده در همه صفات خود قبل از نطق
اشیاء بعضی و استغنای او پس غنیست از ستایش ستایش کنندگان و ستوده
و سزاوار حمد اگرچه هیچ حامدی حمد او نکند ای غنی در ذات خود از ثنای
خود تو نیکوئی بحمد و ثنای خویشتن در آخر سورهٔ کهف مذکور شد که جهودان
اعتراض بقرآن کردند و گفتند در موضعی از قرآن واقع شده من یؤت
الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و در جای دیگر فرموده وما اوتیتم من العلم
الا قلیلا حکم این دو آیه نقیض یکدیگر اند حضرت رسول صلعم فرمود هر چند
علم بندگان بسیار بی شمار باشد و لیکن در جنب علم خداوند کار بسیار بسیار
اندک و بی اعتبار است رب عباد آیه فرستاد قل لو کان البحر مدادا
لکلمات ربی لنفد البحر قبل ان تنفد کلمات ربی آیه دیگر نیز برای تاکید آنچه

وَلَوْ أَنَّ مَا فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلَامٌ وَالْبَحْرُ يَمُدُّهُ مِنْ بَعْدِهِ
سَبْعَةُ أَبْحُرٍ مَا نَفِدَتْ كَلِمَاتُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ
مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُولِجُ
اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ
يَجْرِي إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى وَأَنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ
هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ
الْكَبِيرُ أَلَمْ تَرَ أَنَّ الْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِنِعْمَتِ اللَّهِ لِيُرِيَكُمْ مِنْ آيَاتِهِ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ واگر بودی آنچه در زمین هست
از درختان قلمها و دریای محیط با وسعت و احاطه و بزرگی خود مرکب و یاری دادی بحر محیط را
بعد از فنای آب مدد شده آن هفت دریای دیگر مانند بحر محیط و باین قلمان از درختان
و باین آبان مدد شده کتابت کردندی با آخر نرسیده علوم الهی و عجایب صنع پادشاهی
مراد از کلمات معلومات و مقدورات حقند نامتناهی اند و چون معلومات غیر
متناهی کلمات عبارت از آنهاست غیر متناهی خواهند شد و یا مراد از کلمات آثار
آن چیزهاست که در دنیا آفریده شده و خواهد آفرید در عقبا و یا حکم و فرمانی که او سبحانه
و یا نعمتی که در دنیا و عقبا به بندگان میدهد و متناهی مداد و عدم متناهی کلمات بحر آنست
که قلم و مداد متناهیست و کلمات خالق جماد غیر متناهی بدرستیکه خداوند جهان غالبست
در حکم و فرمان بی نهایت خود دانا که هیچ چیز از علم و حکمت او بیرون نیست پس در بیان اجل
خود در بعثت آن میفرماید مثل آفریدن شما ای اهل مکه و نیز برانگیختن شما بعد از
مرگ مگر مانند آفریدن و برانگیختن یک نفس واحد چه در وجود کلی تعلق یک اراده کافیست
چه در خلق

چه در خلق بآلات و ادوات محتاج نیست بلکه بکلمه کن صد هزار عوالم ایجاد می نماید و در بعثت
بترتیب مقدمات افتقار ندارد بلکه اسرافیل را دمیده بیک دعوت او همه اهل قبور را
از قبور برخیزاند بدرستیکه خدا مستوی است همه مسموعات را بینا همه مبصرات را پس
ادراک او سبحانه بعضی را از بعض دیگر باز نمیدارد او را سبحانه و کذا خلقه چه قدرت ذاتی
او نسبت بجمیع ممکنات علی السویست پس جمیع خلایق را در یک دفعه زنده گرداند
که یکی از دیگری او را مشغول نگرداند مقاتل گفته که کفار قریش میگفتند حضرت عزت
ما را بطور مختلف و مراتب متفاوت متعاقب چون نطفه و علقه و مضغه و عظام خلق کرده
پس چگونه در آخرت دفعه در یک ساعت همه را زنده میگرداند سخت حضرت سبحانه
رد قول ایشان آیت مذکوره را نازل فرمود و بعد از آن صحت آنرا مدلل ساخت
بدلایل قدرت خود که همه کس مشاهده میکنند فرمود آیا ندیدی و ندانستی آنکه حضرت
عزت در می آورد ظلمت شب را در روشنی روز و این وقتیست که شب آید و در غالب
میسازد روشنای روز را در تاریکی شب زیرا نمانیست که روز پدید آید و یا مقادیر شب را
کم و زیاد میکند و رام کرد آفتاب و ماه را که سبب منافع خلایقند هر یک از شمس و قمر روند
در فلک خود بر وفق حکمت تا زمانی نام برده شده تا منتهای شمس را معلومست
که آخر هر سالست و منتهای معلوم قمر آخر هر ماهست و یا تا منقطع شوند از جریان
و دوران که روز قیامت و ظهور رستاخیز است پس بدانید ای حضرت
یزدان با آنچه میکنید در عیان و پنهان دانا است بکنه آن این سعت علم و شمول
قدرت و عجایب ایجاد و صنعت بسبب آنست که حضرت عزت اولست
ثابت در ذات خود و واجب در وجود خود و بسبب آنست که آنچه شما
میخوانید و حفص بغیب خوانده یعنی آنچه مشرکان بی ایمان میخوانند و میپرستند
بجز از خداوند موجد کامل بیهوده و ناحق باطلست و دیگر بسبب آنست که
خالق اوست برتر و غالب بهمه بزرگ که از و بزرگتر خالق نیست می نفوذ و سلط
بهمه آیا ندیدی آنکه کشتی میرود در دریا بنعمت و احسان حضرت بدالاکرام
آنرا در روی آب نگاه میدارد و باد و برق نشان را برای جریان آن مسخر ساخته
تا بنماید شما را بعضی از دلایل قدرت خود در حرکت کشتی بوسیله باد و بعضی از
عجایب دریا بدرستیکه در امر کشتی و دریا هر آینه نشانهاست بشمول قدرت

و کمال حکمت و فور نعمت حضرت عزت برای هر صبر کننده ببلای آن و مشقتهای تکلیف
و منع کردن خود از هوای نفس بتفکر و تذکر در آفاق و انفس شکر کننده بنعما و آلاء او
و گفته اند مراد مؤمنین اند چه ایمان دو نصف است نصفی صبر است و نصفی شکر بعد
آن از حال سکان کشتی خبر میفرماید وَإِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ دَعَوُا
اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ فَمِنْهُمْ مُقْتَصِدٌ وَمَا يَجْحَدُ
بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا
يَوْمًا لَا يَجْزِي وَالِدٌ عَنْ وَلَدِهِ وَلَا مَوْلُودٌ هُوَ جَازٍ عَنْ وَالِدِهِ شَيْئًا
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللَّهِ الْغَرُورُ
إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا
تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ
إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ و چون فرو گیرد و بپوشد اهل کشتی را موج و بزرگی آن اندر آید
در بزرگی مانند سایبانست و یا مثل کوهها و یا ابرها که در ظل آن میخوانند خدا را در حالتیکه
پاک کنند گانند برای خدای تعالی دین خود را و باخلاص و بر اخوانند بشایبه شرک بجهة
خوف آن شداید و آفت و هوا و تقلید را که نزاع کننده است با صل فطرت زایل کرده
ایشان را اخلاص بمقام فطرت اصلی که اسلام و توحید است رساند پس آنگاه
رها نمود خداوند جهان ایشان را و بسلامت رسانید بسوی بیابان و بخشکی پس بعضی
از ایشان راست استادگان اند در طریقه عدل در توحید است و بعضی دیگر کردند
از راه حق و مصر در باطل یعنی مؤمنان اهل کشتی ثابت شدند در دعا و زاری و نماز
خود و مشرکان متجاوز و منکر و جاحد و الهی را میکنند نشانهای قدرت ما را مگر هر مکر
کننده

کننده و عهد شکننده فطرت اسلام را و ناقض عهدی که در دریا بخدا بسته که ناسپاس باشد
مر نعمت پروردگار بلقد بدلیل خود را آورده اند که سبب اسلام عکرمه بن ابوجهل
اخلاص او شد و خواندند خداوند بلا ندا بی ریا در وقت خطور عبور امواج دریا از و بعد از آن
حضرت رب الارباب خطاب مستطاب بجمیع مکلفان از بنی نوع انسان نموده میفرماید
و ندا عام است بجمیع انام ای مردم بترسید از عقوبت پروردگار با شوکت خود
در ترک نالایق و ناشایستها و بترسید از روزی که دفع نکند عذاب را هیچ پدر از پسر خود و
فرزندی که نفع رساننده و باز دارنده باشد از پدر خود چیزی را از ثواب و عذاب گفته اند
که این آیت مخصوص کفار اشرار بدکردار است چه اولاد و آباء مؤمنین
هم دیگر را شفاعت میکنند بدرستیکه وعده حضرت رب الارباب بثواب و عقاب
راست و درست است و در آن خلف و اختلاف ممکن نیست پس باید که فریب
ندهد شما را زندگانی دنیا بمتاعهای دلفریب و بزینتهای جامه زیب خود و مغرور نسازد
عفو و کرم حضرت عزت و یا بدادن او سبحانه شما مهلت شیطان فریبنده باطل
که با آرزوی دور دراز شما را آن عاقبت تباه از راه خداوند عالم پناه بیرون برد و مصاحب
و دلیر گرداند و شما را بتوبه و انابه و مغفرت امیدوار سازد و گوید امروز کنید و فردا
چه عذر فردا را عوض فردا مرا باید زنهار مغرور نشوید و کسی این عذر را نمی پذیرد کار امروز بفردا
روز چون آمده کاری بکن و عذر میار پس هر چیزی که بنده شرمنده را مغرور میسازد و تا آنان
بعصیان سلک کرده و ترک اوامر و نواهی حضرت سبحان نموده آن غرور است و از راه خدا دور ماند
خواه آن شیطان باشد و خواه نفس اماره و بنیه فانیه این جهان آورده اند در حالت
نزع عمرو بن حارث را اهل یاد به بود پیش حضرت رسالت آمده عرض کرد یا محمد صلی الله علیه و آله قیامت کی
واقع شود و تخم و شجر و اشجار افشانده ام کی باران بآن ریزان شود و زن حامله من بسر آرد و باد خشک و تند
در پرورش خود را مرد انم آیا فردا چه خواهم کرد و مخمر زاد خود را دانم آیا مدفنم بکدام بقعه خواهد افتاد
از ازل استاد در بیان اینکه این پنج سوال و علم آن در خزینه خانه هیست آن جهان است و کلید آن
آن در دست هیچ یک از آدمیان و جنیان نه آیه مجرد فرستاد بدرستیکه حضرت عزت
نزد او است دانستن قیامت و میفرستد باران در زمان و مکانی که مقرر و مقدر کرده نزول آن
و میداند آنچه در جهاست از ذکور و اناث و تمام الخلقه و ناقص نمیداند هیچ نفس که کار و کار
که چه کسب خواهد کرد فردا از خیر و شر و لهذا بسیار بشمار بشیکه اراده چیزی می نماید و خلف آن
بفعل آید چنانکه در کلام معجز نظام سید انام اولین امام بحر طوطام علیه السلام عرفت الله بفسخ العزائم

اشاره بآن شده و نمیداند هیچ نفس در کدام زمین بمیرد و در چه وقت اما آنکه پذیرد بدرستیکه خدا
داناست بهمه چیز و از جمله علم اوست همانه مغیبات را و باراده آشکارا نماید آگاه بباطن همه اشیا چنانکه
بظاهر آنهاست عمر بن سعید روایت کرده در از حضرت رسالت صلعم و آنکه پرسیدم یا رسول الله
آیا علم حضرت را آنرا بتو نداده اند فرمود علم بسیار بمن داده اند و علم بسیار هم مرا جازت اعلام آن از
ملک علام نداده اند و بسیار را واقف گردانیده اند بعد فرمود و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها
الا هو و این آیت تلاوت فرمود و از ائمه هدی مصابیح تقی منقولست که این پنج چیز را هیچ فرشته
نداند و ابن عباس گفته هر کس دعوی یکی از این پنج نماید بخدا دروغگو و کاذب است مراد آنست که علم
این اشیا و مخصوص واجب الوجود علم الاسماست و هیچکس را با آنها ادنا و شعاع اطلاع نمیرسد مگر با علام
خداوند انام بتوسط بشر چون انبیا و بتوسط بشر چون ائمه هدی حقیقت منبا و اشارت مغز آنست
که آدمی بحیله و بوسع طاقت و ارادت خود عارف این امور نمیتواند شود و مناجات کم استعداد ندارد
که با علام حضرت علام علم بعضی از آن و بتمام آن قاصد کند و منه التوفیق و علیه التکلان

سورة السجدة ثلثون آية مكية من جوع الراقد من طب الائمة

من كتبها وحملها في منزله وال او قاض ظالم صرف عن خدمته تلك السنة

و نیز در روضة الاذکار است اگر سوره سجده را بر کسی بنداند امن گردد از تب و لرزه و از درد سر
و ابی بن کعب از حضرت رسالت صلعم روایت کرده هر کس الم تنزیل و تبارک الذی بیده الملک بخواند
جان شود در شب قدر را احیا کرده و لیث از ابو جابر روایت کرده حضرت رسالت صلعم فرمود آنکه
خواند الم تنزیل و تبارک الذی بیده الملک را تلاوت میفرمود لیث نیز روایت کرده
در ثصت حسنه برای آنکس نویسند و شصت سیئه محو کنند و شصت درجه بلند نماید برای تلاوت کننده
این سوره حسین بن علا از ابو عبد الله ع آنقدر کرده هر کس این سوره السجده را هر شب جمعه
بخواند حضرت عزت روز قیامت نامه عمل او را بدست راست وی دهد و آنچه از سیئات او را در صحایف
حساب نکنند و در جنان از مصاحبان سید ابرار و ائمه اطهار شده صلوات الله علیهم اجمعین الی یوم الدین
و نیز از حضرت رسالت صلعم روایت است هر که این سوره هجرت را بخواند شیطان ناطحیان
ستر و رو بآن فانه و مکان داخل نشود و چون حضرت سبحان ختم سوره لقمان را بدلایل ربوبیت نمود
ابتدا این سوره را نیز باین مضمون بیمن فرمود بسم الله الرحمن الرحیم الم تنزیل الکتاب
لا ریب فیه من رب العالمین ام یقولون افتراه بل هو الحق من

آنید سفر باید خداوند بحق آنکس است که آفرید آسمانها و زمین را و آنچه میان آنهاست از حیوانات و نباتات
و معادن و غیر آن در مدت شش روز از روزهای دنیا پس مستولی شد حکم او سبحانه بر سریر عظیم ملکوت
غلبه و استیلا و تحقیق این منت در سوره سابقه گذشت پس ای بندگان باور کنید و از راه او در مگذرید که در دنیا
و عقبا نیست مر شما را بجز از وی هیچ دوستی که شما را یاری کند و نه شفیعی مدد کاری نماید یعنی اگر از رضای
حضرت عزت و اطاعت او جلت عظمته قدرته تعدی نمایید هیچ ناصری و شفیعی نصرت و شفاعت شما را
نماید آیا پند نمیپذیرید از مواعظ ربانی و نصایح قرآنی و تدبر تفکر نمیکنید در آنچه گفته شد تا صحت آن بشما
واضح شود میسازد کار دنیا را باسباب سماوی چون ملائکه و جز آن و میفرستد ملکی را که موکل است بآن از آسمان
بسوی زمین پس ملک آمده آن کار را بجا می آرد پس عروج میکند بسوی آسمان در روزی که هست اندازه
آن هزار سال از آنچه شما شماره میکنید یعنی فرشته مرتبه از آسمان و بالا میرود در مدتی که اگر آدمی رفت
و مرتبه جزو هزار سال میگیرد چه از زمین تا آسمان پانصد ساله راه است پس قدر نزول و عروج آن
هزار سال میشود و یا میسازد کار دنیا را باسباب چون ملائکه نازل میشود آثار آن بسبب از آسمان بسوی
زمین پس عروج میکند آن امر موجود گشته و ساخته شده بسوی او و ثابت میشود در علم او سبحانه و مدت
میان تدبیر و وجود آن در روز نیست که هست اندازه آن هزار سال از آنچه شمارید مراد زمان طویل است
میان تدبیر و وقوع آن یعنی خدا تدبیر امری میکند که بعد از هزار سال دیگر موجود خواهد شد و ابن عباس
و حسن و ضحاک و قتاده و جبائی بقول اول تفسیر کرده اند و مجاهد بر این وجه تفسیر کرده صدا و شیخ
تدبیر امر میکند و حکم هزار ساله میفرماید پس ملائکه نازل میشوند بر بستن آن و صعود در آن
بجهة ثبت آن در صحف آن تا آنکه هزار سال منتهی شود بعد از آن باز حکم هزار ساله میفرماید
بهمین قرار تا انقراض عالم بیقرار پس الف سنه از برای نزول و عروجست بدنیا و خمسین الف
سنه در روایت دیگر واقع شده از برای مدت قیامت است اگذالک تدبیر امر میکند
بطریق مذکور دانای پوشیده و عیان است و آشکار و نهان یعنی میداند امور دنیا و عقبا را و عالم
است بآنچه بوده و خواهد بود پس تدبیر امر همه را میکند بر وفق حکمت غالب است بامر و تقدیر خود
بر بندگان خود تدبیر اگذالک که نیکو کرد هر چیز را که آفریده یعنی بپا راست آنرا بر وجهی نیکو بر وفق های
حکمت و بر وفق مصلحت شد فی آنچه در جهان شاید کرده آنچنانکه میزید از قوت و فی کرفت کار همه
که نوی آفرید کار همه نقش نیابد لوح خاک از نقت دل اناوجان پاک از نقت پس جمیع مخلوقات
حسن باشند اگرچه متفاوت در حسن اند و گویند هر چیز علم است یعنی اگذالک هر خلق
چگونه باید آفرید و آغاز کرد آفریدن آدم ع را از گل پس آفرید ذریه و فرزندان او را از خلاصه
و نقاوه بیرون آورده از صلب از آب ضعیف خوار و نطفه در نهایت حقارت و خاست
پس راست و قوام داد قالب آدم علی الدوام را بتسویه اعضا و جوارح راست تر و خوب تر و دمید در
او روح خود و اضافه روح بخود بسبب کریم و شریف بودن آدمست و اظهار آنکه او را شانی و مرتبه است

مرتبك لتنذر قوما ما اتاهم من نذير من قبلك لعلهم يهتدون الله
الذي خلق السموات والارض وما بينهما في ستة ايام ثم استوى على العرش
ما لكم من دونه من ولي ولا شفيع افلا تتذكرون يدبر الامر
من السماء الى الارض ثم يعرج اليه في يوم كان مقداره الف سنة
مما تعدون ذلك عالم الغيب والشهادة العزيز الرحيم الذي
احسن كل شيء خلقه وبدء خلق الانسان من طين ثم جعل نسله
من سلالة من ماء مهين ثم سويه ونفخ فيه من روحه وجعل لكم
السمع والابصار والافئدة قليلا ما تشكرون

از امیر المؤمنین لب الطالبین
منقولست در هر کتاب حضرت رسالت الارباب را خلاصه هست و خلاصه قرآن حروف مقطعه در آن
و گفته اند چون الف از اقصای حلق آمد و اول مخارجست و لام از طرف لسان و وسط است و میم از حروف
شفویست و آخر پس این اشاره است که باید بنده دل زنده در اول اقوال و افعال خود و در وسط
و آخر قرآن بذکر خدای لسان و جان آنس گیرد و اشهر اقوال انا الله اعلم است و باقی اقوال در احوال الفیل
سوره گذشته است در جای دیگر الم که هم این سوره و با هم قرآنست باین مثابه است
که این سوره و یا قرآن کتابیست فرستاده شده از نزد حضرت یزدان هیچ شکی نیست که فرود آمده
از نزد پروردگار عالمیان آیا تصدیق میکنند اهل مکه در این از نزد حضرت سبحان است و یا میگویند
آنرا حضرت رسالت از پیش خود یعنی حقیقت آنرا میکند در اسناد افترا بر او میدهند نه چنانست که قرآن
بر بافته باشد بلکه آن قرآن سخن راست و درست است فرود آمده از نزد پروردگار تو تا بیم کنی از عذاب
الهی قومی را که در زمان تو نیامده باشد ایشان هیچ بیم کننده پیش از تو مراد زمان فترت است که ما بین
زمان عیسی و خاتم انبیاست یعنی چنانکه ابراهیم و اسمعیل نذیر اهل زمان خود بودند تو نیز نذیر قوم خود باشی
که ایشان از بیم کردن تو راه یابند بحق مراد از لفظ لعل ثبوت است یعنی تا مهتدی شوند باین ادله
اگر عناد و انکار نکنند بعد از آن بیان صفات کمال خود را میکند برای تنبیه بر کمال نادانی ضلالت بهدایت

که نسبت دارد بحضرت ربوبیت و از این راه سید وصیین امیر مؤمنین ع فرموده من عرف نفسه
فقد عرف ربه و آفریده برای شما گوش تا بشنوید و دیده ها تا ببینید و دلها تا بر بینید اندکی شکر
در مقابل چنین نعمتها میکنید و چنانکه سزاوار است و باید و شاید بشکرگذاری نعمت قیام نمی نمایید
وقالوا ءاذا ضللنا في الارض ءانا لفي خلق جديد بل هم بلقاء ربهم
كافرون قل يتوفاكم ملك الموت الذي وكل بكم ثم الى ربكم ترجعون
ولو ترى اذ المجرمون ناكسوا رؤوسهم عند ربهم ربنا ابصرنا وسمعنا
فارجعنا نعمل صالحا انا موقنون ولو شئنا لاتينا كل نفس هداها
ولكن حق القول مني لاملان جهنم من الجنة والناس اجمعين
فذوقوا بما نسيتم لقاء يومكم هذا انا نسيناكم وذوقوا عذاب الخلد بما
كنتم تعملون انما يؤمن بآياتنا الذين اذا ذكروا بها خروا سجدا
وسبحوا بحمد ربهم وهم لا يستكبرون تتجافى جنوبهم عن المضاجع يدعون
ربهم خوفا وطمعا ومما رزقناهم ينفقون

و گفتند منکران بعث چون بالف
ناخلف امثال آن اهل سلف از روی انکار و استکبار آیا چون گم شویم در زمین و با خاک یکسان و آمیخته و پنهان باز
دایره وجود کم چنانکه اعضای ما از اجزای خاک تمیز داده نشود آیا ما آنهنگام در آفرینش تازه خواهیم شد یعنی
هرگز ما مبعوث نخواهیم شد بعد از خاک شدن و پاک بعد از اعضا ریختن این استفهام انکاریست یعنی آن سخن
بما تعلق ندارد نه چنانست که ایشان میگویند بلکه ایشان برسیدن جزای پروردگار خود بآن دار آخرت منکرند
بعث و نشور و ثواب و عقاب و حساب بگو ای محمد صلعم و آنکه منکران بعث را که زود فرا گیرد تمام روح شما را
فرشته موت که عزرائیل ع است آن فرشته که گماشته شده است شما را بقبض ارواح شما پس بسوی
آفریدگار شما باز گردانیده شوید برای حساب و جزا صاحب کشاف گفته که عزرائیل ع ارواح را میستاند
ایشان جواب دهند پس خود را بقبض آنان امر فرماید و از مجاهد روایت است که هر کس را پیش

ملک الموت مانند طشت در از هر جایش خواهد تناول تواند نمود و در تفسیر ابو اللیث وارد است که ملک الموت را
رویست از آتش و جهانی از نور در شود و قبض روح ایشان نماید و رویست از ظلمت و بآن جان منافقان گیرد
و رویست بصورت انسان که بآن مؤمنان را قبض نماید و رویست از نور و انبیا و صدیقان را بسوی
قبض نماید و اعوان آن قابض جانهای جهان ملائکه رحمت و عذاب اند در خبر از پیغمبر صلعم آمده که فرمود آن سرور
که شب معراج چون مرا بآسمان ملائک بردند همه فرشتگان بروی خندان بودند غیر ملک الموت
که بهیبت و سطوت عظیم او مرا نگاه میکرد سلام کردم جواب داد از جبرئیل پرسیدم گفت ملک الموت است
تا خدا او را آفریده هرگز نخندیده پس پیش وی رفتم و گفتم ای ملک الموت در هیچ ساعت چگونه بر جان و امت
احاطه مینمایی گفت جهان پیش من چون خوان است که در پیش کسی نهاده و انگشت همه جای آن رسد گفتم ان
لوح چیست گفت درین نام کسانیست که آجال ایشان درین سال است نوشته است بآن میگیرم تا اجل
هر کس رسیده باشد قبض نمایم از ابن عباس روایت است که دنیا در پیش ملک الموت چون جام است و میان
دو قدم او از مشرق تا بمغرب و عکرمه از ابن عباس نقل کرده که حضرت رسالت صلعم آمده که فرمود هیچ
امراض و اوجاع قاصد وی اند و چون اجل بنده نزدیک شود ملک الموت پیش او حاضر شود و گوید
ای بسیار سوء لیت بعد از رسول و من خبر نیستم که بعد از من خبری بخواهد رسید اجابت پروردگار
خود کن خواه بخیر و خواه بکراهت و چون قبض روح او نماید خویشان و مصاحبان او فریاد و
فغان کنند آن ملائکه حضرت رحمن بایشان فرماید چرا گریه و زاری میکنید بخدا سوگند او را سرور
و قبل از اجل بیش از رسید فرمان از خدا را اجل قبض روح او نمودم و روزی او را خود بخوردم ملائکه حضرت
خداوند او را خواندند و وی اجابت دعوت حضرت عزت نمود پس باید نفس خود گریه کنید نه بغیر پس
بشما رجوع بسیار خواهد شد تا از شما کسی را باقی نخواهم گذاشت آنکه وی که از صدمه اجل
کسی را نداده اند برات مسلمی بعد از آن حضرت سبحان از حال مشرکان خبر میدهد و اگر به بینی ای بیننده چون
مشرکان فرو رفته اند بانواع مهولی که معظم آنها شرکست روز حشر سرهای خود را افکنده باشند در پیش پروردگار
خجالت و مذلت و شرمساری در پیش رب الارباب خود در موقف حساب در خالق متوکل حساب
خلایق گردد در آن آینه بیم هول عظیم و در آن دم گویند ای آفریدگار ما دیدیم آنچه وعده کرده بودی
و شنیدیم از تو تصدیق پیغمبر ترا و با هول رستخیز و آواز صور ترا پس باز گردان ما را بدنیا تا بکنیم کاری
شایسته بدرستیکه ما یقین کنندگانیم بسرای آخرت همه مشاهده کردیم آنرا و ما را شکی در آن نماند چون
مشرکان این را گویند حقتعالی فرماید اگر میخواستیم ما هر آینه میدادیم در دنیا هر نفسی را آنچه راه میافت
بوسیله آن سوی ایمان و عمل صالح بعض همه را بالجاء و اضطرار بایمان مرا شاخ اما چون تکلیف مقصود اختیار
است نه اجبار باید خود ایمان آرد تا مستحق مدح و ثواب باشد از این جهت ایشان را ملجا و اضطرار
بلکه بیان امر ایمان نمودیم و زمام اختیار کفر و ایمان بدست ایشان دادیم فمن شاء فلیؤمن

شاء

شاء فلیکفر ایشان ضلالت بهدایت اختیار کردند و مستحق عذاب سزاوار عقاب و عتاب گشتند
چنانکه میفرماید قال و علا ولکن ثابت شده است این حکم از من که هر آینه پر سازم جهنم را از کفار شریر
و دیو پریرو و آدمیزادگان سرکش که مجتمع شوند در آن و چون شما با فتیار خود ایمان را گذاشتید بار طلب
کفر و طغیان بیرون نهادید با وجود حقیت و حقیقت ایمان بشما پس بچشید شما عذاب جهنم را
بسبب آنکه فراموش کردید و متذکر نشدید دیدن این روز را بسبب ترک ایمان با فتیار بدرستیکه
ما نیز فراموش کردیم و گذاشتیم شما را در عذاب دائمی در صلاه شما را یاد نکنیم پس ما شما را ملکه بیان
نمودیم پس بچشید شما عذاب جاودانی را مکرر بسبب آنچه بودید میکردید از کفر و معاصی
روایت است که روز قیامت چون بهشتیان و دوزخیان در مقام سیاست بدارند حساب بنمودند
اهل دوزخ از دوزخ آرند فرشتگان موکل سرشته بر خوشه زبان لایه شفاعت در حضرت عزت
کشایند حضرت سبحان بعضی از ایشان را از راه دوزخ باز گرداند و گروهی دیگر از ایشان شفاعت
پیغمبران از آتش سوزان دوزخ خلاص شوند و جمعی بشفاعت شهیدان و فوج شفاعت مؤمنان
بعد از آن رحمت حضرت عزت در صورت زنی آمده گوید بار خدایا مرا نیز شفاعت ایشان
میرسد حضرت عزت فرماید شفاعت کن در حق هر مؤمن و مؤمنه که مرا در جنت در دنیا یاد
کرده باشند و یاد رسیده باشند و یا امیدوار شده و یاد عزت خود بکار نبرده از روی خوف
و یا رجا خوانده پس شفاعت وی از دوزخ بیرون آیند و براه جنت شتابند و در دوزخ نماند
مگر کافر و مشرک منکر حضرت عزت بآنها مبالات نکرده فرماید تا در های دوزخ بر وی
بر بندند پس رحمتی در آن نیابند و فرشتگان بایشان گویند فلان و فلان با شما نیستیم آه بعد از ذکر
عاقبت اهل شرک و طغیان در بیان مآل اهل مؤمنان میفرماید جزاء نیست جز نیکوئی و بدی آنها
کلام مآل آنانکه چون بهشت داده شوند بآن آنها بر دو افتند سجده کنند کسان بجهت خوف از عذاب
حضرت رب الارباب تسبیح و تنزیه کنند بر پروردگار خود از آنچه لایق عظمت و شوکت
و کبریائی اوست تسبیح مقترن بستایش پروردگار خود یعنی از صفات نامزد او تنزیه نمایند
و بستایش سزاوار او را و استماد و یا بجهت شکاری از عذاب او را پرستش نمایند و آنچه توفیق
داده ایشان را بایمان و هدایت شکر گذاری کنند و یا در سجود گویند سبحان الله و بحمده
در حالتیکه سرکشی نکنند از ایمان و سجود و طاعت و اطاعت حضرت عزت بلکه بر عبادت تمام
اطاعت حضرت لا ینام نمایند و بعبادت او همیشه مشغول شوند و این سجده اولست از عزائم
اربع و اجماع اهل بیت علیهم السلام بر خوانده و شنونده آن سجده کردن واجب است و این را
سجده تذکر گویند چه بنده نزد تلاوت این آیه متذکر گردد از چیزی که از آن غافل است و تصدیق

کند که وجوب وجود و وحدانیت حضرت عزت بهمه اشیا جاری و ساریست ففی کل شیء له آیة
دلیل علی انه واحد همه ذرات از نباتها بوحدانیت او دارد گواهی همه اجزاء کون از
مغز تا پوست چو و اینی دلیل قدرت اوست آتش روایت کرده که منازل بعض انصار از مسجد
ابعد بود و چون نماز شام با خواجه انام علیه و آله السلام بجماعت ادا میکردند تا وقت ادای نماز
عشا در مسجد توقف میکردند و بمنازل خود نمی رفتند تا عشا را با آنحضرت با جماعت ادا کنند حضرت
سبحان در شان ایشان این آیه معجزشان فرستاد دور میشود پهلوهای ایشان از خوابگاه
ایشان میخوانند پروردگار خود را از بیم خشم و غضب او و امید خوشنودی از رحمت او و از آنچه
گفته آید در شان جمعیت که نماز عشا و صبح را بجماعت گذارند و اکثر بر آنند در شان عابدان بهجت
و شب خیزان که چون پرده های ظلمت شب فرو هشته شود و سراپرده جهان بپالین غفلت خواب کنند
گشته پهلو از بستر گرم و بالین نرم تهی کرده بقدم عجز و نیاز ایستند و در جوف ظلمت شب با خدا و
رازدان راز گویان و زاری کنان و این قول حسن و مجاهد و عطا است از سهل بن عبد الله اولیس قدس سره در شبی میگفت هذه لیلة الرکوع و بیک رکوع بسر میبرد و در شب دیگر میفرمود
و هذه لیلة السجود و بیک سجده بصبح میرسانید گفتند چون طاقت طاعت داری
شبهای بی نیازی با ناله و زاری بیک حال و بیک منوال میگذرانی گفت کجا است شب جدائی کاش
ازل و ابد یک شب بودی تا ما بیک سجده از من بر بودی که در همه آن شب با رنج و تعب نالهای
زیر و گریهای تار کردمی به نیم شب که همه مست خواب خوش شدند من و خیال تو نالهای دردآلود
از امام اکرم ابو جعفر و ابو عبد الله صلعم و واحدی بسند خود از معاذ بن جبل نقل کرده که گفت با حضرت
در سفر غزوه تبوک با جناب نبوت مآب بودم که از آفتاب بی تاب شده هر جمعی در مکانی
بودند و من با رسول خدا صلعم و آله اقرب بودی فرود آمدم و پیش آنحضرت رفته عرض کردم یا رسول الله
مرا علمی تعلیم فرما که به بهشت رساند و از دوزخ رهاند فرمودند از چیزی پرسیدی و این یک آسانست
که حضرت سبحان طریق آنرا بر وی آسان کرده هر آسان باشد و آن اینست که حضرت عزت را بوحدانیت
پرستش کن و شرک با وی مجانبه نیاری و نماز بوقت بپا داری و زکوة مفروضه ادا کنی و روزه ماه مبارک
رمضان گذاری بعد از آن فرمود خواهی که ترا بابواب بهشت نمایم عرض کردم بلی فرمود روزه سپر آتش
است و صدقه خشم خدا فرو نشاند و نیز نماز شب در میان شب برای رضای خدا گذارده
شود بعد از آن این آیه را تلاوت فرمود تتجافی جنوبهم عن المضاجع آه و فرمود آیا خبر دهم
بقوام این همه عرض کردم بلی فدای تو شوم پس زبان مبارک خود را بدست گرفته فرمود زبان خود را نگاه دار
عرض کردم ما را بگفتار مواخذه کنند فرمود یا معاذ مردم را بروی خود بدوزخ کشند از آفت زبانهای ایشان

کند

اسمانت عیسی از حضرت رسالت روایت کند که شنیدم رسول اکرم فرمود چون روز قیامت شود
خلایق را در موقف حساب بدارند منادی از جانب رب الارباب ندا نماید که بشت خیزان در دنیا از جا
برخیزند و بجانب بهشت داخل شوند بعد از آن بجانب خلق شروع کنند و از بلال قرع فال روایت
کرده که حضرت رسالت فرمود بشما باد که نماز شب گذارید چه آن شعار صالحان است پیش از شما
بودند و بدرستیکه قیام شب موجب نزدیکیست بخدا و نهی کننده نماینده گناه و کفاره
سیئات و رانده درد و الم از جسد و در وصیت نامه امام حسن عسکری علیه السلام
که بعلی بن بابویه قمی رحمه الله نوشته بود مذکور است که بر تو باد که نماز شب را بپا داری پس بیحیی
رسالت صلعم وصیت کرد سید ما علی علیه السلام را و گفت یا علی علیک بصلوة اللیل
علیک بصلوة اللیل علیک بصلوة اللیل و من استخف بصلوة اللیل فلیس
منا و از حضرت رسالت صلعم و آله روایت است که چون روز قیامت شود خلق اولین
و آخرین را جمع کنند منادی با آواز بلند ندا کند که همه خلایق بشنوند که زود باشد که بدانند
اهل جمع امروز که کیست اولی باحسان باز ندا نماید که باید برخیزند جمعی که پهلوهای خود را
کرده اند از مضاجع خود تا بر ای عبادت من پس چون برخیزند ایشان بسیار اندک باشند باز دیگر
ندا از خدا رسد که باید برخیزند آنانکه باز نداشته باشد ایشان را تجارت از ذکر حضرت عزت
و ایشان نیز اندک باشند باز ندا رسد که باید برخیزند آنانکه حمد خدا در سراء و ضراء کرده باشند
این جماعت هم بسیار اندک باشند پس همه را بجانب بهشت در آرند و آنگاه حساب خلق را
نمایند مالک بن دینار گوید که انس بن مالک را از این آیه معجزآیت پرسیدم گفت مراد عشا
از اصحاب حضرت رسول فلک جناب که در میان نماز شام و عشا نماز نکردندی و عبد الله
بن عمر روایت کرده که حضرت رسالت فرمودند هر که او میان نماز شام و عشا نماز گذارد و این
نماز را نماز اوابین گویند و آن ساعت را ساعت غفلت خوانند و هر که در میان نماز شام
و خفتن نماز بسیار بشود و هشام بن سالم از ابو جعفر ع روایت کرده که هر که میان نماز شام و خفتن
دو رکعت نماز گذارد در رکعت اول فاتحة الکتاب یکبار بخواند و آیه و ذا النون اذ ذهب
مغاضبا الی قوله ننجی المؤمنین و در رکعت دوم فاتحه یکبار و آیه و عنده مفاتح الغیب لا یعلمها
الا هو الی آخر و در قنوت گوید اللهم ان اسئلک بمفاتح الغیب التی لا یعلمها الا انت
ان تصلی علی محمد و آل محمد اللهم انت ولی نعمتی و القادر علی طلبتی تعلم حاجتی فاسئلک
ان تصلی علی محمد و آله و ان تفعل بی ما انت اهله و لا تفعل بی ما انا اهله جمیع حاجات
از حضرت رب العزت بخواهد مگر اجابت مقرون گردد حاصل حضرت سبحان و صفت اهل ایمان فرموده

که ایشان بجهت شوق عبادت حضرت عزت ترک استراحت کرده او را خوانند وازانچه روزی داده ایم نفقه
میکنند در وجوه بر بعضی شب هنگام ماعرض از و نیاز و تکدی کنند و روز در راه ما بفریاد اهل نیاز و کدایان
رسند بعد از آن بجهة تحریص و ترغیب اهل ایمان بطاعت جلیله و مالیه بیان جزای ایشان میفرماید فَلَا تَعْلَمُ
نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أَفَمَنْ كَانَ
مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَىٰ نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَأَمَّا الَّذِينَ فَسَقُوا
فَمَأْوَاهُمُ النَّارُ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا أُعِيدُوا فِيهَا وَقِيلَ لَهُمْ
ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ
الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ
ذُكِّرَ بِآيَاتِ رَبِّهِ ثُمَّ أَعْرَضَ عَنْهَا إِنَّا مِنَ الْمُجْرِمِينَ مُنْتَقِمُونَ
وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَلَا تَكُنْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَائِهِ وَجَعَلْنَاهُ
هُدًى لِبَنِي إِسْرَائِيلَ وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا
وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ پس نمیداند هیچ نفس از ملک مقرب و نه نبی مرسل آنچه پنهان
داشته شده است برای پهلو تهی کنندگان از خوابگاه و انفاق کنندگان بوجه مرضات الله
از روشنی چشمها یعنی چیزهایی که چشمها بآن روشن گردد ابن مسعود روایت کرده که در قرآن نوشته
که مقتعلا آماده ساخته برای کسانیکه پهلو تهی کرده اند از بستر برای رضای حضرت داور آنچه
هیچ چشم آن را ندیده و هیچ گوشی نشنیده و از خاطر هیچ خطور نکرده و فرشته ندانسته و در هیچ
قرسی آمده أَعْدَدْتُ لِعِبَادِيَ الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا
خَطَرَ عَلَىٰ قَلْبِ بَشَرٍ محققان باتقان بیان کرده اند انسب آنست از آن نعمت مخفی
نگفتن

نگفتن نشود زیرا که فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ عَلَىٰ قَلْبِ بَشَرٍ مشعر آنست که دعوی دریافت آن ممکن است
اهل ایمانی که شب و روز مشغول طاعت و عبادت جانی و مالی اند جزا داده شوند جزا دادن
بسبب آنچه بودند که بخلوص نیت و صدق طویت عمل میکردند بزرگی فرموده چون ایشان
طاعت پنهان کردند جزای عملهای ایشان نیز پنهان خواهد شد و باکسی چون بطاعت ایشان
مطلع نشد بکرامات ایشان نیز مطلع نخواهد شد روزی که روم همه جانان بجنبش
نه لاله و گل بچشم آمد سمن رازی که میان من و او گفته شود من دانم و او داند و او داند
آورده اند که ولید بن عتبة بن ابی معیط برادر مادری عثمان با طغیان بود با شیعیان
و نور حدقه امامت و قرة حدیقه خلافت امیر المؤمنین امام المسلمین اسد الله الغالب علی
غالب علی بن ابی طالب ع بمقام مفاخرت آمده گفت ایعلی تو کودکی قوت جوانی
بهتر است و زبان آوری و طلاقت لسان بیشتر و سنان من از سنانت تیزتر و قدیم
در میان دسته های لشکر از تو برتر امیر بر وجه در جواب آن نمرود مردود قوم خود فرمود
خاموش ای فاسق شریر ابتر ترا با من چه دم مباهات است و با رای موازنه و مساوات
و چه سزاوار داری مباحثه و معادات است حضرت عزت بتصدیق قول آنحضرت آیه
آیت فرستاد آیا کسی هست که زنده کند او رسول یعنی علی علیه السلام مانند کسی که
که بیرون رفته باشد از دایره ایمان یعنی ولید بلید برابر نیستند با آن سرور در شرف
و رتبت و یا در جزا و مثوبت و همین ولید بلید بود که عثمان بی ایمان او را بکوفه والی ساخته
بود بشی خمر خورده بود با مداد بمسجد آمده امامت میکرده و نماز صبح را چهار رکعت گذارده
بود و در میان نماز حضرت بی نیاز رو بحضار مجلس کرده و گفته بود که بچهار رکعت هم میفزاید
یا نه که با دماغم و با نشاط و سرخوش خلق آمده است و رشته فتیار رو از ترک
اهل کوفه نامه بعثمان نوشتند و از این معنی واقف نمودند کسی را فرستاده و برا طلبیده
و بعضی از صلحای کوفه همراهی وی رفته ادای شهادت نمودند که خمر خورده است نماز
آمده بود نماز صبح را چهار رکعت گذارد و گفت هَلْ مِنْ مَزِيدٍ فَأَنَا قَدْ بَسَطْتُ عثمان نامشروع
عرض کرده فرمودند هشتاد تازیانه حد باید زد عثمان حد زد و این قصه در کوفه
شایع گشت و در زمان خلافت سید ما امیر المؤمنین ع اهل مهاجر و انصار بحضرت بیعت
نمود جناب امیر فرمود جز اولاد بیعت نمیکنم گفت از این جهت میکنند تو در دل ما حاکم است
چه پدر مرا و پدر سعید را در روز بدر کشتی و چون عثمان مرا بمدینه آورد منع قتال کردی
در خصوص حد زدن من و ما باین شرط بتو بیعت می نماییم که ما را بدیگران برتر نمایی و چون از تو

ترسان و هراسان شویم بشام رویم و کشندگان عثمان را بکشی حضرت در جواب فرمود اما
آنچه گفتید که تو در سینه ما هست آن بجهت اقامت حدود الله بود و در عدم تعطیل احکام الله
و ترویج دین رسول الله پس کین کذا و کذا آسمان و زمین باشد و با رسول اکرم ایمن نه باشم تا
گفتی هارا مرتبه و منزلتی باشد شما را غیر آنچه شرع بجز آن کند چگونه بالای جاده و دایره شرع بیرون
بلکه آنچه رضای الهی باشد بآن عمل نمایم و اما ترس شما از من مرا نمی شما را ایمن گردانم تا آنکه از
شما معصیتی سر زند و ظاهر شود موجب حد و تعزیر باشد پس آنگاه ایذا و آزار رسانم و اما
کشندگان عثمان آنچه در شرع جایز است از اثبات خون آن به بینه عمل مینمایم ولید گفت
اگر بیعت تو نمایم چه خواهی کرد فرمود جهد خواهم نمود تا بیعت کنید ایشان بالضروره
بحسب ظاهر بیعت کردند و مساوی اهل ایمان شدند خاصه حضرت سبحان میفرماید مؤمنان
مساوی فاسقان نباشند چه درجات مؤمنان درجات جنانست و منازل فاسقان
درکات آتش سوزان فرزوزان چنانکه در تفصیل آن میفرماید اما آنانکه گرویده اند و کرده
اند کارهای شایسته پس مر ایشان راست بوستانهای ماوی حقیقی ایشان است چه دنیا
که ناچار است از ورطه هلاکت بخلاف دار عقبا که جوار رحمت و دار خلود است و گویند جنت
المأوی جنت است از جنان در یمین عرش حضرت رحمن و قیل از ابن عباس روایت است
که تسمیه آن جنت بمأوی بسبب آنست که ارواح شهدا و صلحا در آنجا منزل دارند و خضر حضرت
در روز قیامت آنرا بمؤمنان کرامت فرماید در مجلسیان در اعمال باشند در حالتیکه پشیمان
باشد و ما حضری که مهمان را آرند بعد از دخول ایشان بهشت نعم کلیه باشد در باب ایشان ارزانی فرماید
بسبب آنچه بودند در میکردند از عملهای در مستحق این شفقت و مرحمت شدند و اما آنانکه بیرون رفتند
از دایره فرمان و گرفتند راه کفر و ضلالت و طغیان پس بازگشت ایشان بآتش نیران است
هر وقت در خواهند بیرون آیند از بی تابی آتش سوزان باز گردانیده شوند بآن مراد خلود آنست
و در خبر است چون جوش آتش ایشان را بالا برد نزدیک درهای دوزخ باشند توقع بیرون آمدن کنند
خزنه دوزخ ایشان را بگرزهای آتشین زده بقعر دوزخ اندازند و گفته شود ایشان را یعنی خزنه گویند
بوصیاهای نه افزون غیظ بچشید عذاب آتش را آن عذاب در دیده بآن تکذیب میکردید و ظاهر آیه
این کلام دلالت هم دارد که مراد از فاسق کافر است چه غیر کافر مخلد در دوزخ نخواهد شد و هر آینه
اهل

اهل مکه را از عذاب خورد تر نزدیکتر در دنیا که قتل و اسر و قحط بود بجنگ در هفت سال آن مبتلا شدند
و گوشت سگ و مرده و مردار خوردند سوای عذاب بزرگتر در خلود در آتش دوزخ است نمایند
ایشان یعنی جمعی در باقی مانند از ایشان باز گردند براه حق و از کفر توبه کنند امام بدین خدا فرمود
امام محمد باقر علم فرموده در مراد از عذاب اکبر خروج مهدی آل محمد است بکفار اشرار و دستصالح
ایشان در دست آن صاحب زمان خلیفه رحمن و در کتاب لباب بنزول تفسیر نقش تفسیر کرده
در عذاب ادنی تسمیه غلبه است و قحط و عذاب اکبر از آن محمد خروج مهدی است با شمشیر برنده
آبدار و در موزخ گفته عذاب ادنی جمع حطام است و عذاب اکبر کسب نام و در پیش جمعی دیگر از
عذاب است در قبر و اکبر عذاب حشر خلق است بلا حد و بلا مر ابو مسلمان گفته عذاب ادنی
خذلانست و عذاب اکبر زیان و یا خواری در دنیا و کمون ساری در عقبا و اتفاق کنایه
و حرمان از درگاه الله دور ماندن از وصال یار عذاب اکبر است آتش فراق از هر عذاب
دیگر سخت تر از کسی نبند داده شود با تنهای پروردگار او یعنی بقرآن و یا بحج و صحه پس
گرداند از آن و تفکر و تدبر در آن نکند بدرستیکه ما از مشرکان انتقام کشندگانیم هلاک
و عذاب گمانده انتقام آنکسیکه ظالمترین ظالمان باشد یعنی تعذیب عذاب ظالم تر
بوجه افزون و او فرخواهد شد و چون مشرکان قریش با وجود آیات و حجج که حضرت
رسالت میکردند آنحضرت بسیار مهموم و مغموم میشد حضرت عزت بجهت تسلی خاطر
آنحضرت و وعید مکذبان با ایمان و برائت قصه موسی و تکذیب قوم او خبر داد و تحقیق
دادیم موسی را تورات چنانکه دادیم ترا قرآن پس مباش در شک از دیدن موسی در دنیا
و در پیش ابن عباس ضمیر من لقائه راجع بموسی است یعنی بلا شک تو ای حضرت رسالت ملاقات
موسی خواهی کرد در دنیا و در وسیط آورده در حضرت و دود وعده داده بود حضرت
رسالت را صلعم و آله در پیش از خلت از دنیا موسی را خواهی دید تاکید همان وعده را
در نمایسکند و شبیکه آنحضرت را بمعراج بردند موسی را در آسمان ششم دیدم در عروج و هم
در هبوط در شخصی بود بلند بالا و جعد موی کویا از مردم ستوده بود و در مولود عیسی را دیدم
مردی بود میانه بالا مایل بسفیدی و سرخی و یا معنی آنست در مباش در شک از دیدن
تو قرآن را کقوله تعالی وَإِنَّكَ لَتُلَقَّى الْقُرْآنَ و گویند معنی آنست در شک مکن در تلقی
موسی توریت را از خدا برضا و قبول و گردانیدیم کتاب منزل موسی و یا موسی را راه نماینده مر
بنی اسرائیل را و گردانیدیم از بنی اسرائیل پیشوایانی که راه نمودند خلق را باحکام توریت تفسیر
ما ایشان را بتوفیق و یا آنحکام در صبر کردند با ایمان و یا بشدائد قوم و یا بارتکاب طاعت و یا

از جناب معاصی و بودند با آیتهای ما یعنی علامات و معجزات موسی را داده بودیم کفتند کان
بجهت همان نظر در آن ها و همچنان کردانیدیم قرآن را که منزلست بر تو هدایت کننده بندکان
و کردانیدیم از ایشان تو پیشوایان هدایت خلایق کردند بفرمان ما و صبر نمودند و با آیات
و معجزات ما متوجه ادیم یقین کردند إِنَّ رَبَّكَ هُوَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا
فِيهِ يَخْتَلِفُونَ أَوَلَمْ يَهْدِ لَهُمْ كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْقُرُونِ يَمْشُونَ
فِي مَسَاكِنِهِمْ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ أَفَلَا يَسْمَعُونَ أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا
نَسُوقُ الْمَاءَ إِلَى الْأَرْضِ الْجُرُزِ فَنُخْرِجُ بِهِ زَرْعًا تَأْكُلُ مِنْهُ أَنْعَامُهُمْ وَأَنْفُسُهُمْ
أَفَلَا يُبْصِرُونَ وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ
قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ يُنْظَرُونَ فَأَعْرِضْ
عَنْهُمْ وَانْتَظِرْ إِنَّهُمْ مُنْتَظِرُونَ بدرستیکه آفریدکار تو او حکم میکند میان مردم در
روز قیامت در آن چیزی که بودند در آن اختلاف میکردند از امر دین یعنی بحکم نافذ خود سبحانه
حق را از بطل جدا سازد و هر یک را فراخور اعتقاد و کار کرد او را جزا و سزا خواهد داد آیا راه
ننمود و بیان نکرد برای اهل مکه آن عقوبتها را که بکذشتکان رسید و جند هلاک کردیم پیش از ایشان
از اهل قرنها مانند قوم عاد و ثمود که میروند اهل مکه در مسکنهای ایشان و در سفرهای خود آیا بکذرند
و آثار و علامات آنرا می بینند بدرستیکه در هلاک ساختن ما قرون ماضیه را هر آینه عبرتهاست
مر اهل آنرا آیا پس نمی شنوند این سخنان را بکوش فهم و ادراک تا تدبر کنند و پند کیرند و ترسان
شوند پس بقیه کفار مکه آیا نمی بینند و نمی دانند آنرا که ما میرانیم آب باران و سیل را بسوی
زمین خالی از کیاه پس بیرون می آریم بآن آب باران کشت زار را که بخورند چهارپایان ایشان و خود ایشان
که آب چهارپایان جانبرسد و حضرت رب الارباب آب باران آن زمین خشک میرساند و از آن
زراعت و اشجار و سایر نباتات روییده شود میخورند از آن زرع چهارپایان ایشان از کیاه

ولیاه

سید ابرار باشد درین سوره حضرت عزت آنحضرت را امر فرموده با جتناب از نواهی و عدم
اطاعت کفار اشرار و در اسباب نزول و سایر تفاسیر مذکورست که ابوسفیان بن حرب
و عکرمه بن ابی جهل و ابو اعور اسلمی بعد از واقعه احد از مکه بمدینه آمده از پیغمبر آخر زمان امان طلبیده
در منزل عبد الله بن سلول که رئیس و رهبر اهل کفر بود نزول کردند روز دیکر عبد الله بن سعد
بن ابی سرح و طعیمة بن ابیرق را که از اهل نفاق بودند همراه کرده نزد حضرت رسالت آمده
کفتند ما را بلات و منات کذار و بکو که بتان را در روز قیامت مقام شفاعت هست و شفاعت
آنها نافعست تا ما نیز ترا بکذاریم در خدمت خدای خود نمایی و این سخن بآن سرور انجمن شان
آمده روی مبارک خود را در هم کشید ابن ابی و ابن خطل و ابن قیس کفتند یا رسول الله
سخن اشراف عرب را رد مکن در صلاح کار در ضمن آن همت عمر کفت یا رسول الله
اذن فرما تا ایشان را بقتل رسانیم پیغمبر فرمود من ایشان را از جان و مال امان داده ام
شکستن عهد روا نیست و لیکن ایشان را از مدینه اخراج کنید بعد فرمود اخرجوا فی لعنة
الله و غضبه پس این آیه نازل شد بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تُطِعِ الْكَافِرِينَ وَالْمُنَافِقِينَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا
وَاتَّبِعْ مَا يُوحَى إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا
وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا مَا جَعَلَ اللَّهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَيْنِ
فِي جَوْفِهِ وَمَا جَعَلَ أَزْوَاجَكُمُ اللَّائِي تُظَاهِرُونَ مِنْهُنَّ أُمَّهَاتِكُمْ
وَمَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكُمْ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ
الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ
اللَّهِ فَإِنْ لَمْ تَعْلَمُوا آبَاءَهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَمَوَالِيكُمْ وَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ
فِيمَا أَخْطَأْتُمْ بِهِ وَلَكِنْ مَا تَعَمَّدَتْ قُلُوبُكُمْ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

ای پیغمبر خبر دهنده دایم و ثابت باش در تقوی یا بترس از خدا در نقض عهد و فرمان مبر کافران
مکه را چون ابوسفیان و عکرمه و اتباع ایشان و منافقان مدینه را چون ابن ابی و معتب بن قشیر
و اشباه ایشان در هر چه موجب وهن و ضعف دین باشد بدرستیکه حضرت عزت
هست دانا بمقالات ایشان حکم کننده بنوعی که عالم بمصالح و مفاسد و حکم کننده بآنچه
مقتضی حکمت است پس آنچه فرماید و نهی کند محض مصلحت و حکمت باشد کفتند که ابوسفیان
مدینه از قریظه و نضیر و نهی انتفاع بعضی از ایشان از روی نفاق با آنحضرت مبالغه
آنحضرت بسبب شوق بسیار در سلام ایشان داشت بصغیر و کبیر ایشان ملاطفت
میفرمود و اکر قبیحی از ایشان سر میزد اغماض میفرمود حضرت عزت این آیت نازل فرمود
و در پیش بعض دیکر اهل مکه حضرت را کفتند اکر از دین خود رجوع نمایی نصفی از
مال خود ما را بتو میدهیم و شیبة بن ربیعه متعهد شد که دختر خود را بنکاح تو در آورد
و منافقان مدینه تخویف آنحضرت میکردند که اکر اطاعت اهل مکه نکنی ترا بقتل رسانند
حضرت فرمود ای پیغمبر برکزیده فرمان کفار بدکردار و منافقان بی ایمان را
مبر و پیروی کن آنچیزی را که وحی کرده میشود بتو از نزد پروردکار تو از نهی از اطاعت
ایشان و غیر آن بدرستیکه خداوند اکبر بآنچه شما میکنید از خیر و شر و صلاح و فساد دانا است
پس وحی فرستد آنچه صلاح تست و نهی میکند از استماع قول کفره که موجب فساد است و توکل کن بر حضرت
کردکار یعنی کار خود را بوی کذار و هر چه کند بر وفق حکمت و مصلحت نماید و از غیر اندیشه ندارد و کفایت
حضرت سبحان کارساز و نکهبان و کفایت کننده همه مهمات است پس تدبیر و صلاح تو قیام نماید
و حافظ تو شود و دفع اعدا نماید آورده اند که ابی معمر جمیل بن اوس مردی بود لبیب و ادیب
و فهیم بارها کفتی که مرا دو دل است بیکی از آن فهم میکنم زیاده از آنچه حضرت رسالت مختار فهم
و عرب او را ذو القلبین لقب نهاده بودند وقتیکه از جنگ بدر کریخت و بمکه میرفت کفار از قلبین
در دست و دیکری در پای ابوسفیان با طغیان بآن رسیده خبر از قوم پرسید کفت بعضی خوردند
و بعضی نهزیمت و منفلول کفت خبر از قلبین است یکی در دست است و یکی در پای ابوسفیان کاه کرد کفت
ما ظننت الا انهما فی رجلی معلوم مردم شد دروغ کوئی آن در دعوی دل در نهایت مشکل بوده
و در دل حضرت عزیز نیز نسبت در ادعای وی ذو القلبین بوده آیه فرستاد نیافریده خدای
متعال یک مرد را دو دل در درون وی چه هر قلبی معدن روح حیوانیست و منبع جمیع قوای روحانی
پس از یک دل در پیش هر کس بیش نباشد و نشاید چه روح حیوانی یکیست و در زاد المسیر آورده

که منافقان بی ایمان میگفتند که حضرت رسالت مآب دو دل دارد یکی با او و یکی با اصحاب و احباب خود
حضرت رب الارباب فرمود در دروغ میگویند حضرت مالک را که یک سر را دو دل نیافریده و بقول
دیگر کافران چون کثرت علم و حفظ حضرت رسالت را دیدند تعجب کرده گفتند همانا آنحضرت را
دو دل است و گفته اند جمع بین المتضادین ممکن نیست از اتباع وحی و قرآن و اتباع اهل کفر
و طغیان چنانکه ممکن نشد که زنی هم زن شخصی باشد و هم مادر آن و شخصی هم پسر کسی باشد
و هم پسر کس دیگر چنانکه میفرماید و نگردانیده است حضرت سبحان زنان شما را که ظهار کنید
از ایشان مادران شما یعنی خالق جهان زنی را که شما با او گفته باشید که انت علی کظهر
امی مادر شما نساخته چه زوجیت مستلزم خادمیت است و امیت مقتضی مخدومیت
و این دو نسبت در یک ماهیت جمع نشوند و نگردانیده است حضرت یزدان پسر خواندگان
شما را پسران حقیقی شما چه بنوت اصلی صلبی مربیت اصلی و بنوت ادعائی دعوی صوری
امریست ظاهری عارضی پس با یکدیگر جمع نشوند و در پیش اعراب ظهار طلاق بوده و پسر خوانده
چون فرزند صلبی ارث میبرد و عدت و دود فرمود چنانکه دو دل در یک تن نگنجند زوجیت
و مادریت و فرزندی صلبی و پسر خواندگی عارضی در یک جا جمع نشوند و این دو یک تن را
دل باشد و مظاهرت مانند مادر حقیقی و پسر خوانده چون پسر صلبی سخنیست در زبان خود
میگویند و حقیقتی ندارد و خداوند بی مانند میفرماید سخنی راست را که مطابق واقع است و او را
مینماید بطریق حق پس آیه اول قوله تعالی ما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه و ما جعل ازواجکم اللائی تظاهرون منهن امهاتکم
شد که زن خود را خواه بنت ثعلبه ظهار کرد و عادت عرب آن بود که زن مظاهره را
مطلقه میدانستند و اصلا رجوع با او نمیکردند و قصه این در سوره المجادله مذکور است و آیه
دوم قوله تعالی و ما جعل ادعیاءکم ابناءکم الخ در باره زید بن حارثه کلبیه مردم او را زید بن محمد
میگفتند و حال آنکه او غلام خدیجه بود و خدیجه او را قبل از نزول وحی بحضرت رسالت
بخشیده بود و آنحضرت او را آزاد کرده بود و چون زید زن خود را زینب بنت جحش اسدیه
را طلاق داد حضرت رسالت او را بنکاح زوجیت خود در آورد یهودان و منافقان طعنه
زنان گفتند که محمد ما را از نکاح زن پسر خود منع میکند و خود زن پسر خود را میگیرد خدا و پیغمبر
فرمود پسر خوانده در حقیقت پسر نتواند شد و گفتار شما حقیقتی و اصلی ندارد و مطابق واقع
نیست و قول حق و راست آنست که حقتعالی میفرماید و راه مینماید شما را بخواندن فرزندان

البته

و نسبت دهید بر پدران ایشان که آن خواندن باسم پدران ایشان راست تر و درست تر است
نزد خدای تعالی و در صحیح بخاری از ابن عمر منقولست که ما نمیگفتیم مگر زید بن محمد و چون این آیه
نازل شد او را زید بن حارثه خواندیم پس اگر ندانید پدران ایشان را که نسبت دهید
ایشان را با آنان پس ایشان برادران شما اند در دین اسلام و دوستان شما اند پس
در خطاب ایشان گویند یا اخی و یا مولای و یا ایشان بنی اعمام شما اند یعنی
چون شما با پدران ایشان برادر دینی هستید پس ایشان برادر شما باشند و مولا
یعنی ابن عم در کلام عرب شامیست و نیست بشما گناهی در آن چیز که خطا کردید در آن چه جاهل
بقبح بود بدین گفتن زید بن محمد قبل از ورود نهی و بعد از آن بر سبیل نسیان و لیکن گناه
است در آنچه قصد کنند دلهای شما و محمد اگر صلبی نسبت بغیر پدر او دهد بعد از علم نهی آن و بعد
نسیان و هست خدا و ند عالم پناه آمرزنده گناه کسی را که خطا کند مهربان بصاحب عمد چون
توبه نماید بدانکه پسر خوانده را اصلا ارث و نسب و عتق نیست با جماع اهل بیت علیهم السلام اما عتق
عتق مملوک است و ثبوت نسب وقتیکه مجهول النسب شهادت آورده اند چون حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله عزم غزوه بنو قریظه فرمود همه مسلمانان را بخروج امر و مقرر فرمود بعضی گفتند
از پدر و مادر خود اذن طلبیم آیه آمد النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم و ازواجه
امهاتهم و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض فی کتاب الله من المؤمنین
والمهاجرین الا ان تفعلوا الی اولیائکم معروفا کان ذلک
فی الکتاب مسطورا و اذ اخذنا من النبیین میثاقهم و منک
و من نوح و ابراهیم و موسی و عیسی بن مریم و اخذنا منهم
میثاقا غلیظا لیسئل الصادقین عن صدقهم و اعد للکافرین
عذابا الیما پیغمبر گزیده سزاوارتر است بمؤمنان از نفسهای ایشان در همه کارهای دین
و دنیا چه هر چه فرماید عین صلاح و محض فلاح خواهد شد بنده را بخلاف او امر نفس و خواهش نفس

که موجب غوایت و باعث شقاوت است پس واجب همه مؤمنانست که آنحضرت را دوست تر باشند
ایشان را از نفسهای ایشان و اوامر و نواهی او نافذتر و مهربانی ایشان بآن جان جهان
افزون تر و در حدیث آمده که هیچ مؤمنی نیست مگر من اولی ام باو در دنیا و آخرت
و نیز بروایت صحیحه ثابت شده که ایمان هر آن از شما مؤمن را تا باشم من محبوب تر
باو از پدر و مادر و فرزند او و از همه مردم پس باید فرمان او از همه فرمانها لازم تر باشد
و صاحب علیس المعانی آورده که محبت او سزاوارتر است از خود و از اقارب و احباب
و مجاهد گفته که هر پیغمبر پدر امت خویش است و لهذا مؤمنان برادر یکدیگران اند چه پیغمبر پدر
ایشانست در دین و زنان آن مادران ایشان از روی تحریم و تعظیم نه در سایر احکام
چه دیدن رؤیت ایشان روا نبوده و نسبت وراثت نداشتند و لیکن بجهت احترام امت
تحریم نکاح ایشان بقوله تعالی و لا تنکحوا ازواجه ابدا و در صحف ابن عباس و ابن
مسعود وارد است و هو اب لهم و ازواجه امهاتهم و ابن ازرق و ابو جعفر و ابو
عبد الله هم نیز روایت است و در بعضی از اخبار آمده که جمعی از منافقان در نزد پاسبان
گفتند چرا محمد زنان ما را نکاح نماید و ما زنان او را نکاح نماییم پس حضرت سبحان بر رد
قول ایشان این آیه معجز نشان نازل فرمود و از قتاده روایت است که در صدر
اسلام بهجرت و موالات و مواخات میراث میگرفتند پس حضرت یزدان نسخ کرده
فرمود و خویشان شما بعضی از ایشان سزاوارترند بر بعضی در توارث در لوح محفوظ
و یا در آنچه فرستاده از قرآن در آیه ارث و بهر تقدیر ایشان احقند بمیراث از
مؤمنان انصار و از مهاجران که پیغمبر آخر زمان با ایشان برادری نموده و با از مؤمنان
مواخات نموده اند یعنی اقربا را زین کرده مذکوره اولی اند بمیراث بودن از یکدیگر
از جمیع اموال مگر کنید بدوستان خود از مؤمنین و مهاجرین بنیکوئی یعنی وصیت کنید
بعضی از مال خود را که زیاده از ثلث نباشد برای هر کس که حالت میدارید مگر در تجویز
کنند زیاده بر ثلث را و رخصت دهند و یا در حالت حیوة از اموال خود چیزی بدو
خود بخشید همه آنچه مذکور شد درین آیه از اولویت حضرت رسالت و توارث ذوی الارحام

در قرآن

در قرآن و یا در لوح محفوظ نوشته شده و ثابت گشته بدانکه از این آیه و اولوا الارحام بعضهم اولی
ببعض الخ استدلال توان کرد باولویت خلافت و امامت سیدنا امیر المؤمنین علی علیه السلام
از غیر آن زیرا که پیغمبر آخر زمان و تنیکه سزاوارتر شد بجمیع مؤمنان از نفسهای ایشان امیر مؤمنان
سزاوار اولی خواهد شد بدلیل قول پیغمبر آن سرور فرموده که انفسنا و انفسکم و احد پس
آنحضرت بمرتبه نفس حضرت رسالت است پس او نیز اولی باشد بجمیع در جمیع امور از جمله
خلافت و امامت است و نیز در غدیر خم حضرت رسالت فرمود الست اولی بکم
منکم بانفسکم همه عرض کردند بلی یا رسول الله پس فرمود من کنت مولاه
فهذا علی مولاه و نیز مکنت تمسک جستن بخلافت و امامت آنحضرت که حضرت
عزت جلت قدرته فرموده و اولوا الارحام الی بعد از قول مبارک خودش تبارک و تعالی
النبی اولی بالمؤمنین من انفسهم یعنی خویش آن جان جهان بعضی از بعضی اولی ترند
و بعد از آن خویشان او را بدو صفت وصف فرمود بایمان و طاعت و اجرت بقدر آنکه
من که در سر من المؤمنین است من بیانیست پس اولی بوالا کویا موقوف است بصفت
قرابت و ایمان و اجرت و جمیع امت هم در دعوی در امامت و خلافت کرده اند
در خصوص پنج نفر کرده ابو بکر و زیاد جناب امیر مؤمنان است علی بن ابی طالب و عباس
و ابی بکر و عمر و عثمان سوای علی علیه السلام اگر ایشان مهاجر مؤمن باشند قرابت نداشته اند
و اما عباس ملک کریاس اگر چه ایمان و قرابت داشته مهاجر نبوده بلکه طلیق بوده
پس امامت و امامت منحصر حضرت امیر باشد و بس و بعد از ذکر احکام مذکوره
در تاکید بنوت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید بذکر اخذ میثاق از پیغمبران
و یاد کنی آنرا که فرا گرفتیم از جمیع پیغمبران پیمان ایشان را بر آنکه حضرت عزت را پرستند
و بعبادت خدا دعوت فرمایند و یکدیگر را تصدیق کنند و امت قاصر امت را نصیحت نمایند
و یکدیگر را بشارت دهند بآمدن پیغمبری که بعد از آنها خواهد آمد و تبلیغ رسالت خواهد نمود و دعوت
او دعوت فرمایند و این میثاق را در روز الست از پیغمبران گرفتیم و از تو نیز ای حضرت محمد صلی الله علیه و آله
و از نوح نجی و از ابراهیم خلیل و از موسی کلیم و عیسی پسر مریم روح الله است تخصیص ذکر این پنج پیغمبران
بعد از تعمیم ایشان برای آنست که اولوا العزم بودند و از مشهورترین و مشایخ ترین ارباب شرایع اند

ومقدم در شئن حضرت رسالت بر آن جماعت با عزت بجهت تعظیم و تکریم آنحضرت است و در اکرام
این پیغمبران پیمانی محکم و استوار و مؤکد سوگند مراد از غلظت میثاق عظمت و جلالت شان
آنحضرت است و گویند مؤکد گردانیدن بوفا آنچه حضرت سبحان با ایشان تکلیف کرده بود از اقوال
و بارهای گرانی نبوت و تبلیغ رسالت و جز آن از اقسام عبادات حاصل و حقیقتا افاده میثاق غلیظ
نمود در جمیع انبیا تا سؤال کند راست گویان را از راستی ایشان در عهد و میثاق یوم یقوم
الاشهاد پس هر یک از انبیا گواهی دهند بر صدق خودشان در عهد و یا بپرسد از پیغمبران
که امم ایشان اجابت دعوت ایشان کردند یا نه و یا از ایشان بپرسد پیغام مرا رسانیدید
یا نه و آنچه رسانیدید بمحض قربت و اخلاص بود یا غیر آن از ریا و سمعه و رغبت شان از امام اهل البیت
امام جعفر روایت است که هر گاه از راست گویان پرسند که بچه قصد و بچه وجه رسالت کنید
تا بحث آن و جواب ایشان نزد جزا و سزا چند پس حال دروغ گویان در آن میان چه خواهد شد غرض از این
سؤال تبکیت کافران بی ایمان است از قبیل آیه أأنت قلت للناس اتخذونی و امی
الهین من دون الله و آماده کرده حضرت یزدان برای کافران و منکران بر سر دشمن عذابی دردناک
بعد از آن یاد آوری نعمت فتح و ظفر مؤمنان می فرماید بر کافران یا أیها الذین آمنوا اذکروا
نعمة الله علیکم إذ جاءتکم جنود فأرسلنا علیهم ریحا و جنودا لم تروها
و کان الله بما تعملون بصیرا إذ جاؤکم من فوقکم و من أسفل منکم
و إذ زاغت الأبصار و بلغت القلوب الحناجر و تظنون بالله الظنونا
هنالک ابتلی المؤمنون و زلزلوا زلزالا شدیدا و إذ یقول
المنافقون و الذین فی قلوبهم مرض ما وعدنا الله و رسوله إلا غرورا
و إذ قالت طائفة منهم یا أهل یثرب لا مقام لکم فارجعوا و یستأذن
فریق منهم النبی یقولون إن بیوتنا عورة و ما هی بعورة إن یریدون

إلا فرارا

و لو دخلت علیهم من أقطارها ثم سئلوا الفتنة
لآتوها و ما تلبثوا بها إلا یسیرا ای گروه نیکبختان آورده اید یاد کنید نعمت حضرت را که بشما
انعام فرموده وقتی که آمدند بشما در روز غزوه خندق لشکرهای قریش و غطفان و کنانه و یهود قریظه
و نضیر که قریب ده هزار کس بودند پس فرستادیم بر ایشان باد مراد و صبا را که خیمه های ایشان را
از جا برکنده همه را پراکنده ساخت و لشکرهای که ندیدند ایشان را یعنی ملائکه هزار نفر بودند
و همت خدا بآنچه میکنید از تدبر و تفکر و صلاح در باب دین و عمل صالح بینا و بر آن شما را
جزا خواهد داد این آیه متضمن آیت و آنچه بعد از آنست در بیان غزوه احزاب است و تفصیل آن
قصه باین وجه بوده که بعد از آنکه پیغمبر از زمان بنی نضیر را از دیار خودشان بجلا فرمود بسبب شوم
رؤسای یهود چون سلام بن ابی الحقیق و حیی بن اخطب و کنانه بن ربیع با جمعی از بنی نضیر و بنی ابی
بکه آمدند و ابوسفیان را که از بزرگان قریش بود با اتباع او بمقاتله حضرت رسالت ترغیب
و تحریص کردند و گفتند باید با همه متفق الکلمه مجتمع شده محمد و قوم او را استاصال کرده
و از دغدغه او فارغ نشینیم قریش گفتند یا معشر الیهود شما اهل کتابید و تحقیق امور کرده اید
بگوئید با ما که دین ما بهتر است و یا دین محمد گفتند دین شما بهتر است ایشان از این قول کذب
بنسیان خوش دل شده با یهود در باب مقاتله با پیغمبر محمود اهم عهد شدند پس از مکه بیرون
آن میان قبیله غطفان فرستادند و ایشان را نیز بمحاربه حضرت رسالت دعوت کرده ایشان نیز
اجابت کرده با قریش متفق شدند و برین منوال در همه حال هر قبیله از قبایل عرب بمقاتله
پیغمبر خوانده و ادار جنگ کردند سردار لشکر قریش ابوسفیان بود و عتبه بن حصین از غطفان
بنی مره را حارث بن عوف و شیخ را مسعر بن رحیله و بنی اسلم را ابو اعور و هوازن را مالک بن عوف
پس همه متفق شده و اهم عهد گشته متوجه مدینه شدند و چون این خبر بحضرت پیغمبر رسید
که ده هزار نفر لشکر از قریش و یهود به تدبیر و طیش بعزم مقاتله بمدینه متوجه اند آنسرور با هزار
نفر از لشکر از مدینه بیرون آمده پیش جبل سلع را مضرب خیام حضرت فرمود ساختند و کوه سلع
در پس پشت ایشان بود و قریش و احزاب در مجمع الاسیال در کنار وادی مجال فرود آمدند و
بنی غطفان که هزار نفر بودند در سمت احد فرود آمدند و زنان و کودکان خود را از مدینه
بیرون آورده بحصاری در آن حدود بود فرستادند و حیی بن اخطب در بابین حصن کعب آمد

فرود آمد و میان کعب و حضرت رسالت مدت عهد آن عهدی بود حیی بن اخطب گفت ای کعب در قلعه بگشا
تا آمده حاجت تو باسم و از فتنه ترا محافظت نمایم کعب گفت تو مرد شومی و میان من و محمد عهد است
و من عهد خود را نمیشکنم حیی اسرار مبالغه کرد فایده نداد آخر گفت ای کعب از تحذر و تست
و نیست در اینکشایی که مبادا با طعام و شراب بدهی کعب از حمیت جاهلیت بر آشفت و در را
بکشاد و چون حیی باندرون قلعه آمد گفت ای کعب از تو عجب است که بند اشتر و حمار را
با ما تا مقام مهمت و مقاتلت باشد و حال آنکه جمیع اهل مکه و غطفان و بنی کنانه و بنی فزاره
و غیر آنها و ما که اهل کتابیم همه متفق شده اند بقتال او و اهم عهده ایم باستیصال او و اجلال
او و تو درین حال چگونه با ما متفق نمیشوی چون شیطان ازین سخنان سکفت و وسوسه کرد
تا دل کعب را از حضرت رسالت برگردانیده عهد آنحضرت را بشکست و با حیی میت دل عهد
که اگر نصرت با حضرت رسالت باشد من و تو درین قلعه متحصن میشویم و آنچه بتو رسد از کار عمر رسد
و چون پیغمبر آخر زمان این خبر شنید سعد بن معاذ و نعمان بن امر القیس بزرگ اوس و سعد بن عباده
که مهتر خزرج بود و عبد الله رواحه را فرستاده تا تحقیق این مطلب و وقوع این صورت بدانند
که اگر الزام کعب عهد را شکسته شده آمده این خبر وحشت اثر را بروز ندهند تا مؤمنان با طمینان
نشینند و اگر خلاف آن شده اظهار نمایند و چون ایشان از نقض عهد یهودان و کثرت
عدد ایشان حضرت پیغمبر را خبر دادند حضرت تکبیر گفت صحابه شنیدند و از نقض عهد شده
خوش دل و خوش حال شدند و چون خبر نقض عهد یهودان و قوت و کثرت مشرکان ظاهر و نمایان
شد مسلمانان غمگین و خائف شدند پس حضرت بتسلی ایشان کوشیده وعده فتح و نصرت
بانجاعت میداد و سلمان فارسی رضی الله عنه کندن خندق را بر صحابه مشورت کرد و در بلاد عجم متداول
است شتر بوقف عرض حضرت رسانیده قبول فرمود و زمین خندق را با صحابه قسمت
فرموده بکندن خندق امر فرمود صحابه مشغول شدند و حضرت بنفس نفیس خود بمباشرت خاک
کشیدن و بالا بردن شده یاران را وعده فتح و نصرت میداد و میفرمود ان العیش
عیش الآخرة فاغفر للأنصار و المهاجرین زبان میراند و ابو عبد الله حافظ باسناد
خود از بشر بن عبد الله بن عمرو بن عوف مزنی روایت کرده که پدرم نقل کرد مرا از پدر خود که صاحب
نبوت تاب رای سلمان را پسندیده در باب حفر خندق و صحابه و مهاجرین کردند
و انصار و مهاجران گفتند سلمان منا و پیغمبر قدس مکان فرمود سلمان منا اهل البیت

و از سلمان

و از سلمان روایت است که من و حذیفه بن یمان و نعمان بن مقرن و عمرو باشش نفر دیگر از انصار
عهد کرد از خندق کندیم و اصحاب نیز بقدر قسمت که حضرت رسالت با ایشان مقرر فرموده
بود میکندند و در اثنای کندن سنگی عظیم سخت پدید آمد که تیر و تیشه بر وی کار نمیکرد
حضرت رسالت را خبر دادند آنحضرت با سلمان بر سنگ آمده کلمه بر سنگ برکت
کرد و بسم الله الرحمن الرحیم گفته بآن سنگ زد که دانگ از سنگ بشکست و نوری
مانند برق از سنگ برجست و در آن روشنائی نظر مبارک بر اقطار و آفاق
بعضی های شام افتاد فرمود الله اکبر مفاتیح بلاد شام را بمن دادند و مسلمانان نیز
تکبیر گفتند باز بار دیگر تیشه زد که دانگ دیگر بشکست و نور دیگر ظاهر شد
و قصور یمن بنظر شریف آن سرور انجمن ظاهر شد فرمود الله اکبر مفتاح شهر یمن را
بکف کفایت من نهادند اهل اسلام نیز از این کلام تکبیر گفتند بار سیم تمام سنگ را
شکسته نوری تابان از آن درخشان شد که قصرهای فارس را آنحضرت مشاهده
فرموده گفت الله اکبر مفتاح ممالک فارس بقبضه قدرت و فراست من رسید
مؤمنان بار دیگر بالله اکبر لبک زدند و از این وعده مقاتلان شمال شدند منافقان و مشرکان
مکان میگفتند محمد ما را وعده ملک کسری و قیصر میدهد و حال آنکه از ترس امروز
نمیتوانیم بقضاء حاجت رویم ما وعدنا الله و رسوله إلا غرورا حافظ ابو
عبد الله از عبد الواحد بن ایمن مخزومی روایت کرده که جابر بن عبد الله گفت روز
خندق حضرت رسالت از غایت جوع سنگ بشکم بر بسته و بیل و تیشه را برداشته
صخره که پیدا شد تیشه برداشته مانند پشته ریگ نرم سخت من بنزد آنحضرت رفتم
طعامی مهیا نمودم آمده بخدمت حضرت عرض نمودم در خانه اندک طعامی مهیا نموده ام
چهار نفر را وفا میکند فرمود چه قدر است عرض کردم صاع جو و بزغاله حضرت با جمعیت تمام و اهم
اهل اسلام بخانه من در آمدند و از آن طعام تناول خوردند و سیر شدند و هنوز تنور و دیگ
از نان و گوشت پر بود القصه اصحاب و نائب سنگ و خاک را کشیدند بعد از اتمام
خندق علمهای لشکر دشمن نمایان شد مالک بن عوف و عیینه بنی اسد و غطفان و خواره
و یهود از بالای وادی که سمت شرق مدینه است در آمدند و ابوسفیان با لشکر قریش و کنانه

پایین وادی که سمت غربی مدینه منوره است ظاهر شدند و یهود و قریظه که با پیغمبر صلعم
عهد و پیمان بسته بودند باغوای حیی بن اخطب عهد را شکسته معاون کفار بدر و اُحد شدند و از
بابت و کثرت آن لشکر دل ضعفای اهل اسلام از جا برآمده چون باد صرصر میلرزیدند و بخاطر
میرسید چنانکه حضرت عزت فرمود یاد کنید هنگامی که آمدند بشما لشکر از بالای شما
یعنی از بالای وادی از جانب شرقی که بنی قطفان بودند و از پایین شما یعنی از اسفل
وادی از جانب مغرب که قریش بودند به تندی و طیش آمدند و چون خیره و حیران شد
دیدها در حدقها و بگردید از شدت خوف و فزع و رسید دلها بحنجره ها از شدت ترس
چه از ترس و طپیدن بسیار دلهای بیقرار میلرزید تا آنکه بحنجره رسید و گمان بردند
ای اهل اسلام ملک علام انواع کمکها چه مخلصان ثابت قلوب را مظنه آن بود که خداوند
مبین دین خود را غالب گرداند و مؤمنان با ایقان را نصرتی دهد و گمان منافقان
بی ایمان آن بود که لشکر اسلام تا چه اضطراب بیاورده متفرق و متاصل شوند و جمعی از
اسلام با وجود اعتقاد با نجاز وعده از صاحب اعجاز قائف بودند آنجا آزموده شدند
مؤمنان یعنی ثابت قدمان از اهل تزلزل و منافقان بددلان ممتاز گشتند و جنبانیده شدند
مسلمانان جنبانیدنی سخت یعنی از جا در رفتند بشائبه بددلان گریان و نالان گفتند
این المفر من هذا السفر و ناشکیبایان را در زبان الفراق الفراق الشتات
تمالا یطاق آرام شد زدل از جای هوش از سر رفت و قوت از پای رو بهم شده است
که مدت بیست روز و بیست و هفت روز اضراب با دل بیقرار بی تاب سر بدینسو و قف میکردند
و بخواب شدن آن جا کو شیدند که روز ما یکبار بکنار خندق مرآمدند و از طرفین بهمدیگر سنگ
و تیر میانداختند و شبها شبخون با دل پرخون میبردند و حضرت رسالت سوار شده
با جمعی از اصحاب عبادت پیش آن مشغول میشدند و چون کار کارزار سخت شد حضرت
با منتخبان اصحاب و ثابت قدمی آن سعد معاذ و سعد عباده را گفت فرمود بدین مکرم
که مدینه را از کفار نابکار بخرم ثلث میوه بشجار در شهر است تا عطفان و سایر قبایل از حال
برگردند و فتنه و فسادی برخواسته است بنشینند رای شما درین باب چه چیز است گفتند
یا رسول الله اگر امر آلهی و مشیت حضرت با شما درین است اطاعت بنماییم و جان و مال فدای راه خدا

دارد

و رسول منماییم پیغمبر محمود فرمود در باب وحی نیامده اما من صلاح میبینم که عرب متفق شده اند
شر ایشان را از زمین شهر دفع کنم معاذ گفت یا رسول الله در زمان جاهلیت هرگز این
قوم این طمع نبود که ما ایشان را از میوه های خود نصیب دهیم مگر بقیمت و با همانی هم
که ملک علام ما را کرامت باسلام ساخته چگونه مال خود را با ایشان دهیم و ظلم عزیز ظلم
کنیم بخدا که ایشان را جز شمشیر آبدار برق نشان چیز نرسد پیغمبر حضرت رسالت چون سخنان
قدم ایشان را دانست خوش حال شد و دانست که در امر جدال و جهاد و قتال
جد و جهد دارند و مردانه پس عمرو بن عبدود قرشی سوار شده با جمعی از دلیران
قریش چون عکرمه بن ابی جهل و هبیرة بن ابی وهب و نفل بن عبدالله و ضرار بن الخطاب
که همه سلاح پوشیده بیرون آمدند از جان و دل بقتال کوشیدند با جمعیت و لشکر
خودشان و قبیله بنی کنانه و بنی عبد گفتند که ساز جنگ کنید و امروز معلوم شما خواهد
که محمد در آنچه گفته و میگوید و ادعا مینماید کاذب است پس کنار خندق آمدند و خندق را
دیدند گفتند این هم از مکرهای محمد و عربان نیشناسند پس از تنگنای خندق اسبان
خود را جهانیدند و در میان خندق جولان دادند امیر مؤمنان چون شیر ژیان ناگهان از بیشه
چون ببر دمان راه ایشان را گرفتند عمرو بن عبدود از میان ایشان بیرون تاخت
و قدر سروری برافراخت و او جوانی بود در شجاعت مشهور آفاق و در بزدلی نوبری
طاق که او را بهزار سوار نیزه گذار شیر شکار کارزار برابر میگرفتند و در جنگ بدر جنگ
در جنگ حریف افکنده داد شجاعت داده مشهور دلیران و از دیندان عرب بود
القصه چون عمرو دید که امیر عرب بمبارزت و منازلت او بیرون آمد گفت تو کیستی
فرمود منم علی بن ابی طالب گفت ای علی باز گرد که من نمیخواهم تو در دست من کشته
شوی آن شیر غضنفر آگه فرمود ای عمرو شنیده ام که بارها گفته که هیچکس از دو خصلت
یکی را از من نخواسته مگر آنکه اجابت کرده ام و حاجت او را روا نموده ام و من ترا بخصلت
میخوانم گفت چیست فرمود آنکه بحضرت سبحان و پیغمبر آخر زمان ایمان آری گفت
مرا با ایمان احتیاج نیست دیگر چه میخواهی بگو فرمود پیاده شو تا جنگ کنیم گفت ای علی
مرا دریغ آید از کشته شدن تو باز گرد و نصیحت مرا گوش کن امیر مسعود فرمود تو ای نمی
دانستی که در دست من کشته خواهی شد عمرو چون خبر تمکین از اسب پایین آمده یکدیگر را بر آن

سر و گردن زدند عمرو عمر بریده پیش دستی کرده تیغ حوقلتی بارمؤمنان آخر آنحضرت چون شیر شرزه
بر سر کشید تیغ از سر گذشته مغفر را بریده بسر مبارک حیدر نشست آن امیر رشید
خود را بکوشه کشید تا زخم را به بندد و بجنگ پیوندد عمرو بنداشت که وی کشته شد
مبارز دیگر طلبید حضرت همان دم زخم بسته پیش عمرو رسید گفت چه کسی فرمود همانم
که بودم گفت قصد کردم که کسی از ضربتی چنین جان بیرون نبرد و هیچکس نزد کمانی نکند امیر
محمود فرمود ای عمرو اکنون نوبت کرامات گفت بیار تا چه داری حضرت و براضرت
حواله کرد عمرو سر در سر کشید آنحضرت دست با مس کشیده ضربتی بران بر آن آن
زده رانش را برافکند عمرو از پا افتاده آنحضرت بر جست و بر سینه بر کینه وی نشست
سرش را بریده بر سر دست گرفته آهنگ لشکر سر بر دست آنگروه بدیدند بعد از آن
بیندخت محمد بن عمرو احدی باستناد خود از زهری نقل کرده که عمرو ابن ود خندق جاهلیت
حضرت بنوت تاب اصحاب را گفت کیست که شر این ملعون را کفایت کند جناب امیر مرتضی
رسول امین فرمود بنشین بار دیگر و سیم همان سخن فرمود جناب امیر برخاست حضرت فرمود
ای علی این عمرو است حضرت امیر فرمود عمرو باشد در سر هر یک از مسلمانان که باشد عمرو نشسته بود
که بنگذاشت بجنبند و حرکت کنند پس رسول خدا از نگاه خود را با امیر المؤمنین پرسانید و شمشیر
خود را ذوالفقار را گشود و نامدار داده عمامه خود را بسر نهاده فرمود بکار خود قیام کن و آنگاه
فرمود بار خدایا او را نگاه دار بعد فرمود ای علی تجدید کن و در امر آخرت بیدار باش امید دارم
که غالب شوی جابر انصاری گفت من با آن شیر شکاری میرفتم تا نگرم که سرانجام کار علی
و عمرو بکجا میکشد با هم برآویختند و کردی از میان ایشان برخواسته ناپدید شدند بعد از
زمانی آواز آن سرور سرافراز شنیدم که میگفت الله اکبر دانستم که عمرو را کشته و کشته
با عمرو بودند که برخیزند نفل بن عبدالله که از رفقای عمرو بود بخندق افتاد و مسلمانان سنگ
بوی همی انداختند امیر مسعود فرمود دور شوید پس بخندق فرو رفت و با او برآویخت و او را
دو نیم کرده حیدر با کرد و قریب مرتبه پیغمبر آمده حضرت آفرین خواند و دعای خیر فرمود
و فرمود که ثواب ضربتی که علی امروز بعمرو عبدود زد بهتر است از ثواب عبادت ثقلین
یعنی جن و انس پس عمر خطاب عرض کرد یا علی چه رازیه عمر را نیاوردی که در میان
عرب جنابا از هر چه کس ندارد فرمود نمیدانم که کشف سر عم خود نمایم و از ابن عباس روایت است که در اسلام

فاروق

ضربت زدند یکی عزت اسلام و دوم خفت آن شد اول امیر المؤمنین عمر و دوم ضربت ابن ملجم مرادی
بر امیر المؤمنین ع پس سبب عزت اسلام و شرکان در غزوه خندق امیر مؤمنان شد عمرو بن عبدود
و نفل را بکشت در روایت است که مشرکان جعبه عمرو را بده هزار دینار از شدت برای آنچه آنها
که بخدمت حضرت نداده فرمود من نمیخواهم بهای مردکان را چنانکه مشرکان چند بهای در شان
شیر یزدان درین باب گفته باین مضمون فصاحت مضمون که این شکست را بر قبایل عرب انصار
و فادار نداده بلکه علی هاشمی داد و چون خبر حیث شر عمرو بن عبدود بخواهرش آن پیر
رسید گفتند این دلیری را که کرد و او را که کشت گفتند علی بن ابی طالب گفتند مرتبه
در دست کفو کریم شد تا زنده بود شجاعان را میکشت و چون کشته شد بدست
کریم قریش کشته شد هر کرا اشک از سنگ و چشم از نرگس
سبحان سنگ تفرقه میان قبیله غطفان و بنی نضیر و مشرکان انداخت پس فتنه
نزاع در میان ایشان بنشست و صلاح اتحاد و جمعیت برخاست و در رای و تدبیر سر
نقیض میکرد و بادی بغایت سخت سرد حضرت فرد بر ایشان فرستاد تا خاک و خاشاک
بچشمهای ایشان از آن باد پریشان شد و آتش طبخهای ایشان را فرو نشاند و دیگهای
طعام را سرنگون ساخت و خیمهای ایشان را بر کند و طنابهای خیمه را از هم بگسیخت و اسبان
ایشان را رم داد و در پیش مفسران این باد صبا بود چه پیغمبر محمود فرمود نصرت بالصبا
و اهلکت عاد بالدبور صبا بادیست که چون رو بقبله برابر کنی بر روی وزد
و دبور بادیست که از پس پشت آید پس چون این حادثه در میان ایشان واقع شد ترس
عظیم در دل ایشان افتاده فرشتگان آسمان از اطراف آن میدان آواز تکبیر حضرت پیغمبر
بلند ساختند هم ایشان بحدی رسید سردار هر قبیله قوم خود را میگفت که از پیش من دور نروید
و مرا نگهدارید ابوسفیان با طغیان صورت حال را چنان دیده گفت ای گروه
قریش ما درین سرمنزل بقصد توطن نیامده ایم اسبان و چارپایان ما همه سقط شدند
و بنی نضیر و بنی قریظه وعده ها بما داده بودند خلف وعده کرده خلاف نمودند من بروم پس
دهشت و وحشت بر شتری نشسته بود عقال آنرا نگشوده بودند و هر چند شتر را میزدند نرفت
و چون نگاه کرد دید که بند در پای شتر است پس بند را گشوده بعزت تمام متوجه مکه شد و قریش
هم همراه او رفتند و بنی غطفان چون دیدند قریشیان فرار کردند ایشان نیز فرار کردند پس حضرت سبحان

ایشان را بترس منهزم ساخت و وعده نصرت حضرت رسالت صلعم و آله در روز خندق
داده بود لظهور رسید و منافقان بی ایمان آنرا دروغ میدانستند و میگفتند محمد با بنی
وعده اصحاب خود را فریب میدهد چنانکه حضرت احد از این مقدمه خبر میدهد و باقی
وقتی را که گفتند منافقان چون ابن قشیر و اتباع او و آنکس که در دلهای ایشان بیماری نفاق
بود یعنی اعتقاد ضعیف داشتند وعده نداد ما را حضرت داور و پیغمبر او در نصرت اعداء
دین اسلام و فتح شام و یمن و بلاد کسری و قیصر مگر وعده بفریب یعنی سخنی مردم را بآن بازی
دهند و یا دکتر این را نیز چون گفتند گروهی از منافقان چون اوس بن قیظ و اوس
و ابن ابی و اتباع ایشان ای اهل مدینه و یثرب و آن زمینی مدینه طیبه در ناحیه از آن واقعست
جای بودن و قرار نیست شما را در لشکرگاه محمد و حفص یعنی بیم مخواندم اسم مکانست و یا
مصدر میمی یعنی جای بودن نیست شما را پس برگردید بمنزلهای خود تان در مدینه دارید و باز گردید
بدین بدران خود و محمد را بدشمنان بگذارید که ابوسفیان و اتباع وی اند و اذن رجوع میطلبیدند
گروهی از ایشان از پیغمبر آخر زمان یعنی بنی حارثه و بنی سلمه رجوع کنند بخانهای خود از روی
بهانه میگویند بدرستیکه خانهای ما در مدینه خالیست خللی دارد و در دیوار آن استحکام ندارد
ما را اجازت ده تا رفته نگهداریم و خلل آنرا اصلاح کنیم از دشمنان تا شبیخون نیارند و حال آنکه خانهای
ایشان خالی و باطل نیست بلکه استحکام تمام دارد و دیوارهای بلند دارند نمیخواهند اذن دادن
خواستن مگر گریختن از جنگ نه استحکام دیار و اگر در آمده شوند یعنی لشکر کفار در آیند بمنافقان
و هجوم نمایند از جوانب یعنی یکبار بمدینه ریزند و گرد ایشان گیرند پس خواسته شوند فتنه را یعنی
منافقان مدینه را دعوت کنند بشرک و یا بقاتله مسلمانان هر آینه بدهند باشان فتنه را
یعنی اجابت کنند بخواهش ایشان را و مشرک شوند و در مقابله اهل اسلام مقاتله میکنند و درنگ
نکنند بفتنه و اجابت آن مگر اندک یعنی بلکه زود مشرک شوند و یا محاربه کنند با اهل اسلام
و گویند معنی آنست که درنگ نمیکنند مگر اندک زمانی بلکه همه مستأصل شوند وَلَقَدْ
كَانُوا عَاهَدُوا اللَّهَ مِنْ قَبْلُ لَا يُوَلُّونَ الْأَدْبَارَ وَكَانَ عَهْدُ اللَّهِ مَسْئُولًا
قُلْ لَنْ يَنْفَعَكُمُ الْفِرَارُ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنَ الْمَوْتِ أَوِ الْقَتْلِ وَإِذًا لَا تُمَتَّعُونَ إِلَّا

قليلا

قَلِيلًا قُلْ مَنْ ذَا الَّذِي يَعْصِمُكُمْ مِنَ اللَّهِ إِنْ أَرَادَ بِكُمْ سُوءًا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ
رَحْمَةً وَلَا يَجِدُونَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا قَدْ يَعْلَمُ
اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ وَالْقَائِلِينَ لِإِخْوَانِهِمْ هَلُمَّ إِلَيْنَا وَلَا يَأْتُونَ الْبَأْسَ
إِلَّا قَلِيلًا أَشِحَّةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ
تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَإِذَا ذَهَبَ الْخَوْفُ
سَلَقُوكُمْ بِأَلْسِنَةٍ حِدَادٍ أَشِحَّةً عَلَى الْخَيْرِ أُولَئِكَ لَمْ يُؤْمِنُوا فَأَحْبَطَ
اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ وَكَانَ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا و بدرستیکه بودند بنی حارثه
و بنی سلمه از روی توبه و زنا به عهد کردند با خدا پیش از این یعنی در روز احد که از هول کار زار
و قتل قصد فرار کرده بودند و بعد از آن پشیمان شده عهد کرده بودند هرگز پشتهای
خود را بر نگردانند در جنگها بلکه در جمیع مواضع جدال قتال ثابت قدم باشند و هست عهد
که با خدا بسته اند پرسیده شده یعنی از وفای آن سؤال خواهند کرد و از نقض آن
جزا خواهند یافت حضرت سبحان یاد آوری عهد ایشان فرمود تا بآن وفا کنند یکی
محمد صلعم و آله این منافقان را هیچ و هرگز نفع ندهد شما را گریختن اگر بگریزید از مرگ و یا کشته شدن
چه لابد است هر شخصی را از موت و یا از کشته شدن در وقت معین که حکم قضا بر آن قائم
شود و آنهنگام بگریزید یعنی اگر مثلا فرار نفع دهد شما را و تهم شما تا بخیر افتد بجهت رسیدن
زمان اجل سر خود را رنجه خواهید شد مگر اندک زمانی را چه آخر مرگ و عنا و شدت
و فرقه زوال و فنا و شدنی که می نهد قدم اندر سرای کون و فساد که بازروی بر آدم می آید
و این بدیست در امتداد زمان دنیا نسبت با امتداد زمان آخرت در نهایت قلت
و دهاست خواهد بود کامانده امتداد زمان عمر هر یک از اهل دنیا بگوای محمد صلعم و آله بایشان
کیست آنکه نگاه دارد شما را از حکم و عذاب خدا و قضای او اگر خواهد خدا شما را بدی
و خیر یعنی هلاکت و یا خواهد شما را رحمت و نصرت و تأخیر موت کیست آنکه رسانند شما

بدی و نفی یابند مردم برای خود بجز از خدا دوستی دفع رساند باشان و یاری دهد ضرر باز دارد
از ایشان و در زاد المسیر آورده که مردی از لشکرگاه حضرت رسالت پناه بمدینه رفت برادر خود را
دید اسباب طرب جمع کرده نبیذ و نقل در پیش نهاده مشغول عیش و طرب است گفت
ای برادر تو در اینجا با عیش و طرب همه و پیغمبر حضرت داور در میان نیزه و شمشیر و خنجر برادر
جواب داد ای ابله بنشین که ترا و اصحاب آنجناب را بلا فرو گرفته و محمد هرگز از این
ورطه بلا و سیلاب فنا خلاصی و سلامت بکنار امنیت بیرون نخواهد شد آنمرد باز
گشت و گفت حضرت رسالت را از مقالات تو مخبر میبایم پس چون پیش حضرت رسید
جبرئیل امین بر و سبقت کرده این آیه مخبر آیت را بآنحضرت آورده بود بدرستیکه میداند
حضرت سبحان باز دارندگان را از نصرت حضرت رسالت صلعم و آله از گروه شما
و گویندگان را مر برادران خود را که بیا سوی ما و بعیش خویش مشغول شوید یعنی ای اهل
که مرجع پریشانی حال و تزلزل بالست اقدام نکنید و کلمه در منافقان مسلمانان را
با ابوسفیان باطنیان میرسانیدندی و یا یهودان منافقان را میگفتند خود را بعرض
هلاکت نیفکنید و از یاری و هواداری محمد خود تا نزاکنار کشید پس منافقان سخنان
یهودان را قبول کرده از جنگ پهلوتهی میکردند چنانکه حضرت سبحان میفرماید و نمی آیند
منافقان بدکردار بکارزار کفار مگر آمدن اندک و یا کارزار قلیل از روی ریا و سمعه
چه بنای کار ایشان باعتدار است و کاهل از قتال در حالتیکه بخیلانند بمعاونت
و یا باتفاق و انفاق بر شما ای اهل ایمان و نخواهند فتح و ظفر و غنیمت شما باشد پس
چون بیاید ترس دشمن یعنی ایشان را که از غایت بی دلی می نگرند بسوی تو میگردد
چشمهای ایشان در حدقه بچه و راست مانند کردیدن چشم کسی که بیهوش شده باشد عقل بر و غش کرده بیهوش افتاده شد از سکرات موت پس چون خوف
زایل شود بسبب نصرت و فتح شما بکفار اشرار و غنایم دار الحرب بدست آید میگویند
شما را و سخنان سخت و درشت گویند بزبانهای تیز در حالتیکه بخیلانند بغنیمت
و مجادله و مناقشه مینمایند در طلب بسیار گرفتن غنیمت آنگروه مذکوره مذموم اند کذا
و رسول بوجه خلاص پس باطل گردانیده است حضرت یزدان کردارهای ایشان را چه
جهاد و سایر اعمال و اعمال قربه الی الله نشد و ایشان سزاوار بخواهد شد بلکه بقصد اخذ
غنیمت است و بریا و سمعه و یا باطل ساخت مگر و گمیدیرا در باره پیغمبر امام و اهل اسلام کردند

وهست آن ابطال اعمال ایشان بحضرت سبحان آسان بسبب تعلق اراده او سبحانه بآن
و عدم مانع چیزی از آن و در آیه دلالت هست بر آنکه قربت و ثواب از حضرت رب العزت
باعمال دفع ایمان است و قربه يَحْسَبُونَ الْأَحْزَابَ لَمْ يَذْهَبُوا
وَإِنْ يَأْتِ الْأَحْزَابُ يَوَدُّوا لَوْ أَنَّهُمْ بَادُونَ فِي الْأَعْرَابِ
يَسْأَلُونَ عَنْ أَنْبَائِكُمْ وَلَوْ كَانُوا فِيكُمْ مَا قَاتَلُوا إِلَّا قَلِيلًا
لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ يَرْجُو اللَّهَ
وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا وَلَمَّا رَأَى الْمُؤْمِنُونَ الْأَحْزَابَ
قَالُوا هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَصَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَمَا
زَادَهُمْ إِلَّا إِيمَانًا وَتَسْلِيمًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا
مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ
يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا می پندارند منافقان احزاب را یعنی لشکریان لِيُعَذِّبَ اللَّهُ الصَّادِقِينَ بِصِدْقِهِمْ
کفار را که ایشان باز نگشته اند یعنی ترس و بدلی منافقان بمرتبه است که با وجود آنکه وَيُعَذِّبَ الْمُنَافِقِينَ إِنْ شَاءَ
مشرکان هزیمت کرده باشند می پندارند که ایشان در گرد مدینه اند و نگریخته اند و در أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ كَانَ
جنگ و جدال در میدان کارزار ایستاده اند و باین سبب از خندق گریخته در اندرون غَفُورًا رَحِيمًا
مدینه پنهان و متحصن میشوند و هر چند ایشان را میگویند که مشرکان هزیمت کردند
باز قبول نکرده با رای آن نداشته باشند که از منازل متحصنه خود بیرون آیند و اگر بیایند
نوبتی دیگر این لشکریان دست میدارند منافقان و تمنا کنند که کاش ایشان صحرا
نشینان بودندی در میان عربان بادیه نشین یعنی از بدلی میخواهند که در مدینه نباشند

بلکه در باد پرسا کن شنند می پرسندی از هر آینده و رونده از جانب مدینه از خبرهای شما باد شنا
و آنچه باشد میان شما و ایشان از غالبیت و مغلوبیت و منتظر مغلوبیت شما بودندی و اگر
بودندی در میان شما در مدینه و مقاتله با عدا دست قادی کارزار بگزدندی مگر اندکی از
روی ریا و سمعه بعد از آن تحریص میکند مکلفان را بقتال مشرکان و صبر کردن آن
و میفرماید بدرستیکه دست شما را ای بدلان در افعال اقتداء پسندیده بخصلت نیکوی
آنحضرت که ثبات است در حرب و صبر است بر شداید یعنی چنانکه آنحضرت ثبات قدم دارد
در حرب و متحمل شداید است در حوادث و عوائد شما نیز چنان کنید پس آنحضرت اسوه و پیش
وای نیکوست در این افعال و یا در ذات مرکب لمن ای امید دارد بخدا برحمت او و بنعیم روز
بازپسین و مر آنکس را که یاد کرد حضرت کردگار را یاد کردن بسیار فراوان بدل و زبان
آورده اند و سبب مالک رقاب اصحاب را از آمدن احزاب خبر داده بود و فرموده بود در حال
ایشان شما ای اهل مدینه لتزلزل مضطرب شوید و کار بشما سخت میشود و لیکن عاقبت
مظفر و منصور گردید و ایشان خائف و پریشان شده متفرق و منهزم شوند
و آنهنگام دیدند مؤمنان در روز خندق آن احزاب و طایفه دشمنان را که پیغمبر آخر زمان
از آمدن ایشان خبر داده بود در برابر لشکر اسلام با علام صف انتقام آراسته گفتند
اینست آنچه وعده داده بود ما را خدا و آنچه وعده کرده بود رسول او و راست گفت حضرت
داور و پیغمبر او و ظاهر شد صدق خبر خدا و رسول او و نیفزود ایشان را آنچه دیدند از آمدن
احزاب اعراب مگر ایمان بحضرت سبحان و باور داشتن وعده های آن و گردن نهادن باوامر
آن خالق جهان و یا باحکام حضرت رسالت نشان صلی الله علیه و آله و سعادت در این در آن انبیاء قدم
مندرج است بعد از آن تخصیص میدهد بعض مؤمنان را بخصلتی که در ایشان بوده و میفرماید
از گرویدگان مردانی اند راست گفتند آن چیز را که عهد بستند بخدا بر آنچه که آن
ثبات است بقتال جنگ کردن برای رضای خدا سبب نزول این آیه آن بود که جمعی
از صحابه چون حمزه و مصعب و انس بن نضر و امثال ایشان نذر کرده بودند در جنگاه چون غلام
حضرت رسالت پناه باشند ثبات قدم نمایند و کمر اجتهاد بر میان جان بسته تا شربت شهادت
چشند حضرت سبحان در صفت ایشان فرموده این مؤمنان راست گفتار و درست کردار بودند
در عهدی که بسته بودند پس بعضی از ایشان بکسیت که گذارد و وفا کرد عهد خود را و جنگ
نمود تا شهید شد چون حمزه و مصعب و انس و اصل منه نحبه یعنی موت است و نذر را نحب

و نحبه

و همچنین آمد و باین سبب آن سرور ابرار را جعفر طیار لقب کرد پس قوله سبحانه فمنهم قضی نحبه
اشاره بحمزه و جعفر و عبیده است والمراد من قوله تعالی ومنهم من ینتظر لیث المجاهدین
امیر المؤمنین علیه السلام است که همیشه منتظر شهادت و مرتقب لقاء حضرت عزت بود
و وقتیکه دلتنگ شدی فرمودی چه باز میدارد بدبخت ترین امت و منحوس ترین جمیع
خلقت را که این ریش مرا بخون سر من خضاب نکند آنقدر فرمود تا آنکه عبد الرحمن
ملجم علیه اللعنة والعذاب آنحضرت را شهید نمود مرویست چون عبیده را در بدر و حمزه را در احد
و جعفر را در موته شهید کردند حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود ای بار خدایا و درود مرا تنها
که نشئی بشهادت عبیده و حمزه و جعفر نیکو خصلت خداوندا این علی بن ابی طالب است
پیش از فوت من او را از دنیا مبر و مرا بی یار و یاور تنها مگذار بدرستیکه تو بهترین وارثانی
پس علی را ولی عهد و وصی و خلیفه من گردان القصه حضرت حق مطلق در غزوه خندق
انجاز وعده خود فرمود پس بی تشویش جنگ و جدال مفتوح گشت ابواب فتح و نصرت
و اقبال وَرَدَّ اللّٰهُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنَالُوا خَيْرًا وَكَفَى
اللّٰهُ الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ وَكَانَ اللّٰهُ قَوِيًّا عَزِيزًا وَأَنْزَلَ الَّذِينَ ظَاهَرُوهُمْ
مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ مِنْ صَيَاصِيهِمْ وَقَذَفَ فِي قُلُوبِهِمُ الرُّعْبَ
فَرِيقًا تَقْتُلُونَ وَتَأْسِرُونَ فَرِيقًا وَأَوْرَثَكُمْ أَرْضَهُمْ وَدِيَارَهُمْ
وَأَمْوَالَهُمْ وَأَرْضًا لَمْ تَطَئُوهَا وَكَانَ اللّٰهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا
يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْوَاجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا
وَزِينَتَهَا فَتَعَالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَأُسَرِّحْكُنَّ سَرَاحًا جَمِيلًا وَإِنْ كُنْتُنَّ
تُرِدْنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ وَالدَّارَ الْآخِرَةَ فَإِنَّ اللّٰهَ أَعَدَّ لِلْمُحْسِنَاتِ

منکم

چه چون مانند موت لازم است در گردن هر انسان و بعضی دیگر از ایشان آنانند که
اشتهار شهادت میکشند چون امیر مؤمنان و ظهیر متقیان و سایر مؤمنان با ایمان
حقیقت بنیان که متصفند باعتقاد ثابت لازم راسخ و تغییر ندادند عهد را تغییر دادنی
و بهیچ وجه آنرا متغیر و متبدل نساختند بلکه بآن وفا نمودند تا پاداش عهد حضرت
سبحان راست گویان و وفا کنندگان را بر راستی و وفای ایشان و تا عذاب کند
منافقان را اگر خواهد یعنی وقتیکه ایشان در نفاق بمیرند و یا در دنیا آنها را معذب سازد
و یا باز گردد حضرت یزدان بر ایشان بمغفرت و مثوبت اگر ایشان باز گردند از نفاق
و توبه کنند از آن بدرستیکه حضرت عزت است آمرزنده آنرا که توبه کند و مهربان بکسی
که به توبه بمیرد خلاصه معنی آنست که مؤمنان مخلصان بعهد خود شان وفا نمودند تا بصدق
ایشان حضرت یزدان مجازات و مثوبات ایشان دهد و منافقان را معذب سازد
بنقض عهد ایشان در آن جهان و وقتیکه در صفت نفاق بمیرند و یا در دنیا ایشان را
بجهت شر نفاق مؤاخذه فرماید اگر خواهد ابو القاسم خاکانی باسناد خود از حضرت ثابت
بنانی کرده که ابی اسحق روایت کرد از سید ما امیر المؤمنین نور المشرقین که آنحضرت فرمود
فمنا من قضی نحبه رجال صدقوا ما عاهدوا الله علیه ومنهم من ینتظر پس کدام منهم منتظر شهادت
بودم و جمهور مفسران اکثر اصحاب احادیث و اخبار بر آنند که این آیه معجز آیت در شان شهید است
امیر مؤمنین سید موحدین نازل شد و در خصوص عبیده حارث که در بدر شهید شد و حمزه عبد
المطلب که در جنگ احد بدرجه شهادت رسید چنانکه در سوره آل عمران گذشت و جعفر طیار
که در رزم موته شهید گشت و آن چنان بود که انبیا را سر و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که جعفر را امیر لشکر
گردانیده بجهاد کفار عناد بنیاد فرستاد و آنکس را اختیار را بتقوی و احتیاط و فراست و حزم
لشکر و صبر بکارزار وصیت فرمود جعفر طیار با کفار کارزار کرده داد شجاعت بداد و بسیار
بسیار در میدان کیر و دار از تاخت و تاز او کاک تیره افتاد در آخر ملعونی شمشیری آخته در آن حالت
آنحضرت را قلم کرد رایت حضرت آیت را بدست چپ گرفت ملعونی دیگر مهمیز بکار آورده
دست چپ آن سرور را قلم نمود آنحضرت طمع از زندگانی بریده رو بمدینه کرده فرمود السلام
علیک یا رسول الله سلام مودع لا سلام زائر پس گرد او را گرفتند و شهید کردند
و بنوک نیزه از زمین ربودند و بهوا بردند خداوند مجید آن شهید را در نوک نیزه زنده نموده بجای
دست دو بال بوی داده از نیزه طیران نموده باسمان عروج کرد و در بهشت عنبر سرشت با فرشتگان دمساز

وَمَنْ يَقْنُتْ مِنْكُنَّ لِلّٰهِ وَرَسُولِهِ وَتَعْمَلْ صَالِحًا نُؤْتِهَا أَجْرَهَا مَرَّتَيْنِ وَأَعْتَدْنَا لَهَا رِزْقًا كَرِيمًا
يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ
وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى وَأَقِمْنَ الصَّلَاةَ وَآتِينَ الزَّكَاةَ
وَأَطِعْنَ اللّٰهَ وَرَسُولَهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّٰهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا
وَاذْكُرْنَ مَا يُتْلَى فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللّٰهِ وَالْحِكْمَةِ إِنَّ اللّٰهَ كَانَ لَطِيفًا خَبِيرًا
إِنَّ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْقَانِتِينَ وَالْقَانِتَاتِ وَالصَّادِقِينَ وَالصَّادِقَاتِ
وَالصَّابِرِينَ وَالصَّابِرَاتِ وَالْخَاشِعِينَ وَالْخَاشِعَاتِ وَالْمُتَصَدِّقِينَ وَالْمُتَصَدِّقَاتِ وَالصَّائِمِينَ وَالصَّائِمَاتِ
وَالْحَافِظِينَ فُرُوجَهُمْ وَالْحَافِظَاتِ وَالذَّاكِرِينَ اللّٰهَ كَثِيرًا وَالذَّاكِرَاتِ أَعَدَّ اللّٰهُ لَهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا
و بر گردانید حضرت سبحان از مدینه آنانی را که کافر بودند با خشم ایشان
که خشمناک رفتند و نیافتند غنیمت و نصرتی و کفایت کرد حضرت یزدان مؤمنان شمشیر زن
را بسبب باد صبا و ملائکه و ایشان را بکفار مظفر و منصور گردانید بر ایشان ابی اسحاق
ایشان بکارزار بی در و سر نیزه و آمد شد بکمان آن فتح و مفتاح امان بود بر آمد و بحضرت
تعالی توانا با حداث آنچه خواهد غالب بهمه اشیاء و باقوی در مالکیت و سلطنت و عزت و قهر
و انتقام و از ولی حضرت آله ابو عبد الله ع روایت است کفی الله المؤمنین
القتال بعلی بن ابی طالب ع و قتله عمرو بن عبد ود و کان ذلک سبب هزیمة
القوم و در قرائت عبد الله عباس و عبد الله مسعود نیز واقع شده و کفی الله المؤمنین
القتال بعلی بن ابی طالب ع و بصحت پیوسته که حضرت رسالت آب از جنگ
احزاب باز گشت و همه صحابه بمدینه آمدند و سلاح از تن بگشادند و بنهادند وقت نماز
پیشین بود که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله در حجره زینب سر مبارک خود را می شست
و هنوز نصف سر را نشسته بود که جبرئیل ع نازل شد عمامه از دستار و سر سلاح و کمر بند
و در کمر عرض کرد یا رسول الله حکم حضرت سبحان چنان است که الآن متوجه حرب بنی
قریظه شوی که عهد شکستند و با مخالف پیمان بستند و مدد کاری احزاب اعراب نمودند
و بمن امر شده که بنجهای خیمه های ایشان را کنم و در حصنهای ایشان را شکوه
از خوف مؤمنان مضطرب و پریشان اند و سراسیمه و حیران پس حضرت فرمود منادی
ندا نمود که هر که مطیع امر حضرت بی نیاز و رسول دلنواز است نماز عصر خود را نگذارد مگر در
میان قبیله بنی قریظه پس آنحضرت علم نصرت برجم را بکید صفدر داده فرمود مقدمه
الجیش شو با تندی و تیزی و خود آنجناب بقوتی آب با سایر اصحاب از عقب ایشان روان
و چون امیر مؤمنان بزیر قلعه ایشان رسید زبان ناسزا و هذیان گشودند آنحضرت
پیش حضرت رسالت برگشته عرض کرد یا رسول الله بزیر قلعه تشریف شریف ببرید فرمود مگر
چیزی شنیدی که پاس شدی قال نعم فرمود چون مرا بینند از این مقوله نتوانند پس
زیر قلعه آمده فرمود یا اخوان القرده والخنازیر انا اذا نزلنا ساحة قوم فساء
صباح المنذرین گفتند یا ابا القاسم هرگز جاهل و دشنام دهنده نبودی حضرت رسالت
از ایشان اعراض فرموده از صحابه پرسید که در راه کسی بشما گذشت عرض کردند که

وجه کلی بر شتری نشسته بود تنها و قطیفه از دیبا پیچیده با مکه نشست حضرت فرمود آن خبر شما بود
رفت تا قلعه و حصار ایشان را متزلزل سازد و ترس و خوف در دل ایشان اندازد پس
با عزت و جاهی در سر جاهای از بنی قریظه نزول فرمود و اصحاب و احباب پی در پی میرسیدند و فرود می آمدند
تا جماعت آخر مانده از آنجمن بعد از نماز خفتن باینجا رسیدند و گفتند ما را حرمت صحبت
رسالت ما را فرموده بود که نماز عصر را نگذارید مگر در بنی قریظه پس آن نماز عصر را قضا گذاردند
و حضرت سبحان ایشان را معذور داشت و حضرت رسالت مهمت و بیچون لشکر در سر آن قلعه کمر
گذاشت تا کار بر ایشان سخت زار شد حیی بن اخطب از قلعه را گفت ای قوم محنت و بلیت
بشما نازل شده و یکی از این سه کار بشما ناچار است اول اینکه باین مرد ایمان آرید و تصدیق دعوی
او و هوای او را در دل و جان گنجید چه شما را واضح و مقرر شده که آن سرور پیغمبر حضرت سبحانست و در توریة
وصف او را دیده و شنیده اید اصحاب وی او را گفتند ما هرگز او را نگرویم و از دین خود بر
نمیگردیم دوم آنکه زنان و فرزندان خودمان را کشته از قلعه بیرون کشته جدال و قتال کنیم
اگر فتح و ظفر با ما باشد زن و فرزند دیگر بار دیگر یار ما میسر خواهد شد و اگر طفر ایشان را
باشد مقدر بدنامی و بی ناموسی ما را باشد گفتند ما این بیگناهان را چگونه کشیم
و دور و مال ایشان را چگونه کشیم و بچه وجه این عقوبت را طاقت آریم و صبر نداریم
که زن و فرزندان دلبندان خود را بدست خودمان بقتل رسانیم سیم آنکه امشب شب
شنبه است و محمد و اصحاب او میدانند که ما روز شنبه بهیچ امر مرتکب نمیشویم و باین سبب
از ما غافل و ایمن خواهند شد بیچاره بر معارضت یکدیگر بر سر ایشان تازیم و جنگ سازیم
تا شاید کار از پیش ببریم باز گفتند ما هتک حرمت شنبه را نمی نماییم و خلاف طریقه آبا
و اجداد سلوک نکنیم گفت پس این شب پیش از پیش باحتیاط باشید تا فردا ببینیم چه پیش آید
و صلاح چه می زاید روز دیگر شخصی پیش حضرت رسالت فرستادند که آنحضرت ابولبابه را که از
طایفه بنی عمرو است پیش ما فرستد تا سخنی چند بگوییم و صلاح در باب بگوییم حضرت رسالت ابولبابه
را اجازت فرمود پس بقلعه ایشان رفت زنان و کودکان پیش وی آمده گریه و زاری ساختند
و فریاد بر آوردند و دل وی بر ایشان موخت گفتند مصلحت شده ما حکم محمد از قلعه پایین آییم کشته
روا باشد و بدست شما رها کرده اگر وی را آید شما را میکشد ابولبابه گفت چون این جنایت کردم

بخود پشیمان شدم و پیش حضرت رسالت نرفتم و خود را بستون مسجد بستم و گفتم خود را
تا حضرت رسول کشت بدیدن چون نزد حضرت نرفت از احوال او پرسیدند ما خبر را بدو
رسانیدند فرمود اگر پیش من می آمد استغفار را از خالق محشر برای وی کرد مرا کنون
او را نمیشاید تا خدا توبه او را قبول فرماید پس بعد از فتح حضرت عزت توبه او را قبول کرده
جبرئیل در سحرگاهی نازل شده حضرت را از این خبر آگاهی داد آنحضرت در حجره ام سلمه
از روایت شده که آنوقت دیدم حضرت رسالت بخندید عرض کردم بای رسول حضرت
سبحان هیچ باشی شاد و خندان سبب چیست فرمود جبرئیل آمده
خبر آورده که حضرت و دود توبه ابولبابه را قبول فرمود عرض کردم یا رسول الله مرخصت باشد که فرشته
ابولبابه را بشارت دهم و این حال پیش از نزول آیه حجاب بود فرمود روا باشد پس بر مسجد رفته
در حجره منی واقع بود آواز کردم یا ابالبابه بشارت باد ترا که حضرت عزت توبه ترا قبول
فرمود و جمعی در مسجد بودند خواستند که ویرا بکشایند گفت سوگند خورده ام و عهد کرده ام
که جز پیغمبر کسی دیگر نکشاید و چون آنحضرت بنماز صبح بمسجد آمد ویرا کشاد القصه
چون روز شد بنی قریظه آمده گفتند توقع ما آنست که با ما همان معامله کرده که بخلفای او
خزرج کردی و قبل از آن زمان پیغمبر آخر زمان قبیله بنی قینقاع را محاصره داده بود و شفاعت
عبدالله بن ابی سلول ایشان را از او نموده بودند از آنحضرت نیز همان چشم داشت را داشتند
حضرت فرمود رضی هستید بحکم سعد بن معاذ که پیشوای شماست گفتند بلی آنچه رای شما
بر آن راضی هستیم سعد هم در آنوقت مجروح از تیری بود در چشم وی در غزوه خندق از اعراب
اعراب اتفاق رسیده بود و او در مسجد خیمه زده بود و زنی هم معالجه او مشغول بود پس او را
سوار کرده تمامی راه باو میگفتند که رسول اکرم ترا در خصوص بنی قریظه حکم فرموده و ایشان
موالی تو اند درباره ایشان احسان کن و چون مبالغه با طناب رسانیدند جواب داد
که سعد شخصی نیست که برای ملامت کنندگان از فرمان حضرت سبحان کند چون نزد حضرت رسالت
آمد ویرا فرود آوردند و گفتند رسول خدا ترا حاکم بنی قریظه کرده و ایشان موالی تو اند سعد بنی قریظه
گفت عهد خدا و رسول بشماست که از حکم ما برنگردید گفتند بلی گفت چون من حاکم حکم من آنست
که مردان ایشان را بکشید و زنان و کودکان ایشان را اسیر کنید و مال ایشان را قسمت کنید

رسول محمود فرمود بخداوند جهان حکم کردی در باب ایشان که حکم خداست از بالای هفت آسمان
پس فرمود زنان و فرزندان ایشان را در سرای زنی از بنی نجار باز داشتند و در موضعی که اکنون
بازار مدینه است چند خندقی کندند مردان ایشان را که شش صد نفر بودند نزد خندقها حاضر
نمودند و امیرالمؤمنین وزیر را نصب فرمود تا گردن ایشان را زده و آن خندقها افکندند
حیی بن اخطب که بزرگ ایشان بود حله پوشیده بود بدست خود حله را پاره کرد تا کسی دیگر
پاره نکند و در پیش حضرت رسالت ایستاده بود گفت من نفس خود را در دشمنی تو
ملامت نمیکنم ولیکن هر کس که حضرت عزت رسوا ساخت و فرو گذاشت خوار گذاشته
و رسوا کرده شود پس بقوم خود گفت که این محنت و بلیت مقدر و فرض بر بنی اسرائیل
شده بود پس پیش رفته در کنار خندق ایستاده تا گردنش را زدند و بعد از کشتن
ایشان همه مالهای ایشان را قسمت نمودند و اره و سهم پیاده را یک سهم جنس آنرا
هم بمستحقان لشکر قسمت کردند و پیغمبر حضرت سبحان زنان و فرزندان ایشان را بجز دختران
تا بفروختند و قیمت آنها را اسب و سلاح خریده پیش حضرت رسالت آوردند و بعد از
اتمام امر بنی قریظه سعد معاذ را وفات رسید حضرت نبوت مآب و اصحاب آنجناب با آن
مخلص اصحاب گریستند و فتح بنی قریظه در آخر ذی القعده سنه خمس من الهجرة النبویة و حضرت
عزت برسید بعد از دلفت و منت بسیار امت خبر از این مقدمه میدهد بقوله تعالی
و فرود آورد حضرت سبحان آنان را که یاری کردند احزاب را و هم پشت ایشان شدند
از اهل توریة یعنی یهود بنی قریظه را فرود آورد از قلعهای ایشان و افکند بر دلهای ایشان ترس
پیغمبر آخر زمان و لشکریان او را که دهی را میکشتند مردان ایشان را و اسیر میکردند گروهی را
زنان و فرزندان ایشان را و میراث داد حضرت سبحان شما را بنی ایشان را از مزارع
و بساتین بر شجار ایشان و سراهای ایشان را یعنی حصون و قلاع و مالها را نقود
و امتعه و موشی و زمینی که نرفته و کام ننهاده اید در آنها و بر ممالک شما داخل نشده اید حضرت
و با مکه و یا دیار روم و یا ممالک فارس عمر سه گفته که هر زمینی که تا بقیامت بحوزه اسلام در آید
داخل آیه وارضا لم تطؤها است و هست خداوند جهان بهمه چیزها و آنان قادر
باشد بفتح بلاد و تسخیر عباد و غیر آن بلاد زمان سید انس و جان لشکر عزت را فتح و ظفر همراه است لاجرم بعزت نفس و قدرت

در هجرت حضرت

ارباب سیر و اصحاب تفسیر گفته اند که در سال نهم از هجرت حضرت رسالت صلعم از زوجات طاهرات
خود هجرت فرموده ایلا فرمود یعنی سوگند خورده که یکماه با ایشان مخالطت نکند و سبب آن
بود که از آنحضرت نفقه و کسوت زیاده از قدرت آنحضرت میطلبیدند و چیزها میخواستند
که آنحضرت را ممکن نبود مثلا ام سلمه برده و کنیز میخواست و میمونه حلی و زینت میخواست
و ام حبیبه جامه سنجوفی و حفصه جامه دقیق مصری و جویریه چادر و سوده کلیم و آنحضرت
را آنوقت نه نفر زن بود عایشه حفصه ام حبیبه بنت ابی سفیان و سوده بنت زمعه و ام سلمه
بنت ابی امیه این پنج نفر از قریش بودند و صفیه بنت حیی خیبریه و میمونه بنت حرث هلالیه
و زینب بجحش اسدیه و جویریه بنت حرث مصطلقیه و واحدی باسناد خود از سعد بن جبیر روایت
کرده که ابن عباس فرمود که پیغمبر محمود روزی با حفصه نشسته بود میان ایشان نزاع افتاد
بجهت آنکه زیاده از نفقه از آنحضرت مطالبت می نمود و آنحضرت را قدرت نبود فرمود که
میان من و تو حکم عمر را حاضر فرمود که در میان من و حفصه حکم کن عمر حفصه را گفت چه
میگویی حفصه حضرت رسالت را گفت که تو سخنی مگو مگر آنچه حق باشد عمر دست بر آورد
که سیلی بروی حفصه زند حضرت محمود فرمود دست باز دار عمر گفت ای دشمن خدا
پیغمبر خدا جز سخن حق چیزی دیگر میگوید بحق آنکه ابی و ویرا مبعوث ساخته که در مجلس وی نمی
بودی دست از تو بر بندم اشتم و میزدم تا میردی پس حضرت رسالت برخاسته بغرفه
مسجد که خزینه آنحضرت بود تشریف برد و یکماه در آنجا مکث نمود و در این مدت
پیش زنان نیامد و نگذاشت کسی از ایشان پیش آن جان جهان آید بعد از بیست و نه
روز در آن ماه بدان عدد تمام شده بود جبرئیل آمده آیه آورد ای پیغمبر خود بگو
و یا برگزیده بگو زنان خود را اگر هستید شما میخواهید زندگانی دنیا را و تنعم و زیاده
طلبیدن در آن و آرایش آنرا چون ثیاب فاخره و پیرایهای تکلف پس بیایید
تا متعه طلاق دهم شما را چنانکه مطلقه را دهند سوای مهر یعنی چیزی که مطلقه بآن متمتع
میشود و لذت میبرد شما را هم بآن متمتع سازم و تحقیق متعه دادن مطلقه و تفصیل آن
در سوره البقره مرقوم شده و گویند مراد تمام مهر است یعنی همه مهر را بشما دهم و رها کنم
شما را رها کردنی نیکو یعنی طلاق دهم شما را بدون مخاصمه و منازعه میان زن و شوهر باشد

یعنی نه برغبت بلکه از روی کراهت و کدورت و اگر هستید میخواهید رضای حضرت
عزت و خشنودی حضرت رسالت را که رسول اوست بجانه و نعیم سرای آخرت نه دنیا را
پس هستیکه حضرت سبحان آماده کرده است مر نیکوکاران را از شما یعنی آنها که اختیار شوق
شوق ثانی کنند مزد بزرگ و اجر سترک در زخارف دنیا و ظرایف و طرائف این
جهان بی بنیان در جنب آن حقیر و مختصر باشد از خیر مشرشر بحق ناطق امام جعفر صادق علیه السلام
است که چون حضرت پیغمبر غنایم خیبر را تصرف فرمود زنان آنحضرت گفتند ما را قسمتی هست
کن حضرت فرمود در میان مسلمانان قسمت نمودم بفرمان حضرت سبحان ایشان با دل سوزان و عصیان
گفتند که گمان تو چنان است که اگر ما را طلاق دهی از قوم و خویش خود شوهری نیابیم غیر از حضرت
عزت آنحضرت را امر فرموده که از زنان معتزل پیش ایشان نرفتی حیضی و طهری به بینند پس آیه مذکوره
نازل شد و در روایت آمده که بعد از نزول این آیه معجز آیت حضرت رسالت همه ازواج خود را
طلبیده این را بر ایشان خواند و مخیر ساخت ایشان را در مفارقت و وصلت بهشت آن
اختیار خدمت آنحضرت نمودند و چون آنحضرت این آیت بر ایشان خواند فرمود
درین باب شتاب مکنید و با پدران و خویشان خود تان مصلحت و مشورت نمایید عرض
کردند یا رسول الله ما را درین باب با کسی مصلحت و خطاب نمی شود و نباید کرد چه حضرت
سبحان ما را مخیر ساخته میان زینت دنیا و اختیار رضا او رسول و سرای عقبا پس ما
حضرت عزت و حضرت رسالت و سرای آخرت را اختیار کردیم بر دنیای فانی بی اعتبار
نا پایدار پس حضرت رسالت شاد شد در نهایت و حضرت عزت این آیت فرستاد
لا یحل لک النساء من بعد الخ و چون ایشان از روی اختیار ترا اختیار کردند تو نیز زنان
دیگر بر ایشان اختیار مکن بعد از آن بر سبیل تهدید و وعید از ازواج آنجناب را خطاب
مستطاب میفرماید یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة
یضاعف لها العذاب ضعفین وکان ذلک علی الله یسیرا
ومن یقنت منکن لله ورسوله وتعمل صالحا نؤتها اجرها مرتین
واعتدنا لها رزقا کریما یا نساء النبی لستن کاحد من النساء ان
اتقیتن

اتقیتن فلا تخضعن بالقول فیطمع الذی فی قلبه مرض وقلن قولا
معروفا وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی
واقمن الصلوة وآتین الزکوة واطعن الله ورسوله انما
یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا
واذکرن ما یتلی فی بیوتکن من آیات الله والحکمة ان الله کان لطیفا خبیرا

ای زنان پیغمبر حضرت سبحان هر که باید از شما بخصلتی زشت و ناپسندیده پیدا و روشن زشتی
آن و حفض کسر با میخواند یعنی فاحشه مبین و آشکار اگر آن نافرمانی حضرت عزت و حضرت رسالت
است مستلزم گناه کبیره دو چندان شود مر او را عذاب و دو برابر آنچه زنان دیگر باشد چه وقوع
گناه گناه از شما که علیه های حضرت رسالت باشد ایذا قبیح است و چون زنان پیغمبر مزیت فضیلت
بر زنان دیگر دارند بسبب مزیت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و نزول وحی بخانهای ایشان
پس عذاب معصیت ایشان بسبب آن نیز بیشتر خواهد شد و لهذا حدود و حقوق و عقاب بعدد
عبید است پس معبوث میشوند انبیا و اولیا با آنچه عزت ایشان بآن معبوث نمیشوند و نیز عقوبت
و ثواب بر زنان بنی هاشم ضعف ثواب و عقاب و تیر است چنانکه ابو حمزه ثمالی از زید بن علی بن
ابی طالب علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود امیدوارم مر برای نیکوکاران ما دو اجر بمثل ثواب
و میترسم هم بدکاران ما دو چندان عذاب و گمان باشد چنانکه زوجات حضرت رسالت
حضرت عزت وعده فرموده و محمد بن عمر از ابراهیم بن عبد الحمید روایت کرده که علی بن عبد الله بن حسین
از پدر نیکو سیر خود نقل نموده که شخصی علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام را عرض کرد یا ابن رسول الله شما که
اهل بیت پیغمبر مغفور خواهید شد و حضرت عزت شما را عقوبت نکند آنحضرت غضبناک
شده فرمود ما سزاوار ترسیم که جاری شود با ما آنچه حضرت باری جاری نموده در باب زنان حضرت
نبوت مآب بدرستیکه ما میترسیم نیکوکار خود را مقابل اجر از ثواب و برای بدکار خود را مقابل
مزد از عذاب بعد از آن آیت مذکوره را تلاوت فرمود یا نساء النبی من یات منکن بفاحشة مبینة

یضاعف لها العذاب ضعفین و همه این مضاعف نمودن عذاب بخدا آسان و زوجات
پیغمبر بودن مانع تضعیف عذاب ایشان نخواهد شد و بعد از آن آن سرور این آیه آخر بلند و
فرمود و هر که مداومت کند بطاعت از شما که زوجات حضرت رسالت اید مر خدا و رسول را
و بکند کار پسندیده بدهیم او را مزد دو بار یکبار بطاعت حضرت عزت و بار دیگر برای طلب
خشنودی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با او و بسبب حسن معاشرت وی با آنحضرت و آماده سازیم
برای آن زن روزی نیکو در بهشت زیاده از مزد او و بعد از ذکر مضاعف شدن ثواب
و عقاب بر زوجات آنجناب اظهار فضیلت ایشان میکند پس بر زنان بقول خود
حضرت سبحان ای زنان پیغمبر نیستید شما مانند یکی از زنان دیگر از امت چه شما را فضیلت
بسیار و رضوان بسیار است اگر مترسید از مخالفت حضرت عزت و فرمان برداری او
و رسول او حضرت رسالت پس مرو و فتنی مکنید پس سخن کنید یعنی چون با کسی سخن گویید نرم گویید
چنانکه این حال شعار زنانیست که راغب مردان بیگانه اند پس طمع کند بشما آنکه در دل وی
بیماری تهمت است و قصد فسق و فجور زنا سایت و بگویید سخن پسندیده و نیکو دور از تهمت
و با خشونت نه با لینت و متانت و در خبر است که چون این آیه معجز آیت نازل شد بعضی از زنان
حضرت رسالت چون بدر سرای ایشان کسی آواز کردی و مردی بودی که جواب بدهد بر آن زنان
انگشت خود شان بدهان نهادندی پنهان و بآواز شکر خش جواب دادندی مانند مردان
و قرار گیرید در خانهای خود تان و در روایت که سوده زوجه حضرت رسالت گفتند که حج
و عمره میکنیم چون دیگر زنان فرمود دیگر بار حج و حجی کرده ام بعد از این زنان حج و عمره نمی آن است که از
خانه بیرون نروم چنانکه فرمان حضرت سبحان جاری شده قرن فی بیوتکن و عزم
که با از حجره رسول خدا که مراد آن نشانه بیرون نهم تا بمیرم پس از آنجا بیرون نیامد تا
جنازه او را بیرون آوردند و درین سخن آن عفیفه تعریض است نیز بعایشه در مخالفت
این امر حضرت عزت کرده بلشکر عظیم در سرا شر بجمل او محاربه و مخاصمه
قطب مرکز امامت سید امیر المؤمنین علی ولی آمد و اظهار نکنید پیرایهای خود را
مانند زنان در زمان جاهلیت اول در آن زمان ادریس علیه السلام بود تا بوقت بعثت نوح علیه السلام
که مدت هشتصد سال بود و بروایت دیگر زمان ابراهیم پیغمبر و بروایت دیگر در روزگار
و زمان داود و سلیمان ملک بابل بود که با سپاه بر دارید یافته می پوشیدند و بیا و زنان
عریان و نمایان در همه کار میکوشیدند و جاهلیت اخری میان زمان عیسی و خاتم الانبیاء
و گویند

و گویند جاهلیت اول کفر است قبل از اسلام و جاهلیت آخر فسق است در اسلام و بیاد دارید نماز را
در اوقات آن که احد طاعات بدن و جانست و بدهید زکوة را که اثر فرشتگان
مالیست و فرمان برید خالق انام را در جمیع فرایض و احکام و پیغمبر و سید انبیا و گرامی در
ملک علام جز این نیست که میخواهد خدا تا ببرد از شما پلیدی گناه را ای اهل بیت حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و پاک گرداند شما را از معاصی پاک گردانیدن در کشاف گفته که در آیه
دلیل است که ازواج حضرت رسالت از اهل بیت اند و در وسط از عکرمه نقل
کرده که اهل بیت ازواج اند بدلیل خطاب گذشته و آینده و ضمیر ندکر در یطهرکم
برای تغلیب است که پیغمبر آخر زمان در میان ایشان بوده و در زاد المسیر آورده
که عامست اولاد را و ازواج را و در احقاف و عین المعانی نیز خلاصه معنی آنست
که ای اهل بیت حضرت رسالت اراده حضرت رب الارباب علاقه گرفته که
خطیئات و سیئات را از شما دور دارد تا از اذیال عصمت شما گرد معصیان نگردد
و از گناه کبیره و صغیره محفوظ و معصوم مانید احمد بن حنبل در مسند خود از عطا
ابن رباح نقل کرده که ام سلمه فرمود که روزی دختر سید انبیا فاطمه زهرا علیها السلام
طعامی پخته بود و در دیگی از گلی نزد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله آورد و آنروز حضرت
در حجره من تشریف داشت حضرت فرمود بنور دیده و دلبند علی را با دو فرزند
پیش من بانی الحسن بخوان تا با من طعام خورند چون حاضر شدند و از آن طعام
همه خوردند جبرئیل بر حضرت جمیل آمده این آیه معجز آیت آورد انما یرید الله الآیه
پس آنحضرت کسایی بر ایشان افکنده فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی و خاصتی
اللهم فاذهب عنهم الرجس وطهرهم تطهیرا پس چون این دعا
از آن سید انبیا شنیدم عرض کردم یا رسول الله انا معکم فرمود انک
علی خیر یعنی تو در رتبه اهل بیت من نیستی ولیکن خصلت نیکو داری و صفات
حمیده و اوصاف پسندیده و مضمون این خبر را ابو الحسن اندلسی جامع صحاح
ستة است در جامع آورده و ابو عبد الله محمد بن عمران کلبی از فضلای اهل بیت
عصمت است از ابی حمزه روایت میکند که من ده ماه ملازم حضرت پیغمبر بودم

بیدیم که آن سرور وقت سحر مرآمد دست مبارک بر در سرای سه اولیا حیدر صفدر مکلذا رشت
و میفرمود السلم علیکم ورحمة الله وبرکاته اهل بیت رسالت در جواب آنحضرت میفرمودند
وعلیک السلم یا رسول الله ورحمة الله وبرکاته و پیغمبر محمود جواب ایشان را میشنید و میفرمود
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و بعد از تلاوت
این آیت باهل بیت رسالت بصلای خود میرفت و مشغول نماز و طاعت و عبادت
میشد و شبهه نیست که کذب از قبیل رجس است و خلافی درین نیست که قطب دایره
خلافت سید وصیین امیر المؤمنین ادعای امامت کرد و از اصحاب با او مخالفت کردند و بر
قول و فعل پیغمبر که آنحضرت را در غدیر خم خلیفه خود ساخته بود نهی کرده کافر شدند پس آنحضرت درین
دعوی ادعا صادق باشد بسبب قول و فعل پیغمبر بحق ناطق و این اصحاب مخالف
در راه حق نبودند چه فرمان حضرت سبحان را درین باب رد کردند و در مجمع نیز از ابو سعید
خدری و انس بن مالک و ثابت بن اصقع و عایشه و ام سلمه روایت است که این آیه
بمخصوص شان در شان آل عبا است و ثعلبه باسناد خود از مجمع روایت کرده که روزی
با مادر خدیجه پیش عایشه رفتیم مادرم با او گفت روز جمل خروج کردی و از امر الهی
درگذشتی که فرمود وقرن فی بیوتکن گفت آن از قضا و قدر خداوند سبحان بود
پس از احوال علی نور جلی پرسید گفت پرسیدی از من از حبیب ترین
مردمان بر پیغمبر از زنان و از شوهر حبیب ترین مردمان و بخدا سوگند که من دیدم
علی و فاطمه و حسن و حسین را که پیغمبر خالق اکبر ایشان را در زیر جامه جمع فرمود و آن
جامه را بر سر ایشان کشیده فرمود بار خدایا اینها اهل و عیال و خویشان نزدیک
من اند پس رجس را از ایشان دور گردان و ایشان را پاک و پاکیزه گردان از
معصیت بعد از آن عایشه گفت من گفتم یا رسول الله من از اهل توام فرمود
که رشو تو بصفت چیزی از اهل بیت من نیستی چه اهل بیت من آنها اند و ابو
سعید خدری از حضرت رسالت صلعم و آله روایت کرده که این آیه در حق من
و علی و فاطمه و حسن و حسین نازل شد آل العباء رسول الله وابنته
والمرتضی ثم سبطاه اذا جمعوا و صاحب طبری در مجمع باسانید معتبره

از جابر

از جابر نقل کرده که آیه انما یرید الله الخ بحضرت رسالت نازل شد در حالتیکه در خانه
آنحضرت غیر علی و فاطمه و حسن و حسین کسی دیگر نبود و سید ابو الحمید باسانید صحیحه
از امام حسن علیه السلم نقل کرده که بعد از نزول آیه اما برید الله رسول خدا ما را و خود را
در زیر کساء خیبری جمع کرده فرمود بار خدایا اینها اهل بیت من اند و عترة طیبه
من و روایات درین باب از عامه و خاصه بسیار است ایزد آنها موجب اطلاع شود
حقتعالی بعد از ذکر عصمت آل عبا بجهة اقتداء امت بایشان باز خطاب بنسا طاهرات
بازواج طاهرات حضرت رسالت کرده میفرماید ویا کنسیاء النساء حضرت
رسالت آنچه خوانده میشود بشما در خانهای شما از آیهای کتاب خدا و از سخنان مشتمل
بحکمت و مصلحت و یا از آیات قرآن و از سخنان پیغمبر آخر زمان که مخصوص حکمت است بنسبت
آن و در آیت معجز آیت دلالت است بحفظ قرآن و حدیث بدرستیکه حضرت عزت
است لطیف کننده و نیکوکار بشما ای ازواج حضرت رسالت دانا باقوال و افعال شما
و عالم بآنچه صلاح شماست از امور دینیه از مقاتل بن ضاون روایت است که وقتیکه
اسما بنت عمیس با شوهر خود جعفر بن ابی طالب از حبشه مراجعت کرد پیش زنهای طاهرات
حضرت رسالت آمده گفت درباره من چیزی از قرآن نازل شده گفتند نه پس بخدمت
حضرت رسالت آمده عرض کرد که زنان نالایق اند که برای ما چیزی در قرآن نازل نشده
و بروایت دیگر زنان پیغمبر گفتند که در قرآن ذکر ما نشده که یا طاعت و عبادت ما مقبول نیست
رب عباد این آیه فرستاد ان المسلمین والمسلمات والمؤمنین والمؤمنات
والقانتین والقانتات والصادقین والصادقات والصابرین
والصابرات والخاشعین والخاشعات والمتصدقین والمتصدقات
والصائمین والصائمات والحافظین فروجهم والحافظات والذاکرین
الله کثیرا والذاکرات اعد الله لهم مغفرة واجرا عظیما وما کان

المؤمن والمؤمنة اذا قضی الله ورسوله امرا ان یکون لهم الخیرة
من امرهم ومن یعص الله ورسوله فقد ضل ضلالا مبینا بدرستیکه
مردان منقاد حکم حضرت یزدان اند و زنان فرمان بردار و مردان و زنان مؤمن باور کننده
و رجال و نساء ثابت و رزنده در طاعات و عبادات و مداومت نماینده بانواع عبادات
و راست گویان در قول و فعل از مرد و زن و صبر کننده گان بطاعات و باعثهی از مردان و زنان
و تواضع کننده گان برای رضای حضرت سبحان و ترسکاران بقلوب و جان خویشان و جوارح از
مرد و زن و صدقه دهنده گان بواجب از زکوة و خمس از ایشان و روزه داران برای حضرت یزدان
مراد صوم و جبیت از ایشان و نگاه دارنده گان فرجهای خویشان را از حرام از مرد و زن و مردان
ذکر کننده حضرت سبحان را ذکر بسیار در زمان بسیار بدل و زبان و زنان ذکر گویان خداوند
جهان را بطریق مذکور و نهج مسطور و قرآن خوان و مشغول علم ادیان نیز از جمله ذکر است آماده کرده است
خداوند سبحان ایشان را از ذکور و نسوان آمرزش گناهان و مزد بزرگ بطاعت ایشان از
عبد الله عباس روایت است که روزی میکائیل ملک مقرب حضرت داور بیت پیش حضرت
پیغمبر آمده عرض کرد یا رسول الله بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله الله
اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم عدد ما علم وزنة ما علم وملاء
ما علم هر کس این عدد را گوید و بر زبان راند نام او در میان آنان که حضرت سبحان را بسیار یاد
و ذکر کنند و از فاضل سین ذاکران باشد نویسند و عطا بن رباح روایت کرده که هر که خود را
بخدا تفویض کند داخل آیه ان المسلمین والمسلمات الخ شود و هر کس اقرار بحضرت رسالت و حضرت
عزت و بولایت علی و اولاد اطهار او نماید آن نیز پیش شفاعت نماید و دلش موافق زبان باشد
درین قول داخل آیه والمؤمنین والمؤمنات باشد و هر که اطاعت حضرت عزت کند
در فریضه و اطاعت حضرت رسالت کند در سنت داخل والقانتین والقانتات گردد
و هر که زبان از دروغ و هر زبان نگاه دارد از جمله والصادقین والصادقات باشد
و هر که صبر کند بطاعت و معصیت داخل والصابرین والصابرات باشد و هر که نماز کند
و بکابن را بسبب وجب خود نگاه و التفات نکند داخل والخاشعین والخاشعات باشد و هر که

در الخ

در هفته یکبار در هر روز در راه حضرت احد خرج صدقه میکند باشد و هر که ایام بعض هر ماه را روزه دارد
داخل والصائمین والصائمات باشد و هر که فرج خود را از حرام نگاه دارد داخل والحافظین
فروجهم باشد و هر کس نیج نازی در پی بدرگاه حضرت بی نیاز گذارد در اوقات آن باز داخل
و ذاکران داخل والذاکرین الله کثیرا والذاکرات گردد و از اماء عصمت پناه ابو عبد الله
روایت است که هر کس شب جنبد و تسبیح فاطمه زهرا علیها السلم بگوید از جمله الذاکرین الله
کثیرا باشد از ابن عباس ملک کرابیس روایت است که حضرت رسالت صلعم و آله
زینب بنت جحش اسدیه را که دختر امیمه بنت عبد المطلب عم حضرت
رسالت بود برای زید بن حارثه که آزاد کرده و پسر خوانده خود حضرت است بود
خواستگاری نمود زینب بگمان آنکه آنحضرت برای خویش خواستگاری میکند قبول
کرد و چون بعد دانست که برای زید بوده ابا نمود چه جمال صوری و کمال معنوی داشت
و دختر عم حضرت رسالت بود و از اشراف زنان قریش گفت چرا من زن مرد
آزاد کرده میشوم و برادر زینب عبد الله بن جحش نیز درین باب با خواهر خود متفق بود ملک
عباد آیه فرستاد و نیز هیچ مرد مؤمن را که عبد الله بن جحش باشد و هیچ
زن ایمان آورده را چون زینب چون حکم کند خدا و رسول او کاری را چون نکاح زینب
بزید آنکه باشد مر ایشان را اختیاری از کار خود بلکه واجبست ایشان را که اختیار خود را تابع
خدا و رسول سازند و هر که عاصی شود و مخالفت نماید حضرت الهی و رسول او را بدور
و زاهی پس بدرستیکه گمراه شود گمراهی هویدا چه اگر مخالفت از روی اعتقاد باشد کافر
گردد و بعذاب ابدی و بعقاب سرمدی گرفتار گردد و الا فاسق شود بعقوبت الهی
لاحق بعد از نزول این آیه زینب گفت راضی شدم و زمام اختیار بکف کفایت سید
انام دادم و عبد الله نیز راضی شده حضرت رسالت او را بزید داده عقد بست
و در حجله نشاط وصال نشست و حضرت رسالت از مال خود صداق او برای زینب فرستاد
ده هزار دینار و شصت درهم و یک خمار و ملحفه و در عروسی و پناه مدطعام و ضیافت
از زینب روایت است که مرا اکابر قریش و اشراف عرب خطبه کردند و من خواهر خود مرا
حمنه بنت جحش را پیش حضرت رسالت فرستادم تا درین باب مشورت فرماید حضرت

رسالت بشارت بزید فرمود خواهر بغضب شد و گفت دختر عم خودت را آزاد کرده خود میدهی
پس پیش من آمد و مرا از آن خبر داد و من نیز غضبناک شدم خالق عالم خاک بباد این کار فرستاد
پس نزد حضرت رسالت رفته عرض کردم که مرا بگو که میخواهی تزویج کن پس حضرت رسالت
مرا بزید عقد بست و علی بن ابراهیم در تفسیر خود آورده که حضرت رسالت زید را بشارت
میداشت و اگر در بخدمت آنحضرت میرفت بمنزل او تشریف میبرد و از سبب دیر آمدن
او میپرسید روزی نزد بخدمت حضرت رسالت آمد آنحضرت بمنزل وی آمد زینب دید
در وسط حجره نشسته بسنگ طیب صلایه مینماید چون چشم حضرت بروی آن ماه عصمت
افتاد فرمود سبحان الله خالق النور فتبارك الله احسن الخالقين و حضرت باز گشت چون
زید آمد زینب دیر از تسبیح حضرت خبر داد گفت شاید تو در دل حضرت افتاده باشی
میخواهی که ترا رها نمایم گفت میترسم طلاق دهی حضرت رسالت عز رغبت ننماید
زید پیش حضرت آمده عرض کرد یا رسول الله میخواهم زینب را طلاق دهم فرمود چرا مگر از او
تهمتی یافته عرض کرد لا والله هرگز از او بجز خوبی و نیکوئی چیزی ندیده و نه شنیده ام ولکن میخواهم
ترفع و تعظم مرا نماید و آزار و ایذا میرساند بسبب شرافت و منزلتی که در حسب و نسب دارد
حضرت رسالت فرمود امسك عليك زوجك واتق الله پس زید در باب
طلاق آن قرص آفتاب مبالغه نمود تا از حضرت رسالت اجازت طلبیده
طلاق داد و حضرت عزت حضرت رسالت را از این خبر میفرماید وَإِذْ
تَقُولُ لِلَّذِي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَأَنْعَمْتَ عَلَيْهِ أَمْسِكْ عَلَيْكَ زَوْجَكَ
وَاتَّقِ اللَّهَ وَتُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ وَتَخْشَى النَّاسَ وَاللَّهُ
أَحَقُّ أَنْ تَخْشَاهُ فَلَمَّا قَضَى زَيْدٌ مِنْهَا وَطَرًا زَوَّجْنَاكَهَا لِكَيْ
لَا يَكُونَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ حَرَجٌ فِي أَزْوَاجِ أَدْعِيَائِهِمْ إِذَا قَضَوْا
مِنْهُنَّ وَطَرًا وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ مَفْعُولًا مَا كَانَ عَلَى النَّبِيِّ مِنْ حَرَجٍ فِيمَا
فَرَضَ اللَّهُ لَهُ سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا
مَقْدُورًا الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ
أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِنْ رِجَالِكُمْ
وَلَكِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا و یاد کن
ای حضرت محمد هنگامی که میگفتی مر آنکس را که انعام کرده است حضرت عزت برو باسلام و توفیق
خدمت و متابعت تو و تو انعام کرده بروبه پروریدن و آزاد کردن و فرزند خواندن او را
و گفتی که زید مستغرق نعمت و رحمت حضرت عزت و حضرت رسالت است نگاه
دار برای خود زن خود را زینب و بترس از حضرت خداوند کار و کار او و از روی اضرارش
طلاق مده و پنهان میکردی در نفس خود آنچیزی را که خداوند سبحان پیدا کننده آن است
که زینب داخل زوجات طاهرات تو خواهد شد و می ترسیدی از سرزنش خلق
مردم که گویند حضرت محمد زن پسر خود را نکاح نمود و حال آنکه خدا سزاوارتر است که بترسی
از او در آنچه باید ترسید و مقرر است که آنحضرت ترسکارترین خلق بود در خوف و خشیت
نسبت بعلم است انما يخشى الله من عباده العلماء پس بحکم انا اعلمکم بالله
از همه اهل خلقت و اشد اخشی بوده خوف و خشیت نتیجه علم هر کرا علم بیش
هر کرا خوف شدید بیش باشد از جمله در روان دیش و در حدیث آمده الخوف
رفیقی و چون اتقا و خشیت آنحضرت بحضرت عزت در نهایت بود نه بخلق پس مراد از
خشیت از خلق استحیا باشد چه حیا در آنحضرت غالب بود کما قال تعالی ان ذلکم یؤذی النبی فیستحیی منکم
علم الهدی سید مرتضی در تنزیه الانبیا آورده که عربان ادعیاء خودشان را نازل منزله پسران خود دانسته

در جمیع احکام و بجهت این مطلقه آنها را بنکاح خودشان در نمیآوردند پس حضرت رسالت اراده نمود که بسبب
تزویج زینب لعله از طلاق دادن زید با لکلیه این حکم را باطل سازد و نسخ سنت جاهلیت نماید و مؤکد
این مقصود قول حضرت عزت پس آنوقت که رسید زید از زینب کاری در دهشت از مباشرت و عقد او تا آنکه
او ملول شد بسبب ترفع و تعظم او از وی و هیچ از حاجت او باقی نماند طلاقش داد و در تزویج آورده
که مراد زید طلاق زینب بود چون مراد خود را دریافت زینب عده را تمام کرد تزویج نمودم ترا باو و او را
تا باشد بعد از تو بر مؤمنان تنگی و باکی و دو بال در خواستن دختران زنان خود کان خود و مسلم که اراده باشند
و رسیده بمراد خودشان از ایشان در نکاحست و با طلاق دادن و عده بگذرد بسبب آنکه جمیع
مؤمنین اقتدا بتو کرده از سید مرسلین زوجات مطلقه ادعای خود را نکاح نمایند و هر کاری حضرت
عزت خواهد کرده شده یعنی هر امری که اراده حضرت الهی علاقه گیرد بآن البته گذارده شود
و بوقوع آید چنانکه قبول زوجیت حضرت رسالت زینب را از انس مالک روایت است که زن
عده زینب منقضی شد حضرت رسالت صلی الله علیه و آله زید را فرمود که برو زینب را برای من خواستگاری
کن که مرا بکسی اعتماد نیست زید روایت کند که من بخانه زینب رفتم آرد خمیر میکرد چون او را دیدم
بچشم من بمرتبه بزرگ و عظیم الشان آمد که طاقت نگاه آن نداشتم بجهت حشمت و منزلت
شان حضرت رسالت پس پشت خود را برو نموده گفتم بشارت باد ترا ای زینب
که رسول خدا ترا خواستگاری مینماید پیش خود شمال شد و گفت اند از غایت شادمانی سجده
شکر بدرگاه دانای رازهای نهانی کرده دو رکعت نماز بحضرت بی نیاز در مصلای خود کرده
مناجات بقاضی الحاجات نموده که خدایا رسول تو مرا خواستگاری مینماید اگر من رشته
آنحضرت ام مرا باو ده فی الحال دعای آن عفت مآب مستجاب شده حضرت عزت آیت
معجز آیت مذکوره را نازل فرمود و در روایت آمده که بعد از نزول این آیت حضرت فی الاذن
بخانه زینب آمد زینب گفت یا رسول الله بی خطبه و نکاح فرمود الله المزوج و جبرئیل
الشاهد بعد از آن باین سبب زینب بر زنان پیغمبر حضرت سبحان فخر کنان بود و میگفت
حضرت رحمن مرا تزویج پیغمبر آخر زمان نموده و متولی تزویج شمای زوجات طاهرات
حضرت رسالت اولیای شما بودند نه حضرت عزت آورده اند که حضرت رسالت برای
عروسی زینب ولیمه ترتیب کرده مهمانی نمود که برای هیچ زنی از زنان خود نکرده بود و در آن
روز

روز گوسفندی بکشت و نان و گوشت اطعام مردمان فرمود تا غروب و در شعبی روایت است
که زینب بحضرت رسالت صلعم گفت که من فزیتی قربت و مرتبت بسایر زنان تو داریم
در سه باب که زنان دیگر را بهمین ندارند اول جد من و یکیست که عبد المطلب است
و ثانیا خالق انس و جان مرا در آسمان هفتم بتو نکاح بسته و جبرئیل شاهد و سفیر عقد من
بوده بفرمان حضرت رب العالمین و بدانکه بعضی از اهل خلاف و نفاق این قصه را بوجهی تغیر
و ایراد مینمایند و عقل و شرع منکر آنست از جمله میگویند که پیغمبر بجمال زینب عاشق شد
بر زینب در وقتیکه در قید زوجیت زید بود و شبهه نیست که متضمن معصیت و فسق است
و پیغمبر فاسق از روی عادت خالق نیست که بخلق فرستد و حال آنکه این از جمیع انبیا بعید است کما باید
از پیغمبر آخر زمان بسبب آنکه از صغایر و کبایر معصوم اند و مبرا از منقرات قلوب و طبایع چنانکه
این مسئله در کتب کلامیه مبرهن و متقن گشته پس حضرت عزت بعد از ذکر قصه تزویج زینب
بحضرت رسالت بیان برائت آنحضرت و پاک دامنی آن کلبی باغ نبوت و رسالت میفرماید یقول
خود سبحانه نباشد بر پیغمبر هیچ سنگی و دوری و وبالی در آنچه تقدیر کرده خداوند قدیر برای او
و حلال کرده انیده از تزویج زنان پسر خواندگان و این صورت مختص آنحضرت نیست بلکه
طریقه و سنت نهاد حضرت عزت طریقه و آنکه بنکه گذشته اند پیش از حضرت رسالت
مراد انبیا اگر بند جز پیغمبر خداوند معطی فرج نفی حرج کرده بود از ایشان در آنچه مباح کرده
بود بر ایشان از تزویج ازواج ادعیا و غیر ایشان از سایر مباحات و مندوبات چنانکه
داود ذو النون صد زن داشت و سلیمان ملائک پاسبان سیصد نفر زن و هفصه نفر دیگر
داشت پس هیچکدام از انبیا سابق را کثرت زوجات مطلقا جایز نباشد بلکه تزویج پیغمبر محمد صلی الله علیه و آله
که سید انبیاست بطریق اولی جایز نخواهد شد در نکاح آنکه خواهد از زوجه پسر خوانده خود و جبرئیل
و هست امر خداوند حافظ حکم کننده و نافذ یعنی امری که بانبیا نازل ساخته حکم بود مقتضی
که البته واقع شدنی و جاری گشتنی و یا جاری موافق حکمت و مصلحت در علی در آن راه
آنانکه گذشته اند کسانی بودند که میرسانیدند پیغامهای حضرت سبحان را باشان خود و کنایه
از ترس مردم و میترسیدند از خالق جهان و میترسیدند از هیچ کس از مخلوق از تبلیغ خود

کنندهٔ
بودند و کافیست حضرت عزت کفایت کننده مقاصد پرستندگان را و یا شما
اعمال بندگان و چون حساب و کفایت در قبضهٔ قدرت حضرت عزت است پس باید
ارو سبحانه ترسید نه از غیر او و در آیه دلیلست که انبیا را تقیه جایز نیست در تبلیغ احکام رسالت
نه در غیر آن پس این منافی تخشی ناس نباشد چه این تبلیغ رسالت نیست و آنچه حضرت
رسالت بسبب تزویج زینب از آن میترسید با آنحضرت رسید که منافقان بی ایمان زبان
طعن و طغیان گشوده گفتند این مرد ما را میگوید زنان پسران بشما حرامست و خودش زن
پسر خود را میگیرد و چون ایشان پسر خوانده را مثل پسر صلبی و بطنی میدانستند در جمیع احکام
چنانکه گذشت پس خالق عباد بسبب رد این قول این فرستاد نیست حضرت محمد صلی الله علیه و آله
پدر هیچیک از مردان شما اگرچه پدر طاهر و قاسم و ابراهیم بود که پسران صلبی آنحضرت بودند
ولیکن ایشان بحد بلوغ و مردی نرسیده بودند و مردند و میان ایشان و آن پیغمبر آخر زمان
حرمت مصاهرت نباشد و بر تقدیر تسلیم خطاب مستطاب را جهت پسران امت
حضرت رسالت پدر حقیقی هیچ یک از مردان امت نیست تا رد ابوت آنحضرت نماید
نسبت بزید نه نسبت باولاد اجداد خود و بحسب من حیث هم نیز حکم شامل نمیشود بجهت عدم بلوغ
ایشان اولاد حیس حیات آنحضرت و ثانیا بر تقدیر بلوغ از رجال آنحضرت نبودند نه
از رجال امت تا داخل آیه شوند و ثالثا مراد ولد است نه ولد ولد و آنکه ایشان را آنحضرت
پسر خواند و میفرمود ابنای هذان ریحانتای من الدنیا و ابنای هذان امامان
قاما او قاعدا مراد ولد ولد است نه ولد حاصل حضرت سبحان رد قول منافقان
کرده فرمود که محمد صلی الله علیه و آله بحقیقت پدر هیچکس از مردان شما نیست تا زید پسر او
تواند شد ولیکن هست فرستادهٔ حضرت عزت و هر رسول پدر امت خودش است
نه مطلق بلکه از حیثیت آنکه او متبع حرمت و نصیحت آن امت است و واجب التعظیم
و اطاعت است و زید هم از جملهٔ امت است و نیست میان او و آنحضرت ولادت
تا موجب حرمت مصاهرت گردد و هست ختم کننده پیغمبران خاتم بمعنی تاخیر آخرین
ایشان و حفص بفتح تا میخواند بمعنی مهر پیغمبرانست یعنی بدو مهر کرده شد در نبوت و رسالت
و پیغمبران

و پیغمبران را بدو ختم کردند و بدیگری بعد از آن علاقه نخواهد گرفت و لهذا اولاد دیگر آنحضرت قبل از وفات
آنحضرت شربت وفات چشیدند چه اگر بعد از آنحضرت فرزند بالغ میماند منصب نبوت
او را میرسید بسبب شرافت مرتبت و فرزند رتبت او بسایر خلایق و قوت بیکلهٔ اتم
پس حضرت رسالت از دنیای دنی رحلت کرد آنحضرت فرمود اگر زنده میماند پیغمبر
میبود و نزول عیسی بعد از آنحضرت در رجعت قارح خاتمیت آنحضرت نخواهد شد
چه مراد از خاتم النبیین آنست که هیچ پیغمبر بعد از آن سرور مبعوث نخواهد شد و بعثت حضرت
عیسی قبل از آنحضرت بوده و بعد از نزول هم عمل بشریعت آنحضرت خاتم خواهد بود و هم بشریعت
خودش و محمد بن الحسن از پدر خود روایت کرده حضرت رسالت فرمود هم آن حاشر
حضرت عزت باشر من خلق را حشر و جمع میکند و هم آن عاقب که از عقب من پیغمبر دیگر نخواهد
آمد و هست خدای تعالی بهمه چیز دانا پس میداند که کیست آنکه بنبوت و رسالت باو ختم شود
و در عیون الاخبار آورده که صحت هر کتابت بمهر اوست پس خالق اکرم پیغمبر خود را خاتم فرمود
تا بدانند که صحت دعوی محبت حضرت عزت جز بمتابعت حضرت رسالت نخواهد شد
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی و چون شرافت و بزرگواری و عزت مکتوب بمهر اوست پس
شرافت و بزرگواری همه انبیا بذات سراسر برکات آنحضرت است و نیز چون شاهد بر برکات
بمهر است پس شاهد همه خلایق در همگی روز تاب آنجناب خواهد شد و حسبنا بک علی
هؤلاء شهیدا و چون سر کتابت بجهت حافظت ثبت شد در نبوت و رسالت
بآنحضرت ختم شد و هکذا چون آنحضرت از میان انبیا بمهر نبوت اختصاص یافت خاتمیت
در جبین مبین آنجناب بکلی بر تافت و از موافق و موالف روایت است که آنحضرت
لیث المحاربین امیر المؤمنین را خطاب مستطاب فرمود علی انت منی بمنزلة هرون
من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی اگر با تو بودی بعد از من پیغمبر آیینه تو بودی
نه غیر تو بسبب جامعیت فضیلت و عصمت و مزیت علم و رتبت و روایت و درایت و زیبا
بودن خلق و خلق تو بر مردم بعد از آن ارشاد اهل ایمان مزید بکثرت تحمید و تمجید
و تکبیر و تسبیح و تهلیل موجب مثوبات عادی و دافع وساوس شیطانیست بجهت کثرت
فکر و ذکر بمیز شیطان باطنیان را بخاک مذلت مالد و از بعد ذکر آن از و بسبب ذکر حق تعالی پس مؤمن

یا ایها الذین آمنوا اذکروا الله ذکرا کثیرا وسبحوه بکرة واصیلا
هو الذی یصلی علیکم وملائکته لیخرجکم من الظلمات الی النور
وکان بالمؤمنین رحیما تحیتهم یوم یلقونه سلام واعد لهم
اجرا کریما یا ایها النبی انا ارسلناک شاهدا ومبشرا ونذیرا
وداعیا الی الله باذنه وسراجا منیرا وبشر المؤمنین بان
لهم من الله فضلا کبیرا ولا تطع الکافرین والمنافقین ودع
اذاهم وتوکل علی الله وکفی بالله وکیلا ای کسانیکه ایمان آورده اید یاد کنید
حضرت سبحان را یاد کردن بسیار اغلب اوقات بانواع تسبیحات و تهلیلات و تحمیدات و تمجیدات
و تکبیرات و تسبیح کنید او را و یا نماز گذارید برای او صبحگاه و شبانگاه چه نماز صبح و شام آن صلوات
است یاد اسبب غلبهٔ نوم و بقضه درین دو وقت و گویند در اختصاص این دو وقت باین دو
فریضه بجهت آنست که درین دو وقت ملائکه صبح و شام در روز و شب حاضر میشوند و شاهد این نماز
و هر که ملائکه تسبیح و یا صلوة او را ثبت کنند در نامهٔ عمل آن شخص و کلبی گفته مراد از بکرة
صلاة فجر است و از اصیل صلاة ظهر و عصر و مغرب و عشا و تسمیه صلاة بتسبیح بسبب آنست
که صلاة متضمن تسبیح و تنزیه است سبحانه و علا را در ذکر کثیر خلاف کثیر است و مسلم گفته
و مجاهد از پیغمبر مجاهد صلی الله علیه و آله بدان حضرت رسالت روایت کرده مراد عدم نسیان آدم و ذریه انسان
است حضرت سبحان را در هیچ وقتی از اوقات پس بنابرین مراد ذکر قلب است چه دوام ذکر
بزبان ممکن نیست و بجنان ممکن است و در لطایف قشیری آورده که مراد از ذکر کثیر اشارت
بمحبت حضرت عزت است یعنی او را معامله دوست دارید چه من احب شیئا اکثر ذکره
نشان دوستی ذکر فراوانست و پیمودن طریق فکر و سلوک و لقاء حضرت جانان چه در محبت
زبان

زبان را از ذکر حق است و دل را از فکری در خصوص اوست و در دوست حالی خالی نمیگذارد
در هیچ زمان نیم فکرت خالی در هیچ مکان نیم ذکرت غافل و گفته اند مراد از
ذکر و فکر و تسبیح یاد کردن ذات واجب است بصفات اعلی و اسماء حسنی و تنزیه
او از مشوبات و تقدیس او منقصات و معیوبات و مقاتل گفته مراد تسبیحات
اربعه است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر و در انوار نقی ائمه هدی علیهم السلام
روایت است که هر کس تسبیحات اربعه را سی بار تکرار نماید ذکر پروردگار را بسیار شمار
کرده و زراره و حمران و پسران اعین اند از سالک طریق آله از ابو عبد الله علیه السلام نقل
کرده که آنحضرت فرمود که هر کس تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام را گوید ذکر پروردگار را بسیار
کرده باشد و واحدی بسند خود از ضحاک بن مزاحم نقل کرده که ابن عباس فلک را سر فرود
که جبرئیل بیک رجلیل نزد حضرت رسالت آمده گفت آنحضرت رسالت بگو سبحان
الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا قوة الا بالله العلی
العظیم عدد ما علم وملاء ما علم چه هر کس این ورد را گوید حضرت عزت حسنات
او را ثبت کند اول او را از ذاکرین کثیر الذکر نویسد دوم آنکه او را از افضل ذاکران روز و شب
باشد سیم آنکه اشجار بسیار بشمار در بهشت عنبر سرشت برای او نبشته اند چهارم آنکه
گناهان از و بریزد چنانکه برگ از درخت خشک و یا گناهان ریزان شود چون
برگ از درختان در فصل خزان پنجم آنکه حضرت عزت نظر رحمت و رافت باو
افکند ششم آنکه او را هرگز معذب و معاقب نگرداند و از عبد الله عباس روایت
حضرت عزت بندگان را بچیزی امر نفرمود مگر آنرا حد معینی مقرر فرمود و سقوط آنرا
بعذری اجازت فرمود مگر ذکر را که برای آن حدی معین و مقرر نفرمود بلکه فرمود
مرا در همه حال بهر منوال فراموش یاد کنید و بعد بسبیل امتنان باهل ایمان
خطاب مستطاب میفرماید اوست آن خداوندی که درود و رحمت میفرستد
بشما و درود میفرستد فرشتگان او یعنی آمرزش میطلبند گناهان شما را و این درود خدا

وملائکه شما را بسبب آنست تا بیرون آرد شما را از تاریکیهای کفر و جهالت و ضلالت و معصیت بروشنی ایمان
و معرفت و اطاعت و ایقان بوسیلهٔ الطاف و هدایت و در بحار الحقایق آورده که از ظلمات
بشریت بنور انیت روحانیت و حیات حضرت عزت بایمان آورندگان مهربان که وجود حضرت
سبحان برایشان رحمت میفرستد و ملائکه را بطلب رحمت و مغفرت و آمرزش برای ایشان
میفرماید و در خبرست که بنی اسرائیل موسی علیه السلام را عرض کردند که آیا خدای ما را صلوة باشد یا نه
خطاب مستطاب حضرت رب الارباب در رسید که یا موسی بگو بایشان که صلوة من رحمت است
و رحمت من واسع است بهمه کس و بهمه چیز و بهمه حال درود و رحمت حضرت یزدان
اهل ایمان را روزی که برسند و به بینند رحمت آن خالق جهان را که بهشت پر نعمت است
و یا در وقت مرگ و یا در وقت خروج از قبر سلامتیست و مجیب باشد بسلامت از هر آفت
یعنی حضرت عزت بجهت تعظیم ایشان سلام میرساند چنانکه سلام بر انواع نعم و تعظیم بایشان
کرامت فرماید و از ابن مسعود روایت است که ملک موت پیش بنده مؤمن آید گوید السلام
علیک یا ولی الله یقرئک السلام و آماده کرده است حضرت عزت برای مؤمنان امت
با اینکه تحیت و سلام فرستاده مژده بزرگ در بهشت عنبر سرشت پر نعمت کرامت است
بعد از آن خطاب مستطاب بر پیغمبر انس و جان کرده بر سبیل تعظیم و اظهار امتنان بر بندگان
باسال آنحضرت بر ایشان میفرماید ای پیغمبر رفیع المرتبه و یا خبر دهنده بدرستیکه ما فرستادیم
ترا بر بندگان گواه بر تصدیق و تکذیب ایشان و مژده دهنده برحمت ما با اهل تصدیق
و بیم کننده از نزول عذاب با اهل تکذیب و عقاب و خواننده مردم بپرستش حضرت رب
الارباب و اقرار بتوحید آنجناب و بآنچه واجب است تصدیق و عمل بآن از قواعد اصول
و فروع بفرمان و یا بتوفیق و تیسیر او و چراغی روشن و یا چراغی روشن و یا خدا و نور سراج
منیر که قرآنست و کاشفی در تفسیر خود آورده که حضرت داور پیغمبر ما را سراج فرمود چه روشنی
و نور چراغ ظلمت را می نماید و در وجود آنحضرت نیز ظلمت کفر از جهان محو ساخت و چون هر چه
در ظلمت مخفی و مستور گردد بنور چراغ مکشوف و مشهود گردد در حقایق مستور از خلق خدا بنور
معرفت این مصباح بر مقتبسان انوار از مشکاة معرفت روشن و هویدا گردید

از

نور سبب امن و راحت است چنانکه ظلمت واسطهٔ اضطراب و وحشت و وحشت مضرت است
مؤمنان را وسیلهٔ سلامت است منکران را سبب حسرت و ندامت و لفظ منیر اشاره کرده
است بنور چراغی نه چون چراغهای که گاهی مرده و گاهی برافروخته شوند نور تو مطفی و منطفی نشود و کسی
نتواند نمود یریدون لیطفئوا نور الله بافواههم والله متم نوره و دیگر شب از نور
سراج مستغنیست نه روز و لیکن شبستان این جهان بی فیض از نور معرفت تو ای عمیم آفرینان
پر نور است و روز قیامت از پرتو نور شفاعت تو و در کشف الاسرار آورده که حضرت
رب الارباب آفتاب را چراغ فرمود بقوله سبحانه وجعلنا هاسراجا وهاجا پیغمبر را
نیز سراج فرمود چه آن سراج آسمان است و این سراج عالم ناسوت فاکدان و آن منور فلک
دنیاست و این افروزنده مجلس عقبا و آن چراغ آب و گلست و این چراغ جان و دل و طلوع
آن خورشید از خواب غفلت ظلمت شب بیدار شوند و ظهور این ماه تا رموز از خوابگاه عدم بحکم
حرم قدم خرامند و چون نور وجود سراسر وجود حضرت اشیاء همگنه از ظلمت کده عدم قدم بسر
منزل وجود نهادند از این جهت در خطاب مستطاب بآنجناب رسیده لولاک لما خلقت
الافلاک چراغ روشن از نور خدایی جهان را داده از ظلمت بیابانی از جهان ابدش آشنایی
و نور چشم جهانرا روشنایی در گنج حقایق برگشاده و نور بر اهل دلها مایه داده
خطیب خوارزمی که از علمای جمهور است و در فضل و بلاغت بلاغت مشهور از ابن مسعود نقل
کرده که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود که چون خالق عالم آدم را خلق فرمود و نفخ روح در قالب
او نمود عطسه بر او غالب شده بسوی عالم امکان طالب و جالب آمده نشسته گفت
خدای اعلم اکرم وحی وی کرد که بعزت و جلال خودم اگر مرا در خلق این انجمن خلق دوتن
در تنگنای این دنیای دنی نبود ترا امر آخرین عرض کرد ای خدای زمین و زمن آن
دو تن از زمین بوصه وجود و عرصه نمود آیند حطار رسیده فرمود نعم ای آدم بساق عرش
نگر نگریده نوشته دید لا اله الا الله محمد رسول الله که رحمت عالمیان و هادی
و شفیع انس و جان است و علی ولی الله و علی امامت کننده حجت خدا است
باثبات حق و احقاق باطل بسا هر کس دوست علیست محمود است و هر کس
دشمن علیست ملعون است هر که او را شناخت پاک و عزیز بر درد کار شد و هر کس منکر او شد
پلید و از احاطه دوزخ های نار چون خوار خار و ادبار و هلاک و مغاک جهنم شبیه خاک
شد بعزت و جلال خودم که بهشت در آدم هر که مطیع اوست اگر در دوزخ مرا شناخت

اطاعتم هر کس را که عاصی اوست اگر چه اطاعت من همیشه از و صادر است چه امر او امر پیغمبر است و نهی او
نهی پیغمبر مطیع او مطیع پیغمبر عاصی او عاصی پیغمبر لیلا و علی من نور واحد و انا کالشمس
و علی کالقمر چه بدوستی و هدایت ما همه امت از ظلمت غوایت رهند و چنانکه بواسطه
پرتو آفتاب و ماهتاب ارباب سفر از تاریکی گمراهی خلاصی یابند همین امان هدایت نیز از ارباب
ضلالت از بیداه و مظلمهٔ ضلالت رسته بشاه راه روشن صراط مستقیم رسند و فرموده
ای حضرت محمد مؤمنان امت را که سالکان طریق حقند و تابعان اوامر و نواهی ایشان
مطلق با آنکه مرا بایشان نسبت است از نزد حضرت سبحان بخشش بزرگ افزون از مزد اعمال ایشان
از رب رحیم و فرمان مبر ناگرویدگان و منافقان را و در مخالفت ایشان ثابت قدم باش
و بگذار و بگذار و دست بدار از رنج و اذیت کفار اشرار یعنی در صدد انتقام ایشان مباش که
من شر ایشان را از تو کفایت کنم و ابن عباس خبر داده که این آیه بآیهٔ السیف منسوخ
است و تو توکل کن بخداوند جهان در دفع شر ایشان چه حضرت عزت کفایت شر ایشان خواهد
نمود و کافیست حضرت یزدان که کار ساز و همه پرداز همه است یعنی کفایت کار را باو
گذارند و با آنکه همان مؤمنان است از شر دشمنان و یا ضامن وعده نصرت و غالب بودن قوت
بر ایشان و بعد از اظهار امتنان از مؤمنان و بیان شرافت سید انس و جان نقل کلام معجز نظام
با حوال زنان کرده میفرماید یا ایها الذین آمنوا اذا نکحتم المؤمنات
ثم طلقتموهن من قبل ان تمسوهن فما لکم علیهن من عدة
تعتدونها فمتعوهن وسرحوهن سراحا جمیلا یا ایها
النبی انا احللنا لک ازواجک اللاتی آتیت اجورهن وما
ملکت یمینک مما افاء الله علیک وبنات عمک وبنات
عماتک وبنات خالک وبنات خالاتک اللاتی هاجرن معک
وامرأة مؤمنة ان وهبت نفسها للنبی ان اراد النبی ان

یستنکحها

یستنکحها خالصة لک من دون المؤمنین قد علمنا ما فرضنا علیهم فی
ازواجهم وما ملکت ایمانهم لکیلا یکون علیک حرج وکان الله غفورا
رحیما اگر نکاح ایمان آورده اید چون نکاح کنید زنان مؤمنه را پس طلاق دهید ایشان را پیش از آنکه
مس کنید یعنی قبل از مواقعه پس نیست شما را بر زنان مطلقه هیچ عده که بشمارید روزهای آن را عدهٔ
ایشان را نیست بلکه بعد از طلاق بدون عده بشوهر روند و اگر عقد نکاح و تزویج کرده باشند پیش از مقعه
دهید یعنی خرسندی سازید ایشان را بچیزی و متعه بوسعت مرد است بقوله سبحانه علی الموسع قدره
و علی المعسر قدره و در پیش علمای ما و جمهور متعه در عقد است در هر مطلقه نشده باشد نه در
که فرض مهر شده باشد معین و یا تکلیف ایشان را با کردنی نیکو بدون اضرار و ایذا و منع حق ایشان
ایشان را از منزلهای خود تان بیرون نمایید چه شما را قدر از مس عده نیست تا در منزل خود تان
جا دهید تا عده بسر آید ای پیغمبر گزیده بدرستیکه ما حلال کردیم برای تو زنان ترا آنها را که داده
باشی ایشان مهرهای ایشان را قید حلال کردن زنان با عطای مهر ایشان بجهت آنست که اشاره بر
طریق افضلیت است نه برای آنکه حلال شدن زن موقوف است بعطای مهر چنانکه قید حلال
مملوکه موقوف است بمشیت تو چه تا تو مشخصی را نکنی در این جاریه مملوکه را بتو حلال کردم حلال
نمیشود وطی آن و حلال ساختیم بتو آنچیزی را که مالک شده است او را دست تو یعنی
کنیزان ترا از آنچه باز گردانیده است حضرت سبحان بتو از غنایم مشرکان چون صفیه
از غنایم خیبر بود و ریحانه از غنایم بنی قریظه و امثال ایشان از ماریه و جویریه و حلال کردیم
ایم ترا دختران عم ترا و دختران عمهای ترا از اولاد عبد المطلب از قریش اند و دختران خال
ترا و دختران خالهای ترا از اولاد عبد مناف آن زنانیکه هجرت کرده اند با تو و زن مؤمنه
بخدا و رسول اگر ببخشد نفس خود را به پیغمبر صلی الله علیه و آله اگر خواهد پیغمبر صلی الله علیه و آله در نکاح کند او را خالص
شده است احلال آن زن مؤمنه بطریق مذکور برای تو سوای مؤمنان دیگر یعنی این از
مخصوصات تست یا پیغمبر زن بمجرد دهنده مهر و صیغه نکاح آن را نکاح کنی مؤمنان را
این جایز نیست مگر بصیغه عقد و یا علک و یا عین التفات از خطاب بغیبت نموده لفظ النبی
و مکرر لفظ نبی است و بعد باز بخطاب آنحضرت است و این مخصوص پیغمبر است بشرافت نبوت
و علما را خلافست در وقوع این صورت در آنشهر گفته شده از زینب بنت جحش
انصاریه که او را ام المسلمین گویند و این در رمضان المبارک اتفاق افتاد در سال پنجم هجرت

هشت ماه در حرم محترم حضرت رسالت ماند و در شهر ربیع الآخر سال چهارم هجرت ایزدی بپیوست
و امام العارفین زین العابدین علیه السلام فرموده که واجبه ام شریک بنت جابر اسدیه بود و قتاده
گفته میمونه بود و بنت حارث و بروایت عروة بن زبیر خوله بنت حکیم و در تبیان بیان کرده
که ام سهل بود از بنی اسد و در پیش ارباب سیر جبه بر پیغمبر از زنان از ام شریک و افشه
و حوالت قعده در نیافت بعد از آن حضرت عزت جلت قدرته میفرماید که شرایط
عقد و قسمت و حصر ازواج و عدد معین برای مؤمنان از حضرت سبحانی محض
ملکت و عین مصلحت است و میفرماید بدرستیکه ما دانسته ایم آنچه فرض کرده ایم بر
امت عالی رتبت از شروط نکاح و زینت و تعیین مهر و نفقه و قسمت و حصر عدد
در نکاح زنان ایشان و تزویج جهار حرة و در آنچه مالک شده دستهای ایشان یعنی در
توسعه امر مملوکات ما حلال کردانیدیم زنان را بتو بمجرد هبه و آنرا خاصه تو کردانیدیم تا
نباشد ترا تنگی در آن و در آن حضرت سبحانی آمرزنده چیزیرا که تحرز از آن دشوار است
مهربان بتوسعه در جایی که مظنه عسر و حرج باشد و یا آمرزنده بندگان اگر بعد از وقوع تحرج
کنند رحیم برایشان بتوسعه و بعدم تکلیف ما لا یطاق برایشان پیش از این گذشت که زوجات
طاهرات حضرت رسالت از آنحضرت چند چیزی مطالبت میکردند که معدود حضرت
نبود آیه تخییر در نگاه داشتن و طلاق دادن ایشان بر آن جان جهان نازل شد در تعاقب
آنرا بیان میفرماید بقول مبین ترجی من تشاء منهن وتؤوی الیک من
تشاء ومن ابتغیت ممن عزلت فلا جناح علیک ذلک ادنی
ان تقر اعینهن ولا یحزن ویرضین بما اتیتهن کلهن والله یعلم
ما فی قلوبکم وکان الله علیما حلیما لا یحل لک النساء من بعد
ولا ان تبدل بهن من ازواج ولو اعجبک حسنهن الا ما ملکت
یمینک وکان الله علی کل شیء رقیبا یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا
بیوت النبی الا ان یؤذن لکم الی طعام غیر ناظرین اناه ولکن

اذا

اذا دعیتم فادخلوا فاذا طعمتم فانتشروا ولا مستأنسین لحدیث
ان ذلکم کان یؤذی النبی فیستحیی منکم والله لا یستحیی من الحق
واذا سألتموهن متاعا فسئلوهن من وراء حجاب ذلکم اطهر
لقلوبکم وقلوبهن وما کان لکم ان تؤذوا رسول الله ولا
ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا ان ذلکم کان عند الله عظیما
ان تبدوا شیئا او تخفوه فان الله کان بکل شیء علیما بار بسدی
هر کرا میخواهی از زوجات خود یعنی در قسمت از زنان در میان ایشان مخیری و گفته اند معنی
آنست که طلاق میدهی هر کرا اراده نمایی و نگه میداری هر کرا میخواهی قول اول اشهر است
و در زاد المسیر آورده که میان همه زوجات غیر سوده که نوبت خود را بعایشه بخشیده بود در حیات
قسمت میفرمود تا آخر عمر و در کشاف آورده که آن حضرت رجوع فرمود از تخییر زن خود
که سوده و صفیه و جویریه و میمونه و ام حبیبه بود یعنی رعایت قسمت میکرد
هر وقت میخواست در میان ایشان و جهاز تن را مضاجعت خود بر داشته که عایشه
و حفصه و ام سلمه و زینب بود و جادهای هر کرا میخواهی و طلب و دلجوئی کنی از آنها که
کنار رشته از ایشان و در مضاجعت رجوع کرده پس هیچ گناهی و تنگی نیست بتو درین و در
وسیط آورده که وجوب قسمت باین آیت از آنحضرت ساقط شد این تفویض
امر ایشان بتو بطریق علی التسویه و معزول از اطلاق حرمت شدگان را پیش خود خواندن بدون
اختصاص آن خواندن ببعضی دون بعضی نزدیک تر است تا آنکه روشن شود چشمهای
ایشان و اندوهناک نشوند و خشنود باشند بآنچه دهی ایشان را همه ایشان یعنی زنان
دانستند آنچه تو میکنی از کنار شدن و جا گرفتن و عزل کردن و طلبیدن زنان بخواهش
بفرمان حضرت سبحانی است پس ملول نمیشوند و کردن می نهند و حضرت عزت میداند آنچه
در دلهای شماست از رغبت و کراهت پس جهد کنید با نام و نشان این وعید است کسی را

که راضی نشود باینکه حضرت عزت امر ایشان را بمشیت حضرت رسالت واگذارد و باشد
خداوند قادر بر ضمایر بندگان دانا و بردبار و تعجیل بعقوبت مجرمان نکند و بعد از آیه تخییر
چون زوجات آنحضرت اختیار حضرت عزت و حضرت رسالت کردند و اطاعت نمودند
آیه منزل آمد نازل شد بعد از امثال حکم حضرت عزت و رسالت حلال نباشد ترا زنان
دیگر یا پیغمبر بعد از این نه زنی در عقد نکاح تو آید چه نه زن در حق تو چون چهار نفر است در حق
امت و حلال نیست آنکه بدل کنی ایشان را از زنان دیگر یا نیکه یکی از آنها را طلاق دهی
و بجای او دیگری را نکاح کنی و اگر چه خوش آید و شگفت نماید ترا حسن روی ایشان
مگر آنکه مالک شود دست تو یعنی بطریق ملکیت بتصرف تو در آید از کنیزان و دست
حضرت سبحانی بهمه چیز نگهبان پس تحفظ امر خود کنید و از آنچه شما را حلال نیست
تعدی منمایید و مراقبه عبارت است از دانا و بینا دانستن حضرت خالق و در نهان
و عیان با ادب و حرمت زیستن و هر که از نکته دانی از سر غیبی راز لاریب و رقیب حضرت
عزت جلت قدرته آگاه گشت لامحاله رقابت و احاطه حضرت عزت را شاهد حال
و محیط احوال خود داند چه دانستی حق دانا و بینا است نهان و آشکار خویش کرده است
و در کنز العرفان چنین بیان نموده و در پیش بعضی این آیه منسوخ است بآیه انا احللنا
لک الخ و این فتوای اصحاب است و نزد بعضی آنه ترجی من تشاء این آیه اکرم
در قراءت مقدم واقع شده اند و لیکن در نزول مسبوق اند مانند آیه عدة و بعد از
نزول آیه بآنحضرت مباح شد آنچه میخواست از عایشه روایت است در حضرت رسالت
از دنیا بیرون نرفت مگر آنکه زنان دیگر بر آن سرور حلال شدند مؤید است آورده اند
چون حضرت رسالت زینب را بحکم حضرت عزت جل جلاله قبول فرمود و ولیمه داد
مردم را دعوت کرد چنانکه گذشت چون طعام خوردند مردم بسخن گفتن مشغول شدند
و زینب در گوشه خانه رو بدیوار نهاده نشسته بود و حضرت رسالت بجمال زینب
داشت میخواست که مردم زود تر روند و ایشان بمکالمه مشغول شدند تا مجلس طول
کشید آخر خود آنجناب از مجلس برخاسته اکثر از اصحاب بمتابعت آنجناب برخاستند
و سه کس باقی ماند باز سخنان از هر طرف گویان حضرت بدر خانه آمده شرم داشت
و از ایشان عذر خواهد و بعد از انتظار بسیار خلوت شد بخانه زینب آمد و حضرت

برده مدر حجره فرو آویخت و آیه حجاب بآنجناب نازل شد ایک نگرویده اینجا در رسول
وافد نشوید خانهای پیغمبر را مگر آنکه اذن داده شوید یعنی بخوانند شما را بخوردن طعام در حالتیکه
غیر منتظر باشید یعنی انتظار نبرید وقت طعام را چون جمعی بودند وقت طعام میکردند
و چون وقت آن میرسید و انتظار دور از مطبخ ظاهر میشد می آمدند و می نشستند حکم شد
که چون بروید منتظر آن باشید طعام برسد و لیکن چون خوانده شوید پس درآیید
و چون طعام خوردید پس پراکنده شوید و مکث ننمائید آیه بجز آیت خطاب است
منتظر طعام حضرت رسالت بودند و بجهت آن بخانه آنحضرت میرفتند و می نشستند
و لاتجالسوا جابر بنبودی که در غیر وقت طعام بخانه آنحضرت درآیند و در بخانه بدون
اذن آنحضرت و دیگر در مباسد به بیوت آن پیغمبر علی المقام در حالتیکه آرام گرفتگان باشید
برای سخن گفتن یکدیگر بدرستیکه این درنگ کردن شما بعد از طعام و سخن گفتن هر دو بخانه
حضرت رسالت را پس شرم مینماید از شما که بگوید بیرون روید و حضرت عزت شرم
نمیدارد از راست گفتن یعنی بیرون نمودن شما از خانه آنحضرت حقست پس نواب
که بجا ترک کرده نشود چنانکه حضرت خداوندگار ترک اظهار آن نفرمود بسبب حیا و از ما طرح
فرمود برای تعظیم رسول خود نهی دخول شما فرمود بخانه آنحضرت بدون اذن و منع شما نمود از آنچه
موجب اذیت و کراهت آنحضرت است مجاهد روایت کرده از عایشه که من با پیغمبر طعام میخوردم
عمر بیامد حضرت رسالت او را بطعام دعوت فرمود در اثنای طعام خوردن انگشت
آن بانگشت من برخورد حضرت را ازین حرکت بد آمد آیه حجاب نازل شد که بدون
اذن حضرت رسالت بخانه آنحضرت نروید که موجب آزار و اذیت و کراهت آنحضرت
است و چون خواهید از زنان آن پیغمبر آخر زمان چیزی انتفاع گیرید از آن از اثاث و آلات
خانه پس بخواهید از ایشان آن را از پس پرده و آن سؤال از پس پرده پاکیزه تر است
مر دلهای شما را و دلهای زنان را از ریبت و تهمت و از خواطر شیطانی و هواجس
نفس نیز و از ابن عباس روایت است که مردی از اصحاب گفت اگر حضرت
رسالت رحلت نماید من عایشه را نکاح میکنم مقاتل گفته در این شخص طلحه بن
عبد الله بود گفت محمد ما را نهی مینماید از سخن گفتن با دختران عم خود مگر از پس پرده
والله اگر بمیرد عایشه را میگیرم و ابو حمزه ثمالی فرموده که جمعی از اصحاب گفتند محمد
زنان ما را نکاح تواند نمود ما زنان او را نکاح نتوانیم کردن والله اگر بمیرد نکاح کنیم مرادی

از زنان عایشه بود و دیگری ام سلمه حضرت عزت آیت فرستاد و نرسد شما را آنکه رنجانید
فرستادهٔ حضرت عزت را و بکنید آنچه او را کراهت آید و نشاید شما را که نکاح کنید زنان
او را بعد از وفات او و یا بعد از طلاق او هرگز بدرستیکه ایذاء آنحضرت و نکاح ازواج او
هست پیش حضرت عزت گناه بزرگ چه حرمت آنحضرت لازمست در حیوة و ممات
آنحضرت بلکه حیات و ممات آنحضرت در ادای حقوق تعظیم و تکریم او یکسانست چه علت
رسالت و نبوت و خلافت عظیم در حیات آنحضرت و لباس شفاعت کبری در وفات
آن قطب دایرهٔ نبوت بر قد بالای آنحضرت صلعم حسنه هست و این آیت نیز دلالت دارد بخاصه
دیگر امر بر آنحضرت و آن عدم جواز نکاح زوجات آنحضرت است بعد از وفات او باجماع
امت در روایت است که بعضی از اصحاب میگفتند که اگر حضرت رسالت وفات
نماید ما عایشه را میگیریم چنانکه گذشت و بعضی دیگر این معنی را در دلشان مضمر میداشتند و زنان
کج مزاج یکسر نمی آوردند حضرت و دو فرمود اگر آشکارا کنید چیزی را یعنی نکاح بعضی از ازواج
مؤمنان را بزبان گوئید و یا پنهان دارید آنرا در دل پس بدرستیکه حضرت عزت هست
بهر چیز از سر و علانیه دانا و بآن شما را جزا و سزا خواهد داد و درین آیه متین تهدید عظیم بر تزویج
زوجات حضرت رسالت بعد از آنحضرت بسبب وجوب رعایت حرمت آنحضرت
در حیات و ممات و در روایت است که چون آیت حجاب بآنجناب نازل شد زنان
پرده فرو هشتند و مستور و محجوب از رجال گشتند آبا و اقارب ایشان به پیغمبر آخر زمان عرض کردند
که یا رسول الله چون حکم شد که زنان پرده نشینند ما را نیز از پس حجاب سؤال و جواب و گفتگو
شنید باید یا نه آیت بنجا آیت نازل شد لَا جُنَاحَ عَلَيْهِنَّ فِي آبَائِهِنَّ
وَلَا أَبْنَائِهِنَّ وَلَا إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ إِخْوَانِهِنَّ وَلَا أَبْنَاءِ أَخَوَاتِهِنَّ
وَلَا نِسَائِهِنَّ وَلَا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ وَاتَّقِينَ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
شَهِيدًا إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ
فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُهِينًا وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ بِغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدِ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُبِينًا يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ
قُلْ لِأَزْوَاجِكَ وَبَنَاتِكَ وَنِسَاءِ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ
ذَٰلِكَ أَدْنَىٰ أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا
لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَالْمُرْجِفُونَ
فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِيَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا مَلْعُونِينَ
أَيْنَمَا ثُقِفُوا أُخِذُوا وَقُتِّلُوا تَقْتِيلًا سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ
وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا حجاب نیست بر زنان در نمودن روی خود شان
به پدران خود و نه بر پسران خود و به برادران خود و نه پسران برادران خود و نه پسران خواهران
خود و نه بر زنان مؤمنه خودشان که از ایشان نیستند از زنان یهودیه و نصاری چه ایشان بجهت
عدم دیانت و امانت و صف زنان اهل ایمان نکنند پیش شوهران خود شان و این
قول حبر ناس ابن عباس است و گفته اند مراد جمیع زنانند و نه بآنچه مالک شده است
بآن دستهای ایشان از کنیزان نه از بندگان چنانکه در سوره بقره مذکور شد و بترسید
ای زنان از حضرت سبحان و پرده از روی خودتان بر مدارید مگر برین گروه پرشکوه مذکوره
و از جمیع معاصی به پرهیزید بدرستیکه حضرت عزت هست بر همه چیز از افعال و اقوال
شما و غیر آن گواه و بهر چه از خواطر شما گذرد آگاه و ذکر عم و خال نفرمود بجهت آنست ایشان
بمنزله والدین اند و لهذا خداوند اکرم عم را باب مسمی فرموده بقوله سبحانه وَآلَهَ آبَائِكَ
ابراهیم و اسمعیل و اسحاق چه اسمعیل عم یعقوب بوده و چون از ابتداء سوره بلفظ
یا ایها النبی فرمود شعر است بعلو مرتبه و رفعت شان پیغمبر آخر زمان و در عقب آن ایراد
آیه نمود شعر است بکمال غایت در باره آنحضرت فرمود بدرستیکه حضرت یزدان

وفرشتگان او درود و صلوة میفرستند به پیغمبر صلعم و آله ای کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول
صلوات فرستید به پیغمبر صلعم و آله و سلام دهید بر و سلام دادنی و یا منقاد او شوید منقاد
شدنی صلوة از حضرت عزت رحمت است و از غیر او طلب رحمت و پیش جمعی صلوة
از حضرت عزت رحمت است و از ملائکه استغفار و از مؤمنان دعا مراد در اینجا فرض
و رفعت شان حضرت رسالت است صلعم و آله و گفته اند معنی اللهم صل علی
محمد بار خدایا تعظیم کن محمد صلعم و آله را در دنیا با علاء دین و اظهار دعوت بطریق یقین
و ابقاء شریعت و در آخرت بقبول شفاعت او در شان امت و تضعیف
ثواب و اظهار راه و باولی و آفرین و مقدم آن شاه اصفیا بجمیع انبیا و مرسلین و لهذا
گفته اند تعظیم حضرت عزت حضرت رسالت را بآیه ان الله و ملائکته یصلون
علی النبی زیاده است از تعظیم آدم عم بسجود از کعب بن عجره روایت است که
بعد از نزول این آیه عرض کردیم یا رسول الله طریقه سلام دادن شما را میدانیم ولکن
کیفیت صلوة را بیان فرمایید فرمودند بگویید اللهم صل علی محمد و آل محمد
کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید و بارک علی محمد
و آل محمد کما بارکت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید بعد از
آن فرمود خدای تعالی مرا دو فرشته موکل فرموده هر جا نام من برند مرا صلوات
فرستند آن دو فرشته نورسرشته گویند غفر الله لک و حضرت سبحان و سایر
فرشتگان آمین گویند و اگر مرا صلوة نفرستند آن دو فرشته گویند لا یغفر
الله لک و حضرت یزدان و فرشتگان آمین گویند عبد الله مسعود
روایت کرده که چون صلوات فرستید بوجه احسن فرستید چه شاید که بشارت
شود و گفتند با ابن مسعود طریق آنرا با تعلیم فرما گفت بگویید اللهم اجعل صلواتک
و رحمتک و برکاتک علی سید المرسلین و امام المتقین و خاتم النبیین
محمد عبدک و رسولک امام الخیر و قائد الخیر و رسول الرحمة
اللهم ابعثه مقاما محمودا اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت
علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید انس بن مالک از ابی طلحه

فضیلت صلوات فرستادن بر حضرت رسالت

نقل

نقل کرده گفت که روزی پیش حضرت رسالت صلعم و آله رفتم آن پیغمبر افتاده بود
عرض کردم یا رسول الله این روز شما را برین خوشحالی ندیده بودم فرمود چگونه خوش
دل نباشم که اکنون جبرئیل نزد خداوند جلیل در رسید که حضرت پروردگار
فرمود هر کس یکبار بر تو صلوة فرستد من او را ده بار صلوة میفرستم و ده گناه
جان گناه از و محو کنم و ده حسنه برای او بنویسم و در کتاب عدت الداعی مذکور است
که ابو بصیر از ناحیه راه آله ابو عبد الله عم روایت کرده که رسول خدای محمود فرمود
هر کس پیش او نام مرا ذکر کنند و او صلوة بمن نفرستد حضرت الله او را از راه
بهشت عنبر سرشت دور دارد و ابن قداح از ابی عبد الله عم روایت کرده که مردی
از جنات سبحانی سرمست دست بر ستار کعبه زده میگفت اللهم صل علی
محمد الحضرت فرمود صلوة را منقطع مساز و در حق ما ظلم مکن بگو اللهم صل علی
محمد و آل محمد و اهل بیته و عبد الله بن نعیم روایت کرده که ابی عبد الله
را گفتم من بخانه خداوند داور میروم و بغیر از صلوة چیز دیگر نمیدانم فرمود مدانکه کسی
افضل از تو از آن خانه بیرون نمی آید و جابر از امام محمد باقر ابی جعفر عم روایت کرده
که بنده از بندگان حضرت سبحان در آتش سوزان نیران مدت هفتاد خریف
معذب بود یعنی هفتاد سال چه هر خریف یکسال است و درین مدت استغاثه بحضرت
عزت میکرد و سوگند میداد تا او را از عذاب و عقاب رهانند مژده رحمی نمیرسید
پس گفت ای حضرت عزت بحق محمد و اهل بیت آنحضرت مرا رحم فرما جبرئیل عم را وحی
در رسید که ای درود بر من فرود آی و بنده شرمنده مرا از میان شراره های نار بیرون
آر عرض کرد یا اله العالمین پیش او روم و حال آنکه در میان آتش است خطاب مستطاب
در رسید که آتش دل کش را فرموده ام که بتو سرد و سلامت گردد عرض کرد یا رب این بنده
در کدام عقبه و رخ باشد ندای غم زدا از درگاه خدا در رسید که ای رسول امین خود را طلب
از سجین پس هبوط کرده دید که سر و قدم آن بنده را هم بسته با حوال بدترین بخر آتشین و بدترین
عذاب و اسوء عقاب معذب است جبرئیل با او گفت چند سالست که در آتش
گرفتاری گفت از شدت عذاب نمیدانم پس بیرون آورد حضرت و دود ندا فرمود

ای بنده من چند بار بمن استغاثه و اصرار کرده سوگند دادی در میانه نماز عرض کرد که از کرت شدت
عذاب عقبت آنرا نمیدانم حضرت فرمود بعزت و جلالم که اگر حضرت محمد و اهل بیت
آنحضرت را وسیله نجات خود نگردانیده بودی مدت مکث و لبث تو در حبس تو از حد خود
دراز میکردم ولیکن بخود واجب کرده ام هیچ بنده طالب مطلوب خود را از درگاه من سؤال
نکند بوسیله محمد و اهل بیت آنحضرت مگر او را پاسخ دهم پس امروز از گناهان تو گذشتم سر حلقه
عارفان بالایقان سلمان پارسی برو باد رحمت و غفران روایت کرده که از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله شنیدم که میگفت حضرت سبحان به بندگان خود خطاب میفرماید که آیا کسی هست
که عرض گناه خود بدرگاه ما نماید بوسیله شخصی که در پیش من گرامیست تا انجاح حاجت او نمایم
بدانید که افضل خلق نزد من محمد است صلی الله علیه و آله و برادر او علی و بعد از آن ائمه هدی و اعلام
تقی که وسایلند مرا پس هر کس بوسیله محمد و آل او حاجت خود را از من طلبد که وصول
منفعت و یا دفع بلیت و مضرت از او باشد آنرا روا گردانم بهتر و نیکوتر از آنچه استشفاع نماید
و قوی از اهل شقاق و نفاق که این حدیث را از سلمان با عرفان شنیدند بر سبیل استهزا
باو گفتند یا ابا عبد الله پس چرا قرابت نمیکنی از حضرت خداوند بوسیله محمد و آل محمد تا ترا از
اغنیای مدینه گرداند و بهتر از ایشان پس سلمان جواب داد که من بوسیله ایشان سؤال
کرده ام از حضرت سبحان چیزی را که افضل و انفع از جمیع دنیا و ما فیها است و آن اینست که وسیله
ایشان مرا زبان داگران کرامت فرماید تا ثنای حضرت او گویم و قوت جوارح و اعضا بدن
تا متحمل مصایب او شوم و خوشنود شوم و حضرت عزت اجابت این سؤال و التماس مرا فرموده
صد هزار افضل است از همه دنیا و متاع آن و محمد بن بابویه بسند صحیح از صادق علیه السلام روایت
کرده که در ایام سلطنت یوسف علیه السلام روزی زلیخای مستلا از حاجبان بارگاه شاه صدیقان
اذن دخول یوسف طلبید گفتند ای زلیخا ما با زیوسف ترا آسیبی پیدا شود با آنچه میان تو و او
رفته و گذشته گفت من نمی ترسم از کسی که از خداوند جهان می ترسد چون بر یوسف علیه السلام در آمد گفت
گفت ای زلیخا چه ترا بر آن داشت که از تو صادر شد گفت حسن روی تو فرمود پس در چه حال
شوی و قتیکه به بینی پیغمبر را که آنرا محمد گویند در آخر زمان که روی او از روی من زیباتر و ملیح تر و خلق
او از خلق من خلیق تر و سماحت او از من بیشتر است زلیخا گفت راست گفتی یوسف گفت از کجا دانستی

ای

که من راست گفتم گفت بسبب آنکه چون تو یاد آنحضرت کردی درستی آن فخر زمن در دل من جاگرفت
حضرت عزت وحی بیوسف فرمود که بتحقیق زلیخا راست گفت و من او را دوست خود
کردم بسبب دوست کردن او محمد را پس یوسف امر فرمود تا تزویج زلیخا نماید و از این
جا معلوم شد که بمجرد ذکر آنحضرت و توسل بحضرت و بدون صلوات و رحمت بر آن حضرت
موجب انجاح مطالب و مقاصد و مرام مرشد کی مانده بواسطه صلوة بر آن حضرت و اهل بیت
اطهار آن صاحب رسالت و نبوت و توسل و توکل بر اهل ایشان از دل و جان باین طریق بیان
اللهم صل علی محمد و آل محمد صل علی محمد و آل محمد و افضل ما صلیت و کذا جابر از راه دیگر
راه حضرت آنکه از ابو عبد الله علیه السلام روایت کرده که فرشته از فرشتگان از حضرت سبحان
درخواست نمود که تا شنیدن آواز صلوة مردم را باو کرامت فرماید حضرت
عزت این مرتبت بوی مرحمت فرمود که هر چه بندگان عرض میکنند او میشنود تا روز
قیامت که هیچ بنده مؤمن نگوید صلی الله علی محمد و آله و سلم مگر آن فرشته گوید
علیک السلام و بعد از آن پیغمبر آخر زمان را فرماید که فلان بنده مؤمن من بتو سلام
میفرستد حضرت هم فرماید و علیه السلام و از سید وصیین امیر المؤمنین علیه السلام
روایت است که قوت سماع اصوات عباد را بچار صنف مخلوق داده اند اول
حضرت رسالت است که جنت سیم نار چهارم حور عین با اشراق و انوار پس
هر وقت بنده از نماز فارغ شد باید صلوات بفرستد بآنحضرت و سؤال جنت
کند از حضرت عزت و استعاذه و استجاره نماید از نار و سؤال تزویج حور عین نماید
چه هر وقت بر رسول و آل او صلوات فرستد دعای او مستجاب گردد و هر که سؤال
جنت نماید فرماید خدایا بآنچه بنده است طلبیده باو بده و هر که از آتش زنهار خواهد
آتش عرض کند خداوند آنچه بنده است از آن زنهار میخواهد و یرا زنهار ده و هر که
سؤال حور کند گوید خدایا عطا فرما آنچه از تو طلبیده و محمد بن مسلم از امام طاهر
جعفر صادق و باقر علیهما السلام نقل کرده که هیچ چیز در ترازوی اعمال ثقیل تر از صلوة بر محمد و آل
او نیست بتحقیق در روز حساب عمل مردی را در ترازوی عمل آنند راجح نیاید حضرت
رسالت صلوات الله علیه آن مرد بر آنحضرت و آل او فرستاده باشد در کفه عمل او آنند راجح گردد

هشام بن سالم از سالک راه الله ابو عبد الله علیه السلام روایت نموده که فرمود دعای داعی همیشه
در پرده باشد یعنی مستجاب در حضرت رب الارباب نباشد تا اینکه بمحمد و آل محمد صلوات
نفرستند و نیز از آنحضرت روایت است که هر کس دعا کند و ذکر حضرت رسالت
را نکند آن دعا در بالای سر او پرواز نماید و بآسمان عروج و بموضع قبول اجابت حضرت عزت
نرسد مگر بذکر آنحضرت و آل اطهار او پس چون داعی متذکر نام سامی آنحضرت و نامهای شریف
آل او شود آن دعا بدرجه قبول رسد و نیز از آنحضرت نقلست که هر کس را بخدا حاجتی
باشد باید ابتدا بصلوة بر محمد و آل آنحضرت نماید و بعد از آن حاجت خود را بخواهد و ختم
او نماید بصلوات بر محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله پس بتحقیق که حضرت سبحان از آن کریمتر و بزرگوارتر است
که هر دو طرف دعا را اجابت کند میان آن را اجابت نکند چه صلوة بر محمد و آل او در حجاب
نمی ماند و بر معرض قبول رسد و بعد از بیان صلوات برسید کائنات که شعر نظم فرموده
انجناب است تهدید کسانی میکند که در صدد ایذا و آزار آنحضرت می آیند بدست و زبان
میفرماید بدرستیکه آنانکه میرنجانند حضرت عزت و حضرت رسالت را که رسول اوست
یعنی مرتکب امری شوند که موجب کراهت حضرت عزت و حضرت رسالت است از کفر و معاصی
و یا ایذا و آزار رسول او مینمایند رسید ابراست بزبان یعنی بسخنان ناسزا و ناروا
در حق آنحضرت میگویند چنانکه آنحضرت را ساحر و شاعر و مجنون لقب می نهند و بقرآن
از اقوال باطل لاطایل میگویند و میرنجانند و سنگ جفا بر لب و دندان مبارک آنحضرت میزنند
دور گردانیده است حضرت عزت ایشان را از رحمت خود در سرای این دنیای بی عاقبت
و در آخرت مهیا و آماده کرده است برای ایشان در آن جهان عذابی خوار بمقدار کننده
و در مجمع البیان از حاکم ابو القاسم حسکانی روایت کرده که او باسانید معتبره روایت کرده از
ابو خالد واسطی که گفت زید بن علی بن الحسین علیه السلام خبر داد مرا که خبر داد مرا علی بن الحسین علیه السلام و او خبر داد
او را از امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام که حضرت رسالت مرا فرمود ای علی هر که مؤمنی از تو ایذا رسد بتحقیق
بمن ایذا کرده و هر که مرا ایذا کند بتحقیق خدا ایذا کرده و این حدیث در صحیح بخاری و مسند احمد حنبل

و غیر آن

و غیر آن از کتب مخالفین نیز مسطور است پس بنابر حدیث مشهور انا و علی من نور واحد
و حدیثی یا علی دمک دمی و لحمک لحمی من ابغضک آبغضنی و من ابغضنی ابغض الله
و آیه و انفسنا و انفسکم پس هر کس ایذا و آنحضرت نماید از غضب خلاق و از حق حضرت
و جزا از قول و فعل ملائکه حضرت رسالت را ایذا نموده و هر کس آنحضرت را ایذا نموده
حضرت عزت را ایذا کرده و هر کس ایذا حضرت قدیم نماید مستوجب عذاب الیم و عقاب مقیم و نفی
ابدی و نکال سرمدی خواهد شد و نیز در کتب مذکوره مذکور است که حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله در حق فاطمه زهرا علیها السلام فرموده فاطمه پاره از من است هر که باو ایذا کند بمن ایذا
کرده و هر که بمن ایذا کرده بخدا ایذا کرده و نیز در کتب مذکوره مسطور است که جناب
نبوت مآب در حق حسن و حسین علیهما السلام فرموده که حسن و حسین سید شباب اهل جنت اند هر کس
ایشان را دوست داشته مرا دوست داشته و هر کس ایشان را بغضب آورده مرا بغضب آورده
ساخته پس بنابر این احادیث کسانیکه ایذاء و آزار باهل طهر را بر اخبار سنت نموده
و حق ایشان را غصب کرده اند و رسن در گردن افکنده و باب الله را سوزانیده و بشکسته
بحضرت رسالت کردند و ایذاء آنجناب بعینه ایذاء جناب رب الارباب است که
مستلزم لعنت ابدی و عقوبت و نفرین سرمدیست و همچنین شهید کردن شهدا در کربلا
و زهر دادن حسن در میان خرمای و بخش و سایر بلیات که بسایر امامان و معصومان وارد
گمانه رسید همه ایذاء حضرت عزت است و آنانکه میرنجانند مردان مؤمن و زنان
مؤمنه را بجز آنکه کرده اند یعنی بدون سزا دادن چنانچه مستحق و مستوجب ایذا و آزار نشدند
پس حق آنست بر میدارند این ایذا کنندگان دروغی بزرگ را و گناهی هویدا یعنی سزاوار
عقوبت بهتان و مستحق عذاب گناه نمایان شوند در اخبار و کشاف و غیر آن
مذکور است که این آیت مبخر آیت در شان منافقان بی ایمان وارد شد که بسخنان
ناروا و ناسزا امیر مؤمنان و شیر جهان را میرنجانیدند و در حدیث وارد است که بشهادت
احتراز کردن از ایذاء اهل ایمان بتحقیق حضرت سبحان بسبب آن بغضب آید و خشمناک گردد
و از خاک نقل است که بعضی از متهتکان شبها بیرون میآمدند و چون زنان بقضای حاجت
میخواستند بروند بعقب ایشان روان میشدند و انگشت بایشان میزدند که از ایشان ملتفت شوند و فریاد

مراد خود را حاصل نمیبودند والا زجر کرده می گریختند زنان احوال خویشان بشوهران خود گفتند و ایشان
بحضرت رسالت عرض کردند حضرت عزت آیت مذکوره را نازل فرمود و از کلبی روایت
است که آیت مجز آیت در شان زنانیان امت بود که شبها در سر راههای شهر نشستندی و دست
تعدی و آزار بدامن کنیزان و ابرار دراز میکردندی و سدی روایت کرده که در آن زمان علامت
زنان آزاد آن بود که ایشان در راه پوشیده می گرفتند و جواری حواری وش سر برهنه چون
آن بدکاران بدایمان از سر پوشیدن تحاشی داشتند لاجرم بر آن سرور دین و حرم آیه نازل شد
ای پیغمبر برگزیده بگو زنان و دختران خود را و زنان مؤمنان را که در وقت بیرون رفتن از خانه
خود نزدیک گردانند و فرو آورند بر رویها و بدن و اندامهای خودشان از چادرهای خود و رو
و موو بدنهای خودشان را با آن چادر بپوشند و آن پوشیدن سر و رو نزدیک تر است
بآنکه بشناسند ایشان را بصلاح و فلاح و عفت و عصمت تا تمیز یابند بآزادی از جواری
و بسبب آن زانیان نیز از مکان باشان متعرض نشوند پس ایذا کرده نشوند از زانیان
و هست حضرت سبحان آمرزنده گناهان گذشته چون توبه کنند مهربان و مصلحت بندگان
بخود ایشان بیان میفرماید پس وعید و تهدید اهل شقاق و نفاق و زانیان کفرشان
میفرماید اگر باز نایستند منافقان از شقاق و نفاق و از آزار و ضرار و مکر و کید پیغمبر آخر زمان
و برنگردند آنانکه در دلهای ایشان بیماریست یعنی فساق از فسق خودشان و از میل زنا
و فواحش و ایذاء مؤمنان و ترک نکنند خبر بد دادن و لاجیف آنانکه خبرهای بد در مدینه
می افکنند از لشکریان اسلام و بغزا و جهاد رفته اند و میگویند ایشان منهزم شده اند
و مقتول گشته و بسبب آن اخبار کژ و وهن بر قلوب مؤمنان اخبار میرسد و غموم و محزون
میشوند و مانند آن از لاجیف اخبار هر آینه بر میگماریم یعنی مسلط میسازیم ترا ای پیغمبر بالاجلال اقبال
و اجلای ایشان از اوطان خودشان و یا بانگیزی و مضطرب میسازد ایشان را بطلب
جلا و غیر آن از افعال که ایشان را عمل میسازد پس مجاورت و همسایگی نکنند با تو
در مدینه مگر زمان اندک چه در اندک زمانی در قلیل اوانی مستاصل شوند و از شهر بیرون روند
در حالتیکه در لعنت حضرت عزت ماندگان و از رحمت و رافت آنحضرت رانده گان
باشند هر وقت یافت شوند گرفته شوند یعنی باید گرفته شوند هر جا که یافت شوند یعنی باید کشتند

ایشان را

ایشان را کشتنی بخواری و زاری و نگونساری با قبح وجوه قتل و از قتاده روایت که منافقان خواستند
که نفاق خود را ظاهر سازند و چون این آیت مجز آیت شنیدند خائف و فائف شده کفر خود را
پنهان نمودند سنت و طریقه نهاده هست حضرت سبحان قتل منافقان مرجف را
سنت نهادن در میان آنانکه گذشته اند پیش از این یعنی مقرر کرده در امم ماضیه انبیا
منافقان را که در عهد ایشان اند بکشتند و نیابی تو طریقه خدا را تغییری و تبدیلی یعنی
هرگز او سبحانه تغییر ندهد طریقه خود را و باکسی قادر نباشد که تبدیل آن نماید آورده اند در تفسیر کان
باطنیان بر سبیل استهزا سؤال میکردند از حضرت رسالت که بگو قیامت کی قایم شود حضرت
عزت فرمود يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ
وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ
لَهُمْ سَعِيرًا خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا لَا يَجِدُونَ وَلِيًّا وَلَا نَصِيرًا
يَوْمَ تُقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَأَطَعْنَا
الرَّسُولَا وَقَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبَرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا
السَّبِيلَا رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَالْعَنْهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ آذَوْا مُوسَى فَبَرَّأَهُ اللَّهُ
مِمَّا قَالُوا وَكَانَ عِنْدَ اللَّهِ وَجِيهًا می پرسند از تو مردم یعنی کفار شهر از تو بتهر آنچه
از تو از ساعت قیامت یعنی از قیام آن بگو بحضرت محمد صلعم و آله جز این نیست که دانستن قیام
قیامت نزد حضرت عزت است هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را اطلاع آگاه نداده اند
و چه چیز دانا کرد ایشان ترا یعنی مطلع نیستی شاید که آمدن قیامت شده نزدیک این
تهدید است استعجال کنندگان آنرا و انکار منتقشان بدرستیکه حضرت حق لعن کرده

ورانده ناگرویدگان را که منکران حشر ند از رحمت خود و آماده کرده برای عذاب ایشان آتشی
افروخته و فروزان سوزان در حالتیکه جاوید باشند در آن و لفظ ابدا تاکید است یعنی جاوید در آن
آتش معذب باشند نیابند حق ایشان را بیرون آرد از آن و نه مددکاری عذاب حق
از ایشان باز دارد یاد کن روزی را که گردانیده شود رویهای ایشان در آتش سوزان از
طرف نطفی گاهی به پشت و گاهی برو افکنند مانند گوشت بریان در آتش سوزان و مالند
غلیان گاهی رویهای ایشان بالا افتد و گاهی پایین چون گوشت بریان در دیگ جوشان
و وجوه ایشان متغیر میگردد از حالی بحالی یا ایشان را سرنگون بدوزخ اندازند و گویند ایشان
ای کاش ما بردیم فرمان حضرت سبحان و پیغمبر آخر زمان و گویند اتباع و اراذل قوم ای
پروردگار ما بدرستیکه ما فرمان بردیم مهتران قبایل خود را و بزرگان و پیشوایان را پس گم کردند
راه ما را یعنی ما را فسون و افسانه فریب داده از راه حق بیرون بردند ای پروردگار ما
کن میان ما و ایشان و بده ایشان را دو برابر عذابی که بما داده چه ایشان هم ضال بودند و هم
مضل و لعنت کن و بران ایشان را از رحمت خود لعنتی و راندنی بزرگ و سخت بزرگ
لعن شده مراد لعنتیست که هرگز ایشان را از آن رجوع نباشد بلکه ابد الآباد گرفتار آن باشند
هر کرا قهر تو راند نتوانند بخواند آنکه را لطف تو راند نتوانند براند بعد از آن بجماعتی که در ظاهر
مظهر ایمان و در باطن منکر آن بودند انواع مکر و خدعه و فریب میکردند تا اذیتی بحضرت رسالت
رسانند خطاب مستطاب کرده میفرماید ای آنانکه بحسب ظاهر گرویده اید مباشید
مانند آنانکه رنجانیدند موسی را یعنی پیغمبر مراد حضرت مصطفی است مرنجانید چنانکه بنی
اسرائیل موسی را رنجانیدند و بزنا نسبت دادند چنانکه شده در قصه قارون و ارون
گذشت پس پاک گردانید او را حضرت عزت از آنچه گفتند بوجهی که آن زنان را رشوه بوی
داده بودند تا در حق موسی افترا گویند پاکدامنی آنحضرت اعتراف کردند و از عبد عباس
روایت است که لیت الحارث بن امیر المؤمنین عمر فرمود وقتیکه موسی با هرون عمر
بکوه طور رفتند هرون آنجا وفات نمود موسی گفتند هرون حسد بردی و او را
کشتی حضرت سبحان گرو بیان را امر فرمود تا هرون را از میان قبر بیرون آورده
در میان قوم نهاد تا معلوم ایشان شد که مقتول نگشته و یا حضرت آفریننده او را زنده
گردانید

گردانید تا به براءة ذمه برادر خود موسی اقرار نمود ابو هریره نقل کرده که حضرت موسی از کمال حیا
هرگز پیش مردم برهنه نشد و بجهت این قوم میگفتند که موسی عیبی دارد که تنها غسل نمیکند مگر
برهنه شده بود و جامه بر سر سنگی نهاده و بآب در آمده آن سنگ بفرمان مالک ملوک
و فرمانگ با جامه آن جان جهان روان شد موسی گریزی آن حیران تا میان قوم در آمد بنی
اسرائیل دیدند در بدن آن رسول جمیل جلیل ایشان هیچ عیب و نقصی نباشد و بوی خوش
پیش حضرت آله با کمال عزت و جاه و صاحب قربت و مرتبه و مقبول و مستجاب الدعوه
و هیچ چیز از حضرت عزت نخواست مگر آنکه او سبحانه آنرا اجابت و کرامت میفرمود پس بعد از
نهی مردم از ایذا بسیار انبیا امر میفرماید ایشان را بصلاحیت و تقوی که از لوازم ایمان و معرفت
و عرفان و ایقانست و میفرماید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا
قَوْلًا سَدِيدًا يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ
يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ
عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ
مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا لِيُعَذِّبَ اللَّهُ
الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ وَالْمُشْرِكَاتِ وَيَتُوبَ اللَّهُ
عَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ای گرویدگان
بترسید از حضرت رب الارباب در ارتکاب آنچه موجب کراهت می شود از آن
از معاصی و ایذاء رسول او سبحانه و بگوید سخنی راست و درست و استوار برقرار و مستقیم
در باره مؤمنان مرادی است از دروغ و ناراستی مگویید در سخن چون حدیث افک که قصه
زینب و غیر آن و گفته اند قول سدید کلمه لا اله الا الله است و یا سخنی که صدق باشد
که بآن رضای حضرت سبحان بدست آید و قول جامع در باب قول سدید سخن صدق است

نه کذب که صواب شهد نه خطا و قید باشد نه هزل و خالص باشد نه شوب بعرض و مرض تا بصلاح آرد
خدا برای شما کردارهای شما را یعنی توفیق دهد شما را باعمال صالحه و بامرزد برای شما گناهان شما را
یعنی بسبب استقامت آراء شما در قول و فعل ذنوب شما را مغفور سازد و هر که فرمان برد حضرت
داور و پیغمبر او را در آنچه فرماید پس ستیکه فایز شود بخیر و بر مراد خود فیروزی یابد فیروزی بزرگ
که در دنیا حمید و در عقبا سعید شود و گفته اند در فوز عظیم رضوان حضرت سبحان است
و انواع مکرمت حضرت عزت با بنده و چون طاعت خود و رسول را مقرون ساخت
بظفر و فوز عظیم در عقب آن تقریر وعد میفرماید بتعظیم امر و تفخیم شان آن بقوله تعالی بدرستیکه
ما عرض و اظهار نمودیم امانت خود را که مراد طاعت و عبادت در لازمست ادای آن مانند امانت
و یا حدود شرع از فرایض و احکام و در موضع آورده که مراد نماز است بحضرت بی نیاز و روزه و زکوة
و حج و جهاد و پاکداشتن امانت مردم و وفا نمودن بعهود و عقود و نگاه داشتن زبان از فضول
و نقصان و گفته اند مراد عند جنابت است و بهر تقدیر عرض کردیم آنرا بآسمانها و زمینها و کوهها
بشرط ثواب در فعل آن امانت و عقاب و عذاب در ترک آن وقتیکه عقل و فهم و ادراک
و اختیار در آسمان و زمین و جبال و تلال آفریدیم پس سر باز زدند و قبول نکردند از آنکه بردارند
آن امانت را و بترسیدند از آن با وجود اینکه اجرام عظیم و جسیم بودند و از روی خشیت
و ضراعت و تضرع گفتند ما مسخر فرمانیم و منقاد امر حضرت سبحان در آنچه ما را برای آن آفریده
و طاقت کشیدن غدار و یافتن عقاب حضرت رب الارباب نداریم در ترک ادا و آن پس حضرت
سبحان ما را در ادای این فرمان معذور فرما و بکاری که برای آن خلق کردیم باز گذار و در پیش بعضی
بشر از آسمانها و زمین و کوهها اظهار فرمود امانت را از فرشتگان لاهوتیان
و از حیوانات ناسوتی صفات انسی و وحشی را از آن ابا و امتناع کردند از روی مخالفت
نه از روی مخالفت و برداشت آن امانت را انسان با ضعف و ناتوانی بنیه و بدن
و قبول ادای نمود بدرستیکه هست انسان بسیار ستمکار بر نفس خود در اجرام عظام
سماوات و طرفین و جبال اجلال از حمل آن امانت تهاون کردند و یا جمع کرده
کرد بیان با وجود قدرت و قوت ایشان و حیوانات انسی و وحشی از ادای آن ابا
و امتناع نمودند و انسان ناتوان با وجود عجز و زاری و سهو و نسیان یعنی مشرف بالا شدند
خود شرف قبول کردند آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه فال بنام من دیوانه زدند

بسیار نادان بود انسان در بکنه عاقبت آن امانت که عقاب است در حین جنابت آن امانت
قول اول اظهر و اشهر و اصح است مفسران با عرفان را در آیه مبینه بیان قول بسیار بیشمار است
در بنا با شهر اکتفا شد و از اهل تحقیق و تدقیق نیز گفته اند در انوار گفته مراد از امانت عقل
و تکلیف است پس ما عقل و تکلیف را بآسمان و زمین ملکین و کوه بر شکوه اظهار
کردیم بعدم استعداد حمل ایشان قبول نکردند و انسان عرفان بیان بسبب
قابلیت خود قبول کرد چه ظلومست بواسطه استیلای قوت غضبی و جهولست
بسبب غلبه قوت شهوی و فایده عقل آنست در دو قوه را از تعدی نگاه داشته
در طریق اعتدال ثابت دارد و معظم مقصود از تکالیف تعدیل دو قوه است
در نتیجه در صفت سبعی و بهیمی اند پس ظلوم و جهول علت حمل شده و گفته اند در شان
انسان است ظلم و جهل چنانکه از شان آب روان است طهارت و لیکن چون
حامل امانت شدند بعضی ترک ظلم و جهل کرد و جمعی در آن ظلم و جهل ماند و یا خود
این صفت را بنی نوع انسان متصف است باعتبار اغلب افراد ایشان
و در تفسیر خواجه پارسا است در حضرت عزت عرض امانت با اهل آسمان و زمین و جبال
کرد ابا از حمل کردند بعدم استعداد ایشان و چون انسان قابل حمل بود بی تهاون
قبول نمود پس ظلومست بنفس خود که فانی میکند ذات خود را در هویت
مطلقه الهیه و جهولست که بقول لا اله الا الله نفی ماسوی میکند و در مقامات
گفته امانت اتصافست باسماء حسنی در همه موجودات عرض کردند انسان
از میان ایشان قبول نمود و انسان ظلوم می بود اگر قبول نمی نمود و جهول است
یعنی عالم چه نهایت علم با که اعترافست بجهل و عجز از معرفت عجز است از درک
ادراک در او نیز معرفت است بحضرت عزت و در روح الارواحست
که ظلوما و جهولا در اینجا مدح آدمست نه ذم آن در آیت چه انسان با همت تمام
برداشت که فوق طاعت آن بود گفتند ظلم کردی بنفس خود چه ندانستی در بار کرامت
در جواب چون آب فرو خواند در اثر خطاب رب الارباب غافل و جاهل بودم صدای
ظلوم و جهول او در جهان افتاد عالمیان از شر این غافل و ذاهل جمعی معنی آن آیت را
چنین تفسیر کرده اند در عظمت شان امانت مرتبه ایست در اگر عرض کنند بابی اجرام

عظام و ایشان را شعور و ادراک باشد از حمل آن ابا کنند و حق است در حضرت علام
این اجرام را شعور و ادراک داد و عرض و اظهار ایشان نمود اظهار تخییر ایشان از خوف
و خشیت نه از عصیان و معصیت ابا کردند انسان قبول نمود از راه همت نه قوت
قشیری گفته حضرت عزت امانت با شیاء مذکوره عرض و اظهار فرمود و بر انسان
فرض در آنجا از عرض سر باز زدند و در اینجا در فرض بعرض حمل آمدند و شیخ جنید بغدادی
گفته در نظر آدم از قبول امانت عرض حق بود از فرض امانت لذت عرض ثقل امانت را در
دوش فراموش کرد لاجرم لطف حضرت عزت و مرحمت جناب احدیت زبان
عنایت فرمود ای بنده من بر داشتن امانت از تو و نگاه داشتن آن از من چون بطوع
و رغبت برداشتی من هم ترا از زبان همه اهل خلقت برداشتم و حملناهم فی البر
و البحر و در لوامع الانوار آورده آن بوالعجبی عشق را در کشور معشر شهرت در
مملکت ملکیت نیست چه ملائکه پرورده لطف و عصمت اند و لیکن گروه پرگزیده
امت سوخته ناسخت و محبت بی درد را قدری نه و پرورده را دردی نه نه رتبه و نه
وزنی نه باز پرورده نعمت بنزد راه بدوست عاشقی شیوه رندان بلاکش باشد
عشق را طایفه درخورند صفت اتحمل فیها من نفسه و سیفک الدماء را
سرمایه بازار خود برند و از مفاد آیه انه کان ظلوما جهولا همواره حسرت و ندامت
و اندوه خورند عاشقان را درد بدنامی خوش است عارفان را سوز ناکامی خوش است
چون آفتاب امانت از افق اظهار الوهیت بر تافت آسمان خلقت انسان بفغان آمد
که مرا صفت رفعت است و چنین و این از زمین ملکین برخواست که مرا لغت
پست و بسطت و از کوه بر شکوه صدا و ندا بلند گردید که مرا اقدام اقدام در سکون
و ثبوت ما را تحمل این بار گران و تقصیر در ادای امانت طاقت آتش نتوان فروزان
نمیباشد در صفات جلی ما را هم از ما ستانند و در آتش قهر و غضب جلی و نه خار
قهار سوزانند اما آدم خاکی با صفت بی باکی پاک خود را با همت بیش خود را پیش افکند
گفت مرا چیست در از من ستانند باری چون بهالک افلاک با عظمت و جلالت کی تمام
در من نتوانستند کشید بدوش کشید و آواز هل من مزید آغاز نهاد حطات سلطان
از جانب حضرت رب الارباب در رسید در ای مشت خاکی ارکجاست ترا این همه قوت و عزت
و حسن

و جلالی بزبان حال از مضمون انیمقال جواب داد که بار گران بزیر دوش
مهربان توان کشید آن بار که از بردن آن عرش ابا کرد با قوت تو حامل آن بار توانند
فیقول الفقیر الحقیر الجانی الفانی محمد بن عبد الرزاق فی الاعلام کما ذهب الی بعض الاعلام
الودیعة فی الشرع استنابة فی الاحتفاظ و یعبر عنها فی التنزیل الکریم
بالامانة فی قوله العزیز انا عرضنا الامانة الخ و استفقن الی المستفاد من
العرض فی الآیة الکریمة ان الله عز و جل لا یحمل احدا اشیاء قهرا و قسرا
بل یعرضه علیه فان تولاه و لاه و ان لم یتولاه لم یتولاه و هذا محض
الرحمة و العدالة و فی الصحاح اذا قلت اشفقت منه فانما تعنی حذرته
فان قال قائل ان الممکن قبل وجوده معدوم فکیف یتصف بالعرض و التحمیل
و الظلومیة و الجهولیة المشتملة علیها الآیة الکریمة لان هذه المعانی
انما تحصل حالة الوجود فکیف یقاس ما لیس بموجود الی حالة الوجود
فیقال له ان الممکنات قبل وجوده الخارجی موجودة بنحو آخر من الوجود
هو الوجود العلمی الالهی لم یزل و لا یزال و ان کانت معدومة بحسب
الوجود العینی و کل صفة وجودیة ثبت له فی مرتبة لاحقة فهی قبل کانت
ثابتة له فی المواطن السابقة علیها فهذه الصفات التی للاشیاء
لیست من لوازم الوجود الخارجی فقط بل کل صفة کمالیة للموجود بما هو موجود
یتصف بها الاشیاء حال کونها موجودة بالوجود العلمی غایة ما
فی الباب ان هذه الصفات مما یتفاوت ظهوراتها فی الممکنات
بحسب تفاصیل الدرجات و تفاوت الاستعدادات کما یتفاوت
طبقات الاجسام لطافة و کثافة و الظاهر ان الانسان الامین
هو الحاکم بین الناس بالحق نیابة من قبل الحق جل سلطانه و ان
احتفاظ هذه الامانة امر خطیر عسیر لا یطیق لحملها الا من زاد

قوته الشاملة وتربيته الجامعة على سائر المخلوقات والمصنوعات وانه كما ذكرنا هو الانسان
الكامل الحائز لجنبتي الملكية والبشرية المجاهد مع المزاحمات المتشتتة القوية التي كل
واحدة منها كالصوص الداخلة في بيت بنيته لنهب آلات حفظ الامانة وحراستها
فلجاهد نفسه في ملكة بدنه مع العوائق المجتمعة وغلبته على العلايق الكثيرة قد فاق
الاقران في الآفاق واستعلى الاشباه بالاستحقاق واشفق اي هذه من حملها
حملة الانسان الكامل من في السموات والارض والجبال من الملائكة والجن والحيوان لقصورهم
بماهيتهم وقلة استعدادهم لطاقة حملها في ذواتهن فلهذا ابين ان يحملنها
وخفن من حملها وحملها الانسان استعدادا او استحقاقا فانه كان ظلوما لنفسه
البهيمية بمخالفة اهوائها وافناء صفاتها ومقتضيات مشتهياتها وهذا غاية
العدل في الحقيقة جهولا بمنعها الحظ ظهاكانها لا يعرفها لعصمتها من ادناس
الطبيعة فاطاح النائب المنوب بتاديه امانته وتوفيه ودعته على احسن الاسلوب
وهذا نهاية العلم في السريرة او كان قبل قبول الامانة وحملها ظلوما اي مظلوما بظلمة العدم
جهولا بحجوبا لم يعرفها هذه في العالم كما في قوله الا عز الاكرم لم يكن شيئا مذكورا فجعله
بجوده منورا بنور الوجود معلوما لكل شاهد ومشهود كما ورد في شان انسان الكامل
مولانا امير المؤمنين وقائد الغر المحجلين الباذل العادل سلام الله الملك القادر القاهر الكامل
عليه يا مشهورا في السموات ويا مشهورا في الارضين محبت تو مرا شهره ساخت در عالم
وكرنه هيچ منى را كه در حساب آرد فالخلافة الاصلية والحكومة الحقيقية المجعولة مشتبة الرحمانية
سرت من لدن آدم في اصلاب الانبياء عليه وعليهم السلام تارة باستتار وتارة بالانكشاف
الان ظهرت في احسنهم خلقا واطيبهم خلقا سيدنا وسيد الكونين رسول الله على الثقلين
صلى الله عليه وآله كل الظهور فصارت بوجوده الاشرف الاكمل الاجل الاتم نورا على نور فلقد
صدق ما قال بعض اهل العرفاء والحال نه فلك راست ميسر نه ملك را حاصل آنچه در سر ماست
بني آدم را روست وقد وصف هذه الاشخاص بعض اهل الحال الاخلاص فقال ان الله
خزائن في ارضه اودع فيها حقايق وهدايته وصفاء محبته فهو يريهم من
قلوبهم العجايب في وقائعهم وخطراتهم واشاراتهم فقلوبهم عرشية وابدانهم فرشية
وهممهم ربانية السماء سقفهم والارض فراشهم والذكر انيسهم والرب جليسهم وهم جليس
القلوب

القلوب وفي المغرب يقال اودعته زيدا مالا واستودعته اياه اذا دفعته اليه ليكون عنده
فاما مودع ومستودع والمال مودع ومستودع بالفتح ايضا اي وديعة فعلى المؤمنين
المطيعين لسانا وجنانا للنائب والمنوب حفظ وديعته من اوامره ونواهيه
في جوارحهم وحواسهم واموالهم ومن قصر في حفظ شيء من ذلك وطلب رده
جل ذكره شيئا من ودايعه فما ظلمه فهو ضامن وما الروح والجثمان الا وديعة
ولا بد يوما ان ترد الودايع الجثمان الحيوان يقال وما احسن جثمان الرجل وحسنه اي جسده
والبد هو التفرق في الاصل فمعنى لا بد لا يغير عن هذا هكذا فسره الجوهري فاذا سمع العبد قوله
توبوا وانيبوا ففروا الى الله معنى الفرار الى الله هو الاقبال عليه بالكلية وتوجه السر بشطره
بحيث لا يكون له توجه الى غيره وذلك على مراتب قد ذكرنا مفصلا الفاضل المشهور بابن جمهور في
كتابه المجلي وقوله اتقوا الله وابتغوا اليه الوسيلة فاتق وقيتا على العبد
غير مجيب الى الله والى رسوله والى اولي الامر منه في هذه الدعوات بغاية الاهمال
والميل فهو في حفظ الامانة مفرط والوديعة ضائع والمروي من سيدنا
رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال ادّ الامانة الى من ائتمنك فما هذه الحيرة يا نفس
بعد النداء وما هذه الغفلة عن الاهتداء فهل هذا الا مماطلة في ضبط
الوديعة ومساهلة في حفظ الامانة ومن هنا قال بعض ارباب النباهة والاعتبار
نخستين فكرت پسين شمار توبى خويشتن را ببازى مدار وفي المغرب ايتمنه على كذا
اتخذه امينا روي ان اعرابيا اتى باب المسجد فنزل عن ناقته وتركها سائبة
ودخل المسجد وصلى بالسكينة والوقار ودعا بما شاء من مناجات الابرار
فلما خرج لم يجد الناقة فقال اللهم اديت امانتك فاين امانتي فلم يمكث
حتى جاء رجل على ناقة وقد قطع يده وسلم الناقة اليه ومن هذا ورد
عن سيدنا رسول الله صلى الله عليه وآله انه قال من اصلح ما بينه وبين الله اصلح الله ما بينه
وبين الناس القصة ظلمت حمل امانت جز بزحمت قابليت انسان كه بردا نچه ذاتي جاعل
في الارض خليفه بنام نامي او نوشته شده راست نيايد وچون كاري چنين عظيم وخطير
بدين لهبت وربت جسيم نامزد انسان شد بجهة دفع چشم زخم حسودان شياطين
كه دشمنان ديرينه انسان ودين اند سپند انه كان ظلوما جهولا باتش غيرت

افكندند ناكور شود هر آنكه نتواند ديد بعد از آن بيان تعليل حمل اين امانت را ميفرمايد ليعذب الله
امانت كرديم با دميان وايشان حامل آن شدند تا عذاب كند حضرت رب العزت
مردان منافق وزنان منافقه را بتضييع امانت ومردان مشرك وزنان مشركه را بخيانت
در امانت وتا رجوع كند حضرت عزت برحمت يعني ارسال حوادث ملهوف نمايد
بهمه مردم ايمان آرنده وزنان ايمان آرنده بسبب حفظ امانت وهست حضرت عزت
آمرزنده تا ايمان مهربان ايشان در رسانيدن فرو عظيم بايشان سورة
السبا مكية تسع وخمسون آية من مجموع الرايق من طب الائمة من
كتبها وجعلها في خرقة بيضاء وحملها كانت وقاية له من النمل
والحجارة والحديد ولم يجر عليه لا حية ما دام يحملها يعني هر كه نويسد
ودر پارچه سفيد بچسبد وهمراه خود دارد ايمن شود از حيوانات گزنده والات حرب
برنده ابن كعب از حبيب حضرت عزت روايت كرده هر كه سورة سبا وفاطر را
شب تا روز در حفظ وامان حضرت سبحان باشد وهيچ چيز ضرر بوى نرساند واگر در
روز خواند تا شب هيچ مكروهى بوى نرسد وآنقدر خير دنيا وآخرت او را عطا نمايد
كه بخاطر وى نگذشته باشد ونهايت آن نرسد وچون حضرت رب الارباب ختم
سورة احزاب فرمود بيان فرض تكليف وجزاى محسن باحسان ومسيء باساءت
وغضبان در اين سوره را ابتدا فرمود بحمد بكمال قدرت وجلال خود بقوله سبحانه بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي له ما في السموات وما في الارض وله الحمد في الآخرة
وهو الحكيم الخبير يعلم ما يلج في الارض وما يخرج منها وما ينزل
من السماء وما يعرج فيها وهو الرحيم الغفور وقال الذين كفروا
لا تاتينا الساعة قل بلى وربي لتاتينكم عالم الغيب لا يعزب عنه
مثقال ذرة في السموات ولا في الارض ولا اصغر من ذلك ولا
اكبر

اكبر الا في كتاب مبين ليجزي الذين آمنوا وعملوا الصالحات
اولئك لهم مغفرة ورزق كريم همه سپاس ونيايش مر خداوند را
آنخداى كه مر اوراست آنچه در آسمانهاست از وسايط نعم وآنچه در زمين است از روابط دقايق
جود وكرم ومر اوراست ستايش در سراى آخرت چه آنچه در سراى آخرت است از مخلوقات
ونعم وساير موجودات نيز از آن خالق قادر صادر گشته ونعم دنيويه شايد بوسايط
صادر شود وآن نعم الآخرة بى واسطه غير است وحمد بنان در آن جهان نه از روى
تكليف است بامور بلكه از راه فرح ولذت وابتهاجست وسرور چنانكه گويند الحمد
لله الذي هدانا لهذا او رزقنا وعده او احلنا دار الاقامة ومجموع
اهل آخرت حضرت عزت را حمد كنند دوستان بفضل ودشمنان بعدل آخرت
محكم كننده امور دارين چه صدور همه افعال از وسبحانه بوجه حكمت است وآنست باحوال
بندگان وبواطن جميع اشياء وخفيات ايشان ميداند آنچه فرو رود بزمين چون آب
باران وكنوز ورموز ودفاين واموات وآنچه بيرون آيد از زمين چون آب چشمها
ونباتات وفلزات وحيوانات وميداند آنچه فرو مى آيد از آسمان چون كروبيان
وكتب ومقادير ارزاق وامطار وانوار وصواعق وبوارق وانواع بركات وخيرات
وآنچه بالا ميرود بآسمان از فرشتگان ونامهاى اعمال بندگان ودعاهاى ايشان وكلمات
طيبه وارواح طاهره ودر غرايب التفسير تقرير كرده كه آنچه فرو مى آيد جبرئيل است وآنكه بالا
ميرود رسول پروردگار جليل است بتاج كرامت وكرمت در شب معراج ودر كشف اسرار
اصرار واظهار كرده بعلم قديم آنخداوند پسنديده پوشيده نيست آنچه فرو مى آيد بدلهاى
اولياء وصفيا از واردات عالم غيب وحادثات ومكاشفات حضرت لاريب وآنچه بالا
ميرود از انفاس زكيا وسعداء واذكار اتقيا ويا آنچه از الطاف واشفاق حضرت سبحان
فرو مى آيد بر متوجه دلهاى حيران سوزان است رونده آنچه كه روى آشنا آمد از آن
ان ليتكم في ايام دهركم نفحات الا فتعرضوا لها وآنچه تصاعد ميشود ناله وزارى
تايبانست وانين واه سوزناك سوختگان زمان هجران وحرمان وسوختگان از غلوتاسيه

ایشان را درگاه رحمت حضرت آله نهاده فی الحال حضرت ذوالجلال رقم قبول کشیده فرماید
انی المذنبین احب الی من تسبیح المسبحین نادر تسبیح هر چند مقبول اند ولیک آه در آورد
رندان را قبول دیگرست واوست مهربان در اتمام نعمت پوشنده گناهان اهل تفریط در دامن
شکر نعمت بادبرده رحمت بافت و یار رحم بندگان است در عدم تجلی یعقوبت و ساتر ذنوب محبوب
ایشان درین جهان و گذرنده از آن در آخرت وگفتند آنانکه کافر شدند از روی انکار و یا
از تنهر نمی آید با قیامت بگو آنحضرت رسالت بایشان نیست چنین که شما میگوئید بلکه می آید بحق
پروردگار من و در کتاب لباب آورده که ابوسفیان با طغیان بلات و عزی قسم خورده
بعث و نشور اموات از قبور نخواهد شد پروردگار غیور و ودود فرمود ای حضرت محمد صلعم تو
هم سوگند یاد کن بحق پروردگار من که بزودی باید شما را قیامت عالم الغیب صفت حضرت
عزت است یعنی آن خداوند کاری که داننده پوشیده و نهانی هاست که دستور و حجاب
نشود از علم او و یا پوشیده نگردد از او همسنگ و مورچه خورد و یا همسنگ ذره از
ذرات هوا در آسمانها و نه در زمین و نیست خورد تر از مثقال ذره و نه بزرگتر از آن مگر آن
مکتوبست در کتابی روشن که لوح محفوظست چه کیفیت جمیع کائنات و موجودات در آنجا
ثبت و ضبط است و آمدن قیامت حقست و وقوع آن ضروریست تا پاداش دهد
حضرت سبحان آنانرا که ایمان آورده اند و کرده اند عملهای شایسته آنگروه مؤمنان
و نیکوکاران مر ایشان راست آمرزش خطیئات و سیئات و روزی بزرگوار بی تعب
طلب و بدون منت از افزا دامت وَالَّذِينَ سَعَوْا فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ
أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ أَلِيمٌ وَيَرَى الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ
الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ هُوَ الْحَقَّ وَيَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطِ
الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَىٰ رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ
إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ أَفْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا
أَمْ بِهِ جِنَّةٌ بَلِ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ فِي الْعَذَابِ وَالضَّلَالِ الْبَعِيدِ
أَفَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ
إِنْ نَشَأْ نَخْسِفْ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ نُسْقِطْ عَلَيْهِمْ كِسَفًا مِنَ
السَّمَاءِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِكُلِّ عَبْدٍ مُنِيبٍ وَلَقَدْ آتَيْنَا دَاوُودَ
مِنَّا فَضْلًا يَا جِبَالُ أَوِّبِي مَعَهُ وَالطَّيْرَ وَأَلَنَّا لَهُ الْحَدِيدَ
أَنِ اعْمَلْ سَابِغَاتٍ وَقَدِّرْ فِي السَّرْدِ وَاعْمَلُوا صَالِحًا إِنِّي
بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ وآنانکه بشتافتند در آیتهای ما و در ابطال آن سعی کردند
در حالتیکه فرض کنندگان عجز بابودند بزعم خودشان و یا پیشی گیرندگان با نظر خود
تا عذاب از ایشان فوت شود و یا کوشندگان بودند در تنفیر و یا میدن مردم
از آن آنگروه مر ایشان راست عذابی از شدت و بدی الم رسانده با صعوبت
و بعد از ذکر آل فرقین بیان اعتراف اهل ایمان میکند بآنچه کافران منکر آنند و منفرد
و دیگر اثبات اشیاء در لوح محفوظ برای آنست تا بدانند آنانکه داده شده
اند بریشان علم مراد اصحاب حضرت نبوت مآب است و یا مؤمنان اهل کتاب
مانند کعب بن احبار و عبدالله بن سلام و یا مراد جمیع اهل ایمانند و بهر تقدیر
اهل علم میدانند آنچیز را که فرو فرستاده شده است بسوی تو از آفریدگار تو
یعنی قرآن اوست راست و درست و او بآن نازل شده راه می نماید براه خداوندی
که غالب است بهمه ستوده بنعم دنیویه و اخرویه یعنی بطریق توحید و اعمال صالحه
وگفتند آنانکه کافر شدند یعنی منکران بعث از قریش مر بعضی را از روی طنز و غمز
و سخریه آیا دلالت کنیم شما را بمردی که خبر میدهد شما را یعنی حضرت محمد صلعم که میگوید شما

که چون متفرق و پاره پاره شوید متفرق شدنی اگر اجزای شما ریزه ریزه شده بخاک مخلوط شده
مدرستیکه شما هر آینه در آفرینش تازه خواهید شد زنده بعد از آن کفار اشرار از روی استبعاد
و انکار بعث بیکدیگر گفتند مردی که چنین خبر میدهد آیا میبندد بخدای تعالی دروغ را
عمدا و یا در دیوانگی و جنونست که میگوید خبر را که نمیداند که چون ریزه ریزه شوید و آب باد
اجزای جسد شما را هر روز بکجائی برد باز همه جمع شوید و زنده خواهید شد حضرت فرمود جنون
رد این تردید فرموده بر ایشان بقول خودشان نه چنین است که منکران می پندارند
بلکه آنانکه نمیگروند بسرای آخرت در عذابند در آن جهان و بعد از ذکر انکار کفار بعث و نشور
تنبیه ایشان مینماید بدلیل که راه نمایند ایشان را بصحت وقوع آن بقول خود آیا نمی بینند
و نمیگروند کافران بسوی آنچه در پیش ایشان است و آنچه در پس ایشان است از آسمان و زمین
یعنی این دو فرو گرفته پس پیش ایشان را که محصور و محبوسند در میان ایشان و نمیتوانند
از اقطار آن بیرون روند تا از عذاب رهند و چون چنین است اگر خواهیم فرو بریم ایشان را
بزمین و یا فرو افکنیم ایشان قطعه از آسمان بسبب تکذیب ایشان آیات ما را فلکه
بمعنی است که آیا اهل انکار کور ندارند دیدن آسمان و زمین که ایشان را احاطه کرده و فکر
نمیکنند در اینکه آیا ایشان که منکرانند شدید و عظیم اند در خلقت و یا آسمان و زمین یکین
و این بدانی قلت که آسمان و زمین اشد و اعظمند از ایشان پس چگونه قادر باحیاء
ایشان نباشد اگر ما خواهیم که ایشان را بزمین فرو بریم و یا آسمان را بر ایشان فرود آریم بسبب
تکذیب و انکار ایشان آیات ما بعد از ظهور بینات بدرستیکه در نظر کردن آسمان
و زمین و در تفکر و تدبر و در قدرت بر خسف و اسقاط هر آینه دلالت و عبرت است مر هر
بنده رجوع کننده را بحق چه ایشان در بسیار تفکر و تدبر مینمایند در دلایل قدرت
و غرایب حکمت حضرت عزت نه اهل انکار و عناد و چون حضرت سبحان ذکر رجوع
بحق کنندگان را نمود قصه داود و سلیمان علیهما السلام را که در کمال انابت بودند بآن وصف فرمود
فرمود بدرستیکه دادیم داود علیه السلام را از نزد خود زیادتی نعمت نسبت بسایر امت
که آن نبوت و یا کتاب زبور بود و حسن خلق با صناف رعیت و یا توفیق عدل در حکم
و یا تخصیص بمعجزه و سائلین و یا حلاوت مناجات و عرض حاجات بدرگاه قاضی الحاجات

و یا معرفت بآنکه جز پناه بردن ببارگاه الهی و عرضه داشتن بحضرت پادشاه عالم پناهی
نباشد و مفسر و ملحق و بنما باشد و در عین المعانی آورده که مراد از فضل صوت حسن است
چه هر وقت که حضرت مشغول تلاوت زبور میشد سباع و وحوش و طیور از منازل
خود دور آمده استماع آواز دلنواز آن پیغمبر شور کرده از نغمات جان فزای مضطرب
و متحیر و بیهوش می افتادند رضوت دلکش جان تازه کش روانرا ذوق بی اندازه
سپهر چنگ پشت از غنون ساز از آن پرشورتر نشنیده آواز و اکثر بر آنند مراد از فضل
آنست که بعد از این خداوند پیامبر میفرمایند که گفتیم ما ای کوهها باز گردانید صدای
خود تا نزد با داود علیه السلام در وقت تسبیح کفش او یعنی موافقت و مرافقت او نمائید در تسبیح
و تسبیح کوه بر شکوه بطریق خلق صوت است در آن مانند خلق آن در شجره طور بموسی و یا
سخن گفتن با او هر جا که رود و این معجزه داود علیه السلام بود هر وقت که خواستی کوه مادی از جای
خود بر خاستی و روان شدی و اصح اشهر قول اولست چه در روایت است که کوهها
بوحی مسخر فرمان آن پیغمبر ذی شان بودند که هر وقت ایشان را صدا دادن گردی بلبیک جواب
دادندی مانند بنده مطیع فرمان و گفته اند چون داود بترک مندوب و فوت استغفار
از آن رسول نام دار نوحه و زاری بدرگاه حضرت باری کردی و گریه با آواز بلند آن سرور بلند
نمودی کوهها بحزن و اندوه تمام آن سید انام آواز برکشیدندی و در خوف و ناله با او در
مساعدت مینمودندی وندا کردیم بمرغان و مسخر داود علیه السلام نمودیم مر ایرغان در وقت
ذکر و تسبیح داود علیه السلام با او موافقت کنید در تسبیح یعنی ما جبال و طیور را مانند عقلا نمود
منقاد داود علیه السلام کرد انیدیم در آنکه با داود علیه السلام بر جمع صوت کنند با آواز دلپذیر
پس هر وقت داود علیه السلام تسبیح حضرت عزت کردی کوهها در صدا و ندا حضرت
را مدد کردندی و مرغان در بالای سر وی صف کشیده بالحان دلربا مدد
داود کردندی و بسیار کس از نغمهای ایشان بیهوش شدندی چو گرد
مطرب من نغمه پرداز زشوقش مرغ روح آید به پرواز آورده اند در داود
شبها تغنی لباس کرده در کوهها گردیدی و هر کسی رسیدی پرسیدی که داود را
با رعیت چه سلوک است پس همه کس او را بوصف جمیل ستایش میکردندی

آن ظلم

واین را باین سبب میکرد که اگر از عمال او در اعمال و ملوک تعدی و ایذائی بکسی رسانیده باشند در دفع ملالت
کوشیده اصلاح آن نماید باین قرار در کوچها میگردید تا آنکه حضرت سبحان فرشته را بصورت انسان بر
فرستاد بعبادت مستمرا خود از او پرسید والی شما چه طور است گفت در غایت خوبیست اگر یک
خصلت نمیداشت گفت آن چیست گفت از بیت المال میخورد و مصرف مینماید چه میبایست
از کسب دست خود بخورد و از امام بحق ناطق جعفر صادق ع آنست روایت است که خداوند وود دوستی
بداود نمود که بنده نیکو بودی اگر از بیت المال نمیخوردی داود ع آن شبانه روز گریه و زاری
نمود و از حضرت سبحان طلب کسبی مینمود تا معیشت آنحضرت از آن در گذرد حضرت رب الارباب
آهن سرد سخت را بی تاثیر جوهر گرم در دست او نرم گردانید و زره گری بداود تعلیم فرمود چنانکه
میفرماید ونرم کردانیدیم برای داود آهن را بی تاب آتش و مطرقه چنانکه در دست وی چون موم
نرم بود که در دی هر تصرف خواستی کردی وامر کردیم او را که بساز زره های فراخ دامن
واندازه که دارد بافتن یعنی حلقهای مساوی در هم بروی هم افکن تا وضع آن تناسب باشد و یا
تقدیر مسمارهای آهن کن بحد وسط نه باریک شده تا بجنبد و نه سطبر تا حلقها نشکند و این قول مردود
است چه در روایت ثابت شده که زره های داوودی را مسمار نبودی بلکه آهن در دست آن
داور ذوالمن بدون اساسی از گرم نرم میشدی و آنرا بروی هم افکنده بهم میپیوستی و در تقریر
کرده که داود ع هر روزی یکثوب زره تمام میکرد و شش هزار درهم میفروخت چهار هزار
درهم از آن تصدق میکرد و دو هزار درهم نفقه عیال خود مینمود و بروایت دیگر آنکه در هر روز
یکزره میساخت و هزار درهم میفروخت تا سیصد و شصت زره تمام کرد و بسیصد و شصت
هزار درهم بفروخت و از بیت المال مستغنی شد و در کتاب لباب گفته که چون داود ع از وفات
نمود هزار زره پر گره در خزانه او بود و دیگر گفتیم بداود واهل او عمل کنید علی نیک شایسته
یعنی محض قربة و خالص از ریبت و از اغراض دیگر بسبب شکر چون شما بنعم و بشما داده ام بدرستیکه
من آنچه شما میکنید بینا ام و هیچ چیز از آن بر من مخفی و مستور نیست بر وفق آن پاداش خواهم داد
و بعد از آن از فضیلت و کرامتی که بسلیمان ع داده بود خبر میدهد بقوله سبحانه وَلِسُلَيْمَانَ
الرِّيحَ غُدُوُّهَا شَهْرٌ وَرَوَاحُهَا شَهْرٌ وَأَسَلْنَا لَهُ عَيْنَ الْقِطْرِ وَمِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ
بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَمَنْ يَزِغْ مِنْهُمْ عَنْ أَمْرِنَا نُذِقْهُ مِنْ عَذَابِ السَّعِيرِ

يعملون

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ مِنْ مَحَارِيبَ وَتَمَاثِيلَ وَجِفَانٍ كَالْجَوَابِ
وَقُدُورٍ رَاسِيَاتٍ اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ
الشَّكُورُ فَلَمَّا قَضَيْنَا عَلَيْهِ الْمَوْتَ مَا دَلَّهُمْ عَلَى مَوْتِهِ إِلَّا
دَابَّةُ الْأَرْضِ تَأْكُلُ مِنْسَأَتَهُ فَلَمَّا خَرَّ تَبَيَّنَتِ الْجِنُّ أَنْ لَوْ
كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ مَا لَبِثُوا فِي الْعَذَابِ الْمُهِينِ

وسخر لسلیمان ع باد را چنانکه
بسلیمان ع باد را رام کردیم آن در بامداد یکماهه راه بود و رفتن آن در شبانگاه نیز یکماهه بود
یعنی در عرض روزی دو ماهه راه میرفت در روایت است که صبح از تدمر شهری بود
در مملکت شام که اجنه آتش جهنم برای سلیمان ساخته بودند بیرون می آمد و خواب
قیلوله را در اصطخر شیراز میکرد و شب در کابل بیتوته مینمود و وهب نقل روایت
کرده که در بعضی از کتب خوانده ام که در ناحیه دجله در روی سنگی کنده دیدند
که بعضی از اصحاب سلیمان نوشته بودند که بامداد از اصطخر آمدیم و در بنجا خواب قیلوله
کردیم و شام انشاء الله تعالی در شام گرام خواهیم کرد و در روایت است سلیمان
ع روزی صبح از زمین عراق بی اغراق بمرو رفت و قیلوله کرده نماز دیگر را در
بلخ گذارده بترکستان آمده و از آنجا بچین رفت و از آنجا بساحل دریا مطلع
آفتاب رسیده و تا بزمین قندهار رسیده و از آنجا بکسر زمین فارس توجه
نموده بامداد دیگر از آنجا بمکه گرم آمد و نماز شام را در مدینه تدمر نزول کرد
و از این زید روایت است که سلیمان ع هر مرکبی از چوب ساخته بود و آنرا
هزار رکن قرار داده بود در هر رکنی هزار خانه در لشکر جن و انس آن
می نشستند و در زیر هر رکنی هزار شیطان رفته از زمین بر سر ایستاده آنوقت
باد در آمده یکماهه راه آن بساط شاه می بردی تا وقت قیلوله و بعد از آن فرود آوردی

قیلوله کردندی و نماز دیگر باز یکماهه راه بردی و جاری کردیم برای او چشمه مس گداخته تا
مانند آب از معدن بیرون آمدی و آن چشمه بود از زمین قرب صنعا و گفته اند در
ماهی سه شبانه روز سیلان میکرد و از آن مس که اخشه هر صنعت است میساخت
و گفته اند اصل مس امروز در دست مردم بود از آنجاست و در عهد
رضوان عهد سلیمان بیرون آمده و مسخر کردیم برای سلیمان از جنیان کسانی یعنی دیوان
که کار میکردند پیش سلیمان بفرمان پروردگار او از اعمال شاقه مانند بنا و عمارت
و جز آن و هر که میگردید از دیوان و سرکشی میکرد از فرمان ما و از اطاعت سلیمان از آنچه
با آن ماء مور بود میچشانیم او را از عذاب آتش افروخته در عقبی و از سدی روایت است
که در این جهان ملکی مقرر بود تازیانه آتشین در دست تا هر یکی از دیوان از فرمان حضرت
سلیمان سر میکشید آن تازیانه سوزان را بر سر آن میزد و میسوخت و اکثر مفسران بر آن
اند که مراد عذاب آخرت است میساختند دیوان برای سلیمان آنچه را میخواست از
غرفهای خوش و منظرهای دلکش کش و در وسیط آورده که محراب آن مکان را گویند
که با نردبان بآن روان باید شد و گفته اند محارب در اینجا موضع حرب است چون قلعهای
بلند و حصارهای منیع از جنه چون دیوان برای سلیمان سلطان زمین در مملکت حصنهای
عجیب غریب ساخته بودند چون حصار سرواح و نیدین و هنده و جنیده و تلقوم و امثال
آن و در پیش قتاده و مجاهد مراد از محارب قصور و مساجد است و از اربا سر و سحاب
تواریخ دل شکر روایت است که از جمله بنیان جنیان برای سلیمان بنا و عمارت آن
کرده بودند مکان اشرف اقدس بیت المقدس است و آن چنین است که حضرت
عزت بر آل ابراهیم برکت داد تا ایشان در کثرت و معاونت بر مدد بمرتبه رسیدند
که از عدد و حصر در گذشتند و چون زمان داود شد حضرت سبحان بر آن وحی فرمود
که من بپدر شما ابراهیم را وعده داده بودم که عدد اولاد او را بمرتبه رسانم که کسی عدد و حصر
آنها را نتواند نمود بجز من و این بسبب آن بود که فرزند خود را اسمعیل در راه ما فدا
و ذبح نمود و من که خداوند منم الیوم اکنون بوعده خود وفا کردم و این نعمت را باتمام رسانیدم

واین ایشان

واین ایشان آن نعمت را بکفران و طغیان بدل کردند و در حق من عاصی شدند و من بذات ذوالجلال خود
سوگند خورده ام که ایشان را بیکی از سه بلا مبتلا سازم یا سه سال قحطی ایشان کاشته پرشان سازم
و یا سه ماه دشمنان ایشان را بر ایشان مسلط و مستولی گردانم و یا سه روز طاعون بر ایشان
فرستم داود ع قوم را از این ماجری خبر داد گفتند ما طاقت قحطی نداریم و با دشمنان مقاومت
نتوانیم نمود مرگ ما را آسان تر است پس مستعد موت شده غسل کرده غسل بودند و با زنان
و کودکان بصحرا فرستند و حضرت سبحان با باد طغیان ایشان طاعون فرستاد در یک روز
چندان بمردند که از دفن ایشان عاجز گشتند و چون روز ختم شد داود ع ببالای بیت
المقدس آمده رو بخاک نهاد و آن موضع خیمه گاه موسی ع بود و صلای بنی اسرائیل را
تضرع و زاری کرده از حضرت یزدان درخواستند تا روز سیم طاعون از ایشان رفع شد
و بعد از آن جبرئیل ع نازل شده گفت ای داود حضرت سبحان میفرماید بندگان مرا
امر کن تا شکر مرا زیاده نمایند و در این مکان در دعای ایشان را اجابت کردم مسجدی بنا کنند
تا ایشان و فرزندان پیش آیندگان در آنجا عبادت نمایند و چون خواستند در بنای مسجد
اقدام نمایند مردی صالح از بنی اسرائیل بر سر پل امتحان برایشان گفت مراد های این مسجد
حقی هست شما را حلال نمیکنم که در ملک من بدون رضای من مسجدی بنا کنید
ایشان گفتند این زمین ملک بسیار کسانست و همه رضا داده اند تو نیز از حصه خود در
گذر گفت من فقیرم و محتاج اگر خواهید بقیمت از من بخرید و الا غصب خواهید کرد ایشان
پیش داود ع آمده فرمود رضای او را حاصل کنید پس زمین را قیمت کردند کفب با زمین
مبلغ پنجفرو شم قیمت آنرا مضاعف کردند باز قبول نکرد پس بصد گوسفند رسانیدند
باز رضی نشد بصد گاو گفتند رضی نشد بصد شتر قبول نکرد پس قیمت بکلاه رسانیدند
که دیواری که در آن بگردانند و برازسیم کنند و باو دهند گفت اکنون رضی شدم و چون لقاین
کرد ایشان جد و جهد دارند و بعضی قربت این عمل را میکنند گفت از حق خود گذشتم و بقدر
جوی از قیمت آن طمع ندارم چه غرض همان شما بود پس ایشان آغاز بنیان نمودند و داود ع
با صلای بنی اسرائیل سنگها را بر پشت گرفته می آوردند تا دیوار مسجد را بقدر قامت بلند ساختند
حضرت وحی بداود وحی فرمود که نصیب تو از ساختن این مسجد زمین پیش نبود اتمام آنرا
باهتمام پسر سلیمان بگذار که سلیم القلب است که در دست او هیچ چون رخنه نشود و کام
می پذیرد و ذکر خیر و صدا و ندای تو در عقب آن خواهد ماند داود ع ترک اتمام انتقام کرده
با صلای بنی اسرائیل در آنجا مشغول عبادت شد و در آنوقت او را صد و بیست و هفت سال بود

وچون سن پیغمبر دریا دل بچهل رسید بدرود جهان فانی نمود سلیمان بوصیت پدر در
سیزده سالگی در جای آن حاکم داد کر بحکومت نشست و حضرت عزت باو وحی کرد
که این مسجد را تمام کن آنحضرت بفرمان خداوند با عزت جن و انس و شیاطین را همه
جمع کرده در میان ایشان بعملهای آنان تقسیم فرمود بقدر قدرت و قوت هر یکی
از ایشان و گروه شیاطین را فرستاد تا از معادن سنگهای رخام و بهرمن و عرفی
و سفید و زرد و سبز آورده شهری در حوالی مسجد بنا کرد و آنرا بدوازده محله ترتیب
داد بعدد اسباط بنی اسرائیل و چون تمام شد هر سبطی را در محله از آن جا داد و بعد از آن
ابتدای بنای مسجد نموده جنیان را فرستاد تا از رسیم و انواع جواهر زواهر از در و یاقوت
و زبرجد و از انواع طیب از مشک و عنبر و کافور آنقدر جمع کردند بعد و حصر در نیاید پس
ارباب صنایع را امر فرمود تا جواهرات را ثقب و سفته کردانند و مدور و مربع زنند
پس ایشان از شدت صلابت آن احجار اظهار نتوانستند آنها را تراشید
حضرت سلیمان تدبیر آن از جنیان پرسید گفتند این معنی را کسی بهتر از صخره
جنی نداند و او محبوس است بفرمان او ویرا حاضر کنند حضرت سلیمان پاره از رس
برداشته و بنگین خود مهر کرده و عادت آنحضرت آن بود که برای جنیان مهر با آهن
می نهاد و برای شیاطین بمس و مهر سرکش و ماردکه مهر سلیمان دیدی فی الحال
مسخر فرمان او شدی چون رسول حضرت سلیمان آن مهر را پیش صخره برد
بار رسول پیش حضرت سلیمان آمد از رسول پرسید در این عفریت در راه چه گفت
و چه کرد گفت هیچ نگفت اما گاهی میخندید و بمردم سخریت میفرمود صخره عرض
ای پیغمبر خدا سخریه نمیکردم ولکن امر عجیب و اوضاع غریب مشاهده مرا از دیدن آن
خنده می آمد فرمود آن ها چه بود گفت در راه بمردی رسیدیم موزه می نشسته و پاش
میفرمود در موزه میخواهم بمزد هر چهار سال دوام کند مرا از غفلت او خنده آمد و او
یکروزه عمر خود را اعتبار و اعتماد ندارد امید چهار ساله ملکه پیش خود پیش گرفته
بعد از آن به پیری از دنیا سیری رسیدیم که مرد مرا از غیب خبر میداد و در آنجا که
نشسته

بود کنج در آنجا مدفون بود و علم بآن نداشت مرا خنده از آن بود و بجمعی رسیدیم
بتضرع و زاری طلب رحمت از حضرت باری مینمودند و باثر آن رحمت
نرسید و جمعی دیگر آمدند و بجای ایشان نشستند فی و جواب در خواست رحمت
برایشان رسید مرا از جریان قضا و قدر حضرت سبحان تعجب آمد حضرت سلیمان
فرمود آیا چیزی هست که این جواهرات را نرم نماید تا تراشش و سوراخ آنها آسان
گردد صخره عرض نمود در سنگی هست سفید در آنرا میامور و الماس نیز گویند اما
نمیدانم در کدامین معدنست و مرغی بر حیله تر از عقاب نیست شاید بفرما تا جنیان
از سنگ تراشند و بجای او را در برابر چشم او در آن گذاشته سر آنرا از سنگ
بگیرند و چون عقاب را بیرون آمدن بجای خود ندانند بالضروره رشته آن سنگ را
می آرد تا آن سنگ صندوق را سوراخ نماید پس حضرت سلیمان چنان کرده عقاب
در عقب صندوق و اطراف آن گشت منفذی نمی یافت پرواز کرده بعد از
شبانه روزی آمده آن سنگ را آورده بصندوق زده سنگ را سوراخ
نموده پیش بچهای خود رفت پس سلیمان جمعی از جنیان را باعقاب فرستاد
تا چند سنگ دیگر هم از آن آوردند و تا امروز هر چه الماس اصل یافته شود
همه از آنست القصه بآن الماس سنگها را مربع تراشیدند و جواهرات را
سفتند و مسجد بیت المقدس را ساختند از رخام سفید و زرد و سرخ و سبز
و ستونها را از رخام و الواح یاقوت و زبرجد در آنها نشانیدند و دیوارها و سقفهای آنرا
مرصع نمودند با الواح جواهر و مروارید و یاقوت و فیروزه و طلا و نقره و فرش آنرا از الواح در و
کردند پس چون شب آمدی نور جواهر آن مسجد جنیان تا فی در چراغ احتیاج نشدی و روزی
آن بنا تمام شد آنروز را عید خود ساختند و از جمله عجایب و غرایب آن مسجد این بود که اگر مرد
مؤمن صالح داخل آن مسجد شدی صورت خود را در جواهر روشن و سفید دیدی و اگر مرد فاسق
غیر صالح داخل آن شدی روی خود را سیاه و تاریک دیدی و عصای از آبنوس در کوشه مسجد
بود که اگر از اولاد پیغمبران دست بآن مالیدی و برا رنجی نرسانیدی و اگر کسی دعوای دروغ کردی که من
از اولاد پیغمبرانم چون دست مالیدی فی الحال بسوختی و ده هزار نفر قاری از عباد و زهاد بنی اسرائیل در

فرمود که همیشه تلاوت قرآن کنند پنجهزار نفر در روز و پنجهزار نفر در شب و آن مسجد آن هیئت و زینت
بود تا زمان بخت النصر و چون آنجا مستولی شد آنرا خراب کرده تمام جواهر آنرا به اراق آورده در دار
الملک او بود الحاصل از جمله علمها که دیوان برای سلیمان ساختند بنای بیت المقدس بود و نیز
آن از مناظر و تصویر و مرسا ساختند برای سلیمان صورتهای ملائکه و انبیا علیهم السلام حالت عبادت
ایشان را در آن مرسوم نمودند تا بندگان نظر در عبادت و اعمال صالحه ایشان کرده مانند ایشان
طاعت نمایند و در آن زمان صورت کشیدن و تماثیل و انجاذ آن مباح بوده و در عین
المعانی آورده که تمثالها از آهن بصورت انسان میساختند و حضرت سبحان در وقت
محاربه با اعدا روح با ایشان دمیده محاربه کنند و در قتال و جدال سعی و صلت و قوی باشند
و در روایت است که تمثال حریر ساخته بودند در زیر تخت سلیمان و تمثال دیگر کس
در بالای تخت چون سلیمان علیه السلام خواستی که بر تخت نشیند آن دو شیر بازوهای خود را
مرا فراشتندی تا پاهای خود را بر تخت نهاده بالا رفتی و چون در تخت نشستی کرسیان
بالهای خویشان آن پیغمبر زمان را سایه می انداختندی و جز سلیمان علیه السلام کس دیگر نمی
توانستند در آن تخت نشیند و چون بخت النصر بعد از سلیمان علیه السلام بر بنی اسرائیل غالب
شد خواست در سریر سلیمان نشیند پای برداشت که بر آن نهد صورت شیر دست
برآورده از پایش گرفته مجروح ساخته بیهوش بیفتاد پس ترک جلوس آن نمود در
شریعت حضرت مسیح علیه السلام نیز تصویر و تمثیل جایز بود و از این جهت از گل صورت
مرغ میساخت و باذن رب جلیل آنرا زنده میگردانید و از امام یحیی ناطق جعفر صادق علیه السلام
روایت است که بخدا سوگند مراد از تماثیل صورت مردان و زنان نبود بلکه صورت درختان
و غیر آن بود از غیر ذی ارواح بودند و دیگر میساختند برای سلیمان علیه السلام کاسهای چنین
و سنگین مانند حوضهای بزرگ بوجهی که هزار کس در اطراف آن نشسته طعام میخوردند
و سلیمان علیه السلام با این طرف طعام بلشکر میداد و دیگر میساختند برای او دیگهای
بلند برافراشته و بزرگ بر سر سه پایه نهاده از غایت بزرگی هیچکس نمیتوانست که آنها را
بجنباند و از پایه پایین آرد و از این دیگها جنود جن و انس طعام میداد و او را دوازده
هزار طباخ بود در دین دیگها طعام بختندی و چون خداوند عزت و کرم این جلیله نعم را
بوی عطا فرمود او را امر بوظایف شکرگذاری آن فرمود و آن دیگها چون کوههای و
و هنوز در بعضی ولایت شام دیگهای چنین از سنگ تراشیده موجود است و عاف
کنند

کنند ای آل داود بجهت شکرگذاری چنین نعمتها آورده اند که آل داود ساعات شب و روز را
قسمت کرده بودند و در هر ساعتی یکی از ایشان قائم شکر الهی و عبادت حضرت نامتناهی
میشد و چون اکثر مردم بسبب اتباع هوا و هوس میل شکر و فکر نمیکنند از این
جهت حضرت سبحان میفرماید و اندکی از بندگان من شکر کننده اند و شکر کسی را
گویند که در اکثر اوقات بدل و زبان و ارکان و جوارح شکرگذاری حضرت باری
نماید و با وجود چنین استغراق در شکر خدا خود را از شکر و ثنای خدا عاجز داند
و ثنا سد و اعتراف و اقرار این مطلب کند چه توفیق شکر نعمت چه منت
شکر دیگر است حق شکر حق نداند هیچکس حیرت آمد عقل دنیا و پس
آن بزرگی گفت با حق در نهان کای پدید آرنده کون و مکان ای فزنده از زن و
فرزند و جفت کی توانم شکر نعمتهات گفت یک داوردا دش از آید بنام
گفت کز تو این بود شکری مدام چون در این ره انقدر بشناختی شکر نعمتهای
باری چی در کشاف آورده عمر خطاب از مردی شنید که میگفت اللهم اجعلنی
من القلیل عمر گفت این چه دعاست گفت شنیده ام حضرت سلیمان فرموده
که بندگان شکر من کمند و اندک و من از حضرت عزت میخواهم که مرا از جماعت شکرگزاران
عمر گفت کل الناس اعلم و افضل من عمر حتی المخدرات فی الحجال انصافا
معقول انصافی کرده آورده اند که سلیمان ملک الموت را گفته بود که چون اجل من
فرا رسد چند روزی قبل از آن مرا خبر کن پس چون وقت مرگ آنحضرت در رسید
گفت یکساعت پیش نمانده سلیمان جنیان را امر نموده برای من کوشکی از آبگینه
بسازید که من مرد مرا به بینم و آن پیغمبر خدا با آنجا رفته بنماز مشغول شد و بسبب ضعف بر عصا
تکیه کرده بود و همان هیئت آنحضرت را قبض روح نمود و در پیش بعضی حضرت
علم خواست که خلق را اعلام کند که گروه اجنه غیب را نمیدانند پس بجهت این
نکته سلیمان و قتیکه در کوشکی از بلور بوده مردم آنرا میدیدند بعصا تکیه زده ملک الموت
را پیش حضرت فرستاد گفت اجابت دعوت کن گفت مرا مهلت ده تا احوال
خود را سامان دهم چون از مسافرین این رهم گفت رخصت نیست پس آنجنان با
ایستاده و بعصا تکیه زده قبض روح کرد و هر یک از جنیان بکاری مامور و معین
فرموده بود و تا یک سال آنجنان سلیمان را میدیدند بعصا تکیه زده و تصور حیات او میکردند

وگفته‌اند در هنوز یک کار در بنای مسجد بیت المقدس مانده بود که مقتضی اجل آمده طلب و در بعضی روح سلیمان
نمود و سلیمان کسان و خاصان خود را وصیت نمود که مرگ مرا فاش مسازید و مرا بعد از مرگ بعصا تکیه دهید
تا گروه جنیان از عمل خود شان باز نمانند و تمام مسجد با تمام رسد و چون سلیمان در گذشت بشستند و نماز کردند
و بعصا تکیه دادند و دیوان از دور سلیمان را دیده بعمل خام و اندام مینمودند تا بعد از یکسال ارضه پایین عصا را
خورده عصا افتاده جسد سلیمان بر زمین خورده تا همه جن و انس را موت آنحضرت معلوم شد دیوان فی الحال
بر شعب جبال و اجواف بوادی گریختند چنانکه خداوند انام میفرماید پس آنگاه که قضا کردیم بسلیمان مرگ را
و او مرده بود بعصا تکیه کرده دلالت نکرد دیوان را بمرگ او مگر چوب خواره یعنی ارضه که از زمین برآمده میخورد عصای
او را پس آنهنگام که بیفتاد سلیمان معلوم داشتند جنیان مردن سلیمان را اگر بودندی جنیان میدانستند غیب را
در تنگ نمیکردند یکسال در عذاب خوار کننده یعنی تکالیف شاقه که ایشان را در عمل عمارت بود و چون جنیان
مردم را چنین معلوم کرده بودند که ما غیب را میدانیم حضرت سبحان بجهة تکذیب قول ایشان میفرماید که اگر ایشان دانای
غیب میبودندی در تنگ نمیکردندی یکسال ارباب تواریخ نوشته‌اند سلیمان را پنجاه و سه سال عمر بود و چهل سال
پادشاهی کرد روزی که بار سر سلطنت نهاد سیزده ساله بود و بعد از گذشتن چهار سال از پادشاهی او نهاد
عمارت بیت المقدس نمود که چون که متحملات مشقتهای عظیمه و اعمال جسیمه شده‌اند آن بود که چون احسان عظیمه
اند حضرت عزت خلقت ایشان را تغییر داده بود و قوت و قدرت تمام بایشان عطا فرموده و جسم ایشان
زیاده حد بود و بوجهی که عامل امور صعبه شدیده میشدند و این معجزه سلیمان بود بر صدق دعوی نبوت
و همه دیوان در دست سلیمان چون اسیران بودند مطیع زمان و چون سلیمان فوت شد بر حالت اصلیه
خود شان رجوع نمودند و بعد از ذکر قصه سلیمان و امر کردن آل داود بشکرگذاری بر نعم جلیله و الطاف جمیله
بیان قصه سبا را میفرماید که دال است بر حسن عاقبت شکر نعمت و بر قبح عاقبت کفران و مغفرت
لَقَدْ كَانَ لِسَبَإٍ فِي مَسْكَنِهِمْ آيَةٌ جَنَّتَانِ عَنْ يَمِينٍ وَشِمَالٍ كُلُوا مِنْ رِزْقِ
رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ بَلْدَةٌ طَيِّبَةٌ وَرَبٌّ غَفُورٌ فَأَعْرَضُوا فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ
سَيْلَ الْعَرِمِ وَبَدَّلْنَاهُمْ بِجَنَّتَيْهِمْ جَنَّتَيْنِ ذَوَاتَيْ أُكُلٍ خَمْطٍ وَأَثْلٍ وَشَيْءٍ
مِنْ سِدْرٍ قَلِيلٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِمَا كَفَرُوا وَهَلْ نُجَازِي إِلَّا الْكَفُورَ
وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا
السَّيْرَ

السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ فَقَالُوا رَبَّنَا بَاعِدْ بَيْنَ
أَسْفَارِنَا وَظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَجَعَلْنَاهُمْ أَحَادِيثَ وَمَزَّقْنَاهُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ
إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ وَلَقَدْ صَدَّقَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ
ظَنَّهُ فَاتَّبَعُوهُ إِلَّا فَرِيقًا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَمَا كَانَ لَهُ عَلَيْهِمْ
مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يُؤْمِنُ بِالْآخِرَةِ مِمَّنْ هُوَ مِنْهَا فِي شَكٍّ
وَرَبُّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ حَفِيظٌ بدرستیکه بود سبا بن یشجب بن یعرب بن قحطان را
در مسکنهای ایشان یعنی در بلده یمن در ماء و هوای اصلی ایشان بود علامتی دلالتی بر وجود
صانع بی چون و بقدرت کامله او و در مختار القصص مذکور است که فرزندان سبا را در
حوالی مآرب که از ولایت یمن است منزلی بود در میان دو کوه از بالا تا پایین آن منزل
همچه فرسخ بود و آب ایشان را برای شرب و غیره مصروف میشد در بالا و بلندی آن وادی
بود از چشمه که آخر کوه بود و بعض اوقات فاضل آب از ولایت شجاب ایشان
منضم میشد و خرابی در منزلهای ایشان که در میان آن دو کوه بود میکرد پس بتقیس عام
آن مملکت بود در خواست کردند تا سدی در دهنه آن دو کوه درکشید تا آبهای اصلی
و زاید آمده آنجا جمع شد و سه لوراخ در آن سد ترتیب داد که اول بقبه اعلی کشاده
شود و بزراعتهای خود برند و چون آب کم شود دوم کشاده شود و در آخر آخرین
و ایشان در یمین و شمال منازل مینوشکال خود شان باغات جنات آیات
داشتند شامل بدرختان پر میوه چنانکه مذکور شد آیه و علامتی که در مساکن اهل سبا
خدا فرمود دو بوستان بود از راست و چپ منازل ایشان اگرچه در هر طرف باغات بسیار بود لکن
از جهت نزدیکی اشجار بر اثار رهمه در انظار یکباغ می نمود فلهذا هر یک از یمین و شمال را جنت
فرمود نه جنات و الا بحقیقت مراد جنات یمین و جنات شمال است و ابن زید
گفته مراد از آیه در آیت آن بوده در زمین ایشان مور و مار و عقرب و مشیر و کنک و مگس
نبود و گفته‌اند مراد از آیه معموری بستان ایشان بود بمرتبه اگر شخصی زنبیلی بر سر نهادی

از زیر درختان ایشان گذشتی پر میوه شدی بی آنکه بدست خود پر کرده شد و در روایت آمده
که اولاد سبا را دوازده ده بود و در هر ده پیغمبری که ایشان را بحضرت سبحان دعوت میکردند
و بایشان میگفتند بخورید از روزی پروردگار خود که این بسلامتی جنت آیین و روضات
جنات آیات بشما انعام فرموده شکر کنید مر حضرت عزت را بکثرت این نعمت و بر این
شهر حضرت سبحان شما را در آن روزی میدهد شهریست پاکیزه هوای معتدل آب
شیرین و خاک پاک از پشه و کیک و پشه عقرب و مار و مور و سایر جانوران گزنده
و اصلا در آن مملکت چه هوای وبای دافع جمیع هوام است حتی غریبی که آنجا رسید
شپشها که در سایر جاها بر بدن او آمده بود دو برابر خوردی در آنجا در جامه او مردی شهری
چو بهشت در گلوی چون باغ ارم تازه و بی پرورد کار شمار رزاق و خلاق علی الاطلاق
شما ثابت و طالب شکر از شما پروردگار است بخشنده و آمرزنده کسی را که از شرک توبه کند
پس چون ایشان این سخنان از پیغمبران خود شان شنیدند پس ایشان رو از وظایف
شکرگذاری گردانیده طریق عصیان و طغیان و کفران نعمت پیش گرفته پویان شدند
و تکذیب آن سیزدهم سرور پیغمبران ایشان مبعوث بودند نمودند و گفتند حضرت عزت را
بر ما هیچ نعمت نیست و اگر بر فرض این نعمتها را او داده بگویید با نستاند و در خواهد
پیغمبر آخرین بایشان آمد در زمان پادشاهی ذی الادعای بن جاشان
که بعد از رفع عیسی بآسمان او را بسیار رنجانیدند پس حضرت سبحان موشان دشتی
در زیر بند و سد ایشان آفرید تا بامر حضرت سبحان بند را سوراخ نموده در نیمه
شب همه در خواب غفلت و استراحت بودند بند گسیخته شده سیل آمده
همه منازل و باغات معموره ایشان را معمور آب ساخت و اکثر از مردم و چار
پایان ایشان هلاک شدند و بعضی زنده ماندند پراکنده شدند حال
حضرت سبحان میفرماید چون ایشان از راه عصیان و طغیان از شکر
خداوند جهان اعراض کرده کفران نعمت نمودند پس فرستادیم بر ایشان سیل
بندی محکم و سخت استوار بتقیس ساخته بود و یا سیل صعب با موش دشتی
سوراخ کرد و گفته‌اند عرم سد آب است و یا نام وادیست سیل از آن آمده
و بدل کردیم بر ایشان در عوض دو باغ پر میوه ایشان دو باغ خداوندان

میوه‌های تلخ و بدطعم که درخت اراک و گفته‌اند خار دار بود در میوه تلخ داشت و اثل بضم همزه و ثا درخت کنار
درخت کنار که اندک بود در میان شوره زارها اندک میوه کنار دادیم تا از میوه‌های قوت شده
یاد کنند این عذاب دنیا یادش دادیم ایشان را بسبب آنکه کفران نعمت نموده رسولان
ما کار شدند و عقاب کرده نشود بمثل آنچه مذکور شد مگر ناسپاس در کفر و کفران
بنهایت رسیده باشند و حفص بخاری بخواند بصیغه حکم معلوم و کفور را منصوب بخواند
یعنی پاداش میدهیم مگر ناسپاس را جزا عاشت آورده‌اند که باقی ماندگان سبا پیش پیغمبر خود
آمده گفتند شناختیم پروردگار خود را که جمیع نعم از دست اکبر بعد از این باز نعمت و اگر از او
فرماید سپاس گنیم و نوعی شکری کنیم که هیچ قومی نکرده باشند حضرت پروردگار دیگر بار در نعمت
و ثروت بر ایشان گشاد چنانکه فرمود و گردانیدیم میان اهل سبا و میان آن دهها که
خود برکت دادیم آنها را بکثرت میاه و اشجار و زروع و نباتات و موجب وسعت رزق و راحت
مراد قرای شام چون فلسطین و اردن و اریحا و ایلیا که دهای معمور بود آنکاری متصل بکدیگر
که از هر دهی ده دیگر را میتوان بود دیدن که دور نبودند تا مسافران دیده بآرام میرسند و در بیان
المعانی آورده که از مآرب که منزل اهل سبا بود تا بشام قریب بچهار هزار و هفتصد ده پدید آمد
و تقدیر کردیم در آن دهها رفتن مردم را که مسافر در یکی از قراقیلوله کردی و در قریه دیگر بیتوته دهکدا
تا میرسید بشام و گفتیم بزبان مقال و یا بزبان حال سیر کنید درین دهها شبها و روزها یعنی هر وقتی
از اوقات در حالتیکه امان یافته‌اند از دشمن و سباع بسبب کثرت خلق یعنی سیر آن جمیع روز
شب حالت مساویست و باک نکنید با امنیت و اگرچه مدت سفر شما در آن قری دراز باشد
و یا سیر کنید در لیلة و ایام اعمار خود که در جمیع اوقات عمر خود بآمن و آسایش شبها آورده
اند که باقی ماندگان سبا آغاز تجارت زمین بشام کردند چاشت در قریه بودند شام در قریه
دیگر و آنکه از ایشان را بدرویشان حسد آمد که میان ما و ایشان در رفتن هیچ فرق نباشد پس گفتند
و مفلسان نیز این راه را میروند چون سواران و توانگران پس گفتند اغنیاء ایشان ای
پروردگار ما دور گردان میان منازل سفرهای ما را یعنی بیابانها پدید کن از منزلی بمنزلی تا مردم
ما را در راحله سفر نتوانند نمود و ستم کردند باین دعا و با سبب کفران نعمت بنفس خود
آنرا بجا آوردند چنانکه نبی اسرائیل در قدر نعمت من و سلوی را دانسته استدعای فوم و بصل
و قثاء کردند پس بجهة افتخار فقرا بر کوری و محل زاد از حضرت سبحان درخواست تا میان
یمن و شام بیابانها پیدا نمود بخراب کردانیدن آن دهها که در میان راه بودند پس کرد ایشان
ایشان را مسخان و مردم بعد از ایشان بتعجب گویند که از آبادی بخرابی این دهها میکردند

وبالازوی ضرب المثل گویند تفرقوا ایدی سبا پراکنده ساختیم ایشان را همه پراکنده ساختنی
تا نگاه از ایشان در مآرب مسکن اصلی ایشان بود نماند قبیله غسان از ایشان شام رفتند و قضاعه
بتهامه و سدی بحیره و انمار بیثرب و جذام بتهامه و ازد بعمان و این کلمه ضرب المثل شد تفرقوا
ایدی سبا بعضی گفته اند که آنچه یاد کردیم هر آینه عبرتهاست از قصه سبا هر شکر کننده را بنعمتها
و مصیبتها و هر شکر کننده را بنعمتها و در کشف الاسرار آورده که اهل سبا در خوشحالی و فراخ
بالی میگذرانیدند و بسبب بی بصری بعاقبت امر و ناسپاسی بنعمت حضرت عزت رسید
ایشان را آنچه رسید و کلبی در بیان منشاء متفرق شدن اهل سبا بلاد بعده از ابله
صالح نقل کرده که طریفه نام زن کاهنه بمرب عامر که از بزرگان اولاد سبا بود گفت
که از علم کهانت چنین معلوم میشود که عنقریب سد مآرب خراب میشود و بسبب آن
جمیع جنات و یمین و حصون و قصور در معرض تلف آیند عمر چون این را شنید اموال
خود را فروخته با قوم خود جلادی وطن کرده در جایی اقامت نمودند و در آنجا ترقی و بهره ایشان
عارض شد و ایشان هرگز ندیده بودند و نمیدانستند که بر چیست پس ثمانت پیش طریفه
بردند گفت من نیز از عروض این امر ثمانیات دارم عمر و گفت چه باید کرد گفت هر کس از شما
بسیار مال دارست و مال بر است و حمل شدید و مزاد جدید باید تا قصر عان رویم پس
طایفه طریق عمان پیش خودشان گرفته روان شدند و هر که اراده ریاست و شوکت و قصد
مطعومات نیکو لذات دارد بیثرب بود طایفه اوس متوجه آن ناحیه شدند و هر که
اراده خوردن خمر جرجهم دارد و اراده خیر دارد و مالک ان دراهم و دنانیر و سماع عواد و مزامیر
و لباس شفوف و جریان آفتاب طلعت عزیز شدید سیرت بی تر و کسوف قواج و واج و حریر
و حریر بصره و عبیر رود که از ارض شام است و آل جفنه بن غسان آنجا رفتند و هر که
اراده زفاف و خیل عتاق و کنوز ارزاق و لذت مذاق خواهد بارض عراق میگذرد آل
جذیمه ابرش و آل حرق آنجا رفته توطن کردند و از نجاست حضرت در دود فرمود و قرآن
کل ممزق ان فی ذلک لعبرة لکل صبار شکور و هر سنگه محقق ساخت و آنکه
ریاست یافت با اهل سبا و هیچ آفت بهمه کافران شیطان نخورد یعنی چون شیطان بر بنی
نوع انسان چنان گمان برده بود بسبب شهوات و غضبات که در نهاد ایشان است ایشان
دست یابد و گمراه سازد گمان آنمطرود مردود در باب اهل غوایت و ضلالت راست آمد پس
گردند

گردند اولاد او در شرک و معصیت مگر گروهی از مؤمنان که مستثنی اند و او را تابع نیستند و قلت ایشان
نسبت بکفار اشراریست و یا مگر فریقی از فرقه مؤمنان که تابع شیطان نشده و راه عصیان
نرفتند و آنها انبیا و اوصیا و ائمه هدی اند بقوله تعالی الا عبادک منهم المخلصون
و نبود شیطان را با آنانکه گمان او در باره ایشان محقق شد تسلطی و استیلائی یعنی شیطان
را بر بنی نوع انسان تسلط نبود مگر برای آنکه بدانیم و ممتاز و جدا کردانیم در میان عالمیان
کسی را که ایمان می آرد بسرای آخرت از آنکس که او از آخرت در گمانست و یقین ندارد
بآن یعنی باهل عالم واضح و روشن گردانیم اهل ایمان کدامند و اهل شرک و طغیان
کدام مراد لازم علمست در تمیز یافتن ایشان است و آفریدگار تو بهمه چیز نگهبان
است و هیچ چیز از احوال و افعال بندگان بر او پوشیده و پنهان نمی باشد

قُلِ ادْعُوا الَّذِينَ زَعَمْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ
فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَمَا لَهُمْ فِيهِمَا مِنْ شِرْكٍ
وَمَا لَهُ مِنْهُمْ مِنْ ظَهِيرٍ وَلَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ عِنْدَهُ إِلَّا
لِمَنْ أَذِنَ لَهُ حَتَّى إِذَا فُزِّعَ عَنْ قُلُوبِهِمْ قَالُوا مَاذَا قَالَ رَبُّكُمْ
قَالُوا الْحَقَّ وَهُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ
قُلْ لَا تُسْأَلُونَ عَمَّا أَجْرَمْنَا وَلَا نُسْأَلُ عَمَّا تَعْمَلُونَ
قُلْ يَجْمَعُ بَيْنَنَا رَبُّنَا ثُمَّ يَفْتَحُ بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَهُوَ الْفَتَّاحُ الْعَلِيمُ
قُلْ أَرُونِيَ الَّذِينَ أَلْحَقْتُمْ بِهِ شُرَكَاءَ كَلَّا بَلْ هُوَ اللَّهُ الْعَزِيزُ

الحکیم بگو ای حضرت محمد مر بنی ملیح و اتباع ایشان را از مشرکان بوجه تهکم و توبیخ بخوانید آنانرا که گمان
برده اید ایشان را خدایان خود بجز از حضرت سبحان و ببینید که ایشان در ملائکه و بتان در حلب
منافع و دفع مضار مدد ایشان میسازند و اجابت دعای شما میکنند یعنی ایشان را بی چون آفریدگار اختیار
نیست و یا همه کافران را بگو آنها خود را بخوانند هیچ اجابت نکنند شما را و بگو نه اجابت میکنند در مطلب
مالک نیستند ایشان هم یک موی خود را از خیر و شر در آسمانها و در زمین ذکر سموات و ارض
عموم عرفیست یعنی بهیچ چیز قادر نیستند و نیست مر ملائکه را که معبودان بعضی مشرکانند
در آسمان و زمین هیچ شرکتی با خدای بحق نه در آفریدن و نه در تصرف نمودن یعنی هیچ وجه
در خلق و ملک شرکت ندارند و نیست خدا را از اصنام و ملائکه در تقدیر و تدبیر آسمان
و زمین هیچ یاری و مددکاری بعد از آن در رد مضنه کفار بشفاعت ملائکه میفرماید و سود
ندهد شفاعت کسی نزد حضرت سبحان یعنی گمان شفاعت در ملائکه و اصنام دارید
محقق نخواهد شد چه شفاعت نفع ندهد مگر کسی را که اذن داده باشد حضرت سبحان شفاعت
عاصیان پس در روز قیامت شفیع و مشفوع له منتظر شفاعت باشند و ترسان و لرزان
باشند در تا از حضرت عزت چه فرمان در رسد و این انتظار را برند تا وقتیکه
بردارند فزع را از دلهای ایشان و اذن شفاعت دهند ایشان را و گویند بعضی از ایشان
مر بعضی را که چه چیز گفت پروردگار شما در باب شفاعت گویند سخنی راست و درست گفت
و خود در مؤمنان را شفاعت کنند نه کافران و مشرکان را و اوست خداوند برتر و بزرگوار
ترا از آنکه پیغمبر و فرشته بی اذن آنحضرت شفاعت تواند کرد و در مجمع آورده که ابن عباس
و قتاده و ابن زید بر وجه تفسیر این آیه کرده اند که چون اخراج فزع از قلوب کفار کنند در آخرت
و یا در وقت مرگ خوف و لرزه کفار بیرون کنند تا استماع کلام ملائکه کرده حجت بر ایشان
تمام شده ملائکه از ایشان پرسند خدای شما بشما چه گفت گویند مشرکان در حق
گفت یعنی خبر او تا بحقیقت آنچه به پیغمبر فرستاده شده در دنیا از اصول و فروع اسلام
و نزد بعضی دیگر معنی آنست که چون ملائکه اعمال بندگان را بآسمان برند ایشان را
صدای عظیم شنوند چون آواز سلسله ملائکه آسمان از این صدا گمان قیام قیامت کنند
و بسجده افتند و چون خلاف ظن خودشان را دریابند گویند ماذا قال ربکم حاملان اعمال
جواب دهند سخنی راست و درست گفت در آن عطای ثواب است در عرض اعمال و این معبود
گفته در حق حضرت سبحان و در فریاد بعضی ملائکه و صدای عظیم و صوت مهیب عظیم شنوند مانند آواز
سلسله بزرگ در سنگ بر خورد پس ملائکه از هول آن بیهوش شوند و چون دانند در حضرت
از ملائکه

از یکدیگر پرسیده گویند ماذا قال ربکم قالوا الحق و از کلبی روایت است
در میان زمان عیسی ع و زمان رسول آخر زمان ما صلعم و آله پانصد و پنجاه سال
بود حضرت عزت در این مدت هیچ پیغمبری نفرستاد و وحی از آسمان
از آسمان بزمین نازل نشده بود و چون پیغمبر ما حضرت محمد صلعم و آله مبعوث شد
اهل آسمان آواز وحی شنیدند گمان بردند که قیامت قیام کرده از ترس و از افتاد
بیهوش شدند و چون جبرئیل ع از زمین ملائکه در گذشت خوف و روع از ایشان
زایل شده بیکدیگر گفتند ماذا قال ربکم جواب دادند الحق بنا بر این تنبیه
است مشرکان را که فرشتگان با قرب منزلت و صلابت خلقت از روی
حضرت سبحان چنان ترسان و لرزان باشند پس چگونه معبودان ایشان که جماد
و از ذل و انزل موجودات اند از ایشان امید شفاعت توان داشت
بعد از آن در تقریر قول سابق و هو قل ادعوا الذین زعمتم من دون الله
لا یملکون مثقال ذرة الخ بگو ای محمد صلعم و آله مر مشرکان را که کیست آنکه روزی
میدهد شما را از آسمانها باران و یا بسبب اسباب ارزاق آن و از زمین
به نبات و بانتظام اسباب آن خود در جواب بگو که روزی میدهد خدا چه آن سؤال یا بخواهد
نیست و اگر کفار از خوف الزام زبان نگویند در دل خودشان مقر شوند و دانا و دیگر ایشان بگو
انصاف و اسکات که اگر وه مؤمنان که روزی دهنده خود را یکی میدانیم و همین پرستش او را
میکنیم و یا شما مشرکان که جماد را که در مراتب امکان از و کمتر موجودی نمیشد بواجب الوجود دیگر
میسازید هر آینه در راه راستیم و یا دیگر راهی آشکارا یعنی البته از ما و شما یکی در طریق هدایت و دیگری
در ضلالت خواهد بود چه ممکن نیست که این دو قول متناقض هر دو حق باشد و یا هر دو باطل
و این کلام مانند قول محققست در مطلب شوید قد علم الله الصادق منی و منک مع
علمه بان المخاطب کاذب و گفته اند که این کلام لف و نشر مرتب است ای اما لعلی
هدی و اما کم لفی ضلال مبین بگو ای حضرت محمد بایشان که پرسیده نخواهد شد
شما از آنچه ما کسب کرده ایم از گناه و یا پرسیده نخواهیم شد از آنچه شما میکنید آنرا بلکه هر کس
از عمل خود سؤال خواهند نمود و مناسب آن جزا و سزا خواهند داد بگو ای حضرت محمد صلعم و آله
که جمع میکند میان ما را پروردگار ما روز قیامت پس حکم میکند میان ما براستی که طریق عدلست

که محق را بجنت نعیم رساند و مبطل را بعذاب الیم رسانی را بوستان وصال دوستان را
بزندان کمال اولیت حاکم جمیع امور و قضایای شمله دانا بکیفیت حکم بوجه مصلحت و حکمت بگوئید
بنماید بن آنرا که الحاق کرده اید بخدا شریکان یعنی بنماید که بکدام صفت تبانرا شریک حضرت
سبحان میسازید در عبادت تا استحقاق الوهیت ایشان بن واضح شود نه چنانست
که نبان مستحق عبادت شده شریک خداوند جهان شوند بلکه اولیت خداوند غالب
همه و در کمال قدرتست و بس با وسبحانه دم شرکت که تواند زد دانای حکام صواب معطی
انواع ثواب شرکرا سوی وحدش رهنیت عقدی نیز از کالش آگه نیست بعد از
بیان نبوت پیغمبر خود میفرماید بر سبیل عموم وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِلنَّاسِ
بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا
الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ قُلْ لَكُمْ مِيعَادُ يَوْمٍ لَا تَسْتَأْخِرُونَ
عَنْهُ سَاعَةً وَلَا تَسْتَقْدِمُونَ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُؤْمِنَ
بِهَٰذَا الْقُرْآنِ وَلَا بِالَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ
مَوْقُوفُونَ عِنْدَ رَبِّهِمْ يَرْجِعُ بَعْضُهُمْ إِلَىٰ بَعْضٍ الْقَوْلَ يَقُولُ
الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لَوْلَا أَنْتُمْ لَكُنَّا مُؤْمِنِينَ
قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا لِلَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا أَنَحْنُ صَدَدْنَاكُمْ
عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ بَلْ كُنْتُمْ مُجْرِمِينَ وَقَالَ
الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ
إِذْ تَأْمُرُونَنَا

إِذْ تَأْمُرُونَنَا أَنْ نَكْفُرَ بِاللَّهِ وَنَجْعَلَ لَهُ أَنْدَادًا وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ
لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ وَجَعَلْنَا الْأَغْلَالَ فِي أَعْنَاقِ الَّذِينَ كَفَرُوا
هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ونفرستادیم ترا ای حضرت محمد مگر
فرستادن شامل همه مردم مرا از احمد و اسود بن عباس از حضرت رسالت روایت است
که فرمود پنج خصلت بن داده اند که بهیچ یک از انبیاء سابق نداده اند و این را از راه فخر نگفتم
بلکه برای تعداد نعم الهی و ادای شکر گذاری آنحضرت با تناهی میگویم اولانکه مبعوث شده
ام بر احمر و اسود از ترک و تاجیک و بر هند و عرب و عجم و ثانی آنکه زمین برای من
مسجد ساخته اند تا در هر جا خواهم نماز بگذارم و تیمم میکنم و ثالث آنکه غنیمت برای
من حلال ساخته اند که با هم سالفه حلال نبود و رابع آنکه نصرت یافته
ام دشمنان را بترس ششم این که یکماهه راه از شدت خوف میگریختند و قدرت
مقابلت و مقاتلت نداشتند و خامس آنکه زمام شفاعت امت را بر کف
کفایت من نهاده اند و من آنرا ذخیره امت کنه کار نهاده ام در روز قیامت
و برسد شفاعت من هر بنده را که شریک نیاورده باشد و از خواص
افضلیت آنحضرت است بر همه افراد انسان و جنیان مبعوث بود
و کسی از انبیا بتمام جن و انس مبعوث نبوده حاصل حقیقتا ای سید انبیا میفرماید
که ترا بر جمیع برایا مبعوث ساختم در حالتیکه مژده دهنده بر روضات جنات آنرا
که بتوحید و رسالت تو اقرار نماید و بیم کننده از دکات و نیران سوزان آنرا
که بشرک اصرار نماید ولیکن بیشتر مردم نمیدانند قضایا و کمالات ترا و جهل مرکب
ایشان را بمخالفت تو میدارد و میگویند از فرط جهالت و شدت عناد و ضلالت
بوجه انکار و سخریه کی باشد این وعده ثواب و عقاب یا قیام قیامت و وجود
آنست و قول شما مجمع بلینا ریتا اگر مستند شما راست گویان ای پیغمبر و مؤمنان
بگو بحضرت محمد در جواب ایشان مر شما راست وعده روزی که چون برسد باز

پس نرود از آن روز مقدار اندکی از زمان و پیشی نگیرید بر آن یعنی قادر نباشید
در روز قیامت را از وقت معین خود پیش آورید و تاخیر گردانید و یا ایام آجال
خود را کم و زیاد گردانید واضح مراد روز قیامت است و آورده اند در تفاسیر بلکه
بعضی از اهل کتاب را از احوال پیغمبر آخر زمان پرسیدند ایشان گفتند در ما در کتابهای
خودمان نعت آنحضرت را خوانده و وصف او را شنیده ایم در آنحضرت پیغمبر
برحق است ابوجهل بر جهلا و امثال آن گفتند ما بکتابهای شما نیز ایمان
نداریم آیه آمد و گفتند آنانکه نگرویدند اهل کتاب را یعنی مؤمنان اهل کتاب را
هرگز ایمان نیاریم باین قرآن که بحضرت محمد فرو مرآید و نه بآن کتاب که فرود
آمده پیش از و یعنی توراة و انجیل و یا جماعت یهود و نصاری گفتند در ما بقرآن
و انجیل نمیگرویم و یا نصاری یهود گفتند در ما بقرآن و توریة نمیگرویم و یا کافران
گفتند که ما نه بقرآن و نه بچیزی که می آید از قیامت نمیگرویم پس حضرت عزت
از عاقبت امر ایشان خبر میدهد و اگر ببینی چون ستمکاران یعنی مشرکان باز
داشتگان باشند نزد پروردگار خود یعنی در موقف حساب هر آینه ببینی امری صعب
و کاری بر هول در حالتیکه باز میگردانید از ایشان بسوی بعض دیگر سخن را بجدال و جرح
که میگویند تابعان و پیروان مر آنانرا که سرکشی کردند یعنی پیشوایان و بزرگان را
اگر نبودید شما یعنی اگر شما ما را اضلال و اغوا نمیکردید هر آینه بودیم ما گرویدگان
بحضرت سبحان و رسول آن ولیکن شما ما را گمراه کردید و از ایمان باز داشتید گویند
آنانکه گردن کشی کرده بودند از روی انکار مر آنانرا که در دنیا زبون و بیچاره بودند
آیا ما باز داشتیم شما را از راه راست و قبول هدایت بعد از آنکه آمد هدایت بشما بلکه
بودید شما بنفس خود گناهکاران و شرک آرندگان یعنی رؤسا انکار ادعای اتباع
از اذل کنند که با ضلال منع رؤسا شده باشد و ثابت ابا ذل کنند در شما باختیار
خودتان از ایمان اعراض کردید و تقلید را اختیار نمودید نه آنکه ما شما را از آن باز
داشتیم و گویند آنانکه ضعیف بودند مر آنانرا که از قول حق سرکشیده بودند یعنی
اتباع

اتباع و اراذل در جواب رؤسا گویند نه چنین است که ما سر خود کافر شده باشیم بلکه شما
روز و شب با مکر و خداع ایمان ما بودید وقتیکه میفرمودید ما را همیشه بلکه کافر شویم
بخداوند جهان و قرار گیریم مر او را شریکان پس هر دو گروه بعد از گفت و شنید
از عار خود شان پشیمان شوند و پنهان دارند آن پشیمانی را از آنکه بگریسبب
سرزنش و رسوا شدن خود شان آنهنگام که به بینند عذاب را و بار عبا
پنهان دارند از اتباع ندامت خود را از اضلال چون ملاحظه عذاب حضرت ذوالجلال
کنند و گردانیم زنجیرهای آتشین در گردنهای آنانکه نگرویده اند از تابعان
و متبوعان ارادة مستقبل از لفظ ماضی بجهة تحقق و توقعست و وضع مظهر
بجای مضمر شعار است بر تحیر کردن کافران بکفر آیا جزا داده شوند مراد انکار
جزاست یعنی جزا داده نشوند کفار مگر بآنچه بودند میکردند یعنی جزا نیست
مگر بر وفق عمل بعد از آن بجهة تسلی حضرت رسالت صلی الله علیه و آله میفرماید
وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ
بِهِ كَافِرُونَ وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نَحْنُ
بِمُعَذَّبِينَ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ
وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ وَمَا أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِالَّتِي
تُقَرِّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ آمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ
لَهُمْ جَزَاءُ الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ
وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ
مُحْضَرُونَ قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ

وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُخْلِفُهُ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ
نفرستادیم ما در هیچ دهی و شهری از هیچ پیغمبر کننده یعنی پیغمبری مگر آنکه گفتند منعمان
و متکبران آن ده آن پیغمبر را بدرستیکه ما بآنچه بزعم خود فرستاده شده اید بآن منکرانیم
و دیگر گفتند ما بیشتریم از جهت اموال و اولاد از شما پس ما در دعوی رسالت
از شما سزاوارتریم و ما نیستیم عذاب کرده شدگان چه ما را بنعمت گرامی کرده و بجنت
خواهد ساخت و یا اصلا عذاب را انکار کرده گفتند عذابی نخواهد بود تا بآن معذب
شویم پس در رد قول ایشان که غنا را در دنیا مانع از عذاب عقبا میدانستند میفرماید
بگو ای حضرت محمد در جواب ایشان و در رد قول ایشان بدرستیکه پروردگار من
گشاده میگرداند روزی را بهر که میخواهد از اهل شرک و معصیت بمشیت و مصلحت خود
نه برای شرافت و کرامت ایشان و تنگ میگرداند بهر که میخواهد بحکمت خود نه بسبب
ذلت آن بنده ولیکن بیشتر مردم نمیدانند و گمان میبرند که کثرت اموال و اولاد
بسبب شرافت و کرامت است و شاید که قضیه برعکس این باشد چه بسیار باشد
که بسط ارزاق بجهت استدراج این بنده باشد و ایشان از آن غافل و جاهل نعوذ بالله
بعد از آن تصریح باین مطلب کرده میفرمود و نیست مالهای که بشما داده ایم و نه فرزندانی
که ارزانی شما نموده ایم آنچیزی که نزدیک گرداند شما را نزد ما نزدیک گردانیدنی چه
تقرب باعمال صالحه است نه باموال موبقه مهلکه طالحه و شما را آن اعمال نیست
چنانکه میفرماید یعنی اولاد و اموال کسی را نزدیک خدا میگرداند مگر کسی را که بگرود
بخدا و بکند کارهای شایسته یعنی اموال خود را نفقه در راه خدا کند و اولاد خود را
علم دین آموزد و صالح را تربیت کند پس آنگروه مر ایشان راست عوض زیاده
یکی را ده تا هفتصد بلکه از یدبر سبیل فضل و محض عنایت بسبب آنچه کردند
از انواع خیرات و جنایس طاعات و ایشان در غرفهای جنان ایمنان اند
از مکاره و آفات و شداید و مخافات و بعد از آن در وعید مشرکان میفرماید و آنانکه

مال در راه خدا و اولاد غذای دین

مشتابند

میشتابند و کوشش میکنند در آیتهای ما یعنی در ابطال قرآن و بآن زبان طعن میکنند
در حالتیکه گمان برند گمانند بزعم خود که ما را عاجز توانند ساخت از ازال آن
و یا مردم را از قبول کردن و ایمان آوردن عاجز توانند ساخت و یا از قضیه قدرت
ما بیرون توانند رفت آنگروه ساعیان در ابطال قرآن در عذاب آتش
سوزان حاضر کرده شدگانند بدرستیکه آفریدگار من گشاده میگرداند روزی را
برای هر که میخواهد از بندگان مؤمن مطیع خود بمحض رحمت و تنگ میگرداند روزی را
برای همان شخص بوجه مصلحت یعنی یکبار فراخ و یکبار تنگ گرداند بطریق حکمت
و این آیه در شان تنگ شخص است باعتبار دو حال او و آیه سابقه باین معنی
در حق شخص بوده پس مکرر نباشد و آنچه نفقه میکنید از چیزی که شما راست
در راه خدا پس خدا عوض میدهد آنرا در دنیا بزیادتی نعمت و یا در آخرت
میدهد برای آخرت ثواب جنت است ابوهریره از حضرت رسالت
روایت کرده که حضرت عزت میفرماید ای بنده من نفقه کن در راه
من تا بتو نفقه کنم و نیز آنحضرت فرموده که هیچ روز آفتاب بر نمیآید مگر
بامداد فرشته از آسمان نزول میکنند و یکی میگوید اللهم اعط کل منفق خلفا و دیگری گوید اللهم اعط کل
ممسك تلفا منه بر روی هم گاندک زمانی بر تلف کرد و نیز انس از حضرت
رسالت روایت کرده که هر شب فرشته ندا میکند لدوا للموت وابنوا
للخراب و دیگری ندا نماید خدایا نفقه کننده را عوض ده و مال نگهدارنده را
تلف کن و آخر گوید کاش مردم آفریده نشدندی و دیگری گوید چون آفریده
شدند کاش دانستندی که برای چه آفریده شدند جابر انصاری
روایت کرده که هر نفقه مؤمن مینماید خداوند آمین ضامن آنست که عوض
آنرا بوی رساند مگر آنچه در دنیا در معاصی صرف کند که آنرا عوض نباشد
پس خوف از عیله مانع از انفاق مرد نشود چه او سبحانه روزی را و خواهد رسانید
و او بهترین روزی دهندگانست چه غیر حق در روزی وسطه اند در ایصال نه خود روزی
و رازق حقیقی اوست سبحانه و عطایای وی محض حاطم منفعت بندگانست نه برای جلب
نفع و دفع ضرر از خود بخلاف غیر او سبحانه وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ

يَقُولُ لِلْمَلَائِكَةِ أَهَؤُلَاءِ إِيَّاكُمْ كَانُوا يَعْبُدُونَ قَالُوا سُبْحَانَكَ
أَنْتَ وَلِيُّنَا مِنْ دُونِهِمْ بَلْ كَانُوا يَعْبُدُونَ الْجِنَّ أَكْثَرُهُمْ بِهِمْ مُؤْمِنُونَ
فَالْيَوْمَ لَا يَمْلِكُ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا وَنَقُولُ لِلَّذِينَ
ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ النَّارِ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ وَإِذَا
تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالُوا مَا هَذَا إِلَّا رَجُلٌ يُرِيدُ أَنْ
يَصُدَّكُمْ عَمَّا كَانَ يَعْبُدُ آبَاؤُكُمْ وَقَالُوا مَا هَذَا إِلَّا إِفْكٌ
مُفْتَرًى وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ
مُبِينٌ وَمَا آتَيْنَاهُمْ مِنْ كُتُبٍ يَدْرُسُونَهَا وَمَا أَرْسَلْنَا
إِلَيْهِمْ قَبْلَكَ مِنْ نَذِيرٍ وَكَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا بَلَغُوا
مِعْشَارَ مَا آتَيْنَاهُمْ فَكَذَّبُوا رُسُلِي فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ قُلْ
إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا
مَا بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جِنَّةٍ إِنْ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ
شَدِيدٍ قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى
اللَّهِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ و یاد کن روزی را که حشر میکند حضرت سبحانه

این را

ایشان را یعنی کفار را شرار را که مراد بنو ملیح اند از خزاعه و عبده ملائکه بودند در حالتیکه جمع
همه را در عرصه گاه محشر حشر کند پس گوید همه فرشتگان را و خصوص هر صنف را
بیا میخواند یعنی آیا این گروه شما را بودند که میپرستیدند و این سؤال بجهت سرزنش
مشرکان و قطع طمع ایشان باشد از شفاعت ملائکه و چون ملائکه باین خطاب
عتاب آمیز مخاطب شوند گویند پاکی ترا است از آنکه غیر ترا پرستند تویی خدای
و معبود ما و ما خود ما نرا در بندگی و عبادت مجرم و مقصر میدانیم پس بچه وجه ما را
معبودیت خود شویم و یا تویی دوست ما جز ایشان یعنی میان ما و ایشان هیچ سنخیت
و الفت نیست و حاشا که ما به پرستش ایشان رضا داده باشیم بلکه نه چنانست
که کفار ما را پرستش کرده باشند بلکه بودند از روی جهل و غوایت می پرستیدند
دیوان را و فرمان ایشان میبردند در پرستش آنها باطله و یا متمثل بصورتهای
مختلفه متنوعه میشدند و بخیال ایشان میافکندند که اینها ملائکه اند و بیشتر مردم
بدیوان گرویدگانند و مطیعان ایشان پس امروز روز حشر است و همه
کلها مرصاد است مالک نفع شود بعضی از شما برای بعضی سودی و نه زیانی را یعنی
معبود باطل را بعبادت کننده خود قدرت رسانیدن نفع و دفع
ضرر نمیباشد چه این دار دار جزاست و دیگر حضرت سبحان جزا
دهنده نمیباشد و گوییم ما در آنروز مر آنکسانی را که ستم کرده
وضع عبادت خود را در غیر موضوع له خود کردند بچشیم عذاب
آتشی را آن آتشی که بودید بر آن تکذیب میکردید و دروغ می
پنداشتید باز عود بحکایت حال کفار کرده میفرماید و چون
خوانده شود بکفار آیتهای ما یعنی قرآن در حالتیکه روشن اند و هویدا
در دلالت و هدایت گویند بیکدیگر نیست اینکس یعنی حضرت محمد
این کلام را یعنی قرآن را بیاورد مگر مردی که میخواهد آنکه باز دارد شما را از
آنچیزی که پیوسته بودند در پرستیدند پدران شما یعنی مدعای او
آنست که شما را از بت پرستی باز دارد و بدین و آیینی که خودش احداث

کرده است تابع آن سازد وگفتند نیست انکلام ر میخواند یعنی قرآن مگر دروغی بر ساخته شده
وبحضرت سبحان نسبت داده وگفتند آنانکه نگرویدند از کفار مکه امر نبوت
ویا اسلام ویا قرآنرا که حق ورست ودرست است آنهنگام که آمد بایشان
نیست این قرآن مگر سحر آشکارا وبنابر آنکه مراد قرآنست نسبت سحر باو باعتبار
لفظ آنست ویا معجزه بودن آن بعد از آن خبر میدهد ر این قول کفار اشرار
عری از بینه وبری از برهان ومحض تقلید وعناد است میفرماید وحال آنکه
ندادیم مشرکان مکه را از کتابهای فرستاده شده که پیوسته درس کنند
وبخوانند واز آنجا دلیل ببطلان قرآن آرند ویا ببطلان اسلام ونبوت پیغمبر آخر
زمان ونفرستادیم بسوی ایشان پیش از تو در زمان فترت هیچ بیم کننده
یعنی پیغمبری که ایشان را بحق دعوت کند وبسبب تکذیب آن بیم نماید وباشد زمان
مکه امتر اند واهل جاهلیت هیچ ملت ندارند وایشان را عهدی با نزال کتب
وبعثت رسل نباشد پس تکذیب ایشان را وجهی ندارد وتکذیب کردند
انبیا را آنانکه پیش از ایشان بودند چنانکه اینها تکذیب تو میکنند وحال آنکه
نرسیده اند اهل مکه ر قوم تو اند بده یک آنچه داده بودیم پیشینیان را از
قوت وطول عمر وکثرت مال ویا نداده بودیم پیشینیان را ده یک آنچه اهل
زمان ترا داده ایم از حجج وبراهین ودلالات واسباب هدایات پس تکذیب
کردند آن پیشینیان پیغمبران مرا پس چگونه بود انکار من ایشان را وسیاست
ساختن بسبب آن تکذیب پس باید ر قوم تو بترسند از مثل این حالات
بگو ای حضرت محمد صلی الله علیه وآله کفار مکه را که جز این نیست ر من پند میدهم وارشاد مینمایم
شما را بیک خصلت وحکمت یعنی بیک چیز شما را میفرمایم وآن اینست ر مستقیم
ورست ایستید در امر من ر پیغمبر شما ام خالصا لله یعنی ترک تقلید نموده برای
طلب رضای حضرت عزت استقامت ورزیده در امر من از طریق اعوجاج در
گذشته تا برسید بحق ویا معنی آنست ر محض قربت وطلب رضای حضرت عزت
از مجلس من برخاسته متفرق شوید در حالتیکه ر نفر ر نفر باشید تا با یکدیگر در کار من
مشاوره

ش وره کنید ویا یکنفر یکنفر تا از دحام شما را مشوش خاطر نسازد در وقت تفکر در امر من
پس تفکر کنید در کردار وگفتار من واز مبدء حال من تا آخر اطوار من در نظر آرید ودر آن
تدبر وتفکر کنید تا بدانید ر نیست باشد این بار شما را هیچ دیوانگی ر غایت دعوی
رسالت باشد والبته شما میشناسید کمال عقل او را وهمین کافیست
بصدق قول او که منزه از جنونست چه دعوی آنحضرت در این امر خطیر بدون
تحقق وبرهان نیست بلکه مقرونست ببراهین وضحه ومعجزات لاتحصی پس
پس یقین در دعوی خود صادقست نیست او مگر بیم کننده مر شما را پیش
از وقوع عذاب سخت که عذاب آخرت است تا بوسیله ایمان وکسب عمل
صالح از آن نجات یابند وبروضات جنات خرامند بگو ای حضرت محمد صلی الله علیه وآله
آنچه میطلبم از شما از مزد ادای رسالت پس آن مزد شما را باشد ونشما بخشیدم
مراد نفی سؤال است یعنی از شما هیچ مزد نمیخواهم واین شما آنست ر شخصی که نفس
خود گوید آنچه بمن داده پس گیر وحال آنکه چیزی نداده باشد ویا معنی آنست
که از شما نمیطلبم اجری پس آن اجر شما را باشد زفسیس قل لا اسئلکم علیه
اجرا الا المودة فی القربی نیست مزد دعوت من وثواب آن مگر محبت
واو بهمه چیزها گواه ومطلعست پس میداند صدق وخلوص نیت مرا در دعوت
ونصیحت بدون طمع اجر بآن قل ان ربی یقذف بالحق علام
الغیوب قل جاء الحق وما یبدئ الباطل وما یعید
قل ان ضللت فانما اضل علی نفسی وان اهتدیت فبما
یوحی الی ربی انه سمیع قریب ولو تری اذ فزعوا فلا
فوت واخذوا من مکان قریب وقالوا آمنا

به وانی لهم التناوش من مکان بعید وقد کفروا به
من قبل ویقذفون بالغیب من مکان بعید وحیل
بینهم وبین ما یشتهون کما فعل باشیاعهم من قبل انهم
کانوا فی شک مریب بگو بدرستیکه پروردگار من می افکند حق را یعنی وحی را
القا میکند بهر که میخواهد ویا سخن رست ودرست را منتشر میسازد در آفاق که دین اسلام است
واظهار وقت واحکام آن لیظهره علی الدین کله خدا است ر دانای جمیع پوشیدنیها
وهیچ چیز بر او مخفی ومستور نیست بگو آمد سخن رست ودرست یعنی قرآن ویا اسلام ویا
بعثت پیغمبر انام ونفی آفریننده آنچه باطلست چون ابلیس یا تیان چیز نیرا وباز نمیگرداند او را
یعنی قادر نیست بخلق وبعث وحسن گفته ر شیطان بید افکند وتا فریند چیز نیرا مانند
خود در دنیا واعاده نمیکند چیزی برای ایشان در عقبا وگویند معنی ما یبدئ الباطل
وما یعید بمعنی ذهق الباطل است یعنی آمد حق اسلام ونابود گشت
شرک کقوله جاء الحق وزهق الباطل چه عدم ابدا واعاده مستلزم زهوق
است واز امام طاهر محمد باقر ع منقولست ر مراد از حق در جمیع قرآن تیغ
است برای جهاد براهل کفر وعناد ومراد از باطل معبودان باطلست ر بجز از خدا
پرستند عبد الله مسعود روایت کرده ر حضرت رسالت ع عمره رفت
ودر اطراف کعبه سیصد وشصت بت نهاده بودند قبضه از سنگ ریزه
بدست مبارک خود برداشته بسوی بتان افکنده میفرمود قل جاء الحق وزهق
الباطل ان الباطل کان زهوقا بگو اگر گمراه شدم از راه حق ومنحرف شدم از
آن چنانکه زعم شماست پس جز این نیست ر گمراه میشوم بنفس خود یعنی وبال گمراهی
بر منست نه بغیر من چه من حامل آن شده ام نه غیر واگر براه راست روم پس بسبب
آنست

آنست که وحی میفرستد بسوی من پروردگار من چه توفیق هدایت واسته بعنایت ازلی اوست
بدرستیکه حضرت سبحان شنوایست اقوال بندگان را نزدیک بافعال ایشان در بر
نیازمندان پس عالم باشد بر قول وفعل هر ضال مضل وهدی وهیچ چیز از آن
بر وسبحانه پوشیده ونهان نباشد بعد از آن تهدید مشرکان بی ایمان میفرماید
واگر ببینی ای حضرت محمد صلی الله علیه وآله ویا اگر ببینی ای بیننده کافران را آنگاه
ر بترسند وقت مرگ ویا در وقت بعث ویا در روز بدر هر آینه ببینی امری
عجیب فظیع باهول پس بتاشد بجهة گریختن وپناه بحصن بردن فوت شدن عذاب
از ایشان وگرفته شوند از جای نزدیک یعنی از روی زمین ایشان را بگیرند
که قبر است ویا از موقف بدوزخ کشند ویا از صحرای بدر بچاه اندازند
وخلیق ناس از ابن عباس گفته ر این آیه معجز آیت در باب اصحاب خسف
است وایشان هشتاد هزار نفر کس باشند ر در آخر زمان از شهر شام
بهشت نشان خروج کنند وقصد تخریب بیت الله الحرام یعنی کعبه معظمه زاد الله
شرفا نمایند وچون به بیابان آن سامان ر مشرف آخر زمین باشد در آیند همه در
آنجا بزمین فرو روند پس منه اخذوا من مکان قریب پس باشد که از زیر
قدمهای خودشان گرفته شوند وبر زمین مکین فرو روند واین جماعت از قوم
سفیانی باشند وبگفته ابن عباس از این گروه نفس سیرت ر نفر از خسف
نجات یابند یکی بشارت خسف ایشان بمکه برد ودیگری روی وی بر
قفا برگشته خبر خسف قوم را بر سفیانی میرساند واین روایت از حذیفه
یمانی هم روایت شده وگویند مشرکان مکه ویا لشکر سفیانی در وقت
مرگ ویا در زمان خسف ر ایمان آوردم بحضرت محمد صلی الله علیه وآله وبآنچه خبر داد
یعنی در آن وقت اعتراف بوحدانیت حضرت عزت کنند واز کجا باشد تناوش
یعنی باز گشتن وحفض تناوش میخواند مهموز وآن بمعنی تناول باشد یعنی از کجا باشد
ایشان را فراگرفتن ایمان بآسانی از مکان ر ر عالم آخرت است ر محل
ارتفاع تکلیف چه محل تکلیف ایمان دنیاست نه عقبا وابو عمرو نیز تناوش

بهمزه خوانده که بمعنی تناول از بعید باشد واین تشدید کفار است در تناول ایمان در وقت
مشاهده عذاب بحال کسی که خواهد بدست خود تناول چیزی کند که در نهایت ارتفاع
باشد یعنی چنانکه محالست که بدست چیزی که تعفر را فرا گیرد همچنین کفار را بحال
دیدن عذاب را معاینه ببینند محال باشد تناول ایمان چه آن ایمان در حال قبول نیفتد
وفایده ندهد ایشان را پس چگونه ایمان ایشان در آنوقت مقبول حضرت سبحان باشد
وحال آنکه نگرویدند بحضرت محمد صلی الله علیه وآله ویا بعث ویا بخدا پیش از آنکه کردن ایشان
در ربقه تکلیف بود ومرا فکنند به پوشیدن سخنان مالا یعنی که صلا علم آن نداشتند
وآن اسناد سحر وشعر وکذب وجنون بود بر پیغمبر آخر زمان وطعن بر قرآن چه از آنحضرت هرگز
مشاهده شعر وسحر وکذب ومجنون نکرده بودند تا اسناد آنها را بآنحضرت کنند بلکه باقوال خود
بدون شعور ایشان بآنان اطلاق میکردند از جای دور باینمعنی که دور بودند از آنچه میگفتند
وندانستند که در افواه خود چه میگویند ویا آنچه میگفتند لایق اطوار واحوال آنحضرت نبود
وگفته اند معنی آنست که کفار نگرویدند بوقوع عذاب شدید بر ایشان واز سرکان میگفتند
که ما معذور نخواهیم شد چه حضرت سبحان ما را کرامت در دنیا نموده بانواع نعم البته ما را مستحق این
دانسته فرموده پس باد عقبا بعذاب الیم وعقاب جسیم کرفتار نکردانند بلکه حال ما در آخرت
چون حال ما باشد در دنیا پس چه طور ثروت ودولت وکثرت نعمت در دنیا از شما انتزاع
در آخرت هم بشما تفوق خواهیم نمود ومرتبه ما را رفع از مرتبه شما خواهد شد واین قول از
ایشان محض توهم بود شهر از جهالت وغوایت وضلالت بدون علم وشعور آن وجدا
کرده شد میان ایشان وآنچه آرزو میکردند از قبول ایمان ایشان در آن جهان ویا
در وقت مرگ یعنی البته ایمان از ایشان جدا باشد وایشان بآن آرزو نرسند
چنانکه کرده شد چنین عمل یعنی از قبول نشدن ایمان بامثال واشباه واتباع ایشان
از کافران گذشته پیش از ایشان که ایمان در حین یاس وتوبه بعد از یاس از ایشان
نیز قبول نکردند واز دایره نایره نار نیران سوزان نجاة نیافتند وما یوس محروم ماندند
بدستیکه ایشان بودند در گمانی باهمت مضطرب نابینده دلها یعنی ایشان در امر
حضرت محمد صلی الله علیه وآله ودر امر آخرت ووقوع عذاب بسیار شک کننده بودند
وضحاک گفته مراد از اشیاعهم من قبل اصحاب قبل بودند که وقت اراده فرار
که چون یاس وعذاب را مشاهده کردند ایمان ایشان قبول نشده متاصلت شدند
سورة الملائکة مکیة ست واربعون آیة من مجموع الرائق من طب
الائمة

الائمة من کتبها وجعلها فی قارورة خشب وجمر علیها
وجعلها علی من اراد لم یزل حتی یاتیه رسول السلطان
یقبض علیه وان القیت فی حجر عامل مرض مرضا شدیدا
از ابی بن کعب روایت است که حضرت رسالت فرمود که هر کس سوره فاطر
وملائکه را قرائت نماید فردای قیامت از هشت در بهشت او را بخوانند وگویند
از هر دری که خواهی در آ وچون حقیقال سوره سبا را برد ابد شک وشرک وعناد
ختم فرمود افتتاح این سوره را بذکر کمال قدرت ووحدانیت ودلائل
خود فرمود بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله فاطر السموات والارض
جاعل الملائکة رسلا اولی اجنحة مثنی وثلاث ورباع
یزید فی الخلق ما یشاء ان الله علی کل شیء قدیر
ما یفتح الله للناس من رحمة فلا ممسک لها وما یمسک
فلا مرسل له من بعده وهو العزیز الحکیم
یا ایها الناس اذکروا نعمت الله علیکم هل من خالق
غیر الله یرزقکم من السماء والارض لا اله الا
هو فانی تؤفکون وان یکذبوک فقد کذبت
رسل من قبلک والی الله ترجع الامور
یا ایها الناس ان وعد الله حق فلا تغرنکم الحیوة

الدنیا ولا یغرنکم بالله الغرور هر ستایشی وثنایی که بود وست وخواهد بود
ثابت مر خدایرا است که سزاوار ثنا وستایش است که شکافنده وپدید آرنده ونوسازنده آسمانها
وزمین است از کتم عدم بصحرای وجود وصنع ومبدی آنهاست بی نمونه ومثال گرداننده فرشتگان را
رسولان با نبیا وبالهام باولیا وبر رؤیای صادقه بر مؤمنان ویا واسطه در میان خالق وخلایق
در ایصال آثار صنع او سبحانه بر ایشان اولی اجنحة صفت رسلست یعنی ملائکه را رسولانی گردانیده او
بالهای متعدده متفاوته دو بال دو بال وسه بال سه بال وچهار چهار وتفاوت اجنحه ایشان
در تعدد بجهت مراتب ایشانست وباین اجنحه متفاوته نزول وعروج وحرکت سریع مینمایند بآنچه
حضرت سبحان ایشان را بآن موکل ساخته ودر شرح نهج البلاغه مسطور است که بعضی از ملائکه شش
بال دارند که دو بال خود را باحساد وکاد خود پیچیده اند ودو بال دیگر طیران بآسمان ودیار ملکان مینمایند
ودو بال دیگر را بر روی خودشان از حیا وخشیت حضرت رب العزت گرفته اند واز اینجا معلوم میشود
که مراد حضرت عزت خصوصیت این اعداد نیست در اجنحه ونفی زیاده برین چه در حدیث
آمده جبرئیل یک حضرت جلیل را شش صد بال دارد مراد آنست که خدا در آفریده خود آنچه میخواهد
یعنی اجنحه ملائکه را مرافزاید تا از چهار زیاده شود وگویند مراد از خلق آدمیانند وزیادت ایشان
یا در قدرت است چون فصاحت وعلم وکرم ویا در جسم چون حسن صورت وملاحت واعتدال
قامت وسیمای دلکش وقوت بطش واز ابو هریره روایت است که حضرت رسالت
صلی الله علیه وآله فرمود که مراد وجه حسن است وموی مجعد وگفته اند مراد محبت است در دلها وقیری
گفته مراد علو همت است ویا رضا بقضا دادن ویا شوق بمرتبه قرب ومدحقایق سلمی آورده
که تواضع است در اشراف وسخاوت در غنا وعفت در فقر وصدق در شوق
وشوق در جنان وحج آنست که مراد از خلق اعم از ملائکه وجن وانس است ابن شهاب
روایت کند از رسول خدا صلعم که فرمود جبرئیل را گفتم میخواهم ترا بصورت اصلی حضرت
عزت خلق کرده به بینم جبرئیل در شب مهتاب پر هاکشاده وتمامی روی زمین را
فرو گرفت من از آنحال بیهوش شدم وچون بهوش آمدم از تیزی خلقت او تعجب
میکردم گفت آنحضرت محمد صلی الله علیه وآله از خلقت من تعجب میکنی اگر سرافیل را ببینی
که دوازده پر دارد پری از آن در مشرق است وپری در مغرب وعرش در دوش او وشش
پاهاش از زیر هفتم زمین وسرش از عرش در گذشته چه حالت ترا دست دهد
وباوجود این عظمت وبزرگی از هیبت وجلالت وعظمت حضرت عزت چون
کنجشک ترسان ولرزان است ونیز از حضرت رسالت صلی الله علیه وآله روایت است
که خدا را

که خدا را فرشته است که هزار هزار سر دارد ودر هر سر هزار هزار رو ودر هر رو هزار هزار دهن
ودر هر دهن هزار هزار زبان وبهر زبانی خداوند آنکار ونهانی را بهزار هزار لغت خواند
روزی از خاطر آن فرشته در گذشت که یا خدا را بنده باشد که تسبیح وی بیشتر از تسبیح من
باشد حضرت رب الارباب خطاب فرمود که مرا بنده است که تسبیح او بیش از تست
عرض کرد بار خدایا چه میگوید فرمود میگوید سبحان الله کلما سبح الله شیء
وکما یحب الله ان یسبح وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله
والحمد لله کلما حمد الله شیء وکما یحب الله ان یحمد وکما هو اهله وکما
یحب الله ان یکبر وکما هو اهله وکما ینبغی لکرم وجهه وعز جلاله الله
بدستیکه خدا تعالی بهم چیز از ارسال ملک وزیادتی خلق وغیر آن توانا است
وتخصیص بعض اشیا دون بعضی در زیادت وکم بسبب اراده او است سبحانه
آنچه گشاید خدا برای مردم یعنی فرستد بایشان از بخشش خود از روی حکمت چون
نعمت وعافیت وصحت وعلم وتوبه وغیر آن از اصناف نعم غیر متناهیه پس
باز گیرنده نیست مر آنرا وآنچه باز گیرد از مردم از آثار بخشش خود بوجه مصلحت
پس هیچ فرستنده نیست مر آنرا بعد از باز گرفتن او یعنی هیچکس قدرت ندارد
بانکه دی سبحانه ارسال کرده باشد او امساک آن کند ویا او سبحانه امساک
نموده باشد او ارسال آن نماید واوست غالب وآنچه خواهد نماید از ارسال
وامساک وغیر آن وباز گرفتن وکسی را باو در آن منازعه نتواند نمود صواب
در فرستادن وامساک کردن وارسال وغیر آن وحسن این وجه تفسیر کرده آنچه
گشاید از ارسال رسل در وقتی وچون وقتی باراده ومشیت اوست وکسی مانع
او سبحانه نمیشود در آن چه ارسال رسل رحمت است کما قال وما ارسلناک
الا رحمة للعالمین وآنچه ارسال رسل در زمان فترت ویا حین اقتراح کفار امساک
میکند هیچکس ارسال آن نتواند نمود واو سبحانه قادر آنچیست که خواهد وحکیم در
آنچه کند ودر کشف الاسرار گفته که آیه در فتوح مؤمنانست که از غنایم آسمانه
آید وآن بر دو قسم است یکی موهبت صمدی چون رزق ودیگری مطالب معنوی وآن
علم لدنیست ناآموخته دست لطفش نسخه لطف وکرم بی قلم صفحه دل زد رقم

علم اهل دل نه از نکتب بود بلکه از تعلیم خاص رب بود بعد از بیان اینکه موجد ملک و ملکوت
و مبدء عالم لاهوت فانیست اوست سبحانه نه غیر او امر بشکر انعام خود میفرماید بقوله تعالی
ای مردم یاد کنید بدل و زبان نعمت حضرت سبحان را که انعام فرموده بشما از ارسال رسل و ارداد
رزق بعد محافظت آن کنید بموجب حق آن و اعتراف آن و طاعت معطی آن و بعد از آن
بانکار غیر او و مدخلیتی او را نیست تا مستحق شکر شود آیا هست یعنی نیست هیچ آفریننده
بجز از حضرت سبحان که روزی دهد شما را از آسمان باران و از زمین بگیاه و نبات نامی
و لهذا در عقب آن میفرماید هیچ معبودی بجز او نیست تکرار او سبحانه پس بکجا گردانیده
میشوید از راه توحید بشرک ساختن غیر او با او سبحانه و از ابن عباس خبر رسیده
روایت است که مراد اهل مکه اند که حضرت عزت نعمت و دولت در زمین حرم
بایشان ارزانی فرموده بود و از ضرر سبی و قتل و غارت ایشان نزد امان محفوظ
داشته بود بخلاف اعراب که در حوالی ایشان بودند چه ایشان ربوده میشدند
و اعداء دست تعدی بایشان دراز میکردند پس درین آیه معجز آیت حضرت عزت
ذکر این نعمت نموده بر ایشان تا بوظایف شکر گذاری آن قیام و اقدام نمایند
و بنا بر این مراد نعمت عافیت است و مؤید اینست قول او سبحانه و اگر بدروغ دارند
ترا ای حضرت محمد صلی الله علیه و آله اهل مکه و نبوت ترا که نعمت عظمی و سعادت کبری است
قبول ننمایند پس بدرستیکه تکذیب کرده شدند فرستادگان پیش از تو و ایشان
بر آن صبر کردند تا بثواب جزیل رسیدند پس تو نیز اقتدا بایشان کرده صابر باش و تسلی
خدا باز گردانیده شود همه کارها و ترا بصواب ایشان را بتکذیب جزا و سزا خواهد داد
بعد از آن تهدید مردم مینماید از غرور حطام دنیوی که مستلزم غفلت از آخرت است
میفرماید ای مردم بدرستیکه وعده خداوند اکبر در حشر و جزا راست است و خلف
در آن نیست پس باید مغرور نسازد و نفریبد شما را زندگانی دنیا تا بتمتع از آن
از طلب آخرت و سعی از برای آن غافل گرداند و باید مغرور نسازد و نفریبد شما را
بکرم حضرت یزدان فریبنده شیطان باین وجه که با وجود اصرار در معصیت آرزوی
مغفرت در دل شما افکند و اگر چه این ممکن الوقوع است ولیکن مانند خوردن زهر
باید دفع طبیعت آنرا و بزرگان گفته اند که یکی از تسویلات ابلیس بتلبیس تلف

هر

بدرستیکه شیطان مر شما را دشمن و دیرینه است پس فرا گیرید شما نیز او را دشمن و با حذر بوده در
در هر افعال و اقوال بر و اعتماد منمایید از بزرگی برسیدند که شیطان را چگونه دشمن گیریم گفت
یا آرزوی خود نروید و تابع هوای نفس نشوید و هر چه کنید موافق شرع و عقل و مخالف
طبع کنید جز این نیست که میخواند شیطان با اتباع دنیا و میل با متعه فانیه او کرده خود را
از پیروان و فرمان برداران خود سازد تا باشند در آخرت با شیطان از یاران آتش
سوزان بعد از آن بیان حال آنان را میفرماید در اجابت قول شیطان نمودند بقوله سبحانه
و آنانکه کافر شدند در اجابت دعوت شیطان نمودند مر ایشان را نهایت عذاب سخت در آخرت
و آنانکه ایمان آوردند و مخالفت ورزیدند بشیطان و کردند کارهای خالص و پاکیزه مر ایشان را
آمرزش از پروردگار ایشان و مزد بزرگ یعنی ثواب ابدی و نعمت سرمدی در بهشت پس
در بیان تقریر ایمان و عمل صالح میفرماید آیا کسی که آراسته شد برای او زشتی عمل او پس
دید آن عمل زشت خود را نیکو مانند کسی که نبیند آنکس که تمیز دهد حسن را از قبح و هر یکی را بصفتی که
موافق نفس الامر است ببیند هر گز برابر نیست چه کسی که ترک نظر بدلایل عقلیه و نقلیه نماید
و بسبب غلبه هوا و هوس بعقل او راه ای او منعکس شده باطل را حق و قبیح را حسن
بیند چگونه برابر باکسی شود که پیروی دلایل عقلیه نموده عارف حق شده اعمال حسنه
و قبیحه را علی ما ینبغی ساخته و هر یک را در موضع خود بیند و در موضع گفته مراد از شخصی
که قبیح را حسن بیند ابو جهل و یا عاص بن وایل است و سوء عمل ایشان شرک و تکذیب
و عناد و مکابره با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و یا خوارج اند و گفته اند مراد یهود و نصاری
اند و سوء عمل ایشان تاویلات باطله اند پس بدرستیکه خدا فرو میگذارد هر کرا
میخواهد و آن کسی است که لطف حضرت عزت در وی تاثیر کرده باشد بجهت فرط
جحود و عناد وی و حضرت عزت باین سبب میرا در باره خذلان و ضلالت و اگذاشته
قبیح را حسن و حسن را قبیح بیند و راه نماید و توفیق دهد هر کرا میخواهد و این شخصیت
که جویای حق شده و بلطف الهی راه بحق برده تابع حسن و مستحسن شده از قبیح اجتناب نماید
پس باید سر و نفس تو هلاک نشود بگریهای ایشان که اصرار بکفر و رسوخ بدین باطل
و افعال قبیحه دارند از جهت حسرتها و تاسفهای مثالی و متوالی که بفعلهای قبیح ایشان داری
مراد آنست که بر حسرت بر ایشان مخور تا جان در سر کار آنها گذاری بدرستیکه خدا

دانا

است بتاخیر در توبه باین معنی که توبه بنده را بتاخیر افکند که فرصت باقیست از نیست بده
لقد عشرت و عیش را امشب همه یاران و می شاهدش چون روز شود توبه کنی
زاهدش عاقل باید که باین فرصت جامه زیبای زهد بیرون نرود و از کلمه الفرصة
تمر مر السحاب غافل نشود عذر بر فردا افکندی عمر فردا را که دید

إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو حِزْبَهُ
لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ عَذَابٌ
شَدِيدٌ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ
وَأَجْرٌ كَبِيرٌ أَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ عَمَلِهِ فَرَآهُ حَسَنًا
فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ فَلَا تَذْهَبْ
نَفْسُكَ عَلَيْهِمْ حَسَرَاتٍ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَصْنَعُونَ
وَاللَّهُ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَاحَ فَتُثِيرُ سَحَابًا فَسُقْنَاهُ إِلَى بَلَدٍ
مَيِّتٍ فَأَحْيَيْنَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا كَذَلِكَ النُّشُورُ
مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ
الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ وَالَّذِينَ يَمْكُرُونَ السَّيِّئَاتِ
لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ وَمَكْرُ أُولَئِكَ هُوَ يَبُورُ

دانا است بآنچه میکنند و در آن آب نرا جزا و سزا خواهد داد بعد از آن بیان ادله توحید میفرماید
بقوله سبحانه و خدای بحق آنکس است که فرستاد بادها را یعنی باد شمال و جنوب و صبا و دبور را
پس بر انگیختند آن بادها ابر را پس براندیم آن ابر را و ابر را فرو بردیم بجهت مصارع بجهت حضار
این صورت مشتمل بر حکمت است و عدول از غیبت بتکلم بجهت اختصاص فعل است بغیبت
و آنیم که برانیم پس بزمین مرده و افسرده پس زنده گردیم تا بی نازل شده از ابر زمین را
بعد از مردگی و پژمردگی و افسردگی مانند زنده گردانیدن ارض است بر انگیختن اموات
از قبور یعنی هر دو یک نسبت نزد قدرت کامله او سبحانه پس چنانکه ارسال آب
از ابر می نماید بآن زمین و حیوة یابد همچنین انزال آب کند از تحت عرش مشابه معنی
آن و بآن احیاء خلق ثابت و زنده گردند خلاصه سخن آنست که اگر کسی را در
زنده کردن مردگان شک و شبهه باشد بگو کمال باران و زمین نظر کن چه زنده شدن
مردگان مانند رجوع زمین است از آب باران پس چون این را منکر نیستید آنرا
نیز منکر آنرا نیز منکر نیستند بجهت عدم فرق بیش قدرت کامله او سبحانه هر که
برای خود خواهد عزیزی و ارجمندی را بگو یا در طلب عزت از پیش حضرت عزت
کن پس هر خدا راست همه عزتها و بعزت او حضرت رسالت ملائکه و مؤمنان
عزیزند وللّه العزة ولرسوله وللمؤمنین و در ملک رحمت او سبحانه است
عزت و در مخالفت اوست ذلت خدای که هرگز دشمن سر نیافت هر دوست
هیچ عزت نیافت سر شهریاران گردن فراز بدرگاه او بر زمین نیاز انس از حضرت
رسالت روایت کند که پروردگار شما هر روز فریاد میزند منم عزیز و ارجمند پس هر که اراده
عزت دنیا و عقبا نماید فرمان برداری خداوند عزیز را نماید و چون کفار از بتان صنام
عزیز زند کما قال تعالی واتخذوا من دون الله آلهة ليكونوا لهم عزا و منافقان
بشرکان عزیز زند کما قال تعالی الذين يتخذون الكافرين اولياء من دون المؤمنين
أيبتغون عندهم العزة حضرت عزت درین آیه معجز آیت رد عزت ایشان
نموده فرمود عزت مخصوص حضرت سبحانست هر که اراده عزت دارد طاعت خداوند
با عزت نماید بعد از آن بیان چیزی میکند که بسبب آن عزت حاصل میشود که آن اینست
و عمل صالح میفرماید بسوی رضا و یا بدرگاه قبول او سبحانه بالا میرود سخنان پاک و یا
صحیفه‌ها که کلمه طیبه در آن مکتوب است و ملائکه آنها را بآسمان برند و محل صعود
حکم حضرت سبحان است و یا کرام الکاتبین صحیفه‌ها را بآسمان برند و عمل شایسته

برسیدارد آرا و تحمل قبول میرسانند و گویند کلمه طیبه شامل جمیع اذکار است از تکبیر و تهلیل و تسبیح و دعا و استغفار و ابو هریره از حضرت رسالت روایت کرده که سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر چون بنده این را گوید فرشتگان بالا آن برند و بخیت حضرت عزت بآن کنند و اگر محض قول باشد فال از عمل صالح مقبول حضرت عزت نگردد و در حدیث آمده که خدا قبول قول نمیکند مگر بعمل و قبول عمل نمیکند مگر به نیت چه کلمه طیبت و عمل صالح آنست که با خلاص تمام از بنده صادر شود و موافق امر ملک الانام باشد از ابن مقنع روایت است که قول بی عمل تردید بی روغن است و سحاب بی مطر و قوس بی وتر و از قتاده روایت است که کلم طیب ذکر خدا است و عمل صالح ادای فرایض پس مرتب زبان ذکر کند و فرایض حضرت سبحان را ضایع و مهمل گذارد آن ذکر از وی مقبول نیست چنانکه حضرت رسالت صلعم و آله فرموده لا یقبل الله القول الا بالعمل و لا یقبل قولا و عملا الا بالنیة و بعد از ذکر اهل توحید بیان حال اهل کفر و شرک مینماید بقوله و اما آنکه مکر میکنند مکرهای بد را یعنی مکر میسازند و پنهان میدارند مراد مکرهای قریش است نسبت بحضرت رسالت که پنهانی میکردند تا ضرری و آسیبی بحضرت رسانند و آنچه در دار الندوه اندیشه کردند درباره آنحضرت از بند و قتل و اخراج چنانکه در سوره انفال گذشت و بعضی مراد از مکر شرک است یعنی آنانکه شرک میکنند بخدا که معظم اعمال سیئه است مر ایشان را عذاب سخت در آخرت و از ابن عباس روایت است که مراد از این اشخاص اصحاب دار اند که فردا العذاب الیم و عقاب جحیم گرفتار شوند و مکر این گروه فاسد ایشان بیش رفته کاسد گردد بخلاف مکر خدا یعنی جزا دادن او سبحانه مکر ایشان را که فاسد نمیشود و تحقق پذیرد که آن اخراج ایشان بود از مکه و قتل و اقماع ایشان بید کقوله سبحانه و یمکرون و یمکر الله و الله خیر الماکرین و یا علما ابد شرک نفع بایشان نداده بلکه جهد را آفتاب و حاصل را هلاک گردانید و عمل ریائی فایده با مهار ریا نرسانند و باطل و عاطل شد بعد از آن عود بدلایل توحید کرده میفرماید وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ جَعَلَكُمْ أَزْوَاجًا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلَا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلَّا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ يَسِيرٌ وَمَا يَسْتَوِي الْبَحْرَانِ هَٰذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ سَائِغٌ شَرَابُهُ وَهَٰذَا مِلْحٌ

أُجَاجٌ

أُجَاجٌ وَمِنْ كُلٍّ تَأْكُلُونَ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُونَ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ فِيهِ مَوَاخِرَ لِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ يُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَيُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ذَٰلِكُمُ اللّٰهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ و خدای تعالی پیدا فرید شما را یعنی پدر شما آدم صلعم را از خاک پس گویا شما از خاک مخلوق شده اید و یا آنکه مراد ذریت آدم باشد باعتبار آنکه خاک منشاء نباتات است و نباتات منشاء نطفه بعد از آن آفرید شما را از آب منی بعد از آن کرد اید شما را صنفهای متنوعه ذکور و اناث تا بهم زوج کنید چنانکه میفرماید و باز نگردد و حامله نمیشود هیچ زن از فرزند و نهد و نزاید آنچه در شکم اوست مگر بعلم حقتعالی چه هر یک از حمل و وضع و مدت آن معلوم و مقدر اوست سبحانه و عمر و زندگانی داده نشود از هیچ دراز عمر و کم و کسر کرده نشود از عمر عمر کننده مگر ثبت است در لوح محفوظ یعنی درازی و کوتاهی عمر در آن مقرر و مقدر شده و قتاده گفته هر کس شصت سال رسید معمر است و ناقص آنکس است که قبل از رسیدن بشصت سال فوت شود و گفته اند زیاده و نقصان در عمر باعتبار اسباب مختلفه ثبت شده در لوح محفوظ شما آنکه اگر زید حج کند عمر او شصت سال باشد و اگر نکند چهل سال و اینکه در حدیث آمده که صله رحم و صدقه عمر را دراز مینماید از این راه است و مؤید اینست و گویند مراد

از نقصان هر مدت است که از عمر بنده میگذرد و از زمان اجل او کم میشود چنانکه از سعید بن جبیر روایت است که اول در صحیفه علی شیخ مینویسند که عمر فلان بنده فلان مدت است و بعد از آن هر روز و هر ماه و هر سال که میگذرد در زیر آن ثبت میکنند بدرستیکه تقدیر بطول و قصر عمر حضرت سبحان آسان است بعد از آن در بیان قدرت خود میفرماید و مساوی نیستند دو دریا این آب شیرین است خوش مزه خوشگوار و آسان فرو رود از حلق در آتش میدان آن و آن دیگر آب شور بر طبیعت گوارا و مر است و از هر یک از این دو دریا میخورند گوشتی تازه از ماهی و بیرون آرید از آنها پیرایه از لؤلؤ و مرجان که می پوشند زنان شما آنرا و بعضی بر آنند که آیه ضرب المثل مؤمنان و کافر است که مساوات میان شان صورت نه بندد چه آن از حلاوت ایمان عین عذب عرفان است و این از مرارت عصیان بحر اجاج کفر و طغیان آن آب حیات آمد و این موج سراب است این عین خطا آمد و آن محض صواب است و می بینی کشتیها را در هر یک از این دو دریا شکافنده آب را بار شدت جریان تا طلب کنید از بخشش حضرت سبحان یعنی روزی و نفع بطریق تجارت و تا شاید که شما شکر کنید هدایت جهان را بجنس نعمتی در مر آرد شب را در روز یعنی مقداری از شب بروز میفزاید تا زمان روز دراز گردد از شب و آن در دو فصل ربیع و تابستان و داخل میسازد روز را در شب یعنی از ساعات روز بساعات شب میفزاید تا ساعات شب زاید شود و از ساعات روز و آن در دو فصل خریف و زمستان و رام گردانید آفتاب و ماه را یعنی مسخر فرمان خود ساخت هر یک از این آفتاب و ماه میرود در مجرای خود تا وقتی تام بر دهد که دور خود را تمام کند و یا تا روز رستخیز که از سر خود باز ماند و بخواند که خالق و فاعل این اشیاست خدای تعالی عبث آفریدگار شما است مر او راست پادشاهی و آنانکه میخوانید و میپرستید بجز از خدا مالک نیستند و پوست هسته خرما را و نشنوند خواندن شما را چه جماد شنیدن نباشد و اگر بر فرض محال شنوند دعای شما را اجابت نمیکنند و مراد شما را ندهند چه ایشان قادر بر ایصال منافع و دفع مضار نیستند و یا بجهت تبری ایشان از شما در آنچه شما دعوی آن میکنید از الوهیت ایشان چه ایشان یعنی بتان شما را الوهیت نخواهند داد بلکه منکر این اعتقاد که از شما بت پرستان صادر میشود کافر شوند و در روز قیامت کافر شوند بشرک آوردن شما یعنی انکار کنند بطلان آن شرک که شما آورده اید و با منکر پرسش شما شوند و گویند ما کنتم ایانا تعبدون گویا حضرت سبحان ایشان را بنطق در آورد تا توبیخ عبده خود کنند و ایشان را گویند چرا ما را پرستش کردید و حال آنکه ما شما را باین نخوانده ایم و این دعوا را انکار کرده و خبر دهند هر تر از حقیقت کارها و صلاح و فساد و منافع و مضار آنها هیچ خبر دهنده مانند دانایی که بحقیقت امور عالم باشد و حق تعالی است

جل ذکره

چه اوست دانا بحقیقت جمیع اشیا بخلاف سایر مخبران حقیقت منفی است که حضرت سبحان میفرماید آنچه شما را از آن خبر دادم از احوال بتان و بطلان کیش عبده ایشان حق و صدق است هر من مخبرم بآنچه خبر دادم پس بان میفرماید غنی مطلق بودن خود را و فقیر و محتاج بودن بندگان خود که مستلزم حقیقت معبودیت اوست سبحانه و بطلان معبودیت غیر حضرت عزت میفرماید يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللّٰهِ وَاللّٰهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ وَمَا ذَٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَزِيزٍ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ وَإِنْ تَدْعُ مُثْقَلَةٌ إِلَىٰ حِمْلِهَا لَا يُحْمَلْ مِنْهُ شَيْءٌ وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ إِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَمَنْ تَزَكَّىٰ فَإِنَّمَا يَتَزَكَّىٰ لِنَفْسِهِ وَإِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ وَمَا يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ وَالْبَصِيرُ وَلَا الظُّلُمَاتُ وَلَا النُّورُ وَلَا الظِّلُّ وَلَا الْحَرُورُ وَمَا يَسْتَوِي الْأَحْيَاءُ وَلَا الْأَمْوَاتُ إِنَّ اللّٰهَ يُسْمِعُ مَنْ يَشَاءُ وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَنْ فِي الْقُبُورِ إِنْ أَنْتَ إِلَّا نَذِيرٌ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَإِنْ مِنْ أُمَّةٍ إِلَّا خَلَا فِيهَا نَذِيرٌ وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَبِالزُّبُرِ وَبِالْكِتَابِ الْمُنِيرِ ثُمَّ أَخَذْتُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللّٰهَ أَنْزَلَ

مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ
جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ وَمِنَ
النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا
يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ

ای مردم شما بید محتاجان بحضرت سبحان در خلق و رزق و غفران و رضا و جنت و حضرت عزت اوست بی نیاز و بغنای مطلق خود منعم بجمیع موجودات ستوده در انعام عام و فضل شامل کامل و بشهد بنیت که ماهیات ممکنات در وجود و بقا محتاجند بعلت موجد و انتم الفقراء اشاره بآنست و حضرت ذو الجلال بحسب کمال ذاتی خود طاهر است که از وجود مخلوقات خود مستغنیست و الله هو الغنی عبارت از آنست و چون تجلی و ظهور کمال غنای او سبحانه موقوفست بایجاد ذوات ممکنات کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لاعرف پس ایجاد موجودات فرمود و در ایجاد ایشان که نعمت بیست کبری مستحق حمد و شکر است او سبحانه و کلمه حمد ایمانست و اشاره بآن اگر خواهد عذاب برد و هلاک کند شما را از روی زمین و بیارد آفریده های نو بعوض قوم و گروهی را که از شما فرمان بردارتر باشند و یا پیدا کند گروهی دیگر که کسی ندیده و نشنیده باشد و نیست بردن شما و آوردن دیگران بحضرت سبحان دشوار بلکه در نهایت آسانست و بعد از بیان غنای مطلق خود ذکر عدل خود میفرماید و بردارد هیچ نفس گناه کار بار گناه دیگری را بلکه هر نفس حامل گناه خود باشد نه گناه غیر خود و اگر بخواند نفس گران بار از گناه دیگری را خواندن برای برداشتن بعضی از گناهان خود برداشته نشود از گناه او چیزی و اگر خوانده شده بردارد از گناه داعی چیزی را و اگرچه باشد آن خوانده شده صاحب خویشی نزدیکتر چون مادر و پدر و برادر و خواهر داعی چه همه بخود درمانده باشند از فضل عیاض روایت است که فردای قیامت مادر و پسر برادر عرصات قیامت حاضر کنند و هر دو از گناه گران بار باشند مادر پسر را گوید حق ولایت و ولادت و تربیت و رضاع من بجا آور

دیگر گناه

و یک گناه از گناهان مرا بردار پسر گوید ای مادر از من دور شو که من بکمال خود درمانده ام و از ابی مسعود روایت است که هر یک از پدر و مادر پسر خود را گوید باز دار از من بار گناه مرا پسر گوید حسبی علمی حاصل و آن روز کسی بفریاد کسی نرسد اگرچه اقرب اقربا باشد بلکه همه بخود درمانده باشند و چون تهدید و وعید اهل عناد را هیچ فایده نمیدهد از این جهت میفرماید جز این نیست که بیم میکنی تو ای حضرت محمد صلی الله علیه و آله بحقیقت آنانرا که میترسند از پروردگار خود در خلوتها و در حالتیکه در غایب از عذاب باشند و آنرا نمی بینند و نادیده از آن میترسند و یا مردی که در عبادت از خلق غایب اند و در خلوات بطاعات و عبادت مشغولند و در خلوت اثر خوف و خشیت بر جبین ایشان طاری و از سیمای ایشان ظاهر است و دلالت دارد بکمال یقین و اعتقاد ایشان نه در میان خلایق و یاد داشته اند نماز را و تخصیص ترسندگان و نماز گذاران بانذار بجهت آنست که اهل خشیت در عبادت و مخافت از انذار منتفع میشوند نه غیر ایشان صاحب کشاف آورده که خوف و خشیت از عادت مستمره اصحاب حضرت رسالت بود و عدم ذهول و غفلت ایشان از آن در هر آن و حالت و هر که پاک و پاکیزه شد از دنائس معاصی پس جز این نیست که مطهر و پاکیزه شد از برای نفس خود و تعبیر پاکی از معصیت بنفس او عاید میشود و بسوی حضرت عزت است بازگشت همه پس پاکان را بتزکیه ایشان جزا دهد بعد از آن برسید ضرب المثل میفرماید و برابر نیست کور یعنی کافر و یا جاهل و یا مطلق اهل ضلالت و غوایت با بینا یعنی مؤمن یعنی عالم و یا مطلق اهل توحید و هدایت و گفته اند در مثل است بلات و عزی و بمالک ملک و ملکوت و ملکوت و جنت و طوبی یعنی بتان که ادراک هیچ چیز ندارند از اشیا چگونه یارای مثلیت و سببیت داشته باشند با حضرت عزت بنیاد دانای محیط باجزای کائنات و مساوی نیست تاریکیها یعنی باطل شرک و ضلالت و معصیت است و نه روشنایی یعنی توحید حقیقت و یا طاعت و جمع آوردن لفظ ظلمات و مفرد آوردن لفظ نور بسبب آنست که ضلالت را طرق مختلفه است و هدایت طریق حق بطریق واحد است که توحید است و نه سایه یعنی ثواب و یا بهشت که متضمن سایه و راحت است و نه حرارت یعنی عذاب دوزخ و مساوی نیستند زندگان

و نه مردگان یعنی مؤمنان که دل ایشان معرفت توحید زنده اند با کافران که دل ایشان بکفر مرده اند حاصل عمر و حرور و ظلمات و اموات مثل است هر کافر و جاحد و ضال و مضل باطل بمطل و جاهل بجهل را و بصیر و نور و ظل و احیا مثل است برای هر مؤمن مهتدی و عالم را بدرستیکه خدا میشنواند بوصول شفاع هر کرا میخواهد بلطف توفیق و هدایت و نیست کسیکه طالب حق و جویای اهتدا باشند نه جعفر و زهره را در تمرد و عناد و جحود با وجود شنیدن آیات بینات و نیستی تو ای حضرت محمد شنواننده سخن آنانرا که در قبرها اند این تمثیل است که مصر کفر بر اموات و مبالغه در ازمید کردن پیغمبر از گرویدن آنها یعنی چنانکه شنواندن مردگان از دایره امکان بیرونست شنواندن حق بمصر آن کفر و طغیان و معاندان جاحد نیز ممکن نیست و چون استماع حق نمیکنند گویا استماع نمی توانند نمود مانند مردگان و نیستی تو ای حضرت محمد صلی الله علیه و آله مگر بیم کننده یعنی ترا همین اینست و بس نه بلجا ساختن اهل کفر بایمان و بهدایت و ایقان بدرستیکه ما فرستادیم ترا بدین حق که اسلام است در حالتیکه مژده دهنده بحق و بیم کننده از عقوبت و نبود هیچ گروهی از امم سالفه مگر آنکه گذشت در میان ایشان پیغمبری بیم کننده و چون اثر انذار در زمان فترت میان عیسی و حضرت محمد صلی الله علیه و آله بود تا وقتیکه متروک و معدوم گشت و آنحضرت مبعوث شد پس آن زمان از نذیر خالی نبود و نذیر اعم است از انبیا و علما پس در زمان فترت اگرچه پیغمبر نبود اما علما بودند در مردم را انذار میکردند پس بجهت تسلی حضرت میفرماید و اگر تکذیب کنند ترا معاندان قریش از ایشان عجب مدار و غم و الم بوجود خود مرسان پس بدرستیکه تکذیب کردند آنانکه پیش از ایشان بودند پیغمبران خود را آمد بر ایشان پیغمبران فرستاده با ایشان بحجتهای روشن و با معجزهای هویدا و بنامهای آسمانی چون صحف شیث و ادریس و ابراهیم و کتاب روشن کننده که مبین احکام حلال و حرام بود چون توریة و انجیل و ایشان تکذیب آنها کردند پس بعد از تکذیب گرفتم آنانرا که تکذیب کردند پس چگونه بود انکار من بر ایشان و انزال عذاب بر آنان باراعاده کلام مینماید بتکرار دلایل توحید و میفرماید آیا نمی بینی ای شنونده آنکه حضرت عزت بمحض قدرت و رحمت فرستاد از آسمان و یا از ابر باران پس بیرون آوردیم بآن آب از همه میوه ها و عدول از غیبت بتکلم بجهت تخصیص فضل است در حالتیکه مختلف است رنگهای آن یعنی گوناگونست در اجناس و اصناف مانند انگور و خرما و انار و سیب و انجیر و گویند مراد اختلاف اشکالست و الوان از سرخ و زردی و غیر آن و از آنجبالها

آفرید

آفریدیم از کوهها راههای مختلف الالوانست و اضحه و یا خطوط متراکمه که در کوهها مینماید سفید و سرخ که گوناگونست در شدت سرخی و سفیدی و ضعف و قوت و کمتر و بسیار راههای تفاوت سیاه و از آدمیان و جنندگان بطریق عموم و از چهارپایان مختلف رنگهای ایشان نیز اختلاف الوان آثار و جبال و هر که قدرت خدا را بداند در آفریدن و تحدید چیزی از جبال بحال چگونه از خدا بترسد بعد از بیان قدرت بخلق اشیاء مختلفه الذوات و الوان میفرماید جز این نیست که میترسند از خدا و نه همه از بندگان او دانایان چه شرط خشیت معرفت مخشیست و علم بصفات و افعال او سبحانه پس هر که علم او بیشتر ترسش او بیشتر و از اینجاست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرمود انی اخشاکم بالله و نیز فرموده که هر کس از شما معرفت او بخدا بیشتر است خوف او زیادتر و لهذا این را در عقب ذکر افعال و کمال قدرت ایراد فرمود تا سبب معرفت بافعال خائف شوند بدرستیکه خدا غالب است در انتقام کشیدن مصر در طغیان آمرزنده تائب از عصیان و یا قادر بعقوبت آنکسانیکه از او نترسند و آمرزنده ترسندگان و از امام بحق ناطق جعفر صادق علیه السلام روایت است که مراد خدا العلما کسانی اند که کردارهای ایشان مصدق گفتار ایشانست و کسیکه فعل او موافق قول او نباشد عالم نیست و مؤید این است که بعد از این میفرماید

إِنَّ الَّذِينَ يَتْلُونَ كِتَابَ اللَّهِ وَأَقَامُوا
الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً
يَرْجُونَ تِجَارَةً لَنْ تَبُورَ لِيُوَفِّيَهُمْ أُجُورَهُمْ
وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّهُ غَفُورٌ شَكُورٌ
وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْحَقُّ مُصَدِّقًا
لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ إِنَّ اللَّهَ بِعِبَادِهِ لَخَبِيرٌ بَصِيرٌ ثُمَّ
أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ

ظالم لنفسه منهم مقتصد ومنهم سابق بالخيرات باذن الله
ذالك هو الفضل الكبير جنات عدن يدخلونها يحلون
فيها من اساور من ذهب ولؤلؤا ولباسهم فيها حرير
وقالوا الحمد لله الذي اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور
شكور الذي احلنا دار المقامة من فضله لا يمسنا فيها
نصب ولا يمسنا فيها لغوب بدرستیکه آنانکه میخوانند همواره
کتاب حضرت سبحان را که قرآن است و یا آنانکه متابعت میکنند بآنچه در وست
از احکام و میتواند در جنس کتاب باشد و بنابرین شاید بصدقات ایام سالفه
و بپا داشته اند نماز را در اوقات خاصه خود با شرایط و آداب آن و نفقه
کرده اند در راه ما از آنچه روزی داده ایم ایشان را دادنی پنهان از خوف آنکه مبادا
بریا مشوب شود و دادن آنکه را بسبب آنکه دیگران نیز رغبت کنند بتصدق
و یا پنهان دهد در عمل سنتی بجهة خلوص نیت و آشکارا دهد در عمل مفروضه
بجهت دفع تهمت از خود و یا انفاق کنند کیفما اتفق بدون قصد اوقات
خاصه در آنها امید میدارند باین عملها تجارتی که کاسد نشود و بخسران فاسد
و هالک و فانی نگردد مراد طلب ثواب ابدیست و تحصیل اجر سرمد تا تمام
کرداند حضرت سبحان مزدهای کردار ایشان را و زیاد کرداند حسنات ایشان را
از بخشش خود از نزد عمل ایشان زیاده از آن بایشان تفضل فرماید و بروایت
ابن مسعود از حضرت رسالت مراد ازین یدلهم من فضله عطای زیاده شفاعت
است بایشان یعنی شفاعت ایشان را قبول میفرماید در باره جمعی و واجب باشد ایشان را
آتش دوزخ بدرستیکه حضرت سبحان آمرزنده است گناهان ایشان را مزد دهنده
بسیاری

سپس دارا از اطاعت ایشان مطرف بن عبدالله نقل کرده که این آیه مخصوص آن دسته ملائکه
کنندگان قرآن است که بطبع ثواب تلاوت مشغول شوند عبدالله بن عبید عن ابی
لیلی روایت کرده که مردی از حضرت رسالت صلعم و آله پرسید یا رسول الله جنت را
که چنین کاره موتم فرمود ترا مالی هست عرض کرد بلی فرمود مال خود را پیش از خود بفرست
که دل هر مرد بسته مال وی بود اگر آنرا جدا از خود کند و پیش از خود فرستد میخواهد
آنجا برود در مال خود را آنجا فرستاده و اگر جدا نسازد با مال خواهد بود دل بسته باو
بعد از آن خطاب بحضرت رسالت کرده میفرماید و آنچه وحی کرده ایم بسوی تو
از قرآن آن راست و درست است در حالتیکه تصدیق کننده است و موافق
آنچیزی را که پیش از تو بوده از کتب سماوی یعنی مطابق اصول احکام آنهاست بدرستیکه
حضرت سبحان بر بندگان خود هر آینه دانا است یعنی ضمایر آنها را میداند بنا است
که ظواهر ایشان را نیز میبیند و احوال آنها را که تصدیق قرآن و تکذیب آن میکنند برو
پوشیده و پنهان نیست عالمست بجمیع بندگان پس ترا اهل آن میداند وحی بتو
میفرستد و اگر در احوال تو چیزی که منافی نبوت باشد میبود هرگز وحی بتو ارسال نمی
فرمود بعد از آنکه ما کتابهای متقدمه را بامم سالفه فرو فرستادیم پس میراث دادیم
قرآن را و تا اخیر در نزول آن نمودیم تا عطا کنیم قرآن را آنها را که برگزیده ایم از بندگان خود پس
حضرت سبحان عطای قرآن را ببرگزیدگان بلفظ میراث فرموده چه میراث مالی باشد
که بی تعب طلب بدست آید همچنین عطیه قرآن بجستجوی مؤمنان بایشان رسید
بمحض مرحمت حضرت سبحان باشد و یا چون بکاتبان را در میراث مدخلیتی نباشد همچنان
دین نیز از قرآن بی بهره اند و یا چون در سهام و تراث زمیراث تفاوت اند چون ثمن
و سدس و ربع و ثلث و نصف و ثلثان و تمام در قرآن نیز هر کس بقدر استحقاق و استعداد
خود از حقایق آن بهره مند شوند زین بزم یکی جرعه طلب یکی جام و معنی ظاهر آیه آنست
که بعد از آنکه ما وحی کردیم بتو قرآن را میراث دادیم آنرا بکسانی که بعد از تو باشند و آنها بندگان
صالح که برگزیدگانند و در اثبار لفظ اورثنا الکتاب بلفظ اورثوا الکتاب چنانکه
در حق حضرت موسی فرموده بجهة تعظیم امت مرحومه است پس بعضی ازین بندگان
برگزیده ستمکارند بنفس خود بتقصیر نمودن در عمل کردن بقرآن و بعضی از ایشان میانه
روند در عمل کنندگان و اغلب اوقات جمعی دیگر از ایشان پیشی گیرند گانند به نیکیها
که همیشه عمل باحکام قرآن کنند با مر خدا یعنی بتوفیق و زمان او و این ارث نهادی و اصطفا

اوست بخشایش بزرگ و از حضرت بحق ناطق حضرت صادق و باقر امام طاهر روایت است
در این آیه مخصوص است و حضرت عزت باین آیت ما را خواسته نه غیر ما را و شبهه
نیست در ائمه هدی انوار تقی اخیر خلایق اند بوصف اصطفا و میراث علم انبیا چه
ایشانند متعبد بحفظ قرآن و بیان حقایق و دقایق و عارف بحلال و حرام آن سفیان
ثوری از اسدی روایت کرده که عبد خیر را خبر داد که امیر مؤمنین و امام متقین صلعم فرمود
که مرا از حضرت رسالت صلعم و آله در تفسیر این آیه شنیدم که آنحضرت فرمود ایعلی مراد از الذین
اصطفینا من عبادنا ذریه تو اند و چون روز قیامت شود ذریه تو سر از خور بردارند
و ایشان سه طایفه باشند یکی آنکه بی توبه و انابه از دنیا بیرون رفته باشند و طایفه دوم
آنانند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد و طایفه سیم آنانند که حسنات
ایشان زیاده و راجح بسیئات ایشان باشد و از ابو حمزه ثمالی روایت است که فرمود
در مجلس شریف حضرت امام العارفین زین العابدین بودم که شخصی از اهل عراق پیش
آن امام باصدق و وفاق وارد شدند و عرض کردند یا ابن رسول الله ما را خبر ده از تفسیر این آیه
معجز آیت امام علیه السلام فرمود ای اهل عراق آیا شما بر آنید که این آیه در شان امت حضرت
رسالت محمد صلعم و آله نازل شده پس بنا لازم میشود که همه امت بجنت روند و چون این
سخن از آن سرور انجمن شنیدیم عرض کردم پس در حق چه کسانست حضرت فرمود نزلت
والله فینا اهل البیت پس پرسیدم یا ابن رسول الله از ذریه علی بن ابی طالب آنکه ظالم
نفس خود باشد کدامست فرمود کسیکه سیئه و حسنه او یکسان باشد و هیچ یک بر دیگری غالب
نشود پرسیدم مراد از مقتصد کیست فرمود کسانیکه در منازل خود بطاعت حضرت عزت
و تلاوت قرآن اوقات خود صرف نمایند تا بروز مرگ عرض کردم یا ابن رسول الله
مراد از سابقان خیرات کدامند فرمود ایشانند که در راه حضرت سبحان مجاهده
کرده مرد مرا براه راست دعوت کنند چون علی بن ابی طالب ع و ذریه او که اهل عصمت اند
و طهارت و بروایت دیگر از امام بحق ناطق جعفر صادق ع روایت است که آیه در حق
اولاد علی بن ابی طالب است که نازل شده سابق ائمه اند و مقتصد صلحای
ایشان که رتبه امامت نیافتند و ظالم گنهکاران ایشان و از بین قدر و قضا امام
رضا ع در مجلس مامون ملعون در مرو ازین آیه معجز آیت پرسیدند که عامست و یا خاص فرمود
خاص است

خاص است بعترت حضرت رسالت و بعد از آن فرمودند که وارث در ظاهر آیه
اهل اصطفاست چنانکه در آیه ولقد ارسلنا نوحا و ابراهیم وجعلنا فی
ذریتهما النبوة والکتاب فمنهم مهتد وکثیر منهم فاسقون نبوت
و کتاب در هدایت یافتگان ایشان است نه در فاسقان و اسامه بن
زید روایت کند در حضرت رسالت را ازین آیت پرسیدند فرمود سابقنا
سابق و مقتصدنا ناج و ظالمنا مغفور و اصحاب ما بعد تخصیص
این آیه در حق اهل بیت ع بروایات مذکوره باین آیه استدلال کرده اند
با مامت ائمه هدی صلعم و آله از چند وجه یکی آنکه حضرت عزت فرمود ثم اورثنا
و میراث هم یا بسبب است و یا بنسب و امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین
صلعم و آله اجمعین هم بسبب وارث بودند و هم بنسب از آنحضرت اتصال
داشت با وجدات بحضرت رسالت و از سبب متصل بود بخیر النساء طهر هر
پس چون کتاب را یعنی قرآن را بحضرت رسالت صلعم و آله کرامت فرمود بعد از آنحضرت
جز باهل استحقاق بدیگران نرسد اهل استحقاق هم حضرت شاه ولایت و سایر
اولاد اطهار آنحضرت بود و حدیثی که ابو بکر گفته که نحن معاشر الانبیاء
لا نرث ولا نورث مضوع است و افتری چه مخالف ظاهر قرآنست حیث
قال تعالی وورث سلیمان داود و بر ثنی و به خبر واحد ترک ظاهر قرآن
نمودن غیر معقولست و آنچه حضرت رسالت صلعم و آله کتاب الله و اهل بیت اطهار
خود را بهم مقرون ساخته فرموده انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی
اهل بیتی ما ان تمسکتم بهما لن تضلوا وانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض مصدق نیست که وارثان قرآن
آنحضرات اند دیان دین و امامان مبین اند دوم از وجوه آنکه حق تعالی فرموده اصطفینا
و هر کرا خدا در مسند اصطفا نشاند مصطفی او باشد و دیگر از این مرتبه نشاید و این
هم انبیاست و ائمه هدی است چه کسانیکه برگزیده خدا باشند البته با عصمت و عری
و بری از معصیت خواهند شد سزاوار حضرت رب العزت چه سزاوار چنین رب
الارباب باشد برگزیدن اهل عصیان و اصطفا نامیدن اهل طغیان پس اهل اصطفا

معصومان باشند و اگر یکی از ما کسی را که ظاهرا متصف بصلاحیت است نه باطناً
مقرب درگاه خود سازد و بانواع نوازشات نوازد نظر بظاهر حالش و اگر علم
باطن احوال او رساند اعراض نموده از در خود براند پس کسی که عالم بظواهر و باطن
خلایق است چگونه گزیند کسی را که مرتکب معاصی است از طغیان که قدم بیرون نهاده
از دایرهٔ فرمان حضرت یزدان سیم آنکه حضرت عزت در آیات طاهرات خود
ایشان را بشارت داده بهشت و بشارت دادن اهل عصیان و طغیان اغرا
بجهلست و قبیح و حقنا از قبیح معرا و مبرا است و اگر گویند در صریح آیه منهم ظالم
لنفسه ظلم مستلزم معصیت است پس منافی قول شما باشد معصومند گفته بود
بر تقدیر رجوع ضمیر بالذین اصطفینا نه بلفظ عباد مراد از ظلم ظلمیست که بغیر ان جوزان
نسبت داده اند چنانکه آدم ع اگفت ربنا ظلمنا انفسنا پس ع فرمود سبحانک
انی کنت من الظالمین که مراد ترک ندب است که مستلزم نقص ثواب است عصیان
و ظلم در اصل لغت بمعنی نقصان است چنانکه در آیه ولم تظلم منه شیئا بمعنی
لم تنقص است و صاحب مجمع گفته مفسران را در مرجع ضمیر منهم خلافست نزد ابن
عباس و حسن و قتاده ضمیر راجعست بلفظ عباد در آیه و تقدیر فمن العباد ظالم لنفسه
و این قول مختار علم الهدی است سید مرتضی علم الرحمه و توجیه باین وجه وجیه نموده
چون حضرت رب ارباب توریث کتاب خود را معلق بکسانی ساخته ایشان را
برگزیده از عباد خود و در عقب آن بیان فرموده تعلق وراثت ببعض عباد
است نه بهمه ایشان بجهة آنکه در میان ایشان بعضی هستند ظالم نفس خود بکسب
معصیت و بعضی دیگر مقتصد اند هم معصیت میکنند و هم طاعت و بعضی
دیگر سابق بخیرات اند صلا معصیت از ایشان صادر نمیشود پس این سبب
تعلق وراثت بسابقان خیرات شده نه بهمه عباد و در پیش باقی مفسران
ضمیر منهم راجعست بالذین اصطفینا و بنابرین اختلاف کرده اند در احوال فرق
ثلثه بعضی بر آنانند که همه اهل ایمانند و ناجی و مؤید بنص حدیثی ع ابو درداء نقل کرده
که من از حضرت رسالت شنیدم در این آیت فرمود اما سابق بحساب بهشت
رود و اما مقتصد را حساب آسان کنند و بعد ببهشت در آید و اما ظالم را مدتی
در موقف

در موقف حساب بدارند و حضرت سبحان بعد از مشقات تلافی حال ایشان کرده
ببهشت در آیند و ایشان آنان باشند که گویند الحمد لله الذی اذهب
عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور در عقب این آیه مذکور شده و از
عایشه روایت است که همه ایشان ببهشت روند اما سابق گفته در عهد
حضرت رسالت وفات نموده و آنحضرت برای او گواهی داده باشد که او از
اهل بهشت است و اما مقتصد کسی است که تابع اصحاب او شده با آنحضرت
ملحق شده باشد و اما ظالم شل منست و امثال من و از عمر خطاب رضی الله عنه
روایت است در حضرت رسالت ص و آله فرمود که سابق اهل ایمان بهشتی
گرفته باشد و مقتصد ایشان نجات یافته و ظالم ایشان آمرزیده شده و از
جعفر بن حرب روایت است ظالم لنفسه مرتکب صغایر است تابع مغفرت
و مقتصد در درجه وسطی در طاعات و عبادات و سابق بخیرات در درجه علیا
و اصحاب با از تفسیر بن عبد العزیز روایت کرده اند امام محق ناطق جعفر صادق
ع فرموده که ظالم لنفسه از ما کسیست که نشناسد حق ما را و مقتصد آنکه
عارف حق امام علیه السلام باشد و سابق خیرات خود امامست و همه ایشان آمرزیده
شوند و زیاد بن منذر از ابو جعفر ع نقل کرده که ظالم لنفسه از ما کسیست که هم
عمل صالح کند و هم معصیت و مقتصد معتقد باحکامست در شریعت
و مجتهد در آن و سابق خیرات علی بن ابی طالب ع است و حضرت امام حسن
و امام حسین و بنابقول ظالم لنفسه ناصبیست نزد آنها مراد از ظالم لنفسه
اصحاب شمال اند و از مقتصد اصحاب میمنه و سابق بخیرات سابقان
مقربانند از همه کما قال سبحانه و کنتم ازواجا ثلثة و این قول قتاده است و از
ابن عباس ظالم منافق است و مقتصد و سابق جز منافقان و حسن گفته
در سابقان صحابه اند و مقتصد تابعان ایشان و ظالم منافقان و در تفسیر
مسطور است حضرت رسالت ص و آله سه طایفه را فرمود سابق ایشان
در حساب ببهشت روند و مقتصد بحساب سبک و ظالم در موقف بماند
تا حضرت عزت برحمت از ایشان درگذرد و مانند این است در حدیث
ابو درداء گذشت و در روایت دیگر سابقان اهل جهادند و مقتصدان حضریان

که بجهاد نروند و لیکن بنماز جماعت حاضر شوند و ظالم اهل بادیه اند نه بجهاد روند و نه
جماعت یابند و ابو اللیث گفته سابق آنست قبل از هجرت حضرت رسالت
از مکه بمدینه ایمان آورده باشد و مقتصد آنکه بعد از هجرت و قبل از فتح مکه ایمان آورده
و ظالم آنکه بعد از فتح مکه باسلام مشرف شده باشد و اهل تفسیر و تحقیق و تقریر را در
این سه طایفه تقریرات و تحقیقات دیگر هست به ترتیبی در قرآن سمت بیان
یافته در فقره اول در خصوص ظالم لنفسه باشد و وسط برای مقتصد و آخر برای
برای سابق خیرات شمهٔ ذکر میشود سهل بن عبد الله تستری گفته جاهل
و متعلم و عالم یعنی مراد از ظالم لنفسه جاهل است و از مقتصد متعلم و از سابق
عالم و نیز گفته اند طالب دنیا مایل عقبا و متوجه بحضرت مولی و همچنین مباشر
کبیره مرتکب صغیره و بری از جرایم و کذا مصر در ذنوب تایب عاید تایب ثابت
و همچنین کسیکه امر دنیا و معاش او بمعاد غلبه کند و کسیکه متعلق هر دو باشد و کسیکه امر
معاد او بر معاش دنیا غلبه نماید و همچنین پرستنده حضرت عزت بعادت اقربا
امت و عابد بخوف و طمع از حضرت الوهیت و عابد لله فی الله و کذا مجزع
و مفزع از بلا و صابر بر بلا و ملتذ از بلا و کذا آکل حرام مائل بشبهه خورنده
حلال و هکذا مشغول از ذکر خدا بغیر مشغول بذکر خدا از غیر مشغول کذا و کذا مجرم
و تایب و متقی و هکذا غافل و طالب و واجد و کذا کسیکه سیئات او بحسنات
غالب آید و کسیکه هر دو برابر باشد و کسیکه حسنات او بسیئات غالب باشد و همچنین کسیکه
ظاهر او بهتر از باطنش باشد و آنکه نهان و عیان او مساوی باشد و آنکه نهان او بهتر از
عیان باشد و هکذا آنکه زیاده از قوت طلبد و آنکه جوینده قوت باشد و آنکه مطلقا غالب
قوت نباشد قشیری گفته این سه گروه مذکوره اهل سخا و جود و ایثارند و یا طالبان
نجات اند و یا طالبان درجات و یا طالبان مناجات و در حقایق گفته ناظر است
از خود بخود و یا ناظر از خلق بحق و یا از حق بحق و از صاحب فتوحات است کسیکه بیوسته
در خواب غفلت باشد و گاهی بیدار و همواره بیدار و نیز در لطایف قشیری گفته
ظالم آنست از نعمت بحضرت عزت نگرود و مقتصد آنکه از نعمت بحضرت عزت
پی برد و سابق آنکه از منعم بمنعم پی برد یعنی مشاهده آیات منعم نماید و از و بنعمت رساند
نعیم هر دو جهان میکنند ما را عرض دل از میانه تمنا میکنند جز دوست و در منعم
دلهای

دلهای

سپاس و سپاس مر خدا را سزاست آنخدای که بهر دار ما انبوه دوزخ را و یا خوفی که در تخلف از طاعات
داشتیم که بقبول کردن آن از ما عذاب و عقاب را مندفع گردانید و گفته اند مراد هموم دنیاست
چون بیم از موت و غلبهٔ خوف فوت و یا وسوسهٔ شیطان و یا درماندگی جوع
و عطش و یا خوف امراء و سلاطین و یا دغدغهٔ حاسد و طاغین و هر زیادهٔ
و نقصان که هر ما ناقصان بود و یا ذایل گردانید از ما جمیع هموم و غموم و اقران دنیا را
بدرستیکه آفریدگار ما هر آینه آمرزنده گناه کاران است و جزا دهنده سپاس داران
و فرمان برداران و در نسخهٔ عدة الداعی مسطور است که خداوند صبور شکور است
باین معنی که طاعت در میپذیرد طاعت یسیر را و ثواب عطا میفرماید ثواب کثیر را
در مقابل عطای کثیر و خاصیت شکر و سپاس یسیر عبد الله بن عمر از حضرت رسالت
صلی الله علیه و آله روایت که من از آنحضرت شنیدم که فرمود نگویند بندگان حضرت سبحان
کلمهٔ طیبهٔ لا اله الا الله باشد وحشتی و خوفی در قبرهای ایشان و نه در موقف
حشر و نشر و بعث و نه در وقت سیر ایشان بر زمین قبور خودشان و گویا مینگرم
باهل لا اله الا الله که از قبور خودشان بیرون میآیند خاک مناک از روهای ایشان
افشان و گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن ان ربنا لغفور شکور
آنخدای که فرود آورد ما را بسرای اقامت که جنت است و هرگز از آن اشتغال و اشتغال
بجای دیگر نخواهد شد از بخشش و کرم خود نه بسبب عمل و کردار ما نمیرسد ما را در آن سرای
اقامت رنجی از جهت معیشت و غیر آن از مشقتهائی که در دنیا ما را می بود و نمیرسد
بادر پنجاه و اماندگی و ملال و کلال چه کلفت و محنتی و مشقتی بادر آنجا نیست بلکه همه عیش
و سرور و محض فرح و ترح و حضور است و نصب بعیست که در وقت عمل بکسی
رسد و لغوب فتور است که بعد از فارغ شدن از عمل بسر رو طاری بذکر کرده
ضحاک بن مزاحم روایت کرده که چون اهل بهشت بهشت در آیند و لدان و غلمان
باستقبال ایشان با فرشتگان که با ایشان باشند آیند و برای هر یک از ایشان کرده
بهشتیان پنج قطعه انگشتری آرند و گویند در حضرت عزت اینها را بشما کرامت فرموده
و ایشان انگشتران را در انگشت کنند در یکی نوشته باشد سلام علیکم طبتم و در دیگری
بسلام آمنین و در ثالث سلام علیکم بما صبرتم و در رابع انی جزیتهم الیوم بما صبروا
انهم

انهم هم الفائزون و در خامس نوشته باشد اولئک مع الذین انعم الله علیهم الآیه
و چون بمنازل خود رسند و قرار گیرند گویند الحمد لله الذی اذهب عنا الحزن
و بعد از بیان حال مؤمنان ذکر حال کافران را میفرماید وَالَّذِینَ کَفَرُوا
لَهُمْ نَارُ جَهَنَّمَ لَا یُقْضَیٰ عَلَیْهِمْ فَیَمُوتُوا وَلَا یُخَفَّفُ عَنْهُمْ مِنْ
عَذَابِهَا کَذَٰلِکَ نَجْزِی کُلَّ کَفُورٍ وَهُمْ یَصْطَرِخُونَ فِیهَا رَبَّنَا
أَخْرِجْنَا نَعْمَلْ صَالِحًا غَیْرَ الَّذِی کُنَّا نَعْمَلُ أَوَلَمْ نُعَمِّرْکُمْ مَا یَتَذَکَّرُ
فِیهِ مَنْ تَذَکَّرَ وَجَاءَکُمُ النَّذِیرُ فَذُوقُوا فَمَا لِلظَّالِمِینَ مِنْ
نَصِیرٍ إِنَّ اللَّهَ عَالِمُ غَیْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ عَلِیمٌ
بِذَاتِ الصُّدُورِ هُوَ الَّذِی جَعَلَکُمْ خَلَائِفَ فِی الْأَرْضِ
فَمَنْ کَفَرَ فَعَلَیْهِ کُفْرُهُ وَلَا یَزِیدُ الْکَافِرِینَ کُفْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ
إِلَّا مَقْتًا وَلَا یَزِیدُ الْکَافِرِینَ کُفْرُهُمْ إِلَّا خَسَارًا قُلْ أَرَأَیْتُمْ
شُرَکَاءَکُمُ الَّذِینَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِی مَاذَا
خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْکٌ فِی السَّمَاوَاتِ أَمْ آتَیْنَاهُمْ
کِتَابًا فَهُمْ عَلَیٰ بَیِّنَةٍ مِنْهُ بَلْ إِنْ یَعِدُ الظَّالِمُونَ بَعْضُهُمْ
بَعْضًا إِلَّا غُرُورًا إِنَّ اللَّهَ یُمْسِکُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
أَنْ تَزُولَا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَکَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ

کان حلیما غفورا و آنانکه نگرویدند بحضرت عزت و بحضرت رسالت صلی الله علیه و آله
مر ایشان راست آتش دوزخ حکم کرده نشود ایشان را بمرگ و هستیکه در دوزخ باشند
بامیرند و از عذاب رهند و راحت و استراحت یابند و تخفیف داده نشود
از ایشان چیزی از عذاب دوزخ بلکه آتش اگر فرو نشیند زیاد کنند حرارت
و التهاب آنرا و مثل این جزا و پاداش جزا میدهیم ناسپاس را که در کفر
و کفران نعمت بنهایت رسیده باشند و ایشان یعنی کافران فریاد
میخواهند در دوزخ که ای پروردگار ما بیرون آر ما را از دوزخ و بیا فرست تا بکنیم عمل شایسته
جز آن عملی که بودیم میکردیم در دنیا چه اکنون معاینه عذاب را دیدیم و دانستیم که گرد ما در
دنیا شایسته نبود پس حضرت سبحان بعد از استغاثهٔ ایشان بر سبیل توبیخ فرماید آیا ما
زندگانی ندادیم شما را و عمر دراز ارزانی ننمودیم آنقدر عمری که بند گیرد در آن عمر کسی خواهد
بند گیرد و مراد عمر است که مکلف قادر باشد در آن از تفکر و تذکر ابو هریره از حضرت
رسالت روایت کرده که عمری که فالق اکرم برای بند گرفتن و عذر پذیرفتن فرزند آدم
مقرر فرموده شصت سال است و ابن عمر نیز از حضرت رسالت روایت کرده که در روز
قیامت ندا کنند که این ابناء الستین و بعد از آن فرمود آنها کسانی اند که حضرت
سبحان در بارهٔ ایشان فرموده اولم نعمرکم ما یتذکر فیه من تذکر و آمد شما یعنی
یعنی جناب نبوت مآب و ما کتاب عکرمه روایت کرده که نذیر پیر است و کمال عقل
و یا مرگ خویشان و همسایگان کفی بالموت واعظا و ما در دی گفته نذیر منیت
یعنی نذیر مگو نید مگر آنرا که بیک ملک الموت گفته ندا او را سوی سفید از کفل آمد و بیام
پشت خم از مرگ رساند سلام چه زمان شیب نشانده مشعله شبابست و سر پیری
زنگ فرا نیده آینهٔ دلهای پر تاب کباب خلاصه چون در جهان جواب اولم
نعمرکم شنوند معترف بضلالت و غوایت خودشان شوند و گویند رفتگان آمدیم
و نذیر را دیدیم و اندار و بیراستیم و لیکن بدروغ حمل کردیم و طاعت و اطاعت آن
ننمودیم جناب خداوند باب میفرماید پس بچشید عذاب دوزخ را پس نیست مر شما را
یعنی مشرکان را هیچ یاری که عذاب از ایشان باز دارد بدرستیکه حضرت سبحان دانای
هر پوشیده و پنهان است که در آسمان و زمین است پس احوال کفار بر و مخفی نخواهد
شد بدرستیکه او سبحانه دانا است بآنچیزی که مضمر در سینه هاست و این علت علم او است
بکلمه

سبحانه بجمیع منبات چه عالم مضمرات صدور که اخفای همه منبات است بقرآن
بطریق اولی عالم خواهد شد و بعد از آن در ذکر نعمت خود میفرماید اوست آنکس
که گردانید شما را یکروه کفار خلیفها در روی زمین بجای گذشتگان و ادطار
و اکناف زمین را بقبضهٔ اقتدار شما باز گذاشت و این نعمت بزرگست پس
هر کس ناسپاسی کند مر این نعمتها را و کافر شود بمنعم حقیقی خود پس وبال
جزا و ضرر کفر او که عذاب الیم است میفزاید کافران را کفر ایشان نزد پروردگار
شان مگر دشمنی سخت و عداوت و بغض حضرت ربانی موجب غضب
جاودانیست و میفزاید کافران را کفر و شرک ایشان مگر زیان و نقصان در آخرت
یکی آنحضرت رسالت مر کفار را آیا دیدید شرکای خود را بتان را که شریک حضرت سبحان
گرفته اید آنجان شرکای که میپرستید ایشان را بجز از خضرت منبع ان خبر دهید و بنمایید
مرا که این شرکای بزعم شما چه چیز آفریده اند از زمین آنچه در وست و یا بهم ملفیان را
شرکتی با خداوند جهان در آفریدن آسمانها در جهان آفریدن مستحق شرک شده اند
در الوهیت و یا داده ایم ایشان را کتابی ناطق به بیان اینکه ایشان را شریک خود مان
گرفته ایم پس بیان بحجتهای روشن اند از آن کتاب آنکه بتان را شریک حضرت
سبحان خواندن سزاوار است پس چون اقامه حجتهای مذکوره ممکن نیست پس بحجه
ایشان را شریک خداوند جهان مرنمایند و بعد از ذکر حجتهای مذکوره میفرماید حقیقت
که ایشان را حجتی نباشد درین امر بلکه وعده نمیدهند ظالمان مشرکان بعضی از ایشان
مر رؤسا و اشراف اسلافند بعضی دیگر را که اخلاف و ارازل و اتباعند بشفاعت
کردن بتان مگر فریب و مکر را که هیچ حقیقت ندارد آنرا که هؤلاء شفعاؤنا عند
الله بعد از آن از عظمت و قدرت بی نهایت و وسعت مملکت خود خبر میدهد
بدرستیکه خدا نگاه میدارد آسمانها و زمین را از آنکه زایل و مایل شوند از اماکن مقرره
خود چه ممکن را چنانکه در وجود بماثر محتاجست در بقا نیز محتاجست و در روایت آمده
از ائمه هدی که چون یهود و نصاری عزیر و عیسی و مریم را بفرزندی حقیقی نسبت
دادند آسمان نزدیک شد شکافته شود حضرت سبحان در این آیه مخبر نشان میفرماید
که من بقدرت کامله خود نگاه میدارم آسمان و زمین را تا زایل از اماکن و مایل از مساکن
خود نشوند و اگر زایل شوند نگاه ندارد آنها را از هیچ کس و بجای خود نیارد بعد از زوال

آن بدرستیکه حضرت عزت هست بردبار که بعوبت یهود و نصاری و غیر ایشان از اهل شرک و معاصی
و عصیان و طغیان تعجیل نمیکند اگر زنده کسی را از کفر و شرک و عصیان رجوع کرده بوحدانیت حضرت
عزت قائل شود باینکه او سبحانه لم یلد ولم یولد ولم یکن له کفوا احد خدایی را که میفرماید
نگوید کس مولدی و والد هذا کو را نباشد کفو و فرزند بدو نسبت نباید داد مانند آورده اند
که رؤسای قریش قبل از بعثت حضرت رسالت صلعم و آله می شنیدند که یهودان و ترسایان
تکذیب پیغمبر خودشان کردند و بدروغ ایشان را نسبت دادند خود بخود میگفتند لعن الله الیهود
والنصاری چه بد طایفه اند این دو طایفه که پیغمبر خود را تکذیب کردند بخدا اگر پیغمبری مبعوث
کرد و بجز تصدیق چیزی نتاهم و راه یافته و دین شناخته باشیم و بتصدیق و ایمان او شتابیم
پس چون پیغمبر ما حضرت محمد صلعم و آله بر ایشان مبعوث شد بایشان و بر ایمان آورده طریق
تفور را مرور و عبور نمودند حضرت سبحان از و خبر داده فرمود وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ
أَيْمَانِهِمْ لَئِنْ جَاءَهُمْ نَذِيرٌ لَيَكُونُنَّ أَهْدَى مِنْ إِحْدَى الْأُمَمِ فَلَمَّا جَاءَهُمْ
نَذِيرٌ مَا زَادَهُمْ إِلَّا نُفُورًا اسْتِكْبَارًا فِي الْأَرْضِ وَمَكْرَ السَّيِّئِ
وَلَا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا سُنَّتَ الْأَوَّلِينَ
فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَبْدِيلًا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّتِ اللَّهِ تَحْوِيلًا
أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ
قَبْلِهِمْ وَكَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعْجِزَهُ مِنْ شَيْءٍ
فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ إِنَّهُ كَانَ عَلِيمًا قَدِيرًا وَلَوْ يُؤَاخِذُ
اللَّهُ النَّاسَ بِمَا كَسَبُوا مَا تَرَكَ عَلَى ظَهْرِهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ
إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ كَانَ بِعِبَادِهِ بَصِيرًا
و سوگند

و سوگند خوردند کفار اشرار قریش بحضرت سبحان بسختی تمام سوگندان خود در اگر بیاید ایشان
پیغمبر بیم کننده هر آینه باشند راه یافته تر بقبول او از هر یکی از امتان گذشته چون
یهود و نصاری و غیر ایشان پس آنهنگام که آمد بایشان پیغمبر نماینده حضرت
خاتم باشد زیاد نمیکرد آمدن آنحضرت ایشان را مگر رمیدن از حق و دوری از
خالق مطلق و تنفر و دوری ایشان را مگر کردن کشی از فرمان حضرت سبحان در زمین و مکر
کردن مگر بد و احاطه نمیکند و باز نمیگردد مگر بد مکر باهل آن مگر نفی مکر هر ماکر
بخود آن احاطه مینماید و جوانب او را فرا میگیرد و هر چه در باب قصد کنانی شده کرده
درباره خود مشاهده مینماید در حق من زروی حسد یکی و نشناس دهها زندو
کوره تزور نیافتند فهل ینظرون الا سنت الاولین همه یکی بن رسید ایشان جزای فعل بد خود شامل نیافتند
مراد آنست مکری که کفار بدکردار درباره حضرت رسالت و اصحاب او میکردند از قتل
و جلا و سبی و ضرب و غیره بآن عاید میشود چنانکه در واقعه بدر از حضرت رسالت
روایت است که در مود مکر مکنید و مکر کننده را یاری ننماید که حضرت عزت
میفرماید ولا یحیق المکر السیئ الا باهله و ستم نکنند و ستمکاران را یاری ننماید
حضرت سبحان فرموده انما بغیکم علی انفسکم کعب بن احبار بر این عباس گفت
که من در توریة خوانده ام هر کس چاهی در راهی برای او افتد مردم در آن
خود را در آن افکند ابن عباس گفت من این را در قرآن عرش یافته ام پس
این آیه معجزات مذکوره را برخواند و در مثل عرب نیز وافتده من حفر بئرا
لاخیه قد وقع فیه مکبا و در مثل عجمیست بدمکن که بد افتی چه مکن که خود فتی
پس انتظار نمیبرند و چشم دهشت ندارند مکاران در وقوع کوبان مکر طریقه و عادت حضرت
سبحان را در باب شکستگان از مکاران که نزول عقدست آیات ان مراد آنست که عادت
حضرت باری جاریست بآنکه هر کس مکر بر رسل و کتب آن نماید عذاب بر آن نازل
شود و این مکاران نیز انتظار آن دارند پس نیابی تو حضرت محمد صلعم و آله مر طریقه
و عادت حضرت عزت را تغییری و تبدیلی یعنی کسی عذاب آنجناب را بثواب بدل نتواند
نمود و نیابی تو مر سنت حضرت عزت را تحویلی یعنی کسی عقوبت حضرت سبحان را
از مکذبان مکار بدیگران حواله نتواند نمود پس برسید لقریش قول مذکور میفرماید
آیا سیر نمیکنند اهل مکه در مکان حضرت سبحانند و اهل مکذبین در منازل واقعه
در میان شام و یمن تا بنگرند بآن منازل که چگونه بود آخر کار آنانکه پیش از ایشان بودند

از قوم عاد و ثمود و بودند ایشان سخت تر از مکیان از روی توانایی و با وجود این سختی
از عذاب رهایی نیافتند و آثار دیار هر قومی در دیار ایشان باقیست و نیست
حضرت عزت که عاجز کرداند او را بسبب سبقت و قوت از هیچ چیزی که در سماوات
و نه در زمین ملکه هر چه خواهد نماید و کسی او را در حکم سبقت نتواند بدرستیکه
او سبحانه هست دانا باحوال همه بندگان و توانا بهمه چیزها و متصرف در آنها
و اگر مواخذه کردی حضرت سبحان مردمان را در مقابل جزای آنچه کسب کردند
از ظلم و شرک و عصیان نگذاشتی در پشت زمین هیچ جنبنده از آدمیان و جنیان و کفه
اند مراد همه حیوانات تند بسبب شومی و شامت بنی نوع انسان هلاک میشوند چنانکه
در زمان نوح عم که بشومی کفر و معصیت مشرکان همه جانوران غرق شدند مگر آنچه
در کشتی بود درین زمان نیز ایشان اگر بگناه عاصیان گرفته شوند همه هلاک شوند ولکن
باز میدارد آنها را تا وقتی نام برده و معین که قیامت است که زمان هلاک ایشانست
ابن ابی روایت کرده که مردی بکسی امر معروف میکرد شخصی برو بگذشت و گفت
رها کن او را که ظلم جز بظالمان زیان و نقصان ندارد ابو هریره شنید گفت
دروغ میگوئی بخداوند جهان که جان من در فرمان اوست که مرغ در آشیانه خود از
کرسنگی بمیرد بسبب ظلم بنی آدم و ابو حمزه ثمالی گوید در معنی آنست در خداوند عالم گناه
بشومی گناه مردمان روسیاه بارانرا از خلایق باز گیرد تا همه جانوران بمیرند ولکن غیر
درین میاید تا بوقت معین در لوح محفوظ مقرر شده پس چون بیاید وقت
هلاک ایشان پس بدرستیکه حضرت سبحان هست بر بندگان خود بینا و میداند
که مستحق هلاکت و لایق نجات و خلاص و استراحت کدامند و هر یک را فرا خور
احوال خود جزا و سزا و پاداش خواهد داد تمام شد این جلد شریف و مجموعه
لطیف بسعی مرتب اوراق محمد بن عبد الرزاق الدنبلی التبریزی ابن النخفقا
فی یوم الخمیس اثنی و عشرین من شهر ذی قعدة الحرام من
شهور سنة ۱۲۵۹ من الهجرة النبویة اللهم اقبل توبتی
واجب طلبتی واجعل جبل طبیعتی مندکا والحرص والطمع وحب الدنیا
واتباع الهوی والهوس والشهوات عن جاذ حقیقة منفکا
وقلب قلبی بدوران فلک عشقک ومحبتک وبسیرات ملاول
ملائک

ملائک وساطنتک وارزقنی علم اللدنی واسرار آیاتک
واتقان رموزات بیناتک ولا تکلنی علی نفسی طرفة عین
وشفقنی ملک الموت عم وسهل علی سکرات الموت
واجعل الایمان والایقان والتوبة والصلاحیة ومحبة اهل البیت علیهم
السلام لی رفیقا فی قول طلوع آن زمان الآخرة حین انصرام آن
آخر زمان الدنیا ولا تجعلنی اللهم فی هذا الآن من المرتدین المشرکین
الکافرین الشاملین باحوالهم لا بشری لکم الیوم بل من المغفورین الشاملین
باحوالهم بشری لکم الیوم ادخلوها بسلام آمنین وارفع اللهم وحشة
القبر وهدته وغربته وکربته وهول سئوال النکرین علیهما السلام
والرومان فتان القبور بل ادخل فی هذه الاحیان علی قلبی السرور
بمطالعة جمال سیدی وسید الکونین امیر المؤمنین عم وامداده وتقویته
لعبد عبده القنبر فی هذه المحقات والهموات والغموات والغرات
والکربات بحق محمد صلعم و آله وعلی وفاطمة والحسن والحسین والتسعة
المعصومین من ذریة الحسین علیهم السلام اللهم اقبل دعائی
وانجح حاجتی واسمع طلبتی بحق محمد صلعم و آله وانا العبد الذلیل الفقیر الحقیر
الجانی الفانی المحتاج الی رحمة الله تعالی فی وجوده وبقائه وحیاته وحماته
وفی کل آن من اوان الدنیا والآخرة
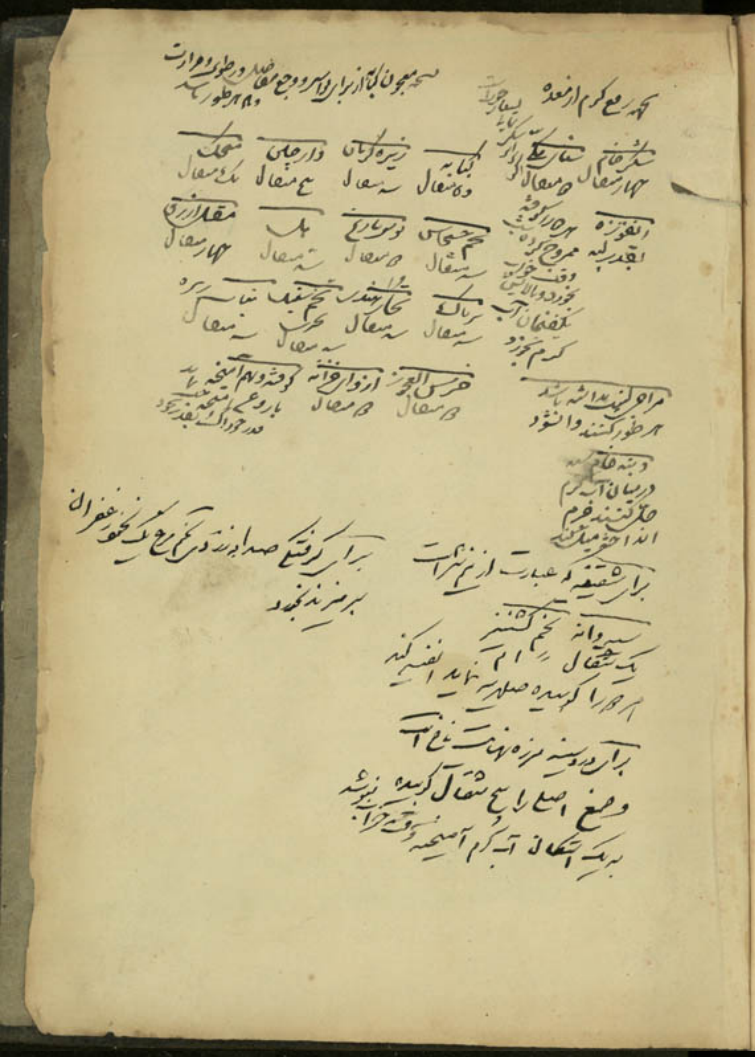
کتابخانه
جعفر سلطان القرائی
تبریز ۱۳۰۵ هجری